اقبالنامه جهانگیری

هر سه جلد

۱۲۸۶ هجری

بحمد که شد مهیا باین خوبی فوائد زبان جلال جهانگیر بخشیده

در مطبع منشی نولکشور طبع بنقش قبول کرسی نشانیده

فهرست مضامین اقبالنامه جهانگیری

تمام شد

بحکم کیهان شاهنشاهی نوفان ابر تر حالا جهانگیر بخشیده

اقبالنامهٔ جهانگیری

در مطبع منشی نولکشور آنکه طبع زین نقش قبول کرسی نشانیده

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش بی‌منتها خدای را بی همتا که ما را خلعت وجود کرامت فرمود و در عهد پادشاه عادل کامل حلیم کریم که روزگار او عروسی را ماند آراسته
و چار چمن ملک به نوبهار عدالت او پیراسته و درود نامحدود بر سپهسالار جهان هستی که ما را از پستی جهالت به فراز ایمان برآورد و سلام
اخلاص انجام بر آل و اصحاب او اجمعین اما بعد بر دانشوران حقیقت گزین و سخن سنجان سخن آفرین پوشیده نماند که بموجب حکم
خاقان گیتی ستان فرمانروای عالم و عالمیان شاهنشاه خدا آگاه جلال الدین محمد اکبر بادشاه علامی شیخ ابوالفضل سوانح و وقایع زمان
دولت و سلطنت آن حضرت را از مبداء جلوس جهان افروز تا انتهای مدت حیات خویش در سلک تحریر کشیده به اکبرنامه موسوم
ساخته و آن را به سه مجلد پرداخته جلد اول مجملی از احوال آبای عظام و اجداد کرام آن حضرت جلد دوم بر وقایعات زمان دولت ابد قرین از
آغاز فرمان روائی تا سنه چهل و هفت الهی و آن را دو دفتر ساخته دفتر اول سوانح یک قرن از ابتدای جلوس دفتر دوم از آغاز فرمانروائی
حضرت شاهنشاهی تا چهل و هفت که فوت شده جلد سوم مشتمل بر ضوابط و قوانین که محمد اکبر شاه غازی بنای آن بر وفق قواعد متین و طرح جدید بنیاد
نهاده جلد دوم و جلد سوم را قصد کرده که به زبان فرس قدیم نویسد سخت ناگوار و بیگانه بگوش میخورد و عوام الناس را خواندن و فهمیدن
آن نهایت دشوار بود چون در عهد دولت آنحضرت نوشته مصنوع تکلفات و تصرفات شده و از جاده مدعا نویسی و شاهراه مقصود
بیرون رفته و خواجه نظام الدین احمد بخشی که تاریخ سلاطین هند بطریق مجمل جمع نموده و طبقات اکبری نام کرده سوانح و وقایع مدت
سی و هفت سال از عهد دولت حضرت خاقانی بر سبیل اجمال و اختصار در آن تالیف داخل است و خواجه عطابیگ قزوینی نیز شطری
از احوال زمان سلطنت آن حضرت را بقدر استعداد خویش تالیفی پرداخته و توفیق به اتمام آن نیافته لاجرم این ذره بی قدر
شکسته زبان ابن دوست محمد محمد شریف المخاطب معتمد خان که به نسبت خانه زادی این درگاه والا شرف اختصاص دارد

وحقوق تربیت و نوازش آن حضرت بر ذمت اخلاص این فدائی ثابت و از عنفوان زمان آگاهی الی یومنا هذا اسیر شغل تاریخ و حفظ
احوال سلف خصوص ضبط سوانح و وقایع این دودمان رفیع البنیان غالب اوقات مصروف داشته و مرا به نیز همین شغل در گردانیدن
کرده و خواست که وقایعات زمان دولت ابد پیوند را تالیفی پرداز د ساده از تکلفات و تصنعات لعبارت که در مره کسیمن الی نسبت
العموم خواص یکسان باشند و سال ها این آرزو سرمایه خاطر افروز گرفته بود و مصالح آن را پایه کار ساخته اوراق بود و در تحقیق
سوانح و تصحیح او قایع سعد اوقات احتیاط او اجبی رعایت میکرد و آنچه برای العین مشاهده افتاده بود بے زیادت و نقصان مسوده
سے نمود و آنچه پیش از زمان آگاهی این حقیر گذشته بود و تحقیقات شیخ ابا لوشته شیخ نظام الدین احمد و خواجه عطا بیگ قعالی
نمود و به تصحیح مرقوم لقه و کهن سالان راست قول رسانیده و درسلک تحریر کشیده ملکن از دوام خدمت و کثرت اشتغال نظر ثانی
در ترتیب آن در گرد و مهلت نبود تا آنکه بتاریخ هزار و بیست و نه هجرے که پانزده سال شمسی از عهد دولت جهانگیرے منقضی شده بود
از مهابت سرا سے خلد دلپذیر کشمیر مسودات را به بیاض بردم و حق نعمت رسیدگی بجاسے آوردم و امروز نقد این مراد که سالها
بسیف خاطر مخزون بود به عیار کامل رسید امید که رائج روزگار گردد و این تاریخ را سه مجلد ساختم جلد اول احوال اجداد حضرت
خاقان گیتی ستان با اندک تصرفے از انچه شیخ نوشته جلد دوم سوانح زمان دولت خاقان گیتی ستان از آغاز جلوس بر سریر
فرمان روائی تا زمان ستقار شدن آن حضرت جلد سوم واقعات عهد سلطنت و ایام خلافت شهنشاه عدالت آئین شهریار
حقیقت گزین چراغ افروز دودۀ صاحبقرانی دانای رموز آسمانی جوان بخت روشن ضمیر جهاندار جهان بخش جهانگیر صاحب صلح کل
بخشنده عزت دودل پادشاه ممالک ستان نور افزا سے سواد اعظم هندوستان شاه سواد عرصه سرفرازے نور الدین محمد جهانگیر
پادشاه بهادر سے خلد الله تعالے ظلال خلافته الی یوم القیام و چون این تالیف بنام نامی آن حضرت زیب تحریر یافته به اقبال نامه جهانگیری
موسوم گشت و درین تاریخ مراد از حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه است و از جنت آشیانے نصیر الدین محمد همایون پادشاه
و از خاقان گیتی ستان جلال الدین محمد اکبر پادشاه و حضرت شاهنشاهی عبارت از نور الدین محمد جهانگیر پادشاه است که ذیل این سلسله
علیه تا آغاز صبح نشور پیوسته باد

جلد اول در ذکر اجداد خاقان گیتی ستان

طلوع کوکب جهان افروز یعنی ولادت
باسعادت حضرت خاقانی از بطن مقدس حضرت عصمت قباب عفت نقاب مستورۀ بحجر حلم و حیا مخدره مقنعۀ عزت و کبریا حمیده بانو بیگم
انقد پاک یکتا نشین مسند توحید سالک خرام مرحله تجرید زبده اولیاے کرام قطب فلک مقام زنده پیل احمد جام انار الله برهانه بتاریخ
شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نه هجرے بعد از گذشتن هشت ساعت و بیست دقیقه از افق سعادت اتفاق آفتاب وجود جهان
افروز آن حضرت قدم اقبال توام بعرصه عالم نهاد مولانا نور الدین ترخان تاریخ ولادت اشرف چنین در سلک نظم کشیده
رباعی چون کلک قضا شان تقدیر نوشت ✤ آیات ابد باسم تفسیر نوشت ✤ از بهر ولادت شهنشاه جهان ✤ تاریخ
شهنشه جهانگیر نوشت ✤ و این تاریخ نیز از غرایب است که یکے از فضلاے عصر گفته قطعه شکر الحمد که آمد بوجود ✤
آنکه از کون و مکان منتخب است ✤ پادشاهے که ز شاهان جهان ✤ اکبرش نام و جلالش لقب است ✤ شب و روز و مه و
سال میلاد ✤ شب یکشنبه پنج رجب است ✤ زائچه طالع آن حضرت از حکماے دانش اساس و منجمان کواکب شناس
بسیار نوشته اند اما چون غرض ازین مختصر بیان احوال سعادت مآل آن حضرت است و بدیگر مطالب پرداختن سر رشته
از دست میرود دستور ع دران نمود و چه زائچه طالع اشرف از کارنامهاے اقبال روزافزون که در ملک ستانی و جهان دارے
لکه طلوع دارد محتاج به بیان نیست لقداد و القاب آباے کرام و اجداد عظام حضرت شاهنشاهے برین ترتیب است ✤ ✤

ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا
بن سلطان محمد میرزا بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور صاحبقران بن امیر ترغای بن امیر برکل بن امیلگر بهادر بن ایچل نویان
بن قراچار نویان بن سوغو چیچن بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغر خان بن قایدو خان بن دوتومنین خان
بن بوقا قاآن بن بوذنجر قاآن بن النقوا است چونچه [illegible] زمان بن منکلی خواجه بن تمرتاش که از نسل ترک بن یافث
بن نوح بود چون احوال اجداد خاقان گیتی ستان از النقوا تا امیر صاحب قران در تواریخ مسطور و مشروح مرقوم است مشروع
رشته آن نمی نماید و از امیر صاحبقران بجهت سیر این سخن مجملی نگاشته کلک وقایع رقم میگردد صاحبقران اعظم امیر تیمور
گورکان آن شهسوار دولت تنکار روز سه شنبه بیست و پنجم شهر شعبان هفتصد و سی و شش هجری بطالع جدی در خطه کش
که بشهر سبز مشهور است از خدر مطهره عصمت الدنیا و الدین تکینه خاتون در عرصه وجود قدم اقبال در نهاد و چون انوار دولت
و فروغ جهانگیری از جبین اقبال آن حضرت بروز افزون [illegible] پرتوی افکند در اندک فرصتی لشکر بسیار در ظل رایات
آن [illegible] انتظار طلوع کوکب مراد داشتند و بهر جانب که رخش همت جولان میداد پیکر مراد به استقبال می شتافت
و بهر طرف که روی توجه می نهاد شاهد مقصود هم آغوش می یافت و از صغر سن تا عنفوان شباب همواره برسم شکار و آیین
[illegible] جهانگیری مشغول بود و در بیست و پنج سالگی پدر والاقدر آن حضرت امیر ترغای بعالم جاودانی انتقال فرمود و از چهار
[illegible] امیر تیمور [illegible] عالم شیخ بیگ [illegible] آغا [illegible] بیگی آغا [illegible] چهار
سال و [illegible] روز چهارشنبه بتاریخ دوازدهم رمضان هفتصد و هفتاد و یک هجری در خطه بلخ افسر جهانگیری بر فرق دولت
نهاده سریر آرای سلطنت گردید و در مدت سی و شش سال ولایت ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان
و فارس و مازندران و گرجستان و دیار بکر و خوزستان و مصر و شام و روم و کابلستان و زابلستان و هندوستان بحیطه تصرف
درآورد و پادشاهان ربع مسکون غاشیه اطاعت و فرمان برداری او را آرایش دوش عزت خود ساختند و در هفتصد و هشتاد و نه بجهت
فتنه و فسادی که از مردم اصفهان بظهور پیوست حکم بقتل عام شد و از انجا عنان عزیمت بدار الملک فارس معطوف ساخت و آل مظفر بخدمتش
پیوستند و چون خبر مخالفت توقتمش خان حاکم دشت قبچاق که از تربیت یافتهای آن حضرت بود بمسامع علیه رسید و نوبت لشکر بسر او
کشیده لوای فتح و ظفر برافراخت و در الوس جوجی خان تاخت و تاراج و اسیر فراوان کرده مراجعت فرمود و دشت قبچاق را که طولش
هزار فرسخ و عرضش ششصد فرسخ است بذات اقدس سیر کرده از آشوب گردن کشان پاک ساخت و نوبت دیگر با ایران نهضت نموده در سنه
هفتصد و نود و پنج شاه منصور که دم از مخالفت میزد بقتل آورده آل مظفر را برانداخت و بهمت جهانگشای بزمهای پادشاهانه
کرده دار الملک فارس را بجهت آرامش اولیای دولت قاهره گلزار بی خس و خار ساخت آنگاه به نیروی اقبال فتح بغداد نمود و چون
از اهل شهر بی اعتدالیها بظهور آمده بود بقتل عام فرمان داده و در دوازدهم محرم سال هشتصد و یک دریای سند را جسر بسته با سپاه نصرت
[illegible] عبور دولت فرمود و بعنایت ایزد سبحانه فتح هندوستان نموده در هشتصد و سه عنان مراجعت معطوف ساخت و رایات
جهانگشا بجانب شام افراخت و ابواب فتوحات بر چهره مراد آن حضرت گشاده آمد و شهر حلب مفتوح شد پس از ان به دمشق لشکر
کشیده و امرای شام را که اسیر سرپنجه قدرت بودند حکم بقتل فرموده با سلطان فرخ پادشاه مصر رزم عظیم نموده لوای ظفر
برافراشت و سال دیگر در حدود انگوریه با ایلدرم بایزید قیصر روم مصاف پادشاهانه فرمود و از دیوان قضا نسخه که طغرای فتح نامهای
روزگار رقم زده شد بنام نامی آن حضرت رقم زده کلک تقدیر گردید و قیصر اسیر سرپنجه اقبال گشت و بجهت [illegible] نوشت

انسانی محبوس زندان عدم شده و آنحضرت ممالک روم را به تیغ تسخیر مسخر نموده بجانب آذربایجان نهضت فرموده و یکسال و
شش ماه در آن حدود بشوکت سرحد شام گذرانیدند و بر منابر حرمین و سایر اماکن بیشتر سکه و خطبه دولت بنام نامی و القاب
گرامی حضرت صاحبقرانی خوانده شد و چهره زر بسکه عدالت زینت ابد یافت و در هشتصد و شش بگرجستان در آمده بسیاری
از قلاع و بلاد کفار را بحیز تسخیر در آورده و در اول فصل بهار رایات اقبال بصوب خراسان برافراشته و در اثنای راه
عنان اقبال بفیروزکوه تافته آن حصن حصین را در روز اول فتح نمود و در غره شهر محرم الحرام هشتصد و هفت هجری
از راه نیشاپور بماوراءالنهر نهضت فرموده در پایه سریر خلافت مصیر طوی بزرگ و جشن عالی ترتیب داده و دنیا را
بتاکید دیگر ترویج فرموده بعد از فراغ این جشن عالی تسخیر ممالک ختا را پیش نهاد همت جهانگشا ساخته پای دولت در رکاب
سعادت نهاد و بمقتضای ایزد سبحانه در شب چهارشنبه هفدهم شهر شعبان هشتصد و هشت در موضع اترار از ولایت ترکستان
که از سمرقند هفتاد و شش فرسخ است رخش حیات بوسعت آباد جهان باقی تاخت و منشی قضا بزبان حال این بیت خواند

بیت برخیز و بعزم آن جهان جولان کن * کین وسعت دهر درخور عزم تو نیست * و این رباعی از تاریخ ولادت
و جلوس و وفات خبر میدهد **رباعی** سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود * در هفتصد و سی و شش آمد بوجود * در هفتصد و
هفتاد و یکی کرد جلوس * در هشتصد و هشت کرد عالم بدرود * صاحبقران را چهار پسر والاقدر بود نخست غیاث الدین جهانگیر
میرزا که در ابتدای سلطنت پدر عالیقدر در هفتصد و هشتاد و شش رحلت نموده از وی دو پسر ماند نخستین محمد سلطان که صاحبقران
او را ولی ساخته بود بعد از فتح روم در شعبان سنه هشتصد و چهار بسبب بیماری در حصار روم وفات یافت دوم میرزا پیر محمد که بعد
از رحلت برادر او را بولیعهدی بلند مرتبه ساختند در هنگام وصیت نیز او را ولیعهد و امرا را باطاعت او امر فرمودند و او
در آن زمان حکومت غزنه و هند داشت و بحسب تقدیر پیر علی تاز که وکیل و مدار علیه میرزا بود از شقاوت و حرام نمکی وی را
شهید ساخت و داغ لعنت ابدی بر پیشانی آن مردود و لعین ماند فرزند دوم صاحبقرانی عمر شیخ میرزاست اول حکومت
فرغانه و اندجان باو تفویض شده بود و بعد از آن بحکومت فارس شرف امتیاز یافت و بسال هفتصد و نود و چهار
در پای قلعه خرماتو بدرجه شهادت رسید و سیوم جلال الدین میرانشاه که شمه از احوال سعادت مآل آنحضرت بجای
خود مذکور خواهد شد چهارم میرزا شاهرخ که همواره با تایید اقبال در رکاب پدر والاقدر روزگار همایون میگذرانیدند و چون
صاحبقران گیتی ستان بعالم بقا روان انتقال فرمود فرمان روائی بسبب استقلال شد و ممالکی که در تصرف آنحضرت بود تا
آخر عمر در ضبط داشت و چهل و سه سال سلطنت نمود و بسال هفتصد و هفتاد و نه ولادت یافت و در هشتصد و پنجاه انتقال نمود

جلال الدین میرانشاه جد ششم حضرت خلافت پناهی است ولادت آنحضرت در هفتصد و شصت و نه بود بامر
صاحبقرانی حکومت عراقین و آذربایجان و دیار بکر و شام داشت روزی در شکار بسر قوچ صحرائی
را در تاختن برگرفت و اسپ رم کرده میرزا از خانه زین بر زمین افتاد و آسیب عظیم بسر و روی آنحضرت
رسید اگرچه اطبای حاذق معالجات موافق بکار بردند صحت یافت لیکن مزاج گرامی قدری از
منهج اعتدال انحراف نمود و بعد از شنقار شدن صاحبقرانی ابابکر میرزا که پسر کلان میرانشاه بود
خطبه و سکه بنام پدر عالیمقدار کرده اکثر اوقات در تبریز میگذرانیدند و در بیست و چهارم
ذی قعده سنه هشتصد و ده با قرا یوسف ترکمان محاربه نموده در حوالی تبریز شهید شد و تا

جمشید و آنحضرت را هشت پسر بود ابابکر میرزا و الکر میرزا و عثمان چلپی و میرزا عمر و میرزا خلیل و سلطان محمد
میرزا و ایجل میرزا و سیورغتمش میرزا و سلطان محمد میرزا فرزند دولت پیوند میرانشاه است و والدهٔ محمد
اش مهر نوش نام داشت و از قوم فولادینا بود همواره با برادر خود میرزا خلیل سلطان در سمرقند بسر میبرد و چون میرزا
خلیل بعراق متوجه شد میرزا شاهرخ حکومت ماوراء النهر را بفرزند دانشمند خود میرزا الغ بیگ تفویض فرمود و
سلطان محمد میرزا در صحبت میرزا الغ بیگ باعزاز و احترام میگذرانید و ایشان را دو فرزند بود سلطان ابوسعید میرزا
و منوچهر میرزا و در هنگام بیماری که ازین عالم رحلت میفرمود میرزا الغ بیگ بپرسش آمده بود فرزند خود سلطان
ابوسعید را سفارش بسیار کرد و سلطان در سایهٔ عاطفت میرزا بدولت و عزت میگذرانید و شکوه سلطنت
و جهانداری از ناصیهٔ اقبالش لامع بود روزی یکی از مقربان آنحضرت بعرض رسانید که این پسر عم شما عجب حدت
بهم رسانید میرزا فرمود که او درین لباس کسب آداب جهانبانی و گیتی ستانی مینماید سلطان ابوسعید میرزا
سعادت ولادتش هشتصد و سی بوده و در بیست و پنج سالگی سریرآرای سلطنت گردید و مدت هژده سال
بدولت و اقبال گذرانیده حکومت ترکستان و ماوراء النهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان من
حیث الاستقلال داشت در آخر عمر عراق نیز داخل قلمرو آنحضرت شد و در هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهان
شاه بن قرا یوسف حاکم آذربایجان بدفع اوزن حسن آق قوینلو رفته از غایت بی تدبیری در جنگ به قتل رسید
و سلطان لشکر بر سر اوزن حسن کشید او هر چند ملایمت و عجز پیش آورد مقبول نیفتاد و ناگزیر راه بار از آمد و شد
از روی محافظت نمود در اردوی سلطان قحط عظیم پدید آمد بمرتبه که چهارده شب اسپان خاصه جو نیافتند
و از محنت قحط سپاهی پراگنده شد و اوزن حسن در میدان نبرد غالب آمد و بتاریخ دوم رجب سنه ۸۷۳ تقدیر ایزدی
سلطان بقید اوزن حسن در آمد و بعد از شش روز بیادگار محمد میرزا بن سلطان محمد میرزا بن بایسنغر میرزا
بن شاهرخ میرزا حواله نمود آن بیحقیقت چنان پادشاه بزرگ را ببهانهٔ خون گوهرشاد بیگم که از خراسان شاهرخ
بود بدرجهٔ شهادت رسانید و مقتل سلطان ابوسعید تاریخ این واقعه است عمر شیخ میرزا پسر چهارم
سلطان ابوسعید میرزا است از سلطان احمد میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خورد تر و از
سلطان مراد میرزا و سلطان ولد میرزا و الغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا
کلان تر ولادت آنحضرت در سمرقند بتاریخ هشتصد و شصت بود سلطان ابوسعید میرزا اول کابل را بمیرزا
داده بابای کابلی را اتالیق کرده بود و بجهت طوی از دره گز گردانیده بعد از طوی ولایت اندجان و نخشب
داورکیچ را به ایشان ارزانی داشت و امرا و نواب مقرر فرموده تیمور تاش بیگ را اتالیق ساخته بدان ملک
فرستاد میرزا بغایت معدلت پیشه و خداترس بود و به اهل فضل توجه بسیار داشت گاهی مصرعی و احیاناً بیتی
هم میفرمود عدالتش بمرتبه بود که یکبار کاروان ختایی در طرف کوهستان شرقی اندجان فرود آمده بود برفی عظیم
بارید و تمام کاروان را زیر کرد و غیر از دو کس جان بسلامت نبردند چون این خبر بسمع میرزا رسید آن عالی
همت خداترس با وجود وفور اموال و اسباب و نهایت بی سامانی سرکار اصلاً التفات بدان ننمود
و ارباب امانت و دیانت تعین فرموده آن مال [illegible] را ضبط کرده به اصحاب حیات سپرد تا جمیع

وارثان را از دل و جان اسلحه گرد آورده حقوق هر کدام را از روی تحقیق وصول ساختند و بعد از استقرار شدن بدرجه عالی قدر
اندجان که پایتخت ولایت فرغانه است بر مسند سلطنت نشست تاشکند و شاهرخیه و سیرام در تصرف داشت و چند نوبت
بسمرقند لشکر کشید و مکرر یونس خان را که در یورت جغتای خان الوس مغل بود و نسبت قرابت قریب داشت استمداد نموده
و هر دو مرتبه بارکه می آورد و ولایتی عطا می فرمود ولی حصول مقصود بمساعدت ستاره نمیشد و در نوبت آخر سکندر آباد داد تا آنکه
سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی سمرقند با سلطان محمود خان پسر کلان یونس خان که والی الوس مغل بود
اتفاق نمود بر سر میرزا لشکر کشیدند از جانب جنوب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمال سلطان محمود خان آمد درین اثنا عمر شیخ
میرزا استقرار شد تفصیلش آنکه اخسی که پایتخت میرزا بود بر جری عظیم آباد شده و اکثر عماراتش بر فراز جر اساس یافته اتفاقا روز
دوشنبه چهارم رمضان سنه ۸۹۹ در حوالی کبوترخانه که بر فراز یکی از آن عمارت بود نشسته تماشای کبوتر میکرد ناگاه جر شکست از آنجا که
بارگاه حضور را گسستن جر خبر داد میرزا فی الفور برخاسته یک پای در کفش آورده و هنوز پای دیگر در کفش ننهاده بود که آن جر از هم فرو ریخت
و میرزا از اوج حیات بحضیض ممات قرار گرفت از ایشان سه پسر و پنج دختر ماند بزرگترین پسران آن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بود و از ایشان بدو سال خورد جهانگیر میرزا و سوم ناصر میرزا بدو سال از جهانگیر میرزا خوردتر ولادت
مقدس بادشاه بلند همت شیر دل اقلیم شکار شیر صولت کوه وقار مسند نشین سلطنت حقیقی و مجازی ظهیر الدین بابر
غازی در ششم محرم سنه هشتصد و هشتاد و هشت از بطن مهد علیا قتلق نگار خانم وقوع یافت و آن عصمت قباب دختر دوم یونس خان
و خواهر بزرگ سلطان محمود خان و الچه خان بود مولانا حسام قراکولی در تاریخ ولادت اشرف گفته ع چون در شش محرم زاد
آن شه مکرم * تاریخ مولدش هم آمد شش محرم * هر چند این تاریخ از غرائب اتفاقات است اما غریب تر آنکه این تاریخ شش محرم و
به نزد اهل حساب عدد خیر است در هم آمده و لفظ شش حرف نقش عدد خیر شیر و تاریخ ظهور این عنصر مقدس از مکامن غیب
میگردد و یکی از غرائب آنکه احاد و عشرات و مآت این در یکمرتبه واقع شده و قدوه اولیای کبار ناصر الدین خواجه احرار بزبان
خود اسم گرامی بظهیر الدین محمد تسمیه فرموده اند و چون بر زبان ترکان این لقب به آسانی جاری نمیشد بابر نامی آنحضرت قرار یافت
و آنحضرت ارشد اولاد عمر شیخ میرزا است بلکه ارشد اولاد سلطان ابو سعید و در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان هشتصد و نود و نه
در خطه دلگشای اندجان بر سریر سلطنت نشستند دلیری و دلاوری و توکل و تحمل آنحضرت در معارک و مهالک قدرت بشری نیست
و آن مایه رنج و تردد که ایشان را در تسخیر ممالک پیش آمده کم بادشاهی را روی نموده باشد در وقتی که واقعه ناگزیر عمر شیخ میرزا
در اخسی روی نموده بود حضرت فردوس مکانی در چهار باغ اندجان کامیاب عیش بودند روز دوم این واقعه سه شنبه پنجم رمضان
خبر جانکاه باندجان آمد و بساعت سوار شده متوجه قلعه اندجان شدند و چون بدروازه رسیدند شیرم طغائی علو ... گرفته
بجانب نمازگاه روان شد که بطرف اورکند و از آنجا بکوه برد مطلبش آنکه سلطان احمد میرزا با اقتدار و شوکت تمام می آید مبادا
غدری نسبت بآنحضرت اندیشند و ولایت بدو مسلم گردد و از احترام تکی مردم اگر ولایت از دست رود باری وجود اقدس آنحضرت
ازین مهلکه نجات یافته بجانب طغایان خود الچه خان یا سلطان محمود خان تشریف برند امرا ازین معنی آگاه شده خواجه
محمد درزی را که از نوکران و قدیمیان عمر شیخ میرزا بود فرستادند که دغدغه و توهمی که بخاطر دولتخواهان آنحضرت رسیده رفع
نماید و در نمازگاه خواجه محمد بر رکاب بوس مشرف شد و بمقدمات معقوله خیر اندیشان آنحضرت را مطمئن خاطر ساخته عنان
عزیمت بجانب قلعه منعطف گردانید و چون بارک اندجان نزول سعادت فرمودند جمیع امرا و ارکان دولت بشرف ملازمت

عالی تشریف شده بنوید انواع عنایت کامیاب گشتند سال لقا ارادو یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان باتفاق هم
برسر ممالک محروسه میرزای آمدند و نیز الکه بحسب سرنوشت آسمانی قضیه ناگزیر واقع شد منبع شوق ایزدی جمیع ارکان دولت از
خرد و بزرگ بر یکدلی و یکجهتی اتفاق نموده در نگاهبانی قلعه لوازم جد و جهد و رسم اهتمام بجای آوردند سلطان احمد میرزا و اینجا قحط و غنیان
و لاابتدا غایت گرفته بیچاره گروهی اندجان فرود آمده امرا بجهت ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نکردند اما چون تائید غیبی همواره قرین
حال این دودمان ابد پیوند است از وفور استحکام قلعه و یکجهتی امرای صاحب قدرت و امتداد محاصره در اردوی میرزا و باهم سپاهیان
بسیار سلطان شد از انشستن به تنگ آمده صلح گونه کرده بناکامی برگشت و از جانب شمال دریای خجند که سلطان محمود خان متوجه شده
و اخسی را مقتل نموده جهانگیر میرزا برادر آنحضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص اندیش در انجا بودند خان چند مرتبه جنگ انداخت از
اخسی بعد از غنیمت کماشته شر و ات پسندیده کردند و خان شیر کاری نساخته از بیماری که عارض شده بود ترک این اراده نموده بولایت خود
بازگشت و آنحضرت بقوت همت بلند و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند و فردوس مکانی را مدت یازده سال در ماوراء النهر با سلاطین چغتائی و ازبکیه
نبردهای عظیم روی داد و سه نوبت بشعشعه تیغ صاعقه آثار فتح سمرقند فرمودند فتح اول در سال نهصد و سه از بایسنقر میرزا پسر سلطان محمود
میرزا فتح دوم از شیبک خان در سال نهصد و شش فتح سیوم بعد از کشته شدن شیبک خان در سال نهصد و هفده اما چون مشیت الهی
در اظهار گوهر یکتای حضرت خاقانی بود و میخواست که اقلیم هندوستان به پرتو اقبال جهانتاب آنحضرت مشرق دولت گردد در
اثنای فتح البایسی در عنفوان همت آنحضرت شد ناگزیر با معدودی از مخلصان قدیم متوجه بدخشان و کابل شدند چون به بدخشان رسیدند
تمام مردم خسروشاه که حاکم آنجا بود بخدمت شتافته غاشیه بندگی بر دوش سعادت گرفتند خسروشاه نیز بیچاره شده بملازمت پیوست
باوجود آنکه این بد دولت مصدر انواع جرایم گشته بود مثل کشتن میرزا بایسنقر و مکحول ساختن میرزا سلطان مسعود که بنی عم حضرت فردوس
مکانی میشدند و با آنحضرت نیز در هنگام قزاقی اقسام نامردی و بی اتفاقی بظهور آورده بود از کمال همت و فرط فتوت در مقام انتقام
نیامده حکم فرمودند که از اموال هر قدر که تواند برگرفته بخراسان رود و او پنج شش قطار شتر و بیشتر از مرصع آلات و طلا آلات و دیگر
بار کرده بجانب خراسان رفت و حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تنسیق ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند و در آن وقت محمد مقیم
ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق میرزا ابن الغ بیگ میرزا ابن سلطان ابوسعید میرزا که عم زاده آنحضرت بود گرفته بود و از ظلمه ایالت
اقبال متحصن شد و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب به قندهار نزد برادر خود شاه بیگ شتافت و کابل در اواخر ماه ربیع الآخر
سنه نهصد و ده بتسخیر اولیای دولت ابد پیوند در آمد و در نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند و قلعه قلات که از مضافات
قندهار است مفتوح گشت و از انجا بجهت مصالح ملکی فتح عزیمت قندهار فرموده بسمت غوربند آن توجه نمودند و قبائل افغانان سواد تکش را با
تاخته بکابل مراجعت اتفاق افتاد و در مبادی این سال زلزله عظیم در حدود کابل واقع شد چنانچه فصیلهای قلعه و اکثر منازل بالای
حصار شهر افتاد و خانهای موضع پغمان تمام از هم ریخت و سه مرتبه در یکروز زمین جنبید و تا یکماه شب و روز دو سه مرتبه زمین در تزلزل
بود و اساس عمر بسیاری از مردم انهدام یافته و در میان پغمان و بیک توت پارچه زمینی که بعرض و طول بمقدار پرتاب تیر
پرید یک تیرانداز پایان رفت و در آن زمین چشمها پدید آمد و از استرغچ تا میدان که قریب شش فرسنگ
باشد زمین بمقدار قامت فیلی پست و بلند شده بود و در آغاز زلزله از سر کوهها گرد و بادها برخاست و در همین سال در هندوستان نیز
زلزله عظیم شد و از سوانح این ایام آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده اراده تسخیر خراسان نمود سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان
خود را جمع ساخته متوجه دفع او شد و سعید افضل پسر سلطان علی خواب بین را باستدعای قدوم گرامی حضرت فردوس مکانی

آنحضرت در محرم نهصد و دوازده موکب اقبال عزیمت خراسان نموده بودند در عرض راه خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید آنحضرت سلطان
حال را بهتر از سابق دانسته برخلاف آنکه کسان ایشان بخود متوجه خراسان شده بودند و پیشتر از آنکه موکب عالی بخراسان رسد ارکان دولت بدیع الزمان
میرزا و مظفر حسین میرزا را باتفاق بپادشاهی برداشته بودند آنحضرت را در مرغاب با میرزایان ملاقات واقع شد و باستدعای
ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند اما چون در میرزایان آثار رشد و دولت نیافتند معاودت موکب عالی را لایق حال دانسته در شهر
شعبان سال مذکور متوجه دارالملک کابل گشتند و در کوه‌های هزاره جات خبر رسید که محمد حسین میرزا دغلات و سلطان سنجر برلاس جمعی از
مغولان را که در کابل مانده بودند بخود متفق ساخته خان میرزا را به بزرگی برداشته کابل را قبل دارند و در میان عوام خبر انداخته اند که
پسران سلطان حسین میرزا نسبت به آنحضرت غدری اندیشیده اند و ملا بابای پشاغری و امیر محب علی خلیفه و امیر قاسم کوه بر و احمد
یوسف و احمد قاسم که حراست کابل به ایشان مفوض بود در لوازم قلعه داری اهتمام دارند بمجرد استماع این واقعه جهانگیر میرزا را که
قدری بیماری داشت در اغروق گذاشته با معدودی از عقبه شد و کوه که پر برف بود بصعوبت تمام گذشتند و بتحری بی سابقه
خبر بر سر کابل رسیدند مخالفان از صولت قدوم موکب عالی دست و پای نشناخته هر کدام بگوشه اختفا خزیدند و آنحضرت از گرد راه پیش
شاه بیگم با دو کلان سببی خود که باعث بر داشتن خان میرزا بود رسیده زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرمودند و تمکین و وقار از راه
عرفان یحیی ادا و لطف سخن عرض نمودند که اگر مادری با فرزندی شفقت خود را اظهار کند عزیزند دیگر را چه مجال سخن است و سر در
کنار بیگم نهاده فرمودند که کوفت راه دارم و خواب آلوده ام و هنوز خواب آلوده بود که مهر نگار خانم که خاله زاده آنحضرت است آمد ایشان
بسرعت تمام بر جانب بیگم ملاقات فرمودند و متقارن این حال محمد حسین میرزا را گرفته آوردند و از فرط مروت و کمال فتوت جان
فرموده رخصت خراسان دادند آنگاه خانم خان میرزا را گرفته حاضر ساختند و گفتند که جان مادر برادر گناه کار ترا آورده ام اشارت
چیست آنحضرت میرزا را در کنار مرحمت کشیده انواع نوازش فرمودند و در رفتن ... ساختند خان میرزا از غایت شرمندگی
رخصت قندهار گرفت و در سال دیگر موکب عالی متوجه تسخیر قندهار شد و شاه بیگ ولد ذو النون ارغون که حکومت آنجا داشت محاربه عظیم
رایت فتح و ظفر بلند افراشت و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت آنحضرت قندهار را با ناصر میرزا برادر خورد جهانگیر میرزا عنایت
فرموده بکابل معاودت نمودند و از کابل خان میرزا را به بدخشان رخصت دادند و بعد از سرگذشت بسیار راعی گشتند و بدخشان
تصرف او در آمد همواره اطاعت آنحضرت را سرمایه سعادت خود دانسته فرمان بردار بود در سال نهصد و شانزده عرضه
بدرگاه والا فرستاد که شاه بیگ خان در محاربه شاه اسمعیل صفوی بقتل رسید اگر باین جانب نهضت فرمایند تسخیر ممالک توران بآسانی
میسر شود ابتدای شوال سال مذکور نهضت عالی بدانصوب اتفاق افتاد و با ازبکان محاربات عظیم روی داد و ابواب فتوحات بر
چهره دولت آنحضرت گشاده شد و سمرقند به تسخیر اولیای دولت درآمد و هشت ماه در آن مملکت سلطنت گذرانیده و در صفر نهصد و هژده
با عبیدالله خان در کول ملک جنگ عظیم روی نمود با آنکه فتح شده بود و تفرقه سپاه روی چشم زخم رسید و عنان عزیمت بجانب حصار معطوف
ساختند و بار دیگر باتفاق نجم بیگ در پای قلعه غجدوان با ازبکیه مصاف عظیم واقع شد و نجم بیگ کشته گردید و آنحضرت به سوی کابل
عنان توجه معطوف داشتند و از این تاریخ قطع نظر از ماوراءالنهر نموده به تسخیر سمت آباد هند و هندوستان همت نهایت
عالی ساختند و چهار نوبت بجانب هند و هندوستان عزیمت فرموده بجهت بعضی موانع مراجعت روی داد بار اول
در شعبان نهصد و دوازده براه بادام چشمه و جگدلیک از خیبر گذشته بجم رود نزول اجلال فرمودند در
واقعات بابری که آنحضرت خود بزبان ترکی مرقوم قلم صدق رقم فرموده اند و شیخ زین ...

انتهاب بکلام ربانیت بالیت نوشته اند بنظر در آمده که چون از کابل منزل کرده براه دیبه بارسیده شده عالمی دیگر بنظر در آمد گیاه دیگر
درختی دیگر و جانوران طیور بطرز دیگر و ... اهل ... بوضع دیگر بوده ... درین منزل سعادت ... دست
... بلند ... اقبال از دریای سند ... ... [illegible] ... خود ... گفت ... باقی ...
در ... و ... آنحضرت ... بود ... ... [illegible] ... ... رفته ...
... از ... بوده ... آنجا ... کابل رایات اقبال ... افراشته ...
دوم جمادی الاولی نهصد ... از راه ... کابل متوجه فتح هندوستان شدند و این اتفاق همراهان درین ... حال معدود
از ... ... مراجعت فرموده ظلال اقبال ... کابل ... و ... که بالا ... تاریخ ... است
تاریخ این ... آنحضرت ... نقش دولت ظاهر ... این ... حضرت صاحبقرانی ...
این تاریخ ... آنحضرت را بادشاه گویند ... چهارم ماه ... شده این سال همایون فال در ارک کابل ولادت با سعادت
حضرت جنت آشیانی اتفاق افتاد و مرتبه سیوم غره محرم نهصد و بیست و پنج بجانب ... نهضت فرمودند و دران راه زلزله عظیم شد
و ... آن ... ساعت بجوری ... سلطان علاء الدین سوادی ... معارض سلطان ویس سوادی ... قلعه ...
قلعه بجور بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمد و حکومت آنرا بخواجه کلان بیگ مرحمت فرمودند و تسخیر ولایت سواد و ...
یوسف زئی پیش نهاد همت عالی ساختند طاوس خان برادر شاه منصور کلان ... خیل یوسف زئی دختر او را ...
... ... چون ... از ... رفته و غله ... ... بهم رسید و ... تسخیر ...
پیش نهاد خاطر اشرف بود ... ... مطالب ... از دست ... امرا ...
... تایید ایزدی ... ... رایات اقبال بصوب ممالک هندوستان بر افراشتند و چون نزدیک
به بهره رسیدند عبدالرحیم ... را پیشتر فرستادند که مردم بهره ... ... و از دراز دستی ... این شهر را محافظت کنند
و آخر ... روز ... دولت در سمت شرقی بهره بر کنار آب بهت نزول اجلال فرمودند و چهار صد ... مال امان از بهره
گرفته هندو بیگ ... کردند و حکومت ... شاه حسین ... سپرده کوچک هندو بیگ ساختند و ملا
مرشد کتابدار را برسالت نزد سلطان ابراهیم بن سکندر لودی فرستادند و دولتخان حاکم لاهور او را ... پیش رفتن نداد و از لاهور
بازگردانید و درین هنگام خبر تولد فرزند سعادت پیوند رسید چون متوجه تسخیر هندوستان بودند باین مناسبت تفاؤل گرفته هندال نام
کردند هندو بیگ را به بهره گذاشته خود بصوب کابل مراجعت فرمودند هندو بیگ نتوانست در بهره بود متعاقب آنحضرت بکابل آمد
نوبت چهارم در نهصد و سی نهضت عالی اتفاق افتاد لاهور و دیبالپور و دیگر بلاد بتصرف اولیای دولت در آمد و از آنجا عنان
مراجعت بصوب کابل معطوف داشته در نهصد و سی و دو سرانجام این یورش بر اصل فرموده بقاید دولت و راه نمونی اقبال
روز جمعه غره صفر که نیر اعظم در برج قوس افاضه انوار می نمود پای سعادت در رکاب توکل آورده متوجه تسخیر هندوستان شدند
میرزا کامران حسب الحکم در قندهار ماند و حضرت جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون بادشاه از بدخشان با لشکر خود آمده در باغ
وفا بعز بساط بوس مشرف گردید خواجه کلان بیگ هم از غزنین آمده درین روز ... بوسی ... و در غره ربیع الاول
این سال از آب سند گذشته شان لشکر دیدند دوازده هزار سوار از ترک و تاجیک و سوداگر و غیره
بقلم در آمد روز چهارشنبه دهم ربیع الاول در حوالی سیالکوت نزول اجلال فرمودند و از سیالکوت

بیکانه و شریف بیرون و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سایر ملازمان آنحضرت که بمحافظت لاهور مقرر بوده‌اند و کلانتر ایشان یونس
نموده‌اند چهارم ربیع الاول قلعه ملوت بتسخیر اولیای دولت درآمد غنیمت فراوان نصیب لشکر منصور شد کتابهای غازی خان که از
علم و شعر کتابخانه ضبط فرموده بعضی از آن بحضرت جنت آشیانی عنایت کردند و چندی را بمیرزا کامران فرستادند در این هنگام بعرض
اشرف رسید که حمید خان حاکم حصار فیروزه قدم جلادت پیش نهاده دست خود بدولت و اقبال از آنکه کوچ نموده حضرت جنت آشیانی
را بدفع او تعیین نمودند و امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن و امیر عبدالعزیز و امیر محب علی خلیفه و دیگر امرا
که در هندوستان گذاشته بودند چون هندو بیگ و محمد علی جنگ جنگ و غیره در ملازمت آنحضرت مقرر شدند در این روز بین افغانان
که از امرای معتبر هندوستان بود سعادت رکاب بوس دریافت حضرت جنت آشیانی به بستیاری اقبال فتح کرده موکب عاطف
پیوستند و حصار فیروزه با توابع که یک کرور حاصل داشت بجلدوی این فتح عنایت شده یک کرور نقد هم انعام فرمودند بدولت و اقبال
رایت جهانگشا بتسخیر دهلی برافراشته کوچ بکوچ متوجه شدند از پرگنه سرساوه حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ را بخبر یابان کرده
فرستادند او آمده بعرض رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از لشکر سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می‌آیند بنابراین چین تیمور
سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان را بانجام مهم جوانغار و در برانغار سلطان جنید برلاس و شاه میر حسین و قتلق قدم و غیره
از غول یونس علی و عبدالله کتابدار و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر بسرعت یافتند که گرم و چسپان تاخته دست برد شایسته باتحاد
خون گرفته نمایند لشکر منصور حسب الحکم رزم خاطرخواه نموده فتح کردند و جمع کثیر بقتل رسید و بسیاری اسیر شدند و حاتم خان را با هفتاد کس
دستگیر ساخته بدرگاه فرستادند و ایشان را بر دار بقصاص رسیدند چند فیل بدست آمد و علی قلی امیر آتش حکم شد که بقانون عرابات روم کرده عرا
سامان نماید و آن عرابها را از زنجیر و خام گاو مانند ارغیچی ساخته با یکدیگر اتصال دهد و در میان هر دو ارابه شش هفت توره تعبیه کنند که تفنگ
اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت و در عرض پنج شش روز این حکم صورت اتمام یافت و در پنجشنبه سلخ جمادی الآخر بشهر پانی پت
رایت فتح برافراشته ترتیب صفوف فرمودند ارابها و تورها را در پیش غول باز داشتند برانغار و محلات شهر واقع شد جوانغار بخندق
و درختان استحکام گرفت سلطان ابراهیم با لشکر گران در پیش گرفته پانی پت خود آمده و مذکور میشد که یک لک سوار و هزار فیل همراه دارد
یک هفته لشکرها در برابر هم نشسته دلیران عرصه نبرد از جانبین برآمده زخمهای مردانه میکردند و اکثر اوقات بهادران لشکر منصور بر افغانان
غالب می‌آمدند تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم با لشکر فراوان متوجه سپاه ظفر پناه شد و آنحضرت نیز باعتضاد رحمت الهی با
توکل در رکاب اقبال نهاده صفوف اقبال به انجمن سوتگاف و انجیان فولاد سلک استحکام بخشیدند جنگ حضرت فردوس مکانی

بابر پادشاه با سلطان ابراهیم لودهی

حضرت فردوس مکانی با وجود کثرت مخالف و قلت هواخواه بمعاضدت اقبال و تائید ایزد
ذوالجلال ترتیب صفوف کارزار را باهتمام تمام نگاه بر رو غول را بوجود اشرف شایستگی یافت و بر دست راست غول که ترکان انراوک
غول نامند چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر محمد کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر درویش
ساربان و امیر عبدالله کتابدار رزم آرا گردیدند و بر دست چپ غول که ترکان سول غول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران و احمدی
پروانچی و امیر تردی بیگ برادر قوچ بیگ و محب علی خلیفه و میرزا بیگ ترخان قرار گرفتند برانغار که باقبال حضرت جنت آشیانی
زینت پذیرفت و امیر خواجه کلان بیگ و سلطان محمد دولدی و امیر هندو بیگ و ولی خازن و پیر قلی سیستانی
بسعادت همراهی ایشان ممتاز گشتند و در جوانغار محمد سلطان میرزا و سید مهدی خواجه و عادل سلطان
و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق قدم و امیر جان بیگ و امیر محمد بخشی

و دیگر بهادران مقرر شده بودند و در برانغار اول خسرو کوکلتاش و محمد علی جنگ جنگ پای ثبات افشرده بودند و امیر عبدالعزیز را طرح مقرر فرموده بودند و در
و در جرانغار و بیرلی و ملک قاسم بابا قشقه با مغولان به تولغمه مقرر شده بودند و در اوج جرانغار قراقوزی و ابو محمد نیزه باز و شیخ علی
و شیخ جمال و شیخ کوکی علی مغول به تولغمه صف آراسته بودند و بهادران عرصه اقبال با دل قوی و همت رزم جوی پای ثبات محکم داشته
بر آرام بجاے خود نصرت طلب گردیدند و محمد بنگ جان ستان و تیغ خون فشان داد شجاعت و دلیری دادند سلطان ابراهیم
بر میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته رزم طلب گشت و از جانبین کشش و کوشش عظیم پدید آمد چون تائید غیبی همعنان موکب جلال
و نسیم فتح و نصرت بر پرچم علم اقبال وزیده و شکست عجیب بر سپاه افغان افتاد چون سلطان ابراهیم بقتل رسید جمعے کثیر از افغانان
علف تیغ بیدریغ گشتند و برگرد و پیش سلطان ابراهیم تخمیناً پنج شش هزار سوار کشته افتاده بود و باجمله از طلوع آفتاب تا نصف
النهار عرصه نبرد آتش افروز بود و از هوا خون می ریخت و پیوند حیات می گسیخت مثنوی ے چو دریای خون شد همه دشت و
راغ ۞ جهان چون شب و تیغ همچون چراغ ۞ ز نالیدن کوس با کرّنای ۞ همی آسمان اندر آمد ز جای ۞ گرفتند
شمشیر هندی بچنگ ۞ فرو ریخت آتش ز پولاد و سنگ ۞ بی اغراق سخن سازی این کارنامه شجاعت که از دلاوران سپاه
منصور بظهور پیوست قدرت بشریت نیست فی الواقع ده دوازده هزار سوار با استعداد از کابل بدهلی آمده با یک لک سوار تازه
زور مستعد و هزار فیل مصاف نموده بضرب دست و قوت دل فتح کنند از غرایب وقایع است و بغیر از تائید ایزد سبحانه هیچ حساب
راست نمی آید القصه بعد از فتح حکم شد که در ملازمت حضرت جنت آشیانی امیر خواجه کلان بیگ و امیر محمد کوکلتاش و امیر یونس
علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار و امیر دوستے خازن ایلغار نموده خود را به آگره که پای تخت سلطان ابراهیم است
رسانند و محافظت خزاین و سایر اسباب دولت نموده شهر را از تظلم و بیداد مردم محفوظ دارند و نوید معدلت را بلند آوازه سازند
و مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر قتلق قدم را بدهلی تعیین فرمودند که خزاین آنجا را و سکنه
آن نواحی را محافظت نمایند و دست تطاول سپاه اعتدال را از دامن رعایا و متوطنان آن مرز و بوم کوتاه دارند و در همان روز
فتح نامها بکابل و بدخشان و قندهار و دیگر ممالک فرستادند روز چهارشنبه دوازدهم شهر رجب دار الملک دهلی بفروغ دولت و شکوه
اقبال مزین ساختند و سادات و موالی و اهالی مراسم استقبال بتقدیم رسانیده بمواد سعادت و جهانی اقتباس نمودند و در بیت
و نکهم شهر مذکور دار السلطنه آگره بسایه چتر جهان پیرا آرایش یافت و آگاهی‌دا سایه ممالک هندوستان و رعایا و
زیردستان ادراک سعادت آستان بوس نموده بنوازشهای خسروانی مطمئن خاطر گشتند علی الخصوص از منتسبان سلطان ابراهیم
که اموال فراوان و نفایس اقمشه در ایام سلطنت افاغنه گرد آورده بودند بر جان و مال خود ترسان و خایف بودند همه را جها آشنا
و امانے آرامگاه عنایت فرموده مواجب معاش از دیوان اعلی مقرر نمودند از آنجمله بوالده سلطان ابراهیم و اولاد هفت لک تنگه
بوجه معیشت عنایت فرمودند اموال و اسبابی که داشتند همه را بخشیدند و از غنیمتهای این فتح که بدست جنت آشیانی
افتاد الماسی بود که بوزن هشت مثقال چنین گویند که سلطان علاء الدین از بکرماجیت راجه گوالیار گرفته بود جنت آشیانی
آنرا بحضرت فردوس مکانی پیشکش کردند و ایشان بجهت استرضای خاطر فرزند آنرا قبول فرموده باز بخشیدند چون جوهرشناسان روزگار
مثل آن جوهری ندیده بودند در تعیین قیمت آن بعجز اعتراف نمودند آنگاه در باب خزاین آگره که چندین سلاطین والاشکوه بسیم و زر اندوده
بودند بکلید همت کشوده هفتاد لک تنگه سکندری بایک خانه خزینه ناشمرده بجنت آشیانی مکرمت فرمودند و با مرا در خور حال از دو لک
تا پنج لک تنگه نقد مع جاگیرهای مناسب مرحمت فرمودند و کمکیهای پادشاهی و سایر ملازمان بانعام زر نقد و ازدیاد علوفه سرفراز گشتند و هرکه در آن

ایام داخل لغو همایون بود حتی اردو بازاری بی نصیب و محروم نماند بعد از آن میرزایان عالیقدر و مخدرات سراپردهٔ عصمت و
امرا و سائر ملازمان درگاه که در ممالک کابل و بدخشان و غیر ذلک گذاشته بودند علی تفاوت مراتبهم از نقد و جنس حصه مرحمت فرمودند چنانچه
بکامران میرزا شانزده لک تنکه و بحیدر زمان میرزا پانزده لک تنکه و بعسکری میرزا و هندال میرزا و ابراهیم میرزا و بجمیع منتسبان این دودمان
حمایتشان که در ماوراءالنهر و خراسان و کاشغر انتظار این لطیفهٔ غیبی میبردند انعامات وافر فرستادند و هدایا و نذورات بمشاهد مقدسه
و مزارات متبرکه ارسال فرمودند مقرر شد که بسایر متوطنان کابل و بدخشان از مرد و زن و خورد و کلان برسر نفری یک شاهرخی
برسانند القصه هیچکس نماند که از نفحات مکرمت فیض مسلوی نیافت مثنوی ز افشاندن دست گوهر نثار * بساط لبی لولو گشت
در روزگار * خوش است ارمغانی که آید ز دور * که مه بر زمین ریزد از چرخ نور * اگرچه بتائید ایزد سبحانه چنین فتحی عظیم روی
نموده انوار معدلت خورشید صفت زمین و زمان را فرو گرفت و صیت سخاوت و زرفشانی بگوش اقاصی و ادانی رسید اما امرای
هندوستان بنابر عدم جنسیت بدریافت ملازمت دلیری نمی نمودند و رعایا از شکوه ترکان مهیب و بیم و هراس بود جمعیت
خاطر اطاعت نمیکردند و با آنکه دهلی و آگره که پای تخت هندوستانست بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده بود لیکن سایر بلاد و بقاع
قلاع و دیگر در تصرف امرا افاغنه و در تصرف داشتند از آنجمله قلعه بیانه را نظام خان و سنبهل را قاسم سنبهلی و میوات را حسن خان
میواتی و دهلپور را محمد زیتون و قلعه گوالیار را تاتار خان سارنگخانی و رابری را حسین خان لوحانی و کالپی را عالم خان و اتاوه
را قطب خان و مهاون را که متصل آگره است مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم داشت و همین طور قنوج و دیگر بلاد که آنطرف
دریای گنگ واقع است در تصرف نصیر خان لوحانی و معروف فرملی بود که اطاعت سلطان ابراهیم نیز چنانچه باید نمیکردند و
چون سلطان ابراهیم بقتل رسید بهار خان پسر دریا خان را بپادشاهی برداشته سلطان محمد خطاب دادند و قدم جلادت پیش نهاده
بسیاری از ولایات را بقبض ضبط در آوردند القصه در نواحی دار الخلافه غبار فتنه و آشوب ارتفاع یافت و راهها از آمد و شد خلق باز
ماند و حسرت گرانی در لشکر ظفر اثر پدید آمد و بعد از موسم تابستان نیز رسید و چون مزاج ملازمان پادشاهی بهوای کابل سردسیر
عادت داشت اکثری بیمار شدند و بعضی رخت هستی بستند و ازین توهم بسیاری از امرا اراده رخصت کابل پیش نهاد همت
گردانیدند و سائر مردم قرار بر فرار داده جوق جوق باهم اتفاق نموده میرفتند حضرت گیتی ستانی از کمال سرداری و تحمل
باین سخنان التفات نفرموده همگی همت علیا بانتظام ممالک مفتوحه مصروف می داشتند تا آنکه از مقربان درگاه مثل احمدی بیک و
و ولی خازن و از اعاظم امرا خواجه کلان بیک که در اعتماد عدیل و نظیر خود نداشت بیشتر از همه در رخصت کابل نموده آنحضرت از
دوربینی و کارآگاهی ارکان دولت و اعیان مملکت را طلب داشته بمشورت مصالح ارجمند و مقدمات خود پسند اطمینان خاطر فرمودند و بوجه معقول
از اراده های باطل باز گردانیدند اما خواجه کلان بیک اصلا ببودن راضی نمیشد آنحضرت از فرط مروت و مردمی گشاده پیشانی رخصت
فرمودند و سوغاتی که جهت شاهزاده ها و بیگمها و خاصان درگاه جدا ساخته بودند بخواجه کلان بیک حواله شد و غزنین و گردیز و هزاره
سلطان مسعود در جاگیرش مرحمت نمودند چون تائید غیبی همواره رفیق حال آن پادشاه فلک بارگاه بود در اندک فرصتی اکثر سرکشان
و اعیان ممالک هندوستان بشرف خدمت سرافراز شده در سلک سایر ملازمان سعادت پذیر گشتند از جمله شیخ گهورن چون بدولت
آستانبوس بجز امتیاز یافت جمعی کثیر [illegible] بسعادت شده بخدمت علیه آورده و فیروز خان و شیخ بایزید فرملی و محمود خان لوحانی
و قاضی جیا که از امرای سلطنت ابراهیم بودند [illegible] نصیر خان [illegible]
پانزده از ولایات [illegible] محمود خان [illegible] لک تنکه و قاضی جیا [illegible]

بعنایت ایزد سبحانه در اندک زمانی امنیت و جمعیت تمام پدید آمد و حضرت عبد اغبه شوال در منازل سلطان ابراهیم حسن با جمعا یا نعم
تربیت فرموده داد کام روائی و کام بخشی دادند و میرزایان عالیقدر را مرا در فتح هندوستان را بابر داد و جاگیر و اقطاع سرافرازی بخشیده ولایات
سنبهل در وجه جاگیر حضرت جنت آشیانی تفویض نموده اشاره فرمودند که بسالی جلدی آنحضرت رخصت شده بود ولایت
ساختند و امیر هندو بیگ را که از کالت آنحضرت شرف امتیاز بخشیدند بحکومت آنجا در رخصت نمودند و امیر مذکور را کتابت مطلوب
با سم ابا فتنه و شیخ گهورن و بیبا پیان میان دوآب سنبهل فتنه ابنای افغانان که قلعه سنبهل را محاصره داشت جنگ صف کرده
جماعتان را شکست داد و چون آن حرام نمک قبل از این سعادت ملازمت دریافته از بدنهادی گریخته بود دیگر روی بهبود ندید

ذکر منصوب شدن آنحضرت جنت آشیانی بضبط ولایات شرقیه بحکم حضرت فردوس مکانی و شرح سوانحی که در آن یورش روی نمود بمیامن اقبال همایون

چون خاطر اولیای دولت از سرانجام ممالک مفتوحه و اپرداخت و موسم باران
که مانع سفر و نبرد است به آخر رسید و سپاه اقبال روزی چند در جاگیرهای خود بسر برده لشکری آراسته کردند وقت آن شد که سرحدهای ممالک
هند و ستان را از تصرف مخالفان برآرند بعد از کنکاش رای عالم آرا برین قرار گرفت که حضرت جنت آشیانی متوجه بلاد شرقی گشته آن سرحد
از فتنه و فساد و خود سران تیره رای پاک سازند و چون مذکور شد که رانا سانگا بقوت و قدرت تمام قدم جلادت پیش نهاده قلعه کهندار را
بتغلب جمع کرده جرأت و جسارت ظاهر ساز داگر نموده واقع باشد حضرت فردوس مکانی خود متوجه دفع آن کافر مقهور شوند بنابرین رای
صوابنمای بتاریخ سیزدهم ذی القعده حضرت جنت آشیانی بضبط ولایات شرقیه رخصت یافتند و عادل سلطان و محمدی کوکلتاش و امیر شاه منصور
برلاس و امیر قتلق قدم و میر عبدالله و امیر ولی و امیر جان بیک و پیرقلی و امیر شاه حسین که بتسخیر دهلپور رفته بودند تعین شده بود
حکم شد که در خدمت آنحضرت باشند و سلطان جنید برلاس تعین شدند که امرای مذکور را درجند و ار که بسر راه واقع است بعسکر عالی ملحق سازند و سید
مهدی خواجه جاگیردار اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ عبدالعزیز میرآخور با سایر عساکر اقبال که در چندوار
بدفع قطب خان افغان متعین بودند بسعادت همراهی آنحضرت مقرر شدند و سفارش استعمال بخبر رسید که قریب پنجاه هزار سوار از افغانان
نهانی در حوالی قنوج شورش انگیخته قدم جرأت پیش نهاده اند آنحضرت بمقتضای عقیده صادق توکل بر عنایت نصرت و اقبال بکوچ متواتر متوجه گردیدند
سرحد رایات کشورگشا پیشتر موهبت سپهر موید ابواب فتوحات برروی روزگار آنحضرت گشوده شد مکنت نصیرخان که در جاجمو بود از آمدن
رایات اقبال فرار اختیار نموده راه سلامت پیش گرفت و از گنگ گذشته بولایت خرید در آمد موکب عالی بخیر تدبیر روی توجه آورده
ضبط آن ملک فرمودند از آنجا عنان عزیمت بجونپور معطوف داشته آنجا را دارالامن ساختند و بنور عقل پیر و بخت جوان سرانجام ممالک
مفتوحه بر وجه دلخواه فرموده رایت مراجعت برافراشتند و نزدیک دلمو فتح خان سروانی که از امرای معتبر افغانان بود و پدرش خطاب
اعظم همایون از سلطان اسکندر داشت بسعادت ملازمت امتیاز یافت و او را مصحوب سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا روانه درگاه
گیتی پناه ساختند و چون بسعادت زمین بوس سرافرازگشت بعنایات و التفات که در حیطه ازو نگذشته بود ظاهر ساخته به اسپ و خلعت
ممتاز فرمودند و جاگیری که پدرش داشت بادو حمت نمودند یک کرور و شش لک تنکه دیگر بران افزودند و خطاب خانجهانی شرف
امتیاز بخشیدند و او را بعنایت جاگیر داده پسرش محمودخان را بخدمت عالیه مخصوص گردانیدند و درین هنگام خبر بهجت اثر رسید که در کابل از مهد علیا
ماهم بیگم والده ماجده حضرت جنت آشیانی فرزند گرامی ولادت یافته آنحضرت محمد فاروق نام کردند ولادتش بیست و سیوم شعبان و دوبعد پیش از آنکه بسعادت
در آید در سنه نهصد و سی و چهار در بلده کابل رحلت نمود ذکر بعضی از سوانح اقبال و خبر طغیان رانا سانگا و رسیدن حضرت
جنت آشیانی بملازمت ابد بعد از التقدیر در سال فرخنده فال انتظام جهان عالم بیانه بوسیله خدمت امیر رفیع الدین صفوی که از اعاظم

سیادت عالیه رجبات بود و سعادت آستانبوس دریافته قلعهٔ بیانه را باولیای دولت ابدپیوند سپرد و تاتارخان برقلعهٔ گوالیار را به بندهای
بادشاهی حواله نموده بملازمت آمد و محمد زیتون نیز قلعهٔ دهولپور را بملازمت عتبهٔ خلافت واگذاشته در سلک سایر بندها انتظام گرفته و هر کدام فراخور
اخلاص و حالت خود مشمول الطاف بادشاهی شده از صدمات امواج قاهره مصئون گشتند و در خلال این احوال خبر طغیان رانا سانکا
بتواتر رسید که او لشکری گران از هنود و مسلمانان فراهم آورده قدم جلادت پیش نهاده است و جمیع راجها و زمینداران دور و نزدیک
با خود متفق ساخته متوجه شورش دارد بنابر علیه روز چهارشنبه چهارم صفر فرمان طلب بحضرت جنت آشیانی مصحوب محمد علی ولد مهتر حیدر رکابدار
ارسال یافت مضمون آنکه چون بهیره رو آورده و در این هنگام که مناسب دانند سپرده برجناح استعجال متوجه ملازمت شوند و از غرائب وقایع آنکه
در شانزدهم ربیع الاول بود نام مادر سلطان ابراهیم باوجودی که مشمول انواع مراحم و عواطف پادشاهی شده قصد آنحضرت کرده با یکی
از بادرچیان سلطان ابراهیم که در مطبخ معموره در سلک بادرچیان خاصه انتظام داشت اتفاق نموده زهر در طعام انداخت اگرچه
بقدر ملالی و اختلالی عارض طبیعت اعتدال سرشت گردید اما بخیر گذشت و آن کرده بد اندیش بسزای اعمال خود رسیدند و لوای
سلطان ابراهیم را مصحوب یکی از معتمدان درگاه بکابل روانه گردانیدند و در وقتی که از آب سند میگذرانیدند محافظان را غافل ساخته خود را
بدریا انداخت چون فرمان عاطفت بحضرت جنت آشیانی رسید شاه میر حسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت بهیره تعیین نموده و دلدار
قاضی جیا را که از امرای هند بمزید توجه و التفات بادشاهی ممتاز بود همراه امرا مقرر داشتند و شیخ بایزید را ... تعیین نموده متوجه ملازمت شدند
و چون بنوزکالی در تصرف عالمخان افغان بود از آن راه مراجعت فرموده بمقدمات امید و بیم او را در سلک سایر دولتخواهان منتظم ساخته
همراه بدرگاه گیتی پناه آوردند و روز یکشنبه شهر ربیع الثانی در چهار باغ آگره که بهشت بهشت موسوم است بدولت ملازمت بدرگاه قدر
دریافتند و همدران روز خواجه دوست خاوند از کابل آمده بشرف آستانبوس مستسعد گشت مصاف حضرت فردوس مکانی
با رانا سانکا و نصرت غازیان اسلام تا سپید ... چون رانا سانکا لشکر عظیم فراهم آورده بجمعیت و جهت
خود مغرور گشته قدم جلادت در بازی پیش نهاد حضرت فردوس مکانی باقتضای عنایت ایزد سبحانه متوجه دفع آن مغرور شده روز
دوشنبه نهم جمادی الاول بمبارکی فتح و فیروزی از دارالخلافه آگره کوچ فرمودند در این اثنا بتواتر خبر رسید که رانا با لشکر گران حوالی
بیانه را تاخته شکست جمعی که از قلعه قدم جلادت بیرون نهاده بودند تاب مقاومت نیاورده گریخته بقلعه در آمده اند و سنگرخان جنجوهه بشهادت
رسید و امیر کته بیگ زخمی پیش آنحضرت و درین منزل چهار روز جهت سامان لشکر توقف فرموده بتعجیل متوجه پیش شدند و در موضع مندهاکر که از آگره
پنج کروه است نزول اجلال اتفاق افتاد و بخاطر الهام مآثر چنین پرتو انداخت که چون در این نزدیکی آبی که لشکر منصور را کفایت کند غیر از قصبه
سیکری که الحال بیمن دولت حضرت خاقانی بفتحپور شهرت یافته نشان نمیدهند صواب آنکه پیش از رسیدن مخالف تیز درآمده
آن آب را باید گرفت لهذا روز دیگر از منزل مندهاکر نهضت فرموده در نواحی آن کول رایات اقبال برافراشتند و از آنجا بطلب مهدی
خواجه و سایر امرای پادشاهی که در بیانه بودند کس تعیین شد و بیابیک ملازم حضرت جنت آشیانی و جمعی از نوکران خاصه بجهت خبرگیری
فرستادند اتفاقا مراجعت نموده بموقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از پرگنه بسیاور یک کروه پیشتر فرود آمده که مسافت تا این
بهزده کروه باشد و در همین روز مهدی خواجه و سایر امرا بسعادت زمین بوس سرافراز گشتند و سر روز ... اولان ... اکثر
بهادران لشکر منصور غالب می آمدند تا آنکه روز سه شنبه سیزدهم جمادی الآخر نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانوه از سرکار بیانه رانا سانکا
آمده رزم طلب گشت آنحضرت در واقعات خود نوشته اند که در آن هنگام بضابطهٔ هندوستان یک لک صد سوار و یک کرور
ده هزار اعتبار میکردند و ولایت رانا بمرتبه‌ای رسیده بود که حاصل یک لک سوار باشد و بسیاری از راجها

و زمینداران که در صحبت رانا موافقت کرده بودند و درین لشکر همراه آمدند و اسامی ایشان بموجب تفصیل است سلهدی حاکم رایسین سی هزار سوار
و [illegible] بانی هزار سوار و اودی سنگه باگری با دوازده هزار سوار و حسن خان میواتی نیز دوازده هزار سوار و بهارمل ایدری چهار
هزار سوار و نرپت هاده هفت هزار سوار و ستروی کیچی حاکم چندیری شش هزار سوار و پرم دیو حاکم میرته چهار هزار سوار و برسنگ دیو
چوهان چهار هزار سوار و محمود خان ولد سکندر افغان اگرچه ولایتی نداشت اما بامید سلطنت موهوم ده هزار سوار با خود سرگردان
ساخته بود که برین حساب مجموع گروه مخالف به دو لک و یک هزار سوار میرسید و در یک لک سوار هیچ سخن نیست چون هجوم مخالفان
بمسامع علیه رسید ترتیب افواج منصوره پیدا ساخته غول را بوجود اشرف میمنت بخشیدند و بر دست راست غول چین تیمور سلطان و میر
سلطان و خواجه دوست خاوند و یونس علی و شاه منصور برلاس و درویش محمد ساربان و عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر امرای
عظام مقرر شدند و بر دست چپ غول علاء الدین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محب علی ولد نظام الدین علی خلیفه و تردی بیگ
برادر قوچ بیگ و شیر افگن ولد قوچ بیگ و آرایش خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت قرار گرفتند و جوانغار موکب اقبال حضرت
جنت آشیانی رونق پذیرفت و در یمین نصرت قرین آنحضرت قاسم حسین سلطان و احمد یوسف اوغلاقچی و هندو بیگ قوچین و خسرو کوکلتاش
و قوام بیگ اردوشاه و ولی خازن و قراقوزی و پیر قلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالله بدخشی و عبدالشکور و جمعی دیگر از
بهادران تعیین شدند و بر یسار نصرت آثار آنحضرت میر همه و محمدی کوکلتاش خواجگی اسد جاندار مقرر گشتند و در برانغار ظفر نگار
امرای هندوستان خلیل خانخانان و دلاور خان و ملک داد کرانی و شیخ گهورن خدمت طلب گردیدند و در هراول سید مهدی خواجه و محمد سلطان
میرزا و عادل سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میرزا سلطان و محمد علی جنگ جنگ و قتلق قدم قراول و شاه حسین بارکبیگی
و جان بیگ اتکه و از امرای هندوستان جلال خان و کمال خان اولاد سلطان علاء الدین و علی خان شیخ زاده فرملی و نظام خان بیانه و جمعی
از غازیان هنر پیشه صولت و بهادران جلیده همت رزم آرا گردیدند و در تولقمه برانغار تردی بیگ یکه و ملک قاسم برادر بابا قشقه و
جمعی از مغولان قدم جلادت پیش نهادند و در تولقمه جوانغار مومن اتکه و رستم ترکمان با چندی از خاصان بادشاهی پای ثبات افشردند
و قانون عرصه رزم در پیش صف ارابها ترتیب نموده زنجیر اتصال دادند که توپچیان در پناه آن محفوظ بوده توپ اندازی کنند و این خدمت
بنظام الدین علی خلیفه مقرر شد و چون صفوف نبرد بر پنج شاه ترتیب یافت حکم فرمودند که بهادران لشکر منصور تیز جلوی نموده سرانجام
بجای خود قدم همت استوار دارند از بامداد روز شروع در رزم و جوش [illegible] کوشش شد [illegible] دو رویه سپاه اندر آمد چو کوه ٭
سواران ترکان و هندی گروه ٭ ز درخشیدن تیغ و [illegible] دشت ٭ تو گفتی که شب در هوا لاله گشت ٭ ز خون رود گفتی [illegible]
شد بدست ٭ ز نیزه هوا چون نیستان شده است ٭ نخست جوانغار مخالف بر برانغار لشکر منصور حمله آورده جنگ سخت نمود و کوکلتاش ملک قاسم
بابا قشقه [illegible] و آنحضرت چین تیمور سلطان را بکمک تعیین فرمودند و دلیرانه و شیر مردانه تیر دستی نموده مخالفان را برداشت و تا عقب
غول ایشان دوانیدند و جلدوی این فتح بنام او مقرر شد و مصطفی رومی از غول حضرت جنت آشیانی ارابها پیش برده بضرب
توپ و تفنگ هنگامه مخالفان را درهم شکست و دستی بسیاری از مقهوران بباد فنا رفت چون امداد دولت فوج فوج جوق
جوق متعاقب یکدیگر میرسید حضرت فردوس مکانی نیز از امرای رزم آرا و شیران بیشه وغا مرتبه مرتبه و دفعه بدفعه ایلچی هم
منصور فرستادند یکبار قاسم حسین سلطان و احمد یوسف و قوام بیگ را حکم شد نوبت دیگر هندو بیگ قوچین مامور گشت و دفعه دیگر محمدی
کوکلتاش خواجگی اسد را فرمان رسید بعد از آن یونس علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از پس ایشان دوست ایشک آقا و
محمد خلیل اخته بیگی تعیین شدند برانغار مخالف کرات و مرات بر جوانغار سپاه ظفر لوا حمله آورده و هر بار دلیران نبرد آزما بجنگ آنان [illegible]

و تیغ آتش فشان کافران سیاه بخت را بجهنم سقر فرستادند ناگاه حکم شد که مؤمن اتکه و رستم ترکمان از عقب سپاه کفار ظلمت شعار درآمدند و ملا محمود و علی اتکه با ملازمان خواجه خلیفه کومک برانغار رفتند و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و عبد العزیز میر آخور و قتلق قدم قراول و محمد علی جنگ جنگ و شاه حسین بارگی مغول غانچی دست به آلت اقبال برده داد مردانگی دادند و خواجگی حسین با جماعه دیوانیان کومک ایشان شتافت و چون هنگام کشش و کوشش امتداد یافت به بندهای خاص که در پس آرابه شیر صفت زنجیری بودند حکم شد که روان از میان گذاشته از چپ و راست برآمده کارزار نمایند تفنگچیان اشرف بهادران شیردل و شیران زنجیرگسل کامیاب گشته کارنامه رستم و افراسیاب را منسوخ ساختند و نادر العصری استاد علی قلی و پیش قول استاده به انداختن توپ و تفنگ گرم اهتمام شدند تقارن این حال آتش غضب پادشاهی زبانه کشید و با استاد علی قلی حکم رسید که آرابه را پیش برد و خود باعتصام حبل المتین توکل تکاور اقبال را گرم رفتار ساختند و از مشاهده این حال دلاوران عرصه اقبال بجوش و خروش درآمده یکبارگی بصفوف اعدای دولت حمله آوردند و نایره قتال بمرتبه اشتعال یافت که میمنه و میسره سپاه اسلام بپایه چپ و راست لشکر ادبار آثار کفار را برداشته بر قلب تیره بختان و کفار ظلمت شعار نیز دست از جان برگرفته و هجوم عام نموده بقول پادشاهی فرو ریختند و غازیان بکیل ثبات قدم ورزیده اصلا از جای خود حرکت نکردند و آنچنان با کفار درآویختند که برداشتن دست و انداختن زخم مستعد نمودند آخرهای روز که هنگام آخر کار کفار بود دلفریبان کردگار نسیم فتح بر اعلام اسلام وزید و غنچهای مراد در گلبن اقبال شگفت مخالفان را مجال قرار نماند و بی اختیار عنان ثبات از دست گذاشته رو بگریز نهادند حسن خان میواتی در اول او دلسنگه و مانکچند چوهان و رای چندربهان و دلپت رای کنگو و کرمسنگ و دونگرسی از اعیان لشکر مخالف رخت هستی بسیل فنا دادند و حساب سایر کشته ها از قید ضبط بیرون است و زخمی را خود شماری نیست آنحضرت خود تا یک کروه تعاقب مقهوران سیاه روزگار نموده لوای ظفر برافراشته به اردوی اقبال مراجعت فرمودند و محمدی کوکلتاش و عبد العزیز میر آخور و علی خان و جمعی از امرا تعیین شدند که از پی گریختها گرم شتابند شاید رانا اسیر سرپنجه تقدیر گردد چون شب در میان جان آن سپاه تیره بختان درآمد و تحمل که از تعاقب کنند نماند نیز اهتمام شایسته بعمل نیامده باشد رسید [illegible] جانی بسلامت بیرون برد آنحضرت بیفر نموده اند که وقت تاریک بود باید کسی نگذاشته بار خود بایستی تعاقب نمود و تاریخ این فتحنامه شیخ زین صدر که از افاضل گرامی بود فتح پادشاه اسلام یافته و میر گیسو نیز توارد نموده از کابل همین تاریخ را نوشته بدرگاه ارسال داشته بود و حضرت فردوس مکانی بعد از فراغ فتح لوازم شکر ایزدی بتقدیم رسانیده و بتسخیر ولایت میوات رایات جهانگشا برافراختند و محمد علی جنگ جنگ و شیخ گهورن و عبد الملک قورچی را با فوج مستعد بتادیب الیاس خان که در میان دو آب فتنه انگیزی شروع کرده قصبه کول را گرفته کچک علی حاکم آنجا را مقید ساخته بود نامزد فرمود آن بخت برگشته تاب مقاومت نیاورده آواره صحرای ادبار شد و حضرت فردوس مکانی خود بصوب میوات نهضت فرموده آن ولایت را بحیز تسخیر درآوردند و خزاین الور را بانعام حضرت جهانبانی جنت آشیانی مرحمت نموده بمستقر سریر خلافت کوس مراجعت بلند آوازه ساختند و جمعی که بسر الیاس خان تعیین شده بودند او را گرفته در دار الخلافه آگره آوردند در آنجا حسب الحکم بسیاست رسیدند

رخصت فرمودن حضرت جهانبانی جنت آشیانی را بحکومت کابل و بدخشان

چون انتظام ولایت کابل و بدخشان و استحکام ممالک موروثی از لوازم سلطنت بود و بی وجود یکی از شاهزادهای والاقدر ضبط آن مملکت خاطرخواه صورت نمی بست لاجرم به الهام آسمانی حضرت جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون را بتاریخ [illegible] رجب امسال همایون فال از سرگروهی برگزیده الور بدان صوب شرف رخصت ارزانی داشتند و بعد رین معنی [illegible] قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابو المحمد نیزه باز و حسین خان و [illegible] از امرای خراسان مثل علیخان قرلی و ملک داد کرانی و تاتارخان خانجهان را بهمراهی محمد سلطان

میرزا ابو الفتح بن [illegible] خانی که در زمان آشوب [illegible] بتصرف شده بود [illegible] چون [illegible] افواج قاهره از سمت
اسباب و اشیای خود را گذاشته جانی بسلامت بیرون برد حضرت فردوس مکانی از راه بارگی [illegible] گرده بدار الخلافه
نزول اجلال فرموده مدتی [illegible] کول جلالی تشریف برده از انجا [illegible] نهضت عالی اتفاق افتاد و در آن کوهستان
[illegible] خاطر خواه کرده کوس مراجعت بدار الخلافه بلند آوازه ساختند و درین هنگام متواتر خبر رسید که [illegible] راجای حاکم چندیری
جمعیت میکند و [illegible] استعداد و لشکر انتظام [illegible] متوجه تسخیر چندیری شده از جمله [illegible] لشکر [illegible]
همراه [illegible] سلطان [illegible] جمادی الاول این سال فتح چندیری [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] تاریخ شد و آنحضرت چندیری را به احمد شاه نبیره سلطان ناصر الدین [illegible] فرموده عنان مراجعت معطوف داشتند
و درین هنگام [illegible] خبر فوت [illegible] ساخته عبرت [illegible] آنکه پیش از نهضت رایات اقبال بصوب چندیری [illegible] لشکر
[illegible] آورده [illegible] آفاق نام غلام آنحضرت داشت محاصره نمود در ایام محاصره [illegible] کرد و چون [illegible] بیماری [illegible]
انجامید [illegible] از محاصره بازداشته بهمان حال مراجعت نمود و در اثنای راه به اجل طبیعی [illegible] ملک عدم شد [illegible] دولت
چنین بود که عساکر فیروزی [illegible] از آب [illegible] چون [illegible] سعید که معروف [illegible] بایزید [illegible] جماعه افغانان [illegible] قنوج
[illegible] داشته اند و [illegible] پادشاهی قنوج را گذاشته بقصبه رابیری که در حوالی دار الخلافه واقعست آمده اند [illegible] آباد را از
مخالفان [illegible] گرفته اند لاجرم ترک آن عزیمت فرموده عنان مراجعت بسمت [illegible] معطوف داشتند و فوجی از بهادران
نصرت قرین را پیشتر از موکب عالی رخصت نمودند بمجرد رسیدن سپاه منصور و قرب موکب پادشاهی مخالفان تاب مقاومت نیاورده از
آب گنگ گذشتند و رایات جهان گشا بکوچ متواتر نهضت فرمود و درین هنگام میرزا عسکری از کابل آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت
و [illegible] محرم دار الخلافه [illegible] بقدوم گرامی رونق پذیرفت و [illegible] حضرت [illegible] از بدخشان [illegible] مرقوم بود که از صبیه [illegible] یادگار طغای
فرزندی [illegible] نام او را الامان نهاده ایم چون این لفظ در زبانها [illegible] جاری میشد [illegible] پدر بزرگوار نام فرزند نهادن از آن
[illegible] خاطر اشرف [illegible] الصلاح و دلخواه [illegible] مقرر شد که پیش از توجه رایات اقبال میرزا عسکری
با لشکر [illegible] بدفع مخالفان رخصت فرمایند و امرای [illegible] میرزا [illegible] شدند و خود [illegible] شکار [illegible] توجه نموده
درین اثنا خبر آمد که محمود خان پسر سکندر [illegible] بهار را بتصرف در آورده [illegible] دارد و آنحضرت شکار دلخواه فرموده رایت مراجعت بدار الخلافه [illegible]
[illegible] که خود به دولت و سعادت متوجه [illegible] شوند [illegible] خبر رسید که حضرت [illegible] جمعیت [illegible] سلطان
[illegible] با خود متفق ساخته [illegible] چهل هزار کس [illegible] در ساعت [illegible] صدور یافت
که اگر کار از صلح [illegible] باشد [illegible] هندوستان صلح [illegible] فرمان طلب میرزا [illegible] ساختن کابل [illegible]
بود [illegible] فرموده بودند که انشاء الله سبحانه چون کار هندوستان که قریب الاختتام است بانجام رسد مخلصان کاروان [illegible] خواه را [illegible]
لائق گذاشته خود بسعادت متوجه تسخیر ولایت موروثی خواهیم شد باید که استعداد این یورش را جمع بندگان [illegible] نموده منتظر
ورود موکب عالی باشند [illegible] جمادی الاول از آب [illegible] عبور فرموده متوجه ممالک شرقیه شدند و درین [illegible]
نصرت شاه حاکم بنگاله با عرضه داشت و پیشکش آمده زمین بوس نمودند و مشمول الطاف بیکران گردیدند و [illegible] جمادی الآخر کنار
آب گنگ میرزا عسکری سعادت ملازمت دریافت و حکم شد که میرزا با افواج خود از آنطرف آب [illegible] باشند و [illegible] شدن [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] تشریف برده ولایت بهار را [illegible] سلطان [illegible] فرمودند و از انجهت

در فتح قندهار و ما بین هند سه جانب سرداری حضرت عالی اتفاق افتاد و مخالفان با افواج قاهره جنگ کرده شکست یافتند و آنحضرت ظفر و فیروزی
سلطنت پیرا فرموده بجهان اقبال بدار الخلافه آگره معطوف داشتند چون حضرت جنت آشیانی مدت یکسال در بدخشان گذرانیدند
و ضبط و نسق آن ممالک حسب الدلخواه و شایسته انجام یافت از فرط اشتیاق به ادراک سعادت ملازمت پدر عالیقدر
بدخشان را به سلطان اویس سپرده بسرعت تمام متوجه ملازمت شدند و از آنجا در یک روز بکابل رسیدند و از کابل میرزا هندال
را بجای خود به بدخشان رخصت فرموده خود بعزم قدم بوسی روانه دار الخلافه گشتند و در اندک فرصتی ادراک آن سعادت عظمی
نمودند و از غرایب اتفاقات آنکه حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی با والده ماجده آنحضرت نشسته بذکر ایشان خوش وقت بودند که
یکمرتبه از دولتخانه درآمدند حضرت فردوس مکانی را از مشاهده جمال فرخ فال آنحضرت عجب حالتی دست داد و بی اختیار
در آغوش عزت گرفته برین مطلع مترنم گشتند مصرع ع اینکه می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب + میرزا حیدر در تاریخ
رشیدی مرقوم نموده که در سال نهصد و سی و پنج آنحضرت بموجب حکم فردوس مکانی متوجه هندوستان شدند والعلم
عند الله درین مرتبه آنحضرت بایشان مصاحبانه سلوک فرمودند و مکرر بر زبان الهام بیان ایشان گذشت که همایون مصاحب
بی بدیست ولی اغراق آنحضرت از جمیع فضایل و کمالات بهره وافی و نصیبه کافی داشتند بالجمله چون حضرت جنت آشیانی از بدخشان متوجه
هندوستان شدند سلطان سعیدخان که نسبت خویشی به این سلسله علیه داشت و بعهد اعلی حضرت فردوس مکانی آمده
رعایتها و ترحمها یافته بود بطلب سلطان اویس امرای بدخشان سعیدخان در یارکند گذاشته به بدخشان آمد و قلعه ظفر را محاصره
نمود و چون پیش از رسیدن او میرزا هندال بقلعه درآمده بود و مدت سه ماه برگرد قلعه نشست و نتوانست کاری از پیش برد ناکام از
گرد قلعه برخاسته مراجعت نمود و این قضیه در هندوستان چنان بوقت عرض رسید که کاشغریان آمده بدخشان را متصرف شدند
بنابرین از آنجا که تقاضا می نمود که میر نظام الدین علی خلیفه را بضبط بدخشان رخصت باید کرد و بجهت رفتن عذر ها خواست تا آنکه
بحضرت جنت آشیانی فرمودند که در رفتن خود چه صلاح می بینید ایشان عرض کردند که به اختیار خود از سعادت ملازمت محروم نمیشوم
اما از حکم چاره نیست آنگاه میرزا سلیمان را رخصت بدخشان نمودند و بسلطان سعیدخان نوشتند که با وجود چندین حقوق بعمل آورده
مستبعد نمود و اکنون میرزا هندال را طلبیده ایم و میرزا سلیمان را بدانجانب فرستاده ایم لایق آنکه میراث را بوارث گذاشته دست از
بدخشان باز دارند بحسب اتفاق پیش از رسیدن میرزا سلیمان چنانچه گذارش رفت سلطان سعیدخان از بدخشان رفته بود و چون میرزا
سلیمان رسید میرزا هندال بموجب حکم عالی بدخشان را با او ارزانی داشته متوجه ملازمت شد و آنحضرت جنت آشیانی را چندگاه در
خدمت خود نگاه داشته بسنبهل که در وجه جاگیر ایشان مقرر بود رخصت فرمودند و مدت شش ماه در سنبهل به سیر و شکار گذرانیدند تا آنکه عارضه
بر مزاج اعتدال سرشت ایشان طاری شد و ضعف با شداد انجامید و چون این خبر وحشت اثر بعرض حضرت فردوس مکانی
رسید فرمودند که از راه دریا برکشتی نشسته روانه حضور شوند که اطبای حاذق در ملازمت اند بصلاح یکدیگر معالجه
نمایند حسب الحکم بدار الخلافه تشریف آوردند هر چند تدبیر معالجات بکار رفت مزاج بحالت اصلی رجوع
نکرد و مرض مزمن گشت روزی امیر ابوالبقای صدر که از افاضل روزگار بود بعرض رسانید
که تجربه پیوسته که در امثال این امور که اطبای ظاهری از معالجه عاجز آیند بهترین اشیا را
تصدق باید نمود و از شفاخانه غیب امیدوار صحت باید بود آنحضرت فرمودند [illegible]
نزد همایون منم بهتر آنکه خود را فدای او سازم [illegible]

که حق تعالی ایشان را شفای عاجل کرامت خواهد فرمود و در سایهٔ تربیت و ظل رافت شما العبد الضعیف کامیاب خواهند شد چون
قرار داد سلطنت [illegible] که بهترین اموال دنیا تصدق باید کرد و الا حق اگر جان الناس لی بها کرد [illegible] ایشان [illegible]
تصدق نمایند فرمودند که سنگ ریزه را چه قیمت باشد این جوهر شریف را چه قدر قیمت است خود را فدای همایون [illegible] از رنج یافت
و بیماری [illegible] آنگاه بخلوت خاص در آمده شغلی که در سلسلهٔ قدسیهٔ خواجهای نقشبندیه رضوان الله علیهم اجمعین متعارف است بجای آورده و سه بار
گرد فرزند سعادت پیوند خود گردیدند و فرمودند که برداشتیم و بردیم و در همان لمحه اثر صحت غریب عارض بدن ایشان شد و حضرت
قدری از آن گرانی سبکبار گردیدند و حسب تقدیر چنانکه فرصتی صحت کامل روی نمود بیماری حضرت فردوس مکانی اشتداد یافت
چون آثار انتقال و ارتحال از جبهات احوال هویدا گشت ارکان دولت و اعیان مملکت را حاضر ساخته نخست نصایح بلند و
قضایای ارجمند که سرمایهٔ سعادت ابدی و پیرایهٔ دولت سرمدی است گوش هوش حضرت جنت آشیانی را گرانبار دانش ساخته
ولی عهد جانشین خود فرمودند آنگاه امرا را به متابعت و فرمان پذیری ایشان رهنمون سعادت گشته آنحضرت را بر تخت سلطنت
اجلاس دادند و خود نزدیک بتخت ایشان صاحب فراش گشتند و بر زبان الهام بیان گذشت که خلاصهٔ وصایای ما آنست که زنهار
قصد برادران نکنید هر چند سزاوار آن شوند الحق پاس این سخن بود که چندین جفا و آزار از برادران کشیده در مقام انتقام نشدند
و ایشان بجای خود تمام [illegible] ملک [illegible] بکار خواهد گشت و در هنگام اشتداد مرض میر خلیفه از کوتاه اندیشیها بخاطر آورده بود که مهدی
خواجه را سلطنت [illegible] و او نیز [illegible] جمعی از عوام با خود متفق ساخته هر روز بدربار آمده منتظر رحلت می بود تا آخر الامر
بعضی از مخلصان صواب اندیش میر خلیفه را بر فساد این رای مطلع ساختند و میر خلیفه متنبه گشته بمهدی خواجه پیغام فرستاد که بعد
ازین بدربار حاضر نشود و منادی کردند که هیچ کس بخانهٔ او نرود تا ابواب فتنه مسدود گردد و بتائید الهی حق بمرکز خود قرار گیرد
و بتاریخ ششم جمادی الاول نهصد و سی و هفت در چهار باغ آگره برحمت ایزدی پیوستند و مولانا شهاب معمائی این مصرع را تاریخ یافته
مصرع: همایون بود وارث ملک وی :: آن پادشاه صورت و معنی با وفور شجاعت و سخاوت و عدالت و فضل و کمالات
ذاتی و صفاتی عدیل و نظیر خود نداشته و در نظم و نثر ترکی و فارسی عالی پایه بود دیوان اشعار ترکی و کتاب مثنوی مبین نام در علم
فقه که از واردات طبع فیاض ایشانست در اقطار و امصار شهرتی تمام دارد و رسالهٔ والدیهٔ خواجه احرار را که قدوهٔ اهل حال است از نثر
در سلک نظم کشیده اند و واقعات خود را از طلوع کوکب سلطنت تا آخر عمر بقلم صدق رقم بی شائبهٔ تکلف و اغراق بزبان ترکی نوشته و بحکم
اشرف حضرت خاقانی [illegible] خانخانان ابن بیرامخان آن را بفارسی ترجمه نموده تا عموم طبقات نیز از آن فیض خاص بهره بردارند و همچنین بزبان فارسی اشعار گهربار گفته
اند و این رباعی از واردات طبع فیاض ایشانست رباعی: درویشان را اگر نه از خویشانیم :: لیک از دل و جان معتقد ایشانیم :: دور است مگوی
شاهی از درویشی :: شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم :: و این دو مطلع نیز از آن حضرت است فرد: هلاک میکندم فرقت تو دانستم
وگرنه رفتن ازین شهر می توانستم :: فرد: تا زلف سیاهش دل بستم :: از پریشانی عالم رستم :: و ایشان را در فنون موسیقی نیز مهارت
تمام بوده و در عروض هم رسائل تصنیف فرموده اند و از انجمله کتابیست مفصل نام و از فردوس مکانی چهار فرزند گرامی و سه صبیه
باقی مانده نخستین نصیر الدین محمد همایون بادشاه دوم میرزا کامران سیوم میرزا عسکری چهارم میرزا هندال و گلرنگ بیگم
و گلچهره بیگم و گلبدن بیگم و این هر سه صبیه از یک والده اند و از اجلهٔ ارباب سعادت و اصحاب کمال
که در صحبت فیض منقبت آنحضرت می بوده اند یکی امیر ابو البقاست که در علوم معقول و منقول پایه بلند داشت
دیگر شیخ زین صدر نبیرهٔ شیخ زین الدین خوافی که در علوم متعارفه و حدت طبع از اقران ممتاز بوده و در

ایام سلطنت حضرت جنت آشیانی بمرتبهٔ امارت هم رسید و این لطیفه از بدیهیات طبع وقاد آن افادت پناه شهرت
گرفته در هنگامی که سنین عمر ایشان بسی و هشت رسیده بود عزیزی پرسید که سن شریف چند است فرموده اند که پیش ازین
به پنج سال چهل بودم و اکنون چهلم و بعد ازین بدو سال چهل خواهم شد دیگر شیخ ابو الواحد فارغی خال شیخ زین و او نیز بغایت
لطیف طبع و خوش صحبت بود و شعر را همواره میگفت دیگر سلطان محمد کوسه از مصاحبان میر علیشیر فردی در فن [illegible]
بنیاد و صاحب فهم بود دیگر مولانا شهاب معمائی حقیری تخلص داشت و از علم و فضل و شعر و معما و تاریخ بهره وافر داشت دیگر مولانا
یوسفی طبیب که او را از خراسان طلب فرموده بودند در مکارم اخلاق و دیرین قدم ارکان اطبای زمان علم امتیاز می افراخت دیگر میر
واحدی کهنه شاعری بی تکلف بود بفارسی و ترکی شعر میگفت دیگر مولانا بقائی شاعر که در زمین مخزن مثنوی بنام نامی آنحضرت
گفته دیگر خواجه نظام الدین علی خلیفه در قدم خدمت و محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر بی نظیر عصر بود و از
فضایل و کمالات خصوصاً علم طب بهرهٔ وافی داشت دیگر میر درویش محمد ساربان مرید و منظور حضرت خواجه عبید الله
احرار و بخوبی صحبتی و فضیلت ممتاز بود و در ملازمت آنحضرت بمرتبهٔ اعتبار رسیده عد نموده دیگر خواند میر مورخ که از مشاهیر
روزگار است و تاریخ حبیب السیر و خلاصة الاخبار و دستور الوزرا و غیره از تصانیف اوست دیگر خواجه کلان بیگ از امرای
بزرگ بزم نشین بود و پسندیده اطوار و شایستگی فضایل رتبهٔ عالی داشت و برادرش کچک خواجه مهردار و محمد خاص و
از اهل نشست بود اما چون اگر احوال امرای بزرگ و ارکان دولت آنحضرت مفصلاً نوشته آید کلام بطول می انجامد لاجرم
شروع در ذکر احوال حضرت جنت آشیانی و شمهٔ از وقایع ایشان می نماید حضرت جنت آشیانی
نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی شهریار دانش اساس حق گزین حقیقت شناس سند نشین
عدالت آئین جهانبانی دین و دولت انجمن آرای ملک و ملت عالی حضرت والا گوهر مشرق سعد اکبر همای اوج بلند
پروازی نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی انار الله برهانه بیان کمالات آنحضرت از احصای سخن بیرون است
ولادت با سعادت ایشان شب سه شنبه چهارم ماه ذی قعده نهصد و سیزده در ارک بلدهٔ کابل از بطن مقدس حضرت
عصمت قباب عفت نقاب ماهم بیگم اتفاق افتاده و آن عصمت پناه از دودمان اعیان خراسان است مولانا
مسندی تاریخ ولادت آنحضرت سلطان همایون خان یافته و شاه فیروز قدر بادشاه صف شکن نیز تاریخ میشود و
خواجه کلان بیگ سامانی گفته قطعه سال مولود همایونش هست بادشاه که الله تعالی قدرا ۞ برده ام یک الف
از تاریخش باد تا کشیدم هیل و جشنم بدر ۞ و جلوس آنحضرت بسریر فرمانروائی نهم جمادی الاول نهصد و
سی و هفت در دار الخلافه آگره بوقوع پیوسته خیر الملوک تاریخ آن سال است و از بدایت حال تا هنگام سریر آرای
کرسی شریف آنحضرت به بیست و چهار رسیده بود آثار دولت و بختیاری و انوار سلطنت و کامگاری از جبین اقبال
ایشان می تافت و چون حضرت فرمان روائی کامیاب و عمر گذشتن گردید بعد از چند روز سریر را توجه نموده
یک کشتی پر از زر انعام فرمودند و بدین بخشش اهل امید را سیراب ساخته گنجینه مراد در دامن روزگار بخشیدند و یکی
از فضلا کشتی زر تاریخ این مکرمت یافته و چون حضرت سلطنت جلوس فرمودند علاوه بر بسط عدالت [illegible] رعایا
و خاطر جوئی برادران و رعایت ملازمان مصروف داشته مواجب و مناصب هر کدام را افزایش بیشتر مضاعف فرمودند
کابل و قندهار را بجاگیر میرزا کامران مقرر نمودند و سنبهل بمیرزا عسکری و الور بمیرزا هندال و بدخشان

بمیرزا سلیمان مسلم داشتند و محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان ابن سلطان حسین میرزا که بنسبت دامادی حضرت فردوس مکانی
شرف اختصاص داشت و آثار مساعدت از اطوار او واضح بود در اوایل جلوس که بخدمت برهان جانب بسته و الحاصل بعد از فتح
ماه رایات اقبال بتسخیر کالنجر برافراشتند تا بدیر محاصره فرموده و بعد اندک فرصتی کار بر اهل قلعه تنگ شده ناگزیر حاکم کالنجر
از راه عجز درآمده دوازده من طلا با دیگر اجناس پیشکش فرستاده اظهار اطاعت و فرمان برداری نمود و آنحضرت از فرط شفقت
و کمال همت قلعه را به او بخشیدند و از آنجا بقصد تسخیر قلعه چنار توجه فرمودند و این قلعه در تصرف سلطان ابراهیم بوده و
جمال خان خاصه خیل بیا زنگ خانی حراست آن مینموده و بعد از قضیه سلطان ابراهیم بهانه عمر جمال خان نیز از بد اندیشی بسر
تا بر خورد او پسر رشید شیر خان که ابتدای خروج و فتنه انگیزی او بود لعنتری وشانه لاد ملک نام کوچ جمال خان را که دختر خود
بسبب انقیاد تمام داشت بزنی خواست و بدین حیله قلعه را در تصرف خود آورد القصه چون شیر خان از عزیمت آنحضرت
اطلاع یافت جلال خان پسر خود را با جمعی از معتمدان در قلعه گذاشته خود برآمد و ایلچیان کاردان بملازمت فرستاده التماس
نمود که اگر حضرت از سر این قلعه بگذرند یکی از فرزندان خود را بخدمت میفرستم که همواره در ملازمت باشد آنحضرت صلاح وقت
در این دیده ملتمس او را بعز قبول مقرون داشتند و او عبد الرشید نام پسر خود را بخدمت فرستاد و این پسر پیوسته در ملازمت
بسر برده و هنگامیکه رایات جهانگشا بمالوه نهضت فرمود و با سلطان بهادر مبارزت روی داد آن بی سعادت از موکب عالی
فرار نموده نزد پدر رفت و در نهصد و سی و نه بن و بایزید از گروه افغانان در جونپور سر فتنه و آشوب برداشتند و آنحضرت رایات
اقبال بدفع ایشان برافراشتند بایزید در عرصه مبارزت بقتل رسید و بن بالقیه السیف راه فرار پیش گرفت و جونپور مع توابع بسلطان
جنید برلاس مرحمت فرموده عنان مراجعت بدار الخلافت معطوف داشتند و در نهصد و چهل سلطان بهادر شاه گجرات تحف و هدایا مصحوب
ایلچیان کاردان بدرگاه معلی فرستاده سلسله جنبان اخلاص و یکجهتی شد و آنحضرت بارسال منشور محبت و دوستی خاطر او را مطمئن ساختند و
هم درین سال متصل دهلی برکنار رود جون شهری اساس فرموده دین پناه نام نهادند و یکی از فضلای تاریخ آن را شهر پادشاه
دین پناه یافته و درین هنگام محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پسرش الغ میرزا طریق بغی پیش نهاد خاطر حق ناشناس ساختند
و حضرت جنت آشیانی بدفع ایشان نهضت فرموده برکنار گنگ نواحی بهوجپور رایات اقبال برافراشتند و یادگار ناصر میرزا را
با لشکر گران گذرانیده بمقابل آنها فرستادند و بتایید ایزد تعالی سپاه نصرت پناه ظفر یافت و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا
هر دو بدست افتادند و آنحضرت محمد زمان میرزا را مقید ساخته بقلعه بیانه فرستادند و آن دو کس را میل در چشم کشیدند محمد زمان میرزا با
فرمانی صد لباس ساخته بجانفشان خود نموده از قلعه برآمد و گریخته نزد سلطان بهادر بگجرات رفت و بتایید ایزدی در اندک مدتی
اکثری ممالک معموره هندوستان که حضرت فردوس مکانی از عدم فرصت در حیطه تصرف نیاورده بودند داخل قلمرو شد **آمدن میرزا**
کامران از کابل به پنجاب چون خبر شنقار شدن حضرت فردوس مکانی بمیرزا کامران رسید قندهار را بمیرزا عسکری سپرده
روی توجه بهندوستان نهاد که شاید دست و پا زده کاری تواند ساخت در آن ایام حکومت پنجاب بمیر یونس علی داشت و دلخواهان میرزا
کنکاش نمودند که بضرب راست قلعه را از جنگ بیرون آوردن خالی از صعوبت نیست دام فریبی ترتیب داده با قراچه بیگ مشتی اعراض
کرده او شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گریخته بلاهور رفت میر یونس علی مردمی نموده نزدیک بخود جایی داد و اکرام و التفات
در منزل خودش طلبیده و باهم صحبت میداشتند و قراچه بیگ منتظر فرصت می بود تا آنکه شبی در صحبت شراب میر از نشاء باده سر بستر
غفلت نهاد و قراچه بیگ فرصت یافته میر را در قید کشید و دروازهای قلعه لاهور را بمردم خود سپرده بتعجیل تمام کسان بطلب میرزا فرستادند

میرزا که انتظار این خبر داشت فوز عظیم دانسته بیلغار خود را رسانید و شهر را متصرف شد و میر یونس علی را از شهر برآورده معذرت خواست و گفت که اگر انجا می باشید حکومت لاهور بهمان دستور تعلق بشما دارد میر رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت جنت آشیانی شد میرزا کسان خود را به پرگنات پنجاب تعین نموده تا کنار آب ستلج که بدرابچی بود بانه شهرت یافته متصرف گشت و عریضه بدرگاه معلی ارسال داشته استدعا و التماس صوبهٔ پنجاب نمود آنحضرت بمقتضای عطوفت ذاتی و پاس نصایح حضرت فردوس مکانی مملکت پنجاب و ملتان مسلم داشتند میرزا ازین مژده بغایت خوش وقت گشته شکرگذاری بجا آورد و پیشکشهای لایق بملازمت فرستاد و پیوسته ابواب رسل و رسائل مفتوح داشت غزلها در مدح آنحضرت گفته مرقوم قلم اخلاص توام مینمود از جمله یکدفعه این غزل بخدمت نوشته بود **غزل** حسن تو دم بدم افزون بادا + طالعت فرخ و میمون بادا + هر غباری که ز راحت خیزد + توتیای چشم من محزون بادا + گردگان از زره لیلی آید + جای او دیده مجنون بادا + هر که گردد بجوی کار گمشت + او ازین دایره بیرون بادا + کامران تا که جهان است بقا + خسرو دهر همایون بادا + آنحضرت بجایزهٔ این غزل حصار فیروزه را مرحمت فرموده نشان عالی فرستادند و در نهصد و سی و نه میرزا عسکری بکابل می آمد و در راه بهزاره جنگ کرده شکست خورد میرزا کامران را ناخوش آمد و قندهار را از و تغییر کرده بخواجه کلان بیگ دادند و در آن ایام که خواجه کلان بیگ در قندهار بود سام میرزا برادر شاه مغفرت پناه شاه طهماسب باغوای اغزوارخان که اتالیق و سپه سالار او بود بر سر قندهار لشکر کشید و خواجه کلان بیگ باستحکام قلعه همت گماشته متحصن شد کامران میرزا از لاهور بعزم رزم قزلباشیه شتافته در نواحی قندهار جنگ مردانه کرد و اغزوارخان در معرکه نبرد باسیری تقدیر گشته بقتل رسید سام میرزا شکست خورده بحال تباه بخدمت شاه رفت

نهضت موکب اقبال بتسخیر بنگاله و مراجعت بمستقر خلافت

چون خاطر اقدس از تسکین و ضبط ممالک محروسه فراغ یافت در نهصد و چهل و یک به تسخیر ولایت بنگاله نهضت عالی فرمودند و چون بحدود کالپی در قصبه کنار نزول سعادت اتفاق افتاد بمسامع علیه رسید که سلطان بهادر بمحاصرهٔ قلعه چیتور رسیده و جمعی کثیر بسرداری تاتارخان بحدود ممالک محروسه فرستاده و اندیشهای تباه در سر دارد آنحضرت سعادت بخت بیدار و صلاح دولتخواهان عنان کوس مراجعت بجانب دار الخلافت بلند آوازه ساختند مجملا سلطان بهادر بنابر غرور اسباب شوکت و کثرت سپاه و غرور شجاعت بحکومت سلطنت گجرات تسلی نمی شد و غافل از آنکه زاغ و زغن در حسب هماهی دولت همایون نتوانند همواره آرزوی پایه تخت دهلی داشت در ین ولا که تاتار خان را دید و بتقریبات باطل سلسله جنبان خیالات فاسده او شد با خود اندیشید که لشکر گجرات تاب صدمه بهادران سپاه منصور ندارد بهتر آنکه بطمع و زر بختی مغلان را بجانب خود بکشم و بدین اندیشهٔ ناصواب ابواب خزائن مفتوح ساخته دام فریب طمع افگند و قریب ده هزار کس از گرسنه چشمان علوفه را بلازم خود ساخته در این اثنا محمد زمان میرزا باتفاق نوکران یادگار بیگ طغائی که نگاه بانان او بودند از بیانه بر آمده بگجرات رفت و سلطان بهادر آمدن میرزا را از اتفاقات حسنه شمرد و بغایت خوب پیش آمده در مقام تیمار احوال او شد حضرت جنت آشیانی مکتوبی بسلطان بهادر نوشتند که چون قبل ازین خود سلسله جنبان اخلاص و دوستی شده ارکان یکجهتی اتفاق را بالعهد و میثاق مضبوط ساخته اند مناسب آنکه جمعی حق ناشناسان که از خدمت گریخته بدان جانب رفته اند روانه حضور نمایند والا از قلمرو خود اخراج فرمایند سلطان بهادر در جواب نوشت که اگر بزرگ زاده به اینجانب پناه آرد بقدر رعایتی باید به نسبت محبت و اخلاص منافاتی ندارد چنانچه در زمان سلطان سکندر لودی با آنکه در میان ایشان و سلطان مظفر غایت اتحاد و ارتباط بود سلطان علاء الدین برادر سلطان سکندر و چندی دیگر از اقوام او بتقریبات ازرده رنجیده بگجرات آمدند و سلطان مظفر مراعات احوال آنها نموده مردمی بجای آورد و این معنی اصلا باعث فتور رسوم مودت نگشت مرتبه دیگر حضرت جنت آشیانی مکتوبی بهمان مضمون مکرر فرستادند و این دو بیت در آن منشور سعادت مرقوم شد **نظم** ای که لاف مهر از دل میزنی عاشق ست + طوطی تلک از زبان تو با دل موافق نیست ست ۵ درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد + نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد + خلاصه مقال آنکه مخذولان بلا رتبت فرستند یا دست

رعایت و تربیت ارباب احوال آنجا کرده و داشته در ممالک خود جا می‌دادند و از جرائد تواریخ معلوم شده باشد که چون ابراهیم لودی با سلطان جنگ
ملک استقلال داشت حضرت جنت آشیانی بالطبع مائل مبارزت او نبودند اما چون محمد زمان میرزا ترکمان و سلطان احمد علاء که بجهت
قیصر روم رفتند و آنحضرت کس فرستاده مشورت طلب نمودند از رعایت آنها منع نمود و چون قیصر روم بفرمود آنحضرت سعادت نیز
نشد بجهت ملک دشت بود و طالب و جمعیت لیکن از آنجا که سلطان بهادر بجهت بیان اسباب و خیالات ای راه در سر داشت جواب را لطافت
نوشت و ملک زمان اقا نوشت و بنا بر تحریک و فتنه انگیزی تاتار خان و سلطان بسامان لشکر شده بهمت کرور زر قدیم گجرات تحصیل کرده
معمول دل باشند تاتار خان همراه ساخته و بقلعه ستهنبور فرستاد که حسب الصلاح تاتار خان در مواجب سپاهی گو خرج کرده شود و
سلطان علاء الدین لودی پدر تاتار خان را با فوج عظیم بجانب کالنجر فرستاد که در آن حدود رفته شورش اندازد و برهان الملک ملکانی
و بالفعل از جملهٔ اینان را بجانب آگره تعیین فرمود که از آن راه به سرحد پنجاب رفته فتنه انگیزی نمایند که این خیال محال کرد و لشکر ظفر اثر
سر راستگی بهم رسد جمعیت خود را متفرق ساخت هر چند جمعی از دولتخواهان بصواب اندیش گفتند که لشکر خود را پیش ساختن صلاح
نیست و تمامی سپاه خود را همراه گرفته یکجا رفتن آیین حوصلهٔ سپاهیست سود نبخشید و خود بتسخیر قلعهٔ چیتور متوجه شد که هم کومک لشکر
پیش باشد و هم در پی تسخیر قلعه را مفتوح سازد مجملی از احوال سلطان علاء الدین آنکه او برادر سلطان سکندر لودی و عم سلطان
ابراهیم است و عالم خان نام داشت بعد از فوت سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نموده در حدود سرهند خود را سلطان
علاء الدین مخاطب ساخته دعوی سلطنت کرد و با جمعی از افغانان و اقوام طلب متوجه آگره شد و سلطان ابراهیم نیز بقصد تنبیه او
قریب موضع تلاقی فریقین اتفاق افتاد چون سلطان علاء الدین تاب مقاومت جنگ صف نداشت شبخون آورد و همه کار بی نتیجه
و ناکام بازگردیده بکابل رفت و تاتار خان بگجرات شتافت و سلطان بهادر تربیت حال او نمود و علاء الدین در ملازمت حضرت فردوس
مکانی بهندوستان آمده در جنگ ابراهیم همراه بود و بعد از فتح هندوستان حضرت فردوس مکانی بسبب باطن علاء الدین آگاهی یافته
بدخشان فرستادند و بسیاری از افغانان شده اگر از قلعهٔ ظفر گریخته با افغانستان آمد و از آنجا ببلوچستان پیوست و از بلوچستان بگجرات
رفت القصه چون سلطان بهادر افواج پراکنده ساخت تاتار خان در خزانه گشوده باجتماع لشکر پرداخت و قریب چهل هزار سوار از
افغانان و غیره ملازم ساخته قدم جرأت بسرحد ممالک محروسه نهاد و بیانه را متصرف شد چون در نواحی کابل این خبر بعرض همایون
رسید آنحضرت عنان مراجعت معطوف داشته بدفع اعدا پرداختند و چون بدار الخلافت آگره نزول اجلال اتفاق افتاد
میرزا عسکری و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فقیر علی و زاهد بیگ و دوست بیگ را با هژده هزار سوار
بدفع و مقاتلهٔ تاتار خان تعیین فرمودند و همین که لشکر ظفر اثر با فوج غنیم نزدیک رسید جمعی که تازه ملازم او شده
زر گرفته بودند جدا شدن اختیار کرده راه سلامت پیش گرفتند چنانچه در اندک فرصتی اکثری گریختند و رفته رفته
لشکر مخالف قریب سه هزار سوار رسید چون تاتار خان به ابرام تمام داد طلب میداد متوجه این امر خطیر شده سبیل گشت
خرج کرده بود روی بازگردیدن نداشت ناگزیر دست از جان شسته در میدان ابل معرکه نیز و آراسته چیدالکم
نمود و داد مردانگی داده تا اکثری از مردم او کشته شدند و آخر خود نیز بقتل رسید و بقیة السیف
چنان که بودن گریختند و از شکست این لشکر آن در فوج دیگر خود بخود پراگنده شدند ارتفاع رایات اقبال
بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک تا دریای شور چون سلطان بهادر
بفتح چیتور مشتاق شده قدم جرأت و جسارت از حد اعتدال بیرون نهاده به اطراف ممالک محروسه افواج تعیین فرموده شورش

اند و در وقت نهضت حضرت جنت آشیانی در ماه جمادی الاول سنه نهصد و چهل و یک بعنان اقبال به تسخیر ممالک گجرات معطوف گشته با سپاه منصور به [illegible]
الوه متوجه گردیدند و چون قریب به قلعه رایسین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عرضداشت فرستادند که ما بنده و [illegible]
هرگاه کار سلطان ساخته شود قلعه را به حضرت تعلق دارد و بحق چون مقصد ازین عالی‌تر بود به محاصره قلعه نپرداخته رخصت [illegible]
ملتمس ایشان را بدرجه قبول مبذول فرمودند و متوجه ولایت مالوه شدند درین وقت سلطان بهادر قلعه چیتور را محاصره داشت [illegible]
و سر سپید شده مصلحت دولتخواهان خود خواست که ترک محاصره نماید و اگر قلعه مذکور [illegible] خان که از اعاظم امرای او بود [illegible]
عقل و فضل از دیگران امتیاز داشت بعرض رسانید که چون فتح قلعه نزدیک است و این همه محنت کشیده ایم مناسب [illegible]
که قلعه را مفتوح ساخته از اینجا متوجه شویم و کفار را بادشاه نوشته ایم که در آیین مسلمانی ما را [illegible] که چنین وقت که [illegible]
کفار و عورات ایشان در مقید نماشیم تا که بادشاه مسلمانی و دیر از خدا ترسی و رواج شرع محمدی [illegible] و در مقام نزول [illegible]
با ما آینده متوجه اگر بادشاه به سر ما بیاید در ترک غزو جنگ با ایشان معذور خواهیم بود و این سخن پسند خاطر سلطان آمده از
کمال استقلال به ثبات قدم ورزیده مکتوبی به همین مضمون مرسول داشت آنحضرت از فرط فتوت و غایت قدرت التماس سلطان را [illegible]
شمرده جواب مرقوم فرمودند که بخاطر جمع متوجه کار خود بوده از اینجانب اصلا تفرقه بخود راه ندهند که تا قلعه مفتوح
نشانده بعزم رزم او سبادرت نخواهیم فرمود و خود به سعادت و اقبال در کمال آرامیدگی و آهستگی به اجین تشریف بردند چون تاریخ
سیوم شهر رمضان نهصد و چهل و یک سلطان بهادر قلعه چیتور را مفتوح ساخت و از آن کار خاطر را پرداخت بعزم مبارزت
متوجه لشکر منصور گردید درین حال آنحضرت نیز با افواج گیتی گشا قدم همت پیشتر نهادند و در نواحی مندسور که از مضافات
ولایت مالوه است در کنار کولی که از کلانی و پهناوری وسعت دریایی دارد هر دو جانب لشکر فرود آمده هراول
از جانبین هنگامه جنگ و کوشش گرم ساختند سکه بهادر و چندی از هراولان بادشاهی با سید علیخان و خراسان خان که در
هراول سلطان بهادر بودند در او یخته از جانبین داد مردانگی دادند و چون اقبال همعنان سپاه منصور بود شکست
بر مخالفان افتاد و تاج خان و صدر خان که از اعاظم امرای سلطان بهادر بودند کنکاش چنین دیدند که چون بتازگی فتح چیتور
کرده ایم و مردم ما دلیر شده اند توقف ناکرده جنگ باید پرداخت رومی خان میر آتش سلطان و جمعی دیگر صلاح
درین دیدند که با وجود توپخانه عظیم و استعداد آتش بازی خود را به تیغ زدن از حزم و احتیاط دور است مناسب
آنکه حصار ارابه بر گرد لشکر کرده پیرامون آن را به خندق زده اول با سلاح دور دست لشکر بادشاهی را پریشان سازیم
بعد از آن جنگ تیر و شمشیر بجای خود است آخر به همین قرار ایستادند روزی چند برین طریقه گذشت اما بهادران و
دلیران عرصه نبرد از جانبین برآمده کارزار می‌نمودند و اکثر شکست بر مخالفان افتاد چنانچه روزی جمعی
از بهادران و یکه جوانان بادشاهی بزم بادپیمایی گرم داشتند و هر کدام در خور ظرف و حوصله خود سخن از سرگذشت
و جرات میراندند از آن میان دیوانه دلی به حکایت در آمد که از گذشته گفتن سخن فروشی است نقد حال
به عیار همت باید زد و این حرف محال چون و چرا نماند و قریب دویست کس که درین بزم حاضر بودند همه مسلح
گشته متوجه اردوی غنیم شدند یکی از امرای سلطان بهادر با قریب چهار هزار کس بیرون اردو دستی ایستاده
طلایه لشکر میداشت به مجرد رسیدن آن مردم عرصه نبرد آتش افروز شد و بهادران لشکر منصور دست از جان شسته متعصبانه یکدیگر کار پرداز بهادر گردیدند
و گجراتیان تاب نیاورده روی گریز نهادند تا بسیاری کشته و بسیاری زخمی بکشیدند و این مستان باده شجاعت مظفر و منصور سعادت نموده بجای خود آمدند و بهادران [illegible]

[illegible] آرایی [illegible] و نصرت [illegible] نشسته [illegible] از این [illegible] بر [illegible] گجراتیان [illegible] رسید که قدم [illegible]
[illegible] حضرت جنت آشیانی [illegible] اطراف تعیین فرمودند که [illegible] آمد [illegible] رسید [illegible] آرزو [illegible] سلطان
[illegible] عظیم [illegible] محمد زمان میرزا [illegible] جمعی کثیر [illegible] حیات [illegible]
[illegible] لشکر منصور [illegible] عظام [illegible] سعادت [illegible] که [illegible] مرتبه گجراتیان [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] مجاهدان [illegible] بهادر [illegible] در آن روز [illegible]
[illegible] رسید [illegible] اخلاص جان نثار گردیده [illegible] آنحضرت [illegible] آگاهی [illegible]
[illegible] سلطان بهادر رفته جنگ سلطانی کنند و تا آن [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] گجراتیان غالب می آید تا آنکه [illegible] شب [illegible] بیست و نهم شوال [illegible]
[illegible] فرمود که تمامی توپهای [illegible] یکبار [illegible] آتش دادند [illegible] شکستند و چون شب [illegible]
[illegible] محمد شاه [illegible] خانه [illegible] پنج شش نفر دیگر [illegible] بر آمده [illegible] کردن بجانب [illegible]
[illegible] راه [illegible] پیش گرفت و صدرخان و عماد الملک خاصه خیل [illegible] بیست هزار سوار [illegible]
[illegible] محمد زمان میرزا [illegible] منصور جمعی را همراه گرفته بصوب لاهور [illegible] در آن حدود [illegible]
[illegible] گرم [illegible] آن روز [illegible] گجراتیان [illegible] و شور و غوغایی برخاست [illegible]
حال معلوم اولیای دولت نبود حضرت جنت آشیانی با جمیع سپاه و نصرت اعتصام مسلح و مکمل تمام شب استاده انتظار
طلوع نیر اقبال داشتند چون نیر اعظم روشنی بخش عالم ظلمت زدایی گشت بر منتظران صبح سعادت روشن شد که [illegible]
[illegible] عنایت حضرت ذو الجلال بر پرچم علم اقبال وزیده و سلطان بهادر با دل صد جا شکسته فرار نموده براه مندو پیش گرفته
است بهادران بحر صد فیروزی به اردوی سلطان در آمده دست بغارت گشودند و غنیمت فراوان از نقد و جنس و فیل
و اسپ بتصرف اولیای دولت در آمد و خداوندخان که هم استاد و هم وزیر سلطان مظفر بود بدست افتاد حضرت
جنت آشیانی او را بنوازشهای پادشاهانه بتشریف اختصاص بخشیده و در خدمت خود نگاه داشتند یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان
و هندو بیگ را بتعاقب تعیین فرمودند صدرخان و عماد الملک از راه راست بسرعت هر چه تمامتر طی مسافت نموده بقلعه مندو
در آمدند و سلطان بهادر روز چهارم از راههای نامتعارف و جنگلهای صعب بهزار دشواری خود را بقلعه مندو رسانید و از
طرف دروازه [illegible] بقلعه بر آمد و حضرت جهانبانی نیز گرم و تیز شتافته مقارن عساکر فیروزی آثار که بتعاقب تعیین شده بود
رسیدند و خود بسعادت در [illegible] نزول اجلال فرمودند و رومی خان از لشکر سلطان بهادر گریخته بملازمت سرفراز گشت و مخلصت
[illegible] گردید و مشهور چنان است که چون سلطان بهادر بمحاصره قلعه چیتور پرداخت رومی خان که در فنون قلعه گیری توپ اندازی
بید طولی داشت امیدوار ساخته بود که اگر قلعه بحسن سعی و اهتمام تو مفتوح گردد بانعام تو مقرر باشد او باین امید سرگرم خدمت بوده
در لوازم قلعه گیری از سلباط و نقب و غیره نهایت جد و اهتمام بکار می برد و بعد از فتح سلطان خواست که بوعده وفا نماید لیکن ارکان [illegible]
صلاح در این ندیدند اگرچه سلطان بانواع و اقسام رعایت تدارک دلجویی او نمودند غایتاً از هیچ آزرده خاطر گشته کینه در میان جان بست [illegible]
عرائض بخدمت حضرت جنت آشیانی فرستاد و بجنگ سلطان بهادر ترغیب و تحریص نمود و بعد از تلاقی فریقین پیوسته آن حضرت را از
احوال لشکر آگاه می ساخت [illegible] چون سلطان را به او اعتماد تمام بود بصلاح او کار میکرد و در آنچه بهبود لشکر منصور و خرابی [illegible]

[illegible] بود و بر ... بیشتر نبود و القصه حکم شد که لشکر ... در قلعه ... چون قلعه مندو ولایت وسیع و مسافت ... چند
... است چنانچه ... سلطان ... صلح ... آورده ... گجرات ... بود و
باشند مندو ولایت ... ایشان ... حضرت ... از طرف سلطان بهادر ...
... باشد ... صلح ... حضرت ... قلعه ... بر خلاف
... سلطان بهادر گجرات ... شب ... قلعه ... خواب غفلت افتاده
... بهادر ... قریب ... قلعه ... دروازه قلعه
کرده ... اسپان ... سوار شده ... سپاهیان ... راه ... دروازه ...
صاحب اهتمام آن مورچل که لوخان نام داشت و خطاب قادرشاهی یافته بود آگاه شده خود را به اسپ گرفته ... سلطان
رفت سلطان در خواب بود از آواز قادرشاه بیدار گشته ... و ... راه ... که
او بود با پنج سوار ... چون به دروازه ... رسید از سپاهیان ... پیدا ... سوار ... سلطان
خود اول ... به توفیق همراهی شد و فوج را ... قادرشاه ... بلازم ... و ... قلعه ... که
درمیان قلعه مندو واقع است برآمده اسپان را به طنابها بسته پایان فرستاد و خود نیز ... گجرات
پیش گرفت قاسم حسین سلطان در نواحی قلعه با مردم خود سوار ایستاده بود ... نام یکی از ملازمان سلطان
... قاسم حسین ... سلطان را شناخته ... گفت که سلطان ... و او را ... و ...
و از ... سلطان ... جای ... است ... تا قلعه چانپانیر ... مسارعت ... کشید و ... دو
هزار و پانصد کس با سلطان پیوستند چون به قلعه درآمد از خزائن و نفائس آنچه توانست به بندر دیپ فرستاد
القصه چون بهادران لشکر منصور ... دستی نموده ... از قلعه ... برآمدند دران ... خبر ... بیرون ... بعد از دو
ساعت روز مژده درآمدن جنود اقبال به درون قلعه و فتح آن بموقف عرض رسید آن حضرت کامروا ... و
شده از دروازه ... به قلعه درآمدند صدرخان با آنکه زخمی شده بود ... با تمام مردم خود ... پای ...
افشرده ... آخر مردم ... را گرفته به جانب سونگر ... بردند ... کس بسیاری بجانب ... رفت
و در سونگر تحصن جست سلطان عالم نیز با او اتفاق نموده به آنجا رفت و افواج جهان ... ایشان را
درون قلعه ... بعد از ... بودند که چار روزه ... مردم ... آمدند و از مخلصان ...
... و صدرخان و سلطان عالم فرستاده به نصایح نجات بخش خاطرهای متوهم ایشان را اطمینان بخشیده
... آوردند چون سلطان عالم چند دفعه مصدر فتنه و فساد شده بود او را ... کرده مطلق العنان ساختند
و صدرخان را بنوازش ... و به شرف امتیاز بخشیده مرحمت بسیار فرمودند بعد از سه روز از قلعه فرود
آمده با ده هزار سوار کارطلب ... به طریق ایلغار متوجه گجرات شدند و حکم شد که ... لشکر ...
... منزل به منزل قطع مسافت نموده متعاقب ... آمده باشند چون موکب اقبال بچانپانیر رسید قریب
... عمادالملک که سه کروه ... آن است و بجانب دروازه ... واقع است ایستاده ترتیب
افواج فرمودند از استماع این خبر سلطان بهادر قلعه را مضبوط ساخته خود از دروازه دیگر بجانب ... برآمده راه ...

پیش گرفت و بجانب کنبایت روان شد و در آن شهر باشارت او آتش زدند آنگاه حضرت جهانبانی تشریف برده و حکم فرمودند
از اشتهار این خبر حرکت لشکر منصور شده میر هندو بیگ را با گروهی از سپاه در حدود چانپانیر گذاشته مقدار هزار سوار همراه گرفته
بجانب سلطان بهادر ایلغار کردند سلطان بکنبایت رسیده بود شبگیر که خبر ایلغار رسید [illegible] ساخته بود آتش زده و راه
دیب پیش گرفت که بنابر عساکر فیروزی ماثر بر آن [illegible] سوار شده و تعاقب نمایند و آخر همان روز حضرت جنت آشیانی بکنبایت
رسیده و بساحل دریا شتافتند مخیم سراوقات اقبال شد و از آنجا جمعی را بتعاقب سلطان روانه ساختند چون سلطان بسرعت تمام
بدیب در آمده بود دلیران نصرت قرین از حوالی دیب با غنیمت فراوان مراجعت نموده بکنبایت آمدند و بنا نهادند که از فتوحات جسیمه
این روزگار همیشه آثار آن پادشاه جم اقتدار گردید و همین دولت روز افزون و اقبال همایون ولایت مالوه و ملک گجرات
تسخیر اولیای دولت ابد پیوند اقبال در آمد بالجمله چون حضرت جنت آشیانی بطریق ایلغار در حدود کنبایت رایت اقتدار
برافراشتند ملک احمد لاد و رکن داود از امرای سلطان بهادر که در میان گولیان [illegible] بودند با جماعه گولیان و گواران
آن سر زمین قرار دادند که چون در رکاب آن حضرت کس کم رسیده فرصت را غنیمت شمرده شبخون باید آورد اما دستی
را که حفظ الهی نگاهبان باشد و بخت بیدار پاسبان از این بداندیشیها چه نقصان القصه پیرزنی از حقیقت حال آگاه شده
خود را بجوار سراپرده دولت رسانید و بیکی از پاسبانان درگاه بمبالغه بسیار گفت که عرضی دارم میخواهم
بواسطه مسامع جلال رسانم چون بموقف عرض رسید رخصت باریافت پیرزن قرارداد شبخون را معروض داشت آن حضرت
فرمودند که این دولتخواهی از کجا بخاطر تو رسید عرض کرد که پسر من در بندگی از ملازمان رکاب سعادت است خواستم که بجائزه
این خدمت او را از بند خلاص نمایم اگر دروغ باشد مرا با پسر من سیاست فرمایند حسب الحکم پسر او را پیدا ساخته بوی سپردند و رای
الهام اندیش بنا بر احتیاط سپاه نصرت پناه را مستعد فرموده خود بدولت بیرون آوردند و در گوشه ایستادند آخرهای شب
قریب به پنج شش هزار پیاده و گولی بر سراپرده‌های دولت ریختند آنحضرت بالای بلندی ایستاده بودند گواران اردوی دولت
تاراج کرده اکثر کتابهای نفیس که همواره در مجلس بهشت آیین می‌بود و بی تکلف صاحب مصنفی عبارت از آنهاست در آن
شب تلف شد از آن جمله تیمورنامه بخط مولانا سلطان علی با تصویر استاد بهزاد بود و اکنون در کتابخانه حضرت خاقانی موجود است چون
صبح دولت مطلع اقبال دمید بهادران لشکر منصور بر آن بی اعتدالان حمله آورده شکسته همه را منهزم و متفرق گردانیدند و آتش
قهرمان پادشاهی زبانه کشید و بحکم سوختن و غارت کردن کنبایت شد و آن پیرزن را کامروا ساخته با پسرش گذاشتند و بعد از دو روز
عنان عزیمت بصوب چانپانیر معطوف داشته تا چهار ماه بمحاصره آن قلعه پرداختند و اختیار خان که از قاضی زادهای
قصبه [illegible] بود و در ملازمان [illegible] و کاردانی اعتبار تمام داشت در محارست قلعه سعی موفور بظهور آورد و با آنکه
محاصره قلعه از روی احتیاط شده بود از درهای کوه که بنابر کثرت درخت و انبوهی خار گذار پیاده
بصعوبت میسر نمی‌شد چه جای سوار جمعی از هیزم کشان و مزدوران بجهت نفع خود منفذی پیدا کرده از آنجا
غله و روغن در پای قلعه می‌بردند و اهل قلعه طنابها فروهشته از پایان می‌فرستادند و اجناس می‌کشیدند چون
محاصره بامتداد انجامید روزی حضرت جهانبانی سوار دولت شده گرد قلعه سیر میفرمودند جایی که درآمد عساکر
ممکن باشد می‌جستند ناگاه از طرف [illegible] که [illegible] بود جمعی که غله و روغن فروخته برگشته بودند بنظر اشرف
درآمدند حکم شد که تحقیق احوال ایشان نمایند گفت که هیزم کشیم چون [illegible] دقیقه که از لوازم این کار است

خود را نشسته آنحضرت بنفس نفیس دریافتند که بخن ایشان مقرون بصدق نیست درین وقت مینا گفته بودند که ما راست
نگویند از سیاست بادشاهی بجان تحمل نیست تاکید از گرفتند که صورت حال امنیت حکم شد که پیش باشید و آنجا را
بما نمایند چون بدانجا رسیدند و مراتب آنرا بخوب بنظر در آوردند معلوم شد که قریب شصت گز ارتفاع دارد و بغایت نا هموار
وازان راه برآمدن دشوار است بحکم عالی هفتاد هشتاد میخ آهنین حاضر ساختند بفاصله یک گز چپ و راست در دیوار فرو کوفتند
واشارت رفت که بهادران بلند همت دست زده بآن میخها برآیند و نه نفر برآمده بودند که آنحضرت خود از راه برآمدن فرمودند
بیرام خان التماس نمود که این مقدار تحمل صبر باید که جوانان ازمیان راه بالا بر روند این گفت و خود قدم جلادت پیش نهاد
وازعقب بیرام خان حضرت جنت آشیانی خود برین معارج شجاعت صعود فرمودند و آنحضرت در نماز طاری بعجل نیکو
بودند آنگاه خود ایستاده قریب سیصد جوان را ازین راه بالا گرفتند و حکم شد که بر جلها خبر کنند که لشکر نصرت قرین از جهات
بقلعه حمله آورده جنگ انداز ند مردم درون غافل ازین بدافعه عساکر فیروزی تاثر روی نهادند که یکبار سیصد جوان از عقب
ایشان در آمده شمشیر بر گرفتند چون اهل قلعه را معلوم شد که حضرت جهانبانی خود بر معارج اقبال و مدارج فتح لقصا عمده آمده
دل از دست داده و دست از کار مانده هر یک بسوراخی فرو رفتند و اختیار خان بر سر کوهچه که در میان قلعه واقع بود و آنرا
مولیه میگفتند برآمده متحصن شد روز دیگر امان طلبیده بملازمت شتافت و در پناه مکرمت آنحضرت از آشوب حوادث نجات
یافت او با وجود شایستگی دولت و سرداری امور سلطنت از جمیع علوم خصوص شعر و در ریاضات و هیات نصیبه وافی
داشت و از شعر و معما و دیگر جزویات بهره تمام بود و در جرگه مجلسیان و مصاحبان پیشستن مشرف امتیاز یافت از شعرای زمان سباط عرت
شدند یکی از فضلا تاریخ این فتح را اول هفته ماه صفر یافته چون ولایت گجرات تا آب مهندری به تصرف اولیای دولت در آمد
و دران طرف از امرای پادشاهی و ملازمان سلطان بهادر هیچکس نبود رعایای آنجا در سلطان عرض داشت
نوشتند که محصول ولایت رسیده اگر عاملی از درگاه تعیین شود ادای مال و لبی نمائیم سلطان بهر کدام از ملازمان خود که
اظهار این مقدمه نمود جواب صاحب مهابت شیر عماد الملک قدم جرات پیش نهاده استدعای این خدمت نمود مشروط
به تقضای کار گذاری و صلاح وقت هر جا و هر قدر از ولایت هر کس دهد تا الحال باز پرسی نباشد آنگاه با دویست
سوار متوجه احمد آباد گشت و درین راه هر کس هر چه نسبتی میشد لی مضایقه میداد و باین تدبیر تا رسیدن احمد آباد ده هزار سوار
بر گرد او جمع آمد هر کدام که دو اسپ داشت یک تنگه از آن مواجب میکرد و در اندک فرصت جمعیت او سی هزار
سوار رسید و مجاهد خان حاکم جونا گر نیز با ده هزار سوار بدو پیوست و حضرت جنت آشیانی از استماع این خبر ترددی بیگ خان را در قلعه چاپانیر گذاشته
خود بدولت و اقبال متوجه احمد آباد شدند چون بر لب آب مهندری نزول اجلال اتفاق افتاد عماد الملک نیز قدم جلادت پیش نهاده و بهر یک
کوچ موکب معلی او نیز کوچ میکرد و میان قصبه نریاد و محمد آباد با میرزا عسکری که سر اول بود و منزلی پیش پیش میرفت روبرو شده
جنگ عظیم کرده و در وقتی که کار بر میرزا تنگ ساخته بود یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان و هندو بیگ و جمعی کثیر رسیدند
بمجرد رسیدن ایشان و طلیعه وصول موکب جهانگشای پادشاهی مخالفان را پای ثبات از جای رفت و مضطرا حرکت
مذبوحی کرده رو بگریز نهادند چون یادگار ناصر میرزا از همه در پیش بود جنگ بر سر او آمد و عالم خان لودی و چندی دیگر
از مخالفان تیر و دات نمایان کردند تا عماد الملک نیم جانی بسلامت برد از لشکر منصور درویش محمد بدر شجاعت خان دران
جنگ بشهادت رسید اما قریب چهار صد کس از مخالفان در عرصه نبرد افتادند حضرت جنت آشیانی از فضا و ندخان برسیدند

کرده اعیان جنگ ماندہ بهانی او موقوف کرد که اگر این ملازم بر وفق رضای عماد الملک خود درین جنگ بوده و دیگر احتمال بادار و داگر از خود جنگ
و گلیم ... ست لیعدا از بناے ... گشته است که از حیی افتاده بوده حقیقت پوست کرد این فرمان سپرد که عماد الملک بود و در کوچ فرموده
بر کنار ... کار ... رایات اقبال ... شنیده میرزا عسکری ... که آن شاهزاده و شهر در آید ... خان ... حسب حکم
شهر که ... از ... استیاده ... میرزا عسکری ... و مردم ... که اندرون نگذارند ... کوچ فرموده در
حوالی ... ولایت ... آمدند ... با خصوصیان ... تشریف بردند آنگاه ... تنبیه
توجه فرموده میرزا عسکری را و احمد آباد گذاشتند ... بیگ ... شدند ... ناصر میرزا ... شوند
و ... صورت ... قاسم حسین و کنبایت ... بدوست بیگ الشیک آقا و محمود آباد و ... فرموده خاطر
... انجام ولایت گجرات ... آن ... داختند ... متوجه بندر ... شدند و در اثنای راه ... ایشان از
مستقر خلافت رسید که چون رایات عالی ... دور دست ... سوده سر ... این نواحی ... بود داشته ... دست
فتنه و فساد دراز ساخته اند و از مالوه نیز خبر آمد که سکندر خان و ملو خان خروج کرده ... گرفته ...
و اموال خود ... راجپوت ... سپاهیان که درین ولایت جابجا ... بودند ... خود را گذاشته و ...
... آمدند ارباب فساد ... جمعیت ... محاصره ... کتابدار ... حاکم ... بندوق ... گذشت ...
منتقمان ... طلبیده ... اهالیان ... میرزا عسکری را ... در گجرات گذاشته ... مالوه را
مستقر خلافت ساختند ... آشوب فتنه پاک شود ... ولایت گجرات که جدید المفتوح شده ... ضبط در آید ...
دار الخلافت ... موکب پادشاهی ... بنا برین ... کنبایت نزول اجلال فرموده ... از آنجا
به ... عبور ... دولت ... بجانب سورت ... از آن راه ... متوجه شدند ... رایات
گروه رایات اقبال بقلعه ... امن ... و از وصول موکب منصور ... جمعیت اهل او ... انداخت
و ... خویش ... هر کدام بگوشه خزیدند و از ... ولایت مالوه ... آب و هوای آن ملک ... طبع
خراج ... افتاد و اکثر ملازمان رکاب دولت ... از آن ... جاگیر ... فرموده ابواب ... کامرانی ... بر روی ... کار
گشادند گذاشتن میرزا عسکری بگجرات ... میرزا عسکری ... مدت سه ماه در ولایت گجرات ... استقلال ...
... ملک ... امرای که ... آن ... نفاق ... مجبول بوده ... سررشته ... ازو ... داده در
مقام ناسازگاری ... در آمدند مخالفان برین ... آگاهی یافته ... امرا ... اتفاقات ... ثمره ...
خانجهان شیرازی و رومی خان که ... نام داشت و قلعه سورت بنا کرده اوست با ... متفق گشته ولایت نوسهاری را
از تصرف عبد الله خان خویش قاسم حسین خان ... برآوردند عبد الله خان آن نواحی را گذاشته به بروچ آمد ... آن
حال ... صورت ... گرفتند خان جهان از راه خشکی و رومی خان ... از راه دریا به بروچ رسیدند قاسم حسین خان
تاب مقاومت نیاورده از راه ... به احمد آباد نزد میرزا عسکری ... آمد که ... بروچ ... را
... خانی ... کنبایت ... در آورده ... ناصر میرزا ... میرزا عسکری ... آورده
دریاخان و محافظ خان ... از راه ... سلطان ... سلطان ... را ... متصرف شده و از ... اتفاقی
... کار ... از ملازمان میرزا عسکری ... سوار ... سلطان بهادر ...

وحسب الحکم اعلی حضرت میرزا عسکری و مجلس شب از روی مشورت تقریب میرزایان که با پادشاه و نظر الملک غضنفر که کوتاهی میرزا
و برادر و سیف قاسم خان بود آهسته گفت گو کرده اند او را خبر غلط نشسته نزد بیگ شیبان او شده کردند و میرزا از حقیقت شده آگاهی یافته
برآشفت و اراده مجلس کرد ایشان بعد از روزی چند از آن مجلس نجات یافته نزد سلطان بهادر شتافت و او را به این احمدآباد ترغیب
تسخیر ملک محمود و دولت شاهی دهلی داد ایشان سلطان نیز سید به هر سید که وقت آمدن است سلطان در بیرون شهر متوجه احمدآباد گشت چون به لشکر
قریب شد والد میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و هندو بیگ و قاسم حسین خان با قریب بیست هزار سوار از عقب اسماعیل بودند
سلطان رفته شکست دادند بعدم اتفاق و کوتاه اندیشی و کم جنگی جنگ ناکرده بجانب چانپانیر روان شدند سلطان بهادر گشته
بجانب شجاعت سید مبارک بخاری میران سلطان بلشکر پادشاهی رسید و یادگار ناصر میرزا که چند دل بود در شکسته جنگ مردانه کرد
و بسیاری از مردم میران سلطان بقتل رسانیدند و دست میرزا زخمی شد و تخمیناً بمحمودآباد ایستاد و میرزایان جمعیت نمودند لشکر بخش شد چون میرزا
عسکری دل یاری داده بود از آب مهندری گذشت و بسیاری از سپاه را رخصت داد سلطان بهادر تا کنار آب
آمده عنان بازکشید میرزا چون بچانپانیر رسید نزدیک بیگ خان برآمده لوازم مهمانداری بجا آورد روز دیگر سید را با آن
بیگ خان پیغام فرستادند که با پریشان حال آمده ایم و لشکر پریشان تدارک است مبلغی برسم مساعدت لازم است که لشکر را آماده و لشکر
را بدست ساخته بدفع خصم مبادرت نمائیم و از اینجا تا مندو عرض نمایش و زر قاصد رسید حقیقت را بدرگاه عرضه داشت هر چه حکم
شود بنده نیز بیگ خان قبول این معنی نکرد و میرزایان کنکاش گرفتن او نمودند که تمام خزاین قلعه را متصرف شوند و سلطنت بنام
میرزا عسکری مقرر گردد و اگر بهادر غالب آمده بر سر ما آید چون حضرت جنت آشیانی را آب و هوای مالوه خوش آمده بود
دارالخلافه خالی است با این خزاین جمعیت به الصوب رفته کار سازی نماییم بیگ خان از قلعه برآمده نزد میرزایان آمد
که و اراده این جسارت دارید چه سید برگشته القلعه شتافت و میرزایان پیغام فرستاد که بودن شما اینجا مناسب نیست میرزایان
پیغام دادند که ما هم اراده رفتن داریم شما اینجا بیایید که آنچه گفتنی باشد با یکدیگر گفته مصلحت کرده از شما رخصت شویم نزدیک بیگخان
که از فکر باطل میرزایان آگاهی یافته بود بجواب ملتفت نشده توسید انداخت میرزایان ناکام از آنجا کوچ کرده بخیالات فاسد متوجه دار
الخلافه گردیدند تا لشکر فیروزی اثر در حدود چانپانیر بود سلطان از آب مهندری گذر یافته بر گرد جانپانیر است جسارت
برگذشتن ننمایست کرد چون خبر برگشتن میرزایان و رفتن ایشان بصوب آگره شنید از آب گذشته بر سر جانپانیر آمد نزدیک بیگخان
با وجود استحکام قلعه و سرانجام لوازم قلعه داری آن همه خزاین را گذاشته برآمد و در مندو بملازمت مشرف گشته صورت ادبار
میرزایان را بموقف عرض رسانید حضرت جنت آشیانی بملاحظه آنکه مبادا میرزایان پیشتر بدارالخلافت رسیده فتنه برانگیزند
از راه چیتور به ایلغار نهضت فرمودند در این راه لشکر پادشاهی صعوبت بسیار کشیده در نهایت پریشانی و شکستگی از عقبه کهاسی
چاندا گذشت حسب الاتفاق میرزایان در نواحی چیتور بار دو معلی ملحق شدند ناچار ملازمت نمودند و آنحضرت از مقتضای
عطوفت ذاتی نظر بر اعمال ناپسندیده ایشان نکرده عنایات خسروانه بخشیدند چون از ناسازگاری روزگار
که باعث توجه آنحضرت بدارالخلافت و گذاشتن چنان ملکی شد آن بود که محمد سلطان میرزا و الغ میرزا ولد او که بتقبیل زمین
بلیغ سپرده بودند به تا سیسی را که جهت نامناسب افتادن آنها مقرر فرموده بود بنابر الطاف جبلی بار تقدیم رسانیده با اغماض عین کرده
بوده بنده بعد از آن از کنج خمول برآمده شورش و فساد آغاز کردند و بیکباره بیکاره لشکر را از آب گنگ گذشته
۳۴ [illegible] ملک قنوج را تسخیر کردند و سیر زمین ایسان از ان رای گره مذکور آن ناحق شناسان برآمده در حدود بلگرام از آب گنگ گذشته

جنگ کرده شکست داد و شیر منصور آنجا را تعاقب نموده تا او را دستگیر نمود و در آنجا از الغ بیگ میرزا و میران [illegible] شده ا
بکار گشتند و درین اثنا خبر وصول موکب اقبال بدار الخلافت رسید محمد سلطان میرزا و الغ بیگ میرزا جنگ کرده شکست یافتند و میرزا محمد
سلطان و منصور مراجعت نموده بشرف استلام عتبه والا مشرف گردیدند چون موکب عالی باگره رسید همایون پادشاه عالم پناه قلعه مندو
خالی یافته در آمده و قاسم بیگ و میر [illegible] آنجا بودند و میران محمد فاروقی نیز از برهانپور رسید و سلطان بهادر در بندر دیو
در جا بود آورده اند که بعد شکست از غرابت و غیرت آنکه در هنگامی که سلطان بهادر شکست خورده به بندر دیو رفت ایلچی با تحف و
نزد نور نهی فرنگ که میر الامراء بود بشارت داده بود استمداد جهت کومک نموده بود در هنگامی که میرزا عسکری گجرات را گذاشته رفت
سلطان از جا بنا بر بدیب آمده و زیستی با غرابها و مردم جنگی از راه دریا به بندر دیو رسید و احوال معلوم او شد خود را به
که چون سلطان از آمدن مشتعل شده بود و الحال از دیدن بند پیش آید خود را مریض وا نموده کسان پیش سلطان فرستاد که موجب
طلب آمده ام چون سعی زیستی دید بخدمت می رسد سلطان از شاه راه احتیاط بر آمده در سیوم شهر رمضان سنه نهصد و چهل و سه
آخرهای روز با معدودی بر غراب سوار شده به پرسش فرنگی رفت و بعد رفتن تمارض او دریافت و از آمدن پشیمان گشته
فی الحال برخاست فرنگیان بخود اندیشیدند که چون چنین صیدی در دام افتاده اگر نه بند چند از و بگیریم وقت است در زنی میرزا
گرفته التماس نمود که لحظه توقف فرمایند که بعضی تحف بنظر در آید سلطان بحرف او مقید نشده گفت که از دنبال خواهد فرستاد و
مضطربانه متوجه غراب خود شد قاضی فرنگ پیش آمده خواست که بحکم نگاه دارد سلطان از آشوب غیرت و حمیت شمشیر کشیده
وا او را به دو نیم زده بغراب خود نشست غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده بودند نزدیک شده غراب سلطان را در میان گرفتند
و جنگ در پیوست سلطان بهادر و رومی خان خود را در میان آب افگندند رومی خان را یکی از فرنگیان که آشنایی او
بود دست گرفته بجانب خود کشید و سلطان غریق بحر فنا گردید و همراهان سلطان نیز در بحر هلاک افتادند و تاریخ این واقعه را فرنگیان
بهادر کش یافته اند و بعضی میگویند سیری برآورده بساحل نجات افتاد چنانچه مدتی در گجرات و دکن بهر جا گاه آوازه ظهور او
در میان مردم افتاد و یکبار در دکن شخصی پیدا شد و نظام الملک قبول کرد که او سلطان بهادر است و با او چوگان باخت و از اجلاس
بر کرد و دشنام زین بهجوم نظام الملک ملاحظه نموده خواست مقصد کند و او پنهان شب از سرا برید و نظام الملک غایب گردید مردم
جزم کردند که نظام الملک او را ضایع ساخت میر ابوتراب که از اعاظم شیراز و اکابر گجرات بود نقل میکرد که ملا قطب الدین شیرازی
که نسبت استادی بسلطان داشت در آن ایام در دکن بود بتقیم مولد ساخته میگفت که او نیز هم تحقیق سلطان بهادر بود
بعضی سخنان که میان من و او گذشته بود غیر از وی کسی نمیدانست مذکور ساختم نشانها درست آمد القصه چون سلطان در آن روز
به آب فرو رفته منتسبان او بخاک نشستند محمد زمان میرزا در لباس [?] جامه کبود ماتمیت سلطان پوشیده و با او سلطان نسبت
فرزندی درست کرده خزائن گجرات پاره بدست میرزا محمد زمان افتاد و بعضی بتصرف فرنگیان در آمد و چون خبر وی بغارت رفت
میرزا آگاه [?] با فرنگان دعوی خون سلطان ظاهر ساخت و گاهی زرهای خطیر پوشیده و پنهان بدیشان فرستاد که خطبه
خطبه بنام او کنند تا آنکه روزی چند در مسجد خطبه بنام آن بیوفا خواندند و مدتی [?] بسر برد و بعد از آن عماد الملک
لشکر بر سر او کشیده شکست داد و آنگاه بیچاره خجلت زده روی نیاز به آستان حضرت جهانبانی آورد چنانچه مجمل در جای خود
گذارش خواهد یافت نهضت موکب منصور حضرت جنت آشیانی بصوب بنگاله و فتح آن [?] مراجعت
بمستقر خلافت و سوانحی که درین میان روی نمود چون آنحضرت بدار الخلافت نزول اجلال فرمودند

جمعی که در اطراف و نواحی سر به شورش و عصیان برداشته بنگاله رفته و آشوب گرم داشتند به یاد حسن خان سعادت خود گردانید
خود تنبیه و تادیب یافتند و مفسدانی که اطراف و اکناف ممالک محروسه به رفاهیت و امنیت و استقامت آراسته شد رای
جهان آرای چنین اقتضا نمود که باز عنان عزیمت به صوب ممالک گجرات معطوف داشته درین مرتبه آن ولایت وسیع را به سعی
ارادتخواهان کاردان و جهانداران جان فشان سپرده خاطر از تنظیم و تنسیق آن ممالک فارغ ساخته به مستقر خلافت معاودت فرمایند
درین اثنا چون خبر خروج شیرخان افغان و فتنه انگیزی او به سمع و بشرف عرض ایستادگان بساط دولت گردید صورت
تسخیر ممالک بنگاله که قبل از عزیمت گجرات پیش نهاد خاطر جهاندار بود توقف آن نمی گنجید از سر تنبیه او نمایند و حکم عالی به
استعداد یورش بنگاله نفاذ یافت اکنون ذکر مجمل از احوال شیرخان و بیان خروج او به جهت ضبط مراتب سخن لازم
وقت است نام شیرشاه فرید است و پدرش حسن بن ابراهیم شیرخیل از افغانان قوم سور بود و ابراهیم پیوسته سوداگری
اسپ میکرد و در موضع شمله از اعمال نارنول توطن داشت و حسن به قدر رشدی پیدا کرده از سوداگری به سپاهی گری آمد
و مدتی پیش رای مل جد رای سال درباره که اکنون در خدمت حضرت خاقانی به مدارج اعتبار و اعتماد مرتقی گشته نوکری میکرد
و از آنجا به موضع سهسرام رفته نزد نصیرخان نوحانی که از امرای سلطان سکندر لودی بود ملازم شد و پرگنه و کاری از امثال
و اقران خود پیش رفت و چون نصیرخان فوت کرد پیش دولتخان برادر نصیرخان نوکر شد و از آنجا در سلک ملازمان بهن که از امرای
سکندر بود در آمد و بعضی رفته از عهد باگردید و فرید پسر او از پدر رنجیده جدایی اختیار کرده مدتی نوکر تاج خان لودی بود و چندگاه
در اوده ملازم قاسم حسین خان اوزبک شد و بعد از آن نوکر سلطان جنید برلاس گشت روزی سلطان جنید به تقریبی او را با دو
افغان دیگر که از ملازمان او بودند به خدمت حضرت فردوس مکانی برده بود آنحضرت به فراست باطن مکامن ضمیر او را دریافته به سلطان
جنید فرمودند که از چشم این افغان یعنی فرید فتنه انگیزی ظاهر میشود او را مقید باید ساخت و آن دو افغان دیگر را تربیت باید
نمود فرید نیز از نگاه حضرت فردوس مکانی توهمی بخود راه داده پیش از آنکه سلطان جنید برلاس به مردم خود بسپارد فرار نموده
پیش پدر رفت درین اثنا پدرش را اجل در رسید و اموال و اسباب او به دست فرید افتاد در حدود سهسرام میان جنگلستان خود که نیز
الیست از رهزنی راه زنی و بدمنشی آغاز نهاد و رفته رفته بسیار او جمعیت شد و هر روز به پرگنه می تاخت و راجه میزد چنانچه
سلطان بهادر گجراتی ازین معنی آگاهی یافته مبلغی مشهد به جهت خرج راه فرستاده او را نزد خود طلبید او آن زر را صرف
شده خرج سپاه و سامان لشکر نمود و به سلطان عذر گونه نوشته دفع الوقت کرد و در اندک فرصتی بسیاری از مردم رنود و اوباش
بر گرد او فراهم آمدند و به حسب اتفاق حاکم بهار که از امرای نوحانی بود رخت هستی بربست و کسی که ضبط املاک نماید و حکومت
را شاید در میان نبود شیرخان با مردم خود ایلغار نموده به بهار در آمد و اموال و اسباب فراوان متصرف آورده بار دیگر ساز
خود سعادت نمود درین مرتبه شیر قوت گرفته به سلطان بیگ میرزا که نزدیک دریای سرو جاگیر داشت نیز رنجیده بر طالب
آمد و از آنجا شهر بنارس را تاخت چون جمعیت و سامان خوب بهم رسانیده بود باز به تنیر رفته ملک بهار را متصرف شد و به سوی
گره که سرحد ملک بنگاله است با لشکر آنجا جنگ نمود و فتح کرد و آنچه در آن نیز متصرف گشته تا یک سال بالفعل شاه حاکم بنگاله جنگ و جدل
نمود و مدتی مدید به محاصره گور پرداخت و از غرایب سوانح آنکه شیرخان تعلیف منجمی شنید که نزد راجه اودیسه است کس فرستاده
او را طلبید که از احوال آینده و سرانجام چیزی بپرسد راجه رخصت نداد و لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یک سال تمام بنگاله و سلطنت
در فلان تاریخ دست خواهی یافت و در آن روز دریای گنگ یک ساعت پایاب خواهد شد و همچنانچه آن دانا گفته بود

[illegible] و [illegible] از بنگاله [illegible] و ساخت و حضرت جنت آشیانی [illegible] بنگاله [illegible]
[illegible] رخصت فرمودند [illegible]
[illegible] غفلت شده [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا هندال [illegible] اصحاب نفاق و اهل فتنه [illegible]
[illegible] شیخ بهلول [illegible] عزیمت [illegible] اراده [illegible] جهان [illegible]
[illegible] از آنجا [illegible] بابا بیگ جلایر [illegible] جهان [illegible]
[illegible] اتفاقاً یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ چابوق که از آزاده [illegible] بقصد ملازمت حضرت [illegible]
[illegible] بابا بیگ [illegible] هلال خان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] جنگ شده بکثرت مخالف [illegible] مردانه [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] بابا بیگ جلایر [illegible] مردانگی داد و حقیقت حال میرزا [illegible]
[illegible] آگره آمده [illegible] میرزا هندال [illegible] جانب جونپور [illegible] ساخت محمد بخشی [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] جانب [illegible] روانه شد که با دکار ناصر خان میرزا [illegible]
[illegible] اتفاق نموده [illegible] خسرو بیگ کوکلتاش و حاجی محمد بابا قشقه [illegible]
[illegible] دیگر از بنگاله گریخته میرزا نور الدین محمد که در قنوج بود پیوستند و بشارت آمدن ایشان را میرزا [illegible]
[illegible] حامی استمالت ایشان نمود میرزا هندال [illegible] محمد غازی توغبائی فرستاده [illegible] آمدن
[illegible] میرزا [illegible] از رسیدن کس میرزا [illegible] جلای [illegible] بودند فرستاده میرزا [illegible]
[illegible] مکان [illegible] گفتند که با دیگری [illegible] ملازمت پادشاه نداریم اگر شما خطبه بنام خود [illegible]
ملازمت [illegible] میرزا کامران [illegible] محمد غازی توغبائی آمده [illegible] گفت که
یکی از دو کار [illegible] یا خطبه بنام خود خوانده امرا را باید نواخت یا [illegible] ایشان را [illegible] میرزا هندال که [illegible]
این خیال [illegible] در دل داشت فرصت غنیمت شمرده آن [illegible] مکان [illegible] برگشته [illegible] باطل طلب [illegible]
[illegible] میرزا هندال [illegible] شیخ بهلول را که از اعیان مشایخ هندوستان [illegible]
رخصت فرمودند که میرزا هندال را [illegible] سعادت [illegible] از خیالات فاسد باز دارد و [illegible] دولت گردد چون
شیخ [illegible] آگره رسید میرزا استقبال نموده شیخ را [illegible] شیخ [illegible] معقول [illegible] خیر اندیشانه میرزا را از آن داعیه باز [illegible]
[illegible] گشته بود دلالت فرمود روز دیگر [illegible] میرزا [illegible] گفت [illegible] میسر باشد سامان لشکر و [illegible]
میرزا [illegible] اگرچه [illegible] میسر نیست اما [illegible] اجناس [illegible] ان شاء الله [illegible] خواهد بود چون [illegible]
[illegible] برخلاف این تدبیرات رفته بود اتفاقاً در همان [illegible] روز میرزا نور الدین محمد از قنوج به [illegible] آنچه مقصود و مطلب امرای
[illegible] بود و میرزا [illegible] آن [illegible] میرزا [illegible] گردانید [illegible] محمد توغبائی را [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] پیغام فرستاد که اگر بر این عزیمت ثابت قدم [illegible] شیخ بهلول را که فرستاده [illegible]
[illegible] تا [illegible] شود که اراده [illegible] آمده ملازمت [illegible] میرزا نور الدین محمد

بر حقیقت میرزا هندال شیخ را در گلستانی که نزدیک بچارباغ پادشاهی است از شربت شهادت سیراب ساخت بعد از آن
ادای جمعه در ان حلقه آمده میرزا را دیدند در ساعت نامبارک در ان مسجد خطبه بنام میرزا هندال خواندند و چون این خبر بعصمت
قباب دلدار آغای والده میرزا هندال و دیگر بیگمان نصیحت کردند سودمند نیفتاد و بعد از این سانحه چون میرزا نزد والده ماجده خود رفت دید
که جامه کبود پوشیده اند میرزا گفته باشند که در این طوی شادی این چه رنگ جامه است آن عاقله از روی درد بیمی فرمود که تو از خورد
سالی و نادانی [illegible] نیک بسبب از جمله غیوران دولت چنین غلطی کرده خود را در ورطه هلاک انداختی این لباس ماتم و جامه
مصیبت است که پوشیده ام در آن وقت محمد بخشی آمده گفت که شیخ را خود کشتند درباره من چه تامل است میرزا او را دلاسا نموده همراه گرفت
چون یادگار ناصر میرزا و میر فخر علی این خبر کلفت اثر رسید از حدود کالپی بر سم استعجال خود را بدهلی رسانیدند و در استحکام قلعه
و محافظت شهر کوشیدند میرزا هندال این خبر شنید و بعزم تسخیر آن سو متوجه دهلی شد اکثر جاگیرداران از اطراف آمده بمیرزا
رسیدند و کوچ متواتر بدهلی رسیده بلوازم محاصره پرداخت و یادگار ناصر میرزا و میر فخر علی در سر انجام قلعه داری جد و اهتمام نموده صورت
واقعه را بمیرزا کامران عرضه داشت کردند و التماس توجه بدفع این فتنه و آشوب نمودند میرزا کامران از لاهور متوجه شد چون القصه
بنواحی رسیدند میرزا کامران [illegible] ساخته بجانب آگره شتافت و میر فخر علی نیز میرزا کامران را ملازمت نموده یادگار ناصر میرزا همان دستور در
قلعه ماند و میر فخر علی بعقد بیعت مقبول میرزا را بجانب آگره روانه ساخت و میرزا هندال آگره را گذاشته بصوب الور رفت و میرزا کامران
به آگره در آمده بر سریر جاه و جلال قرار گرفت و از دلدار بیگم التماس نمود که میرزا هندال را از الور دلاسا کرده بیاید تا اتحاد
از میان برداشته شود آن عصمت قباب میرزا را از الور آورده و فوطه بگردن انداخته بمیرزا کامران ملاقات نمود
میرزا از روی ملاطفت پیش آمد و روز دیگر گناه او را بخشیده کورنش داد آنگاه میرزایان باتفاق یکدیگر بقصد دفع فتنه شیرشاه
از آب جون عبور کردند اما توفیق اتمام این خدمت نیافتند القصه چون ولایت بنگاله مستقر موکب جهانگشا گردید و آب و هوای
آن ملک ملایم طبع اشرف افتاد و امرا و وزرا از کمال غفلت به امور ملکی کمتر پرداختند و در آن ایام مزاج آنحضرت چنان نازک شده
بود که در مجلس حرف ناملایم در مجلس بهشت آئین بکنایه و صریح مذکور نمیتوانست کرد بلکه امرا را راه کورنش و ملازمت احیانا نمیرسید
دار فتنه انگیزی های شیرشاه و سرهم خوردگی هندوستان چون راه ها مسدود بود اخبار از قرار واقع بار دوی همایون
نمیرسید و اگر احیانا میرسید از قرار واقع عرض نمیکردند و چون کار بدشواری کشید بعضی از دولتخواهان صورت
حال را موافق نفس الامر بعرض داشتند آنحضرت باصلاح ارکان دولت و اعیان سلطنت باوجود موسم باران و کثرت
آبها و طغیان [illegible] عزیمت مراجعت بصوب دار الخلافت آگره مصمم ساختند و اراده فرمودند که حکومت و دارائی ملک
بنگاله را بمیرزا هندال بیگ عنایت فرمایند او به این معنی راضی نشد و اراده دور از کاری پیش آورده و اندیشه ولی فرار نموده
نزد میرزا هندال رفت آنحضرت حکومت بنگاله را بجهانگیر قلی بیگ مرحمت فرموده علم و نقاره و آفتابگیر عنایت نموده حکم
فرمودند که اگر احیانا ضرورت افتد آنچه از لوازم سلطنت است ترتیب نماید و جمعی کثیر از امرای عالی قدر را کمک او گذاشته
عنان مراجعت بدار الخلافت معطوف داشتند و شیرشاه [illegible] نهضت موکب معلی و روان شدن میرزایان از دار الخلافت آگره
شنیده ترک محاصره جونپور نموده متوجه رهتاس شده چنین قرار داد که اگر رایات عالیات بدفع او متوجه شود بجنگ مقید
ناشده از راه جهارکند باز به بنگاله برود و اگر آنحضرت متوجه دار الخلافت باشند در اثنای راه سر راه قابو یابد خود را به اردوی
معلی رسانیده شبخون آرد چون موکب عالی به منیر رسید شیرشاه کمی لشکر و بی استعدادی اردوی معلی معلوم نمود

شیر خان شده به جمعیت تمام رسید و دلیرانه قدم جلادت پیش نهاده نزدیک لشکر پادشاهی رسیده قالب طلب گشت
که هنگام فرصت باشند تا بوده آمد چون این سخن قراول بیگی به سمع میرزا محمد زمان رسید صورت واقعه را معروض داشت
که شیر خان از آب گنگ عبور نموده بود و لشکر ایشان بیشتر سپاه لشکر و توپ چاره و اصلاح و جنگ ندیدند
که بعرض رسانیدند که مصلحت وقت در نیست که ... خلاف تشریف برده روزی چند ... سفر رسانیدند
با سپاه تازه روی توجه دفع اعدای دولت باید نمود آنحضرت از سطوت غضب و شدت قهر مصلحت وقت و ...
سپاه بیگانه ملتفت نا شده و کثرت مخالف نظر همت در نیاورده عنان توجه بجانب او منعطف داشتند چون امری که
ازل رقم زده کلک قضا و قدر گشته ناگزیر در ... از پرده قضا بعالم ظهور پرتو می افگند در دفع آن سعی و تدبیر ...
بالجمله با وجود ... رای آن پادشاه جهان آرا صواب دید اولیای دولت بصلاح وقت ملتفت نشده ...
توجه فرمودند و درین طور ... از برادران آنحضرت که هر کدام الفت جمعیت و قدرت داشتند که به راسته دفع اعدای ...
نمایند از نفاق و کوتاه اندیشی توفیق همراهی نیافتند و هر چند آنحضرت بنا بشیر سعادت رهنمونی فرمودند ...
دور از کار ... به این سعادت فایض نشدند در موضع ... از مضافات ... پور با شیر خان تقابل افتاد و آب ...
میان دو لشکر واقع شد آنحضرت پل بسته از آب عبور فرمودند و با وجود قلت سپاه و کثرت مخالف همواره قراولان لشکر منصور جنگ انداخته
غالب می آمدند و افغانان بقتل می رسیدند چون مدت تقابل به امتداد انجامید شیر شاه دام فریبی ترتیب داده اردوی خود را با سپاه ...
و جمعی از پیاده ها و چاروا های باربردار و آتش بازی روبرو گذاشته خود با مردم سپاهی مستعد شده ... عقب رفته نشست
لشکر پادشاهی ازین فریب اصلا آگاهی نیافتند تا آنکه ... شبگیر کرده هنگام صبح که مردم پادشاهی
در نهایت غفلت بودند از عقب اردو رسید لشکر خود را سه توپ کرده بود یکی خود و دیگری جلال خان و دیگری خواص
خان و مردم پادشاهی را فرصت زین کردن اسپ و مجال جیبه پوشیدن نشد آنحضرت از ظهور ... تقدیر ...
نقشی در نشستند به حیرت افتادند چون فرصت تدبیر و سررشته علاج از دست رفته بود حیرت بر حیرت افزود درین اثنا ...
جلایر و ... بیگ و قوچ بیگ بملازمت رسیدند و آنحضرت خود به تحریک سوار شده به آنها فرمودند که زود رفته
مهد علیا حاجی بیگم را برآرند چون بر در سراپرده عصمت رسیدند از هجوم افغانان جنگ در گرفت تا ...
داشتند مردانه جنبیده و شربت خوشگوار شهادت چشیدند و میر پهلوان ... نیز با جمعی در گرد سراپرده توفیق ...
نثار سرها یافت جمعی از مخلصان صلاح اندیش جلو آنحضرت را گرفته برآوردند درین وقت هر چند از مردم شیر شاه ...
رخصت تعاقب ... نمودند ... راضی نشده خود سواره بر در سراپرده آمده ایستاده و جمعی بر اطراف
جهت محافظت تعیین کرد که ... الان قدم گستاخی پیش ننهند و بسبب سرنوشت آسمانی و حوادث زمان
تا در آنجا بودند شیر شاه خدمت ایشان را سرمایه سعادت خود دانسته به ادب و عزت سلوک می نمود و بعد از شکست
دوم که آنحضرت بولایت گرمسیر تشریف بردند در کمال صیانت و پرده پوشی خادمان محل را بر محافه سوار کرده ...
سیلاب گذرانید القصه چون آنحضرت به پل رسیدند پل را شکسته یافتند ناچار سواره بر دریا زدند قضا را درین حال
از اسپ جدا شدند نظام نام سقائی به دستیاری شناوری آنحضرت را بساحل نجات رسانید ازو پرسیدند
که نام تو چیست او بعرض رسانید که نظام همین ... تفاؤل گرفته فرمودند که اگر درین مرتبه باز بکام حضرت ذو الجلال

چراغ افروزی اقبال سند السنه دولت شوند و بحضرت جنت آشیانی بوصل این خدمت تا هم روز تیره بیاد شناسی
بلندی مرتبه و فنا هم و این چشم زخم و زهم مصعر نهفته و چون با تشویش به ساحل آب گنگ در گذر چو شار ازکمین تقدیر رسیدی
بود میرزا محمد زمان و مولانا محمد فرغلی و مولانا قاسم علی صدر و مولانا جلال توی و بسیاری از امرا و افاضل غریق بحر
فنا گشتند حضرت جنت آشیانی با میرزا عسکری و معدودی چند ایلغار کرده بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند و میرزا
کامران بشرف ملازمت مستسعد گشت و بعد از روزی چند میرزا هندال و سلیم الشان و والده با جده او فرق خدمت بر
زمین و عرق خجلت بر جبین از لاهور آمده آستانبوس نمودند و آنحضرت بمقتضای عواطف ذاتی و صلاح وقت از تقصیرات
گذشته او باز پرس نفرمودند و بتفقدات بی اندازه تسلی بخش خاطر رمیده او شدند ع اگر گناه بخشیده بر سبب
است + بالجمله چون بحسب تقدیر چنین امری که در مخیله هیچکس نگذشته بود از پرده قضا چهره نمای ناکامی گردید حضرت
همواره در فکر سازان اسباب تدارک و پیوسته در اندیشه سرانجام لوازم تلافی آن می بودند درین وقت آن سقا به امید وعده
در پای تخت حاضر آمد و چون نظر دوربین آن سرارای مروت و احسان بر سقای مذکور افتاد خود از تخت فرود آمده
و سقا را مخلع ساخته تا نیم روز بر سریر تخت مسند نشین فرمودند و پایه عزت او را بلند یک نیم روز برابر ساختند و بحکم اولی الامر ان
داد بندگان چهره مراد او را از غبار احتیاج پاک ساخته از نقد و جنس مدد معاشش زیاده بر حوصله او مرحمت شد القصه
چون حضرت جنت آشیانی بدار الخلافت تشریف آورده و باهتمام جمعیت و اصلاح شکستگیها شدند شیرشاه [illegible]
نموده بقصد بنگاله شتافت و در بنگاله با جهانگیر قلی بیگ جنگ کرده غالب آمد و جهانگیر قلی بیگ زیاده از مقدور سعی
تردد نموده داد شجاعت و مردانگی داد چون کار از چاره گذشت بزمین داران پناه برده و شیرشاه بتعهد و پیمان او را
طلب داشته با جمعی کثیر بقتل رسانید و آن ملک را متصرف شد و قطب خان که پسر خورد او بود با جمعیت فراوان در صوبه بکالپی
و اتاوه شورش انداخت آنحضرت یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان اوزبک و سکندر سلطان لازم میرزا کامران که هم
در آن حدود بودند بدفع افغانان تعیین فرمودند قطب خان در برابر آمده هنگامه نبرد آراست و دلاوران لشکر منصور جنگ
عظیم کرده تا بلندی همت عینی فتح نمودند و قطب خان با بسیاری از افغانان در عرصه نبرد بقتل رسید حضرت جنت آشیانی
درین مدت که در آگره تشریف داشتند هر چند بمیرزا کامران نصایح ارجمند فرمودند و بوجوه معقول در یکرنگی و یک جهتی و اتفاق
ترغیب نمودند در چنین وقتی که با وجود خلاف باطن اتفاق ظاهر از لوازم پاس دولت بود هیچ بدین اتفقت راضی نشد و با بست
هزار سوار خوب از سعادت همراهی پهلو تهی کرده به اظهار تمارض اراده رفتن لاهور نمود و با صاحب و ولی نعمت و برادر
کلان که بمنزله پدر است در انطور روسپتی جدائی اختیار کرد و خواجه کلان بیگ را پیش از خود با جمع کثیر بلاهور فرستاد و چون
فال بد بخود زده بود بیماری من نصیب میرزا شد و متعاقب خواجه کلان بیگ خود هم روانه لاهور گشت و غریب تر آنکه
میرزا حیدر بن محمد حسین گورکان را که خاله زاده حضرت فردوس مکانی است و تاریخ رشیدی مرقوم کلک صداقت رقم
ایشان است در آن وقت از عهد پاسی این دولت بود ترغیب همراهی خود نمود میرزا حیدر نیز بیماری میرزا کامران
را بهانه ساخته از آن حضرت التماس رخصت کرد آنحضرت نزد سی مروسی فرمودند که اگر نسبت خویشی منظور است
از طرفین علی السویه است و اگر باعث محبت و اخلاص است این خود نسبت بما بیشتر ظاهر ساختند و قطع نظر از همه یک
وقت که تلاش ناموس و عزت در میان است و با پیش غنیم میرویم و روز بازار جوهر مردانگیست جدا شدن از امثال

تعاقب برادران و خویشان در هندوستان دو سه ماه دیگر میرزا کامران لاهور را بتصرف کرده اند حالا صواب چیست که در خاطر آنکه شده اگر در این
وقت بادشاهی ایشان صلاح شود که ولایت برادر باشد در تمام هند و هندوستان کنج سلامت یافت نخواهند شد چه جاسی انکه شیشه
ایشان را در لاهور بگذارد و اگر صلح از جانب ما باشد شما یان را و دیگر چه روی که در باره ما تواند آمد هر دو برادران چون
شرف دارد و حرکس این پیکار نیز میرزا کامران داده با خیانت نموده یا از حفظ دماغ غلط کرده الحاصل میرزا حیدر
بد الدین نجیب با سعادت همراهی آنحضرت اختیار نموده ثبات قدم ورزید و میرزا کامران سه هزار کس از مردم خود
با تبلیغ میرزا عبد الله مغل در خدمت آنحضرت تقرر نموده توفیق همراهی نیافته متوجه لاهور شد ذکر محاربه

جنت آشیانی بار دوم با شیرخان و حادثهٔ که بحسب تقدیر روی نمود درین وقت که حضرت
جنت آشیانی و برادر انخلافت اگره تشریف داشتند همواره در سر انجام جمعیت مردم و اصلاح شکستگیهای سامان لشکر بوده بیگی
همت مصروف میفرمودند اگرچه آن چشم زخم سپیدر نموده لیکن چون برادران از حسن اتفاق و اخلاص بعهد نداشتند در چنین
وقتی با جمعیت خود از سعادت همراهی باز ماندند و حضرت جنت آشیانی با وجود قلت سپاه و کثرت مخالف متوجه
جنگ شیرشاه شدند چون به بهوجپور رسیدند شیرخان با لشکر انبوه آن طرف دریای گنگ بمقابل سپاه منصور آمده
نشست آنحضرت در اندک فرصتی بر دریا معبر پل بسته اراده عبور فرمودند جمعی از یکه جوانان قریب
صد سپاه ظفر قرین حملات نموده بر اسپان بی زین سوار شده خود را بدریا زدند چون شنکان دریا نورد از آب گذشته
بر صفوف اعدا تاختند و بسیاری از اعدای دولت را بآتش کارزار سوخته بقیة السیف را منهزم ساخته خواستند
که از راه پل مراجعت نمایند چون قریب به پل رسیدند فوجی از افغانان فیل گرد بار نامی که در جنگ چوسا گرفته بودند
پیش پل رسانیده بشکستن پل سر داده درین اثنا از روی بادشاهی توپی انداختند که قوایم فیل را در هم شکست
و فوجی الفور شکست عظیم بهمت یافت و درآن جوانان نبرد آزمای داد مردانگی داده بسلامت باز آمدند اولیای دولت چنین
صلاح دیدند که کنار آب گرفته بقنوج روان شوند و کوچ بکوچ متوجه شدند و در اثنای راه چون کشتیهای مخالفان نموده از
شد توپهای جانب ایشان انداختند و کشتی کلان افغانان در هم شکست القصه مدت یکماه در نواحی قنوج در مقابل صفین التقا افتاد
در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران الغ میرزا و شاه میرزا که قبل ازین سالک مسالک بیعنی گشته بودند و آنحضرت
بر حسب ذاتی رقم عفو بر جرایم آن ناسپاسان کشیده بودند چنانچه مجملی از ان گذارش یافته درینوقت باز از سید قرار
نموده راهنمای بسیاری از گریبای شدند رای مصلحت اندیش آنحضرت چنین اقتضا نموده که از آب عبور فرموده
بهر حال جنگ باید انداخت تا بد انچه رقم زده کلک تقدیر باشد بظهور رسد لهذا پل بسته از آب گذشتند و در پیش
لشکر خندق حفر نموده ارابهای توپخانه را در برابر گذاشتند و مورچلها قسمت یافت و شیرخان نیز در برابر خندق کروه نشست
و هر روز جوانان کار طلب از جانبین برآمده جنگهای مردانه میکردند درین اثنا تحویل سرطان شد و از کثرت باران سر زمینی
که مضرب خیام فلک احتشام بود بنابر فرو نشستن زمین و گل حرکت دران زمین متعذر بود لاجرم اولیای دولت چنین صلاح
دیدند که اقتضای مرتفع که از بلای گل محفوظ باشد نقل مکان باید فرمود و قرار یافت که صبح روز دیگر که عاشوره است افواج
را ترتیب داده بایستند اگر غنیم از خندق برآید بجنگ پیوندند و الا بجایی که قرار یافته نزول نمایند و دهم محرم سنه
تحویل و سبعین و ... بدین عزیمت سوار شدند محمد جان رومی و پسران استاد علی قلی و استاد احمد رومی و حسین خلیفه که متعهد

سرانجام توپخانه بودند از ابنای الغافلون مقرر نه بجهت کشیده و در پیش داشتند ولی بوجود شریف آنحضرت رونق یافت و میرزا سلطان
در پیش ایستاده و میرزا عسکری برانغار شد و یادگار ناصر میرزا جوانغار و میرزا حیدر در تاریخ خود نوشته که در آن روز حضرت جنت
آشیانی مرا بجانب چپ خود جای داده بودند و از بنده تا حد جوانغار قول بیست و هفت امرای توق دار ایستاده بودند و
شیرخان نیز لشکر خود را پنج فوج ساخته بر آمده و فوجی که در عقب قراول داشتند در درون خندق ایستادند و سه فوج متوجه جنگ
شدند جلال خان و سرمست خان و تمام نیازیان رو برو میرزا هندال آمدند و مبارز خان و بهادر خان و رای حسین
جلوانی مواجه یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین خان شدند و خواص خان و برمجید گور و جمعی دیگر مقابل میرزا عسکری
آمدند اول جنگ میان میرزا هندال و جلال خان اتفاق افتاد و جنگ عظیم شد چنانچه جلال خان از اسپ بزمین آمد
و جوانغار بادشاهی غنیم خود را بر داشته بر قول شیرخان زد شیرخان از مشاهده این حال خود با لشکر فراوان جلو ریز متوجه کارزار
گردید و از صولت حمله افاغنه اکثر امرا دست بکار نبرده رو بگریز نهادند و آنحضرت بذات اقدس و مرتبه بر لشکر غنیم تاخته تردد
نمایان کردند چنانچه دو نیزه بدست ایشان شکست چون از کار دست رفته بود بعضی از دولتخواهان بجلوه آنحضرت آویخته برور
بر آوردند و جمعی از کافر نعمتان حق ناشناس که بشما مردی و بیدلی جنگ نکرده از معرکه رو گردان شده بودند تا کنار آب
گنگ که تخمینا فرسخ باشد جلو باز کشیدند و چون دل پای داده بودند بی محابا خود را بدریا زدند و اکثری غریق بحر آب
شدند و آنحضرت بفیل سوار از آب گذشتند و در کنار دریا از فیل فرود آمده راه بر آمدن ملاحظه میفرمودند چون کنار بلند بود و در آن
شورش میشود یکی از سپاهیان در آنجا رسیده دست آنحضرت را گرفته بالا کشید آنحضرت نام و مولد او را پرسیدند بعرض رسانید
که نامم شمس الدین محمد است و تولدم از غزنین است و ملازم میرزا کامرانم آنحضرت او را بوعدهای نوازش سرفراز ساختند
درین اثنا مقدم بیگ که از اعیان امرای میرزا کامران بود بادشاه را شناخته اسپ خود را کشید و آنحضرت سوار شده
بجانب آگره روان گردیدند در اثنای راه میرزایان همراه شدند چون بحدود موضع بهکاول رسیدند مردم آن قصبه در مقام
بی ادبی در آمده هر کس از مردم بادشاهی را که می یافتند قصد آدمی مینمودند چون حقیقت بسمع اشرف رسید میرزا عسکری
و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال حکم شد که بر سر آن حرام خوران رفته تادیب نمایند و میرزا عسکری در رفتن ایستاد و یاد
گار ناصر میرزا اسپچی بر اسپ او انداخته در پشت پیش آمد و گفت که از بی اتفاقی شما کار باینجا رسیده هنوز نتیجه نشنوید یادگار
ناصر میرزا و میرزا هندال فرمان پذیر گردیده متوجه آنجماعت گردیدند و کواران قریب هزار کس بودند جنگ عظیم
در پیوست و جمعی کثیر از کواران بقتل رسیدند و میرزایان فتح نموده مراجعت فرمودند منشا میرزا عسکری از یادگار
ناصر میرزا شکایت آورد چون صورت واقعه بعرض رسید معاتب شده و آنحضرت انکار نموده بآگره نزول اجلال فرمودند
و روز دیگر بمنزل قدوة الاکابر میر رفیع الدین که از سیادت صفوی بکمال عقل و دیانت منفرد بود تشریف برده مشورت
فرمودند میر معروض داشت که چون حال در اینست خیال بخلاف مقصود جلوه میکند روزی چند بنا بهموار روزگار و فا سازی
کارهای فلک دوار باید ساخت که فرصت تنگ شده بعد از گفت و شنود رای صواب نما بر آن قرار گرفت که بجانب لاهور
نهضت فرمایند اگر میرزا کامران با وجود انفعال از خواب غفلت بیدار شده بسعادت موافقت کمر همت بندد تلافی و تدارک
بوجه احسن میسر است و به این عزیمت متوجه لاهور شدند و میرزا عسکری بسنبل و میرزا هندال به الور که جاگیر آنها بود رفتند
چون موکب شاهی به سهرند رسید قاسم حسین سلطان و بیک میرک سعادت رکاب بوس دریافتند و جمعیت نیک بهم رسانیدند

آنحضرت فراهم آمده در هشتم شهر مذکور از دستی که گذشته بجنب و هم در عقب لشکر میرزا هندال و میرزا حیدر همراه شدند اهل و عیال
بیک دروازه شهر را بروی مردم بادشاهی بستند بحکم آنحضرت در اندک زمانی به تنبیه و تاراج رسید بند و چند روز شهر
مغفور بی سند نزول اجلال اتفاق افتاد در سیر غره بتاریخ بیستم شهر مذکور بساحل آب لاهور شد چون موکب عالی قریب لاهور
در حوالی سلطانپور و دولتخان بود میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت نموده و در باغ خواجه دوست منشی که دلکشاترین منازل
لاهور بود بدولت فرود آمدند میرزا هندال در باغ خواجه غازی دیوان میرزا کامران منزل گزیده و متعاقب آنحضرت میرزا
عسکری از سنبل آمده و خانه میر عبدالله بیگ کشته در آنوقت سعادتمند دولت پیوند شمس الدین محمد غزنوی که در کنار
دریا دست آنحضرت گرفته بود بسعادت استانبوس دریافت و بمورد الطاف بیغایت گردید و تا در لاهور تشریف داشتند
همواره برادران و امرا بخدمت آنحضرت جمع آمده سخن از کنکاش و صلاح وقت مذکور میساختند و با وجود اسباب آگاهی
و تنبیهات آسمانی و پاداش بی اتفاقی از اوضاع ناستحسن باز نمی آمدند آنگاه سخن میشدند و از صمیم قلب دل
به یکجهتی و موافقت نمی نهادند و هر چند گاه مجلس کنکاش منعقد میشد و بر اتفاق و یکجهتی عهد و پیمان موکد میساختند و چون
دل با زبان موافقت نداشت بجایی نمیرسید و اکثر اوقات خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبدالحق و میر ابوالبقا و سایر اکابر
اعیان درین مجلس حاضر بودند شاهد حال میشدند تا آنکه روزی جمیع میرزایان و امرا حاضر آمده بر اتفاق و یکجهتی تذکره نوشتند
و تمامی اکابر و اهالی و اعیان دولت گواهی خود را بران سجل سعادت ثبت نمودند و چون این محضر باختتام رسید
شروع در کنکاش شد و آنحضرت در هر باب بطریق مصلحت بلیغ و کلمات ارجمند فرموده بر زبان گوهربار گذشت که بنابر بیگانگی آنچه
از بی اتفاقی باولاد سلطان حسین میرزا گذشته باعث کمال آگاهی و عبرتست که با چنان دولتی مستقل و انتظام
جمعیت معموره خراسان را بشومی نفاق و بی اتفاقی از دست دادند و بجز بدیع الزمان میرزا که فرار نموده بروم رفت
همه فرزندان میرزا را شاهی بیگ خان بخواری و زاری کشت حیف باشد که وسعت آباد هندوستان را که حضرت
فردوس مکانی بهزار محنت و تردد تسخیر کرده باشند از بی اتفاقی شمایان بتصرف افغانان در آید و تا ابد مطعون ارباب
فطرت شوید اکنون درین باب فکر صایب کرده بنوعی که مستحسن باشد بعمل باید آورد و چون همه ندا امتثالا گفتند میرزا کامران
گفت آنچه بخاطر میرسد اینست که پادشاه و همه میرزایان جریده روزی چند در شعاب جبال و کریوهای مستحکم بسر برند
و اهل و عیال را من همراه گرفته بکابل بروم و بجای ایمنی رسانیده مراجعت نمایم آنگاه باتفاق آنچه صلاح باشد از قوه بفعل
آید میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا نمودند که بالفعل جنگ ما با افغانان از حساب دور نیست مناسب آنکه بهکر و دیگر رفته آن ملک را
بدست آوریم و خود را راست کرده به تسخیر گجرات متوجه شویم و چون این دو ملک بدست آید استعداد بهم رسد تسخیر هندوستان
باحسن وجهی میسر خواهد شد و میرزا حیدر گفت که از کوه سرهند تا کوه سارنگ و استوار محکم ساخته بنشینند و من متعهد که باندک
تقویت در دو ماه کشمیر را بدست آرم چون کشمیر بتصرف در آید متعلقان را بدانجا فرستند که مامنی بهتر ازان نمی باشد
و بمدت چهار ماه میباید که شیرخان را به اینجا برسد و باگردد بضاعت ضرب زنکاری که اعتقاد محاربه او ست بکوهستان نمیتواند
در آمد و به اندک فرصتی ویران خواهد شد چون زبان اینها با دل موافقت نداشت سخن تمام ناشده مجلس تمام شد
و هر چند ازین مقوله مقدمات مذکور میشد و سجایای نیز میرسید و میرزا کامران که یکجهتی خواهش او مصروف این بود که سر کدام
برادرانی و بیران شده سر و ند و خود بکابل رفته گوشه عافیت را غنیمت شمارد و بزبان موافقتی میکرد و بباطن همراه

صلح شکست تا آنکه قاضی عبدالله صدر خود را نهانی نزد شیرشاه فرستاده گزارد و صحبت را استحکام داده و عهد و پیمان
موکد ساخت و کام خود را از مدعا دید چون جواب خلاصه مضمون مکتوب آنکه پنجاب را بمن واگذارید و مرا از خود دانید تا با هم
اتفاق کرده پادشاه را از هندوستان برآریم شیرشاه بدلی رسیده و پیش رفتن تامل داشت که چون برادران یکجا شده
لشکر عظیم فراهم آورده اند مبادا پیش رفتن باعث یکبارگی افتادگان کار ما شود درین اثنا عبدالله رسید شیرشاه او را
گرم دریافته از فروهلی الفاظ قوی دل شد و جواب او را موافق مدعای میرزا گفت و حیله‌سازی را از جانب
خود همراه ساخته نزد میرزا فرستاد تا حقیقت معامله و کیفیت لشکر آگاهی یافته باز گردد و جمعی نیز داخل شده خدمت
پیش بود میرزا کامران فرستاده شیرشاه را در باغ لاهور دید و دران روز مجلس آراست و حضرت جهانبانی را از غریب
تکلیف آورد بار دیگر میرزای حق ناشناس کوتاه‌نظر از خام طمعی همان سیلی سعادت را پیش فرستاده شیرشاه فرستاد و او شیرشاه
را در کنار دریای سلطان پور دیده برگذشتن آب دلیر ساخت مظفر ترکمان که بجهت قراولی تعین شده بود از
نواحی سلطان پور آمده بموقف عرض رسانید که لشکر مخالف از آب عبور نمود و جلیده بیگ برادرزاده من بقتل رسید
چون اراده غدر میرزا کامران و نفاق سایر برادران معلوم آنحضرت شده بود ناگزیر از آب لاهور عبور نموده کوچ بکوچ تا
کنار آب چناب شتافتند و میرزایان نیز همراه شدند و چون آنحضرت را داعیه کشمیر تصمیم یافته بود جمعی را همراه میرزا حیدر
ساخته ایشان را پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند چه دران هنگام که میرزا کامران بجنگ سام میرزا بقندهار رفته
میرزا حیدر بحکومت لاهور گذاشته بود خواجه حاجی و ابدال ماکری و ریگی چک و جمعی از امرایان کشمیر با حاکم آنجا مخالفت
نموده بجهد و در لاهور آمده بودند که بسبب آشنایی میرزا حیدر از میرزا کامران لشکری گرفته تسخیر کشمیر نمایند و بر جهت میرزا حیدر
سعی نمود لیکن این آرزو صورت نبست در وقتی که میرزا کامران بجهت فتنه انگیزی میرزا هندال به آگره رفته بود میرزا
حیدر بسعی بسیار از دارالخلافت لشکری بباشلیقی بابا جوجک که از عمدهای میرزا کامران بود ترتیب داده فرستاد
که باتفاق امرای کشمیر که سامی انها ذکر یافته کشمیر را بتصرف آورند بابا جوجک در رفتن تقید و مساهله کرد تا آنکه شکست گذر چوسا
که چشم زخم دولت ابد پیوند بود بمیرزا باهتمامات و مشار الیه فتح عزیمت نمود و امرای کشمیر در حدود نوشهر و راجوری در شعاب
جبال روزگار میگذرانیدند و از ایشان پیوسته نوشته‌ها بمیرزا حیدر بیگ می آمد مبنی بر ترغیبات تسخیر کشمیر و میرزا آن خطوط را
بحضرت جنت آشیانی مینمود و خاطر فیض مآثر آنحضرت را بکشمیر شوق می افزود درین ولا میرزا حیدر رخصت
یافت که تا حدود نوشهر شتابد اگر امرای کشمیر آمده به بینند سکندر توبچی را که جاگیر دران حوالیست بکومک خود گرفته
پیشتر روان شود و چون بکوههای متصل کشمیر رسند امیر خواجه کلان بیگ خود را بکومک رسانند هرگاه خبر تسخیر
خواجه کلان بیگ بعرض رسد آنحضرت خود بدولت روان شوند و حضرت جنت آشیانی در کنار دریای چناب تشریف
داشتند که میرزا کامران و میرزا عسکری با خواجه عبدالحق و خواجه خاوند محمود متوجه کابل شدند و محمد سلطان میرزا
و الغ میرزا و شاه میرزا از حدود ملتان خبر مخالفت اثر شنیده در کنار دریای سند بمیرزا کامران همراه گشتند میرزا هندال
و یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان بعرض اشرف رسانیدند که درینجا بسر بردن و انتظار خبر میرزا حیدر داشتن
از احتیاط دور است چه خصم با لشکر قریب رسیده و مردم بغایت کم و شکسته دل اند صلاح درین است که بجانب
سند متوجه باید شد القصه به ابرام و مبالغه بسیار آنحضرت را بجانب سند بردند و خواجه کلان بیگ از سیالکوت جدا شده

مخالفت میرزا کامران روان شده و سکندر توپچی خبر هراسے میرزا حیدر را افشا نکرده خود را بکوهسار لنگ کشید و در
رجب نهصد و چهل و هفت که آنحضرت بسعی میرزایان بجانب سند متوجه گشتند بعد از چند منزل هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا به
اغوای بیگ میرک راه مخالفت سپرده جدا شدند درین اثنا قاضی عبد الله با چندی از افغانان رسیده قراولان میرزا
هندال را گرفته پیش میرزا بردند و افغانان تمام بقتل رسیدند و عبد الله نیز بروزگار شجاعت میرزا با دوست
از سیاست نجات یافت میرزایان تا مدت روز در تیه حیرت سرگردان بودند و هیچ جا نیارستند کار کنند و بکجا روند
و حضرت جنت آشیانی از راه دشت عزیمت بکر داشتند و تخمین و قیاس قطع مسافت میکردند و شتربان خواص خان
غلام خود را با لشکر عظیم بتعاقب آنحضرت تعین نموده بود با وجود کمال استعداد و انبوهی لشکر بجنگ و دلیری نرسیده بود
و از هر منزل که آنحضرت کوچ میفرمودند او فرود می آمد و درین اثنا آوازه نقاره رسید بعد از تحقیق ظاهر شد که میرزایان
در دو سه کروهی طی مسافت می نمایند میرزا ابو البقا که از میرزا کامران جدا شده درین سفر بسعادت ملازمت مشرف
بود تلفیق نموده آنحضرت نزد میرزایان شتافت که بنصایح از جهة میرزایان را سعادت پذیر ساخته بملازمت آورد
بموجب حکم میرزایان را براه صواب و دولت گردیده همراه آورد و در اوچه سید محمد باقر حسینی که از مصاحبان مجلس
عالی بود بیجا از رحمت حق پیوست و بر خاطر حق شناس آنحضرت بغایت گران آمد چون قریب بولایت بهکر نگاه
که از زمین داران معتبر بود اتفاق افتاد هرچند بان استمالت و خلعت مصحوب بیگ محمد بکاول و گچک بیگ فرستاده
او را بخطاب خانجهانی و علم و نقاره امیدوار ساخته درباب فرستادن غله باردوی معلی و لوازم خدمتکاری
امر فرموده بودند موجی طلبیه استقبال فرستاده با نموده برجوع خدمات اظهار سرفرازی بسیار کرده اگرچه بدریافت
سعادت آستانبوسی کمر همت نبست اما در آنچه حکم شده بود فرمان برداری نموده پیشکش لایق بدرگاه ارسال
داشت و سوداگران را سر براه ساخت که غله و اقسام اجناس بعسکر والا اوردند فروختند و کشتی بسیار سامان نمود
که مردم بادشاهی از آب عبور نموده متوجه بکر شدند در بیست و هشتم رمضان نهصد و چهل و هفت رایات عالیات
بحدود بکر رسیده و در قصبه لوهری که روبروی قلعه بکر واقع است خود بسعادت نشسته فرود آمدند و میرزا هندال چهار
پنج کروه گذشته منزل گزید و یادگار ناصر میرزا نیز در انجانب آب دایره کرد سلطان محمود بکری که از توابع میرزا
شاه حسین ارغون بود ولایت بکر را ویران ساخته بقلعه درآمد و کشتیها را بپای قلعه کشید و باستحکام قلعه اسباب
کوشید میرزا شاه حسین که ولد میرزا شاه بیگ ارغون است چون حضرت فردوس مکانی قندهار را از
گرفتند او بسند و ولایت تهته رفته آن ملک را در تصرف آورد و حضرت جنت آشیانی از قصبه لوهری فرمان استمالت
بسلطان محمود فرستاده بسعادت آستانبوس رهنمونی فرمودند او در جواب عرضه داشت نمود که من ملازم میرزا
شاه حسینم تا او بملازمت نیاید آمدن من درآئین نوکری و نمک خوردن لایق نیست و امثال این ضعیف نالی نمود
آنحضرت نیز عذر او را بقبول مقرون داشته امیر طاهر صدر و سمندر را که از ملازمان معتمد بودند نزد
میرزا شاه حسین بتهته فرستاد و میرزا فرستاده ها را به آداب اخلاص دریافت و شیخ میرک از اولاد شیخ پوران که
پیش او از عزیزها بود برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان بدرگاه فرستاده عرضه داشت نمود که ولایت
بکر حصول کم دارد مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بصوب ولایت حاجیکان که در معموری و کثرت زراعت

ورسعت جا ممتاز نسبت معطوف داشته آن جا را تصرف در آورند گر میرزا هم بخدمت نزدیک نشوم و به لشکر بادشاهی در جنگ
چند لطافت نگذارند و چون حضرت به آنجا تشریف فرمایند من هم بملازمت سرفراز خواهم شد و بعد از آن به آنک توجه
ملک گجرات بجوره تصرف اولیای دولت خواهد در آمد و هرگاه چنین شود فتح ممالک هندوستان نیز بر وفق دلخواه صورت
خواهد بست حضرت جنت آشیانی از این مقدمات دریافتند که میرزا شاه حسین در مقام مکر و تزویر است و سخن او از فروغ
صدق بی بهره بود میرزا هندال را [illegible] تعلق فرموده تا پنج شش ماه خود بسعادت در بهکر بسر بردند که شاید حاکم
۹۴۷ تته بسعادت پذیر گردد و کاری از پیش رود در این اثنا خود بدولت بجانب پاتر که بلده میرزا هندال تشریف فرمودند
و هم در آنجا بتاریخ نهصد و چهل و هشت مهد علیا مریم مکانی را در حباله عقد در آوردند و وقت آن شد که نیر اعظم از مطلع
سعادت طلوع کند و سواد اعظم هندوستان از وجود فیض ورود آن حضرت مشرف دولت و اقبال گردد القصه
چون مدتی در نواحی بهکر گذرانیدند رفته رفته گرانی غله بهم رسید و زمینداران از رسانیدن آذوقه دست کوتاه داشتند
میرزا هندال به کنگاش یادگار ناصر میرزا و بتحریک قراچه خان که از جانب میرزا کامران ایالت قندهار داشت بصوب
قندهار شتافت و کس نزد یادگار ناصر میرزا فرستاده از رفتن خود و طلب او اعلام نمود بنابرین حضرت جنت آشیانی
خود بسعادت بمنزل میر ابوالبقا تشریف برده صحبت بزرگانه داشتند و مدار اقرار بر تمام میرزا بیش یادگار ناصر میرزا برسم
رسالت فرستادند که بنصایح اقبال میرزا را از رفتن باز آورد و میرزا از آب گذشته نزد یادگار ناصر میرزا رفت و بمقدمات
معقول میرزا را از آن اراده باز داشت و قرار داد که بعد از این ترک ارادهای باطل نموده در مقام اخلاص و خدمتگاری
ثابت قدم باشد بشرط آنکه چون هندوستان فتح شود از سه حصه یک حصه از میرزا باشد و اگر بکابل تشریف
فرمایند غزنین و چرخ و مواضع لوهگر به ایشان تعلق گیرد و در وقتی که میر ابوالبقا رسالت نموده برگشته بملازمت می آمد
مردم قلعه بکر واقف شده جمعی را بر کشتی سوار فرستادند و بمیر تیرباران کردند زخمی چند بمیر رسید در روز دیگر از این
عالم فانی بملک بقا پیوست آنحضرت از این واقعه کلفت بسیار کشیدند و فرمودند که جمیع محنت های سابق و لاحق یکطرف
و قضیه میر یکطرف بلکه سوز این از آن زیاده‌تر میکند بعد از پنج شش روز یادگار ناصر میرزا از آب عبور نمود و سعادت
ملازمت دریافت و در این اثنا شیخ میرک را که از پیش حاکم تته آمده بود رخصت فرمودند و بمیرزا شاه حسین فرمان نوشتند
که اگر از روی صدق و خیر اندیشی بملازمت آمده خدمات پسندیده بتقدیم رسانی آنچه نوشته قبول داریم چون مقصد
میرزا شاه حسین وقت گذرانیدن و ریو و رنگ بود و پرتو صدق از ناصیه گفتار او ظاهر نشد آنحضرت ولایت بکر را با کمال
معموری و آبادانی که محصول طلب و وسعت نزدیک شده بود و تسخیر قلاع و هم استیلا داشت بیادگار ناصر میرزا مکرمت
۹۴۸ نموده خود بجانب تته نهضت فرمودند و قریب بقلعه سهوان فضیل بیگ برادر منعم خان و ترش بیگ برادر [illegible]
شاهم خان و جمعی دیگر بالیست نفر بر کشتی سوار میرفتند که جمعی از قلعه برآمده مقید انتظار نمودند جمعی دران لشکر منصور
باتفاق از کشتی برآمده بجانب مخالف تاختند مخالفان رو گریز نهاده بقلعه در آمدند چند از مردم پادشاهی زیر آنها
در درون قلعه رفتند و چون از کومک لشکر گرسنه نداشتند دست بردی نموده از روی سعی باز گردیدند آنحضرت قلعه
سهوان را محاصره فرمودند حاکم تته از اطراف آن و مردم یقین نمود که سد ابواب در آمد غله و آذوقه نماید و
نگذارند که غله بار روی معلی رسد چون مدت محاصره بطول کشید از قضیه تنقیص غله و گرانی آذوقه مردم را پای ثبات

بود جامی برفت اکثر راه گریز پیش گرفتند تا آنکه از مردم اعیان میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبد الباقی
را علی حقیقتی سپرده پیش میرزا شاه حسین فرستادند و میر برکه و میرزا حسن و ظهیر علی والد شریف علی بیگ و خواجه محب علی بخشی
نزد یادگار ناصر میرزا شتافتند و نیز بمسامع علیه رسید که منعم خان و فضل بیگ و جمعی دیگر اتفاق نموده میخواهند خود را بگوشه
سلامت رسانند آنحضرت از روی احتیاط منعم خان را که سرکرده آنها بود مقید ساختند و مجملی از احوال یادگار ناصر میرزا
آنکه چون حضرت جنت آشیانی او را در بکر و لهری گذاشتند دو مرتبه مردم قلعه غافل بر سر میرزا تاختند و از جانب
میرزا مردانگیهای نمایان بظهور پیوست محمد علی قاپوچی و شیر دل بهادر مردانه شربت شهادت چشیدند بار سوم
مردم بکر از کشتیها بر آمده ضرب راست در میدان جنگ صف کردند و درین مرتبه از مردم ٹھٹھه قریب سی صد کس بقتل
رسید چون میرزا شاه حسین دانست که بزور پیش نمی آید از راه فریب در آمده بقتال در کار میرزا اگر دو بابا قلی مهردار
خود را پیش میرزا فرستاد و پیغام داد که من پیر شده ام و فرزندی جانشین ندارم صبیه خود را بتو نسبت میکنم و این ملک را
بآخر این بتو ارزانی میدارم و چون عمر به آخر رسیده به اتفاق شما متوجه گجرات شده آن ملک را نیز بدست می آریم میرزا
از ساده لوحی به این حرفهای دروغ از جا رفت و در چنین وقتی با برادر کلان و ولی نعمت خود طرح بیوفایی افگند
القصه چون عسرت تمام در اردوی معلی بهم رسید آنحضرت کس پیش یادگار ناصر میرزا فرستادند که خود را به لشکر
حاکم ٹھٹھه که سر راه گرفته رسانند تا مردم بادشاهی از شکست برآیند اگرچه باطن میرزا بدورنگی و نفاق زنگ آلوده بود هم
پاس ظاهر داشته باین ضمن مصلحت انگاشته پیشخانه به آنجانب بر آورد و لیکن بهمان خیال تعلل و اهمال می نمود حضرت جنت
آشیانی شیخ عبد الغفور نامی را که از نسل مشایخ ترکستان بود و در خدمت آنحضرت منصب میرعال داشت نزد میرزا
فرستادند که اهتمام نموده میرزا را بزودی بیارد و آن بی سعادت رفته بخلاف مقصود پیشتر سلسله جنبان خبث باطن میرزا
و ارادهای باطل او شد و چندان مقدمات ناشایست خاطر نشان میرزا نمود که در ارکان ظاهر او نیز خلل تمام راه یافت
و پیشخانه را برگردانید و عذرهای ناموجه گفته فرستاد حضرت جنت آشیانی بباطن حق شناس دریافتند که روزگار
همچنان بر سر ناسازگاریست و کاری از پیش نمیرود توقف در حوالی قلعه صلاح وقت ندانسته بتاریخ هفدهم ذی قعده بجانب
لهری و بکر رجعت فرمودند در خلال این حال از افعال ناشایسته یادگار ناصر میرزا آن بود که کندم و بالا نام که از زمینداران
دولتخواه بودند و کشتیها بهم رسانیدند و غیر آن خدمات پسندیده بتقدیم میرسانیدند گرفته پیش حاکم ٹھٹھه فرستاد تا آنها
را بقتل رسانید و باوجود چندین اعمال نامرضیه که از میرزا بظهور رسید آنحضرت همواره مدارا میفرمودند که شاید بدست
گزیده و پشیمان بتدارک در آید چون موکب عالی بجد و لهری رسید یادگار ناصر میرزا پرده آزرم از میان برگرفته باجمعیت
خود بقصد پیکار برآمد هاشم بیگ که از معتمدان صلاح اندیش میرزا بود ازین حرکت شنیع اطلاع یافته خود را به میرزا رسانید
و جلو میرزا را گرفته انواع سرزنش و نکوهش کرد و بمقدمات معقول میرزا را برگردانیده به بندر لوهری آورد و درین وقت
قاسم حسین سلطان و جمعی راه بی حقیقتی سپرده نزد یادگار ناصر میرزا رفتند چون تقدیر الهی برین بود که روشنی چند چهره
مقصود در پرده اختفا بوده باشد درین ملک کاری از پیش نرفت و باوجود این همه نفاق که از روزگار رسید برادران
و خویشان را امر متنبه نشدند و ترک نفاق و بدنیتی نکردند و بعضی از بندهای آنحضرت که بهر حال از خدمت و همراهی چاره دگر
نداشتند بعرض رسانیدند که چون پیوسته از جانب رای مالدیو عرایض اخلاص و عبودیت میرسد صلاح درین است که بجانب

او نهضت فرموده یک چندی در سرود و متعلقه او بسر برند و مکانی که ابو البرکات سکونت یابد تعیین شود و قدوم آنحضرت
را سرمایهٔ سعادت جاوید دانسته مقدمهٔ خدمات لایق گردد و بتدریج آنچه مکنون خاطر دولتخواهان بود از قوه بفعل
ظهور رسد بنابرین عنان عزیمت آنحضرت معطوف داشته متوجه ملک میشوند ابراهیم ایشک آقاسی بیگ خان را
رسانیده که شاید از افعال شنیعه خود نادم گشته همراهی سعادت نماید و این بیت در آن گفته شد بدایت نیت فرموده
بیت ای بر غبار چه بیتی چشم و چراغ دیگران + سوخته هم چند شوی مرهم داغ دیگران + با وجود این میرزا
سنگدل طریق بیوفائی سپرده بفریب میرزا شاه حسین بجای خود مانده از سعادت مرافقت آنحضرت
حرمان اختیار نمود تا آنکه بتاریخ بیست و یکم محرم سنه ۹۴۹ تسعه و اربعین و تسعمائه از بجانب او چه نهضت همایون اتفاق افتاد و از آنجا
بصوب ولایت رای مالدیو عنان عزیمت معطوف داشتند و چون موکب همایون بحدود بیکانیر پیوست بعضی از دولتخواهان
دوراندیش بعرض رسانیدند که هر چند مالدیو اظهار اخلاص و بندگی می نماید اما آداب حزم و احتیاط از دست نباید
داد مبادا غدری از او بظهور رسد لاجرم میر سمندر را پیش مالدیو فرستادند که بر مکنونات ضمیر او اطلاع
یافته معاودت نماید و شاید مراجعت نموده بعرض رسانید که هر چند دم از اخلاص میزند اما از دل نیست
که بصدق مقرون باشد درین وقت شکاری تاکوری که از معتمدان مالدیو بود بعنوان سوداگری در اردوی معلی آمده
الماس گران بها را که در فتح سلطان ابراهیم بدست آنحضرت افتاده بود بمقام خریداری شد حضرت جنت آشیانی
فرمودند که باین شیوه خاطرنشان کنید که امثال این جواهر بهای گران بخریدن نیست بلکه بسر شمشیر آبدار
بدست آید یا بالقناعت پادشاهان عالی همت میسر گردد و بالجمله چون از روش این مزوّر بوی غدری می آمد سید
سمندر تحقیق با فرمودند باز از روی حزم و احتیاط حکم شد که رایمل سونی با دیگری از ملازمت جدا شده بآنجا بروند
و آنچه لایق است دریابد بعرض رسانند و تا اگر خود تحقیق پیوست نماید با شارات اعلام کنند اشارت اخلاص و اتفاق مالدیو
آنکه فرستاده هر پنج انگشت را با هم گیرد و علامت خلاف و نفاق آنکه انگشت خنصر تنها بگیرد موکب عالی از قصبهٔ پهلودی
که در سی کروهی جودهپور وطن مالدیو است دو سه منزل گذشته در کنار کول جوگی نزول سعادت فرموده بود که
رایمل سونی رسید و انگشت خنصر را گرفت و ازین اشارت بیقین پیوست که قصد آن تیره روز کار مکر و غدر است
و جمعی را باستقبال آنحضرت تعیین کرده خیالات فاسد در سر دارد تا آنکه آنحضرت عنان عزیمت بصوب پهلودی
معطوف داشتند الغرض درین ایام ناکسی هر اراده که پیش نهاده دولتخواهان میشد بعکس نتیجه میداد و هر نقشی که بر صحیفهٔ
خاطر ثبت نظام کار میکشیدند بر خلاف مقصود چهره می نمود و چون بداندیشی و غدر رای مالدیو خاطرنشان دولتخواهان
شد بعضی بیگخان متصل جمعی ازین زمان را حکم فرمودند که پیشتر رفته سر راه آن بداندیشان گرفته نگذارند که پای
جرات پیش نهند و اگر تابکی داشتند دست برد و هم نمایند و آنحضرت با معدودی از جان سپاران حقیقت گذار مخدرات
سرادق عصمت از عقب روان شدند و از سپاهیان ظفر بیگ و شیخ علی بیگ جلایر و ترسون بیگ و لد بابا جلایر و
فضیل بیگ و چندی دیگر که مجموع عدد ایشان به بیست نفر میکشید و بعضی از غلامان و شاگرد پیشهای و فراشان و از طبقهٔ
اهل سعادت ملا تاج الدین و مولانا چاند منجم در رکاب سعادت حاضر بودند چون موکب عالی از پهلودی گذشته
بتالمیر رسید فوجی از مردم مالدیو نمودار شد و امرائی که بدفع این مقهوران تعیین شده بودند راه گم کرده بطرف

دیگر افتاده بند آنحضرت پای ثبات افشرده و تکیه بعون الٰهی نموده اکثری از جلادتان محل را پیاده ساخته اسپان
ایشان را بمردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرمودند شیخ علی بیگ با سه چهار دیگر از بهادران خود دلیر شده بر فوج
مخالف که از تنگنائی در آمده بودند تاختند تا حسن خان بود و سید اشن خان ببعضی از مخالفان بقتل رسیدند و بقیه انهزام
فتح شد و آنحضرت بعد از ادای مراسم شکر متوجه جیسلمیر شدند و درین منزل امرا که راه گم کرده بودند بسعادت ملازمت
دریافتند رای جیسلمیر که لون کرن نام داشت از دولتی در مقام منازعت و مخالفت در آمد و کول آب را محافظت نمود
که چاه و تالابهای اردوی معلی که صحبت اجول کشیده تشنه لب رسیده اند از بی آبی هلاک شوند و چاه دران جا بسیار
تر چاهی نموده آن جماعت بدستیاری الهی درست از کنار کول برداشته متفرق ساختند و از آنجا متوجه حصار امرکوت
گشتند و دهم جمادی الاول بعد از عسرت عسیرت و تنگی آب به آن حصن حصین که مطلع نیر جلال و مشرق کوکب اقبال بود
نزول اتفاق افتاد حاکم قلعه که رانا پرشاد نام داشت گرد موکب عالی را پیرایه فرق عزت خود دانسته خدمات پسندیده
بتقدیم رسانید و چون آنحضرت داعیه پیش رفتن داشتند و زمان تولد خاقان اکبر و ظهور صاحب قران دادگستر قریب شده
بود و نقل و تحویل موج سعادت متعذر بود خود بدولت کوچ فرموده محل عزت مریم مکانی را با بعضی از قدیمان جان سپار
دران حصار اقبال آثار گذاشته بکردگار کریم سپردند درین هنگام که خاطر اقدس پر درد و دولتخواهان آزرده و متفکر گوناگون بود
و چشم امید حضرت جنت آشیانی منتظر قدوم دولت لزوم حضرت خاقانی شرف ولادت آن گزیده درگاه ربانی
روی نمود و چنانچه در دیباچه این اقبال نامه رقم زده کلک وقایع نگار شده در شب یکشنبه پنجم رجب نهصد و چهل و نه
آنحضرت عزم اقبال توام بعرصه عالم نهادند و شب تحت را آفتاب دولت از مشرق مراد سر بر کرد و حضرت جنت
آشیانی مرتبه دیگر متوجه ولایت مالدیو شدند که شاید درین دفعه تدارک تقصیرات گذشته نمایند آن درویست درین مرتبه
هم خالصانه پیش نیامد ناگزیر آنحضرت بالتماس دولتخواهان متوجه ولایت سند شدند چون موکب عالی نزدیک به آب سند
رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبه جون جمعیت نموده اراده مقابله و محاربه دارند آنحضرت شیخ علی بیگ جلایر را
با چندی از بهادران جان نثار پیشتر فرستادند و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند شیخ علی بیگ با سیصد و سی کس
بمعرکه نبرد در آمده داد جلادت و مردانگی داده جمعیت آن حق ناشناسان را متفرق و منهزم گردانیدند و در قصبه جون
بموج عزت از حصار امرکوت رسید و چشم امید حضرت جنت آشیانی بدیدن آن نور دیده دولت منور گردید چون این
قصبه بر کنار آب سند واقع است و در نزهت و لطافت و اشجار و انهار و فواکه و اثمار از دیگر قصبات امتیاز دارد مدت
روزی چند در آنجا طرح اقامت افتاد و تا مدتی که در آنجا تشریف ارزانی داشتند همواره با ارغونیان جنگ میشد و با
وجود کمی دولتخواهان و کثرت مخالفان اکثری شکست بر آنها می افتاد شیخ علی بیگ جلایر و شیخ تاج الدین لاری دران
ایام بشهادت رسیدند حضرت جنت آشیانی ازین وقایع نهایت آزرده خاطر گشته رایت اقبال بصوب ولایت
قندهار بر افراشتند در خلال این حال بیرام خان از حدود گجرات آمده بسعادت ملازمت سرفراز گشت و بقدر تدارک
آزردگیهای خاطر اشرف شد و از مصاحبان و مخاطبان مجلس بهشت آیین گردید و از غرایب وقایع آنکه چون خبرت
اردوی معلی رسید دولتخواهان آنحضرت در عین جنگ بودند بیرام خان ملازمت نانموده خود را بمعرکه نبرد رسانید
با مخالفان گرم بکار شد و سپاه حضرت قرین تحیر ماندند که آیا این کیست و از کجا رسیده و چون ظاهر شد که بیرام خان است

نخواهد بود و نتوانستند برخاست و باعث انبساط خاطر اشرف گشت و مجملی از احوال بیرم خان آنکه در قضیهٔ نامرضیهٔ قنوج
خان سپاهگری نموده بجانب سنبل افتاده در قصبهٔ لکهنو نزد میترسین که از زمینداران معتبر آنجا بود التجا برد و در وقتی که در
حمایت او بسر برد شیرخان از این معنی آگاهی یافته کس بطلب او فرستاد و راجه بیچاره شد خان را پیش شیرخان روان
نمود و در راه مالوه پیش شیرخان رسید و مجلس اول شیرخان برخاسته بیرم خان را دریافت و بجهت صید خاطر او دام فریب
افگنده سخنان دلنشین گفت و در اثنای محاوره بتقریبی اظهار نمود که هر کس اخلاص دارد خطا نخواهد کرد و چون شیرخان
بجانب برهانپور رسید بیرم خان قابو یافته باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده بسمت ولایت گجرات روانه شد در
راه ایلچی شیرخان که از گجرات می آمد خبر فرار بیرم خان یافته ابوالقاسم را که بجهت نمودی داشت بیرم خان پنداشته
گرفت بیرم خان از جوانمردی و مروت مبالغه گفت که بیرم خان منم ابوالقاسم نیز مردی بجای آورده گفت این
ملازم منست میخواهد بدین بهانه خود را فدای من سازد القصه بیرم خان نجات یافته بگجرات نزد سلطان محمود رفت
و ابوالقاسم را پیش شیرخان آوردند او را بشهادت رسانید و شیرخان بارها میگفت که در مجلس اول که بیرم خان
گفت که هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد فهمیده بودیم که با ما سازگاری ندارد و سلطان محمود گجراتی نیز هرچند تکلیف
نمود که بیرم خان را نگاهدارد قبول نکرده رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد و از آنجا بولایت برد و از
شتافت و بدان راه خود را بخدمت صاحب ولی نعمت خود رسانید توجه حضرت جنت آشیانی از راه
قندهار بسفر عراق چون خاطر قدسی مظاهر حضرت جنت آشیانی از حوادث گوناگون و تفرقهای روزافزون آزرده
گشت و از محنتهای روزگار رنگ انبساط کشیده و در خور همت و طلب آنحضرت در تخیل و فتح الباب نشد رای صواب نمای
چنین تقاضا فرمود که بصوب قندهار نهضت فرمایند و حضرت شاهنشاهی را در آنجا بصیانت ایزدی سپرده قدم
همت براه تجرید و تفرید نهاده بزیارت حرمین شریفین توجه نمایند چون حاکم قندهار از اراده آنحضرت آگاهی یافت این
معنی را از اتفاقات حسنه دانسته عریضه داشت مشتمل بر اظهار معذرت و ندامت با پیشکش لائق ارسال داشت و بتاریخ
هفتم ربیع الآخر سال مذکور از قصبه جون کوچ فرموده براه سیوی متوجه قندهار شدند میرزا عسکری خبر توجه آنحضرت
شنیده بتحریک میرزا کامران و بداندیشیهای خود استحکام قلعه نموده با اندیشهٔ نادرست متوجه اردوی معلی شد که بیاری
مردم شقاوت نشان دستگیر کنند چون موکب عالی بحدود شال که از قندهار قریب سی فرسخ است رسید جلال
الدین بیگ که از اعیان میرزا کامران بود و در آن حدود جاگیر داشت بزبان گیری کسان گذاشته بود از مردم بادیه
و کس را که بتیر بستر خسته رسید بدستگیر کردند یکی از آن دو نفر فرصت یافته خود را از جنگ آنها خلاص ساخت و بیلغار
شتافته حقیقت آن بداندیشان را آنچه شنیده و فهمیده بود بموقف عرض رسانید حضرت جنت آشیانی بمقتضای
صلاح وقت فسخ عزیمت قندهار نموده بجانب لشکر عنان عزیمت معطوف داشتند و منشور عاطفت بخط خاص مصحوب
بانیده محمد وسیلی بمیرزا عسکری باین مضمون قلمی شد که برادر کرم مهربان ارادت معلوم نماید و بمقتضای وقت
از مواعظ و نصایح مرقوم فرموده بودند اما میرزای حق ناشناس سنگدل همه را ناشنیده انگاشته بشتیز در مقام
شقاوت و ستیزه در آمد قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان و جمعی دیگر از ملازمان عسکری میرزا هر چند منع آن
اراده باطل نمودند سودمند نیفتاد و بتحریک بعضی از فتنه انگیزان خانه برانداز صبح آن روز که شام ادبار میرزا بود

ور راه سعادت نهاده متوجه مشنگ شدند و گروه رفته از نوازنان خود پرسیدند که این راه را که دیده است حبیبی بهادر را دیدند
گفت کس این راه را نمی‌داند شیخ سید احمد و دیگر آمدند گروه ام نمودند که پیشتر سرخته باش و راه سرکار او اظهار نمودند که سبب این
زبون است میرزا بجانب بیرون بعلاس اشارت فرمودند که اسپ خود را به او بدهد بیرون لیکن تغافل نمود آخر کار بدو سختی
رسانیده و سپار را و حبیبی که سابقا دیده بودند از نیم راه اسپی یافته شاهی بود بر همون لی سعادت یار و راه آمده اسپ را
نیز بسر آمد و حیلو و بیر خود را بجهه بیرام خان رسانیده به پره از رو سکار برداشت بیرام خان بالاتفاق او بولایت حضرت
جنت آشیانی آمده از عزم ما دست آن کافر نعمتان حق ناشناس مطلع ساخت حضرت جنت آشیانی کسان پیش بیرم دی بیگجان
و جمعی دیگر فرستاده اسپی چند طلبیدند آن تنگ چشمان ارادل بسبب از ادراک این سعادت تغافل نموده عذر آورده بودند
چنین تهی از بنده ولی نعمت خود اسپ دریغ داشتند جنت آشیانی خواستند که خود بدولت سوار شده آنها را تادیب نمایند
بیرام خان بعرض رسانید که وقت تنگ شده فرصت توقف نمانده تا بد کار کافر نعمتان بمنتقم حقیقی حواله فرموده سخن در راه
بادیکه آنحضرت با معدودی از مخلصان جان سپار سوار شده راه دشت پیش گرفتند و متوجه عراق شدند و خواجه
معظم و ندیم کوکلتاش و میر غزنوی و خواجه عنبر ناظر حکم شد که حضرت خاقانی در مهد حمایت و حراست الهی است غبار
آسیبی بدان اجلالش نمی نشیند بهر طور که ممکن باشد هودج عزت مریم مکانی را بمواکب عالی رسانید این سعادتمندان کرم
شناخته خدمت پسندیده بجای آوردند چون شب در آمد بیرام خان بعرض رسانید که تعلق میرزا عسکری نزد و اسباب
و محبت او بدینهای ولی معلوم حضرت است درین وقت که میرزا با دوسه نویسنده بغفلت تمام در خیمه نشسته ضبط اموال و اشیا
می نماید مناسب وقت چنانست که تکیه بعون اله کرده ناگهان خود را بر سر آن خیمه برسانیم و کار او را بسازیم هرگاه میرزا
از میان رفت ملازمان او همه نمک پرورد این درگاه اند بغیر از ملازمت و خدمت چاره ندارند آنحضرت بر کنکاش بیرام خان
تحسین نموده بدو گفتند که اگرچه در عالم سپاهیگری بسیار خوب یافته اما چون مطلب دیگر پیش نهاد همت شده
و باین جزویات پرداختن فرصت از دست میرود و فتح عظیمت میسکم و بدرفته توفیق ایزدی همعنان توکل متوجه پیش
شده جلال الدین محمد اکبر را بصیانت الهی امانت سپرده کافر نعمتان را بجزای اعمال ناشایست آنها حواله مینمایم میرزا عسکری
که قریب بمشنگ رسید میر ابوالحسن صدر را پیشتر فرستاد که اگر حضرت جهانبانی داعیه رفتن داشته باشند بحرف و حکایت نگاه
دارد و میر در وقت سواری به سر رسید و میخواهد از جانب میرزا پیغامی چند بگذارد و باعث توقف شود آنحضرت بتعلیم
عقل خداداد بحرف واهیه او نپرداخته متوجه پیش میشوند میرزا عسکری متعاقب رسیده حقیقت خبر کردن حبیبی بهادر
و روان شدن حضرت جنت آشیانی از میر ابوالحسن بتفصیل معلوم کرده شاه ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر را بمحافظت اردو تعین
فرموده نزدیکی بیگجان و سایر سنی حقیقتان آمده میرزا را دیدند و میرزا همه را بمعتمدان خود سپرد و چون میر غزنوی آمده
میرزا را ملازمت کرد میرزا گفت که بجهت دیدن بادشاه آمده بودیم چه ایشان راه جول پیش گرفتند و باز پرسید که میرزا
کجاست میر غزنوی گفت در منزل اند میرزا یک شتر میوه از رکابخانه خود بجهت حضرت خاقانی فرستاد و گفت اینک
من هم بدیدن ایشان می آیم شب بابکه و نویسنده در خیمه نشسته اسباب سرکار را اسپید یه دهی نوشت و صورت حال خیمه
بیرام خان تفحص در یافته بود و توقع یافت و صباح آن روز میرزا از منزل خود سوار شده بیرون در و تحانه حضرت جنت آشیانی
آمده جمیع مردم را از خورد و بزرگ یک یک پیش اند نزدیکی بیگجان را شاه ولد سپرده و لقینها فرستاده و اکثری را بیقین

و شکوه ملک ساخت و بعضی کلی از نزد بیگان گرفت و بعضی حقیقتان حرام نمک بیاد کشش اعمال خود گرفتار شدند
دران زمان که میرزا عسکری بدر رفت و التجا به سید میر غزنوی برد با هم آنکه حضرت خاقانی را بر دوش گرفته پیش میرزا
آوردند و میرزا از عقید او جانب آنحضرت کرده در مقام شگفتگی آمد آنحضرت با وجود صغر سن اصلا شگفته نشدند میرزا
از آن شگفتگی گفت همه فرزندیت با چگونه شگفته شود و بعد از زمانی انگشتری که میرزا در گردن حمایل بود و علاقه
گلگون داشت آنحضرت دست بآن یازیده بجانب خود کشیدند میرزا آنرا از گردن خود برآورده به آنحضرت داد و بالجمله میرزا عسکری
حضرت شاهنشاهی را با خود بقندهار برد و در اثنای راه کوچ بجا در کوچکی از معتبران میرزا عسکری بود و یک محمل
بود و میر غزنوی گفت که اگر میرزا الامین و سید محمد حضرت پادشاه و میر … غزنوی در جواب گفت که بحکم آنحضرت برین
… اقدام می نمایم بود بجا … التماس کرد که چون عزم ملازمت آنحضرت مصمم ساخته ام می خواهم و چنین سعی کنم سعادت
خدمت میرزا بانیم … از میرزا امین عنایت نمایند که رفته بخدمت حضرت بگذرانم و … سلامت میرزا … میر شمس
الدین محمد غزنوی طائفه حضرت خاقانی را که اکلیل فرق اقبال بود بجا در داد و او به این سعادت سربلندی یافته
متوجه ملازمت آنحضرت گشت و میرزا عسکری بیستم رمضان نهصد و پنجاه بقندهار درآمد و در بالای ارگ بجهت میرزا
نشیمن مقرر ساخت با هم آنکه و بیجگی آنکه و میر غزنوی بدوام خدمت سعادت اندوزی اند خوشنود و میرزا عسکری شاهزاده
را که در ظل حمایت ایزد تعالی تربیت می یافت بسلطانم بیگم کوچ خود سپرد و آن نیک سرشت بقدر این نعمت رسیده در لوازم
مهربانی و مراسم خدمت اهتمام می نمود و چون عمر گرامی آنحضرت یک سال و سه ماه رسید با هم آنکه میرزا عسکری معروض
داشت که رسم ترکانست که چون فرزند بحدی رسد که تواند بپا گشت پدر یا پدر کلان یا شخصی که بمنزله اینها باشد دستار خود
را از سر برداشته وقت رفتن فرزند بر زنند چنانچه آن طفل بزمین افتد چون حضرت جنت آشیانی بجاوت تشریف ندارند بدیهه
شما بجای ایشانید اگر این رسم بفعل آید از مهربانی های شما دور نخواهد بود و حضرت خاقانی میفرمودند که این حرکت بعینه در
خاطر هست که میرزا عسکری دستار خود را برداشته بر من انداخت و من بزمین افتادم و نیز در خاطر است که در همان ایام
جهت ستردن موی سر مزار حضرت بابا حسن ابدال برده بودند و این مراتب را شخص در نظر دارم بی اغراق ازان منظور
آگاهی امثال این امور بدیع نیست چون سخن به اینجا کشید ناگزیر از بقیه سرگذشت شیرشاه و رفتن میرزا حیدر بکشمیر
و درآمدن میرزا کامران بکابل و سوانح میرزا هندال که بقندهار شتافت و یادگار ناصر میرزا که در بکر ماند باید نوشت
پوشیده نماند که چون شیرشاه از آب سلطانپور گذشت به آهستگی قدم پیش نهاد و با وفور جمعیت و اسباب سلطنت
هراس تمام داشت که مبادا شجاعان موکب پادشاهی از جائی درآمده داد انتقام بدهند و جمعی را پیشتر از خود روانه
ساخته غایت احتیاط مرعی میداشت چون بی اتفاقی میرزا کامران و مخالفت سایر برادران شایع شد بلاهور
درآمد و از آنجا تا خوشاب رفت و در بهیره در آمده چند روزی بود و کس بطلب سلطان سارنگ و سلطان آدم گکر که از
زمینداران معتبر آنحدود اند فرستاد و چون پیدر … خدمت حضرت فردوس مکانی بودند عذرها آوردند و پیش او نرفتند
شیرشاه از آنجا به پتیانام موضعی که از محال منسوب گکرانست شتافت و جمعی کثیر را به سر ایشان فرستاد گکران و …
داد و ندا افغانان را شکست افتاد و … اسیر شد و بعد ازین … فرستادند شیرشاه خواست که خود به سر ایشان برود و …
او دران صلاح دیدند که چون این جماعه کوه ها … پناهی قائب دارند نتیجه بسیر کار اینها را باید ساخت مناسب آنست

لشکرے گران درین حدود گذاشته شود که هم از در آمدن مردم بادشاهی آگاهی داشته باشند و هم درین ملک تاخت و
لشکر بعلت تنگی و صعوبت این مردم باید ساخت تا هر روز در ایام گران از لشکر سرے خود به تنگ آمده اطاعت خشیا بجا آورند
و راحت نمودند پس بر تمام و صعوبت آن دشت بستان باید پرداخت بنابرین صلاح دید قلعه رهتاس را بنا نهاد و جمعیت را
و آنجا گذاشته کوچ بکوچ برگشته به آگره آمد و از آنجا بقلعه گوالیار شتافت میر ابوالقاسم چون بساطان تسلیم و
[illegible] بیچاره مقید آورد و بعد شیرشاه ضبط ممالک هندوستان جهل علا ساخت و تمام ولایت را سوای بنگاله جهل
اطلاع نمود و داغ اسپ سپاهی پیدا کرد و این تدبیرهای سلطان علاء الدین که در تاریخ فیروزشاهی ثبت است
[illegible] بعمل آورد و از آنجا بسر راجه پورنمل در چندیری رفته بعهد و پیمان از قلعه برآورده
و [illegible] بقتل رسانید و از آنجا به آگره مراجعت نموده و جمعیت طرق و مسالک سرراهها اصلاح
بنا کرده اسپان ڈاک چوکے نگاه داشت که وقت ضرورت اخبار سرحد و اوقات ممالک در دست بطرق بود
بعرض رسد چنانچه امروز در زمان دولت بجاکتاے بهمان ضابطه مرعے و مسلوک است و در هر سرا آنچه لیس فرموده
اینده و رونده مهیا بوده محافظت حال مسافران نمایند و در ضبط ممالک و جمعیت سپاه سعی موفور بجا آورد
شیرشاه پیوسته با مخصوصان خود میگفت که افسوس که من آخرهای روز بر سرکار آمده ام یعنی در کبر
بسلطنت رسیده ام و الا معلوم کردن توسعه عرصه دنیا در جنب همت ارباب فطرت چه مقدار است مجملاً در آگره بیماری
شنیده چون صحت یافت بسر مالدیو که حاکم اجمیر و ناگور بود لشکر کشید و آنحدود را در حیطه ضبط آورد و از آنجا به قلعه چتور
شتافت محافظان قلعه کلیدها را فرستادند شیرشاه کسی را گذاشته بولایت هند رسیده در آمد و از آن راه
قلعه کالنجر رفته محاصره کرد و سابا طها ترتیب نموده نقبها زد و دهم محرم نهصد و پنجاه و دو از آتشے که در نقب زده بود
و در آن حال که قطع طمع از حیات نموده بود بامرای خود گفت که در تسخیر قلعه بیشتر از بیشتر سعی نمایند که تا از حیات من
رمقے باقی است مفتوح خواهد شد و بعد از آن مکن نیست و هنوز جانش از قالب بدن بر نیامده بود که قلعه کالنجر فتح
و تاریخ فوت شیرشاه از آتش مرد ثبت کرد پنج سال و دو ماه و سیزده روز حکومت هند و هندوستان کرد بعد از فوت
[illegible] جلال خان پسر خورد او جانشین پدر شد باسلام شاه خود را مخاطب ساخت و او هم مثل پدر خود بود ولایاتی که در
در تصرف داشت تمام را در حیطه ضبط در آورده مدت هشت سال و کسرے در هند و هندوستان سلطنت کرد و صورت حال
حیدر آنکه چون بنا بر حضرت جهانبانی متوجه کشمیر شد و مشهور در آمد امرای کشمیر که اسامی آنها در جای خود گذارش
یافته مخلصانه آمده دیدند و روش گرفتن کشمیر و تسخیر آنملک را بوا جبی خاطر نشان او نمودند میرزا باعتقاد ایشان
قدم همت در عقبات کشمیر نهاد درین اثنا بحسب تقدیر مردم بادشاهی را خواوشے که نوشته شده روی داد خواجه
بیگ فتح آن عزیمت نموده نزد میرزا کامران شتافت و مظفر توپچی خود را بکوه پسار نگ کشید بغیر از جمعے که حضرت جهان
بیلوتک میرزا مقرر فرموده بودند چند کسے از ملازمان قدیم میرزا هیچکس همراه نشد اما چون در کشمیر اختلال اختلاف عظیم
بود در بیست و دوم رجب نهصد و چهل و هفت از راه توجه در آمده بی جنگ و جدل محنت و تردد تسخیر کشمیر نمود
چه در آن ایام کشمیر از حاکم مستقل خالی بود و امرا آنملک را به تغلب در تصرف خود داشتند و نازک شاه نام شخصے
که نسبتے بحکام کشمیر داشت سکه و سلطنت بر داشته بهمین اسمی او را خرسند ساخته خود ها کامرانی میکردند و مخفی نماند

با اینها بود معهذا اتابک محمد که حال نفاق بسر برده از جوهر همه بی عقل بهره نداشتند چون میرزا حیدر را استقلال تمام در حکومت
کشمیر پیدا گردید کاشغری ملک کرهانی دو باعث این کار بود و از تسخیر کشمیر که امرها انها و نظر داشت و منابعه این مقصود چنانچه سلطان
او بود و چهره بخود از کشمیر برآمده پیش شیرشاه رفت و خواهر محمد شاه را بشیرشاه داد و بدین وسیله التماس مدد خواسته
بحرکات و عنایات دیگر نیز شیرشاه پیش آمد و علاول خان و حسین خان شروانی را با مقدار دو هزار کس همراه گرفته بکشمیر آمده درین
اثنا ابدال ماگری که استظهار او بود بعلت استسقا فوت شد و میرزا حیدر ابلی و عیال خود را در اندرکول که استحکام تمام دارد
گذاشته متحصن شد مردم کشمیر همه جدا شدند و پیش میرزا کسی کم ماند مدت سه ماه در شهاب جمال بسر برد تا آنکه در روز دو
شنبه بیستم ربیع الثانی نهصد و چهل و هشت جنگ دست داده بتائید ایزدی میرزا فتح کرد و با آنکه افغانان و کشمیریان قریب
پنج هزار کس بودند چنین شکستی خوردند و جمیع کثیر از آنها بقتل رسیدند و بسیاری دستگیر شدند و کشمیر باستقلال در تصرف
میرزا در آمد و ملا جلال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکرر تاریخ یافته اگرچه تکرار فتح درهمین زمان میرزا صورت دارد
میرزا در تاریخ خود اشارت بدان نموده که یک مرتبه بعد فوت سعید خان حاکم کاشغر از جزوه لاهور بکشمیر آمده در چهارم
شعبان نهصد و سی و نه کشمیر را بتصرف در آورد و در سلخ شوال سال مذکور باز رای کشمیر محمد شاه که اسم حکومت
داشت صلح گونه کرده دختر محمد شاه را برای سکندر سلطان پسر خود گرفته از راهی که آمده بود مراجعت نمود چون
درین دفعه بتائید غیبی فتح کشمیر میسر شد مدت ده سال در انتظام آن ولایت سعی بلیغ بجای آورده عرصه دلپذیر
کشمیر را که حکم خرابه داشت لباس شهرها پوشانید و اقسام محترفه و ارباب صنایع از هر جا طلب فرموده در مقام
رونق و رواج آن ملک کوشید و اهتمام بست علی الخصوص موسیقی را بازار گرم شده انواع ساز در میان آمد مجملا صورت ظاهری
او حسن معنوی آراستگی یافت اما بواسطه تعصبهای خشک بی نمک میرزا که مطلب اظهار دین داری و خودنمائیست
کشمیریان بعالم تقلید افتادند تا امروز بوی تعصب از مردم آن شهر می آید که صحبت را تاثیر عظیم است و از غرائب
آنکه مردم کشمیر دو فرقه شده اند سوداگر و اهل حرفه از اهل سنت و جماعت سپاهی و کل شیعه و دهقانان بعضی سنی و بعضی شیعه
و از سهوهای عظیم که میرزا از روی داد و هیبت نداشت آن بود که با وجود فتح چنین خطبه و سکه بنام نازک شاه
بدستور امرای کشمیر ساخت هم حق نمک حضرت جنت آشیانی ادا نکرد و هم پست فطرتی ظاهر شد و بهانه سلطنت
وقت مداهنه میکرد و چون فتح کابل شد خطبه را بنام نامی حضرت جنت آشیانی سربلندی بخشید و بتاریخ نهصد و
پنجاه و هشت هجری در شبخونی که کشمیریان آورده بودند سفر ملک بقا گزیده مجملی ازین ساخته آنکه میرزا از آئین عدالت
که نگاهبان دولت عدول نموده بمقتضای سواد نفس خود نسبت شروع کرد هشیاری و بیداری که دو بازوی
دولت و جهانبانیست از دست داده و کمر عذر کشمیریان که تند سر و بیهوشمندی میرزا از پای در آمده بود باز قوت گرفت
و در لباس دوستی کار دشمنی بنیاد نهادند و بخت تدبیری که بکار نیز گرآن بود که لشکر میرزا را بحیله ها اشتر جدا ساختند
و مردم کار آمدنی از و متفرق شدند جمعی را بجانب تبت و برخی را بصوب پکلی و چندی را بطرف راجوری
فرستادند ایدی رینا و حسین ماگری پسر ابدال ماگری خواجه حاجی بقال را که حل و عقد میرزا در قبضه اقتدار او بود
از راه برده بخود متفق ساختند و جمعیت کرده بر سر میرزا روان شدند غازی خان و ملک دولت چک نیز آمده
ملحق گشتند و قریب خان پور که با این همه بوده شهر واقع است بر سر میرزا شبخون آوردند میرزا از شب یک خانه چه

حاجی محمد ... رفته بود که قراچه ... میرزا از سند خلاص یافته و ناگاه کمال ... نام لشکری ... انداخت و بعضی بیگیه ...
و ملازمان میرزا ... بسته ... رسیده و جان ... زخم حضرت جنت آشیانی شهادت چشیدند چون مجملی از احوال میرزا حیدر ...
کلک وقایع نگار گردید اکنون شمه از احوال میرزا کامران ناگزیر دستگاه سخن است میرزا کامران که با اقبال بخت خود
بسیار کامجوئی نموده بصوب کابل روان شد و در نواحی بدخشان خطبه بنام خود خواند و بر کنار آب ... سلطان میرزا
والی میرزا ابراهیم سلطان آمده ملحق گشتند و مدتی در آنجا بودند چون حضرت غلبه کمال ... از آب گذشته بکابل
رفته ابواب عیش و کامرانی بر روی روزگار خود گشوده غزنین و آن سرزمین را بمیرزا عسکری و خواجه خاوند محمود را
رسم ... میرزا سلیمان فرستاد و بمبالغت خود تکلیف نمود که خطبه و سکه بنام او کنند میرزا سلیمان قبول این معنی
نکرده میرزا کامران لشکر ببدخشان کشید و در نواحی ناری میان فریقین جنگ بوقوع پیوست چون میرزا سلیمان تاب مقاومت
نیاورده شکست ... افتاده در ... زده خطبه و سکه بنام او ساخت میرزا کامران بعضی از محال بدخشان را از میرزا سلیمان
جدا ساخته بمردم خود جاگیر کرده کامروا گردیده مراجعت نمود درین اثنا خبر رسید که میرزا هندال آمده قندهار را متصرف
شده میرزا کامران لشکری فراهم آورده متوجه قندهار گردید و تا شش ماه قلعه را محاصره نموده چون آذوقه کم شد
و امید کومک از هیچ جانب نداشت میرزا هندال امان طلبیده برآمده و دید میرزا کامران قندهار را بعسکری میرزا
داده و میرزا هندال را همراه گرفته بکابل عنان مراجعت تافت و روزی چند میرزا هندال را در محبت داشته بار بتقاضای
... نفاق در لباس اتفاق جوی شاهی را که اکنون به نسبت نام جلالت انتظام خاقان گیتی ستان بجلال آباد
... اشتهار دارد بمیرزا داد در خلال اینحال میرزا سلیمان نقض عهد نموده آنچه میرزا کامران از بدخشان بمردم خود
جاگیر کرده بود بتصرف خود درآورد و میرزا کامران بار دوم لشکر بآنصوب کشید و در حدود اندراب جنگ شد میرزا
سلیمان باز شکست خورده بقلعه ظفر متحصن گردید میرزا کامران قلعه ظفر را محاصره نموده و راه بار از آمد شد از ...
مسدود ساخت مردم میرزا سلیمان اکثری برآمده میرزا کامران را دیدند چون محنت بی آذوقه به افراط کشیدند و مردم او
... بیوفائی ظاهر ساختند ناگزیر خود هم برآمده و دید میرزا کامران قاسم برلاس و میرزا عبدالله و جمعی دیگر از هواخواهان
خود را بسرداری قاسم برلاس در بدخشان گذاشته مراجعت نمود خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه را جمعی هند هم
ماه جمادی الثانی یافته بود میرزا کامران میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم را در قید نگاه می داشت و چون بکابل
رسید تا یکماه شهر را آئین بسته کامیاب نشست و روزگاری در کمال غفلت و فراغ خاطر بسر برد تا آنکه کوکب
اقبال حضرت جنت آشیانی از مطلع سعادت طلوع نموده و بدولت تشریف آورده سزای کردار ناهنجار در کنار
روزگار او نهادند و مجملی از ماجرای میرزا هندال آنکه چون از ملازمت حضرت جنت آشیانی جدائی اختیار کرده
و چنان وسعتی راه بی حقیقتی ولی آز رسته پیش گرفت و مصدر چندین فتنه و فساد و افعال ناشایسته شد و چون
که قراچه خان از جانب میرزا کامران حکومت قندهار داشت بصوب قندهار متوجه گشت قراچه خان آمدن میرزا
را شنیده از قلعه برآمد و باحترام تمام ملازمت نمود و آنملک را بمیرزا ارزانی داشت روزی چند برین نگذشته
بود که میرزا کامران رفته و محاصره نموده و قندهار را متصرف آورده بمیرزا عسکری داد چنانچه مجملی گذارش یافت
و یادگار ناصر میرزا که بقریب حاکم شده ... ماند قریب دو ماه در آنجا بود و مفهوم او شد که مقدمات حاکم شده

از نمایه صدق فروغی نداد و بنابر مصلحت حیله و فریبی انگیخته ناچار افغانان را خیمه و اسپ باز آمده بصوب قندهار روانه
شد و هر چند هاشم بیگ که از دولتخواهان راست قبول بود نصیحت نمود که درین وقت از ملازمت حضرت جنت آشیانی
جدا شدن و پیش میرزا کامران رفتن نپسندیده هیئت کوچ بصلاح دید او نکرده از بی توفیقی متوجه قندهار شد و در زمانی
که میرزا کامران قندهار را محاصره داشت رسید و بهمراهی میرزا بکابل رفت میرزا کامران پیش حاکم تته کس فرستاد
که آنحضرت بلقیس مکانی شهربانو بیگم و دو برادران ایشان شهر میرزا را که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در بکر مانده اند روانه
اینجانب نمایند حاکم تته ایشان را با جمعی کثیر که از ملازمت حضرت بادشاه محروم شده در آن حدود مانده بودند به این
لایق روان ساخت و عمداً یا سهواً از راه بیابان بی آب و علف فرستاد و دران راه کس بسیار تلف شد و چون بنوعی
حالی رسیدند درین هرج و مرج اتفاقاً بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از دو سه هزار آدمی که درین قافله بودند معدودی
جان بسلامت برده بقندهار رسیدند ذکر سوانحی که در سفر عراق روی نمود چون حضرت جنت آشیانی
بیمن توفیق و بدرقه توکل قدم همت در راه جول نهادند جمعی از ملازمان و خادمان که درین راه قرین رکاب سعادت
بودند بخطاب جولی شرف امتیاز یافتند ملک خطی بلوچ که سر آمد راه زنان این بادیه بود سعادت خدمت دریافته آنحضرت
را در منزل خود فرود آورد و در لوازم بندگی و مهمانداری کوشیده ازان وادی هولناک راهبری نموده بولایت
گرمسیر رسانید و میر عبد الحی که کلان تران ولایت بود اگرچه بملاحظها و اندیشهای بیهوده سعادت ملازمت
در نیافت لیکن در آداب خدمتگاری و لوازم مهمانداری تقصیر از خود راضی نشد و دران ایام خواجه
جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری بجهت تحصیل اموال آنجا آمده بود حضرت جنت آشیانی بابا دوست بخشی را
به استمالت او فرستاده تکلیف ملازمت فرمودند موصی الیه این معنی را دولت عظیم دانسته بملازمت شتافت و آنچه
از نقد و جنس در بساط داشت نثار موکب عالی ساخت آنحضرت نیز نوازش بسیار فرموده او را بمنصب میرسامانی سرکار
خاصه امتیاز بخشیدند و روزی چند دران سر زمین بوده مکتوبی بشاه غفران پناه شاه طهماسپ رقم زد کلک
محبت و اخلاص فرموده در غرهٔ شوال نهصد و پنجاه مصحوب جولی بهادر ارسال داشتند مضمون مکتوب آنکه بحکم کار
فرمایان قضا و قدر که چندین مصالح و حکم در هر کاری ودیعت نهاده اند سببی روی داده که عنقریب صورت
ملاقات گرامی چهره کشای مراد خواهد شد و مجملی از سوانح و حوادث روزگار اظهار فرموده این بیت در ضمن آن
مرقوم شد ۵ بگذشت از سر ما آنچه گذشت * چه بدریا چه بکهسار و چه دشت * و قرارداد خاطر فیض مآثر چنین بود
که مکتوب محبت اسلوب ارسال داشته روزی چند دران حدود توقف فرمایند اگر از حضرت شاه آنچه شایستهٔ اخلاص و مردمی
باشد بظهور رسد سر آینه عنان عزیمت بآن صوب معطوف دارند والا گوشه انزوا اختیار فرموده قطع تعلق از سلطنت
صوری نموده قدم همت در راه تجرید نهند میر عبد الحی گرمسیری عرضه داشت فرستاد که چنین استماع می افتد که میرزا عسکری
جمعی کثیر از خود جدا ساخته مبادا به اینجا در رسند و علاج آن نشاید دشوار صورت بندد اگر آنحضرت به الکای
سیستان که بحاکم ایران تعلق دارد تشریف فرمایند صلاح وقت در بینست حضرت جنت آشیانی نیز توقف دران
حدود از شایستهٔ حزم و احتیاط دور دانسته بجانب سیستان توجه فرمودند و از آب هلمند گذشته بکنار کولی
که این آب در آنجا میریزد نزول دولت ارزانی داشتند احمد سلطان شاملو حاکم سیستان غبار موکب همایون را

به پناهی دیده بحضرت خود وابسته عهد شکارانه پیش آمد و در آداب ضیافت و لوازم پیشکش زیاده از اندازه درسے
بکار برده و روزے چند دران سرزمین عشرت افزا بشکار و شغل دلخواه خویش وقت گذرانیده از انجا بسیستان تشریف فرمودند
احمد سلطان والده و عورات خود را بملازمت مریم مکانی فرستاده جمیع اموال خود را از نقد و جنس پیشکش نموده آنحضرت
قلیلے از انجا بجهت رعایت خاطر او قبول فرموده تتمه را باو گذاشتند و درین منزل حسین قلی میرزا برادر احمد سلطان که
بعد از والده و برادر آمده بود که از ایشان اجازت گرفته عازم سفر حجاز گردد بشرف پابوس مشرف شد آنحضرت
در باب مذهب و ملت از و سخنان پرسیدند بعرض رسانید که بهتر است که بمعتقدات شیعه و سنیان
غور کرده میشود و کتب فریقین بمطالعه میرسد اعتقاد اهل شیعه آنست که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و ثواب
است و معتقد سنیان آنکه سب اصحاب کفر است بعد از تامل و تفکر خاطر بران قرار گرفته که نگهبان ثواب کافر نمیتوان شد
آنحضرت ازین سخن بغایت خوشوقت گشته اظهار التفات و توجه خاطر بسیار فرموده تکلیف ملازمت نمودند چون
سفر در پیش داشت و احرام زیارت خانه مبارک بسته بود از احراز این سعادت متقاعد گشت و درین مقام حاجی محمد
بابا قشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی پیوستند و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجه بصوب
زمین داور منعطف شود که امیر بیگ حاکم آنجا و جلمه بیگ حاکم ... نسبت بملازمت خواهند پیوست و هم بزودی اکثرے
از ملازمان میرزا عسکری جدا شده بخدمت خواهند آمد و درین صورت قندهار و آن ملک بی محنت و صعوبت بتصرف
اولیاے دولت خواهد درآمد چون احمد سلطان شنود که این اراده بخاطر دولتخواهان آنحضرت میرسد و باعث فسخ عزیمت
سفر عراق میشود بملازمت آمده از روی صدق اخلاص معروض داشت که جمعی ازین مقوله مقدمات در مجلس بهشت
آئین مذکور میسازند و مانع عزیمت سفر عراق اند بغیر از عذر و خدعه مطلبی ندارند و یا از نارسائی و کوتاه اندیشی بدین مقال
لب برداخته و صلت از دست میدهند این بنده از فرط اخلاص خیراندیشی گستاخی مینماید که توجه بصوب دار الملک
عراق و ملاقات پادشاه بهر وجهت لازم داشته بدیگر مطالب مشغول خاطر نشوند چون التماس او بی شائبه غرض
بود و صورت معقول داشت برنگاشت التحسین فرموده متوجه عراق شدند و بهر این تقریب بار دیگر ... حاجی محمد مردود
بساط قرب بود و احمد سلطان ملازم رکاب سعادت گشته میخواست که از راه ... بدرقه باشد از انجا که مقصود اصلی
مکنون ضمیر اقدس بود براه جاده اذبک توجه فرمودند و چون مکتوب محبت اسلوب بحضرت شاه رسید ازین مژده بغایت خوشوقت گردیده مقدم
گرامی را نعمت غیر مترقب شناخته از فرط انبساط فرمودند که تا سه روز در قزوین ... نقاره شادمانی نواختند و مکتوبے در جواب
نوشتند مشتمل بر عبارات دعای لشریف منشور علی اسرع حال نموده ... مصحوب مقربان خاص ارسال داشتند و این بیت
بر عنوان مکتوب مرقوم بود بیت همای اوج سعادت بدام ما افتد ٭ اگر ترا گذرے بر مقام ما افتد ٭ و اظهار شوق
و شغف بیش از پیش نموده جلایل تعظیم و احترام بجای آورده بحکام ولایات و بلدان فرامین نوشتند که در هر شهر و
منزلے که موکب همایون نزول سعادت فرماید حکام و اکابر و اهالی آن دیار بشرف استقبال آن شتافته لوازم خدمت
و مراسم پیشکش بتقدیم رسانیده سعادت خدمت آنحضرت را شرف روزگار خود شناسند منشورے که بمحمد خان ...
بود بعینه در سلک تحریر آورده تا دستور العمل اهل دولت و درایت گردد و حق شناسی و قدردانی و مروت ...
شاه مرحوم مغفور ازین منشور ... ظاهر است نقل فرمان شاه طهماسب که بمحمد خان حاکم هری نوشته

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت دستگاه شمس الایالة والاقبال محمدخان شرف الدین اوغلی تکلو لله
فرزند جهاندار شد و حاکم دار السلطنه هرات و بیره دیوان بانواع الطاف و اعطاف شاهانه سرفراز گشته بداند که مضمون
مطالب العرض او که در ینولا مصحوب کمال الدین شاه قلی بیگ برادر امارت پناه قزاق سلطان شاملو روانه درگاه جهان
پناه نموده بود بتاریخ دوازدهم شهر ذی حجه رسید و مضامین خجسته آیین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد و آنچه
در باب توجه نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و کامگاری دوحه چمن آرای فرمانروائی
وجهانداری نور عالم افروز ایوان سلطنت و جلال سرو سرفراز جویبار سعادت و اقبال شجره طیبه گلشن شوکت و عظمت
ثمره شجره خلافت و سلطنت پادشاه برین و بحرین نیر عالم تاب فلک کامرانی بدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی
قدوه ملک سلاطین عدالت آیین مهتر و بهتر خواقین صاحب نگین شهریار عالی نسب تخت سروری پادشاه والا حسب
ملک عدل گستری خاقان سکندر شان جم جاه عالیشان سلیمان تخت نشین سلطان صاحب رایت و نگین جهانبان
صاحب تاج و تخت صاحبقران عالم و اقبال و بخت نور حدیقه سلاطین روزگار تاج فرق خواقین نامدار المؤید بتایید الله
نصیر الدین محمد همایون پادشاه خلد الله تعالی عزه حسب الآمال نوشته بود بآنچه گوید که چه مقدار سرور و
حضور روی نمود رباعی مژده ای پیک صبا گر خبر مقدم دوست + خبرت راست بود ای همه جا محرم دوست
باشد آن روز که در بزم وصالش یکدم + بنشینیم بمراد دل خود همدم دوست + اقدام بی ملال توجه آن پادشاه ستوده
احترام را غنیمت عظمی دانسته بداند که تشلیق آن خجسته اثر ولایت سبزوار را از ابتدای عمل توشقان ئیل بآن ایالت
پناه مرحمت فرمودیم داروغه و وزیر خود را بآنجا فرستد که مال و وجوهات و دیوانی آنجا را از ابتدای سال حال
تصرف نموده بموجب لشکر ظفر اثر و خدمات خود صرف نماید و بدستوری که درین نشان مذکور شده مفصل بتفصیل روز بروز
عمل نموده از مضمون مطاع تخلف ننمایند و با نفرکس از مردم عاقل روزگار دیده که یک اسپ کتل و استر رکاب و
یراق در خور آن داشته باشد تعیین نماید که باستقبال آن پادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسپ بدچه که از
درگاه اعلی معه زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد آن ایالت پناه نیز از طوایل خود شش راس اسپ بدو آسوده
و خوش رنگ قوی جثه که لایق سواری آن شهسوار معرکه دولت و کامگاری بوده باشد انتخاب نموده در زینهای
لاجوردی منقش با عبایهای زربافت و زردوز که لایق اسپان سواری آن پادشاه جمجاه باشد بر جلهای
اسپان مذکور نهاده بر اسپ رابده و نفر ملازم خود داده روانه گرداند و کمر خنجر شریفه که از نواب کامیاب مغفور
مرحوم علیین آشیانی انار الله برهانه شاه بابایم نواب همایون ما رسیده و آنجواهر نفیس لطیف مکلل بود معه شمشیر
طلا و کمر خنجر مرصع جهت فتح و نصرت و شکون آن پادشاه سکندر آیین فرستاده شد و هوارسی چهار صد توب
مخمل و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت که یکصد و بیست جامه جهت خاصه آنحضرت است و بقیه جهت ملازمان رکاب
ظفر انتساب آن کامیاب و غالیچه مخمل و دو خانه طلا بافت و بند یکته کرسی که آستر اطلس و سه زوج قالین دوازده درعی
کوسکانی خوش قماش دوازده خیار در فرشهای سبز و سفید فرستاده شد و بطریق احسن بایند روز بروز اشربه لذیذ
سرانجام نموده با نانهای سفید که با روغن و شیر خمیر کرده باشند در ازمان خشخاش داشته باشند تکمیل نموده جهت
آنحضرت میفرستاده باشند جهت مقربان مجلس عالی و دیگر ملازمان نیز او را ارسال مینموده باشند و آنچنان

قرار دهد که فردا در هر منزل و مقامی که نزول نمایند امرا چادرهای بصفای لطیف سفید و منقش و سایبانهای اطلس و
مخمل در کار انجا و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان را مرتب ساخته نصب نمایند که در هر کارخانه حضور سی آن مهیا باشد و چون
ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمون خوش طعم ساخته و برف و یخ سرد کرده بکشند و بعد از شربت
مرباهای سیب هندوانه و بهی و انگور و غیره با نانهای سفید بدستوری که قرار شد حاضر سازند و سعی نمایند
که شربتهای نامی و غیر آن عظمت پناه در آید و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اشربه
مقرر دارد و کشیده باشند و ایالت پناه قزاق سلطان و امارت ماب جعفر سلطان فرزندان و لواحق خود را با هزار
کس بعد از سه روز که آن پانصد کس رفته باشند باستقبال فرستند و آن سه روز امرا و لشکریان مذکور را از رنگ برنگ
منظور آورند و اسپان توبچاق و تازی مقرر دارد که بملازمان خود بدهند که هیچ زینت سپاهی را از اسپ خوب بهتر نیست
و سر و پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشند و چنین قرار دهند که چون این امرا بملازمت آنحضرت برسند
زمین خدمت عزت بلب ادب بوسیده یکیک خدمت نمایند و تاکید کنند که در سر سواری و غیره ناگاه میان ملازمان
و امرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوئی واقع نشود و بهیچ وجه من الوجوه آزردگی بنوکران پادشاه نرسد و وقت سواری و
کوچ لشکر امرا از دور و نزدیک فوج بسته خدمت کنند و نوبت کشک هر یک از امرای مذکور که باشد در نزد و کهپای محل که قرار یافته
باشد تردد نمایند و کنگ خدمت در دست گرفته بنوعی که در خدمت پادشاه خود کسی خدمت نماید خدمت کنند و بجمیع
نکات ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند و بهر ولایت که برسند همین فرمان را بوالی آن ولایت نموده مقرر دارند
که آن امیر خدمت نماید و مهمانی بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلاوه و اشربه به کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد
خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معلی بذمه تعلق به آن ایالت پناه دارد و چون امرای مذکور بملازمت
رسند هر روز یکهزار و دویست طبق طعام الوان که لایق خوان پادشاهان باشد در مجلس عالی آن پادشاه گرامی
کشیده شود و هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش نماید که سه اسپ خاصه آنحضرت باشد
دیگر به امیر اعظم محمد بیرام خان داده شود و شش دیگر به امرای مخصوص به هر کس لایق باشد بدهند و نه اسپ تمامی را از
نظر خجسته اثر گذرانیده ذکر نمایند که کدام کدام اسپ از نواب کامیاب است و هر یک که قبل ازین قرار یافته باشد که از فلان
و فلان امیر باشد بگویند که آن حکایت هر چند بد نماست لایق خواهد بود و بد نخواهد نمود بهر دستور که مقدور باشد ملازمان
رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند و آنچه نهایت غمخواری و یکجهتی باشد بظهور آورند و خاطر آنجماعت را که از گردش
روزگار ناهموار بقدر غباری دارد بدلداری و غمخوارگی که درین نوع اوقات لایق و خوش نماست مسرور
گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بشهر هرات رسند بعد از آن آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت
بعد از طعام متفرقات حلاوه و پالوده که از قند و نبات ثلج نموده باشند و مرباهای متنوع و رشته قطایف خاصه که
بگلاب و مشک و عنبر اشهب معطر باشد بمجلس ببرند و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره مردم آن ولایت
را جمع نموده تا بدار السلطنه هرات رفیق خدمت و ملازمت بوده باشند و دقیقه از دقایق خدمت و ملازمت نامرعی
نگذارند و چون نه دوازده فرسخی ولایت مذکور رسند آن ایالت پناه یکی از ایماق کاردانان خود را در خدمت فرزند
اعز ارشد سعادت یار گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد باقی لشکر ظفر اثر از شهر و ولایت و سرحدهای آن

هزاره و تکدری و چهره‌ها و قباهای زر الیس که تمامی جمیع رسد از ملازمان کوچک آن ایالت پناه از همراه بوده داشته استقبال
نمایند و چادر و سایبان و اسباب نوع دیگر از شتر و استر قطار همراه ببرد چنانچه اردوی آراسته بنظر سعادت اثر آن پادشاه
در آید چون بملازمت مشار الیه گردند به توزک و قاعده شکر و اردو از نزول نمایند و آن ایالت پناه بخدمت ایستاده رخصت مهمانی
طلبیده سه روز در مقام کنند روز اول جمیع لشکریان ایشان را خلعت فاخره که اطلس و کمخای یزدی و دوازده یکهای
مشهدی و خوانی باشند مطلع سازند و مجموع را بالاپوش مخملی بدهند و هر نفر از لشکریان و ملازمان و نوکران تبریزی که لوم ترجیح
بدهند و طعامهای الوان بدستوری که مقرر شده سر براه نمایند و مجلس ملوکانه بدارند که با بهترین آن گویا باشند
و آنچه بنحوی که شایان عالیان رسد و تفصیل لشکر ایشان داده روانه درگاه نماید و مبلغ ده هزار و پانصد تومان تبریزی
از تحویلات سرکار خاصه شریفه که در دار السلطنه مذکور رسیده بازیافت نموده صرف ضروریات نماید و آنچه خدایت بندگی
و خدمت باشد مثبت بجان داشته بظهور آورند و از منزل مذکور تا شهر چهار منزل بیایند و هر روز مهمانی طعام بدستور
روز اول بکنند باید که در سر مهمانی اولاد عظام آن ایالت پناه مانند چاکران و خدمتگاران کمر خدمت بر میان جان
بسته آداب خدمت بعمل آورند و بشکر آنکه این نوع پادشاه که هدیه‌ایست از هدایای الهی مهمان باشند و در خدمت و
ملازمت آنچه نهایت ترددی باشد بجای آورند و تقصیر ننمایند که هر چند انواع جانسپاری و رخون کری بجای آورند
پسندیده‌تر خواهد بود و چون فردا الشهر خواهد رسید مقرر دارند که امروز درون باغ عیدگاه سر خیابان چادرهای دولت
اطلس قرمزی میانه کرباس طبی و بالای شقاق اصفهانی که درین ایام اتمام داده عرض نموده بود ترتیب دهند
و ملاحظه نمایند که بهر جا خاطر عاطر آنحضرت مسرور باشد و در هر گل زمینی که در نزاهت و لطافت امتیاز داشته باشد
رضا جوئی بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازم و ار سینه نهاده پیش رود و عرض نماید که آن اردو و دواب
و لشکر تمام از نواب کامیاب است و خود در راه دو سه کوچ و مستدام خاطر اشرف را بهر بابی که در کمال استحکام باشد
خوشوقت سازد و خود از منزل مذکور که فردا الشهر خواهند آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد و صباح
آن فرزند اعز ارشد را البته استقبال از منزل بیرون آورده و سرو پایی که در نوروز پارسال بدان فرزند
ارسال داشته بودیم بپوشانند و یکی از ریش سفیدان ایماق تکلو که پسندیده و معتمد آن ایالت پناه باشند در
دار السلطنه مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کنند در وقت توجه بشهر ایالت پناه قزاق سلطان را در خدمت
نواب دارد و چادر و اشتر و اسب گذارند که چون فردا نواب کامیاب سوار شوند اردو بشیر کوچ کنند ایالت پناه مشار الیه
بدرقه باشند و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان ایشان مقرر سوار شده متوجه
استقبال شوند و چون نزدیک آن پادشاه عظمت دستگاه رسد چنانچه میدان میانه ایشان یک تیر پرتاب بوده
باشد آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسب فرود نیایند اگر قبول کنند در ساعت باز گردد و
فرزند بر خود را از اسب پیاده ساخته و تعجیل روانه گشته ران و رکاب آن پادشاه سلیمان بارگاه بوسیده قواعد
خدمت و حرمت و عزت آنچه مقدور باشد بظهور آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند
مذکور را از اسب فرود آورند و خدمت کنند اول آنحضرت را سوار کرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند را
متوجه سواری سازند و بدستور سوار گردانند و متوجه اردوی خود و مقام و منزل مقرر شوند و آن ایالت پناه

خواهند فرمود که نزدیک فرزند مذکور در رضعت پادشاه باشند که اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند خواهش استفسار نماید
و آن فرزند زبان بواسطه حجاب جواب آن چنانچه باید نتوانند داد آن ایالت پناه جواب لائق عرض نمایند و در منزل مذکور آن
فرزند پادشاه را ضیافتی نمایند بدین دستور که چون چاشتگاه نزول فرمایند فی الحال سه صد طبق طعام الوان بطریق
ما حضر مجلس بهشت آئین آورند و بین الصلوتین یکهزار و دویست طبق طعام الوان بطبقهای طلایی که مشهور است
بچهد خانی و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره و سرپوش های طلا و نقره بدرو روی آن حضرت پادشاه در مجلس آورند
و علیحده الوان مربیات لذیذ آنچه ممکن باشد علاوه و پا انداز بکشند پس بعضی از اسپ لائق بعضی از طویلهای آن فرزند
ارجمند جدا نموده جلهای مخمل و اطلس پوشانیده و رنگ عقب باقی اسپان را جل مخمل منقش و رنگ سفید بجل مخمل
سرخ و رنگ سیاه بجل مخمل سبز بکشند و باید که حافظ صابر قاق و مولانا قاسم قانونی و استا شاه محمد سرنائی
و حافظ دوست محمد عالی و استاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهور که در هرات باشند همه حاضر
بوده هرگاه پادشاه خواهند بی توقف نغمه و ترنم پیرداخته آنحضرت را خوش وقت سازند و هر کس که قابل مجلس آن اعلی بوده
در رضعت از دور و نزدیک بوده باشند که بوقت طلب حاضر گردند و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهر نوع که توانند
شگفته و رشته باشند دیگر شنقار و باز و جره و چرخ و باشه و شاهین و بحری و آنچه در سرکار فرزند و آن ایالت پناه
و اولاد بوده باشد پیشکش نمایند و ملازمان ایشان را تمام خلعت های ابریشمی از هر جنس و هر رنگ علیحده علیحده
فراخور آنکس از الوان مخمل و خارا و تکمه کلابتون و طلا بافت بپوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را
بنظر خجسته اثر فرزند ارجمند در آورند و آن فرزند بخلق کریم که میراث آبا و اجداد است بدلیشان معاش نموده بهر یک
از ایشان جدا جدا اسپ و یا دو اسپ فراخور هر کس بدید انعام زیاده از سه تومان بنا شد و دو از ده لنقوز پارچه ابریشمی
از مخمل و اطلس و کخاسی فرنگی و یزدی و تافته شاهی وغیره که نهایت لطیف باشد و سفید تومان زر نقد در سی کیسه
قماش مذکور بکشند و بلنگ سی بجهت نفری سه تومان تبریزی که ششصد شاهی باشد بدهند و سه روز در سر خیابان
و کارزارگاه سیر نموده باشند و درین سه روز در چهارباغ سفید که منزل پادشاه است تا سر خیابان که در باغ
عیدگاه است بفرمایند که محترفه اصناف چهار طاق ببندند و آئین شیرین ببندند و بجهت آنکه هر یکی از آنها را مذکور را
شریک سازند تا متعصب یکدیگر بصنعت و شیرین کاری که دانند بعمل آورند انسب آنست که چون پادشاه آن مرزبوم
را بقدوم فرخنده لزوم مشرف ساخته اول بشهری که آن نور چشم عالیات بوجود خود آنرا مشرف خواهند ساخت
آن بلده معموره خواهد بود می باید که بنظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گوی که در شهر هستند در آورند که
باعث سرور باشد روز سیوم که از این چار طاق و خیابان شهر و صفا دادن چارباغ فراغ خاطر روی نموده باشد چارچانه
در شهر و محلات و حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که چار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در سر خیابان حاضر
گردند و در هر دوکان و بازار سه آئین بسته قالی و پلاس فرش انداخته باشند عورات و بیگمها بنشینند و چنانکه قاعده
آن شهر است عورات با آینده و رونده در مقام شیرین کاری و شیرین گوئی در آیند از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون
می آمده باشند که در بلاد و عالم مثل آن بنا شد تمامی آن مردم را استقبال فرمایند بعد از آن پادشاه را التفرت و اذن
گویند که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند فرزند در پهلوی آنحضرت چنانکه سر در گردن سپ ایشان

پیش باشند جواهر بوده و چون آن ایالت پناه خود از عقب ایشان نزدیک میرفته باشند که اگر از عمارات و منازل
و اسباب پیش هرچه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نمایند و چون بسعادت بشهر در آیند چهار باغ را سیر فرمایند و در باغچه که در
هنگام شکون نواب همایون ما در آن بلده طیبه جنت بوده و خواب کردن و پیش و خواندن تکبیر باغچه بود الحال مشهور است
باغ شاه صاحب الیشان نزول فرمایند و حمام چهار باغ و حمامات دیگر را سفید ساخته و بگلاب و مشک خوشبو کنند که هرگاه
میل فرمایند محل آسایش ایشان باشد روز اول فرزند طعام و الوان مهمانی نمایند و چون ایشان بفراغت متوجه خواب
شوند آن ایالت پناه خود و بدان دستور مهمانی کنند که مذکور خواهد شد و چون بشهر در آیند همان روز عرضه داشت کند
و روانه درگاه گردانند مقرر شده که شمس الدین حسین کلانتر دارالسلطنت هرات مروی خوشنویس صاحب وقوف تعیین نماید
که از روزی که آن پادشاه کس باستقبال فرستاده باشند تا آن روزی که بشهر در آیند روزنامچه منقح نوشته ثبت و مهر آن ایالت
پناه رساند و جمیع حکایات و روایات بند و بنگ که در مجلس بهشت آیین گذرد بقلم گرفته بدست معتمدان روانه درگاه
معلی گردانند که بر جمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاع حاصل شود و مهمانی آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و
حلاوه و شیره و میوه سه هزار طبق کشیده شود و یراق ضروری مذکور بدین دستور سرانجام نماید اول پنجاه چادر و سایبان
و چادر بزرگ الایچه که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود با دوازده زوج قالی دوازده درعی و ده درعی و هفت
درعی و هفت زوج قالی پنج درعی و نه قطار مایه بود و بیست و پنجاه طبق چینی بزرگ و کوچک و دیگر اطباق و دیگها تمامی
باسرپوش سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشند و قطار اشتر در لنگر در روز مهمانی خود پیشکش نماید و امرای مذکور
را امر شده بود که مهمانی نمایند بدین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار پانصد طبق کشند و سه اسپ و یک قطار
شتر و یک قطار اشتر که آن ایالت پناه روز اول دیده و پسندیده باشد پیشکش نمایند و حاکم غور یاسی و قوشنج و کوسویه در
ولایت خود مهمانی نمایند و حاکم باخرز در جام مهمانی کنند و حاکم خواف و ترشیز و زاوه و محولات در محال سرای فرهاد
که پنج فرسنگی مشهد است مهمانی نمایند تا اینجا نقل فرمان شاه طهماسب است چون موکب معلی بنواحی فراه
نزول سعادت فرمود ایلچی شاهی با فرستاده حضرت جنت آشیانی نیز در این حدود رسید و اظهار اشتیاق و کرم خواهی
استخاره مرحوم مغفور نمود این عزیمت مصمم گشت و خاطر ملازمان رکاب سعادت از تردد و تفرقه بجمعیت و آرامش
قرین گردید و بعزم جزم متوجه هرات شده بودند در این راه اکثر از اعیان و مشاهیر خراسان باستقبال شتافته بقدر آنکه
مقربان درگاه ادراک سعادت ملازمت مینمودند و از اکثر قصبات مانند جام و تربت و سرخس و اسفراین مردم
بهرات جمع آمده انتظار مقدم عالی داشتند و چون محمد خان از خبر وصول موکب اقبال بنواحی زیارتگاه اطلاع
یافت با اعیان امرا مثل ولیس سلطان و یادگار سلطان و اکابر فضلا مثل میر مرتضی صدر و میر حسین
کربلائی و سائر اهالی و موالی بشرف استقبال شتافته در سرپل مالان که سرگاه مقرر بر التفات بوزرکاب بوس مفتخر
گشتند و محمد خان از جانب شاه دعای شوق آمیز رسانیده لوازم ادب و مراسم خدمت تقدیم رسانید مقرر
شده بود که پل مالان تا باغ جهان آرا را بهار آب و چار روب کشیده بزرگان و ظرفای شهر از هر دو طرف به
ایستند چون رایات پادشاهی بمنزل در قرار رسید سلطان محمد میرزا باستقبال آمده آداب اعزاز و احترام ظاهر
ساخت و بدین که مامور بود بعد ساز و شاهزاده کامگار سلطان محمد میرزا و دیگر امرا ملازمت نموده اند و از زیارتگاه

دلها بود این و از بجا تا باغ جهان آرا که سه چهار فرسخ مسافت است مردم شهر و قصبات تمام دشت و کوه را فرو گرفته
تماشاے از دحام و دمی شده و هفصد و پنجاه در باغ جهان آرا نزول لطیف در روز اتفاق افتاد و جهت جشن پادشاهانه ترتیب
داده پیشکشهای لایق گذرانیدند در مجلس آن حافظ صابر قاق که خواننده بی عدیل و نظیر بود در مقام سه گاه غزل امیر شاهی
را خوانده و صفت مناسب و موثر افتاد مطلعش اینست فرخ و مبارک منزلے کان خانه را ماهی چنین باشد همایون کشورے
کان عرصه را شاهی چنین باشد و چون به این بیت رسید که فرد فرح و راحت نگنجد در جهان دل پر از غم که این
جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد حضرت جنت آشیانی رقت آغاز نمودند و آثار تمام ظاهر شده انعامهاے پادشاهانه
در دامن امید او ریختند و چون هرات و سیرگاه او بغایت خوش آمده بود و جشن نوروز نزدیک رسیده روزی چند
در آنجا توقف اتفاق افتاد در سیرگاه آنحضرت بسیر و سوارے میل می فرمودند محمد خان در ملازمت بوده لوازم خدمتگاری
بتقدیم رسانید و روزها بتماشای سیرگاه و تماشای کازرگاه تشریف میفرمودند گاه بباغ مراد و باغ جهان نما و باغ زاغان
و [illegible] و در هر گل زمین صحبتها میداشتند و در همین ایام زیارت اولیاے عظام خصوصاً بمزارات خواجه عبدالله
انصاری قدس سره فرمودند و بهر جا که تشریف درویشے و گوشه نشینے می شنیدند از صحبت فیض منقبت او استفیاض میگشتند و بحضور
فضلا و شعرا و ارباب فطرت و اصحاب عزت همواره در مجلس بهشت آئین فراهم آمده از انتخابات و ادارات آنحضرت
بهره وافی و نصیبه کافی می ربودند و بعد از نوروز از راه جام بجانب مشهد نهضت عالی اتفاق افتاد و درین روز احمد
سلطان حاکم سیستان که بدوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود مشمول الطاف پادشاهی شده در صحبت انعطاف
افتاد پنجم ذی حجه این سال بجام رسیده بزیارت مرقد منور حضرت زنده پیل احمد جام قدس سره العزیز فرمودند و چون
نزدیک مشهد نزول اجلال واقع شد شاه قلی سلطان استجلو که حکومت آن ملک داشت با نقبا و سادات و اکابر و اهالی
ولایت باستقبال مشرف گردیدند و پانزدهم محرم نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضه رضویه علیه
التحیة والسلام فائز گشتند و چند روز در خواستی بقعه متبرکه اقامت فرموده متوجه نیشاپور شدند میر شمس الدین
علی سلطان که حکومت آنجا بدو مفوض بود با اهالی و موالی به استقبال آمده بانواع خدمات تقدیم رسانید و التماس
ضیافت نموده خود را به این سعادت سربلند گردانید از مردم صحیح القول استماع افتاده که در روز ضیافت از جمله اطعمه
[illegible] کاسه ماهیچه حاضر ساخته بود آنحضرت از روے استبعاد و غرابت استفسار فرمودند که در یک روز این همه آش چون
سامان شد او بعرض رسانید که درین شهر از اقربا و خویشان بنده هزار خانه بیش است هر کدام یک کاسه آش سامان
نموده آورده اند مجملا سیر کان فیروزه فرموده از آنجا بسبزوار و از سبزوار بدامغان رسیدند و از غرائب روزگار در آنجا
چشمه ایست که در سوالف ایام طلسمی تعبیه کرده اند که هر گاه نجاستی در آن چشمه می افتد طوفان حادث میشود و از شورش
باد و خاک هوا تاریک میگردد این چشمه را نیز تماشا فرموده از دامغان به بسطام تشریف بردند و با آنکه روضه مقدسه
شیخ بایزید بسطامی در سر راه نبود عنان دولت منعطف ساخته زیارت نمودند و از آنجا بسمنان شتافته در صومعه با
برکت شیخ علاء الدوله سمنانی که از اکابر [illegible] فیض فرمودند آن پادشاه صورت و معنی پیوسته در سفر و حضر بزیارت
ارباب باطن توسل جسته دریوزه از دلهاے خدا آگاه میشود و منزل بمنزل و شهر بشهر حکام و اکابر آنجا بسعادت
ملازمت شتافته در لوازم مهمانی و رسم و آداب خدمتگاری اهتمام بجا می آوردند و همواره از جانب شاه مراسلات

و مکاتبات مبنی بر اظهار شوق و خاطرجوئی رسید و از لطائف لطائف تفرجات ارسال میداشتند چون در الکای
می‌رسید اوقات مصروف گردید حضرت شاه بعزم ییلاق از قزوین بجانب سلطانیه و سورلیق کوچ نموده بودند حضرت جنت
آشیانی در قزوین که پایه تخت شاه بود نزول فرمودند و اکابر و اعیان آنجا بشرف استقبال شتافته سعادت ملازمت
دریافتند و آنحضرت در خانهای خواجه عبدالغنی که کلانتر آن شهر بود در آمدند و اول شاه در آن منازل می‌بودند فرود آمدند
و بیرام خان را پیش شاه فرستادند شاه بمقصد قریب رسیده بود که بیرام خان بملازمت مستسعد گشته از ایشان منزل خصوصیت
سعادت یافت و آنحضرت از قزوین کوچ فرموده بسلطانیه تشریف بردند و حضرت شاه میان ابهر و سلطانیه تشریف
داشتند چون موکب عالی بدان حوالی رسید اول اکابر امرا طبقه طبقه بسعادت استقبال فائز گردیدند بعد از آن
بهرام میرزا و سام میرزا برادران گرامی شاه تشریف آوردند و در جمادی الاول سنه و پنجاه و یک شاه خود باستقبال
فرموده شرائط صحبت و اخلاص و ضوابط اعزاز و احترام بتقدیم رسانیدند و بانواع مهربانی پرسش و خاطرجوئی
فرمودند و در عمارت بغایت عالی که در مدت مدید مصوران سحرنگار و نقاشان نادره کار در آنجا کار کرده بودند بزم بهجت
آراسته مجلس پادشاهانه داشتند و میرزا قاسم گونابادی که در کتاب مثنوی خود که بنام شاه در سلک نظم
کشیده بشهنشاه نامه موسوم ساخته در باب ملاقات این دو شهریار چندین گفته مثنوی دو صاحب قران در یکی
بزمگاه + قران کرده باهم چو خورشید و ماه + دو نور بصر چشم اقبال را + دو عید مبارک مه و سال را + دو کوکب
کز ایشان فلک راست زین + بهم در یکی عرصه چون فرقدین + دو چشم جهانی بهم مهربان + بهم چون دو ابروی
کمان + دو سعد فلک را یکی برج جای + دو والا گهر را یکی درج جای + شاه فرمودند که حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی را که فتح هندوستان میسر شد به نیروی شمشیر جهانگشای شما بود و در زوال چشم زخمی که بحسب سرنوشت غیب
شد از ناساعدی برادران بی اخلاص و امرای حق‌ناشناس بود و در عالم اسباب موافقت برادران بغایت مهم است
مصراع آری باتفاق جهان می‌توان گرفت + خصوص در جهانگیری و ملک‌گشائی اکنون ما را برادر موافق خود تصور
فرموده مدد و معین دانند که سنت بر جان داشته آنچه شرائط امداد و لوازم اعانت بوده باشد بر وجه دلخواه صورت خواهد بست
و سوابق حقوق را منظور داشته آنقدر کومک که در کار باشد سرانجام نموده خواهد شد و اگر ما را خود باید رفت بالطریق کومک
همراه خواهیم برد و ازین قسم مقدمات در خاطرجوئی آنحضرت بسیار فرمودند و چند روز جشن خسروانه داشته حضرت شاه
هر روز خود بهیه کار وارسیده مجلسی غیر مکرر می‌آراستند و در اظهار تکلفات و عرض تجمل افراط تمام بکار برده می‌نمودند و از
اسپان عراقی و استران بردعی با زینهای مرصع و مطلا و شترهای نر و ماده با پوستینهای فاخر و چندین کمرشمشیر و
کمرخنجر مکلف بجواهر نفیس و قماشهای لطیف و پوستینهای کیش جلغاده و لباسهای فاخر از اقسام اقمشه نادره و آلات و
ادوات طلا و نقره و خرگاهای عالی و فرشهای لائق و سائر اسباب سلطنت درخور سرکار آنحضرت بنظر اشرف
گذرانیدند و جمیع ملازمان رکاب سعادت را درخور حالت از نقد و جنس عنایتها فرمودند و حضرت جنت آشیانی الماسی
که در فتح هندوستان بدست افتاده بود با دویست و پنجاه لعل بدخشانی برسم ارمغان گذرانیدند اگرچه از جانب
حضرت شاه در هیچ مرتبه از مراتب ضیافت و تکلفات ذره کوتاه دستی نشد و چنانچه باید و شاید مراعات رسم و
عادت بفعل آمد اما از تاریخی که موکب عالی بآن ملک در آمد تا هنگام مراجعت آنچه از سرکار حضرت شاه منتسبان

الیشان طرح شده بود از جانب آنحضرت زیاده بر آن باصناف صفا عطف پادشاهی شده با جمله از آنجا متوجه سلطانیه گردیدند
و هوا از غایت خوش و کامیابی گذرانیده بر جای پادشاه با مسند نشستند اگرچه روزی چند با عوارض بعضی از اهل نشا معطل
از جانبین طاری شده بود اما ابتدا نکشید بصحت و انتعاش آن دو بزرگ صورت و معنی صفا یافت حضرت شاهی
بصحبت مشغول و انبساط خاطر آنحضرت طرح شکار قمرغه افکنده از دو روزه راه جانوران صحرائی را رانده و جشن کلباد ق
بیلاق مشهور است مجتمع ساختند بصحبت حضرت شاه و حضرت جنت آشیانی با هم در شکارگاه در آمده خود بشکار کردند و بعد
از آن بهرام میرزا و سام میرزا و انگاه بیرام خان و حاجی محمد کوکی و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و حسن کوکه
آنحضرت را رخصت شد و از امرای شاهی مثل عبدالله خان استاجلو که داماد شاه والاشکوه شاه اسمعیل شرف
اختصاص داشت و ابوالقاسم خلفا و سوندک سلطان قورچی باشی افشار و بدر خان استاجلو و جمعی دیگر بموجب حکم در درون
قمرغه در آمدند و بعد از آن رخصت عام شد در اثنای شکار بهرام میرزا که با خلف لقا رجا طرف داشت در هجوم عام
بر روز و بهمان تیر صید اصل شد و بملاحظه خاطر میرزا بمجلس پادشاه این حرف نگفت بعد از آن حکم شد که سپاه بطرف پایاه
قریب حوض سلیمان با دیگر قمرغه رانند چون جرگه بهم آمد در انجا نیز شکار بخاطر خواه فرموده در همین منزل چوگان بازیها
و قبق اندازیها شد و امرای جغتائی خوبها قبق زدند و در این روز بجلدوی تیراندازی بیرام خان بخطاب خانی
و حاجی محمد کوکی بلقب سلطانی سرفراز شده و در آخر مجلس طومار دوازده هزار سوار با سرداری فرزند ارجمند میرزا مراد
که بکومک آنحضرت قرار یافته بود با طومار اسباب کارخانجات بنظر حضرت جهانبانی در آوردند اسامی امرای شاهی که بکومک
مقرر شده بودند بدین تفصیل است میرزا مراد فرزند سعادتمند شاه و بداغ خان قاجار لله میرزا شاه قلی سلطان
افشار حاکم کرمان و احمد سلطان شاملو ولد محمد خلیفه بخطاب سلطان افشار حاکم فرح یار علی سلطان تکلو سلطان علی
افشار سلطان قلی قورچی باشی خویش محمد خان یعقوب میرزا نحامی سلطان محمد احمد سلطان حسین قلی شاملو
برادر احمد سلطان حاکم سیستان ادهم میرزا ولد او سلطان بهمن میرزا ولد او سلطان حیدر سلطان شیبانی علی
و جعفر پسران مشار الیه مقصود میرزا اخته بیگی ولد زین الدین سلطان شاملو محمدی میرزا نبیره جهانشاه میرزای مشهور شاه
بیگ گجل استاجلو علی سلطان چلاق خواهرزاده محمد خان ابوالفتح سلطان افشار حسین سلطان شاملو یادگار سلطان موصلو
احمد سلطان الاش استاجلو صافی ولی سلطان ولد صوفیان خلیفه ذوالقدر علی بیگ ذوالفقار کش محمد بیگ کتابدار قاجار
سعید قورچی خاصه بامان شایسته تر تعین شدند و مرتبه سیوم در آن زیارت که آخرین منزل بیلاق سرتی است
شکار قمرغه فرمودند و در مقام میانه که بلطافت آب و هوا مشهور آفاق است شاه جم جاه بمنزل حضرت پادشاه بطریق
مشایعت تشریف آورده وداع کردند و حضرت جنت آشیانی بقصد سیر و زیارت اماکن متبرکه متوجه تبریز و اردبیل شده
بود و حضرت عزت مریم مکانی را با سایر ملازمان بجانب قندهار روان فرمودند و حاجی محمد خان را بخدمت مریم مکانی
مقرر داشته سردار آن مردم کردند و دوازده هزار سوار کومکی را بجهت سامان و تهیه سفر رخصت فرمودند که چون
رایات اقبال بر آب هیلمند رسد شاهزاده مراد میرزا با لشکر مقرر آمده همراه شوند و آنحضرت اول بسیر تبریز عنان توجه
معطوف داشتند و چون بحوالی تبریز رسیدند حکام و اکابر آنجا تا سه کروهی شهر باستقبال آمده بعز
بساط بوس سرافراز شدند حاکم شهر بموجب حکم شاهی شهر را آئین بسته لوازم خدمتگاری و مهمانداری تقدیم رسانیده

و ترکیب دولت و چوگان بازیهای پسندیده بهادر کرد در شهر تبریز مسافرت و در آن وقت از اندیشه و شورش بی‌اعتدالی مردم منع شده بود
بجهت انبساط خاطر اشرف تشریف آورد حضرت جنت آشیانی سیر کارخانه‌های تبریز و مزارات عالیه آن شهر را که از آثار سلاطین ماضی است تماشا
فرمودند و ملا قطب الدین خلیفه بغدادی درین جلدو فاخره بشرف ملازمت مستسعد گشته تا مشهد مقدسه رضویه ملازم رکاب
عالی بود و خواجه عبد الصمد شیرین قلم نیز درین شهر بملازمت مشرف گشت بقول مرحوم خواجه نگارپرواز نسخهای او نهایت پسند خاطر اشرف
افتاد لیکن بجهت بعضی تقیدات پدر ان وقت نتوانست سعادت همراهی اختیار نمود و از بدایع اتفاقات آنکه چون لوح خاطر
اقدس به اسطرلاب و کره و سایر آلات رصدی در درجه کمال و آشنائی داشت بیک محمد اخته بیگی حکم شد که درین شهر تفحص نماید
آن ساده لوح کره چندرا با بادبانها آورده گذرانیده آنحضرت انبساط تمام فرموده بجهت تفاؤل خریدند و از سیر تبریز فارغ
شده بصوب اردبیل عطف عنان نمودند و چون موکب معلی بقصبه سراسی رسید جمیع خویشان و بندگان که نسبت خویشی بشاه
داشتند با سایر اکابر و اشراف انجا آمده ادراک ملازمت نمودند یک هفته در اردبیل توقف فرموده از انجا بخلخال و از خلخال
بطارم بجر زنبیل رسیدند و چون هوا و میوه انجا بغایت مطبوع بود سه روز توقف نموده در سبزوار به اردوی معلی ملحق گشتند
درین منزل از حضرت مریم مکانی صبیه متولد شد و محمد و امیر شمس الدین علی سلطان خدمات شایسته بجای آورده مهمانیهای
لایق کردند و چون موکب جهان کشا بمشهد مقدس رسید بجهت جمع شدن لشکر شاهی روزی چند توقف فرمودند و ازین نواحی
محمد الغماج ترک سیراق را بجهت طلب سیاوش که بر هرات رقم شده بود فرستادند و در وقت مراجعت بعالم بقا پیوست
و ازینجا مولانا نور الدین محمد ترخان را بجهت طلب شیخ ابو القاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی که بفضایل صوری و کمالات
معنوی آراستگی داشتند فرستادند و آن دو عزیز در کابل آمده بشرف ملازمت مستسعد گردیدند و درین مدت که در مشهد
مقدس تشریف داشتند همواره با فضلا و فصحا صحبت پادشاهانه میداشتند روزی مولانا جرسی این غزل خود بنظر
اصلاح آنحضرت درآورده که رباعی دل از عشق بتان که سبب گرم میسوزد + عشق هر لحظه بداغ دگرم میسوزد +
هیچ پروانه بشمعی سر کار است مرا + که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد + آنحضرت در غور سخن فهمی و همت خود
تصرف فرمودند مصرع گر روم پیش اگر بال و پرم میسوزد + مولانا از کمال انصاف سجده اخلاص بجای آورد
و موکب عالی از مشهد بسیستان نزول اجلال فرموده و دو نجیب و شاه زاده و امرای شاهی به آنحضرت پیوستند و از
انجا بکرمسیر ورود اقبال اتفاق افتاد و میر عبد الحی کرمسیری از قلعه لکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته آستان
بوسی نمود و عذر تقصیرات گذشته و مخالفت سابق که در وقت رفتن در یافتن ملازمت تقاعد نموده بود بزبان عجز و انکسار
اظهار کرد از انجا که خطا پوشی شیمه کریمه پادشاهان والا شکوه است معذرتهای او را بسمع رضا التفات فرموده بعنایات پادشاهانه
مشمول ساختند چون سخن باینجا رسید اسامی جمعی که درین غربت ملازم رکاب دولت بودند نوشته میشود سر حلقه
حقیقت گذاران و فاکیش که چون سعادت همواره ملازم رکاب آنحضرت بود بیرام خان است دیگر خواجه معظم که نسبت
اخوت اخیافی بحضرت مریم مکانی داشت و از ابتدای حال خالی از شورش دماغ و کجی مزاج نبود رفته رفته بافراط
کشید چنانچه خاتمه کار او در محل خود رقم پذیر خواهد شد دیگر عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان که از جانب
والده از نبایر سلطان حسین میرزاست اگرچه در اوایل حال بوظایف خدمت اشتغال داشت در اواخر بحرمان ملازمت
انتقال نمود دیگر حاجی محمد کوکه است او برادر کوکیست که از نداهای عظام حضرت فردوس مکانی بود و حاجی محمد در

بود و آنکه الغ و داشت شاه والاجاه که رسیده بودند که پادشاهان را بنظر خدمتگاری باید دید و در رفیق الفارس نیز ...
از شاه علیه و کرامت مشهور ست که روزی شاه با حضرت جهانبانی در شکارگاه تشریف داشتند حسب الاتفاق فرود آمد
نشستن فرموده و از غرایبات ... کار شاهی فی الحقیقت شده در زیر پای شاه گذاشت و چون نشستن دیگر حاضر نبود که حضرت
بنشینند حاجی محمد کوکی قربان خود را از میان حاکم زده نشستن ساخت و جهانبانی جنت آشیانی نشستن ...
بموقع ... بهت ... دیگر ... کوکلتاش حضرت دیگر ... کوکلتاش میرزا کامران بود و دیگر ... که ...
بموجب حضرت مریم مکانی شرف اختصاص داشت و مردی پاکیزه روزگار رنگ بها بود و فرزندان او سیف خان
زین خان کوکه که نسبت کوکلتاشی حضرت خاقانی بسعادت پذیرفته بمدارج عالی و مراتب والا ارتقا فرمود و در
جنگ گجرات شربت شهادت چشید و زین خان ... در خدمت آنحضرت بوده بمرتبه امیر الامرایی رسید و دیگر
... بمنصب اشرف ... امتیاز داشت دیگر خواجه امین الدین محمود هروی که از نویسندگان ...
بود و خط شکسته بغایت خوش می‌نوشت و در زمان دولت ابد پیوند خاقان گیتی ستان بخطاب خواجه جهانی و عالی
... وکالت سربلندی یافت و دیگر بابا دوست بخشی او نیز از اهل قلم و ارباب سیاق بود و دیگر درویش مقصود بنگاله
او نیز از بارگاه بهره شناسی ... درویش بود از خود گذشته بود آنحضرت توجه خاص نسبت به او داشتند و دیگر
ایشک آقا و علی دوست بارپیکی ... حسن علی مذکور دیگر ابراهیم ایشک آقا دیگر شیخ یوسف خوبی و شیخ بهلول از خدمتگاران
شایسته بودند دیگر مولانا نورالدین که از علم هندسه و ریاضی و اصطرلاب بهره وافی داشت و از مجلسیان آنحضرت بود
در زمان دولت جاوید طراز خاقان گیتی ستان بمنصب ترخانی اختصاص یافت و دیگر محمد قاسم موجی که در بدخشان ...
جاله بانی داشت و در بندگی حضرت خاقانی میر بحر شد دیگر حیدر محمد اخته بیگی و سید محمد یکنه که جوان شجاع صاحب قبضه بود
دیگر سید محمد قالی که بمنصب میر عدلی داشت و از اهل نشست بود و دیگر حافظ سلطان محمد رخنه و بیت خوش میخواند و در لباس
تجرد ملازمت نموده بود و باغی که در بلده سرهند واقعست بحسن تربیت او صورت انجام یافته و دیگر میرزا بیگ بلوچ و میر حسین که
از بندهای روشناس درگاه بودند و خواجه عنبر ناظر که از مقربان خلوت سرای عزت بود و بهین تربیت و قدردانی
حضرت خاقانی بخطاب اعتبار خانی بلند پایگی یافت دیگر عارف توشکچی آنحضرت بهار خانی او را امتیاز بخشیدند و اینها
وفادار و غلامان خاص مهتر خان خزانه‌دار و مهتر جامی توشکچی و ملا بلال کتابدار و مهتر بهتو رشیر ... و مهتر جوهر آفتابچی
و مهتر ... خزانچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش و سلطان محمد قراول بیگی و عبد الله صاحب ... و جهانی ...
بالش ... این سعادت مندان در چنان سفر خدمات شایسته ظاهر ساخته دولت جاوید اندوختند هر احبت
موکب اقبال از عراق و عرض دیگر سوانح و وقایع چون صیت مراجعت موکب جهان کشای
حضرت جنت آشیانی بلند آوازه گردید تزلزل تمام بحال میرزا کامران و سایر بداندیشان راه یافت مخصوصا برادر
خضر خان هزاره و قربان قراول بیگی را میرزا کامران از کابل نزد میرزا عسکری فرستاد که شاهزاده را بکابل بیاورند
میرزا عسکری درین باب با دولتخواهان خود کنکاش نمود جمعی که عقل صواب اندیش داشتند چنین صلاح دیدند که موکب
عالی قریب رسیده مناسب آنست که ایشان را به اعزاز و احترام بملازمت حضرت جنت آشیانی فرستاده شفیع
تقصیرات گذشته سازند و بمقام خدمت و معذرت درآیند و بعضی از فتنه بیدار ... گفتند که چون شما را دیگر

روی دیدن آنحضرت نمانده بهتر آنست که خاطر میرزا کامران از دست ندهید و ایشان را نزد میرزا کامران بکابل فرستید
چون این سخن ناصواب موافق طبع میرزا عسکری بود در عین زمستان و شدت برف و باران آنحضرت را روانه کابل
ساخت و همشیره آنحضرت بخشی بانو بیگم و شمس الدین محمد غزنوی که بخطاب اتکه خانی سرفراز بود و ماهم انکه والده ادهم خان
و جیجی انکه والده میرزا عزیز کوکلتاش و جمعی دیگر از ملازمان و خدمتگاران را همراه نموده چون بکابل رسیدند میرزا کامران
آن نونهال حدیقه اقبال را بخانه عفت قباب خانزاده بیگم همشیره حضرت فردوس مکانی فرود آورده و به ایشان سپرده
روز دیگر در باغ شهر آرا مجلس عالی داشته آنحضرت را در آنجا دیدند و از غرایب اتفاقات آنکه در آن مجلس نقاره منقش
بجهت میرزا ابراهیم فرزند خود بتقریب شب برات چنانچه متعارفست ترتیب داده آورده بودند حضرت شاهنشاهی بمقتضای
صغر سن و بمناسبت آنکه نقاره دولت و کوس جهانگیری بنام نامی آنحضرت بلند آوازه خواهد شد به آن میل فرمودند
میرزای حق ناشناس مقصود آنکه میرزا ابراهیم بسال از آن حضرت کلانتر و بقوت ظاهری بیشتر است گرفتن نقاره
را منوط بکشتی داشت که هر کس غالب آید نقاره از و باشد و درین صورت خجلتی و آزاری به آنحضرت رسد لیکن از آنجا
که ذات اقدس حضرت شاهنشاهی مؤید بتائیدات الهی بود کلان سالی میرزا ابراهیم را منظور نیاورده بی محابا قدم
پیش نهادند و به اندک تلاشی میرزا را چنان برداشته بر زمین زدند که غریو از اهل مجلس برخاست و میرزا کامران که
این کشتی را بجهت امتحان مآل کار خود با حضرت جنت آشیانی فال گرفته بود از مشاهده این حال شکوه زاید دریافته بخود
فرو رفت و هواخواهان آنحضرت بلبل باغ شگفته فالهای نیک زدند و بی منت و مزاحمی میرزا نقاره دولت را بزور
بازوی همت گرفتند رسیدن موکب منصور بولایت گرمسیر و فتح قلعه بست بر متبصران خفا
پوشیده نماند که چون رایات عالی بگرمسیر رسید علی سلطان تکلو را با جمعی از جوانان کار طلب بجهت تسخیر قلعه بست
تعین فرمودند شاهم جلایر پدر بیتون جلایر و میر خلج که در آن حدود از جانب میرزا کامران تعین بودند قلعه را استحکام
داده و فوج بادشاهی قلعه را محاصره نموده بسبب تقدیر تفنگی از بالای قلعه بعلی سلطان رسید و قالب تهی ساخت پسران
اولیس دوازده ساله را بجای پدر بکلانی برداشتند و اهتمام قلعه گیری بیشتر از بیشتر سعی نمودند و حقیقت کشته شدن
علی سلطان و برداشتن پسر او را بجای پدر بخدمت شاه مغفرت پناه عرضه داشت کردند و بعد از چندگاه در امضای
این التماس نشان شاهی رسید و رفته رفته کار بر اهل قلعه تنگ شده متحصنان فریاد الامان بر آورده در تضرع و زاری
گشودند و بمقتضای عواطف خسروانی امان یافته قلعه را سپردند و شاهم علی جلایر و میر خلج ترکشها بگردن انداخته
سعادت زمین بوسی یافتند و آنحضرت جرایم ایشان را بخشیدند و در سلک بندهای درگاه منتظم ساختند درین منزل
اشتهار یافت که میرزا عسکری خزاین و اسباب خود را گرفته بجانب کابل فرار نماید جمعی از قزلباش و ملازمان
درگاه سجده شده رخصت کوچ گرفتند که خود را بمیرزا رسانیده دستگیر سازند و هر چند کذب این خبر و رسوخ عزم میرزا
عسکری بر قلعه داری بوسیله منهیان راست قول متیقن آنحضرت بود لیکن معقول ایشان نشد و رخصت گرفته بر جلو ریز
نموده خود را بجواسیس قندهار رسانیدند و درین اثنا خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد و جمعی از قلعه بر آمده جنگ
کردند و ضرب زنبورک و توپها را از بالا سر دادند چون بی تزک رفته بودند جمعی کثیر از قزلباشیه و غیره بگرداب
فنا افتادند و بعضی زخمی شدند خواجه معظم و حیدر سلطان دو اسپه محمد باقشقه و علی قلی ولد حیدر سلطان و شاه قلی

تا بعضی وضیعی ازمحال ... ان چشتای دولاوران قزلباش داد مردانگی داده ... بر دیوار قلعه در آورده ... حضرت
جلیل بیگ که از معتمدان میرزا عسکری بود کس فرستاد که میرزا خود را بکوکلتاش رساند که چون این مردم را ... کار ...
آسمان خواهد شد میرزا گوش بسخن او نکرده پیغام فرستاد که ایشان کیست کیفیت لشکر را از ... جمعیت ایشان
... مردم ... نیست بلکه گرگان ایشان در جای مهمان خواهند بود ما بازی ... و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را ... میرزا
میرزا کامران موقوف داشت چون عنایت ایزدی مؤید و معاون لشکر ظفر قرین بود بیرون آمدن میرزا ... و
فتحی چنین که مقدمه فتوحات بی اندازه تواند بود روزی نمود و در آن روزها بابای سرهندی که از نشانان میرزا کامران بود

بقبل رسیدن موکب منصور بقندهار و محاصره نمودن و فتح کردن

چون فتح قلعه بست چهره گشای مراد گردید حضرت جنت آشیانی این فتح را الفال فتوحات عظیم که پیش نهاد همت جهانگشا بود
دانسته سپاس بیقیاس بتقدیم رسانیدند و بعد از پنج روز از این قضیه روز پنجشنبه هفتم محرم نهصد و پنجاه و دو در ساعت مسعود
سوار دولت شده با افواج گیتی ستان متوجه حصار قندهار گردیدند و در ضلع دروازه ماشور در باغ فاتحی شمس الدین علی
خود بسعادت و اقبال نزول اجلال فرمودند و سورچلها را قسمت یافت و صاحب اهتمامان جابجا تعیین شدند همواره جوانان
کار طلب از جانبین برآمده کارزار میکردند روزی حیدر سلطان و بیرم و پیش علی قلی خان و بهادر خان و خواجه معظم
از پیش خواجه خضر غنیم را برداشته تا نزارات نزدیک شهر کهنه و کوچه بند ... شمشیرها را نمایان کردند از غرایب اکه یادو
ایلول با جمعی در نزارات ایستاده تیر اندازی میکرد حیدر سلطان خواست نیزه کار او را تمام کند دست برداشتن همان
بود تیر رسیدن با دهان اسماعیل سلطان جامی که میرزا کامران بکومک فرستاده بود در برج اجخه پیش میرزا عسکری
ایستاده تماشای جنگ میکرد با وجود آنقدر مسافت که تشخیص چهره ممکن نبود میرزا عسکری گفت این مرد که نیزه از دست
او افتاده در نیست که حیدر سلطان باشد چه قبل ازین در هنگامی که با عبید الله خان بشهر طوس رفته بودیم من و حیدر
سلطان همراه تاختیم و این دو انگشت من در آنجا افتاده از روش تاختن قیاس میکنم که او باشد بعد از لحظه که آن
نیزه را آوردند اسم او نوشته بود مستمعان این قول بر قیاس اسماعیل سلطان آفرینها کردند و درین جنگ اکثر مردم
زخمی شدند و خواجه معظم از همه بیشتر زخم برداشت و در زمان سلامت مراجعت نمود و مقارن این حال خبر رسید که شیخ
کوکه میرزا کامران بجانب زمین داور عقب کوهی که در کنار ارغنداب واقع شده با جمعی از هزاره بگذر ... نشسته
بیرم خان و محمدی میرزا سی اخته بیگی و لدزین سلطان شاملو را با جمعی کثیر بسر ایشان تعیین فرمودند قدری جنگ شد
و بیدا اقبال روز افزون شیخ کوکه گرفتار گردید و غنیمت فراوان از نقد و جنس و چارپا بدست اولیای دولت افتاد
بعد عرصه که در اردوی ظفر قرین بهم رسیده بود بوسعت مبدل گشت چون میرزا عسکری راه او بار پیش گرفته
بهیشتا گرسه میرزا کامران در مصاحبت و مشاورت اهتمام داشت بخاطر صلاح اندیش چنین رسید که منشور نصایح شاهی
را با فرمان عاطفت بنیان خود نزد میرزا کامران ارسال دارند شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سعادت پیش
گیرد و بوسیله نیکو خدمتی تلافی تقصیرات گذشته نماید و بی جهت باعث هلاکت چندین کس نشود بنابرین داعیه بیرم خان
را برسم رسالت روانه کابل فرمودند چون بکتل روغنی و آب ایستاده که مابین قندهار و غزنین است رسید جمعی از
هزاره با سر راه گرفتند آخرها ی روز جنگ در پیوست و اولیای دولت قاهره هزاره های بید ولت را تادیب و تنبیه نموده

میرزا را بتفصیل بیان نمایند و بپیشتر رسانیدند چون بیرام خان نزدیک بکابل رسید بابوس و جمعی باستقبال آمده بیرام خان را
دیده میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته بیرام خان را طلبید بخاطر صواب اندیش او چنین رسید که این مجلس شریف نشست میرزا
آن نشسته باشند و بودن از ادب دور است و آنکه ایستاده تعظیم بجای آورد و نیابت نمیدید بنابرین مصحفی بدست گرفته در پیش
آورد میرزا بجهت تعظیم مصحف راست ایستاد و درین اثنا آن دستمال اقبال را گذرانیده و نزد میرزا فرق لعقد برافتاد و دیدها را
تحف و دید او را بنظر در آورد و با میرزا نشسته سخنان راست درست که خیر حال مآل میرزا در آن باشد معروض داشت
میگویند که شاه غفران پناه طهماسب صفوی این بیت را بمیرزا کامران نوشته بود بیت ۞ کامران خار
جنیت میگویند ۞ خار سنجی کامران نخواهد شد ۞ و آخر مجلس جمعیت ملازمت حضرت خاقانی و دیدن میرزا
هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا گرفت میرزا اجازت فرموده بابوس بیگ را مقرر داشتند
که در دید نجا همراه باشد بیرام خان اول بملازمت حضرت خاقانی رفته در باغ نکهت بسعادت ملازمت سر بلند گشت
بعد از آن میرزا هندال و میرزا سلیمان و جمیع میرزایان را ملازمت کرده تبلیغ رسالت و ادای امانت نموده لطایف
و مراحم پادشاهی امیدوار ساخت میرزا کامران قریب یکماه و نیم بیرام خان را بحرف و صوت نگاهداشت و بعد از
یکماه و نیم خانزاده بیگم را همراه ساخته رخصت انصراف ارزانی فرمود و سبب ظاهر آنکه میرزا عسکری را که بگفته
من نصیحت نماید و قندهار را از و گرفته بملازمان حضرت پادشاه سپارد و مقصد اصلی آنکه اگر اولیای دولت
قلعه را مفتوح سازند و میرزا عسکری بدست افتد بیگم بجهت استخلاص و استشفاع او بکار آید اگرچه قلعه قندهار از کمال
ابالغایت مستحکم و قلع و قمع آن از محالات عرض دیوار آن شصت درع است و میرزا عسکری در استحکام آن سعی
موفور بکار برده بیانی قلعه را بتوپ و تفنگ و سایر آلات حرب مضبوط ساخته بوفور جمعیت خود رسید ملک میرزا
کامران مغرور بود چون ایام محاصره به امتداد انجامید قزلباشیه افسرده خاطر شده و غدغه مراجعت بخاطر راه داده حضرت
جنت آشیانی این معنی را از روزنامچه احوال آنها خوانده در گرفتن قلعه بیشتر از بیشتر توجه فرمودند و از بیوتات که نجم
اقبال بود شب کوچ کرده از جانب شهر کهنه قندهار نزدیک دروازه که آنجا را چهار دره میگویند مورچلی مستحکم ساختند
صبح آن ترکمانان نیز ازین معنی آگاه شده دل در گرفتن قلعه بستند و مورچلهای خود را پیش بردند و دایره را تنگ تر کردند
میرزا عسکری از غایت اضطرار عریضه داشت مصحوب سید طاهر برادر خواجه دوست خاوند بملازمت فرستاده اظهار
عجز و زاری نمود که چون حضرت بیگم تشریف می آورند تا رسیدن ایشان مهلت دهند که بوسیله ایشان بخاطر جمع بوده
بشرف ملازمت مستسعد گردم آنحضرت از کمال مروت و فتوت ملتمس او را بسمع قبول اصغا فرموده رعایت سعی
در تسخیر قلعه مدارا بکار بردند چون حضرت بیگم و بیرام خان رسیدند تا میرزا از ماجرای گذشته خود را بیگانه وا نموده در استحکام
قلعه بیشتر از بیشتر سعی بکار برد و هر چند بیگم مقدمات معقوله ره نمای سعادت او شد میرزا از اندیشه ما واپس بار نیامده
همچنان در مقام خشونت و سرکشی ایستاده بیگم را در قلعه نگاه داشته رخصت معاودت نداد آنحضرت بنا بر عنایت
ایزدی در تسخیر قلعه اهتمام بیش از پیش بجا آورده جهانگشا ساختند از اتفاقات حسنه آنکه درین وقت الغ میرزا
ابن سلطان محمد میرزا که از نبایر سلطان حسین میرزا بود و شیر افگن ولد قوچ بیگ و فضل بیگ برادر منعم خان و
میر برکه و میرزا حسن خان و جمعی دیگر به راه نمای بخت بیدار از کابل آمده ادراک زمین بوس نمودند و سبب آمدن ایشان

الغ میرزا کامران الغ میرزا را در شکنجه نگاه میداشت و بجهت احتیاط برهقه علی از امرای خود می رسید و چون انوشیروان
لشکر اقبال رسیده داعیه از میرزا آزرده خاطر بود در این ایام داشت تا این جماعه اتفاق نموده میرزا را گرفته بخدمت
حضرت جهانبانی بسپارند ابوالقاسم بیدریغ جلوت امتثال نموده بزمین داور رسانید بامیرزا سفر رسانیده باشند تا هم حسین سلطان
نیز اگرچه همراهی این جماعه بر آمده بود ابلهی راه گم کرده در میان هزاره ها افتاده بعد از چند روز خلاصی یافته بودند
پای الغ میرزا دیده بخدمت حضرت رسیده فرموده بودند که ظاهرا این در اخلاص او نقصانی بود که راه گم کرده چنین شد استادی
و بعد از آن دو ولایت هزاره با اهل و حشم خود آمده و از الغ عیان کابل نیز رسیدن گرفت از آمدن این جماعه و رسیدن کل عمل
کابلیان انبساط تمام در افزود و پیشرفتی معلی پیدا شد تنزل عظیم در ارکان قلعه راه یافت اهل قلعه روز بروز با حوال میرزا عسکری
نوشته از سر دیوار قلعه بیرون می انداختند که کار بر اهل قلعه تنگ شده نزدیک است فتح خواهد شد باید که دست از اهتمام
باز ندارند آخر کار بجائی رسید که اهل قلعه خود را از دیوار پایان می انداختند و بیم از دولت زمین بوسی می شتافتند
و از اعیان لشکر میرزا خضر خواجه خان نزدیک برج رسیده که مخیم اقبال بود خود را از قلعه انداخت و گریبان عجز گرفته استان
بوس نمود و همچنان سوند بیگ و اسماعیل بیگ و ابوالحسن بیگ برادرزاده قراچه خان و شیرویه بیگ پسر نور بیگ سیلان
سعادت اندوز شدند و چون کار بر متحصنان قلعه تنگ شد میرزا عسکری از خواب غفلت بیدار گشته سراسیمه و مضطرب
التماس نمود که قندهار به اولیای دولت می سپارم مرا راه بدهند که بکابل روم آنحضرت راضی نشدند تا آنکه
بیگم را بعبور فرستاده با استشفاع جرائم او نمایند و بوسیله آن حضرت قباب رقم عفو بر جراید جرائم او کشیدند و
بتاریخ روز چهارشنبه بیست و پنجم جمادی الآخر سال مسطور میرزا عسکری از قلعه بر آمده بملازمت شتافت حضرت جنت آشیانی
در دیوانخانه عالی نشسته امرای جغتای و قزلباش در حضور فرشیده پایه خود صف زدند بیرام خان بموجب حکم
پادشاهی میرزا عسکری را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد آنحضرت بمحض عواطف ذاتی و فرط مراحم
فطرتی حکم فرمودند که شمشیر از گردن میرزا بر داشتند و حکم نشستن شد بعد از آن محمد خان جلایر و مقیم خان
و شاه سیستان و تولک خان قوچی را با سی کس شمشیر در گردن انداخته بکورنش آوردند از این [illegible] مقیم خان و شاه
سیستان را حکم شد که زنجیر در پا بسته و در گردن افکنده دارند آن مجلس از اول شب تا صبح منعقد بود و در اثنای
صحبت نوشته میرزا عسکری که در حین توجه آنحضرت براه جول به اهتمام بلوچان فرستاده بود بعینه حاضر ساخته بموجب
اشارت عالی بمیرزا دادند و زرنگاشته های میرزا تابع شد آخر بمقتضای صلاح وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند و بکورنش
می آورده باشند روز دیگر رایات اقبال برافراشته بدرون ارک تشریف بردند تا سه روز در دولت و سعادت
در آنجا بوده روز چهارم شهر را بسید مراد میرزا عنایت نموده خود بچهار باغ حضرت فردوس مکانی که در کنار [illegible]
واقع است نزول اجلال فرمودند ارکان دولت تفصیل اسباب و اموال میرزا عسکری که گرد آورده روزگاران
بود منتظر تصرف بنظارت در آوردند آنحضرت بچشم اعتبار در نیاورده بسپاهیان لشکر منصور قسمت فرمودند چون خبر
فتح قندهار و توجه موکب اقبال بتسخیر کابل معلوم میرزا کامران شد میرزا متوهم و متذبذب گشته حضرت خاقانی
را از خانه عصمت قباب خانزاده بیگم بخانه خود برده بکوچ کلان خود که نامش سیده بود شمس الدین محمد غزنوی منسوب بود آنکه
خان را مقید ساخت و در باب میرزا سلیمان از امرای خود که اعتماد داشت ملا عبد الخالق آخوند میرزا و بابوس بیگ

اگر کابل نقش بود چنین صلاح دیدند که میرزا را در آن تا صلاح بود و بدخشان نماید و بستاد تا از روی هنگامه گرم آید و نقش پیدا شود و او و صلح
طالع میرزا سلیمان آنکه چند روز پیش ازین میرزا طرف بدخشان بودند و بعضی بیگلر و غیر علی بلوچ و بعضی دیگر اتفاق نموده و چاره
ظفر را گرفته بوده اند و قاسم برلاس را با جمعی دیگر معتمد ساخته میرزا کامران بیقاعده داوند که اگر میرزا سلیمان را
بی رسیده بدخشان را به ایشان سپرده خواهند شد والا این مردم را اگر فته ایم بقتل رسانیده ملک بدخشان را
نزدیک میرسیم با این میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم درهم جنگ آرزو خفت بدخشان وا ده اند چون میرزا سلیمان
و وضع ها می نمایند رسیدند میرزا کامران از خفت پشیمان شده کس بطلب فرستاد که بعضی سخنان زبانی مانده است
شنوده متوجه شوند میرزا سلیمان لغو است دریافت که ازین طلب بویی خرسندی آید معذرت نامه نوشته ارسال
داشت که چون در ساعت نیک برآمده ام مراجعت شگون ندارد و امید که آنچه بخاطر صلاح اندیشی رسیده باشد قلمی فرمایند
که موجب آن عمل نماید و از آنجا بسرعت متوجه بدخشان شد بمجرد رسیدن نقض عهد و پیمان نموده در خلال این احوال
یادگار ناصر میرزا گریخته بصوب بدخشان رفت چون ایام او با میرزا نزدیک رسیده بود از هر طرف اسباب
ناکامی آماده می گشت از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسی دیگر دارد نماند بضرورت او را استمالت داده
متفق ساخت که تعاقب یادگار ناصر میرزا نماید بوعده موکد قرار داد که هر چه امروز در تصرف است و همچنین آنچه
بعد ازین هم بتصرف درآید سوم حصه از تو باشد میرزا هندال که از دیر باز در سلوک او به تنگ آمده بود این معنی را فوز
عظیم دانسته برآمد و از راه های هموار گذشته بدرقه سعادت متوجه ملازمت حضرت جنت آشیانی شد میرزا کامران
از صدور این سانحه سرگشته تدبیر و صلاح گم کرده هر کاری که بجهت بهبود خود نقش می بست بخلاف مقصود چهره
می نمود و از مردم او کسی را یارای آن نبود که سخن بنفس الامر تواند گفت بنابرین غلط بر غلط میکرد و حضرت شوکت
منصوره بتسخیر کابل و فتح آن ممالک چون تسخیر ولایت قندهار آغاز فتوحات بشمار گردید
عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت جهان کشا شد درین وقت قزلباشیه از امتداد سفر به تنگ آمده بار دیگر رخصت
و بار دیگر به ابرام رخصت گرفته جدا شدند بداغ خان و شیخی که در ملازمت سلطان مراد میرزا بودند از قلت مبالات
دست تعدی و تطاول بر رعایا دراز کردند و فتنه و تشویش شهر هموار را بر انگیختند و فریاد و فغان بدرگاه
معلی میرسید حضرت جنت آشیانی بجهت مراعات خاطر شاه و مقتضی وقت اغماض عین فرموده بدین عنایت
عمل نمیکردند و چاره این کار را بوقتش موقوف میداشتند و چون یورش کابل مصمم گشت بجهت اقامت زمستان
سرداری عزت و نگاهداشتن احوال و اثقال منزلی چند از بداغ خان خواستند و فرمودند که ما بر طبق قول خود قندهار
را بشما دادیم اما جایی که مردم را گذاشته بخاطر جمع متوجه تسخیر کابل شویم تا گرفتن آن بداغ خان از بی سعادتی تامل
حکم نمود و امرای عظام که در ملازمت آنحضرت بودند بعرض رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم تا قندهار را بتصرف
نیارند که مردم عیال خود را گذاشته در ملازمت متوجه شوند و صورت ندارد معهذا آنحضرت نظر بر رعایت
حضرت شاه فرموده نمیخواستند که خاطر آنجاعت غبار آلود و کدورت شود درین اثنا لیسر شاه طاس بر اعنی رحمت گردید و بار
دیگر بلب داعیت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شده اهل و عیال و سپاه تاب راه دور بکوهستان همراه
بردن دشوار بل محال مینماید و پسر شاه نیز بجوار رحمت پیوسته قندهار را بترکمانان گذاشتن مناسب دولت نیست

حصول حق ابتجا بسته خود سر حیدا کرد که شاه مقرر فرموده بود که این جماعه ایغاقی بنهضتی بر میان جان بسته همیشه ملازم رکاب
عالی باشند از حکم صاحب خود انحراف ورزیده درین ملک ترکتاز کرده دست تعدیی دراز ساخته اند و در تخریب
مبانی ولایت ذره کوتاهی نمی نمایند لایق دولت و صلاح وقت آنست که عجزه و مساکین این ملک را از تعدی و بیداد
ترکمانان نجات بخشیده اهل و عیال و احمال و اثقال را وفت بازگذاشته بجمعیت خاطر متوجه فتح کابل باید شد و حضرت
نامه بهمین مضمون بحضرت شاه باید نوشت و چون شاه دارا جاه معدن دانش و انصاف اند این معنی بر خاطر مبارک ایشان
گران نخواهد آمد بلکه از مستحسنات خواهند شمرد و به بداغ خان پیغام باید فرستاد که قندهار را بخوشی و ناخوشی بگذارد و اگر استادگی
کند بمحاصره و زور استخلاص باید فرمود حضرت جنت آشیانی فرمودند که همه مسلم اما محاصره کردن و کار بجای که رسانیدن
خالی از سماجت و بیمروتی نیست اگر آنها از منهج اعتدال عدول ورزیده اند اما این بیمروتی را به بندگان درگاه نسبت
میفرمائیم چه درین صورت مردم بداغخان ضایع خواهند شد و ظهور این معنی در نظر اهل روزگار بد نماست همان بهتر که بنحوی
کار برده بی جنگ و جدل قلعه را متصرف شویم لیکن کس نزد بداغخان فرستادند که چون بتسخیر کابل متوجه شده ایم
صلاح حال در آنست که میرزا عسکری را نزد شما در قلعه گذاشته رایات عزیمت برافرازیم بداغ خان قبول نمی
نمود مقرر شد که بهادران لشکر منصور بجد و جهد در قلعه رفته درکمین باشند و شخصی خود را بدرون رسانیده قلعه را بدست
آورند بیرام خان با جمعی بطرف دروازه کهندکان مقرر شد الغ میرزا و حاجی محمد و جمعی بجانب دروازه ماشور
تعین یافتند مؤید بیگ با چندی بجد و جهد دروازه را کمینگاه ساخت وقت طلوع صبح صادق حاجی محمد خود را
از همه پیشتر بدروازه ماشور رسانید اتفاقا شتری چند علف بار درون قلعه میرفته اند خود را در پناه شتران در
آورده شمشیر برهنه بدرون دروازه داخل شد دربانان آگاهی یافته در مقام منع و دافع در آمدند حاجی محمد
جواب داد که بموجب فرموده بداغ خان میرزا عسکری را آورده ایم که در قلعه نگاه داریم دربان به این حرف ملتفت
نشده در مقام بستن دروازه در آمد حاجی محمد دربان را بشمشیر دو نیم ساخت و درین وقت چندی دیگر از عقب
رسیدند و جمعی از قزلباشیه که در آن نزدیکی بودند بجنگ پیش آمدند و بیرام خان خود را از دروازه کهندگان
بدرون انداخت و بهمین طور از اطراف بهادران نصرت قرین قدم جلادت پیش نهاده بدرون قلعه در آمدند و قزلباشان
بی دست و دل شده فرار نمودند و به یک شخص جستند نیمروزی حضرت جنت آشیانی سوار دولت شده از دروازه
کهندکان در آمده برج اخته سعود سعادت فرمودند بداغ خان بوسیله حیدر سلطان آمده سجده خجالت و عذر تقصیر بجای
آورد آنحضرت از روی عاطفت و مرحمت کورنش داده رخصت انصراف فرمودند و شهر را به بیرام خان عنایت
کردند مکتوب معذرت به شاه نوشتند که چون بداغ خان خلاف حکم شاهی نموده از همراهی تقاعد جست قندهار را
از او گرفته به بیرام خان سپرده ایم و بدستور معهود تعلق بملازمان ایشان دارد و درین هنگام میرزا عسکری قدر جان
بخشی مرحمت پادشاهی نشناخته فرار نمود و بعد از چند روز افغانی آمده خبر کرد که میرزا در خانه فلان کس تعین
شود که گرفته بملازمت آورد آنحضرت شاه میرزا و عنبر ناظر را به این خدمت مقرر فرمودند فرستادها بخانه آن
افغان رفته میرزا را از زیر گلیم برآورده بملازمت رسانیدند ۵ گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه + به آب
زمزم و کوثر سفید نتوان کرد ۰۰ حضرت جنت آشیانی بمقتضای عطوفت و شفقت ذاتی و مهر برادری پاس نسبت

حضرت فردوس مکانی داشتند از جرائم و زلات او تجاوز کرده درگذشتند و میرزا را به ندیم کوکلتاش که از
معتبران درگاه بود حواله فرمودند و ولایت قندهار را به اولیای دولت تقسیم نموده بموجب عزت حضرت مریم مکانی را
در قندهار گذاشته عزیمت تسخیر کابل پیش نهاد همت عالی فرمودند و ولایت بکهر به الغ میرزا مقرر شد و پرگنات لعود وجه علوفه حاجی محمد اختصاص یافت
و زمین داور به اسماعیل بیگ و قلات به شیر افگن و شال به حیدر سلطان عنایت کردند و همچنین جمیع امرا و بندهای بادشاهی
در خور شایستگی خدمت جاگیرهای خاطرخواه کامیاب گشتند و چون خاطر قدسی منظر از نسق الملک فراغ یافت عساکر
مسعود پای اقبال در رکاب دولت نهاده متوجه کابل شدند از اتفاقات حسنه و نعم غیر مترقبه آنکه قافله عظیم از
هندوستان بقندهار آمده و سوداگران دلخواه گروه اسپان عراقی از ترکمانان خریده بودند درین وقت قافله باشی
با سوداگران عمده بملازمت آمده معروض داشتند که اگر اسپان ما را بسرکار گرفته بدام قسمت نمایند و بهای آن را بعد
از فتح هندوستان مرحمت فرمایند باشد رضا داریم و این خدمت را سرمایه سعادت جاوید میدانیم حضرت جنت آشیانی
این معنی را از تائیدات آسمانی دانسته حکم فرمودند که اسپان را بالقیمت دلخواه ابتیاع نمایند و تمسکات نوشته بایشان
سپارند و خود بسعادت برشته کوهی که نزدیک باباحسن ابدال است برآمده و الغ میرزا و بیرام خان و شیر افگن و
حاجی محمد اخته بیگی حکم فرمودند که اول بجهت اصطبل خاصه اسپ انتخاب نمایند و بعد از آن برامرا و سپاهیان درگاه حصه
در رسد قسمت کنند چون ده بیگ هزاره میخواست که بخدمت جانی و مالی در امثال و اقران خود را سرافراز نماید
بجانب قلعه تیری که حشم او در آنجا بود راه سر کرد و چون موکب عالی به آن حوالی رسید جمیع اسپ و گوسفند بقدر
حال پیشکش گذرانیدند و روزی چند در آن سرزمین که النگهای دلکشا داشت اقامت فرمودند و مهد علیا سلطان زاده
بیگم را درین مقام بیماری طاری شد و برحمت حق پیوست و بعد از ادای رسوم عزاداری و خیرات و مبرات ازین منزل
کوچ فرموده بمیمنت اقبال متوجه دارالسلطنه کابل شدند میرزا هندال در نزدیکی قندهار آمده سعادت زمین بوس دریافت
و آنحضرت او را بنوازشهای بیکران شرف اختصاص بخشیدند و از رسیدن میرزا بغایت خوشوقت شدند و آمدن میرزا
راه نمای بسیاری از اهل سعادت گشت و مردم اعیان جوق جوق بملازمت شتافتند اما بواسطه اختلاف هوا و امتزاج فصلین
وبائی دراردوی معلی بهم رسید و جمعی کثیر را هی شهرستان عدم شدند و حیدر سلطان از آنجمله بود چون مخالفت هوا به
اشتداد و امتداد انجامید و در اصل جمعیت خوب نیز همراه نبود میرزا هندال بموقف عرض رسانیدند که مناسب دولت
آنست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند و اوائل بهار سامان لائق فرموده متوجه تسخیر کابل باید شد آنحضرت
اگرچه مواجهه بجواب این حرف التفات نفرمودند اما چون مجلس به آخر رسید بوسیله میر سید برکه پیغام فرستادند که با وجود
آنکه از آمدن شما و جدا شدن یادگار ناصر میرزا خبر نداشتیم توکل بکرم الهی نموده متوجه تسخیر کابل شده بودیم الحال که شمایان آمده
باشید جمعیت روز افزون باشد سبب توقف چیست و اگر بجهت محنت و صعوبت مردم خود این معنی بخاطر آورده اید زمین داور
را بجهت شما ارزانی داشتیم درین زمستان به آنجا رفته آسوده حال باشند و همین که عقده کابل مفتوح شود بملازمت
خواهند پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل و نادم شده معذرت خواست و آنحضرت بعزمی درست و امیدی
واثق قدم در راه نهاده متوجه پیش شدند در اثنای راه جمیل بیگ برادر بابوس بیگ که میرزا کامران او را اتالیق
آقا سلطان و داماد خود کرده در غزنین گذاشته بود آمده به آستان بوس سرفراز گشت و استعفای جرایم بابوس نموده

و اینها مشغول تفرقه شدن گردیدند چون موکب عالی بموضع شیخ علی که در نواحی پغمان واقع است رسید میرزا کامران
از استماع توجه رایات جهانگشا سراسیمه شده قاسم برلاس را با جمعی پیشتر روانه ساخت و قاسم مخلص تربیتی را که
بود مقرر نمود که توپخانه را بحالت و یک جانب یا بوس بیگ ست تعبیه نمایند و عیال مردم را که در بیرون قلعه کابل بوده اند
نموده به درون برد بعد از استحکام بنای قلعه از روی غفلت و غرور با مردم خود بر آمده و قریب بموضع یا بوس
نشست و در ترتیب افواج و تزئین صفوف اهتمام نموده قاسم برلاس را با جمعی بر اول ساخت و از سپاه منصور خواجه
و حاجی محمد خان و شیر افگن پیشتر شتافته بودند در موضع تنگ ملاقات فریقین دست داد و امرای پادشاهی توفیق جلادت
یافته دست برده شایسته نمودند تا بیدلی قاسم برلاس تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهاد و چون فوج پادشاهی
قریب رسید میرزا ابدال بموجب التماس منصب برلوس اختصاص یافت و موکب اقبال از تنگی خواجه پسته گذشته
واسطه از عقب رسیده بود که یا بوس و جمیل با جمعیت خود شاه بردی خان که گروه بیکلیش و تعلق بود آمده بسجود
زمین بوس فائز گشتند و متعاقب آن مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ با بسیاری از مردم رسیده مشمول عنایات
بیکران گردیدند و درین وقت یا بوس معروض داشت که وقت توقف نیست بدولت متوجه باید شد که همه مردم از میرزا
می آیند آنحضرت با رهای اقبال را بجولان در آورده و علی قلی سفرچی و بهادر پسران حیدر سلطان را که در تعقیب
پدر بوده اند از آن لباس بر آورده بخلع سلطنت بعنایات خسروانه شرف امتیاز بخشیدند بعد از زمانی خواجه خان دوست
زمین بوس یافت چون میرزا کامران از صفحه احوال خود صورت ادبار مشاهده نمود خواجه خاوند محمود و خواجه عبد الخالق
را بجهت استعفای جرائم خود بملازمت اشرف فرستاده بعضی ملتمسات معروض داشت نیم کروه فاصله میان افواج مانده بود
که خواجها ادراک سعادت ملازمت نموده و آنحضرت ملتمسات میرزا به دریافت ملازمت موقوف داشته مواعید کریمانه
فرمودند و خواجها را به احترام تمام رخصت معاودت شد و از فرط مروت و مردمی تا رسیدن جواب
درنگ نمودند و غرض میرزا خود از فرستادن خواجها تعطیل و فرصت یافتن بود و انتظار سیاهی شب داشت تا در
ظلمت خود را بگوشه سلامت رساند و چون شام ادبار میرزا که صبح اقبال اولیای دولت بود سپیده ظلمات
فرو هشت بسرعت هر چه تمامتر خود را به ارک کابل رسانید و میرزا ابراهیم را با جمعی از اهل حرم همراه گرفته از راه
حصار بجانب غزنین شتافت و چون فرار شدن او بمسامع علیه رسید آنحضرت یا بوس با جمعی از معتمدان بکابل فرستادند
که رعیت را از آسیب سپاهی و دراز دستی اوشان بی اعتدال محافظت نمایند و میرزا هندال با جمعی بتعاقب میرزا
کامران رخصت فرمودند و خود بسعادت و اقبال سوار دولت شده متوجه کابل شدند و در شب سه شنبه هیجدهم آذر ماه جلالی
موافق چهارشنبه دوازدهم رمضان نهصد و پنجاه و دو تا ئید آسمانی فتح کابل که مقدمة الفتوحات توان گفت قرین
روزگار خجسته آثار گردید مولانا نوبدی تاریخ این فتح را کابل گرفت یافت و دیگری این مصراع گفته مصراع
بی جنگ گرفت ملک کابل از وی ؟ تا آنکه چنین فتحی نصیب اولیای دولت ابد پیوند گشت اما شوق دیدار
مسرت آثار حضرت خاقانی بنهجی هجوم داشت که تماشای کابل و شکست میرزا کامران در خاطر راه نیافت بالجمله در زمان فرخنده
و ساعت محمود آن نوباوه گلشن اقبال را که عمر شریف آن عالی الشان دو سال و دو ماه و بیست روز بود بعد هم لوس پدر بزرگوار
دیده انتظار رسید و حضرت جنت آشیانی بنور جبهه عالم افروز آن خجسته منظر مسرور گردیدند و دیگر بخت و دولت

معمور فرموده جهانبانی را بنوید معدلت کامیاب ساختند در همین اثنا مسامع علیا رسیده که خواجه معظم اتفاق مقدم
بیک اراده نموده که گریخته خود را به میرزا کامران رساند این معنی بخاطر اشرف گران آمد و مقدم بیگ را بجانب کشمیر
اخراج فرموده و خواجه معظم را از نظر التفات و اعتبار انداختند جشن ختنه حضرت خاقانی
درین هنگام که سریر دولت و اورنگ اقبال بوجود اشرف اقدس حضرت جنت آشیانی رونق جاودانی یافت
و جهانبانان را بنوید معدلت کامیاب حضور ساختند جشن ختنه سور حضرت خاقانی چهره نشاط افروخت و ابواب
عیش و عشرت بر روی روزگار گشود حکم اشرف عز صدور یافت که کارفرمایان بیوتات خاصه و حضرات عالیات بیگمات از
تا باغ را که بغایت منزل دلکشا و سرزمین بهواست آئین بندی کنند و امرا و اعیان شهر چارباغ را زینت
افزایند و ارباب صنایع و طوایف محترفه در آرایش دکان و کوچه بازار آنچه بایست باید ذره کوتاهی دستی ننمایند
و در اندک فرصتی آنچنان آئین بندی شد که حیرت افزای اهل بصیرت گردید حضرت جنت آشیانی بسرور در
کنار حوض بزم نشاط آراسته با امرا و مخصوصان مجلس پادشاهانه داشته طوایف انام را در خور حالت و رتبت
تشریفات گرامی شرف امتیاز می بخشیدند پیشتر از انعقاد این مجلس عالی قراجه خان و مصاحب بیگ را که برای آوردن
هودج عزت حضرت مریم مکانی بقندهار فرستاده بودند رسیدند حضرت جنت آشیانی در آن روز جشن عالی ترتیب داده
جمیع مخدرات سرادق عفت را در بارگاه دولت حاضر ساختند و حضرت مریم مکانی را در سلک سایر مقدسات
بی تشخیص و تعیین حکم نشستن شد و حضرت خاقانی در برگرفته به آن محفل عزت در آوردند بجهت عیار گرفتن جوهر دانش
آن نونهال گلشن اقبال اشارت بشارت بخش پادشاهی بدان تافت که والده ماجده خود را از میان چندین پوشیده
بشناسند آنحضرت به دریافت ازلی بی مزاحمت سهو و خطا بجانب حضرت مریم مکانی توجه فرموده در آغوش آن مهد نشین
محفل عصمت جا گرفتند و از مشاهده این امر غریب غلغله از حاضران بساط عزت بر آمد و معلوم همگنان شد که این بالغ
نظر بمبادی ادراک حواس جسمانی در نیافته بلکه بمحض تقدس روحانی و تعلیم ربانی پرده گشای مقاصد ایزدی گردیده
آری پیوند ازلی را حجاب و پرده مانع نمیشود و قرب معنوی را بعد صوری حایل نمیگردد بالجمله جشن ختنه سور آن
برگزیده ظاهر و باطن به آئین شایسته آراسته گشت و خلایق از مواهب عام پادشاهی کامروا شدند و همدرین ایام
نشاط افزا یادگار ناصر میرزا به سعادت ملازمت و شرف استیلام [illegible] کامیاب شد مجملی از احوال او آنکه چون از میرزا کامران
جدا شده بصوب [illegible] رفت و از آنجا کار [illegible] حضرت جنت آشیانی گردید و [illegible] که
آنحضرت به تسخیر کابل توجه داشتند [illegible] همراهی [illegible]
ظاهر ساخته بموجب حکم عالی با سایر سرداران شایسته روانه درگاه گیتی پناه شد و آنحضرت در گذرانیدن خاطر میرزا توجه
فرموده به مراحم پادشاهانه شرف اختصاص بخشیدند و در ایام [illegible] بکرمی [illegible] روان که از [illegible]
بتقریر کابل تشریف برده مجلس پادشاهانه داشتند و حکم شد که امرا [illegible] گرفتند و جوهر دولت با ایام [illegible]
گشتند گرفتند و میرزا [illegible] یادگار ناصر میرزا باهم کشتی فرمودند و از آنجا [illegible] سیاران عنان توجه
بسطوت داشتند و در آنجا نیز داد خوشدلی و عشرت داده [illegible] فرمودند و هم در آنجا ایلچیان شاه جنت
پناه شاه طهماسب بسیار [illegible] رسیدند و از جانب شاه تحفه و هدایای لایق آورده بودند [illegible] ولد بیگ

بود و در خلال این حال شاه قاسم طغائی از جانب میرزا سلیمان بطریق رسالت با عرضه داشت و پیشکش سعادت زمین بوس دریافته بود و نسبت که میرزا در نیامدن خود عرضه داشت نموده بود بقبول مقرون نشده و حکم عالی صدور یافت که بطریق نصیحت و اخلاص خود را بدریافت ملازمت شتافته باشد و در اواخر ایام آمدن سید علی که از معتبران معتبر ولایت افغانستان و بلوچستان بود و قریب بموضع ده کی از اعمال سند اقامت داشت بطریق اخلاص شناختن سعادت آستان بوس دریافت و مشمول عواطف خسروانه گردید و موضع ده کی را به او مکرمت فرمودند و همدران نزدیکی ملک بلوچ که از اعیان طوائف خود بود با برادران و اقوام آمده آستان بوس نمود و ولایت شال و مستنگ بدو مرحمت شد و از سوانح این ایام آنکه یادگار ناصر میرزا از تیرگی بخت و خبث باطن حقوق سابق و لاحق را بر طاق نسیان گذاشته بوسوسه جمعی از کوته اندیشان سیاه بخت که عمده ایشان مظفر کوکه میرزا عسکری بود خیالات فاسد بخود راه داده اراده بعضی کارها پیش نهاد خاطر حق ناشناس ساخت چون این خبر متواتر معروض گردید و از مخبران صادق بسجل ثبوت رسید علی الخصوص عبد الجبار شیخ که از یکهای معتبر بود و از کمال بیخردی درین کنکاش صحبت و مشارکت داشت نیز آمده حقیقت را از قرار واقع بعرض رسانیده خاطر قدسی را بسیار متأثر ساخت از آشفتن و مظفر کوکه را گرفته بیاسا رسانیدند و یادگار ناصر میرزا را طلب داشته بزبان قراچه خان عتاب آمیز پیغام فرمودند که حاصلش آنکه حسن ظن آن بود که در مرتبه که تباهی و انحطاطم جرایم تو گذشته بعواطف بیکران مخصوص ساخته ایم از گذشتها عبرت گرفته در مقام تلافی و تدارک تقصیرات سابق و لاحق باشی و کفران نعمت راهم حدی و نهایتی می باشد میرزا سراسر خجالت پیش انداخته گاهی سکوت و گاهی به انکار وقت میگذرانید آنحضرت بعد از مخاطبات جسمانی و معاتبات پادشاهی ابراهیم ایشک آغا و جمعی را امر نمودند که او را مقید ساخته بالای ارک کابل نزدیک بجایی که میرزا عسکری در قید بود نگاه داشتند و از جمله وقایعی که درآن ایام حادث شد فوت جغتای سلطان است او جوانی بود از سلاطین مغل در حسن صورت یگانه روزگار و بنظر تربیت و نوازش آنحضرت ملحوظ و محفوظ و گذشتن او ازین جهان فانی بر خاطر قدسی بسیار سخت گران آمد و تأسف بسیار ظاهر ساختند و میر اماسنی تاریخ او بطریق تعمیه چنین یافته قطعه

سلطان جغتی بود گل گلشن خوبی + ناگه اجلش سوی جنان راه نمون شد + در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ + وز حسرت غنچه صفت غرقه بخون شد + تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم + در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد

نهضت موکب اقبال بتسخیر بدخشان و شکست میرزا سلیمان و فتح آن ملک بتائید ملک منان

چون تحقیق پیوست که میرزا سلیمان سر از ربقه اطاعت پیچیده بسرکشی و سروری خود را رنجه میدارد حضرت جنت آشیانی در اوائل نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان معطوف داشتند و از جمله اسباب انحراف او آنکه بعد از فتح کابل خوست و اندراب که در تصرف میرزا بود بیکی از ملازمان درگاه مکرمت شده بود میرزا آن محال را بتصرف خود در آورد و چون از روی حساب و معامله تمام بدخشان میرزا را نرسید آنحضرت میخواستند که قندوز و بغلان و غوری را نیز تغیر داده بیکی از ملازمان حکم فرمایند و برانچه حضرت گیتی ستانی به پدر میرزا داده بودند اکتفا فرمایند و هرگاه ممالک محروسه وسعت پذیرد الکای بیشتر باز به او مرحمت نمایند لیکن بجهت مراعات جانب میرزا قندوز را بحال خود گذاشته بودند

میرزا از معامله ناشناسی با ولی نعمت خود کفران نعمت ورزیده و علانیه در مخالفت زده خطبه بنام خود ساخت و حضرت جهان
آشیانی متوجه التفات آن تجربه مخالفت میرزا شده حضرت خاقانی را در دار السلطنه کابل بحفظ الهی سپردند و میرزا عسکری
را درین یورش همراه گرفتند لیکن در باب یادگار ناصر میرزا اندیشه مند بودند و چون به النگ قراباغ رسیدند رای
صواب نمای چنین اقتضا فرمود که جو وقت سرخشت او را از شکنجه هستی نجات بخشیده عالمی را از لوث شرارت او پاک
سازند و محمد علی طغائی که حراست کابل داشت حکم شد که کارش به انجام رسانند مشار الیه از کمال ساده لوحی و
ظاهربینی معروض نمود که من هرگز گنجشکی را نکشته ام میرزا را چون توانم بقتل رسانید آنحضرت بر ساده لوحی او بخشوده
این خدمت را بمحمد قاسم موجی رجوع فرمودند او شب بمجلس میرزا رفته بحکم کمان خفه ساخت و چون رایات اقبال بحدود
اندراب رسید میرزا سلیمان از نا سعادتی بخت لوم جنگ قدم جلادت پیش نهاده در موضع تیرگران که از مواضع
اندراب است فرود آمد و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید پیشتر از آنکه خود سوار دولت شوند میرزا هندال
و قراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی از دلیران عرصه نبرد را روانه ساختند و میان فوج پادشاهی و میرزا
جنگ عظیم در پیوست میرزا سلطان خندقی را پناه خود ساخته ثبات قدم ورزید میرزا بیگ برلاس با جمعی
تیراندازان از آن طرف داد مردانگی و کمان داری داد میرزا هندال و قراچه خان و حاجی محمد شجاعتهای نمایان
کردند خواجه معظم و بهادر خان را تیر رسید و پیاده شدند و لدبیک و قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراچین و احمد بیگ
و دوغان بیگ که قورچیان خاصه شاهی بودند و همراه ایلچی درین یورش بسعادت خدمت سرافرازی داشتند
بواسطه افتادن اسپ بزمین آمدند و جنگ از طرفین نیز از و شده بود که جمعی از فدائیان رکاب دولت مثل شیخ
بهلول و سلطان محمد بواق و سلطان سرهندی و سلطان حسین خان و محمد خان ترکمان و میرزا قلی جلایر و میرزا
قلی برادر شید ر محمد خان و شاه قلی نارنجی تکیه بر فتاح غیبی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند و بیا مردی از
خندق گذشته شمشیر را علم کردند غنیم تاب مقاومت نیاورده راه گریز پیش گرفت و هزیمت را غنیمت شمرده
بهادران سراسیمگی پریشان شد و از هر طرف دلاوران عرصه فیروزی قدم جلادت پیش نهاده بحمله شیرانه غنیم را
پراگنده ساختند حضرت جنت آشیانی هنوز بدولت سوار نشده بودند که طنطنه فتح و نصرت بلند آوازه شد
میرزا سلیمان را پای ثبات از جای رفت و براه نارسی و اشکمش متوجه تنگی خوست شد و تولک طالقانی و میرزا
بیگ برلاس و اویس سلطان که از نژاد سلاطین مغول بودند از میرزا سلیمان جدا شده به آستان بوسی رسیدند
آنحضرت هم خود بدولت و اقبال سوار شده میرزا هندال و جمعی بهادران را بتعاقب گریختها نامزد فرمودند
اسپ بدخشی بسیار بدست بهادران منصور افتاد و آنحضرت از راه کتل سرابان بهر راه خوست در آمدند میرزا
سلیمان با معدودی چند راه آوارگی پیش گرفته بدرب کولاب فرار نمود و اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان
فوج فوج و جوق جوق آمده بندگی اختیار کردند و آنحضرت هر کدام را فراخور حال بشمال عواطف خسروانی فرموده
بمناصب و جاگیر اختصاص بخشیدند و بتقریب میوه پنج شش روز در خوست توقف واقع شده و شکار مرغابی
و کبک و ماهی خوش وقت گردیدند آنگاه از راه ورشک بکلاوکان و از آنجا بکشم تشریف بردند میرزا سلیمان
بودن خود را در آن حدود صلاح ندیده با معدودی از آب آمویه گذشته روزی چند به آوارگی گذرانید

واز سوانح که در کشم واقع شد آنست که خسرو نامی از غلامان فرمانروای ایران شاه طهماسب فرار نموده بملازمت
حضرت جنت آشیانی آمده بود و ظاهرا از و حرف نامناسب نسبت بشاه سر زده و دوغان بیگ و حسین بیگ جهوریه
که از قورچیان شاهی در رکاب معلی بودند بشنیدن این حرف در باره آن کمینه غیرت رسیده گردنش زدند آنحضرت
را این جرأت بسیار ملایم خوش نیامد و انتهار گذرانیده بعد از چند روز بشفاعت حسین قلی سلطان مهردار ترقیم
عفو بر خطای ایشان کشیدند و چون مهمات بدخشان خاطرخواه اولیای دولت صورت بست قندوز و اندخود
را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و اکثر ولایت بدخشان بجاگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت منعم خان بتحصیل
خوست مقرر شد و بابوس را بتحصیل اموال طالقان فرستادند و رای جهان آرای چنین اقتضا کرد که بجهت
فرو رسیدن انجام مهام بدخشان و تنسیق آن ملک در قلعه ظفر قشلاق واقع شود و باین عزیمت متوجه آنجا شده بودند و چون
بموضع شاهدان که مابین کشم و قلعه ظفر است نزول اجلال اتفاق افتاد مزاج صحت امتزاج از مرکز اعتدال انحراف
نمود و بنابرین قریب دو ماه دران منزل اقامت روی داده بر مبادی این عارضه چهار روز غشی متوالی عارض
شد و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام افتاده مردم محال جاگیر خود را گذاشته آمدند و میرزا هندال
باندیشه ناصواب باتفاق بعضی امرا از جاگیر خود برآمده تا سرآب کوکچه رسید بدخواهان میرزا سلیمان در اطراف
سر بر داشتند و قراچه خان باتفاق جمعی از یکجهتان بر درگاه عالی آمده خرگاه زده نشست و میرزا عسکری را
که نقش فنا از لوح پیشانی او خوانده میشد مقید ساخته در خرگاه خود نگاه داشت و خود در پیش آستان بوده در لوازم
خدمتگاری و بیمارداری اهتمام نموده در حضور اشرف بغیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین و یکی دیگر نمیرفت روزی
که عنوان صحت بود اقامت روی نمود میر برکه بکورنش رفته از برهم خوردگی روزگار و استقامت قراچه خان شمه
بعرض رسانید آنحضرت قراچه خان را طلب داشته مرحمتها فرمودند و در خدمتش اظهار خشنودی نمودند و در همان لحظه
منشور عنایت بنام نامی شاهزاده جوانبخت رقم زده التفات ساخته مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند که مبادا
خبرهای ناخوش بموجب برهم خوردگی خاطر آن نونهال بوستان اقبال شود و تفرقه عظیم در حال دولتخواهان راه
یابد و از اتفاقات حسنه آنکه همان شب که خبر اندوه افزای آنحضرت بکابل رسید صبح آن فضیل بیگ خبر صحت رسانید
و خاطرهای برهم خورده اطمینان یافت و باعث انتظام و استقامت احوال دولتخواهان شد و نائره فتنه و آشوب
فرو نشست میرزا هندال مراجعت نموده بجای خود شتافت و هرکس بجاگیر خود معاودت نموده و از سوانح این سال
کشته شدن خواجه سلطان محمد رشیدی است که منصب وزارت داشت و مجملی ازین واقعه آنکه خواجه معظم باتفاق
بعضی از اوباشان آشفته دماغ بجهت تعصب مذهب [illegible] در شب بیست [illegible] رمضان
بمنزل خواجه مذکور در آمده وقت افطار روزه از آب شمشیر بی باک شربت شهادت چشانیده و از قهر پادشاهی
که بمنزله الیست از عقوبات الهی اندیشیده راه فرار اختیار نمود و چون این خبر بسامع جلال رسید جمعی را بگرفتن
آن سیه اعمال تعیین فرمودند و فرمان قضا جریان بمتصدیان مهمات کابل که مقر آن بد اختران بود صادر شد
محمد سلطان طغائی و فضیل بیگ و جمعی دیگر که در خدمت حضرت خاقانی بودند از اطلاع بر مضمون فرمان عالی خواجه معظم
و همراهان او را گرفته مقید ساختند و چون در موضع شاهدان آثار صحت بر مزاج وهاج آنحضرت ظاهر شده [illegible]

شود چون قلعه ظفر گشتند مولانا باز دید که از طبابت بهره وافی داشت و درین بیماری خدمات شایسته و تدبیرات پسندیده
بتقدیم رسانید چون بقلعه ظفر نزول دولت اتفاق افتاد و در اندک فرصتی مزاج اشرف باعتدال طبیعی رسید چندگاه
کامل صحت یافت و اکثر اوقات دران منزل دلکشا که مرو اپوده مجلسهای پادشاهانه میداشتند و از انجا شیر افگن
ولد قوچ بیگ را کهمرد و ضحاک و بامیان عنایت نموده رخصت فرمودند و نیز بزبان اقدس گذشت که چون موکب
عالی کابل نزول اجلال فرماید غوربند در اضافه جاگیر تو مرحمت خواهد شد مجملی از احوال میرزا کامران
و در آمدن او بحیله بقلعه کابل دراین هنگام که حضرت جنت آشیانی را ضیق عارضه روی داد و مدتی
در ولایت بدخشان بجهت ضبط و تنسیق آن ملک وقفه اقامت اتفاق افتاد میرزا کامران فرصت یافته جمعی از اوباشان
را فراهم آورده بمیمونی خاطر شورش طلب ناگهان بکابل درآمده حصار را متصرف شد و شیر افگن حرام نمکی
نموده پیش میرزا رفت از استماع این خبر وحشت خاطر قدسی ماثر آنحضرت بر آشفت و همت عالی بر اطفای نایره
این فتنه مصروف داشته متوجه کابل شدند چون سررشته سخن باینجا رسید ناگزیر مجمل از احوال میرزا کامران
مرقوم کلک وقایع رقم میگردد و عنان قلم از طول کلام بازکشیده بعرض می رساند چون موکب عالی فتح قندهار
نموده بسواد کابل رسید تمامی لشکر و حشم آن ملک از قدوم میمنت بخش خوشوقت شده از میرزا جدائی اختیار نمودند
و فوج فوج و جوق جوق بملازمت سعادت پذیر گردیدند میرزا مضطرب و متأمل گشته سر بوادی ناکامی نهاد و حضرت
جنت آشیانی میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر را بتعاقب تعین فرمودند چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد
و چون اثری از میرزا نیافتند بموجب امتثال امر عالی تعاقب کنندها مراجعت نموده بکابل آمدند میرزا کامران
بسرعت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید اهالی و موالی آنجا را بجبت یاوری گرد و قلعه را مضبوط ساختند چندی میرزا
تدبیرات بکار برد و بجائی نرسید و بهزار ناکامی از کرفتلو برخاسته بخانه خضر خان هزاره شتافته خضر خان او را
بهمانجا رسید بجائی آورده میرزا را از راه تیری بزمین داور برد حسام الدین علی خلیفه از دو فوج بجهت قلعه
محافظت نمود چون این خبر بمسامع علیه رسید غزنین بمیرزا هندال مکرمت فرمودند و زمین داور بمع توابع بجاگیر میرزا
الغ بیگ مقرر شد و به علم و نقاره و تومن توغ ممتاز ساخته او را بزمین داور رخصت فرمودند و فرمان بنام [illegible]
صادر شد که چون یادگار ناصر میرزا از روی دولتخواهی بدانجا آمده او را بمرافقت میرزا الغ بیگ بسر میرزا
کامران فرستند و منشوری باسم یادگار ناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا الغ بیگ دفع شورش
میرزا کامران نماید و تلافی تقصیرات گذشته کند میرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور شدند و از خبر
وصول عساکر منصور میرزا از جا بگسسته شده آوارگی کوه و دشت اختیار کرد میرزا بجانب تته شتافته بشاه حسین ارغون
التجا برد و میرزا الغ بجاگیر خود قرار گرفت و یادگار ناصر میرزا احرام سعادت ملازمت بسته در دار السلطنه کابل بسعادت
زمین بوس مستسعد گشت و میرزا کامران دختر حاکم تته را که پیشتر نامزد او شده بود در انعقاد خویش آورده روزی
چند در انجا بسر برد و منتظر فرصت نشست و چون خبر شدت ضعف حضرت جنت آشیانی با دیگر اخبار ناخوش
انتشار یافت میرزا از حاکم تته کومک خواسته عزیمت کابل پیش نهاد خود ساخت حاکم تته نیز لشکری را خوب عظیم و استه
[illegible] را همراه میرزا تعین نمود [illegible] چون [illegible] رسید [illegible] از قندهار را باید گرفت بعد ازان بکابل متوجه باید شد

قندهار با اهتمام بیرام خان استحکام داشت بسهولت میسر نمی شد بصوب کابل روان گردیدند و در حدود قلات جمعی از
افغانان سوداگر که اسپ می بردند رسیده اسپان سوداگران را کشیده به مردم خود قسمت نمود و از آنجا بصوب غزنین
شتافت و بی تحیر بغزنین رسیده از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت و مستی میگذرانید و در آن شب که میرزا
بغزنین آمده بدست طالع بود و عبدالرحمن [illegible] و جمعی میرزا [illegible] گرفته شد قلعه بدست میرزا افتاد و زاهد
بیگ را گرفته در حضور میرزا آوردند و در عین مستی او را بسیاست بادیه فنا ساخت آنگاه میرزا دولت سلطان
داد خود را با جمعی از مردم [illegible] ملک محمد که از معتبران حاکم [illegible] بود در غزنین گذاشته خود بسرعت هرچه
تمامتر روانه کابل شد ولی مبالغه جز سحری بکابل رسیده اول بدروازه طاقیه در آن آمد و از محمد علی که حکومت
کابل داشت خبر یافت که در حمامست بهانا که او نیز از نشاء بدمستی بخار غفلت افتاده باشد علی قلی [illegible] را که یکی از خویشان
میرزا بود به درون حمام فرستاده محمد علی را برهنه از حمام بیرون کشیده به آب تیغ غسلش داده متوجه درون قلعه شد
پهلوان [illegible] که دروازه آهنین باهتمام او مقرر بود بموجب قرار داد دروازه را گشود و میرزا به درون شتافته شهر
را متصرف شد و در آن سحرگاه که این قضیه سانح شد حاجی محمد عسس آمده میرزا را به میرزا گفت که چون [illegible] و چون
آدم جواب داد که شام [illegible] و صبح آمد به میرزا در بالاسری ارک نشیمن ساخت و شمس الدین اتکه حضرت خاقانی را
با بین لایق پیش میرزا آورد و میرزا آن نور پرور داستان را در آغوش عزت گرفته اظهار انواع مهربانی و گرمی
فرموده آنگاه از کوتاه بینی و بد اندیشی به مردم خود سپرد و چون میرزا کامران کابل را بتصرف خود آورد انواع
تحکم و تعدی پیش گرفت و در انتزاع مال مردم و ریختن خون ناحق دست تطاول دراز کرد مهتر وکیل را
که از غلامان خاص پادشاهی بود میل در چشم کشیده حسام الدین علی ولد میر خلیفه را که جاگیر او به [illegible]
انتقال یافته بود بحکم آنحضرت از جاگیر خود بکابل آمده متوجه ملازمت بود بانتقام استحکام زمین داد و اعضای
محسنه او را قطع کرده بناخوشترین وضعی مسافر ملک عدم ساخت و چوبی بهادر که از دولتخواهان [illegible]
خدمت بود نیز به قتل رسید و خواجه معظم و بهادر خان و اتکه خان و ندیم کوکه و جمعی دیگر از مقربان بساط قرب را
محبوس ساخت و پیوسته به ارقام تلبیس اضلال و اغوای مردم میکرد و از آنجمله شیر افگن را [illegible] آورد و حسن بیگ
کوکه و سلطان محمد بخشی را [illegible] ساخت و لی حقیقتان سفله طبع تنگ حوصله به اندک گمان فایده خاک
بی حمیتی در کاسه روزگار خود افگنده راه بی حقیقتی پیمودن گرفتند و بنا عمده اسباب گرفتن کابل بی اتفاقی مردم و
غفلت آنجا شد چه در آن زمان حکومت کابل به محمد علی طغائی مفوض بود و او در نهایت غفلت و مستی میگذرانید و جمیع
حزم و احتیاط مرعی نمیداشت القصه میرزا در مقام جمعیت سپاهی و سرانجام لشکر [illegible] اسباب شورش [illegible]
روزی بر بالای ارک نشسته بود و لد بیگ و ابوالقاسم و جمعی از قوربیان شاهی که از ملازمت حضرت جنت آشیانی
عازم عراق بودند به دیدن میرزا آمدند در آن ساعت حضرت خاقانی نیز پیش میرزا تشریف داشتند و اکثر معتقدان
و مخلصان میرزا در پیش ایستاده [illegible] ابوالقاسم را [illegible] ولد بیگ [illegible] گفت
که شرط نمک خوردن آنست که با این جوان یکدل شده کار میرزا بسازیم و این نونهال گلشن اقبال را بسلطنت برداریم
ولد بیگ که مرد [illegible] این کار [illegible] و از این اندیشه اتفاق ننمود گفت که ما مردم [illegible] این فضول [illegible]

چون بسیج نهضت مرکوز خاطر بود بار نهضت جهان امکان که عنقریب از وقت بظهور رسید ارتفاع رایات جهانگشا

از بدخشان بدفع شورش و فتنهٔ میرزا کامران و محاصره نمودن کابل

شورش میرزا کامران و تسخیر کابل بسامع اقبال رسید با وجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیهٔ عالی مصمم گشت که از راه
در هستانهٔ الطغامی بایر شده و فسادنما بند و بجهت شئون عاطفت میرزا سلیمان فرستاده و تقصیرات او را بخشیده
و آن حیرت زده تیه آوارگی را تبار جا و جاگیر کرامت فرموده همان محال که حضرت فردوس مکانی بوالد میرزا مرحمت
نموده بودند عنایت کردند و اندراب و خوست و کهمرد و غوری و آنچه در جاگیر میرزا هندال بود مقرر گشت و بمدد رفیقیت
توفیقات الهی در ساعت مسعود عنان عزیمت بصوب کابل معطوف داشتند و بنابر تواتر تواصل برف و باران
روزی چند در طالقان مقام شد و بعد از تخفیف برف و باران از طالقان متوجه قندوز شدند و میرزا هندال بلوازم
مهمانداری پرداخت و بجهت مراعات خاطر میرزا در نواحی قندوز بباغ خسروشاه اقامت اتفاق افتاد و بعد از
عید قربان از قندوز کوچ فرموده براه کوتل شیر در خواجه سیاران نزول اجلال اتفاق افتاد و شیرعلی که جنود از جمعیت
میرزا بیگ فرقت تنگی آب دره را بجهت محکم ساخته بود اما ز ظاهر تا بهمه باطن چه سازد آخرکار از پیش میرزا هندال ده
خان فرار نمود بعد از آن که اردوی معلی عبور فرموده از عقب در آمده بر بنگه و بیرتال دست تطاول دراز ساخت
و چون موضع چاریکاران مخیم بارگاه اقبال شد از این موضع جمیع کشیدهٔ حقوق نعمت سابقه و لاحقه را بر طاق نسیان گذاشته
از سخت سرگشتگی جدا شده نزد میرزا کامران رفتند و بد مرعات ترقی که فی الحقیقة در کات تنزل بود رسیدند مثل اسکندر سلطان
و میرزا سنجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواهرزادهٔ حضرت فردوس مکانی و آنحضرت در حدود ده توقف فرمود
خواتر مثل بدین جمعی معامله با ایشان فی حقیقت را به پیمان و عهود اطمینان بخشیدند بعد از فراهم آوردن خاطر تا به یکی
بیرنیان مجلس کنگاش منعقد شد حضرت با فهماسی سخن بموقف عرض رسانیدند که چون میرزا کامران متحصن شده است
لایق آنست که از کابل گذشته بجهد و بر سر خواجه پسته نزول اقبال واقع شود تا ازدوق عسکر فیروزی به پسیده با
راهی بهمرین قرار گرفت و از همه سوار دولت شدند اندک راهی طی شده بود که بخاطر الهام مآثر آنحضرت چنین رسید
که بجانب خواجه پسته رفتن مناسب نیست چه اکثر مردم عیال و متعلقه در اردوی اختیار جدا خواهند شد و جمعی را بخاطر خواهد
رسید که بکر توجه موکب عالی براه دیگر بار قرار گرفته لایق دولت آنست که همت گماشته شهر بند را متصرف شویم چه بدینجهت
هم مردم از ما جدا نخواهند شد و هم از سبب یار ندیکی بقدر بیاسیی حاصل میشود و اگر میرزا بجنگ مبادرت نماید بعین
صلاحست مدانچه رقم زدهٔ کلک تقدیر گشته نقش پذیر خواهد شد لهذا حاجی محمدخان را طلب داشته مکنون خاطر را با
او در میان نهادند او برین رای صایب آفرینها کرد و همین اندیشه قرار یافت حاجی محمدخان و جمیع براه کوتل منار روان
شدند و خود بدولت و اقبال از پایان کوتل متوجه شهر گشتند میرزا هندال بجد و جهد افغانان نزدیک بروضهٔ بابا
ششتر رسیده بود که شیرافگن اکثر مردم کارآمدنی میرزا کامران را سر کرده بجنگ آمد جنقلیشهای نمایان از جانبین بوقوع
شد اکثر مردم پادشاهی بوا قدم تمکین و ثبات برجای نماند و میرزا هندال در میدان نبرد مردانه استاده داد شجاعت
و دلیری داده و چون اینمعنی مکشوف خاطر اشرف شد قراچه خان و میربرکه جمیع دیگر مثل شاه قلی نارنجی و امثال
آنرا حکم فرمودند که بکومک رفته مخالفان را تنبیه نمایند این جماعه متوجه عرصهٔ نبرد شدند و میرزا که از همه پیش تاخته

و درین اثنا حاجی محمد خان و جمعی دیگر که از آن راه جهت رفته بودند بوقت رسیدند و شکست بر گروه مخالف افتاد و بسیاری
را دستگیر کرده بملازمت آوردند و آنحضرت از فراخ حوصلگی خواستند که روزی چند او را در بند و زندان بند بدر سلطنت
و ملک و دولتخواهان انتظام بخشند لیکن بموجب التماس قراچه خان و ابرام جمعی از دولتخواهان که از غصه بیداد ایشان او
خونبها در عرصه جنگ داشتند بجانب سیاست رسید و آنحضرت از راه خیابان متوجه کابل شدند و درین اثنا نیز جلو تعاقب کرده
سرزده بدروازه آهنین خود را رسانیدند میرزا خضر خان و ارغونیان همراه پاپیش گرفتند و شهر بتصرف اولیای
دولت ابد پیوند در آمد و آن روز بباغ قراچه خان نزول اجلال اتفاق افتاد و بسیاری از مفسدان بدسرانجام که در
جنگ گاه بدست اولیای دولت در آمده بودند بیاسا رسیدند شیر علی خود را بقلعه انداخت و مضطربان قلعه را اطمینان
خاطر حاصل شد حضرت جنت آشیانی سیر باغ دیوانخانه و از باغ بیرون نموده بکوه عقابین که بر قلعه مشرف است نزول اجلال
اقبال فرمودند و توپها و ضرب زنها نصب کرده بسیر بیداد میزدند و هر روز از مردم میرزا کامران بر آمده جنگ شاهی جوانانه
میکردند مهدی خان و جلمه بیگ خویش او و بابا سعید قپچاق و اسمعیل کور و ملا مبتلا اردوی و چندی دیگر از بخت برگشتها
فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند حضرت جنت آشیانی بقراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که در جانب
دروازه یارک جای ا در دو بی معلی اختیار کنند و در محاصره قلعه پیشتر توجه نموده در حملها همت کرده کار بر اهل قلعه
تنگ سازند فرستادها در تفحص جاسوسی بودند که سی چهل کس از دروازه یارک بر آمده ایستادند چون حاجی
محمد خان بجانب آنجماعه تاخت تاب مقاومت نیاورده بقلعه پناه بردند درین اثنا شیر علی از قلعه بر آمده بحاجی
محمد خان جنگ شاهی نمایان کرده بدست راست او زخم کاری از دست شیر علی رسید و همینها مردم پادشاهی زور
آورده شیر علی را اندرون قلعه در آیند و حاجی محمد خان را سید داشته بخانه آوردند و مدتی بیمار بود و شهرت جهان یافت
که ودیعت حیات سپرده است آنحضرت کس پیش او فرستادند که سوار شده خود را بر حلیها نماید بموجب اشارت سوار
شد و باز از شماتت اعدا آگسا یافت روزی میرزا سنجر پسر سلطان جنید که داغ بی حقیقتی بر جبین حال خود نهاده رفته بود
از قلعه بر آمده تاخت چون اسپ شیخ جلو بود او را بر داشته تا باغ بنفشه آوردند و در آن عرصه تیر و او را دستگیر ساخته
بحضور اشرف آوردند و آنحضرت جان بخشی فرموده بزندان خاصه فرستادند و محمد قاسم و محمد حسین خواهرزاده بابا پهلوان
میر دوست میر که الحال سرکرام در حوزه استعداد خود تربیت یافته از امرای عظام این دولت ابد پیوند بدستیاری
بخت بیدار از برجی که میان دروازه آهنین و برج قاسم برلاس بود خود را انداخته در عقابین بزمین بوس مشرف
امتیاز یافتند و مشمول عنایت بغایت گشتند و در اثنای محاصره قلعه کاروانی از ولایت بحاریکاران آمده اسپان
بسیاری در آن قلعه بود میرزا کامران شیر علی را با جمعی کثیر تعیین نمود که آن اسپان را بتصرف در آرد و هر چند خواجه
محمد جنگ جنگ که از معتبران میرزا بود منع کرد و بتصریح گفت که اگر حضرت پادشاه خبردار شوند و مردم فرستاده سر راه
بگیرند و نگذارند که بسلامت بقلعه معاودت نمائیم بغیر از خرابی و آوارگی چه نتیجه دارد و میرزا که چشم طمع بر اموال مردم دوخته بود بدین
حرف التفات ننموده جمعی را سر کرده شیر علی نامزد ساخت فی الفور این خبر بعرض اشرف رسید و حاجی محمد خان
مقرر شد که آن طایفه را از لودی و تاراج باز دارد و حاجی محمد بعرض رسانید که آنجماعه شبا شب رفته اند و کار خود ساخته
اگر بالتعاقب بکنیم و به ایشان رسیم از دست خواهند رفت صلاح دولت آنست که سر حلیها را استحکام داده سر راه بگیریم

کرد ازهم که بقلعه درآیند آخر رای بر همین قرار یافت شیرعلی و ولدی محمد جنگ جنگ و سایر مردم که بسوداگران رسیدند اسباب
آنها را بی درنگ کشیده گرفتند و بسیاری از متاع سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند که بقلعه درآیند
از استحکام راهها و مورچلها قدم پیش نیارستند نهاد تردی محمد با شیرعلی گفت که اینک سخن من پیش آمد هرچند سعی نمودند که
بقلعه درآیند میسر نشد ناچار خود را بکناری کشیده در کمین فرصت نشستند روزی باقی صالح که از یکه جوانان مردانه بود و همراه
شده کامران میرزا از نزدیک دروازهٔ آهنین آورده بگذرانید گفت که بیک حمله شیرعلی را از همین دروازه بدرون می‌آرم
چون دروازه کشودند جمعی از دلیران میرزا قدم جلادت پیش نهادند محمد قاسم خان موجی و قاسم مخلص و جمیل بیگ که دران
مورچل بودند حاضر شده داد شجاعت و دلیری دادند سنبل خان با شصت هفتاد غلام پادشاهی در بندوق اندازی
کاربرد ازینجا که جمیل بیگ بشهادت رسید و باقی صالح که باعث این فتنه بود به تیر بندوق آتش درخرمن حیات
او افتاد و جلال الدین بیگ را که از معتبران میرزا بود زخم کاری رسید و بسیاری از مردم میرزا زخمی شدند و باز
بقلعه درآمده دروازه را مضبوط ساختند شیرعلی از درآمدن مایوس شده بجانب غزنین شتافت حضرت جنت‌آشیانی
خضر خواجه خان و مصاحب بیگ و اسمعیل بیگ دولدی و جمعی کثیر را تعین فرمودند که گرم و چسپان شتافته آن بیدولت
را دستگیر نمایند فرستادها در کوتل سنجد و به شیرعلی رسیدند و جنگ سخت در پیوست و بهادران لشکر منصور نصرت
یافته غنیمت فراوان از نقد و جنس بتصرف آوردند و جمعی کثیر اسیر شدند و شیرعلی با معدودی بجانب هزاره جات
رفته بخانهٔ خضرخان پناه برده مردم پادشاهی مظفر و منصور مراجعت نموده سالما و غانما بملازمت رسیدند و حکم شد
که سوداگران تاراج خورده هرکدام اسپ و اسباب خود را بشناسند بگیرند اکثری بحق خود رسیدند و باعث ازدیاد
معدلت و مرحمت آن پادشاه حقیقت آگاه شد و باغیان اسیر را به برابر مورچلها آورده علانیه بعقوبتهای گوناگون
قصاص فرمودند میرزا کامران چون از همه راه ناامید شد و از هیچ طرف فتح الباب نیافت طریق گشته همت ناقص
خود را بکشتن طفلان معصوم و خوردسالان بیگناه و برانداختن ناموس مردم مصروف داشته زن بابوس را
به اهل بازار سپرد و سه پسر او را یکی هفت ساله و دوم پنج ساله و سیوم سه ساله بعذاب تمام کشته و نزدیک مورچل
قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداختند و سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خدا دوست پسر مصاحب بیگ را بکنگرهای
قلعه بسته آویخت و پیغام فرستاد که آمده مرا ببینید یا راه بدهید که بدر روم یا پادشاه را از محاصره برخیزانید و
الا پسران شما را هم مثل پسران بابوس خواهم کشت قراچه خان که دران زمان وکیل مطلق العنان بود آواز بلند
ساخته گفت که حضرت سلامت باشند جان و مال و فرزندان ما که عاقبت در عرصهٔ تلف اند چه بهتر ازین که در
راه صاحب و ولی نعمت بکار آیند فرزندان ما چه باشند جان ما فدای آنحضرت است شما ازینها اندیشهای ناصواب
بگذرید و از راه معذرت و شرمساری درآمده ملازمت نمایید که بغیر ازین علاجی نیست و از راه دیگر نجات ممکن
نی انگاه در هرچه بهبود شما باشد و از دست ما آید خواهیم کوشید و ما را از کشتن فرزندان چه می‌ترسانید اگر فرزندان
ما را ضررے واقع شود عوض آن بسهولت میسر است حضرت جنت آشیانی قراچه خان و مصاحب بیگ را طلب
داشته به لطفهای سرشار خوشوقت ساختند میرزا در عرض و ناموس مردم دست زده بی آزرمی و خیره چشمی
شعار خود ساخته زن محمد قاسم موجی را پستان بسته آویخت و این بی اعتدالیها بیشتر باعث وبال و خسران او

پیدا گشت درا ثنای ایام کہ باعث آگاہ سے بر حقایق رموز الٰہی و ظہور کرامات حضرت خاقانی شد آن بود کہ میرزا کامران از
کوتاہی خرد و بد اندیشی ذات و خیال بوستان سلطنت یعنی آنحضرت را در برابر توپ آورده نگاه داشت چون حراست و حمایت
ایزد تعالیٰ حافظ و ناصر ذات برگزیده خویش باشد هر آینہ از بد اندیشے و بدسگالی ستمگاران حق ناشناس غبار آسیبی بر دامن
بقای او نرسید بلکہ این اراده باطل موجب ازدیاد اخلاص و اعتقاد اہل بصیرت و باعث خذلان حال جمعے کور باطن باطل ستیز
گشت و با وجود آنکہ حضرت را در برابر توپ داشتند فی الفور دست قادر اندازان بوشکاف در لرزه شد و فتیلہای تفنگ
افسرده گشت و هر چند تدبیر بکار بردند بجایی نرسید و رنگ اسمعیل خان میر آتش ازین رنگذر در حیرت فرو شد و چون نظر بر جای
توپ انداخت حضرت خاقانی را نشاخت نزدیک بود کہ قالب تہی کند در ساعت دست از کار باز داشت و آن سیاه دل
چند زمانی بر این وسیلہ از بلیہ نجات یافت و چون حقیقت حال بعرض حضرت جنت آشیانی رسید سجدات شکر این موهبت بجای
آوردند و موجب قرب زوال اہل قلعہ شد درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین داور و قاسم حسین خان سیستانی از قلات
و خواجہ غازی کہ در اردوی شاه مانده بود و شاه قلی سلطان کہ بہ بیرام خان خویشے داشت از قندهار و جمعے دیگر از بدخشان
بملازمت رسیدند آنحضرت سور جل این مردم در جانب دروازه بارگی حکم فرمودند و کار بر میرزا تنگ تر شد چون اکثر
از لشکریان او باطل گروید از راه چاپلوسے و تملق در آمده بوسیلہ قراچه خان معروض داشت کہ از گذشتہ پشیمانم و قرار داده ام
کہ بسعادت خدمت شتافتہ تلافی و تدارک تقصیرات سابق و لاحق نمایم و خدمات شایستہ دل آنحضرت را بجوئی مهربان سازم
التماس آنکہ بر جان و مال من بخشیده و در سایہ مرحمت خویش جای دهند آنحضرت بمقتضای بزرگے و بلند همتی ملتمس او را بعز
قبول مقرون داشتند لیکن چون میرزا هندال و قراچه خان و مصاحب بیگ اکثر اعیان لشکر از مشرب عذب اخلاص
بهره وافی و نصیبه کافی نداشتند خواستند کہ گرمی هنگامہ آنجا افسردگے نپذیرد لہذا بہ آمدن میرزا راضی نشدند و
بحرفهای توهم آمیز میرزا را از مایند بد گفته فرستادند کہ بچہ امید و قلعہ می باشی و بکدام چشم داشت ملازمت می آئی روز
بروز اسباب قلعہ گیرے آماده تر میگردد زود تر خود را از طرف مورجل حسن علے آغا بیرون انداختہ راه سلامت پیش گیر
و میرزا بہ اشاره ایشان شب پنجشنبہ هفتم ربیع الاول نهصد و پنجاه و چهار از همانجا کہ نشان داده بودند راه بدخشان پیش گرفت
کہ شاید بوسیلہ میرزا سلیمان و اگر آن میسر نشود بہ امداد اوزبکیہ کارے تواند ساخت آنحضرت حاجی محمد خان و جمعی را به
تعاقب میرزا تعیین فرمودند و خود بہ دولت دار السلطنہ کابل را کہ وحشت سرای ویرانی بوده بود به نور قدوم گرامی
عشرت خانہ انس گردانیدند و بدیدار فیض آثار شاهزاده عالیمقدار کامیاب حضور گشتند و سجدات شکر این موهبت عظمیٰ تقدیم
رسید حاجی محمد خان و جمعے کہ بہ تعاقب میرزا تعیین شده بودند اگرچہ باو رسیدند اما تکاسل سپاهیان کہنہ قلعہ عمل نموده اغماض
عین کردند و میرزا جانی بسلامت بدر برد اما آق سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای دولت افتادند و چون سده عدالت
حاضر ساختند هر کدام فراخور جرایم خویش بسزای کردار گرفتار آمدند از انجملہ سلطان قلی اتکہ و ترسون میرزا خویش عبد اللہ میرزا
و حافظ مقصود و مولانا باسقے بود و مولانا قدم ارباب بیاسا رسیدند و میرزا کامران از راه سخید در منوجہ بدخشان
شد میرزا بیگ و شیر علی کہ از معتبران میرزا بودند با چندے در نواحی ضحاک به میرزا ملحق گشتند و چون بغوری رسیدند میرزا
بیگ برلاس کہ حاکم غورے بود پیغام فرستادند کہ آمده ببین او در جواب گفت کہ از من حرام نمکی کہ شعار بدگوهران است
نمی آید میرزا خواست کہ از غوری بگذرد دیگر اتکلمان مردم میرزا دشنام داد و اشارت بجانب میرزا کرد کہ همراه این مردم

لا کرد بره از جهت غیرت حضرت فردوس مکانی درین بود می هرگز از حاکم غوری باین زبون گردد میرزا از طعن او رنجیده
شده گفت که چرا اول صرفه کوری بیگی حساب نمی نمایی من از بی اعتمادی بخابان چنین میگویم اگر از شما قدرت جنگ بودی
حال می فهمیدم چنین میکند شتم آن دیوانه با نخان درشت در میان گفت میرزا اگر بتحاکم غوری جنگ کرده شکست از جانب
مردم غوری افتاد و غوری بدست میرزا درآمد و میرزا ابالقدر سامانی بهم رسید و شیر علی را آنجا گذاشته خود به بدخشان متوجه
شد و کس نزد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرستاد که اگر آنجا با عاجزت وامداد کرده بموافقت برسید نه ایشان را بهم زدن عقل ...
دولتخواهی پادشاهی از دست نداده و نزد خود را از معاونت میرزا نگاه داشتند میرزا کامران بسبب این اوهام باطله متوجه بلخ شد
که شاید به امداد پیر محمد خان بدخشان را تواند گرفت حضرت جنت آشیانی قراچه خان را به بدخشان تعیین فرموده بودند که رفته میرزا سلیمان
و میرزا ابراهیم را و سایر اولیای دولت مشغول گشته میرزا کامران را بدست آورند یا از آن ملک هم آواره سازند قراچه خان
به بدخشان رسیده باتفاق میرزایان متوجه قلعه غوری شد و در آنجا با شیر علی که مردم میرزا کامران که متحصن بودند جنگهای
مردانه کردند و جوانان نیک از طرفین کشته شدند از آنجمله خواجه نور و ملا میرک تاب و ار کره از بهادران و منظوران میرزا هندال
بودند بدرجه شهادت رسیدند آخر محصوران قلعه تاب نیاورده فرار نمودند و قلعه بدست اولیای دولت درآمد درین اثنا
خبر آمدن میرزا کامران و پیر محمد خان از بلخ رسید میرزایان قرار جنگ نداده بشعاب جبال باز گردیدند حضرت جنت آشیانی
هرج و مرج بدخشان را استماع فرموده عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف داشتند و در غوربند قراچه خان آمده ملازمت
نموده و چون اسباب قراچه خان در هنگام مراجعت بتاراج ایماقات رفته بود رخصت کابل یافت که درست سامان نموده خود را
بموکب عالی رساند و رایات اقبال از غوربند کوچ نموده بموضع گلبهار نزول اجلال فرمودند که تا آمدن قراچه خان روزی چند
به سیر و شکار گذرانیده چون قراچه خان بملازمت رسد متوجه پیش شوند اگرچه وقت گذشته بود معهذا آنحضرت بهمان
عزیمت اول راسخ بوده رایات اقبال بصوب بدخشان برافراشتند و چون مشیت ایزدی برین رفته بود برف کوتل
هندوکوه سد راه شد و شورش غریبی در آن کوتل پدید آمد که عبور دشوار نمود بمقتضای صلاح وقت عنان مراجعت معطوف
داشته متوجه کابل شدند که در موسم بهار عنان عزیمت بصوب بدخشان معطوف دارند **ذکر مکتب نشستن حضرت**
خاقانی و شرح دیگر سوانح و وقایع چون از عمر ابد پیوند حضرت شاهنشاهی چهار سال و چهار ماه
و چهار روز گذشت بضابطه اهل ظاهر پاس رسم و عادت داشته آن دانای رموز الهی و گنجور فتوحات نامتناهی را بمکتب
درآوردند و مولانا عصام الدین ابراهیم بشرف آخوندی آنحضرت خلعت امتیاز پوشید لیکن چون تقدیر ایزدی برین رفته
بود که آن برگزیده درگاه الهی بی اکتساب علوم ظاهری مورد فیوضات نامتناهی باشد هرچند حضرت جنت آشیانی در تحصیل
علوم ظاهری سعی فرمودند نتیجه بدان مترتب نشد روزی چند ملا عصام الدین ابراهیم معلم آنحضرت بود بعد از آن حمل بر
عدم کوشش مشار الیه فرموده مولانا بایزید را باین خدمت مقرر داشتند همین طور چند معلم تغیر و تبدیل یافت و حضرت
خاقانی اصلا التفات نفرمودند ظاهر حکمت درین بود که بر جهانیان ظاهر شود که دانش این پادشاه خدا آگاه از قسم موهبت
است نه از تحصیل و کسبی بالجمله حضرت جنت آشیانی درین ایام که بکابل تشریف داشتند همواره متوجه سامان یورش بدخشان و تسکین
شورش میرزا کامران می بودند چون میرزا کامران از اعانت میرزا سلیمان و میرزا هندال ناامید شده در بلخ کرد که امداد
از ملک پیر محمد خان بدخشان را تصرف درآورد از موضع ایبک حقیقت حال را به پیر محمد خان اعلام نمود و پیر محمد خان هم میرزا را

گرامی داشته مرده متضمن خود ساخته به استقبال فرستاده و میرزا را با احترام تمام بجای خود برده اعزاز می شدند میرزا کامران
خود را بسرحد بدخشان رسانیده به بدخشان آمد میرزا ابن تاب مقاومت نیاورده بشعاب جبال پناه برد و اکثر بدخشان بتصرف میرزا کامران
درآمد میر محمد خان بعضی را بکمک میرزا کامران گذاشته خود مراجعت نمود میرزا چند روز در کشم و طالقان آمد رفیق کوکه و خالق
بردی را با جمعی از جغتای و اوزبک بر وثاق تعین کرد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جمعیت نیک در کولاب بهم رسانیده
بر وثاق آمدند و با رفیق کوکه و دیگران جنگ مردانه کرده به نیروی دولت آسمانی شکست یافتند و ناگزیر بار خود را بجید در
کوهستان کشیدند و از سوانح این ایام آنکه چون قراچه خان مسند بخدمت شایسته گشته مورد عنایات بغایت شده و پایه
اقتدار وی بجائی مرتبه اعتبار رسید ارادهای زیاده از حساب نوکرے و صاحبی پیش گرفت و مطالب دور از کار پیش
خاطر خود ساخت و قدم از جاده اعتدال بیرون نهاد از جمله خواجه غازی دیوان که از حسن کفایت و درایت منظور نظر اشرف
بود نقار خاطر بهم رسانیده استدعا نمود که او را بسته پیش من فرستند تا گردنش بزنم و منصب او بخواجه قاسم تولچی عنایت
فرمایند و خاطر حق ناشناس آنحضرت به این مستم ارادهای باطل او توجه نفرمود قراچه خان از برگشتگی طالع جمعی کثیر را از
راه برده بجانب بدخشان روان شد و بابوس بیگ و مصاحب بیگ و اسماعیل بیگ دولدی و علی قلی اندرابی و حیدر
دوست مغل و شیخم خواجه خضری و قربان قراول با قریب سه هزار سوار کار آمدنی که از فریب دادهای او بودند بتیر
براه کوتل منار بادیه پیمای ضلالت گشتند و چون این خبر بمسامع علیه رسید خواستند که خود بنفس نفیس تعاقب این بدبختان
نموده تادیب فرمایند بملاحظه ساعت مختار خود بدولت توقف فرموده جمعی از ملازمان درگاه اقبال را بتعاقب آنها
تعین فرموده و همچنان هر کس از بندهای با اخلاص که حاضر میشد دفعه دفعه روانه می ساختند چنانچه نردی بیگ خان
و منعم خان و محمد قلی برلاس و عبدالله سلطان و دیگر دولتخواهان متعاقب هم شتافتند و قریب به نیم روز که ساعت
مسعود بود آنحضرت خود بدولت و اقبال سوار بادپای نصرت شدند از آنکه جوانان که پیشتر شتافته بودند در حوالی
قراباغ بچنداول آن سپه ولتان رسیده دست بردنمایان ظاهر ساختند و آخرهای روز و سرخوبی سوری بقراچه خان
شکست و گریزان شدند و درین هنگام شب بمیان جان آن تاریک دلان درآمد و از پل غوربند گذشته پل را ویران ساختند
و تعاقب نکنند با مراجعت نموده در قراباغ بشرف ملازمت استسعاد یافتند رای جهان آرا بر آن قرار گرفت که موکب عالی
بکابل مراجعت نماید و از انجا بسامان و سرانجام شایسته متوجه بدخشان شوند قراچه خان تمر قلی شغالی را که وکیل او بود
در چهاریکار گذاشته است که در آن حدود بوده اخبار کابل بسر رسانیده باشد و خود از کوتل هندوکوه گذشته در کشم بمیرزا کامران
ملحق شد روز دیگر حضرت جنت آشیانی مراجعت نموده بکابل تشریف ارزانی فرمودند و جمعی از کافر نعمتان که حقوق را بعقوق
مبدل ساخته بودند تنبیهای مناسب حال نمودند چنانچه قراچه قراحسن و اسماعیل خرس و مصاحب منافق و بابوس یوسف
و بمناشیر اقبال میرزا هندال و میرزا سلیمان شرف صدور یافت که مستعد نموده منتظر ورود موکب عالی باشند و حاجی
محمد را فرمان شد که از غزنین خود را زود بعتبه دار الخلافت رساند و درین ایام که همواره همت جهانگشا مصروف تنبیه و یورش
بدخشان و تسکین شورش میرزا کامران بود اکثر اوقات از ارکان دولت و اعیان خلافت کنکاش میخواستند جمعی
که از جوهر شجاعت و سرمایه خرد بی بهره بودند بر رفتن قندهار ترغیب می نمودند و بعضی که دل قوی و همت کار طلب داشتند
موافق رای جهان آرا بر رفتن بدخشان اهتمام سفر می نمودند روزی از سلطان محمد پرسیدند که توجه میگوئی او بعرض رسانید

که میرزا کامران از رفتن این حرام نمکان مغرور شده هست احتمال غالب آنکه عیش و مستی نموده متوجه اینجا نشود و اگر گوسپاد
بادشاهی بیشتر از راه کوتل بیند و کوه بگذرد فتح از جانب اولیای دولت است و الا نعوذ بالله نقش طور دیگر خواهد نشست
آنحضرت برگذاشتن آن خسیس با کرده فرمودند که اگر او مغرور است ما به درگاه الهی نیازمندیم و این نسبت بر زبان حقیقت ترجمان
گذشت ۵ مباد آن کس بنیاد خویش مغرور + که مغرور است کاو از شکسته دور + گفتند که توقف تا چه صورت دارد
ان شاء الله در این نزدیکی از کوتل عبور خواهیم فرمود. نهضت موکب منصور حضرت جنت آشیانی

به بدخشان و شکست دادن میرزا کامران و همعنان فتح و فیروزی مراجعت به کابل

چون همت جهانگشا به تسخیر بدخشان و تسکین شورش میرزا کامران تصمیم یافته بود روز دوشنبه پنجم جمادی الاول نهصد و پنجاه
و نه اختیار ساعت فرموده به بدرقه توفیق پای همت در رکاب توکل آورده به آن صوب نهضت فرمودند و النگ چالاک
مخیم بارگاه اقبال شد و بعد از سه روز از آنجا به قراباغ نزول اجلال اتفاق افتاد و تا دوازده روز به جهت بعضی مصالح ملکی در آن
سر منزل توقف روی داد حاجی محمد خان با وجود آنکه اخبار بی وفائی او اشتهار یافته بود هواخواهانه به شرف ملازمت سعادت پذیر شد
و قاسم حسین خان نیز از حدود بنگش به خدمت رسید و در همین منزل میرزا ابراهیم به رهنمونی کوکب دولت از بدخشان الغار
کرده سعادت بساط بوس دریافت و انوار عنایات خاص بر وجنات احوال او تافت. از غرایب وقایع که نوید بخش فتح
و فیروزی شد آن بود که چون موکب عالی قریب به ولایت بدخشان رسید روزی آنحضرت به آفتابه خانه در آمدند و مقرر بود
که همیشه مرغ سفیدی در آنجا باشد به خاطر فیض مظاهر خطور کرد که اگر این مرغ سفید پرواز کرده بر دستار یا بر کتف ما برآید و آوازه
کند نشان فتح و اقبال است به مجرد خطور این نیت مرغ مبارک بال پرواز کرده بر دستار و بر کتف عز و شرف نشست و آنحضرت
انبساط تمام فرموده سجدات شکر الهی به جای آوردند. و نیز از سوانح که مقدمة الفتح را سزاوار باشد آن بود که چون میرزا
ابراهیم به نواحی تخیر رسید تیمور شغالی سر راه میرزا گرفت ملک علی نخچیری با قوم و قبیله خود معاونت میرزا نموده با تمر
شغالی جنگ مردانه کرد و به شمشیر خون آشام کار او تمام ساخت میرزا به جهت احتیاط ملک علی نخچیری را همراه گرفت
که به ملازمت سربلند سازد و آن دولتخواه ساده لوح به فکر ناقص زمین وار از همراهی میرزا تقاعد جسته جرأت بر اقدام آن
سعادت ننمود و بعد از مبالغه به جنگ پیش آمد میرزا با آنکه معدودی همراه داشت دست برد عظیم نموده جریده خود را
به آستان بوس رسانید و روز دیگر ملک علی نخچیری برادر خود را فرستاده از روی تقصیر و خجالت معذرت خواست
و سر تمر شغالی را به درگاه معلی فرستاد و آنحضرت او را به خلعت و انعام سرافراز فرموده جهت الطفات از راه سلی
داشتند و منشور استمالت با تشریف لایق به ملک علی نخچیری مکرمت شد و فرمان مرقوم گردید که میرزا را نشناخته
دولتخواهی نمودی و بر مکشوف ضمیر اقدس است چون رایات اقبال به آن حدود رسد مراحم پادشاهی عز امتیاز خواهی یافت
و میرزا ابراهیم را به عنایت خاص شرف اختصاص بخشیده فرزند خواندند و جلایل اشفاق خسروانه شامل حال او داشته حقیقت
پیش فرمودند که خود را به میرزا سلیمان رسانیده به جمع لشکر و سرانجام اسباب نبرد اهتمام نماید و منتظر باشد که عنقریب عرصه
بدخشان مخیم سرادقات فتح و فیروزی خواهد شد چون به سجده و طالقان نزول اجلال اتفاق افتد به استلام عتبه عالی مبادرت
نماید و حضرت خاقانی و مهد علیا مریم مکانی را از موضع کلیهار به دار السلطنه کابل رخصت فرمودند و محمد قاسم موجی به داروغگی
کابل مقرر گشت و چون از نواحی موضع باز ارک حاجی محمد بابا قشقه و قاسم حسین سلطان و شیر افکن بیگ و محمد قلی برلاس و علی قلی سلطان

وصیت لطیف و حسن [illegible] رسید چون بیم [illegible] رخصت یافتند بجهت آنکه امرا از کوتل هندوکوه گذشتند [illegible] سلطان در
تردی محمد جنگ جنگ و جمعی که در قلعهٔ اندراب بودند از دیگر رنجانیده بودند بموجب حکم اشرف تردی بیگ و محمد قلی برلاس بجهت نسق قلعهٔ کابل
و عیال این جماعه مرخص گردانیده [illegible] آوردند میرزا کامران بسبب باده غرور در حدود قلعهٔ ظفر بود و امرای [illegible]
حفظ مسالک [illegible] میرزا [illegible] مینمودند بجائی نرسیده و ملا خرد [illegible] میرزا کامران قرب داشت همواره از قلعه [illegible]
ذات [illegible] لعبت آتش افروز فتنه و فساد بود درین باب هر چند کوشش مینمودند [illegible] آخر قراچه خان و [illegible]
دستی نموده مصاحب بیگ را فرستادند که اهل و عیال را از [illegible] بطالقان آورد که مبادا لشکری از کابل در رسد و اینها اسیر
شوند مقارن اینحال تردی بیگ و محمد قلی برلاس بحوالی خوست رسیدند مصاحب بیگ [illegible] اهل و عیال را آورده بطالقان
رسیده بود بهانه که از [illegible] اطفال [illegible] باشند و چون رایات عالی قریب به اندراب رسید میرزا هندال از قندوز
آمده شرف ملازمت دریافت و شیر علی را مقید بنظر در آورد و آنحضرت میرزا را بتفقدات بیکران مسرور ساختند از انجا حکم
شد که سواره و احرار دولت ملازمت نمایند و مجمل ازین سرگذشت آنکه پیش از در آمدن سپاه ظفرقرین به بدخشان چون
کار و بار میرزا کامران در انجا رواج گرفت شیر علی اعتبار تمام یافت و از کمال غرور [illegible] میرزا ادبانه سلوک میکرد
و در باب گرفتن قندوز و بر آوردن میرزا هندال اهتمام مینمود تا آنکه میرزا او را بقندوز تعیین کرد میرزا هندال بیمن اقبال
پادشاهی او را دستگیر ساخت شرح این آنکه پیاده بسیار از لشکر قندوز فراهم آمده شبی خانهٔ او را گرد گرفتند و اگریخته خود
را در جوی آب انداخت و یکدست او شکست و بکمند کشیده دستگیر شد چون میرزا هندال او را بملازمت آورد حضرت جنت
آشیانی نظر بر اعمال ناشایست او نینگنده رقم عفو بر جرایم او کشیدند و بخلعت خاص اختصاص بخشیده عوری نامزد او فرمودند
و از انجا که در ذات او جوهر مردانگی سپاهی یافته بودند از چندین تقصیرات عظیم که هر کدام مستوجب سیاست بود گذشته
بچنین نوازشی اختصاص بخشیدند و بعد از آنکه میرزا هندال بوفور مراحم پادشاهی مفتخر و مباهی گردید حکم فرمودند که حاجی محمد
خان و جمعی دیگر در ملازمت میرزا ابراهیم منقلای ستانید و امرا از صلاح میرزا و فرموده ایشان عدول ننمایند و در
لوازم خدمت تقصیر از خود راضی نشوند و اواسط جمادی الاخر هفتصد و پنجاه و پنج [illegible] قاشان کنار [illegible] اندراب [illegible]
سرادقات اقبال گشت و قاسم [illegible] اندراب و مردم توپخانه و [illegible] بلوچ و جمعی از سپاهی و ایماق بدخشان و نوکران مصاحب
بیگ سعادت آستانبوس دریافته مشمول عواطف پادشاهی گردیدند و از انجا کوچ بکوچ نهضت عالی بطالقان روی نمود
اکثری از مردودان درگاه پادشاهی و جمعی کثیر از ملازمان [illegible] میرزا کامران با میرزا عبدالله در انجا متحصن بودند میرزا
هندال و اعیان لشکر حکم شد که از آب تنگی گذشته دست برد شایسته نمایند و درینوقت میرزا کامران از حدود قلعهٔ ظفر
[illegible] خود را بالشکر رسانیده با این گروه وخیم العاقبت ملحق گشت روز شنبه پانزدهم جمادی الاخر بلیهٔ که آنرا چلپیان میگویند
تلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگ عظیم در گرفت هنوز موکب پادشاهی از آب تنگی گذشته بود و بقدر فاصله در میان هراول
و قول بود که بمقتضای حکمت ازلی هراول پادشاهی روگردان شده از آب گذشت و سپاه مخالف دست بغارت و
تاراج کشادند میرزا کامران با معدودی بر سر میدان بلندی ایستاده تماشا میکرد درین اثنا موکب پادشاهی بکنار آب
رسیده و آنحضرت خواستند که روبروی مخالف از آب عبور نمایند [illegible] معروض داشتند که در پیش
آب [illegible] گروه بالا [illegible] سپاهی است و آن زمین سنگلاخ است از انجا عبور [illegible] میسر خواهد شد لاجرم بدولت و

قتال متوجه آن صوب گشتند و چون نزدیک به اندراب رسیدند شخصی خواجه خضر نام از کولاب نزد خواجه جعفر بیان نمود گرفته آورده بود
جمعی که در سر جلو آنحضرت میبودند حکم کردند این حرام نمک را به زنجیر پا بسته چندان نشست و لگد زدند که بر لطف گمان تلف شد
که قالب تهی ساخت بعد از آن اسماعیل بیگ دلدی را دستگیر کرده بحضور اشرف آوردند آنحضرت بشفاعت منعم خان از سر
عفو جرایم او گذشته جان بخشی فرمودند و متوجه طالقان که میرزا کامران آنجا بود شدند فتح الله بیگ برادر روشن کوکه بر
اول ساخته با جمعی از بندهای جان نثار فرستادند و جنگ مردانه در پیوست و فتح الله بیگ از اسب جدا شد و مقاران این حال
کوکبه اقبال رسیده بعنایت مقدس جهانکشای و طلیعه کشورستانی جلوه گر گردید میرزا تاب مقاومت نیاورده بجانب قلعه طالقان راه
گریز پیمود و در استحکام مبانی قلعه کوشش نمود و لشکر پادشاهی مشغول تاخت و تاراج شد و بر سر اسباب و اثقال ایشان نزاع و
آنحضرت حکم نزول فرمودند نیستی هر چه بدست کسی در آمد از و باشد و دیگری طمع در آن نکند و در وقت فتح بسیاری از بندهای
پادشاهی را سر موی آسیب نرسید مگر علی قلی خان که زخمی شد و اسحاق بیگ سلطان و شروی بیگ و الوس بیگ میرک بابا
بوجک و جمعی کثیر از لشکر مخالف که به اتفاق سپاه منصور شتافته بودند دستگیر شدند و میرزا سندال و حاجی محمد آنها را
گرفته بملازمت آوردند آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فراخور حال هر کس بلطف و قهر اختصاص بخشیدند سجدات
شکر بتقدیم رسانیدند آنگاه بمحاصره قلعه طالقان همت جهانگشا مصروف داشته مرچلها قسمت فرمودند روزی از مرچل
منعم خان و محمد قلی برلاس و حسن قلی سلطان مهردار تعلق داشت و شد و قتا مردم قلعه می انداختند شد و تقی بهادر بیگ
رسید و قالب تهی ساخت حضرت صاحب قرانی از کمال مرحمت و قدردانی تاسف عظیم خوردند و بر زبان اقدس گذشت
که کاش مصاحب بیگ برادر او بجای او کشته میشد و در خلال اینحال بمقتضای عواطف ذاتی و صله رحم فرمانی بمیرزا کامران
قلمی فرمودند و بعد از اهتمام بنصایح بزرگانه این عبارت مسطور شد که ای برادر ندیده و ای عزیز جنگ جو این کاری که باعث
شورش و خرابی بسیار و موجب هلاکت و آزار بیشمار است بازآی و بر مردم شهری و لشکری رحم نمای و مصحوب نصیب جال
این منشور سعادت ارسال داشتند چون میرزا مست غفلت و مغرور شجاعت و جمعیت خود بود باین نصایح اقبال سعادت
پذیر نشد و از بیخردی و ستیزه کاری این بیت در جواب نوشت بیت عروس ملک کسی در کنار گیرد چست ∴ که بوسه
بر لب شمشیر آبدار دهد ∴ نصیب رسال حقیقت اد بار میرزا بمسامع علیه رسانید و حکم بضبط مرچلها شد و درین اثنا میرزا
سلیمان و میرزا ابراهیم بجمعیت تمام به استلام عتبه علیه شرف اختصاص یافته بعواطف خسروانه ممتاز گشتند و جهانگیر خان
ولد ویس قبچاق با مردم کولاب نیز آمده ضمیمه عساکر اقبال شد و در مدت یکماه محاصره روز بروز ابواب فیروزمندی
بر روی اولیای دولت گشوده تر میگشت و کار بر اهل قلعه تنگ میشد تا آنکه از اقسام حیله و تدبیر قطع امید نمود و از کمک
پیر محمد خان اوزبک که مدتی چشم انتظار بر راه داشت مایوس گشت و بی اختیار دست بفتراک الاطاعت و انقیاد زده
بحیرت شکستگی را دستاویز نجات خود ساخت و انواع الحاح و استغفار پیش آورده روزی رقعه بر تیر بسته در اردوی معلی انداخت
مضمون آنکه حقوق عنایت و رعایت آنحضرت را ندانستم و دیدم آنچه دیدم اکنون از گذشته پشیمانم میخواهم که بطواف کعبه معظمه
رخصت فرمایند تا خود را از لوث معصیت بغی و کافر نعمتی پاک ساخته بملازمت رسانم و تدارک تقصیرات نمایم امید از اشفاق
و اعطاف آنحضرت چنانست که این ملتمس من بوسیله میرعرب مکی چهره کشای مراد گردد و میرزا از جمله سپاهیان روزگار و جوهر
و صفا اهتیاز داشت و کیمیاگری مخصوص و منسوب بود و حضرت جنت آشیانی با و توجه تمام داشت و درین یورش همراه

جواب آنحضرت بخطاهم گشته مرحله [illegible] و چون عرضه داشت میرزا ابراهیم بموقف جلال رسید آنحضرت میرزا را طلب داشته
در جواب مطالعه فرمودند میر عوض کوکه جواب آورد [illegible] نوشته در درون قلعه مقرر است و این عبارت نوشت اعلموا یا اهل القلعه
انّا لسنا فی الاغراض والسلام فی التسلیم والسلام علی من اتبع الهدی یعنی ای اهل قلعه خلاص در اخلاص است و سلامت در
طاعت و انقیاد و سلام بر کسی که راه راست را پیروی نماید و میرزا کامران بر مضمون نوشته اطلاع یافته بطریق سابق پیشانی
گر از آنچه میسر نماید و قرار داد [illegible] بیم [illegible] حضرت جنت آشیانی که معدن مروت و کرم بودند میرزا را خطاب نمودند
به قلعه رفته لوازم [illegible] حق نموده مقدمات معقول بتصریح و تلویح گفت و از هر باب سرزنش کرد و میرزا تسلیم [illegible] انداخته تقصیر
تقصیر [illegible] آخر مجلس فرمودند که اکنون چاره کار آنست که [illegible] اخلاص [illegible] مساعده از روی نیازمندی و عذرخواهی
همراه [illegible] سعادت ملازمت دریابید میرزا از راستی با مصلحت بینی روان شد و چون نزدیک بدر قلعه رسید میرزا از عراق
روزگار [illegible] یافت که این رفتن اصلی ندارد و بهر حال عین قدر اطاعت در عالم ظاهر کافی است استاد و میرزا گفت که چون
شما بجرم [illegible] ملازمت قدم پیش نهاده اید [illegible] و عصیان نجات یافتید اکنون لایق آنست که [illegible] گردن
بسته بدرگاه رسید و خود در [illegible] خطبه بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت خوانده رخصت سفر حجاز و زیارت خانه مبارک گیرید
میرزا [illegible] قبول نمود [illegible] گفت از حضرت التماس کنید که [illegible] رخصت فرمایند که از قدیمان [illegible]
که تلافی آنچه [illegible] کرده ام در این سفر بجا آرم میر چون مراجعت نموده بملازمت آمد حقیقت حال بموقف عرض رسانید و استعفای جرائم
میرزا نمود آنحضرت بمقتضای عطوفت فطری تقصیرات میرزا را بخشیده بدانچه میر مقرر ساخته بود امضا فرمودند و در روز
جمعه دوازدهم رجب سال نهصد و پنجاه و پنج مولانا عبدالباقی صدر در درون قلعه خطبه بنام نامی حضرت جنت آشیانی خواند
و آنحضرت در جائی که فرود آمده بودند سوار شده بباغ که در آن نزدیک بود نزول اجلال فرمودند و مورچلها برطرف شد
و حکم عالی عز نفاذ یافت که حاجی محمد و جمعی واقف باشند که میرزا با معدودی که مقرر شده از قلعه بدر رود و نیز تا برآمدن از
قلعه [illegible] و ممالک [illegible] شده علی دوست خان بارسکی و عبدالوهاب و سید محمد بکنه و محمد قلی شیخ کمان و سلطان [illegible]
جمعی را تعیین فرمودند که دروازه قلعه را محافظت کرده امرایی فرار نموده را دست و گردن بسته بدرگاه حاضر سازند بموجب فرمان
داد و میرزا از قلعه برآمد در اثنای راه یکی از ملازمان میرزا ابراهیم اسپ را کشیده برد چون حقیقت بعرض اشرف رسید
از این جا [illegible] قبل [illegible] میرزا ابراهیم بر خاطر حق شناس آنحضرت گران آمد و اعراض فرمودند میرزا ابراهیم از خجالت [illegible]
رخصت ناگرفته [illegible] رفت و حاجی محمد میر [illegible] گشت که چون [illegible] این بی عزتی [illegible] میرزا رسید و فردا
[illegible] سعادت [illegible] و اسپ بمصحوب خواجه جلال الدین محمد میر بیوتات فرستادند و همان شب در دیوانخانه عالی مجلس
پادشاهانه ترتیب فرموده بار عام دادند اول قراچه خان را شمشیر در گردن بسته حاضر ساختند چون [illegible] مشغول [illegible] آتش
غضب به آب رحمت فرو نشسته [illegible] حکم فرمودند که شمشیر از گردن او برآرند که گناه بخشیده شد و [illegible] گفتند عالم سپاهگری
است امثال این خطا [illegible] آمده است [illegible] دست [illegible] بیک خان [illegible] حکم [illegible] شد بعد از آن مصاحب بیگ
را [illegible] و شمشیر بر گردن بسته آوردند و حکم فرمودند آوردن شمشیر [illegible] سردار بیگ ولد قراچه خان را آوردند فرمودند که گناه
[illegible] چه گناه [illegible] آمد [illegible] شنید [illegible] خدمت [illegible]
آمده [illegible] فرمودند که [illegible] جواب داد که [illegible]

دست قدرت الهی سیاه کرده باشند از انجا جواب رسید حسن قلی سلطان مهردار که همه وقت در انجمن یافت این بیت در آن
مجلس خواند ۞ چراغی را که ایزد بر فروزد ＋ هر آنکو پف کند ریشش بسوزد ＋ تمامی امرا خصوص قراچه خان که ریش دراز
داشت خرسند گشتند بسیار کشیده و دیگر از انجا بدولت کوچ فرموده در کنار آب طالقان که النگ و گشادی بود نزول اجلال اتفاق
افتاد و در چهار شنبه هفتم رجب ببدرقهٔ هدایت ازلی کامران مراجعت نموده بشرف بساط بوس استسعاد یافت و شرح این
واقعه که چون میرزا کامران بحوالی اردو آمده در رسید در سواری میرزا عبد الله را جا فرستاد تا احتیاط از چهار چشم بگیرد و زبان را
بشکر موهبت آنحضرت اطلاق دهد و از تقصیرات خود عذر خواهد را بادشاهی مذکور ساخت میرزا عبد الله رسید که تا بجای
ایشان شما می بود پیدا چه بکرد و بگفت از من و گذاشتن نمی آید میرزا عبد الله در جواب نمود که تنها ز شفقت پادشاهی هیچ
دست کرم بجای آورده افسوسی در دل نخواهید داشت میرزا فرمودند که آن کدام است گفت امروز بجای
بستیم که دست ایشان بهر چه مناسب آن است که باعهد و وعدی التفات کرده بی سابقهٔ خبر خود را بملازمت رسانیم و فرق نیاز
بر زمین ادب نهاده عذر گناهان خواهیم و بخدمات شایسته تدارک تقصیرات گذشته نماییم میرزا کامران قبول این معنی کرده
با معدودی روان شد و چون بنواحی اردوی معلی رسید بابوس را بملازمت فرستاد و از آمدن خود عرض داشت
آنحضرت از رسیدن آمدن میرزا خوش وقت شده حکم فرمودند که اول منعم خان و ترددی بیگ خان و میر محمد منشی و حسن قلی
سلطان مهردار و بالتون بیگ توپچی بیگ و ناجی دیگر باستقبال بروند و بعد از آن قاسم حسین سلطان سیستانی و خواجه جعفر
سلطان و علی قلی خان و بهادر خان و بعضی دیگر رفته باشند و سیوم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان را
حکم فرمودند که پیش روند و در همین روز میرزا عسکری را بند از پای برداشته بودند میرزایان و امرا بموجب حکم رفته لوازم اعزاز
و احترام بجای آوردند و حضرت جنت آشیانی بر مسند جهانبانی نشسته بار عام داده بودند میرزا کامران بملازمت رسیده سعادت بساط بوس دریافت
آنحضرت از روی مهربانی ذکر شفقت فرمودند که دیدن توره بیچ آمد الحال بیا که باید اول دریابیم و میرزا کامران بگریه درآمد چنانچه تمام اهل مجلس را حال متغیر
شد آنگاه در جوانغار جای نشستن فرموده بشرطی گفتند که نزدیک بنشیند و بمیرزا سلیمان در برانغار حکم نشستن شد و همچنین میرزایان و امرا بترتیب
رتبه و حالت خویش در جوانغار و برانغار نشستند و بعضی از مقربان بساط دولت مثل حسن قلی مهردار و میر محمود منشی و حیدر محمد
و مقصود بیگ آخته در دنگل جا یافتند و مجلس عالی مرتب گشت و از اهل نغمه قاسم چنگی و کوچک غجکی و مخلص قبرچی و حافظ سلطان
محمد رخنه و خواجه کمال الدین حسین و حافظ مهری و غیره نزدیک یقوز نشستند نغمه پردازی و هوش ربائی کردند و از یکهای
پادشاهی کاک علی و شاهم بیگ جلایر و تولک قوچی و جمعی دیگر عقب قوریچکم عالی نشستند و از اطعمه و اشربه و فواکه
چندانکه باید کشیدند در این مجلس حسن قلی سلطان مهردار از میرزا کامران پرسید که شنیده ام که پیر محمد خان در حضور شما
گفته که هر کس یک تاریخ بغض مرتضی علی در دل ندارد او را مسلمان نتوان گفت شما فرموده باشید که خدا راننده باشد
که برابر بنده و اندکی بغضی داشته باشد میرزا بسیار متغیر و درهم شد گفت بس مردم مرا خارجی القول بیکرده باشند و همچنین از هر جا
سخن گذشت و تا آخر روز این مجلس منعقد بود وقت برخاستن میرزا عسکری را بمیرزا کامران سپرده رخصت منزل فرمودند و تا چون
میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه از سرکار پادشاهی نزدیک دولتخانه استاده شد روز دیگر در باب رفتن بلخ با میرزایان
امرا مشورت فرمودند هر کدام موافق عقل و تدبیر خود حرفی در میان آوردند و آنحضرت فرمودند که چون لشکر منصور
بموضع تاری رسید هر چه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید بارهی موضعیست از بدخشان که یک راه بلخ و یک راه بکابل دارد

روز چهارم ازین منزل بسرخاب کوچ فرموده شب در میان سرخاب ... که در دامن کوه اشکمش است نزول اجلال واقع
قبل ازین در زمانی که حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بآن سرمنزل دلگشا رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا در ملازمت بوده اند
بحفظ فرمان جنت آشیانی شتافته اند تاریخ رسیدن آنجا و اطاعت ایشان در آن بر تخته سنگی نقش فرموده اند چون حضرت
جنت آشیانی باین سرمنزل رسیدند بهمان دستور تاریخ آمدن خود و ملازمت نمودن میرزا کامران و اجتماع برادران در سرمنزل
فرمودند این هر دو تاریخ ازان دو پادشاه بزرگ بر لوح سنگی یادگار مانده و چون موضع تاری ورود سعادت اتفاق افتاد
روزی چند بجهت سرانجام رایات بدخشان درین منزل توقف روی داد دهقانان را که مشهور بکولابیست تا سرحد ... و اشکمش
کامران مقرر داشتند و جاگیر خان را در اندراب سرکار میرزا ساخته همراه کردند و اشکمش را بجاگیر میرزا عسکری مرحمت نمودند
فرمودند اگرچه میرزا کامران را این جاگیر راضی نبود اما بملاحظه وقت چندان مضایقه نکرد و قلعه ظفر و طالقان و بعضی از پرگنات
دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم عنایت شد و قندز و غوری و کهمرد و بغلان و اشکمش و تاری را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند
و شیر علی را بمیرزا همراه ساختند و یورش بلخ بسال دیگر قرار یافت و میرزایان را بتفقدات گوناگون شرف اختصاص بخشیده
خود بدار الملک کابل متوجه گردیدند و در مجلس آخر عهود و مواثیق که از لوازم اسباب سلطنت است درمیان آمد آنگاه بیاد
طلب داشته اندکی ازان خود نوش جان فرموده بمیرزا کامران مرحمت نمودند و حکم شد که هرکدام از میرزایان مرتبه
داشته او بشکل پادشاهی را بخورند بمیرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال نقاره و طوق و طوغ عنایت شد و بدیگر امرا
علم و نقاره و ظهور موکب عالی از راه خوست و اندراب ... در میان اتفاق افتاد و این قلعه ایست که حضرت صاحبقران ... ایران
کافران کتور اساس فرموده اند و چون بمرور ایام انهدام پذیرفته بود به پهلوان دوست میر حکم شد که شکست و ریخت
آنرا تعمیر نماید و همگی توجه بر اتمام آن مصروف داشته التماسها را باو قسمت فرمودند که متعصب یکدیگر سعی و اهتمام نمایند
چنانچه در عرض یکهفته قلعه مذکوره با دروازه و کنگره و سنگ انداز حسن آراستگی یافت و یک سرکوب را که آنجاست اختصاص
بخشیده از راه کوتل ... در اوائل زمستان عرصه حدود دار الملک کابل مسافت خیام نصرت اعتصام شد و بجهت انتظار ساعت
مسعود روزی چند در نواحی شهر توقف روی نمود شاهزاده بلنداختر یعنی خاقان اکبر بسعادت استقبال شتافته اکرم
و سایر پرستاران بدولت ملازمت مشرف شدند و آنحضرت بدیدار قرة العین خلافت که سعادت کونین از ناصیه اقبالش
پرتو می افکند جهان جهان برخود بالیدند و سجدات شکر الهی بجای آورده در ساعت مسعود مختار بشهر داخل شدند و از
ممالک غرائب مبارکباد رسید خصوص سمندر نامی عرضه داشت میرزا حیدر با پیشکشها و نفائس کشمیر بدرگاه معلی آورد
و عرضه داشت خود

تعریف و توصیف آب و هوا و طراوت بهار و لطافت خزان و نفاست گلها و عذوبت
میوه بالعبارت دلکش بعرض داشت التماس سیر آن عرصه دلگشا بمبالغه نوشته و از باب تسخیر ممالک هندوستان نیز
معقول و دلکش ... درست مرقوم نموده بود آنحضرت نیز از فرط التفات منشور عاطفت مشتمل بر مژده فتح و نصرت ارسال
فرموده توجه باطن که بر تسخیر هندوستان تصمیم داشت اظهار فرمودند از سوانح آنکه چون قراچه خان و مصاحب بموازه کامل
تعلق نموده قدر عاطفت و مرحمت پادشاهی نشناختند و مستوجب انواع سیاست شده بودند بخاطر صواب اندیش چنان
رسید که استغفار بجهت سفر حجاز و زیارت خانه مبارک باید فرمود که هم در ایام غربت که سوهان ناهموار یهای نفس است اصلاح
احوال خود نمایند و هم گناهان خود را پاک ساخته بملازمت آیند حسب الحکم رخصت شده از غایت دل گرانی روزی چند در میان

بمراجعت توقف نمودند تا آنکه هوای کابل از تموز آید و بتفرج و نزاهت آن حی تا انصاف ساختن ترحم فرموده بدرگاه طلب داشتند
و درهمین ایام بنا بر تجدید مراسم محبت و تاکید مبانی مودت خواجه جلال الدین محمود برسم رسالت باتحف و هدایا بحضرت عراق رفت
و از وقایعی که درین سال روی نمود شهادت میرزا الغ بیگ ولد میرزا محمد سلطان است و مجمل ازین سرگذشت آنکه میرزا الغ
ملازمت حضرت جهانبانی جانب بدخشان میرفت خواجه معظم نیز به اراده کعبه بوده و تدارک تقصیرات همراه میرزا است
چون نزدیک تنگ رسیدند خواجه معظم جدا شده میرزا را به سیر برد که شاید سیاحت و تاراج چیزی بدست آرد و از
بی تدبیری و غرور جوانی و جنون پاس حزم و احتیاط فرو گذاشته بی روش بی تزک بجنگ متوجه شد و هزاره ها هجوم آورده کار بر
ایشان تنگ ساختند بحسب سرنوشت میرزا بدرجه شهادت رسید و آنحضرت نذر محمد خان را اعتبار افزوده زمین داور آنحدود
را جاگیر او مقرر فرمودند بجهت انتظام و استحکام آنحدود رخصت یافت درهمین سال ایلچیان عبدالرشید خان بن سلطان
سعید خان حاکم کاشغر با تحف و هدایا آمده سعادت ملازمت دریافتند و بزودی مشمول عواطف بیکران گشته عنان مراجعت
معطوف داشتند و مقارن این ایام عباس سلطان که از سلاطین ازبکیه بود بدریافت آستان بوس استسعاد یافت و منظور
نظر تربیت گشته بمراتب عالی سرافراز شد و بعفت قباب گلچهره بیگم که همشیره خورد آنحضرت بود ازدواج بستند و نیز از وقایع این
سال شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ است مجمل آنکه از اشتر گرام که جاگیر او بود بخدمت آستانبوس نمود و چون بکوتل منار
رسید شاه محمد برادر حاجی محمد خان بانتقام آنکه در هندوستان کوکی عم او را میرزا محمد سلطان کشته بود کمین کرده در سر آن کوتل
تیری زد بهمان زخم درگذشت **نهضت موکب اقبال بتسخیر بلخ و مراجعت بی نیل مقصود** هر چند تسخیر هندوستان
و تقدیم این عزیمت جمیع مقاصد نوامیس دولت و لوازم سلطنت بود لیکن یورش بلخ که سابقا تصمیم یافته و تهیه آن فرموده
بودند پیش نهاد همت نمود و تسخیر هندوستان را روزی چند موقوف داشتند و در اوائل سال نهصد و پنجاه و شش که هوا از روی
به اعتدال آورده بود التون بیگ را پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرار داد متوجه تسخیر بلخ شده ایم باید که
اتفاق و یکجهتی را پیش نهاد همت ساخته و این معنی را سرمایه سعادت جاوید دانسته مستعد همراهی و تدارک تقصیرات گذشته باشند
که چون رایات اقبال به آنحدود و بدخشان رسد با جمعیت خود قرین موکب عالی گردد و نیز فرامین مطاع بمیرزا هندال و میرزا عسکری
و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم درین باب مرقوم شد و بدولت و اقبال رایات جهانگشا برافراشته قریب یکماه در یورت چالاک
بجهت تنسیق امور ملکی و انتظار آمدن حاجی محمد خان از غزنین توقف اتفاق افتاد و ازین منزل خواجه دوست خاوند را بکولاب
فرستادند که میرزا کامران را به اردوی معلی ملحق سازد و درینولا خواجه قاسم بیوتات که سابق منصب وزارت داشت و خواجه
میرزا بیگ که دیوان حال بود و از بی رشدی او خواجه غازی و خواجه روح الله کردند حسین قلی سلطان و منعم خان و محمد قلی خان
برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقی صدر بجهت تمیز این معامله مقرر شدند و بعد از تحقیق چون تغلب و تصرف خواجه غازی
و خواجه روح الله و جمعی دیگر از نویسندها ثبوت پیوست بحسین قلی سلطان گیرانیدند که ضبط اموال آنها نماید و خواجه سلطان علی
که بخطاب افضل خانی شرف امتیاز داشت از مشرفی بیوتات بوالا منصب دیوانی مرتقی گشت و درین منزل میرزا ابراهیم سریع
الایلغار رسیده ادراک سعادت ملازمت نمود و بعد از فیصل مهمات ضروری کوچ فرموده به استالیف نزول اجلال اتفاق افتاد
و ازین منزل عباس سلطان ازبک راه بی حقیقتی سپرده قرار بر فرار داد و آنحضرت بتقریب رسیدن میرزایان آهسته
میرفتند و چون روان شدن میرزایان و استعداد کردن میرزا کامران بمسامع علیه رسید از راه پنجهیر عنان عزیمت معطوف

ساخته باندراب نزول سعادت شرف فرمودند و در باغی که حضرت صاحبقرانی اساس نهاده اند بیرون مقام نموده جشنهای پادشاهانه
داشتند و از آنجا بچاریکاران تشریف بردند و از کوتل تاجیکی گذشته به سر دست ... که بجای آن کل زمین در بدخشان امتیاز و بجانب
دانرو توجه فرمودند و در آن نواحی میرزا هندال و میرزا سلیمان بشرف پابوس مشرف گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهیم
رخصت بدخشان یافت که بمحافظت ولایت نماید و لشکر را جمع کرده زود برسد از نواحی طالقان میرزا سلیمان و میرزا هندال
و حاجی محمد خان بحکم فرموده که پیشتر شتافته ایبک را که از دیگر محکمتر و معموری و افزونی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد
از تصرف اوزبکان مستخلص سازند و در اثنای راه سید محمد پکنه که یکی از یساولان پادشاهی بود پلنگی را تیر زده بملازمت آورد
حسین قلی مهردار بعرض رسانید که ترکان در سر لشکر پا زدن پلنگ را خوب نمی شمارند و معروض داشت که چون مرا ابرام ... تفنگ
پیش که سلطان حسین قورچی حاکم بلخ آورده اود چلیکه و هبه استعداد و رفتن ... و شخصی پلنگ زده آورد و بسبب همین لشکر در توقف افتاد
حضرت شفقت این سخن شنیده بهمان عزیمت مصمم بوده دامن همت را غبار الوسلنقری نساختند و روز دیگر لشکر پیش خود رام ایبک
رسانیدند پیر محمد خان حاکم بلخ خواجه باق اتالیق خود را با جمعی از مردم کارآمدنیست مثل اهل میرزا و حسین سعید و محمد قلی میرزا و خود
سپه پا بجهت احتیاط به ایبک فرستاده بود رسیدن رایات نصرت قرین مقارن واقع شد قراری اوزبکیه بغیر از در آمدن بقلعه
و استحکام آن چاره ندیدند آنحضرت همت جهانگشا بر تسخیر قلعه مصروف داشته مرچلها قسمت نمودند و در دو سه روز متحصنان
قلعه امان طلبیده بآستان بوس رسیدند و ایبک بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد حضرت جنت آشیانی مجلس عالی ترتیب
فرموده امرا بملازمت حاضر ساختند و در باب تسخیر ماوراءالنهر از اتالیق عرض کنگاش طلبیدند اتالیق معروض داشت که امثال
این امور از ما پرسیدن چه گنجایش دارد حضرت فرمودند که چون آثار راستی و انوار صدق از ناصیه حال تو پیداست بنابر آن
پرسیده میشود بلا ملاحظه و مضایقه بعرض رسان اتالیق عرض کرد که مردم کارآمدنی پیر محمد خان بدست شما افتاده اند بی تامل
لشکر مجموع را مسافر ملک عدم باید ساخت و بفتح و فیروزی قدم در رکاب همت نهاده متوجه پیش باید شد که ماوراءالنهر بی جنگ و
جدل در حیطه تصرف دقیقه اقتدار شما خواهد در آمد اگرچه کنگاش او بسیار سپاهیانه و معقول بود لیکن از آنجایی که مروت و فتوت حضرت
جنت آشیانی در درجه کمال داشت نقض عهد ناستوده نمود که این جماعه را امان داده بملازمت آورده ایم خلاف قول و آئین
معدلت لایق نیست اتالیق معروض داشت که اگر حضرت به این کنگاش عمل نمی فرمایند پس مرا در قید نگاه داشته مصالحه نمایند
که از حلم اینجانب بملازمان درگاه مقرر باشد و هرگاه به تسخیر هندوستان توجه فرمایند پیر محمد خان جمعی بکومک تعیین کند که تا فتح
شدن در خدمت بوده باشند و چون مشیت ایزدی برخلاف این توقف باعث آن شد که عبد العزیز خان و دیگر خانان اوزبک
خود را بکومک پیر محمد خان رسانیدند و سعید کامران میرزا اتفاق جمعی را بیکار برده خود را بملازمت نرسانید ناگزیر آنحضرت
امرای پیر محمد خان را مصحوب خواجه قاسم مخلص که یکی از معتمدان درگاه بود بکابل فرستادند اتالیق همراه گرفته از راه خلم متوجه
بلخ شدند و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام باباشاهو نزول اجلال اتفاق افتاد روز دیگر نزدیک بشته که سر بلند بشت
مشهور معسکر اقبال گشت قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکیه بسرکردگی وقاص سلطان و شاه محمد سلطان حصاری برآمده اند
آنحضرت فوجها آراسته سوار شدند و در میان قراولان بقدر جنگی شد در وقت فرود آمدن موکب عالی شاه محمد سلطان حصاری
با گروه انبوه بر سر اردوی معلی تاخت و بهادران کار طلب مثل کابلی خان برادر محمد قاسم خان موجی و سید محمد پکنه و محمد خان ترکمان
نمایان مردانه جنبیده ترددات نمایان ظاهر ساختند چنانچه کابلی خان افتاد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند

و اوکین اوغلان را که از اوزبکان نامی بود دستگیر ساخته بملازمت آوردند محمد خان ترکمان و سید محمد بکنه باهم شتافته و رشتهٔ
عمر و مدعی این دست برده بودند آنحضرت حقیقت حال از آن اوزبک استفسار فرمودند گفت کرد آوردند و او اتفاقاً بر سر من
کرد که اول این شمشیر من حواله کرده از بول شمشیر این مرد از اسپ جدا شدم و چون خود را بدست گرفته ایستادم این فرد دیگر
سید محمد بکنه باشد شمشیر بر روی من انداخت حضرت سید محمد بکنه اعراض فرمودند که او انداخته و محمد خان نسبت او توان فرمود که جلو
آمده که بر سید دیگر سپر شمشیر انداخته و جلد و محمد خان عنایت فرموده اوکین را به بیرم خان سپردند که بسیار الوالعزمی ادا نمایا و هر
آثار فتح و فیروزی از امرای نفاق سرشت بی اخلاص همواره اظهار بیدلی می نمودند و از جانب میرزا کامران اخبار موحش که منافی
بصدق مقرون نبود ورا سبب ساختند و چون میرزا بادهٔ قابل بود هر چند فروغ صدق نداشت اما باعث توقع خاطر میگشت
روز دیگر اوزبکیه هجوم نموده آمادهٔ جنگ و مستعد پیش دستی شدند عبد العزیز خان پسر عبید خان در غول ایستاد و پیر محمد خان
و دیر الغار و سلطانان حصار در جوانغار و آنحضرت نیز ترتیب افواج فرموده غول را بوجود اشرف آراستگی بخشیدند میرزا سلیمان
در برانغار و میرزا هندال در جوانغار قرار گرفتند قراچه خان و حاجی محمد خان و تردی بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ
جلایر با برادران در هراول تعین شدند و بعد از تهیه در صفوف ترتیب شایسته یافت و تا شام جنگ عظیم در کار بود و بهادران
عرصهٔ همت داد دلیری و جانفشانی داده هراول مخالف را برداشته تا بمیدان رانده اند و از جوی بار بگذرانیدند و مخالف در
بلخ در آوردند حضرت جهانبانی خود خواستند که تعاقب نموده رایات اقبال را از جوی بار بگذرانند رفیقان کوتاه همت و نفاق
اندیش بدین معنی راضی نشدند و بر خلاف صواب مقدمات دور از حساب پیش آوردند و دوستان نادان کم فکر تقویت
مطالب آن بیدولتان کرده گاه از کمی لشکر خود و کثرت مخالف و گاه رفتن میرزا کامران بکابل و اسیر ساختن اهل و عیال سپاه
و امثال این اندیشها ناراست پیش نهاده خاطر ساخته تحریص مراجعت نمودند و آخر باین قرار دادند که بجانب دره گز که از
جاهای محکم است شتافته روزی چند در آنجا توقف فرمایند تا اتفاقات آنچه رو دهد و جمعی دیگر از سپاهی تازه بزور فراهم آورده متوجه
این کار شویم و درین توقف خبر رفتن میرزا کامران بکابل مشخص خواهد شد و بر تقدیر وقوع ما را به اوزبکان کافتن صلاح وقت نیست
و بعد از جمعیت خاطر تسخیر بلخ و فتح ما وراء النهر بسهولت میسر خواهد شد والحمد لله فتح گونه هم شده است بهمه حال دست از جنگ باز
داشته بجانب دره گز توجه باید نمود آنحضرت بواسطهٔ نگاهداشت خاطر جمهور ناچار بالضرورة توجه فرمودند و قلعهٔ بلخ بدست آمده را از
بی همتی و نفاق همراهان گذاشتند و شیخ بهلول را بجهت برگردانیدن هراول که اوزبک رانده بشهر در آورده بودند فرستادند و میرزا
سلیمان با جمعی چنداول ساختند چون دره گز بجانب کابل بود در السنهٔ عوام چنین شهرت گرفت که آنحضرت بکابل مراجعت
فرموده اند و درین راه مردم پریشانی بسیار کشیده بودند هر کدام بطرفی شتافته متفرق شدند و هر چند حضرت جهانبانی
در گرد آوری خاطر با توجه بکار بردند و حسن قلی سلطان مهردار را بجهت دلاسای سپاهی و برگردانیدن مردم فرستادند
نتیجه بر آن مترتب نشد چون مشیت ایزدی برین رفته بود که سواد اعظم هندوستان از انوار ذات قدسی صفات خاقان
گیتی ستان شرف دولت گیرد در الضروب فتح الباب نشد بالجمله پیر محمد خان و اوزبکیه ازین قضیهٔ نامرضیه آگاهی یافته به
تعاقب در آمدند و آنحضرت درین راه بنفس نفیس مبارزتهای بادشاهانه و حمله‌های مردانه ظاهر ساختند چنانچه اسپ
سواری خاصه که تسر الناظرین نام داشت و محمد خان حاکم هرات پیشکش کرده بود زخم تیر اعتبار دو چند مهراخته اسپ
سواری خاصهٔ خود را گذرانیده به این خادمت دولت جاوید اند و خدمت و حراست ایزدی که همواره قرین روزگار شاهنشاه

نیز بیکار بود محافظت و معاون گشته بپاس رسانید تفصیل عمدهای موکب عالی درین یورش میرزا هندال میرزا سلیمان قراچه
خان حاجی محمد خان تردی بیگ خان منعم خان خضر خواجه سلطان جعفر خان محمد قلی جلایر اسکندر خان سلطان حسین خان
بابوس سلطان مصاحب بیگ شاه بداغ شاهم بیگ جلایر شاه قلی نارنجی محمد قاسم موجی لطف الله سرهندی عبد الوهاب
رومی باقی محمد بوداجی خالدین و بعد از سه روز بیست و پنجم چهارشنبه رسیدند و ازین منزل فرمان بنام نامی حضرت خاقانی منزلت
نقش عصمت نوشته مصحوب بیک محمد اخته بیکی بکابل ارسال داشتند و رشید خان حاکم کاشغر که پیوسته سلسله جنبان اخلاص و
دوستی بود مکتوب نوشتند که برادر بدبخت محمد کامران بمقتضای طبیعت فتح نفاق را جسن وفاق ترجیح نموده جانب محبت و دولتخواهی
را در کل فرو گذاشت و معهذا بسیاری از همراهان راهمت یاوری نکرد لاجرم این سفر خاطرخواه احبابی دولت میسر نشد بلکه
باعث مزید ملال و کدورت گردید و از انجا شب در میان نعود نمودند نزول اجلال اتفاق افتاد و روز دیگر بچوارچه بسیاران رسیده
از انجا بقرا باغ و از قرا باغ بمعموره کابل تشریف ارزانی داشتند و آن نونهال گلشن اقبال درین منزل ادراک سعادت
ملازمت نمود میرزا سلیمان از راه رخصت بدخشان یافت و میرزا هندال بقندز شتافت و منعم خان نیز بهمراهی میرزا بقندز
آمده امرا متعاقب یکدیگر بکابل رسیدند شاه بداغ که درین لشکر داد جلادت و مردانگی داده بود بقید غنیم افتاد و میر شریف بخشی
و خواجه ناصر الدین علی مستوفی و میر محمود کاشی و میرجان بیگ داروغه عمارت و خواجه محمد امین کتک را نیز همین حال پیش آمد و
دیگر ملازمان رکاب عالی در حفظ و حمایت ایزدی بکابل رسیدند اتالیق و جمعی ازبکیه را که در اینجا افتاده بودند حکم اطلاق شد
چون آنها بوطن خود رسیدند از عواطف و مراحم بادشاهی بیان کردند پیر محمد خان نیز ملازمان بادشاهی را بسلوک آدمیانه
روانه کابل ساخت پیش ازین سفر خواجه جلال الدین محمود را برسم رسالت پیش شاه مغفرت پناه شاه طهماسپ فرستاده بودند
و خواجه بجهت بعضی از سوانح در قندهار توقف نموده بود درین وقت حکم شد که فتح آن عزیمت کرده بدرگاه بیاید خواجه عبد الصمد
و میر سید علی که در فنون تصویر نقاشی یگانه آفاق و نادره روزگار بودند بهمراهی خواجه عبد الصمد آمده سعادت آستانبوس دریافته
مشمول انواع مرحمت و عنایت گردیدند ماجرای میرزا کامران آنکه چون حضرت جنت آشیانی از تقصیرات عظیمه میرزا گذشته
مجددا کولاب را بتول ایشان مرحمت فرمودند و چاکر بیگ کولابی ولد سلطان ویس بیگ را همراه ساختند و در اندک فرصتی میرزا
بچاکر بیگ سلوک ناملایم پیش گرفته از حدود متعلقه خویش اخراج نمود و حقوق الطاف و اشفاق آنحضرت را بر طاق نسیان نهاده
اندیشهای تباه و فکرهای باطل بخاطر خود راه داده منتظر فرصت نشست و تا آنحضرت در کابل تشریف داشتند همواره بوعدهای
دروغ آمدن خود را معروض میداشت و چون نهضت اقبال بتسخیر بلخ اتفاق افتاد میرزا فرصت را غنیمت شمرده عزیمت کابل
بخاطر حق ناشناس خود مصمم ساخت و بتحریک جمعی از ارباب فساد که پیوسته قرین صحبت میرزا بودند اراده بغی و شورش نمود و چون
بشومی این اخبار بلخ گرفته را گذاشته مراجعت واقع شد و چون آنحضرت بسرعت هر چه تمامتر ظل همای معدلت بر دار الملک
کابل انداختند میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاب گذاشته متوجه اقبال میرزا سلیمان شد میرزا سلیمان که از بدسگالی
سفر منور خود را جمع نساخته بود دل جنگ از طالقان بقلعه ظفر شتافت میرزا کامران طالقان را ببابوس بیک سپرده خود متوجه
قلعه ظفر شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم تاب مقاومت نیاورده اسحاق سلطان را در قلعه ظفر گذاشته خود را بتنگ بدخشان
کشیده در انتظار فرصت نشستند میرزا کامران از میرزا سلیمان خاطر جمع ساخته متوجه قندز شد و میرزا هندال اول از راه دوستی
در آمده حرفهای که دام فریب تواند شد در میان آورد و چون میرزا هندال سخنان او از جای نرفت و بر ثبات خود و استیلای میرزا

کامران با استعداد تمام محاصرهٔ قلعه نمودند و میرزا هندال و میرزا ابراهیم جنگ داده از قلعه برآمدند و آنچه تقدیر بود گذشت و چون میرزا کامران
کار بر خود تنگ ساخت به اوزبکیه توسل جسته از ایشان کومک خواست و از ایشان کومک آمده پیر محمد خان محاصره کرده بودند میرزایان
بجهت استیلای مخالفان تدبیری پسندیده انگیخت خطی از طرف میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تجدید عهد و فریب دادن
اوزبکیه و بدوستی بنچه کامران آن فریب نامه را بقاصدی داد که عمداً خود را بدست اوزبکیه انداخت و چون تفحص کرده آن خط را
از مضمون آن یقین کردند که میرزایان باهم اتفاق نموده غدری اندیشیده اند و از دریافت این خبر از محاصره خواهند ساخت اوزبکیه برسیم
خورده از گرد قلعه برخاستند و هر کدام بوطن خود شتافتند و کار قلعه ناساخته ماند و مقارن این خبر رسید که چاکر بیگ کولابی
را محاصره داده و میرزا عسکری شکست خورده بقلعه در آمده است و میرزا سلیمان با اسحق سلطان یکی شده قلعهٔ ظفر را بتصرف
خود آورده بعد از گرفتن قلعه اسحق سلطان را مقید ساخته میرزا کامران ازین اخبار پریشان سراسیمه گشته از گرد قلعه برخاست و بی
دولت پابوس را با جمعی بر سر میرزا سلیمان فرستاد و خود بجد و کولاب شتافت چاکر بیگ خود را آنکه کشید میرزا عسکری
از قلعه برآمده میرزا کامران را دید و میرزایان باتفاق متوجه دفع میرزا سلیمان شدند میرزا سلیمان و میرزا هندال نزدیک
بدوستاق فرود آمده بودند که جمعی کثیر از اوزبکیه که بسرداری سعید نامی بر تادلی آمده بودند گذر آب اندراب بر روی میرزایان
افتاد و تمام بتاراج رفت میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا عبدالله مغل با معدودی بطالقان آمدند و سعید مذکور چون
از صورت حال آگاهی یافت اغراق را با اعزاز و احترام مصحوب معتمدان خود نزد میرزایان فرستاد و اسباب که بتاراج رفته
بود فراهم آورده آن از محالات دانسته معذرت خواست و خود را بکومک قرار داد و میرزا سلیمان و میرزا هندال غنیمت
دانسته متوجه دفع میرزا کامران و میرزا عسکری شدند میرزا کامران در طالقان نیز خود را جمع نتوانست کرد بلکه در بدخشان
بودن خود را اصلاح ندید بحوصلت متوجه شد که از راه ضحاک و بامیان خود را در میان هزاره کشد و از آنجا بر حقیقت کابل
اطلاع گرفته آمدن بکابل یا رفتن بجد و دیگر قرار دهد امرای نفاق پیشه حضرت جنت آشیانی پیوسته میرزا تحریص آمدن کابل
میکردند میرزا از راه فریب و فسون ایلچیان بدرگاه معلی فرستاده معروض داشت که مقصد من از آمدن آنست که عذر تقصیرات
گذشته خواهم و بسعادت خدمت مستسعد گردم امید که از حجاب تقصیرات گذشته برآورده چهرهٔ غبار آلود مرا به آبیاری سحاب
عفو شست و شو بخشند و این بیت در آن عریضه مرقوم بود. بیت باز آمدم که سجدهٔ آن خاک پا کنم ✦ گر طاعتی قضا
شده باشد ادا کنم ✦ آنحضرت محمد ازصفای باطن مس زراندود میرزا کم‌عیار زر خالص خریداری فرموده مشمول عواطف
بیکران ساختند ذکر پیکار به حضرت جنت آشیانی با میرزا کامران و شرح حادثه که بحسب
تقدیر روی نمود چون میرزا کامران بجد و کابل نزدیک شد دولتخواهان صلاح اندیش بعرض رسانیدند که حسن
ظن را حدی و نهایتی می‌باشد هرگاه مکر و تزویر و غدر و تشویر میرزای حق ناشناس مکرر بعیار تجربه رسیده لایق دولت
آنست که طریقهٔ حزم و احتیاط از دست نداده حکم شود که سراپردهٔ اقبال بیرون زنند و لوای نصرت قرین بدفع اهل غدر و
کین برافرازند و چون اندیشهٔ این کار بر اصلاح کرده شود از غدر و فریب اعدای دولت ایمن خواهیم بود فی الواقع اگر میرزا کامران
از کرده‌های ناصواب خود پشیمان شده راه یکجهتی پیش گیرد به صدق اخلاص و نیک اندیشی بملازمت آید مراتب الطاف
درباره او شاهانه خواهد یافت و اگر درین مرتبه نیز خیالات فاسد اراده داشته باشد بار دیگر
از جانب حزم و احتیاط از دست نداده باشیم چون این کنگاش صورت معقول داشت بجانب غوربند که راه آمدن میرزا بود

رایات اقبال برافراشته شد و حضرت شاه قلی را در کابل بحراست نوروزانی سپردند و محمد قاسم خان برلاس بخدمت آنحضرت سرگرم
یافت قراجه خان و مصاحب بیگ و جمعی از تیره رایان حق ناشناس که همواره مادهٔ فتنه و فساد بودند اسباب شورش را آماده
از آمدن میرزا کامران خوشدل گشته مقدمات تحریص امیر میرزا را به آمدن کابل بجد ساختند و نوشتند که چون شاهنشاه گیتی
پایان با جمع کثیر از معارک چیم و سید ابی بمهمت پادشاهی از غیره اندیشه ای ناصواب بجد انجام ساخت و درین مدت بتهیه
بهر چه تمامتر ملک کابل بدست شما خواهد آمد القصه بمقتضای سرنوشت آسمانی از کابل کوچ فرموده در قراباغ فرود آمدند و از آنجا
بچاریکاران و از آنجا به آب باران نزول دولت اتفاق افتاد و درین منزل جوی آبی بود آنحضرت سواره خود را به آب
زدند و جمعی از ملازمان که همراه بودند ملاحظه نموده بالای آب پایان آب هر جا گذر یافتند گذشتند و این خویشتن داری بر خاطر
قدسی مظاهر پسندیده نیفتاد و مبحث سرزنش آن طایفه شرح اخلاص و جانبازی خدایگان شاه اسمعیل صفوی که خود را از فراز
کوه آسمانی ارتفاع بگرفتن روباهی بزمین انداخته جان نثار شده بودند بر زبان اقدس گذشت سبحان الله حسن ظن آنحضرت
از بندگان خود در ان مرتبه و خویشتن داری آن حق ناشناسان درین درجه القصه قراجه قراخیت و مصاحب منافق و جمعی
دیگر که شعله افروز شرارت و فتنه بودند بعرض رسانیدند که معامله کوه در میان است استحکام و قلعه را معلوم و میرزا با معدودی
آمده صلاح آنست که دولتخواهان جان سپار را به راههای مختلف تعین باید کرد که میرزا از راهی بدر نرود و سگی اندیشه آن
بیدولتان اینکه لشکر را متفرق سازند تا میرزا کامران از روی قدرت جنگ تواند کرد آنحضرت از حسن ظن خود دلهای این
حرام نمکان را صواب پنداشته حاجی محمد خان کوکی و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود
و حیدر بیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوه بر و شاه قلی نارنجی را بصوب ضحاک و بامیان فرستادند و منعم
خان و جمعی کثیر را براه سالاولنگ تعین فرمودند و قراجه خان و مصاحب بیگ و قاسم حسین سلطان و جمعی در ملازمت اشرف
ماندند و این فتنه پردازان واقعه طلب از نامچه احوال اقبال قرین پادشاهی را نوشته روز بروز به میرزا کامران میفرستادند
و پیوسته بعرض آنحضرت میرسانیدند که درین مرتبه بجز رسوخ اخلاص و صدق نیت از فحوای عزیمت میرزا ظاهر نیست و میرزا
که حیرت زده وحشت ادبار بود نمیدانست که بکجا میرود و چه میشود از تحریک این بیدولتان دلیر شده از راه ضحاک و بامیان
بجانب دره قبچاق شتافت و پس دولت و مقدم کوکه و بابا سعید را هراول ساخته خود غول شده مجموع مردم خود را در تول
قرار داد که درینوقت یکی از رعایا آنجا و بحدیث آمده از رسیدن میرزا کامران و بد اندیشی او معروض میداشت قراجه که
سرخیل ارباب فساد بود عرض نمود که بهر حرف و حکایت امثال این مردم گوش داشتن و اراجیف را راست انگاشتن موجب تفرقه
خاطر اولیای دولت و باعث توهم باطن شجاعت میشود و بیم که قصه جنگ و استعداد نبرد نموده نشود و این خبر به میرزا رسد از
عزم ملازمت اقاعد خواهد نمود درین گفتگو خبر آمدن میرزا و اراده غدر او بتواتر پیوست و مخالفت باطن او ظاهر شد و حکم
عالی عز نفاذ یافت که جمعی که همراه آمده سوار شوند و خود بدولت پای همت در رکاب توکل نهادند و به اندک زمانی هنگامه کشش
و کوشش گرمی پذیرفت پیر محمد اخته که از فدائیان درگاه بود و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از یکهای جان سپار پیشتر روانه شدند
پیر محمد اخته بسیاری از اعدای دولت را بر خاک هلاک انداخته در راه اخلاص جان نثار کرد و میرزا علی نیز شمشیر مردانه
جنبیده دمار از روزگار زمره بیدولتان برآورده درانداخت ناگاه زخمی از اسپ جدا شد پیشش دوست او را بکام دشمن بکار
ندید ولی تا پای تاختن نمود رشته از پدرش باقی بود که کار نقیم او را تمام ساخت و اعتدار نبرد و حیلش نمود که خود هم

افتاد حضرت جنت آشیانی بر بلندی ایستاده تماشای کارگاه تقدیر می نمودند تا آنکه مشاهده افتاد که جمعی انبوه از یکجانب روی توجه به
مخالف روان شدند آتش قهر بادشاهی بجوش آمد و خود بجانب مخالف تاختند و فوج را شکافته درآمدند و درین اثنا یکی
بدست خاصه رسید و بابکی کوالی دراز دستی نادانسته از عقب آنحضرت رسیده شمشیر انداخت و آنحضرت از روی غضب
وصولت نگاه تیز فرموده بجانب او کردند و بهمان نگاه دست آن ناحفاظ کرد و فی الفور دست بکاری کافر نعمت خان مشهور و سست
آمده آن بیدولت را از هم گذرانید و میرزا انجات از اسپ ابلقی که سوار بود فرود آمده پیشکش کرد آنحضرت بدان جنس و دست
سوار شده اسپ سواری خاصه را بمیرزا انجات عنایت فرمودند درین وقت عبد الوهاب که از اولیای دولت معتبر بود و خود را رسانید
شرح رفتن امرا و پیوستن بمیرزا کامران معروض داشت و جلو خاصه را گرفت که چه وقت تاختن است جزای اعمال بد اندیشان
را بعدالت منتقم حقیقی حواله فرموده در تدبیر بشتو به دیگر باید بود القصه آنحضرت بجانب ضحاک و بامیان که جمعی کثیر از امرای
اخلاص شعار را به آن صوب فرستاده بودند متوجه شدند عبد الوهاب و فرحت خان و محمد امین و سید لقمان و چندی دیگر در
رکاب نصرت اعتصام سعادت پذیر بودند محمد امین و عبد الوهاب و فرحت خان حکم شد که چنداول گروه می آمده باشند و بواسطه
ضعف تردد و آسیب زخم جبه را برآورده بسید لقمان سپردند و از غایت اضطراب جبه خاصه را انداخت روز دیگر بسیاری
از امرا آمده سعادت ملازمت دریافتند شاه بداغ خان و تولک قورچی و مجنون قاقشال که مجموع آن ده نفر بودند بزبان
گیری کابل روی فرستادند بغیر از تولک قورچی هیچ یک برنگشتند و دران روز مشمول عنایت بادشاهی گشته بمنصب
قورچی بیگی شرف امتیاز یافت و چون نقش چنین نشست جمعی از معتبران را طلب داشته کنکاش خواستند حاجی محمد خان که
غزنین جاگیر او بود و نفاق را بیخته تر از دیگران بکار می برد رفتن غزنین را صلاح دید و بقبول مقرون نشد جمعی
از راست اندیشان مستقیم الرای که دل بامی نداده بودند رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و میرزا [illegible]
را همراه گرفتن و بعد در سر انجام لشکر و تهیه انتقام نموده متوجه کابل شدن مصلحت دیدند طایفه از بهادران جان سپار و
دلیران عرصه پیکار بنیروی شجاعت و دلاوری معروض داشتند امروز که میرزا کامران مست باده غرور و مدهوش نشار
غفلت است لایق آنکه جمعی از فدائیان عرصه حقیقت که در ملازمت حضرت هستیم همه یکدل و یکجهت در رکاب ظفر اعتصام متوجه
کابل شویم امید هست که نقش مراد بر وفق خواهش اولیای دولت نشیند و برفتن بدخشان حاجت نیفتد و کار میرزا کامران
باسایر منافقان حق ناشناس ساخته و پرداخته آید لیکن چون فریب و نفاق امرا بنا رنگی ظاهر شده بود اعتماد برین رای
نفرموده مراعات حزم و احتیاط صلاح وقت دانسته از راه سالی اولنگ بصوب بدخشان نهضت اقبال اتفاق افتاد
حاجی محمد خان شاه محمد برادر خود را بچنین وقتی رخصت گرفته بغزنین فرستاد و آنحضرت بخط خاص از سلامتی احوال
خود بحضرت خاقانی نوشته به او سپردند که بهر وضع که تواند دو اند بملازمت ایشان رسانیده خاطر دولتخواهان را بقرب
وصول موکب عالی اطمینان بخشند که عنقریب سزای بد اندیشان در روان روزگار ایشان نهاده خواهد شد حکم فرمودند که
بزودی خود را بغزنین رسانیده تا هنگام مراجعت در نگاهداشت غزنین مساعی جمیله بتقدیم رساند هر چند مخلصان معما
معروض داشتند که در چنین وقتی اهل نفاق را از ملازمت جدا ساختن خلاف آئین احتیاط است و غرض حاجی محمد از فرستادن
برادر آنست که او خود را بمیرزا کامران رساند و خود هم باو پیوسته در نهان [illegible] فریب و نفاق [illegible] اند تواند بکار برد
آنحضرت التفات باین مقدمات نفرموده شاه محمد را رخصت فرمودند و روز دیگر بجانب کهمرد و غوربند [illegible] عزیمت نهضت [illegible]

اکثر مردم را حقیقت از ملازمت گرامی جدا نشده راه کابل پیش گرفتند مگر جمعی از اهل اخلاص که حفظ لوازم صحبت مردمی از
جمیع مطالب و مقاصد مقدم داشته در ملازمت ماندند و کمر خدمت از روی صدق بر میان جان بسته از سعادت همراهی
جدائی اختیار نکردند بعد از سه روز کلانتران ایماق تومن کچیچ و سایر ایماقات که دران راه توطن داشتند بملازمت شتافته از اسپ
و گوسفند حقی القدر پیشکش آوردند و خدمت اینها بحسین رفتی پسندیده افتاد و شب در حوالی یورت آن مردم منزل فرموده صباح
آن موکب دولت کوچ کردند در راه خبر آمد که کاروان عظیم از جانب عراق سر کرده میر سید علی سبزواری رسیده سوداگران از
اسپ و اسباب فراوان همراه دارند و اراده سفر هندوستان بخاطر آورده اند آخر های روز عمده های کاروان بسعادت
تقبیل رکاب دولت سرافراز شدند و سوداگران سعادت و امداد ملازمان درگاه سرمایه سعادت روزگار خود دانسته مجموع
اسپ و اسباب را پیشکش نمودند آنحضرت این لطیفه غیبی را از تائیدات آسمانی شمرده آنچه از اسپ و اسباب بجهت سرکار
خاصه درکار بود بقیمت دلخواه خریده بعد از ان حصه میرزایان جدا ساختند و تتمه را بملازمان رکاب دولت و سپاه عزت
قسمت فرمودند آنچه ازین مردم ماند بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هر جا که خواهند بفروشند روز دیگر کهمرد مخیم موکب
اقبال شد طاهر محمد پسر میر خورد آنجا بود قدوم گرامی را نعمت عظمی شناخته بخدمت شتافت اما از خستی که داشت با سامانی
که داشت در لوازم ضیافت کوتاه دستی نموده عرق خجالت از ناصیه خدمت پاک نتوانست کرد و از آنجا شب در میان
کنار آب تنگی نزول دولت اتفاق افتاد و از ان طرف آب شخصی فریاد کرده گفت که ای کاروانیان در میان شما هیچ خبر پادشاه
هست چون این آواز بسمع اشرف رسید فرمودند که هیچ از ما خبر مگوئید او را بپرسید که تو چه کسی و فرستاده کیستی و در میان
شما از پادشاه خبر چیست او جواب داد که من فرستاده نظر بی ساقی [illegible] مرا بجهت تحقیق خبر پادشاه فرستاده و در میان
ما خبر چنین است که پادشاه زخمی از معرکه بر آمدند و دیگر کس ایشان را ندید و مردم میرزا کامران خیمه خاصه پادشاهی که دران
روز پوشیده بودند یافته پیش میرزا برده اند و میرزا ازین واقعه خرسها کرده حضرت او را بحضور طلب داشته فرمودند که می شناسی
او بعرض رسانید که فر ایزدی پوشیده نمی ماند گفتند برو و بنظر بی خبر خوش برسان و بگو که [illegible] آماده باشند که وقت
در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع اوبی ججان نزول اقبال اتفاق
افتاد درین منزل میرزا هندال بسعادت ملازمت استسعاد یافت و مراسم پیشکش و لوازم خدمت بتقدیم رسانید و ازینجا باندراب
تشریف بردند میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم درین منزل ادراک زمین بوس نمودند چون سر رشته سخن بدینجا کشید ناگزیر
بجهت ضبط وقایع و سیرابی سخن لختی از احوال خسران مآل میرزا کامران مرقوم کلک وقایع رقم میگردد بالجمله چون حضرت
جنت آشیانی بسبب بعضی از مفسدان جهان پیما از عرصه کارزار بر آمده متوجه ضحاک و بامیان شدند میرزا کامران از فوج
این واقعه غریب که در حیله او نگذشته بود متعجب گردید اهل نفاق توپ توپ و جوق جوق آمده بمیرزا کامران پیوستند و آن
معامله نافهم تنگ ظرف از آمدن این منافقان بسی خوش وقت و کامیاب شده در پوست نمی گنجید دران زمان بابا سعید
قراچه [illegible] را [illegible] پیش میرزا آورد و میرزا [illegible] آمده از حقیقت حال او پرسید جواب داد که بابا سعید [illegible]
[illegible] میرزا او را [illegible] ازان [illegible] سیاه دل [illegible] و دیگر حسین قلی سلطان مهردار
آنحضرت را که از مخلصان نیک اعتقاد بود گرفته آوردند میرزا [illegible] حق ناشناس خود بمشورت بی پروا انداخته و فرمود که در حضور پاره
پاره کردند و آن مخلص فدائی در راه ولی نعمت خود جان نثار شد [illegible] را که از امرای معتبر چغتائی

در مردم ایشان بادشاهی بود آورده اند و از نیز تیغ بیدریغ بخاک هلاک انداخت درین وقت بیگ بابای کولابی آمده قسمت
از تولی پیش آنحضرت تقریر نمود میرزا از غایت بد اندیشی و تنگ حوصلگی اظهار شگفتگی و انبساط بسیار نمود لیکن دولت و مقدم
او کوکه و جمعی را بتعاقب تعیین کرد و قاسم حسین سلطان که در حرم مکی او بود و لی دیران روز داده بود از پس و هم بتعاقب
تا دست را از این گیتی پناه به این گروه برده ایستاد و از غایت سراسیمگی نه رهی بودن و نه زراهی گریختن دانست
میرزا کامران جمعی را فرستاده بدلاسا و مواسا آورد و انگاه میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بچاریکاران فرود آمد درینجا شخصی جیبه
خاصه آنحضرت را پیش میرزا آورد و میرزا از آوردن جیبه اندیشهای تباه بخاطر راه داده از انجا کوچ نموده بکابل آمد
و قلعه محاصره کرد و قاسم خان برلاس در ملازمت حضرت خاقانی بوده در استحکام مبانی قلعه و اهتمام قلعه داری و لوازم
جان سپاری دقیقه نامرعی نمی گذاشت و هر چند میرزا ابو سعید بیم و امید فریب می داد و از نفاق چند الهی نیکو خدمتی میان
جان بسته و این همت غبار آلود تفرقه نمی ساخت تا آنکه اراجیف جان کاه میرزا السنه بحالم سمت اشتهار یافت و خاطر
هاسے امیدواران بجراحت یاس آزرده گردید میرزا جیبه خاصه آنحضرت را بیرون قلعه فرستاده اهل قلعه را شکسته دل
ساخت و به افسون دیو ساری قلعه را گرفت و آن نونهال گلبن اقبال یعنی حضرت خاقانی را از کم فرصتی و کوتاه بینی
مقید ساخت اما برگزیده درگاه ایزدی را که همواره در حمایت و حراست خویشتن دارد از بد اندیشی حق ناشناسان
کور باطن چه آسیب بالجمله چون میرزا کامران از مهم قلعه خاطر وا پرداخته بسرانجام لشکر و انتظام ملک همت گماشت میرزا
عسکری را بجوی شاهی که اکنون بنام نامی و القاب گرامی حضرت خاقانی شرف اشتهار یافته بجلال اباد معروف و مذکور
است فرستاده غزنین را بمحمد و در الفراچه خان داد و عوض بندر آبا تو اجع بلسین دولت مقرر ساخت و همچنین تمام مردم
خود جاگیر و علوفه تقسیم نموده و جمعی که گمان دولتخواهی آنحضرت داشت در مقام گرفت و گیر و انواع محن و اقسام آزار
در آمد خواجه سلطان علی دیوان را گیراند و دست تطاول دراز ساخته بزور و جبر از نقد و جنس آنچه توانست ازین مردم
گرفت و مدار مهمات خود در ابر قراچه خان و خواجه قاسم بیوتات گذاشت و مدت سه ماه برین وطیره گذرانید و آنچه از
هر کس بهر جهت و بهر روش توانست تصرف کرد بظلم و تعدی مبلغ ها از نقد و جنس اندوخت تا آنکه طنطنه وصول موکب عالی
آرام ربای خواطر اهل ضلالت گردید میرزا بجمع سپاه و تهیه لشکر اهتمام فرموده از سپاهی مواجب خوار و ریش دار
و غیره کس بسیار فراهم آورده به استعداد هر چه تمامتر روان شد با بچه چاک و ملا اشتقانی را در کابل گذاشت و حضرت
شاهنشاهی را که فروغ دولت و انوار جهانگیری از ناصیه سعادتش هویدا بود همراه گرفت معاودت موکب منصور

از بدخشان و محاربه با میرزا کامران و قرین فتح و نصرت نزول اقبال بدار الملک کابل

چون عرصه اندراب مخیم سرادقات جاه و جلال گردید و میرزایان برهنمونی طالع ارجمند بسعادت ملازمت دریافتند همت عالی به تعداد
لشکر و جمع سپاه مصروف داشته در اندک فرصتی لشکر شایسته در ظل رایات عالیات فراهم آمد و از راه کوتل هندوکوه کوس مراجعت بلند آوازه
ساختند چون گروهی از منافقان کور باطن قرین رکاب سعادت بودند آنحضرت بجهت انتظام خواطر و مراعات حزم و احتیاط چنین صلاح دیدند که سندر باجی رنگا
را از یکجهتی و دولتخواهی و استقامت رای و ثبات اعتقاد سوگند دهند و درین اثنا حاجی محمد خان کوکی که بعقل ادب شناس و بدل اخلاص گزین داشت عرض کرد
که بطوریکه حکم بشود همه سوگند بخورند لیکن التماس نست که حضرت نیز قسم یاد فرمایند که در آنچه دولتخواهان صلاح دولت دانسته بعرض رسانند آنحضرت نیز بسمع رضا
مقرون داشته بعمل آورند و میرزا هندال که از سرمایه اخلاص نصیبه و از توره دانی بهره داشت گفت آنچه طرز سخن کردن در روش حرف زدن است

بر زمین‌ها با ایشان مصاحب اکراه بهادر شاه حسین پیش آمده اند و از این عالم عرایض کرده اند آنحضرت از کمال مروت و وسعت حوصله و صلح
وقت فرموده بودند که هیچ یکی با شهر بور که حافظ حاجی محمد خواجه او چنان که نسیم هرگاه و بهره از عالم دولت خواهی نسخه بعرض رسانید تقصیر کی
بعز قبول مقرون خواهد شد با جمله بعد از تشئید مبانی عهد و سوگند از آن منزل کوچ فرموده نزدیک برج اشترگرام نزول
اقبال واقع شد میرزا کامران با لشکر مستعد به تقابل آنحضرت شتافت و چون مسافت قریب شد آنحضرت موجب
عواطف ذاتیه و مراحم پادشاهانه میرزا شاه حسین خویش میرزا را که از اجله سادات ترمذ بود نزد میرزا فرستاده بنصایح
ارجمند و مواعظ بلند رهنمونی فرمودند خلاصه آنکه همواره طریق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن از
فرزانگی دور است حیف باشد که بهر کابل این همه نزاع واقع شود و حقوق قدیم و جدید را مرعی داشته طریق مصالحت و
سبیل مخالفت پیش گیرد و در تسخیر هندوستان یک دل شده همراهی گزیند میرزا مذکور آداب رسالت بواجبی ادا نموده
صلح و صلاح را اقرار داد اما بان شرط که چنانچه قندهار با آنحضرت متعلق است کابل از من باشد و هرگاه چنین مقرر شود در
ملازمت آنحضرت متوجه تسخیر هندوستان می شوم چون همگی نیت آنحضرت مصروف بر رفاهیت خلق و الفت عالم بود
در جواب فرمودند که اگر از صمیم قلب سلسله جنبان اخلاص شده از کردار ناهنجار رخ نموده است گزیده و به این اراده راسخ
الاعتقاد و ثابت قدم است صبیه رضیه خود را در حباله ازدواج گوهر یکتای خلافت یعنی حضرت خاقانی در آرد تا کابل را به آنها
عنایت فرموده ما و تو از روی وفاق و اتفاق متوجه تسخیر هندوستان شویم و درین صورت هم کابل از ما و تو باشد و هم وسعت
آباد هندوستان بحیطه تصرف در آید مولانا عبد الباقی صدر به این خدمت رخصت یافت که نزد میرزا رفته پیغام گذارد
قراچه قرا انجت که حل و عقد مهمات میرزا برای ناقص او مفوض بود قبول این معنی نکرد و گفت سر ما و کابل قضا را در آن روز
سکه یلدوز مقابل میرزا بود که به اعتقاد دانایان اخترشناس در چنین روزی جنگ کردن نحوست عظیم دارد بنا بر این
میرزا بلطایف الحیل جنگ را امروز و فردا می انداخت و اولیای دولت خواهان جنگ بودند لیکن حاجی محمد خان
می خواست که آن روز جنگ شود و حضرت جنت آشیانی مراعات خاطر او می نمودند درین اثنا خواجه عبد الصمد و جمعی
دیگر که در جنگ قبچاق بدام میرزا کامران افتاده بودند فرصت غنیمت شمرده بملازمت پیوستند و بر هم خوردگی لشکر
مخالف و تذبذب احوال آنها بموقف عرض رسانیدند یعنی از روز گذشته بود که قدم همت در رکاب توکل نهاده به تسویه
صفوف توجه فرمودند غول بوجود اشرف آراستگی یافت و برانغار بسپهسالاری میرزا سلیمان رونق گرفت و در جرانغار
میرزا هندال مقرر شد و هراول به شجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم انتظام پذیرفت و در التمش حاجی محمد
و جمعی دیگر از بهادران رزم طلب گشتند و از آنجانب در قلب میرزا کامران و میمنه میرزا عسکری و میسره آقی سلطان و هراول
قراچه خان شد و افواج طرفین مانند دو دریای آتش روی بهم آوردند و هنوز سپاه و جمعی از بنده‌های پادشاهی که بضرورت همراهی اختیار کرده بودند
در نوفت جلوریز بملازمت آمدند و نزدیک چاشت بسوری تلاقی فریقین اتفاق افتاد اول میرزا ابراهیم از فرط دلاوری پیش دستی نمود دلاوران
جان سپاره و مردان کارزار جانبین بهم آویخته داد مردی دادند درین اثنا سر قراچه قرا انجت بریده پیش نظر جهان نورد آوردند و
بنده‌های خدا از شرارت ذات او آسوده خاطر گشتند و حکم شد که سر این حرام نمک را از دروازه آهنین کابل بیاویزند سبحان الله
آنچه او بزبان خود فال زده بود که سر ماست و کابل فی الفور همچنان شد ع چو اختر می گذشت آن فال شد راست
میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده قرار بر فرار داد و از راه کوتل تافریح بجانب افغانستان روی هزیمت نهاده سپاه ظفر پناه

دست انقیاد از اسباب خطه اموال و اسباب فراوان تاراج کردند و جمع بسیاری از اعدای دولت اسیر و قتیل شدند بجزای مکافات کردار
و بعضی را بر نیازهٔ دار بر آستان ملا بابک که عصیان نهاده گردن غدر بر آن حضرت را اشغال جو الهم فروخته بود در زمرهٔ اولیای
دولت انسلاک یافتند میرزا عسکری بدست بهادران عرصه فیروزی افتاد و خواجه قاسم بیوتات که از سر آنها تلف شدند درآن بود
جان را به ایلکان جهنم سپرد و چنین فتحی که مقدمه فتوحات عظیم هست از پرده قضا و قدر چهره افروز نشاط گشت اما خاطر قدسی مظاهر
از نگذران گوهر تاج شهریاری و درج اقبال بختیاری یعنی حضرت خاقانی بغایت نگرانی داشت تا آنکه حسن اختران نو بادهٔ
بوستان اقبال به منظر اقدس در آورد و باعث هزار گونه خوشحالی و انبساط خاطر اشرف شد سجدات شکر به سلامت
حال آن نونهال اقبال بجای آورده در آغوش عزت خویش جای دادند و تصدقات و خیرات بسیار اهل احتیاج از جمهور
بینوایان و محتاجان روزگار پاک ساختند و از این تاریخ بر خود واجب و لازم داشتند که دیگر در هیچ سفرے و یورشی حضرت
خاقانی را از خود جدا نسازند و پایهٔ اعتبار بندهای جان سپار که در این لشکر ترددات نمایان کرده بودند بتقدیم عنایات
خسروانه افزودند و از غرائب وقایع آنکه در جنگ گاه دو شتر صندوق بار بی ساربان به نظر اشرف در آمد مهار شتر آن را
بدست مبارک گرفته فرمودند که او بجای ما همین باشد و چون شتران را نشانیده صندوق ها را فرود آوردند و در صندوقها
کشادند مجموع کتب پادشاهی که در جنگ قبچاق بدست میرزا افتاده بود از این صندوق ها بر آمد و باعث انبساط خاطر اشرف
شد و در آن روز بباغ چار یکاران نزول اقبال فرموده مجلس آرای فتح را گردیدند و روز دیگر بساعت مسعود پای
سعادت در رکاب دولت نهاده به دار السلطنت کابل در آمدند بیدار بیگ و حیدر دوست و مغل غانچی و مست علی
قورچی که بکرات و مرات از ایشان حرکات ناشایسته ظاهر شده بود بسیاست رسانیدند و میرزا سلیمان مشمول عواطف خسروانی
گشته رخصت بدخشان یافت و میرزا ابراهیم را بجهت مزید عنایت و مرحمت خاص روزی چند نگاه داشته به نسبت
مواصلت عفت قباب بخشی بانو بیگم صبیهٔ قدسیهٔ آنحضرت اختصاص بخشیده رخصت انعطاف فرمودند و مقرر شد
که سامان انطوی نموده در ساعت مسعود مراسم انعقاد و ازدواج بظهور آید و همت جهان کشا بتمشیت و انتظام
مهام ملکی مصروف و معطوف داشته جمیع ملازمان درگاه و مقربان بارگاه را بزیادتی مناصب و اعتبار سرافراز
ساختند و موضع چرخ از تومن لهوکر بجهت خرج بیوتات حضرت خاقانی مقرر شد و منصب وکالت در خانه بحاجی
محمد خان تفویض یافت اما او از تنک ظرفی و غرور شجاعت همواره اندیشهای باطل بخاطر گذرانیده خواهشهای دور از کار
پیش نهاد همی ساخت و حضرت جنت آشیانی از علو همت و فراخی حوصله که مخصوص سلاطین والاشکوه است از اعمال ناشایسته
و اندیشهای ناشایست او اغماض عین کرده به انواع مراحم و اقسام عواطف صید خاطر رمیده او میفرمودند بالجمله چون میرزا کامران شکست
خورده از موضع اشتر گرام بیدترین حالی با هشت نفر که آق سلطان برادر خضر خواجه خان و بابا سعید قبچاق و تمرتاش آتکه و قتلق قدم و علی محمد و جوکی خان
و ابدال مقصود قورچی باشند راه فرار پیش گرفته از جانب دو سپر خود در الوس هزاره بمیان افغان کشیده و میرزا الغ و حاجی محمد خان و خواجه خضر خان و جمعی که
متعاقب شتافته بودند اهتمام لائق در گرفتن میرزا ناکرده مراجعت نمودند افغانان سر راه میرزا گرفته تاراج کردند میرزا باندیشه آنکه مبادا کسی شناسد
چار ضرب زده بلباس قلندری خود را بملک محمد سندر اوری که از ارباب معتبر بود رسانید او پاس حقوق لازم داشته در مقام خدمتگاری و مهمانداری
شد و جمعی از سپاهیان و اقوام طلب برگرد میرزا فراهم آمدند و این خبر در اردوی معلی شائع شد و باز هنگامه اهل نفاق و فتنه انداز ان گرمی
پذیرفت و در چنین وقتی حاجی محمد خان بی رخصت بر خاسته بغزنین رفت و آنحضرت این حرکت شنیع او را مطلقا

بجا طرح نیاوردند و اصلا به این التفات نفرمودند و صحبت و ضع لغو میرزا که از مخلصان و فاکیش مثل بابا و خان و محمد قلی
برلاس و قنبر دی سلطانی و غیره تعیین فرموده بودند چون عملا فرو نهی تا آخر نزدیک میرزا خود را بصیر درلباس علتها و علامات
شدید و امر استعاذ بفتنا قندهار و میرزا این حدود را گذاشته به افغانان خلیل و مهمند پناه برده و در بیابان روزگار جمعی
گبر گرد او فراهم آمده بودند ازیشان باشیدند و افواج قاهره از موضع عبور و شهیدان بفتح و نصرت مراجعت نمودند
و میرزا بسے فلک زده آواره دشت ادبار شد و چون خاطر قدسی مظاهر از شورش میرزا القدر اطمینان یافت
خواجه جلال الدین محمود و عفت قباب بی بی فاطمه را جهت خواستگاری خانم صبیه میرزا سلیمان بصوب بدخشان
فرستادند و میرزا عسکری را همراه و سپردند و حکم شد که از راه بلخ بجانب خانه مبارک روانه کنند میرزا سلیمان مقدم فرستادها
را گرامی داشته بموجب حکم میرزا عسکری را بجانب بلخ روان ساخت و میرزا از آن راه متوجه سفر حجاز گشت و
در سال نهصد و شصت و پنج در میان شام و مکه بجهانه عمر میرزا پر شد و میرزا سلیمان نسبت را به تشریف آوردن بیگمات
و ارکان دولت و کلان سال شدن آن عفت قباب قرار داده عرضه داشتی مشتمل بر کمال اخلاص و بندگی مصحوب آنها

بسیده علیه ارسال داشت **ارتفاع رایات جلال بدفع فتنه و شورش میرزا کامران** از آنجا

که عادت را طبیعت خامسه گفته اند هر کس که در اصل فطرت بد نهاد و شریر بالذات واقع شد هر چند روزگار او را به
انواع محن و ابتلا معتقد سازد ممکن نیست که از افعال قبیحه و اعمال شنیعه باز آمده شاه راه سلامت پیش گیرد و مصداق این
مقال صورت حال خسران مآل میرزا کامران است که با وجود چندین شلاق و اسباب آگاهی اصلا متنبه نشد و مجدد اجمعی از افغانان
خلیل و مهمند و طایفه از اوباشان واقعه طلب را فراهم آورده بتاخت و تاراج دراز دستی نمود حضرت جنت آشیانی
بهم رفاهیت حال رعایا و هم صلاح دولت منظور داشته رایات عزیمت بدفع شورش این حق ناشناس برافراختند
و خواجه اختیار و میر عبد الحی که از مقربان بساط عزت بتوجه خاص ممتاز بودند نزد حاجی محمد بغزنین فرستادند و فرمان
عاطفت نبیان نیز بجهت استمالت او عز صدور یافت که فرستادها رسیده او نموده بدرگاه سپهر بارگاه بیارند در عین وقت
مسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران بحوالی جلال آباد آمده قلعه را که نزدیک بچهار باغ است محاصره کرده آنحضرت برسیدن
حاجی محمد خان مقید نا شده بر جناح استعجال متوجه آن صوب گردیدند میرزا کامران از نهیب افواج قاهره تاب مقاومت
نیاورده باز خود را بر بالای کوه کشید و از راه بنگش و گردیز بجانب حاجی محمد خان روان شد که شاید او را با خود همراه ساخته
کاری از پیش تواند برد و ماجرای حاجی محمد خان آنکه چون خواجه اختیار و میر عبد الحی نزد او رسیدند روزی چند آنها را
بوعدهای دروغ و مقدمات ناراست نگاه داشته مسرعی نزد میرزا کامران فرستاد که تا چند در کوه و دشت آواره
دشت گردان می گردید خود را زود باین حدود رسانید که باتفاق مهم ساخته شود قضارا بیرام خان از قندهار
بقصد ملازمت می آمد چون بغزنین رسید حاجی محمد باستقبال برآمده اظهار چاپلوسی و گرمی بسیار نمود خواست
که به بهانه ضیافت درون قلعه برده خان را مقید سازد میر حبش که با حاجی محمد خان همراه بود و با خان نسبت اخلاص درست
داشت باشارتی مشعر غدر و کید حاجی محمد بجانب خان کرد بیرام خان از اصل معامله آگاه شده رفتن قلعه فسخ نمود و بیرون شهر فرود
آمد و حاجی محمد را بلطائف الحیل مطمئن خاطر ساخته همراه خود بکابل برد و عرضه داشتی مشتمل به آمدن خود و آوردن حاجی محمد بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت
چون بعرض رسیده بود که میرزا کامران بجانب کابل شتافته بسرعت تمام متوجه کابل شدند میرزا کامران در حوالی

کابل از رسیدن خان خانان و آوردن حاجی محمد خان اطلاع یافته ناکام بازگردید و بجانب لمغان رفت روزی حاجی محمد خواست
که از دروازه آهنین کابل در آید خواجه جلال الدین محمود که حکومت دار الملک بنیابت میرزا او متعلق بود مانع آمد و سخنان
درشت پیغام داد حاجی محمد که از خبث باطن و کردارهای بیجا از خود ترسی عظیم داشت بهانه شکار برآمد از راه بیراهه روان
شده از کوتل هندوکش گذشته با قوچیقار رفت و از دامن کوه هزاره گی و الله ره الطریق بلغار خود را بغزنین رسانید و چون رایات
اعتصام بساحت سنگک نزول اجلال فرمود بیرام خان بتقبیل بساط بوس سر بلندی یافت رای جهان آرا باقتضای
فرمود که بنظر پیشامد بار تعاقب میرزا باید کرد و خلق را یکبارگی از تفرقه و محنت بیرون آورده اخلاص باید ساخت لیکن دولتخواهان
بعرض رسانیدند که چون خاطر از حاجی محمد جمع نیست اول کار او را ساخته بعد از آن بتعاقب میرزا باید شتافت بنابرین
بتهور آمده بیرام خان را بر سر حاجی محمد تعین فرمودند و مقرر شد که تا این مهم بجا ساخته نشود بیرون از اردوی کار آگاهان
گرفت بیرام خان را که هم راست صاحب و هم اخلاص درست داشت بشتاب بر سر تا بسته او را
بخود رام ساخت و بعهد و سوگند تشفی و تسلی خاطر او کرده با خود همراه آورد و از سخنان بیرام شده بتقبیل بساط
بوس بلند مرتبه ساخت و بعد از روزی چند بجانب لمغان تاخت که گریزگاه میرزا کامران بود نهضت عالی اتفاق
افتاد و چون رایات اقبال بجلال آباد رسید بیرام خان را با جمع کثیر بسر میرزا تعین فرمودند میرزا تاب مقاومت
نیاورده از آن تنگناها برآمده بجانب سیلاب شتافت و بیرام خان مراجعت نموده در رکاب بتقبیل بساط بوس مفتخر
گردید و با وجود چندین تقصیرات حاجی محمد که آنحضرت بفراخی حوصله و بزرگی ذات اغماض نظر فرموده گذرانیده بودند و اصلا
در مقام خدمت و تدارک تقصیرات نشد و پیوسته برابر ناراستی و دور از صواب و حرکات نکوهیده خاطر اشرف را با خود
گران تر می ساخت چون مدارا از حد گذشت و آن بد سرشت قدر مکرمت آنحضرت ندانست حاجی محمد و شاه محمد برادرش
هر دو را مقید ساختند آنگاه حکم شد که خدمات آنها را که در مدت ملازمت کرده اند مجموع در طوماری نوشته باشند و نیز
در طوماری علیحده ثبت نمایند تا بمیزان عدالت سنجیده شود و حقیقت حال بر اهل عالم ظاهر گردد خدمت خود معلوم اما
گناهان آنها که در محضر تحریر یافت بصد و دو گناه بزرگ که هر یک متوجب بستن و کشتن و بی ناموس کردن باشد نوشته آمد
و بعد از تحقیق حکم شد که عالم را از لوث وجود آن دو بد سرشت پاک ساختند و غزنین را به بهادر خان مرحمت فرمودند
و تتمه جاگیر او بدیگر ملازمان درگاه قسمت یافت و دار الملک کابل از غبار فتنه و آشوب میرزا کامران و سایر منافقان
حق ناشناس پاک شد بیرام خان با نتظام مهمات قندهار رخصت فرمودند و خواجه غازی را با تحف و هدایا همراه
بیرام خان برسالت نزد شاه مغفرت پناه شاه طهماسپ فرستادند و درین ایام بوسیله خواجه عبد الصمد شاه ابو المعالی بملازمت
استسعاد یافت و در زمره مجلسیان بزم بهشت مثال داخل شد شاه ابو المعالی از سادات ترمد است و بحسن
صورت و انتظار سیرت که گوشه امتیاز کج می نهاد و لیکن خالی از بیباکی طبیعت و خبث باطن نبود اگرچه در مبادی حال منظور
نظر تربیت و عاطفت شده بخطاب مستطاب فرزندی سربلندی یافت اما در آخر حال قبایح افعال و مکاره اعمال او از پرده بیرون
افتاد و کارش به بغی و کافر نعمتی کشید احوال خسران مآل او در جای خود رقم زده کلک بیان خواهد شد نهضت

موکب جهان کشا بار دیگر باطفای نائره فتنه میرزا کامران و شهادت میرزا
هندال بتقدیر ایزد متعال میرزا کامران یک چندی در زاویه خمول و الم ناکامی بسر برده روزگاری ساکت

[illegible] گوهر امید و جوان بخت [illegible] و نسبا مجهول بود درین ولا با [illegible] از افغانان و مردم [illegible] طلب [illegible]
از [illegible] سیلاب مراجعت نموده و در صدد [illegible] ستاره اعلام فتنه و آشوب [illegible] چون این خبر [illegible]
جلال رسید میرزا هندال را از خویش طلب داشته بجهت اطفای آن [illegible] فتنه میرزا کامران [illegible] رخصت فرمودند میرزا کامران
از سمت [illegible] رایات عالی تاب مقاومت نیاورده [illegible] بگوشه خمول و ظلمت ناکامی [illegible]
جهان کشا [illegible] و نصرت [illegible] نزول [illegible] بود و حیدر محمد آخته بیگی [illegible] اختصاص یافته [illegible]
از دست [illegible] سپاه آبی که [illegible] درین منزل میرزا کامران که [illegible]
سر بصحرای آوارگی نهاده بود و تاب مقاومت و مبارزت با لشکر منصور نداشت شبخون آورد و حیدر محمد آخته
مردانگی در سپرداری داده پای ثبات افشرده و زخمهای نمایان که [illegible] صوری و معنوی باشد [illegible]
اگرچه بسیاری از اسباب بتاراج رفت اما میرزا کاری نساخته بازگشت و بعد از چند روز که موضع [illegible] که از توابع
ننگنهار است مضرب خیام دولت شد بنابر احتیاط امر مورچلها قسمت فرموده خندقی و دیواری [illegible] مرتب ساختند [illegible]
[illegible] افغانان خبر آوردند که امشب باز میرزا کامران با گروه انبوه افغانان تیره رای قصد شبخون دارد آنحضرت را اهتمام [illegible]
جابجا مردم تعیین نمودند شب یکشنبه بیست و یکم ذی قعده نهصد و پنجاه و هشت ربعی از شب گذشته بود که میرزا [illegible]
[illegible] طرف [illegible] آنحضرت با قرة العین خلافت بر بلندی که عقب دولتخانه بود سوار شده و ایستادند امرا هر کدام
در مورچل خود قرار گرفته داد شجاعت و ثبات قدم دادند عبدالوهاب یساول در مورچلها گشته اهتمام می کرد ناگاه تیری
باو رسید و شهید شد و چون ماهتاب نور افروز گردید و شب را مانند روز دولت نورانی ساخت سپاه مخالف
هزیمت غنیمت شمرده هر کدام بگوشه بدر رفتند و اولیای دولت رایات فتح و فیروزی برافراشتند درین وقت خبر ناخوش
شهید شدن میرزا هندال بعرض همایون رسید خاطر قدردان و دل مهربان آنحضرت بغایت آزرده و ملول گردید و شرح این
واقعه چنان است که میرزا هندال از شنیدن خبر شبخون اهتمام مورچلها کرده سر بر بستر استراحت نهاده بود که غوغای افغانان
برخواست در پیش مورچل [illegible] افغانان پیاده هجوم آوردند که در عرصه سخن نگنجد جمعی کثیر بمورچل میرزا در آمدند و میرزا آسیمه
از خواب جسته بدفع آن سیاه بختان توجه فرمود چون شب تاریک بود و هر کس بخود گرفتار افغانی رو بروی میرزا شد
نورم کوکه و دیگر ملازمان میرزا را توفیق همراهی نشد و خجلت زده نامردمی بی آزرمی گشتند میرزا خود بدفع او همت گماشت
و بزور بازوی شجاعت و دلیری کار او را ساخت درین حال فرید نام از برادران او خود را رسانید
میرزا را شهید ساخت و شقیهای میرزا گرفته نزد میرزا کامران برد غافل ذهن از آنکه شصت آن میرزا هندال
است چون نظر میرزا کامران بر آن شصت افتاد دانست که حادثه چیست بی اختیار دستار
خود را بر زمین زد و بیقین دانست که میرزا بسعادت شهادت رسیده است القصه در آن شب میرزا حسین
منقبت و ارکان خود را ضایع ساخت و قالبش افتاده بود که خواجه ابراهیم بدخشی یکی از ملازمان
میرزا دید که شخصی افتاده و قلماقی سپاهی در بر دارد از غایت اضطراب و وحشت مقید نشده
گذشت بار بخاطرش رسید که میرزا هندال جبه سیاه پوشیده بود مبادا قضیه روی داده باشد
برگردید و چون نیک توجه نمود میرزا را شناخت و به آهستگی و بردباری که شعار خردمند است میرزا را برداشته

هرگاه

بجلوگاه ایشان در آورده و بهر زبان گفت که میرزا آورده بسیار کرده از دولت حضرت اعلیٰ ... میرزا ... اگر از اخلاص ...
بود و بملازمت حضرت جنت آشیانی رفته از جانب میرزا مبارکباد فتح رسانیده و بنا آنکه بعد از شکون خود ... و منظور ...
اوقات حقیقت معروض ایشان داشت کرده و فوت میرزا بخاطر ... آن حضرت نکته ... کرده ... میرزا ...
در جوی شاهی امانت سپرده بعد از چند گاه بکابل در مزار ... فرموده سر ... ملا خواجه ...
زرگر که از ظرفای جهان و شاعری ... میرزا بود در مرثیه ایشان قصیده گفته مطلعش این است که ... بر مردم چشم
شهیدان ... دیده ... آمد خون ... نزد ... و این تاریخ میرزا از دوست ... محمد ... لقب
... شهید ... تاریخ شهادتش چو کردند لقب ✤ تاریخ شهادتش ز ... طلب
و میر ... بطریق تعمیه این تاریخ گفته مصرع سروی از بوستان دولت رفت ✤ و حضرت جنت آشیانی
روز دیگر ... اقبال فرمودند که خاطر از فتنه میرزا ... دار الملک کابل مراجعت
فرمایند لطف ... شاهزاده و الاگوهر دیگر سوانح درین ... میرزا هندال
بعالم ... رحلت فرموده ... آن ... کامل ... یعنی حضرت خاقانی ... رسیده بود
جمیع ملازمان ... میرزا از ... آنحضرت سربلند ساخته ... ایشان را از غزنین ... و بهار ...
حضرت خاقانی ... فرمودند ... روزی ... ازین ... اثنای سواری ... حاضر آن
حضرت ... عالی ... دستار از سر ایشان ... میرزا هندال را آگاهی شد ... دستار
خود را از سر برگرفته بر فرق فرقدسای آنحضرت نهادند و از ظهور این واقعه ... شکون گرفتند
و بحسب سرنوشت در عرض دو سه روز نتیجه آن ظاهر شد اسامی ملازمان عمده میرزا که بسعادت ملازمت حضرت خاقانی
شرف امتیاز و فخر افتخار یافتند بدین تفصیل است ✤ محب علی خان ✤ ناصر قلی ✤ خواجه ابراهیم ✤ مولانا عبد الله
... ✤ ... ✤ جان محمد ... ✤ تاج الدین محمود ... ✤ مولانا ...
... سرافراز گشته بود و مولانا بابا دوست صدر که میرزا بابا و توجه تمام داشتند و ... که او نیز از نظر کرده
میرزا بود دیگر خالدین ... دوست سرداری ... دوست ... از ملازمان میرزا بود لیکن چون خبث طینت
و فتنه انگیزی آنها ... ظاهر شده بود شایسته خدمت آن نور دیده خلافت ندانسته بملازمت خود نگاه داشتند
بالجمله چون موضع ... سرادقات اقبال شد در آنجا قلعه مستحکم اساس نهاده روزی چند طرح اقامت انداختند
و حضرت خاقانی را بجهت ضبط و تنسیق دار الملک رخصت فرمودند و قریب ... ماه آن سرزمین جلوه گاه موکب عالی بوده همواره
متفحص احوال میرزا کامران می گشتند و میرزا از کمال بی استعدادی ... هر روز ... قبیله ... و هر چند گاه ... بسیار ...
حضرت خاقانی در کابل عشرت سرای بودند پیوسته ... شکار و چوگان بازی و تیر اندازی مشغول بوده ... علوم ظاهری ... فرمودند ...
... عرضه داشتی ... حضرت جنت آشیانی نوشته فرستادند و آنحضرت ... آن نور دیده خلافت ارسال داشته این بیت ...
دران صحیفه سعادت اندراج یافته ✤ غافل ... وقت ... ✤ وقت ... ✤ ... آنحضرت را از عدم ...
معلم مجهول داشتند ملازاده عصام الدین را ازین خدمت معزول فرمودند و ملا بایزید را به تعلیم ایشان
اختصاص بخشیدند و در فال ... ملا عبد القادر و ملازاده عصام الدین

ملا بابا پیر بیداند وفقها جانقش دولت ملازم حضرت برآمد او را باین خدمت سرافراز گردانیده اعتبار افزود بنام مولانا عبدالقادر افتاد
و فرمان میرغزل ملا بابا پیر بیداد منصب مولانا عبدالقادر شرف صدور یافت لیکن چون تقدیر ایزدی به این رفته بود که آن افاده
کارخانه آسمانی القاب علوم از اشراقات الهام ربانی دانای کل علوم و عالم جمیع فنون گردد هر چند سعی بکار
می رفت نتیجه بر آن مرتب نمی شد نهضت موکب عالی از سند و ربیلر قبائل افغانان لکمن گاه
میرزا کامران بود و قرار او به هندوستان چون بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران در میان قبائل
افغانان بیرا زمانکامی و سرگردانی می گذراند و موسم زمستان باخر رسید و شدت سرمای وی هم تنزل نهاده رای جهان
آرا چنین اقتضا فرمود که بجانب قبائل افغانان نهضت فرموده تاخت و تاراج کرده شود و کار میرزا کامران نیز
یکبارگی ساخته و پرداخته آید بنا بر این صلاح صواب پیرایش عالی بدان صوب اتفاق افتاد و چون قبائل افغانان
جابجا پراگنده فرود آمده بودند معلوم نمی شد که میرزا در کدام قبیله است در اثنای سواری باهم علی و با جمعی
که از جانب میرزا ابیش ملک محمد منذر او را پی میر فتند بدست بهادران لشکر منصور افتادند و از احوال میرزا استفسار نمودند که
در کدام قبیله است باهم علی بی غلط انداخته در قبیله که آنجا بود نشان داد و دیگری گفت که او از کمان بیم و هراس میراند
چه میگوید میرزا در فلان قبیله است و من راه سرکرده میبرم اول صبح صادق لشکر منصور بنواحی قبیله که میرزا در آنجا بود رسید
و بتاخت و تاراج پرداخته بسیاری از افغانان سیاه بخت را بخاک هلاک انداختند و در خیمه که میرزا آنجا بخواب بود
چندی از بهادران دو کس را در آن خیمه یافتند چون تاریک بود یکی بدست افتاد و دیگری که میرزا باشد خود را الصید افکند
بیرون انداخت و بعد از طلوع صبح روشن شد که بدست افتاده بیک ملوکست که میرزا را به او نسبت تعلق خاطر بوده
مجملا در نهضت اکثر از روسای افغان مثل شیخ یوسف کرانی و ملک سکی و چندی دیگر باگروه انبوه از روی ضلالت و جهالت بجنگ
مبادرت نمودند بهادران عساکر منصور بزور بازوی همت شلاق لسیت و رسانده از پیش راندند و اموال و اسباب فراوان
بدست اولیای دولت افتاد پیش از رسیدن رایات اقبال چنین فتحی روی داد و میرزا بعد از این بودن خود را در آن
نواحی صلاح ندیده بادل صد جا شکسته و طالع خسته متوجه هندوستان شد و چون خاطر قدسی مظاهر از تنبیه و تادیب افغانان
و فتنه میرزا کامران بالکلیه اطمینان یافت رایت مراجعت بدار المستقر کابل برافراشتند و بخجسته ترین ساعتی و مسعودترین زمانی
نزول اجلال بدار السلطنه کابل اتفاق افتاد توجه خاقان گیتی ستان بغزنین و آن سرزمین بحکم حضرت
جنت آشیانی درین ایام که خاطر اولیای دولت از تفرقه و آشوب بی اینیت و جمعیت گرائید و ممالک محروسه
دار الامن شد رای جهان آرا چنین تقاضا فرمود که حضرت خاقانی را بغزنین و آن سرزمین که در وجه جاگیر ملازمان ایشان مقرر است
رخصت فرمایند که روزی چند محلا بالطبع بسیر و شکار و آداب جهانگیری و رسوم ملک داری بپردازند بنا بر این اندیشه صائب
اوائل سال نهصد و پنجاه و نه هلالی آنحضرت را بغزنین فرستادند آلکه خان و خواجه جلال الدین محمود با جمیع نوکران میرزا هندال
در پرورش مسعود ملازم رکاب دولت بودند و سر رشته مهمات برای رزین خواجه جلال الدین محمود تفویض یافت و مدت
شش ماه دران ولایت بکامرانی و کام بخشی خوشوقت گشته پیوسته در طلب درویشان و گوشه نشینان اوقات گرامی مصروف داشته
در یوزه معرفت از در دلهای حقیقت آگاه میفرمودند دران ایام بابا بلاس نام مجذوبی حق شناس در غزنین بسر میبرد آنحضرت
مکرر بدیدن آن مستغرق بحر شهود تشریف برده در استرضای خاطر او توجه می فرمودند و آن رموزدان حقایق و معارف

بنابر آنکه طول بقا و مزید علو مراتب جهانگیری نکوهش خواهش اهل اخلاص می‌رسانند درین مدت که آنحضرت در غزنین تشریف داشتند
حضرت جنت آشیانی در کابل العیش و عشرت و شکار مشغول بودند روزی بجد و دمه که موضعی است از مواضع دلگشای کابل
به رسم شکار تشریف داشتند قضا را از اسپ جدا شدند و عنصر مقدس آزردگی تمام یافت و در ساعت شوق طلب نامه به
حضرت خاقانی ارسال فرمودند و بقدوم میمنت لزوم آن حضرت صحت کامل روی نمود و مدت ایام مفارقت به شش ماه کشید

توجه حضرت جنت آشیانی به تنبیه و تادیب متمردان بنگش و بدست آمدن میرزا کامران بحسب تقدیر و مراجعت بکابل

در زمستان نهصد و پنجاه و نه نهضت عالی بصوب بنگش اتفاق افتاد که
چون آن حدود نسبت به کابل قشلاق است و هم درین ضمن تنبیه سرکشان و تادیب فتنه پردازان آن دیار صورت خواهد بست
و قرة العین سلطنت را اقبال آسا قرین سعادت و همعنان دولت ساخته بجانب بنگش و گردیز نهضت فرمودند و قبایل
افغانان تنبیه و تادیب شایسته یافتند و درین تاخت و تاراج غنیمت فراوان بتصرف اولیای دولت ابدی اتصال
افتاد اول قبیله که بتاخت رفت قبیله عبدالرحمانی و آخر برمزیدی بود و فتح شاه افغان که از حماقت و جهالت تمکین
دانائی بر خود بسته در اضلال گمراهان سعی داشت از صدمات افواج قاهره فرار نمود با جمعیت و قبیله خود بدر می‌رفت در
اثنای راه بمنعم خان و جمعی که از جلال آباد متوجه ملازمت بودند دوچار شد و جمیع اموال و اسباب خود را گذاشته
زخمی بحال تباه گریخت درین هنگام دولت فرجام عرضداشت سلطان آدم گکر که سرخیل و سردار طایفه گکران بود بدرگاه
گیتی پناه رسید خلاصه مضمون آنکه میرزا کامران پریشان و سرگردان به این حدود آمده است و بنده که از هواخواهان
و خیراندیشان این دودمان عالی است لایق نمی‌داند که میرزا بحال تباه و در آوارگی اوقات بسر برد اگر موکب عالی به اینجا زود
نزدیک تر شود او را بشرف بساط بوس سرفراز ساخته بتدارک جرایم سابق و لاحق ملازم عتبه دولت سازم و خود نیز شرائط
خدمت و لوازم بندگی تقدیم رسانم نوشته بماند که گکران را طوائف بسیار است و در مابین آب بهت و سند توطن دارند
و در زمان سلطان زین العابدین کشمیری ملک کد نام از امرای غزنین که بحاکم کابل نسبت داشت آمده بضرب دست انجا را
از تصرف کشمیریان بر آورده و بعد از و ملک کلا پسر او جانشین شد و بعد از و پسر او پیر نام کلانی الوس خود یافت و بعد
از و تتار حاکم شد و او را با شیرشاه و سلیم شاه منازعت عظیم روی داد و در زمانی که حضرت فردوس مکانی به تسخیر
هندوستان متوجه بودند در ملازمت آمده خدمات شایسته تقدیم رسانید علی الخصوص در جنگ رانا سانکا جان فشانیها
ظاهر ساخت و خود را از منتسبان این دودمان عالی شان می‌شمرد و از و دو پسر ماند سلطان سارنگ و سلطان آدم اول
سارنگ کلانتر قبایل خود شد بعد از سارنگ کلانی به آدم رسید و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان مشابهتی بنفاق
می‌کردند القصه مقارن ایلچی سلطان آدم گکر جوکی خان که از خدمتگاران نزدیک میرزا کامران بود زمین بوس نمود و عرضداشت
میرزا مشتمل بر ملامت و اظهار خجالت گذرانید بنابران مقرر شد که تا ولایت گکران نهضت فرموده میرزا کامران را [illegible]
بیارند و مجملی از سرگذشت میرزا کامران آنکه چون در تاخت پیشین بلاغ بصد دشواری و خواری از چنگ هژبران بیشه همت
خلاصی یافته نیم جانی بدر برد و دیگر در آن حدود قرار بودن بخود نداده بهزار ناکامی متوجه هندوستان شد که از سلیم خان پسر
شیرخان کومک گرفته اسباب ادبار خود آماده سازد هیهات هیهات این چه مایه غفلت و بیخردی است که بدشمن
خاندان خود پناه می‌برد تا بدوست جانی و ولی نعمت حقیقی آسیب رساند مجملا باغوای جمعی از مفسدان خانه برانداز

متوجه هندوستان شد و از نواحی چترار شاه بداغ خان را پیش سلیم شاه فرستاده بود و در حوالی قصبه بن از قصبات جالندر
رسید سلیم شاه بچرب زبانی پیش آمد و چند روزی خرجی مصحوب او روان ساخت و قرار داد که شاه در جهان حدود باشید که
از دنبال میرزا ستم ورخنه چنین میکنم و شاه بداغ خان به میرزا رسیده بود که علی محمد اسپ را نیز پیش سلیم شاه روان ساخت
لیعانزورانی سخن کرد تا یکی از آن لائق چون میرزا اجبار گردید از اردوی سلیم شاه رسید بسر خود او از خان و سرا از تعاقب
سلطان پوسف و جمعی از امرا را باستقبال فرستاده و مردم که لائق دشمنان این دودمان والا باشید ملاقات داد و از جمعی
که در ایام هیولان رفیق میرزا بودند بدین تفصیل است بابا چوچک ملا اشتقالی بابا سعید قبچاق شاه بداغ خان عالم
رحمان قلی صالح دیوانه حاجی یوسف علی محمد اسپ میر تاش غالب خان ابدال کوکه و میرزا همواره از بدسلوکی این
مردم که تنبیع خاطر رنجها ی دوستی داشت خصوص از شاه بداغ خان که تعریف تحریک این سفر بیشتر از دیگران ده و
میرزا شکایت و سرزنش میکرد و بالجمله سلیم شاه روزگاری به عده و وعید و چرب زبانی میگذرانید تا آنکه خاطر از مهمات
آن حدود مطمئن ساخته بجانب دهلی روان شد میرزا را همراه گرفته چشم بند داشت و مقصودش آنکه بهند و هندوستان برده در یکی
از قلاع مستحکم مقید سازد و از حرم خود کنیزی بمیرزا داده و با آن کنیز ساخت که جاسوس احوال میرزا بوده از مهویات ضمیر
او آگاه سازد و چون کنیز بمنزل میرزا آمد و صحبت او با میرزا خوب نشست از قرار داد سلیم خان میرزا را اطلاع کرد که او نسبت
بشما چنین اراده در خاطر دارد و مرا به این مصلحت فرستاده و شما را بر یو ورنگ میبرد میرزا که از طرز سلوک او بدگمان
شده بود یقین دانست که حقیقت حال چیست و در فکر گریختن و خلاصی خود شده و چوکی خان را پیش راجه بکهو که در دوازده
کروهی ماچیواره بود فرستاده داشت فرستاده بجهت اخلاص خود استعانت از و خواست راجه فرستاده را به یکی دریافته
بامتی بجهت میرزا قرار داده اعلام نمود در روزی که سلیم شاه از آب ماچیواره گذشت میرزا در جامه خواب خود یوسف آفتابچی را
گذاشته بهمان سبب قرار داد که تا زمان دراز کتاب میخوانده باشد که مردم را تصور آن شود که میرزا در خواب است و خود بهمان سر و افگنده
از شرح برابرده بدر رفته با اهل مقرر شناخته و ملازمان میرزا هر که دام از راهی بدر رفتند سلیم شاه از این واقعه آگاه شده جمعی کثیر در تفحص میرزا تعیین کرده چون اجرا نتیجه ندید سلیم شاه
اطلاع یافت میرزا را پیش راجه کیورکه دران نواحی محکم ترین جاها بود فرستاده او نیز از بیم و هراس بدر قه داده بجانب
جمو روان ساخت و راجه جمو از دور اندیشیهاسی که لازمه زمینداران است میرزا را در ولایت خود نگذاشت که در آید ناگزیر
سراسیمه و سرگردان متوجه ولایت مانکوت شده و نزدیک بود که در آنجا گرفتار شود به هزار محنت و تغییر وضع کرده بلباس زنان
درآمده و بمرافقت افغانی اسب جلاب راه کابل پیش گرفت و به اندیشهای ناصواب و تدبیرهای باطل سلطان آدم گکر را
دید که شاید آنجا مدد را با خود متفق ساخته بامدادی از او ما گرفته کاری از پیش تواند برد سلطان آدم گکر دو لتخواهی حضرت
منظور داشته بلطائف الحیل میرزا را نزدیک خود نگاه داشت و عرضه داشتی بدرگاه معلی فرستاده از صورت حال آگاه
ساخت و میرزا نیز نقوش نومیدی از صفحه پیشانی او خوانده عرضه داشتی مصحوب کسی از خود چنانچه گذارش یافت بملازمت
ارسال نمود و درین مدت که آنجا بود هر چند دست و پا زد و تدبیرها انگیخت که شاید گکران را با خود متفق تواند ساخت
صورت نه بست و از جنگ آنها بر آمدن نیز امکان عقلی نداشت القصه چون ایلچی سلطان آدم حقیقت حال را بعرض
مقربان بساط عزت رسانید عزیمت آن صوب مصمم شد و حضرت خاقانی را قرین موکب اقبال ساخته همراه گرفتند
و خواجه جلال الدین محمود را بحکومت و حراست کابل رخصت معاودت ارزانی داشتند و چون اعلام نصرت اعتصام

بحوالی سند رسید قاضی حامد را که قاضی عسکر بود برسالت نزد سلطان آدم فرستادند که یا میرزا را او را داده یا که خود بساط بوس
سر بلند سازد و میرزا را ... بیار ازار نموده همراه بیارد و چون رایات اقبال از آب سند عبور نموده و از سه [illegible] سلطان آدم
ظاهر شد منعم خان را بار دیگر نزد او فرستادند که بمقدمات معقول تسلی خاطر او نموده بملازمت آورد منعم خان رفته تسلی
دل سلطان آدم را به آمدن راسخ قدم ساخت و دلاسائی میرزا نیز نموده همراه بملازمت آورده و در نواحی پرهاله
شرف زمین بوس مستسعد گردیدند آن حضرت را مجلس عالی ترتیب داده بر روش لائق در یافتند و میرزا کامران با وجود چندین
جرائم که هر یک مستوجب عقوبت عظیمی تواند بود مشمول انواع التفات شد لیکن جمیع دولتخواهان و امرا اتفاق نموده بموقف
عرض رسانیدند که به اندیشه تنبیه و کافر نعمتی را حدی و اندازه می باشد اگر چه آن حضرت را فتوت جبلی و عطوفت ذاتی بکار برده
لیکن نامه اعمال میرزا را بآب رحمت پاک میسازند اما بندهای خدا را زیاده برین طاقت محنت و شلاق نمانده و از تیغ کین
میرزا زخمهای ناسور در دل داریم بلکه عالمی از شرارت و فساد او بغبار آلود محنت است اگر درین مرتبه نیز حضرت از سر انتقام او
گذشته سلامت میگذارند این بندها ترک ملازمت نموده بلباس درویشی در آمده خود را از آسیب او محفوظ میدارند و در ساعت
شمشیر او اکره پیش بنهادند و یکدل و یک زبان شده بی پرده سخن کردند چه بد نهاد و که از آشوب فتنه میرزا اموال خلائق
در معرض نهب و غارت بود و ناموس مردم بباد فنا میرفت و در سر جنگ چندین کس کشته میشد سه بار آن حضرت بخود
قرار داده چنین نمی توانستند داد تا آنکه امرا سجل بخط و مهر اکابر دین و اعاظم دولت مرتب ساخته بنظر اشرف در آوردند و حضرت
جنت آشیانی آن را پیش میرزا فرستادند میرزا چون محضر مکافات اعمال خود را مطالعه نمود گفته فرستاد جمعی که امروز
برین سجل مهر کرده اند و آن حضرت را بر قتل من ترغیب و تحریص مینمایند ایشان مرا باین روز نشانیده اند آن حضرت با وجود
هجوم عام و شدت ابرام بقتل میرزا راضی نشده بجهت صلاح وقت و اتفاق جمهور حکم فرمودند که جهان بین میرزا را از نور نخ
سازند که مکافات اعمال خود بچشم خود ببیند و باین خدمت علی دوست باربیگی و سید محمد بکنه و غلام علی شش انگشتی
مقرر شدند چون اینها بخیمه میرزا در آمدند میرزا تصور کرد که بقصد کشتن می آیند بی محابا از جای برجسته مشت کشیده
و وید علی دوست گفت میرزا آهسته باشید که حکم بر قتل نشده است اضطراب چیست اما بجهت دفع شر فرموده اند که شما را
نابینا سازیم میرزا حکم آن حضرت را بدیده قبول کرده تن در داد تا آنکه میل کشیدند و خاطر مهربان آن حضرت از وقوع این
سانحه گران بغایت کشید و رقت فرمودند و این قضیه در اواخر نهصد و شصت بوقوع آمد و خواجه محمد فرمود سید تاریخ این
چشم زخم میرزا را نیشتر یافته و میرزا همان روز منعم خان پیغام فرستاد که بیک ملوک را بجهت خدمت من از حضرت
سکنه ... التماس نمائی چون خواهش میرزا منعم خان معروض کرد بیک ملوک را بخدمت میرزا تعین فرمودند و میرزا از فرط توجه
و خوبی که به او داشت دستهای او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاده این بیت خواند بیت هر چند که چشم سر حقت پوشیده
است دیده بینا ست چشمی که در پرده می تو دیده است ۹۶۰ و حضرت جهانبانی بعد از این سانحه کوچ فرموده به تنبیه طائفه جنود که
راه ضلالت و گمراهی سپرده متمرد کرده بودند رایات اقبال برافراشتند و آن بیه ولتان دست از جان شسته به پیادر آن
نصرت قرین کارزار نمودند و بسیاری از انها طعمه تیغ بیدریغ شدند و از عساکر اقبال خواجه قاسم مشهدی و چندی دیگر از عالی
مرتبه شهادت تصاعد نمودند و چون خاطر از ین حدود جمع شد به روش کشمیر که سالها مکنون ضمیر اشراق پذیر تصمیم یافته
امرا اکثر بر صلاح وقت باین عزیمت راضی نبودند و کشمیر را بجاه و مرز بان تشبیه داده در مذمت آن مقدمات بعرض

به سایه بنده گر خاطر قدسی مظاهر ازان طرف مستقر شود و بر ضمیر حق پسند که سلیم شاه را نیت عساکر گیتی کشا با لشکر فراوان متوجه
حدود پنجاب است و او را یارای دولت را امروز نیست و جنگ افغانان چنانچه باید نیست اگر موکب اقبال کوهستان
کشمیر در آید و افغانان آمده دست در دامن مضبوط سازند چه صورت دارد و چون خواهش لایق وقت آنکه درین مرحله
آن عزیمت نموده عنان مراجعت بمستقر کابل معطوف دارند و چون خاطر از اهل نفاق اطمینان یافت استعداد به اصل نموده
لشکر تازه بروز مهم آورده متوجه تسخیر هندوستان شوند که به نیروی اقبال روز افزون دمار از روزگار افغانان
باستان بر آورده خواهد شد انشاء الله تعالی آن حضرت از غایت شوق و ترغیبات میرزا حیدر را اصلا با آن
مقدمات التفات نفرموده رایات جهان کشا بصوب کشمیر برافراشتند و حضرت خاقانی را بجانب
حکومت کابل تعیین فرمودند که درین وقت اکثر ملازمان و سپاهیان امرای بی رخصت از صاحبان خود جدا شده همراه او
حضرت خاقانی متوجه کابل شدند و در خدمت آن حضرت غیر از میرزا اران کم کسی نماند و ازین رهگذر شورش غریبی وارد
گشت و حکم فرمودند که جمعی از معتمدان اهتمام نموده مردم را بقرب شلاق نگاه دارند و اگر بکشتن هم احتیاج شود اصلا استادگی
نکنند و انتظار حکم نبرند و در باب رفتن کشمیر از کلام مجید تفاول جستند قصه یوسف برآمد رخصت یافتها هی سخن هر کدام فراخور رای
خود تعبیر می کردند خواجه حسین مروی بعرض رسانید که آنچه در باب کشمیر مذکور شد که حکم چاه فرزندان وارد موافق قصه یوسف
لاجرم فسخ عزیمت کشمیر فرموده متوجه کابل گردیدند و چون کنار آب دریای سند مخیم سرادقات اقبال شد میرزا کامران
التماس سفر حجاز و زیارت خانه کعبه نمود و ازانجا که خشنودی و استرضای خاطر میرزا مطلوب بود بی مضایقه رخصت دادند
و شبی که رخصت می کردند خود بوداع میرزا تشریف شریف برده کلبه تاریک میرزا را بنور حضور منور ساختند و بعد از لوازم تعظیم
و احترام میرزا این بیت خواند بیت کلاه گوشه درویش بر فلک ساید * که سایه چو تو شاهی فکند بر سر او * و بعد از
لحظه این بیت بر زبان میرزا رفت بیت بر جانم از تو هرچه رسد جای منت است * گر ناوک جفاست و گر خنجر ستم *
اگرچه بیت ثانی جانب شکر دارد اما سخن شناس دقیقه رس باید که از شکایت لبریز است آن حضرت از غایت حزم دلی و قدردانی
رقتها نموده و بر زبان الهام بیان گذشت که عالم السر و الخفیات شاهد حال است که این کار به اختیار و رضای من
نشده است و معهذا از کرده خویش نهایت انفعال و خجالت دارم کاشکی این ادا از شما نسبت به من پیشتر بفعل می آمد
میرزا آن حضرت را دعا کرده از حاجی یوسف پرسید که درین صحبت چه کسان اند و حاضران را شمرد که تردی بیگ خان
و منعم خان و بابوس و خواجه حسین مروی و عبد الحی و میر عبد الله و خنجر بیگ و عارف بیگ میرزا گفت یاران گواه باشید
که من اگر خود را بیگناه دانستمی درچنین وقتی بحل کردمی اما یقین دارم که مرا استحقاق هلاکت بوده و آن حضرت جان
بخشی نموده رخصت سفر حجاز می دهند به تفضل و تلطف آن حضرت هزار شکر بجا می آرم که هنوز بقدر بدی و بدعهدی من مکافات
نفرموده اند مصرعه من درخور خود کردم و او درخور خویش * آنگاه بسفارش فرزندان پرداخت و حضرت جنت آشیانی
بکشاده رویی قبول نمودند و میرزا را مشمول عواطف خسروانه ساخته وداع کردند و چون قرار یافته بود که میرزا در حضور
اظهار رقت و بی طاقتی نکنند خود را حفظ می کرد و همین که آن حضرت متوجه دولتخانه شدند های های گریست روز دیگر
حکم شد که از ملازمان میرزا هر کس اراده همراهی داشته باشد مانع نیست هیچکس کمر همت نبست اما آنکه لاف دوستی
و یکرنگی می زدند ترک آشنائی کردند چلمه کوکه که از حقیقت و نیکو خدمتی بدولت حضرت خاقانی بخطاب عالم خان

حضرت اختصاص یافته حیات مستعار نمود و از فدائی خدمت مصاحب ساخت چنانچه شرح آن در جای خود گذارش یافته و ا
دالف سفر سیح حضرت جهانبانی بود ازو پرسیدند که طلیعه کوکبه دولت تو در بهارست می باشد و ارادت و حسن خدمت
و قبول نظر آن حضرت طریق وفاداری سلوک نموده در مقدم شناخته سر رشته گرانی بحال خود جهانبانی ...
در این تاریک روزهای بیوفائی و تیره شبهای بیپایانی در خدمت میرزا کامران آن حضرت کمال آدم شناسی ...
سنجی بود ندارد او را مستحسن شمرده کنار و بیپایانی حضرت داده و آنچه از الفت و حسن صحبت و فوائد آن ... میرزا ...
یافته بود و الا او فرمودند و بیک ملوک باهم نسبت توجه و تعلق خاطر میرزا از چند منزل برگشته بملازمت رسیده و خاطر
حقیقت شناس بغایت ناپسندیده آمد و با قبول معذرت که در وقت حرد و نظر باشد میرزا از دریای سند
یافته رفت و از آنجا بعقد شناخت رسم حج دریافت و در پانزدهم ذی الحجه نهصد و شصت در حال لبیک گویان
اجابت دعوت حق نموده محمل عدم بست بالجمله چون موضع بگرام که پشاور عبارت از آنست مضرب خیام گیتی ستان
گشت پهلوان دوست میر بر حکم شد که قلعه آنرا که افغانان خراب ساخته اند تعمیر نماید و در اندک فرصتی بعلو
همت نموده تعمیر شایسته یافت و سکندر خان را با جمعی از دولتخواهان بجهت محافظت قلعه گذاشته رایات
عزیمت بجانب کابل برافراشتند و بعد از تشریف بردن آن حضرت افغانان هجوم آوردند و سکندر خان
داد مردانگی و قلعه داری داده افغانان را پریشان و منهزم ساخت و چون موکب جهانگشا بکابل نزول
اجلال فرمود شب چهارشنبه پانزدهم جمادی الاول نهصد و شصت و یک بطالع ثور از شبستان دولت
فرزند گرامی متولد شد آن حضرت نام او را محمد حکیم نهادند چون ابو الفضائل تاریخ سال ... کیفیت قران ...
و در همان نزدیکی از مقدسه دودمان عصمت صبیه جوچق میرزای خوارزمی فرزندی بوجود آمد نام او
سلطان ابراهیم نهادند و هم در روزی آهنگ عالم قدس نموده **بیت** بود برستی زآسمان کرم چه زادن و
مردنش هم زود تنگ

ارتفاع رایات اقبال بقندهار و مراجعت بمستقر خلافت

چون جمعی از فتنه جویان واقعه طلب مقدمات غیر واقع از جانب بیرام خان بموقف عرض رسانیدند و در شکفون
زمستان این سال همایون فال نهضت عالی بصوب قندهار اتفاق افتاد حکومت کابل بعلی قلی خان اندرابی
تفویض یافت و قرة العین خلافت را با غزنین که بجاگیر ملازمان ایشان مقرر بود همراه برده از انجا بمستقر خلافت
عزیمت معاودت فرموده خود متوجه قندهار شدند بیرام خان که خلعت قابلیتش بطراز اخلاص آراستگی داشت
مقدم گرامی را از سعادتهای عظمی و دولتهای کبری شمرده تا ده فرسخی قندهار باستقبال موکب عالی از سر قدم
ساخته رسید و متیقن آن حضرت شد که در حق او آنچه گفته اند افترا بوده و ساحت مسعود قندهار در آمده ابواب
کامرانی و کام بخشی بر روی روزگار گشادند و از مشاهیر ملازمان رکاب عالی ابو المعالی و منعم خان و خضر خواجه خان
و محب علی خان و میر خلیفه و اسمعیل ولد سلطان و حیدر محمد اخته بیگی و خواجه حسین مروی و مولانا عبدالباقی صدر و بعضی
دیگر سعادت حضور داشتند بیرام خان در آداب خدمت و شیوه‌های لوازم نثار و رونمائی دقیقه نامرعی نگذاشت
و تمام زمستان در قندهار بعیش و عشرت گذشت و در همین ایام آنچه بجهت سرکار خاصه در کار شد همه را بیرام خان انجام
نمود و جمیع امرا و منصبداران پادشاهی را در منازل ملازمان خود فرود آورده مهمانی ایشان را بصاحبان خانه مقرر

از سوار آن حضرت بعیش و عشرت و کامرانی خوش وقت بوده جشن های پادشاهانه ترتیب داده چون بصحبت ...
گوشه نشینان و تجرد پیشگان ... عزلت گزین التفات بسیار و خصوص از صحبت فیض منقبت مولانا زین الدین محمود کمانگر ازین
نفس ... بوده التماس ... و کمالات ... از طریقین ... رسیده بحصول مقاصد و عروج دولت و فتوحات آسمانی اشارات
و بشارات می یافتند ... که بر سبیل رسالت پیش شاه ... حضرت شاه طهماسب رفته بود و پیش ازین رسیدن موکب عالی
بقندهار رسیده بود و بسعادت زمین بوس دریافت و از نیکو خدمتی بمنصب اشراف دیوانی خلعت امتیاز پوشید و در آن ایام سلطان
... سلطان از زمین داور آمده بسعادت خدمت سرافراز گردید و محمد خان حاکم هرات ... از معتمدان او بود بتحف و پیشکشها
لائق و عرایض اخلاص بدرگاه فرستاده مشمول عواطف بیکران گردید و بجهت انبساط خاطر شکار قمرغه طرح افکنده در نواحی ...
شکار خاطر خواه فرمودند و ... ناملائم که در قندهار روی داد کشته شدن شیر علی بیگ بوده بتیغ بی باکی شاه ابوالمعالی
و مجملی ازین سانحه آنکه شیر علی بیگ پدر ... میر شکار بی رخصت از خدمت شاه آمده سعادت ملازمت دریافت
شاه ابوالمعالی که مست باده غرور و تقرب بود از تعصب خنگ اهل خروج مکرر در مجلس بهشت آیین میگفت که من این رافضیک را
آخر خواهم کشت آن حضرت از فرط توجهی که با او داشتند این حرف را بمطایبه حمل فرموده التفات نمیکردند تا آنکه شبی در بین
... آن نامراد را ... بخت و بر خاطر حقیقت شناس آن حضرت سخت گران آمد لیکن از فرط محبتی که با او داشتند
... گرده ... بایست فرمودند و چون حسن اخلاص و نیکو خدمتی بیرام خان بر مرآت خاطر قدسی مظاهر پرتو انداخت قندهار
را بدستور قدیم بجاگیر مشار الیه مقرر داشتند و زمین داور از معظم سلطان تغییر داده به بهادر خان برادر علی قلی خان مرحمت شد
چون تسخیر هندوستان پیش نهاد همت جهانگشا بود بیرام خان رخصت یافت که سرانجام این یورش نموده بزودی خود را بملازمت
رساند و علی بیگ و حاجی محمد سیستانی را که بعضی مقدمات از ایشان بعرض رسیده بود قرین رکاب دولت ساخته متوجه کابل شدند
و حضرت خاقانی با عزیزان باستقبال شتافته سعادت ملازمت دریافتند و محمد قلی خان برلاس و آتکه خان و جمعی دیگر در خدمت
ایشان بشرف زمین بوس مستسعد گردیدند و اواخر سال نهصد و شصت و یک دار الملک کابل بفر قدوم میمنت لزوم رونق
آسمانی گرفت و دران ایام منعم خان را بسعادت اتالیقی حضرت خاقانی بلند مرتبه ساختند و منعم خان آداب شکر این عطیه
عظمی بجای آورده پیشکشهای لائق گذرانید و درین سال همایون الغ بیگ پسر خلیل سلطان از جانب شاه طهماسب برسم
رسالت آمده تحف و هدایای لائق بنظر اشرف گذرانیده و باعث مزید انبساط خاطر فیض آثر شد و چون یورش هندوستان
مکنون ضمیر منیر مهر تنویر بود همواره بسرانجام این سفر و فراهم آوردن لشکر توجه میفرمودند و روز دوم عید رمضان بیرام خان از
قندهار با جمعیت شایسته آمده سعادت آستان بوس دریافت و آن حضرت بجهت انبساط خاطر و فرط عنایتی که با او داشتند
عید را اعاده فرموده جشن پادشاهانه ترتیب دادند و به قبق اندازی و چوگان بازی حکم شد و آن شهسوار میدان اقبال
نونهال گلبن جاه و جلال یعنی حضرت خاقانی رخصت گرفته بر باره جهان نورد سوار دولت شده به تیر اول قبق را انطور زدند
که غریو از مردم برخاست و حیرت افزای قادر اندازان موشکاف شد و بیرام خان در تعریف قبق اندازی آن حضرت قصیده
در سلک نظم کشیده و این مطلع آن قصیده است بیت عقد قبق ربود خدنگ تو از کجک * گرد از هلال صورت پروین شهاب
تک * و دران ایام عشرت فرجام که یکجهتی خاطر اشرف متوجه تسخیر هندوستان و سامان این یورش بود پیوسته خبر
خوردسگی آن ملک و مردن سلیم شاه و هرج و مرج هندوستان از عرائض بعضی دولتخواهان و منتظران صبح اقبال بمسامع

در زوال مهر سپهر جهانگیری مولانا عبدالله سلطانپوری که هیچ ملاطفت و ذره پروری آن حضرت بخطاب مخدوم الملک مشهور
اتفاق شده از لاهور منسوب جانبی [illegible] بود اگر خدمت [illegible] بخدمت آن حضرت فرستاد و بشارات بسواری و لشکرکشی
نمود حضرت جهانبانی فرمودند که ما ازین موزه تفاول بفتح هندوستان گرفتیم چه از [illegible] شده که ترکستان سر خراسان
سینه هندوستان پایست و این تفاول مثل آن تفاولیست که حضرت صاحبقران گرفته اند و آنچنان بوده که در سالیکه
از ماوراءالنهر بفتح خراسان متوجه شده اند در آمد خود [illegible] صاحب [illegible] که بصفای باطن
عادت استظهار داشت تشریف برده درویش سینه گوسفندی برسم ما حضر پیش آورد آن حضرت بمقربان التفات فرموده
که ما ازین سینه بفتح خراسان تفاول گرفتیم چه خراسان سینه روی زمین است و انشاء الله تعالی این تفاول مثل تفاول
حضرت صاحبقرانی خواهد شد

مجملی از احوال سلیم خان ولد شیرشاه افغان و آنچه بعد از وی تا در آمدن حضرت جنت آشیانی به هندوستان واقع شد

چون شیرخان هندوستان را بتصرف در آورده
پنج سال و دو ماه و سیزده روز حکومت باستقلال کرده رخت هستی بآتش فنا داد پسر خورد او سلیم شاه بعد از پدر بموجب [illegible]
جانشین گشت و مدت هشت سال و دو ماه و هشت روز سلطنت کرد با درین مدت هرگز از جنگ و تردد نیاسود گاهی
از اوقات بجنگ عادل خان برادر کلان و خواص خان غلام شیرشاه پرداخت و منهزم ساخت و چندی با افغانان نیازی
که [illegible] داشتند و سرگروه آنها هیبت خان بود مجادله و مقاتله نمود و آنها نیز مغلوب شده بشعاب جبال کشمیر پناه
بردند و در آنجا نیست و نابود شدند و مدتی به نزاع طائفه گکران اشتغال داشت و چون این مرزبوم [illegible]
هیچ وجه کاری نساخت و دست قدرت بر آنها نیافت و قلعه رهتاس را که شیرشاه اساس فرموده بود با تمام رسانید و در میان کوه
سوالک مامنی بجهت خود انگاشته قلعه مانکوت بنا نهاد و چون با افاغنه و سپاهی بدمعاشی پیش گرفته بود همواره خوف و هراس
[illegible] و اکثر در قلعه گوالیار بسر می برد اگرچه با رعیت نیک سلوک میکرد اما سپاهی بیک قلم ازو برگشته بودند و از هر جا سگی
مداهنه میکردند و انتظار فرصت قابو داشتند قضارا اقبال خان نام خواص او که به قبول حسن تعلق خاطر تربیت یافته بمرتبه
امارت رسیده بود یکی از اوباشان را بدین داشت که هرگاه قابو یابد کار سلیم شاه به انجام رساند و در هنگامی که بدیدن عمارت
قلعه مانکوت میرفت و بر اسپ چارزانو نشسته بود و برسم دادخواهان از یک جانب در آمده شمشیری انداخت به مجرد
رسیدن شمشیر سلیم شاه از لیفت زین جست و جانب جسته آن سرگشته را در زیر گرفت و بعد ازان حکم بقتل او فرمود
هرچند مقربان او مبالغه نمودند که تحقیق باید کرد که تحریک کدام سیاه بخت این بی اعتدالی ازو بظهور آمده سلیم شاه بنابر مصلحت
وقت قبول این معنی ننمود و پیش ازان که تفتیش احوال کنند بقتل رسانید و چون متیقن بود که این جرأت به اغوای
اقبال خان واقع شده اقبال را از نظر انداخته حشم و جمعیت او را الفتیه ضبط آورده محبوس ساخت و بتاریخ بیست و دوم
ذیقعده نهصد و شصت بسبب سمیت قرحه که در یکی از اعضای سفلی او بهم رسیده بود رخت هستی بربست و فیروزخان
نام پسرش که خورد سال بود جانشین شد و بعد از چند روز مبارزخان خالوی فیروزخان آن بیگناه را بنهانخانه عدم
فرستاده مدعی حکومت شد خود را بمحمد عادل ملقب ساخت او پسر نظام خان برادر خورد شیرشاه است و از غرائب آنکه
این نظام را یک پسر و سه دختر بود پسر بسلطنت رسید و شوهران سه دختر نیز بعالی مرتبه سلطنت تصاعد فرمودند یکی از
دامادان او سلیم شاه مذکور بوده و دیگری سکندر سور و دیگری ابراهیم سور که احوال این دو کس برسم اجمال مذکور خواهد شد

و هیمو که به بدگوهری و فتنه جوئی از حضیض افتقار به اوج اعتبار رسیده بود و وکیل مبارزخان شد و چون او پیوسته به ارتکاب
منهیات نفسانی میپرداخت از احوال رعایا و زیردستان غافل زیست میکرد استقلال هیمو به جائی رسید که جز اسمی از سلطنت
مبارزخان نماند مطور رسیده قریب در جهان به هیچ نماند اکنون شمه از احوال خسران مآل هیمو مرقوم کلک صداقت رقم
میگردد آن سفله از اکابر منظور از حسب و نسب بهره نبود و دو تصبه ریواری از توابع میوات در معرض دکان بقالی
بهم میرسانید گویند در حین دولت بقالان آنجا داشت که دهشت و دولیس کو چابکی که ملک شیر رسیده بود تا آنکه به بقالان
خود داده حق بقالان سرکار سلیم شاه ساخت و از بدگوهری و عیب جوئی دکفایت اندیشی روشناس شده پیوسته مردم
ابواب تفرقه و نفت و عمال سرکار را بمیکر اسید و مردم را در بلای انداخت و قصه عرض تا موس خلق میکرد و سلیم شاه
نیز او را از راه حق داده بود بجهت آنکه احوال خفیه مردم و بجهت سرا که کردار ان بالجمله این بدنهاد بسبب ان ساخت
بدگوئی اعتبار یافت و چون پیمانه عمر سلیم شاه لبریز گردید و نوبت ریاست بمبارزخان مذکور که پسر عم سلیم شاه بود رسید
در خدمت او و کیل مستقل و صاحب اختیار شد و مدار عزل و نصب و داد و ستد از پیش خود گرفت و خزاین شیر شاه و سلیم شاه
و فیلخانه بتمام بدست آورده سبب عطایا باد دهش پیوسته و در اندک فرصتی سر براهی رسید لهذا هنود و کارا و بسرعت رواج گرفت
و افغانان بطوع و رغبت خدمت او میکردند روزی چند بخطاب بسنت رای کلکه کوکه که گوشه نشین گشت نهاده و باین هم اکتفا ننموده
خود را راجه بکرماجیت گو یانید و درین مدت محاربات عظیم کرده مخالفان را از پای انداخت و کارنامهای شجاعت از او بظهور آمد
و رفته رفته کار او بمرتبه بالا گرفت که افواج ترتیب داده روی جرأت و جلادت بمبارزت خاقان گیتی ستان نهاد و چون
انوار ذات مقدس آن حضرت ظلمت زدای سواد اعظم هندوستان شد اول فتحی که در صغر سن او لیای دولت ابد پیوند نصیب
شد فتح هیمو بود و در آن جنگ بزخم کاری جان را بمالکان جهنم سپرد و چنانچه در جای خود عنقریب گذارش خواهد یافت
انشاء الله تعالی اکنون بشرح شمه از احوال هندوستان میپردازد خلاصه کلام آنکه چون سلیم شاه فوت کرد و مبارزخان
مدعی حکومت شد احمدخان شوهر خواهر سلیم شاه که از اعاظم امرای پنجاب بود خود را اسکندر نام نهاده دعوی سلطنت کرد و
محمدخان نیز که قرابت قریب بشیر شاه داشت و حکومت بنگاله باو مفوض بود خواهش عروس خاطر ساخت ابراهیم خان
سور نیز بنسبت قرابت و وفور جمعیت ایالت هندوستان را در تلاش شد و شجاعت خان که در اسلام شاه (?) عوام
بشجاول خان اشتهار دارد در مالوه سر از سمت دم از استقلال زد و بعد از آنکه اعاظم این دولت با هم در افتاده سر شورش آشوب
برداشتند و در هندوستان ملوک طوائف شد اسکندر لشکر پنجاب را فراهم آورده قصد دار الخلافه آگره کرد و چون بدانجا
رسید خطبه بنام خود خواند و مبارزخان و ابراهیم نیز بهمین اراده برآمدند آخر به تدبیر و کنکاش هیمو مبارزخان بشرق رو
شتافت به خزاین شیر شاه اکثر در قلعه چناره بود و بیرون آگره در موضع فرح میان ابراهیم و سکندر جنگ شد و ابراهیم
شکست یافته بگوشه بدر رفت و غازی خان پدر ابراهیم بقلعه بیانه شتافته متحصن شد و کار سکندر بصورت بلندی گرفت
و از دریای سند تا دریای گنگ بی رقیب و شریک در حیز تصرف سکندر در آمد و لشکر فراوان فراهم آورده اراده رزم
مبارزخان پیش نهاد همت ساخت و آرزوی آن داشت که تمام هندوستان مستقلا از او باشد درین وقت طنطنه
و نهضت رایات جهانگشا حضرت جنت آشیانی بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد تاتارخان و حبیب خان و جمعی کثیر
را بحراست پنجاب تعیین فرمود و محمدخان حاکم بنگاله بقصد دفع مبارزخان و سایر افغانان متوجه گشت و مبارزخان هم

در حدود جونپور که محاربه عظیم نمودند قضا را محمد خان در آن جنگ کشته گردید و خود ابن شیر شاه و سلیم شاه و تمام جمعیت افغان و چون
سواری اسپ خوب نمیدانست همیشه بر مسند بر فیل نشسته تردد میکرد اما از کمال جرأت و جلادتی که داشت و زره‌های جوشن
که مردم میپوشیدند در محاربات و معارک ذات او فیروز جنگ پیش می‌آمد و عقده‌های عظیم کشود و اندیشه اهل روزگار را نگذاشت بعلت همت خود
و بعد از تنظیم و تنسیق ولایت جونپور و بهار متوجه بنگاله شد خضر خان ولد محمد خان در بنگاله بجای پدر نشسته خود را سلطان
جلال الدین لقب ساخته بود و در اثنای آن عزیمت صیت نهضت موکب اقبال بتسخیر هندوستان انتشار یافت و از بیم
و مصلحت در رفتن بنگاله ندانسته عنان معاودت معطوف داشت **نهضت موکب منصور حضرت جنت
آشیانی به تسخیر سواد اعظم هندوستان** چون حقیقت هرج و مرج هندوستان بسامع عز و جلال
رسید عزیمت آن صوب که در مکامن ضمیر اشراق تنویر تصمیم یافته بود پیش نهاد همت عالی ساختند رایات اقبال
برافراشتند و جمیع مخدرات تتق عصمت را در کابل گذاشته بحمایت و حراست ایزدی سپردند و شاهزاده والی کابل
را بالکه سپهر را بحکم حکیم ساخته حل و عقد مهمات بر رای رزین منعم خان تفویض یافت و در اواسط ذی الحجه نهصد و شصت
و یک بساعت مختار روز فالی منتظر که حرکات افلاک بر آن افتخار نماید عنان عزیمت بصوب صواب ممالک هندوستان
معطوف فرمودند و قرة العین سلطنت یعنی حضرت خاقانی را که عمر طبیعی ایشان به دوازده سال و هشت ماه رسیده بود
مقدمه الجیش فتوحات صوری و معنوی ساخته با رایهای اقبال راسخ کوچ در آوردند و جهان روز بروز دیوان لسان الغیب
تفاول جسته به این غزل بشارت فتح و فیروزی یافتند **بیت** دولت از مرغ همایون طلب و سایه او زانکه با زاغ
و زغن شهپر دولت نبود * آن حضرت اعتصام بعروة الوثقی عنایت ربانی و تمسک بحبل المتین بشارت الهامی
نموده با اندک لشکری که بحسب ضرورت بسیاری از جنود غیبی نهضت فرمودند سه هزار کس بقلم آمد بیرام خان بجهت استحکام بعضی
مهمات پادشاهی و سامان یراق خود روزی چند در کابل ماند و آن حضرت از جلال آباد بجاله سوار شده از آب گذشتند
سلخ محرم نهصد و شصت و دو عرصه دلکشای مضرب خیام اقبال گشت سکندر خان که با افاغنه مبارزت ها کرده خدمات
شایسته بتقدیم رسانیده بود مورد الطاف بیغایت شده بخطاب خانی سربلندی یافت و چون کنار دریای سند
که به نیلاب مشهور است مستقر رایات نصرت گردید بجهت گذشتن سپاه و بنگاه سه روز در آنجا توقف فرمودند و بیرام خان
آمده بسعادت عتبه بوسی سرافراز گشت و در این منزل مبشران اقبال نوید فتح و فیروزی آوردند که تاتار خان کاشی
که با لشکر گران بحراست قلعه رهتاس تعیین بود با وجود استعداد قلعداری و استحکام قلعه بمجرد طنطنه ارتفاع رایات
اقبال تاب مقاومت نیاورده فرار اختیار نموده است آن حضرت نظر بر نیکو خدمتهای سابق و لاحق نموده فرمان عنایت
بنام سلطان آدم گکر فرستاده بزمین بوس بشارت فرمودند اما از آنجا که طالع بلند نداشت عذر زمین داران را آورده عرضداشت که با سکندر عهد
بسته است و بیرام لشکری نام همراه خود برده اگر من بسعادت ملازمت فایض گردم هم نقض عهد میشود و هم پسر ایشان هلاک میشود بعضی
از اولیای دولت معروض داشتند که صلاح وقت در آنست که او را از میان برداشته قدم پیشتر باید نهاد آن حضرت نظر به خدمات
گذشته او فرموده ملتفت این حرف نشدند و چون موکب عالی از دریای سند عبور نمود افغانان آن نواحی
که در حدود رهتاس مجتمع شده بودند پریشان گشته هر کدام بگوشه در رفتند چون سر رشته سخن باینجا کشید پیش از
عرض دیگر سوانح اسامی از جمعی مردم روشناس که در این فتح بسعادت خدمت سرافراز بودند نوشته میشود بیرام خان

شاه ابوالمعالی خضر خواجه خان تردی بیگ خان اسکندر خان جعفر خان اشرف خان محمد اصفهانی و خواجه سلطان علی بیگ تکلی قلی سیستانی محمد سید کاس
خواجه مظفر علی تکلی اندرابی حیدر محمد اخته بیگی اویس بیگ اسمعیل بیگ دولدی میرزا حسن خان میرزا نجات خان محمد جلا
جلایر سلطان حسین خان قورچی سلطان محمد تلی دیوانه شاه بداغ تاربیگی تولک خان کاکرلجان ناصر بیگ قوش بیگی
لعل خان بدخشی بیگ محمد اخته بیگی خواجه بادشاه میر لعل بیگ خواجه خواجه عبدالباری خواجه عبدالله میر معین
میر منشی شاه فخرالدین میر حسن واسطی خواجه حسین مروی میر غیاثی میر عبدالله قانونی محب علی بیگ
خواجه عبدالصمد شیرین قلم میر سید علی مصور ملا عبدالقادر مولانا الیاس اردبیلی ابوالقاسم جرجانی مولانا
عبدالباقی افضل خان میر بخشی خواجه عبدالمجید دیوان اشرف خان میر منشی قاسم مخلص خواجه عطاء الله
دیوان بیوتات خواجه ابوالقاسم شهاب الدین احمد خان معین خان فرنخودی خواجه معین الدین محمود مالک مختار
رایات موکب عالی بجهت دفع فتنه کالانور منزل اقبال فرمود شهاب الدین احمد خان و اشرف خان و فرحت خان خاص خیل را
پیش از وصول موکب جهانگشا بلاهور فرستادند که رعیت و سپاه را بوجوه و خطبه را بنام نامی و القاب گرامی فروغ جاوید بخشند
و سلطان شهر را از دست اندازی و آشوب مردم محافظت نمایند بیرام خان و تردی بیگ خان و سکندر خان و جعفر خان
بزار و و اسماعیل خان دولدی و جمعی کثیر بر سر نصیب خان پنج بهیه که در قصبه هریانه پای ثبات افشرده بود تعیین شدند
درایات اقبال بجانب دارالفتح لاهور برافراشتند و اعیان آن دیار بشرف استقبال شتافته زبان و جان بشکر این موهبت
عظمی گشودند و وضیع و شریف فراخور رتبه و حالت مشمول مراحم پادشاهی گردیدند دوم ربیع الثانی این سال فرخنده فال
بلده فاخره لاهور بقدوم دولت لزوم فروغ آسمانی و رونق جاوید یافت و طبقات انام و اصناف خلایق از حوادث
روزگار نجات ابدی یافتند و آخر این ماه خبر آمد که شهباز خان نام افغانی جمعیت انبوه فراهم آورده و در نواحی
سر شور و شر برداشته است حضرت جنت آشیانی شاه ابوالمعالی و علی قلی سیستانی و علی قلی اندرابی
و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از یکهای کار طلب را بآن صوب فرستادند لشکر اقبال بمخالفان رسیده معرکه محاربه
گرم ساختند و بهادران جان نثار لوازم شهر و تقدیم رسانیده داد شجاعت و جانفشانی دادند کار بر شاه ابوالمعالی
تنگ شده بود که علی قلی خان با یکهای صف شکن تکیه بر اقبال بی زوال نمود کارنامه جرأت و جلادت ظاهر ساخت
و شکست بر مخالفان افتاد و از خون افغانان تیره رای عرصه پیکار لاله زار شد و اولیای دولت قرین فتح و فیروزی
مراجعت نمودند و سعادت آستانبوس دریافتند بیرام خان که بر سر نصیب خان افغان رفته بود نصیب خان اندک تلاش
کرده فرار اختیار نموده و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست اولیای دولت در آمد و عیال افغانان تمام اسیر شده
آنها نیز که بیگه حضرت جهانبانی نذر فرموده بودند که هرگاه فتح هندوستان شود بنگ نکنند بیرام خان خود سوار شده
حرم را با جمیع ساخته مصحوب معتمدان پیش نصیب خان فرستاد و در دیگر غنایم این فتح از فیلان نامی و سایر نفایس با عرضداشت
فتح بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت خود با فوج ممالک کشا متوجه پیش شد و چون بجلندهر رسید افغانان گریختند غنیمت شمرده
جمعیت متفرق شد میان سرداران لشکر منصور بهم رسید اموال نفس خود را با نقد جان همراه بردند و مجملی از این
صدر گذشت که تردی بیگ خان خواست که بشمشیر رفته با افغانان گریخته دست برد سی نماید بیرام خان صلاح در فتح ندیده
بجهت حصول نصرت بالتو خان پیش بیرام خان فرستاد که بهر طریق که دانند و توانند رخصت حاصل کنند بالتو خان رفت و مقدمات

بود چه معظم دهشت پیش آمده و شمشام جنید و از الغ بیر طا جا پاسخ گفت خواجه معظم [illegible] رسیده الدوخت گردید
با الغ رسید و از این گفت و شنید افغانان از دست یافته خود را گرفته سلامت کشیدند و چون حقیقت حال بموقف عرض
پادشاه جهان پناه رسید فرمان به امرا نوشته به بشارت از فتح سعادت افزا و التفات بر افضل خان شد و از رقم لطف
کلمات از زبان گوهرفشان آن حضرت بر امر التقصیر پرشود و انجمن آراست صلح و صلاح گردید بیرام خان خود در جلندهر طرح
اقامت انداخته پرگنات آن نواحی را به امرای قسمت کرد و سکندر خان با جواره رفت و از اینجا قابو دیده روانه سرهند
شد و سرهند را بتصرف خود درآورد و اموال و اسباب فراوان بدست او افتاد و درین اثنا تاتارخان و حبیب خان و
نصیب خان و مبارک خان با جمعیت انبوه از دهلی رسیده آمدند سکندر خان در سرهند بودن خود را صلاح ندانسته
بجالندهر شتافت بیرام خان این معنی را مناسب دولت ندانسته برآشفت که بایستی سرهند را مضبوط ساخته بطلب کمک
سفر شتافتی بالجمله بعد از گفتگوی بسیار امرای عظام اعتصام بتبرک اقبال ابد پیوند پادشاهی بوده بطالب پیشتر
شدن [illegible] بجد و با جواره رسیدند تردی بیگ خان و اکثری صلاح در گذشتن آب ستلج نمیدیدند و میگفتند
یاران بر بونک شد لائق دولت آنست که گذرها را استحکام داده همین جا توقف نمائیم و بعد از تخفیف باران و اعتدال
هوا از آب بگذریم بیرام خان و جمعی از دلیران عرصه همت در گذشتن آب مقدمات پسندیده و دلائل معقول گفتند
و آخر بعضی ملا پیر محمد و محمد قاسم خان نیشاپوری و ولی بیگ و حیدر سلطان بیگ شاملو از آب عبور اتفاق افتاد و
عساکر فیروزی با ترتیب چهار فوج منقسم شد قول شجاعت و سرداری بیرام خان انتظام و رونق شایسته یافت و برانغار
بحسن شوکت خضر خان هزاره آراسته گردید و جوانغار بشهامت و دلیری تردی بیگ خان تنسیق پذیرفت و سکندر خان
با جمعی از هژبران بیشه وغا در هراول رزم طلب گشت و از اینجا که نیت شهریار جهان بر آئین عدالت و سائر مرضیات الهی
مقصور بود و هر روز ابواب فتح و فیروزی بر روی روزگار اولیای دولت گشوده تر میگشت افغانان که در لشکر منصور
گذشتن ایشان از آب شنیده بالشکر فزون از احصا شمار مسارعت نموده خود را به افواج قاهره رسانیدند و قریب
بشام تلاقی فریقین دست داده و جنگ عظیم در پیوست و افواج جهانگشا مراسم حزم و احتیاط مسلوک داشته هر یک
بجای جای ایستادن قرار داده پای ثبات افشردند و همه یکدل و یک رو در جان نثاری و کارپردازی دقیقه
نامرعی نگذاشتند تا آنکه شب درآمد و از اتفاقات حسنه که مقدمه فتح شد این بود که بطرف فوج غنیم در دیهی آتش
افتاد و بحکم ایزدی هزاران چراغ در رهگذر دولت افروخته گردید و دلاوران عرصه اقبال از اطراف لشکر مخالف درآمد
بخدنگهای دل دوز جانستان افغانان تیره بخت را بر خاک هلاک افگندند و آنها هیچ نمی فهمیدند که این تیرها کی می انداز
و از کجا می آید و دهشت در تاریکی انداختند قریب سه پهر از شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت
نیاورده سراسیمه فرار اختیار نموده و فتح عظیم که مقدمه فتوحات بی اندازه توان شد روی داد و فیل و اسباب
فراوان بتصرف اولیای دولت درآمد و نفائس غنائم با عرضه داشت فتح روانه درگاه گیتی پناه نموده روز دیگر متوجه پیش شدند
و در سرهند رفته طرح اقامت افگندند علی قلی سیستانی را که از عقب آمده ملحق شده بود با جمعی کثیر پیشتر فرستادند و چون سکندر خان خبر
شکست این مردم شنید با هشتاد هزار سوار مسلح و کلی و فیلان کوه پیکر متوجه عساکر فیروزی ما شد بیرام خان در سرهند
پای ثبات مستحکم داشته بلوازم قلعه داری همت گماشت و برج و باره را مضبوط ساخته حقیقت حال

بدرگاه جهان پناه عرضداشت کرد و التماس توجه رایات اقبال نمود و دران هنگام روز ظفر مقدس حضرت جهانبانی
از مارسته فتوح گرامی داشته بمجرد رسیدن عرضداشت بیرم خان حضرت شاهنشاهی را که انوار دولت و فروغ جهانگیری
از ناصیه مبارک ایشان می درخشید با لشکرے از امرا بطریق منقلا روان ساختند و موکب عالی آن قرة العین خلافت
از نواحے شهر گذشته بود که صحت کامل دست داده خود به دولت و اقبال رایات فتح و فیروزی برافراشته فرحت خان
را بعتقداری لاهور و پالوس بیگ را فوجدار و میرزا شاه را امین و مهتر جوهر را خزانه دار ساخته در شهر گذاشتند و سلخ
رجب سال مذکور در سواد قصبه سرهند نزول دولت اتفاق افتاد و امرای رزم آرا و بهادران جان کشا بسعادت
زمین بوس افتخار یافته کوس فتح و نصرت بلند آوازه گردانیدند و سرادق اقبال را در گل زمینی که بعد از فتح رشک
فردوس برین شده ایستاده گردانیدند و موکب جهانگشا بخانمان افغان را دست و دل از کار برده و عساکر فیروزی
اثر بچهار فوج انقسام یافت یکی باسم مبارک خود و دیگرے بنام نامی حضرت خاقانی و دیگرے بحسن اهتمام شاه
ابوالمعالی و دیگرے به انتظام بیرم خان و همواره از طرفین بهادران بعرصهٔ نبرد شتافته داد کارزار میدادند و چون
آثار فتح و ظفر از ناصیهٔ اقبال و چهرهٔ احوال ظاهر میشد و روز بروز بیم و هراس بر سپاه افغان می افزود و مدت
چهل روز افواج مقابل یکدیگر نشسته کارزار میکردند تا بتاریخ دوم شهر شعبان سال مذکور که نوبت نبرد ملازمان
خاقان گیتی ستان بود خواجه معظم و اتکه خان و جمعی کثیر بعرصهٔ نبرد رفته رزم طلب گشتند و ازان طرف کالاپهار
از لشکر سکندر برآمده بمقابله ایشان تعجیل نمود و هر چند دران روز مقرر نبود که جنگ سلطانی شود اما چون وقت رسیده بود که
چنین فتحی بزرگ بنصیب اولیای دولت ابد مقرون گردد رفته رفته عرصهٔ نبرد آتش افروز شده افواج نصرت
قرین از اطراف درآمده داد شجاعت و دلیرے دادند و مردانه پای ثبات در عرصهٔ تهور افشرده رایات فتح
و فیروزے برافراشتند و چنین اقبال روز افزون فتحی عظیم که طغرای فتح نامهای روزگار تواند شد از پرده
غیب چهره گشای شاهد مراد گردید و غنیمت فراوان بدست اولیای دولت درآمد و جمعی کثیر از مخالفان
بعالم نیستی شتافتند و سکندر بهزار ناکامی از جنگ گاه برآمده خود را بدامن کوه پنجاب کشید یکی از بهادران
خواجه مسافر بے درا ثنای راه بسکندر رسیده و چون پا و نیزه یک شد هر چند سکندر خواست که شمشیر خود را بدست آرد
از غایت اضطراب نتوانست کشید و بعد از سعی بسیار نیم جانی ازان مهلکه بیرون برد و چون بتائید ایزدی چنین فتحی
روی داد آن حضرت بر مسند کامبخشی نشسته و بر خور خدمت و جانسپارے هر کدام جلدو و مرحمت فرموده به ازدیاد مناصب
و اعتبار بندهای جان سپار توجهات پادشاهانه مبذول داشتند و چون در روز نبرد ملازمان حضرت خاقانی فتح شده بود و نشو
این فتح بنام نامی و القاب مستطاب آن حضرت سمت آرایش یافت و ازین تاریخ حضرت خاقانی را بکار رسته توجه خاطر پیدا
شد و ولی بیگ برادر خان جهان جبه که در جنگ ماچیواره از افغانان بدست آورده بود و فتح بازنامه دو شکست بدان حضرت
پیشکش کرده ملازمان این جبه کردند و نام داشته و الا دوام خدمت و ذره پرورے آن حضرت بخطاب فتح خان
نامور گردید و از سوانح این ایام مقید ساختن خواجه معظم است و سببش آنکه نوشته چند بخط خواجه که از کوتاه اندیشی و نیز بحری
بسکندر خان سخنان نالایق نوشته اظهار دولتخواهی او کرده بود و این نوشته بحضرت جنت آشیانی رسید آن حضرت ۱۱۰
از خواجه استکشاف فرمودند که باعث این نادولتخواهی چه بود ازانجاکه خواجه روے انکار نداشت در جواب گفت که من

این معنی را در لشکر ابی باد شاه تنفیذ نموده قصد استیصال او کرده ام که این اشتهار منظر اشرف در آمده باعث مزید التفات بحضرت
شده و این مقوله جوابها می نمود و از شمول عروض رشت بنابر آن او را مقید ساخته بمیرزا کامران سپرده بعد از آن تنظیم مهمات
این صوبه را بسار انتساب نموده متوجه دهلی شدند و چون رایات جهان کشا بلباس از سید شاه ابوالمعالی را با محمد قلیخان برلاس
و اسمعیل بیگ دولدی و مصاحب بیگ و ابراهیم خان اوزبک و جمعی کثیر بلاهور تعیین فرمودند که گر سکندر را که بکوهستان
پناه برده و در میان ولایت شورش انداخته از کمال او بوجه لائق نموده آید و صوبه از سمت پنجاب بشاه ابوالمعالی تفویض
یافت و در صوبه سرهند در بینا توقف فرموده لبسیر و شکار خوشوقت گشتند و سکندر خان اوزبک که بدهلی رخصت یافته
شیخ از مخالفان که در آنجا بودند تاب مقاومت نیاورده هرکدام بگوشه بدر رفتند و سکندر خان اوزبک که بدهلی
در آمده عرضداشت بدرگاه گیتی پناه فرستاده التماس توجه رایات اعلی نمود و آنحضرت که مبادی دولت و اقبال
از سرهند کوچ فرموده متوجه دهلی شدند در پنجشنبه غرهٔ رمضان سال مذکور رو بسلیم گره که بسمت شمالی شهر و کنار آب
جون واقع است نزول اجلال اتفاق افتاد و در روز چهارم درون شهر مستقر اورنگ خلافت گردید و درین روز حضرت
خاقانی نیله گاوی شمشیر شکار فرموده بجهت پدر عالیقدر آوردند و آنحضرت که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن
دهلی ترک حیوانی فرموده بودند حکم کردند که پارهٔ از گوشت این نیله گاو خشک ساخته نگاه دارند که چون ماه رمضان بگذرد
اول ازین گوشت تناول خواهیم فرمود و در دار السلطنه دهلی مسند آرای دولت و اقبال گشته ممالک محروسه را بجاگیر امرا و
ملازمان بندهٔ خلافت قسمت نموده سرکار حصار و آن نواحی بجاگیر ملازمان حضرت خاقانی مقرر شد و سرکار پنجاب
سمت دیگر یافته بشاه ابوالمعالی و سرکار سرهند و دیگر پرگنات متفرق بجاگیر خان خانان عنایت فرمودند و تولی بجانب
میوات و سکندر خان را به آگره و علی قلی خان را بسنبل و حیدر محمد خان اخته بیگی را به بیانه تعیین فرمودند و درین اثنا شاه ولی اتکه
از دار الاقبال کابل آمده مژدهٔ تولد فرزند گرامی از خدر مطهر ماه جوجک بیگم رسانید و آنحضرت ازین بشارت دلکشا
شکر ایزدی بجا آورده جشن شادمانی ترتیب دادند و نام آن نو باوهٔ گلبن اقبال را فرخ فال نهادند و شاه ولی
بجزو کافی این عطیه غیبی خطاب سلطانی یافته با تحف و هدایا رخصت کابل شد و از وقایع آن سال آمدن رستم خان
افغان است و مجملی ازین سرگذشت آنکه چون اتکه خان و دیگر ملازمان حضرت خاقانی که متوجه حصار شدند و دو گروهی
حصار رستم خان و تاتار خان و احمد خان و سر محمد رهتگی و بیجلی خان و شهاب خان و تلاج خان و آدم خان قیام خانی
با جمعی از افغانان برآمده رزم طلب گشتند با آنکه افغانان قریب دو هزار کس بودند و اولیای دولت از چهار صد کس بیش نبودند
جنگ عظیم در پیوست و بتایید غیبی فتح شد و هفتاد کس از مخالفان بقتل رسیدند و رستم خان گریخته بقلعه حصار در آمد و قلعه را
مضبوط ساخت و مجاهدان عرصهٔ اقبال بیست و سه روز بمحاصرهٔ آن پرداختند و چون کار بدشواری کشید قول طلبیده و بدرقه
اتکه خان رستم خان را با نامبرده با قریب هفتصد کس مصحوب علی قلی میر لطیف و خواجه قاسم مخلص بدرگاه معلی فرستادند و از پیشگاه
حکم شد که رستم خان را جاگیر تنخواه نمایند بالشرط آنکه فرزند خود را در اردو نگاه دارد تا لوازم حزم و احتیاط بجا آمده باشد
مشار الیه ازین شرط ابا نموده در مقام گریختن شد و چون این معنی مکشوف ضمیر اقدس گردید او را مقید ساخته ببیک محمد خان
سپردند و از سوانح این ایام قضیه قنبر دیوانه است که خالی از غرابتی نیست مجملاً او از آحاد الناس بلکه از مجاهیل اردوی
ظفر قرین بود و در هنگامی که رایات اقبال بعد از فتح سرهند بجانب دهلی نهضت فرمود قنبر دیوانه از اردوی معلی جدا

جمعی از اوباش با خود فراهم آورده و بالزدائره اعتدال بیرون نهاده دست تطاول و تاراج قصبات و قریات دراز کرده
بود از بیم رایات منصور می النّا و بهمه رسید که رو گردانیده روی بود و بعث میکرد و از دور سرحد سرهند تاخته بجانب سنبل رفت و سنبل را
متصرف شد از راه دو رونی هنوز العرض بندگی بدرگاه والا فرستاده اظهار مجز و بندگی مینمود و با این وسیله زبان مردم را از خود
کوتاه میدانست و چون سنبل را متصرف شد طالب هوا گردید که عارف اتفاق نام نهاده بود به بداون فرستاده و حسین خان را که
تنیکه حکومت آنجا اختصاص داشت بی جنگی پریشان شد و قبل از ان چاپکاشت که از تافت و آن قواسحه را اشرف ساخت
بود و با رکن خان که از دوستان افغان بود جنگ سی و کنی آن گروه شکست یافت و بر گشته به بداون در آمد اگرچه این جماعت
بظاهر عرائض فرستاده اظهار بندگی میکرد اما فعل و با قول او اصلا موافقت نداشت و پا از اندازه خود بیرون نهاده مردم
را منصب خانی و سلطانی داده و علم و نقاره بخشیده منهیان اعمال او بود چون بر شیئ منتهی و جائیر ظهیر بیگ ات او بیشده بود
دیگر به اطراف می شتافت خود را تاراج و ابادی او را نجبت همواره جمعی بر گرد او هجوم داشتند چون حقیقت احوال بتواتر معروض
بساط دولت گردید فرمان قضا جریان بعلی قلیخان شیبانی صادر شد که او را بدرگاه گیتی پناه فرستد و اگر سر از اطاعت حکم
بپیچد تنبیه لائق نماید در این اثنا که دیوانه از رکن خان شکست یافته به بداون آمده بود علی قلی خان از مهمات میر شاه
فراغت یافت و بعد از فراغ مهمات آنجا سی به بداون رفت و هر چند کس بطلب او فرستاد نزد علی قلیخان نرفت و در جواب
گفت بیچارگی ملو که توان بند بامی درگاهی من هم از غلامان آن حضرت ام و این ولایت را بزور شمشیر گرفته ام تا گزیر علی قلیخان
بجنگ پیش آمد و چون دیوانه دران نزدیکی شکست خورده پریشان شده بود قدرت جنگ در خود ندید و بقلعه بداون
رفته متحصن شد و عریضه نوشته بدرگاه معلی فرستاد و آن حضرت قاسم مخلص را تعیین فرمودند که رفته او را استمالت عنایات
پادشاهی ساخته بملازمت بیاورد پیشتر از رسیدن قاسم مخلص نقش خیال نشست که علی قلی خان او را بکشت و آنچنان
بود که چون قبیر قلعه را استحکام کرد و محاصره امتداد یافت علی قلی خان محمدی بیگ ترکمان و ملا غیاث الدین را نزد او فرستاد
که بنصایح سعادت پیوند او را از قلعه برآرند قبیر فرستادها را مقید ساخت و آنها در حالت قید جمعی کثیر را با خود متفق
ساخته و بفریب و فسون مردم درون قلعه را از خود کرده دیوانه را دستگیر نموده علی قلی خان را بقلعه در آوردند مشار الیه
دیوانه را کشته سر او را بدرگاه معلی فرستاد وقوع این حادثه بر خاطر عدالت ماثر سخت گران آمد و فرمان عتاب آمیز
بعلی قلیخان عز نفاذ یافت که چون او اظهار بندگی میکرد و میخواست که بملازمت شتابد چرا کار به اینجا رسانید و چون
بدست افتاد بحکم چرا کشته و از سوانح این سال بی اعتدالی و نافرمانی میرزا سلیمان است و شرح این بطریق اجمال آنکه چون
رایات جهان گشا به تسخیر سند و هندوستان نهضت فرمودند محمد بیگخان که اندرآب و کهمش بجاگیر او مقرر بود حسب الحکم همراهی
گزیده مقیم خان را که نسبت قرابت با او داشت بجهت انتظام جاگیر گذاشت میرزا سلیمان فرصت را غنیمت شمرده محال جاگیر
او را خواست متصرف در آورد و نخست بسخن پردازی و ترتیب مقدمات پرداخت که شاید مقیم خان را بجانب خود کشد چون نتیجه
بران مترتب نشد پرده آزرم از پیش بر داشته بمحاصره اندرآب همت بست و مقیم خان تاب مقاومت نیاورده با اهل و
عیال خود راه سلامت پیش گرفت و جنگ کنان الی کابل که خود را برآورد و از میرزا چنین بیراهی بوقوع آمد **توجه خاقان**
گیتی ستان بصوب پنجاب به امر عالی حضرت جنت آشیانی چون شاه ابو المعالی بصوبه
پنجاب شتافت خود رائی و بی اعتدالی پیش نهاد خود ساخت و با آنکه اخبار ناملائم از انجانب بعرض حضرت جنت آشیانی

رسید چون توجه منعطف بود و داشتند اعلا بر خاطر قدسی مقام اکبر گران می آمد تا آنکه بعرض رسید که فرحت خان شقدار لاهور را
بحکم معزول ساخته یکی از نوکران خود را بجای او مقرر داشته و دست تصرف بخزانه پادشاهی دراز می سازد و مقارن این حال
خبر برآمدن سکندر از کوه و دار و گیر او بی ظفر قرین شایع شد لاجرم رکن السلطنة العالیه بیرام خان را بمنصب اتالیقی
خاقان گیتی ستان بلند مرتبه ساخته صوبه پنجاب را که از اعاظم صوبهای سند و هندوستان است بجاگیر این مقرر فرموده
بدان صوب رخصت نمودند و مقرر شد که سرکار حصار را تخته و دنباله ابو المعالی مرحمت فرمایند و در اثنای راه الغ خان
رسالدار زمان آن حضرت از حصار فیروزه برآمده بسعادت آستان بوس دریافتند و جمعی از بندهای پادشاهی که کمک میر ابو المعالی
مقرر بودند و از صحبت و همراهی او بنهایت آزردگی بخدمت رسیدند مثل محمد قلیخان برلاس و مصاحب بیگ و خواجه جلال الدین
فرحت خان و خواجه طاهر محمد ولد سلطان و میر تیمور و خبر توجه مقدم گرامی آن حضرت را شنیده و از سر قدم ساخته خود را بسعادت
زمین بوس رسانیدند و سکندر که قدم جرأت از کوه بیرون نهاده بود از صلابت شکوه و اقبال باز بکوه درآمد و میر ابو المعالی
که بجهت دفع او از لاهور برآمده بود بآن شهر مراجعت نمود و چون خبر تشریف آوردن خاقان گیتی ستان متواتر رسید تا کنار
آب سلطان پور آمده دولت کورنش دریافت و آن حضرت پاس نسبت توجه حضرت جنت آشیانی داشته در محفل قدس
حکم نشستن فرمودند و چون میر بمنزل خود شتافت از روی آزردگی پیغام فرستاد که نسبت من بحضرت جنت آشیانی
معلوم همگنان است و در خاطر اشرف خواهد بود که روزی در شکار قمرغه جوی شاهی مرا با خود در یک طرف حکم طعام خوردن
فرمودند و شما را الوش عنایت شد و ازین عالم بسیار روی داده و با وجود این نسبت چه نسبت که بجهت نشستن من تکیه
جدا انداختند و در هنگام طعام سفره علیحده قرار دادند آن حضرت در جواب فرمودند که عجب است میر تا حال تمیز نسبتها نکرده
توره سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر حضرت جنت آشیانی را با شما نسبت از عالم دیگر بود و آن توقع از من خود چرا

داستان شتقار شدن حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه غفر الله ذنوبه

چون موکب منصور متوجه پرگنه سرکانه رسید قاصدی از دهلی آمده بیرام خان را از شتقار شدن حضرت جنت آشیانی
آگاهی بخشید و بیرام خان صلاح در رفتن پیش ندانسته بجانب کلانور شتافت مقارن این حال نظر شیخ چولی فرمان
آورد و مضمون آنکه بتاریخ از پشت بام مسجد که متصل دولتخانه واقع است پایان می آمدیم درمیان زینه آواز بانگ نماز بگوش
رسید بجهت ادب بسر زینه نشسته شد چون مؤذن بانگ را تمام کرد برخاستم که فرود آیم قضا را سر عصا بدامن جامه
میرسید و از آنجا خطا شده بزیر افتادیم چون زینها از سنگ بود و گوشه زینه به بناگوش خورد و قطره چند خون از ناگاه گوش
برآمد و لحظه بیهوشی دست داد و چون افاقت روی نمود بدولتخانه آمده شد الحمد لله قصوری نیست اصلا توهم بخاطر راه ندهند
و متعاقب او خبر شتقار شدن آن حضرت بجزم رسید و حضرت خاقانی از غایت تعلق و دل نگرانی که بحضرت جنت آشیانی
داشتند آشفتگی و بی تابی بیش از بیش ظاهر ساختند اهل نظم در مرثیه و تاریخ شتقار شدن آن حضرت معانی لطیفه
مضامین دلکش در سلک نظم کشیده اند میر عبد الحی تاریخ را چنین یافته مصراع ای وای پادشاه من از بام اوفتاد
و مولانا مسعود حصاری چنین گفته مصراع واصل حق شد همایون پادشاه * اما بر رسم الخطی که نام نامی آن حضرت را
بی الف نویسند و مولانا قاسم کاهی بهتر از همه گفته ع همایون پادشاه از بام افتاد غایت یکسال کم است و چون سخن
فهمان تفاوت یکسال تجویز نموده اند سهلست کمالات صوری و معنوی آن حضرت زیاده از آن است که بتحریر آید از قسم

علوم عقلی و نقلی آگاهی تمام داشتند علی الخصوص در فن ریاضی رتبهٔ والا داشته و ارباب ملکت صحبت ایشان را دوست داشتند و ممتازان علم ریاضی
در پایهٔ سریر اعلیٰ جمع شده و کامیاب سعادت بوده‌اند و آن حضرت را ارادهٔ سبق رصد مصمم بود و در بسیاری از آلات واقف
رصدی ترتیب داده بودند و چند جا محل رصد خیال فرموده بودند و توجه عالی بشعر و شعرا نیز داشتند و از آنجا که طبع موزون
از جمله لوازم فطرت سلیم است در خلال اوقات و ارادت غیبی در سلک نظم می کشیدند و دیوان آن حضرت در کتابخانهٔ
عالی موجود است و این چند رباعی از آن دیوان به جهت کرامت رقم شد رباعی ای آنکه جفای تو بعالم علمست
روزی که ز غم نمیرم از تو ستم است ❊ هر غم که رسد از ستم چرخ بدل ❊ ما را چو غم عشق نباشد چه غم است ❊ رباعی
ای دل مکن اضطراب در پیش رقیب ❊ درد دل خود مگوی با هیچ طبیب ❊ کاری که ترا به آن جفا کار افتاد ❊ بس
قصهٔ شکست و لیک امر عجیب ❊ ایضاً ای دل بحضور یار فیروزی کن ❊ در خدمت او بصدق دلسوزی کن
هر شب بخیال دوست خرم بنشین ❊ هر روز بوصل یار نوروزی کن ❊

تمام شد جلد اول اقبالنامهٔ جهانگیری

بسم الله الرحمن الرحیم

جلد دوم اقبالنامهٔ جهانگیری در سوانح زمان دولت خاقان گیتی‌ستان اکبر پادشاه از آغاز جلوس بر سریر فرمانروائی تا زمان انتقال شدن آنحضرت

سلسلهٔ انتظام کارگاه آفرینش که نقطهٔ پرگار حقیقت‌نمای شهود و شهوا قدرت واجب الوجود است وابستهٔ فرمان روائی بزرگ نهادی باید که از عالم و عالمیان را به نیروی بازوی تائید الهی بر سر تواند گرفت و کار جهان و جهانیان را به نیروی کمال آگاهی سامان و سرانجام تواند نمود شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابد و بارقهٔ ابهت از توجه احوال او فروغ دهد شاهین ترازوی عدالت به بازوی راست او استقامت یابد آئین چارسوی سلطنت به دستیاری فکر درست او رونق و بهار پذیرد و زر ناسره تاب که نقد خزانهٔ آسمان است به سکهٔ عدل او کامل عیار برآید و گوهر شب چراغ که صیقل زدهٔ مهرهٔ انجم است به تاج دولت او سربلندی بیند چهار چمن خلافت از جویبار شمشیر او آب خورد و گلشن نجابت مملکت از نامیهٔ لوای او تاب گیرد آتش فتنه به آب تیغ جهان‌گشا منطفی نشاند و برق حادثه را به سحاب چتر گردون سای سطوتی سازد همتش بر آبادی خراب آباد دلها مقصود بود و طبیعتش بر جمعیت شهرستان خاطرها مجبول و مفطور باشد مجلسش گنجخانهٔ ضمیر خواص و عوام وطن سازد و دعایش بر خلوتگاه زبان صغار و کبار آرام گیرد بلکه صفوف نباتات که جلوه‌نمایان مقام نباتات اند از چشمه‌سار افضال او سرسبز و سیراب گردند و از نسیم بهارستان افاضهٔ او نشو و نما یابند و صنوف جماد که ثابت قدمان مقام استادند هم از مآثر عدالت او فیض وافی گیرند و از مکارم عنایت او نصیبهٔ وافر بردارند ۵ همین نه جانور از زمین و داد تا جوران ۵ به امن و عیش گراید زیب و فر گردد ۵ به نوبهار عدالت دهد سنگ گیاه ۵ گیاه نخل شود و نخل بارور گردد ۵ فروغ عدل دهد آن اثر به روی زمین ۵ که خاک سنگ شود و سنگ سیم و زر گردد ۵ چون ذات مقدس این نونهال چمن اقبال مصداق این مفاخر و معالی بود و استحقاق آن منصب عالی داشت و تباشیر دولت و سعادت از آغاز طلوع صبح ولادت او می‌تافت و لوایح مشکبار جهان‌آرای از عنفوان صغر او مشام جان عارفان انفس و آفاق می‌رسید جهانبانی از لوحهٔ پیشانی او میدرخشید و فروغ جهانگیری از نظر دوربین او به بلندی می‌تافت آثار تخت‌نشینی از طرز نشست او پیدا بود و رقوم فرمان روائی از خطوط دست او خوانده میشد و زمانی که افلاک چندین ادوار انتظار آن می‌بردند رسید و دوری که انجم چندین قرانات فرصت آن می‌جستند ظهور یافت انتظام بخشان سلسلهٔ کون و مکان ندای بشارت در دادند و نویدرسانان سکنهٔ صوامع آسمان پیام امن و امان به زبان حال سرکشادند ۵ کای گهر بخت نجابتم تراست ۵ دور شهنشاهی عالم تراست ۵ دوش فلک بارگی کوس تست ۵ بخت هوا خواه قدم‌بوس تست ۵ هر سر دل تاج شرافت تراست ۵ خطبهٔ خود خوان که خلافت تراست ۵ در هنگامی که سلطان چار بالش گردون بیچ برج سعادت حوت رسیده نظر به بیت الشرف انداخته بود که تخت چارپایهٔ حمل را جلوس سعادت منور سازد و غبار آلودگان خطهٔ خاک الفیض عام تازه و تر گرداند تائید

رود اجلال و انتعاش جنود دولت و اقبال مصرع بساطی که بهر آسمان سجود کند * در عیدگاه خطه کلشاهی کلانور مصرع که باد
اقبال بهره‌ور و بهروز ... جشن عالی و مجلس والا که عشرت افزای انجمن افلاک تواند بود ترتیب داده ... عروج جشن
آراسته ... درون و بیرون بهره ... آراسته شد ... بیش این جشن کاخ * بساطی چو ... سمت فراخ * سراپرده های ... مکلل
... سنگها و کران تا کران فرش آن سرزمین * پرند خطا بود و دیبای چین * زبس ساتیانهای زرینه ...
چو ... ماه فلک را گرفتند در زر ناب * که خورشید بست از بیشش پی نقاب * ز زرین تکلف ... سپهر ... فلک
... بیگانان درگاه بجا شدند * ... ساحت تختی برآراستند * که ... سلطنت را ... * شاهنشه جوان بخت
... عالم ... بهم گشتند * ... بجا و بیحکم گشتند * زبان ... پرده سیاره * که ای تخت با بخت و دولت
... سکه ... تخت جای * که ... تخت ... پای * کسی ... نشیند برآورنگ جاه * که ... خواهد اورنگ ...
باعلی ترتیب ... سوم ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سه هجری آن ... خامس ...
سلطنت ... سعادت و اقبال بر تخت دولت و اورنگ خلافت جلوس فرمود و نوای مبارکباد از شش جهت بلند
آوازه شد و منبر آسمان منظر بنام نامی و خطبه گرامی حضرت خاقان اکبر رونق جاوید یافت و دعای ازدیاد عمر و اقبال آن
... رفعت ... طغرای فرمان روای بخطاب مستطاب عالی حضرت خاقانی
آرایش جاوید پذیرفت و منشور کشورگشائی بخاتم دولت زینت ابد گرفت و سکه جهانگیری در دارالضرب اقبال بنام اشرف
مسکوک گشت و اقسام نقود بمعیار عدل آنحضرت رواج یافت اعتضاد الدوله القاهره بیرام خان خانخانان که بتشریف اتالیقی
آنحضرت امتیاز داشت وکیل السلطنت شد و حل و عقد امور خلافت برای رزین او تفویض یافت جمیع امرای والاشکوه
و اعیان ... از صمیم دل و صدق باطن کمر خدمت و یکرنگی بر میان جان بسته بیعت کردند و فراخور حالت و استعداد بعنایات
پادشاهی و مراحم ظل الهی فرق عزت برافراختند ذکر وضع تاریخ الهی از مبدء جلوس خاقان ممالک ستان
چون ... سوانح و ضبط وقایع بی تعیین تاریخ و تشخیص زمان صورت نپذیرفت و مناط سعادت هر خجسته‌گاه اعظم زمان و اشرف
اوقات را مبدء تاریخ ساخته بنای احکام و معاملات را بر آن می‌نهاده‌اند لهذا بتاریخ سال نهصد و نود و دو که یک قرن از
جلوس اشرف اقدس گذشته بود بالهام ربانی در خاطر فیض مآثر حضرت خاقانی پرتو آگاهی که جلوس اشرف که غره وجبهه مراوات
... سعادات است مبدء تاریخ جدید ساخته بنای احکام و اساس مطالب بر آن نهاده شود و چون نوروز جهان افروز
... مقارن جلوس اشرف بود مبدء تاریخ از نوروز که سر سال است اعتبار نمودند و نامهای ماه و ایام را بهمان اسامی
فارسی مقرر داشتند چون فروردین ماه الهی و اردی بهشت ماه الهی وغیره و نامهای ایام نیز بترتیب معروف و چون در بعضی ماهها
... روز زیاده بود آن دو روز را یکی روز و دیگری شب نام کردند و بهمین توجه حضرت خاقانی ایام مسترقه را افتاد و عهده
... سال این تاریخ ابد قرین علامة الزمانی افلاطون الدورانی امیر فتح الله شیرازی المخاطب بعضد الدوله بود اگرچه
این تاریخ یک قرن بعد از جلوس اشرف وضع شده لیکن چون ضبط سوانح این اقبالنامه مبنی بر سنوات است تا کنون
در اول جلوس ... ساخت و از غرائب اتفاقات آنکه وضع تاریخ هجری نیز در ایام خلافت فاروق شده و از ابتدا
هجرت ضبط سوانح بیان تاریخ نهاده‌اند همچنانکه جلوس اشرف در ... شده و ابتدای تاریخ الهی از تحویل حمل گرفته
آنحضرت رسالت ... نیز در ماه ربیع الاول شده و ابتدای تاریخ هجری از محرم فرموده‌اند چه در ماه ذی الحجه ایام

بح و بادت ذخایر مبارک منقضی می شود و در موسم انتشار قبایل بوقوع آمده انجا رسید بران محروم
این سال اعتبار کرده اند و موافقت تاریخ الهی با تاریخ هجری در بعضی از اتفاقات حسنه
است ذکر اعاظم امرا که در زمان جلوس اقدس بسعادت خدمت سرافرازی
داشتند در ابتدای جلوس اشرف که طره جاه و جلال و مطلع دولت و اقبال بود میرزا سلیمان
بن میرزا خان بن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید بحکومت ملک بدخشان علم استبداد
می افراخت و منعم خان در خدمت قرة العین خلافت محمد حکیم میرزا و مخدرات سرادق
عفت بمحافظت ولایت کابل و غزنین و سایر آن حدود از سند و کوه تا آب سند اختصاص داشت
و قندهار با توابع و لواحق بجاگیر بیرم خان مفوض بود و شاه محمد قلاتی از جانب او بانتظام آن ولایت می نمود و در دار السلطنت
دهلی تردی بیگ خان و دیگر امرا لوازم اطاعت و خدمت بجای می آوردند و حکومت دار الخلافه آگره با سکندر خان اوزبک و در
سرکار سنبل علی قلی خان سیستانی و در صوبه کالپی عبد الله خان اوزبک و در بیانه حیدر محمد خان و در کول جلالی قیا خان
ضبط ممالک می نمودند ولایت میوات به تیول تردی بیگ خان مقرر بود و بعد از جلوس جهان آرا سایه عاطفت و فر این حضرت
هر کدام از امرای عظام شرف صدور یافت و بنوازش خسروانه و عواطف پادشاهانه عز امتیاز بخشیده محال جاگیر بدستور قدیم مرحمت
فرمودند ذکر حق ناشناسی شاه ابو المعالی و گرفتار شدن او بزندان مکافات دولتی که حق جل و علا حسن
روزافزون و طرازنده و پدرام و استقلال بخشید بخت رهنمای آن ملک و شورش طلبان فتنه ساز را از پا در انداخته بجزای اعمال
و سزای افعال گرفتار ساخت و تا جمال جهان آرای آن دولت روزافزون از آسیب چشم زخم محفوظ و مصون ماند مصداق
این مقال صورت حال خسران مآل شاه ابو المعالیست که چون افسر اقبال از تارک عزت حضرت خاقان اکبر گردون سای
شد شاه ابو المعالی که بخطاب مستطاب فرزندی کله گوشه اقتدار بفلک دوار می سود و از فرط توجه و التفات حضرت
جنت آشیانی جوهر دماغ او پریشان شده بود و قدم اندیشه از مرتبت و منزلت خویش فراتر می نهاد از اندیشهای
دور از کار و افکار ناهنجار پریشان تر شد و جمعی از فتنه سازان واقعه طلب برگرد او فراهم آمده بخویش آمدگیهای
خانه برانداز شدند و آن سبک سر تنک ظرف شورش جنون را فطرت نام کرده به اراده های باطل خود را آزرده ساخت
و بیهوده گوئی و بیهوده درائی اسباب زوال و نکال خود سرانجام داد و آثار بغی و فتنه انگیزی از جبهات احوال او تافتن گرفت
بیرام خان خانخانان که حل و عقد امور سلطنت بقبضه قدرت او بود نخست همت بر اصلاح کار او گماشت و شرح این ماجرا آنکه
روز سوم بعد از جلوس اشرف بشاه ابو المعالی پیغام فرستادند که بعضی مصلحتهای ملکی در میان است و مجلس کنکاش
ترتیب یافته جمیع امرا و ارکان دولت حاضر شده اند بی وجود ایشان انتظام مهام و تدبیر مقاصد صورت پذیر نیست اگر لحظه
تشریف آورند و هم درین مجلس از بندگان حضرت رخصت گرفته متوجه لاهور شوند موجب صلاح و صواب خواهد بود آن بدمست
باده غرور و عذر سکیت بجهت نیامدن خود گذارش نمود از جمله آنکه من هنوز از تعزیت بر نیامده ام بر تقدیر بر آمدن
سلوک آنحضرت با من چگونه خواهد بود و جای نشست من کجا قرار یافته و امرا بچه عنوان پیش خواهند آمد
چون غرض بدست آوردن او بود هر قسم اراده دور از حساب که پیش نهاد خود ساخت بعرض قبول مقرون گشت
دو روز حاضر شده بجانب دست راست آنحضرت نشست و ابد از تکلف و تواضع و گفت و شنود و تنظیم و تنسیق

مهمات و معاملات سلطنت ... چون شاه ابوالمعالی دست ... دراز کرد و تولک خان [illegible]
جانب هندوستان قوی بازو ... موجب ... و از آن ... جهانیان ... دست او را [illegible]
... اضطراب ... حضرت خاقانی ... [illegible]
... بیجاپت ... تولک خان موافقت کرده
او را ... ساخته ... اگرچه آن سبب اعتدال استحقاق کشتن ...
لیکن چنین سبب مانع آمد اولا نسبت سیادت دوم منشأ محبت و توجه حضرت جهانبانی سوم قرب زمان جلوس
... پهلوان گل گز ... لاهور سپرده ... [illegible]
و الم احتیاط بجا نبود تا آنکه ... بخانه ... میرزا شاه و جمعی که در لاهور بودند پهلوان گل گز را که مصدر چنین تقصیر
شده بود مقید ساختند و پهلوان از بیم بی ناموسی زهر خورده خود را از زندان جهان فانی نجات داد و راقم حروف
بی واسطه از خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که در تصحیح سوانح این دولت ثقه است شنیده که شاه ابوالمعالی
قورچی داشت ظاهر و باطنش بکمال حسن و جمال آراسته و شیدا زاده بدام محبت او گرفتار و چون بیرام خان
باز داشتن او را از اعاظم مصالح دولت دانسته میخواست که آن صید وحشی را بطوری در دام کشد که غباری
بر دامن دولت نشیند و بهر جهت مقدمات ترتیب میداد که او در مجلس عالی حضرت خاقانی حاضر شود و صورت
ممکن نبست تا گزیر آن قورچی را بلطائف الحیل گریزانیده بخانه خود آورد و آن سرمست باده عشق و محبت
و مفارقت و جدائی او سر رشته صبر و شکیبائی از دست داده در رشته اضطراب افتاد بعد از دو سه روز
بیرام خان پیغام فرستاد که خواص شما را یافته ایم اما از غایت بیم و هراس راضی نمی شود که بار دیگر
مستقیم و مقرر شده که هرگاه شما ملازمت حضرت خاقانی بیائید آنحضرت شفاعت گناه او فرموده حفظ
بشما بسپارند شاه ابوالمعالی ازین مژده خوشوقت شده فی الفور متوجه ملازمت آنحضرت گشت و چون
بمجلس درآمد بجانب دست راست بموجب قرارداد نشست قورچی را حاضر ساختند و بندگان حضرت شفاعت
جرائم او نموده بشاه ابوالمعالی سپردند و فرمودند که بدستور سابق شمشیر شما را بر میداشته باشد میرکه اسیر
محبت او بود بقورچی دیگر که شمشیر داشته بود اشارت کرد که به او بسپارد و چون شمشیر بدست این قورچی
افتاد در وقت طعام کشیدن تولک خان قوچین بموجب قرارداد میرزا را مقید ساخت چنانچه مرقوم خامه
بیان گشته و چون این خبر بمنعم خان که حکومت کابل برای رزین او تفویض داشت
رسید چه میرهاشم برادر شاه ابوالمعالی را که کهمرد و غوربند و ضحاک وغیره بجاگیر او
بود به لطائف الحیل طلب داشته مقید ساخت و هم درین ایام محمد قلی خان برلاس و
شمس الدین محمد خان اتکه و میرزا حسن خان و میرزا خضر خان هزاره و میر بابوس
و خواجه جلال الدین محمود بخشی و جمعی را بکابل فرستادند که حضرات بیگمان و اهل و عیال
امرای هندوستان بیاورند چه آمدن عیال مردم باعث آن می شود که دل بنهاد هندوستان
بسته و اندیشه رفتن ولایت که طبیعت بران مجبول است پیرامون خاطر راه نه دهند

و بعد از فرستادن امرا بخدمت مرجوعه شکر با تهیه اسباب استیصال سکندر که در کوهستان سوالک بسر می برد رایات
اقبال بلند افتند

آغاز سال اول از جلوس اشرف مطابق سال ... و شصت و ...

درین هنگام که جهان پیر از دولت شهریار جوان بهار جاودانی یافت و عالم از فروغ معدلت خاقان اکبر ... نو
اسمای نگرفت و اطفال نبات دگلبن ... آن چمن بخش جلوس شرف لباس نشاط در پوشیده زبان ... و
مبارک باد ... برگشادند و ... عالم افروز ردیف جشن جلوس اشرف شده جهان ... نوروز ... و
صبا ... بهار است باغ و ... را نمونه گشت جهان مرغزار ... را نسیم باد ... زنده گردد خاک که
بدیدار آب همه معجزات عیسی را ❊ کجاست مجنون ... عرض داده دریابد ❊ نگارخانه حسن و جمال لیلی را
هشتم ربیع الثانی سال مذکور نیر اعظم عطیه بخش عالم در بیت الشرف خویش انجمن نشاط این جلوس
جهان افروز آراست و جهانیان نوید معدلت و مژده امنیت کامیاب حضور ساخت و سواد اعظم
هندوستان از فروغ ذات قدسی صفات آنحضرت مشرق اقبال و مطلع آمال گردید و درین ایام
سعادت فرجام نقاوه خاندان سیادت و سلاله دودمان نقابت سید فقرا اکابر عراق و مظهر مکارم اخلاق
سید عبد اللطیف قزوینی از وطن مالوف رسیده شرف ملازمت دریافت و مشمول انواع شفقت و عزت
گردید خلف صدق الیشان میر غیاث الدین علی که بهمین ترتیب و قدرشناسی حضرت خاقان اکبر بخطاب
نقیب خانی ... و ... اعیان و مجلس جهان ... قریب است همراه بود و ... از اول
آفرینش تا حال در علم تاریخ و استحضار احوال سلف مثل نقیب خانی بعالم وجود قدم ننهاده اگر چه از
علوم رسمیه نیز بهره وافی و لغوی ... کافی داردا ما در علم سیر و احوال انبیا و علم تاریخ و مقامات ... و ... و
ملوک و مشایخ طبقات کرام ... نوع در علم اسما الرجال و روایات حدیث عدیل و سهیم خود نداشته و ندارد
و چون رایات اقبال بحوالی ... رسید بهادران نصرت قرین که بسرکردگی پیر محمد خان منقلای
لشکر ظفر اثر بودند در حوالی کوهستان بغنیم پیوستند و سکندر شکسته بال و بی طاقت بقا و همت
در خود ندیده سی جنگ شکست یافته خود را بشعاب جبال انداخته و عالم خان پنج ... که جندا ول مخالفان بود
نزدیک شد که دستگیر گردد و درین وقت دو فیل خزانه که همراه او بود گفت که خرجین ... در زیر را ریختند
و جمعی که با شنه کوب رسیده بودند ... مقید شدند و به این تدبیر حیله نیم جانی بسلامت برد و عساکر فیروزی ماثر
بغنایم فتح و ظفر مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافتند و بجهت مراعات لوازم حزم و احتیاط ... چند
در آن حدود ظل معدلت گسترده به نشاط شکار رو آوردند و اکثر زمین داران آنحدود بشرف زمین بوس شتافتند
از آن جمله ... راجه نگرکوت که از اعاظم زمین داران هند و ستان بوفور اعتبار امتیاز داشت
بدریافت سعادت آستان بوس از همسران گوی سبقت ربوده مشمول مراحم خسروانه گردید
و از سوانح که در آغاز این سال بظهور پیوست آنکه حاجی خان غلام شیر خان با جمعیت فراوان بحال
... راجه ... که بهمین ترتیب و جوهر شناسی خاقان گیتی ستان از اعیان سلطنت و اعاظم
دولت شده ... از ... یاران و راجهای هند و ستان در گذشته و فرزندان و ... و اقوام

بسر بوده بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسید چنانچه شمه از احوال آنها بجای خود رقم زده کلک بیان خواهد گشت فرزان
همراه ماهم خان بود تا آنکه میرزا هندال بمنصب مخصوص شده و چون کار این قلعه شهداری بصعوبت انجامید واجد قلعه منصب
در میان شاه و شجون خان را بدرگاه در آن ساخت و قلعه را بجای خان واگذاشت در همین لا گیاه در رنگ خلافت او کمیل
دولت بجلوس حضرت خاقانی آرا ستگی یافت و مهمات دار السلطنت دهلی برای رزین تردی بیگ خان قرار گرفت خان
با لشکر شایسته متوجه استخلاص نارنول گردید و گرمی هیجان شتافته نارنول را مستخلص ساخت و بجا قسمی رعایت
ولیارت ازانجا علم را کشیده و اسیر کرده عنان مراجعت بدار السلطنه و سلسله معطوف داشت او در همین ایام شیخ گدائی
کنبوه ولد شیخ جمال خان دهلوی از گجرات آمده سعادت آستانبوس دریافت چون در آن ایام غربت با بیرام خان
حسن سلوک نموده و لوازم مروت به همراهی بجای آورده بود خان در مقام تدارک شده شیخ را بمنصب صدارت
سرافراز بخشید و چون هنگام باران رسیده لشکر را فاغت و بیرون شده خود را انتظار بعالم خاطر بصلاح
اولیای دولت عنان مراجعت معطوف داشته بجالندهر نزول اجلال اتفاق افتاد در هنگامی که رایات
اقبال حضرت جنت آشیانی به تسخیر هند و ستان نهضت فرمودند آنحضرت بنا بر پاس نسبتها خواجه عبد الباری
نبیره خواجه احرار را نزد عبد الرشید خان حاکم کاشغر فرستاده بودند در ینولا میرزا شرف الدین حسین از جانب
عبد الرشید خان برفاقت خواجه عبد الباری آمده بهم مراسم تعزیت و هم لوازم تهنیت تقدیم رسانید میرزا شرف الدین حسین
پسر خواجه معین است و خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود ابن خواجگان خواجه است و اولی واسطه فرزند کلان خواجه احرار است
قدس سره العزیز و والده میرزا کچک بیگم دختر پسر علاء الملک ترمذی است و والده آن عفت قباب فخر جهان بیگم صبیه قدسیه حضرت
خاقان سعید سلطان ابو سعید میرزا است و با این نجابت و اصالت جوان مستعد رشید شجاع بود مهرزاد و اهم خدمت ضمیمه دیگر
شایستگیهای او شد و در اندک فرصتی از توجه و جوهر شناسی حضرت خاقانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند ترقی و تصاعد نموده بپایه امیر الامرایی
دریافت و با چندین حقوق تربیت و نوازش آخر سیچی و کافر نعمتی مردود دلها و مطعون زبانها شد چنانچه در جای خود رقم کلک وقایع
رقم خواهد شد و هم در این ایام کمال خان گکر پسر سلطان سارنگ برادر سلطان آدم بنسبت اخلاص قدیمی و خدمت موروثی منظور
داشته بسعادت ملازمت شتافت و در قصبه جالندهر مشمول مراحم خسروانی گشته بنظر تربیت ملحوظ و منظور گردید

ذکر حق ناشناسی میرزا سلیمان و محاصره کابل و بی نیل مقصود مراجعت به بدخشان

چون خبر شنقار شدن حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه سمت شیوع یافت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم پسر او بر هم خوردگی
روزگار و صغر سن حضرت خاقانی منظور نظر کوتاه بین ساخته باغوای جمعی از واقعه طلبان کم فرصت و تحریض حرم بیگم
حقوق عواطف و مراحم حضرت جنت آشیانی و فردوس مکانی را بعقوق مبدل ساخته رایات بی مروتی و بی آزرمی
بر افراشته از کوهستان بدخشان لشکرهای پریشان فراهم آورده متوجه تسخیر کابل شد حرم بیگم کوچ میرزا سلیمان
که بولی نعمت مشهور است در مبادی ایامی که حضرت جهانبانی متوجه تسخیر هندوستان شدند بجهت مراسم تعزیت میرزا هندال
و پرسش بیگمان بکابل آمده بود بدلیل که در کابل اقامت داشت بر ظاهر و باطن احوال کابل اطلاع یافته و بداخل و مخارج
آنجا به تعمق نظر سنجیده و سنجیده به بدخشان مراجعت نمود و تسخیر کابل را در نظر میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم سهو لست جلوه داد
و بعد از شنقار شدن حضرت جنت آشیانی قابو دانسته متوجه کابل شدند منعم خان بمقتضای صلاح وقت جنگ صف نخود

قرار داده اسباب تحصن قلعه سرانجام فرموده و در تعمیر شکست و ریخت حصار کابل همت گماشته حقیقت بدرگاه معلی
عرضداشت نمود و میرزا کوچ بکوچ آمده کابل را محاصره کرد و آوازه بدخشیان بر در وازه قلعه تا خندق آثار جرأت و جلادت ظاهر
ساختند و کابلیان نیز در محافظت قلعه مساعی جمیله بکار برده از بالای حصار بضرب توپ و تفنگ بسا بدخشیان
منهزم و مجروح و بسیار در معرکه از جا نمی‌بردند و چون وقت کشش و کوشش بطول انجامید چون صورت حال را بعرض رسانید منعم
خان بمشورت امیر فرستاده بود گروهی را فرستادن کومک لشکر توجه فرموده تا بعضی از دولت خواهان کاردان بعرض رسانیده
که چه الزام کومک آوردن حضرت عالیات بیگمان تعیین شده و از جمیع شورش بدخشیان کفایت میکند بالفعل احتیاج کومک
دیگر نیست بنا بر صلاح وقت صحت میرزا امرا از پنجاب کمک شده بودند که خبر رسیدن لشکر ظفر اثر و کومک بادشاهی در کابل شیوع یافت
و موجب تفرقه و ناکامی بدخشیان شده گردیده باعث تقویت و کامیابی متحصنان گشت و در خلال این احوال میرزا سلیمان قاضی خان
بدخشی را که از مخصوصان او بعلم و عقل ممتاز داشت بر سم رسالت نزد منعم خان فرستاد که شاید دام فریبی ترتیب تواند نمود
منعم خان را لیکن هرچند تدبیرات و تزویرات بعمل آورد کاری از پیش نرفت و منعم خان او را دوست روزی در قلعه نگاه داشته
الطاف واشفاق به فواکه فراوان زیاده از حوصله وقت در مجلس حاضر ساخت که باعث حیرت قاضی شد و خاطر نشین او گردانید
و ساز و که از جانب او هیچ گونه عسرتی و تنگی نیست و بعنایت الهی اندازه سامان و دستگاه هست که میرزا سلیمان را در برابر
میسر نباشد و بعد از اظهار این اسباب تکلفات فرستاده را رخصت داده پیغام نمود که اگرچه بیست هزار سال با عتقاد دولت
حضرت خاقانی توی هست و در قلعه آنقدر مردم کارآمدنی همراه داریم که میدان با شما جنگ صف میتوانیم کرد اما لوازم
حزم و احتیاط از دست نمیدهیم و عنقریب کومک از درگاه گیتی پناه تعیین شده است و عنقریب یا رسیده و در هر صورت تمام ترمتعاقب کمک میرسد
صلاح کار و ملائم حال شما آنست که ازین اندیشه ناصواب بازآمده ترک محاصره نمائید و بیهوده خود را انگشت نمای خاص و عام
نسازید و بلال نامی بر رخسار دولت خود نکشید چون قاضی خان بخدمت میرزا سلیمان رسید ماجرای صحبت منعم خان و فراوانی ازوقه
و جمعیت قلعه بر طبق یا عرض نمود و میرزا متردد بود احوال ومتردد خاطر گردید و از گرفتن قلعه و تسخیر کابل گسسته امل و مقطوع
الطمع شده در صلح زد و قاضی خان را مرتبه دیگر بقلعه فرستاد و کار کان صلح بعهد و پیمان و دیگر شرائط استحکام بخشید
بعضی از مقدمات منعم خان نیز بصلاح وقت راضی شد و چون فرستاده کاردان بود از شرائط صلح
اول خطبه را قرار داد که بنام آن سلسله مروت خوانند دوم آنکه از آنطرف آب باران تعلق به بدخشیان داشته باشد
و مردم میرزا متصرف شوند منعم خان بجهت مراعات پاس ظاهر فرمود که در مسجدی از مساجد یکمرتبه خطبه بنام میرزا خواندند
و میرزا سلیمان ترک محاصره نموده از ظاهر قلعه برخاست و مقدم بیگ را در آب باران گذاشتند و اجعت
نمود و درین وقت امرایی که بیاوردن حضرات عالیات رفته بودند رسیدند منعم خان فرمود که مقدم بیگ را
از آب باران خواجه دار برآوردند و بعزت تمام از پی آقاسی جود شتافت و محروسه کابل از فتنه و آشوب
بدخشیان حق ناشناس محفوظ و مصون ماند ٭

ذکر شورش و آشوب ههمو و منهزم شدن موکب اقبال بدفع آن سیاه رو

درین هنگام که حضرت خاقانی رایات اقبال و جهان
ستانی بدفع سکندر برافراشته در پنجاب بودند و عساکر نصرت قرین فرموده بودند خبر طغیان ههموی مقهور و عدم
جرأت و تهور از اندازه بیرون نهادن بازار الاکثر پلی لشکر کشیدن بسمت اشتهار و علم انتشار یافت و چون ههمو بود فرخنده اثر و

جمعیت و اسباب شوکت و حشمت مغرور و پریشان دماغ گردید با ابراهیم سور که دعوی سلطنت هندوستان بود با سلطان محمد
حاکم بنگاله و رکن خان نوحانی و تاج خان کررانی جنگهای صف کرده و همه غالب آمد و در جمعیت و در رزم کرد و با مخالفان
مبارزخان دست داد و در همه جا فیروز جنگ شد و خاطر از فکر همسران مبارزخان و مدعیان سلطنت وا پرداخت و دماغ او از انشای
حکومت و نهمار آشفتگی یافت و مع هذا از استتار شدن حضرت جنت آشیانی باعث مزید جرأت و جسارت او گردید و با احتشام و
اسباب شوکت و فزونی لشکر و فیلان جنگی مبارزخان را در قلعه چنار گذاشته خود بقصد دهلی شتافت و امرای عظام که در اطراف
ممالک بودند در دهلی مجتمع شده بسرداری تردی بیگخان قدم همت افشرده منتظر رسیدن علیقلیخان شیبانی که در حدود سنبل
بدفع بعضی از افغانان مخذول العاقبه اشتغال داشت نشستند تا او بامرا ملحق شود مجملی از احوال آنکه شادی خان که از امرای
معتبر مبارزخان بود اکثر پرگنات سرکار سنبل در حوزه تصرف خود داشت خانزمان بمدافعه او همت گماشت و چندی از تربیت
کردهای خود مثل محمد عثمان و لطیف خان و غیاث الدین را با دو سه هزار کس پیشتر فرستاد که از آب گذشته منتظر آمدن او باشند شادی
قدم جلادت پیش نهاده با لشکر خانزمان جنگ کرد و شکست بمردم خانزمان افتاد و لطیف خان و بسیاری ازین مردم غریق
بحر فنا گردیدند و چون خبر شکست بخانزمان رسید با مهدی قاسم خان و بابا سعید قبچاق و محمد امین دیوانه بعزم رزم شادیخان
متوجه شد و هنوز از آب نگذشته بود که خبر رسیدن هیمو و اجتماع امرا در دهلی از مکتوب تردی بیگخان معلوم او گشت فسخ آن
عزیمت نموده عنان معاودت بصوب دهلی معطوف داشت و پیش از رسیدن خانزمان بموجب سرنوشت آسمانی امرا شکست
یافتند و هیمو دهلی را بتصرف آورد و شرح این سانحه آنکه هیمو با پنجاه هزار سوار و هزار فیل و پنجاه و یک توپ کلان و پانصد ضرب زن
متوجه این واقعه ناصواب گشت و تردی بیگخان در دهلی ثبات قدم ورزیده امرایی که در اطراف ممالک بودند فراهم آورده
جنگ صف بخود قرار داد و تا آنکه بیست و چهارم مهر ماه الهی سال اول موافق روز سه شنبه غره ماه ذی حجه نهصد و شصت و سه
هیموی مقهور بظاهر دهلی رسیده در حوالی تغلق آباد فرود آمد و امرا مجلس کنگاش ساخته ابدانه گرفتند و تن بجنگ صف
قرار دادند و روز آدینه بیست و پنجم ماه مهر الهی موافق ۹۶۳ شنبه دوم ذی الحجه از هر دو طرف فوجها آراسته شد
غول بسرداری تردی بیگخان رونق گرفت و افضل خان و اشرف خان و ملا پیر محمد که بسهم وکالت از جانب بیرام خان بجهت انتظام
مهام باین اراده بهم زدن هنگامه آراسته تردی بیگخان آمده بودند هم در غول ایستادند و در برانغار حیدر محمد خان و قاسم مخلص و حیدر بخشی
و علی دوست خان باربیگی پای ثبات افشردند و اسکندر خان و جمعی دیگر در جوانغار قرار گرفتند و عبدالله خان و
قیا خان و لعل خان و جمعی دیگر در هراول رزم طلب گردیدند و مخالفان نیز افواج ترتیب داده در برابر آمدند و از جانبین ترددات
و کوششهای مردانه بظهور پیوست و دلیران عرصه کارزار دست از جان شسته داد مردانگی و جان نثاری دادند و هراول و جوانغار
عساکر اقبال بر هراول و برانغار غنیم تاخته و از پیش برداشته بتعاقب شتافتند و غنائم فراوان بدست اولیای دولت
افتاد و قریب چهار صد زنجیر فیل نامی از ضمائم غنائم گشت و رای حسین جلوانی که سردار کلان لشکر مخالف بود
کشته شد و هیموی مقهور با سیصد زنجیر فیل و جمعی از فدائیان خود که محل اعتماد او بودند در یکطرف میدان ایستاده
انتظار داشت که بدانچه از پرده تقدیر چهره کشا گردد فرصت جوئی بعمل آورد و چون عساکر اقبال مظفر و منصور شده
بتعاقب گریختها شتافتند و جمعی بتصرف اموال و غارت اسباب پرداختند تردی بیگخان با افضل خان و
اشرف خان میر منشی و مولانا پیر محمد شیروانی و معدودی پای ثبات افشرده تماشای تقدیر ایزدی مینمودند هیمو فرصت غنیمت شمرده

بموجب ترددی بیگخان ساخت همراه با همت باوری نگر خصوص مولانا پیر محمد که نظر بملکست هنگام که تردی بیگخان بود بجهت ملازمان
مسلک قرار اتفاقیا نموده و تردی بیگخان را بر محبت و اری نگر که اخلاص جان نثار شود و هنگام از دل بود گرد و ما ز کم کفایت موسید
دلاور چو و قایع صورت مراد در مجلس جلوه نمود و از ثقات استماع افتاده که در این شکست خود به پیر محمد خان را مداخل عظیم بوده با جمله نمود که
صورت شکست در آینه حال مشاهده نمود و لشکر خود را برهم خورده و اکثر سپاه را فرار اطهور این واقعه بموج دلیر و گستاخ شده
بمقاومت تردی بیگخان شتافت و چون بهادران عرصه همت از تعاقب لشکر نمود مراجعت نموده بمیدان کارزار آمدند حال دگرگون
شده و نقش در اکون نشسته بود تا گریز راه سلامت پیش گرفت هر کدام بجانبی بدر رفتند و نمود با کمال عز و در بیدار عنبر آورده
شهر را متصرف شد و چون این قضیه نامرضیه معروض بارگاه اقبال گردید آنحضرت بهمین همت خداداد و وسعت حوصله ارشاد
بادل قوی و خاطر خرسند توجه بتلافی و تدارک معروف داشته تنبیه و تادیب آن مقهور را مستحق پیش نهاد همت جهان گشا
فرمودند و بیرلیغ جهان مطاع سرانجام لشکر و جمع سپاه عز اصدار یافت و چون خاطر اشرف مشعور از زره گذر اسکندر لقب
نگرانی داشت لشکر شایسته همراه شاه خلیفه خواجه خضر خان که از نسل سلاطین مغل بسعادت مصاهرت این دودمان عالی
اختصاص داشت در صوبه پنجاب گذاشته رایات اقبال بدفع فتنه هیموی سیاه رو برافراشتند و فرمان قضا جریان باسم
تردی بیگخان و امرا شرف صدور یافت خلاصه مقال آنکه درچنین وقایع و حوادث که بموجب سرنوشت آسمانی از کمین لطف لطائف ظهور
جلوه میکنند دل از دست نباید داد و همت بر تلافی مقصور و محصور باید داشت که عنقریب سزای آن بدکردار در دامن روزگار او نهاده
خواهد شد تا موجب عبرت سایر تبه کاران بر باده سر گردد و حکم شد که امرا در قصبه تانیسر فراهم آمده منتظر صدور موکب اقبال باشند پایان از
رسیدن فرمان قضا جریان امرا بهرام یافته و علی قلیخان شیبانی نیز بسرهند آمده بودند روز آبان ماه الهی موافق روز جمعه بیست و نهم ذی الحجه
بقصبه بلده سرهند مخیم سرادقات دولت و اقبال گردیده بندهای درگاه بسعادت زمین بوس استسعاد یافتند و از سوانح این ایام پیشنهاد
نمودن بیرام خان است بقتل تردی بیگخان مجملی از این حادثه آنکه بیرام خان و تردی بیگخان در امر جلیل القدر وکالت و سپه سالاری
هم چشم و همسر یکدیگر بودند پیوسته در مقام تهدم و شکست یکدیگر سعی داشته فرصت کار میجستند و مع هذا بظاهر بنقیض باطن سلوک نموده
بمکر و فریب همدیگر را نتوانستند و نتوانستند بر ترک همزاد را گوشند بالجمله درین وقت که تردی بیگخان شکست خورده و خجلت زده
وارد بار یافته آمد بیرام خان فرصت مغتنم شمرده طرح دوستی و محبت تازه ساخت و بتمهید پیر دوستی مولانا پیر محمد
شیروانی اول خود بخانه تردی بیگخان رفت و بعد از آن او را بخانه خود طلبید و بعد از اظهار دوستیها
و کرم خوبیها به بهانه طهارت از خرگاه بیرون شتافت و بموجب قرار داد جمعی بدرون خرگاه
در آمده کارش را تمام ساختند و از سر چشمه تیغ تلخ شربت خوشگوار شهادت چشانیدند و خواجه
سلطان علی و میر منشی را که از دوستان و موافقان تردی بیگخان میدانست و خنجر بیگ را که قرابت
قریب با او داشت گرفته مقید ساختند حضرت خاقانی دران وقت بشکار باشه خوشوقت بودند که شنیدن
این قضیه نامرضیه بمسامع عز و جلال رسید اگرچه بر خاطر حقیقت گزین عدالت آئین بغایت گران آمد لیکن بصلاح
وقت و تقاضای حال اصلا اظهار ناخوشی و گرانی ننمودند و چون شامگاه از شکار عنان مراجعت معطوف داشته
بدولتخانه نزول اقبال واقع شد خانخانان مولانا پیر محمد شیروانی را بخدمت فرستاده معروض داشت که درین جرات
و دلیری غیر از دولتخواهان و خیر اندیشی مطمح نظر نیست و معلوم آنحضرت شده باشد که تردی بیگخان از اول تا آخر

مقصود بر اتفاق و اتفاق تنها نیست بود و خصوص درین جنگ که با وجود غلبه اعدا سپاه دولت از انقلاع رایات فتح و شکست [illegible]
بر سر بیگانان بحرکت الهام پیوسته از هیمو سے مقهور و واقع شده که چنین بمنود و عار گرفتن بوجود رسیده بود و چنین [illegible]
شکست جلوه گرگشت اگر از اقبال این تقریرات اتفاقی ورزیده بود و مقدمات که پیش نهاد همت جهان گشا است [illegible]
منشور آنحضرت معذرت ها نحانان را بعز قبول مقرون اشعر ملائم حال و مطابق مقام جواب فرمودند
که از حسن اخلاص دولت خواهی شما آنچه ذائقه جانست که آنچه بظهور رسید موافق صلاح و مطابق صواب خواهد بود

تعیین افواج قاهره جهت دفع فتنه هیمو برسم منقلای و دستگیر شدن و بیاسا رسیدن

چون رایات جهان گشا به نیروی اقبال به مساحت سرای کرونده ازدلمت تا چند سے از امراے والا شکوه مثل سکندر
خان و عبدالله خان اوزبک و علی قلیخان و از امراے و بید محمد اصف بیگے و محمد خان جلایر و میرزا اسے لے جولی و لعل سلطان بدخشی
و مجنون خان قاقشال بیرگرد و گے علیقلی شیبانی برسم منقلا تعیین فرمودند و بیرام خان بلارمان خود حسین قلی بیگ
پسر والی بیگ و شاه قلی محرم و محمد قاسم نیشاپوری و سید محمود بارهه و ازین بهادر دهیجی از دلیران کارطلب همراه ساخت
که همراه منقلاے لشکر ظفر قرین بوده بشتر اکر امراے که ولوازم جانفشانی بظهور رسانند و افواج گیتی ستان بدترتیب آنکه
و آئین پیشین بوده قدم همت در راه نهاده و بعزم رزم شتافتند و موکب جهانگشا در کمال آراستگی و وقار و نهایت شوکت
اقتدار و جنبش درآمده متعاقب افواج قاهره نهضت فرمودند و هیموی مقهور که از شکست تردی بیگخان مغرور شده باعتقاد فیلان
صف شکن و کثرت دلیران شمشیر زن و وفور اسباب سلطنت و استعداد آلات حرب و بسیاری توپخانه و باتش
پریشان گشته بود از استماع نهضت موکب اقبال بمقابلهم جمعیت سپاه و آلات قتال شده توپخانه گران خود را بسرکردگی مبارک خان
و بهادر خان که از امراے کلان او بودند پیشتر از خود بقصبه پانی پت فرستاد و امرای عظام که بطریق منقلا تعیین شده بودند
خبر آمدن توپخانه بقصبه پانی پت شنیده لعل خان بدخشی و میرزا قلی اوزبک و مبارک خان را با جمعی از بهادران تند خو و دلیران
رزم جو پیشتر فرستادند که خود را بپانی پت رسانیده دستبردی نمایند و چون بهادران فیروز جنگ لشکر غنیم را در کمین
و کیفیت پیش از خود باعتقاد حقیقت را بامرا فرستادند ارسال داشتند علیقلی خان شیبانی نیز جلادی نموده خود را بافواج
پیش ملحق ساخت و دلاوران عسکر ظفر آئین باعتقاد دولت ابد قرین بی محابا خود را به آب و آتش زده خلاصه توپخانه را
بتصرف آوردند غنیم از سطوت بهادران عرصه اقبال تاب مقاومت نیاورده بی جنگ راه گریز پیش گرفت هیموی مقهور
که به پشت گرمی توپخانه مغرور بود از شیوع این واقعه بدیع آتش در نهاد دستش افتاد و لشکر خود را مع فوج ترتیب داده
و سمت راست بشادی خان کاکر و دست چپ برمینه نام خواهرزاده خود که از دلیران بے باک بوده سپرده و خود
در قلب جا گرفته به استعجال هرچه تمام تر روان شد و فیلان مست کوه پیکر اژدها صولت که هر یکے بجست به هم زدن
معرکه کارزار نهاد اگرچه سے هزار سوار جوشن پوش و هزار و پانصد فیل همراه داشت اما پانصد فیل مست
کارکرده در افواج خود جابجا مقرر نموده بر هر فیل یکے از فوجداران جنگ دیده کارفرما سوار ساخته بود
و چون قصبه پانی پت معسکر اقبال گردید خبر آمدن هیمو با استعداد و ترتیبے که نگاشته کلک بیان شد بمسامع
جلال رسید و امرای عظام اشخاص و حبل المتین توکل و تکیه بر اقبال بے زوال خاقان گیتی ستان نموده

بنهیب افواج بحر امواج خجسته مند سپهر شکوه شهامت سکندر خان و جمعی از دلیران نامور آرایش جنگ یافت و میسره بعزم
جرأت حبیب الله خان و طائفه از بهادران خان بها موسی و ... زود لی پیراست و غول لشکر و ارسی علیقلی خان شیبانی
و نهیب شکافته گرفته و حسین قلیخان و شاه قلی محرم و چندی از دلاوران صف شکن و بهادران کار طلب گشتند و
آئین شایسته متوجه عرصه نبرد و پیکار ... گردیده ... و در سواد قصبه پانی پت تلاقی فریقین اتفاق افتاد و از جانبین
دلیران قوی دل و شیران زنجیر گسل با یکدیگر در آویخته داد شجاعت و مردانگی دادند و به تیغ جان ستان ... ساکنان
کار زار ... ستم و ... صفحه روزگار را ... کرده و چهره ... بگونه خون آلود ... گردید ... اگرچه از حمله فیلان
لشکر غنیم ... افواج منصوره را ... میسره بهادران صف شکن مثل محمد قاسم خان نیشاپوری و حسین قلی خان و شاه قلی خان
و لعل خان بدخشی و چندی دیگر ... ستاره ... جنگ خان را ... تیر ... فیلان را مانند ... خانه ساختند
و دلیران جان ... از اطراف و جوانب بر آمده با افواج غنیم تاختند و بضرب تیغ و خنجر حریفان را از پشت زین بر روی
زمین ... از ... علیقلی خان شیبانی که سردار افواج ... بود ... کلان در پیش خود گرفته لوازم سرداری
و ثبات ... بظهور رسانید و چون دید که فیلان از و گذشتند قابوی کار یافته بر قول مخالف تاخت و بحمله ...
و صدمات مردانه انتظام قول غنیم را پراگنده ساخت و شادی خان که سرآمد امرای او بود بر خاک
هلاک افتاد و بسیاری از مردم کاری او پامال بادپایان عساکر اقبال شدند در اثنای گیرودار تیر غضب الهی
از شصت قضا بچشم هیموی مقهور رسید و از مردمک چشم او گذشته از پس سر او بر آمد و ... محمل
درست ... بجان کندن افتاد و هواداران او از مشاهده اینحال دل ... داده خاک ادبار بر فرق ...
خود ... مسلک فرار اختیار نمودند و شکست عظیم بلشکر مخالف افتاد و درین وقت که هنگامه غنیم برهم خورده بود و بهادران لشکر منصور
بتاخت و تاراج و گرفتن فیلان اهتمام داشتند شاه قلی محرم با چندی از بهادران فیلی که هیمو بران سوار بود گرفته
بدست آورد و فیلبان را نشانه تیر بلا ساخته اراده زدن داشت فیلبان گفت مرا ضایع مسازید که مقصود شما درین
فیل ست و هیمو زخمی برین فیل افتاده است شاه قلی محرم از مژده این عطیه غیبی ممنون طالع خود شده فیلبان را همراه ...
امیدوار ساخته آن فیل با چند زنجیر فیل دیگر از معرکه برآورد و مخالفان تیره روزگار پریشان و متفرق گردیده راه گریز پیش گرفتند و فتحی
که طغرای فتوحات بی اندازه تواند بود نصیب اولیای دولت گردید و اموال بسیار و غنائم بیشمار بتصرف
بهادران لشکر منصور در آمد و قریب پنجهزار کس از مقهوران سیاه بخت در میدان هلاک افتادند هزار
و پانصد فیل از جمله غنائم شد و هنوز رایات اقبال بلشکر منقلا نرسیده بود که خبر تلاقی فریقین معروض بارگاه
دولت گردید و آنحضرت مظفر مائید آسلحه برسر و جوشن حراست ایزدی در بر گرفته حکم ... پوشیدن فرموده
بعزم رزم استعجال نمودند و قدری از راه طی شده بود که خبر فتح فیروزی اولیای دولت
بلند آوازه شد طلیعه نصرت و ظفر باستقبال موکب جهانگشا شرف ارتفاع گرفت و بهادران فیروز جنگ
روی ... بموکب عالی نهاده متعاقب یکدیگر رسیدند و ... غیب بزبان حال باین مقال
کشاد که ه باش تا صبح دولتت بدمد کین اثرها هنوز از سحرست * و بعد از زمانی شاه قلی
محرم هیمو را دست ... گردن بسته بملازمت آورد و آنحضرت هر چند از و سخن پرسیدند از جهالت یا خجالت

یافت هم قدرت تحمل ندارست و وزیر بارها نگاهبانی آمده اشتعال بیرام خان التماس نمود که بندگان حضرت خود بتعقیب
نواب شمشیر بر این مقصود رسیده … اندازند آنحضرت را رخصت نمایند که تیغ جانستان … آن نیم جان …
آن اسلحه بخشید و حضرت … این التماس … نفرمودند آخر خان خانان خود در تحصیل این ثواب پیش دستی
نموده تیغ خونریز بر جان او زده جسد ناپاکش را … ساخت و حکم شد که سر او را بکابل و تنه او را بدهلی برده بردار کشند
که باعث عبرت سائر تباه روزگاران گردد و سکندر خان اوزبک را با جمعی بتعاقب هزیمت یافتگان … تعیین
فرمودند و … ساعت نموده بسیاری از … برگشته … بعالم نیستی فرستاد و … شهر دهلی …
… از دست … محافظت نموده غنائم فراوان بدست او افتاد و موکب اقبال نیز کوچ
بکوچ … مسافت نموده در ساعت مسعود و زمان محمود بر … وصول بساحت قدسی مساحت حضرت دهلی انداخت
و واحد دارالسلطنت اعظم هندوستان بفروغ دولت و نور معدلت خاقان کشورکشا رونق و بها یافت و جمعی که درین جانب
خان سپه‌سالار جانفشانی نموده مصدر خدمات شایسته شده بودند بمراحم شاهانه سرافراز گشتند از آنجمله علیقلی خان
شیبانی را بخطاب خانزمانی بلند مرتبه ساخته سرکار سنبل با سائر پرگنات میان دو آب بجاگیر او مقرر فرمودند
و عبدالله خان اوزبک را بخطاب شجاعت خانی سرافرازی بخشیدند و سرکار کالپی باقطاع او مقرر گشت و اسکندر خان را
خان عالم خطاب مرحمت فرمودند و مولانا پیر محمد شیروانی را بخطاب ناصر الملکی سربلند ساخته در رکاب نصرت اعتصام
نگاه داشتند و قیاخان بحکومت دارالخلافه آگره اختصاص گرفت و در شیوه (؟) لامجنون خان قاقشال از حسن اخلاص راجه
بارمل بعرض اشرف رسانید و فرمان طلب بعد دریافت و راجه مذکور باحراز سعادت خدمت شتافت بشرف
آستان بوس دولت جاوید اندوخت روزی که براجه و فرزندان و اقربا خلعتهای فاخره مرحمت نموده رخصت میفرمودند
آنحضرت بر فیل مستی سوار دولت بودند و فیل از شورش مستی بهر طرف میدوید مردم از هیبت و دهشت دور و دور میگریختند
نوبتی این فیل بجانب راجپوتان دوید و آنها با دل قوی اعتماد بر حبل المتین توکل نموده پا برجا ماندند و این ثبات قدم بنظر
حقیقت شناس آن حضرت مستحسن و پسندیده افتاد و بجانب راجه توجه نموده فرمودند که عنقریب بانواع مرحمت و
تربیت بادشاهی سرافراز خواهی شد و از آن روز توجه بر تربیت طائفه راجپوتان خصوص سلسله راجه بارمل
بر لوامع و لوائح و مصروف گشت و بعنوان مراتب و … در خاطر قدسی مظاهر قرار گرفتند و درین ایام بمسامع جلال رسید
که حاجی خان غلام شیر خان افغان که بمزید شجاعت و کاردانی بشکرمه کردن از همسران گوی
سبقت می‌ربود در الور و آن حدود پای نخوت افشرده و پدر هیمو نیز با اهل و عیال و اموال
و اسباب فراوان در آن سرکار است ناصر الملک را با بعضی از بهادران لشکر منصور باین خدمت
تعیین فرمودند حاجی خان تاب مقاومت نیاورده پیشتر از وصول افواج قاهره بصوب اجمیر شتافت و الور
با تمامی سرکار میوات بتصرف اولیای دولت ابد قرین درآمد و در قصبه دیوستی ماجاری که بنه و بار هیمو آنجا بود فوج بادشاهی
رفته بعد از جنگ بسیار پدر هیمو را دستگیر ساخته نزد ناصر الملک آوردند مشار الیه او را بدین اسلام دعوت نمود
آن پیر کبیر جواب داد که هشتاد سال درین کیش بسر برده‌ام اکنون از عمر من دمی چند بیش نمانده ترک آن
چگونه کنم ناصر الملک جواب او را بزبان شمشیر حواله فرمود و غنائم فراوان با پنجاه فیل همراه گرفته متوجه آستان

مالک کوهستان شده و چون حاجی خان از دهلی بالور آمده بصوب اجمیر شتافت گوشمالی [illegible]
در بیان و لایه مقدور تسخیر کرده از آسیب صدمات افواج قاهره محفوظ ماند و اما حاجی خان تکلفات از اطلاق
چشم طبع وزرا اموال و اسباب او دو صفت و صحبتها میان این دو کس بر بیاد آخر در نواحی اجمیر بالکیه گرفتار
تعلیم نمودند و اجمیر و ناگور و آن حدود بتصرف حاجی خان درآمد و بعد کان حضرت از استماع استیلای
حاجی خان محمد قاسم خان نیشاپوری و [illegible] و طاهر خان [illegible] و سلطان
وحیدی و دیگر امرا را بان [illegible] منصور تعیین فرمودند و درین سال [illegible] کوهستان
گمان عظیم [illegible] خصوص [illegible] آن قحط [illegible] شد که مثل آن در هیچ عهدی نشده بود [illegible]
[illegible] مردم در مقام خوردن یکدیگر شده [illegible] اتفاق نموده [illegible]
اگرچه از ابتدا تا دو سال [illegible] بیکسال شدت تمام داشت توجه موکب اقبال خاقان گیتی ستان
بدفع فتنه سکندر بصوب پنجاب و شیخ [illegible] و دیگر سوانح چون سکندر از کوهستان
برآمده در ولایت پنجاب فتنه انداخته و خضر خواجه خان که بحراست لاهور تعیین بود با سکندر جنگ کرده تاب مقاومت نیاورده باز
بشهر درآمده است لاجرم رایات اقبال بدفع این شور و شر برافراشته بسمت پنجاب نهضت عالی اتفاق افتاد و چون این خبر
بسکندر رسید که امرای عظام در نواحی [illegible] با هیمو مبارزت نموده شکست خوردند و موکب جهانگشا بجهت استیصال
آن سیاه بخت نهضت فرموده سکندر شکسته بال و پر [illegible] از او [illegible] ایشان [illegible] فراهم آورده بولایت پنجاب درآمد و خضر خواجه خان
حاجی محمد سیستانی را بمحافظت شهر گذاشته بدفع آن مقهور متوجه شد و چون [illegible] پیاری رسیده دو سه هزار کس از لشکر خود
جدا ساخته پیش فرستاد و اسکندر [illegible] بسر آنها رانده آمد و جنگ عظیم روی داده و آن مردم هزیمت خوردند و خضر خواجه
خان تاب مقاومت نیاورده عنان مراجعت بضبط لاهور معطوف داشت و سکندر [illegible] نموده [illegible]
شهر در تحصیل ولایت پرداخت و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید عجالة الوقت سکندر خان را که بخطاب خان عالم
سرافراز ساخته بودند سیالکوت و پرگنات آن نواحی بجاگیر او مکرمت فرموده پیشتر رخصت فرمودند که بر جناح استعجال
شتافته بمعاضدت و معاونت خضر خواجه خان نماید و درین وقت که خضر خواجه خان حاجی محمد سیستانی را بحراست لاهور
گذاشته بود بعضی از عیب جویان منافق غیبت ملا عبدالله سلطانپوری که از افغانان بخطاب شیخ الاسلامی
و از حضرت جنت آشیانی بخطاب مخدوم الملکی یافته بود بحاجی محمد خان سیستانی کردند که بظاهر خود را از هواخواهان
این دودمان عالی مینماید و بباطن سررشته آشنائی و دولتخواهی افغانان از دست نمیدهد و با هواخواهی اسکندر از
کوهستان برآمده فتنه در ولایت انداخته و مخدوم الملک بوفور جمعیت و زرداری نیز شهرت داشت حاجی محمد سیستانی
تقریب بجهت اخذ و جریمه یافته او را القید و شکنجه کشیده غنیمتی از زر او بدست آورده بعضی از زر او و دفینهای او را که پنهان
فراهم آورده بود گرفت اما بیرام خان از شنیدن این خبر بغایت گران خاطر شد و تلافی
آن بر وجهی که مخدوم الملک بوجه احسن فرمود چنانچه در جای خود گذارش یافت بالجمله چون نهضت
رایات اقبال بصوب پنجاب اتفاق افتاد و چندی از مقربان بساط عزت بدیوان لسان الغیب تفأل جستند
قضا را این بیت برآمد ؎ سکندر را نمی بخشند آبی ؛ بزور و زر میسر نیست این کار ؛ و تاریخ بست

[illegible] ... [illegible] بعدالتماس ... [illegible] ... کامیاب ... جاوید ... اقبال

... [illegible] ... بنجاب ... سعادت ... [illegible] ... کابل ... [illegible]

... [illegible] ... درگاه ... منتظم گردید ... [illegible] ... لاهور ... رسید که حق تعالی بیرام خان

خان خانان را فرزندی کرامت فرمود آنحضرت نام او عبدالرحیم خان نهاده بود و این نوید مسرت را

... [illegible] ... اندازه ... [illegible] ... چون ... [illegible] ... گشت

سکندر ... [illegible] ... افواج ... [illegible] ... کوهستان سوالک ... [illegible] ... شد

آغاز سال دوم الهی از جلوس اقدس حضرت خاقانی

شب پنجشنبه هفتم ربیع الثانی سنه نهصد و شصت و چهار هجری ... [illegible] ... ساعت ... [illegible] ... نیر اعظم ... عالم ...

... [illegible] ... و ... [illegible] ... افزای ... [illegible] ... و ... [illegible] ... کون و مکان ...

سال دوم از تاریخ الهی ... [illegible] ... آغاز شد چون سکندر از ... [illegible] ... موکب ظفر قرین کوهستان

سوالک ... [illegible] ... توجه فرمود از قصبه ... [illegible] ... ناصر الملک را با جمعی ... [illegible] ... تاراج ...

... [illegible] ... آنها ... [illegible] ... تعیین نمودند و بهادران نصرت قرین ... [illegible] ...

... [illegible] ... کوهستان را ... [illegible] ... اموال و اسباب آنها را بنهب و غارت بردند ...

... [illegible] ... سکندر ... [illegible] ... لشکر منصور از پی او ... [illegible] ...

... [illegible] ... سکندر را از رسیدن ... [illegible] ... یافته ...

... [illegible] ... قلعه مانکوت ... [illegible] ... اقبال اردوی او تاراج کرده حقیقت تحصن او ... [illegible] ...

... [illegible] ... قلعه مانکوت قلعه ایست متضمن بر چهار قلعه استوار که سلیم خان ... [illegible] ... کوه ... که

... [illegible] ... سنگ ... برج ساخته و آن قلعه از دور ... [illegible] ... یک حصن ... [illegible] ... مستحکم

... [illegible] ... ابنیه ... [illegible] ... خوش گوار ... [illegible] ... سامان ...

... [illegible] ... سلیم شاه ... [illegible] ... این قلعه آن بود که لاهور را ویران ساخته در آنجا

آباد ... [illegible] ... لاهور آنکه چون شهر ... [illegible] ... عظیم ... [illegible] ... در ان

... [illegible] ... سامان لشکر ... [illegible] ... رسانید ... [illegible] ... یافت ... [illegible] ...

این ... [illegible] ... آنجا ... [illegible] ... سامان ... [illegible] ... خواهد شد بنابران اندیشه

... [illegible] ... قلعه مانکوت را اساس نهاده بود و چون ... [illegible] ... از آنکه اراده باطل او ...

بفعل ... [illegible] ... از ... [illegible] ... آب و گل ... [illegible] ... گرفت ... [illegible] ... متحصن شدن سکندر

بعرض بارگاه اقبال گشت آنحضرت ... [illegible] ... تسخیر قلعه مانکوت ... [illegible] ...

... [illegible] ... سلطنت ... [illegible] ... یافت ... [illegible] ... افواج قاهره را به احاطه آن تعیین نمایند

... [illegible] ... لوازم قلعه گیری ... [illegible] ... خان ... [illegible] ... حضرت

... [illegible] ... قلعه ... [illegible] ... اجمال این تفصیل آنکه چون ... [illegible] ...

اقبال پیرای تلف شد اهل اقبال فرموده بودند که ازو افواج لشکر افغانان معزز شجاعت اظهار مبالغه [illegible] برای [illegible]
علم کرده و رزم طلب گشتند و بهرام خان که تا آن وقت کرده [illegible] [illegible] بیان آن نوع شجاعت و [illegible] اقبال خان [illegible]
ورود نارو [illegible] شجاعت [illegible] از [illegible] [illegible] افواج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
تحسین و ثنای آفرین ازو در [illegible] [illegible] آورده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
بنای قلعه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لشکر منصور [illegible] [illegible] [illegible]
دارالضرب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اهل قلعه در لوازم احتیاط و مراسم [illegible] [illegible] [illegible]
عساکر [illegible] [illegible] [illegible] قلعه مجال عزم [illegible] نمود و هم در مبادی محاصره بهادر خان [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] از روزگار خود [illegible] [illegible] و سر افگنده بدرگاه گیتی پناه [illegible] [illegible] بهرام خان
استعفای جرائم او نمود و سعادت آستان بوس بار یافت و مجمل از این سانحه آنکه در هنگامی که حضرت جنت آشیانی
[illegible] فتح و اقبال تسخیر هندوستان بر افراشتند قندهار در وجه جاگیر بهرام خان مقرر بود و شاه محمد قندهاری از قبل او بحکومت قندهار
اختصاص داشت و زمین داور [illegible] بهادر خان عوض بود و بعد از فتح هندوستان در زمین انتقال [illegible] بهادر خان از زیاده
سری و بداندیشی خیال گرفتن قلعه [illegible] [illegible] خود راه داده خواست که بمکر و فریب دست تصرف دراز سازد و چون کفران نعمت
و گستاخی با ولی نعمت هیچ وقت [illegible] [illegible] او بجای نرسید و همین جان کندن بهره [illegible] و صورت این واقعه آنکه بهادر خان
فرخ حسین پسر خواجه قاسم هزاره که مصاحب خانی او بود این راز در میان نهاد و جمعی از او با شاه [illegible] باعراق درخانه او مهمان ساخت
کمین [illegible] [illegible] آنکه [illegible] [illegible] مکابیان در دروازه با شوره را [illegible] در [illegible] بهادر خان [illegible] قلعه در آمده کار شاه محمد را انجام سازند
[illegible] [illegible] [illegible] و در روز معهود بعضی از جاسوسان خبر یافته حقیقت این غدر بکارسازان قلعه باز نمودند و در ساعت مردم
بگرفتن آن خون گرفتها تعیین شدند آن جماعه از این معنی آگاهی یافته سراسیمه بدروازه با شوره شتافتند و چون [illegible] [illegible] مقفل بود نتوانستند
خود را بیرون انداخت حرکت المذبوحی کرده اکثری بخندق [illegible] فرو رفتند و بعضی خود را از دیوار قلعه [illegible] هلاک گشتند و چندی گریخته
[illegible] شهر پنهان شدند و شاه محمد بعد از تفحص [illegible] همه را بدست آورده بقصاص رسانید و بهادر خان ناکام [illegible] [illegible]
شتافت و سرانجام لشکر و استعداد رزم نموده [illegible] از او با شان واقعه طلب [illegible] [illegible] [illegible] و چون شاه محمد بنا بر بعد مسافت از کومک [illegible]
مایوس بود بشاه مغفرت پناه شاه طهماسپ ملتجی شد و عریضه نوشت که قرار داد حضرت جنت آشیانی چنان بود که بعد از فتح هندوستان
قندهار بملازمان شاهی متعلق باشد اکنون مناسب دولت آنست که کسی تعیین فرمایند که هم سزای این کافر نعمت داده شود و هم قندهار
بتصرف اولیای دولت در آید شاه مغفرت پناه سه هزار ترکمان از جاگیرداران سیستان و فره و گرمسیر بسرداری [illegible] بیگ افشار فرستاد و بهادر خان اطلاع از آمدن کومک آگاهی نداشت و بهر برسر او رسیدند جنگ سخت در پیوست و دو بار اسپ او از پا افتاد و اگر چه او بار دیگر
روی [illegible] نهاد و شکست خورده سر افگنده بدرگاه گیتی پناه شتافت و شاه محمد عذر با در نادانان [illegible] بار گرفته [illegible]
بهقدمات ملایم و تواضعات مفرط ناکام باز فرستاد و چون بهادر خان بوسیله شفاعت بیرام خان رخصت کورنش
یافت و نقوش جرائم او بزلال مکرمت پادشاهی صورت و معنی از صفحه پیشانی زدوده گردید صوبه ملتان بجاگیر
او مرحمت فرمودند و محمد قلی خان برلاس که سابق ملتان بتیول او مقرر بود صوبه ناگور و اجمیر عنایت شد و بهادر خان بسرداری
یکی از امور جلیل‌القدر اعتبار یافته خدمات پسندیده بتقدیم رسانید القصه هر چند متحصنان قلعه در مراسم نگاهبانی جد و اهتمام می‌نمودند بهادران
نصرت قرین بلوازم قلعه گیری سعی موفور بظهور می‌رسانیدند و سرکوبها و ساباطها سرانجام داده کار بر اهل قلعه

ملک قریب ساختند درین هنگام نوید قدوم برکات لزوم حضرت عالیات از خطه دلکشای کابل بمسامع عزّ و جلال رسید
آن حضرت این نوید دلکش و بشارت نشاط بخش را بخوشوقت و خوش خاطر گشته عصمت قباب اعظم آنکه والده ماجده خاطر استقبال
حضرت مریم مکانی و دیگر حضرات عالیات فرستادند آن عفت قباب در دار السلطنت لاهور رسید و یافت سعادت ملازمت
حضرات عالیات شرف شده در خدمت ایشان متوجه بارگاه اقبال گردیدند چون بحوالی اردوی ظفر قرین رسید حضرت
خاقانی باستقبال شتافته از سعادت ملازمت حضرت مریم مکانی تلقین زمانی کامیاب و خوشدلی گردیدند
و دیده انتظار گشید آن مهد نشینان محفل قدس بانوار جمال جهان آرای فروغ مدینه دولت و اقبال نورانی ساخت
و از برکات قدوم میمنت لزوم ایشان انوار فتح و فیروزی آثار دولت و بهروزی بر چهره احوال هویدا گشت خاطر را
که بجد و سنبل و ضبط آن نواحی تعین شده بود با اعتضاد این دولت روزافزون فتوحات عظیمه روی داد از جمله بارکزهان
دهات گوالیار را که از امرای معتبر افغانان بود جنگ نموده اعلام فتح و فیروزی برافراخت و اکثر متمردان و سرکشان حدود سنبل را
تنبیه و تادیب فرمود و حسن خان بچگوتی که از اعاظم زمینداران هندوستان بود بجمعیت امتیاز داشت با جلال خان
سور که از سرداران معتبر افغانان بود اتفاق نمود قریب بیست هزار سوار فراهم آورده سر شورش و آشوب
بر داشتند و خان زمان با چهار هزار کس بتقابل و مقاتله شتافتند بتائید ایزد جهان آفرین و اعتضاد دولت ابد
قرین در ظاهر لکهنو جنگ عظیم کرده ظفر یافت و غنیمت فراوان از نقد و جنس متصرف اولیای دولت افتاد
و فیلهای خوب بدست آمد و فیلی از شکار که در صورت و سیرت و تیز روی و خوش جلوی عدیل و نظیر خود نداشت از غنایم
گشت و منظور نظر مشکل پسند گردیده در حلقه فیلان انتظام یافت و نیز از سوانح این ایام فتح قیا خانست مجملی ازین واقعه آنکه
قلعه گوالیار که از قلاع عظیمه مشهور هندوستان است و در ارتفاع و استحکام نهایت ماند مرتبه واقع شده تصرف
بهادر خان عدلی بود از جانب او بهیل نام غلام سلیم شاه حکومت آن قلعه داشت و راجه رام ساه که در زمان سابق
اجداد او حاکم این قلعه بودند با راجپوت بسیار محاصره آن نموده متحصنان را به تنگ آورده قیا خان قابو دیده از آگره متوجه گوالیار شد
رام ساه قلعه را گذاشته بجنگ قیا خان پیش آمد قیا خان داد مردانگی داده چپقلشهای بها درانه ظاهر ساخت و بتوجه حضرت خاقانی
غنیم خود را شکست داده بسیاری از راجپوتان را بخراب آباد نیستی فرستاده بعد از شکست رام ساه بمحاصره گوالیار
همت گماشت

فتح قلعه مانکوت و مراجعت موکب اقبال بلاهور و دیگر سوانح

چون محاصره
قلعه مانکوت بامتداد انجامید و اولیای دولت ابد قرین و بهادران اخلاص آئین در تسخیر آن سعی سکندر
مساعی پسندیده و اهتمام شایسته بتقدیم رسانیدند و مورچلها از اطراف پیش برده سرکوبها ترتیب دادند درین اثنا
خبر فوت عدلی اشتهار یافت و اولیای دولت را از آن جانب رفع نگرانی خاطر شد و سکندر شکسته
بال نیز ازین خبر متلاشی خاطر و مضطرب حال گردید چه همواره انتظار رفتنم و شورش او می برد که شاید
آن مقهور لشکر بدار الملک دهلی بکشد و عساکر منصوره بدفع او پردازند و خود ازین زندان مرتبه دیگر نجات یابد
اما چون تائید غیبی همعنان این پادشاه جوان بخت بلند اقبال بود پیش از آنکه اندیشه باطل او از خیز قوه بفعل
ظهور آید صدر خان پسر محمد خان حاکم بنگاله خود را بجلال الدین ملقب ساخته با انتظام پدر که در جنگ عدلی کشته
شده بود همت گماشت و با عدلی جنگ عظیم نموده نصرت یافت عدلی در آن جنگ بقتل رسید ایام حکومت او چهار سال و کسری

بود القصه چون سکندر ازین خبر نا امید و شکسته خاطر گردید زبان بعذرخواهی گشاده از راه عجز و زاری جمعی از معتمدان خود را فرستاده
التماس نمود که بندگان حضرت یکی از معتمدان درگاه را رخصت فرمایند که بقلعه آمده تسلی بخش خاطر مضطرب من شود و پیمان سوگند بندگی
را بجا آورد آنحضرت از کمال مرحمت معتمد پیروزی آنکه خان را که بنسبت سبقت خدمت و اعتماد امتیاز دارد نزد سکندر فرستادند
و سکندر از روی خجالت و عذرخواهی اظهار نمود که چون درین مدت مصدر تقصیرات عظیمه شده ام و در زیر بار گناه بسیار مانده
روی آن ندارم که بسجده حضور پرنور سرفراز توانم شد اگر روزی چند از خدمت حضور معاف دارند پسر خود را به بندگی می فرستم
و عهد می کنم که تا زنده باشم گردن عبودیت از خط اطاعت بر ندارم و اکرام خان را بامانت در رسوم خدمت راضی ساخته عمدة الملک
نیز که وکیل خان خانان و مدار علیه این درگاه سپهر مکان بود از نقد و جنس ارسال داشت و التماس او بوسیله خان
خانان و ارکان دولت عز قبول یافت و مقرر شد که سکندر بصوب ولایت بهار رفته آن ممالک را متصرف شود و پسر
او در خدمت حضور سرفراز باشد و بتاریخ یازدهم امرداد ماه آسلطی موافق شنبه بیست و هفتم رمضان سکندر کلید قلعه را بصحوب
عبدالرحمن نام پسر خود و غازی خان ترک که از امرای معتبر او بود با چند زنجیر فیل نامی و دیگر پیشکشهای گرانی بدرگاه
گیتی پناه ارسال داشت و عذر او پایه قبول یافت و بحکم اشرف بهادران لشکر منصور راه دادند که از قلعه برآمده بجانب بهار
شتافت و دوازده سال در بهار مسافر ملک نیستی گردید و آنحضرت حراست قلعه مانکوت را به ابوالقاسم برادر محمد قاسم خان موجی مقرر
فرموده عنان توسن اقبال بدارالملک لاهور معطوف داشتند و از سوانحی که درین راه روی داد آنست که روزی چند خان خانان بنابر
عارضه دنبل سواری اسپ نتوانست کرد و بدولت خانه پادشاهی کمتر می آمد و از شدت وجع و تعذر حرکت در خیمه خود بسر می برد
و چون حضرت خاقانی توجه مفرط بجنگ فیل داشتند و اکثر اوقات فیلها را بجنگ انداخته تماشا می فرمودند روزی در میان فیل خود دو فیل
الکه جنگ می انداختند آن دو فیل جنگ کنان قریب بخیمه خان خانان رسیدند هجوم خلایق و غوغای عام باعث توهم و تشویش
خاطر خان خانان شد و بهم رسیدن آن دو فیل که بگره اشارت عالی بوده باشد و تحمل که بعضی از فتنه سازان بغیر تقویت توهم او کرده باشند یکی
از مقربان حضور را نزد او هم آنکه فرستاده پیغام داد که درین دولت خداداد امری بجز از خدمت دولتخواهی بخاطر من نگذشته و گمان تقصیری که
سبب گرانی خاطر اشرف باشد ندارم و مسئله یا هم آبائی التفاتی حضرت نسبت باین بنده از چه راه گذر یافته باشد و فتنه سازان شور و شر طلب از من
چه رسانیده مزاج گرامی را منحرف ساخته اند که باعث اینچنین شدت و بی التفاتی شده که فیلان مست را بجا و مسکن سر میدهند و قصد حیات
و ناموس من دارند هم آنکه بمقالات معقوله تسلی بخش خاطر متوهم و آرام ده دل بیقرار او شد که از جانب آنحضرت بجز التفات و مرحمت
مقصود نیست و آنچه بخاطر انتشار رسیده محض توهم است و حاشا که چنین باشد و بعد از رسیدن لاهور خان خانان بار دیگر آن ماجرا
آمده شمس الدین محمد خان اتکه را اظهار کلمه نمود که بی التفاتی حضرت را نسبت بخود از نتایج سعی بداندیشی شما میدانم تا این
چه مطلب آمده که گم بجا دوست بسته تشنه بخون من شده اید و مزاج اقدس را نسبت باین دولتخواه منحرف ساخته اید که بی کلی رسیده
که قصد جان من میکنند شمس الدین محمد خان از اظهار این مقدمه بغایت مضطرب شده و بقید عذرها گفت و سوگندان بغلاظ و شداد
یاد کرد و در روز دیگر با فرزندان خویش و پیوند نزد خان خانان رفته عهود و مواثیق را به سوگندان مغلظه مؤکد ساخته که هرگز زبان بغیبت شما
نگشوده و نخواهیم گشود تا آنکه خاطر خان خانان فی الجمله اطمینان یافت و معهذا فیلان سرکار خاصه را به امرای عظام اختیار کرده خود تقسیم نمود و ظاهر
ساخته آنکه فیلان را این هم می سپارم که بجهت آنحضرت تربیت کنند و آسوده نگاه دارند و هر گاه بجهت جنگ یا سواری طلب
شود حاضر سازند اگرچه خاطر قدسی مظاهر آنحضرت تاب این تحکم نداشت لیکن بنابر مصلحت وقت اغماض عین فرمود و کمال مدارا بجا

ظاهر ساختند سبحان الله این چه وضعست که صعود و انحدار مدارا است که با وجود عنفوان شباب و عدم مساعدت طبیعت نظر بجلیت کار ز
تدبیر روزگار را طوری انداخته بازی کرده گذاشت که تا به آن مدار و ثبوت و بازوی حوصله متحمل آن گشته و انتظار فرصت می باشند هیچ
عذر بهر یک از بد اندیشان حق ناشناس بجزای اعمال و سزای افعال خود گرفتار شده حکم بر گرد و قرار خواهد گرفت و احوال
این ایام آنکه چون قبل ازین جانب محمد سیستانی آزار خاطر مخدوم الملک کرده و نسبت بی ادبی اعتدالی و بی عزتی نسبت به ظاهر
ساخته بود و نیز جلال که لاهور مستقر او بنگ خلافت گردید بیرام خان توجه شیبانی و تدارک آن کماشته حاجی محمد را بخانه مخدوم الملک
فرستاده معذرت خواست و پیرگله با مولانا که یک لک روپیه جمع داشت بجاگیر مخدوم متحواه بخود و پایه عزت او را جمیع اکابر
و افاضل هندوستان مرجح داشته از خاطر این دولت ساخت و درین هنگام سعادت انجام سلطان آدم گکر سعادت دستا
زمین بوس بسر افراز گشت و بمراحم شاهنشاهی عز اختصاص یافت و زیاده از آنچه خود بتصور کرده بود مرحمت عنایت
شامل حال او فرموده صفت العطاف ارزانی داشتند و بعد از انتظام مهام پنجاب نهضت جهانگشا بدار الخلافه دهلی اتفاق
افتاد و چون تعلیم عالیقدر مقرب خیام فلک احتشام شد عصمت قباب سلیمه سلطان بیگم صبیه جلیله میرزا نور الدین محمد نقشبندی
که همشیره حضرت جنت آشیانی در حباله نکاح ایشان بود و آنحضرت در حضور اشرف نامزد بیرام خان فرموده بودند درین وقت
خاقان گیتی ستان امضای حکم پدر عالیقدر فرموده آن نقاب آرای محفل عصمت را به بیرام خان عقد ازدواج بستند و خانخانان
جشن عالی ترتیب داده التماس قدوم بهجت لزوم بندگان حضرت نمود و آنحضرت خان خانان را کام روای خواهش
ساخته منزل او را بفر مقدم گرامی رونق آسمانی دادند و از کامرانی بخشیدند و خانخانان بلوازم پایندازو نثار مراسم پیشکش و
ایثار را اقدام نموده نقدهای مراد در دامن روزگار ریخت و بعد از تقدیم مراسم طوی اظهار عقیده عالیقدر کوچ فرموده رایات نهضت
بدار الملک دهلی برافراشتند **آغاز سال سیوم از جلوس خاقان گیتی ستان انار الله برهانه** چون شعشعه
رایت دولت و اقبال و فروغ کوکبه نصرت و جلال از مطلع پنجاب پرتو سعادت انداخته راه بیت الشرف دهلی انداخت روز
جمعه بیستم ماه جمادی الاول سال نهصد و شصت و پنج هجری بعد از گذشتن بیست و هشت دقیقه نیر اعظم عطیه بخش عالم شرف خانه
حمل را بنور عالم افروز آراستگی بخشید و ظاهر و باطن جهان را چون عهد پادشاه جوانبخت سر سبز و خرم ساخت * درخت غنچه برآورد
و بلبلان مستند * جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند * و بعد از فراغ جشن نوروزی و انبساط فتح و فیروزی موکب
اقبال از ظاهر قصبه جالندر نهضت فرموده و چون به دریای ستلج عبور موکب عالی اتفاق افتاد خبر آمد که حاجی خان
در تقابل افواج قاهره که بدفع او نامزد شده اند پای ثبات افشرده دم از مساوات میزند لاجرم رای صواب نما و عزم جهانگشا
بران قرار گرفت که از راه حصار توجه فرموده فوجی دیگر بجهت استظهار آن جماعه تعیین نمایند و باین عزیمت رایات جهان کشا
بجانب حصار ارتفاع یافت و چون طنطنه نهضت عساکر اقبال بحاجی خان رسید ارکان همتش تزلزل پذیرفت و بی جنگ
راه سلامت پیش گرفته بجانب گجرات شتافت و امرای نصرت قرین به اجمیر رفته ضبط آن حدود فرمودند و شاه قلیخان محرم
و سید محمود باره و جمعی از بهادران عرصه فیروزی بتسخیر قلعه جیتارن شتافته باعتضاد دولت روز افزون آن قلعه را مسخر ساختند
و بسیاری از راجپوتان را بر خاک هلاک انداختند عرضه داشت مشتمل بر فتح و فیروزی روانه درگاه عرش اشتباه نمودند
در خور خدمت و جان سپاری بمراحم خسروانه شرف اختصاص یافتند و ورود موکب گیهان شکوه بدار الخلافت
دهلی چون خاطر قدسی مظاهر از تنظیم و تنسیق آنحدود فراغ یافت رایات جهانگشا از راه سامانه نهضت فرموده

بتاریخ پنجم اردی بهشت ماه الهی مطابق سه شنبه بیست و پنجم جمادی الاخری سایه جهان پیرایه بساحت قدسی ساحت حضرت
دهلی انداخت و اکابر و اهالی شهر بسعادت استقبال شتافته مطالع کوکب جهان افروز را زیارت کرده دیده امید روشن ساختند
از بدایع وقایع که درین ایام صورت ظهور یافت داستان عاشقی ماهم خان است بساربان پسری و تفصیل این ماجرا بطریق
اختصار آنکه شاهم بیگ نام ساربان پسری بوسیله حسن صوری و قبول ظاهری در سلک قورچیان حضرت جهانبانی
انتظام داشت و ماهم خان نسبت باو تعلق و تعشق ظاهر میساخت و بعد از شنقار شدن آنحضرت خان زمان او را
بلابیت و والاسامی بسیار بجانب خود کشیده و رفته رفته نسبت صحبت او بافراط و اعتدال انجامید و کار بجایی کشید
که خان زمان با ملازمان نسبتی که هرگز در پیش او مپوید بطرز صحابت ما و رالنهر او را پادشاه میدانست کورنش و تسلیم میکرد
و بارها شاهم میگفت و قطع نظر ازین بسیاری با کار سلوک می نمود و حفظ مراتب اخلاص و اعتنا گی طرق نسیان گذاشته
بخت بی اعتدالی از روزگار میگذرانید لاجرم فرمان هدایت ترجمان متضمن نصایح و مواعظ شرف صدور یافت که ازینجانب او
اختیار و ... کار مشتمل بر عزل و جلال میرسد که ملایم حال و مناسب اوضاع او نیست و انجمن نجابت مستعد نمی باید که سررشته عبودیت
و فرمانبرداری که سرمایه نجات و پیرایه حیات است از دست ندهد و از کار ناپسندیده ندامت و خجالت گزیده در مقام تلافی
و تدارک باشد و آن ساربان پسر را بدرگاه گیتی پناه فرستد تا خط عفو بر سواد تقصیرات او کشیده شود و مجدداً بعواطف شاهنشاهی
مفتخر و مباهی گردد و اگر از بی خردی و کوتاه اندیشی سر از خط فرمان و احکام پادشاهی که هر آیینه نسخه ایست از دیباچه اوامر الهی
پیچیده بهمان دستور سلوک نماید سزای کردار ناهنجار در کنار روزگار او نهاده خواهد آمد و آن سرمست باده محبت و مدهوش نشاء غفلت
اصلا متنبه نشده سر حساب کار نبود و در وقت ملک آثار بدمستی و بی اعتدالی بیشتر از بیشتر ظاهر شدن گرفت ناگزیر توجه جهانبانی او را
و همت عقده کشا باصلاح کار او بسند و دل و داشته پرگنه ... از اسماعیل بیگ پسر ابراهیم خان اوزبک که قرابت قریب بخان زمان
داشت تغییر فرموده بسلطان حسین خان جلایر مکرمت شد و آن بی سعادت با سلطان حسین خان منازعت پیش آورد و سلطان
حسین خان بزور و سنت پرگنه را از او انتزاع نمود اسماعیل بیگ پناه بخان زمان برده لشکر بسیار همراه آورد چون از
منسوبان این دولت ابد قرین بود با وجود کثرت مخالف جنگ مردانه کرده فیروزی یافت و شاه بداغ ... که از نوکران
نزدیک خان زمان بود با جمعی کثیر دران جنگ بقتل رسید و معهذا خان زمان طریق شده میخواست که خود بر سر سلطان حسین خان
لشکر کشد لیکن بعضی از دوستان و خیراندیشان او مانع آمدند که درین صورت یکبارگی پرده از روی کار برمی افتد و با صاحب قبله خود
بغی ورزیدن و حرام نمکی کردن بیش ندارد و بجایی نمی رسد اگرچه خان زمان ترک آن اراده نمود اما دل از مفارقت ساربان
پسر نمی نهاد و هر چند خانخانان از مهربانی و دوستی مکتوبات نوشته نصیحت میکرد سود نمیداد و چون دانست که مزاج اشرف
اقدس از و منحرف شده و حرفهای ناملایم از جانب او در مجلس بهشت آیین مذکور میشود برج علی نام نوکر معتمد خود را
بدرخانه فرستاد که شاید بحیله و تدبیر تسکین این شورش تواند نمود و دران ناصرالملک صاحب اختیار و استقلال بود و امور
مالی و ملکی بصواب دید او تمشیت می یافت روزی برج علی پیش ناصرالملک رفته بعضی مقدمات دور از حساب نامعقول
و سخنان زیاده از ادب و اندازه در میان آورد چنانچه ناصرالملک بشورش آمده فرمود که برج علی را خوابانیده چوب زدند و
بر این هم اکتفا نکرده فرمود که از برج قلعه فیروزآباد دهلی سرنگون انداختند و بعد از آن خندان میگفت که این مردک
اکنون مظهر اسم خود شد اما بیرام خان ازین ادا سخت آزرده گشت و کینه او را در دل گرفته انتقام این کار بوقت دیگر

در اواخر عهد خود در اوان صوانح بیابان رسیدن و مصاحبت بابک است و ولد خواجه کلان بیگ یعنی ناصر الملک و صورت این امر آنکه چون طبیعت او بخبث و نفاق سرشته بود و در زمان حضرت جنت آشیانی حرکات ناپسندیده از و بظهور رسیده آمد بنا بر آنحضرت او را بمصاحبت شاه ابو المعالی بهواره در هندوستان که اورنگ خلافت بجلوس خاقان گیتی ستان زیب و طراوت جدید یافت بصحبت شاه ابو المعالی بر هسته الکتر قی و میدان ووری روزگار گذرانید مدتی از مصاحبان خانزمان شده و هیر خود را هم در ایشان ساخت و در زمانیکه ابو المعالی مستوجب شاه ابو المعالی آمد و پیر ایم خان او را معید کرده مصحوب بعضی از معتمدان روانه سفر حجاز گردانیدند چون از قدم گاه شیر تر روان شد ملک الملک بمولد بهرام خان بود که شش ازو در دست من بهتر است و عذر از داده که در بارئیه کاغذی اسم قتل و در دیگری نقش نجات کوشته روزیکه بیکدیگر گرایی از آسمان برآمد تا بهر چه از پرده غیب چهره گشاید بعمل آید بحسب تقدیر نقش موافق خواهش ناصر الملک نقش بست و در ساعت کسان فرستاد و او را بجهان رسانیدند و از قضایا های ناملایم که درین سال بظهور آمد کشته شدن خواجه جلال الدین محمود مجوق است و مجمل از تفصیل آنکه خواجه بغایت مزاج تند داشت و هزل و مزاح بطبعش نوع بسیار حرف از ان خاطر آشکیرده و بعدا بیارگان دولت و اعیان سلطنت اصلا ملایمت نمی نمود خصوص منعم خان که از خواجه آزرده گیهای غلیظ داشت و در زمان جنت آشیانی بنا بر عدم فرصت و قدرت به انتقام نمی پرداخت و بیلت که منعم خان حاکم مستقل کابل شد و خواجه بکام بیار روب گشت بعضی ازین ارشد کابل که بهجت اغراض نفسانی منعم خان را باقدام این امر شنیع بسته ساختند و در ان ایام حکومت غزنین بخواجه مقرر بود منعم خان جمعی را فرستاده بعد رپیمان او را بکابل آورده و در کابل مقید ساخته لشکری چند بچشم خواجه چند روز بعد از چندگاه که او را کور داشته بست از و باز داشته بود خواجه به رافقت جلال الدین مسعود برادر خودش به نیکش روی به شتاب است که از ان راه خود را به آستان اقبال رساند منعم خان ازین معنی آگاهی یافته جمعی تعین نمود که خواجه را با برادرش گرفته آوردند و روزی چند محبوس داشته شبی کسان فرستاده خون آن بیگناه را بر خاک بی باکی ریخت درین مدت که دار الملک دهلی مستقر اورنگ خلافت و مهبط انوار عدل و رافت بود خاطر قدسی مظاهر بسواری فیلان مست و تماشای جنگ آنها توجه مفرط داشت و در اندک مدت مهارت و قدرت آنحضرت درین فن بمرتبه رسید که بر فیل مستی که فیلبان از سواری آن بعجز اعتراف مینمود بی تحاشی سوار شده بفیل دیگر جنگ می انداختند و امثال این کارنامهای شور و صلاوت که بمیزان عقل و مقیاس اندیشه در نگنجد بسیار بوقوع آمده اگر بتفصیل آن پرداز رشته سخن بطول سالک شود و محل بر اغراق مسود اوراق گردد و از سوانح این ایام فتح قلعه جیوست و تفصیل این اجمال آنکه چون بعرض رسید که راجه کپورچند باعتضاد کوهپایه دشوار قلعه جیور را استحکام داده خواجه عبدالله خلف خواجه محمد زکریا ولد خواجه دوست خاوند که در سلک امرای عظام انتظام داشت با برادر خواجه با حمیرزا احسن ترمذی و سایر امرای بهادر کار سزاوار به تنبیه و تادیب او رخصت یافتند و بتاییدات اقبال روز افزون تردداتی شایسته ظاهر ساخته اعلام فتح و فیروزی بر افراشتند و غنایم فراوان بتصرف بهادران عساکر منصور در آمد و چون مدت شش ماه در دهلی و قصبه دولت اتفاق افتاد و رای جهان آرا بشفقت نسبت بزودی چنین اقتضا فرمود که از راه دریا بدار الخلافه آگره نهضت فرموده آن مصر جامع را بنور حضور رونق تازه بخشند لا جرم جهت دریا نوال بسامان کشتی و تهیه اسباب این سفر نهضت داده کار عذرایان بیوتات عالی کشتیها و زورقها منازل دلکشا و غرفهای روح افزا مهیا ساختند در درون و بیرون آن نشیمنها را بسقف لاجوردی نگارستان و مخمل فرنگی و دیبای کارخانه آراستگی بخشیدند و در ساعت مسعود خاقان در یا دل بر زورق نشسته متوجه دار الخلافه آگره گردیده تمام راه بسیر و شکار داد

عشرت داده هفدهم آبان ماه الهی موافق یکشنبه هفدهم محرم سال نهصد و شصت و شش هجری به ولد و اقبال
دار الخلافه آگره نزول اجلال اتفاق افتاد و از وقایعی که بعد از نزول رایات اقبال بدار الخلافه آگره بظهور
یافت فتح قلعه گوالیار است و شرح این برسم اجمال آنکه پیشتر ازین قیا خان با فوجی از بهادران فیروزی
نشان بمحاصره آن قلعه همت گماشته بودند و چون ارتفاع و استحکام قلعه بیشتر از آن که بکلید سعی فتح آن
نصیب شود و بکمند اهتمام دست تصرف بر فراز آن توان یافت درین مدت سعی بهادران عرصه همت
عقده این مراد نگشوده بود و چون صیت موکب جهانگشا بدار الخلافه آگره بلند آوازه گردید بسبب علی خان
و مقصود علی سلطان با فوج تازه روز بکومک قیا خان تعیین شدند سهیل خان بصواب دید دوستان و
خیر اندیشان خود دریافت که با عنین پادشاهی بزرگ مخالفت کردن و با این دولت خداداد
ستیزه پیش گرفتن تا کی و تا چند معهذا که از هیچ طرفی امید کومکی نموده باشد بعد از خرابی و بیم هلاکت نتیجه بهان مترتب نخواهد شد
وسیله حبل المتین عنایت بندگان حضرت زدن و التماس عفو جرایم گذشته نمودن و خود را از محنت زندان نجات بخشیدن بصلاح اقرب
دانسته عریضه داشت فرستاده استعفای جرایم خود نموده و حاجی محمد خان سیستانی رخصت یافت که خاطر رمیده او را باستمالت عواطف شاهنشاهی
ساخته بدرگاه گیتی پناه آورد و آن سعادت مند قلعه را به اولیای دولت سپرده بمرافقت حاجی محمد خان متوجه آستان بوس گردید و بمراحم پادشاهانه
خلعت امتیاز پوشیده بمنصب و جاگیر سرفرازی یافت و از وقایع این سال فرستادن کمال خان گکر است بر سر طائفه از افغانان میانه
که در نواحی سروج از مضافات مالوه غبار فتنه و فساد برانگیخته بودند بحکم جهان مطاع کمال خان گکر که آثار شجاعت و جلادت از ناصیه احوال
او می تافت با جمعی لایق رفته ترددات شایسته ظاهر ساخت و قرین فتح و فیروزی مراجعت نموده بسعادت آستان بوس اختصاص گرفت
و هم درین ایام ادهم کوکلتاش را بتسخیر ولایتی که در نواحی دار الخلافه آگره از آن حکم بر جاسبیت و بهدوریه نام قومی در آنجا توطن دارند
که بشجاعت و مردانگی از گردن کشان عالم امتیاز افراز تعیین فرمودند و گروهی از امرای نامدار مثل بهادر خان و حسین قلیخان و سید محمود بارهه و شاه قلی
محرم و صادق محمد خان و اسمعیل قلیخان و خرم خان بکومک او مقرر شدند و هم خان و سایر امرا بتائید دولت ابد پیوند مفسدان بهدوریه را تادیب
بسزا داده آن ولایت را که بجاگیر ادهم خان از دیوان اعلی مقرر گشته بود متصرف گردیدند و نیز از وقایع این سال آنکه
شاه محمد قلاتی که به نیابت بیرام خان خانخانان حکومت بلده قندهار باو متعلق بود بسعادت آستان بوس شرف امتیاز یافت
و شرح این سانحه بر وجه اجمال آنست که چون قبل ازین شاه محمد قلاتی بجهت تادیب و گوشمال بهادر خان از شاه عالیجاه
طهماسپ امداد و کومک خواسته وعده تسلیم قندهار نموده بود و بعد از حصول مقصود بوعده وفا نکرد و بنا بر آن شاه
برادر زاده خود سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا را به تسخیر قندهار تعیین فرموده و لشکر بسیار همراه ساخته خواست
که بقهر و قسر آن را بگیرد و چون سلطان حسین میرزا بحوالی قندهار رسید شاه محمد قلاتی باعتضاد دولت ابد قرین
در لوازم قلعه داری دقیقه فرو گذاشت نکرد هر روز عرصه مبارزت را بلمعات تیغ همت گرم میداشت و چون ایام
محاربه بامتداد انجامید شبی اندرون دروازه فوجی از مبارزان کارطلب بیرون فرستاد تا بر سر علی ولی خلیفه شاملو
شبیخون آورده و او را زخمی ساخته بسیاری از قزلباشیه را بقتل رسانیدند و سلطان حسین میرزا ناکام از
پای قلعه برخاست و حاکم ایران از این سانحه برآشفته بار دیگر میرزای مذکور و علی سلطان حاکم شیراز و ولی
خلیفه شاملو را بتسخیر قندهار نامزد فرمود و علی سلطان حاکم شیراز کوشش بلیغ در تسخیر قلعه

نموده شاه محمد قلاتی در واقعه صحیح نموده بطور [illegible] در اثنای دار و گیر علی سلطان [illegible]
و بگذشت ازین واقعه فتوری عظیم در لشکر ایران راه یافت و سلطان حسین میرزا بنا کامی از قلعه بیرون
خلقی و نزاع که سابق داشت و در خلال این وقایع شاه محمد قلاتی عرضه داشت بدرگاه آسمان جاه فرستاده
بحقیقت واقعه استمداد نموده [illegible] اطلاع [illegible] چون [illegible] بوسیله امرا بعرض مقدس
[illegible] جهان [illegible] دریافت که حضرت جنت آشیانی [illegible] بعد از تسخیر ممالک هندوستان
قندهار را بشاه طهماسپ داده و بر وفق [illegible] ایشان لازم است مناسب آنکه قلعه را بمردم شاهی
سپرده و عذر کنانیده [illegible] آستان بوس گردد چون این فرمان بشاه محمد قلاتی رسید شهر را بوکلای
میرزا سپرده متوجه درگاه آسمان جاه گردید و بشرف عتبه بوسی دریافت و از غرائب سوانح که درین ایام بوقوع
پیوست آنست که [illegible] حضرت [illegible] شکار [illegible] تشریف برده بود [illegible]
[illegible] و آن [illegible] آهو بره [illegible] گرفت و دیگر آهوها [illegible] روی [illegible]
[illegible] این حال [illegible] دوان [illegible] آهو بره [illegible] آن [illegible] نجات یافته
با مادر پیش رفت در اقبالنامه جهانگیری نقل این واقعه [illegible] زبان [illegible] خاقان ممالک ستان
شنیده

آغاز سال چهارم الهی از جلوس حضرت خاقانی ظل سبحانی

روز یکشنبه دوم جمادی الآخر نهصد و هفت [illegible] پادشاه بی شبیه و مانند بیت الشرف حمل را بنور [illegible] آراستگی بخشید
و زمین و زمان را طراوت و نزاهت وافی کرامت فرمود و سال چهارم از جلوس جهان افروز حضرت خاقانی بخرمی و کامرانی
آغاز شد و تمکین دولت را بهار بر بهار افزود و از سوانح که در عنوان این سال بظهور انجامید تعیین افواج قاهره است بصوب
لکهنو و سائر محال متعلقه خان زمان و [illegible] اجمالی ازین تفصیل آنکه چون بی اعتدالیها و زیاده سریها خان زمان متواتر معروض
بارگاه اقبال گردید چنانچه قبل ازین شمه ایمائی بدین رفته مجدداً فرمان قضا نشان از قهرمان جلال عز ورود یافت که آن سالار
پسر را که منشاء شورش دماغ و باعث خانه خرابی اوست بدرگاه گیتی پناه فرستد یا از پیش خود آواره سازد و انقیاد حکم پادشاهی
را که هر آئینه موجب حصول آمال و صلاح حال او خواهد بود سعادت دین و دنیای خود شمارد که بوفور عواطف و مراحم خسروانی
سرفراز و ممتاز خواهد شد و چون هنوز جمعی از افغانان مقهور در جونپور رو آورده و پای نخوت افشرده و هم از مخالفت [illegible]
با لشکر شایسته بسر آنها رفته تنبیه و تادیب نماید و آن ملک را متصرف شود که محال جاگیر او در آنجا [illegible] امر عنایت فرموده حکم
شده که آن جماعه کومک باشند تا آن ولایت وسیع بسهولت در تصرف اولیای دولت درآید بنابرین
قیا خان گنگ و سلطان حسین جلایر و حاجی محمد سیستانی و جلال خان و کمال خان گکر و جمعی کثیر از سپاه در آن عساکر اقبال
باین خدمت رخصت فرمودند و مقرر شد که اگر علی قلیخان سر از خط فرمان نکشد کومک او نموده به تسخیر
جونپور و دفع افغانان مقهور همت گمارند و اگر در مقام بغی و کفران نعمت درآید در تمکین احکام پادشاهی
کوشیده [illegible] اولیای الهی [illegible] عبدالله خان ازبک و هر که جاگیردار سرکار کالپی است باتفاق امرا
بسر او رفته سزای کردار ناهنجار در کنار روزگار او نهند تا موجب عبرت و آگاهی سائر زیاده سران پریشان [illegible] گردد
لیکن چون هنوز فلک شعبده باز پرده از روی کار علی قلیخان برنگرفته بود و روز ادبار او نرسیده بمضمون حکم عمل نموده سرکار لکهنو آمده

به امرا واگذاشت و خود کمر بندگی بر میان جان بسته به تسخیر هند بود همت گماشت و در آن ایام که هنوز به تصرف ابراهیم
سور بود کوچ مجمل از احوال خسران مآل او نگاشته و وقایع نگار رقم شده خان زمان را با و محاربات عظیم روی داده
اقبال روز افزون آن ملک و صوبه را از جنگ افغانان مستخلص اخراج نموده تا کنار دریای جوسا به تصرف در آورده و آن
سامانان بسیار اگرچه بیگاه و سعی نفر بسیار از ایشان تود رادند و عبدالفضل متحمل بر اظهار دو دولتخواهی و لوازم جمعیت و پیشکش
لایق روانه درگاه عرش اشتباه ساخت بسبب لقب آن مردود داعیه در ایام سرکشی او با آوازه وحشت عدم بید تمامی این ستم
اقبال آنکه علی قلیخان به آرام جان نام لولی تعلقی و عشقی پیدا کرده آن کوچه گرد هرجایی را عقد بسته در سلک زنان خود در آورده
از کمال بی‌باکی و بی‌قیدی در مجلس خاص که با شاهم بیگ به هم شراب می‌داشت آن لولی را نیز حاضر می‌ساخت تا آنکه رفته رفته
شاهم بیگ با آن لولی را ارتباط محبتی پیدا شد و چون علی قلیخان مغلوب هوا و هوس او بود و لذا گرانه با او سلوک می‌کرد
تسلی آن سفله بدست اظهار خواهش خود نموده آرام جان را از علی قلیخان طلبید و آن ناسپید زن نکاحی خود را بشاهم بیگ
بخشیده در خانه او بود و چون عبدالرحمن ولد مؤید بیگ نیز با شاهم اظهار تعشق می‌نمود و فیما بین نسبت محبت و یگانگی درجه کمال
داشت روزی آن زن را به پیچ که خود گرفته بعبدالرحمن بیگ بخشیده و او نکاح کرده بطریق اهل ناموس در پرده احتجاب
نگاه می‌داشت و درین وقت که شاهم بیگ آوازه دشت ادبار گردید گذرش بقصبه سرهر پور که در جاگیر عبدالرحمن بود افتاد و جان
او شده و در طغیان کیفیت و بیهوشی یاد آرام جان نمود و قوت شهوانی بر طبیعتش استیلا یافته اظهار بیحیایی کرده از عبدالرحمن
توقع سلوک علی قلیخان داشت که آرام جان را با زن باو دهد عبدالرحمن بیگ چون از نشاء حمیت بهره مند بود و راضی نشده هر چند
مبالغه در ابرام کرد بجایی نرسید شاهم بیگ که به تحکم و سرکشی عادت داشت حقوق آشنایی و دوستی را به طاق
نسیان گذاشته و پرده آزرم از میان برگرفته بعنف و تعدی پیش آمد و عبدالرحمن بیگ را مقید ساخته آن لولی را
از خانه او برآورده در باغی که متصل بخانه عبدالرحمن بیگ بود مجلس شراب بزم وصال آراست و چون مؤید بیگ
پدر عبدالرحمن بیگ بر حقیقت حال وقوف یافت مسلح و مکمل شده بر سر شاهم آمد و خواست که بدرون باغ رفته
پسر خود را با آرام جان خلاص سازد و مردم شاهم بیگ در مقام مدافعه شدند و جنگ سخت در پیوست
و در اثنای جنگ تیری از شست قضا به هدف حیات آن سفله خون گرفته رسیده آواره دشت عدم گردید عبدالرحمن بیگ
از قید نجات یافته رو بگریز نهاد و بسرعت تمام خود را بدرگاه گیتی پناه رسانید و به این وسیله نوازش بسیار یافت
و علی قلیخان از استماع این واقعه گریبان شکیبایی چاک زده بی اختیار بتعاقب عبدالرحمن بیگ شتافت
و تا کنار دریای گنگ جلو باز نکشید و چون ظاهر شد که او نیز ترگذشت مایوس گشته بر خاک ناکامی نشست
در انجا از سوانح عبرت بخشش که درین هنگام بظهور پیوست قصه محمد کوکب اقبال پیر محمد خان ناصرالملک است
و شرح این برسم اجمال آنکه چون درجه اعتبار و اختیار ناصرالملک از سایر ارکان دولت و اعیان سلطنت
درگذشت و قدرت و مکنت او بجایی رسید که محسود همسران و هم چشمان خود شد خصوص
بیرام خان که خود را امیرالامرا و وکیل مستقل این دولت ابد پیوند می‌دانست از ره گذر استقلال
ناصرالملک همواره گرانی خاطر داشت و منتظر فرصت و مترصد وقت می‌بود که او را از پا در اندازد و ریشه لا
ناصرالملک را عارضه ضعفی روی داد و خان خانان بعیادت او رفت غلام ترکی که دربان او بود از نافهمیدگی و ساده لوحی گفت که توقف

فرمان جهان مطاع بنام بیرم خان خانخانان بعنایت منشور و متوشح خاطر شد تا مطالب از جمیعی آگاهی یافته و در ساعت برآمده اظهار
نیازمندی و معذرت نموده خان خانان از بیرون بروانه امیران او کمتر توانستند در آمد مگر طاهر محمد سلطان میر فراغت
که بیرون جمله خود را لکنا نید و خان خانان بحکایت لطف نشنیده از خانه او برآمده و ظهور این واقعه باعث مزید تخشش دل
و افکار خاطر خان خانان گشت و جمعی از فتنه سازان واقعه طلب خبر حکایت ساز گردانیده و عمده آنها شیخ گدائی بود و بعد
از چند روز خان خانان خواجه امین الدین محمود و میر عبد الله بخشی و خواجه محمد حسین بخشی را با چندی از امرا
خود نزد ناصر الملک فرستاد که ما ترا از کسوت فقر و طالب علمی برآورده و تربیت فرموده بمرتبه امارت و وزارت
رسانیده بودیم و از تو چشم اخلاص و خدمت داشتیم لیکن چون ترا حوصله این کار نبود و ظرف تو گنجایش این
شوکت و حشمت نداشت خود را فراموش ساخته پاس نسبت خود نتوانستی نمود و بر خلاف قانون عقل و سعادتمندی
سلوک پیش گرفتی اکنون بیم آنست مبادا وجود تو مصدر مفاسد عظمی شود و علاج آن دشوار گردد لاجرم بملایم
حال و بمناسب احوال آنکه دست از اسباب سلطنت بازگرفته روزی چند در گوشه عزلت بنشینی و علم و نقاره و سایر
تجمل و تنظیم و مواد تکبر و ترفع خود را که عاریتی بیش نیست بجمعی که فرستاده ایم حواله نمائی و تحتی به اصلاح مزاج
و تدبیر علاج خود بپردازی تا بعد از این هرچه لایق باشد بعمل خواهد آمد ناصر الملک که خالی از آزادگی و بی تعلقی نبود
بشگفته روئی و گشاده پیشانی اسباب امارت سپرده و در عالم رضا و تسلیم گوشه عزلت وانزوا اختیار کرد و بیرام خان
را به ابراهیم قلی نشد و پیر محمد خان را مقید ساخته بقلعه بیانه فرستاد که در آنجا محبوس باشد و بعد از روزی چند پیر محمد خان
بوسیله جمعی از اهل صلاح رخصت سفر حجاز حاصل کرده متوجه گجرات شد چون برادهن پور رسید فتح خان بلوچ چند گاه
نگاه داشته بلوازم مهمان داری و مردمی کوشید در این اثنا میر شرف الدین حسین و ادهم خان نکته لی را به او نوشتند
که بهر جا رسیده توقف نموده منتظر سانحه غیبی باشد تا بدانچه از پرده قضا چهره گشا گردد موافق آن بعمل آید پیر محمد خان
از ادهن پور مراجعت نموده بنواحی رنتهور آمده دره جهاین را مضبوط ساخته در آن محکمه اقامت گزید و چون ظهور
حال به بیرام خان معلوم شد شاه قلیخان محرم و خرم خان را با فوجی فرستاد که او را دستگیر سازند و این مردم بر سر
او رفته جنگ انداختند و چون پیر محمد خان قدرت مقاومت نداشت زور دست و پا زده خود را نگاه داشت و شب
با معدودی راه سلامت پیش گرفت و اسباب و آشیائی او تمام بدست این مردم افتاد و بعد از آوارگی پیر محمد خان
منصب وکالت را بحاجی محمد خان سیستانی که از نوکران قدیم او بود تجویز فرمود اگرچه بظاهر اسم وکالت بر او
اطلاق شد اما معنی وکالت با شیخ گدائی بود و مهمات مالی و ملکی بصلاح او فیصل مییافت و خاقان ستوده خصال
که بمقتضای حال در لباس بی توجهی سیر فرمودند انتقام این خودرائیهای بیرام خان و مکافات آن را بمنتقم
حقیقی بازگذاشته اصلا ملتفت چون و چرا نشدند و از قضایای این سال تعین فرمودند حبیب علی خان به تسخیر قلعه
رنتهور که از اعاظم قلاع مشهوره هندوستان است و بمنطقة البروج سر رفعت میساید و شرح این داستان بر وجه اختصار
آنکه سلیم شاه در ایام حکومت هندوستان این حصن حصین و قلعه متین را   خان نام غلامی که نهایت اعتماد بر او داشت
سپرده بود و چون هندوستان بتصرف اولیای دولت ابد پیوند درآمد حجاز خان بعجز خود دیده در گشته و خود را گرفتار
تصور نموده قلعه را بدست رای سرجن فروخت و مبلغی خطیر از او گرفته آواره صحرای بی ناموسی گردید در نیولا

حبیب علی خان را با افواج فیروزی نشان به تسخیر آن دستوری یافت و چنانچه شرط این کار است بلوازم آن مهمات پرداخت
لیکن چون تقدیر ایزدی عز سبحانه فتح این بزمان دیگر حواله بود امرے چند سانح شد که سر انجام آن را اهم دانسته تسخیر
قلعه را بوقت دیگر موقوف داشتند و از سوانح این سال همایون آمدن شیخ محمد غوث است از گجرات و احوال قدری
از حضرت شیخ همین توجهات خاطر ملکی صفات و مجمل ازین تفصیل آنکه شیخ محمد برادر شیخ بهول است که از مصاحبان درگاه عالی
حضرت جنت آشیانی بود و در آغاز فتور هندوستان به تیغ بے باکی میرزا هندال شربت شهادت چشید و در راه اخلاص
و دولتخواهی آن حضرت سرخ روی گوهر گردید چنانچه شرح این ماجرا در اوراق گذشته نگاشته کلک بیان گردیده
و این دو برادر در طریق دعوت اسمای حسنی ید بیضا داشتند و از تصانیف شیخ محمد غوث رساله است موسوم بجواهر خمسه
مقبول اهل کمال و دستور العمل ارباب حال بالجمله چون وسعت آباد هندوستان بتصرف افغانان در آمد شیخ محمد که از منسوبان
این دودمان عالیشان بود بتوهم آسیب افغانان نتوانست درین ملک بسر برد با اولاد و احفاد و توابع و لواحق بجانب
گجرات شتافت و مدتها در آنجا به اعزاز و اکرام گذرانید و چون مجدداً سواد اعظم هندوستان به انوار
دولت و اقبال حضرت خاقانی رونق آسمانی یافت حق بمرکز قرار گرفت شیخ محمد متوجه وطن مالوف شده در
آگره بدست بوس حضرت ظل الهی مشرف شده مشمول اعزاز و اکرام گشت لیکن شیخ گدائی که از قدیم با شیخ محمد
عداوت داشت فرصت یافته بخانخانان رسانید که شیخ در گجرات رساله معراجیه تصنیف کرده این نسبت مخصوص محمدی
را بخود منسوب ساخته و خاطر خان خانان را از شیخ متغیر گردانید و شیخ بودن خود در او در ابرو وسے معلا صلاح حال
ندانست و به گوالیار رفته منزوی شد درین ولا که بندگان حضرت خاقانی به تماشای قلعه گوالیار و تفرج سیر
و شکار توجه نمودند روزے بمنزل شیخ محمد تشریف ارزانی فرمودند بافاده و استفاده و صحبت روحانی و [illegible]
شیخ در خور درویشی و نامرادی خود پیشکشها گذرانیده از اقسام اطعمه و اشربه و حلویات و عطریات حاضر ساخت و چون درآن
ایام خاطر قدسی مظاهر بگاو گجرات توجه مفرط داشت و شیخ از گجرات گاوان خوب آورده بود بیشتر باعث توجه اشرف
شد و در آخر مجلس شیخ از حضرت خاقانی پرسید که شما دست ارادت بکسی داده اید یا نه آن حضرت که دست وثوق بیدالله
داده بودند بجهت مراعات خاطر شیخ فرمودند که نه و بظاهر دست شیخ را گرفته مرتبه صوری و معنوی شیخ را باین
نسبت افزودند و تا آخر عمر در زمره اهل سعادت معزز و محترم بود بتاریخ هفدهم اردی بهشت ماه الهی سال هشتم
از جلوس اقدس موافق هفدهم رمضان نهصد و هفتاد هجری مسافر ملک بقا گردید و بعد از رحلت شیخ فرزندان
ایشان به مناصب عالی و مدارج والا ترقی و ارتفاع نمودند و امروز شیخ عبدالله خلف شیخ محمد ترک ریاست و تعلقات
ظاهری کرده و مبلغهای کلی برسم سیورغال ایشان مقرر هست و در گوالیار به فراغت و رفاهیت می گذراند و سر حلقه
شکر و قناعت است و از قضایای این سال فرستادن بهادر خان برادر خان زمان است به تسخیر ولایت مالوه و شرح
این ماجرا آنکه مالوه ولایتی است وسیع بغایت خوش آب و هوا و بعد از فوت سلطان فیروز شاه که وسعت آباد هندوستان
ملوک طوائف شد همواره در مالوه یکی از سلاطین خلجی بادشاه صاحب خطبه و سکه می بود و قریب یک لک سوار می داشت
تا آنکه فتور در ارکان سلطنت آنها راه یافت و سلطان بهادر گجراتی مالوه را متصرف شد و بعد ازین حضرت
جنت آشیانی بحوزه تسخیر در آوردند و همچنان شیر شاه و سلیم شاه بدست آوردند و سلیم شاه بشجاعت خان نام امرا که عوام هندوستان

... خان ... بعد ... انتظام ... و بعد از ... بهادر ... و حکومت مستقل یافت و خود را ... کرد ...
از ... نسبت ... آن انتظام ممالک هند و هندوستان معروف و معلوم است بهادر خان با لشکر ...
... تدبیر ... و چون قضیه ... گردید ... اقبال گشت تفرقه
بیرام خان ... بزرگی ... بیرام خان ... آن لشکر ...
... آغاز سال پنجم از ابتدای جلوس خاقانی گیتی ستانی ... بهادر دولت
... و نظارت ... گرفت و مجلس خلافت رونق و آرا یافت ... و سال پنجم از جلوس ابد
قرین خاقان ... جهان ... ساعت ... شب و شنبه
... جمادی الاخر ... آفتاب عالمتاب ... سعادت و شرف ... برج حمل ...
... اقبال ... این سال ... این چه جوانی و جمال است ... گفت ...
... خوش خوش ... گشت ...
... این سال ... قدر و منزلت بندگان حضرت
... اقبال و دولت ... کوکب طالع بیرام خان و بیرام ... حال ... این سال است نهضت
موکب گردون مدار ... لباس شکار بدار الخلافه دهلی و آغاز ... بیرام خان از سعادت ملازمت
چون اقتدار و استقلال بیرام خان از مرتبه وکالت و امیر الامرایی درگذشت بعضی امور ناستحسن و سوانح ناملایم که در جمله
روزگار ... بظهور آمدن گرفت ... جاگیرهای ... ملازمان و ترتیب گروهی
... بندهای ... پادشاهی که به امیدوار ... خدمت کرده بودند دلشکسته و ناکام داشته سلوک
ناپسندیده پیش نهاد خود ساخت ... حضرت خاقانی ... لباس بی توجهی سلوک فرموده با انتظام امور سلطنت ...
ممالک وسیع هندوستان را بقبضه اختیار و اقتدار خان خانان واگذاشته همواره بر سر شکار و تیر اندازی ...
بازی مشق جهانگیری بسر میرسانیدند این معنی بیشتر باعث جرأت و گستاخیهای او گردید و از منظم امور که موجب گرانی خاطر
اقدس و نفرت قلوب جمهور گشت ... کشتن تردی بیگ خان بود ... اثبات تقصیر و ... انتزاع فیلان خاصه و
سپردن بملازمان خود و سوم قتل مصاحب بیگ ... تحصیل حکم چهارم از پا انداختن پیر محمد خان و دیگر جزویات را خود شمار
... آنحضرت ... منظور ... اصلا در مقام بازپرس و تدارک آن
نشدند تا آنکه ... یکی از فیلان مست پادشاهی در عین مستی و سرکشی بی اختیار فیلبان بر فیل بیرام خان
دوید آن فیل را کشت بیرام خان اصلا ملاحظات ادب ... ناکرده و شکوه شاهنشاهی را ... فیلبان
... را بقصاص رسانید و در همین ایام روزی بیرام خان در کشتی نشسته سیر دریا ... یکی
از فیلان پادشاهی ... در جوش و خروش مستی به آب درآمده بود چون عبور کشتی قریب بفیل واقع شد آن فیل
مست سرکش بجانب کشتی بیرام خان دوید اگرچه فیلبان ... زد و قوت دست فیل را نگاهداشت اما خان خانان
... اضطراب بسیار کشید و چون بعرض اشرف اقدس رسید بجهت مراعات خاطر او فیلبان را بسته
نزد او فرستادند بیرام خان که ایام ادبارش نزدیک شده بود سر رشته ادب ... از دست داده ...

بیگناه را کشت واز سلوک این مکابره مزاج اعتدال سرشت آنحضرت بر آشفت فغا طر اشرف از اوضاع
واطوار ناملایم او متنفر بست ونشار عطالبت استیلا یافت و ترک مدارا نموده تدبیر این کار متحیر و در مقاومت او در مساوات
عزیمت در اشتند و در ایام شکار بصوب کول متوجه که در سی کروهی آگره واقعست با میرزا شرف الدین حسین
و ادهم خان و بعضی از مخصوصان متوجه شدند و قریب کرده ام این راه بود رهند است جای اتفاق افتاد و متقارن اینحال بعرض
رسید مهم انگه نیز از دهلی رسید و همین را تقریب ساخته عزیمت دار الخلافه دهلی پیش نهاد همت مقدسه گشته فرمودند و بر
جناح استعجال متوجه آن صوب صواب شدند و دران وقت حکومت و سطی شهاب الدین احمد خان وخشت چون قرتبه
دهلی رسیدند او با برادران و خویشان خود بسعادت استقبال شتافته دولت زمین بوس دریافت و بتاریخ
هفتاد و نهم ماه که موافق بیست و هشتم جمادی الاخر سال نهصد و شصت و هفت بود دار الخلافه غیرت فردوس گشت
دهلی شادیانه و مبارکباد زمین و زمان افزون گرفت و آنحضرت بفروغ رای جهان آرای و صلاح دولتخواهان
جانفشان مناشیر مطاع و فرامین واجب الاتباع بنام بندهای قدیمی و مخلصان صمیمی که در اطراف ممالک تعیین بودند
بشرف اصدار پیوستند که چون از بیرام خان بعضی افعال ناملایم و اعمال ناشایست که مناسب حال او نبود در مرزه
و بیکبارگی ترک شیوه ادب نموده سلوک ناهنجار پیش گرفت و بیقین پیوست که تمشیت امور سلطنت و پرداخت
بار این دولت از حوصله او بیرون است ناگزیر او را ازین شغل خطیر معاف داشته سرانجام مهام سلطنت و اصلاح شکستهای
گذشته بر ذمت همت جهان آرا لازم و متحتم شمردیم و چه تحمیل این بار گران بی تایید ایزدی و تقویت ازلی ممکن نیست چون
خاطر از صحبت او ملالت یافته بود او را در آگره گذاشته بدهلی تشریف آوردیم هر کرا سعادت یاور و بخت رهبر باشد بی توقف
متوجه درگاه خلائق پناه گردد و حصول مراد و بر آمد مقصود خود در دریافت سعادت ملازمت منحصر داند که در خور شایستگی خدمت بمناصب
بلند و مراتب ارجمند سرفرازی خواهد یافت و شمس الدین خان انکه که در بهیره بود فرمان عالی عز صدور یافت که در لاهور میر محمد
خان کلان را گذاشته با مهدی قاسم خان متوجه درگاه عرش اشتباه شود و نیز فرمان طلب باسم منعم خان صادر شد که از کابل متوجه ملازمت
گردد و چون شمس الدین محمد خان بمضمون فرمان جهان مطاع اطلاع یافت بسرعت هر چه تمامتر خود را بملازمت رسانید و مشمول
عواطف بیکران و مراحم بی پایان گشت و علم و نقاره و تمن طوغ بیرام خان را باو مرحمت فرمودند و حکومت پنجاب به برادر
زین او تفویض یافت و سایر امرا و اعیان سلطنت از اطراف و اکناف ممالک بطواف آستان سپهر مطاف روی امید نهاده
بسعادت زمین بوس مفتخر گشتند و شهاب خان بجهت احتیاط برج و باره قلعه را تعمیر نموده بتمشیت امور ملکی و انتظام مهام سلطنت
پرداخت و در اندک زمانی خبر انحراف مزاج اشرف از بیرام خان بلند آوازه شد و جمعی که محل اعتماد و اعتنا او بودند ترک
صحبت همراهی او نموده متوجه ملازمت و آستان بوسی گردیدند اول کسی که از وی جدا شده بملازمت آمد واز پیش قدمان شاهزاده اخلاص
گشت قیا خان کنگ بود و بعد از مردم رنجیده متعاقب یکدیگر رسیدند و چون بیرام خان بر حقیقت حال وقوف یافت و یقین او
شد که این شکار بطرز شکارهای دیگر نیست و درین مرتبه شاهباز بلند پرواز همت را بصید مراد و شکار دولت رخصت فرموده اند
سر رشته تدبیر از دست داده سراسیمه گردید و ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی و خواجه امین الدین محمود را که از نیکو خدمتی بخطاب
خواجه جهانی سرفراز شده شرف اختصاص خواهد یافت بعتبه اقبال فرستاده اظهار عجز و نیازمندی و معذرت بسیار نمود که شاید بچرب زبانی
آنحضرت را بخود مهربان توانند ساخت و چون فرستادها بسعادت ملازمت سرافراز شدند کاری از پیش نرفت و رخصت معاودت

[illegible]

اهل فتنه شده و بیرام خان درین مرتبه بیشتر پیران کار و بار خود گذشته در وقت رفتن به ملازمت و در اسپ بودن گاه بیچاره
می شد که تا هجوم عام شده و خود را به لی رسانیده علاج واقعه نماید و باز حقوق تربیت حضرت جنت آشیانی و غلامی
بی سند به او [illegible] و گاه به خاطر میرسید که در لباس درویشی کار از پیش برد تا اهل ظاهر رقم بدنامی بر صحیفه حال
او نکشند و گاه چنین گمان میبرد که چون بهادر خان به تسخیر ولایت مالوه رفته و هنوز به آن ولایت در نرسیده خود را
با جمعیت نیک به بهادر خان رسانیده آن ولایت را به تصرف شود و یک چندی در آنجا آرام گرفته منتظر فرصت کار باشد
و گاه در پیش بیران قرار میگرفت که از راه سیبل علی قلیخان را به خود متفق ساخته در ولایت افغانان در آمده آن نواح
را به تصرف آورد و گاه از روی تحیر و فرط کلال دعوای گرده می گفت که به اماکن شریفه و عتبات علیه رفته بقیه عمر
در انجا صرف عبادت و مرضیات الهی نمایم اما ولی بیگ و شیخ گدائی که سر حلقه بی ادبان بودند از سیاه دلی و حق ناشناسی
در ان داشتند که بیرام خان را به جانب دهلی برد و امیال را به جنگ قرار داده و کار را یک رو سازند و داغ بد ری و بد
نامی بر چهره روزگار او کشند با نفس لا شرط انصاف آنکه خود پیش بالطبع راضی نبود که در آخر عمر بدنام ازل و ابد گردد
چون بیرام خان از ناصیه حال مردم نقش تذبذب و تردد خواند بی شائبه کرده طرح رخصت فرمود که به ملازمت حضرت روند
و بهادر خان را هرگاه به تسخیر ولایت مالوه رفته بود برگردانیده روانه درگاه ساخت و مطلب اصلیش آنکه اگر این مردم از
موافقت و صحبت خواهند بود و پس بودن اینها در درگاه جهت اصلاح حال و اصلاح بعضی مقدمات بهتر است و اگر از صحبت من متنفر
شده باشند درین صورت نگاه داشتن چه نتیجه دارد بلکه اقسام مضرت متصور است بالجمله چون حقیقت حال بعرض اشرف
رسید ترسون محمد خان و میر عبد اللطیف را نزد بیرام خان فرستاده پیغام دادند که تهار اراده ملازمت و آمدن باین درگاه
نماید که درین مرتبه سعادت بار نخواهد یافت و او را انچه اهم و به صلاح حال و مناسب احوال آنکه متوجه اماکن شریفه و زیارت
خانه مبارک شود که هر گاه به خیریت از آنجا معاودت نماید پیشتر از پیشتر مشمول عواطف و مورد عنایت خواهد شد و بد انچه
مرضی او باشد سلوک خواهیم نمود چون بیرام خان صورت معامله طرز دیگر یافت عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاده
التماس سفر حجاز نمود و به ظاهر احرام خانه مبارک بسته و به باطن اندیشه‌های باطل پیش نهاد خود ساخته از آگره برآمد و تخت
سکندر افغان را با غازی خان تنور رخصت داد که به ماکت محروسه در آمده غبار شورش و آشوب مرتفع سازند و خود بعزم
الور شتافت که از آنجا اهل و عیال را گرفته به جانب پنجاب رود و چون اراده ناصواب او بعرض اشرف رسید فرمان عاطفت
آیت مشتمل بر نصایح و خیر اندیشی او ارسال داشتند خلاصه مضمون آنکه شما با جمعی که سبب این رنجش و آزار شده اند مشورت نموده
بحال ما نیستید [illegible] در مقام برهم زدن ممالک و آنچه لازمه بغی و نادولتخواهی باشد در آمده اید و سکندر و غازی خان
تنور را به ولایت سر داده اید که شورش انداخته و بمهدی قاسم خان نوشته اید که قلعه لاهور را مضبوط سازد که به آن جانب
می آییم و مثل هذا تاتار خان هیچ بهیه و غیره مکتوب نوشته اید که در اطراف و جوانب ممالک محروسه خلل اندازند و مع هذا حسن ظن در حق شما چنانست که هنوز در
ارکان اخلاص و دولتخواهی شما قصوری و فتوری راه نیافته خود به دای این امور ناستحسن نشده اید و چندی از جرائم ملکان سیاه باطن واقعه طلب باعث غوایت و ضلالت شما
گشته مهمات را باینجا رسانیده اند و خود بسبب حساب سو وید که این اراده باطل چه لایق حال شماست فی الواقع بعد از خدمت چهل سال که با خلاص و دولتخواهی
نیکنام دین و دنیا شده باشند و در آخر عمر به بغی زبان زد آفاق شوید و با وجود این همه رنجش و سوی مزاج نسبت سبقت خدمت منظور داشته
لایق حال و مناسب اوضاع شما چنان میدانیم که بهمان نیت درست و عزیمت راست که عرضه داشت نموده اید متوجه زیارت حرمین شریفین

گردیده بگمان و پسندید گروهی از حضرات که در پیش سعید والا جوهر گذاشته شد ۷ با آنکه بوده به ایشان رسانیده اند چون هدایت توفیق
دریافت این سعادت نصیب گردید و از عزم طواف آستان ملایک مطاف گشته خود را بسعادت معنوی خوشوقت و تازه روی
ساخته الله تعالی به تنهایی کرایق وابیتم و مرحی او را باشد و خاطر جسته سو انجام فرمود و به آنچه اراده نماید بوجه احسن صورت انجام
خواهد یافت در بنیاد کار با خواستن اهل غرض خود را بدنام و ابعد و بسیار زیانها نموده و لیکن التماس مقاصد دینوی و دنیاوی و هدایت
باشد از کمال سعادت امروزی فیض پذیر گردد لیکن بیرام خان مغلوب نفسانیت شده الغرض فتنه انگیزان شور بختی طلب
راه صواب گم کرده در پرستاری و خطای عظیم شده اند از احکام بادشاهی که محض خیراندیشی و حفظ عزت و ناموس او بود
تقاعد جست و در پی انجام اسباب بغی و خرابی خود شتافته از تنبیه اهتمام بکار برد و از سوانح این ایام آنکه چون شهاب خان
حل و عقد در تق و فتق مهمات از پیش خود گرفت و خواجه جهان نیز بنیکو خدمتی و رشد صاحب اخلاص منصبی از ترکان ساده لوح
مثل قیاخان کنک و سلطان حسین جلایر و محمد امین دیوانه باهم اتفاق نموده در مقام قصد شهاب خان و خواجه جهان شدند و حضرت
خاقانی با بقای ملهات ربانی صلاح وقت منظور داشته شهاب خان را از منصب وکالت معزول ساخته بهادر خان برادر
بیرام خان را بخدمت عالی سربلند فرمودند و مقصود از این آنکه در صورت اطفای نایره آشوب و فتنه شود قیاخان را با برخی خدمات
شایسته که مجدداً از و ظهور یافته بود مراعات نسبت قدیم سرکار بیرام خان و آنکه خود در خدمت فرموده شد بنا رخصت از راه
داشتند و سلطان حسین خان و جمعی را در زمره چند مقید ساخته گذاشتند و محمد امین دیوانه از توهم در هراس فرار نموده سر
بصحرای آوارگی نهاد و چون سنگ تفرقه در هنگام جمعیت این بداندیشان بی باک افتاد بهادر خان را از آن منصب استعفار عزل
نموده به اتاوه که در جاگیر او مقرر شده بود رخصت فرمودند نهضت موکب جهانگشا از دهلی بمرجع فتنه بیرام امتحان و صرافت
کمبیر خلافت چون بیرام خان از دار الخلافت آگره متوجه الور شد و به بیانه رسیده شاه ابوالمعالی را که محمد امین دیوانه را
که بفتنه و فساد در قلعه بیانه مقید بودند بند از پا برداشته مطلق العنان ساخت اگرچه بظاهر گفت که شما بدرگاه گیتی پناه روید
اما مقصود اصلی آنکه شاید بنا حیثیت شتافته هنگامه شورش و آشوب گرم سازند و چون خبر رفتن بیرام خان از آگره معروض
درگاه معلی گردید و در ضمن آن با بنیاد فساد که اراده آن دارد که راه غلط کرده متوجه پنجاب شود رای عالم آرا بر آن قرار گرفت
که از دار السلطنت دهلی نهضت فرموده بصوب ناگور و آنحدود تشریف ارزانی فرمایند تا او نقش باطل بر آب نتواند زد و
اگر داعیه لاهور و عزم پنجاب داشته باشد سر راه چپ و گرفته نگذارند که این خیال باطل از حیز قوت بفعل آید لا جرم بتاریخ روز اورمزد
شهر اردی بهشت ماه الهی موافق جمعه بیست دوم رجب رایات اقبال از دار الملک دهلی برافراشته از کمال مرحمت
و عاطفت میر عبد اللطیف قزوینی را که شطری از مکارم ذات و محاسن صفات او به ادراک سابق ایراد یافته نزد بیرام خان
فرستاده پیغام فرمودند که چون از وقوع بعضی امور ناملایم خاطر والاقدر گرانی گرفته و مقدمات در میان آمده که ملاقات شما
در عقده تاخیر و حیز تعویق افتاده لایق حال و مناسب وضع شما گشت که روزی چند خاطر از شغل دنیوی وا پرداخته بعزیمت
صائب احرام دریافت سعادت حج که سالهاست آرزوی آن مقصد عالی پیرامون خاطر شما گشته بر میان جان بسته تهیه زاد و
راحله توفیق قدم در شاه راه صدق سازد و حکم فرموده ایم که هر گاه اراده ملازمت نماید بی اندیشه و ملاحظه متوجه درگاه شود
که پیمان نسبت قدیم و سبقت خدمت منظور داشته چنانچه لایق باشد مراعات خاطر او به زیادتی مرتبه خویش ملازم
خواهیم داشت و چون قصبه جهجر مخیم سرادقات اقبال شد شاه ابوالمعالی که سرمایه فتنه و فساد بود با محمد امین دیوانه

نمود و ازین ره گاه دستے رسانند که شاید و در لباس خدمت کار است تواند ساخت لیکن چون سلطنت احتیاجات و حراست ایزدی
نگاهبان است نمانده از اندیشه های باطل چه اسباب و بحسب مراعات حزم و احتیاط از احوال شهاب خان غور نمودند که مقید نگاه دارد
کوکلتاش علی از ماجراے شاه ابوالمعالی که در ابتدای حال از بند پهلوان گل گز کوتوال لاهور فرار نموده تا خاست بحیثیت شاه وابی
سخن و سیرش معقود و بعرض وقوم بکلک وقایع رقم میگردد مجملا چون از لاهور گریخت بوسیلهٔ یوسف کشمیری که خدمت او بسیگر و خوداوی
کوران بست بنده کمال خان گکر او را مقید ساخت و بحیله سازے گرد رفت از قید او بر جسته بولایت نوشهره که قصبه ایست در میان
بهیره و راجوری شتافت و چند ازو امراے کشمیر که غازی خان حاکم آنجا مخالف بود اتفاق نمود و قریب سه هزار سوار و ابهم آورده
از راه پیچ پراره و بارهموله بسیوی پور رفت و در نواحی غازی خان مذکور جنگ کرده شکست یافت و بحال تباه معاودت نمود
وزیر ... در راه بدست آلبریان گرفتار شود گی از خیا ... از اسپ فرود آمده سرنگی گرفته تیر اندازے
کرده از کشش او بر آمد و کشمیریان رسیده او را هم گذرانیدند و شاه ابوالمعالی فرصت یافته جان بسلامت برد و سیالکوت
آمده بعیر و ضمع کرده و غریب بهم رسیده که نشاید همچنین را از راه بر ده اسباب فتنه و فساد سر انجام تواند داد تا آنکه بدیپالپور که
دران ایام بتیول بهادر خان برادر علیقلیخان مقرر بود رسید و بتولک نام نوکر بهادر خان که آشنائے قدیم داشت التجا
برده و در خانه او پنهان شده بود و فرصت کار می جست چون زن تولک از شوهر خود رنجیدگی داشت نزد بهادر خان رفته
حقیقت حال برطبق عرض نمود که شاه ابوالمعالی در خانه شوهر من پنهان است و اراده کشتن تو دارد بهادر خان فی الفور سوار
شده خانه او را محاصره نموده شاه ابوالمعالی را بدست آورد و تولک را با همه کار قتل رسانید و شاه ابوالمعالی را مقید ساخته
نزد بیرام خان فرستاد و بیرام خان او را بولی بیگ سپرد که از راه بکر بگجرات فرستد و از آنجا روانه سفر حجاز گرداند شاه ابوالمعالی
از ناهموارے طبیعت و شورش دماغ در گجرات خونی کرده از آنجا گریخته بحال تباه متوجه ولایت شرقیه شد و خود را
بعلیقلیخان رسانید شاید که بوسیله آن دیوانه سرکاری تواند ساخت و چون علیقلیخان میخواست که خود براسه که خدائی باشد
صلاح در نگاه داشتن او ندانست و باز پیش بیرام خان فرستاد و در عین تذبذب حال و تفرقه بیرام خان رسید
خان بجهت اظهار دولتخواهی او را مسلسل و محبوس ساخته به بیانه فرستاد و درین ولا که خود بجانب الور شتافت و بروه
ازو بعضے کار فور دریگر فت و در مقام سرانجام اسباب شورش شد او را با محمد امین دیوانه از قلعه بیانه بر آورده مطلق
العنان ساخت و چون رایات اقبال بجهجر نزول اجلال فرمود آن شوریده دماغ پریشان روزگار از سید ولی بی ادبے
سواره آمده کورنش کرد حضرت ظل الهی درین مرتبه بکشتن او راضی نشدند و او را بشهاب خان سپردند تا بوقت
فرصت روانه سفر حجاز سازند و از سوانح این ایام آنکه پیر محمد خان ناصر الملک که اراده رفتن مکه داشت و در راه گجرات این
خبر شنیده بر سبیل استعجال روانه بارگاه اقبال گردید و در قصبه جهجر بسعادت زمین بوس سرافراز شده بخلعت خاصه و خطاب
خانی و علم و نقاره و شرف اختصاص یافت و چون در حوصله عالیشان آنحضرت بود که بنفس نفیس متوجه دفع فتنه
بیرام خان شوند بصلاح دولتخواهان ادهم خان و میرزا شرف الدین حسین و پیر محمد خان و شاه بداغ خان و مجنون قاقشال
را با جمعی کثیر تعین فرمودند که اگر بیرام خان منع عزیمت سفر حجاز نموده در مقام بغی و کفران نعمت در آید و باغواے
اهل فساد متوجه پنجاب گردد عساکر منصوره بنظام همت مستظهر باعتضاد اقبال بیزوال و تائید حضرت ذو الجلال سزاے کردار
ناشایسته در دامن روزگار او نهند بلکه باهتمام شایسته نموده از ممالک محروسه بر آورد و سرکار ناگور بجاگیر میرزا شرف الدین حسین

مستقر سریر فرموده رایات سعادت بمستقر خلافت بر افراشتند و بجهت رفع شورش میر شاه ابو المعالی متوجه گشته اتفاق
میر سید ... بطلب خان سنتوجه بر انگیخته و بهادر خان رخصت یافت و او درین مدت اهتمام بسیاست بکار برده
و شکست داده دیب الپ نمود و بیرام خان مهمات رسیده بود که عبور ازین افواج تمام بر دولتکده متنفر شده تغیر و تبدیل بحال مردم
او یافت و لشکری از همراهان او تقاعد جسته به استعلام حقیقت رسیده پیش آمده خاطر از دلی بیگ حسین قلی بیگ
و اسماعیل قلی بیگ پیران اولو شاه قلی محرم و حسین خان و چندے دیگر چون لشکر اقبال بکوچ متواتر متوجه آن صوب
شد بیرام خان مستحق دولت گردیده بجا رسید که بر اثر معامله گروه شیوه ناگزیر بلی از اسباب تعلق بر گرفته عزم داشتی
مستحق بدانواع عنایت و حشمت سرافراز شد مع توامن طوغ و علم و نقاره و چند زنجیر فیل و سایر اسباب امارت مصحوب حسین قلی
که بعد ازین بخطاب خان جهان شرف اختصاص خواهد یافت ارسال داشته التماس رخصت سفر حج نموده به امرای
که تعین شده بودند نوشته فرستاد که من خود از تعلقات دنیا و جواری زبان دل سرد شده ام و اسباب ریاست و لوازم
امارت را بدرگاه معلی فرستاده ام بنابر این تصدیع خود هیچ امرا سخن خانرا مقرون بصدق دانسته از عاسے که
رسیده بودند باز گشتند و حسین قلی بیگ در دهلی احراز سعادت آستانبوس نمود و تصمیم عزیمت بیرام خان متیقن شد
و در میان چند روز شیخ گدای غائب و خاسر بدرگاه گیتی پناه آمده با آنکه مستوجب انواع سیاست و تادیب بود از کمال رافت
و عاطفت مشمول اقسام عنایت و مرحمت گردید و معهذا بخاطر بعضی از دور بینان لب مذهب میرسید که شاید بیرام خان
را درین شخص فرصتی مطمح نظر باشد با پشیمان شده باز بر سر کار آید سهم چند روزے آوازه انصراف او بصوب ممالک پنجاب بسمت اشتهار
یافت و ازین شورش واقعه طلبان را گرمے هنگامه دست بهم داد عزیمت بیرام خان بصوب پنجاب و بر داشتن
بیم و هراس از رم و حجاب خانخانان مدتی در تدبیر رفتن و بودن متردد خاطر بود گاهے بر اسباب تعلق پشت پا زده
انتهار بتجرد و میکرد و گاهے باز بوسوسه شیطانی و اغوای جمعی از فتنه انگیزان را فتنه طلب که بتوسط مدارج
کار خود سعی در بودن و تبعی در رفتن او داشتند ازان اراده باز آمده در مقام شورش طبیعت و توزع خاطر می‌شد آخر
بنجوئیس بیاید و تنبیه اهل فساد از راه رغبت و عطوفت عنان نموده بجانب بیکانیر شتافت و بتصریح گفت که جمعی از
منافقان [illegible] و باعث انحراف خاطر اشرف شده اند بتنبیه و تادیب آنها منسوب نموده بعد ازان از سفر گاه حضرت رخصت
گرفته متوجه سفر حجاز خواهیم شد در شیوهٔ رای کلیات که کلانتر آن سرزمین بود و با بیرام خان در اے را سنگه که الحال
در سلک فدائیان درگاه و امرای صاحب انتظام دارد آمده بیرام خان را دید ند و خان که سرگشته بادیه آوارگی بود
روزی چند در پناه او بسر برد و خود را جمع ساخته متوجه پنجاب گردید و پرده از کار خود بر گرفته صریحاً یاغی گردیده جمعی
که گمان دوستی و اعتماد بهمراهی داشت مکتوبات نوشته تکلیف موافقت و مرافقت نمود و خواجه مظفر علی دیوان خود
را که بوسیلهٔ خدمت و حسن اخلاص بخطاب مظفر خانی مشرف اختصاص خواهد یافت نزد درویش بیگ ازبک
که از امرای عظام پنجاب و تربیت کردهای او بود فرستاده بحضور طلب داشت چون این اخبار بمسامع اقبال رسید
از کمال مرحمت و عاطفت فرمانی نصیحت آمیز به بیرام خان قلمی فرمودند و سواد آن بعینه درین اقبال نامه داخل
می‌شود فرمان جلال محمد اکبر پادشاه غازی به خانخانان بابا که چون او پیر دولت و تربیت
کرده عنایت و عاطفت این دودمان عالیشان است و حقوق خدمات شایسته او درین درگاه ثابت است و

حضرت بادشاه اعتبار خدمتگار و طلب بفته تراه با واسطه صدق نیت و اخلاص که از وی مشاهده نموده بودند او را از ابتدای جانشینی
در مرتبت رسانیده امر عظیم القدر اتالیقی او را باو تفویض فرموده بودند بنهانی که آنحضرت از تنگنای جهان فانی بفضای عالم
جاودانی رحلت فرمودند او از روی اخلاص خود لنواب که در بیدن و جان سپاری برجان جانب سعی [illegible]
وکالت شد [illegible] بملاحظه ضعفت آن خدمات [illegible] نموده که بظهور رسانید تمام عمل و عقد امور را چنان بقبضه اختیار
در آورده بود که مزید بران متصور نتواند بود و بنابر این از نیک و بد هرچه بهاست و اراده کرد بعمل آورد تا آنکه درین
پنج سال چندین امور ناشایسته از و بظهور آمد که بسبب نفور خاطر جمهور بود مثل تربیت شیخ گدائی که او بود که [illegible]
آن بی جهت که در [illegible] از رسیان این مرحوم فاضل قابل باعث بر نسب بحث آشنائی نمود او انتخاب نمود تا آنکه منصب
صدارت شده بود و درین منصب شیر هر سکرد و از تسلیم سعادت داشته بود بکمال جهل [illegible] در محافل جنب مسائل [illegible]
بر بیجا سادات صحیح النسب و علماء جلیل الحسب که بنابر ملاحظه عظمت و شان در حالت مراسم احترام و تعظیم بجای می
آورد هم تقدیم داده با وجود لاف محبت و دوستداری که بخاندان طیبین و طاهرین [illegible] منزلت و [illegible] این طبقه شریف
را [illegible] نموده و تربیت کرده خود را که مرد دو [illegible] بساط و نظر است برین فرقه که تربیت آن [illegible] دارند ترجیح داده و از زوال
مقدسان این بزرگان هیچگونه شرم و آزرم نداشت و او را بمرتبه رسانیده که با سواره پیش آمد و مصاحبه [illegible] نموده و نوکران
خود را که حالت و لیاقت ایشان معلوم بود بخطاب خانی و سلطانی و علم و نقاره و جاگیرهای معمور و [illegible]
بر حاصل امتیاز داده خوانین و سلاطین و امرا و معتمدان حضرت جهانبانی جنت آشیانی را که اصالت و حالت و
استحقاق ایشان بر همه کس روشن است از کمال بی اعتباری به نان محتاج ساخته بود چه قصد خون و ناموس همه آنها
داشت و از ملازمان و خدمتکاران بابری که سالها باامیدواری خدمت کرده مستعد رعایت شده بودند تجویز نکرد
که اقل مرتبه و به معیشتی وابسته باشند بجمعی که در سوار بها و شکارها در ملازمت بگذشتند و خود را بنهایت شفقت و محنت
قرار بخدمت داده بودند در شهر چند روز [illegible] بجون آشنا شده بود و انواع بی اعتدالی و بی اندامی
نموده و اگر از نوکران او صد گونه گناه مثل خونریزی و دزدی و راه زنی و تاراج و انواع فسق و فجور بظهور آمد
بواسطه میل و مداهنه [illegible] میگذرانید و اگر از ملازمان درگاه والا اندک چیزی واقع میشد یا کسی بهتان میکرد در قتل و حبس
و تاراج ایشان تاخیر نمی نمود تا خبر شدن انواع جفا و بی آبروی میرسانید و بعضی که از کمال و ثابت و لیاقت
خود را بخدمت او قرار داده بودند و خوش آمد میگفتند مثل شاه قلی نارنجی و محمد طاهر و لنگ ساربان آواز [illegible]
آن طایفه را راست گوی دانسته تربیت مینمود و تقویت ایشان میکرد چنانچه شاه قلی بی اندامیها کرده فرمان نشنید و محمد
طاهر آن نوع جواب درشت داد که مستوجب زبان بریدن بلکه کشتن شده بود او شنیده تغافل نمود و لنگ ساربان
در پیش جمعی آنچنان حرمت و درشتی گفته که او نیز مستحق سیاست بود و وی [illegible] که در میان [illegible] لباش
به مقدار حالت و اعتبار روا داشته بی شائبه خدمت و اصالت و حالتی همین نسبت که با او دوست آورد و بر جمیع امرا و
عظام گزرانید حتی بر سعید قلی میرزا که بعلو سعادت و انتساب سلطنت ممتاز بود تقدیم داد و حسین قلی را تا غایت [illegible]
[illegible] در برابر اسکندر خان و عبدالله خان و بهادر خان رعایت نمود و جاگیرهای آبادان داده خوانین عظام را بجاگیر
های ویران خورسند ساخت و درین اوقات در اکثر مجالس از چنین امور سر بر [illegible] ذکر باعث رنجش و آزار خاطر [illegible]

[illegible]

چنانچه از کمال شیطنت و خساست و خودپسندی که دارد [illegible] ساخته [illegible]

[illegible]

چون نظر به آن همه اخلاص [illegible] اعتقاد [illegible]

[illegible] عظیم الشان است [illegible] واجب و لازم [illegible]

واعمال [illegible] العاقبت را که باعث نقص دولت و عزت [illegible]

[illegible]

ساخته جرائم و تقصیرات او را بالکلیه معفو ساخته ایم و هر وقت میل ملازمت داشته باشد وقت اقتضا نماید بملازمت اشرف [illegible]

[illegible] است با آنکه [illegible] رعایت یافته میخواهیم که نام او [illegible] باخلاص

[illegible]

[illegible] پریشان ساخته در سلک اهل ادبار در آمده [illegible] دولت و اقبال [illegible] اعتصام

[illegible] بعنایت [illegible]

[illegible] اقبال [illegible] مغلوب [illegible] گشته

[illegible] [illegible] کرفتار کرده [illegible] [illegible] سال مردم [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] که دولت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اعتماد [illegible] [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] می آیند [illegible] [illegible]

[illegible] تسلیم و رضا [illegible] فائده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و چون [illegible] رسید که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خصوصیت و اعتمادی که [illegible] [illegible]

[illegible] و اقبال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ولی نعمت اصلی را [illegible]

[illegible] و تمام اسباب و [illegible] گرفته بملازمت بندگان حضرت [illegible]

[illegible] بیرام خان [illegible] [illegible] گذاشته [illegible] [illegible] [illegible]

و چون [illegible] اقبال حضرت خاقان اکبر [illegible] [illegible] ستاره طالع خانخانان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دشمن جانش [illegible] [illegible] [illegible] ولی نعمت [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] القصه چون بیرام خان [illegible] [illegible] عبدالله مغل [illegible]

[illegible] شده [illegible] [illegible] شکست خورده و با [illegible] اسباب [illegible] پرده غفلت [illegible] چشم حقیقت

[illegible] و صلاح کار خود ندانست و از [illegible] بجانب جالندر شتافت [illegible] چون [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] شد * فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه با افواج قاهره بمحاربت

بیرام خان و ارتفاع رایات اقبال بادولت لشکر منصور و فتح بندهای درگاه و شکست بیرام خان

چون مخالفت بیرام و عزیمت او بصوب پنجاب [illegible] [illegible] از دولتخواهان حقیقت شناس چنین لائق دانستند که آن حضرت خود

[illegible] دولت و اقبال [illegible] [illegible] [illegible] عساکر فیروزی [illegible] [illegible] و تادیب او تعین [illegible] [illegible]

[illegible] افواج قاهره [illegible] رایات دولت و اقبال متوجه [illegible] حضرت خاقانی به تعلیم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] متوجه شده و متعاقب آنحضرت [illegible]

[illegible] [illegible] نهضت فرمایند بنابرین رای صواب نمای خان اعظم شمس الدین محمد خان

[illegible] سعادت پیوندش یوسف محمد خان کوکلتاش و مهدی قاسم خان و محمد قاسم خان

[illegible] و [illegible] خان میر لطف و حسین خان خویش شهاب خان و جمع کثیر از بهادران رزم جو و [illegible]

[illegible] یافتند و امرای عظام [illegible] اقبال روز افزون بندگان حضرت نموده با دل قوی و عزم درست قدم

[illegible] اخلاص و جان فشانی نهادند و بعد از روان شدن امرا بتاریخ سی و یکم امرداد الهی موافق [illegible] ذی قعده

[illegible] موکب عالی بصوب پنجاب اتفاق افتاد و خواجه عبدالمجید [illegible] دیوان سرکار را [illegible] بخطاب آصفخانی

[illegible] [illegible] بحکومت دارالملک دهلی بلند مرتبه [illegible] چون [illegible] بیرام خان [illegible] سید حسین [illegible] بیگ را با [illegible] خان

سپرده بود و نیز بعضی چند از اعتبار انجا که وارد و داد که آن مرحمت فرمود و چون بعرض رسید که آنکه گذشت حسین قلی بیگ
خواهر زاده سید با خود است آن را تو خواه اداشت با محمد خان اعظم او دیگر امرا که سیاه عظیم باتفاق همت بسته آمد کنند و کار دلیلی بهادر
بسیج و سپاه واقع است عثمان با گشته شده و در نواحی موضع گوناچور که از مضافات دهلی است سر راه بیرام گرفت بیرام خان را که گمان
جالندر اهتمام داشت که خبر رسیدن اتکه خان با عساکر اقبال شنید و از کمال غرور و پندار رسید که در سر داشت اتکه خان را
نظر در نیاورده نسبت دلیرانه متوجه جنگ شده و مردم خود را دو فوج ساخت در یک بیگ و شاه قلی خان محرم
بهادران دیگر با دلی بیگ و اسمعیل قلی بیگ و حسین خان و یعقوب سلطان و بسیار تاج و جمعی را از مقدمه لشکر ادبار اثر خود گردانیده
فوجهای دیگر بسیار کرده بر خویش ترتیب کرده با جماعت فیلان ناشد و پیش خود داشت و از این جانب خان اعظم اتکه خان به جمعیت اقبال روزافزون
صفوف نبرد بیارا و دران فیروز و جنگ و بهادران با نام و ننگ آراسته و مردم را بعنایت و تربیت آنحضرت امیدوار ساخت
با وجود قوت و همت و ربیت توجه بود و فتح و فیروزی گردید غول لشکر اعدا را و دیگر شایسته باطف دیرانقیار سجاعت مثل قاسم خان
نیشابوری به استحکام و صفت و چرانغار شهامت بعهده قاسم خان انتظام گرفت و علیقلیخان اندرابی و قیاخان صاحب
حسن و بعضی از دلیران رزم جو همراه بوده گرم جان ستانی و خون افشانی شدند و فرخ خان با چندی از مردان کار
طلب در التمش قرار گرفت و یوسف محمد خان کوکلتاش با جمعی میان غول و التمش پای تهور افشرد و چون اتکه خان به حضور
مردم اعتماد تمام نداشت و از نفاق و غریب آنجماعت هراس بود مصحف مجید پیش آورده بسوگند و عهد و پیمان بخوبی
جمعیت خاطر بهم رسانید اگرچه مردم بیرام خان شاه و کثرت که از بنیاد پادشاهی بود و لیکن با حسب کیفیت افزونی
داشتند بجلادت موضع گوناچور تلاقی فریقین اتفاق افتاد و در اول حمله افواج غنیم دلیرانه تاخته اکثر فوجهای اتکه خان را
پریشان ساختند و بسیاری از مردم خاک بی ناموسی به فرق روزگار خود بیخته راه فرار پیش گرفتند اتکه خان با جمعی و یوسف محمد خان
با معدودی پای عزیمت استوار داشته استمداد همت از باطن فیض مواطن خاقان ممالک ستان می نمودند و چون بیرام خان
صورت حال بر وفق دلخواه مشاهده نمود و به تکبره تجسر تمام با فوجی که همراه داشت جلو ریز رسید و چون فوج اتکه خان که در بنا پشته
استاده بود بنظر در آمد بیرام خان فیلان نامی خود را که سرکرده آنها فیل تخت روان بود پیش رو داشته بمدافعه فوج اتکه خان
متوجه شد درین وقت شاهسون پایه پیش آمد و اکثر فیلان بیرام خان بجهت ادبار پای بند شدند و هر چند زور زدند بیهوده
خلاصی میسر نگشت و گرفتار گردیدند و بهادران لشکر اقبال فیلان را بشبیه تیر گرفتند و بتائید غیبی تیری از شست قضا بر فیلبان تخت
روان رسید و از گردن فیل آویزان شد و بیرام خان از مشاهده این حال اراده نمود که شاه سون پایه را دست بهمت
داده بتازد اتکه خان مطلب بیرام خان را فهمیده خواست که پیشترانه تاختن او خود بتازد و یوسف محمد خان گفت که در ثبوت
که اکثر مردم خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته راه فرار پیش گرفته اند و ما معدودی با شما مانده چه جای تاختن
است اتکه خان جواب داد که اگرچه مردم ما بحسب کمیت کمتر اند اما اقبال ممدوح ما است و معهذا راه گریز و دوری فرق ندارم
امید که اقبال آنحضرت کارها کند یوسف محمد خان را با جمعی از بهادران یک دل و یکجهت پیش داشته در زمانیکه بیرام خان
متحیر و شده بود که از پهلوی شاهسون پایه بر آمده بتازد و مبارزان عرصه فیروزی دلیرانه تاختند
جمعی که همراه بیرام خان بودند انحراف جلو را اکسیر فهمیده به هزیمت رو نهادند و فوج یوسف محمد خان جلد و چسپان رسید و غنیم را بر و اشتند
و چون جلو مخالفان و بیران شده بود بیرام خان خود را نتوانست جمع داشت و راه فرار پیش گرفت و بتائید الهی و اقبال

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حسین خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بشارات اقبال [illegible]
[illegible] و سلطنت [illegible]
[illegible] نصرت [illegible] تعظیم [illegible]
[illegible] وقایع [illegible] معصوم خان [illegible]
[illegible] بیک خان و قاسم خان میر بحر و خواجگی محمد حسین برادر او و خواجه عبد المنعم [illegible]
[illegible] مولانا عبد الباقی صدر و مولانا [illegible] محمد [illegible]
[illegible] بیک و میر محمد منشی [illegible] شرف آستان بوس یافتند و [illegible]
انواع التفات و اقسام عنایات کامروا [illegible] منصب وکالت و خطاب خانخانانی [illegible] اختصاص بخشیدند و سایر امرا
[illegible] گشته در خور حالات و مرتبه خویش بهره [illegible] شدند و هم درین منزل شمس الدین محمد خان
اتکه [illegible] مراجعت نموده بسعادت زمین بوس دریافت و مورد عنایت بغایت گردید [illegible]
[illegible] نموده بخطاب اعظم خانی پایه قدر را افزودند [illegible] بیرام خان را
چون ولی بیک و [illegible] اسمعیل [illegible] قلی بیک و حسین خان و احمد بیگ ترکمان [illegible] زنجیر و پاو غل در گردن
[illegible]
[illegible] آمدن علم [illegible] اقبال [illegible]
بی اندازه تفاول گرفتند و ولی بیک که زخمهای کاری داشت [illegible] فوت کرد و سر او را بجهت عبرت [illegible]
[illegible] روزگار بجانب ولایت شرقیه فرستادند و تو اسحق [illegible]
مقرر بود رسید بهادر خان از غایت [illegible] نهایت [illegible]
رسانید [illegible] آن تو اسحق [illegible]
و طغیان [illegible] شهرت دادند که شاید این تدبیر [illegible] قهرمان جلال [illegible] موکب گردون شکوه [illegible]
با چندی از مقربان بساط حضور نهضت اقبال بلاهور فرمودند و حکم شد که منعم خان با عساکر فیروزی [illegible]
دار السلطنت لاهور بفر مقدم گرامی رونق آسمانی یافت اتکه خان بشرف ضیافت و مراسم پیشکش پرداخته التماس قدوم برکات لزوم بمنزل خود
نمود و باین سعادت بلند مرتبه گردید و بمزید تقرب و عنایات خاص شرف یافت و صوبه پنجاب بجاگیر او و برادران و خویشان مرحمت شد و اتکه خان را در لاهور
گذاشته رایت اقبال بعسکر جلال برافراشتند نهضت موکب اقبال بجانب کوه سوالک و آمدن بیرام خان بدرگاه پادشاه جرم بخش عذر پذیر
چون بمسامع علیه رسید که بیرام خان در پناه راجه گنیش که میان کوه سوالک [illegible] صعب [illegible] دشوار [illegible] جای گرفته بنا بر [illegible]

[illegible] شنیده [illegible] نصرت [illegible] اقبال بدان [illegible]
[illegible] وقت اتفاق افتاد [illegible] منعم خان [illegible] السعادت [illegible] و چون [illegible]
[illegible] بیرم خان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] آستان [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] جهان [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] سلطان حسین خان جلایر [illegible]
[illegible] اقبال جهان [illegible] شکست [illegible] سیاه بخت [illegible] روزگار [illegible] و چون بیرم خان [illegible]
[illegible] کوهستان شنید [illegible] عفو تقصیرات [illegible] درگاه [illegible]
[illegible] که ازین امید که بطریق [illegible] بعنایت [illegible] خادم [illegible]
ملازمت [illegible] آنحضرت استعفای گناهان این شکسته خاطر محجوب نموده [illegible] شرمساری بیارد جمال خان [illegible] درگاه
سپهر اشتباه رسیده خلاصه مقصود او معروض داشت حضرت خاقانی بمقتضای رافت و عاطفت جبلی از ذنب عفو او زود
انتقام ترجیح داشته مخدوم الملک را با چندی از مقربان بساط عزت رخصت فرمودند که خاطر شکسته او را بعواطف بیکران مستظهر گردانیده
بملازمت او روند چون فرستادها بمقصد پیوستند بیرم خان اگرچه بنوید عنایات خوشوقت گشت اما چنانچه باید تسلی خاطر او نشد و گفت
که از مکارم اخلاق و جلایل الطاف بندگان حضرت خاطر این شکسته محزون نهایت اطمینان دارد لیکن از اعیان دولت بزرگان چغتائی
[illegible] خاطرم شکسته اگر منعم خان واسطه دریافت این سعادت شود رو بعجالت تقدیس آستان نهاده عذر گناهان
خویش در خواهم و باستر رضای خاطر خورشید مظاهر متوجه زیارت اماکن شریفه گشته بقیه العمر بدعای ابد پیوند دولت ابد قرین صرف
نمایم خاقان وافر الاحسان ملتمس او را بحسن قبول بخشیده منعم خان و خواجه جهان و اشرف خان و حاجی خان سیستانی را بجهت تسلی او فرستادند
و چون فرستادها مضایق جنگلهای آن کوهستان طی نموده بقلعه که بیرم خان در آنجا بود رسیدند بیرم خان پیش آمده منعم خان را دریافت
و منعم خان بعهد و پیمان و سوگندان مغلظه تشفی خاطر او فرموده متوجه آستان بوسی ساخت بابا زنبور و شاه قلی محرم [illegible]
نموده شروع در بیطاقتی و گریه و زاری کردند که زنهار شما نروید که ازین بردن شما بوسه غدر رسیده آید و هر چند فرستادها ولاسا
نمودند سود نمیداد تا آنکه ایشان را ملاحظه خود بیشتر بود منعم خان این معنی را بتفرس دریافته گفت که شما امشب اینجا بوده
منتظر خبر باشید هرگاه خاطر شما جمع شود متوجه ملازمت گردید آنها از همراهی بیرم خان تخلف نموده بودن خود را عین مصلحت دانستند و بیرم خان
بمرافقت امرا متوجه زمین بوس گشت و چون به اردوی معلی رسیدند بیرم خان [illegible] گردن انداخته بملازمت آوردند و بیرم خان فرق
خاکساری بر پای فلک سای آنحضرت نهاده از سر درد بهای های بگریست و خاقان [illegible] از کمال حق شناسی و بزرگ منشی سر او را در آغوش عزت
گرفتند و پالهنگ از گردن او برداشته اشک ندامت و گرد خجالت از چهره او پاک ساختند و تفقدات گوناگون و دلجوئی فرموده بدستوری که در ایام وکالت
بدست راست می‌نشست حکم نشستن شد و منعم خان را در پهلوی او اشارت رفت که بنشیند و در آخر مجلس سروپای خاصه عنایت نموده از روی خوشنودی [illegible]
برخصت سفر حجاز سرافراز ساختند و بجهت مراعات حزم و احتیاط ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی را حکم شد که همراه بوده از منازل [illegible]
و چون از قلمرو پادشاهی بیرون آید مراجعت نمایند ظاهراً درین راه روزی بیرم خان حاجی محمد سیستانی را مخاطب ساخته گفته باشد که مرا از مخالفت [illegible]
[illegible] که از تو حاجی محمد در جواب گفت که هرگاه شما بآن همه حقوق تربیت و رعایت حضرت جنت آشیانی [illegible] صاحب و ولی نعمت زاده
خود شمشیر کشیده باشید اگر من ترک صحبت شما کرده بخدمت آنحضرت رفته باشم چه جای [illegible]

بیرام خان را از ... [illegible] ... بعد از اخبار اجلال ... [illegible] ... و رسیدن او بگجرات و شهید شدن در جای خود گذارش خواهد یافت
حضرت موکب جهان کشای خاقان گیتی ستان بصوب دار الخلافه آگره معاودت فرمودند و قایعی که درین راه صورت
ظهور یافت چون خاطر مقدس از ... [illegible] ... و انتظام ممالک پنجاب ... [illegible] ... صورت انجام پذیرفت عنان
عزیمت به تسخیر دار الخلافه انعطاف یافت و چون فضای دلگشای ... [illegible] ... سپهر احتشام ... [illegible] ... گردید و چند روز ...
متوجه دار الخلافه آگره شده ... [illegible] ... دولت و اقبال ... [illegible] ... شکار ... [illegible] ... و بعد از چند روز ...
به ترتیب شکار ... [illegible] ... اهتمام ... [illegible] ... و کوچ چند کرده با اصطلاح اهل این فن ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ...
... [illegible] ... مسعود ... [illegible] ... انجا است و بعد از فراغ شکار عنان عزیمت بصوب دار الملک دهلی
منعطف ساختند و در ساعت مسعود ... [illegible] ... مسند خلافت و اورنگ سلطنت بفر و شکوه حضرت خاقانی رونق آسمانی یافت و از وقایع این ایام ...
ابو الفتح ... [illegible] ... منعم خان است بکابل و شرح این داستان بر سبیل اجمال آنکه چون منعم خان متوجه آستان بوس شد غنی خان پسر خود را با حیدر محمد
آخته بیگی بجهت تمشیت مهمات کابل گذاشته و میان این دو عزیز صحبت راست نیامد و با سلوک کاری ایشان باعث خرابی ولایت و توزیع حال آن مردم شد ...
... غنی خان ... [illegible] ... شکایت از حیدر محمد آخته بیگی رسید ... [illegible] ... منعم خان فرمان طلب بنام حیدر محمد ... [illegible] ... یافت ابو الفتح را ...
... [illegible] ... محمد ... [illegible] ... خواجه ... [illegible] ... قاسم خان ... [illegible] ... غنی خان ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... دل کشای دهلی ...
شکار و انواع عشرت ... [illegible] ... اعلام نصرت اعتصام ... [illegible] ... دار الخلافه آگره ... [illegible] ... از راه دریای جون با اعظم امرا و مقربان درگاه والا کشتی
نشسته متوجه شدند و حکم فرمودند که ... [illegible] ... باشند و چون دار الخلافه آگره بفر وصول رایات جهان افروز ... [illegible] ... مسکن گردید ...
قلعه طرح اقامت انداخته ... [illegible] ... منازل دلگشا و عمارات ... [illegible] ... قاسم خان میر بر که ... [illegible] ... طولی داشت
عمارات عالی اساس یافت و خانه بیرام خان که بر لب آب جون واقع است بمنعم خان مرحمت شد و سایر امرا و وزرا و مقربان بارگاه سلطنت بر کنار آب جون از دو
طرف منازل و نشیمن ... [illegible] ... ساخته رونق افزای شهر گشتند و در خلال این حال منعم خان جشن پادشاهانه ترتیب داده التماس قدوم برکات لزوم آنحضرت
نمود و منزل او بفر وصول ... [illegible] ... اقبال ... [illegible] ... گردید و خانخانان ... [illegible] ... اخلاص نهاده ... [illegible] ... و مراسم پیشکش ... [illegible] ...
... [illegible] ... مجلس عالی ... [illegible] ... میرزا سلیمان ... [illegible] ... پیر محمد خان اوزبک روی داده ... [illegible] ... میرزا ابراهیم ...
... [illegible] ... چون میرزایان با اوزبکیه محاربات عظیم افتاد و در اکثر معارک غالب و فایق آمدند و دفعه اخیر ... [illegible] ... سلطان پسر عباس سلطان که پیوسته از جانب
تمر خان حاکم حصار ... [illegible] ... بدخشان را ... [illegible] ... و درین مرتبه مال و مواشی بسیار پیش انداخته روان شد میرزا ابراهیم خبر یافته با جمعیت
خود تعاقب نموده ... [illegible] ... اوزبکان مواشی را پیش انداخته ... [illegible] ... و جمعیت او متفرق شده بود و خود با اندک مردمی مانده و درین حال بو میرزا ابراهیم
... [illegible] ... میرزا ابراهیم ... [illegible] ... دست ... [illegible] ... میرزا سلیمان
در انجا بود ... [illegible] ... میرزا ... [illegible] ... باعث جرأت ... [illegible] ... میرزایان ...
لشکر به حصار کشیده قلعه ... [illegible] ... تمر خان در ارک حصار متحصن شده انتظار کومک اوزبکیه داشت و چون میرزایان رسیدن کومک
را قریب یافتند از حصار مراجعت نموده به بدخشان آمدند و در سال ... [illegible] ... موافق نهصد و شصت و هفت قمری میرزایان لشکری از ملازمان خاص
خود و جماعه ایماقات فراهم آورده متوجه بلخ شدند ... [illegible] ... الکیست
... [illegible] ... زیاده ... [illegible] ... بدخشان بود ... [illegible] ... بجانب بلخ لشکر کشیدند و چون خبر عزیمت میرزایان به
پیر محمد خان رسید ... [illegible] ... سلاطین اوزبکیه تعیین نموده کومک خواست ... [illegible] ... میرزایان فرستاده ... [illegible] ...

روبشس روزی چند میرزایان با معطل و درونا کوکت بهسته و احساس صلح برین قرار داد و که ظهر و اهنگ میرزایان توکلد رو و میرزایان نیز چند از اهنگ
مراس باکار بیشتر ان قصد میم ایشان بود بر رسالت فرستادند که اگر ظهر و اهنگ راه بشوری که قرار داده بجا و اگذارد و ارکان صلح محمد و سوگند
موکل سازد و خط خصوصیت نموده بولایت خود مراجعت نمایم خود بطرف بالا رو بیخ که بسمت خراسان واقع است متوجه شدند که اگر صلح
صورت بندد یلماقات آن نواحی را بخود متفق ساخته بسر بلخ آیند و به این عزیمت نارست و بر خطا داشته که گرفته بلخ را پس میرکلاشه و
خراسان رو به شتافتند و یلماقات انحدود بخود همراه ساختند درین اثنا خبر آمد که خسرو سلطان باشارت پیر محمد خان میرزا اهنگ را گشته و
اهنگ با سلاطین اوزبک سر او گرفته و لشکر با فراهم آورده آماده نبرد و هست میرزایان از اعیان خود کنگاش خواستند بپایان کار رو به صلاح
دران دانستند که ازین شکوه با بلغار خود را به رباط میرزا بزده و در باید رسانید که بسمت بدخشان است و درین صورت اوزبک عقب نماند
و درو فتن لائق حال و مناسب وقت نمی نماید میرزایان قبول این رای نفرموده رو بمرو متوجه شدند اوزبکان به استعداد فراوان و جمعیت
بیکران در کنار چشمه کافران که ماریچق واقع شده فرود آمدند و پیش خود را خندق زده و دیوار کرده به بند و تیر انداز استحکام دادند و میرزایان
فوج راست کرده غافل ازین استحکام رسیدند میرزا سلیمان از پایان رود آب و میرزا ابراهیم از بالا رود و نخست میرزا سلیمان بغنیم مواجه شد
و چون یافت که جای کار و تیر دمیست و بغیر از انکه خود را و مردم خود را ضایع سازد نتیجه بران مترتب نمیشود ناگزیر برگشته به اهتمام تمام از پهلوی خصم
گذشته بجانب دشت چول که بدخشان رو به است شتافت و مردم بسیار درین راه ضایع کرده بتلخی ناموس و جان کندن بر آمدند و میرزا ابراهیم خود
دیگر بچشمه رسیده دو سه دفعه می تازد اما کاری نمیتواند ساخت عنان گرفته می ایستد و بسیاری از مردم او به تیر و تفنگ ضایع میشوند محمد قلی
شغالی آخته میرسد که چه وقت ایستادن است بر شما آمده رفت میرزا از مردم خود می پرسد که اکنون مصلحت چیست جمعی از جهاد دران
قوی دل میگویند که بر آمدن بغایت مشکل است ازین جا جنگ میکنیم تا هر چه نصیب باشد محمد قلی شغالی در پشت پیش آمده میگوید که قرار دست یابیان
است که هرگاه علیم بلقتاد کمان جدا اشد دیگر بدست نمی آید بچه تقریب خود را هلاک می سازند و بعد از گفت و گوی بسیار جلو میرزا گرفته از معرکه می برآرد
و بحسب سرنوشت بولایت غنیم می افتند و میرزا و مردم از خود جدا ساخته سر در پیش انداخته با معدودی راه پیش میگیرد کشاید
درین لباس خود را نتوانند بجایی رسانید و قدری راه که طی میشود اسپان زبونی میکنند و از رفتن می مانند دو روز دیگر پیاده قطع
مسافت می نمایند و بازیابو بهم رسانیده بموضعی میرسند و فکر خوردنی میکنند درین وقت برادر کل کافر میرزا را شناخته باتفاق
مردم ده مقید ساخته پیش پیر محمد خان می برد و چند روز میرزا را مقید میدارند قضا را شیخی از جانب ماوراءالنهر بنا بر مهمی پیش
میرزا آمد و رفت می نمایند و بجوم اهمال باعث توهم پیر محمد خان شده در کشتن استعجال نموده میرزا را مسافر عالم آخرت می سازد
چون کودک نام جلالی میرزا را کشته بود تاریخ این واقعه را کودک کشت یافته اند و میرزا سلیمان کو تخلص امید داشت یافته و از غرایب
وقایع آنکه تخلص امید پدر تاریخ تولد میرزا یافته بود و چون در بیست و شش سالگی بعالم بقا شتافت کو تخلص امید پدر تاریخ شد چنین
فریب قطعه پدر و رز میرزا ابراهیم قصیده گفته بود که مطلعش این بیت است رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل بیدار هم بحشر سر دو نی باو
سر از گل القصه چون میرزا سلیمان هراه بیابان متوجه بدخشان شد با معدودی میان احتشام هزاره جات افتاده و سر دو جانی نمایان
کرده داد شجاعت و جلادت داد چنانچه سی و دو مرتبه سر راه بر میرزا گرفتند و بذات خود تاخته مردانه بر آمده خود را به بدخشان رسانید
در بدخشان خبر جانگاه میرزا شنیده به اندوه و مصیبت سخت مبتلا گشت و حرم بیگم مادر میرزا در ماتم ابراهیم افتاده و جامه
کبود پوشیده و تا بود تغییر لباس نکرد و یکی از فضلای عصر این رباعی در آن مصیبت گفته رباعی ای لعل بدخشان
از بدخشان رفتی از سایه خورشید در خشستان رفتی بودر دهر چو خاتم سلیمان بودی افسوس که از دست سلیمان رفتی

با حیدر محمد خان ... میرزا سلیمان ... بقرب ... شرف التفات یافت و مورد عنایات ... میرزا سلیمان ... و تشریح ... از مضمون عریضه ...
مفهوم شد ... ملتمس ... درباب ... و مردی ... آشوب ... گرگ ... کشیده و با آنکه ... این دولت ... [illegible]
مهربان ... مال ... بود ... شفقت و عاطفت ... فرموده و از سوانح این ایام آمدن ... [illegible]
... خواجه عبدالشهید است پسر خواجه عبدالله که بخواجگان خواجه ... و ایشان ... پسر خواجه احرار ... [illegible]
و خواجه عبدالشهید بصفات ظاهری و باطنی آراستگی داشتند و ولادت شریف ایشان ... حضرت خواجه ... [illegible]
تربیت آنحضرت منظور و مخصوص گشتند و در وقتی که ... خواجه عبدالشهید ... سال ... حضرت ایشان ... [illegible]
گردیدند و ... سلسله علیه خواجگان بوجود ... ایشان ... چون بهندوستان تشریف ارزانی فرمودند حضرت
خاقانی از کمال قدردانی ... اعزاز و احترام ایشان ... بجا آوردند ... صحبت ... ایشان ... [illegible]
... پرگنه ... که ... حاصل ... داشت ... ایشان بودند ... خواجه ... هندوستان ... [illegible]
داشتند ... فتوحات آن پرگنه ... ایشان متعلق بود و در همین ایام ... افادت و افاضت
پناه علامه زمانی مولانا سعید ترکستانی که از اعاظم افاضل و ... ماوراءالنهر بود ... صحبت ... تربیت خاقان سکندر
حشمت شرف حضور یافت و مولانا با وجود ... نسب و علوم متعارفه ... از علم باطنی نیز بهره وافی و سعادت
کاملی داشتند و از سوانح این ایام ارتفاع مرتبت میرزا شرف الدین حسین است بازدواج یکی از بنات سرادقات سلطنت
و شرح این بر سبیل اجمال آنکه چون میرزا با وجود علو نسب و سمو حسب از سائر امرای عظام و خوانین کرام بنظر تربیت منظور
و بتوجه خاص مخصوص بود عاطفت شاهنشاهی سر مفاخرت او را باوج علیین رسانیده بنسبت ازدواج حضرت عصمت و عفت
قباب ثمره شجره خلافت بخشی بانو بیگم که همشیره قدسیه آنحضرت بود سربلند مرتبه ساختند و بعد از فراغ این جشن عالی میرزا را بسرکار
ناگور ... که در وجه جاگیر او مقرر شده بود رخصت فرمودند و از وقایع این سال فرستادن میرزا قراچه بهادر خویش میرزا حیدر
گورگان است بتسخیر کشمیر و مجملی از این تفصیل آنکه چون شور و شغب کشمیریان ... غازی خان حاکم آنجا بمسامع عز و جلال رسید حسب الحکم
میرزا قراچه بهادر که ماهیت و احوال حقیقت شناس آن ملک بود با لشکری آراسته و فوجی شایسته بسرداری او نامزد فرمودند
و قراچه بهادر که از ملازمت رخصت یافته در رفتن بغایت سست جنبید و مکث بسیار کرد و در عین شدت گرما براجوری رسیده مدتی در آنجا
توقف نمود اگرچه جمعی از اعیان کشمیر آمده به او ملحق شدند اما از این که سست جنبید حاکم کشمیر فرصت یافته سد مسالک نمود و چون مردم کشمیر
از وخامت حال میرزا قراچه بهادر صورت بهبود مشاهده نمودند باز گریخته بکشمیر رفتند و غازی خان بعد از استحکام طرق و مضائق جمعی را پیشتر فرستاده
معرکه نبرد آراست میرزا قراچه بهادر بقدر جنگی کرده شکست خورد و بیماریی که لازمه آب و هوای راجوری است در میان مردم شایع
شده و تب لرزه مزید علت و باعث خرابی و شکست این لشکر گشت و میرزا قراچه بهادر بحال تباه مراجعت نموده تسخیر کشمیر
که بوقت دیگر موقوف بود در عقده تعویق افتاد و از سوانح این ایام شهادت یافتن بیرام خان است در گجرات و مجملی از این
سانحه عبرت بخش آنکه چون خان مرحوم مغفور بشهر پتن که از بلاد مشهوره گجرات است و در سوالف زمان بنهر
واله سمت اشتهار داشت رسید روزی چند بجهت دفع کوفت سفر و آسودگی خیل و حشم طرح اقامت انداخت و
در آن ایام حکومت شهر موسی خان فولادی بطریق استقلال داشت و بسیاری از افغانان در پیش او فراهم آمده بودند مبارک خان
نام افغانی نوحانی که پدرش در جنگ ماچیواره بسرداری بیرام خان کشته شده بود و از آن ملک آواره گردیده در خدمت مهدی خان

[illegible] و آن حال [illegible] بخاطر آورده و قصد بیرم خان نمود [illegible] کشمیر [illegible] سلیم شاه پسر شیر شاه [illegible] که از ده [illegible]
شده [illegible] بیرام خان [illegible] دختر [illegible] پسر خود [illegible] افغانان [illegible]
ایشان [illegible] القصه روزی [illegible] که بیرام خان [illegible] کشتی [illegible]
[illegible] در میان [illegible] کشتی [illegible] بود [illegible] هنگام مراجعت [illegible] کشتی [illegible] سوار [illegible]
رسیده و خان [illegible] نمود که بقصد ملاقات آمده و ام خان از روی [illegible] و در [illegible] طلبید و چون آن [illegible] سعادت نزدیک رسید [illegible]
از [illegible] بر آورده بر پشت خان زد که از سینه اش بر آمد و [illegible] دیگری [illegible] بر سر خان زد و کار تمام ساخت و در آن حال کلمه
اکبر بر زبان آن سعادت [illegible] شهادت [illegible] و از شربت خوشگوار شهادت که سالها در آرزوی آن تشنه
لب بود [illegible] آن [illegible] کام گردید [illegible] که [illegible] در حین حکومت و کمال استقلال
یکی از [illegible] مجلس خان برخاسته عرض کرد که نیت شهادت ایشان [illegible] بیرام خان [illegible] شده گفت
که [illegible] این چه اضطراب [illegible] شهادت [illegible] اما [illegible] القصه [illegible] خان [illegible] این حادثه غریب
بی [illegible] شده [illegible] بجای متفرق گردیدند و جمعی از فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته در حوالی مقبره
شیخ حسام که از مشایخ وقت و خلفای شیخ نظام الدین اولیا بود بخاک سپردند و در بیست و دوم همین ماه الهی موافق جمعه
چهاردهم جمادی الاولی نهصد و شصت و هشت هجری این واقعه روی داد و قاسم ارسلان در تاریخ او چنین گفته
بیرام بطواف کعبه چون بست احرام بود در راه شد از شهادتش کار تمام [illegible] واقعه [illegible] تاریخش [illegible] گفتا که شهید
شد محمد بیرام و بعد از آن [illegible] حسین قلی خان خان جهان استخوانش بمشهد مقدس رضویه علیه التحیه والسلام مدفون
گشت و نفس الامر آنکه بیرام خان در اصل ذات بغایت خجسته صفات و نیک نهاد بود ولیکن از اثر صحبت بدگهران وقت
آدمی زاد [illegible] نفسانیت غالب آمد و مصدر چنان فعل ناشایست شد اما چون مرد حقیقت شناس بود در بلخ آخرین
وا رسید و در مقام معذرت و استدعای عفو در آمده آنحضرت را بخود مهربان گردانید و تحصیل رضای پادشاه صورت و معنی را باعث نجات دینی
و عقبی ساخته بوسیله سعادت شهادت [illegible] امید [illegible] بالجمله چون خان مظلوم مرحوم به آن حال افتاد جمعی از اوباشان و بی اعتدالان
دست تطاول و تاراج به اردوی بیرام خان دراز کرده نهب و غارت نمودند و از هول [illegible] تفرقه عظیم بحال مردم اردو راه یافت محمد امین
دیوانه و بابا زنبور و خواجه ملک میرزا عبدالرحیم خلف صدق بیرام خان را که در هنگام چهار ساله بود با والده و بعضی خدمتگاران از آن ورطه
برآورده متوجه احمدآباد شدند و جماعه افغانان تیره روزگار خبر یافته بدنبال شتافتند و آن مصیبت زدهای شکسته دل تمام راه جنگ کنان
تا احمدآباد آمدند و مدت چهار ماه در احمدآباد توقف نمودند محمد امین دیوانه و دیگر خیراندیشان میرزا عبدالرحیم را گرفته روی امید بدرگاه خلافت
پناه نهادند و پیش از رسیدن ایشان خبر شهادت بیرام خان بعرض اشرف اقدس رسید و [illegible] مرحمت [illegible] عبدالرحیم شرف صدور
یافته بود [illegible] فرمان پادشاهی به آن ماتم زدگان گسسته امید رسید و مرهم این ناسور جگرگداز گردید و چون بسعادت آستان بوس رسیدند تربیت و نوازش خاقانی
جوهرشناس در اندک مدت بخطاب میرزاخان اختصاص یافت و بتدریج و ترتیب بمدارج عالی و پایه خانخانانی منصب سپه سالاری بلند مرتبه گشت

آغاز سال ششم از جلوس اشرف حضرت خاقانی و ذکر فتح ولایت مالوه بتائید سبحانی

درین ایام خجسته فرجام که موسم بهار طراوت بخش روزگار گردید و جهان مانند دولت شهریار آفاق نگار جوان شد نیر اعظم
روشنی افزای عالم پرتو حضور و فروغ نور به بیت الشرف حمل انداخت در بیست و سوم جمادی الآخر نهصد و شصت و هشت هجری

سال ششم از جلوس جهان افروز بادشاه ظفر پیرو بهجت ورود بهارستان کامرانی شد و بهجت اقبال فرد و فتوحات تازه و بشارت بسیار از
بلند آوازه ساخت شده و از اعاظم سوانح که عنوان این سال همایون فال سمت ظهور یافت تسخیر ولایت مالوه است چون
این ماجرا آنکه چون باز بهادر حاکم مالوه که همواره در سلوک ایام جانبه که از سلاطین صاحب تسلط بود سر از ربقه
اطاعت و فرمان برداری خاقان اکبر شاهنشاه والا گوهر پیچیده و به بیعت تشنتی و خودپرستی روزگار گذرانیده
عهد [illegible] ابطال است و بی باکی که معروف داشتی و [illegible] حال رعایا و [illegible] برداشته [illegible] همت
جهان گشای او سبب [illegible] لازم شده آن دست باده غرور و نخوت از گران خواب غفلت بیدار ساخته سرانجام گرد
از نام [illegible] روزگار او [illegible] تا باعث عبرت دیگر [illegible] حق ناشناس گردد لهذا جمعی از امرای
[illegible] ادهم خان و پیر محمد خان و عبدالله خان اوزبک و قیا خان کنک و شاه محمد قلی خان قندهاری
و عادل خان پسر شاه و صادق خان و محب علی خان و سید رستم خان و محمد قلی توقبایی و قیا خان صاحب حسن
و میرک بهادر و سمانجی خان و پاینده خان محمد خان مغل و محمد خواجه کف گیر و محمد علی سلدوز و میرم ارغون و شاه فنائی
و دیگر بهادران رزم دوست و سروران کار طلب بسرداری ادهم خان به تسخیر مالوه و دفع باز بهادر تعیین شده عساکر
منصوره به آئین شایسته قدم در راه جان فشانی نهاده گرم دگر اشتافتند و چون بولایت مالوه در آمدند به ترتیب افواج
و تنظیم صفوف پرداخته قدم [illegible] راه همت گذاشته قول بسرداری ادهم خان و پیر محمد خان رونق گرفت
و برانغار [illegible] بهادران و جمعی دیگر استحکام پذیرفت و جوانغار بشجاعت قیا خان کنک و بعضی بهادران
کار طلب آراستگی یافت و در هراول شاه محمد خان قندهاری و صادق خان و دیگر دلیران رزم دوست پای همت افشردند
و باز بهادر که پیوسته به ارتکاب شراب و ملعبات شباب روزگار بسر میبرد و مستغرق لذات نفسانی گشته روز از شب و شب از
روز نشناختی و همواره بمصاحبت اهل نغمه و مجالست اناث خوشوقت بوده اصلا سر و برگ کار دیگر و فرصت پرداختن به امور
ملکی نداشت و بسیاری از زنان صاحب جمال و دلبران با غنج و دلال در محل خود فراهم آورده بمستلذات نفسانی
و مستحسنات جسمانی سرگرم بود و از اهل نغمه که بزبان هندی آن طائفه را کلاونت میگویند قریب چهارصد نفر ملازم داشت
و خود نیز در گویندگی و تصانیف بی بدل زمان بود و بر یکی از عورتهای خود روپمتی نام عاشق زار بود و در اکثر نقشهای
که خود بسته بکلاونتان بجهت او می بستند نام روپمتی لازم بلزوم نام باز بهادر بود و از کثرت محبت یا از افراط
مستی و بی باکی اصلا فسیح آن در نظر سستی نمود و این همه اسباب غفلت و بی شعوری او گشته کار بجایی
رسید که از آمدن افواج منصوره اصلا آگاهی نیافت و چون عساکر اقبال بحوالی سارنگپور که غفلت سرای آن بد مست بیخبر بود
رسید از گران خواب نکبت قدری بیدار گشته در میان خمار و مستی از سارنگپور برآمده سه کروه بیرون شهر منزل
کرد و بترتیب صفوف پرداخته خود در قلب جای گرفت و سلیم خان خاصه خیل خود را که حاکم رایسین و چندیری
بود بر دست راست داشت و آدم خان نام طغائی خود را بجانب دست چپ مقرر فرمود و تاج خان خاصه خیل و صوفی نامی را
هراول گردانید و افواج از طرفین بفاصله دو سه کروه برابر یکدیگر نشستند و پیوسته دلاوران از جانبین برآمده کارنامهای شجاعت
بظهور میرسانیدند و امرای صاحب تدبیر افواج بر اطراف تعیین فرمودند که ابواب مداخل و مخارج را مضبوط ساخته
نگذارند که آذوقه و غله به اردوی غنیم [illegible] روزی نوبت شاه محمد خان قندهاری و صادق خان و پاینده محمد خان مغل و شاه فنائی و محمد علی

سلطنت ور ... ماهی خان بود ... شب گذشته متوجه این خدمت شد از حسب اتفاق ... و تلاطم ... بود ... شده ... ساختند ...
افتاد و جنگ ... پیوست و ... عظیم شد و چون ... بزرگ رسید عبد الله خان و قیا خان ... کشیدند
ست افتاد اگرچه ... آدهم خان ... لشکر مخالف جنگ ... کرده فوج پادشاهی را بر داشت اما صادق خان ...
همت قائم داشتند ... ایشان را با هم ... میان قیا خان و سلیم خان ... شده و قیا خان ...
خود را بر داشت و با صادق خان و قیا خان با هم ... گشته بطرف باز بهادر ... خود را بر داشت ... آنجا بود ...
و بتائید الهی و اقبال پادشاهی ادهم خان ... بود ... داشتن ... از روز ... شده نسیم فتح از مهب عنایت ذو الجلال
وزیدن گرفت و غنچه مراد ... اسپ ... شکفتن آغاز کرده و باعث ... و اقبال ... چنین فتحی عظیم بعنوان فتوحات روزگار
تواند بود و چهره ... مراد گشت و باز بهادر ... و خاسر ... بجانب خاندیس و برهانپور ... و تمام
اسباب و اموال و حرم خانه با اکثری لولی زنان و پاتران سرمایه نشاط و پیرایه حیات او بود در بدست اولیای دولت افتاد
و رهنمون ... جمعیت معهود که هر گاه ... بجنگ متوجه شود چندی از مردم اعتمادی خود بر سر زنان و فرزندان
خود تعیین نماید که چون نقش ... مراد نشیند ... اگر ... مسلمان باشند زنان او را بتیغ بیدریغ از هم گذرانند اگر
هندو باشند در خانه کرده آتش در زنند که پاک بسوزند و بنابرین باز بهادر نیز جمعی را بر سر زنان و پاتران خود موکل داشته بود
که هر گاه خبر شکست من محقق شود تمام زنان و حرمان مرا بقتل رسانند تا بدست مردم نامحرم اسیر نشوند و چون صورت هزیمت
باز بهادر معلوم آنجماعت شد فی الفور ... قرار داد نقش نفس هستی آن لعبتان پری پیکر را به آب تیغ از صفحه روزگار پاک شستند
و چندی زخمی و نیم جان در خاک و خون غلطیدند و بعضی را هنوز نوبت نرسیده بود که افواج قاهره بشهر درآمد و آن تیره بختان ظالم
طبیعت پراگنده هر کدام بجانبی گریختند و روپمتی معشوقه باز بهادر زخم جانکاهی داشت که مردم پادشاهی در رسیدند و ادهم خان
بقصد خزائن و دفائن باز بهادر خصوصا بشوق دلبران عشوه ساز و پاتران سحر پرداز از نغمه حسن و حسن نغمه ایشان شهره عالم
انداخته بود سراسیمه خود را بدرون شهر انگند و آن مجموعه خوبی را با اسباب نشاط از نقد و جنس فراوان متصرف شد و کسان بجستجوی
روپمتی فرستاد و چون روپمتی زخم کاری داشت از ادهم خان التماس نمود که مرا در خانه شیخ محمد نگاهدارند که اهل بیت او محافظت
احوال من بواجبی نمایند و بعد از التیام جراحت و صحت یافتن بخدمت شما بیایم و این شیخ از درویشان صاحب حال بود و روپمتی
نسبت ارادت بدو داشت مجملا روزی چند در میان عورات و اهل بیت او بسر برد تا آنکه زخم او اندمال یافت و لیکن زخم دل نیاسود
و ادهم خان درین مدت پیوسته از و خبر گرفتی و انتظار صبح وصال داشتی و چون صحت کامل یافت و آب بر سر ریخت و
جای عذر و بهانه نماند از ادهم خان التماس کافور و مشک و عطریات نمود که خود را آراسته بخدمت شما بیایم ادهم خان فی الفور کافور و مشک
و عنبر بسیار ارسال داشت و او یک کف دست کافور خورده دست از جان شسته و چادری بر سر کشیده بخواب رفت و آنچنان رفت که دیگر برنگشت
و چون ادهم خان کامیاب بزم و رزم گشت از وفور جمعیت و تحصیل اسباب مراد کلاه گوشه نخوت کج نهاده دماغش از مستی دولت و نشار غرور
پریشان شده حقوق نعمت رسیدگی را بر طاق نسیان نهاده خود را فراموش کرده هر چند پیر محمد خان بنصایح ... اعتنا نمی فرمود ... بر آن
مترتب نگشت تا که پیر محمد در مقام دلجوئی مردم شده هر یک از امرای پادشاهی برابر وشی خاص تسلی نموده ممالک مفتوحه را بطلا زبان ...
اخلاص قسمت فرموده سارنگپور و چند پرگنه دیگر را با ادهم خان از راه صفا داشت ... و ... را ... نمود و گرفت
سرکار مندسور را بقیا خان و ... سورا با توابع بصادق خان جاگیر کرد که عبد الله خان ... که در وجه جاگیر او بود مرحمت نمود و ادهم خان

بیخ مزاحمت و دفاین انفاس انتما کرده آورده روزگار بان بود با چندین پاتران و کنیزان صاحب جمال بحیث خود و گزیده بعضی
بدست شد و از غنائم اقبال چند زنجیر فیل با عرضه داشت فتح روانه درگاه عرش اشتباه ساخت و از جمله فتوحات که درین حال
بامداد اقبال روزافزون چهره مراد افروخت فیروزی یافتن خان زمان و منهزم شدن افغانان است در حوالی کشور
بهرام خان و توجه خانخانان بمهر آستان و قلع او و سمت انتها یافت جمعی از افغانان واقعه طلب فرصت غنیمت شمرده پسر عدلی را که شیرخان
خطاب داده بسرداری گزیده بودند بعد از واقعه فتنه و شورش انداخته قرار دادند که اول بر خان زمان رفته او را از میان بردارند
و چون کار خانزمان ساخته شود دیگرانرا او پیش با چه وجود و کدام دفع خواهد بود و هرگاه چنین شد تمام ولایت بتصرف خواهد درآمد
خانزمان اراده مخالفان و تصمیم العاقبت را شنیده و از استحکام قلعه جونپور که لوازم قلعه داری سعی موفور بظهور رسانید و امرای آن
حدود را از اندیشه باطل افغانان تیره روزگار آگاهی بخشید و بغیر از سکندرخان اوزبک جمیع امرای آن نواحی را مثل بهادرخان
و ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و میرعلی اکبر و کمال خان گکهر و سایر جاگیرداران در دو نزدیک از خود
فراهم آورد و چون غنیم بحسب جمعیت و کیفیت غالب بود و قریب بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت خانزمان
پیش رفتن و جنگ انداختن صلاح وقت ندید اما افغانان تیره رای فرصت مغتنم شمرده با لشکری گران و استعداد بیکران برسر جونپور
رانده آمدند بر کنار دریای گومتی که شهر بساحل آن واقع است منزل گرفتند و روز سوم در کمال غرور و پندار از آب گذشته فوجها آراستند
شیرخان و فتح خان و جمعی کثیر بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روانشدند و بدست راست خود یعقوب خان و فتو و سید سلیمان و سلیمخان
کرارانی و بهار خان و چندی دیگر از سرداران نامی مقرر ساخته بر سمت دروازه لعل فرستادند و حسن خان بچگوتی و آدم خان
با بسیاری از بهادران لشکر خود بدست چپ مقرر نموده بجانب بهادشیخ بهول روانه ساختند و خانزمان تیوزک و یاسائشی لشکر منصور پرداخته
آماده پیکار گردید و بهادران شیرشکار و دلاوران جانسپار از طرفین برآمده کارزار کردند و از جانبین چپقلشهای مردانه بظهور پیوست
لیکن جمعی از دلاوران عرصه اقبال پیش دستی نموده بر فوج حسن خان بچگوتی تاختند و از جمله این شیر دلاوران برق شکوه
وذل شده پای همت نتوانست افشرد و عار گریختن برخود پسندید درین وقت شیرخان با جمعی از مردم انتخابی خود مردانه
تاخته فوج پادشاهی را برداشت و تا بکوچهای شهر رانده آورد و افغانان ادبارنشان آنرا فتح شمرده متوجه فوج دیگر
شدند درین هنگام خان زمان جمعی از بهادران فیروزجنگ و دلیران بانام و ننگ همراه گرفته تاخت و از عقب
غنیم درآمده کار بر افغانان برگشته روزگار تنگ ساخت و چون جلو آنها پریشان شده بود دیگر نتوانستند خود را
راست کرد مجال نباورده بگریز نهاده آواره دشت ادبار گردیدند و بتائید الهی و اقبال پادشاهی فتحی عظیم روی نمود
اولیای دولت ابدمقرون بمظفر و منصور گشته غنیمت فراوان از فیلان مست نامی و اقسام اجناس بتصرف آوردند

ایلغار موکب جهان نورد بولایت مالوه و انتظام ممالک مفتوحه و مراجعت بمستقر خلافت

چون علی قلیخان زمان بتائید اقبال روزافزون چنین فتحی عظیم نصیب شد روی از منهج استقامت برتافت و قدر تربیت و رعایت
آنحضرت منظور نداشته حقوق نعمت و دولت برطاق نسیان گذاشته اسباب بیسعادتی و بیدولتی بجهت روز ادبار سامان
نمود و اکثر از غنائم این فتح آسمانی بدرگاه حضرت خاقانی نفرستاد و شکست فوج افغانان باعث مزید نخوت و غرور او شد و ارکان مزاج
وهاج سلطنت از غرایب تکبر و تجبر او بصیرت رای جهان آرای و تدبیر عقده کشای آنحضرت صلاح دید لباس دولت چنین تقاضا فرمود که
موکب عالی بدیار شرقیه نهضت فرمایند تا پرده از روی کار او برداشته بشدت اصلاح احوال او نموده آید لیکن چون ادهم خان از سفینه ترو کم ظرف تر بود انتظام

ولایت آورده بودند براه ... مطالب مقدم داشته ... پای زود ... رکاب سعادت نهاده بطریق ایلغار توجه الصوب گشتند
و جاهای ... حاکم قلعه ... لایق ... مرحوم ... فرستاده اظهار اطاعت و ... داده ... قلعه ...
... اقبال گشتند بعرض رسید که هنوز این قلعه بتصرف یکی از معتمدان ... و ... دولت ...
لشکر ... رسیده لاجرم ... جهان آرای ممالک کشای ... یافت که عساکر نصرت قرین بگرد آن حصن حصین دایره زده
مرکز وار ... ساعت نموده ... حاکم قلعه ... که ... در ...
... اندیشی ... کلید قلعه ... نجات خود ساخته ... آستان ... آنحضرت ...
... قلعه ... شدند ... تمام شب ... و هنگام طلوع صبح ...
و انتشار انوار ... رایات جهان افروز ... اتفاقات آنکه ... جهان ...
... کرده ... قطع کرده بود ... جهان نورد اصلا آگاهی نداشت و با آنکه والده ماجده ...
بود که از توجه آنحضرت اطلاع یافته آماده خدمت شوند با ... بود که ... جمال ...
... بالجمله ادهم خان فوج آراسته می آمد که کوکبه جهانتاب نمایان شد و چندی از مردم معتبر ادهم خان که پیش فوج او بودند
به انوار طلعت عالم افروز نورانی ساختند و سر ... خود را از اسپ انداخته جبین سعادت بر زمین ادب نهادند و ادهم خان که ملازمان
خود را چنان دید بحیرت در شد که آیا سبب این چه باشد و چون اسپ را تیز تر راند نظرش بر جمال جهان آرای پادشاه دین پناه افتاد خود را
ذره مثال بر زمین افکنده روی نیاز بر خاک راه نهاد و چهره دولت خود را آبروی تازه داد و از آنجا که بنده نوازی و جرم بخشی از ذات قدسی صفات
آنحضرت ... لطف ... نوازش ... اختصاص بخشیده ساعتی همانجا توقف فرمودند تا دیگر امرا ... خدمت بودند
سعادت زمین بوس دریافتند و بعد از لحظه ... سارنگپور گردیدند و منزل ادهم خان را بنور مقدم اقبال دار السرور
بیت المعمور ساختند اگرچه ادهم خان بلوازم خدمت پرداخته اجناس نفیس بر سم پیشکش گذرانید لیکن چون در مبادی این فتح ...
حساب از دست داده ... آنحضرت ... ادب بیرون نهاده بود و غنایم این فتح را استقلالا و بی ...
کرده بتمامی حرمان و پاتران باز بهادر را فراهم آورده ... تحصیل حکم دست تصرف به آنها دراز ساخته بود ... خاطر قدسی ...
... گرانی داشت ... آن شمع انجمن اقبال ... باطن انور که مظهر حقایق الهی است ... و چون از
گرد راه رسیده بودند بجهت ... تغیر لباس ... ادهم خان ... لباس حاضر ساخت ... نوازش ...
ساختند لیکن از رنگ ... که بر ... ضمیر اقدس نشسته بود التفات به آن نفرمودند ادهم خان از بی التفاتی ...
... گشته بهر یک از مقربان بساط عزت خضوع و خشوع ظاهری ساخت آنحضرت از فرط عاطفت و ذره پروری ...
... و تغیر لباس فرمودند و آن شب در منزل ادهم خان باستراحت گذرانیدند و روز دیگر ... با آنکه والده
او در خدمت حضرت عالیات رسیده ... ضیافت و پیشکش پرداخته آنچه از غنایم این فتح بدست ادهم خان
افتاده بود با تمامی حرمان و پاتران ... بنظر اشرف گذرانید و ... شایسته حرم سرای عزت
و ... انتخاب فرموده ... ادهم خان مرحمت کردند و چهار روز در سارنگپور توقف نموده رایات ... مراجعت ...
برافراشتند و چون ... قصبه سارنگپور ... اقبال شد پیر محمد خان و قیا خان و حبیب علی خان و سایر امرای آن صوبه که در ...
با ادهم خان شریک بودند از ... آمده بسعادت زمین بوس شرف اختصاص گرفتند و مورد انواع مرحمت و اقسام عاطفت گردیدند

و از همین منزل ابراهیم خان و میر محمد خان و سایر امرای آن صوبه بجاگیرهای خود رخصت یافتند و موکب گردون شکوه
بر سبیل ایلغار باستعجال معاودت بمستقر خلافت معطوف داشت و چون از نزول رایات جهانتاب حوالی قلعهٔ [illegible] مفتوح گردید
[illegible] که درین هنگام [illegible] که بهرام [illegible] بسر راه [illegible] گرفته و آسیب [illegible] بهرام [illegible] شهریار [illegible] بقصد
توجه فرموده و آن بهرام [illegible] آمده نمودار شده و حضرت خاقانی بنیروی تائیدات ربانی قدم جلادت پیش نهاده تیغ همت
برافراختند و [illegible] ایلغار ظفرگرایان غالب [illegible] ساختند و آن شیر [illegible] بچابکی [illegible] و شجاعت [illegible] کار [illegible] بانجام
رسانیده [illegible] ایلغار رکاب عالی [illegible] و همدرین سفر محمد اعظم [illegible] که [illegible] خطاب
بخطاب اشرف خانی خلعت امتیاز پوشید بعد از طی منازل و قطع مراحل روز دوشنبه بیست و سوم خرداد ماه الهی موافق
نوزدهم ماه رمضان سنهٔ نهصد و هشتاد هجری بدار الخلافهٔ آگره نزول اجلال اتفاق افتاد و از ابتدای یورش یکماه و هشت روز کشید
یورش موکب جهانگشا بانتظام ممالک شرقیه و ملازمت نمودن خان زمان و مراجعت بمرکز امن و امان
چون خاطر اولیای دولت از انتظام ممالک شرقیه و اطوار ناهموار خان زمان نقد رنگرانی داشت نهضت رایات جهانگشا لازم
و لازم وقت دانسته چهارم امرداد الهی موافق پنجشنبه چهارم ذیقعده نهصد و هشتاد هجری بدرقهٔ جنود تائیدات الهی ایات اقبال
بصوب ممالک شرقیه برافراشتند و حراست دار الخلافهٔ آگره بمعین الدین احمد خان فرنخودی تفویض یافت و منعم خان و خواجه جهان
و اکثری از ارکان دولت و اعیان سلطنت قرین رکاب ظفر نگار بوده نطاق خدمت بر میان جان بستند و چون حوالی قصبهٔ [illegible]
مضرب خیام سپهر احتشام شد عبد الله خان اوزبک بوسیلهٔ مقربان بساط اقدس التماس مقدم عالی نموده از انجا که ذره پروری
و غریب نوازی لازمهٔ ذات قدسی صفات خاقان گیتی ستان بود ملتمس او بعز قبول مقرون شد و منزل او را بانوار قدوم گرامی
محسود بهشت برین ساخته پایهٔ عزت او را باعلی علیین رسانیدند و عبد الله خان بسر انجام اسباب سعادت پرداخته مراسم
نثار و پیشکش بجا ساخت و مورد انواع مراحم گردید چون ظاهر شهر کره که بر کنار دریای گنگ واقعست مورد عساکر جهان شکوه گشت
خان زمان و برادرش بهادر خان بزمین بوس عتبهٔ عرش ارتفاع شرف اختصاص یافته اقسام نفایس و فیلان مست نامی
بطریق پیشکش گذرانیدند و از جملهٔ فیلان گلستان و بلته و دلیل و سبد لیا و چکموهن داخل حلقهٔ خاصه شده منظور نظر شدند کل سپید
گردیدند و خاقان گیتی ستان بمقتضای عاطفت ذاتی و عفو جبلی در مقام باز پرس نیامده از تقصیرات گذشته آنها انغماض
عین فرموده سیوم دیماه خواجه عبد المجید آصف خان با بسیاری از مبارزان عرصهٔ فیروزی بر سر راجه رام چند رخصت یافت و حکم شد که اگر
راجه بجان نمودن جمعی از خون گرفتها را که پناه آورده اند بدرگاه معلی فرستد نطاق خدمت و بندگی بر میان سعادت بندد او را استمال عواطف
بادشاهی خصته معاودت نمایند چون موسم باران در میان آمد و راجه در مقام خدمت ایستاد مجاهدان عرصهٔ اقبال مراجعت نموده بجاگیرهای خود
شتافتند و حضرت خاقانی مدت بیست روز در نواحی کره بنشاط شکار پرداخته عنان معاودت بصوب مستقر خلافت
معطوف داشتند و خان زمان با برادرش تا سه منزل قرین رکاب ظفر انتساب بوده بجاگیرهای خود رخصت یافتند
و موکب عالی بجناح استعجال قطع مسافت نموده در عرض ده روز بدار الخلافهٔ آگره نزول اجلال فرموده امتداد این سفر مبارک بیکماه
و چهارده روز کشید و همدرین ایام شمس الدین محمد خان آتکه بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص داشت از پنجاب آمده بسعادت
زمین بوس مستسعد گشت و شرایف پیشکش از نظر اشرف گذرانیده بجلایل تفقدات خسروانه خلعت امتیاز پوشید و انتظام مهام مالی و ملکی بدو
تفویض شد و با آنکه سبق خدمت و کاردانی خود را در معنی وکیل مستقل میدانست از بی مایگی تقرر گران خاطر گشته در ارکان نسبت

و استقلال منوچهر خان که قبلاً هم دلیل بود نیز تنزل نظام را دریافت و چون آنگه خان الملک را خدمت و دلسوزی صاحب اصلی مطلع نظر بود نهانا
بی شائبه عرض فیصل بسیار دو و انقیاد حق بندگی پادشاه بصورت و معنی بکیفیت بود و بیانکه کرد و ساخت و از تورع فراخ این دولت باز فقیر
عرض پیش نشست و از سوانح اقبال که درین سال صورت ظهور یافت تسخیر قلعه جهارست بمجمل این سانحه آنکه چون نصیر علی آوازه وفات
او بازنشد قلعه جهار که مسکن ماوای او بود بتصرف فتو نامی از خاصه خیلان او درآمده و فتح خان مسند عالی خطاب داشت و صاحب
جمعیت و اعتبار بود و از استحکام قلعه و لوازم قلعه داری نخوت و خودسری در کار کسی می برد و بدرگاه سلطنت از رنگ خلافت
بفروشکوه چهر گردون سای رونق آسمانی یافت بخواجه عبدالمجید آصف خان حکم شد که بتسخیر آن حصن حصین متوجه گردد و چون آصف خان
بحوالی قلعه رسید فتو که از سعادت بهره و از کاردانی نصیبه داشت بعرض اولیای دولت رسانید که این ذره خاکپای اعلام
دهم اگر اولیای درگاه همت گماشته شیخ محمد غوث دست در گرفته بزمین بوس عتبه اقبال رسانند مفاتیح قلعه را بدولت خواهان سپرده
با دل جمع و خاطر مطمئن رو بسعادت بر آستان ملایک آشیان نهاده در سلک فدائیان درگاه منتظم گردم چون لشکر
او از فروغ صدق روشنی داشت به شیخ محمد حکم شد که راه نمای سعادت او گردد و بمجرد رسیدن شیخ مفاتیح قلعه
به بنده متوجه عتبه خلافت شد و بمنفعتات خسروانه شرف اختصاص یافته در سلک امرای عالیقدر منتظم گردید
و حراست آن قلعه بحسن علیخان ترکمان تفویض یافت و درین هنگام که دارالخلافت آگره مستقر سریر سلطنت بود ابراهیم خان را
از حکومت مالوه معزول ساخته بدرگاه معلی طلب داشتند و پیر محمد خان بی سهیم و شریک بحکومت مالوه بلند مرتبه گردید
و ابراهیم خان امتثال فرمان پادشاهی که ترجمان حکم الهی است نموده روی امید بدرگاه سپهر بارگاه نهاد و از سوانح سعادت انتما
عزیمت پادشاه حقایق آگاه است بزیارت روضه منوره خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز و تفصیل این اجمال آنکه با وجود عنفوان
شباب که هنگام طغیان مواد غفلت در ایام استیلای خطوط نفسانیست خصوصاً پادشاهان را که تحصیل لوازم عیش و عشرت و ترتیب
اسباب مستی و غفلت بر طبق مراد میسر است خاقان سپهر کریاس پادشاه حقایق شناس و سر لباس جویای حق و حقیقت بوده و روی طلب را
از راحت ظاهری شریف نمودالسنه بمواره از درد دلهای خدا آگاه در زبوه معرفت سپید و در لباس تسکار جویای گوهر مراد بوده و از مجذوبان و
وادی حقیقت و خاک نشینان راه طریقت سر رشته را بالفتی بصحبت و توسل جسته خلاصه عمر گرانمایه را بتحصیل اسباب تکمیل صرف
داشته با حیثیت چشم زدن به بطالت و غفلت نمی گذرانید تا آنکه درین هنگام که بقصد شکار در موضع منداگر که مابین آگره و فتحپور واقعست تشریف
داشتند و جمعی از نغمه سرایان هندی اشعار دلپسند و ابیات بلند در مفاخر و مناقب خواجه معین الدین چشتی که در حضرت اجمیر آسوده اند
و بار با ذکر جلایل کمالات و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس بهشت آیین شده بود به آواز خوش سامعه افروز گشتند آنحضرت را شوق
زیارت مرقد منور خواجه در باطن مقدس جوش زد و جاذبه توجه عنان گیر شده بی شائبه توقف از شکارگاه عزیمت صید معنوی تصمیم یافت
در روز شنبه بیست و چهارم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه هشتم جمادی الاول با معدودی از مقربان بساط حضور عزیمت خطه اجمیر پیش نهاد همت
عالی فرمودند و حکم شد که مابقی اردوی معلی پادشاهی را از راه میوات به اجمیر آورد و اکنون مجملی از محامد ذات و مناقب صفات خواجه قدس سره العزیز
نگارش کلک بیان میگردد مولد ایشان سیستان است و در یازده سالگی والد بزرگوار ایشان که حسن نام داشت بعالم قدس رحلت
فرمود و ایمیاس نظر و رهین شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی در طلب امن گیر همت خواجه شد و قطع تعلقات ظاهری نموده بسمرقند
و بخارا شتافت و چندی به اکتساب علوم رسمیه اشتغال فرمود از انجا بخراسان رفت و در خراسان نشو و نما یافت و در هارون که از
توابع نیشاپور است بصحبت فیض منقبت شیخ عثمان هارونی رسیده دست ارادت بدامن سعادت آورده بیست سال در صحبت

شیخ عثمان را یافته مقامات شناخت و گشتها و سفرها بصورت و معنی نموده ریاضت ساخته نهایت سعادت بسیاری از بزرگان فیض یافت مثل شیخ نجم الدین
کبری و دیگر مشایخ عظام و اولیای کرام رسیده بود و بازدهی مهمات طلب بانکه مراد اندوخت و خدمت خواجه و استعداد
بمراد اختصاص رسیده و نشست و انقطاع ایشان قبل از آمدن سلطان معزالدین سام و بعهد رای پتهورا بحضرت
پیر خود رسیده و در اجمیر اقامت گزیده بنا ساختن جا بر آن برتر است که این خاک قدسی را مبارک مقدسی نفس شریف خطه از آن انوار
پرداخت و خواجه قطب الدین اوشی از جانشینان در ماه رجب سال پانصد و بیست و دو در بغداد بمسجد امام ابو اللیث سمرقندی بحضور
شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی و جمعی از بزرگان دین بارادت خواجه معین الدین فایض گشته و شیخ فرید
شکر گنج که از پیش جناب اسوده اند مرید خواجه قطب الدین اند و شیخ نظام الدین اولیا پیر خسرو دست ارادت بشیخ فرید داده
اند و سلسلهٔ چشتیه بنام خواجه منتهی میشود بالجمله آنحضرت بجاذبه شوق قدم در شاهراه طلب نهاده متوجه زیارت خواجه شدند
و چون بموضع کلاوی مخیم اردوی ظفر قرین گردید چغتای خان که در بساط قرب راه سخن داشت حقیقت دولت خواهی راجه بارهمل که در عطاء
کچواهه الوس کلان راجپوت است بعرض اشرف رسانید که از آن تاریخ که در دهلی بسعادت آستانبوس شرف استسعاد یافته همواره بلوازم
دولت خواهی بتقدیم رسانیده اما مدتیست که از بدسلوکی شرف الدین حسین میرزا توهم عظیم بخاطر راه داده در شعاب جبال متحصن است
اگر پرتو التفات حضرت خاقانی شامل حال او شود در آئینه سعادت زمین بوس دریافته مقصد رضایات شناسند خواهد شد
و مجملے از بدسلوکی میرزا شرف الدین حسین آنکه چون سرکار میوات بجاگیر او مقرر گشت خواست که قصبه انبیر که وطن مالوف
راجه بارهمل است بتصرف خود درآورد و درین اثنا سوجا پسر پورنمل برادر کلان بارهمل بجهت منازعت ریاست و شرارت ذاتی بمیرزا شرف الدین
حسین التجا برده از غایت فتنه پردازی مقدمات تحریک آمیز درمیان آورد و آخر الامر میرزا لشکر بر سر راجپوتان کشید چون آتش در میان خانه
آنها خاسته بود بصلح قرار یافت و مبلغی برسم خراج مقرر ساخته جگناتهه پسر راجه بارهمل و راج سنگه پسر آسکرن و کنگار پسر جگمال برادرزادهای راجه
بارهمل را گرو گرفته عنان عزیمت سوی اجمیر معطوف داشت و در توقف که بوسیله چغتای خان حقیقت حال بموقف عرض رسید حکم شد که چغتای خان
راجه بارهمل را بمواعید ولا دواخفا بملازمت آورد و چون بقصبه دیوسه منزل اجلال اتفاق افتاد چیل پسر لیسی برادر راجه بارهمل که کلان آن سرزمین بود بوسیله
مقربان درگاه معلی دولت زمین بوس دریافت آنحضرت فرمودند که آمدن این محسوب نیست باید که روپسی خود احراز دولت عظمی نماید
ناچار روپسی آمده بسجده آستان علیین آشیان مفتخر و مباهی گردید و روز دیگر که قصبه سانگانیر مضرب خیام نصرت اعتصام شد راجه بارهمل با اکثری
از فرزندان و خویشان بغیر از راجه بهگونت داس پسر کلان خود که بمحافظت اهل و عیال گذاشته بود بسجود قدسی آستان فرق
عزت برافراخت و بانواع مرحمت و اقسام شفقت تسلی خاطر او فرموده در زمره بندهای خاص منتظم ساختند و از آنجاکه
غریب نوازی شیمه کریمه آنحضرت است حسب الالتماس راجه بارهمل صبیه او را داخل پرستاران حرم سرای عزت فرمودند و باین
نسبت پایه قدر او را از امثال و اقران و سایر زمینداران برافراختند و درین ایام که منزل بمنزل بنشاط شکار خوشوقت گشته متوجه اجمیر بودند
یکی از چیته بانان خاصه پای افزاری از رعایا بزور کشیده گرفت و صاحب آن فریاد کنان بدرگاه آمد و بحسب اتفاق آواز آن
مظلوم بمسامع جلال رسید بعد از تحقیق و تفتیش چون صورت حال معروض بارگاه سعادت گردید فرمان قضا امثال از قهرمان جلال بتقطیع پای او نفاذ
یافت و این باعث آن شد که دیگر هیچ بی اعتدالی پا از اندازه خود بیرون ننهد و دست تصرف بمال مردم دراز نسازد و چون قصبه سانبهر
مورد اردوی ظفر قرین گشت شرف الدین حسین میرزا سعادت ملازمت دریافته پیشکشهای لایق گذرانید و حکم شد که جگناتهه و راجسنگه
و کنگار را که میرزا گرو نگاه داشته حاضر سازد و از آن جا موکب اقبال بر جناح استعجال متوجه اجمیر گردید و بساعت مسعود در خطه فیض ورود

اجمیر نزول سعادت اتفاق افتاد و زیارت روضه منوره حضرت خواجه قدس سره العزیز استسعاد اندوز شده و سالکان طریق
آن روضه مقدسه را بجایز و نذورات کامیاب ساختند و باهتمام آنکه نزول بادشاهی را از راه میوات عزیمت آمد و چون
میرزا شرف الدین حسین بخدمت تسخیر میرته تعین بوده و تا حال آن مهم صورت انجام نیافته بود ترسون محمد خان و شاه
بداغ خان و عبد المطلب پسر او و خرم خان و محمد حسین شیخ و جمعی که از جاگیرداران آن نواحی را بکومک میرزا تعین
رایات رفعت بدار الخلافت آگره معطوف داشتند و در وقت اینکه بحوالی سانبهر رسیدند راجه بهارامل و کنار میرزا شرف الدین
حسین را بخدمت سعادت فرموده بسبب بطلبش متوجه دار الخلافه آگره شدند و راجه بهگونت داس و مانسنگه پسر او که
حسن عقیدت و تربیت حضرت خاقانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند ارتقا یافته داخل امرای عظام خواهند شد
قرین رکاب سعادت ساخته راجه بارمل را رخصت دادند که سامان نموده متعاقب خود را بملازمت رساند
و از آن راه دور و دراز را بمدت سه روز قطع فرموده پنجم ماه اسفندارمذ الهی موافق روز جمعه هشتم جمادی
الآخره بدار الخلافت آگره نزول اجلال اتفاق افتاد. وقایع سال هفتم از جلوس ابد قرین
درین هنگام که نوروز سلطانی العیش و کامرانی ارزانی شد و بهار جهان نگار درگلبن خاک روح نباتی
دمید و جهان از طراوت و نضارت تازگی بخشید آفتاب عالمتاب بعد از گذشتن سه ساعت و چهل دقیقه از روز
چهارشنبه پنجم رجب سال نهصد و شصت و نه قمری بیت الشرف خویش را منور و مزین ساخت سال هفتم از
جلوس ابد قرین خاقانی روی زمین بدولت و اقبال آغاز شد و از سوانح اقبال که در ابتدای این سال خجسته فال
چهره گشای آمال گردید فتح قلعه میرته است و مجملی ازین داستان آنکه در حین مراجعت از دار البرکه اجمیر میرزا
شرف الدین حسین با افواج ممالک کشا بتسخیر قلعه میرته تعین شده بود و آن قلعه را رای مالدیو که از راجهای
معتبر و زمینداران بزرگ هندوستان است تصرف داشت و جیمال نام راجپوتی از معتمدان او بوفور شجاعت
و کثرت اقوام حاکم آنجا بود و دیو داس نام سردار دیگر با پانصد سوار راجپوت که در جسارت و تهور گوی سبقت
از امثال و اقران می ربود بکومک جیمال تعین نمود القصه چون عساکر نصرت قرین بحوالی قلعه رسیدند صفها
آراسته و بیرقها پوشیده و سیبها از گرد راه بمحاصره قلعه پرداختند و از اهل قلعه اصلاً خللی و حرکتی ظاهر نمی شد
چهار سوار که تا زیر حصار جلوه نموده بیرون قلعه تاختند و چشم تیر و تبر آن خواب گرفته را بیدار ساختند و جمعی از راجپوتان
بر فصیل قلعه برآمده خشت و سنگ و تیر و تفنگ و روغن جوشان از بالا ریختند و دو سوار از لشکر اسلام مردانه شربت
شهادت چشیدند و دو سوار دیگر زخمی مراجعت نموده به افواج قاهره ملحق گشتند میرزا شرف الدین حسین و دیگر اعیان
لشکر صلاح در آن دیدند که اسباب قلعه گیری سرانجام نموده و مورچلها قسمت کرده از روی احتیاط بمحاصره پردازند بنابر نشست
اندک استعداد سواد این کار همت گماشته مورچلها تقسیم یافت و از اطراف نقبها زدند و اهل قلعه در مقام مدافعه بوده
هموار جمعی از جوانان کارطلب بیرون برآمده بمردانگی نمایان می کردند و بقدر همت و جرأت دست برد نموده
باز بدرون می رفتند تا آنکه یکی از نقبها را دارو پر ساخته آتش دادند برج قلعه فرو ریخت و رخنه عظیم پیدا
افتاده مبارزان عرصه اجلال راه تسخیر مفتوح یافته دلیرانه تاختند و راجپوتان بمدافعه آن شتافتند هجوم آوردند و جنگی
سخت در پیوست و گروهی از مجاهدان لشکر اسلام بهشت برین و بسیاری از کفار به اسفل السافلین شتافتند

رحام این بود آتش فتنه را اشتعال بود و چون ایام پردهٔ ظلمت شب در میان کفار در آمده جمیس بود خیل خود باز
گشته وقت آن رسیده عجلان از دست یافت شب رفته مشغول گردیدند و چون صبح سعادت دمید نجابت خود را مشغول در
قلعه داران یافت و در اطلاع کرده چند کسی از مردم کار داران فرستاده و امان طلبیدند و میرزا شرف الدین
حسین را بحضور سپرده تا اگر تقصیرات از رفته اسباب و اشیا دیده و بار خود را گذاشته تنها بیرون رفته بر وجهین
قرار داد افواج منصور رو دست از محاصره باز داشتند و عجلان با توابع و لواحق جانب سلامت بدر برده و بود این
از کمال جهالت و ضلالت دل بمردن نهاده و تحت تمام اسباب و اشیای خود را آتش سوخت آنگاه مانند شعله
بر خود پیچیده از قلعه بر آمده با جمعی معدود البقیه راجپوت خود بجانب لشکر قیامت اثر و کمال تمکین و آرام روان
شد چون بنظر راجپوتان در رنج یادشاهی بود و بخصوص بقدیم با او داشتند مثل لون کرن و چیل و غیره میرزا
شرف الدین حسین بود که این مردم بر خلاف عهد و پیمان اسباب خود را سوخته اند بر سر ما هستند بخانقش دارد
با این بهر کسی را از نیروی ما گذشته جان بسلامت بدر نبرد میرزا شرف الدین حسین را معقول افتاد و منصور
آراسته بمقابله آن کفار روی نهاده و دیوداس این غربت الکاسی پایه منصور اند عطف عنان نموده دست جلکی سخت
در پیوست و از جانبین بیازوهای عظیم ظهور آمده بهادران از طرفین دست از جان شسته بهم تیغ و خنجر دا شجاعت
و دلیری داده و دیوداس با بنیاد جان باخته و جمله‌ای شیرانه و تلاشهای مردانه کرده و در آخر از اسب خطا شده
بزمین افتاد و سپاهیان هجوم آورده او را پاره پاره ساختند و راجپوت بسیار در عرصهٔ کارزار بر خاک هلاک
افتادند و امرا ظفر قرین تیغ و تبر و دست عنان مراجعت معطوف داشته بجاگیر های خود آمدند و بعضی آنکه دیوداس
غنی از جنگ گاه بر آمده بجایی رفته و دوازده سال خود را بلباس جوگیان ظاهر ساخت و سببی در غیابت بود و العلم عند الله

مصاف خان خانان بسیستان با متمردان موضع شرد مکه و قتال آنها

در همین وقت که ظهور آثار عدالت انتظار سپه سر شکار را از آب چون گذشته هوا بجهت سکنت و سکنا و که و دست گرد و دارالملک
اگره و اتجاب رسید بمقصود بنفر موده شهر بسیستان بیکی از رفته او لان شیخ منظم و بدادی متمردان آن موضع را
رسانیدن کشیر را بیگناه کشتند اموال و اسباب مرا بنوارت برده اند و چون شرد و در راه رشتی مردم این نواحی
تمرد آن عظیم داشته علی الخصوص هشت مواضع از برگنهٔ سکیت که با تکیه مشهور بند در سرکشی و بی راهی عدیل و
نظیر خود نداشتند حکم شد که ملازمان رکاب عالی مستعد و آماده باشند که فردا صبح بسوی تنبیه و تادیب آن گروه بیشکوه
و سوگاه باشد و دسته کم بسر بن رکاب نظفر انتساب بوده تا یوجه هر بوده پند کسی را الدراق به شما اجیشتن و آن ساختند
ولیعهد را زود سیدان صبح لوکب عالی بحوالی آن قریه رسید و دلاوران جلد آورده که متمردان از هیبت افواج
قاهره جانها خود را گذاشته فرار نموده اند لاجرم آتش قهر سلطان جلال اشتعال یافت و حکم عالی نفاذ پیوست که
که بهادران جان سپار بتعاقب آن مفسدان تیره روزگار شتافته هر جا یا بند بقصاص رسانند و ایشان و اوشان
جلالت و اشتعال آتش غضب خود بسرعت هر چه تمام تر بتعاقب روان شدند و قریب به نیم روز بموضعی که اسم آن
بر اسم آمده بود رسیدند و حکم شد که شمشیر دلاوران عرصه فیروزی از اطراف آن دیه در آمده آن گروه تباه را طعمه
تیغ بیدریغ سازند و مردم و بهم اهل و مخارج را استحکام داده بمدافعه و مقابله قدم ثبات افشرده و جنگ سخت

در یوسف و درین فیلان بجهت کیفیت فرو رفته و شنیدند چنانچه باید کار از پیش نرفت و دمعه ... از پیادهایان بیان شد
گرد گرفت سوار ... و فیل ... بیاده ... گوشه عاقبت بود ... فال ... ان الی ... [illegible]
دیگر ... دو روان ... خود به دولت اقبال ... فیل ... سوار بودند چون ... [illegible]
و در آمدن فیل ... از جانب دیگر فیل را در آورده بودند و چون فیل ... دیده در آمد ... جانب ... شده بود
جوان ... بالای ... تماشا ... و از ... خان ... بود بخاطر ... که
که ... و ... چون ... فیل خان ... از کمال جرأت و شور ... در آمده ... کرد از
... فیل ... انداز ... دیگر ... بجانب ... هجوم آورده اند ... از ... در آن حال ... شد
شد که بر بام بر آمده کومک او نمایند و از همه پیشتر ... علی قلی بیگ ... خان خانخانان خود را ... بسیار ... از گرد ...
او را ... آن ... که ... فیل خان ... سنگ ... بر ... انداخت و فیل کوه شکوه پادشاهی ... در
آمده ... وجود ... از گیران ... زیر و زبر ساخت در اطراف و جوانب ... چوب و سنگ ...
گرفت و حمایت ایزدی که همه جا و همه وقت حافظ و ناصر آن برگزیده درگاه ... نمایانی فرموده در اثنای
این جنگ مغلوب دست فیل پادشاهی ... فرو ... و جمهار خان فوجدار که در عقب فیل نشسته بود بر بالای آنحضرت
افتاد ... کریم کار ... از دست فیل از ... جای ... بیرون آمد و بندگان حضرت ... در اندکی فیل را ...
... در اینجا ... شده ... و هم ... راجه ...
... سعادت همراه بود درین وقت ... رو به رو آمده شمشیری بر ... فیل انداخت ... آن ...
... که در دندان فیل ... و ... به ... از ضرب آن ... و فیل در ... چشم
... آن ... و ... پانزده ساله ... بام به اضطراب ... فیل ... پادشاهی
انداخت و جمهار خان ... خواست که او را ... گذراند ... شفقت جبلی آنحضرت مانع آمده حکم شد که او را
نگاه دارند ... فیل ... دیوار ... اشارت ... و جمهار خان فوجدار آنحضرت
... آنحضرت ... فریاد ... که رحمت خدای ... فیل را ... خوب ...
... پادشاه ... تا تار خان
... یاران ... جمهار خان ... که ... وقت ... بیرون ... فیل
خاصه ... دیگر ... همراه ... از ان ... الاسعل
... فیل ... از ...
... بود ... قدرت ... اوزنگ ... آید

تعین شدن عبد اللّه خان اوزبک بضبط ولایت مالوه چون ادهم خان

... خدمت ... پیر محمد خان ... حاکم مالوه ... که ... ایام ... و ...
مبارک شاه ... بسیار ... بوده بود درین وقت ... و ... گرفته بمالوه شتافت
و چون به پیر محمد خان خبر رسید که ... آمده ... پیر محمد خان ...

رسیده متوجه جنگ او شده و با زبهادر و بر قلعه پا آراسته متقابله او در سید نهاده و بر اندک زد و خورد شکست بر باز بهادر افتاد و حصار مذکور و قریب پنج هزار سوار راجعت نموده غنایم فراوان بتصرف آوردند و از انجا پیر محمد خان به تسخیر قلعه بیجاگره که از قلاع حصین ولایت ماله است و بتصرف اعتماد خان نام یکی از ملازمان باز بهادر بود متوجه شده و چندی مدت متمکن بود و دران لشکر منصور تردداتی نمایان کرده اهل حصار در لوازم قلعه داری اهتمام نمایان نمودند آخر در دو سحر گاهی خسرو شاه که سر آمد ملازمان پیر محمد خان بود کمندی چند تعبیه نموده بعضی از قلعه برآمد و چون ازو شام آوازه آن جوان گرفت نزدیک رسیده بود که خواب غفلت داشتند تا آنکه قریب دویست جوان کار طلب شده برج قلعه در آمدند و بعد از دمیدن صبح مخالفان خبر یافته بجنگ مبادرت نمودند از طرفین تردداتی شایسته بظهور پیوست و ناگزیر اهل قلعه فریاد الامان بر داشته متفرق گشتند و اعتماد خان مذکور با یک کس دیگر امان گویان می آمد که تیری به او رسیده و مسافر ملک نیستی گردید و بقیة السیف حرکت المذبوح کرده اکثری کشته شدند چندی امان یافته بدر رفتند و غنایم فراوان متصرف اولیای دولت ابد پیوند افتاد و پیر محمد خان روزی چند دران قلعه طرح اقامت افگنده و خاطر از ضبط آن سر کار پرداخته متوجه سلطان پور و ندربار گردید و به اندک ترددی سلطان پور را داخل ممالک محروسه ساخته عنان مراجعت بقلعه بیجاگره معطوف داشت و چون خبر یافت که باز بهادر میران مبارک شاه را با خود یار ساخته در مقام سامان لشکر است پیش دستی نموده با هزار جوان چیده بسمت آسیر و برهانپور الغار فرموده از آب نربده گذشته یک شب چهل کروه را در نوردیده و قریب به آسیر قلعه مختصری بود در انجا نشان یافت که جمعی در قلعه آسیر که تحت حکومت آن بود در الفیل جمع آمده یک سرداری استخفاف بود و آن فیل از ضایم غنایم گشت اتفاقاً میران مبارک شاه فوجی آراسته از آسیر بمحافظت آن قلعه فرستاده بود دران هنگام که اولیای دولت قاهره از تسخیر قلعه دا پرداخته متوجه برهانپور بودند فوج میران نمودار شد پیر محمد خان جمعی را همراه خسرو شاه و یار علی بلوچ بدفع آن جماعه تعین فرموده به اندک ترددی سلسله جمعیت غنیم گسیخته گشت و اکثر مخالفان بزخم تیغ ستیزآوازه خرابه عدم گردیدند مقارن طلوع کوکب صبح اعلام ظفر انجام پیر محمد خان از مطلع برهانپور طالع گشت و بران معموره آتش نهیب و تاراج زبانه کشید و نیستان شهری که نمونه از مصر جامع بود در طرفة العین بغارت رفت و چندان ناطق و صامت بدست لشکریان افتاد که محاسب روزگار از عهده احصای آن بیرون نتواند آمد و میران مبارک شاه که آباعن جد والی آن ممالک بود صلاح حال خود در تحصن قلعه آسیر دانسته بلوازم قلعه داری همت گماشت و پیر محمد خان مصلحت وقت در معاودت دانسته علم مراجعت بصوب بیجاگره برافراشت و در اثنای راه خبر رسید که باز بهادر جمعیت نیک فراهم آورده بالفاق امرای خاندیس بعزم رزم شتافته و چون غنایم موفور و اموال غیر محصور از تاراج برهانپور بدست سپاه منصور افتاده بود و اکثر مردم بجمعیت گرد آوری اموال و اسباب بخود در مانده بودند پیر محمد خان از استماع این خبر موحش پریشان خاطر گشته مجلس کنکاش آراست رای همه بران قرار گرفت که چون مردم متفرق شده اند جنگ را طرح داده و از آب نربده گذشته روزی چند در قصبه بیجاگره اوقات بسر باید برد و بسازش کار از سر نو نموده متوجه جنگ باید شد و از انجا که هر طلوعی را هبوطی لازم و هر کمالی را زوالی منتظم است پیر محمد خان سخن راست مخلصان را نشنیده بجنگ قرار داد و چون امر دیگر رقم زده کلک تقدیر شده بود از یاران و نوکران ترددی که توقع داشت بوقوع

پناه و پای ثبات و قرار صدر اوان انعامی رفت و کار بجایی رسید که پیر محمد خان دستگیر شود و باز علی بلوچ که از گرم سود
این بادیه غرنجار رخت در بود عنان اختیار از دست پیر محمد خان گسسته بعنف و اکراه از جنگگاه بیرون برد
و قریب شام بکنار نربده رسیده و سراسیمه خود را به آب زدند اتفاقاً از میان آب قطار شتری که میگذشت اسپ
پیر محمد خان رم کرده چراغ پا شده خان را در آب انداخت و چون اجل جلوگیر شده بود عنان تا ملک آخرت
رفته غریق بحر فنا گردید بعد از وقوع این سانحه غیرت بخش قباخان گنگ و شاه محمد قلاتی و حبیب علی خان و جمعی
از امرا که کمک او در جاگیردار صوبه مالوه بودند دل از دست داده بدرگاه گیتی پناه شتافتند و مورد عتاب
و خطاب پادشاهانه شده هر کدام در خور تقصیر سزا یافتند و باز بهادر فرصت غنیمت شمرده و قابو یافته جلوریز
بمالوه در آمده و تمام آن ممالک را مفت و رایگان متصرف شد لاجرم رای جهان آرای ممالک گشای خاقان
گیتی ستان چنان اقتضا فرمود که یکی از امرای صاحب شوکت که بوفور شجاعت و حسن تدبیر متصف
باشد بضبط آن ولایت تعیین فرمایند آخر قرعه این خدمت بنام عبد الله خان ازبک افتاد و بموجب
حکم متوجه تسخیر مالوه شد و خواجه معین الدین احمد فرنخودی را که از کبار رشید و کاردانی بخطاب خانی
شرف اختصاص داشت بکمک او رخصت فرمودند و مقرر شد که بعد از تسخیر ممالک و انتظام محال جاگیر
و تعیین خالصات معین الدین احمد خان متوجه ملازمت شود و عبد الله خان بحکومت آنجا مقرر باشد و چون
عبد الله خان بولایت مالوه در آمد باز بهادر تاب مقاومت نیاورده بجید و آبا حنین حسرت و ناکامی دست
از مالوه باز داشته روی بگریز نهاد و جمعی از بهادران کار طلب بتعاقب باز بهادر شتافتند بسیاری
از مردم او در اثنای گریختن بقتل رسیدند و عبد الله خان در بلده مندو که پای تخت سلاطین مالوه بود قرار
گرفته قصبات و پرگنات آن مملکت را به امرا تقسیم نمود و معین الدین احمد خان بعد از ضبط ولایت و
تقسیم جاگیر متوجه ادراک سعادت ملازمت گردیده بسجده سده خلافت سربلندی یافت و باز بهادر آواره دشت
ادبار گردیده روزی چند برانا اودی سنگه التجا برده روزگاری بهر زنا کامی گذرانید و چون صلاح حال و مآل خود
منحصر در بازگشت بدرگاه سلاطین پناه دانست لاجرم بوسیله مقربان بارگاه عزت جبین خجلت بآستان بادشاه
جرم بخش عذر پذیر نهاد چنانچه در محل خود نگاشته کلک بیان خواهد شد و از غرایب وقایع آنکه روزی که پیر محمد خان
بقصد تسخیر مملکت بیجاگره و کهرکون از قلعه مندو بیرون میرفت بخدمت مجذوبی که از مفردان روزگار بود در
دروازه مسجد جامع مندو می نشست و بکشف و کرامات و خرق عادات اشتهار داشت رفته فاتحه التماس نمود
و آن عزیز از پیر محمد خان پرسید که مصحف مجید همراه هست پیر محمد خان هیکل مصحف طلبیده پیش نهاد و بطریق
تفاؤل گشوده بدست پیر محمد خان داد اتفاقاً سطر اول صفحه نخستین این آیه کریمه برآمده بود و اغرقنا آل فرعون و انتم تنظرون
پیر محمد خان از روی نخوت و تکبر دست باز آن عزیز دراز کرده دو سه تپچی زد و در اندک وقتی آنچه مصحف مجید بدان ناطق شده بود بمرتبه
ظهور آمد و از سوانح اقبال آمدن ایلچی شاه مغفرت پناه شاه طهماسپ صفوی فرمانروای ایرانست چون از سوالف ایام روابط دوستی
و دواعی محبت و اتحاد میان این دو دودمان عالیشان آن سلسله رفیع مکان استحکام تمام داشت و در زمانیکه شاه مغفرت پناه سیدی بیگ ولیعهد مغفور و همگی این خانواده بود و در آن
نسبت بکمالات که گوشه عزت می افراخت و حضرت شاه او را اعتماد الدوله خطاب منیر مودند بجهت عزا پرسی حضرت جنت آشیانی و تهنیت جلوس ابد قرین حضرت خاقانی فرستاده

عراق مهد و افتاب ماه تحف و هدایا بمصحوب سفارة الیسه بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشتند و چون ایلچی مذکور بحوالی
دار الخلافت آگره رسید بحضرت بعضی از امرا و اعیان سلطنت برای استقبال فرستاده بتعظیم و احترام تمام بشهر در
اوردند و مبلغ چهار ده لک دام نقد و سه کهر و تومان ایلچی عراق است یادگار تجملی طریق اقامت مرحمت فرمودند
بعد از چند روز که ایلچی از حضرت سفیر آسمان قطبی عالی ترتیب داده بسعادت کورنش ملازمت اختصاص بخشیدند
و مکتوب اشتیاق نتیجه مبنای اخلاص بگیتی و شیدنوا اعلیحضرت دوستی بود با سایر تحف و هدایا ایلچی گذرانید
و بعد از عرض مراسم تعزیت و لوازم تهنیت بندگان اعلی حضرت بزبان تلطف و ملاطفت احوال شاه پرسیدند ایلچی
را بتفقدات گوناگون نوازش فرمودند و حکم شد که از ارای عظام ایلچی را ضیافت نموده از آنچه باید دست بدو ذره
کوتاهی نخواهند و بعرض رسید که ایلچی در درگاه گیتی پناه بود پنجه روزه لک و سه لک از خزانه عامره
در وجه خرج عنایت شده بود چون حضرت انعطاف از زانی داشتند مبلغ بیست لک دام با دیگر اجناس که بهر
و بهای رسد و تومان عراقی است خرج راه عنایت شد و بجهت شاه از نفایس روزگار و نوادر بهر و بار سبیل هدایای
کلی بعد رسم ایلچیان فرستادند

شهادت یافتن اتگه خان به تیغ بی‌باکی ادهم خان و سیاست نمودن آن سفاک بی‌باک در پیشگاه معدلت حضرت جهانبانی

که حکایت و حراست بابانی از صغرسن در دامن عصمت قباب ماهم انگه تربیت یافته بودند و آن بلند نجیب عالی
مرتبت حقوق خدمت قدیم و نسبت بندگی مستقیم به این دولت داشت ادهم خان پسرش از غرور سروری بار
در ملازمت آنحضرت گستاخ بر آمده و بمین تربیت قدر دانی آنحضرت بمراتب بلند و مناصب ارجمند ارتقا
نموده و به نسبت قرب خدمت والده اش مغرور گشته قدم از اندازه ادب بیرون می‌نهاد و بخت بی خرد الانه
می‌زیست و حضرت جهانبانی مراعات حقوق والده اش فرموده از اطوار ناهنجار و سلوک ناهموار او اغماض
عین می‌کردند تا آنکه در بیولا که خان اعظم شمس الدین محمد خان اتگه از روی راستی و اخلاص بتمشیت
مهمات مالی و ملکی پرداخت و حل و عقد و قبض و بسط امور سلطنت برای رزین او تفویض یافت
جمعی از کینه گرگان واقعه طلب از بیان در صدد آن شدند بنا بر بغض و حسد کینه اتگه خان را در دل گرفته
بمقدمات دور از کار و سخنان فریب آمیز معقول ادهم خان ساختند و اگر او را از میان بردارید مدار
سلطنت و حکومت هندوستان بر تو خواهد بود و خصوص منعم خان که میخواست وکیل السلطنت باشد تحریک
و تحریض آن مبتدی باده خواهی دولت و دوستی نشاء غرور و نخوت بیشتر نمود و شهاب خان نیز
دامن بدین آتش زد و اسباب شورش و فتنه سرانجام یافت تا آنکه روز یکشنبه دوازدهم ماه الهی موافق شانزدهم
دوازدهم رمضان در صدر دیوان اتگه خان و منعم خان و شهاب الدین احمد خان و سایر ارکان دولت
و اعیان سلطنت نشسته به انتظام مهام ملکی اشتغال داشتند که ادهم خان سبیل اعتدال بی اختیار از او باش
آمده در آن بارگاه دولت داخل شد و حاضران مجلس بتعظیم او برخاستند و اتگه خان نیم قیامی کرد و آن سفاک
بی‌باک بجرد رسیدن بی محابا دست به خنجر برده متوجه اتگه خان شد و خوشیم اوزبک و دیگر ملازمان خود چشم
آلوده اشارت نمود که چه ایستاده اید و ظاهراً از منزل خود هم به این قصد بر آمده بود القصه خوشیم بیدولت

بخنجر رسانیده و زخم کاری بسینه آن صدرنشین وسادهٔ سعادت رسانید و اتکه خان سراسیمه و مضطرب بجانب دولت
سرای پادشاهی دوید و در پیش ایوان خدابرد نامی ملازم ادهم خان نیز خود را رسانیده و شمشیر انداخت و آن رکن السلطنه
در صحن دولتخانه بدرجه شهادت فائز گشت و ازین معامله نایرهٔ شورهای عظیم و وحشت غریب از حوالی دولت
سرای اقبال برخاست و آن بی اعتدال خون گرفته به اندیشهٔ تباه گستاخانه متوجه حرم سرای عالی شد و
خواست که شمشیر در دست بسته زده بمحل درآید خواجه نعمت خواجه سرای دربار شیخ ابوالفور در را مقفل ساخت
و آن کم فرصت هرچند تلاش نمود خواجه نعمت توفیق خدمت یافته نگشود و حضرت خاقانی که در بستر
راحت و کامرانی تکیه خسپ نموده بودند ازین شورش و آشوب بیدار شده باعث غوغا پرسیدند که چیست
و چون هیچ یک از پرستاران حرم سرای دولت از صورت حال اطلاع نداشتند آنحضرت خود سر از دیوار
قصر برآورده استکشاف احوال فرمودند رفیق چهارمنصب که از قدیمان درگاه بود حقیقت را چنانچه روی
داشت و اشارت بقالب خون آلود آن شهید سعید نمود حضرت خاقانی بقهرمان جلال برافروخته با اضطراب
تمام متوجه بیرون شدند و درین وقت آنکه طلب فرمایند یکی از پرستاران سراپردهٔ عزت شمشیر خاصه
بدست اشرف داد و آن شیردل بزور بازوی تایید الهی شمشیر گرفته بجانب ایوانی که ادهم خان در آنجا بود متوجه گردیدند و چون چشم آن ستمگار بر عدالت آثار
بران مدبر برگشته روزگار افتاد از روی غضب فرمودند که ای بچه لاده اتکه ما را چرا کشتی آن خیره چشم گستاخ پیش دویده سر دو
دست حضرت را گرفته گفت که پادشاه غور رسی فرمایند که چه کس او را کشته و بقدر تلاشی هم شد و حاضران بساط
قرب را چه گویم که در چنین وقتی هیچکس را توفیق یاوری نگردد که آن سیاه بخت را نزدیک نگذارد حضرت
خاقانی بزور قدرت الهی دستهای خود را از چنگ ادهم خان خلاص ساخته بشدت غضب مشتی بروی او زدند
که مانند کبوتر بسمل بزمین افتاده از هوش رفت و از فرط قهر و خشم بحاضران بساط دولت اشارت فرمودند
که این دیوانه گستاخ را ببندید فرحت خان خاص خیل و سنگرام هوسناک و جمعی دیگر دویده او را بستند
و حکم شد که از بالای صفه سرنگون ساخته بیندازند و در وقت انداختن چون پایهایش بزمین خورد از مردنان
بیرون بار حکم شد که او را به بالا آورده سرنگون اندازند درین مرتبه بشدت تمام معلق انداختند چنانچه مغز
او پراگنده گشت و آن سرگشته روزگار پریشان دماغ در حال بجزای اعمال و سزای افعال خود رسید و چون منعم خان
و شهاب خان باعث این فتنه و آشوب شده بودند از صولت غضب پادشاهی هراسیده راه
فرار پیش گرفتند و یوسف محمد خان پسر بزرگ اتکه خان از واقعه پدر کرامی قدر وقوف یافته
با اتکه خیل مسلح گردیده سر راه بر ادهم خان و ماهم انگه گرفت و غافل ازینکه شهریار معدلت شعار
حقوق نسبت ماهم انگه را منظور نداشته آن خون گرفته را در سیاستگاه قهرمان سلطنت بقصاص رسانیده
اند و بعد از آنکه حقیقت حال معلوم آنها شد این سخن را از آنحضرت نیز شنیده بیقین تصور نکردند لاجرم
حضرت خاقانی شیخ محمد غزنوی را طلب داشته ادهم خان مقتول را باو نمودند و او رفته تسلی
بخش خاطر ایشان گردید انگه خیل گشت و آن همه شور و شغب فرونشست و ماهم انگه که در منزل خود بر
بستر بیماری افتاده بود شنید که ادهم خان چنین بی اعتدالی کرده پنداشت که حضرت او را مقید ساخته

تعلق مادری و مهر فرزندی اورا برداشته بملازمت اشرف آورد و گرفتاری پسر خود را اخلاص تواند ساخت
حضرت خاقانی ماهم انگه را دیده فرمودند که ادهم خان انگه را کشت و ما هم او را بجزا و بقصاص فرمودیم
آن عاقلهٔ روزگار عرضه داشت که خوب کردید انچه آن حضرت ضمیر را آینه موافق حق و مطابق عدالت
است اما نمیدانم با در چنگیزی که پسرش را کشته باشند نه سبب غصه بیگی با در رستم خان صورت را نمود پیوسته بوده
ماهم انگه گفت و ماهم انگه پرسید که بچه طریق کشته اند جواب داد که از زخم گرزی بر روی او
بسیار است دیگر نشنیده ام و آن از دهشت ید اللهی بود که تا یافته بی ضربی بر روی او زده بودند و چون کشته شدن
پسر حقیقی ماهم انگه گرد شروع و خضوع و خشوع نمود و بیطاقتی و اضطراب بسیار آغاز نهاد و درخواست
که پسر بخشش فرزند بجان پیوند خود رود حضرت خاقانی بجهت تسلی خاطر او اظهار نه است و پیمانی
فرموده چندان دلاسای او کردند که بقدر تسکین یافت و از وفور شفقت و دلداری نگاه داشتند
که بخانه رفته پسر خود را بآن حال به بیند و حکم فرموده شد که بوجه تجهیز و تکفین ادهم خان کرده نعش
او را بدهلی روان ساختند و روز دیگر ماهم انگه بخانه خود رفته بلوازم سوگواری و مراسم عزاداری
پرداخت و چون تعلق مفرط با فرزند داشت نتوانست ضبط احوال خود نموده بمرض او روی در تزاید
آورد و ارکان عافیت تزلزل پذیرفت و بعد از چهل روز ازین واقعه مسافر ملک نیستی گردید و خاطر
قدسی مظاهر آن حضرت از قضیه ناگزیر ماهم انگه بغایت آشفتگی و گرانی کشیده و با اعزاز و اکرام
تمام نعش او را نیز بدهلی فرستادند و خود هم قدمی چند بمشایعت نعش آن عفت سرشت رفته
رعایت فرمودند و بحکم اشرف عمارت عالی بر سر مزار او اساس یافت و همچنین در خاطر جوئی و دلدهی
فرزندان انگه خان و التیام جراحت قلب ایشان توجهات صدق دل داشتند و از سوانح دولت افزا
تربیت فرمودن اعتماد خان است و انتظام یافتن محال خالصات بحسن تدبیر و کاردانی او و چون
در جنب بخشش و ریزش دل دریا نوال و دست گیتی عیال خاقان ممالک ستان سرمایه بحر و کان نیز بیت
مختصر و سینی وقع سمی نمود با وجود وسعت هندوستان و فزونی حاصلات آن درین مدت در خزینه
عامره مبلغی معتد به که بمصلحت ملک گیری و جهان کشائی وفا کند فراهم نیامده بود و متصدیان مهمات
سرکار عالی چه از کم فرصتی و چه از نارسائی در انتظام مهام خالصات و جمع خزائن نمی پرداختند درینولا که
دست قدرت حق ناشناسان متغلب از دامن دخل کوتاه شد و خواجه پهول ملک خواجه سرا که در ایام حکومت سلیم شاه پسر شیر شاه بجوهر شناسی
و کاردانی خطاب محمد خانی یافته بود و پرتو عنایت حضرت خاقانی شامل حال او گشت و آن سعادتمند از روی اخلاص معتمد خدمات
شایسته گردید پادشاه ذره پرور او را بخطاب اعتماد خانی ممتاز ساخته برای انجام محال خالصات و تحصیل خزانه و سربراهی بیوتات عالی اختصاص
بخشیده و جمیع پرگنات خالصات که بتصرف ارباب تغلب بود از انها انتزاع فرموده به اعتماد خان حواله شد و آن جمع و تنخواه
پسندیده خدمت در تنقیح ضوابط حسابی و قوانین مستحسنه مساعی موفور بظهور آورد و در اندک فرصتی هم خالصات معمور
و هم خزائن معمور گشت و مهمات سرکار عالی نظام و رونق دیگر یافت و از بدایع وقایع گریختن منعم خان گرفتار شدن او و چون این قضیه
عظیم در یک روز بتحریک منعم خان فتنه سازی او حادث شده بجهت استقلال خود که هیچ استعداد سلطنت از ان نمت رقیب آغوش اعتبار گیرد

و با وجود آن دو کس مستقلا باو نمی رسید، و چون لا ابالی روی بحکومت کابل پیش نهاد همت کوتاه ساخته بمرافقت قاسم خان میرحکر
از راه دامن کوه و سواد کابل پیغولهای ناشناخت نوشت که خود را بدرگاه سلامت رساند، چون حقیقت حال بسامع جلال رسید
آن را وقعی ننهاد، وقت بود که منعم خان بمحض توهم دور از کار چنین اراده باطل بخاطر راه داده و آخر قبح آن رسیده
روا است که دیده مراجعت خود ازنمود و خود را سرگشته بادیه ضلالات و گمراهی نخواهد ساخت، هرچند ارباب غرض فرصت
یافته و ضبط اموال و اسباب او بصریح دکنایه عرضه داشت نمودند آن حضرت از بزرگی ذات و وسعت حوصله تحقیق حرف آنها
نشنیده فرمودند که بنیاد احدی پیرامون خانه او نگردد، و فرضا اگر منعم خان بکابل رود آنهم ملک ماست، او بنده قدیم ما در دولت
بجمیع التفات احوال و اسباب او را از دست خود اهم فرستاد، قضا را بعد از تکاپوی فراوان و طی کوه و بیابان در حوالی
جگنه سروت که بجاگیر سید محمود منتشی مقرر بود بمحمود ایشان اتفاق افتاد و قاسم علی سیستانی ملازم سید محمود خبر یافت
که دو کس از امرای سراسیمه باینجا رسیده اند، و آثار خوف از ناصیه احوال ایشان هویداست، باتفاق بعضی از اهل قصبه
سر راه گرفته ایشان را از نواحی اختلال مقید ساخت، و سید محمود بارهه که بمیامن خدمت و نیرو سے شجاعت در جرگه امرا
نظام انتظام یافته بود دران نواحی جاگیر داشت از این قضیه آگاه شده منعم خان را بخانه خود برد و وقت را
غنیمت شمرده در آداب مردمی و مهمان داری کوشیده بعد از تمام بخدمت حضرت خاقانی آورد، و آن حضرت
بخلاف اندیشه باطل او و فکرهای ناقص اهل روزگار بعواطف بیکران اختصاص بخشیده، همان منصب وکالت
و خطاب خانخانی افزایش و شستند، و انواع مرحمت و انعام دلجوئی خاطر برهم خورده او و اطمینان یافت، و از سوانح
عشرت افزا آمدن تانسین است بدرگاه گیتی پناه، و شرح این داستان برسم اجمال آنکه میان تانسین در فنون
موسیقی و صنوف نغمه و تصانیف هندی سرآمد روزگار و یگانه این کار بود و در نقشبندی و نغمه پردازی ساحر
سحر آفرین داشت و از اول آفرینش تا حال در هیچ قرنی و زمانی مثل او کسی نگذشته و اغلب ظن آنکه
بعد ازین هم در کارخانه تکوین قرین او جلوه گر نشود، و در لطافت سخن و نزاکت مضامین ید طولی داشته بهوا
و اغانی و مضامین تا تقاضا از عطاخانه الهی بر دریچه خاطر و قاد وشن پرتو می افکند، و آواز دلکش اثر غریب
بود و از فیض نظر و قبول خاطر برگزیده سے درگاه ایزدے مطبوع دلها و مقبول نفسها بود و هرچه می بست
و می گفت از بس که سوز و تاثیر داشت بر زبانها می افتاد و در خاطرها نقش می بست، بالجمله چون صیت نغمه پردازی
میان تانسین بلند آوازه شده و اهل این فن که بزبان هندی آن را کلاونت گویند تصانیف او را
نسخه مجلس بهشت آئین ساخته بودند و بخدمت آن حضرت خواندند و به عرض رسید که او گوشه عافیت
گزیده بآرامت خیال کرده و در پیش راجه رامچند راجه بهته می برد، خاطر قدسی مظاهر حضرت خاقانی
از کمال جوهرشناسی و قدردانی رغبت به طلب او توجه فرمود، و جلال خان قورچی را که از مقبولان
بساط قرب بود بسخن فهمی و حدت طبع امتیاز داشت نزد راجه فرستادند که او را روانه درگاه سازد
راجه خلاف حکم از حیطه قدرت خویش بیرون دانسته ناچار از روے ضبط از سر اطاعت
بر خط فرمان نهاده میان تانسین را باسامان شایسته و پیشکشهای لایق از فیلان نامی و
جواهر گرامی بدرگاه خواقین پناه روانه ساخت، راجه پیشکش و گدا م جواهر نقد ارسال

نشین باشد القصه درین وقت جلال خان قورچی سیادت ادبی فرمین بوس خاقان مهربان کشور ستان کامیاب صورت معنی گردید و انبساط نصیب کرد راجه ملاحت مطرا باد برمی کرد هفتی که بر درگاه عالی آمده بود قریب صد فیل و دو و بسیسعد سوار و اقشان از حضور ما حضور همراه داشت و دیگر اسباب تجمل و سامان از زمین بوس بار یافته و حضرت خاقان ممالک ستان در مجلس اول بیک کرد مرام کرد و یک رو پیه انعام آن زمان ده ششش هزار لوازم سپاسداری انعام فرمودند و به رحمت و عاطفت بر دیگر مساعد بلطف او ار لطف چنین مرحمت می نمودند چون جوهر قابل و دانش وار ایک فرصتی ها میان توجهات صوری و معنوی و ترتیبات ظاهری و باطنی آن حضرت بر تربیت عظیم از راه دست رد او ابواب فیوضات به وجدانات خاطرش مفتوح گشت و نقد دانشش به عیار کامل رسید و او جسنه درین اهم از نقش آن تصانیف او و زمیان است که هرکدام دلیل اعجاز بیان او ست و اکثر بنام نامی و القاب گرامی حضرت خاقانی آراسته گردانید وقایع سال هشتم از مبدا جلوس خاقان ممالک ستان درین والا که تا نشین: نغمه روح افزا بزم آرا اگر دید بلبلان باغ تهنیت بنفس جهان افروز نغمه و اوردی بلند آوازه ساختند و عندلیبان چمن در کمال فصاحت بیان فتح گل نغمه ساز روح افزای نوروز بارگاه بصوت دلکش و آواز خوش خواندند **نظم** روز عیش و طرب بستان است ✣ روز بازار گل و ریحان است ✣ توده خاک عبیر آمیز است ✣ وامن باد گلاب افشان است ✣ بر در پرده ایوان بلبل ✣ مطرب بزمگه بستان است ✣ وز پی تهنیت نوروزی ✣ باغ را باد صبا مهمان است نیر اعظم عطیه بخش عالم بعد از نه ساعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه پانزدهم رجب نهصد و هفتاد و هشت و سعادت به برج حمل تحویل نمود و سال هشتم از مبدا جلوس حضرت خاقانی به خرمی و شادمانی آغاز شد و از سوانح روز افتتاح این سال خجسته فال ظهور پیوست مفتوح شدن ولایت پتنه است به تیغ همت خواجه عبدالمجید آصف خان و شکست یافتن راجه رامچند و غازی خان تنور و شرح این کارنامه اقبال آنکه چون خواجه عبدالمجید بکار فرمایی سیف و قلم در امثال و اقران علم امتیاز می افراخت و رتبه والا شهریار جوهرشناس او را بخطاب آصف خانی و تشریف اختصاص بخشید سرکار کدهه را که ولایتی است بغایت وسیع در وجه تیول او مرحمت فرموده بضبط آن ناحیت مرخص ساخت و او بحسن تدبیر نخست در مقام تسخیر ملک پتنه شد و به راجه رامچند که از راجهای نامور و زمین داران معتبر هندوستان است پیغام نمود که اگر فرمان برداری و خراج گذاری قبول نماید و غازی خان تنور را که پناه باو برده بدرگاه والا فرستد هر آینه از آسیب صدمات افواج قاهره محفوظ و مصون خواهد بود و الا عنقریب سزای کردار ناهنجار خود خواهد رسید راجه از بخت برگشتگی سر از اطاعت برتافته در مقام جنگ و ستیز در آمد آصف خان به اقتضای اقبال روزافزون افواج ترتیب داده بر سر او رفت و راجه باتفاق غازی خان تنور لشکر فراوان از راجپوتان و افغانان فراهم آورده بمعرکه برداشت و از جانبین هنگامه کارزار و معرکه گیر و دار گرم شد و بعد از کشش و کوشش بسیار ده دو هزار و بیشمار آصف خان غالب آمد و غازی تنور با بسیاری از سرداران آن لشکر بتیغ مجاهدان جان نثار گردید و راجه رامچند شکست یافته به قلعه باندهو که مستحکم ترین قلاع آن ولایت بود متحصن گشت و غنایم بسیار بدست آصف خان افتاد و لوای دولت ابد

مظفر و منصور در آمد و آصف خان بخود رخصت گرفته بآن قلعه رفته محاصره نمود درین اثنا به استدعا و استشفاع بعرض رسانید
که بسعادت خدمت حضور تشریف اختصاص داشته و فرمان جهان مطاع صادر شد که چون راجه چند روز از
گرد کشت زمین بوس در یابد و در زمره فدائیان درگاه منتظم گردد از سر تقصیر و گناه او گذشته ایم باید که
بزین در مقام خیراندیشی او بوده باشد و دست تصرف از ولایت او کوتاه دارد و آصف خان بموجب فرمان جهان مطاع عنان
مراجعت معطوف داشته مظفر و منصور بجاگیر خود و سعادت خدمت نمود ذکر فرستادن منعم خان خانخانان بکابل و
بعرض رسیدن دیگر سوانح و وقایع بلخ چون بمسامع عز و جلال رسید که غنی خان ولد منعم خان که بوکالت پدر متصدی
مهمات سرکار کابل بود گرفته نخوت کج می نهاد و از اطوار ناملایم و سلوک نامرضی او اکثر اعیان دولت میرزا با هم اتفاق
نموده دست تصرف و تغلب او را کوتاه ساخته اند و زمام دل اندر یافت و حکومت بر گرفته به بعضی ماجرای
آن ملک بها آمده است و شرح این بر سبیل اجمال آنکه چون غنی خان را مستی جوانی و دولت و نشاط غرور و تفرعن
پریشان دماغ ساخته بود و همواره به بی باکی و بی اعتدالی روزگار بسر می برد و عموم خلایق از اوضاع ناملایم
و اطوار ناهنجار او بتنگ آمده و اعیان دولت از ستم شریکی و بدسلوکی او بجان رسیده چه پیوسته در اندیشه مصوبه
می بودند یکی از حرکات ناپسندیده غنی خان آنکه تولک خان قوچین را که نسبت سبقت خدمت به این سلسله علیه داشت
بجهت ریشه که نقد اجنبی از خوبیش متقید ساخت و بالاخره بالتماس بعضی از ارباب صلاح او را گذاشت و تولک خان
بموضع ماماخاتون که در وجه جاگیر او مقرر بود در رفته پای در دامن صبر و تحمل پیچیده چشم براه فرصت و تقابو بود
که ورد و قصاص انتقام خود را از غنی خان بخشد تا آنکه درین ولا قافله از بلخ آمده بموضع چاریکاران رسید و غنی خان
بامید وجه از مال زمان خود باستقبال قافله رفت و چون تولک خان ازین معنی آگاهی یافت قابو دانسته با جمعی
از قزلباشان و نوکران خود الغار کرده نیم شب بر سر غنی خان ریخته او را دستگیر ساخت و در بند زنجیر کشید و با جمعی
از ارباب صلاح درمیان آمده و تعهد و سوگند قرار دادند که از پای منار تا ضحاک و بامیان که پنجم حصه ولایت کابل
است بجاگیر تولک خان مقرر باشد و بعد ازین منازعتی و کدورتی درمیان راه نیابد و غنی خان را با این شروط
خلاص ساختند و در روزی چند ازین قضیه نگذشته بود که غنی خان نقض عهد نموده لشکر خود را جمع ساخته
بسر تولک خان روان شد و تولک خان طاقت مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون یافته با جمعی
از خویش و قوم خود روی امید بدرگاه خلایق پناه نهاد و غنی خان بتعاقب او شتافت و در قریب
بموضع ترالی که از گذرهای آب غوربند است باو رسیده جنگ در پیوست و با پسر قوچین و چندی
دیگر از همراهان تولک خان کشته شدند و تولک خان با اسفندیار پسرش و معدودی جان بسلامت
بیرون برده و از آنجا غنی خان عنان مراجعت بکابل معطوف داشت و بساط تحکم و ترفع مبسوط ساخت و
دست تطاول و تعدی بیرون جا باز بر دستان دراز کرد و مردم از بی باکی او بجان آمدند و بعضی
از اعیان خدمت میرزا محمد حکیم باهم اتفاق نموده فضل بیگ و پسرش ابوالفتح را نیز با خود متفق ساخته
بدفع او مصمم و مهیا گشتند اتفاقا روزی غنی خان از شهر برآمده بسیر فالیز رفت و آنها فرصت یافته
دروازه های قلعه را کشیده برج و باره را استحکام دادند و میرزا محمد حکیم را بالای دروازه آهنین آورده نقاره ها نواختند

وبه بیاری لشکرها وشده مستعد قتال وجدال گشتند غنی خان که از حقیقت حال آگاهی یافت بهر سبیده مضطرب متوجه
شهر شده چون بکنار قلعه رسیده او را اهل شهر درنیافت و کمال غیرت بر پشته سیاه سنگ تماشا میان بود بسیاه
و خواست که پس از رسائل و گفت و شنود تسکین این شورش نماید و کار بسته اهل قلعه به تیر و تفنگ
جواب داده و بی جانب او انداختند و بیشتر انیاز او رسیده و تیری چند بر اهل قلعه بزند از خود درین وقت
جمعی از ملازمان او گریخته بشهر در آمدند چون غنی خان یافت که نقش دیگر نشست و نزدیک است که گرفتار گردد
ناکام روان از حکومت کابل به ازار حسرت رو در ابرام کرده در جای امید بر درگاه والا نهاده و بانو چوچک بیگم والده میرزا
محمد حکیم که عورت ناقله صاحب تدبیر بود مهمات را از پیش خود گرفته فضیل بیگ را وکیل میرزا ساخت و از کمال
بیخردی ابوالفتح پسر فضیل را بنیابت بدو تمشیت مهمات و معاملات می پرداخت و این سبب انقطاب
هم اکثر جاگیرهای معمور کابل را جاگیر خود و منسوبان خود گرفت و جاهای خراب را تنخواه سرکار میرزا مقرر ساخت و چون
ماهی بدین منوال گذشت اکثر مردم از ستم ظلم کی او بتنگ آمدند و والده میرزا محمد حکیم با شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ
و معصوم کابلی و غیره اتفاق نموده بقصد فضیل بیگ و پسرش همت گماشتند و شبی ابوالفتح را به درخانه طلبیده مجلس آراسته
[illegible] و آن قدر پیاله پیمودند که مست و خراب افتاد و در دولتخانه میرزا بخواب رفت و جمعی بر سر او ریخته
کارش تمام ساختند و از سر ساعتی شقیق مدهوش آباد گردانیدند و سرش را بریده بر سر نیزه کرده جسدش را از بالای
قلعه پایان انداختند و غلغله عظیم در شهر افتاد و فضیل بیگ مضطرب و سراسیمه خواست که اموال و اسباب خود را بعد از میرزا آنجا گذاشته
خضر خان هزاره که پسر غیره او بود به او پس هزاره رساند و باین اندیشه روان شد و جمعی از ملازمان او اطلاع یافته تعاقب او
نمودند و دستگیر کرده بقلعه آوردند و او را نیز آواره صحرای عدم ساختند و بعد ازین قضایا شاه ولی اتکه کافل حل و عقد مهمات کابل
شده خود را عادل شاه خطاب کرده و حیدر قاسم خان کوه بر را خانخانان ساخت و خواجه خاص ملک خواجه سرا باخلاص خانی ملقب گردانید و در تهم
مطالب هر روزه که مناسب حال و موافق شان او نبود از پیش گرفت مگر زاند که فرصتی بیگم والده میرزا او طرح وضع او بتنگ آمده
کرد قصد [illegible] بحق ناشناسی و خطور رسیکند لاجرم پیش دستی نموده او را نیز مسافر ملک نیستی گردانید و مدار مهمات از پیش خود گرفت
شرح بر آوردن غنی خان و خرابی احوال کابل بمسامع جلیله رسید [illegible] آن حضرت اقتضا نمود که منعم خان را که بسیار آرزوی حکومت کابل از
اتالیقی میرزا محمد حکیم و ضبط آنملک باید فرستاد که هم انتقام پسر خود بکشد و هم قدر مراحم و نوازش حضرت خاقانی بشناسد لهذا محمد قلی برلاس و حیدر محمد
اخته بیگی و شاه حسین خان بکری و حسن خان برادر شهاب خان و تیمور خان یکه و جمعی دیگر از بهادران بکمک خانخانان مقرر داشته رخصت فرمودند
و منعم خان که قدر این دولت نمی شناخت و اشتیاق کابل بود بجبر و رخصت بسرعت هر چه تمامتر متوجه گشت و کوچ بر کوچ خود را بجلال آباد رسانید
و استظهار کمک کشید که امرا بایو بلغ شوند و بیگم از حقیقت حال اطلاع یافته جمعیت نیک فراهم آورده میرزا را همراه گرفته از کابل
بمقابل او برآمد و قرار داد که اگر در جنگ غالب آمد هم بهتر و الا گریخته خود را بملازمت حضرت خاقانی میرساند و به خانخانان به انتقام
پسر و بی او زاده خود و تمام این مردم را بسیاستهای گوناگون تعذیب خواهد کرد و به قصد جنگ عبدالحی میر سست را پیشتر فرستاد
که قلعه جلال آباد را مضبوط نماید و چون منعم خان خبر آمدن عبدالحی میر سست بقلعه جلال آباد شنید خواجه کلان بیگ و جمعی
را بسر عبدالحی فرستاد و عبدالحی قلعه را استحکام داده بجنگ پیش آمد و درین اثنا خبر رسیدن میرزا و بیگم شنید و لشکر را از
طلب قدیم مستعد قتال و جدال شده قریب بچهار باغ در مقام خواهد رسید تلاقی فریقین اتفاق افتاد و خواجه کلان بیگ

[illegible] خان [illegible] گشته شده و منعم خان تاب مقاومت نیاورده شکست یافت و اکثر همراهان منعم خان [illegible] بیابان [illegible] شدند
و منعم خان بحال تباه بشادمان [illegible] حسب [illegible] اموال و اسباب او [illegible] بتاراج رفت و [illegible] غنیمت [illegible] کمال
[illegible] تاراج [illegible] گرفتار شده [illegible] کمال [illegible] سراسیمگی و اضطراب خود [illegible]
[illegible] توقف نموده [illegible] داشت [illegible] درگاه [illegible] استقبال [illegible]
نمود که [illegible] درگاه [illegible] امید که [illegible] ساخته متوجه [illegible] بوسی گردم و اگر
این التماس [illegible] قبول [illegible] نشود [illegible] جاگیر [illegible] سرکار [illegible] حضرت فرمایند [illegible] ساخته [illegible] خود نموده [illegible]
[illegible] ولایت گکران آمده سلطان آدم گکر [illegible] مردمی و مهمانداری [illegible] چون [illegible] داشت [illegible]
[illegible] جاگیرهای قدیم او بحال خود است و کمال خود را بحال قدیم تعیین نماید و خود متوجه ملازمت شود [illegible]
بیشتر [illegible] اصلا [illegible] خاطر [illegible] ازین مقوله بسیار شده
[illegible] منعم خان [illegible] پادشاهی [illegible] بسیار [illegible] درگاه [illegible] اقتدار
نهاده در اواسط سال [illegible] حضرت خاقانی غبار [illegible] و گرد ملالت
از چهره خاطرش پاک گشت و [illegible] گذشت منعم خان آنکه چون بخدمت پدر رسید منعم خان او را پیش خود راه نداده از فرزندی خود
عاق کرد و از حضرت خاقانی التماس اخراج او نموده بحال [illegible] آواره [illegible] او بازگردانیده و نزد عادل خان حاکم بهار رفته [illegible]
[illegible] یافت و آخر [illegible] نظر [illegible] نمودند [illegible] بحال تباه [illegible]
[illegible] فوج [illegible] بصوب [illegible] گکران و فتح آن [illegible] اقبال خاقان صاحبقران
[illegible] گکهران ما بین دریای بهت و نیلاب واقع است همواره حکام آنجا صاحب پنج و شش هزار سوار و سی و چهل هزار
پیاده می بوده اند و در وقت ضرورت بیشتر ازینهم سامان می نمودند و چون از هنگام درآمدن حضرت فردوس مکانی ظهیرالدین محمد
بابر پادشاه سلطان سارنگ و سلطان آدم گکر را با این دودمان عالیشان نسبت اخلاص و رابطه بندگی استحکام یافته بود و اطاعت
شیرشاه را نمی نمودند سلطان سارنگ با شیرشاه و سلیم شاه پسرش مصافهای صعب روی داد و شیرشاه قلعه رهتاس را بجهت
زبون ساختن گکران اساس نهاد و آخر سلطان سارنگ و پسرش کمال خان بدست افغانان افتادند و سلیم شاه سارنگ را پوست
کنده و پسرش را در قلعه گوالیار محبوس داشت و معهذا آن ولایت بتصرف سلیم شاه درنیامد و بعد از سلطان سارنگ
سلطان آدم بحکومت رسید تا بود باستقلال گذرانید و از غرائب آنکه بتقریبی سلیم شاه حکم بقتل زندانیان قلعه گوالیار فرمود در بر
زندانخانه کاواک ساخته و پر از داروی تفنگ کرده آتش در زدند و بند و زنجیر دار و تمام خانه بپرید و زندانیان پاک سوختند
و کمال خان از آسیب چنان بلیه محفوظ ماند و در گوشه خانه که بود آتش به آنجا نرسید و جان بسلامت برد و سلیم شاه از مشاهده این
حال بعهد و سوگند کمال خان را از زندان برآورده ملازم خود ساخت و چون از سواد اعظم هندوستان به انوار ذات مقدس
حضرت خاقانی روشنی پذیرفت و اورنگ سلطنت و مسند خلافت بفر جلوس ابد قرین آراستگی یافت کمال خان در سلک بندگان
درگاه و امرای صاحب جاه منتظم شده مصدر خدمات پسندیده گشت اما سلطان آدم چنانچه باید حفظ مراتب اخلاص و لوازم بندگی
ننمود و سررشته سبقت خدمت را که جهتها بدست می افتد آسان فروگذاشت و این معنی سبب آن شد که خاقان گیتی
ستان کمال خان ولد سلطان سارنگ را که حکومت آنجا از پدر او میرسید و بعد از قضیه سلطان سارنگ سلطان آدم

بنصب حکومت آنجا که گرفته بود بجا آورده فرمودند و پانزدهم و هشتاد و فرمان جهان مطاع بمیرزا محمد خان کلان و صادق خان و
قطب الدین محمد خان و راجه بهگوانداس و راجه مانسنگه و سایر امرای پنجاب صادر شد که کومک پیشتر آنجا نموده ملک
از تصرف سلطان آدم برآورده بکمال خان تسلیم نمایند بموجب حکم بالافواج آراسته متوجه گکهر شده فتح آن نمودند حسب او
شدند و سلطان آدم نیز مرتبت و جلادت پیش نهاده بمقابله برآمدند شرف اقبال شتافت و در حوالی قصبه هیلان
جنگ عظیم بوقوع پیوست اما از آنجا که همواره تائید غیبی همعنان اولیای دولت ابدقرین است شکست بر جانب گکهران
افتاد و فتحی که مطلع فتوحات روزگار تواند بود روی داد و سلطان آدم دستگیر گردید و لشکری که پسرش که بغایت دلیر و
رشید بود بسبب گریختن نشتاب جان کشمیر پناه برده و در آنک فرصتی او را نیز دستگیر ساخته آورده و تمامی ولایت گکهران
را که هیچ یک از فرمانروایان هندوستان دست تصرف بران نیافته بودند بآسانی وجوه تسخیر نمودند حسب الحکم
بکمال خان گکهر تسلیم نمودند سلطان آدم را با پسرش بآن جانب گذاشت که برای خود معاودت نمودند و ولایتی که هرگز در تصرف کسی
نگذشته بود بعنایت توجه اشرف بنصیب شده و کمال خان سلطان آدم را بند نهاده بندیگاه داشت تا رخت زندگانی
بعالم بقا و الی کشید و از سوانح سعادت انتما آمدن خواجه معین پدر میرزا شرف الدین حسین است که
... و ایالی بنیاده مجملی از احوال مشار الیه خواجه معین الدین پسر خواجه خاوند محمود است و خواجه خاوند محمود خویش خواجه
عبید الله که بخواجگان خواجه اشتهار دارند و ایشان خلف صدق ناصر الدین خواجه عبید الله احرار اند و خواجه خاوند محمود زاید
و صالح بود و از فنون کمالات و تهذیب اخلاق اشتهار داشت و در ایام شباب بعد از تحصیل مقدمات علوم متعارفه بقصد
استکمال قدم در وادی غربت نهاده اول بدیار خراسان شتافت و صحبت مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی دریافته مدتی
در آن دیار بسر برده از مشکوة صدور علما اقتباس انواع معارف و حکم نموده و برخصت ایشان بعراق رفته یکچندی در صحبت
علمای کبار گذرانید و چون خورشید علم از مطلع شیراز طالع گشته بود بشیراز رفته در حوزه درس علامة الزمانی مولانا جلال الدین
دوانی قرار گرفته کتب علوم حکمیه نمود و بعد از استکمال و اعتلای مراتب کمال بماوراء النهر معاودت فرمودند مدتها در ماوراء النهر
مرجع اکابر و اهالی و ملجای افاضل و موالی بوده در فترات ماوراء النهر بمغلستان شتافت و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت فردوس
مکانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بکاشغر آمده و از آنجا بقصد دریافت مجالست آنحضرت بهندوستان رسیده در دار الخلافت
آگره بصحبت فیض منقبت آن پادشاه صورت و معنی کامیاب ظاهر و باطن شده صدر نشین مجلس بهشت آیین گردید
و در ایام تفرقه هندوستان بکابل رفته طرح اقامت انداخت و خواجه را دو پسر بود یکی خواجه قاسم و دیگری خواجه معین و خواجه
معین در ایام حیات پدر بزرگوار بکاشغر نزد عبد الرشید خان بن سلطان ابوسعید خان رفت و خان ایشان را
باعزاز و اکرام دریافته دختر خود را که خانم نسبت داشت بخواجه نکاح نمود و چون خواجه تعریف اعتبار و اقتدار پسر خود میرزا شرف الدین حسین
از اندازه بیرون شنید که بمیمنت تربیت حضرت خاقانی بمراتب بلند و مناصب ارجمند مرتقی گشته عزیمت زیارت حج را وسیله طواف کعبه
مقصود ساخته درین سال متوجه هندوستان گردید و چون بحدود پنجاب رسید میرزا شرف الدین حسین از آگره آمده و در استقبال پدر
عالیقدر شتافته و بخدمت ایشان متوجه درگاه کیوان بارگاه گردید و چون بحوالی دار الخلافت آگره پیوست بموجب حکم اکثر امرا و اعیان
دولت باستقبال خواجه رفتند و حضرت خاقانی از نهایت جوهرشناسی و قدردانی بنفس نفیس تا بیرون شهر باستقبال خواجه آمدند
و بدین عزت سر مفاخرت او را باوج کمال رسانیدند و خواجه بسیاری از نفایس ختا و کاشغر بطریق پیشکش گذرانید و بشرف قبول مقرون

گشت

کشفت و چندگاه و بیرون سپهر بلا رهنمت حضرت خاقانی به دولت و کامرانی گذرانیدند تا آنکه میرزا شرف الدین حسین بی سبب ظاهر غلغل
باطن که مجبول جبلتش بود آتش بی بختی بر افروخته و ضوء حقوق تربیت ولی نعمتی آنحضرت مطلق نسیان نهاده بر راه و لیکی که عاقبت آن زنگار
ایستان جاه فرا نموده بصوب اجمیر و ناگور شتافت و چون صورت حال معروض ایستاده ملازمان گردید چون بیشتر ابن خیل ناسپاس
از دوستان و مصاحبان او بحقیق و فرستاده ضمیر اجتبت باطن و توهم باطل امری مطالبت حقوقی دهش کتاخ جمعیت وی را سرشته
کرده و زلستانی بدایع بهشت و دراز جوی علاقه شش هنگامه آب و مدیح انگبین بیرون و شهد ناسپاس سرانجام کرده کار آورده جان
بیسوده بلخ با آورده لاجرم حضرت خاقانی با الهام ربانی حسین قلی بیگ را بخطاب خانی شرف اختصاص بخشیده بحال جاگیر میرزا
شرف الدین حسین را با تکمیت فرموده و گوشمال وی را و انتصاح بلند مواعظ اجمند کرامت و دولت مساعد تحبا گورو
کرده قراول کوتاه همت تنگ ظرف بودند رخصت و جمعی قلیچان برادرش محمد صادق خان محمد قلی توقبائی و میرک بهادر و جمعی دیگر از بهادران
جان سپار مخلصان خدمت گزار بکومک نامزد ساختند و حکم شد که مهمو خطالا ی مقتضای بشریت است اگر میرزا از گران خواب غفلت
بیدار شده و از آن اراده باطل ندامت گزیده و در مقام معذرت باشد از استمال عواطف شاهنشاهی ساخته درگاه گیتی پناه آورد و اگر ترک
خیالات فاسد ننماید به کار فرمودن قیبد و لنتی الراتج قدیم باشند سزای کردار ناهنجار و در دامن روزگار او نهند تا موجب عبرت سایر کوته اندیشان
حق ناشناس گردد و حسین قلیخان با امرای کومک متوجه ناگور شده و میرزا مدتی قلعه اجمیر ترخان دیوانه که از معتمدان او بود سپرده بجانب جالور شتافت
و حسین قلیخان اجمیر را محاصره نموده ترخان دیوان عاقلانه جنبیده به امرا پیغام فرستاد که اگر امرا امان دهند بیرون آمده قلعه را به سپارم حسین قلی خان
قبول نموده که آن بار مصلحت عقل آمیز نبود نزخان از قلعه برآمده دیده در اطراف ملکی رو قلعه طلب ساخته چنان انجال تعاقب میرزا شرف الدین حسین معطوف
داشتند و چون شرف الدین حسین میرزا از سبب افواج قاهره آگاهی یافت طاقت مقاومت با وجود قدرت خویش بیرون یافته آواره دشت ادبار گردیده امرا
قرین بدان سرزمین در آمده قلعه جالور که محل پناه میرزا و انجا بود متصرف شدند و به موجب حکم اشرف آن قلعه را بحکمال مراد بسپرده
و همت به تسخیر قلعه جودهپور که مستحکم ترین قلاع آن ولایت است بستند و در آن ایام راجه بالدیو که از راجهای مشهور صاحب جاه و
شوکت هندوستان بود از عالم در گذشته چندرسین پسر خرد او جانشین پدر گشته آن قلعه را در تصرف داشت چون امرا به محاصره قلعه
همت گماشتند رام رای پسر کلان رای مالدیو آمده داخل دولتخواهان شد و غاشیه خدمت و بندگی بر دوش عزت گرفته به استیلام
عتبه قدسیه روی امید نهاد و حضرت خاقانی معین الدین احمد خان فرنخودی و مظفر مغل و جمعی دیگر از بهادران را بکومک حسین قلی خان
متعین فرمودند و بتائید حضرت ذوالجلال و بیمن اقبال بی زوال در اندک فرصتی آن قلعه مفتوح گشت و چون در این ولا خواجه مرشد و
حسن کفایت و کاردانی خواجه مظفر علی تربتی در پیشگاه خاطر قدسی مظاهر حضرت خاقانی جلوه ظهور نموده از کمال قدردانی و جوهر
شناسی پایه اعتبار و اعتماد خواجه را بمنصب وزارت کل بلند مرتبه ساخته سرانجام مهام مالی و ملکی و حل و عقد امور سلطنت و
جهانداری بحوزه اختیار و قبضه اقتدار خواجه حواله فرمودند و خطاب مظفر خانی نیز ضمیمه آن گرامی گشت و مظفر خان این خدمت
را بسیار شایان و عزت کرده در لوازم کفایت و درایت و معموری ولایت کار پردازیهای نمایان بظهور آورده مورد تحسین و آفرین گردید

ذکر آمدن شاه ابوالمعالی از خانه مبارک باغوای میرزا شرف الدین حسین و غبار شورش برانگیختن و آواره دشت ادبار گشتن

چون پادشاه جرم بخش عذرپذیر بنابر پاس نسبت حضرت جنت آشیانی رقم عفو بر جرایم شاه ابوالمعالی کشیده
بزلال غفران غبار زلات و عصیان او چهره احوالش پاک شسته رخصت سفر حجاز و زیارت خانه مبارک فرمودند دو سالی در اماکن متبرکه گذرانیده و زیارات منوره
مقصود گردید چون باطنش بصفت صفا و طهارت آراستگی نداشت متوجه جالور نزد میرزا شرف الدین بجهت قران نحسین اتفاق افتاد آن حق ناشناس سلسله جنبان

باعث تحریک شورش شاه ابوالمعالی شده بهند وستان آمده او را با خود متفق ساخت و از آنجا به ... جانب ... [illegible]
ابوالمعالی ... بر این سخن ... میان ولایت ... آشوب ... ساختند و ... بگردد و ... [illegible]
رفت ... اشارت ... بجانب کابل ... تحریک آمدن ... [illegible]
... بجهت ... حسین قلیخان و سایر امرا ... و چون ... بر رسید
احمد بیگ و اسکندر بیگ خویشان حسین قلیخان ... جای خود را ... ساختند و شاه ابوالمعالی ... بر ... پرداخت
... بجانب ... شتافت و درین ایام ... حال ... بجانب ... و مقرر شده بود ... پیش ... آمد
... بیرون ... قلعه ... آن ... نزول ... آگره ... گاه ... شاه ابوالمعالی ... رسید و ...
... و ... و ... ساکی ... رفته ... رفته ... گرفته ... فرصت ... بجانب ...
... گرفته ... آنجا ... حسین قلیخان ... صورت حال اطلاع یافت ...
... قلیخان ... روانه ساخت ... استقبال ... احمد بیگ و اسکندر بیگ ... بجانب ...
... و ... چون ... نزول رسید ... زاده ... شاه ابوالمعالی کرم ... اهل الناس ... شاه
... بیگ ... گرفته ... دولت ... شاه ابوالمعالی ... مقاومت ... جرأت خویش ...
... حال ... رسید ... آن ... بجانب ... برده ... مردم اسمعیل قلیخان ...
احمد بیگ ... میان قلیخان ... آن نزاع ... رفته رفته گفت و شنود ... رسید و در وقت ... آمدن احمد بیگ
و اسکندر بیگ بجهت غبار خاطری که طاری شده بود پیشتر رفته منزل گرفتند و هم ... پیش از آنکه امرا کوچ نمایند آنها سوار شده ...
کرده بودند و جمعی از ... منافق ... ما وراء النهریان ... چشم ... شده اندیشه عذری با خود ... ساختند و از آن میان ... نام ... حرام
نمکی ... بخت ... خود رسانیده کیفیت حال خاطرنشان ابوالمعالی نموده و آن تیره ... درمیان ... درخت زاری ... شاه
... رسیدن ... این جانسپاری ... آمده ... و آن منافقان بد اندیش بموجب قرارداد بجانب ابوالمعالی
رفته ... جانان ... شدند و ... احمد بیگ و اسکندر بیگ مردانه ایستاده و ... شجاعت ... جانسپاری داده
بسیاری از مخالفان را ... تیغ ... ساختند و خود نیز شربت شهادت چشیده در راه اخلاص جان نثار گردیدند و شاه ابوالمعالی از صدمات
عساکر ظفر لوا و رسیدن امرا اندیشیده مسلک فرار اختیار نمود و چون به پرگنه ... رسید ... از آنجا دروازه قلعه را بسته جنگ
پیش آمد ... راه خدمت جانسپاری ... و از آنجا ابوالمعالی بحصار فیروزه رفت و بایزید بیگ ملازم منعم خان در حراست قلعه ... شاه
... برگشته ... راه ... بجانب کابل شتافت و در حینی که موکب جهان گشا ... در نواحی ... تشریف
داشت ... شاه ابوالمعالی ... مقربان ... عزت رسید ... حزم و احتیاط ... خان ... تاتارخان ... رومی خان ... جمعی
از بهادران ... فرمودند که ... سعادت شتافته بازنده بدست آرند یا سر آن شوریده ... را بدرگاه فرستند ... نهضت
جلال خاقان بلنداقبال بصوب دهلی و رسیدن خار چشم زخم به گلبرگ عنصر مقدس چون خبر فتنه انگیزی شاه ابوالمعالی گمراه
... بمسامع عز و جلال رسید حضرت خاقانی بنابر پاس حزم و احتیاط عنان استعجال بصوب دهلی معطوف داشته
بتاریخ بیست ... موافق ... بیست و سوم جمادی الاولی در آن خطه دلکشا نزول سعادت
فرمودند ... شاه ابوالمعالی از شکوه سطوت موکب اقبال زیاده بر این صلاح حال در بودن هندوستان ندیده رخت

قلعه داشت بصوب کابل گشته بود از مطلع وقایع آنکه درهمین ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و ششم جمادی الاول سنه که آنحضرت
بزیارت روضهٔ منورهٔ سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا قدس سره العزیز توجه فرموده بودند و از آنجا مراجعت نموده
بدولتخانه تشریف می آوردند چون بچار سوی شهر قریب بمدرسه ماهم آنکه رسیدند یکی از خون گرفتهای سیاه بخت
که بر اشارت شرف الدین حسین میرزا کمین بود از میان معلوم تیری بجانب آن قبله روی زمین و زمان ... انداخت به کتف راست حضرت خاقانی رسید و قریب یک وجب فرو نشست دغدغه عظیمی در زمین و زمان پیدا شد و
دلهای ارباب اخلاص شرحه شرحه شد حاضران بساط قرب و سرهنگان سفاک بی باک ریخته میخواستند که بعد از
تشخیص احوال بجا سیاست رسانند حکم شد که تحقیق و تفتیش نپرداخته جهان را از لوث وجود آن مردود ملعون پاک سازند بسا را
و چنین رحمی که از حیات مقطوع القطع گشته جمعی از ارباب اخلاص و بندهای خاص را متهم سازد و بموجب حکم فی الفور او را پاره پاره
ساختند و شهر و دیار کوه و تار بجهت تسلی مخلصان جانفشان و تسکین شورش جهانیان با دل قوی ... سمند جهان
مستور سواره متوجه بارگاه اقبال گردیدند و چون در هر حال هر وقت حراست و حمایت ایزدی حافظ و ناصر آن برگزیده
دین و دولتست زخم کارگر نیفتاده بود و بتدبیر و معالجه حکمای حاذق و جراحان مبارک دست علی الخصوص حکیم عین الملک
که در جراحی ید طولی داشت و خضر خواجه خان که بفن تجربه از ماهران این کار بود در عرض یک هفته آن زخم روی بالتیام نهاد
و صحت کامل دست داد و لهای مجروح ارباب اخلاص مرهم مراد اندمال یافت و جهان بهم خورده را آرامش و آسایش تازه پدید آمد
مصراع سلامت همه آفاق در سلامت اوست . اگرچه بمقتضای حزم و احتیاط به تشخیص آن خون گرفته التفات نفرمودند
اما بتحقیق مشخص شد که قتلق فولاد نام از غلامان پدر شرف الدین حسین میرزا ست و داخل آن سپصد کس است
که به شاه ابوالمعالی همراه ساخته بود و چون آن برگشته روزگار فرار نموده بکابل رفت این غلام را طلبیده بدهلی آمد
و خود را بهدف تیر بلا ساخت و بعد از چند روز نهضت موکب عالی بدارالخلافت آگره اتفاق افتاد و چون هنوز زخم قدرے
تازگی داشت و سواری اسپ متعذر بود اکثر اوقات در سکپال نشسته قطع منازل وطی مراحل فرمود و در ساعت مسعود
و مختار سایهٔ چتر گردون سالی بر ساحت قدسی مساحت دارالخلافه آگره افگندند و ساکنان آن خطه فیض اساس بسعادت
استقبال شتافته نثارهای بر حواشی موکب عالی ریختند و سجدات شکر این موهبت تازه بتقدیم رسانیدند و از غرایب وقایع آنکه
مهوه نام سگ تازی بود که حضرت خاقانی توجه مفرط بدان داشتند و آنرا در دارالخلافه گذاشته بودند قضا را همان تاریخ
که در دهلی این خار چشیم زخم بگلبرگ عنصری رسید آن سگ در آگره ترک خورد و خواب نموده و محافظان هر چند تفحص میکردند که از چه تازگی
و بچه سبب طعمه را گذاشته معلوم نمیشد روزی که آن حضرت به آگره نزول سعادت فرمودند و داخل دولتخانه شدند مهوه دوید در پای آنحضرت
افتاد و آغاز لابه گری و شگفتگی نمود و طعمه را میل تمام خورد و چون حقیقت بعرض رسید و تاریخ را ملاحظه فرمودند ظاهر شد که همان روز ... آنچه
در روی دهلی روی داده آن نا سرشت ترک طعمه کرده

آغاز سال نهم از جلوس اشرف اقدس

درین ایام که روزگار افسرده از انبساط صحت ذات قدسی صفات رونق و طراوت گرفت و در غمکده دلها چمن چمن گلهای مراد
شگفت بهار عیسوی دم به نسیم روح پرور مردگان نبات حیات تازه ورداده و ظاهر جهان بچون باطن اهل اخلاص سرسبزی و شگفتگی آراستگی
یافت نوروز جهان افروز بهزاران میمنت و مبارکی آغاز شد و بعد از انقضای سه ساعت و بیست و هفت دقیقه شب یکشنبه بیست و هشتم
سال نهصد و هفتاد و یک هجری آفتاب عالمتاب به بیت الشرف خویش تحویل نمود و از جلایل مکارم و اعاظم مراحم که درین سال

بسیاری جهت ظهور رایات نصرت طراز چه ... است و امارت و ... در وسعت بلاد هندوستان زیاده از آنست که محاسبان روزگار از عهده
ضبط آن توانند بر آمد و لیکن چون پادشاه دین پناه ... استعداد ساله ... جهت ملک ... و خوب و زشت ... اخذ و لطف ... را شامل حال
حکم شد که از نتایج حال در کل قلمرو خاقانی گیتی ستان هیچ کس ... مزاحم حال رعایا و زیر دستان نشود و مسلمان و هندو
کبر و ... در مقام صلح کل بوده و هر کدام بدین و آیین خود پرستار کردگار باشند و در اصل تعیین جزیه جهت آن بوده که هواره
... اقبال ... باشد و باعث تقویت سپاه اسلام و شکست معاندان دین گردد و هرگاه بیامن اقبال خاقانی
خصال هزاران گنج در خزانه دولت بهم افزوده و جمیع رایان و راجهای هندوستان سر اطاعت در خط فرمان نهاده و رشته
اخلاص جان فشانی ... و باشند چنانچه ... راجه مانسنگه ... ولایت کوهستان تا ... راجهای آن نواحی ...
این قلعه گفته ... شما فرمان فرستادی براجه و که ... هندوان کوه رارام ... چنان ... اسلام ...
که هندو ... اسلام ... در منصورت ... جزیه چه گنجایش دارد چنانکه ... همت آنحضرت ... این جزیه ... آلایش
... و از اتفاقات حسنه که درین سال اقبال طراز بظهور پیوست رسیدن شاه ابوالمعالی بکابل و قصاص یافتن بمقتضای بی باکی ...
و شرح این ... آنکه چون آن برگشته روزگار از آب سند گذشته روی ادبار بدیار کابل نهاد عریضه‌ای مشتمل بر عجز و زاری بسیار به
ماه چوچک بیگم والده میرزا محمد حکیم فرستاد و این بیت نوشته که بیت ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم از بد حادثه اینجا به پناه
آمده‌ایم ماه چوچک بیگم خود را عاقله روزگار میگرفت بعد از اطلاع بر مضمون عریضه جمعی از دولتخواهان خود را طلب داشته
درین باب کنگاش خواست و آن بیدولتان چه از خبث باطن و فتنه رایی و چه از کوتاه فکری و نارسایی در مشورت خطا کرده
خاطرنشان بیگم نمودند که شاه ابوالمعالی مشتاق بسیار از روزگار خورده و بشما پناه آورده اگر نسبت توجهات حضرت جنت آشیانی
منظور داشته رعایت احوال او بنمایند غالب ظن آنکه قدر مروت شما شناخته مصدر خدمات پسندیده گردد و نیز او از سادات صحیح
النسب و سلاطین کاشغر با ایشان نسبت و پیوند کرده‌اند بهتر آنست که شما هم او را بنسبت مصاهرت خویش سربلند ساخته
بفرزندی قبول فرمایید و همشیره میرزا محمد حکیم را بحباله ازدواج او در آرید بیگم ازین مقدمات فریب آمیز که صورت ظاهری داشت خطا خورده
بلکه معامله و مغز کار و اندیشیده و صلاح و قباحت آن ... در نیافته و همچنین اینقدر توقف نکرد که حقیقت حال بدرگاه حضرت خاقانی اعلام
نموده رخصت گونه حاصل نماید و بی تامل جواب مکتوب شاه ابوالمعالی در کمال ملایمت و گرمی نوشته فرستاد و با عزاز و احترام تمام
بکابل آورده آن سلاله دودمان عزت را بجهان بد اندیش فتنه سرشت نسبت کرد و نتایج اعمال و ثمرات افعال خود را اندک فرصتی
ازین تفصیل آنکه شاه ابوالمعالی بعد از آن نسبت استقلال تمام یافته صاحب اختیار و اقتدار گردید و بعضی از مفتنان شورش طلب مثل
شکون پسر قراچه خان و شادمان و غیره که از بیگم آرزوها داشتند چنان خاطرنشان او نمودند که تا بیگم در قید حیات است استقلال تو
استقرار نخواهد یافت و عنقریب بتحریک شاه ... که درین ایام دست تصرف و تغلب آنها از مهمات کوتاه شده ترا ضایع
خواهد ساخت اگر تو پیش دستی نموده بیگم را از میان برداری میرزا محمد حکیم که هنوز خردسال است در قبضه اختیار تو خواهد بود
و هیچ فتوری در کار تو نشو و نما یافته قدم از رضای تو بیرون نخواهد نهاد آن سفاک بی باک از سخنان اهل غرض حقوق عاطفت
و تربیت بیگم بعقوق مبدل ساخته باتفاق شکون پسر قراچه و قاضی زاده نام ... بقصد خون ریختن بیگم بدرون محل شتافت نخست
عورت دیگر را بگمان بیگم کشته چون فهمید که غلط کرده در تفحص بیگم شد بیگم بر حقیقت حال اطلاع یافته بجایی درآمده در را زور و دون نسبت
وا ابوالمعالی آن ... دیگر دروازه را شکسته بدرون خانه درآمدند و بیگم را به آب تیغ شربت شهادت چشانیدند و بعد از

کشتن طالب میرزا محمد حکیم شدند و میرزا را که در گرفت با اطفال بازی میکرد بدست آوردند و روز دیگر حیدر قاسم کوه‌بر را که با ایشان یار
همراه بود و زبان عالی بود گرفته بقتل رسانیدند برادرش محمد قاسم را مقید ساختند و زندی محمد میدانی و باقی قاقشال و حسن خان و محسن خان
برادران شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق نموده بقصاص خون بیگم کمر بستند و مستعد قتال و جدال گشتند و از راه ارک
بقلعه در آمدند و از جانب ابوالمعالی نیز فوجی ترتیب داده بمقابله و مدافعه پیش آمد و جنگ عظیم در پیوست و خلق بسیار از جانبین کشته شدند
و آخر ابوالمعالی غالب آمده آن مردم را از قلعه بر آورد و هر کدام بجایی متفرق گشتند حسن خان و محسن خان بجانب جلال آباد شتافتند
و محمد قاسم برادر حیدر قاسم فرصت یافته از بند جست و راه بدخشان پیش گرفته خود را بمیرزا سلیمان رسانید و حادثه کابل و تسلط ابوالمعالی و کشتن
بیگم را خاطرنشان نمود و میرزا محمد حکیم نیز با وجود خورد سالی بنهانی کسی نزد میرزا سلیمان فرستاده التماس معاونت نمود که شاید انتقام خون او از
آن حق ناشناس تواند گرفت میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حوادث کابل بالشکر و احشام بدخشان متوجه کابل شد و ابوالمعالی خبر آمدن
میرزا سلیمان شنیده بجمع سپاه پرداخت و میرزا حکیم را با خود متفق انگاشته همراه گرفت و پیش از آنکه میرزا سلیمان بکابل رسد از شهر بر آمده
بکنار آب غوربند رفت و از آن طرف میرزا سلیمان با سپاه آراسته جلوریز رسید و جنگ صعب در پیوست و بدخشیان خود را باخته کابلیان را غلبه
و نزدیک بود ابوالمعالی میرزا محمد حکیم را در غول گذاشته خود بکومک فوج کابلیان شتافت جمعی از هواخواهان میرزا فرصت غنیمت شمرده جلو میرزا گرفته
بفوج میرزا سلیمان در آمدند و میرزا سلیمان از رسیدن میرزا حکیم قوی دل گشته بیکبار حمله بر فوج کابلیان آورد و کابلیان از وقوع این حال
پراگنده و متفرق گردیده راه آوارگی سپردند ابوالمعالی که از رفتن میرزا حکیم و غدر کابلیان آگاهی یافت سراسیمه و حیران از روی بگریز نهاد
و بدخشیان به پای مردی همت تعاقب آن برگشته روزگار نموده در حوالی موضع چاریکاران دستگیر ساختند و دست و گردن بسته بخدمت
میرزا سلیمان آوردند و میرزا سلیمان بحشمت و شوکت تمام بکابل در آمد و آن خون گرفته را با بند و زنجیر نزد میرزا حکیم فرستاد و میرزا فرمود
که آن حق ناشناس ظالم الطبیعت را بقصاص خون بیگم از حلق بر کشیدند و صورت این واقعه در غره ماه خورداد الهی سه شنبه موافق عید رمضان
سنه تسعمائه و هفتاد و یک هجری از پرده قضا چهره گشا گردید ؛ چو بد کردی مباش ایمن ز آفات ؛ که واجب شد طبیعت را مکافات
و بعد از این فتح میرزا سلیمان صبیه خود را از بدخشان طلبیده در حباله ازدواج میرزا محمد حکیم در آورد و امید علی را که از اعیان او بود بوکالت میرزا
مقرر ساخته اکثر محال کابل را به بدخشیان جاگیر نمود و خاطر از ضبط ولایت مطمئن ساخته عنان مراجعت به بدخشان معطوف داشت اگرچه
عزم بیگم برین بود که کابل را به بدخشیان سپرده میرزا حکیم را همراه خود به بدخشان ببرد اما میرزا سلیمان بجهت ملاحظه بدنامی و اندیشه آنکه
مبادا این معنی بر خاطر قدسی مظاهر حضرت خاقانی گرانی آید بحاله الوقت بهمین قدر تسلط راضی شد و سه حصه ولایت کابل را بمردم خود جاگیر
و یک حصه بمیرزا محمد حکیم و متعلقان ایشان واگذاشت و چون صورت حال بعرض حضرت خاقانی رسید امرای پنجاب را بجهت دفع شورش بدخشیان
و تسلط ایشان بکابل فرستادند و میرزا محمد حکیم به اعانت عساکر منصوره بدخشیان را از کابل بیرون کرد چنانچه شرح آن بجای خود مرقوم
کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی

فتح ولایت گدهه بتیغ همت خواجه عبدالمجید المخاطب باصف خان

خواجه عبدالمجید هروی از اولاد شیخ زین الدین خوافیست و از طبقه اهل قلم و در آغاز دولت روز افزون بمنصب وزارت
اختصاص داشت و بجوهر شناسی و کاردانی از وزارت بعالی مرتبه اشرف دیوانی تصاعد نمود و چون آثار شجاعت و امارت از جبهه
حالش ظاهر بود حضرت خاقانی از کمال جوهر شناسی و قدردانی خواجه را بخطاب آصف خانی ممتاز ساخته از رتبه
وزارت به اعلی درجه امارت بلند مرتبه گردانیدند اگرچه خواجه تاجیک بود اما بیامن اقبال روز افزون در این دولت
الحق از توفیق خدمت پسندیده و ترددات شایسته یافت که ترکان صاحب شمشیر پشت دست تحسین او بدندان نهادند

از اعاظم ممالک که به تیغ همت آصف خان مفتوح گشت ولایت گره کتنگاست تفصیل این اجمال آنکه گره کتنگه ولایتیست که از بلاد مسلمانان کنار
گرفته و اهل آن [illegible] گوند [illegible] از قول مردم [illegible] آن ملک [illegible] و عرض آن [illegible] شمار کرده [illegible] و آبادانی این ولایت
[illegible] وسیع مشتمل بر چندین قلعه [illegible] سوابق [illegible] در این ملک آبادان بوده [illegible]
آن ملک [illegible] فیل است [illegible] شکار فیل [illegible] ولایت فیل است و از جمله [illegible] کلان [illegible]
نام [illegible] متصل [illegible] مرکب ساخت [illegible] ایام [illegible] راجهای [illegible]
[illegible] سوار [illegible] از احصا شمار بیرون از ظهور اسلام تا طلوع کوکب اقبال خاقان گیتی ستان [illegible]
[illegible] از سلاطین دارالشکوه با وجود [illegible] ملک [illegible] آصف خان فتح ولایت [illegible]
ولایت گره [illegible] درگاوتی نام عورتی رسیده بود و آن شیر زن در شجاعت و سخاوت و کاردانی [illegible]
داد کمال رسیده و همت تمام آن ملک را بشوکت و قدرت تصرف داشت و بیست و سه هزار موضع آبادان در ایام حکومت [illegible]
[illegible] و اکثر راجها و زمینداران حوالی [illegible] آن ملک سر اطاعت بر خط فرمان او داشتند شوهر رانی درگاوتی [illegible] نام
داشت چون از درخت هستی [illegible] پسری پنج ساله از و ماند بجهت صغر سن آن پسر رانی خود متکفل اسباب سلطنت [illegible]
ابواب ریاست گشت [illegible] اندیشی و تهور [illegible] کار [illegible] تربیت [illegible] و او را بارها با حاکم مالوه [illegible]
افغانان [illegible] که همسایه او بودند محاربات عظیم دست داد و در جمیع معارک غالب آمد و همواره تا بیست هزار سوار و هزار فیل نامی
در جنگها همراه میداشت و خود تیر انداز و بندوق انداز بی خطا بود و اکثر بشکار رفتی و هرگاه شیری ظاهر شدی خود آنرا به بندوق زدی چون
آصف خان ولایت بتهه را مفتوح ساخت و با رانی قرب جوار بهم رسانید راه آشنائی و دوستی گشوده بدین بهانه بمداخل و مخارج آن ملک
وقوف حاصل کرد و چون بر حقیقت خزاین و دفاین و اسباب شوکت و مکنت اطلاع یافت هوای هم آغوشی عروس آن مملکت
در خاطرش جا کرد و دست هوس بدامن شاهد آن ولایت دراز ساخته شروع در تاخت و تاراج مواضع و قصبات حوالی و حواشی کرد
تا درین سال بحکم اشرف که همت بتسخیر گره [illegible] خان و [illegible] علیخان و محمد مراد خان برادرش و [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] و جمیع [illegible] جاگیرداران [illegible] قریب ده هزار سوار و پیاده فراهم آورده متوجه شد و با آنکه اکثر مردم را [illegible] از رانی جدا کرده بود
رانی از کمال تهور و جرات که داشت بی محابا بمقابل عساکر اقبال برآمد [illegible] که مدار علیه او بود از تفرقه مردم خود و ترتیب افواج
قاهره چنانچه دولتخواهان گوید خاطر نشان او نمودند رانی جواب داد که هرگاه من سالها بنام و ناموس زندگانی
کرده باشم در [illegible] وقت قرار [illegible] پشت دادن و داغ لعنت ابد بر جبین [illegible] غیرت نهادن خاشاک در حوصله
فطرت من گنجید مردن بناموس خوشتر از [illegible] بعار است اگر شهریار قدردان خود بودی ملازمت کردن من [illegible]
داشت اکنون از این مردم [illegible] کشیدن چه لائق است هر چه نصیب باشد خواهد شد القصه آصف خان تا موضع [illegible]
[illegible] ناچار منزل پیش آمده ایستاد درین توقف آصف خان تا دو سه هزار کس بر گرد
رانی فراهم آمده دولتخواهان رانی متفق اللفظ گفتند که قرار داد جنگ مستحسن است اما سر رشته تدبیر و احتیاط از دست
نباید داد [illegible] تا تفرقه لشکر با جمعیت گراید رانی را این رای مستحسن افتاد
متوجه جنگلستان شد و در موضع نرهی که بجانب مشرق گده است و بغایت جای مستحکم و مضبوط است و از اطراف
کوههای رفیع سر بفلک کشیده و یکجانب دریای [illegible] دشوار و صعب دارد

دار و مدار شکار بود آنجا در آمد و آصف خان که در دمو بود توقف نموده انتظار رفقا بود و انست که ناگاه ام را باید رفت و دیگر
گره یکباره از رانی بخبر شد و هر چند جاسوسان فرستاده و تفحص احوال او نمود چون ملک غریب بود اطلاع نیافت
آخر خود را یک هزار سوار نیاورد و اسپ و قربات اما ملک را به عمل در آورده بود از رانی و ظروف یافت چنین بها در که هر که از اشته نموده با
او شناسنده رانی که آمدن آصف خان شنید اعیان لشکر خود را طلب داشته گفت که تا چند در پناه و جنگل و شعاب
جبال مختفی بوده مجت و صعوبت روزگار کشید ایم من خود قرار جنگ داده ام هر کرا با خود رفیق می داری نماید با من رفاقت
کند و هر کس خواهد راه سلامت پیش گیرد که جنگ من شوق تاب نمی آرد و ظفر یافتن با ملک تیغ نشان آخر جمع مردم
که همه را بیقرار آنکس باشد دل بر جنگ نهادند و روز دیگر برانی خبر رسید که لشکر محمد و آق محمد و جمعی کثیر از بهادران عسکر اقبال
آمده سر کوه را بند و گرفتند و از چند امیر که فوجدار فیلان بود در آن جنگ با جمعی داد مردی داد شد رانی سلیح و کمال گشته بر فیلی
گردید و افواج خود را مستعد ساخته به ترتیب شایسته روان شد چون تلاقی فریقین اتفاق افتاد جنگ سخت در پیوست
و بهادران طرفین دست از جان شسته کارنامهای شجاعت بتقدیم رسانیدند و تا سیصد مغل ضرب بر تیغ و تفنگ از بها
جنسید ند و شکست بر لشکر اسلام افتاد و عدد کشته کفار شقاوت آثار از شمار بیرون است و رانی از کوه بر آمده تعاقب
لشکر اسلام نمود چون روز به آخر رسید عنان باز کشید و سران سپاه خود را طلب داشته کنگاش خواست و هر کس
در خور همت خود سخن کرد رانی گفت مناسب آنست که امشب بران لشکر شبخون آوریم و یکباره کار آنها بسازیم و اگر همگی
راضی نشوند همین جا که رسیده ایم توقف باید کرد تا صبح شود و باز بر سر آنها رویم و الا آصف خان آمده باز سر کوه را
مضبوط خواهد ساخت و کار آسان نشده بدشواری خواهد کشید رای سپاهیان بران قرار نگرفت و آخر آن جاهلان
صاحب تهور موافقت جمهور اختیار نموده از همان راه برگشت و چون صبح شد بهنگامی که رانی پیش بینی کرده بود آصف خان
آمده سر دره را استحکام داد و افواج منصوره بکوه در آمدند و آتش قتال اشتعال یافت و رانی باز به اراده جنگ
بر فیل سا و ان نام که بغایت گران دل و سبک پای بود سوار متوجه عرصه نبرد گشت و بعد از التقای فریقین کار
از تیر و تفنگ گذشته به تیغ و خنجر رسیده راجه بیرساه پسر رانی که اسم راجگی بر او بود حملهای مردانه و کوششهای
بهادرانه نمود و شمس خان میانه و مبارکخان لودی دست نیز از امرای رانی داد شجاعت و دلیری دادند و تا سه پاس
روز اشتداد جنگ بود و راجه بیرساه سه دفعه فوج آصف خان را بر داشت و در مرتبه آخر زخمی شد و رانی از کمال مهربانی
فرزند را به آن حال دیده بمردم اعتمادی خود فرمود که از جنگگاه برآورده بجامی رسانند و از این رهگذر فتوری عظیم در لشکر
رانی راه یافت و اکثر مردم بوسیله همراهی خود را از عرصه نبرد دید را ندا افکندند و بیش از سیصد کس همراه رانی نماندند و معهذا
پای همت افشرده همچنان مردم خود را بجان ستانی و خون فشانی سرگرم داشته اهتمام میکرد که ناگاه تیری از شست قضا
بر شقیقه راست او رسید و خود از روی جرأت و تهور تیر را برون کشیده برآورد اما پیکان تیر برنیامد و مقارن
آن تیری دیگر بر گردن رانی رسید و آن تیر را نیز بدست خود کشید و از افراط درد غشی بر او مستولی شد و چون ادهار
نام وکیل خود را که شجاعت و دلیری امتیاز داشت و در پیش فیل سوار بود مخاطب ساخته گفت که
همگی مقصود از تربیت و رعایت تو آن بود که چنین وقایع بکار من آئی و حالا وقت آن شده است چه مغلوب جنگ
گشته ام مبادا مغلوب ناموس هم گردم و بدست مخالفان گرفتار شوم اکنون باید که ادای حقوق تربیت و رعایت نموده

بخنجر جان سپاری مرا از ننگ این حیات سعادت نجات بخشی که وقت بغایت تنگ شده است ادهار در جواب گفت که جا شما
که دست من به این جرأت دراز شود و ذو الواقع وستی که بار غطاے تو بر داشته باشد و زین کار چون حرکت نماید ناچار این حرکت
از دست من هست نیاید که را از این معرکه جا نگاه بر آورده بگوشه سلامت رسانم رانی در کمال خشم و غضب به ادهار شنام
داده خنجر کشید و کار خود را ساخت و آن خیره زن مردانه رخت هستی بر بست و جمعی کثیر از یکجهتان او آواره عدم شدند و فتحی عظیم
نصیب اولیاے دولت ابد مقرون گشت و تا هزار فیل با دیگر غنائم زیاده از چند و چون بتصرف بهادران عرصگه فیروزی گرا
آمد اموال نامحصور بدست افتاد و تمام ملک وسیع داخل ممالک محروسه شد و مدت حکومت او شانزده سال بود و چون
آصف خان خاطر از ضبط ولایت باز پرداخت رایت همت به تسخیر قلعه چوراگره برافراخت و راجه بیرشاه پسر رانی
بلوازم قلعه داری و مدافعه عساکر اقبال همت گماشت و آن حصن حصین مملو از خزائن و دفائن و جواهر نفیس و اجناس
لطیف بود که جمع آورده چندین راجایان و راجها که دست تصرف هیچ یک بران نرسیده بلکه هر کدام در ایام حکومت
خود مبلغها بر آن افزوده بودند و آصفخان بیشتر بطمع آن خزائن سعی در تسخیر قلعه نمود و به اندک تردد و اهتمامی
قلعه مفتوح گشت و راجه مردانه خود رفت و بدستوری که مقرر اهل هندست جمعی را تعیین نموده بود که هرگاه او کشته شود جمیع
عورات را در خانه کرده بسوزند که بعد از و دست نامحرمی بدامن عصمت آنها نرسد و به اصطلاح هنود آنرا جوهر نامند
بموجب قرارداد میان بیکاری دومی بوقوع کایست متصدی این کار شده همه را پاک سوختند و از غرائب وقائع
آنکه بعد از چهار روز که آتش زده بودند دو زن یکے کملاوتی نام خواهر رانی و دیگرے دختر راجه بیراگره که بجهت
راجه آورده بودند از آن طوفان آتش بسلامت جستند و ظاهرا چوب بزرگی حائل آنها شده بود القصه چون
قلعه مفتوح گشت از قسم طلا و نقره و زر مسکوک و مرصع آلات و جواهر نفیس و اصنام مرصع مکلل و صورت جانوران
که از طلا و نقره ساخته بودند و دیگر نفائس و اجناس زیاده از حساب و قیاس بتصرف آصفخان در آمد و از مردم
صحیح القول شنیده شد که از آنجمله صد و یک صندوق پر از اشرفی علائے بود و سواے هزار فیل از ضمائم غنائم گشت
آصف خان بے مروت سررشته حساب انصاف از دست داده بغیر از دویست زنجیر فیل و آن هم عورات نیم سوخته
بدرگاه معلی ارسال داشت تمام اموال و اجناس را بشرحی که نوشته شد بملکیت گفته خاکبوس مداهنه نمود و حضرت
خاقانی از وسعت حوصله و علوے همت تغافل بلند فرمودند و چون رایات اقبال بتادیب علی قلیخان زمان سمت
جونپور نهضت فرمود آصف خان در جونپور بسعادت زمین بوس سرافراز گشت و تفصیل آن انشاء الله العزیز بجاے خود رقم زده
کلک بیان خواهد شد سیاست فرمودن خواجه معظم خواجه معظم برادر اخیافی حضرت مریم مکانی خالی از شایبه
جنون تشنجی دماغ نبود و این نسبت باعث مزید شورش مزاج و سوء اعتقاد الیهاے او گشته بود و همواره مصدر حرکات
شنیعه و اعمال قبیحه میشد چنانچه در زمان حضرت جنت آشیانی آثار الفتنه بر انگیخته بے باکیها از و بظهور آمد از جمله
خواجه رشیدی دیوان را بتیغ بے اعتدالی شهید ساخت و آن حضرت بجهت مراعات خاطر بانو و شفاعت بعضے
از مقربان بساط عزت قلم عفو بر جرائم او کشیده رخصت سفر حجاز فرمودند و یا از اماکن متبرکه مراجعت
نموده روی خجالت به آستان خاقان جرم بخش عذر ریز بر نهاد و چون در اصل طبیعتش بیباکی و بیباکی بود
با انهمه بیباقی روز کار میگذرانید و از کردار ناهنجار خود باز نیامد و بر تبه در دولتخانه پادشاهی که ارکان دولت

و اعیان سلطنت بجنت بود و نیابازی بعهد الله تعالی که مستلک برای عطاء مسطاهر اشنت مرحمت کم کرده بود او دیده است و الله کرفته و زود وهم
مسابقه و وضع دیگر بهرام خان و بخت بیشتر بیه کار دکشیده و حضرت خاقانی آن در اعتقاد از ممالک محروسه اخراج فرموده و دیگرات رفته بود
بملازمت و محبت کو را اینده و درانجام شغل نشسته بهاین وضع بسر برده بنا حرکت زده متوجه اسنان مملکت و حضرت خاقانی بجهت مراعات
خاطر مرحمت کاسته از تقصیرات که کرده او چه خود بر با کرد انیده بود و منصب جهانگیری مرحمت فرموده بود و بوسیله انتساب این دودمان عالی بجاه عالی
عظیم یافت الا انجا که گفته اند سگ خوی بد طبیعت کرنشت بود و بمرده زبرگ از دست بد نهد بد خوئی و بی باکی پیش و ززمان کرد بسبب
و آنحضرت با این شیطان بدی بار سرفروه و بمیز تا انکه بی بی فاطمه اروی یکی حضرت جنت آشیانی که بنسبت خدمت از پیش اقلان بحرم
عصمت بود و دختر او زهره آغا را خواجه معظم در عقد داشت و پیوسته از بدخوئی او در زندان بلا بسر می برد خدیو ماجد
پادشاه معدلت بارگاه استغاثه نمود که خواجه رخصت جاگیر یافته و عاجزه مرا همراه می برد و از بدخوئی او ظاهر است که قصد آن
بیچاره خواهد کرد اگر عاجزه مرا از همراهی او باز دارند باعث جان بخشی او خواهد شد حضرت خاقانی از کمال مرحمت و مهربانی
فرمودند که بدولت عزیمت شکار داریم بجهت خاطر تو از پیش خانه او گذشته او را بجا زمت طلب داشته نصیحت خواهیم
کرد و دختر ترا درین سفر همراه نبرده مقارن آنحال بدولت و اقبال سوار شده بعزیمت شکار از آب جون عبور فرمودند و دران وقت
رستم خان و طاهر محمد خان میر فراغت و قتلق قدم خان و مقبل خان و شمال خان و بشیر و خان بسعادت حضور سرفرازی داشتند
و چون بحوالی منزل خواجه رسیدند طاهر محمد خان و بشیر و خان را پیشتر فرستادند که خواجه را از مقدم عالی آگاه ساخته بملازمت
آورند و رستم خان و مقبل خان نیز متعاقب آنها رخصت فرمودند که همه معاون یکدیگر بوده اگر آن بی اعتدال در مقام
سرکشی و شورش باشد دست و گردن بسته بحضور آورند و چون آن بی اعتدال از حقیقت حال اطلاع یافت خشم آلوده
متوجه حرم سرای خود شد و زهره آغا را که از حمام بر آمده و لباس تازه پوشیده بزخم خنجر مقتول ساخت و برگشته
سرا از روزن خانه بر آورده خنجر خون آلود پیش طاهر محمد خان و بشیر و خان انداخت که جواب سخن شما اینست و آنها خنجر را برداشته
بملازمت بندگان حضرت آوردند و از ظهور این تظلم و بیداد آتش قهرمان جلال اشتعال یافت و فی الحال بدرون خانه آن
دیوانه برگشته روزگار متوجه شدند و خواجه مظلم شمشیر حمائل کرده و دست بر قبضه نهاده روبرو آمد و آنحضرت از روی صولت
و سطوت فرمودند که اگر دست از پا خطا کنی بسزای خود خواهی رسید و بحاضران بساط قرب اشارت شد که او را
مقید سازند یکی از فدائیان خواجه را با شمشیر حمائل بعقب خواجه ایستاده دیگری فلتبو حضرت خاقانی بقتلق قدم خان
اشارت فرمودند که این زیاده سر بی ادب را بزن او فی الفور تیغ کشیده بسکستی آنچنان انداخت که سرش
از تن جدا شد و زمانی همچنان قالب بی سر بر سر پا ایستاده بود و خون از فرق گردنش تیرک میزد آنگاه خواجه رسید
که چرا خون این مظلومه بیگناه ریختی آن سفاک از زبان بیهوده در اسکشوده تا آنکه بضرب لگد و مشت او را دم گیر ساختند
و بیرون کشان کنار دریا آورده بموجب حکم عدالت آئین غوطه بسیار دادند و بی از آن موکلش بکشتی مستحکم بسته بهمان حال تا دهلی نه
برده و تمام این راه زبان بسفاهت و بیهوده مست و لکد و چوب میخورد و با آنهمه شلاق از غایت سنگدلی و سخت جانی زنده ماند و مقبل خان بیسلامت
بردند که قلعه گوالیار برده بمحبوس نگاه دارد و بعد از چندی از زندان جسمانی نجات یافت و از سوانح اقبال ظفر یافتن علی قلیخان زمان با
سکندر فتح خان تبتی و تشریح این داستان بر سبیل اجمال آنکه فتح خان و حسن خان برادر او دهلوخان و جمعی کثیر از افغانان سلیمان کرار
از قلعه رهتاس آمده او از خان پسر سلیم شاه را ببادشاهی برداشتند و ولایت بهار و بعضی از محال متعلقه خان زمان را متصرف گشته پیکار

ظهور و فنا کرم ... ساختند و بهادر خان و ... بهادر و محمد بیگ خان و قتلغ خان ابراهیم خان ... باطل ... این فتنه و آشوب
متوجه شده ... چون فتح خان ... ساختند و ... زمان صلاح ... بود که از راه ... چون بمقام ... رسید
قلعه بنارس ... خان ... الدین ... و مولانا عبد الله سلطانپوری و شهاب الدین احمد خان و ...
درگاه ... رسید ... خان زمان ... سعادت ... اخلاص ... قدیم و ... الاعتقاد ...
... حاکم ... زمان ... و ... بنام نامی و القاب سامی حضرت
خاقانی ... و ... عواطف و مراحم خسروانی ... وقت ... بنوعی ... رسید ... این مرحم با ...
... خان زمان ... امرا و عظام مجلس ... افغانان ... فیلان مست جنگی ... خان
زمان ... بهادر خان ... افواج ... از قلعه برآمد و افغانان ... صفوت خان زمان ... و کثرت
... متفرق گشتند و افغانان بتاخت و تاراج منازل ایشان پرداختند درین وقت که کار بر هواخواهان این دولت ابد
مقرون دشوار گردیده بود اقبال روزافزون حضرت خاقانی کار خود کرده مجملی ازین ماجرا آنکه خان زمان با معدودی در پناه دیوار قلعه
ایستاده منتظر فرصت بود که ناگاه از پرده تقدیر چهره گشا گردید و افواج آن بعل ... حسن تبتی بر فیل تخت بلند نام سوار روبروی خان زمان ... است
و مردم خان زمان تاب صدمه او نیاورده اکثر فرار اختیار نمودند و خود با معدودی پای همت افشرده دل بر مرگ نهاد و بر یکی از برجهای قلعه که توپی
در آنجا نهاده بود برآمده خود آن توپ را اجاق کرده بر فوج حسن تبتی انداخت و تیمن اقبال بی زوال تیر فتح بر نشانه مقصود رسید و توپ
که سرداده بود بر سر همان فیل خورد و فیل بدان عظمت بضرب یک توپ بخاک هلاک افتاد و فوج حسن تبتی روی بگریز نهاد و در خلال انحال کوه پاره
نام فیل بهادر خان را که بزنجیرهای مضبوط در گوشه بسلسل ایستاده بود یکی از فیلبانان افغانان وا کرده خواست که سوار شود و چون آن فیل
در کمال مستی و سرکشی بود بقید ضبط فیلبانان در نیامد و بر یکی از فیلان افغان دویده او را درهم کوبید و شورش غریب با افغانان افتاد از ین
غوغا تمهید شکست سپاه افواج خان زمان رسیده باشند و افغانان که بتاخت و تاراج مشغول بودند سر رشته تدبیر از دست داده روی
بگریز نهادند و خان زمان از ظهور این تائید غیبی بتعاقب افغانان تیره بخت شتافته غنائم فراوان از فیلان نامی و غیره بتصرف
آورد بمحض اقبال روزافزون فتحی عظیم روی نمود و بعد از فتح خان زمان عنان مراجعت بجونپور معطوف داشته فرستادهای درگاه را به اعزاز و احترام
تمام روانه آستان ملائک آشیان ساخت و از سوانح این سال بحاجون آمدن میر مرتضی است بدرگاه افاضل پناه چون بوفور موهبت ایزد تعالی
و تقدس آستان خاقان گیتی ستان کعبه مقصود اهل روزگار و ملجا مستعدان هر دیار است از صیت جوهر شناسی و قدردانی حضرت خاقانی
همواره فوج فوج و جوق جوق از اقسام مردم روی امید بدین درگاه آورده کام روای مقصد میگردیدند و در ظل تربیت و نوازش آنحضرت
آسوده و فارغ بال زندگانی مینمودند و حرف منع ورود درین آستان بدستار زده و کفر است در دیوان فهرست مجموعه سعادت و چراغ افروز دودمان
صدر نشین مجمع افاضل عالم سید اجل میر مرتضی که از اسباط علامة الزمانی امیر سید شریف جرجانی بود و در کسب علوم معقول و منقول ید طولی داشت بشرف
سیاحت ... مستعد گشته روی امید بکعبه مقصود این آستان فیض رسان نهاده و به ادراک محفل عالی معزز و مکرم گردید و بجلائل عواطف و جزائل مراحم اختصاص یافت
نهضت موکب گیهان شکوه بعزم شکار فیل بصوب مالوه و از آنجا بقصد استیصال عبد الله خان ایلغار فرمودن و
همعنان فتح و فیروزی بار بشکار فیل مراجعت نمودن چون مکرر بمسامع عز و جلال رسید که عبد الله خان حاکم مالوه سرمست نشاء دولت
ناخوت گشته حقوق تربیت و نوازش حضرت خاقانی را بالعقوق مبدل ساخته لوازم اطاعت و انقیاد و مراسم اخلاص و اعتقاد
چنانچه قرارداد حقیقت شناسان نیک نهاد است بجای نمی آرد بلکه از فساد دماغ و شورش مزاج آثار بغی و کافر نعمتی از وجنات احوال خسران

دل او ظاهر است ما جوم فیلهای قبیل مست شیر شکار که در هر کار چندین حکمت و صلاح ملحوظ و منظور داشته تعلیم و تنسیق کارخانجات سلطنت
بهتر ساز ابناء عزیمت شکار فیل و از نظر این رو نکا بجلوه داده و بباطن پوشیدن ولایت مالوه عطف عنان نهضت جهانگشا ساخته رایات
اقبال برافراشتند و روز نهم [illegible] ماه الهی موافق روز دوشنبه بیست و یکم ذی قعده با وجود موسم باران که دریاها و سیلها
در جوش و خروش بود خصوص در این ولایت مالوه که در ایام برسات عبور از این راه بغایت متعسر و دشوار است آنحضرت بنابر صلاح
اصلاح حقیقی بر این موانع ناشده قدم همت در رکاب دولت نهادند و چون سواحل دریای چنبل مخیم اردوی معلی گشت از کثرت
بارندگی و طغیان آب دو سه هفته مقام واقع شد تا تمامی اردو بکشتی گذشت و در هنگامی که فیلان خاصه از آن دریای طوفان
خیز میگذشتند فیل لکهنه که سرآمد فیلان نامی بود در عین مستی به آب فرو رفت و از آنجا ظاهر بگوالیار [illegible] غرق
گشت و از گوالیار بحوالی قلعه [illegible] نزول دولت اتفاق افتاد و چون بیشه فیل از این منزل قریب بود ترتیب لوازم شکار در
عساکر منصوره را چند فوج فوج تقسیم نمودند و به هر فوجی یکی از امرا سردار و صاحب اهتمام ساخته باطراف فرستادند [illegible]
و اقبال با جمعی از خاصان بساط قرب متوجه شکار شدند و بعد از تکاپوی بسیار ده ماده فیل [illegible] گرد و بدنبال آن کار
یکی از آنها بفیل دیگر پیوستند اما در وقت بستن [illegible] زیر دست و پای فیل آمده بقدر [illegible] یافت و افتان
و خیزان نیم جانی بسلامت برده فردای آن روز که عید قربان بود بعد از فراغ لوازم جشن متوجه شکار شدند [illegible]
باطراف بیشه رخصت یافتند و چون بدرون جنگل در آمدند چند فیل [illegible] گرد و از این [illegible] عید افزوده [illegible]
آنها را شکار فرمودند و روز سوم [illegible] بیشه دیگر که [illegible] اکثر اشجار [illegible] و صد و پنجاه
به نشاط شکار خوش وقت گشتند [illegible] توجه آنحضرت [illegible] زیاده از هشتاد [illegible] ظاهر شد و فرمان [illegible]
جان نثار بموجب حکم مجموع آن فیلان را در آن بیشه که درختهای قوی داشت برده هر فیلی را بدرختی مضبوط بستند و چندین [illegible] هر کدام [illegible]
داشته طنابهای مضبوط از اردوی معلا طلبیدند و شب دولت و اقبال در همان بیشه توقف فرمودند و [illegible] نادره کاردانان [illegible]
بجهت استراحت آنحضرت تختی عالی از چوب ساخته بسقرلاط [illegible] الوان آراستند و حضرت خاقانی بعیش و کامرانی
بر آن اورنگ دولت مسند آرای فرمودند و جمعی از مقربان بساط قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش و میرزا
عزیز کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش و میرزا امیر الملک و میر علی اکبر و خانعالم و میر غیاث الدین علی [illegible]
بخطاب نقیب خانی شرف اختصاص یافته در حواشی آن تخت اقبال [illegible] دیگر [illegible] مجلس نشاط
آراسته مقربان بساط عزت را حکم نشستن شد و بجهت انبساط خاطر از دربار خان استماع قصه امیر حمزه
فرمودند و دربار خان پسر تکلتو خان مشهور است که در خدمت شاه مغفرت پناه شاه اسمعیل صفوی ماضی بقصه خوانی شرف اختصاص
نام او ملا عنایت بود از جوهر اخلاص و دوام خدمت در سلک خدمتکاران منتظم گشت چون همواره در دربار حاضر می بود بخطاب دربار خانی
سرافراز شده از منظوران نگاه مهر قرین و بزم آرایان مجلس بهشت آیین گردید با آنکه در فن قصه خوانان سرآمد [illegible] داشت از دیگر قابلیت ها
نیز [illegible] از قرب بادشاهان [illegible] بهره [illegible] و بالجمله [illegible] فیلهای تازه [illegible] با طنابهای استوار آورده هر یک فیل صحرائی را میان دو فیل [illegible]
مضبوط بسته داخل معسکر اقبال ساختند و چون مقصد اصلی از این شکار صید گشته [illegible] دیگر بود عنان نهضت بصوب مالوه معطوف داشتند
و در این راه از امتداد باران و طغیان سیلابها فرصت چشم گشودن نمی شد و تمام راه [illegible] گرده میرفتند و اکثر
منازل [illegible] و چندی از عظام امرا [illegible] و عساکر منصوره [illegible] دشواری قطع منازل و طی مراحل نمود

مرحوم ... مناسب قصبهٔ کنیر ... گاه ... شکست ... از آن منزل کوچ نموده چندی از امرای تیموریان گماشته رایات استعمال ... کوچ ...
برگشته حال ... افراخته ... دولت و اقبال ... نموده در اثنای راه اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر فرستادند که ...
... اعمال ناشایست خود خواهد کرد ... ضلالت ... به اصلاح ... آورده ... گریخت ...
... ساعت ... با لوه ... مسافت باشد ... آب گنگ ...
محمد قاسم خان نیشاپوری که جاگیردار آن نواحی بود سعادت استقبال دریافته التماس نمود که کلبهٔ این غریب را به فر قدوم دولت لزوم
مرتبهٔ آسمانی بخشند و حضرت خاقانی بنده را نواخته سرفراز ساخته به منزل او تشریف بردند و او طوایف ... پیشکش ... به مقصد
واصل ... از ... پیشکش نمود و مجموع آنها را به امرا و ملازمان موکب عالی کردند ... نصرت قرین ... سعادت همراهی سرفراز
... به محمد ... رکاب دولت آورده ... شدند و چون ... جهان کشا عطف عنان ... گردید
اشرف خان و اعتماد خان بازگشته عبدالله خان آمده حقیقت حال معروض داشتند که چون آن خیر اندیشان تسلی او نمودند اصلا استعداد ...
... خود را از قلعه بیرون ... اطاعت ... پیش گرفت مجملا عبدالله خان صورت هلاک خود در آیینهٔ حال مشاهده نموده ...
... رسیده ... به نواحی ... و حضرت خاقانی همت به تعاقب آن گمراه مصروف داشته جمعی از امرا مثل میرزا ملک مقیم خان
محمد قاسم خان نیشاپوری و سماجی خان و خان عالم و شاه فخرالدین و شاه قلیخان و خرم خان و قلیج خان و معصوم خان فرنخودی و خرم
و تغلق تیم خان و اعتماد خان و مجنون خان و خواجه عبدالله و میرزاده علیخان و سید عبدالله خان و چندی دیگر برسم هراول پیشتر
فرموده خود نیز به دولت و اقبال با جمعی از مقربان رکاب ظفر قرین جلو ریز متوجه گردیدند و وقت شام به موضع نوالی نزول
اجلال اتفاق افتاد ظاهر شد که آن سیاه بخت از اینجا هم پیشتر رفته شب به دولت و اقبال در آن منزل توقف فرموده
مجدداً اعتماد خان و دیگر خان را به رهنمونی آن گمراه رخصت نمودند و بعد از دمیدن صبح رایات جهان کشا به تعاقب
آن ... گرم شتافتند و در اثنای راه فرستادها برگشته به ملازمت آمدند و معروض داشتند که چون روز دوم
آن ... از قبلهٔ اقبال روی گردانیده است ... گفتن ... آهنی در ...
اتفاقاً امرا که برسم منقلا تعیین شده بودند به موضع باغ رسیدند معلوم شد که آن سرگردان بادیهٔ ضلالت ... خود را
پیشتر فرستاده خود در اینجا توقف نموده است با آنکه اکثر مردم هراول بجهت نشیب و فراز زمین متفرق گشته معدودی
مثل قاسم خان نیشاپوری و خان عالم و شاه قلیخان محرم و سماجی خان و خواجه عبدالله و میرزاده علیخان و سید عبدالله خان
به این بلا رسیده بودند باعیان اقبال روزافزون آنحضرت عرصهٔ نبرد را بجولان همت آراسته غنیم را پیشتر گرفتند
عبدالله خان برگشته بخت غافل از جنود تاییدات غیبی به فزونی جمعیت خود و قلت اولیای دولت خیره و گستاخ شده
بجنگ مبادرت نمود بهادران جان نثار به اعتضاد دولت روزافزون پای همت افشرده داد شجاعت و دلیری دادند
چون حقیقت حال به عرض اقدس رسید توسن اقبال به استعجال رانده گرم شتافتند و در این وقت خاکسار سلطان قدم از حد
پیش نهاده گستاخانه معروض داشت که حضرت ایلغار ... باید که جمعیت ما بغایت کم است و صلاح دور رفتن نیست
... این جرات قهرمان بادشاهی در جوش آمده دست به شمشیر کرده بجانب او متوجه شدند او دست از پا خطا کرده گریخت
آنحضرت از کمال غضب پیاده گشته خود را به او رسانیده شمشیر انداختند و چون نفسی چند بود از حیاتش باقی بود شمشیر ...
و او بر خاک عجز افتاده شروع در خضوع و خشوع نمود و حضرت بر حال آن مظلوم بخشوده ضبط خود فرمودند و باز بر توسن

جهان نورد و هموار دولت شده بسرعت هرچه تمامتر ظلال رایات فتح و فیروزی بر فرق جان نثاران عرصه همت افگندند و موضع قابل
بجائی رسید که غنیم مخالفان سیاه بخت از گرد و پیش آنحضرت بیگذشت و هراست ایزدی که همه جا همه وقت ناصر و معین خاقان
ظفرقرین است بسپهداری لشکر دولت حکم شد که لشکر ظفر به بلده اداره ساخته و مقیم خان خانخانان را محافظت ساخته فرمودند که و هر که
تمامی به فوج عظیم با تیاخت خانخانان از روی عجز التماس نمود که آنچه بجا طرف رسید از الطاف حضرت اعجاز گرانمایی است تعمیل بد مانی کمی
بقبول شده و رخصت آنحضرت شده تا بهم شکوه بادشاهی و نشانه ظل الهی به توالعات بطرف خان خانان پیگشته در مقام
تاختن شد نزد اعتمادخان خواست که دست تقصیر بجانب آنحضرت رسانند و التماس نمک و مدارا نماید این معنی باعث مزید غضب
و قهر شد و سپه عالم آنجانب فوج غنیم تاختند و مخالفان برگشته روزگار از شکوه حمله بادشاهی و صولت قهر الهی که کوه هاز دست
آن آب شود پای دست و دل شده عنان ثبات از دست دادند و بهادران عسکر اقبال به افواج مخالفان بدنبال خود را
رسانیده اکثر را از همراهان عبدالله خان را طعمه تیغ خون آشام ساختند و بسیاری از آن تیره بختان بد سرانجام مثل
بنات النعش از یکدیگر پاشیده روی بگریز نهادند و چندی از مردم معتبر او را دست و گردن بسته بحضور آوردند و فتحی که
طراز فتوحات روزگار تواند شد از پرده قضا چهره مراد نمود و اسامی جمعی که درین یورش ملازم رکاب نصرت اعتصام بودند
بدین تفصیل است خان خانان میرزا عزیز کوکلتاش سیف خان کوکلتاش مقیم خان محمد قاسم خان نیشاپوری میر الملک
میر علی اکبر مشهدی میر فخرالدین اشرف خان اعتمادخان و خان عالم اصفهان و لشکرخان و شاه قلیخان محرم و رستم خان جد جانان
و محمودی قلیچ خان ... علی قوش بیگی خرم خان قتلق قدم خان خواجه عبدالله حاجی محمد سیستانی عادل بیرشاه محمد قندهاری مطلب خان ابو
... و مثل ایشان از ... و بجمیل مراد بیگ مجموع این بهادران من حیث الکمیت از صد کس متجاوز نبودند و آن مردود شکسته
سپاه از همراه ... اما چون دعینی که همواره قرین رکاب این بادشاه خدا آگاه است شمار آنرا نتواند کرد و در جنب اقبال آنحضرت کثرت
مخالف چه نماید القصه شهریار حقیقت شناس بعد از ادای لوازم شکر و سپاس در همان منزل توقف فرموده محمد قاسم خان نیشاپوری را
با جمعی از بهادران کار طلب بتعاقب آن آواره دشت ادبار تعیین فرمودند و چون شب باران عظیم شد و فوجی که پیشتر رخصت یافته بود
زیاده از پنج کروه نتوانستند رفت و پیش از آنکه خورشید عالم افروز رایات نور برافرازد اعلام نصرت اعتصام متعاقب
آن بد سرانجام برافراشته سریع بفوج پیش فرستادند که تنها دو رفتن سعی و اهتمام نموده آن سیاه بخت را دستگیر سازند
و چون موکب عالی بموضع آلی رسید راجه آلی و سیلۀ عین الملک که نسبت آشنایی قدیم به او داشت آمده سعادت زمین بوس
دریافت و حسب الحکم بفوج منقلای ملحق شده از و بلندی که واشت خود را شریک آنخدمت ساخت و موکب ظفر قرین
بجهت شدت گرما لحظه در زیر درختی توقف فرموده خوش خبرخان را پیشتر فرستادند که زود می خبری از افواج قاهره رساند
و هنوز بیدولت و اقبال سوار نشده بود که خوش خبرخان مژده فتح آورد و مجملی ازین تایید جلی آنکه اکثر زمینداران
آن نواحی نطاق خدمت بر میان جان بسته ضمیمه لشکر فیروزی اثر گشتند و افواج قاهره قریب بجایی پور رسیدن
اندا ختند و اردوی عبدالله خان گمراه ریختند و آن بی حمیت کم فرصت زن و فرزند و اسباب اشیای خود را گذاشته
سراسیمه با یک سپر خود راه گریز پیش گرفت و میر میزالملک به اتفاق جمعی از فوج بادشاهی جدا شده تا پنج کروه و دیگر
آن بیدولت شتافت و بسیاری از مردم او را جدا ساخته و میر با چندی دیگر زخمی شده عنان مراجعت معطوف داشت و چون هنوز رمقی
از حیات آن بی سعادت باقی بود نیم جانی بهزار خلاکت بیرون برده خود را بگجرات رسانیدند و امرای عظام تمامی مال اهل بیت را با مجموع فیلان و سایر اموال و اسباب متصرف

گشتند و بعد از رسیدن مژده فتح رایات اقبال برافراشته تا آن سرزمین که فتح شده بود تشریف برده و جمیع امرا و بندگا
بادشاهی جا کرده [illegible]

[illegible]

شکار شد بدین ترتیب که چون فیلان صحرا منظور نظر آمد حکم فرمودند که جمعی از سواران با اطراف کلار هجوم آورده با فوج فیل
فیلان را بجانب قلعه سپری براندند و دو فیل ماده جلیبانان سوار شده خود در اجتناب سپاهی پوشیده جانب فیلان
صحرائی شتافتند که آدمی بر آنها سوار است و پیشتر کله می برده باشند تا بقلعه در آیند و باین دستور جمیع فیلان آن کلار بجانب
سپری در آورده و فیلبانان بر پاهای جانها برآمده و طنابهای محکم کمندها انداخته فیلان را بستند بغیر از یک فیل که ازین سی
و یک تن بقید ضبط در آمد مگر یک فیل کهیاندی رای که در قوت و قدرت عدیل و بود طلب شده آن فیل صحرائی بجنگ
انداختند و او صحرائی [illegible] بهتر است [illegible] که فیل کهیاندی رای غالب آمد لاجرم حکم شد که [illegible]
بهمراه وی فیل کهیاندی رای [illegible] بفیل از یکدیگر جدا ساختند و فیل صحرائی پا در دیوار قلعه را انداخته بود صحرا [illegible]
گرفت [illegible] خان کوکلتاش حکم فرمودند که چون آن فیل مانده شده از عقب فیلی [illegible] بیرون را باد [illegible] بجنگ انداختند
القصه فیلبانان [illegible] اطراف کمندها انداخته آن صحرائی را بدرختی مضبوط بستند و بعد از فراغ شکار رایات اقبال بصوب [illegible]
جاه و جلال برافراشته در ساعت مسعود و زمان محمود مسند خلافت بود و موکب جهانگشا بمحروسه [illegible] زمین کرده [illegible]
این سال اساس عمارت نگرچین است چون شهریار شیر شکار نشاط چوگان بازی و دقیق اندازی توجه موفور داشتند در موضع
[illegible] که از دار الخلافه آگره بمسافت سه کروه واقع است بموجب حکم اشرف در اندک فرصتی عمارات عالی اساس یافت و ارکان و
اعیان سلطنت و سایر ملازمان درگاه هر کدام فراخور قدرت و حالت خویش منازل و باغچه‌ها ترتیب داده شهری آباد ساختند
و نام آن نگرچین فرمودند یعنی شهر آرامش و آسایش و همواره در آنجا بچوگان بازی خوشوقت شده درین لباس [illegible] اوقات
میفرمودند از سوانح این ایام رسیدن ایلچی شاه مغفرت پناه شاه طهماسپ صفوی است بدرگاه پادشاه سلاطین پناه و مجملی این
تفصیل آنکه سلطان محمود بکری عرضه داشتی بخدمت شاه نوشته با پیشکشهای لایق مصحوب یکی از مردم کاردان فرستاده التماس
نموده که از خاقان گیتی ستان منصب خان خانی که باصطلاح الوس جغتائی خان خانان گویند بجهت این بنده طلبند و شاه مغفرت پناه
مکتوبی بآنحضرت نوشته التماس او را بلباس خواهش خویش آراستگی بخشیدند اگرچه خاقان گیتی ستان پاس خاطر ملتمس آن
[illegible] بسیار رعایت جانب ایشان بر وجه اتم میفرمودند اما چون کلان‌تر از ده امراء این دولت [illegible] بودند خلاف توره و
قانون سلطنت بود و مثل منعم خان سردار [illegible] بخطاب مستطاب عز امتیاز داشت بوجوه معقول [illegible] سمیع در جواب
نوشته ایلچی شاه را با تحف و هدایای پادشاهانه رخصت انصراف ارزانی داشتند التجای میرزا محمد حکیم بدرگاه گیتی پناه
و استخلاص کابل از میرزا سلیمان و عرض دیگر سوانح و وقایع در اوراق سابق سمت ذکر یافت که میرزا سلیمان التفاتی [illegible]
شورش شاه ابو المعالی نموده و کابل را بحیطه ضبط در آورده بدخشیان را بر آن ملک مسلط گردانید همگی مطلبش آنکه بمرور ایام
میرزا محمد حکیم را به بدخشان برده چشم [illegible] از دو کابل را باستقلال خود [illegible] و بهمین قصد مجال اقامت کابل را به بدخشیان [illegible]
و جاهای ویران غریب میرزا حکیم و کابلیان تجویز نموده به بدخشان مراجعت نموده باین هم تسلی نشده بتدریج از مردم معتمد خود
به کابل فرستادن گرفت دفعه عبد الرحمن بیگ پسر میر قولاک قدیمی را با جمعی فرستاد و دفعه دیگر [illegible] بیگی را با فوجی [illegible]
ساخت کابلیان نقوش باطن میرزا را از صفحه احوال در گرفته در مقام تدبیر و معالجه کار شدند [illegible] ارباب تدبیر خواجه حسن نقشبندی
و باقی قاقشال [illegible] و علی محمد [illegible] خواجه جعفر [illegible] آخوند [illegible]
خاص [illegible] که میرزا حکیم [illegible] رسیده بود از طرز سلوک بدخشیان [illegible] آزردگی تمام داشت

از حرم با مخلصان خود درنگ کنش نموده در مقام ... بدخشان شد و تعرض ... میرزا سلیمان ... حسین کابلی جاگیر کرده بود
شهرزاده ... قاسم بود ... مقرر ... نموده ... خود ... زمان خود ... نموده در جلال آباد در با محال متعلقه
بطلب ... میرزا سلیمان ... قاضی خان ... خان ... سلطان و ... الدین خان ... برده بود ... بجا ... خود مقرر داشت و ...
... بدخشان ... کابل ... ساخته ... آورده ... بدخشان ... بدخشان ...
رفت حقیقت حال ... میرزا سلیمان ... بدخشان ... کابلیان شد و چون میرزا حکیم ... خود ...
... استقلال ... میرزا سلیمان ... قدرت خویش ... قلعه کابل ... باقی ... سیر ...
کوکلتاش ... مقرر کرده ... بطرف جلال آباد و پشاور متوجه شد و چون میرزا سلیمان ... میرزا محمد حکیم اطلاع یافت ... قلعه
کابل ... نموده ... میرزا حکیم ... بطرف جلال آباد شتافت و میرزا ... رسید ... حقیقت
که میرزا سلیمان عنان ... تعاقب ... مراجعت نموده ... رفت و خبر میرزا سلیمان که ... متعلقان ... جلال آباد
توقف نموده بود ... گشته ملازمت میرزا شتافت و اظهار ندامت و معذرت بسیار کرد و ... منزل ... تحقیق پیوست که
میرزا سلیمان ... تعاقب ... میرزا محمد حکیم ... پشاور رفته در نواحی ... منزل گزیده و ... میرزا سلیمان
خواست که ... ترتیب تواند نمود ... میرزا ... و ... شده در ... رخصت ... نمود و خواجه حسن
برادر ... میرزا سلیمان فرستاده و خود متوجه بلاد گشت ... خاکی ... که ... زندگی مانده بود خبر آورد که میرزا سلیمان
حرم ... را در جلال آباد ... گذاشته خود متوجه ... میرزا محمد حکیم ... تمام از آب سند عبور نموده عرضه ... مشتمل بر
سوانح و حوادث و اظهار عجز و فروتنی و التماس توجهات ظاهری و باطنی مصحوب حاجی ... بیگ و ... خان ... بدرگاه پادشاه
سلاطین ... فرستاده استمداد ... کوکلتاش ... استعانت نمود ... محمود ... دیوان ... میر محمد خان که در آن ایام
حاکم پنجاب بود فرستاده ... خواست میر محمد خان قاضی عماد را با پیشکشهای لایق و اقسام اجناس ... ساخته دلجوئی و گرمجوشی
بسیار اظهار نمود و همچنین تمام امرای پنجاب در خور مرتبه خویش پیشکشها ارسال داشتند و چون میرزا سلیمان به پشاور رسید
خبر عبور میرزا محمد حکیم از آب سند ... عنان باز کشید و در غایت یاس و ناکامی از راه ... متوجه جلال آباد شد و در اثنای راه
به افغانان شنواری جنگ کرده جمعی بسیار کشته ... میرزا سلیمان ... رفت و ... شنواری ...
قوم خود ... شد و در جلال آباد ... تمام ... خود را با جمعی گذاشته متوجه کابل گشت و ... قلعه کابل همت گماشت و متحصنان لوازم
قلعه داری و استحکام برج و باره و اهتمام شایسته بکار بردند و در زمانی که ... کوکب اقبال ... روی زمین بود ایلچیان میرزا
محمد حکیم بسعادت آستان بوس سرفرازی یافتند و عرضه داشت میرزا ... جلال رسید و حضرت خاقانی توجهات ظاهری و
باطنی شامل حال میرزا فرموده در مقام تلافی و تدارک بی اعتدالی میرزا سلیمان و اصلاح شکستگیهای میرزا محمد حکیم شده قطب الدین خان
اتالیق میرزا ساختند و حکم اشرف عز صدور یافت که میر محمد خان با امرای پنجاب مثل محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان و مهدی قاسم خان
و حسن صوفی سلطان و محمد قلی خان داماد میر محمد خان و سائر امرا ... و بکومک میرزا شتافته دفع شورش میرزا سلیمان
نمایند و میرزا محمد حکیم را به مسند استقرار و استقلال متمکن ساخته قطب الدین خان را در خدمت ایشان گذاشته امرای مذکور
... و عنان ... معطوف دارند و ... به ... اسباب ... سرانجام فرموده مصحوب ایلچیان
میرزا ... امرای پنجاب بموجب حکم جهان مطاع که خدمت ... جان ... متوجه ... میرزا شدند و قطب الدین خان

او که پیش ولی خان نگر دفاع فاضل خان و محمد قلیخان و جمعی بشیر رفته میرزا را پیوسته و بجانب من توجهات افغانان ظل اللهی خواجگان میرزا
بود اندیشه و لشکر بسیار بسمت کابل شدند و میرمحمد خان انسان را امرای معدود ... رسیده و جمیع امرا را ... خود رفت و ...
... که از ... کرده اند ... در خدمت میرزا تا جلال آباد ... رسیده ... قلعه جلال آباد ... که میرزا اسلیمان
... از جانب خود ... معاصره نمودند و میرمحمد خان ... بیگ ... خود ...
... آن جماعه چون ... بسبب اطاعت ... در مقام جهالت و ضلالت ... بنا بر ترتیب ... دادند ...
... اگرچه ... مدافعه و مقاتله ... شجاعت و جان بازی داده ... ضرب تیر و تفنگ بسیاری از مردم ...
... جان سپاری ... کابل ... تکیه بر اقبال جهانگشای آنحضرت نموده ... کشیده بی محابا ...
... جوانان که همراه ... علف تیغ سیاست گشته ... سیدها ... آگاه شدند که ... میرزا ... این ...
... رسانیدند و ... کنگره قلعه کابل فرستادند ... قتال ... اهل قلعه ... آمدن ... منصوره
... ساختند و چون این بشارت جان بخش تحصنان کابل رسید شادیانه ... شوق ... آوازه ... کنگره قلعه
... اگرچه میرزا اسلیمان یک دو روزی مردم خود را تنگ ... بی خبری ... کابلیان ... جلد ...
... بعد از رسیدن آن ... بیان ... دل ... گرفته ... دادند ...
... جهات ... کشته ... جلال آباد ... امیر ...
... میرزا ... جان ... حضرت ... فتح ... عظیم ... جلال ...
... میرزا اسلیمان ... هلاکت خود را به بدخشان رسانید ... میرزا اسلیمان میرزا محمد حکیم و امرای عظام در
... بلند آوازه ساختند و رسانیدند ... کابل در ... و تحصنان و سایر
... شهر ... محبت ... حضرت ... دولت و دوام سلطنت حضرت خاقانی
... الطاف سبحانی ... سایه گستر ... چاشنی ... چند روز قطب الدین محمد خان ...
... خویشان و منسوبان و سایر ساکنان آن خطه ... انواع تفقدات و انعامات کامیاب ساخته چون
... بملازمت میرزا ... میرمحمد خان از کوتاه اندیشی خود را ... وکالت میرزا ... کابل توقف نمود و قطب الدین محمد خان
با سایر همراهان ... عرش ... ساخت و ... بانو بیگم ... میرزا محمد حکیم ... سعادت ملازمت آنحضرت ...
... قطب الدین خان ... هندوستان گشت ... امرای کلان ... مهمات کابل ... میرزا ...
... اعیان دولت میرزا ... راضی ... تقدیمات ... خاطر ... میرمحمد خان گران ساخته اسباب ...
... انجام ... و چون میرمحمد خان ... مزاجی ... از ... و اختلاف ... رسید
... میرزا محمد حکیم اگرچه ... کابلیان انحراف ... خود را ...
... ابوالمعالی ... میرمحمد خان ... نقشبندی ... خواجه خود را ... شد
... جمیع مهمات ... رفته خان کلان ... سلطنت ... بحکم آنحضرت حرمان ملازمت اختیار نموده
در کابل ماند ... و چنین ... لیکن ... اندیشه ... آمده ... در تدبیر کار
خود شد ... مردم ... کابل ... هندوستان ... متصل ... کابل

جواهر و جواهرات روزگار بدرگاه کیوان بارگاه ارسال داشت و از وقایعات این سال فرستادن قلیج خان است بر تسخیر
بستان ... خان و تفصیل این احوال آنکه در صوبه بهار رهتاس نام قلعه است که در تمام هندوستان بمتانت و استواری نظیر ندارد
و این قلعه بالای کوهی بغایت مرتفع واقع است و عرض و طول آن بسیار و وسیع و هموار است و آب فراوان دارد و چشمه‌های
درون قلعه ... است ... هیچ یک از فرمان روایان هند و هندوستان بر فراز کنگره آن نرسیده
... که ... از قرب جمعی از سپاهیان ... برادران ... بالای قلعه فرستاده و این جمله
آن قلعه را متصرف شده ... سمت ذکر یافت از آن زمان قلیج خان ... که از سرداران بزرگ
و ... اعتبار و اعتماد ... ضبط این قلعه می‌نمودند ... قلعه همواره با سلیمان ... حاکم
... مسافت ... پیوسته ... از سال ... و ... از مقربان درگاه ... ساخت
حضرت ... قلیج خان ... فرستاده ... بر منویات ضمیر آگاهی یافته اگر بر جاده اخلاص و اعتقاد ثابت قدم ...
... درگاه ... اقبال ... سعادت آستان بوس شتافته دولت ملازمت دریابد قلیج خان
... سعادت ... و حسن خان ... برادر خرد او همراه بدرگاه آورد
... خاطر از توجهات ... در این ایام که دار الخلافه آگره مستقر اورنگ خلافت گشت بسعادت زمین بوس
سرافراز گردیده و مشمول عواطف بیکران شد و هم درین سال حاجی بیگم منکوحه حضرت جنت آشیانی والده ... حضرت خاقانی
بطواف حرمین شریفین متوجه گشتند و بسیاری از پردگیان حرم سرای عزت بمرافقت ایشان محمل سعادت بستند و درین ایام ...
بتوجه شکار فیل ... اتفاق افتاد و در اثنای شکار ... بنظر ... آمد قریب هفت گز ... که چنین فیلی
بعضی از ... شهریار ... بر چشم تیغ آتش ... از هم گذرانید
چنین ... بهم ... شکارگاه لشکر خان ... خواجه عبد المجید آصف خان فرستاده ... ولایت ...
فیلان جنگلی و دیگر نفایس که در فتح ... بدست آورده آنچه لایق سرکار ... بدرگاه سپهر اشتباه بیارد و مقرر شد که خواجه غیاث الدین علی
قزوینی تا آمدن لشکر خان بخدمت بخشیگری سرفراز باشد وقایع سال دهم از جلوس ... مقرون ... تحویل نیر اعظم
عالم ... بشرف حمل شب یکشنبه هشتم شعبان ... هجری بعد از گذشتن نه ساعت و بیست و یک دقیقه اتفاق
افتاد سال ... الهی جلوس ... خاقان ... مبارکی و خرمی آغاز شد و درین ... مرغزار دلگشای ... روح افزا ... قضا
... بها ... زمین ... ساخته بود جشن ... بعد از فراغ نشاط و کامبخشی بعزیمت شکار متوجه شده
... فیلی ... بیرون ...
که قریب دویست و پنجاه فیل است آنحضرت ... تمام ... دولت نهاده متوجه آن بیشه گردیدند و ... فیلان
رسیده ... حکم ... آن گله اگر ... حصار ... گله ... حصار ...
مستحکم ... آن فیلان ... ساختند ... آن ... بیکران ... روز ... حوالی ...
فرمودند چون موسم ... بود ... امراض ... صاحب ... آنحضرت ... شفقت ...
رعایت ... العافیت ... جمعی ... مقربان ... فیلان آن ...
... جاه و جلال ... مزاج قدسی اشتداد ...

ابد پیوند سپهسالار در ضمن صحبت کامل ... عافیت شمائل ... [illegible] این روزگار ... بار دیگر ... ساعت مسعود ...
اجلال ... بگرده اتفاق ... اساس ... قلعه آگره ... چون دارالخلافه آگره در وسط ممالک محروسه واقع است
و ... ایشان در نهایت ... حضرت خاقانی ... آن مصر اقبال ... کار ... بنا ...
... عالی بنا ... مصروف ... شهر عظیم ... در ... ایشان ... [illegible]
آنحضرت از ... گرفت چون قلعه قدیم در خورشان ... این شهر ... احکام ... پیش ... قلعه ...
گردون ... عالی ... [illegible] ... چهار ...
چهار رکن عالی ... برج ... فلک البروج دعوی ... از سنگهای ... کاشی کاری ...
... قلعه ... از ... سنگ ... آن ... کنگره ... سنگ
تراشیده ... سنگها ... دیده ... چنان ... گویا تمام قلعه از یک ... سنگ تراشیده ...
... سنگ ... آن مثل این عمارتی ...
هر روز ... هزار استاد سنگتراش و معمار و مزدور ... و نجار درین قلعه کار کرده ...
اهتمام این عمارت عالی بوده در عرض هشت سال با تمام رسید ... فلک ...
چو هفت کنگره ... رنگ ... فلک ... در آن میان ... و هم در آغاز این سال فضائل و کمالات دستگاه
حقایق و معارف آگاه ... شیخ عبدالنبی ... صدارت ... شیخ ...
عبدالقدوس ... صاحب ... بوده و ... ولایت ... چون شیخ عبدالنبی
با وجود کمالات ... [illegible] ... این منصب عالی ... قدر ... موکب منصور بسمت
ولایت جونپور و دفع شورش علی قلی خان زمان و شرح دیگر سوانح که در آن یورش روی داد اگرچه علی قلی خان زمان
با وجود اصالت و نجابت به پیرایه شجاعت و شهامت آراستگی داشت و درین دولت ابد پیوند مصدر خدمات پسندیده و
فتوحات عظیمه شده و ... بسیاری از بلاد و قلاع را داخل ممالک محروسه ساخت و ...
و ناشایسته احوال بود ... دولت ... پریشان ... گشته ... در حوصله روزگار نگنجد
و ... حساب موافق نباشد از و بظهور می آمد و حضرت ظل الهی مراحم پادشاهی و مکارم ...
حواشی خاطر راه نداده و دیده ... آلایش گناهان او پوشیده تغافل ... تا از ... غفلت ... آمده
قدری ... حساب کار خود ... از روی کار ... خاص ... اما از آنجا که گفته اند
ع گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد هرچند آنحضرت تغافل میکرد ... توجهی و
التفات باعث مزید جرئت و جسارت او میشد تا آنکه ... موکب اقبال ... سمت ...
که اسکندر خان ... آن ... روزگار ... در آمده قدم از گلیم خود بیرون می نهد
رای جهان آرای چنان تقاضا نمود که اشرف خان را با فرمان ... نزد اسکندر خان فرستاده او را بجلال ...
... اشرف خان ... اسکندر خان ...
... لوازم تعظیم و تکریم ... سعادت ... شیخ ...

بوده مدتی متمادی بحیله و تزویر گذرانید و عاقبت به اشرف خان پیغام کرد که چون ایلچی پادشاهان آفاق متقالی است جان گرفتم ...
در ولی هست اتفاق نمایند و دای عظیم ... الملک او ... بحکم ... ملکی ... بایلچی ...
از انجا بر علی قلیخان شتافتند و بعد از گفت و شنود و بسیار نموده ... کار ... فتح ... باطل ... الحال ... نمودند و ...
باطل ... اساس ... اکرد ... قرار ... چون موکب ... طی مسافت ... نمود و ... تسخیر ... فیل ... اوان ...
اسکندر خان و ابراهیم خان ... بافواج ... شتافتند در ان نواحی ... علی قلیخان و بهادر خان بجانب ...
... شد ... قتل و غارت ... تا انجا ... عصیان ...
و اشرف خان ... ازدحام نمودند و چون ... باطل این سپاه ... خان ... امرای ...
... خان ... و امیر علی ... محمد امین ... سلطان ... نواحی شاه ... عصیان ...
... علی قلیخان ... یوسف ... باهم اتفاق نموده ... بر ... گرفتند و در نواحی قصبه ...
... استقبال ... محمد امین ... بر قول سپاه اسکندر خان تاختند ... مباحث ...
... قتال ... ازدحام عام نموده ... دستگیر ساختند ... عرصه خان ...
... لیکن چون ... حکمت ... مصلحت ... منظور ... تخصص ...
... کیفیت حالات ... سپاهی ... بر ... تعارف ... نمود ...
... سپاهی ... جنگ صف ... قلعه ... آصف خان ...
و آصف خان بمجرد استماع این خبر ... ولایت ... با فوج ... اگر ...
فتح قلعه ... خزینه ... همراه داشت ... سعادت ... سپاهیان خود قسمت کرده ...
فتح ... قلعه ... با لشکر علی قلیخان و بهادر ... القصه ... موکب منصور ...
بدار الخلافه آگره نزول اجلال ... آن کافر نعمتان ...
... جلال گردید و حکم ... افواج ... اجتماع سپاه ظفر پناه ... اعدا ... السلطنه منعم خان
خان خانان را با افواج عظیم ... ظفر ... از نهضت رایات اقبال رخصت فرمودند و در اندک فرصت لشکر
در ظل رایات عظمت و شوکت آنحضرت مجتمع گشت و دو هزار زنجیر فیل ... همراه گرفته اعلام نصرت ...
... دار الخلافه آگره ... محمد خان مقرر ... روز ... داده الهی
موافق ... سوم شوال ... عزیمت در رکاب اقبال نهاده ... چون عبور فرمودند ... ساعت ...
... تا آنکه ... فتوح ... جاه و جلال گردید و ... خان ... رخصت ...
... سعادت زمین بوس ... گشت و ... خان ... موافقت ...
... منعم خان خانان ... باطل است خجالت ... گزیده ... آستان ...
... عصیان ... از زیر بار خجالت بر آورند چون افواج ... دریای ...
... خبر رسانیدند که اسکندر ... موکب منصور ...
... قربان جلال ... مظفر خان ... خان

افواج قاهره را باجمعی دیگر از امرا بر سر او روی عمل [illegible] و فوجی از بهادران کارطلب با قرین موکب جهان‌پناه بطرف [illegible]
معمول جنبش [illegible] سبب آن برگشته در کارزار شدند و یک شبانه‌روز طی مسافت فرموده وقت دمیدن صبح که [illegible] آن بکار بوده [illegible]
لکهنو بوده و افواج قاهره [illegible] و حکم شد که یوسف محمدخان کوکلتاش و شجاعت [illegible] علی بهادر [illegible] رزم‌طلب [illegible] بوده با [illegible]
[illegible] محمدخان از طلوع [illegible] قیامت [illegible] دست [illegible] بر فرق روزگار خود [illegible] داده و فرار [illegible] گرفت [illegible]
با اقبال کامرانی بلکهنو در آمده و فوجی از بهادران متعاقب آن [illegible] تعیین فرموده [illegible] افغانان [illegible]
بسیاری از آن گریختگان را علف تیغ آشام ساختند و [illegible] جان کندن و خون [illegible] علی قلیخان
و بهادر خان [illegible] از [illegible] خان ترک محاصره [illegible] بوده و باضطراب تمام بجانب جونپور شتافتند و افغانان [illegible]
گرفته از گذر [illegible] بعضی از افغانان [illegible] در آب فرو رفتند و موکب [illegible] لکهنو کوچ فرموده [illegible] جلال بصوب جونپور
برافراشت و در اثنای راه اصفخان و مجنون خان و دیگر امرا [illegible] سعادت [illegible] سرافراز شدند و چون [illegible] قلعه جونپور
واقع [illegible] اصفخان در آمده بود [illegible] از سوار [illegible] جوشن‌پوش [illegible] بنظر اشرف گذرانید و فیلان نامی [illegible]
انعام [illegible] بود با [illegible] عراقی [illegible] و دیگر [illegible] روزگار [illegible] و چون [illegible] شوکت [illegible] نهضت [illegible]
اعتماد اصفخان و مجنون خان و شاه محمدخان جلایر را با افواج ظفرقرین تعاقب علی قلیخان تعیین فرمودند که [illegible]
[illegible] باشد بعمل آورند علی قلیخان در اطراف آب [illegible] در ده [illegible] اصفخان با دیگر امرا [illegible] صف [illegible] دولت
آراسته منزل گزیدند و چون علی قلیخان [illegible] ایام نسبت اتحاد و رابطه [illegible] با سلیمان کررانی حاکم بنگاله [illegible]
[illegible] استحکام داده بود [illegible] و نامه [illegible] جرات [illegible] اقدام [illegible] و حضرت خاقانی حاجی محمدخان سیستانی
که [illegible] معقول [illegible] بود [illegible] رسم رسالت نزد سلیمان فرستادند که از امداد و کمک علی قلیخان [illegible]
سعادت [illegible] حاجی محمد چون [illegible] افغانان که با علی قلیخان رابطه آشنائی و دوستی داشتند او را از
[illegible] آمده نزد علی قلیخان فرستادند و علی قلیخان حاجی محمدخان را نظربند نگاه [illegible] اما حاجی محمد [illegible] ملاحظه [illegible] با علی قلیخان
سخن کرده [illegible] محض خیراندیشی آن [illegible] سعادت بود و بر طبق [illegible] وجود حاجی محمد در میان [illegible] بجهت اطفاء
[illegible] و از سوانح این ایام فرستادن حسن خان خزانچی است نزد [illegible] راجه اودیسه [illegible]
[illegible] ولایت اودیسه در اقصای ممالک شرقیه بسمت جنوب واقع است و لوای تسخیر هیچیک از سلاطین [illegible]
آن ولایت [illegible] راجه اودیسه [illegible] و کثرت فیل [illegible] ممتاز بود [illegible] حکومت آن ملک
[illegible] که در وقایع سابق نام او مذکور شده [illegible] تسلط سلیمان کررانی بر راجه اودیسه [illegible] و راجه
[illegible] انواع [illegible] معاضدت [illegible] هرچند سلیمان کررانی سعی بجا آورد دست تصرف و قدرت بر آن ملک [illegible]
[illegible] رای جهان‌آرای حضرت خاقانی [illegible] الهام ربانی چنان تقاضا فرمود که یکی از فدائیان درگاه را نزد راجه مذکور
فرستاده بجلائل [illegible] اعطاف پادشاهی استمالت و مستظهر گردانند لاجرم حسن خان خزانچی را [illegible] که
زبان‌دان آن قوم بود رخصت فرمودند و فرمان جهان مطاع عز صدور یافت که چون سلیمان کررانی معاضدت و مساعدت
علی قلی [illegible] هرگاه متوجه [illegible] این [illegible] سعادت شود باید که تو بولایت بنگاله در آمده [illegible]
آن ولایت [illegible] دقیقه نامرعی نگذاری و راجه بحکم پادشاهی مفتخر و مباهی شده مراسم استقبال و لوازم تعظیم و تکریم رسانیده

بجنگ سپاهی لاابالی از فیلان نامی دیگر نفائس گرامی بصحوب حسن خان به درگاه معلی فرستاده معروض داشته بود که اگر سلطان محمد عادل
جدا شده خود بیرون نماید که کوکب علی قلیخان شاید بمن باجمعیت خود از بهیم خان که مدعی سلطنت بهت براه اگر ولایت
بنگاله در آمده کار پر دازی باطوار رسانید که غیرت بحسب بحث برگشتهای سپاه از روزگار شده و حسن خان خبر آنجا باز
باراهی برداشته و کیل آنجا داشته شده در درگاه عرض اشتباه شده بود بحینی که موکب جهانگشا از این سفر فتح و ظفر مراجعت فرمود
بجنت خلافت نزول اجلال فرمود سعادت زمین بوس دریافتند و از سوانح این ایام فرار نمودن خواجه عبد المجید آصف خان و برادرش
این بود که در آن ایام که آصف خان فتح ولایت کده نموده خزائن و دفاین آن بدست آورده و عرض نموده بود اگر چه در ادای شکر و عدم تصرف در موده عالم
و سامان که از غنائم شمار بیرون بود نصیب وی شد دندان طمع فرو برده هیچ از آن غنائم به درگاه گیتی پناه نفرستاده و حضرت
خاقانی از کمال مروت و شفقت اصلاً در مقام باز پرس نشدند از آنجا که گفته اند که ایشان عنایت بهم داده از این رهگذر
در وهم و هراس بود و ارباب کفایت در آن عرض تفصیل ترتیب داده بعرض بندگان حضرت میرسانیدند و با آنکه حضرت خاقانی التفات
حرف آن مرتبه نکرده بودند لیکن چون ماجرای مجلس بهشت آئین بر آصف خان میرسید باعث ازدیاد توحش و تردد موجب خوف دل مرد
می شد و در هنگامی که در استیصال علی قلیخان تعیین فرمودند به سخن پیرایی جمعی از فتنه انگیزان و واقعه طلب پیر عظیم بر خاطر راه
یافت و شبی با وزیر خان و دیگر معتمدان خود از قید دین و دولت روی تافته راه ادبار پیش گرفت و بجانب کره شتافت
و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید منعم خان خانخانان را با جمعی از آن لشکر تعیین فرمودند و شجاعت خان را با جمعیت
از بهادران در خدمت طلب تعاقب آصف خان رخصت نمودند و شجاعت خان وقتی بکره رسید که آصف خان در مقام جنگ
آماده بود و شجاعت خان خواست که بکشتی ها نشسته از آب بگذرد و آصف خان آگاه شده بر کنار آب آمد و میان او و شجاعت خان جنگ گرم
و تمام آن روز به تیر و تفنگ از دو طرف زد و خورد کردند و چون پرده ظلمانی شب بمیان آمد آصف خان فرصت غنیمت شمرده براه ادبار شتافت و
شجاعت خان صبح بامداد از رفتن او اطلاع یافت بسرعت هر چه تمامتر تعاقب او کمر همت بر بست و چون آصف خان اول شب رفته بود و فاصله
حایل شده نتوانست به او رسید ناگزیر عنان مراجعت معطوف داشته در جونپور بسعادت زمین بوس سربلندی یافت و از وقایع
این ایام فرستادن قلیج خان است مرتبه دوم نزد فتح خان بقلعه رهتاس چنانکه سابقاً نگاشته کلک بیان گردید قلیج خان نزد فتح خان
رفته قرار داده بود که چون موکب جهانگشا به جونپور نزول اقبال فرماید فتح خان تبارک ادب شناخته فیل بخت بلند را که مهم
جنگش همراه آورده در بندگی که جونپور مستقر رایات جلال شد قلیج خان را باز بهمان خدمت فرستادند که شاید او بتنبیه راه سعادت
به اینه نماید و چون قلیج خان برهتاس رسید اگر چه بظاهر ملاطفت و لابه گریها از و بظهور آمد اما چون طینتش بشقاوت مجبول بود
بمواعید کاذبه و متعهدات باطله روز میگذرانید و قلیج خان مقاصد باطنی او را از نقوش پیشانی دریافته روی مراجعت بدرگاه
معلی نهاد و بخشیدن جرائم علی قلیخان زمان باستشفاع منعم خان خانخانان چون علی قلیخان حق ناشناس بدست همت
در مراسم شکر گذاری ایستادگی نکرده مخذولان دیگر مثل سکندر خان و بهادر خان و جمعی را از خود جدا ساخته بجانب ولایت سرکار فرستاد
که از آن طرف بمیان ممالک محروسه در آمده غبار فتنه و شورش بر انگیزند رای جهان آرا چنان تقاضا فرمود که فوجی از
بهادران عرصه کار زار از پس سر راه آن مخذولان برگشته روزگار تعیین فرمایند که از هر جا سر شورش بر آرند با طفای
نائره فتنه آنها همت گمارند بنابر این شاه بداغ خان و سعید خان و قیا خان و حسین خان و باقی خان
و مطلب خان و معصوم خان فرنخودی و حلیه خان و محمد امین دیوانه و بیگ نورخان و سلیم خان و فتوری

افغانان و دیگر بهادران جان سپار به سرکردگی میر معز الملک تعیین نموده بود و او ان تا هر جا که جز آباد جهان مساعدت یافت
و درین وقت منعم خان به یاسلیقی لشکر مقرر شد علیقلیخان این معنی را از امداد اتفاقی دانسته تجدید مراسم اخلاص و دوستی
تقدیم نموده برسل و رسایل سلسله جنبان روابط سابق و لاحق گردید و ابراهیم خان برادر زاده … در خدمت حضرت فردوس مکانی
… شرف اختصاص داشت نزد منعم خان فرستاده که آنچه از گذشته نموده … کاردان متعاقب یکدیگر … ساخته
… خجالت در میان آورد و منعم خان حقیقت حال به درگاه پادشاه جرم بخش عذر پذیر عرضه داشت نموده استعفای جرائم او کرد
تا آنکه حضرت خاقانی … اشرف قلوب … دوستان … جرائم دست داده بود لیکن بجهت مراعات خاطر خانخانان و صلاح وقت
… التماس … خواجه غیاث الدین علی قزوینی را فرستادند که منعم خان را نوید عواطف و مراحم شاهنشاهی مستظهر گردانیده بر حقایق
کار و دقایق اسرار آگاهی یافته آنچه از طرح و طرز معامله دریابد عرضه داشت نماید و چون منعم خان بقبول این ملتمس … خاطر گردید
بعلیقلی خان نوشت که حصول این مقصد و تیسر این مطلب بنامه و پیغام … صورت پذیر نیست اگر مشافهه را بمکالمه قرار دهند باهم
بی پرده و حجاب سخن کنیم بصواب قریب تر خواهد بود لیکن چون در افواه شهرت داشت که عادل ولد شاه محمد قندهاری و جمال خان بلوچ و دیگر …
جان نثار از درگاه دادطلبیده آمده اند که کار آن … به انجام رسانند علیقلی خان از فرط توهم بدین منعم خان جرات نمی نمود تا آنکه مقرر
شد که ازین طرف منعم خان و از انجانب علیقلی خان هر کدام با دو سه کس بکشتی نشسته در میان دریا بیکدیگر ملاقات نمایند و در آنچه باشد
نجات امور … علیقلی خان این مژده را فوز عظیم دانسته با جمعیت خود و حسن خان … و سلیمان منگلی و کالا پهار که از امرای افغان
بنگاله او همراه بود بکنار دریا آمده تمام مردم را بر لب آب گذاشته خود با سه کس که شهریار گل … سلطان محمد میراب و دیگر قورچی او که
جرم نام داشت بکشتی نشسته بمیان دریا آمد و ازین طرف خانخانان با میرزا غیاث الدین علی و بایزید بیگ و میرخان غلام سلطان محمد
که پیش منعم خان اعتبار داشت بکشتی نشسته متوجه گردیدند و از دو طرف دریای گنگ فوج فوج و قشون قشون صفوف آراسته تماشا
میکردند و چون در میان دریا کشتیها بهم رسید علیقلی خان تنها از میان کشتی خود جسته بکشتی منعم خان در آمد و گفت کیفیت … سلام علیکم …
را اگرم دریافته نشسته و بعد از تواضعات رسمی و تکلفات عرفی سخن از مدعا در میان آمد علیقلی خان باظهار خدمات و ترددات خود فرد شمار
نمود و آخر باین قرار یافت که خواجه غیاث الدین علی بدرگاه معلی رفته صورت مجلس و ملتمسات او را بعرض رساند و خواجه جهان را که مدار العلیه امور
سلطنت است همراه آورد که خاطر رمیده او را بالکل مطمئن سازد و باین قرار داد هر کدام بمنزل خود مراجعت نمودند و خواجه غیاث الدین علی بدرگاه
والا رفته ماجرای این مجلس را معروض داشت و بموجب التماس منعم خان خواجه جهان رخصت یافت و چون باردوی منعم خان رسید
منعم خان خواست که خواجه جهان را همراه گرفته بمنزل علیقلی خان رود خواجه جهان از رفتن تقاعد نمود و صریح گفت که علیقلی خان
از ابتدا با من ناخوش است و خالی از بی اعتدالی و حدت طبیعت نیست مبادا امری روی دهد که باعث ندامت باشد و اگر
بسیار مبالغه … میکنید در عوض من بگیرند تا باتفاق شما برویم منعم خان ابراهیم خان اوزبک را از علیقلی خان گرو
طلبید و بعد از آنکه ابراهیم خان باردوی منعم خان آمد این دو کدخدا بمنزل علیقلی خان رفته صحبت ممتد داشتند و روز
دیگر ابراهیم خان را نیز طلبیده در منزل ابراهیم خان صحبت منعقد گشت و مجنون خان قاقشال و میرزا بیگ نیز درین مجلس واقع شدند و
منعم خان باز با علیقلی خان صلح داد اما هر چند تسلی خاطر علیقلی خان نمودند که متوجه ملازمت شود بخود قرار نتوانست داد و باین جرات قدم
پیش نهاد و التماس نمود که درین مرتبه والده خود را با ابراهیم خان بدرگاه سپهر اشتباه میفرستم و چون خاطر از جانب مرحمت
آنحضرت جمع شود و خدمتی شایسته بتقدیم رسانم که تدارک جرائم مرا در خور باشد متوجه زمین بوس خواهم شد و همین قرار داد و روز دیگر والده

نمود را با ابراهیم خان و علیقلی خان [illegible] بال [illegible] پیشکش [illegible] ساخت حاجی خان سیستانی [illegible]
[illegible] بحضرت [illegible] ابراهیم خان [illegible] والده علیقلی خان [illegible] ابراهیم خان با حاجی محمد سیستانی [illegible]
همراه [illegible] ابراهیم خان تیغ و کفن در گردن انداخته [illegible]
[illegible] التماس عفو جرائم [illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible] ارکان اخلاص و اعتقاد [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] عفو [illegible] جاگیرهای سابق بهمان دستور [illegible]
[illegible] مرحمت فرمودیم [illegible] اقبال [illegible] علیقلی [illegible] نگذرد و چون [illegible]
مستقر خلافت و دولت سعادت فرمایند و کلاهی ابها بدیوان اعلی حاضر شده و سیاه جاگیر درست نمایند و بر طبق آن اسناد و حال [illegible]
نمود را منصرف شوند خان خانان از نوید این مرحمت کلاه گوشه افتخار باوج عزت رسانید و بعد از آن حکم شد که تیغ و کفن از گردن
ابراهیم خان فرود آورده و چون بحرم سرای مقدس تشریف فرمودند والده علیقلی خان روی برخاک عجز و زاری [illegible]
تضرع و خضوع و خشوع کرده شفاعت [illegible] آن پسر زال [illegible] فرزندی [illegible] اعتدال خود [illegible] پیش [illegible]
این مرحمت عظمی زنده جاوید ساخت و در خلال این حال خبر جنگ بهادر خان و سکندر خان با اولیای دولت معروض بارگاه
اقبال گردید و تفصیل این اجمال آنکه چون سکندر و بهادر باغوای علیقلی خان بجانب سرو [illegible] غبار فتنه و فساد بر انگیخته
دست تاراج ولایت دست گستاخی دراز ساختند و فوجی عظیم بسرکردگی میر معز الملک تعین شد که آن حرام نمکان را تنبیه
و تادیب شایسته نمایند و از رسیدن فوج پادشاهی سکندر و بهادر قوت مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون یافته در مقام
عجز و چاره پیش درآمدند و میر معز الملک و دیگر امرا پیغام فرستادند که ما را چه حد و یارای آنکه بمقابل افواج قاهره قدم جرات پیش نهیم استدعا
آنست که وسیله استعفای جرائم ما شده غبار خجالت از چهره احوال ما برطرف سازند و مجموع فیلان را که باعتضاد و اقبال [illegible] آورده ایم
و پیشکش که باعث مجرای خدمت ما شود عجالة الوقت بدرگاه کیوان بارگاه میفرستیم و چون رقم عفو بر نقوش جرائم این گناهکاران کشیده شود
[illegible] متوجه [illegible] میر معز الملک که بر قول و فعل آنها اعتماد نداشت خاطر [illegible] این مقدمات باطل [illegible]
دفع الوقت است و در جواب نوشت که صفحه حال شما بارقام جرائم و آثام عصیان سیاه شده که بحک اصلاح علاج پذیر باشد [illegible]
تحقیق پیوسته است که زبان شما با دل اصلا و قطعا آشنائی نیست و سخن شما از فروغ راستی بهره ندارد و بعد ازین فیما بین تیر و شمشیر قاصد [illegible]
و مرتبه دیگر بهادر خان نزد میر معز الملک کس فرستاده پیغام داد که اگر تجویز نمایند معامله خانخانان را بمشافهه قرار داده ملاقات کنیم و
تشفی خاطر شما شود ارکان صلح بعهد و سوگند استحکام یابد میر معز الملک قبول نموده با معدودی [illegible] از اردو خود برآمده و بهادر خان نیز از
جانب آمده یکدیگر را دیدند و بعد از گفت و شنید بسیار میر معز الملک بتفرس دریافت که مقصود بهادر خان روز گذرانیدن است [illegible]
قابل [illegible] نخواهد کرد و لهذا صلح پذیر نیست و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید لشکر خان و راجه تودرمل را رخصت فرمودند که [illegible]
عساکر اقبال بوده اگر مصلحت وقت اندان آن بخت برگشتها را بشاهراه سعادت هدایت نمایند و الا سزای کردار ناپسندیده در [illegible]
آنها نهاده تنبیه و تادیب بر اصل نمایند لشکر خان و راجه تودرمل که بعساکر فیروزی مآثر ملحق شدند از طرح و طرز کار دریافتند که قصد [illegible]
[illegible] غریب است [illegible] و این کار جز بشمشیر آبدار صورت پذیر نیست لاجرم بجنگ قرار داده همت بر ترتیب صفوف و تسویه
افواج گماشتند و بعد از تعیین جرانغار و برانغار هراول و قول متوجه عرصه پیکار شدند باغیان نیز سه فوج ترتیب قرار داده [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و چون [illegible] مشغول شد و از این [illegible] تفرقه در جمعیت سپاه منصور افتاده بهادر
[illegible] فرصت [illegible] داشت تا بود [illegible] خود را به فوج حیدر [illegible] اقبال رسانیده [illegible] بهادر خان
اسپ [illegible] افتاد در این وقت بعضی از کوتاه‌بینان را توفیق یاری کرد و ناصر علی و جمعی از سپاهیان کار [illegible] حال
حقیقی [illegible] روزگار خود [illegible] حرام‌خواران [illegible] شدند و بهادر فوج حیدر الفقار را در هم [illegible] خود را به قول رسانیده [illegible] مردم قول
ثبات از دست داده [illegible] همتی [illegible] اکثری بی جنگ از عرصه نام و ننگ [illegible] لباس شکست [illegible] شدند و دیگر [illegible]
حرام آمده بجانب قنوج متوجه شدند و عرضداشت مشتمل بر کیفیت حالات روانه درگاه سپهر بارگاه نمودند و چون در آن [illegible]
[illegible] حرام علیقلیخان و سایر حرام‌نمکان کشیده شده بود در مقام بازپرس [illegible] فرمان طلب امرا ارسال فرمودند و از جمعی که در [illegible] کوتاهی شده
[illegible] تقصیر خود [illegible] مخاطب گردیدند و در این وقت خاطر فیض مظاهر بسیر و تماشای قلعه چنار رغبت فرمود [illegible] گذشته نهضت موکب [illegible]
[illegible] افتاد و در نواحی قلعه چنار [illegible] شکار نموده و تماشای قلعه فرموده عنان مراجعت [illegible] معطوف [illegible] و در این وقت [illegible]
که موکب اقبال [illegible] قلعه چنار نهضت [illegible] علیقلی [illegible] جاده حکم [illegible] از آب گذشته به محمد آباد آمده [illegible]
فرستاده لاجرم آتش قهر [illegible] اشتعال یافت و نائره غضب در جوش و خروش [illegible] منعم خان را عتاب و خطاب ساخته فرمودند
که با آنکه حقیقت بی دولتی و ناراستی او مشفق ما بود با التماس و الحاح تو از چندین گناه عظیم آن سیاه گلیم گذشته بودیم و دیگر باره با
انعام [illegible] گذشته بود که این بی سعادت تنگ حوصله بر شاه راه فرمان‌پذیری ثابت قدم نخواهد بود هنوز رایات جهان‌گشا
در این نواحی است که آن بدبخت برگشته حق ناشناس نقض عهد نموده قدم از جاده ادب بیرون نهاده است منعم خان سر انفعال در پیش افکنده
خواست که بر زمین فرو رود بالجمله خواجه جهان و مظفر خان و راجه بهگونت داس [illegible] گذشته با فدائیان جان‌نثار بطریق
ایلغار متوجه تنبیه و تادیب آن حق ناشناس شدند و حکم فرمودند که اشرف خان والده علیقلی خان را در قلعه جونپور مقید نگاه دارد
بود در اثنای راه جعفر خان تکلو و قاسم علی خان را به سر غازی پور تعیین فرمودند چون بهادران نصرت قرین به قلعه غازی پور رسیدند
حرام‌خواران از برجی که متصل به دریای گنگ بود بیرون آمده خود را به آب زدند و به محمد آباد رفته علیقلیخان را از صورت حال آگاهی بخشیدند
و علیقلیخان سراسیمه و مضطرب با جمعی خود را بکنار آب رسانیده به کشتیهایی که [illegible] سوار شده از آب گذشت
و موکب جهان‌گشا آن شب بسرعت هر چه تمام‌تر طی مسافت نموده فیل سوار از دریای جونپور عبور فرمودند و صباح آن روز [illegible]
او رسیدند و تمام خیمه و اسباب علیقلیخان که گذاشته بود به تصرف بهادران لشکر منصور افتاد و فیل [illegible] نام که از فیلان مست
نامی بود به دست درآمد و از آنجا مجنون خان قاقشال و میرزا نجات خان و جمعی را منقلای لشکر ظفر اثر ساخته رخصت پیش فرمودند
و هنوز فوج بادشاهی قطع مسافت مینمود که علیقلی از آب [illegible] گذشته خود را به ساحل سلامت رسانید و میرزا خان پسر اسلام خان
و [illegible] حسین بهدایت توفیق از [illegible] جدا شده سعادت رکاب‌بوس دریافتند و فوج منقلا که بکنار آب رسید کشتیهای مملو از
اموال و اشیای علیقلی خان و مردم او بدست سپاه منصور افتاد و ظاهراً که منعم خان پیشتر کس فرستاده علیقلیخان را از ایلغار

بادشاهی اطلاع بخشیده بود کرندگان حضرت تعلقی [illegible] تا ادیب توشه [illegible] آنجا با آنها [illegible] خود را به سپاه
وابد و مطعون خاص [illegible] و ناسی ضلالت و استیلای [illegible] از آب گذشته [illegible] خود در البلقه علو یار [illegible]
طرف کشتی بود و [illegible] دریای [illegible] کشتی [illegible] آنحضرت کنار و دیار [illegible] تا بر قلعه علو یار [illegible]
فوج منصور نمایان شد [illegible] بسیار [illegible] مبارک [illegible] و علیقلی [illegible] سطوت [illegible] اقبال [illegible] که [illegible]
و دیگر موکب اقبال تعاقب او [illegible] نهضت [illegible] در آن راه [illegible] آری بود و انواع سیاع و وحوش از [illegible]
[illegible] قادر [illegible] تیر [illegible] در البلقه [illegible] چون
[illegible] قلعه [illegible] احتیاط [illegible] که [illegible] بیرون [illegible] قلعه [illegible] اخلاص ساخته [illegible]
[illegible] و شهر جونپور را تاخت و تاراج نموده به بنارس که [illegible] تعلق گرفته [illegible] علی [illegible] رسانیده دولت
آستانی [illegible] بنابرین موکب جهان کشا از کنار آب سرو اعنان معاودت معطوف داشته متوجه اردوی ظفرقرین شده و در قصبه
[illegible] آباد مجلس جشن مبارک انعقاد یافت و جشن بادشاهانه ترتیب فرموده به اقسام نقود و انواع اجناس بیلکران انعامهای شهریارکو
[illegible] امید و امن [illegible] اهل امید و ارباب احتیاج قسمت نمودند و چون دار الظفر جونپور بقدوم فیض
لزوم [illegible] گردید افواج قاهره به تعاقب علیقلی و سایر باغیان برگشته روزگار تعیین فرموده و حکم قضانشان [illegible]
عز ارتفاع یافت که تا علیقلی را دستگیر نسازند قدم همت از تعاقب او باز ندارند آن حق‌ناشناس که از شدت غضب بادشاهی آگاهی
یافته یقین دانست که درین مرتبه معامله بطرز دیگر است ناگزیر میرزا میرک رضوی را که از مصاحبان و معتبران او بود بدرگاه معلی
فرستاده اظهار خضوع و خشوع بسیار کرده و بزبان بی‌زبانی عذر تقصیرات خود خواسته مجدداً منعم‌خان شفاعت آورد و از منعم‌خان
استغاثت بیم و همراه این گستاخی و التماس جرات و دلیری نمی‌نمود و آخر جمعی از ارباب عزت مثل میر مرتضی شریفی و مخدوم الملک
و شیخ عبدالنبی صدر را با خود متفق ساخته در وقت مناسب بعبارت ملایم اظهار این التماس نمودند و الحاح و زاری بسیار کردند و
هرچند بر خاطر اشراق مظاهر خبث باطن و ناراستی آن بی‌سعادتان متیقن بود و میدانستند که مقصود اصلی این بیدولتان وقت گذرانیدن
است و بهیچ وجه ضبط احوال خود نمی‌توانند نمود مع‌هذا چون آنحضرت لذت عفو را از ذوق انتقام بهتر می‌شناسند بتازگی دریای کرمت
بجوش آمد و زلات جرایم آنها بزلال شست‌وشو یافت و حکم شد که میر مرتضی و مخدوم الملک و معین‌خان فرنخودی نزد علیقلیخان
رفته بنوید بخشایش او را سرفراز سازند بشرطی که بعد ازین پای گستاخی از جادهٔ ادب و شاهراه اخلاص بیرون ننهند و در مراسم
جان‌سپاری و خدمتگاری ثابت قدم باشند و فرستادهای نزد علیقلیخان رفته بموجبی که حکم شده بود قرار دادند و بتاریخ چهارم اسفندار
مذ ماه الهی موافق دوشنبه یازدهم شعبان از جونپور رایات اقبال برافراشته بدار الخلافه آگره نهضت عالی اتفاق افتاد و در
راه جنید کررانی برادرزادهٔ سلیمان کررانی حاکم بنگاله بدرگاه سلاطین پناه آمده سعادت زمین‌بوس دریافت و مشمول مراحم
خسروانی و عواطف خاقانی گردید

وقایع سال یازدهم از جلوس اشرف اقدس

درین ولا که رایات جهان‌آرای خاقان گیتی‌ستان بمستقر اورنگ خلافت ظلال دولت و اقبال انداخت کوکبهٔ انوار آفتاب عالمتاب نیز به برج حمل
پرتو حضور و سرور افگند و بعد از سه ساعت و پانزده دقیقه روز دوشنبه سیزدهم شعبان نهصد و هفتاد و سوم هجری بیت الشرف
خویش تحویل فرمود و سال یازدهم از مبدا جلوس ابدقرین خاقان سکندر آیین بمبارکی و خرمی آغاز شد و روز فروردین
نوروز هم در روز دوم ماه الهی که روز شرف خورشید عالم افروز بود آنحضرت بدار الخلافه آگره تشریف سعادت ارزانی داشتند

ازوزرای جدید و عنایات ملوکانه درباره مهر علیشاه ... و عزت گذارد ... چون ... سلطان ... ساختند و ...

... خان ... سلطان و ... خان ... ارادت ... انتظام ... ساخته ... سلطنت ...

خاطر جمع گردیده ... آنحضرت ... سلطان ... سالهای ... از ... حضرت ...

... چون ... گرفت ... عنایات ... کلاه ... مسند ... خان ... از ...

... سابقه ... خان ... دیگر ... دولت ... خان ... صحبت ... کرمانی ...

ساختن ... خان ... کرده ... اشرف ... که ... جهان ... دیگر ... صحبت ... نموده ...

باعث ... آگاهی ... خان ... شفاعت بعضی از مقربان ... که ... جهان ... مملکت ...

و چون در ایام جلوس ... که ... خان وکیل السلطنه بود ... وزارت و جمیع ممالک محروسه ... حسین ...

... گرفت ... و ... ملک ... ساخته ... نموده ... که ... جلال الدین ...

... دولت ... و ممالک محروسه ... عظیم ... خان ... سلطنت و انتظام ...

مالی و ملکی ... فرمودند که ... زبان ... گاه ... ساخته و ...

را از قرار ... مشخص نموده جمیع ولایات را از روی ... و عدالت ... نمایند و کل ...

علوفه ... و از ... هزار دام ... دوم ... دوهزار دام و سوم ... هزار دام ...

... که ... سوار ... دیوان ... که ...

در ... بود ... خواهد گشت ... ایام عشرت ...

... چوگان بازی ... سوار ... اسب ...

و از ... چوگان بازی ... گوی ... در شبهای تار چوگان ...

صرف این ... چوگان اقبال گوی مراد ... از ... ایام ... سعید ...

... قرار داد ... خان ... صلالت ... مالوه آمده ...

... شهاب الدین احمد خان ... سر ... بود ...

... سلطان ... خان ... زندان ... سوانح این سال اقبال ...

مهدی قاسم خان ... ولایت گذه ... سال ... سپاه ...

... کار ... ولایت گذه ... رایات جلال اقبال

... خلافت ... مهدی قاسم خان ... بحکومت ولایت گذه ...

... آن ولایت ... آصف خان ... مهدی قاسم خان ... آصف خان ...

آواره صحرای ... سپاه ... قاسم خان ... ولایت ...

... آصف خان ...

... آصف خان ... آنحضرت ...

... علیقلی خان ... علیقلی خان ...

[illegible] احوال [illegible] وقایع [illegible] ازین ایام [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] اسباب دولت [illegible]
[illegible] مزاج [illegible]
[illegible] آنکه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] اظهار [illegible]
[illegible] وقایع آن سال [illegible] خان [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ملک [illegible]
[illegible] اسباب ریاست نموده [illegible] کار [illegible] داشت [illegible]
[illegible] زیارت [illegible] مبارک شد بالجمله چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید شاه [illegible]
[illegible] آن ملک رخصت فرمودند **نهضت موکب اقبال بدفع فتنه میرزا محمد حکیم و عرض دیگر سوانح و وقایع**
بمسامع جلال رسید که میرزا محمد حکیم باغوای جمعی از فتنه سازان [illegible] بیرون نهاده متوجه
[illegible] این داستان آنکه چون میرزا سلیمان دو سه مرتبه بکابل آمده [illegible] مقصود مراجعت نموده [illegible]
پادشاهی در کابل بود دست قدرت او از دامن آن ملک کوتاه میداشت درین ایام که کوکب پادشاهی عنان معاودت [illegible]
معطوف داشتند قابو یافته مرتبه چهارم باز بهمان اراده باطل پیش نهاد همت نارسائی خود ساخت چون میرزا محمد حکیم
[illegible] یافت تاب مقاومت نیاورد قلعه کابل را بمعصوم کوکلتاش خود سپرده با خواجه حسن نقشبندی که [illegible]
[illegible] میرزا سلیمان سخت از روی قدرت و استیلا آمده قلعه را محاصره نمود و کابلیان [illegible]
[illegible] قلعه داری و جان نثاری همت گماشتند چون میرزا سلیمان کمند قدرت از تسخیر آن کوتاه یافت و شنید که میرزا محمد حکیم
[illegible] خواست که [illegible] تلبیس کاری از پیش برد [illegible] حرم بیگم را که کلید [illegible] بجانب [illegible] فرستاده به میرزا
پیغام داد که شما را از فرزند صلبی خود عزیز میدانیم و [illegible] نسبت دامادی ضمیمه آن شده حاشا که بغیر از خیراندیشی شما امری [illegible]
[illegible] عجیب که باغوای اهل غرض و مردم فتنه انگیز خاطر خود را ازینجانب متوحش ساخته باعث سراسیمگی و تفرقه احوال خود شده اید درین مرتبه مقصد
[illegible] بود که بنیان رابطه اختصاص و اساس محبت و اخلاص استحکام داده عهد و میثاق جمعیت خاطر بهم رسد میرزا محمد حکیم ازین مقدمات
[illegible] فریب خورده مقرر ساخت که در موضع قراباغ با بیگم ملاقات نموده بعهد و شرط استحکام [illegible] نماید و باین عزیمت چندین معتمدان [illegible]
پیشتر فرستاد که سوگندان غلاظ و شداد خاطر از مکر و غدر بیگم مطمئن سازند بعد از ان میرزا آمده با بیگم ملاقات نمایند و چون فرستاده از بیگم سوگندان
غلاظ شنیدند نزد میرزا رفته قرار دادند که بقراباغ آمده یکدیگر را به بینند و بیگم این معنی را از [illegible] طالع خود دانسته میرزا سلیمان
فرستاد که تمام اردو را با سپاهیانی که [illegible] در گرد قلعه گذاشته خود با مردم چیده ایلغار نموده در حوالی قراباغ منتظر فرصت باشید که
چون میرزا محمد حکیم برسد از کمین گاه بر آمده او را دستگیر سازند میرزا سلیمان از استماع این مژده شباشب خود را بحوالی قراباغ رسانیده [illegible]
[illegible] کمین نشست و فرستادهای میرزا از سوگندان بیگم فریب خورده تحریک آمدن بقراباغ نمودند و جمیع ملازمان میرزا به این قرار داد [illegible] شدند
[illegible] که از رفتن [illegible] که ازین طرح و طرز [illegible] آید [illegible] غدر و فریب از وجنات احوال ظاهر است و بیگم میخواهد که شما را بدام

میرزا سلیمان [illegible] میرزا محمد حکیم [illegible] با چندی از نوکران [illegible] و [illegible]
[illegible] میرزا سلیمان آمده بود [illegible] میرزا محمد حکیم [illegible] میرزا سلیمان [illegible]
[illegible] با جمعیت خود استعداد [illegible]
میرزا محمد حکیم [illegible] کابل [illegible] میرزا سلیمان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] باین معنی [illegible] میرزا سلیمان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] چون [illegible] میرزا محمد حکیم در [illegible] فرو کش کرده کسان [illegible]
[illegible] کوچ کرده [illegible] کوتل [illegible] و خواجه حسن نقشبندی و چندی [illegible]
کنکاش [illegible] که [illegible] میر محمد خان حاکم بلخ رفته و از [illegible] کومک گرفته کابل را استخلاص سازند باتفاق راضی شد و گفت که صلاح حال
درینست که بدرگاه سلاطین پناه باید رفت درین وقت خواجه حسن نقشبندی با چندی [illegible] ترک همراهی میرزا نموده به بلخ شتافت و باقی اقبال
با راستی طالع و اعتقاد صادق باتفاق برادران و جمعی دیگر از قربان [illegible] براه اخلاص و وفا در ملازمت میرزا [illegible] آمدند و از راه [illegible]
[illegible] جلال آباد و از آنجا به پشاور [illegible] و در کنار آب نیلاب آمده از دریا گذشتند و در پنجاب نفسی راست کرده عرضه داشت
مشتمل بر شرح سوانح و وقایع بدرگاه خواقین پناه ارسال داشتند و آنحضرت از کمال عاطفت و مرحمت [illegible] منظور داشته
خوشخبر خان را که از یساولان حضور بود با نقود فراوان و اجناس [illegible] و اسپ و خلعت و فرمان متضمن انواع
مرحمت و مکرمت نزد میرزا فرستادند و حکم شد که امرای پنجاب با لشکر شایسته بکومک میرزا رفته تسکین فتنه و شورش
میرزا سلیمان نمایند و کابل را از چنگ تغلب و تصرف او برآورده بملازمان میرزا بسپارند چون خوشخبر خان بملازمت رسید میرزا
باستقبال فرمان جهان مطاع شتافته مراسم تعظیم و تکریم بتقدیم رسانید و از مضمون عاطفت مشحون مشمول انواع تفقدات و تلطفات گردید
لیکن فریدون خان [illegible] میرزا که پیش ازین [illegible] از درگاه معلی بجهت انتظام مهام سرکار میرزا رخصت یافته بود که چون میرزا خورد سال
[illegible] جمعی از فتنه انگیزان بداندیش برگرد او فراهم آمده اند بمحافظت احوال او نماید و نگذارد که این قسم مردم برگرد [illegible]
راه یافته خانه برانداز دولت او گردند درین وقت آن حق ناشناس بخلاف ترقب و توقع مقدمات لا طائل [illegible] باطل پیش نهاد خاطر میرزا
ساخت و صورت گرفتن لاهور را در چشم کوتاه بین میرزا به اسهل وجهی جلوه داده نخست تحریک نموده که خوشخبر خان را مقید باید کرد میرزا این معنی را
نشنید و خوشخبر خان را رخصت فرمود که بدرگاه آسمان جاه شتابد و سلطان علی نام نویسنده که مردود درگاه شده بکابل رفته بود و از بدگویی و شرارت
ذاتی در خدمت میرزا راه تقرب یافته خطاب لشکرخانی داشت و حسن خان برادرش شهاب خان در استعمال [illegible] و فتنه با فریدون متفق گشته
میرزا محمد حکیم را از راه بردند و آن کوتاه فکر حق ناشناس قدم از گلیم ادب و اندازه بیرون گذاشته رو بجانب لاهور نهاد
و جمعی از اوباش که همراه بودند دست تاخت و تاراج قصبات و قریات دراز کرده تا بهیره رانده آمدند و میرزا محمد خان
و قطب الدین محمد خان با سایر امرای پنجاب در حفظ حصار لاهور همت گماشته ثبات قدم ورزیدند از استماع این خبر شعله آتش
غضب پادشاهی زبانه کشید و حکم قضا مثال از فرمان جلال باجتماع عساکر اقبال عز صدور یافت و میرزا محمد حکیم بظاهر
دار السلطنه لاهور رسیده [illegible] مهدی قاسم خان فرود آمد و روز دیگر بکنار قلعه رفته [illegible] کرده تعیین

سوی خطها برداشت و امرا اکثر را مستمال ساخته بعزم [illegible] دولت ابد پیوند کی شتافتند و بسعادت ادب و فرهنگ [illegible]
قلعه را [illegible] خانخانان را بحکومت دار الملک کابل گذاشته مستوفیان را با [illegible] میرزا محمد حکیم [illegible]
تاریخ چهارم آذر ماه الهی مطابق شب سیوم جمادی الاول [illegible] رایات [illegible] دار السلطنه
افراختند و چون [illegible] اقبال گرد [illegible] وقت [illegible] میرزا محمد حکیم [illegible] رایات
[illegible] میرزا [illegible] گرفته [illegible] سعید [illegible] شرف [illegible] ملازمت [illegible]
شتافتند [illegible] لاهور [illegible] افزایی یافته [illegible] زمان [illegible] لاهور [illegible]
از روی شکوه [illegible] قطب الدین محمد خان و کمال خان ککر [illegible] کابلیان نموده از ممالک محروسه
برادر [illegible] اقبال کابلیان را [illegible] مراجعت مصروف داشتند و میرزا کابل را از آشوب بدخشان
[illegible] استقلال شتافت و شرح حال میرزا سلیمان آنکه در آن وقت که میرزا سلیمان محمد قلی شغالی را محاصره کابل [illegible]
[illegible] میرزا حکیم [illegible] معصوم خان [illegible] جمعی از بهادران [illegible] فرستاد که دست [illegible]
و کابلیان داد شجاعت و دلیری داده بدخشیان را منهزم ساختند و دست تطاول برادروی آنها گشوده غنیمت فراوان بتصرف
آوردند [illegible] دختران میرزا سلیمان را بچار دیوار [illegible] استحکام داده و اهل قلعه بلخ را محاصره نموده کس نزد معصوم خان
فرستاد [illegible] بهادران را دستگیر ساخته [illegible] در جواب نمود که چون دختران میرزا سلیمان درینجا اند این قسم
گستاخی از آیین مروت و حق شناسی دور است همین قدر دست برد کافیست سالماً و غانماً بقلعه مراجعت نمایند و چون میرزا
سلیمان از غدر [illegible] که با میرزا حکیم اندیشیده بود ناکام بازگردید و بجد و اهتمام بمحاصره پرداخت معصوم خان هر روز فوجی از [illegible]
بیرون فرستاده با بدخشیان جنگ میکرد تا آنکه زمستان بود و اهل قلعه [illegible] بدخشیان شروع یافت
[illegible] میرزا سلیمان در صلح زده قاضی خان بدخشی را بقلعه فرستاد [illegible] کاردانی
مقدمات [illegible] باشد صلح نموده برگردید و میرزا سلیمان بهمین قدر
تسلی شده عنان مراجعت به بدخشان معطوف داشت [illegible] میرزا محمد حکیم بکابل رسید از چندین حوادث و بلا نجات
حیات بساحل نجات کشید و چون رایات جلال [illegible] دار السلطنه لاهور [illegible] محمد باقی ولد میرزا
عیسی ترخان حاکم ولایت تته متضمن بر اظهار اطاعت و بندگی با پیشکشهای شایسته بدرگاه شهنشاه سلاطین پناه رسید حاصل
التماس آنکه سلطان محمود خان بکری بمخالفت [illegible] میرزایان قندهار لشکر بولایت من کشید [illegible]
دست تطاول دراز ساخته و چون این بنده از [illegible] آستان ملائک آشیان است و اعتصام بحبل المتین این دولت ابد
قرین دارد [illegible] از تصرف و تسلط او محفوظ و مصئون ماند و بتوجه آنحضرت خود [illegible] ویران شده [illegible]
[illegible] امید دارم که [illegible] توجه [illegible] آنحضرت [illegible] جمعیت من [illegible] چون عرضه داشت
ازین وسیله مقربان [illegible] دولت معروض بارگاه عز و جلال گشت فرمان قضا نشان باسم سلطان محمود بکری شرف نفاذ
یافت که من بعد قدم از حد خود بیرون ننهد و [illegible] محمد باقی خان [illegible]
ایام رسیدن عرضه داشت منعم خان خانخانان متضمن بر کیفیت بغی پسران سلطان محمد میرزا [illegible] میرزا و خلاصه
مضمون آنکه میرزایان که در سرکار سنبل جاگیر داشتند راه عصیان و طریق [illegible] سپرده قصبات حوالی و حواشی جاگیر خود [illegible]

بجانب دیپالپور روی او بار نهادند و این بنده به قصد استیصال ایشان دستگیر ساختن میرزایان از دهلی آمدند و ایشان به سید لطیف ...
و به جانب ولایت مالوه شتافتند و مجملی از احوال میرزایان آنکه محمد سلطان میرزا از فرزندان رشید سلطان ویس پسر بایقراست این بایقرا پسر
ابن منصور بن بایقرا ابن عمر شیخ میرزا ابن حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکان است و والده میرزا دختر سلطان حسین میرزا بود و سلطان حسین
میرزا این میرزا را در ظل تربیت عاطفت خویش به مراتب ارجمند رسانیده و بعد از فوت سلطان حسین میرزا و تفرقه خراسان محمد سلطان میرزا
به ملازمت حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه آمده منظور نظر تربیت و رعایت آنحضرت گشت و چون مسند خلافت به وجود فایض الجود حضرت
جنت آشیانی همایون پادشاه آرایشی یافت آنحضرت نیز مراعات خاطر میرزا به وجه لایق فرموده به تشریف مرحمت و عاطفت
شامل حال و ساختند او را پسری بود الغ بیگ میرزا که در تاخت لشکر هزاره به عالم بقا شتافت و ازو دو پسر ماند سکندر میرزا
و محمود سلطان میرزا و حضرت جنت آشیانی نظر تربیت بر حال اینها افکنده سکندر میرزا را الغ میرزا و محمود سلطان میرزا را شاه میرزا
خطاب عنایت نمودند بعد از جلوس حضرت خاقانی میرزایان را به انواع مرحمت و عاطفت مخصوص داشته جاگیرهای لایق عنایت
فرمودند و چون محمد سلطان میرزا بغایت پیر و ضعیف شده بود پرگنه اعظم پور از سرکار سنبل مدد معاش او مقرر نمودند که به جهت
دعای دولت ابد مدت صرف اوقات گذراند آسوده حال و فارغ بال بوده باشند و در کبرسن او را چند فرزند بهم رسید اول ابراهیم حسین میرزا
دوم محمد حسین میرزا سوم مسعود حسین میرزا چهارم عاقل حسین میرزا و چون بسن تمیز رسیدند حضرت خاقانی از کمال عاطفت و قدردانی
هر کدام را فراخور مرتبه جاگیرهای لایق مرحمت فرمودند و در اکثر یورشها قرین موکب عالی بوده به اقسام تفقدات و تلطفات مخصوص گشتند
و در وقتیکه نهضت رایات جهانگشا بسمت پنجاب اتفاق افتاد میرزایان رخصت جاگیر گرفته در سرکار سنبل ماندند و از کوتاه اندیشی
و کم فرصتی وقت غنیمت شمرده الغ میرزا و شاه میرزا با اتفاق ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا دست به تاخت و تاراج ممالک محروسه
دراز ساخته پرده آزرم از پیش رو برگرفتند و نیل بغی و کافر نعمتی بر رخسار عزت خود کشیدند و جاگیرداران اطراف و جوانب جمعیت
کرده بر سر آنها رفتند و چون تاب مقاومت نداشتند خود را به خان زمان و سکندر خان رسانیدند و در آنجا هم صحبت
ایشان ... در نگرفت و برگشته متوجه میان دوآب شدند و چون به قصبه نیکار رسیدند بار شاهی خواهرزاده حاجی خان
سیستانی که جاگیردار آن پرگنه بود به دافعه آنها همت گماشت و بحسب سرنوشت شکست یافت و غنیمت فراوان از
نقد و جنس و اسپ و فیل بدست میرزایان افتاد و تاراج کنان به جد و دهلی رفتند و تاتار خان دهلی را مضبوط ساخت و منعم خان
از آگره به دافعه بی سعادتان برآمد و چون تاب صدمه افواج قاهره از حیز قدرت خویش بیرون یافتند مالوه را
خالی دانسته روی ادبار به آن سرکار نهادند و در چند و قصبه سینت به میر معز الملک که متوجه ملازمت بود بهم
رسیده اسباب و اموال او را غارت کرده باستعجال تمام متوجه مالوه شدند و منعم خان مراجعت نموده به دار الخلافه
آگره رفت و میرزایان مالوه را به تصرف آوردند و در آن وقت مالوه به جاگیر محمد قلیخان برلاس مقرر بود و خود در رکاب نصرت
اعتصام سعادت حضور داشت و داماد او خواجه یادگار در اجین انتظام مهام جاگیر مینمود اگرچه خواجه یادگار اجین را مضبوط ساخت
اما چون از ملازمان او طریق بی حقیقتی سپرده به میرزایان پیوستند اجین به تصرف آن بی باکان درآمد و تمام اموال و اشیای خواجه بتاراج
رفت و در هندیه قدم خان برادر مقرب خان دکنی بود و مقرب خان خود در قلعه ستواس اقامت داشت محمد حسین میرزا به هندیه رفته محاصره نمود و ابراهیم حسین
میرزا قلعه ستواس را قبل کرد و حسین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان که از ... مهدی قاسم خان مراجعت نموده می آمد پیش از رسیدن ابراهیم حسین میرزا
او نیز بقلعه ستواس در آمد قضارا محمد حسین میرزا هندیه را به تصرف آورده قدم خان را کشته و سر او را نزد برادرش مقرب خان ارسال داشته ... دل شده بود

... حسین میرزا را و بدیع حسین خان ... یار آن ... و رفت ... ابراهیم حسین میرزا ... نوکری ... حسین خان
روانه نمی شد و رخصت گرفته روی امید به درگاه ... شده و چون این خبر ... منعم خان ... جلال ...
حکم شد که سلطان محمد میرزا را اعظم ... سعید نکاه ... از وقایع سال دوازدهم از جلوس ...
در این هنگام که ... لاهور از ... بهجت ... خاقان سپهر آستان غیرت افزای بهشت برین ...
... زمین گردید ... عساکر ... صف آرائی کرده که سلطان ... عشرت خاقان
... سلطان ... رسید و زمین ... طراوت و نضارت تازه بخشید و میرزا اعظم رونق افزای عالم ...
بیست نهم شعبان ... هجری به بیت الشرف حمل ... سعادت افکنده سال دوازدهم از جلوس
اشرف ... آغاز شد و در ابتدای این سال فرخنده خاطر خورشید مظاهر به شکار قمرغه که ...
شکار ... رغبت فرمود و حکم جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که امرای عظام و سزاواران صاحب اهتمام کار
... شده از جانب ... لاهور که مسافت آن کمتر از سی کروه نباشد جرگه ترتیب نمایند و الکهای امرا
... و عماره صاحب اهتمامان میر محمد خان کلان بود و خلق انبوه از قصبات و قریات اطراف
لاهور فراهم آورده به تنظیم و تنسیق جرگه اهتمام شایسته فرمودند و در عرض یکماه ترتیب این شکارگاه
مرام صورت انجام پذیرفت و در صحرای دلکشای سواد لاهور که از شهر پنج کروه بود سرای
قمرغه هم پیوست و شهریار شیر شکار با دولت بیدار بر توسن تیز رفتار سوار شده باطراف شکارگاه
جولان فرمودند و دوره قمرغه را ... نظر ... جمعی را که در انتظام الکای خود اهتمام شایسته نموده بودند
... خسروانه سرفراز ساخته بعد از آن متوجه صید و شکار شده به تیر و تفنگ و تیغ دستان جاندار
بسیار شکار فرمودند روز اول و دور سیر که پنج کروه بود در رفته رفته دائره تنگ تر شد و چون به انواع
مستلذات و اقسام شکار خاطر فیض مظاهر نشاط و انبساط گردید حکم شد که امرای عظام و مقربان
رکاب سعادت بدرون عرصه درآمده شکار مراد نمایند و به ترتیب منصب و رتبه فوج فوج و جوق جوق مردم
دران فضای دلکشا شکار دلخواه کردند تا آنکه حکم عام شد و جمیع افراد بنی نوع که در اردوی معلی بودند از این خوان
... محظوظ و بهره‌ور بودند و از سوانح این ایام رسیدن مظفر خان است به درگاه سپهر ارتفاع و آوردن وزیر خان برادر
آصف خان و استشفاع گناه آنها نمودن چون آصف خان از نحوست برگشتگی آواره دشت ادبار گردید و از ولایت گدیه برآمده نزد علی قلیخان
رفت ... توقع او صحبت خوب برنیامد و معهذا علی قلیخان چشم در اموال او دوخت و آصف خان از طرز سلوک علی قلیخان سخت آزرده
تحمل نمود تا آنکه او آصف خان را بتقریبی همراه بهادر خان برادر خود به جائی فرستاده وزیر خان را نزد خود نگاهداشت و آصف خان که بهواره انتظار
فرصت و ... داشت شبی وقت یافته راه مانکپور پیش گرفت و به وزیر خان برادر خود کس فرستاد که بر جناح استعجال
خود را به او رساند وزیر خان نیز از جونپور برآمده بهمان راه شتافت و چون بهادر خان از رفتن آصف خان
آگاهی یافت بتعاقب او همت گماشت و در حوالی قلعه جناده به آصف خان رسید و بین الفریقین جنگ در پیوست
و آصف خان شکست یافته دستگیر گردید و بهادر خان او را بر فیل عماری دار سوار کرده روان شد و درین وقت
که مردم بهادر خان به او لجه و تاراج مشغول بودند وزیر خان و ... در رسیدند و چون مردم بهادر خان

... بسیار ... خود ... راه فرار پیش گرفت و اشارت کرد که آصفخان را ... رسانند ...
... که ... از ... رسیده ... وزیرخان ...
او اخلاص ساخته و باتفاق راه مانکپور پیش گرفتند و ... وزیرخان ... آصفخان ...
و ران جنگ بهادر ... بمظفرخان ... مخاطب بهادر ... یافت و بی تکلف
است که ... خانه خود ... مبتلا گشت و تا تاریخ حال جلوس ... نور الدین جهانگیر پادشاه ... سال گذشته ...
خود را ... بسر می برد و ... کسی ... هشتاد و تجاوز باشد القصه آصفخان بهادر ...
خود را بکره رسانید و نقلی ... است ساختند و بسر حساب کار خود رفتند از اعمال گذشته نادم و خجلت زده گردیدند و در مقام
و اصلاح شکستگیهای خود در آمدند و دانستند و آنچه میکشند و می بینند از نتایج کفران نعمت و حق ناشناسیست و از آنها
که پشت بقبله و کعبه خود داده اند هرگز روی بهبود و عافیت ندیده اند لاجرم آصفخان برادر خود را نزد مظفرخان فرستاد که
بوسیله او در حواشی بارگاه کبریا راه تواند یافت و در زمانی که مظفرخان بموجب حکم اشرف از دار الخلافه آگره متوجه لاهور شده
بدهلی رسیده بود وزیرخان باو پیوست و مظفرخان او را باستمالت عواطف خسروانی گردانیده همراه خود به نگاه سپهر بارگاه برد و در وقت
نیک تقریبات ساخته بزبان عجز و انکسار استشفاع گناه آصفخان نمود و حضرت خاقانی به اخلاق ربانی متخلق گشته رقم عفو بر جرائم آنها
کشیدند و وزیرخان را کورنش داده بموجب التماس مظفرخان فرمان مرحمت آمیز به آصفخان فرستادند که باتفاق مجنون خان
قاقشال در بهان ... بلوازم خدمات پادشاهی و آداب دولتخواهی ثابت قدم باشند و چون موکب جهانگشا مستقر اورنگ سلطنت
نزول اجلال فرماید متوجه دریافت سعادت زمین بوس گردیده گرد عصیان از چهره اخلاص خود پاک سازند و بالجمله بعد از فراغ نشاط شکار
نهضت عالی بسمت دار الخلافه لاهور اتفاق افتاد و از دریای راوی که شهر لاهور بر ساحل آن واقعست با وجود طغیان آب سواره
گذشتند و جمیع ملازمان رکاب دولت بمرافقت آنحضرت بارگی همت بآب زده اکثری بساحل سلامت رسیدند مگر خوشخبرخان
یساول و ... ولد شیر محمد که بمقتضای آسمانی غریق گرداب فنا گردیدند و درین هنگام عرضه داشت منعم خان خانخانان نیز از دار الخلافه
رسید که علی قلی مقهور و بهادر و سکندر مردود مجدداً غبار فتنه و شورش برانگیخته در مقام بغی و فساد در آمده اند و خطبه بنام میرزا محمد حکیم خوانده
اسباب زوال و نکال خود سرانجام میدهند و چون حقیقت بخت برگشتگی آن مقهوران از عرضه داشت منعم خان معروض بارگاه جلال
گردید حکومت دار الخلافه لاهور برای رزین میر محمد خان تفویض فرموده روز دوشنبه سیزدهم فروردین ماه آلهی موافق دوازدهم شعبان
رایت مراجعت بمستقر اورنگ سلطنت برافراشتند و میرزا میرک رضوی را که بصیغه وکالت از جانب علیقلی مقهور در درگاه معلی می بود
مقید ساخته حواله جان باقی فرمودند و چون رایات جلال در نواحی دار الخلافه آگره رسید منعم خان خانخانان بسعادت اقبال شتافته
دولت زمین بوس دریافت و ماجرای بغی و فتنه انگیزی علیقلی مقهور مشروحاً بعرض رسانید که چون رایات جهانگشا بدفع شورش
میرزا محمد حکیم نهضت فرمود آن سیاه بخت واقعه طلب فرصت غنیمت شمرده از جونپور متوجه قصبه سرهرپور شد سکندرخان
نیز از شهر اوده آمده ملحق گشت و جمیع مقهوران برگشته روزگار یکجا فراهم آمده قرار دادند که علی قلی با فوجی از راه لکهنو شتافته تمام آن
ولایت را تا دریای گنگ متصرف شود و بهادر بجانب کره و مانکپور رفته آصفخان و مجنون خان را از ملک برآرد و سکندر
و ابراهیم ... سرکار اوده و آن نواحی را بتصرف آورند همین ماحصل داعیه از یکدیگر جدا شدند و چون علی قلی قریب بقنوج رسید
جاگیرداران آنحدود خود را بقنوج رسانیدند و میرزا یوسف خان که حکومت قنوج داشت باستظهار ... پادشاهی در قلعه گرفته
متحصن گشت و تفرقه عظیم در آن ملک افتاد

ارتفاع رایات اقبال از دار الخلافه آگره بجونپور و کشته شدن

خانزمان و بهادرخان در عرصهٔ کارزار مردانگی [illegible]
در هندوستان سبب راه دور [illegible] هندوستان [illegible] بود [illegible] خیال [illegible]
تربیت [illegible] منظور [illegible] باخلاص [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]
گرداد شیاد [illegible] حکم با خانان [illegible] ملک [illegible] اهل عصیان [illegible] [illegible]
را چون علی قلیخان و بهادرخان [illegible] قدر نعمت و حقوق دولت ناشناخته [illegible] [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] کشیدند و هرچند حضرت خلیفهٔ الهی از افعال ناپسندیدهٔ آن بدسگالان اغماض نظر فرموده
مکافات اعمال اینها ابوقت دیگر حواله [illegible] [illegible] [illegible] تقصیرات [illegible] و اصلاح
تقصیرات ورآینده [illegible] موجب جرأت و جسارت آن بی سعادتان شد تا آنکه در هنگامی که رایات جلال بدفع شورش
میرزا حکیم نهضت فرموده از کم فرصتی و شورهٔ بختی فابو خیال کرده سر شورش و فساد برداشتند و پردهٔ آزرم از پیش برگرفته
در ممالک محروسه خلل انداختند و فتورات عظیم دران ملک پدید آمده و چون موکب جهانگشا از یورش پنجاب مراجعت فرموده
[illegible] [illegible] کفران نعمت این بدسگالان از تقریر منعم خان مفصلاً بعرض رسید رای جهان آرا بتنبیه یورش [illegible]
نهضت فرموده منعم خانخانان را بحراست دار الخلافهٔ آگره و تمشیت دیگر احکام سلطنت مقرر داشتند روز سه شنبه بیست
اردی بهشت موافق بیست و ششم شوال پای دولت در رکاب سعادت آورده توسن فلک خرام را بجولانگاه فتح و نصرت
سبک عنان ساختند و دو هزار فیل جنگی همراه گرفته جمعی از بهادران نامجو و دلیران تندخو مثل قیا خان و مظفر مغل و میرزا علی
و قلیج خان و سید محمد موجی و حاجی یوسف را حکم فرمودند که بطریق منقلا شتافته معاونت میرزا یوسف خان که در قنوج متحصن
است نمایند و چون موکب اقبال بقصبهٔ سکیت ورود فتح و فیروزی فرمود علیقلی خان ثبات از دست داده از حوالی قنوج روی
ادبار بجانب مانکپور که بهادرخان برادرش در برابر آصف خان و مجنون خان نشسته نخوت آرای پیکر و تافت و اردوی کیهان
کوچ بکوچ بکنار دریای گنگ رسیده بی توقف از آن بحر ذخار عبور فرمود چون قصبهٔ بهوگانو مضرب خیام گردون
احتشام گردید محمد قلیخان برلاس و مظفرخان و راجه تودرمل و شاه بداغ خان و عبد المطلب پسرش و حسن خان و قیا خان
و حاجی محمد خان سیستانی و شاه و لیخان و خواجه غیاث الدین و علی بخشی با فوجی از بهادران کارطلب بسرداری محمد قلیخان
برسر اسکندرخان و جمعی از حرامخواران که در طرف اوده هنگامهٔ فتنه و شورش گرم داشتند تعیین شدند و موکب اقبال
بجانب مانکپور نهضت فرموده در قصبهٔ رای بریلی عرائض آصفخان و مجنون خان قاقشال سید علی قلی و سایر مقهوران از طنطنهٔ وصول موکب
جهانگشا پی دست و پا شده قرار داده اند که از آب گنگ گذشته و حدود و گوالیار شورش اندازند از استماع این خبر سطوت رای عقده کشا
بر ایلغار قرار گرفت اما اکثری از مقربان بساط عزت در خور همت خویش لبعضی امور مطمح نظر داشته به این معنی راضی نبودند و آنحضرت بخلاف رای جمهور
عنان بدست توکل سپرده روز یکشنبه هشتم خورداد ماه الهی موافق بیست و نهم ذیقعده بسم ایلغار نهضت فرمودند از تائیدات غیبی که مبشر فتح و فیروزی
آنکه چون از زمین داران حقیقت راه پرسیدند بعرض رسید که اگرچه غیر راه متعارف راه دیگر هست که نسبت به آن راه نزدیکتر است اما کم آبست
بلکه درین موسم اثری از آب ظاهر نمیشود و چاروا را محنت عظیم خواهد کشید و راه متعارف اگرچه بیشتر مسافت دارد اما از آب و علف مملی است
حضرت خاقانی بالهام ربانی فرمودند که چون در همه حال عنان اختیار بدست توکل سپرده ایم رحمت الهی که همه جا و همه وقت قرین حال ما
کار خود خواهد کرد سخن در راه باید گفت که هرچند تند و تر بسیم سیتر و چون براه در آمدند آنقدر آب پیش آمد که جمیع چارواهای عساکر اقبال

دفاکردوکوکبۀ شب بجیش ایلان الشمس بسیف فیض ضیائی نسوختی بارانی عظیم باریده کوها با ماطلعه ساخته بود القصه تمام آن شب عظیم در نهر برکه
جلو داشته و بالیمه سعید و پیش از رسیدن آنکه پا اصفحان استقبال نموده بسعادت رکاب بوس مفتخر گردید القصه چون صبح شد
دریا علیه بجست عالی کماله که جها نگیرا را انجا بود و بلوا ازدم خدمت و معانی سپتمبر گشت دیانکه عسا کر فیروزی مآثر بجهت تعاقب باده را کلم
اشجا را که متفرق شده بودند و تقلیلی و تعطیل را ایست اقبال استعداد داشت آنحضرت با جماع افواج متعین نا شده متوجه پیش شده دوبودو
منواسه کرا و قاصدان خبر بود خبر آورده که علیقلی و بهادر در حوالی پرگنه سکرو دیل بسته از دریای گنگ گذشتند و این خبر مشیر
دوجیب سرعت سیلاب اقبال آن شهسوار عرصه اقبال گردید و از همینجا با همه بکوشش داعی خواهد جهانرا حکم شد که اردوی بزرگ را قصبه
کره برده نگاه دارند و خود و تفنگچی و قیروزمی آخرهای روز از دریای گنگ فیل سواره عبور فرمودند و با آنکه اوائل موسم برشکال و طغیانی
آب بود دارنا سپاه ساعت آسمانی دیگر با فیل پایاب گذشت و دران وقت هفتاد کس ملازم رکاب اقبال بود میرزا کوکه
کوکه رستم خان شجاعت خان خان عالم خواجه جهد ابیدر بار خان شهباز خان سید جمال الدین عادل خان دلاور خان وجمعی حلقه از فیلان
خاصه نیز همراه رسیده بود و چون از آب گذشتند فیل خدا بخش که سرحلقه فیلان خاصه بود از مستی فرود آمده فوجداران با دشاهی با
این مشاهده ابتهال غرابت روی داده شهنشاه حقیقت آگاه فال نیک زده بجهت دلاساء ظاهر فرمودند که بشارت این فیل
الست بر تکلم فتح و نصرت بحضان هشیاران است دیگر آنکه چون بعضی از دولتخواهان را اعتماد بسیار بر مستی این فیل بود و اعتقاد قوی
سے شمردند انبعضی منافی و عولی توکل است لله الحمد که خاطر از نجانب نیز وا پرداخت و کار ما محض بتوکل افتاد و بالجمله شب از آب گذشته
منزل کردند و مخالفان با آنکه قریکروهی بودند از مستی باده ضلالت دادیار شبر بوار نشدند و آنحضرت با عتصاد تائید ایزدی شب را انجا
گذرانیدند و مجنون خان و آصفخان همان شب بموکب اقبال پیوستند و مجنون خان بعرض رسانیدند که چون مخالفان غافل اند اگر حکم شود
بر سر آنها شبخون بر هم آصف خان عرض کرد که اگرچه حرف مجنون خان موافق کنکاش سپاهی گری است اما در نمو رشان منسوبان این
درگاه هست و نیز در دو مردم لشرم چشم وتعصب یکدیگر کار بیشتر خواهند کرد و خاقان گیتی ستان بر صواب دید آصفخان تحسین نموده آنها
را رخصت پیش فرمودند که بجهة قراولان از مخالفان خبردار بوده ساعت بساعت حقیقت را اعلام مینموده باشند و مقهوران برگشته
روزگار دران شب از فرط باده پیمائی با جوانان ساده رو گرم بازی بشکن شکن بوده اند و به این لفظ فال بد بر خود میزدند و درین اثنا شخصی
نزد یک تخمیه آن بے سعادتان رفته فریاد برآورد که حضرت بادشاه ایلغار کرده از آب گذشته اند و اینک بر سر شما مے آیند و چون
ساغر حیات آن بدمستان پر شده بود این حرف را محمول بر تدبیرات آصف خان داشته اصلا ملتفت نشدند چون و چرا وکی و کجا گفتند
و هنگام طلوع صبح اقبال که در مستی شام ادبار آن بیدولتان حرام تمام بود حضرت خاقانی مغفر تائید ربانی بر سر نهاده و درع حرا
بجاق در بر کرده لبساه ظفر پناه حکم جیبه پوشیدن فرمودند و جمیع بهادران رکاب دولت مسلح و مکمل شده آماده دفع
اعدای دولت ابد مقرون گردیدند و افواج را به انتظام شایسته آراستگی بخشیده خود بدولت و اقبال بر فیل بال سندر
سوار شدند و در سیاهی سحر طلوع نیز اعظم اعلام نصرت اعتصام به اردوی مقهوران بد سرانجام رسید و ظاهر شد که خان
زمان کوچ کرده پیشتر رفته است مجنون خان قاقشال حکم فرمودند که ترشتافته خود را بمخالفان رسانند و تا رسیدن موکب ظفر لوا مقید دارد
و متعاقب مجنون خان آصف خان نیز رخصت یافت و بهادران عساکر اقبال بجیزاول مخالفان رسیده دست بکار بردند و بقید تلاشی شد
و چون از شدت گرمی هوا و طی مسافت بعید فیلان آهسته تر میرفتند شهریار شیر شکار بر باره تیز رفتار سوار شده گرم تر شتافت و تا آنکه
موکب عالی بفوج منقلا پیوست سپاه مخالفان کور باطن باور نمیداشتند که حضرت خاقانی دران لشکر ورود اقبال دارند و این جنگ را

بر تهور اصفهان و مجنون خان قلی بیگ و خود بهادران زمان بمبادرت ما شتابادرا همی جنبیده و بالاخره از ان جا فرار بجانب اصفهان روانه گردید بر ضابطه روا و فرزند و فیل بسیار شتافت یک یکی بسیه از طرح و طرز رزم و هنگامه بیاگند که این کارنامه اقبال از شوکت سطوت کوکب جهان کشای خاقان گیتی ستان است الا مرحوم علی قلی و بهادر دل به جنگ نهاده و ترک جان و تن در داده قدم از جا نبرده جنگ را بدان قائم و استقلال و با نزار جان بستانی و خون فشانی گرم شده و بتوقف همگی بالقصد بهادر و بالقصد فیل در طلب ان بهادر جنگجو بوده علی قلی مغلوب فوج بهادر آراسته مردم با جنگ تیغ غنیمت نموده با بابا خان قاقشال که همراه او قیچی بود و فوج پیش شهر بابر داشته تا جای خان خون گرفته ایستاده بود و رانده و بهادرخان بکوک مردم خود و واقعه بابا خان رسیده بابا خان را بر داشت و تا فوج مجنون خان باند و همین وقت اسپش تیری خورده چراغ پا شد و بهادرخان را بر زمین انداخت و دلاوران عرصه اقبال بر سر او هجوم آورده و زد چمیل بیشتر از همه خود را به او رسانیده گرفت و از کمال بد ذاتی و نادرستی و شتاب از دو پا نگاه داشت و مقارن این حال نظر بهادر نظام بیگی از سپاهیان مجنون خان رسیده او را دستگیر ساخت علی قلی از ظهور بدایع اقبال بر جای خود خشک ماند نه روی ستیز و نه راه گریز یافت و بهادران عساکر اقبال یکدل و یکرو در سپاه مخالفان برگشته روزگار را از پیش بر داشته متصرف ساختند و شکستی عظیم بران جرائم نمکان سیاه بخت افتاده بسیاری علف تیغ خون آشام شده بقیة السیف سر از جان کندن راه ادبار پیش گرفتند و چون بهادر یا از دست بستای و تظلم آن بی اعتدالان بجان آمده بود دو سه ابها گرفته اکثر ایشان را بقتل رسانیده و نسیم فتح و فیروزی از مهب عنایت ذو الجلال بر پرچم علم اقبال وزیده و گلبن دولت از خار خاطر ارباب بغی و عناد پاک شد و در همین وقت نظر بهادر بهادر خان را دست و گردن بسته در ردیف افواج ساخته بملازمت آورد آنحضرت از کمال لطف و تلطف پرسیدند که ما در حق شما چه بی التفاتی فرموده بودیم که مصدر این همه فتنه و فساد شدید و از خجالت یا دهشت بجواب جرات نه نمود و چون مکرر پرسیدند بر زبان آن خون گرفته گذشت که الحمد لله علی کل حال بعد ها آنحضرت در باب سیاست او تامل داشتند اما چندی از اولیای دولت هجوم آورده مبالغه بسیار نمودند که چه وقت ترحم و تامل است و به شهباز خان و دیگر و اس کنبو حکم شد که جهان را از لوث وجود گناه آلود او پاک سازید و مقارن اینحال شهریار گل را که از معتبران علی قلی و سر حلقه بیدولتان بود مقید ساخته آوردند و او نیز به تیغ مکافات از پی بهادر شتافت و همگی توجه اشرف مصروف تفحص حال علی قلی خان بود و هر کس از مقهوران را که اسیر حکم می آوردند از ماجرای علی قلی خان استفسار می نمودند چون یا بوسی فوجدار او را بملازمت حاضر ساختند معروض داشت که من دیدم که فیل بکید ندان پادشاهی او را کشت و نشانهای فیل و فیلبانرا گفت و بموجب حکم اکثر فیلانرا دیدند و نمودند و او همین سکه نام فیل بکید ندان را شناخته عرض کرد که همین فیل علی قلی را کشته است بعد ازان حکم شد که هر کس سر مخذول از جرائم نمکان بیارد یک مهر بگیرد و سر هندوستانی را یکروپیه و پیادهای لشکر بطمع زر سرها از پا نشناخته بسر دویدند و سرهای بر بار می بودند تا آنکه سر علی قلی را آوردند و ارزانی نام هندوی که مدار علیه سرکار او بود سر آن شناسیده و ماغ را شناخت و از سر دو آن را بر داشته بر سر خود زده بهای های گریست ظاهرا در جنگ مغلوبه بتقدیری از شصت قضا تیری رسیده بود در ان حال سوهنا نام فوجدار فیل همین سکه را بالقصد او رانده است و علی قلی بفیلبان گفته که من از اعیان این لشکرم اگر مرا زنده بملازمت آنحضرت برسی مجرای تو بهتر خواهد شد سوهنا بحرف او ملتفت نشده در زیر دست و پای فیل مالش فرمود و بعضی ظن داشت که فیل را بقصد دیگری رانده و علی قلی نیم کشته در زیر درختی افتاده بود

گرفت که از پادشاهان به همراه رسیده از صبح اشرف فی صبح قبل از زمین جهانبانی خبر آورد در اثنای راه غلامی از چیلهای پادشاهی
بر روی او درکشیده و خود بحضور آورده انعام گرفت و چون از زانو بهادر و انشا ساخت و تحقیق شد که آن هر دو به سزای مکافات عملی
در دارالهلاک با حال نو حسن اقبال گشته اند آنحضرت از پشت زین بروی زمین فرود آمدند و فرق نیاز به سجده گاه شکر حقیقی نهاده
سجدات شکر بجای آوردند و سر علی قلی و بهادر را مصحوب عبدالله پسر خواجه مرادبیگ قزوینی بجانب دارالخلافه آگره فرستادند
و فتحنامها باطراف ممالک محروسه ارسال داشتند و بعد از فراغ این فتح از کارنامهای جهان ستانی بود که بمحض تائید
حضرت ذوالجلال و تقویت دولت و اقبال از مکمن بطون بعالم ظهور پرتو افگند و عبارت فتح اکبر مبارک تاریخ شد و لفظ
دو خون شد تاریخ گشته است ان اگر خان وادیم خالست و دو خون شده تاریخ قتل این دو برادر و همان روز بجانب
بنارس که بیلداران به الهآباس معروف است نهضت فرموده در روز دوم ازان شهر فیض اساس تشریف داشته روز سوم رایات معدلت
بصوب بنارس برافراشتند و در انجا بسیاری از مردم علی قلی و بهادر مثل شیخ یوسف چوبی و مرتضی قلی بدست افتاده تعداد
فراسلام خواجی و میراحمد ... رقم عفو بر جرائم آنها کشیده در سلک بندهای درگاه و انتظام ساختند و چون اهل بنارس
در دولت بروی خود بسته بودند تحت حکم تاراج شد و اندک دست اندازی باز در پای مرحمت بجوش آمده منع تاراج
فرمودند و از انجا شهاب خان را که حاکم است جونپور تعیین نمودند و قلیچ خان را بسرپور فرستادند و سه روز در بنارس توقف
فرموده عنان توجه بجونپور معطوف داشتند و بطریق ایلغار به بلده کره که مخیم اردوی معلی بود تشریف آوردند و در ین
ایلغار بیش از چهار پنج کس همراه نرسیده بود و از انجا اکثر امرای عظام بجاگیرهای خود رخصت الطاف یافتند که روزی
چند باصلاح شکستهای خود پرداخته از محنت سفر و ترددها بر آسایند و جمعی از مفسدان فتنه سرشت که
بروی اخلاص از درگاه معلی تافته در زمره حرام خوران مقهور منسلک گردیده بودند مثل شاه ناصر خواجه و
جان نقلی اوزبک و یار علی و خوشحال بیک و علم شاه بدخشی و میرشاه بدخشی و بخشی بخشی و حلیمه خان کوکه
میرزا عسکری بکیفر مکافات گرفتار آمده بیاسا رسیدند و میرزا میرک مشهدی را که از مخصوصان علی قلی بود
پامکنده دوشاخه پیش فیل انداختند و بفیلبانان اشاره شد که بقدر مالشی بدهد اما قصد حیات او
ننماید و همچنین دستور تا پنج روز او را پایهٔ نگاه معدلت آورده پیش فیل مست انداختند و چون
عنان اختیار بدست فیلبانان بود او را بجز طوم مالشی میفزود و از گشتن محافظت می نمود و در روز پنجم به التماس
بعضی از مقربان باطاعت و انتساب سیادت جان بخشی فرمودند فرمان طلب باسم منعم خان شرف
صدور یافت که متوجه آستان بوس گردد و منهزم موکب اقبال در نواحی کره مانکپور در رود سعادت
دانست که منعم خان از دارالخلافه آگره رسیده به ادراک زمین بوس سعادت جاوید اندوخت و تمامی
محال متعلقه خان زمان و بهادر خان را تا کنار آب جوسا بجاگیر او مرحمت نموده رخصت جونپور فرمودند
فرمودند و روز شنبه شانزدهم تیرماه آلهی موافق بیستم ذی الحجه عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف
داشته کوچ بکوچ شکار کنان و صید افگنان متوجه آگره شدند و در قصبهٔ کوره که بجاگیر فرحت خان خاص
خیل بود بنا بر التماس ضیافت نمود و فرق عزت او را به این نوازش برافراختند و همچنین در اتاوه
شجاعت خان مجلس پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای لائق گذرانید و روز شنبه پانزدهم محرم

نهضت نمایند و فتح و ورود موکب اقبال بدار الخلافه آگره اتفاق افتاد حقیقت فوجی که با شفیع محمد قلیخان برلاس
تنبیه و تادیب اسکندر خان و سایر مقهوران تعیین شده بود درین بحث که چون عساکر فیروزی مآثر به اوده رسید
اسکندر در قلعه اوده متحصن شد و امرای عظام بمحاصره آن همت گماشته مورچلها تقسیم نمودند و در بیرون شهر
تل بلندی بنهایت سرکوب و مشرف قلعه از انبار گرد و واری بمکو بندا اسکندر و جمعی از قوم بنجاره و صدر عمر کاری
نموده بودند آن تل را بدو داشته مضبوط ساختند و محمد قلیخان برلاس همت همت گرفتن آن بسته فوجی از بهادران
بهادر شعار تعیین نمود و بزور بازو دست شجاعت آنجا را بدست آورده و محاصره را تنگ تر ساختند و درین اثنا خبر خلل
علیقلی و بهادر شیوع یافت اسکندر شکسته بال و سرگردان از راه مکر و تزویر بنجاجی او رغلا نزد اکثر معتبران او وجود
نزد امرا فرستاد که من از تقصیرات خود درگذشته نادمم و پشیمانم و التماس دارم که حسن قلی خویش بیگی را
فرستند که خاطر متوحش مرا اطمینان ساخته در سلک دولتخواهان منتظم گرداند و همانروز حسن قلی باتفاق حاجی
افغان نزد اسکندر رفته سخن کرد و قرار یافت که صباح روز عید قربان امرا و اسکندر خان یکجا نشسته العهد
و میثاق کنند رفع توحش و تیره و خاطر او نمایند و چون زبان او با دل موافقت نداشت و مقصد او ترتیب
اسباب غفلت بود همان شب از طرف دروازه که روی بدریا داشت برآمده با اهل و عیال و احمال
و اثقال بر کشتیها نشسته از آب گذشت و صبح آن اولیای دولت قاهره بشهر در آمده کوس فتح و فیروزی
بلند آوازه ساختند چون مقهوران کشتیها را بر آن طرف آب برده بودند دو سه روز بجهت جمع ساختن
کشتیها نتوانستند از آب گذشت و تعاقب بتعویق افتاد و درین اثنا سکندر اهل و عیال خود را بلکهنو رسانید
پیغام فرستاد که من بر بهانه قرار داد راسخم و غرض از آب گذشتن آن بود که متعلقان خود را بجای سلامت
رسانم اکنون استدعا آنکه محمد قلیخان برلاس و مظفرخان و راجه تودرمل با کشتی نشسته
درمیان آب آیند و من نیز با چند نفر از مردم خود آمده ملاقات نمایم و خاطر برهم خورده خود را
اطمینان بخشیده متوجه درگاه گیتی پناه شوم و روز دیگر بهمین قرار داد اسکندر آمده درمیان دریا به
امرا ملاقات کرد و بعد از گفت و شنود اظهار کرد که چون درنیدست مصدر تقصیرات عظیم شده ام
فی الفور جرات بر رفتن درگاه نمیتوانم نمود و اگر درین حدود به رجوع خدمتی سرفراز شوم و تا چند
در راه اخلاص و جانسپاری خدمات پسندیده بتقدیم رسانم در الضرورت متوجه درگاه میتوانم
والا بکدام رو و بچه دست آویز متصدی چنین جراتی توانم گشت چون امرا از فحوای کلام
او دریافتند که بغیر از مکر و تزویر و روز گذرانیدن مطلبی ندارد جواب نامشخص داده مراجعت
نمودند و آن بید ولت سیاه بخت برگشته روزگار متوجه سرحد افغانان شد و امرا بهمت
بتعاقب او بسته تا میان ولایت افغانان راندند و چون حکم عدم آمدن ولایت غنیم نبود عرضه داشت
مشتمل بر سوانح و وقایع روانه درگاه عرش اشتباه نمودند که سکندر مقهور بقصبه گورکپور
رفته به پناه افغانان در آمده است بدانچه حکم شود کاربند خدمت شویم فرمان جهان مطاع نفاذ
ارتفاع یافت که سرکار اوده بجاگیر محمد قلیخان برلاس مرحمت شده است باید که مشارالیه به انتظام

چه آنکه گیهانے آفتاب وتیره حال رعایا بایست کار ... و درگاه آسمان جاه کرده و استیصال آن گروه منحوس را
بوقت دیگر حواله نمایند نهضت موکب گیهان شکوه بفتح قلعه جلیپور چون همگی همت جهان کشا مصروف بر آنست
که سواد اعظم هند وستان و حاصل این بوستان از خار و خس اعدا مهذب و مصفا و پاک شده دار الامن گردد و در هر ولا
که خاطر خورشید مظاهر از استیصال علی طغیان و سائر مفسدان وا پرداخت و بر شجاعت تیغ اعدا رفعه فتنه و آشوب اهالک
فرو نشست و از آن سفر فتح و ظفر مراجعت نموده بدار الخلافه آگره نزول اقبال فرمود خبر شورش و طغیان پسران سلطان
محمد مرزا به سامع جلال رسید که به ولایت مالوه دست تسلط و تصرف دراز ساخته اند و جمعی از اوباش و رنود طلب کرده انها
فراهم آمده هنگامه فتنه و آشوب گرم دارند باآنکه سپاه ظفر پناه از گرد راه و ترددگاه و بیگاه نیاسوده بود و یورش ولایت
مالوه و اطفاے نائره شورش میرزایان برگشته روزگار پیش نهاد همت کرده و چون عیار گردید بظاهر شکار جلوه نموده و
بباطن صید وحشی طغیان و دو سیرت مطمح نظر فرموده روز یکشنبه هفدهم شهر ربیع الاول ماه آلهی موافق بیست و نهم صفر نهصد و هفتاد
و پنج هجری نهضت موکب عالی به پرگنه باری اتفاق افتاد و از پرگنه باری بجانب دهولپور و گوالیار که بر سمت
ولایت مالوه واقع است عنان عزیمت معطوف داشتند و چون دهولپور معسکر اقبال گردید اکثر ملازمان عتبه خلافت
فوج فوج و جوق جوق در ظل رایات جهانگشا فراهم آمدند در این وقت روزے بر زبان معجز بیان گذشت که تا حال
اکثر زمینداران و راجهاے ممالک هندوستان بسعادت آستان بوس سرفراز گشته غاشیه اطاعت بر دوش نهاده
گرفته اند بغیر از رانا که هنوز در خواب غفلت است و اسباب نخوت بحمیت روز افزون سرانجام میدهد انشاء الله العزیز
بر سر او ایلغار فرموده به آواز سم ستوران عساکر اقبال او را از گران خواب غفلت او را بیدار خواهیم ساخت
و مطلب اصلی از اظهار این مقدمه آن بود که در افواه آوازه این ایلغار انتشار یابد و جمعی از خون گرفتها
که در ولایت مالوه علم شورش و فتنه برافراشته اند از نهضت موکب جهانگشا غافل شوند و بجانب سکت سنگه
پسر رانا که او دی سنگه که در سلک بندهاے درگاه سعادت حضور داشت ملتفت شده فرمودند که درین یورش
باید که از توقعات بشایسته بتقدیم رسد و او هم منافقانه تقبلات نمود و چون مجلس بآخر رسید آن دو سعادت
کوتاه اندیش پیش از دریافت حقیقت کار هزل راجد انگاشته براه فرار شتافت و ازین اندیشید که هرگاه موکب
عالی بر سر رانا ایلغار فرماید من مطعون ازل و ابد خواهم شد که او لشکر قیامت حشر بر سر پدر خود آورده و از خبر گریختن
او آتش قهرمان جلال زبانه کشیده هزل صورت جد گرفته و همت جهانگشا به تنبیه و تادیب رانا مصمم گردید و اوائل
مهر ماه آلهی موافق اواسط ربیع الاول نهصد و هفتاد و پنج رایات اقبال به تسخیر ولایت رانا و سائر زمینداران
که در اطراف او می باشند و حکم بال و پر او دارند برافراشتند و چون ظاهر قلعه سوے سوپر که از قلاع مستحکم
آن ولایت است مخیم اردوے گیهان پوے گردید ظاهر شد که قلعه خالیست که محافظان قلعه از دهشت افواج
گیتی کشاے راه سلامت پیش گرفته اند حضرت خاقانی از ظهور این لطیفه آسمانی تفاءل به فتوحات عظیمه
گرفته و دو روز دران نواحی مقام فرموده و آذوقه زاسامان نموده نظر بها در را بحکومت و حراست آن سرفراز
ساختند و از آنجا بقصبه کوته نزول اقبال اتفاق افتاد و حکومت آنجا و در ابتداء محمد قندهاری ارزانی داشته
رایات عزیمت بصوب قلعه کاگرون برافراشتند و شهاب الدین احمد خان را با جمعی از امراے عظام

محصن ساخته بود و الغ خان و محمد مراد خان و حاجی محمد خان سیستانی در ولایت مالوه که جاگیر مرحمت بوده بود دفع فتنه و شورش
فرزندان سلطان محمد میرزا نهضت فرموده بودند و بشنیدن خبر وصول عساکر اقبال میرزایان خسران مآل طنطنهٔ نهضت موکب جلال
و تعیین افواج فیروزی ابتهاج شنیده طاقت مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون دیده راه فرار پیش گرفتند
و چون بهند رسیدند الغ میرزا که برادر کلان و سرحلقهٔ بیدولتان بود بعالم نیستی شتافت و دیگران روی ادبار بجانب
ولایت گجرات نهادند و چنگیز خان که از غلامان سلطان محمود بود و بعد از فوت سلطان محمود علم استیلا و استقلال در آن ملک
برافراشته دعوی ریاست مینمود توسل جستند و امرای عظام بولایت مالوه درآمده هر کدام جاگیرهای خود را متصرف
شدند و عرضه داشت مشتمل بر حقایق احوال و امنیت آن محال بدرگاه سپهر ارتفاع ارسال داشتند و چون خاطر خورشید
مظاهر از شورش میرزایان برگشته روزگار و ضبط ولایت مالوه و آن سرکار پرداخت همت جهانگشا به تنبیه رانا و سپس او
تسخیر قلاع رفیع البنیان که کنگرهٔ استیلای هیچ یک از سلاطین والاشکوه بر حواشی کنگرهٔ آنها نرسیده مصروف داشته
نخست آصف خان و وزیر خان را به تسخیر قلعه ماندل که از جانب رانا در آن وقت بلوسی سولنکی بجمعیت و استعداد تمام بحراست
آنجا تعین بود فرستادند آصف خان به اقتضای اقبال روز افزون آن قلعه را مفتوح ساخت و موکب عالی از ظاهر قلعه
گاگرون کوچ فرموده به تسخیر قلعه چیتور علم فتح و ظفر مرتفع گردانید و این قلعه از جملهٔ دو سه قلعهٔ عظیم هندوستانست و از
حاکم نشین بوده و موطن اصلی رانا همین قلعه است و اعتضاد قوی به آن داشته القصه درین وقت که رایات اقبال به
استیصال رانای مقهور و دیگر کفار نشفا و ستهام آثار توجه فرمود آن سیاه بخت قلعه را استحکام داده و سامان آزوقه چندین
ساله نموده پنج هزار سوار جرار از راجپوتان خونریز بحراست آن قلعهٔ آهنین حصار گذاشته خود را به شعاب جبال و کریوهای
دشوار کشید و حواشی قلعه را از غله و علف بنوعی پاک ساخت که در صحرا اثری از گیاه نماند و موکب گیتی کشا بحوالی و
حواشی قلعه ورود اقبال فرموده بمحاصرهٔ آن همت گماشت و حکم شد که بخشیان عظام مورچلها تقسیم نموده تمامی کوه را که
قلعه بر فراز آن واقعست احاطه نمایند و در عرض یکماه محاصره خاطر خواه صورت بست و آن کوه را مرکز وار در میان
گرفته کار بر متحصنان تنگ ساختند و فوجی از بهادران نصرت قرین تاخت و تاراج ولایت تعین فرمودند و آصف خان فتح
ماندل نموده به تسخیر رامپور کمر همت بست و آنرا نیز مفتوح ساخته مورد انواع تحسین و آفرین گشت و حسین قلیخان
را بجانب اودیپور و کوملمیر که مقر رانای مقهور بود فرستادند که اگر توانند دستگیر نماید و الا از آن ملک آثار
حسین قلیخان بشهر اودیپور که دار الایالهٔ رانا بود رسیده از نهب و غارت دقیقه نامرعی نگذاشت و راجپوت بسیار
غنیمت فراوان بدست آورد و چون آن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت ترک خان و مان نموده در تنگناهای کوهستان گریخته
بیگشت و هیچ جا پا قائم نمیکرد بموجب حکم اشرف حسین قلیخان عنان مراجعت معطوف داشته بدرگاه سلیمان جاه
آمد و درین وقت که افواج گیتی کشا بمحاصرهٔ قلعه چیتور کمر همت بسته بودند عرضه داشت اعتماد خان گجراتی با پیشکش
پسندیده بدرگاه خلایق پناه رسید و از جملهٔ پیشکشهای او فیل دریایی بود که گوشهای کلان داشت و اداهای
غریب از و سر میزد و چون بمسامع عز و جلال رسید که اعتماد خان از چنگیز خان و میرزایان شکست خورده براجه دونگرپور
پناه آورده حضرت خاقانی فرستادهای او را به تفقدات و تلطفات گوناگون سرافراز ساخته حسن خان خزانچی را
با فرمان استمالت نزد او فرستادند که بنهای سپاه دست او گشته بدرگاه رکاب آورد لیکن درین مرتبه بخت او یاوری نکرد که

که پیوند دولت آسمان این چون بلند مرتبه گردد و حسین خان با عرضه داشت مشتمل بر معذرت مراجعت نموده بود اگر با سعادت این
چون شرف اختصاص یافت چنانچه در جای خود نگاه داشته که تاکنون بیان خواهد گشت با بهادران اولاد محاصره با بیجاپور
انجا بید و لب بیار ... از بیجاپور در آن عساکر اقبال متهور اند بر قلعه تاخته داد شجاعت و مردانگی دادند و بعضی از بهادران تو پخانه
فرصت خوش گوار شهادت چشیده و برج و روی درین دولت گردیده بود با وجود محاصره تنگ و توجه آنحضرت در تسخیر
چنانچه باید کاری از پیش نرفت حکم شد که بنایان تیز دست و نقابان قوی بازو ته برج و دیوار قلعه را مجوف ساخته
و باروت بی تفنگ پر کرده آتش در زنند که ارکان قلعه از هم ریخته راه مداخل بهم رسد و مردان کارطلب بهادران
لشکر جلادت شعار بقلعه تاخته کفار شقاوت آثار را علف تیغ آبدار سازند و از طرف دیگر ساباط نیز ترتیب نمایند اگرچه تمام
دور قلعه را بهادران عرصه اقبال احاطه نموده تنگ فرو گرفته بودند اما سه مورچل عمده بود اول مورچل حضرت
شاهزاده ... که محاذی دروازه لاکوته بود دوم مورچل راجه تودرمل و قاسم خان میر بحر سوم مورچل آصف خان و وزیر
و حکم شد که مورچل پادشاهی که صاحب اهتمام آن حسین خان خیتایی و حامی تیرانداز بود نقب زده
ته برج و دیوار قلعه را مجوف سازند و از طرف مورچل قاسم خان و راجه تودرمل ساباط ترتیب نمایند و چون
جنگ کنان همراه موکب عالی نرسیده بود در حضور اشرف دیگ نیم من غلوله ریختند و متحصنان قلعه از فرط توجه
آنحضرت یقین دانستند که ازین ورطه جان برون محالست و زمان استیصال قریب رسیده تا گرز دست بجبل
و تیر ورزده سازند ای سلیح دار و صاحب خان نامی را فرستاده راه عجز و زاری پیش گرفتند و پیشکش بر سالت قبول نموده
و عیان دولت و ارکان سلطنت که از نزد دوامی تنگ آمده بودند زبان بشفاعت گشودند اما شکوه پادشاهی
و غیرت جهانگیری دست رد بر ملتمس آنها نهاده حکم شد که تا رانا بملازمت مستسعد نگردد امکان ندارد که تقصیر از اهل قلعه
جهالت بنیاد حصول نجات رسانند و فرستادهای سبب تحصیل مقصود مراجعت نموده بقلعه درآمدند و چون وقت
پایان کندن بود خود امر ده ... گماشته بیشتر از پیشتر گرم پیکار شدند و توپچی بسیار به برج و بارهٔ قلعه برآورده عمله و فعله ساباط
تیرباران کردند و کار دشوار بر ایشان و صاحب اهتمامان میر ها از جرم گاه و تعبیه نموده پیشتر گرفته دست از کار باز نداشتند
و باین احتیاط هر روز قریب دویست کس بضرب توپ و تفنگ شهید شدند و مردانه ساباط پیش میبردند و هر کس
تو ده خاکی میریخت دامن زری میگرفت القصه بدین دستور هم ساباط بقلعه رسید و هم دو جا متصل یکدیگر نقب بپای
حصار رسید و زیر دیوار را مجوف ساخته در یک نقب صد و بیست من و در دیگری هشتاد من باروت تفنگ
ریختند و حکم شد که مجاهدان عرصه همت و شیران بیشه شجاعت مدام مسلح و مکمل باشند و چون آتش در زنند
و دیوار حصار از هم پاشد تیز دستی نموده خود را بقلعه دراندازند و بضرب تیغ خون آشام کار کفار شقاوت شعار
بانجام رسانند بموجب قرار داد نقبها را آتش دادند نقب یک مجوف پیشتر گرفت و برجی که محاذی آن بود از بیخ و بنیاد
کنده با جمعی از کفار که در آنجا بودند بر هوا برده مانند بنات النعش از هم پاشید و فوجی از بهادران که در کمین
قابو انتظام فرصت داشتند راه یافته بی تحاشی دویدند که خود را بدرون اندازند درین وقت نقب مجوف دیگر در
گرفت و بهادران جان نثار با جمعی از کفار که بمدافعه آنها استاده بودند به آتش فنا سوخته نیست و نابود شدند
و عرض دیوار از زمین و زمان برخاست و آن صدای مهیب تا پنجاه کروه بیشتر رسید و قریب دویست

کس از عساکر اقبال بعالی مرتبۀ شهادت عروج نموده و آنحضرت از ظهور این حادثه که موجب شماتت مخالفان کوتاه اندیش
بود بیشتر از پیشتر همت بتسخیر قلعه گماشته پیوسته بنفس نفیس بمورچلها اهتمام میفرمودند و بندهای خدا را بکرم
کار داشته و خود بنفس نفیس بر بالای ساباط برآمده بندوق اندازیها میکردند و بسیاری از ان سیاه بختان را
بهلاکت میرسانیدند از انجمله روزی در مورچل لاکوته بندوق اندازی میفرمودند و جلال خان در ملازمت آنحضرت
بود و بر سر ساباط ایستاده سر خود را بدیوار ساباط نهاده از زیر سپر تماشا میکرد یکی از توبچیان قلعه که بسیاری اعمال
ساباطها را آسیب رسانیده بود جلال خان را نشانه کرده بندوق انداخت و جراحت ایزد تعالی بپوست مال گذشت
و چندان آسیبی باو نرسید و حضرت خاقانی از فرط مرحمت و مهربانی بجلال خان فرمودند که اگرچه آن بندوق انداز نشانه
درستی آید که انتقام ترا از و بکشیم اما از روی قیاس و قرینه در جائی که سر بندوق او نمایانست بندوقی انداخته ایم امید
که بتقدیر قضا انتقام ترا از و بکشد اتفاقا بندوق آنحضرت از روزن گذشته باو رسید و بعد از تشخیص احوال بوضوح
که آن بندوقچی اسمعیل نام سردار بندوقچیان قلعه بود که سخت بی خطائی انداخت و از قضای آسمانی به تیر بندوق
حضرت خاقانی نشان بی نشانی شد و اهل آن مورچل از آسیب او نجات یافتند تا آنکه سحر روز سه شنبه [illegible]
ماه الهی مطابق بیست و پنجم شعبان بزور بازوی ید الهی آن قلعۀ فلک ارتفاع مفتوح گشت و شرح این لطیفۀ غیبی آنکه
چون ساباطها بقلعه اتصال یافت و شب گذشته صبح دولت و اقبال که روز فتح و فیروزی بود بهادران قلعه کشا
از اطراف و جوانب جنگ انداختند و رخنه ها در ارکان قلعه افتاد و علامت شکست ظاهر شدن گرفت اما متحصنان
دست از جان شسته هجوم آوردند و پنبه و هیزم و روغن و دارو و تفنگ بسیار بر غازیان آتش خوی میافگندند
و آن شیرمردان کشته و سوخته پیش پیشتر میرفتند و روی همت بر نمی تافتند و درین اثنا به انوار شمع اقبال و روشنی
آتش بخت بلند در بین آنحضرت درآمد که جبه سبز هزار میخی در بر دارد و مردم را بمدافعه و مقابلۀ عساکر
اقبال ترغیب و تحریص مینماید و علامت سرداری از و ظاهر است آنحضرت بندوق بجانب او انداخت
بشجاعتخان و راجه بهگونت داس فرمودند که از سبکی دست و نشاط خاطر یقین میدانیم که غالبا بندوق
من به آن جبه پوش رسیده باشد و مقارن آنحال از درون قلعه چند جا آتش برخاست راجه بهگونت داس
معروض داشت که این آتش علامت جوهر است چه رسمیست قدیم که هرگاه راجپوتان از محافظت
قلعه عاجز میشوند و دست از کار باز داشته خرمن از صندل و عود و اقسام هیمۀ خشک و روغن مهیا ساخته متعلقان
خود را با اهل و عیال و سایر عورات میگذارند که چون شکست متیقن گردد و مردان کشته شوند عورات
بدین خانه که درو آتش درزنند و بعد از ساعتی مشخص شد که بندوق پادشاهی که نمونه بود از غضب الهی بجمل سردار
قلعه رسیده و او کشته شدن و اهل قلعه دل باخته و مرگ خود را بچشم خود مشاهده نموده شروع
در جوهر کرده اند او در خانۀ پتیل دیگر در خانۀ پتا از خویشان رانا دیگر در خانۀ صاحب خان و جا تقدیر بلشو بران دیگر
در خانۀ ایسر داس و قوم چوهانان و مجموع تا سیصد زن در آتش قهر الهی سوختند و هنگام طلوع صبح اقبال بموجب
حکم قضا مثال بهادران عساکر جلال مسلح و مکمل شده از اطراف مورچلها درون قلعه درآمدند و راجپوتان حرکت مذبوحی
کرده فوج فوج و جوق جوق بر روی یکدیگر کشته گردیدند آنگاه حکم شد که فیلان مست نامی را از راه ساباطها درآورده اول فیل کوه پا

[illegible] آن بدبختان آگاه شدند [illegible] و گلوله در آتش انداخته [illegible] اقبال از فیل سوار شده بود و در آن قلعه [illegible]
و از نواب [illegible] خود را [illegible] فیل [illegible] ساخته [illegible] رسید که این فیل چه نام دارد و چون فیلبانان از آتش [illegible]
فیلبانان [illegible] دست داده [illegible] فیل [illegible] گرفته [illegible] بالای [illegible] فیل [illegible] و دور [illegible] فیل [illegible] فیلبانان
[illegible] پیش [illegible] جوهر شناسی [illegible] راجپوت [illegible] شمشیر [illegible] فیل [illegible]
و او با وجود [illegible] فیل [illegible] ساخته [illegible] پیش از رسیدن [illegible] کشته بود
جمعی از افغانان [illegible] خرطوم [illegible] پامال قهر ساخت و فیل [illegible] از غریو خلایق [illegible] مردم [illegible]
و درین روز [illegible] از جوانان [illegible] و [illegible] عظمت خان فوجدار [illegible]
بود زخمی شده [illegible] از خشم [illegible] راجپوت [illegible] جانب فیل [illegible] شمشیر [illegible] انداخت [illegible]
رسید [illegible] او [illegible] گرفت و قدرت [illegible] گذاشت [illegible] شمشیر [illegible]
فیل انداخت و [illegible] این حال راجپوتی [illegible] از افغانان [illegible] جان فشانی [illegible]
[illegible] پیش [illegible] دیگری از دلاوران عساکر منصوره [illegible] و آن شیر مرد با اهتمام تمام [illegible]
نمود که این معنی از آئین مردمی و رسم مروت بعید است و حاشا که غیرت مقتضی آن باشد که فرمی مرا بمبارزت
خود طلب نماید و تو با من موافقت کنی و این دو کس با یکدیگر کارزار نموده داد شجاعت دادند تا آنکه راجپوت کشته گردید و
بعد از فتح هرچند تفحص آن نمودند اصلا اثری از و ظاهر نشد گویا با دیگری مقابله نموده شربت شهادت چشیده
باشد و در وقتی که آنحضرت به بتخانه گوبند سهام رسیدند یکی از فوجداران پادشاهی تپارا که دو هم فیل بود
بخرطوم فیل گیر [illegible] آورده و بعد از زمانی در گذشت و درین قلعه قریب هشت هزار کس از راجپوت خونخوار
بود و اکثری مردانه کشته شدند و از بعضی خود کارنامهای شجاعت بظهور آمد و از طلوع صبح اقبال تا نصف النهار
که هنگام زوال کفار خسران مآل بود قریب سی هزار کس علف تیغ قیامت اثر گردیدند و جمعی کثیر اسیر شدند و [illegible]
غرائب آنکه جمعی از بندوقچیان یکسر که وطن آنها در نواحی کالپی است درین قلعه بودند و در مدت محاصره بسیار
از بندوقچی کار آمدنی را بزخم جانستان مسافر ملک نیستی ساخته بودند و آنحضرت مکرر بزبان الهام
بیان میگذرانیدند که بتائید ایزد جل سبحانه چون قلعه مفتوح گردد یک بندوقچی را از ما نخواهیم گذاشت قضا را
روزی که قلعه فتح شد چندی از سرداران بندوقچی تمام بندوقچیان را که قریب هفتصد نفر بودند دست
و گردن بسته حیله کرده از دروازه قلعه برآوردند و هر کس به آنها میرسید میگفتند که بندوقچیان قلعه
را آنحضرت بما سپرده اند که بیرون برده محبوس داریم و چون حضرت بدولت از قلعه برآیند حکم است که تمام آنها را
کشته از سر آنها کله مناره بسازیم بهمین حیله تمام توپچیان بسلامت از قلعه برآمدند و هرچند تفحص آن مردم
تعیین شد یکی بدست نیامد و در آخر معلوم شد که باین حیله و تزویر برآمدند و آنحضرت خود بدولت و سعادت
به بتخانها تشریف برده اکثری را ویران ساختند و جبین نیاز بدرگاه کریم کارساز نهاده سجدات شکر این
موهبت عظمی بتقدیم رسانیدند و بعد از نیم روز [illegible] کهیان پوسی مراجعت نموده تا سه روز بجهت
انتظام بعضی امور ضروریه توقف فرمودند و چون در مبادی این عزیمت نذر کرده بودند که بعد از فتح پیاده بزیارت

در روضهٔ منورهٔ خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز توجه فرمایند بنابر التماسی که از صمیم خاطر و صدق عقیدت بود از
وردان قلعه پیاده به زیارت تشریف آورند و در نزدیک مقصد فرموده بودند و هم استفسار را باز موافق به سرمنزل رسیده چون ... کوس
مراجعت بلند آوازه ساختند پیاده متوجه اجمیر شدند و منزل بمنزل قطع مسافت نموده تا ماندل تشریف بردند
و در ماندل ... به سر... اجمیر رفته بود بسرعت آمده عریضه خادمان آن روضه علیه آورد که حضرت خواجه در عالم
خواب نموده اند که آن پادشاه ظاهر و باطن از اصطفای عقیدت و حسن ظن التفاتی نذر فرموده پیاده متوجه این جانب
اند و بسیار که پیش از این تصدیع نموده قرار نداده از هر جا که رسیده اند بسعادت سوار شوند که بعنایت ایزدی چون پادشاهان
ربع مسکون غاشیه عبودیت آنحضرت را بر دوش عزت گرفته پیاده در رکاب اقبال سعادت همه جهت حاصل شده چون
عرایض خادمان روضهٔ علیه بمسامع علیه رسید استرضای حضرت خواجه را ابرار اراده نموده تقدیم داشته سوار گی
اقبال جهان آرا سوار شده و هفتم ... از مداوالهی موافق یک‌شنبه هفتم رمضان خطه فیض اساس اجمیر بوده قدوم
دولت لزوم رونق پذیر گردید و از گرد راه به روضه مقدسه تشریف برده آداب زیارت و مراسم نیاز به تقدیم رسانیده
تا ده روز در آن خطه روح افزا اقامت فرموده به زلال مکرمت غبار احتیاج از چهرهٔ حال فقرا و مساکین پاک شستند و از
سوانح اقبال که در ایام محاصره قلعه لهور یافت مصالحه منعم خان خانخانان است با سلیمان حاکم بنگاله و آراستن خطبه و سکه بنام
نامی و القاب گرامی خاقان ممالک ستان مجملی ازین تفصیل آنکه چون در بنگاله جلال الدین سور استقلال یافت تاج کرانی
و برادرش که حکومت بهار داشتند از آسیب جلال الدین سور اندیشیده همواره با خان زمان راه آشنائی داده بوسایل آن
توقع داشتند اظهار دوستی و نفاق میکردند بهمین وسیله از آسیب مصادمه جلال الدین محفوظ می‌بودند بعد از آنکه جلال الدین
رخت هستی بربست تاج خان بر ولایت بنگاله استیلا یافت بنگ و بهار را استقلالا متصرف شد و چون او فوت کرد
سلیمان برادر خرد جانشین گردید و در اندک فرصت جمعیت فراوان و سامان بی پایان از نقود و اجناس و فیلان
نامی بهم رسانید و هر جا افغانی بود برگرد او فراهم آمد و با خان زمان رابطهٔ دوستی و وداد مستحکم داشته سررشته صلاح
و صواب از دست نمیداد تا آنکه خان زمان به نتایج اعمال خود گرفتار شد و حکومت جونپور و آن حدود از درگاه معلی
بمنعم خان خانخانان تفویض یافت و لودی که وکیل مطلق العنان سلیمان بود در کنار آب سون اقامت داشت بجد تمام
با خانخانان طرح دوستی افگنده به ارسال رسل و رسائل و تحف و هدایا استحکام مبانی اخلاص و اختصاص نمود و چون
سلیمان میخواست که باستیصال راجه اڈیسه و ابراهیم که مدعی سلطنت بنگاله بود متوجه شود و از آسیب صدمات افواج
قاهره جمعیت خاطر و اطمینان باطن نداشت بوسیله لودی محرک سلسله دوستی و یک جهتی شده استدعا نمود که با هم ملاقات
کرده و در حضور بعهود و مواثیق استحکام مبانی محبت و مواد اخلاص فرموده خطبه و سکه بنام نامی حضرت ظل الهی کرده
شود و قرار یافت که خان خانان با جمعی از مردم چیده خود بمنزل سلیمان رفته در آنجا با هم ملاقات نمایند اگرچه بعضی خیرخواهان
صواب اندیش به این کنگاش راضی نبودند مع هذا خانخانان با سیصد کس گزیده خود و صحبت علیخان پسر میر سلطان و لیس
قبچاق و میر هاشم برادر شاه ابو المعالی و هاشم خان و ملازمان این امرا که مجموع هزار کس باشند متوجه
شدند و اول لودی آمده مراسم تعظیم و احترام بتقدیم رسانید و از پس او پسر کلان سلیمان آمده لوازم
اعزاز و اکرام ظاهر ساخت و چون پنج کروه به تپه ماند سلیمان خود به استقبال آمده لوازم مردمی و مهمان داری بجای

آورده رعایت خانخانان مجلس عالی ترتیب داده سلیمان را بمنزل خود طلبیده و روز دیگر سلیمان جشنی آراسته خانخانان را بمنزل خود طلب
نمود و … حضرت خاقانی در رونق جاه و دولت بخشید و پیشکشهای لایق گذرانید و درین وقت بعضی از افغانان دو قوم
لودی تحریک کردند که منعم خان را گرفته سلیمان چنان … نمود … که رایات جهان گشای … متوجه … و اکثر امرای
عظام در خدمت آنحضرت اند و خانخانان که … اعتماد … دست داده … خلاف آئین عقل و …
سپاه … کار و راست … تا پایه تخت … تاب مقاومت … نیست و چون لودی …
… اراده باطل ایشان اطلاع یافت خاطر نشان سلیمان نمود که با چنان پادشاه … خصومت …
… از عقل صواب اندیش مستبعد … مقدمات معقول سلیمان را ازین رای
خطا … باز گردانید اما افغانان بر جبلت خود ایستاده درین اندیشه … آمدند تا که منعم خان … خود را
… لودی … متوجه جونپور شد و بعد از آن … افغانان اطلاع
یافته … اراده باطل خویش گردیدند … خود را … خانخانان رسانیده اظهار معذرت
و … بسیار نمودند منعم خان از آب گنگ گذشته بود و فتح نامه بجونپور رسید و موجب تقویت خاطر اولیای دولت
گشت و سلیمان نیز از جانب خانخانان خاطر … بجانب … ساخت و …
… و ابراهیم را بقول و سوگند آورده … ساعت آغاز دور دوم از

جلوس و وقایع سال سیزدهم الهی ابد پیوند درین زمان که موکب جهان آرای خاقان گیتی ستان در
خطه … اجمیر استفاضه انوار حقیقت و اسرار طریقت … رایات سلطنت … روزگار … نشاط
… بتسخیر … زمین … اعظم … عالم … ساعت و … دقیقه
از … رمضان نهصد و هفتاد و پنج بشرف سرای حمل تحویل فرموده سال سیزدهم الهی از جلوس ابد قرین
حضرت خلافت پناهی چهره مراد نمود و بعد از فراغ جشن نوروزی … مراجعت بمستقر سریر خلافت ارتفاع
یافت و در اثنای راه قراولان پادشاهی خبر بیشه شیر آوردند و خاطر … شکار شیر توجه فرمودند و چون …
رسیدند شیری قوی بازو برآمد دلاوران تیز دست عنان اختیار از دست داده به تیر و شمشیر آنرا از هم گذرانیدند
و این … پیش دستی پسند خاطر اشرف نیفتاد و حکم شد که بعد ازین بحکم هیچ کس دست بالا نکند و درین
… شیری دیگر عظیم … برآمد و متوجه آنحضرت شد و بحیث پاس حکم ملازمان رکاب اقبال …
… نداشتند که دست بکار رسانند و بندگان حضرت تیری از کمان قدرت … ساخته بجانب
او انداختند و شیر زخمی شد و در کمال خشم … برآمده … و آنحضرت از اسپ فرود آمدند …
ایستادند و دلیران عرصه همت برگرد … و حضرت خاقانی بندوق بجانب او انداختند که …
رسیده از بناگوش او پوست مال گذشت و شیر … تمام برخاست و … جستند که تیر دیگر …
… بجانب که حضرت توجه … شیر … جانب … و شیخ ابوالفضل نوشته
… واسطه از حضرت خاقانی شنیدم که از حضرت جنت آشیانی نقل … فرمودند که …
که … شکار شیر … شخصی … که از دست او کشته خواهد شد و …

بشهر شریف برده ایم بیچی که از جهان تقدیر بهمت مشاهده افتاده تجربه پیوسته القصه چون قابو بدست نمی افتاد و بمرتقم خان
حکم فرمودند که پیشتر قدم نهند شاید شیر بجانب او متوجه شود و قابو بدست افتد عادل پسر شاه محمد خان قندهاری که دران
چند روز بمعاتب بوده بقصد تقرب خدمت پیش دستی نمود و شیر متوجه عادل شده او در همان وقت تیری انداخت و بجهت
سرنوشت خطا کرد و شیر آمده عادل را در زیر خود کشید و انداخت و آن شیردل ... شیر ... انداخت و ...
نمود ... بود و دست ... چون ... گرفته بود خنجر ... خلاف مستحکم شده ...
بسته شیر دست عادل را فرو خاید لعاب آن خنجر کشیده دو زخم ... شیر انداخت ... دوم دست ...
نمود ... شیر را ... عرصه شجاعت تاب نیاورده بشمشیر جانی آنرا از کار او را تمام ساختند
و در این ... عادل نیز زخمی ... آن شیر شکار ... مدت چهار ماه بر بستر ... افتاده بود و ...
بجهان ... جان ... بعد از فراغ نشاط شکار منزل بمنزل قطع مسافت
فرموده ... چهار شنبه ... بیست ماه الهی موافق پانزدهم شوال ظلال دولت و اقبال بر دار الخلافت
آگره انداختند چون موکب ... شکوه ... مستقر سریر خلافت نزول سعادت فرمود حکم شد که جمعی از امرا و ملازمان
درگاه والا که در فتح چیتور ... سعادت خدمت ... جان فشانی سرفراز بوده اند بتسخیر قلعه رنتهنبور که در رفعت و استحکام
ثانی قلعه چیتور است ... در تسخیر آن تقصیر ننمایند لهذا صادق محمد خان قاقشال و سماجی خان
و صفدر خان و بهادر خان و دوست خان و هارسی و دیگر بهادران عرصه جان سپاری بسرداری
اشرف خان رخصت یافتند هنوز امرا در راه بودند که خبر شورش و فتنه انگیزی ابراهیم حسین میرزا
و محمد حسین میرزا مرتبه دیگر در ولایت مالوه بمسامع جلال رسید و مجملی ازین سانحه آنکه چون شهاب الدین
احمد خان و محمد مراد خان و شاه بداغ خان با افواج گیتی ستان بدفع شورش آن حق ناشناسان
متوجه مالوه شدند میرزایان تاب نیاورده روی ادبار بصوب ولایت گجرات نهادند و چنگیز خان غلام سلطان
محمود گجراتی که بعد از شهادت سلطان بر قلعه جانپانیر و سورت و بروچ استیلا یافته بود توسل جسته
و چنگیز خان که همواره اراده گرفتن احمد آباد و استیصال اعتماد خان داشت قدوم حوادث لزوم میرزایان
را از اتفاقات حسنه شمرده بجمعیت فراوان متوجه احمد آباد شد و در حوالی شهر با اعتماد خان مبارزت نموده
او را شکست داده احمد آباد را بتصرف آورده و چون دران جنگ از میرزایان کارهای نمایان بظهور رسیده
بود چنگیز خان در مقام تیمار خاطر آنها درآمده بروچ را با دیگر محال بجاگیر ایشان مقرر داشت و از انجا که طبیعت
آن بیدولتان بفتنه و شورش مجبول بود با خود پس نیاورده در انجا نیز دست تطاول دراز ساختند
و چنگیز خان لشکری گران بدفع آن مخذولان تعیین فرمود تا آنکه فوج چنگیز خان را شکست دادند لیکن چون
مقاومت با چنگیز خان از حیز قدرت خویش برتر یافتند روی بولایت خاندیس نهاده از انجا متوجه
مالوه شدند و در حوالی اجین آمده غبار فتنه و آشوب برانگیختند و محمد مراد خان جاگیردار
اجین قلعه را استحکام داده صورت حال بدرگاه آسمان جاه عرضه داشت نمود حکم
شد که افواج قاهره که بتسخیر رنتهنبور رفته اند اطفای نائره این فتنه را

تسخیر قلعه رنتهنبور مقید بودند [illegible] متوجه مالوه شوند و امرا که تعین شده بودند در حین اشتداد باران روی همت بولایت مالوه نهادند و
در اوان که [illegible] میر قلیچ خان و خواجه غیاث الدین علی قزوینی که از بخشیان حضور بود با دیگر امرا ضمیمه عساکر اقبال ساخته
رخصت فرموده بودند و چون افواج گیتی کشا بسرونج رسید شهاب الدین احمد خان که جاگیر او آنجا بود با فوج شایسته
ملحق شد و در سارنگپور شاه بداغ خان نیز بعساکر اقبال پیوست از هیبت سطوت افواج قاهره میرزایان برگشته روزگار
دل باخته راه فرار پیش گرفتند و محمد مراد خان از قلعه اجین برآمده با سایر امرا به تعاقب شتافت و میرزایان
سراسیمه وار از آب نربده گذشته بسیاری از اردو با اسباب و اثقال ایشان را رخت هستی بموج خیز فنا رفت و درین اثنا
خبر چنگیز خان و تفرقه گجرات شیوع یافت و میرزایان تا بود استقامت بجانب گجرات شتافتند و امرا تا کنار
آب نربده تعاقب نموده عنان معاودت معطوف داشتند و از آنجا هر کدام بجاگیر خود رفتند [illegible] توقف نمودند
و سایر امرا متوجه درگاه معلی گردیدند و میرزایان [illegible] با ایشان خود را بگجرات رسانیدند و چون در آن
ملک حاکم مستقلی نبود قلعه چانپانیر و سورت را بی جنگ و محنت متصرف شدند و ابراهیم حسین میرزا بقلعه بروچ شتافته
در رستم خان غلام ترک که خواهر چنگیز خان در خانه او بود قلعه را استحکام داده متحصن شده تا دو سال قلعه را نگاه داشت
و پیوسته برآمده و نبردهای مردانه و مصافهای رستمانه میکرد اما چون از همه کس ناامید مطلق بود آخر بصلح بدو قلعه را
سپرد و تتمه احوال و خاتمت مال میرزایان برگشته حال در جای خود رقم زده کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و نیز
از سوانح این ایام رسیدن امرا [illegible] از پنجاب بدرگاه خاقان فلک جناب شرح این [illegible] اجمال آنکه
چون میر محمد خان و سایر امرای آنگروه مدتها در ولایت پنجاب جاگیر داشتند بر فاهیت و فراغت گذرانیده بودند
حکم شد که بدرگاه معلی آمده از سعادت خدمت حضور بهره ور گردند چون فرمان طلب امرای پنجاب رسید کمر خدمت
بر میان بسته متوجه درگاه سپهر بارگاه گردیدند و ولایت پنجاب را بجاگیر حسین قلیخان و اسمعیل قلیخان برادرش
مرحمت فرموده و سرکار سنبل بجاگیر میر محمد خان تفویض یافت و سرکار [illegible] و قطب الدین محمد خان عنایت شده و
سرکار قنوج بشریف خان مرحمت نمودند و چون میرزا کوکه پیوسته در خدمت حضور سعادت پذیر بود جاگیر قدیم
او را که در پنجاب داشت بحال خود واگذاشتند و شهاب الدین احمد خان از مالوه بموجب حکم اشرف آمده سعادت
آستانبوس دریافت و مظفر خان را از کثرت اشغال مالی و ملکی [illegible] سبکبار ساخته انتظام مهمات خالصات بعهده
کاردانی شهاب الدین احمد خان حواله فرمودند و او نیز اهتمام شایسته بکار برده قانون ضبط هر ساله را که متضمن تغلب
و تصرف فراوان بود برطرف ساخته از روی فهمیدگی و سنجیدگی جمیع خالصات را نسق داد [illegible] نهضت موکب اقبال
بتسخیر قلعه رنتهنبور چون تجلی همت جهان کشا مصروف و معطوف بر آنست که سواد اعظم هندوستان بفروغ تیغ عالم افروز
روشن و منور گردد و زنگ کفر و شرک از مرآت روزگار بصیقل همت جهانگشا زدوده شود رای خورشید [illegible] بتسخیر
قلعه رنتهنبور که در تصرف کفار شقاوت آثار بود اقتضا فرموده تاریخ نهم ماه الهی موافق دوشنبه غره رجب نهضت موکب عالی
بدان صوب اتفاق افتاد و نخست بدار السلطنت حضرت دهلی تشریف برده بزیارت اماکن متبرکه اولیای عظام استفاضه انوار
استمداد همت فرموده در حوالی قصبه پالم که متصل بشهر واقعست طرح شکار قمرغه افگندند بعد از فراغ نشاط شکار براه میوات متوجه
تسخیر قلعه رنتهنبور شدند و از غرائب وقایع آنکه چون قصبه لال سوت مخیم اردوی گیهان پوی گردید فیل مستی سنگه که از فیلان نا

جانب قلعه بود در عین مستی و خونریزی از قبل شیخ محمد بخاری در دیوان فیل بند و دندان خود جان بر داشت که حیرت افزای
نظارگیان شد و آخر در پیر ضعیفه فیل نیز شکسته و بعد از دو روز جان تسلیم کرد و ماده فیل از بیرون آب داده شود و تا سه روز
گرد خوراک گشت و در سیوم روز از حیث حرف ناشتافت با بعد از قطع منازل و طی مراحل روز شنبه بیست و یکم شعبان
نظاره قلعه رنتهنبور معسکر اقبال گردید و این قلعه بفراز کوهیست در غایت رفعت و استحکام و اطراف آن نیز کوه است و در
ایام رای کار فرمای باین جانب آن قلعه کلاه گوشه نخوت و استغنا بکج می نهاد و چون از آذوقه و لوازم قلعه داری خاطر جمع
داشتند بمدافعه و مقابله پیش آمده حضرت ظل اللهی بنیروی قدرت و اعتنا همت بمحاصره آن پرداخته یک مرتبه بذات
اقدس اطراف قلعه را سیر فرموده مداخل و مخارج آنرا بعین نظر دیده و سنجیده بمخبران عظام حکم کردند که موجبات
نمایند و در اندک وقت محاصره خاطر خواه صورت بست و متحصنان نیز بلوازم قلعه داری پای ثبات افشردند و بضرب
و توپ و اقسام آتش بازی هنگامه نبرد گرم ساختند و از سوانح ایام محاصره آمدن مهدی قاسم خان است از سفر حجاز در
اوراق سابق نگاشته کلک بیان گردید که مهدی قاسم خان از ولایت گده بی رخصت متوجه زیارت خانه مبارک شد
و بعد از حصول مقصود عنان معاودت معطوف داشته از راه عراق بقندهار آمد و از آنجا متوجه زیارت کعبه مراد گردیده
در ایام محاصره قلعه مشهور بسعادت آستانبوس بشرف اختصاص یافت و اسپان عراقی با دیگر نفائس امتعه و نوادر
بموقف عرض رسانیده پیشکش گذرانید و آنحضرت از فرط مروت ذاتی و عفو جبلی مجدداً او را مشمول مراحم خسروانه و مکارم پادشاهانه
ساخته سرکار لکهنو را بجاگیر او مرحمت فرمودند. وقایع سال چهاردهم الهی از جلوس خاقان ممالک ستان
درین ایام ظفر انجام که افواج گیتی کشا بمحاصره قلعه رنتهنبور کمر همت بسته انتظار نصرت و فیروزی داشتند عساکر بهجت آثر
سلطان بهار بفتح قلعه لباره روی نهاد و نسیم روح پرور از مهب عنایت ایزد داور بپرچم علم اشجار وزیدن گرفت و آفتاب عالمتاب
بعد از انقضای هفت ساعت و نه دقیقه از شب جمعه بیست و دوم رمضان نهصد و هفتاد و شش هجری پرتو سعادت
به بیت الشرف حمل انداخت و سال چهاردهم از جلوس پادشاه صورت و معنی بمبارکی و خرمی آغاز شد. و چون عروج
بر معارج فتح و نصرت جز بتوسط ساباط امکان عقلی نداشت راجه تودرمل که درآن ایام وزیر مطلق العنان و مدار
دودمان عالیشان بود و قاسم خان میر بحر که در فنون معماری و کارگذاری ید طولی داشت حکم گردون ارتفاع شرف نفاذ
یافت که در تاسیس مبانی ساباط اهتمام شایسته فرموده بزودی سرانجام نمایند و بموجب حکم قضا امضا از اطراف و
اکناف آن ملک اصناف عمله و فعله فراهم آورده در اندک فرصت ساباط عظیم ترتیب داد و بضرب توپهای
کلان که هر کدام غلوله هفت و نیم من تا شصت من و سنگ سی من میخورد و در زمین مسلح دویست جفت گاو بهزار جر ثقیل
کشانیده بالای ساباط برده بر کوهچه رن که سر کوب قلعه بود گذاشتند و بهر آتش دادن چندین خانه و عمارت یکدیگر
فنا میرفت و عالمی را زیر و زبر میکرد و متحصنان قلعه اگرچه از بیم جان سر از خانه نمی توانستند برآورد اما غلوله بهر خانه که
میخورد با اهل خانه نیست و نابود میکرد سرجن از مشاهده این حال بی دست و دل شده چاره بغیر از قلعه سپردن نیافت
لاجرم دست نیاز بدامن مقربان بساط عزت زده نخست پسران خود را دوده و بهوج بدرگاه معلی فرستاده گزارش التماس
عفو جرائم بمعرض قبول رسید خود بسعادت آستانبوس شتافته قلعه را سپارد بعد از آنکه پسران او سعادت زمین
بوس دریافتند بدستیاری مرحمت غبار خجالت از چهره حال آنها پاک ساخته نوید عفو و مژده جان بخشی بسمع استمال گردانیده

رخصت انصراف ارزانی داشتند و العزاتب وقائع آنکه چون پسران حسن را طلبیت بوشانیدن از بارگاه اقبال
بیرون آوردند یکی از آن دو جوان خون گرفته را بخاطر رسید که مگر آنها را نیز ... بپای جهالت افشرده دست بشمشیر
برد ... راجه بهگونت داس ... نصیحت ... آمده خواست ... خون گرفته شمشیر ...
بانگ ... آن ... دل ... همت ... گفت ... سلامت ... خود را ... صاحبان
خود را ... هلاک ... آن ... شمشیر کشیده متوجه درون ... شده ... پسر ... مخاوت
... صاحبت و شیخ بهاء الدین مجذوب بداونی را که ... نظر خود ... تماشا
... شمشیر ... و ... یکی از ملازمان مظفر خان رسیده آن خون گرفته را بقتل آورد ... پسران حسن
سعادت عطوف و مراحم شاهنشاهی ... خود رسانیدند حسن ... جان تازه یافته بجهت ... آبرو ... حضرت
... قدر و منزلت التماس نمود که یکی از معتبران بارگاه اقبال بپایه افتخار بر فرق عبودیت ... به دولت
آستانبوسی بلند مرتبه گرداند و آنحضرت ملتمس او را بعز قبول مقرون داشته حسین قلیخان را رخصت فرمودند و حسن تا بیرون
قلعه باستقبال شتافته حسین قلیخان را بمنزل خود برد و لوازم مهمانی و مهمانداری با فراط ... ساخته همراه حسین
قلیخان متوجه درگاه معلی گردید و روز سه شنبه دوازدهم فروردین ماه الهی موافق سوم شوال بسعادت آستانبوسی
شرف اختصاص یافت و پیشکشهای لائق با کلیدهای قلعه که از طلا ساخته بود بنظر اقدس گذرانید و مشمول
جلائل مراحم گردید آنگاه التماس نمود که سه روز در قلعه بوده و اهل و عیال و احمال و اثقال خود بیرون برآورده قلعه
را به بندهای درگاه سپارد و تا برآمدن او پسران او در ملازمت باشند ملتمس او پایه قبول یافت و حسن
بقلعه درآمده تا سه روز بنه و بار خود را بیرون کشید و بعد از آن حسب الحکم قلعه را بمظهر خان سپرده روز دیگر
حضرت خاقانی بدولت و کامرانی بر سمند فتح و جهان ستانی سوار شده بتماشای قلعه تشریف بردند و بعد از فراغ ضبط
قلعه و انتظام آن ملک بزیارت روضه معینیه توجه فرمودند و در خطه فیض اساس اجمیر بمراسم زیارت و
لوازم نیازمندی پرداخته و استمداد همت از باطن قدسی مواطن حضرت خواجه قدس سره العزیز فرموده عنان
معاودت بمستقر خلافت معطوف داشتند و چون قصبه انبیر که وطن راجه بهگونت داس بود مخیم سرادقات جلال گردید
راجه التماس ضیافت نموده پیشکشهای پسندیده گذرانید و هم درین راه خبر فوت ... خان از آگره رسید و بخاطر قدسی اساس
آنحضرت سخت گران آمد و بی تکلف اخلاص او تمام عیار بود و شایستگی تأسف داشت چنانچه در حالت نزع وصیت کرد
که مرا در زیر پای سنگ پادشاهی مدفون سازند بموجب وصیتش در میان گنبد گذاشتند تسخیر قلعه کالنجر بمیامن
اقبال روز افزون درین وقت که همت جهانگشا به تسخیر قلعه رنتهنبور لوای نصرت برافراشت فرمان قضا نشان بمجنون خان
قاقشال و شاهم خان جلایر و سایر جاگیرداران ممالک شرقیه عز صدور یافت که قلعه کالنجر را بکلید اقبال جهانگشا مفتوح
سازند و این قلعه از اعاظم قلاع هندوستان است که راجه رامچند در ایام تفرقه افغانان از بجلی خان پسر خوانده بهار خان
بر بو و رنگ نقد گران مند داده بدست آورده بود و از آن زمان در تصرف داشت چون فرمان بامرا رسید از اطلاق حقیقت
بر میان جان بسته بمحاصره آن پرداختند و در اندک وقتی کار بر متحصنان تنگ ساختند و در خلال این حال خبر فتح قلعه
رنتهنبور مقارن یکدیگر رسید و راجه رامچند که از فروغ عقل و دانائی اصلاح کار بینائی داشت صورت نجات خود منحصر

منحصر در قلعه سهروان داشته امان طلبید و بعهد و قول از قلعه برآمده کلید های قلعه را با پیشکشهای مناسب مصحوب وکلای
خود روانه درگاه عرش اشتباه نمود و آنحضرت وکلای او را بانواع نوازش سرفراز فرموده بجهت حفظ و حراست
داشتند و حراست قلعه بمحمد خان نامشهال تفویض یافت ولادت فرمان رواے هفت اقلیم شاهزاده
سلطان سلیم یعنی نورالدین جهانگیر پادشاه غازی پادشاه ملک صورت و معنی که ببرکت همت بلند
ارجمند ایمنی یگانه بخشنده بے منت اسباب کامرانی ظاهر و باطن او را ارزانچه بادشاهی بی شائبه سعی و جاه
طلب در دو این دو گلشن شد بجهت انتظام سلسله دینی و دنیوی خلفے شایسته از بارگاه کبریا مسالت نمود و باطن
قدسی مواطن مقربان درگاه صمدیت و مقبولان بارگاه احدیت را وسیله این خواهش ساخته منتظر طلوع کوکب
جهان افروز می بودند بنوا بتقریب شیخ محمد بخاری و حکیم عین الملک و چندی از مقربان بساط عزت معروض اقدس شد
که شیخ سلیم نام درویشی در قصبه سیکری از دارالخلافه آگره که دوازده کروه است توطن دارد و خالی از صفای باطنی
و ریاضت ظاهری نیست و نهایت مبارک نفس و مستجاب الدعوات است لاجرم آنحضرت خود بمنزل شیخ رفته
بارهندے را با یه برسها زند و چون از بشارت طلوع کوکب مراد سامعه افروز گردیدند پرسیدند که نام
واجب فرزند رقم زده کلک تقدیر است آن دانائے رموز آسمانی بموجب الهام ربانی بوجود سه فرزند
گرامی بشارت بخش گشت و چنانچه بر زبان حقیقت ترجمان آن پیر روشن ضمیر گذشته بود بمنصه
ظهور جلوه گر شد. بالجمله رای صواب اندیش خاقان حقیقت کیش بران قرار گرفت که چندے از
منظوران حرم سراے عصمت را در حوالی شیخ نگاه دارند و عمارتے که درخور محل پادشاهی باشد دران فضای
فیض انتما اساس نهند تا از برکت انفاس قدسیه حضرت شیخ و قرب و جوار آن بزرگوار این امنیت بحصول
انجامد و باطن آن عزیز در ظهور این نیر اقبال ناصر و معین باشد چون از صدق اخلاص و رسوخ اعتقاد تصمیم این نیت
فرموده بودند در اندک مدتے کوکب مراد از مطلع امید پرتو ظهور افگند روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع الاول سال نهصد
و هفتاد و هفت هجری مطابق بیست و چهار درجه میزان گوهر یکتای خلافت و شهریاری اختر برج اقبال و بختیاری
سلاله سلسله خلافت و سروری چراغ افروز دودمان تیموری دوحه ریاض سلطنت و جهانداری ثمره شجره معدلت و
دادگستری کوکب آسمان جاه و جلال قطب سپهر دولت و اقبال از مشرق سعادت طلوع نمود و جهانرا سرمایه امنیت
جاوید کرامت فرمود سلسله آفرینش را سر رشته انتظام ابد بدست افتاد دودمان خلافت را چراغ معدلت روشن گشت
گلبن سلطنت را بهار جان نگار چمن آرائی کرد متاع دانش را مشتری جوهرشناس بدید آمد روز بازار نشاط گرمی
پذیرفت عروس ملک را خواستگاری جوان بخت نصیب شد اهل اخلاص را اصل حسب قدردان بدست آمد دولت را
آبروی تازه بهم رسید و از غرائب اتفاقات آنکه خاقان گیتی ستان در چهارده سالگی افسر سلطنت بر فرق عزت نهاده
مسندآرای خلافت شده بودند و چون از آن تاریخ چهارده سال دیگر گذشت بار این قسم دولتی خداداد قرین روزگار خجسته
آثار گردید بالجمله این نوید روح افزا و بشارت نشاط آرا در دارالخلافه آگره بمسامع عز و علا رسید و آواز تهنیت
در گنبد اطلس پیچید و مبشران این مژده جان بخش خرمن خرمن زر و سیم نثار فرمودند و بجهت ادای شکر این موهبت
عظمی حکم اطلاق جمیع زندانیان که در قلاع محبوس آمده بودند شرف ارتفاع یافت و بمناسبت صوری و معنوی آن سلاله دودمان

تهانت جهانگیری با سلطان ... سلیم ... [illegible] سعادت و ... این ... مبارک ... خاطر ... گشت [illegible]

... جاه ... دولت و اقبال ... [illegible] ... عاقبت محمود ... [illegible]

... مطلع ... عالی ... صاحب ... قران گیتی ستان ... [illegible]

... دولت ... قصیده ... تاریخ ولادت ... ترتیب ... معانی ... یافته ... [illegible]

... شعرا ... گفته ... تاریخ ... خواجه حسین مروی ... [illegible]

... کارنامه ... مصراع اول ... تاریخ پادشاه جهان ... [illegible]

تا ماه گیتی ستان ... مصراع ... تاریخ ولادت عالم افروز حضرت شاهنشاهی است ... [illegible]

لفظ ... این قصیده ... اقبال ... [illegible]

قد محمد از پی جاه و جلال ... شهریار
گوهری از اوج عز و ناز گردد آشکار
وانه ابر بهار از مهر یا شیبای فضل
از پی زیب و جمال مهر ... گوشوار
شاه رشد و لها که باز از آسمان عدل و داد
وان نهال آرزوی جان شها آمد ببار
عادل کامل محمد اکبر صاحبقران
عادل اعلی عاقل بی عدیل روزگار
سایه لطف الٰه آن لایق تاج و نگین
باعدو گاه از زبان تیغ گوید الفرار
موکب منصور وی زانجا که راند عالمی
بر سپهری با سپاهی مهر و لیل و نهار
والی والا علم عالم دل کیوان سریر
با محبان مهربانی از کریمان یادگار
معدن عالی و احسان منبع لطف از کرم
والی والا علم کان کرم کوه وقار
کی بجود ... اناملی انجم پیش سحاب
بدگمان آمد گرامی باز جوی و گوش دار

گوهر ... از محیط عدل آمد بکنار
گلبنی این گونه ... بهار ... چمن
سبزه با گل ... زبان ... گوهر ... یار
مقدم معلوم ... افزوده ... زیب ... اکبر
بار ... پاینده ... باد ... بهار
شاه ... سلطان ... اوج ... وقار
پادشاه نامدار و کامجوی و کامگار
از کلام او بیان حال ... مستفاد
پادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار
مجلس وی را سمای چارمین از عود سوز
بس گوینده از زمین پا بسر و اختر بسیار
ای چو صبح لایزالی آفتاب ملک و دین
والی والا آب و عادل عالی تبار
شاه صبح عدل و داد و ماه شام جاه و گاه
پاینده باد و دین ... پرهیزگار
نیر ... وجودی گوهر دریای جود
... می رسید ... ابر بهار
کس ندیده بر زمین به اکبر ...

طایری از آشیان جاه و جود آمده
لاله ... گلشن ... بستان الهی
مهر ... زیبد که آن ... پایه ...
لولوی لالای ... زیب و شاهوار
آن هلال ... قدر ... جاه آمد بدان
شمع جمع ... کامل ... امید وار
کامل ... قابل عادل شاه ... سپهر
وانکه آن ... دین و دنیا استوار
بر شه ... از هجوم قهر آرد الامان
موکب وی ... آمد نیزه دار
حلم آن ... که دارد حلم ... آب روان
پایه افزای معالی ... سپهر و گار
مالک ملک جهان ای پادشاه بحر و بر
برق ... کوه کاه ... بار
حامی دین نبی ای ناصح آثار ...
از سمای اوج دلها شاه ... شکار
پادشاه ... لولوی ... دوام
هر که آرد گویا ... که دارد گوشوار

یک بیک ابیات ... عیب آید مده تا بود باقی حساب روز تا ماه و سال	هر یکی جوئی ... دریا بی دوبار وان حساب از سال و ماه و روز ...	مصرع اول ... سال جلوس پادشاه شاه پاینده باد و باقی آن شهزاده ...	از دوم مولود ... عالم مدار روز ... سالهای ...

و اجد از انقضای دو ماه و دوازده روز از ولادت کثیر السعادت حضرت شاهنشاهی ... در حرم سرای ...

ست و نام آن [illegible] سرانجام مهمات شاهزاده خانم [illegible] پیاده رفتن خاقان گیتی ستان از اگره بجهت
زیارت مزار روضه فیض اساس خواجه معین الحق قدس سره العزیز در ان سال که خاقان ممالک ستان
جهانگیر [illegible] نشین خلافت بود [illegible] بجهت طلوع کوکب مراد [illegible] باطن قدسی مواطن [illegible] درگاه [illegible] است
[illegible] جهان آفرین [illegible] شده بود [illegible] چون [illegible] امید [illegible] خادم سجاده [illegible] شکر این [illegible]
[illegible] از اکبرآباد پیاده تا اجمیر [illegible] بزیارت روضه عالیه خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز [illegible]
عبادت [illegible] سعادت [illegible] ماه الهی [illegible] شعبان [illegible] قدم [illegible]
[illegible] شوق [illegible] مسافت [illegible] روضه [illegible]
[illegible] اخلاص [illegible] آستان ملایک [illegible] بمراسم زیارت [illegible]
رسانیده [illegible] زیارت [illegible] آن روضه [illegible] مستحقان [illegible]
سحاب [illegible] مبلغی گرانمند [illegible] خزانه عامره [illegible]
آن روضه قدسیه [illegible] رسید که جمعی که بمنصب تولیت شهرت اختصاص دارند خصوص شیخ حسین
که دعوی فرزندی آنحضرت مینماید اکثر آن مبلغ را متصرف شده بفقرا و مساکین چنانچه باید نمی‌دهد [illegible] تحقیق
ظاهر شد که دعوی فرزندی نیز اصلی ندارد لاجرم تولیت آن آستان آسمان رفعت بشیخ محمد بخاری که از اکابر سادات
هندوستان [illegible] ذاتی [illegible] صفائی [illegible] داشت تفویض یافت که در [illegible] آن بقعه متبرکه [illegible]
خیر و اجرای وظایف [illegible] خاطر مستحقین و تیمار حال فقرا و مساکین مساعی جمیله بتقدیم رسانند [illegible]
عنان مراجعت بدار الخلافه [illegible] یافت که زیارت مراقد اولیای عظام و مشایخ کرام که در ان [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] خاقان گیتی [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] سلطان [illegible]
افکند [illegible] تحویل شده [illegible] زیارت
مراقد متبرکه [illegible] حضرت جنت آشیانی [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] ذی القعده [illegible] دار الخلافه آگره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گلستان خلافت [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه حقیقت آگاه [illegible]
[illegible] روضه [illegible] خواجه معین الحق و الدین قدس سره العزیز

[illegible] از بهشت [illegible] وطن آن [illegible] درگاه [illegible] می نامید [illegible] احمد [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] معلوم [illegible] سرحد [illegible] آن [illegible]
[illegible]
[illegible] التفات [illegible] خان [illegible] انتظام [illegible] الطاف [illegible] داشته و چون
[illegible] مناظر [illegible] ارتفاع یافت و
[illegible]
[illegible] شهر [illegible] عظیم [illegible] بایست
[illegible] آن [illegible] خان [illegible]
سعادت [illegible] درگاه [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] نام [illegible]
[illegible] چون [illegible] ایام [illegible] اندوه [illegible]
آب [illegible] باران بسیار [illegible] از اهل شهر و وطن خود را گذاشته به اطراف می رفتند [illegible] شفقت و رأفت که
[illegible] آنحضرت [illegible] عظیم [illegible] تمام اهل شهر
کفایت [illegible] ظالم [illegible] زبان [illegible] سعادت
[illegible] صورت [illegible] و چون [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] صاحب ثروت
[illegible] دولت [illegible] بساط [illegible]
آن [illegible] فتح [illegible] و چون
[illegible] آن [illegible] که داشت [illegible]
[illegible] صاحب [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] تسلیم [illegible] آن [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] آن [illegible]
ایام [illegible] انتظام ولایت [illegible] زمین داران آن نواحی حلقه
عبودیت [illegible] افگنده [illegible] استلام عتبه [illegible] سعادت [illegible]
انتظام زمین داران هندوستان [illegible] درگاه سپهر ارتفاع [illegible] حاکم ولایت بیکانیر [illegible] خود
راجی رای سنگه نیز بسعادت آستانبوس مفتخر گشت و بوسیله مقربان بساط عزت معروض داشت که آرزوی
آن دارم که صبیه برادر من در [illegible] خادمان [illegible] سرادقات عصمت سرفراز گردد و به این نسبت کلاه گوشه مباهات
برافراشته کامیاب دولت [illegible] و مقصود [illegible] شوم از آنجا که کام بخشی شیمه کریمه خاقان گیتی ستان بود
ملتمس بعز قبول مقرون گشت و آن عفت قباب [illegible] سلطنت [illegible] اقبال [illegible]

با رسیده را است لیاقت آشنا ... حسن ... ابن ... جلال آنکه چون ... [illegible]
... و ... [illegible] ... خان ... [illegible]
... [illegible] ... حسب ... [illegible]
... حقیقت ... [illegible]
و ... جلال ... حسن خان ... آن ... [illegible]
... استقبال ... ساعت ... اقبال سعادت ...
حسن ... شمول انواع نوازش و ... انتظام مهام آن صوبه خاطر قدسی
مظاهر ... الانوار شیخ فرید گنج شکر که در ... صوبه پنجاب آسوده‌اند توجه فرموده کمالات
شیخ از تعریف و توصیف مستغنیست و مناقب آنحضرت از غایت اشتهار محتاج به بیان نیست بادشاه حقیقت آگاه
منزل بمنزل بنشاط شکار ظاهری پرداخته و به باطن همت در صید مطلوب معنوی بسته توجه فرمودند و
چون تلونڈی سرای علاءالدین که در حوالی دریای ستلج واقعست مورد عساکر اقبال گشت قراولان خبر گله
گورخر آورده و شهریار شیرشکار با چندی از ملتزمان رکاب دولت متوجه شکار گردید و دران وقت باد و سه
قراول پیاده دست به بندوق در دست عزم شکار فرمودند به تیر اول یک گورخر افتاده و از صدای بندوق
گله رم خورده به در دست رفت و آن شیردل سر در دنبال گله نهاده به انطور پیاده شتافت تا گله رسیده
دیگری را شکار فرموده و باز گله قدری راه دویده آنحضرت باز خود را رسانیده یکیک را به بندوق زدند چنانچه
سیزده گورخر را در روز شکار شد و هر چند که یکی را میزدند گله دورتر میرفت و حضرت خاقانی آن وقت تصفیه را
به قدم شوق طی می فرمودند و چون راه بسیار دران ریگستان پیاده رفته بودند عطش بر مزاج اقدس غالب
آمده دران وقت اثری از آب پدید نبود و آبداران خاصه بجهت ملاحظه شکارگاه دور مانده بودند و قراولان هر چند
تک و دو نمودند راه به سرچشمه مقصود نمی بردند و ضعف تشنگی بجائی رسید که آن بحر معرفت را یارای گفتار
نمانده در هنگام فیض فضل ایزد سبحانه که همواره رفیق طریق آن مسندآرای ملک تحقیق است آبداران خاصه
را در چنان وقتی به سر دوبی خضر راه شد و بادشاه حقیقت شناس لوازم شکر و سپاس این موهبت بیغایان
بتقدیم رسانیده سجدات نیاز بجای آوردند از سوانح این ایام کشته شدن قبول خانست به تیغ بیباکی
جلال زمیندار نیز مجملی ازین سانحه آنکه قبول خان که از سپاهیان معتبر و امرای معتبر این دودمان عالی بود بفوج
تیغ بیت متمردان آن ناحیت را ضبط فرموده و جلال نام زمیندار که به دوام خدمت و اظهار چاپلوسی در مزاج او تصرف
کرده در لباس دولتخواهی بداندیشی نموده اکثر نوکران و سپاهیان معتمد او را باطراف و جوانب فرستاد و آن ترک
ساده لوح نیز سررشته حزم و احتیاط از دست داده اکثر مردم خوب خود را جدا ساخته حتی یادگار حسین پسر خود را
بنوشهره و ضبط آن حدود تعیین فرموده و با زمینداران نوشهره منازعت روی داده و مخالفان
تنگنای کوهستان را گرفته جنگ عظیم کردند و کس بسیار از مردم یادگار حسین بدرجه شهادت
رسیدند و یادگار حسین نیز زخمهای ضعیف برداشته نیم جان در میان کشته‌ها افتاد و بعضی از بلندان ...

مرحم نجات او کرده و اثنا اعجاز او درود ... متقاربان اقبال جلال با جمعی بجوهر قبول نشان ... داد و ... شجاعت و ...
کلید ... نظر ... و ... تا ... عهد ... دست ... نجات یافت تسلیم کرد و چون حضرت ... این ...
... باکی از زمین ... مساعی اقبال ... فرمان قضا شان از ... جلال ... خانخانان ... انقطاع
یافت که فوجی از عساکر حضرت قرین ... و ... آن فوج ... که ... روزگار ... تعیین نماید که ... ارباب
ارباب عصیان و ضلالت از بیخ ... گسسته شود و بعد از ورود فرمان جهان مطاع خانخانان فوجی ...
از بهادران کارطلب بدان ناحیت فرستاد و دلیران عرصه کارزار گرم ... شتافته سحاب ...
وشان ... غبار فتنه و آشوب اهل عصیان ... آن سرزمین ... کلفت ... آلوده ارباب فساد
پاک ساختند وقایع سال شانزدهم از جلوس اشرف درین هنگام که موکب اقبال اعتصام
خاقانی گردون غلام در ظاهر ... و سعادت ... بهار فیض آثار ظاهر جهان را چون باطن ارباب
حال شگفتگی بخشید ابر ... گرد آلودگان عرصه خاک را طهارت ... فرموده زمین و زمان چون
چشم و دل اهل وجد بجوشیدن و خروشیدن درآمد و بعد از گذشتن بیست ساعت ... از شب
از روز یکشنبه چهارم شهر شوال نهصد و هفتاد و هشت ... خورشید جهانتاب ... برج حمل ... تحویل
الف ... و سال شانزدهم الهی از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آیین بهار ...
آغاز شد و پادشاه خدا آگاه بزیارت روضه شیخ قدسی جناب فرید الاقطاب ...
... آن آستانه را ... سحاب ... سیراب ... فقرا و ساکنین
... استماع ... موکب عالی از اطراف و اکناف ممالک ... آن درگاه ...
... آمده بودند فیض ... یافتند و از سوانح رفتن محب علی خان است به ... ناهید
تشریح این ... اجمال آنکه ناهید بیگم دختر قاسم کوکه حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه است
که از رسوخ اعتقاد و صدق اخلاص خود را ... آنحضرت کرده بیان این کار ...
آنکه ... که حضرت فردوس مکانی را با عبد الله خان ... و بمقتضای ... او ...
وطور ... وقایع آنحضرت بدست غنیم افتاده این جواهر ... خود را ... رسانیده گفت که پادشاه
... این نوکر ... اگر ... الفور از ... دست از پادشاه ... او را گرفته بقتل رسانید
و ... تدبیر جان خود را ... راه اخلاص ساخت حضرت فردوس مکانی از آن گرداب آشوب
بساحل سلامت رسیدند و اهل عیال او را در ظلال تربیت و عاطفت خویش جا ... فرموده دختر ...
را ... ازدواج محب علی خان در آوردند اما حاجی بیگم ... او که دختر ... میرزا ... الغ بود به
میرزا حسن پیوست و بعد از وفات او بمیرزا عیسی رسید و ناهید بیگم بقصد ملاقات والده خود رخصت
گرفته متوجه تته شد اما پیش از رسیدن او میرزا عیسی بعالم بقا شتافت و محمد باقی جانشین او گشت
چون بیگم آنجا رسید چنانچه باید پیش نیامد از قدر ناشناسی سلوک نا ملایم کرد و بیگم را ... آزرده
ساخت و در خلال اینحال جمعی از متعینان آن دیار که عمده آنها جان بابا و ... خان بودند باتفاق بیگم

نصب گردانیدن محمد باقی گریزنده همراه یافته از صورت این غدر آگاهی یافت اسباب ما بدست آورده حسان را با
بیگلیر ترخان را با اسباب ساخته و حاجی بیگم را غیب ساخت با دیبال حسین از زندان حسین بیاست
نجات یافت و احب بیگم بیت بدیر و دلاور بیگ که داشت او را ملک پیاده و بیگ نشان ماند و سلطان محمود
کیست مقدمات تنبال آمیز بیسبان آورده خاطر نشان بیگم نمود که اگر محب علی خان و مجاهد خان را
بسیار و بایمپه متوجب این حسنه شوند بی شبهه گشته را بتسخیر اولیاے دولت درنا و هم چون بیگم
بدرگاه آسمان جاه رسید التماس رخصت محب علی خان و پیشکش نمود و چون باسباب الحاح و مبالغه
بسیار ظاهر ساخت و آن حضرت رخصت گرفت متوجه شد سیّد بعد از وصول بجوانب که سلطان
محمود پیغام فرستاد که دران وقت حرفے بجهت خاطر جوئے شما گفت بودیم و این کار از ما قدرت
بیرون است زینهار که بخیال این تصدیع خود را ندهید و معاودت نمائید که این بیرون ممکن است
و اگر بجد ابواز راه ستیلی متوجه شوید محب علی خان از استماع این مقدمات بیاشفت و دوی بجیش
و عنوانے بیش رفتن و چون همت بلند و فطرت ارجمند داشت همت دل به تسخیر بکر و محاربه سلطان
محمود بست و بجوانے قلعه ما تیلا هیر و رسید که بهمبستند و با آنکه بیشتر از دویست کس همراه این پدر و پسر
نبود و سلطان قریب دو هزار سوار با خود داشت بتائید ایزدے که همراه کافل مهمات ... این جان فشانان
این دولت ابد پیوند است به اندک زد و خورد مظفر و منصور شدند و سلطان محمود شکست یافته در قلعه
ما تیله تحصن جست و محب علی خان بمحاصره آن پرداخت و چون ساکنان قلعه راه نداشت و را اندک
و جمعے امان طلبیده بر آمد و آن قلعه به نیروے همت سپاه و ران عرصه شجاعت مفتوح گردید و غنیمت
فراوان بدست اولیاے دولت افتاد و خاطر از این کار پرداخته به تسخیر بکر همت بستند و مقارن این حال
مبارک خان خاصه خیل سلطان محمود که عمده سرکار او بود به هزار و پانصد سپاهی بخدمت محب علی خان آمد
و بدو و جمعیت اهل قلعه فتور عظیمے راه یافت و اگرچه محب علی خان چشم طمع بر اموال او دوخت و قصد
جیات او نمود اما مردم او را سلطے کرده نگذاشت که متفرق شوند و به تسخیر قلعه اهتمام تمام بتقدیم رسانیده
و تائید اقبال روز افزون و اعتضاد دولت ابد مقرون قلعه مفتوح شد چنانچه در جاے خود نگاشته
کلک بیان گردد انشاء الله تعالے و تقدس چون موکب جهان کشا از دار الملک پتن عنان مراجعت معطوف
داشت منزل بمنزل شکار کنان بقصبه ... به تشریف بردند و خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که
جاگیردار آنجا بود بلوازم نثار و پیشکش پرداخته التماس ضیافت نمود و پادشاه بنده نواز بقبول این ملتمس او را
سرافراز گردانید و خان اعظم جشن عالی ترتیب داده بتقدیم مراسم ضیافت پرداخت و به جمیع شاهزادهای
عظام و امرای کرام و سایر ملازمان رکاب نصرت اعتصام زنگوله تپه و پیشکشے فراوان فرستاد
و مظفر حسین ملازم خان اعظم این مصراع تاریخ ضیافت یافت مصرع میهمانان عزیز اند ... و شهزاده ... این
منزل بصوب دار الخلافه لاهور رایات اقبال برافراشته روز پنجشنبه ماه الهی موافق ... بیست و دوم ذی حجه
دران مصر جامع سعادت ورود اتفاق افتاد و حسین قلیخان حاکم لاهور لوازم پیشکش بتقدیم رسانیده به اورنگ

این دولت شرف استسعاد یافت و بعد از انتظام مهمات مملکت پنجاب نهضت عالی بصوب مستقر خلافت اتفاق
افتاد و از راه حصار فیروزه متوجه آگره شدند و در همین ... بزیارت روضه متبرکه خواجه معین الدین چشتی
قدس سره العزیز عاطفت گزیدند و چون بحوالی حصار فیروزه مستقر اقبال گردید لشکریان میر بخشی روزی ... ببارگاه معلی
لوازم ... باکی ظاهر ساخت و چون صورت این گستاخی بمواقف اعلی بعرض رسید خان
عدالت آئین ... خدمت او را ... حکم فرمودند که ... معلی ...
بسیار ... گستاخ گردیده ... مناصب امرا ... شهباز خان مرحمت فرمودند ...
کیهان ... کوچ بکوچ متوجه اجمیر شدند ... ربیع الاول ...
اجمیر نزول موکب عالی اتفاق افتاد و بعد از مراسم زیارت و لوازم خیرات و مبرات استمداد همت از باطن
قدسی مواطن آن برگزیده درگاه ایزدی نموده عنان عزیمت بمستقر خلافت انعطاف یافت و روز پنجشنبه بیست
و هفتم ... ماه ... موافق ... ربیع الاول ظاهر فتحپور ... اقبال مهبط امن ... منازل
شیخ الاسلام شیخ سلیم بنزول سعادت فرمودند و بجهت جمعیت صوری و معنوی در آن مصر اقبال طرح اقامت
انداخته حکم گیتی مطاع بتاسیس حصار پخته و عمارات دلکشا و منازل روح افزا شرف ارتفاع یافت و جمیع امرا
عظام و ملازمان درگاه نصرت اعتصام در خور مرتبه و حالت خویش منازل اساس نهادند و باندک فرصتی
شهری عظیم آراستگی گرفت و مساجد و خانقاه و مدارس و حمام و بقاع خیر و آراسته بازار و انواع بساتین در کمال
نفاست و تکلف همه از سنگ تراشیده مرتب گشت و بفتحپور سمت اشتهار یافت و بعد از نزول اجلال در آن
مصر اقبال از تفاول این نام سمت فرجام فتوحات عظیمه قرین روزگار خجسته آثار شهریار معدلت گستر گردید چنانکه
هر کدام در جای خود مرقوم کلک وقائع نویس خواهد شد ان شاء الله تعالی و تقدس و چون مظفر خان در آگره منازل
عالی ساخته بود التماس ضیافت نمود و از آنجا که کام بخشی و بنده نوازی شیمه کریمه خاقان گیتی ستانست ملتمس او درجه
قبول مقرون داشته از فتحپور به آگره تشریف برده منازل او را بفرق [illegible] جهان افروز رونق آسمانی بخشیدند و
مظفر خان مراسم نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوخت و از آنجا معاودت فرموده بمستقر خلافت تشریف
آوردند وقائع سال شانزدهم از جلوس اشرف در این هنگام که موکب گردون شکوه دار الخلافه فتحپور [illegible]
آرای بود نوروز سلطانی شد و نیر اعظم منور عالم بعد از انقضای دو ساعت و سه دقیقه از شب شنبه بیست و پنجم
شوال سنه نهصد و هفتاد و نه هجری پرتو سعادت به بیت الشرف حمل انداخت و سال شانزدهم از جلوس اشرف مبارکی آغاز
شد و از سوانح این سال آوردن منعم خان خانخانان سکندر خان اوزبک را بدرگاه خاقان آسمان جاه و استشفاع
نمودن جرائم او و مجملی از این تفصیل آنکه چون سکندر خان از آنجا که راه ادبار پیش گرفته نزد سلیمان حاکم بنگاله رفته بود
افغانان ... توسل جست و روزگاری ... تا آنکه افغانان در پی قصد او شدند و او ...
تفصیل ... خانخانان ... گشت و خانخانان بجهت استشفاع جرائم او ... آستان خاقان ... الاحسان نهاد و پادشاه جرم بخش ... خانخانان
رقم عفو بر ... جرائم او کشیده ... منصب لائق سرفراز ساخته ... و خانخانان ... از سوانح این ایام رسیدن
حاجی الترش ایلچی عبدالله خان پادشاه توران است بدرگاه خاقان گیتی ستان و فرستادن مکتوب محبت با نفائس تحف و اظهار

به روابط سابق و بجهت منعم خان و خان‌اعظم میرزا عزیز کوکلتاش تیره‌روزی‌ها از سابق برداشته بود و آنحضرت نیز از نظام
هندوستان بهم رسیدن عزم تسخیر والحاج با کام و درخت الطاف ازلی فیروزی و دفع اعادهٔ ایام اقبال به تسخیر ملک گجرات
چون کلی توجه جهان آرا و همت ممالک‌گشا مصروف و معطوف به تهیهٔ اسباب نظم بلاد و ترفیه حال عباد بخصیص انتظام سواد اعظم هند و
ورود فوق العاده این بوستان است در بلاد که خاطر قدسی منظور ضبط سایر ممالک گوشه داشت و همیشه تیغ آبدار غبار فتنه و آشوب
حق ناشناسان باطل ستیز فرو نشست بهت جهانگشا به تسخیر ولایت گجرات که از اعاظم بلاد هندوستان است و بعذوبت آب و
لطافت هوا و نفاست ابنیه و زیادت حسن و ذکاوت طبع و جمیع صفات آراستگی دارد بتصمیم یافت از آن باز که سلطان محمود والی گجرات
رخت هستی بربست و سلطان احمد نام را جانشین شد و او دیر نیاز یک رحمت به اغوای بعضی اعادی نام‌گیری ملک
پیش‌گرفت و امرای سلطنت طلب بخصوص سید مبارک و اعتمادخان و عمادالملک یکی از فرزندان سلطان احمد که بهو نام بیش نبرد
برهمی سپاه سلطنت برداشته کرده مدار حکومت و کامرانی از پیش خود گرفتند و چون او نیز به بلوغ و مرتبهٔ شعور رسید کار نیز بانجام
رسانیدند و مدتی نا بفرزندی سلطان محمود شهرت داده مظفر شاه مخاطب ساختند اما جمعی که از حقیقت معامله وقوف داشتند
یقین میدانستند که این حرف محض افترا و دروغ است و مع هذا بجهت قدرت و استقلال آنها روزی چند این لفظ بمعنی در گوش مردم
دل مردم جای گرفت و احمدآباد و کنبایت و بسیاری از ولایت را اعتمادخان متصرف شد و سرکار پتن به موسی خان و شیرخان فولادی
قرار گرفت و سورت و بروچ و بروده و چانپانیر به چنگیزخان پسر عمادالملک قرار یافت و دند و قره و دولقه و غیر آن به سید حامد نبیرهٔ سید مبارک متعین
گردید و جونا گده و ولایت سورته به امین خان غوری رسید و ابن سلطان تا مستحق روزی چند بکام روائی و خودرائی گذرانیده انواع ظلم و بیداد نهادند
و آخر با یکدیگر در آویختند و سراسر فتنه پیش گرفتند و در بیوقت چنگیزخان فوت کرد و چون اعتمادخان مدار حکومت بر خود نهاده بود مظفر تحریک شیرخان فولادی
از احمدآباد گریخته نزد او پناه برد و شیرخان فولادی فوجی آراسته روی به احمدآباد نهاد و اعتمادخان در قلعهٔ احمدآباد تحصن جسته میرزایان را که در آن حدود
هنگامه فتنه و آشوب گرمی داشتند و حاکمان سکندر بودند به حال جایا در هندوستان آن ملک را جنبه تحت فرا پیش امرای سرحد ارسال داشتند که
چون موکب جهانگشا بولایت در رسیده نهضت فرموده و ضبط محال متعلقهٔ خویش میکنیم بیش از این شناسند امورکلی بخود سرشته احتیاط از دست
و میرزا یوسف خان مشهدی تعلق خوی اجباری بحکومت حسین قلیخان حاکم پنجاب تعلق گرفته بود و بیان حسین قلیخان صادر شد که با فوج گیتی‌گشا که بهندوستان قبح نمایان شنافته
رسانیده کوشش اسباب سازند و الحاح نامه و جهان خاطر قدسی منظور انتظام ممالک بحر و بر شتابیده به روی تسخیر بلاد اقبال شتافته به تسخیر گجرات
اتفاق افتاده ورود موکب با جمعی از عساکر که بسیار از عساکر فیروزی مأثر بود و در وقت انتظام سا بجهت کرد و چون صورت حال مبارک اقبال جلوه نمود بجهت ضبط
افواج و سپاه و لشکرهای تسلی و دلجوئی که بجهت تسخیر و سلسلهٔ ترتیب انتظام سپاه قطع کرد و از غرایب آنکه چون فتح صحیفه گجرات ظاهر شد هم گرد و
گشتند و لشکر ظفر اثر نشان جهان توجه فرمودند در تحت جنبش اسنا تاب درخت عظیم که بهای آن نسبت فتح گرده و استبشار داشته
هم بنیاد بلند آوازه کردند و بیشتر به نیکو جای خود دریافت و بهم رسیده بود و پرتو آفتاب اقبال قرب جای اتفاق افتاد و حکم فرمودند که
و با جملهٔ چون شکوه کوکبه و جلال جهان کشا بر ساحت آن منزل پرتو انداخت نشان شده اقبال متعلقان را با حکم پیوسته بود و آن اقبال فراوان نشان
بر در ریکی سپاه شد و بهادر آباد به رودخانه رسید که دفع آن بموده اقبال متوجه شدند و بحفظ آن جهانگیر و روی بر
تو حضرت حانه نهادند و بر ساحت آن بسیار پیشتر سیدجان کلان و سید و بارهه و قلیچ خان و محمد خان و شاه فخرالدین و حیدر محمد خان و سلیمان خان و قتلق قدم خان و
محمد قلیخان و ماد خان و تاتار خان کلان و محمد قلیخان و بهادرخان و اعظم خان و سید محمد خان و میرزا مقیم و عبدالله خان و مظفرخان و ساير امرای نامدار جهت اقبال به رسم منقلا تعین فرمودند
بسعادت در روز دوشنبه نوزدهم شهر ربیع‌الآخر موافق بیست و دوم ماه الهی دولت و در رکاب جهان ستانی

سنه ۹۸۰ هجری [illegible]

ازبدا فیض اساس اجمیر متوجه تسخیر گجرات شدند و چون موکب اقبال بحوالی ناگور رسید نوید ولادت فرزند سعادت پیوند که از مقدمات
بشارات فتح و فیروزی بود مسرت افزای خاطر اولیای دولت گردید ولادت شاهزاده دانیال چون موکب جهان گشا
از اجمیر نهضت اقبال فرمود یکی از بیرونگیان سرادق عصمت را که حامل کوکب دولت بود بنابر تقید نقل و حرکت در خانه شیخ دانیال
که از منتسبان روضه معینیه بصلاح ظاهری و صفای باطنی امتیاز داشت گذاشته بودند در حوالی ناگور نوید ولادت شاهزاده عالی
نژاد مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر گردید که بعد از انقضای چهل و یک دقیقه از شب چهار شنبه نهم شهریور ماه الهی موافق چهار
دهم جمادی الاول نهصد و هفتاد و نه هجری قدم بعرصه وجود نهاد آن نونهال گلشن خلافت بمناسبت نهادن شیخ دانیال به
سلطان دانیال موسوم شد و ظهور این عنایت ایزدی را بفتح گجرات تفاول گرفته اداب شکر و سپاس بتقدیم رسانیدند و درین اثنا
خبر فوت سلیمان کررانی حاکم بنگاله بعرض اشرف رسید و بعضی از دولتخواهان بعقد دریافت و مرتبه همت خویش معروض داشتند
که فسخ عزیمت گجرات نموده متوجه تسخیر ولایت بنگاله باید شد لیکن این گذارش بمسامع اشرف نیفتاد چه رایات جهان کشا بتسخیر
گجرات ارتفاع یافته و طنطنه نهضت موکب جلال بدور و نزدیک رسیده فسخ این عزیمت مناسب دولت نمی نماید و نیز در حوصله
همت نمی گنجد که بعد از فوت او متوجه فتح ولایت شرقیه باید شد و امید هست که به نیروی همت اولیای دولت هر وجه بلطف احسن
انجام پذیرد و توجه باطن بجهت حصول آن مطلب کفایت باشد و در ساعت فرمان قضا نشان بمنعم خان شرف نفاذ یافت که
باتفاق امرای آن صوب متوجه تسخیر ولایت بنگاله شود و از وقایع زخمی شدن خان کلان است و شرح این سانحه برسم اجمال آنکه
چون خان کلان و دیگر امرا که برسم منقلای تعین بودند بحوالی سروهی پیوستند رای مان سنگه دیوره راجه سروهی غدری بخاطر بد
اندیش خود راه داده در لباس دوستی و ملایمت راجپوت چند برسم رسالت فرستاده اظهار اطاعت و فرمان برداری نمود
راجپوتان نزد خان کلان شتافته ادای رسالت بتقدیم رسانیدند و در وقت رخصت خان کلان بضابطه اهل هند یکیک را
طلبیده پان میداد و رخصت میکرد از آن میان راجپوتی خود را بخان کلان رسانیده جمدهر کشیده پائین بر قوه خان کلان زد که
بمقدار سه انگشت از زیر شانه سر برآورد و بهادر خان نام افغانی از نوکران خان کلان دلیرانه آن راجپوت را گرفته بر زمین زد
و صادق خان و محمد قلیخان بزخم شمشیر آن سفاک بی باک را بدرک الاسفل فرستادند و رفقای او نیز در آن معرکه بقتل
رسیدند و بهادر خان بجلدوی جرئت و دلیری منظور نظر جوهر شناس حضرت خاقانی گردیده در سلک قورچیان خاصه انتظام
یافت و چون آثار شجاعت و سرداری از ناصیه احوالش هویدا بود رفته رفته قوربیگی شد و بوسیله خدمت و کار طلبی در جرگه
امرای عظام منسلک گشت و مقارن اینحال موکب اقبال نیز بفوج منقلا پیوست و چون از مردم سروهی چنین بی اعتدالی
بظهور رسیده بود حکم شد که بهادران عساکر منصوره بسروهی شتافته استیصال آن گروه برگشته روزگار نمایند و اکثر آن
سفیهان آواره دشت ادبار گردیده بشعاب جبال پناه بردند و جمعی از خون گرفتها در گرد بتخانها پای ضلالت افشرده بر خاک
هلاک افتادند و از سوانح این ایام آمدن یار علی ترکمان ایلچی سلطان محمد خدابنده فرمان روای ایران است بدرگاه پادشاه هفت
اقلیم چون نوبت سلطنت بسلطان محمد رسید بجهت تجدید مراسم محبت و نسبتهای قدیم یار علی ترکمان ایلچی را با اسپان
عراقی و دیگر نفایس امتعه برسم رسالت روانه درگاه عرش اشتباه نمود و چون بجده و پتن درود عساکر اقبال اتفاق افتاد
شاه فخر الدین را با فرمان استمالت نزد اعتماد خان که بدسته عرایض اخلاص فرستاده التماس آمدن موکب جهان
کشا نموده رخصت فرمودند بعد از ورود بحوالی قصبه دیسه خبر رسید که شیر خان فولادی که احمدآباد را محاصره داشت از طنطنه

نهضت رایات جلال ترک محاصره احمدآباد نموده بولایت سورت رفته بود گذاشته رفت و محمد خان و شهزادخان پسران خود
را به پلین فرستاده بودند و اهل و عیال او را همراه برده بجای مستحکم رسانیدند بحال پسران او را پیش انداخته بجانب
ایدر متوجه شده‌اند و ابراهیم حسین میرزا که بکومک اعتماد خان رفته بود بمحال متعلقهٔ خویش مراجعت نموده
و اعتماد خان خادم ملازمت است خاقان گیتی ستان راجه مان سنگه با فوجی بتعاقب فرمودند که خود را
بفرزندان شیرخان رسانیده دستگیر سازد و اگرچه راجه به شتاب و ایلغار تمام خود را بانها رسانیده دست برد
نمود اما پسران شیرخان چون خبر یافته خود را بشعاب جبال انداختند و بعد و شیشم آبان ماه الهی
موافق سیزدهم رجب بلده پتن که در سوالف ایام بنهروالا مشهور است مخیم بارگاه اقبال گشته و
ملتفت انام در ظلال معدلت پادشاه سپهر بارگاه کامیاب امن و امان شدند و از اینجا حکیم عین الملک را بجهت
آوردن اعتماد خان و میر ابوتراب رخصت فرمودند در خلال اینحال میرزا مقیم خویش شرف الدین حسین میرزا
از پیش بدان راه سعادت گشته شرف آستانبوس دریافت و چون بموضع جوتانه رسیدند معروض اولیای
اقبال گردید که مظفر گجراتی از شیرخان فولادی جدا شده درین نواحی سراسیمه میگردد حکم شد که میرخان یساول
و فرید قراول بتعاقب او شتافته دستگیر سازند و از پی آنها میرزا ابوالقاسم تمکین و کرم علی نیز بهمین خدمت
مقرر گردیدند میرزا خان چون قدری راه قطع کرد چتر و سایبان او بدست افتاد و نام برده به اتفاق یکدیگر قدم
همت در تفحص او نهادند و بارک سردوی میرخان او را در غله زاری پنهان یافته دستگیر ساخته بملازمت
آنحضرت آورد و از فرط عاطفت جان بخشی فرموده او را به کرم علی سپردند در همین وقت سید حامد بخاری
و الغ خان حبشی با مردم خود آمده سجدهٔ عبودیت نمودند و متعاقب آنها شاه فخرالدین و حکیم عین الملک
میر ابوتراب را بملازمت آورده معروض داشتند که اعتماد خان نطاق عبودیت بر میان جان بسته
متوجه ملازمت است و پیش از رسیدن شاه فخرالدین میر ابوتراب و وجیه الملک و مجاهد خان روانه
درگاه عرش اشتباه نموده بود که بموفور مراحم پادشاهی خاطر ما را مطمئن ساخته معاودت نمایند و شاه فخرالدین
در اثنای راه به آنجماعه پیوسته نزد اعتماد خان شتافت متعاقب حکیم عین الملک نیز رسید و بعد از درازی سخن مجمع
امرای گجرات و اعیان آن ملک از صمیم قلب اختیار دولتخواهی نموده وجوه دراهم و دنانیر را
بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت رونق و بها بخشیدند و چون بقصبه کری رسیدند اعتماد خان شاه فخرالدین
و عین الملک را با میر ابوتراب پیشتر روانه ملازمت ساخت و حضرت خاقانی را از کمال عاطفت و قدردانی
خواجه جهان و خان عالم و صادق خان را به استقبال پیشتر فرستاده به اعزاز و احترام آوردند و روز دیگر که از جوتانه کوچ فرمودند
بخواجه جهان و میر ابوتراب حکم شد که پیشتر شتافته اعتماد خان را بسعادت آستانبوس معزز و مفتخر سازند و در آن
روز خاقان گیتی ستان بر فیل آسمان شکوه سوار و گروه انبوه در سایه عظمت و جلالت آنحضرت پیاده بودند
که اعتماد خان بسعادت زمین بوس ناصیه دولت نورانی ساخت و بعد از آن اختیار الملک و ملک شرق و جهار خان
حبشی و وجیه الملک و مجاهد خان آمده بسجده سربلند گردیدند و هر کدام در خور حالت و مرتبه خویش بنوازش
سرافراز و شرف اختصاص یافتند و اعتماد خان و چندی دیگر را حکم شد که سواره نزدیک یکدیگر روند

بعضیه لشکر نزول اجلال اتفاق افتاد و صادق خان و چندی از امرای رکاب نصرت قباب را بمحمود آباد فرستاده بود
که سیف الملک حبشی با جمعی دیگر که هنوز متوجه ملازمت نشده‌اند و اوباشی که از راه عناد و بیش راهبری نمایند
و درین منزل بجهت مراعات حزم و احتیاط و ضابطه ملک ستانی و جهانداری امرای گجرات را طلبیده رخصت
فرمودند که چون این ملک را به اعتماد خان مرحمت فرمودیم باید امرای گجرات هر کدام مردم التماس کنند مهرها او
بسته باید که بعهده ضامن معتبر بدهند تا سررشته انتظام و استحکام پذیرد اول میر ابوتراب ضامن اعتماد خان شدند
بعد از آن اعتماد خان تعهد ضمانت جمیع اعیان الملک نمود بغیر از طبقه حبشیه و در باب حبشیان حکم شد که
چون غلام سلطان محمود بودند الحال در زمره بندهای بادشاهی اختصاص خواهند داشت و علاوه بر احتیاج ضامن
نیست لیکن بجهت بعضی امور که از لوازم قانون سلطنت و جهانگیریست هر کدام از اینها بیکی از امرای عظیم جاه
سپرده شد که روز دیگر جمعی از اوباشان آوازه انداختند که حکم بتاراج اردوی گجراتیان شده و گروه انبوه از ابطال
رجال در دایره انهار ریخته دست تطاول و تاراج دراز ساختند و فتنه عظیم قائم شد و چون حقیقت این حال
بعرض بارگاه معدلت گردید بخشیان عظام و یساولان صاحب اهتمام تعیین فرمودند که آن جماعه را بسیاست رسانیده
بگذارند که هیچ نفسی خود را بدر انداخته تمام اموال و اشیای گجراتیان که بتاراج رفته ضبط نموده از روی تحقیق
و تشخیص بصاحبان مال برسانند و خود بدولت و اقبال بر مسند عدالت نشسته بار عام دادند و فیلان مست را حاضر
ساخته آن جماعه را بپای فیلان جلال فرسودند و در اندک فرصتی از فروغ معدلت بادشاه سکندر صولت انوار امن و
امان بر وجنات حال جهانیان تافت و نایره فتنه فرو نشست در روز آبان ونهم آذر ماه الهی موافق چهارم رجب ظاهر
احمدآباد مستقر رایات اقبال شد و طوائف انام از خواص و عوام فرق عبودیت بر سده سریر خلافت نهاده کامیاب امن و امان
گردیدند و تعریف احمدآباد و ملک گجرات محتاج بیان نیست چنانکه هندوستان در اکثر صفات بهترین اقالیم روی زمین
است ملک گجرات خلاصه هندوستان قرار یافته است از جمله معموری احمدآباد بمثابه بود که سیصد و شصت پوره آبادان
داشت و پوره عبارت از محله ایست مشتمل بر عمارات عالی و بازارهای مملو از نفایس و نوادر هر کدام در حقیقت
شهریست عظیم و بی تکلف زمین آنملک حسن خیز و آب و هوایش عشرت انگیز واقع شده و بالجمله که آن مصر جامع فروغ
معدلت خاقان اقلیم کشا مشرق دولت و سرور و مامن آسایش و حضور گشت و در آن روز که حضرت خاقانی
ظلال اقبال بر آن خطه فردوس مثال افگندند جشن وزن مبارک چهره نشاط افروخت و خرمن خرمن زر و سیم نثار فرق
گردون سایه شد و بعد از چند روز عرضه داشت اعتماد خان غوری با پیشکشهای لایق بدرگاه کیوان بارگاه رسید و ابراهیم
حسین میرزا نیز عرضه داشتی از روی اضطرار با نفایس آن دیار رسم پیشکش ارسال داشت و چون از نه ... [illegible]

اختصاص یافتن خان اعظم بحکومت ملک گجرات و توجه آنحضرت بتماشای بندر کنبایت و دریای شور [illegible]

چنانکه فتح ممالک گجرات که اعظم بلاد هندوستان بلکه جمله معموره است نهایت بر وفق مراد اولیای دولت تیسیر پذیرفت حکومت احمدآباد و انتظام آن بلاد بخان اعظم میرزا کوکه
تفویض یافت و پرگناتی که در طرف آب مهندری بود بجاگیر اعتماد الملک مقرر شد و دیگر پرگنات مثل برودره و چانپانیر و سورت و غیره که
میرزایان در تصرف داشتند به امرای گجرات که مجدد انطاق بندگی بسته در سلک دولتخواهان انتظام یافته بودند مرحمت فرمودند [illegible]
و امرای گجرات تعهد تقبل استیصال میرزایان نمودند و بعد از آنکه خاطر قدسی مظاهر از نظم و نسق آن ملک [illegible] خاقان اقلیم گشا [illegible]

توسن مراجعت بمستقر سریر خلافت گلبه آواره ساختند لهذا روز دوشنبه بیست و پنجم آذر ماه الهی مطابق دوم شعبان
نهضت موکب اقبال بجانب بندر کنبایت که دریست شکر روی احمدآباد دست اتفاق اعتماد داد امرای گجرات بهانه سرخود
سفر رخصت گرفته روزی چند در شهر مانده و حکیم عین الملک را که در آن محل برابطه آشنائی درست ساخته بود در جهت
بعضی تلافات و مراعات عزم رواحیتاباد آگاه شدند که برافعت آنها متوجه ملازمت گردد و در اثنای راه خبر رسید که اختیار
الملک مسلک بی اعتباری و بدعهدی اختیار نموده راه فرار پیش گرفت و اعتماد خان و سایر گجراتیان نیز در
خاطر گشته اراده کافر نعمتی داشتند و منزل اول تمام در اساس اعتقاد و اخلاص ایشان راه یافته لاجرم حسب الحکم
شهباز خان بسرعت شتافته آن حق ناشناسان را فرصت بد اندیشی نداده همراه آورده بود همراه ملازمت آورد
و چون معموره بندر کنبایت مورد رایات جلال گشت تجار روم و فرنگ و ایران و توران و سایر متوطنان آنجا بسعادت
استقبال شتافته کام روای امنیت گردیدند و آن سرچشمه فیوضات الهی با مخصوصان بساط قرب بر جهاز
سوار شده سیر دریا نموده و متعاقب شهباز خان و اعتماد خان و دیگر امرای گجرات را بدرگاه سپهر اشتباه
رسانید و بجهت مصالح ملکی و اقتضای قضایای سلطنت هرکدام ازان مردم را به یکی از معتمدان درگاه سپردند و
مجملی از کیفیت حال آنها اینکه چون صیت نهضت موکب شهریار اقالیم شکار دران دیار اشتهار و انتشار یافت
گجراتیان سررشته تدبیر از دست داده و اضطرار بسعادت زمین بوس شتافتند و همگی نیت این مردم دران محل آنکه
بتملق و چاپلوسی حکومت ولایت گجرات بدستور سابق بر آنها مقرر شود و آنحضرت نظر بظاهر اطوار و
صورت احوال انداخته به انواع مراحم و عواطف سرفراز ساختند و هرچند مقربان بساط حضور از نزدیک و دور
حقیقت ناراستی و بداندیشی آن گروه مخذول العاقبت به ایما و تصریح معروض داشتند حضرت خاقانی
از کمال مروت و فتوحات ملتفت حرف دولت خواهان صواب اندیش نشده در ازدیاد مراتب اعتبار و ارتفاع
مدارج اقتدار آنها توجه فرمودند و درینولا که خاطر قدسی مظاهر از انتظام ولایت گجرات وا پرداخت و نهضت
موکب اقبال بتماشای دریای شور اتفاق افتاد از صورت مهمسازی منافقین گجراتیان شد که آن خیالات و انتقالات
بهباد بر بوده بملک گذاشتن ما بان درین ملک از محالات است پس بهتر آنکه درچنین فرصتی خود را بکناری کشیده ابواب
فتنه و آشوب مفتوح سازیم و رایت بغی و خلاف برافرازیم و باین عزیمت وخیم العاقبت اختیار الملک پیش قدمی نموده
مسلک فرار اختیار کرد و اعتماد خان و دیگران نیز در مقام رفتن بودند که میر ابوتراب ازان اراده ناصواب اطلاع یافته با حکیم
عین الملک خود را رسانیده شروع در نصیحت و موعظه نموده بحرف و حکایت زبانی همه را نگاه داشت تا مردم بادشاهی
برسیدند و نزدیک بآن شد که گجراتیان میر ابوتراب و حکیم عین الملک را مقید ساخته همراه ببرند که درین اثنا شهباز خان
رسید و اراده باطل آن حق ناشناسان از حیز قوت بفعل نیامد و شهباز خان بخود اندیشید که اگر بگرفتن اختیار الملک
میشتابیم این جماعه از دست می روند لهذا ترک آن عزیمت نموده اعتماد خان و سایر گجراتیان را همراه گرفته
متوجه درگاه شد و چون ضابطه سلطنت و انتظام مملکت بیش ازین مدارا بر نمی تافت که مجموع آنها را مقید
گردانیده به امرای معتبر سپردند و از فراغ این کار استیصال میرزایان خسران مآل پیش نهاد همت اقلیم
گشا گردید اکنون مجملی از ماجرای حال آن بیدولتان مخذول العاقبت ناگزیر وقت است مجملا چون در مالوه

صبح صادق ظفر دل از ملک گرفته روی دل بر ولایت گجرات نهاده بود و ابراهیم حسین میرزا منصرف شده بود بجانب ... حسین میرزا
اقبال و جانها نیز بنواحی آن راه شتافته میرزایان شاه ... کرده و خانان ممالک هندوستان حسین خان خزانچی را بجانب ...
گماشته که آستانه رایات اقبال بصوب پتن رفته بودند و از اتحاد نواحی پتن روده شهباز خان و قاسم خان و بادنها خان
را با فوجی از دلیران عرصه همت بتسخیر چانپانیر فرستاده و خان اعظم میرزا کوکه ایالت احمد آباد و آصف خان و مکوسی
سوخ او را ... سعادت مقرون کار ... فتح خان و شاه فخرالدین و رستم خان و معصوم خان و سید حامد
بخاری و شیخ محمد بخاری و جمعی کثیر از بندهای اخلاص منش که ... آن دار السلطنت تعیین شدند که بدین حراست شهر
و حمایت رعایا ... بملک ... پرداخته ... میرزایان ... غبار فتنه ...
که ... درین روزگار آن سرگشتگان بادیه ادبار ... آمده در قصبه ... خبر رسید که میرزایان قلعه سورت را
استحکام داده در جلدو چانپانیر فراهم آمده اند لاجرم خان عالم و سید محمود بارهه و شاه قلی خان محرم و راجه بهگونت داس و
مان سنگه و خواجه غیاث الدین علی آصف خان و فوجی از عساکر فیروزی ... تنبیه و تادیب آنها تعیین شدند و در وقت
عرض رسید که ابراهیم حسین میرزا در آن حال در قلعه بروچ بود و رستم خان رومی را که بعزیمت استشهاد زمین بوس
داشت بشهادت رسانید و خود نیز از بروچ بر آمده اندیشه آن دارد که در اطراف ممالک شورش انداز و
از راهی که خواهد گذشت تا اردوی کیهان پوی هشت کروه مسافت است با آنکه اکثری از امرای عظام و
عساکر سپهر احتشام بیشتر باستیصال میرزایان تعیین شده بودند و اندک مایه مردم بسعادت همراهی اختصاص
داشتند آنحضرت باعتقاد جنود غیبی توسن اقبال بر سم ایلغار برانگیخته متوجه گشتند و تادیب او شدند ایلغار

خاقان گیتی ستان بقصد ابراهیم حسین میرزا و شکست آن برگشته بخت در سرهصه و غنا

چون خبر جرات و جسارت ابراهیم حسین میرزا بمسامع عز و علا رسید که از قلعه بروچ آمده اعلام فتنه و آشوب مرتفع
گردانیده است حکم شد که شهباز خان میر بخشی بسرعت شتافته امرای عظام را که پیشتر بدفع میرزایان تعیین شده
اند بر گردانیده بموجب اقبال ملحق سازد و میر محمد خان خان کلان و خواجه جهان و شجاعت خان و صادق خان
را که جا است از اردوی ظفر قرین گذاشته با رایات نصرت و اقبال بقصد استیصال آن شوریده حال سبک شتافتند
و اسامی جمعی که بسعادت همراهی اختصاص داشتند نوشته میشود خواجه عبدالله جلال خان قورچی راے سال
درباری آصف خان وزیر جمیل بهادر خان قور دار مقبل خان وفاے بیله سرخ بدخشی مراد ادهمی بهکل
آدم چابک سوار و بدلا و رحمان خان حکم شد که در جلو دار اردو بوده اهتمام نماید که هیچکس بحکم از عقب الشتابد و
مطلب آن شهسوار عرصه اینکه مبادا از کثرت مردم دل باپسه داده آبان راه فرار پیش گیرد و ممکن که غلبت اولیای
دولت در نظر آورده پاے شقاوت فشرده کشته شد و بسزای اعمال خود رسید و چون از شب دو سه ساعت
باندما اعتصام حبل المتین توکل پاے همت در رکاب دولت نهاده توسن اقبال را بجولانگاه
فتح و نصرت سبک عنان ساختند و ملک شرق گجراتی را که دران ملک مانده بود همراه گرفتند و از
مبشرات غیبی که تائید بخشش همت اولیای دولت و مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر گردید آن بود
صبح اقبال و سپید آهوی بسوی ارشد و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که اگر این آهو را شکار فرمایم

هر آینه تغافل و تعلل فتح و فیروزی خواهد بود بدین جهت چه ما اگر انشاء الله تعالی فی الفور آنسوی آب گذشت و با عساکر
ابتهاج و انشراح ملتزمان رکاب سعادت گردید و تا آخر روز بسرعت هر چه تمامتر راندند و اصلا نشانی
از خصم ظاهر نشد و هنگامی که صیت الفار بادشاهی شنیده بجناح استعجال شتافته و چون از نزدیک ساعت
ما ندر جمعی از نهار منوده است و گفت که ابراهیم حسین میرزا از دریا ی بیکانیر گذشته و قصبه سرنال با جمعیت
فراوان فرود آمده است و مسافت چهار کروه خواهد بود آنحضرت از فدائیان رکاب اقبال لشکر مثل رسیده
جلال خان بعرض رسانید که گهیان شکوه منصور نرسیده و غنیم را جمعیت شان بسیار شده و با سعدی
که در ظل رایات جهان گشا سعادت پذیرا اند جنگ روز بحساب سپاه گری مناسب نمی آید و از حزم
و احتیاط بعید می نماید صلاح دولت آنکه چون شب پرده ظلمت بر چهره حال مخالفان اندازد شبخون باید آورد
که این لشکر شخص خاطر آن مظهر جلال نیفتاد و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که قصد شبخون در ناموس
سلطنت نمی گنجد و حاشا که نمک پرورده های این دولت شبخون مشتاق باشند و نیت را از صفی با شفقه و عنایت
الهی امید چنانست که دفع آن مقهور به تیغ همت معدودی که در رکاب اقبال سعادت حضور اند صورت پذیرد
احتیاج بفیروزی لشکر نشود و همان بهتر که کار روز را بشب نیندازیم خبر چون این بعرض عالیه رسانید و چون قصبه
سرنال بر سر پل واقع است از دور نمود و قدری راه دیگر سطحی فرموده و کیفیت آب معلوم شد حکم جیبه پوشیدن
شد و در این وقت زیاده از صد کس همراه نبود از اتفاقات حسنه آنکه همان ساعت خبر آمدن عساکر اقبال رسید
و بجهت دیر آمدن امرا از روی غضب حکم فرمودند که این مردم را بگذارند که در جنگ شریک نشوند و چون ظاهر
شد که سبب دیر رسیدن غلط کردن راه بود معهذا شهباز خان هم دیر به ایشان خبر رسانیده و تقصیر از
همه دیگر نسبت لاجرم جمعی که پیشتر آمده بودند سعادت کورنش یافتند خان عالم و سید محمود خان بارهه و راجه
بهگونت داس و شاه قلیخان محرم و کنور مانسنگه و بابا خان قاقشال و سهولت و سلیم خان کاکر و بهوج و
حاجی یوسف خان و بعد از همراه شدن این امرا سپاهی لشکر منصور قریب بدویست کس شد و در هنگام عبور از آب
کنور مانسنگه التماس هراولی نمود آنحضرت فرمودند که کدام لشکر تقسیم افواج باید کرد وقت مقتضی آنست که همه یکدل
و یکرو کار کنند او بعرض رسانید که در هر صورت قدمی پیشتر جان نثار کردن فرض نسبت عقیدت و اخلاص است
و آنحضرت بجهت تسلی خاطر او چندی از جوانان کارطلب را همراه ساخته رخصت پیش فرمودند ابراهیم حسین میرزا
از سپاهی لشکر منصور که فی الحقیقت شعشعه انوار اقبال بود شکوه بادشاهی و فر ظل الهی دریافته بمخصوصان خود
گفت که همانا حضرت پادشاه اند که باین گرمی و سرعت می آیند که از بخت برگشتگی و شقاوت قلب در ساعت
با شفقه او مبارزت پرداخته با جمعی از خون گرفتها بر سر بلندی توپ کرده ایستاد و چون موکب اقبال
از آب عبور فرموده کنار دریا چرهای عظیم و تنگکیهای غریب بود بهادران نصرت طلب بنبوق
پیشدستی سر رشته تدبیر از دست داده هر کدام براهی شتافتند و آن شاهباز عرصه همت با معدودی
از مخصوصان رکاب دولت بجانب دروازه سرنال که مقابل دریا بود برآمد و چندی از مقهوران در مقام
مدافعه شدند مقبل خان غلام قلماق با بعضی از بهادران تاخته آن خون گرفتها را بزخم تیغ خاطر خواه

برخاک هلاک انداخت و آنحضرت با جمعے که در رکاب سعادت حضور داشتند بدرون شهر در آمدند و آنکو جماعه
شهر که بهجوم عام و ازدحام عام بیچاره و آواره تال جمله بود و بهزار رنج تفصیل گذشته خود را بمخالفان او باش رسانیده
و مالده قتال اشتعال یافت و بابا خان قاقشال و جمعے از بهادران او بجنگ مخالفان رفته و آن را در ده
بداشتند آنا دیگر دلاوران جان نثار پاجی همت افشرده بسیارے از مقهوران را بخاک هلاک انداختند
در بلوف الوری را و لیاجی و لیک بجهت تنگی راه متفرق شده بودند از اطراف و جوانب رسیدند و هنگامه دار و گیر
گرمی پذیرفت و بهادران لشکر منصور کارنامهاے شجاعت بظهور آوردند از انجمله بهوپت برادرزاده بهگونت داس
داد مردانگی داده بشمشیرهاے نمایان در تارک زخمے داشت از کار باز نگرفت و پروانه صفت در شمع رزم
جان نثار شد و در زمانے که آنحضرت متوجه دفع غنیم بودند خارج از قوم چنگیس آمده دست تعرض
از آن سیاه بختان بجانب آنحضرت تاختند و یکے از ایشان متوجه راجه بهگونت داس که در ملازمت
حضرت خاقانے بود شد نیزه حواله نمود و راجه نیزه او را رد کرده برچهه بجانب او انداخت و مقارن این حال
آن دو سوار دیگر بحضرت تاختند و خان عالم و شاه قلی خان محرم و چندے که بسعادت قرب داشتند
توفیق تاختن نیافتند و آن شیر بیشه همت بزور بازوے ید الله کلگون اقبال را از قوم
جهانیده بمدافعه مقهوران برگشته روزگار توجه فرمودند و آن دو سیاه بخت تاب مقاومت نیاورده
از فر عظمت و شکوه خاقان ممالک ستان سبیل گریز نموده روے بگریز نهادند و ابراهیم حسین
میرزا از مشاهده نیرنگے اقبال و کارنامهاے بهادران جلادت آثار سر رشته تدبیر از دست داده
سراسیمه راه فرار پیش گرفت و بقیه السیف بهزار جان کندن از آن ورطه هلاک خود را بساحل نجات
رسانیدند و بهادران جنود اقبال تعاقب نموده بسیارے را طعمه تیغ آتش ریز ساختند
و بیمامن همت جهان کشا چنین فتحے که گلگونه رخسار فتوحات تواند شد قرین روزگار خجسته آثار شهریار
اقلیم شکار گردید و چون ظلمت شب درمیان حایل مخالفان سیاه بخت شد از اعدام موکب کیهان شکوه در قصبه نال
وقفه اجلال فرموده سرنج بدخشی را با فتحنامه روانه اردوے معلی ساختند و روز دیگر بمعنان فتح و نصرت
متوجه اردوے ظفر قرین شدند و شاه قلی خان محرم و صادق خان را با فوجے از بهادران جلادت آثار
بطریق منقلا برسر قلعه سورت تعین فرمودند و چون خبر وصول افواج قاهره بمتحصنان قلعه رسید گلرخ بیگم
صبیه میرزا کامران کوچ ابراهیم حسین میرزا مظفر حسین میرزا پسر خود را همراه گرفته با چندے از معتمدان
بصوب دکن شتافت و امرا هر چند سعی در تعاقب نمودند نتوانستند رسید و آن شیرزن مردانه بدر رفت و درین
خلال ایلچیان محمود نبیره سکندر با افغانان که حواله شهباز خان شده بود از قید او گریخته بجانب دکن شتافت و
بنابرین تقصیر شهباز خان را معاتب و مخاطب ساخته تنبیه بلیغ فرمودند که باعث عبرت و آگاهی سائر
ملازمان عتبه خلافت گردد **نهضت موکب اقبال به تسخیر قلعه سورت** چون بموقف
عرض رسید که آن بیدولتان قلعه سورت را استحکام داده بهمزبان نام غورجے پادشاهے که
در زمره باغیان داخل شده سپرده اند لاجرم همت جهان کشا به تسخیر آن قلعه توجه فرمود و حکم شد

کرد اجب تو در عمل که درین فن یدطولی دارد و قلاع عظیمه به نیروی همت و کار پرداخته او مفتوح گردیده بود داخل
و خارج از انزایه نظر بیفتد و مستحب سور رحلها تقسیم نماید و قاسم خان علاوه بر جراحت قلعه جانب بر صحت
یافت که قاسم خان میر بحر را که در آنجاست روانه درگاه نماید و که ورسانا باطل ساختن و نقب زدن انجا بیست
جماعت مجروح بود و فرمان قضا نشان بخان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش ارسال فرموده که بمحافظت احمد آباد
و بسیار علاوه همت گماشته اگر میرزایان روی ادبار بدان دیار نهند تا دیب بر اصل نماید و شیر بیک تواچی
بطلب امرای صوبه مالوه تعین شد که قطب الدین محمد خان و سایر جاگیرداران آن ناحیت را
بکومک خان اعظم رسانند و روز دوشنبه سوم اردیبهشت موافق هفتم رمضان خاطر آن قافله اجتی
اساس نصرت ختام نصرت اعتصام که بدر رفعت بارگاه گردون شکوه قریب بقلعه واقع بود بعنوان نصرت نها
و نهضت های سرا پرده دولت بیگیده و صیانت الهی کار خود میکرد و بنابر آن بموجب التماس اولیای
دولت فخیم بارگاه جلال در جوار سیکول تلاوت شد اگر چه اینجا هم نزدیک بقلعه بود لیکن از تراکم اشجار
و زمین پست و بلند بقدر جای گلی داشت و با آنکه محاصره قلعه بر وجه دلخواه صورت بسته بود متحصنان
بضرب تفنگ و کمان و توپهای بسیار نوبت و اعتماد کوچک میرزایان مغرور شده در لوازم قلعه داری سعی موفور
بظهور می رسانیدند و پیوسته جمعی از قلعه بر آمده آثار جرات و جسارت ظاهر می ساختند و باغازیان
نصرت قرین بیباکانه جنگ می نمودند از انجمله روزی چند از جوانان بر آمده دویدند و سیف خان کوکه
جوانانه تاختند شمشیرهای نمایان زدند و در وقت مراجعت بندوقی از اهل قلعه باو رسید و تا یکماه
بزخم آن صاحب فراش بود عاقبت بخیر انجامید و از سوانح ایام محاصره بدست آمدن فیلان
و اسباب میرزایان است آن بی دولتان درین شورش و تفرقه چند زنجیر فیل با اموال
و اشیای خود نزد رانا بنام دیو زمین و ادر فرستاده بودند که پناه باشند اتفاقا جمعی از عوام الناس اردوی جهت
قوت لایموت رفتند که در اثنای راه آن فیلان با اسباب بدست این مردم افتاد به درگاه معلی آورده مشمول انواع مراحم
و نوازش گشتند و از سوانح فرستادن امراست بدار الخلافه آگره شرح این مقال بر سبیل اجمال آنکه چون ابراهیم حسین
میرزا شکست خورده در حدود پتن بمحمد حسین میرزا و شاه میرزا پیوست روزی میان برادران حرف سپاهگری گذشت
بطریق مطایبه از شکست سرنال سخن مذکور شد و نزاع بجدال کشید و کار بدرشتی انجامید و ابراهیم حسین میرزا با کمال شجاعت
خالی از سفاهت و کم حوصلگی نبود از برادران آزرده خاطر گشته بغربت باطل و روی شقاوت بمستقر خلافت نهاد و چون صورت
حال بمسامع عز و جلال رسید سید محمود خان بارهه و شاه قلیخان محرم و راجه بهگونت داس بتعاقب ابراهیم حسین میرزا تعین
شدند که تا دار الخلافه شتافته نگذارند که آن بدبخت از دست بدر رود و چون معلوم شد که او بجانب کالپی رفته است قاسم خان جلایر
نیز حکم فرمودند که از جاگیر خود متوجه کالپی که در جاگیر او بود شود میامن اقبال روزافزون پیش از رسیدن امرای عظام بدار الخلافه
آگره نایره فتنه ابراهیم حسین میرزا فرو نشسته بود لیکن چون افغانان ممالک شرقیه هنگامه شورش و فساد گرم داشتند منعم خان
خانخانان کومک خواست راجه بارهه که متصدی مهمات دار الخلافه بود و امرای مذکوره را بکومک خانخانان روان ساخت و افواج
منصوره تا اتاوه رسیده بودند که بسبب تفرقه و بیجمعیتی افغانان پریشان روزگار افتاد و امرا معاودت نموده بدار الخلافه آگره

ازینجا اکنون مجملی از ماجرای ولایت شرقیه که در مطلب سخن گذارش یافت و شرح این داستان غریب آنکه تا سلیمان کررانی
حکومت بنگاله داشت از روی دوربینی و حقیقت‌شناسی سررشتهٔ اخلاص و رابطهٔ عبودیت نگاه داشتی بجای زبان عقیدت خلافت از دست ندادی
همواره با بعضی عرایض پیشکش می‌فرستاد و گوهر اقبال ساخته از صدقات انواع مقصوده محفوظ و معمول می‌بود
در بنگاله چون بایستی او برپا گشت افغانان بایزید پسرکلان او را جانشین گشت و از غرور سالی و بیخردی و نابجا
خطبه بنام خود خواند و نسبت بازگشت و معدلتهای که پیش درگاه سلاطین پناه داشت معطل گذاشت و وسیله بد ابا
اعیان دولت پدر و عمده‌های آن ملک سلوک ناهنجار پیش گرفت و خاطرها از و نفرت و انسوی لهو عم‌زاده او که
نسبت دامادی نیز با او داشت به اغوای دیگر اهل فساد بایزید را کشت و لودی مدار العلیه آن ملک بود با اتفاق
سائر اعیان دولت داود پسر خرد سلیمان را برگزیده و انسوی مذکور را بدست آورده بقصاص رسانید و گوجر
کررانی که خود را امیر لودی میگرفت و در شجاعت بر همه تفوق داشت در صوبهٔ بهار پسر بایزید را جانشین پدر ساخته
دم از مخالفت زد لودی با لشکر فراوان متوجه بهار و دفع اعدا شد و از بیم توجه منعم خان خانخانان لودی
بچاپلوسی و معامله‌سنجی گوجر را ایل خود ساخت و تفصیل این اجمال آنکه چون خبر فوت سلیمان بخانخانان رسید
بر قلعه جنباره بقصد بهار روی همت نهاد و در همین ایام سکندر اوزبک نیز در گذشت و خانخانان لشکری قلی و
فرخ بیرغلیق و پاینده محمد بیگ سالک‌کش را با فوجی بر سر حاجی پور فرستاد و طالبی و میرزا علی و ندیم بیگ و جمعی را
بتسخیر روان ساخت گوجر تاب مقاومت از حیز قدرت خویش بیرون دیده بارسال مکاتبات و تحف و هدایا ابواب
اخلاص و یکجهتی مفتوح داشت و او اول بار بعهده‌های دولتخواه منتظم گردیده مقصدی فتح بنگاله و خدمات شایسته
بتقدیم و تکمیل ملتمس و استدعای او آنست که گورکهپور را جهت نگاهداشتن اهل و عیال من بالخصوص و تصنعه بهار را بامرا
بادشاهی جاگیر کنند با آنکه حاجی پور را امسال بتقصیر واگذارند که حاصل آن را نقد بسرکار عالی جواب گویم و سال دیگر بخالصه
منضبط نموده جاگیر امرای بنگاله تجویز نمایند خانخانان باین مهم‌سازی راضی شد که گورکهپور را بگوجر واگذارد و درین اثنا لودی
که مدار المهام و صاحب تدبیر بود روی کار را بدریافته باتفاق هاشم خان که خالی از نفاق نبود این مهم را برهم زد و گوجر چون از
خانخانان ناامید شد ناگزیر با لودی سازش نمود و خانخانان پیشکش لایق از لودی گرفته عنان معاودت معطوف داشت و درین
هنگام خبر رسید که یوسف محمد گورکهپور را گرفته اسباب فتنه و شورش سرانجام میدهد و مجملی ازین تفصیل آنکه چون قبل ازین
منعم خان یوسف محمد پسر سلیمان اوزبک را بدرگاه برده از بیدولتی و بدطینتی او مسامع جلال رسانیده بود و حضرت خاقانی
او را بزندان خانه تادیب سپرده بود و در هنگامی که رایات اقبال به تسخیر گجرات نهضت فرمود آن بی‌سعادت از بند گریخته
و اوباش چند با خود متفق ساخته گورکهپور را از تصرف پاینده محمد سالک‌کش گرفت و چون خانخانان بر حقیقت حال وقوف
یافت جان محمد بهسودی و پاینده محمد سالک‌کش و شنکر بیگ قلی را بدفع او نامزد فرمود و خود نیز از قصبه محمدآباد با محمد قلی خان برلاس
و مجنون خان قاقشال و سائر امرا روانه شد و در اثنای راه مجنون خان با دیگر قاقشالان توهم غلطی بخود راه داده از لشکر منعم خان جدایی
گزیدند و باعث این بدسلگی آنکه در افواه افتاد که بابا خان و جباری و میرزا محمد و شاه محمد و مجموع قاقشالان که در رکاب ظفر قرین سعادت
اندوز بودند شهباز خان را کشته بمیرزایان همراه شده اند فرمان آمده که خانخانان مجنون خان را مقید سازد و هر چند خانخانان میر فریدون و محمد خان
اوزبک و ابوسعید را نزد مجنون خان فرستاده پیغام داد که این خبر محض اراجیف و هذیان است سودمند نیفتاد و بتوقت نوشتهای

با باخان و جباری که مشتمل بر عنایات روزافزون و انتظار شکوه مضمونهای خوشامد گجرات رسید و مجنون خان قاقشال
بوده و شادات گردیده متوجه لشکر خانخانان از فتح گور کهیور مسابقت نموده بود که مجنون خان با جوست و قا است بسیار
اظهار کرده و چون به رزم راجه داود نزدیک رسیده بود با لشکرگران متوجه جونپور شده و پیشتر از خود لودی را با هم دم
جیده و فیلان نامی بطریق منقلا روان ساخت و او با استعداد فراوان آمده زمانیه را محاصره نمود و محمد قاسم
موسکی امان گرفته برآمد و خانخانان نیز برادران صاحب اهتمام فرستاده امرای آن صوبه را جمع ساخت و محمد قلی
خان برلاس و مجنون خان قاقشال و قیا خان گنگ و راجه گجپتی را با فوجی بیشتر روانه فرموده خود نیز متعاقب
برآمده آهسته آهسته میرفت و در استخاره بدیوان لسان الغیب تفاؤل جست و اول صفحه این غزل برآمد — بیت —
ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی * دل بی تو بجان آمد وقت است که باز آیی * و خانخانان حقیقت حال را بدرگاه
سلیمان جاه عرضه داشت نموده همین غزل را در عرضه داشت نوشته استمداد همت از باطن قدسی مواطن حضرت
خاقانی نموده متوجه اطفای این نایره شد و لودی بعد از گرفتن زمانیه در کمال غرور و نخوت بیچ شش نیز از کس جا
سپهداری یوسف محمد گور که از گور کهیور گریخته بمخالفان پیوسته بود از آب گنگ گذرانیده بمقابل لشکر منصور
تعین نموده و میرزا حسن خان و راجه گجپتی و نظر بهادر و طالبی و تنکری قلی با فوجی از ملازمان خانخانان بتکیه
بر اقبال روز افزون خاقان ربع مسکون نموده جنگ شایسته کردند و شکست عظیم بر مخالفان افتاد و بسیاری
از مخالفان علف تیغ بیدریغ شدند و بقیة السیف غریق بحر فنا گردیدند و مقارن این فتح محمد قلیخان برلاس
و دیگر امرا بفاصله یکدیگر رسیدند و لشکری آراسته در غازی پور فراهم آمد و خانخانان نیز بلشکر منقلا پیوست
و لودی مابین دریای گنگ و سیاه آب قلعه ساخته با سپاه گران در برابر نشست و هر روز میان سپاه دران
لشکر منصور و افغانان مقهور جنگهای نمایان میشد و چون فوج غنیم من حیث الکمیت و استعداد توپخانه و بسیاری
فیلان جنگی و سایر آلات حرب فزونی داشت و رایات اقبال بانتظام ولایت گجرات و تسخیر ولایت گجرات
و تسخیر قلعه سورت متوجه بود منعم خان طرح صلحی می انگیخت و لودی از کمال غرور و پندار بمصالحه راضی نمیشد و درین اثنا
باطن قدسی مظاهر تائید بخش اولیای دولت گردید و پرده از روی کار مخالفان برگرفته آمد و شرح این لطیفه غیبی
آنکه چون داود از بنگاله بمنگیر رسید یوسف پسر تاج که عم زاده او بود و توهم اینکه مبادا لودی او را بسرداری بجای او
نصب نماید بود و لودی که از قدیم نوکر تاج بود دختر خود را بآن پسر نامزد کرده بود چون این خبر شنید از داود برگشته با منعم خان
خانخانان سلسله دوستی و وداد استحکام داده پیشکشهای لائق بدرگاه سلیمان جاه فرستاده خاطر ازینجانب جمع ساخته مراجعت
نموده و داود که از آمدن لودی اطلاع یافت تاب مقاومت نیاورده برگشته گدهی را مضبوط ساخته و خزائن پدر خود را به امرا و
سپاهی قسمت کرده باین تدبیر جمعیت بهم رسانید و درخلال این حال جلال خان سدهوری و کالا پهار که راجو نام داشت از لودی برگشته
او را فتنه و تفرقه عظیم در جمعیت لودی افتاد ناگزیر لودی که بقصد داود میرفت عطف عنان نموده در قلعه رهتاس متحصن شده و از اینجا
منعم خان کومک طلبیده بهیچ نوشت که خود را از صمیم قلب در سلک بندهای درگاه و ملازمان درگاه منتظم ساخته ام و دیگر
توسل اولیا ادراک سعادت آستانبوس خواهم نمود و منعم خان جمعی را بکومک او فرستاد و شرح مقدمات این داستان در موقع خویش
نگاشته کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و تقدس مبارزت نمودن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش با محمد حسین میرزا و

قراولان مظفر و منصور اولیای دولت بتائید مالک رقاب چون سپاهیان اقبال روز افزون ابراهیم حسین
میرزا از برادران رنجیده بجانب دارالملک آگره روی آورده بود و روز بروز کار شکست تفرقه در دستگاه این برادران از اختلاف
محمد حسین میرزا و شاه میرزا با فولادیان چون شقاوت استحکام داده بجانب پتن شتافتند و سید احمد خان بدستیاری
اقبال روز افزون پای ثبات در استحکام قلعه کرد استوار نشست و چون اجتماع ارباب عصیان خاطرنشان
اعظم خان شد بترتیب افواج و جمع سپاه توجه نمود و از اتفاقات حسنه آنکه شیر بیگ تواچی که بطلب امرای مالوه
رفته بود و حسین و قلی قطب الدین محمد خان و شاه بداغ خان و مطلب خان و سایر جاگیرداران مالوه را بعساکر منصوره
ملحق ساخت و شیخ محمد بخاری که حسب الحکم از دولتخانه عزیمت ولایت سورت داشت درین خدمت خود را شریک
ساخت و خان اعظم همت بترتیب افواج مصروف داشته خود با شاه بداغ خان و معین الدین احمد خان فرنخودی
و مقصود خان بیرشکی و مطلب خان و جمعی از بهادران قوی دل در غول پای ثبات افشرد و قطب الدین محمد خان
و میر جمال الدین حسین انجو را امرا برانغار ساخته بعضی از مردم خود را در التمش برانغار مقرر فرمود و شیخ محمد بخاری
و محمد مراد خان و شاه محمد خان و حاجی خان افغان و پسر خواص خان در جرانغار تعیین شدند و در التمش جرانغار شاه
فخرالدین و مظفر مغول و پاینده ایلات قرار گرفتند و رستم خان و نورنگ خان و محمد قلی توقبائی و میر علی سلدوز
در فوج هراول بر مطلب گشتند و چون زبان زد عوام بود که میرزایان از عقب لشکر منصور در آمده جنگ خواهند انداخت بجهت
حزم و احتیاط میرزا مقیم و چرکس خان را با جمعی در عقب غول نامزد فرمودند و با انتظام شایسته متوجه پتن شدند و از آنجانب
مخالفان نیز برابر عساکر منصور آماده بترتیب صفوف پرداختند شیر خان فولادی و جنید کررانی در غول ایستادند
ایستادند و محمد حسین میرزا و شاه میرزا و عاقل حسین میرزا در میمنه سپاه شقاوت آئین تعین شدند و محمد خان پسر
کلان شیرخان و صادات خان برانغار را با آثار مقرر گردیدند و بدر خان پسر خرد شیرخان هراول شد و چون میر حجاز خان
حبشی و بعضی از سپاه مخالفان رسیده بودند مقهوران در آن روز بجنگ راضی نبودند بنابرین شیرخان کس نزد شیخ
محمد بخاری فرستاده حرف صلح درمیان آورد و اکثر از اعیان لشکر بنا بر معامله نارسیده بمصالحه رضا دادند الا شاه بداغ
خان بخان اعظم گفت که زنهار قبول این رای نفرمایند که مقصود اینجماعه از حرف صلح وقت گذرانیدن است خان اعظم
بر دریافت او تحسین فرموده در جواب آنها گفت که اگر فی الواقع در اثبات این مقدمه ثابت قدم و راسخ اعتقادید پس از جای خود
عقب تر رفته فرود آیند تا ما بجای شما آمده منزل کنیم چون باطن ارباب خلاف از انوار صدق فروغی نداشت بعطف
عنان راضی نشدند و خان اعظم با افواج فیروزی آثار متوجه عرصه نبرد شده بعد از تلاقی فریقین جرانغار مخالف نیز جلوی
نموده بر فوج برانغار سپاه نصرت لوا تاختند اکثر مردم قطب الدین محمد خان را برداشته بردند و خان با معدودی قدم همت
افشرده کمال شجاعت و جلادت ظاهر ساخت و شمشیر بیان و در آن قبیل غنیم رسانید و هراول مقهوران بر هراول
لشکر ظفر قرین تاخت و درین شورش و زد و خورد قتل نورنگ خان که بعنوان سستی او بود و بسیاری از سواران خود و پیاده
پامال بلا گردانید و فوج هراول تاب مقاومت نیاورده روی بهزیمت نهادند و التمش نیز بجا شد و افغانان بتشر
بتعاقب گریختهها شتافتند و در شیوه قریب پانصد سوار رو بروی خانخانان خان اعظم آمدند بتائید اقبال
روز افزون شکست خورده برگشتند و مخالفان که هراول و التمش را برداشته بفوج برانغار غرور رسانیده بودند

و مردم جرانغار را نیز هزیمت همری کرده و محمد مراد خان خود دست بکار نبرده از دور تماشایی بود و شاه محمد خان را اگرچه زخمی
شده بود نوکران او برداشته راه احمدآباد پیش گرفتند و شیخ محمد بخاری و میر سید بهاء الدین و سید جعفر برادر
سیادت و نقابت پناه سید مکی الملکی و شیخ فرید بخاری با جماعه خویشان داد شجاعت و مردانگی داده درراه اخلاص
جان نثار گردیدند و مخالفان صورت فتح در آیینه خیال مشاهده نموده بتاراج پرداختند و میرزایان میر فخرالدین مشهدی
و میر نصیر شهره و سرگرده مخالفان تا سلک از دست داده بودند درین وقت که قطب الدین خان با معدودی مانده بود
و مضیم فوج ایشان را ویران ساخته روی بتاراج و اشرف خان بیاوری همت داد شجاعت داده بعد از آنکه مغلوب
مطلق شده بود غالب علی الاطلاق گشت و خان اعظم با فوج غول بکومک قطب الدین محمد خان رسید و چون
اکثر مردم غنیم بتاخت و تاراج شتافته بودند نتوانستند خود را جمع ساخت و بتایید غیبی فتح عظیم چهره گشای مراد
گردید و خان اعظم با جمعی بر بلندی آمده ایستاد و درین حال باز غوغای میرزایان شد و ایشان تو لقمه جرانغار
را بعد از جنگ بسیار برداشته رانده تا دو کروه شتافته بودند اگر بجانب مقید نمیشدند و روی بتفاوت بقول
لشکر منصور می نهادند کار بصعوبت می کشید و اگر بجانب طوبک بیلوجه احمدآباد می رفتند نیز مشکل تر میشد لیکن از سیاست
اقبال روزافزون عطف عنان کرده متوجه عرصه کارزار شدند و خان اعظم با فوجی آراسته در جای خود پا قائم داشت
چون میرزایان نزدیک رسیدند شاه بداغ گفت که وقت تاختن است و خان اعظم اراده تاختن کرد اما با محمد
علی خان را گفت که با وجود چندین امرا چه جای تاختن میرزاست و هنوز کار بتاختن نرسیده بود که میرزایان خود را
هم مقدمه این فوج یافته جلو گردانیدند و راه ادبار پیش گرفتند و به اقتضای دولت روزافزون فتحی چنین روی داد و از
غرائب وقائع آنکه فیل مستی از افواج غنیم که فیلبانش کشته شده بود خود سر گشته بهر جا آوازه نقاره می شنود خود را بآن
فوج میرسانید و بسهم پیمان تا گوش نقارهای شادی که در افواج می نواختند لحظه موقوف داشتند تا شورش او فرو نشست و بیست
مردم شاه بداغ خان گرفتار شده و درین جنگ کس بسیار از مقهوران برگشته روزگار علف تیغ خون آشام گردیدند و شیرخان فولادی
روی ادبار بصوب پتن کرده شتافته میرزایان بجانب دکن شتافتند و خان اعظم با امرا که بهمت تعاقب آن سیاه بختان بست
و چون نوید این فتح تازه بمسامع اقبال رسید ملوا از هم شکر و سپاس پرداخته جشن پادشاهانه ترتیب فرمودند و فرمان قضانشان
باسم خان اعظم شرف ارتفاع یافت که قطب الدین محمد خان و شاه بداغ خان و مراد خان و مهرعلی سلدوز و جمعی دیگر را که صلاح دانند
بتعاقب مخالفان بصوب نجام تعیین نماید و خود برجناح استعجال سعادت زمین بوس دریابد و رستم خان و قورنگخان و مطلب خان
مقصود خان را همراه آورد و خان اعظم بجد و سپاهیان رسیده بود که رضوی خان با فرمان آمد و امتثال حکم پادشاهی را سرنوشت
سعادت ابدی دانسته بتارک ادب شتافت و روز دوشنبه پانزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق بیستم شوال بدولت شاهنشاهی
اختصاص یافته مشمول عواطف بیکران گردید و از سوانح ایام محاصره آمدن قوم نصاری است از بندر گوه بدرگاه پادشاه
جهانگشای و راه نیوفت که متحصنان قلعه بجهت استخلاص خود وسیلها انگیخته اسباب تربیت میداوند پاره بگان نوشتند که اگر
خود را نزدیک رسانید قلعه بشما سپرده رخت حیات بساحل نجات کشیم و آنها از کمال تدبیر و دانائی خود را بلباس ایلچیان
ساخته با نفایس روزگار و نوادر دیار خود متوجه بندر صورت شدند که اگر حصول آن مقصد قریب الامکان باشد دست
تصرف بقلعه دراز سازند والا خود را آشنای آن کار نساخته برسم ایلچیان سعادت زمین بوس دریابند و چون

شکوه و سطوت و عظمت خاقان منصور منظر آن گروه در آمد از قلعه منقطع الطمع شده خود را ایلچی وا نمودند و عرق خجلت
بجبهه کبریای ایشان و حالات اسلامیت روشن ساخته اعتصام بنفائس و نکات اطراف و شیلش کردند و مشمول عواطف بیکران
گردیده در خدمت انعطاف یافتند فتح قلعه سورت بمبارکی همت جهانگشا چون عساکر فیروزی مآثر در وقت کمال و نقاهت
روز محاصره قلعه پرداخت نقبها بدیوار قلعه رسید و تیر و سنگ ها مشرف شده متحصنان را از همه راه ها اسباب بی وقت داد و صورت
هلاک خویش در آیینه حال مشاهده نموده و بهزاران کرجلی و عجز نامه بعهده اهتمام او بود و نمود خود و دیگر ایشان قلعه یافت زبان تضرع
وزاری گشوده ملا نظام الدین لاری را که پدر زنش بود بدرگاه سلیمان جاه فرستاده معروض داشت که اگر بجان امان
یابیم و یکی از بندهای درگاه آمده این روسیاه را بسجده آستان علیین آشیان روشن جبین سازد و قلعه را بهر کس حکم شود
حواله نمایم از آنجا که دریای رحمت جوش عمانی داشت بر عجز و زاری متحصنان قلعه بخشوده قاسم علی خان و خواجه دولت کلان
الحکم نمودند که همر زبان و سایر گرفتاران زندان ادبار شقاوت را نوید اطلاق و مژده نجات مستمال و امیدوار ساخته
بسعادت آستانبوس سرافراز سازند و روز روشن شنبه بیست و سیم اسفندارمذ ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سوم شوال اهل قلعه
سر خجالت در پیش افکنده و فوطه عجز که در گردن انداخته سلیحات شکر بجای آوردند از مال و جان و ناموس برات امان
یافتند الا همر زبان را که پیوسته زبان درازی و هرزه گوئی اسباب وبال خود سر انجام میداد حکم زبان بریدن شد و بعد از آن
موکب اقبال بسیر قلعه تشریف برده توپهای کلان سلیمانی را که هر کدام کارنامه آسمانی بود حکم انتقال بمستقر سریر خلافت فرمودند
و مدتها این دیگها از سلطان سلیمان خوندکار روم بوده او به اراده تسخیر بنادر فرنگ که در حدود هندوستان است توپهای کلان
با لشکر فراوان فرستاده بود و بعد از بیمددی حکام گجرات و عسرت معیشت لشکر روم انهزام یافته مراجعت نمود و آن توپها
را با خود نتوانستند همراه برد و در قلعه سورت ماند و از سوانح این ایام آمدن راجه بهرجیو حاکم بگلانه است بدرگاه خاقان سپهر
بارگاه و آوردن شرف الدین حسین میرزا را در زنجیر در گردن پوشیده نماند که راجه بگلانه از زمینداران معتبر هندوستان است
و بگلانه ولایتی است فسیح آب و هوا طول آن صد کروه و عرض سی کروه پیوسته دو هزار سوار و ده هزار پیاده با او میباشند
و جمع آن ملک ششصد و نیم کرور دام است و هر کس حاکم آن ملک باشد آنرا بهرجیو نامند سالیر و مولیر نام دو قلعه سنگین برفراز
کوه دارد و در هر دو جا شهرهای عظیم واقع است و آن ملک ما بین ولایت گجرات و دکن است و از سلاطین گجرات و دکن کدام
صاحب اقتدار و شوکت باشد اطاعت جانب او می نماید القصه چون شرف الدین حسین میرزا حقوق تربیت و نوازش خاقان
گیتی ستان را بعقوق مبدل ساخته راه ادبار پیش گرفت تخت جالور را که بتائید اقبال روزافزون فتح نموده بود بفولادیان
داده روزی چند در پناه آنها بسر برده و از آنجا نزد چنگیزخان شتافت چون پیمانه هستی چنگیز خان لبریز شد بمیرزایان
التجا برد و در آن وقت که حاکم خاندیس بقصد تسخیر گجرات آمده ناکام عنان عزیمت معطوف داشت بهمراهی او رفت
و در آنجا نیز کاری نساخت بحال تباه برگشت و به محمد حسین میرزا پیوست و در این هنگام که شعشعه تیغ جهان افروز
زنگ زدای سواد اعظم گجرات شد و سنگ تفرقه در هنگامه میرزایان برگشته روزگار افتاد و خواجه روسیه
ادبار بصوب دکن نهاد و چون بحدود ولایت بگلانه رسید راجه مذکور بقصد هجا و اظهار خدمت خود او را مقید
ساخته اسباب و اشیای او را غارت کرد و مقارن این حال اهل و عیال ابراهیم حسین میرزا به آن صوب رسید
و بهرجی سعی در بدست آوردن آنها نیز کرد و اگرچه بالتمام نتوانست مقید آورد اما دختر دو ساله ابراهیم حسین میرزا بدستش

افتاد و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید حکم شد که میرخان یساول نزد بهرجی رفته مستمال عواطف بیکران ساخته
او را با گرفتاران بدرگاه آورد و نیز بموقف عرض رسید که محمد خان حاکم خاندیس برادر خود راجه علیخان را با تحف و
روانه درگاه سلاطین پناه ساخته و او محمود و بدر با ... سلاطین پور رسیده بمقتضای اندیشه نامیمون را او توقف نموده
است میرخان حکم فرمودند که او را نیز مطمئن خاطر گردانیده همراه آرد و بعد از روزی چند چون کار او و جمعی تواجی باشی
... میرخان تعیین شدند که راجه مذکور را باقسام نوازش و انواع مراحم امیدوار ساخته همره وی
متوجه دریافت سعادت زمین بوس گردانند و فرستاده ها کاربند خدمت گشته بهرجی را با گرفتاران بدرگاه کیوان بارگاه
آوردند و حضرت خاقانی از کمال عاطفت و مقتدر ذاتی معصومه ابراهیم حسین میرزا آنجا دمان حرم سرای عزت سپرده
داده را آنگه در پیش فیل مستی که بقید ضبط فیلبانان بود انداخته تنبیه و تادیب فرمودند و با آنکه سزاوار سیاستهای عظیم بود
از کمال رافت و مرحمت بقتل او راضی نشده بزندان ادب سپردند و راجه بهرجی باقسام عنایت و انواع مهر افزایی
بشرف اختصاص گرفت و از بدایع وقایع که درین ایام سمت ظهور یافت رسیدن زخم است بدست دریا نوال آن
شیر بیشه اقبال و شرح این کارنامه شجاعت بر سبیل اجمال آنکه شبی در بزم بهشت آیین که خاقان روشن جبین بحجج اقداح
بهجت افزا سرخوش بود سخن از شجاعت راجپوتان مذکور شد که جان در پیش آن گروه قدری و قیمتی ندارد چنانچه بعضی از
راجپوتان برچه را که سر دو سردار باشد یکی سید بنده که مضبوط گرفته می ایستند و دو مردانه که هم چشم باید یکدیگر اند برابر سیرهای برچه را
محاذی سینه خود داشته رو برو میدوند که سنانهای برچه از پشت سر و بیگذرد و بیاید بگر بسینه تلاش میکنند و آن شیر دل
بهر صولت شمشیر خاصه را دسته بدیوار نهاده نوک تیغ را بر شکم مبارک خود داشته فرمودند که ما خود همسر و هم چشم نداریم
که بروش راجپوتان عمل آوریم بهتر آنکه بهمین شمشیر حمله کنیم از ظهور این مقدمه حاضران بساط عزت را عجیب حالتی دست داد
نه کسی را قدرت حرف گفتن و نه یارای دم زدن در بهنوقت راجه مانسنگ به پایمردی اخلاص و دست برد همت دو دیده جهان
بینی به شمشیر خاصه زد که شمشیر از چنگ آنحضرت برآمده دور افتاده و قدری پایین انگشت شد و سبابه خاقان ممالک ستان
بریده شده و آنحضرت بخشم تمام مانسنگ را بر زمین انداختند و سید مظفر سلطان برادر سید عبدالله خان گستاخانه خواست
که مانسنگ را از چنگ آن نکبیر بیشه الهی مستخلص سازد و دست مجروح آنحضرت را تاب داده او را اخلاص گردانید و درین
تلاش زخم بیشتر شد لیکن بصیانت حکیم علی الاطلاق در اندک فرصتی صحت کامل اتفاق افتاد و چون خاطر قدسی مظاهر
از انتظام و استحکام ممالک مفتوحه فراغ یافت حکومت این قلعه را بقلیج خان تفویض فرمودند بیست و نهم اسفندارمذ
ماه الهی موافق دوشنبه چهارم ذیقعده رایات مراجعت بصوب احمدآباد معطوف داشتند و هم درین لا راجه علیخان بسعادت آستانبوس
عز افتخار یافت آغاز سال هژدهم الهی از جلوس ابدقرین درین هنگام که خاطر همایون پادشاه ربع مسکون از تسخیر
قلعه سورت و ضبط آنجا دو داپرداخت و رایات مراجعت بمصر جامع احمدآباد برافراخت فراشش بهار در عرصه گرد آلود زمین
بساط سبزه و ریاحین گستر و ظاهر جهان چون باطن اولیای دولت طراوت و نضارت پذیرفت و نیر عالم افروز بعد از
گذشتن بیست و هفت دقیقه از شب چهارشنبه هشتم ذیقعده سنه نهصد و هشتاد هجری ظل شرف به برج حمل انداخت
و سال هژدهم از جلوس ابدمقرون خاقان ربع مسکون بمبارکی و دولت روزافزون آغاز شد و از سعد لطایفی که
در عنفوان این سال بظهور پیوست سیاست فرمودن جهجهار خان حبشی است که از امرای معتبر گجرات بود مجملی از تفصیل

آنکه چون رایات اقبال سایهٔ معدلت بر پتن انداخته بود چنگیزخان به استقبال شتافته دولت زمین بوس درگاه معدلت بارگاه دریافت جهار خان
حبشی در لباس دوستی فریب داده او را غافل ساخته کشته است و وقوع این معنی از اثبات مستغنی بود بنابراین آنحضرت بجهت احتیاط
حکم فرمودند که جمعی از اهل دیانت و اعتماد با ماشینه و جهار خان را حاضر ساخته بعد از تشخیص و تحقیق این معامله جلادان
مطالب را بعرض اشرف رسانند و بانچه مقتضی عدالت باشد حکم شود القصه بعد از تدبیر و تشخیص بتحقیق پیوست که جهار خان حبشی
خون ناحق کرده و بحکم قضا امضا از قهرمان جلال بشرف ارتفاع یافت که او را در زیر پای فیل است انداخته بقصاص رسانیده
بدان جزای مظلوم نمایند و اول شهر رسید و بیست چهارم فروردین ماه الهی مطابق جمعه ... شهر ... بعقده مظاهر احمد آباد منهم
بارگاه معدلت شد و اکثر بدو صحبت با انتظام ممالک مفتوحه توجه عالی مصروف داشته حکومت و حراست آن ممالک را بخان اعظم
میرزا عزیز کوکلتاش تفویض فرمودند و سرکار پتن بمیر محمد خان کلان که عم خان اعظم است مکرمت شد و سرکار
بروچ را بخانه و بقطب الدین محمد خان عنایت نمودند و بلده دوبنده و قریب بیست ... رعایت کشت و همچنین سایر
محال گجرات به امرای عظام تقسیم فرموده بعد از فراغ تنظیم و تنسیق آن ممالک رایات مراجعت بصوب مستقر خلافت

برافراشتند مراجعت موکب اقبال از ولایت گجرات بدار الخلافه آگره و بیان بعضی از وقایع

چون خاطر قدسی مظاهر از انتظام ممالک مفتوحه فراغ یافت روز اردی بهشت ماه الهی موافق دوشنبه ... بعد از
ترتیب لوازم جشن عید سلطنت موکب جهان کشا از راه پتن و جالور بصوب دار الخلافه آگره اتفاق افتاد خان اعظم
را با سایر امرای عظام که بحکومت و حراست آن ممالک مقرر فرموده بودند بخلایق شهر بخشیدند و جاکل نوازشات سرفراز ساخته از
حدود سیدپور رخصت انعطاف ارزانی داشتند و راجه ... خان نیز بعنایت خسروانه بشرف اختصاص یافته بجاگیر خود مراجعت
نمود مظفر خان را بحکومت ولایت مالوه سرافراز بخشیده خلعت فرمودند و حکم شد که کنور مانسنگه و شاه قلی خان محرم
و مراد خان و محمد قلی خان برلاس و سید عبد الله خان و جگناتهه و راجه گوپال و بهار خان و لشکر خان و جلال خان و
رای بهوج با فوج شایسته از راه ایدر بدونگرپور و آسپور روانه شدند اگر رانا و سایر زمینداران آن ممالک نطاق خدمت و
بندگی بر میان جان بندند مستمال عواطف پادشاهانه ساخته همراه بدرگاه آورند والا هر که سر از اطاعت بپیچد بسزای
لایق از گران خواب ادبار بیدار ساخته ملک او را پامال عساکر اقبال نمایند و چون موکب گیهان شکوه بنهروالی
ورود سعادت فرمود راجه بهگونتداس را بجهت آوردن شاهزاده دانیال فرستادند که از آن بیرون اجمیر رسانند و در سروهی
عرضه داشت امرای پنجاب رسید که ابراهیم حسین میرزا منزل بمنزل غبار فتنه برانگیخته به پنجاب آمده و در آنجا بصدمات
افواج قاهره بستلا گردیده اسیر پنجهٔ مکافات شد عالمی از شرارهٔ آشوب او نجات یافتند و مجملی ازین لطیفهٔ غیبی آنکه چون
دست قضا سنگ تفرقه در جمعیت میرزایان بیدولت افگند و ابراهیم حسین میرزا با مسعود حسین میرزا برادر خود در وسط ادبار
بدار الخلافه آگره شتافته به ناگور رسید و فتح خان سپهر خان کلان که حکومت آنجا داشت صلاح وقت در تحصن
دانسته قلعه را مضبوط ساخت و آن اوباش طبیعت شهر را غارت نموده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت درین وقت رای
رایسنگ و میرک کولابی و محمد حسین شیخ با فوجی که حضرت خاقانی از دور بینی و عیب دانی در هنگام عزیمت تسخیر
گجرات در حدود جودهپور گذاشته بودند با نقیب خان و جمعی که بقصد ملازمت می شتافتند اتفاق نموده با طفای
نائرهٔ فتنه او متوجه شدند و رای رام سیر راسے ... که جاگیر دار آن نواحی بود نیز با ایشان ملحق گشت و چون بهادران

نصرت قرین نزد ایشان رسیده بودند و آن سپاه سعادت تاب مقاومت نیاورده از گرد قلعه بر خاسته بجهت روان
شده و امرا است که محسوبه سپاهی باے شکار هست بر تعاقب او بستند و برخی نیز از جمعیت خود و از قاعده باو محصور
عنان اختیار از دست داده بود بهرچه تمام برداشته آنرا است داد و دیگر در سبب و موضع کشو لے از صدا غارت
تاکوه آن یکم کرده باده رسیدند و شب از جهت احتیاط افواج بتر تیب داده جا بجا ایستادند و صباح آن
ابراهیم حسین میرزا مرحوم خود را به قرب کرده با لشکر منصور رحله آورده و سپاه روان عرصه اقبال دادو محبت
و دلیری کرد و از و خویها آختند و خصوصاً میرکے خان کولابی که در آن روز سعت مردانه بجا رسید و رایت
بر افراشت و لوازم سرداری چنانچه باید بجاے آورد و ابراهیم حسین میرزا تاب صدمه افواج قاهره نیاورده
روی بگریز نهاد و بغیر از نقیب خان که زخم تیری خورده و بنحیر آنجا رسید دیگر آسیبے بهیچ یک از بنده های درگاه
نرسید و چون شب میان جان مقهور از دراه امرا و سپاهیان فتح ایستاده بتعاقب نشتافتند و میرزا
بحال تباه براه ونا پیش گرفت و چون اسپش بزخم تیر افتاده بود از هول جان قدری راه پیاده
طی کرد تا آنکه یکے از ملازمانش او را شناخته اسپ خود را کشید و بدان اسپ سوار شده با معدودی
رخت حیات از ورطه هلاک براورد و امرا بهمین فتح خرسند گشته هر کدام بجال جاگیر خود معاودت نمودند
و میرزا سے فلک زده از آنجا متوجه دهلی شد راجه بارهل که بجراست دار الخلافت آگره شرف
اختصاص داشت گنگار و جمعے را بمحافظت دهلی و مدافعه آن مقهور تعیین فرمود و اکثر جاگیرداران
آن حدود در دهلی فراهم آمدند و میرزا ببناکامی فسخ این عزیمت نموده بجانب سنبل شتافت
و در آن ولایت بدست انداز قریات و قصبات بقدر سامانے بهم رسانید و حسین خان جاگیردار
بتاله با سایر جاگیرداران آن حوالی یکجا شده بمدافعه او کمر همت بستند و مقارن
آن حال خبر فتح سورت و تعیین افواج گیهان شکوه بتعاقب آن برگشته روزگار
سمت اشتهار یافت و چون خانجهان با اکثر امراے صوبه پنجاب به تسخیر قلعه نگرکوت
اهتمام داشتند قابو دانسته به اندیشه ناصواب روے ادبار بدار الملک پنجاب نهاد
تا شاید در آنجا کارے تواند ساخت والا دست بردے نموده از راه سند بازخود را بگجرات
اندازد القصه خانجهان که تسخیر قلعه نگرکوت را بغایت نزدیک رسانیده بود از استماع این خبر
وحشت اثر متوزع خاطر گردیده از امراے کنکاش خواست محب علیخان و میرزا یوسف خان و خرم خان جمعے
صلاح وقت در آن دیدند که بالفعل مهم قلعه را بصلح قرار داده از این کوهستان بمیان ولایت بایدشتافت و پیش از
رسیدن آن برگشته روزگار در اطفاے نایره فتنه و آشوب او ترتیب اسباب باید فرمود لیکن خانجهان با چندی از
مخصوصان خود بصلح تن نمی‌دادند و بعد از گفت و شنود بسیار و هجوم امرا خانجهان گفت که بشرطے
صلح مے کنم که جمیع اعاظم این لشکر محضرے نوشته بمهر خود رسانید که اگر این صلح
بعرض صاحب خاطر اشرف نباشد امرا از عهده جواب برایند تا گزیر امرا خط سپردند و راجه
نگرکوت حدوث این واقعه را فوز عظیم دانسته بدانچه اولیاے دولت

دولت تعلیف نموده بدست سرجانی با کان صلح بجهانگیر طه استحکام یافت آنگاه راجه دستور خود را نجهت حرمهرا
منقدم باشد فرستاده آمده تا تکمیل الطاف ترتیب نماید مقدم آنکه یکی از خویشان و فرزندان معتبر خود را بپابوس سازد الاکان
دولت تصلیح راضی نشوند تا سپهر او قلعه دیگر بوده باشند چهار مرام آنکه چون و لایت بجالبیر راجه بسرعلی رفته شده
مبلغی کلی است به او رسانیده راجه بقبول هر چهار شرط دست بیعت بسته سلوک جانجهان پیغام نموده که قبل شرطه سه که راجه
خود آمده بیعت ببعید برای تسلی خاطر او مقرر شد که چندی از بندهای میرزا یوسف خان به درون قلعه رفته بر گشتن راجه
در آنجا بوده باشند و راجه از روی آدمیت فرستاده همراه گرفته برآمده با خانجهان ملاقات نموده بدرگاه والا از زمانی
باز راجه برگشته آمده از کمال مردی و مروت مبالغه نموده که در آنوقت که شما بر سر غنیم میروید عیب باشد که ترک رفاقت
نمایم و بهر صورتی همت صمیمه عساکر اقبال شده و چون میرزا بجده دیپالپور رسید از هیبت نهضت افواج قاهره جماعات
نهایت از دست داده بصوب ملتان شتافت و امرای عظام احمال و اثقال را در آن گذاشته جریده روی همت بتعاقب
و استیصال او نهادند و چون قریب بقصبه تلنبه از مضافات صوبه ملتان پیوستند معلوم شد که میرزا آنجا نشسته و آن محل را
آمده دامرور مقام کرده است الاجرم امرا به ترتیب افواج پرداخته خانجهان و اسمعیل قلی خان و جمعی از بهادران در قول
بای همت افشرند و محب علیخان و میرزا یوسف خان در برانغار و خرم خان و دوست خان بهاری و شاه علیخان و فردی و
در جرانغار و جعفر خان و قنوز و چندی از دلیران کار طلب در هراول رزم طلب گردیدند و به این ترتیب دست و روی همت
به استیصال مفهور نهادند و دران روز ابراهیم حسین میرزا با چندی از مخصوصان خود بشکار رفته بود و مسعود حسین
میرزا از حال آگاهی یافته با جمعی از خون گرفتها که همراه داشت مستعد جنگ شده و کس بطلب میرزا فرستاده و میرزا
نیز بقدم سرعت شتافته خود را بوقت کار رسانید و قدری بتوزک فوج پرداخته بمقابله و مدافعه پیش آمد و بعد ترک
زد و خوردی که با فوج هراول و جرانغار شد نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اقبال وزید و در اینوقت حسین خان که از عده و
سبیل متعاقب آنها رانده می آمد خود را رسانیده شریک جنگ ساخت و مسعود حسین میرزا به کمند همت اولیای
دولت اسیر شد و بسیاری از مقهوران خون گرفته علف تیغ مکافات گردیدند و ابراهیم حسین میرزا بحال تباه راه فرار
پیش گرفته بصوب ملتان آواره شد و امرا عرصه فتح را بشعشعه همت آرایستگی بخشیده عنان تعاقب باز
کشیدند و مکتوبی بسعید خان حاکم ملتان نوشتند که ما از این حد و دوا ابراورده بحال جالنبر خود شتافتیم
اکنون نوبت شما ست باید که بمقتضای اخلاص و کار طلبی در جست و جوی او کمر همت بسته تا بدست نیارند
از خود غافل نشوند و چون ابراهیم حسین میرزا بحدود ملتان رسید و جماعه بلوچان سر راه گرفته کار بر وی تنگ
ساختند و بقیة السیفی که همراه داشت بکشتن داده خود زخمی در پناه یکی از بلوچان خزید و سعید خان بدان حدود
شتافته او را بدست آورده حقیقت را بدرگاه سلیمان جاه عرضه داشت نموده پیش از رسیدن فرمان طلب
بسیار زخم قالب تهی ساخت و در خلال این حال ورود موکب اقبال بدار البرکت اجمیر اتفاق افتاد و بعد از فراغ لوازم
زیارت و نیازمندی بخیرات و مبرات پرداخته رایات عزیمت بمستقر خلافت برافراشتند و در ساعتی مسعود
مختار دار السرور فتح پور ورود موکب منصور رونق آسمانی یافت و **وصول موکب کیهان شکوه**
بدار الخلافت فتح پور چون دار الخلافت فتح پور مستقر رایات جلال گردید بچشم باطن بین آن حضرت

[illegible] خان جهان را [illegible] ملازمت [illegible] و امرای [illegible] و سایر طبقات انام از اطراف بلاد و امصار
[illegible] بدرگاه [illegible] سعادت ملازمت بجا آوردند [illegible] حسین قلی خان [illegible]
آنحدود [illegible] حسین میرزا [illegible]
در پرست [illegible] و حضرت خاقانی [illegible]
[illegible] آن [illegible] بجانب [illegible] قلیجخان [illegible]
[illegible] خلعت [illegible] و [illegible] شرف [illegible]
[illegible] و تفصیل این اجمال آنکه چون افواج قاهره [illegible]
[illegible] بهادران [illegible] فیروزی [illegible] شجاعت و جلادت [illegible] کافران [illegible]
[illegible] ممالک [illegible] حدود [illegible] و قلاع [illegible] و قربات
[illegible] و چون [illegible] بنواحی اودی پور رسید رانا مراسم استقبال بتقدیم رسانیده خلعت پادشاهی را
بآداب عبودیت پوشید و او [illegible] خود برده در لوازم ضیافت و مهمانداری کوشید و از دریافت
آستانبوس [illegible] عذر با پیش آورد و کنور [illegible] که بمقتضای صلاح وقت عذر [illegible] با [illegible]
او را [illegible] فرموده [illegible] بیدار [illegible] این ایام تعیین فرمودن افواج گیهان شکوه به تسخیر صوبه
بنگ و بهار چون خاطر قدسی مظاهر از تنظیم و تنسیق ولایت گجرات وا پرداخت شهباز همت گیتی شکار بهوای تسخیر بنگاله
بال پرواز گشود و [illegible] خان عالم و اشرف خان و معین الدین احمد خان فرنخودی و قاسم علیخان و میرزا علی و جمعی از بهادران
عرصه فیروزی تعیین شدند و فرمان قضا مطاع باسم منعم خان شرف ارتفاع یافت که بمجرد رسیدن افواج قاهره
متوجه تسخیر آن بلاد شود و متعاقب آنها راجه تودرمل کاربند خدمت شد که بر کمیت و کیفیت لشکر فیروزی اثر وقوف یافته
و [illegible] چند بالی بخانخانان و دیگر امرا رساند و راجه بر جناح استعجال شتافته دقایق آن کار را بتعمق نظر سنجیده و فهمیده معاودت نمود

ایلغار فرمودن خاقان گیتی ستان بصوب گجرات قرین فتح و فیروزی مراجعت بمستقر خلافت

چون موکب گیهان شکوه بعد از فراغ انتظام ممالک متوجه گجرات رایات مراجعت بمستقر خلافت برافراشت و خان
اعظم میرزا عزیز کوکلتاش بحراست احمدآباد و حکومت آن بلاد رخصت یافت بخان اعظم خبر رسید که اختیار
[illegible] بالاتفاق [illegible] از آنجا سر بشورش و فساد برداشتند و پسران شیر خان فولادی نیز باد
بیجهت شده اند لاجرم صلاح در رفتن احمدآباد دانسته بدفع مخالفان عطف عنان نمود و میرزا مقیم که جاگیردار آنحدود بود از
کثرت مفسدان جای را گذاشته بخان اعظم پیوست و در خلال اینحال خبر شورش محمد حسین میرزا و آمدن او بتازگی بسمت [illegible]
یافت این سانحه بر سبیل اجمال آنکه چون محمد حسین میرزا در حوالی دولت آباد خبر نهضت موکب اقبال بدار الخلافه آگره شنید
قابو دانسته بحدود قلعه سورت آمد و قلیج خان در قلعه متحصن شده لوازم قلعه داری و مراسم حزم و احتیاط بتقدیم رسانید
و چون آن بی بصیرت بنظر بصیرت دریافت که فتح قلعه صورت پذیر نیست به بروج رفت و آنجا را از بی همتی و بی حقیقتی ملازمان قطب الدین محمد خان
متصرف آورد و از بروج بکنبایت شتافته آنرا نیز از زبونی و بیخبری حسن خان خزانچی متصرف گشت و حسن خان بصد جان کندن خود را
باحمدآباد رسانید و خان اعظم و سید حامد و سید بهاء الدین و شیخ محمد منگری و حبشی را که ملک قطب الدین محمد خان

[illegible] سمت رسیدند با اختیار الملک [illegible] محمد حسین میرزا [illegible] شده [illegible]
[illegible] بهادر [illegible] شکست [illegible] افغانان [illegible] گشتند [illegible]
[illegible] خان اعظم [illegible] الا [illegible]
[illegible] خان اعظم [illegible]
[illegible] محمد حسین میرزا [illegible] شکست [illegible] خان اعظم
[illegible] اختیار الملک [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] قطب الدین خان و سید حامد بخاری و نورنگ خان با فوجی از بهادران خان اعظم [illegible] رسید [illegible]
[illegible] شکست یافت و پسر سید بهاء الدین درین جنگ [illegible]
[illegible] خان [illegible] فتح [illegible] شده [illegible] عاقبت [illegible] والا [illegible]
[illegible] بالجمله چون محمد حسین میرزا با اختیار الملک جماعه گجراتیان [illegible]
انقلاب رای ناسپاس [illegible] افزون [illegible] خان اعظم فرصت یافته [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] رفته بودند با پیوستند القصه محمد حسین میرزا و اختیار الملک با فولادیان و سایر گجراتیان آمده بمحاصره احمدآباد [illegible]
[illegible] از قلعه بر آمده جنگهای نمایان کردند و اگرچه جمعیت دولتخواهان آنقدر بود که از روی قدرت با مخالفان جنگ
صف توانند کرد لیکن چون خان اعظم سر لازمان خود و مرزم قطب الدین خان اعتماد نداشت بجهت مراعات حزم
[illegible] کار جرات و جسارت نمی نمود روزی از دروازه خان پور بر آمده مبارزت طلبید و جمعی از مخالفان بر سر او هجوم آوردند
[illegible] خان مردانه تاخته آنها را بر داشت اما زخم کاری باو رسید و بهمان زخم ودیعت حیات سپرد و چون دولتخواهان [illegible]
[illegible] جنگ صف نبود خان اعظم عرضداشتی مشتمل بر سوانح و وقائع مصحوب سلطان خواجه بدرگاه معلی فرستاده
استمداد توجه ظاهری و باطنی نمود و چون خواجه بعتبه قدسیه رسید و حقیقت شورش و آشوب ارباب ضلالت و جهالت
معروض بارگاه اقبال گردید آتش غضب از قهرمان جلال زبانه کشید و ناموس سلطنت اقتضای آن کرد که برسم ایلغار
نهضت فرموده سزای این جرات و گستاخی در دامن روزگار آن بی اعتدالان و تنبه کار نهاده آید و چون وقت تنگ بود و فرصت
درنگ بر نمی تافت از خزائن معموره مبلغهای گرانمند برسم انعام و مددخرج لعساکر فیروزی مآثر مرحمت شد و جمعی از زمره
تُشْل شجاعت خان و راجه بهگونت داس و سید محمود بارهه و رای رای سنگه وغیره با چندی از خادمان سرای عزت
رخصت پیش یافتند و بر زبان قضا ترجمان گذشت که اگرچه این مردم را بجهت احتیاط پیشتر رخصت فرمودیم
اما چنان میشاید که پیشتر ازانها بیکپس بر سر پلنگ خواهد رسید و خان جهان و سعید خان با دیگر امرا
بحراست ولایت پنجاب تعیین شدند و از جاگیرداران پنجاب میرزا یوسف خان و بخصوص خان
بسعادت همراهی اختصاص یافتند و حکم شد که مظفر خان و سائر جاگیرداران ولایت مالوه
همراه گرفته ازان راه خود را بگجرات رسانند و کنور مانسنگه جاگیرداران کهیواره و آن حدود را فراهم
آورده بملازمت شتابد و راجه بار بهل و شیخ ابراهیم و حکیم الملک و شیخ احمد و جمعی از بندهای
با اخلاص در خدمت شاهزاده های عالی نژاد بحراست دار الخلافت مقرر گردیدند و چون خاطر

قادسی منظور انتظام مهام و ضبط و ربط امور واجبه پرداخته و مهم تفحص ... موافق یکشنبه بیست
ربیع الآخر بعد از طی منازل دولت و اقبال بمدینه نابیه حضرت ذوالجلال با مقدمات و مبانی جان نثار
سواد ایلغار فرمودند و بیت پایان بر شتر ... شتران چون شتر مرغ ... دعا
دور ... خطه فیض اساس اجمیر در موکب اقبال اتفاق انعقاد ... فراغ ... زیارت
بیای ... روز ... بوس جهان ... خواهر شده گرم مسافت ... صبح چهارشنبه ...
... قلیچ خان ... محمد قلیچ خان توقبائی که پیشتر رخصت شده بود سعادت
رکاب بوس دریافتند و بایستی از ... گذشته بودند که قصبه جیسان ... و پایان اقبال گردید
... راه ... سیاه ... شد و بر زبان قضا بر جهان گذشت ...
... که میرزا حسین میرزا ... سر پنجه تقدیر گرد ... گذاشتن ... گرفتار شد و باعث ...
و عساکر ملازمان موکب فتح و فیروزی گشت و در وسط شب پنجشنبه بسوجت رسیده تا هنگام طلوع صبح ...
فرمودند و در وقت سواری بعرض رسید که محل پادشاهی با فوج گیهان شکوه که پیشتر روانه شده بودند ...
بالی فرود آمده اند حکم شد که ملازمان رکاب اقبال بدستور پیشتر رفته باشند و خود با معدودی متوجه ...
و چون قدری از راه طی شد بظهور پیوست که آن خبر اراجیف بوده لاجرم عطف عنان فرموده براه راست
و رای جهان آرا چنین تقاضا کرد که موکب گیتی کشا از راه سروهی که قدری قرب مسافت دارد متوجه ...
اما جمعی از اولیای دولت بعرض رسانیدند که چون دران راه ارباب تمرد و عصیان بسیار اند و در رکاب نصرت
مردم کم رسیده اند مبادا تاخیری در حصول مقصد شود و آن شهسوار عرصه همت که عنان بدست توکل سپرده
بحرف ارباب ظاهر التفات نفرموده بشکوه قراول حکم شد که بسمت سروهی راهبری نماید و معهذا دلیران
بنابر پاس حزم و احتیاط بشکوه در ساخته قرار دادند که چون شب است راه سروهی وا نموده براه جالور شتابند
بحسب تقدیر دران شب راهبر غلط کرده بدرخت زار بیرای و کل افتاد و مردم تعذر و تعسر بسیار کشیدند آخرهای
شب بقریه رسیدند و معلوم شد که این موضع از مضافات جالور است و راه سروهی را گذاشته باین راه آمده
آنحضرت بر ملتزمان رکاب عزت غضب فرموده لحظه درانجا توقف نمودند و صبح جمعه شیری از دست ...
نمایان گشت و سیف خان کوکه و میرزاده علی خان بشکار آن کمر همت بستند و حضرت خاقانی از کمال
عاطفت و قدردانی سوگند بخاکپای خود داده منع این جرات فرمودند که چون مطلبی در پیش است
و فرصت بغایت عزیز مبادا بیکی ازین جوانان گزندی رسد و در چنین وقتی از سعادت ملازمت
محروم ماند و بالجمله دو پهر از روز گذشته بجالور رسیدند و امرای عظام که پیش از نهضت موکب
در خدمت پردگیان حرم سرای عزت روانه گردیده بودند درینجا بسعادت زمین بوس عز افتخار یافتند
و حکم شد که اعیان اردو هرکدام از ملتزمان رکاب نصرت قباب را بمنزل خود برده مهمانی کنند و
خود بدولت و سعادت بدرون محل تشریف برده لحظه استراحت فرمودند و آنچه های روز برآمده
کوچ نفس دادند چون سوداگران اسپ بسیار همراهی آورده بودند تمام را بهای دلخواه خریده به امرا ...

سپاهیان بخیان یافت مورد و شمشیر تیغ خان با جمال بجاره خان جالور بی صحرایی ارد و بجا رسید که اختصاص یا دیگر برادران
کار طلب بر جان حسب جمال شناها عنقریب الخبر یافت روز یکشنبه سلخ و هفتم ماه ... و اول شب و شبیه ... وصیت
بیست کرده یکی حب و بیست منزل حسین بهادران بود اتفاق افتاد و در تخت خواجه غیاث الدین آصف خان رخصت
یافت ... خان کلان شیر خان و دیگر امرای عظام در موکب اقبال ملحق ساختند و چاشت روز دوشنبه
قصبه پانی ساده کرده ... بهمت موده ... اقبال گردید خان کلان و شیر خان و شاه فخر الدین و طیب خان
ولد ... و دیگر امرا از پیش رسیده و سعادت زمین بوس دریافتند افواج گیهان ستان را شکوه ترتیب یافته
انتظام یافت در قول اقبال از نو چیان خاصه سمت میرزا خان خلف بیرام خان و شجاعت خان و سید محمود خان
بارهه و صادق خان پاسی همت افزوده و بیرانغار خان کلان و دیگر بهادران صف آراسته بود و جرانغار
شیر خان و جمعی از دلیران کار طلب گردیده و هراول محمد قلی توقبایی و شیر خان دیوانه و بعضی از دلاوران
قدم جلادت پیش نهادند و آن شهسواران عرصه فیروزی خود را جهد ساختند که هر کدام فوجی را کفایت کند طرح شدند
و آخرهای روز دوشنبه افواج بحر امواج از قصبه پانی ساده حرکت آمده و شکوه و قال با حمد آباد رخصت
یافت که متحصنان را بنوید دم نصرت لزوم مستمال ساخته آماده خدمت گردانند که چون موکب گردون
شکوه نزدیک رسید از قلعه برآمده بعساکر اقبال ملحق گردند و چون پاسی از روز سه شنبه گذشت و رود جنود
فیروزی بموضع جونپانه که از مضافات کریست اتفاق افتاد و بعرض رسید که اولیا تام ملازم شیرخان
فولادی با جمعی از مقهوران قلعه کری را استحکام داده آماده جان دادن است و بگمان آنکه کرخان کلان فوجی
به سرکری فرستاده از قلعه برآمده اظهار جرات و جلادت می نماید لاجرم جمعی از دلاوران تیز دست و
بهادران گران رکاب تنبیه و تادیب آن خون گرفتها اجازت یافتند و در اندک زمانی جمع کثیر علف
تیغ بیدریغ گشته بقیة السیف بسزار جان کندن خود را بدرون قلعه انداختند و افواج قاهره قلعه را محاصره نموده
بتسخیر آن همت گماشتند و سفارش این حال بموکب اقبال از پی رسید و رای ممالک کشا بر آن قرار
گرفت که چون مهم عظیم در پیش است به این چیزها فرصت از دست دادن خلاف آئین سپاهی گری است
و هنگامه کار سرداران ساخته شود علاج اینها بی زحمتی و تعبی میسر خواهد بود بلکه چون قلعه بسر راه واقعست از آمد
افواج قاهره این بیدولتان خود بخود ویران میشوند و قلعه بی سعی و ترددی مفتوح میگردد و قضارا چنان شد
که بخاطر الهام مآثر پرتو انداخته بود القصه چون موکب اقبال از قلعه گذشته عزیمت پیش فرمود و شب دیگر
میرزا یوسف خان و قاسم خان و جمعی از امرا متعاقب بمشعلها در رسیدند متحصنان قلعه فوج خاصه پادشاهی خیال
کرده بی جنگ آواره دشت ادبار گردیدند و سحر روز چهارشنبه که در معنی صبح دولت و اقبال بود در سه کروهی
احمد آباد عبور عساکر فیروزی مآثر اتفاق افتاد و آصف خان دستوری یافت که بدرون قلعه رفته میرزا کوکه و
سایر امرا را با افواج آراسته عازم ملازمت سازد اسامی جمعی از بندهای اخلاص گزین شجاعت آئین که درین
یورش اقبال قرین موکب منصور بودند بدین تفصیل است میرزا خان خلف صدق بیرام خان سیف خان کوکه
زین خان کوکه حسین خان خواجه عبدالله جگناته راییمال جیمل جگمال نبو رخواجه غیاث الدین علی آصف خان و راجه بیربل ...

[illegible] خان ... بهادر خان ... و باری ... خاصه ... سید خواجه ... شیخ عبد الرحیم [illegible]
[illegible] خان ... فرزند ... داس ... که در باری ... شیخ بخشی ... داس [illegible]
[illegible] درست ... بیت ... کمک ... جمع ... شد [illegible]
[illegible] سوار شده به نوع ... و دولت ... همت نهادند چون قدری از راه طی شده [illegible]
نسبت ... پیش آمده ... فتح رسانیده مسرور شده ... فتح [illegible]
[illegible] فتح و ظفر ... اول ... سپاه ... از عقب ... همراه شدند [illegible]
[illegible] فوج همراه ... موکب اقبال نظام احمد آباد ... لشکر [illegible]
شکست یافتن ایشان بیان کارنامهٔ اقبال جهان ستانی و شرح داستان های شجاعت و رزم آرائی آن [illegible]
[illegible] همت از ... شیوه ... سخن ... است این [illegible]
[illegible] سخن طرازی عبارات آرائی ... عروس سخن ... و این [illegible]
[illegible] مقصود ... سررشتهٔ بیان از دست ... انتظار ... الحمد لله که [illegible]
[illegible] احوال که آنحضرت را در ملک ستانی و اقلیم گشائی دست داده از تعریف و توصیف مستغنی است بالجمله آن [illegible]
[illegible] مسافت بعید که قافله ها ... آن ... باجتماع سپاه التفات نفرموده با معدودی از ملازمان [illegible]
نصرت قباب ... طی نموده و کثرت مخالفان که زیاده از بیست هزار بود بنظر ... در نیاورده چهره [illegible]
[illegible] فتح از نور بخشیده و شرح این داستان بدیع و کارنامهٔ غریب بر سبیل اجمال آنکه چون موکب اقبال قریب [illegible]
بعضی از دولتخواهان ظاهربین کثرت مخالفان و قلت اولیای دولت بنظر در آورده معروض داشتند که در لشکر [illegible]
[illegible] موکب ظفر طراز نیست اگر حکم شود بر مخالفان شبخون زنیم لیکن چون ناموس سلطنت مقتضی آن
نبود ... خاطر قدسی مآثر ... حضرت خاقانی ... تائید ربانی بسته ... نصرت و دل ... همت و اعتضاد [illegible]
[illegible] رزم ... حکم نقاره نواختن و سورن انداختن شد و سورن آنحضرت ... معین بود و مخالفان [illegible]
[illegible] محاصره تنگ ساخته انتظار آمدن شیرخان فولادی داشتند که درین وقت رایات اقبال قریب دریای [illegible]
[illegible] شهر است رسیده و حکم فرمودند که افواج گیهان شکوه بترتیبی که قرار یافته از آب بگذرند مقارن اینحال قریب [illegible]
سوار ... که از سر کنج می آمدند نمودار گردیدند و به بندوقچیان خاصه مثل سالباهن و قادر قلی و ... و غیره که خطاب [illegible]
آنها را ... یافته بود حکم بندوق اندازی شد بمجرد سر دادن بندوق آن خون گرفته ها گریخته بجلهای خود پناه بردند و از غرو کوس
[illegible] بعضی از مخالفان را گمان آنکه مگر شیرخان فولادی می آید و جمعی بر آن قیاس که خان کلان بقصد کومک خان اعظم
[illegible] محمد حسین میرزا سراسیمه و از خود ... بر آمده و از سبحان قلی ترک و چندی که پیشتر از موکب جلال بکنار دریا
رسیده بودند تفحص حال نمود سبحان قلی ترک بقصد آنکه رعب عظیم پدید آید و سپاه تفرقه در جمعیت آنها افتد جواب داد که [illegible]
خون گرفته اینک حضرت پادشاه خود بدولت و اقبال با سپاه گران رسیدند چه وقت ایشان و سخن پرسیدن است آن سپاه بخت
در جواب گفت که این چه حرف است و از کجا میگوئی ... اگر در واقع ... از ... پادشاهی ... حال
آنکه امروز چهارده روز است که قاصدان ما پادشاه را در فتحپور گذاشته آمده اند سبحان قلی نمود که ... خواهد شد ... سلامت

پیش گیرند ... حال ... حضرت خاقانی ... ساخت ... [illegible]
آمده ... محمد حسین ... اول ... [illegible]
[illegible]
... شکوه ... مقام ... رسیدن ... [illegible]
عظام خصوص ... خان ... معروض داشتند که صلاح وقت در آنست که تا رسیدن لشکر ...
در ظرف ... حافظ ... زبان حقیقت ترجمان گذشت که ... [illegible]
... اعتماد بر لشکر ... اگر ... [illegible]
در استمداد ... و انتظار ... لایق ... باشند ... [illegible]
... آتش ... طرح ... موکب اقبال ... همت ... [illegible]
از آب گذشته ... [illegible]
... اضطراب ... چون از آب گذشتند ... [illegible]
مجالست و ... افکنده به زبان بی زبانی اظهار تقصیر نمود اگرچه از مشاهده این حال خاطر بعضی از مخلصان ...
قدری گرانی پذیرفت اما حضرت خاقانی به الهام ربانی فال نیک زده فرمودند که شگون العاقبت خوب شد و
پیش روی ما گشادگی یافت و مقارن این حال یکی از بهادران تیر دست سر مقهوری بریده بنظر اشرف درآورد
آن نیز بشارت فتح و نصرت ... گردید و آن ... همت ... افواج ... بارهه جهان ... بر یمین
امرای عظام ... آنحضرت از آب گذشته و محمد حسین میر افواج ترتیب داده ... برآمده ولی خان لیه بهادرخان
حبشی را که بیمن معدلت حضرت خاقانی در یورش اول گجرات ... رسیده بود سردار دست راست گردانیده و جمعی
فراوان از حبشی و گجراتی را همراه او ساخت و محمد خان پسر شیرخان را با فوجی از افغانان دست چپ باز داشت و
شاه میرزا و بسیاری از ماوراء النهری و بدخشی که ... شان بجا ... پرورش یافته بود همراه گرفته روی ادبار
بعرصه کارزار آورد و خاقان گیتی ستان یک کروه از دریا گذشته بر پشته بلندی برآمده عروج بر مدارج فتح و ظفر نمودند
و در این وقت آصف خان که بدلیری و جان بخشی خان اعظم میرزا کوکه رفته بود آمده معروض داشت که تا حال میرزا کوکه از وصول رایات
اقبال اطلاع نداشت اکنون ازین بشارت جان بخش حیات تازه یافته در استعداد برآمدن است و آصف خان
در سخن بود که غبار کثرت لشکر غنیم سیاهی کرد و حضرت خاقانی بتایید آسمانی روی همت بدفع اعدای دولت نهاده با دل
قوی و عزم درست عنان فتح و نصرت بارگی جهان نورد برانگیختند و محمد قلی خان توقبایی و ترخان دیوانه و چندی از بهادران
تیر دست که ... پیش غول بودند بر فوج غنیم تاخته دست بکار رسانیدند و چون غنیم زور آورد عنان تاب بازگردیدند و آن شیر بیشه
شجاعت کوه صفت پای همت قائم داشته براجه بهگونت داس و سائر امرا خطاب فرمود که اگرچه غنیم بحسب کثرت فزونی داره اما ما
نیازمند درگاه ایزدی را اعتصام بحبل المتین توکل زیاده از آنست که کثرت مخالف بنظر همت درآید و در جنب جنود تایید غیبی
فزونی کثرت لشکر مخالف را چه قدر و اندازه اکنون وظیفه ملازمان رکاب فیروزی آنکه شوائب تزلزل و تذبذب در خاطر
راه نداده همه یکدل و یکجهت روی همت بدفع این گروه حق ناشناس نهند و خود را جمع ساخته بر فوجی که برقهای سرخ دارد و پیداست که نشان ...

محمد حسین میرزا دست نیافته که هرگاه این فوج را جرأت [illegible] و دیگر چون [illegible] در این وقت محمد حسین میرزا
با جمعی از مقهوران پیاپی [illegible] پیش نهاده [illegible] افواج دیگر مقهوران [illegible] شاه قلی خان محرم [illegible]
و بعضی از بهادران [illegible] که وقت [illegible] این [illegible] حضرت خاقانی [illegible]
و [illegible] بهادران موکب عالی [illegible]
[illegible]
نصرت قرین [illegible]
که حال واقف تاختن است و هنوز سخن تمام نکرده بود که آن تائید یافته ایزدی با شیران زنجیر گسل کلمه الله اکبر بر زبان
رانده بر سوران انداخته بر مقهوران حق ناشناس تاختند اگرچه فوج افغان تاب مقهوران نیاورده [illegible]
روی [illegible] عنان ثبات از دست داده رو میگردان شدند اما آن شهسوار عرصه کارزار به مجرد تاختن فوج دست از
[illegible] محمد حسین میرزا فوج جانب چپ را یک میدان راه رانده چون عنان [illegible]
آشنائی آن عساکر او بار [illegible] ندید و از لطائف غیبی آنکه در هنگامی که فوج خاصه بر مقهوران بدسرانجام تاخت و جمعی از بهادران
[illegible] قول [illegible] رسیده داد شجاعت و مردانگی داده از جانب مخالفان [illegible] بجانب افواج ظفر [illegible]
[illegible] که در حلقه فیلان عظیم بود از هیبت صدای آن [illegible]
شده فوج خود را بر هم زده دیده و این تفرقه نیز ضمیمه تائید ایزدی گردید و هنوز بهادران فوج قول دست بکار نبرده بودند
که کار آن حق ناشناسان باطل ستیز به انجام رسید چون حضرت خاقانی عنان همت باز کشیدند از بهادران
فوج [illegible] که بسعادت همراهی اختصاص داشتند غیر از تنی چند خواص و خان بلاول و دیگری حاضر نیافتند آنحضرت [illegible]
[illegible] با جنود اقبال استاده تماشای بدایع آسمانی مینمودند ناگاه لشکری [illegible] اشرف [illegible] کارزار کرده غالب آمده
[illegible] که بی سلاح تاخته بود در نظر صاحب حقیقی جان نثار گردید و [illegible] خاص خیل داد شجاعت داده
زخمی از اسب افتاده و کرن پسر [illegible] نیز در برابر آنحضرت شمشیر نمایان زد و اگرچه این مردم در پیش آن عیار سنج همت
کار شایسته بظهور آوردند اما در آن روز اکثری از بهادران نصرت قرین خوب تاختند و کارنامها ظاهر ساختند اما هنوز
محمد حسین میرزا حرکت المذبوحی میکرد درین اثنا یکی از بخت برگشتهای سپاه باطل تاخته رسید و شمشیری بر سر
اسب آنحضرت انداخت و اسب چراغ پا شده بود که آن شهسوار عرصه جلادت بدست چپ گردن اسب را
گرفته از افتادن باز داشتند و خود را جمع ساخته نیزه حواله آن مردود ازل وابد نمودند و نیزه از سلاح او گذشته فرو
نرفت که نیزه را باز آورده دفعه دیگر فرمایند قضا را سنان نیزه شکست و آن خون گرفته روی بگریز نهاد و [illegible]
دیگری آمده شمشیر بران آنحضرت انداخت و از حراست ایزدی که همواره قرین موکب اقبال است آسیبی نرسید
و از فرط شکوه پادشاهی عنان تاب باز گردید و در همین وقت یکی از مقهوران آمده نیزه حواله کرد و جنید بدگوهر نیز هرچه کار او ساخت
و چون سر فتنه جویی زخمی خود را بقول رسانیده و [illegible] خویش از جا که آن انتظام بخش سلسله ظاهری و باطنی مذکور ساخته
اضطرابی در خاطر راه یافته بود حضرت خاقانی بجمعیت دلهای مردم متوجه قول شده فرمودند که عنان سبک دارند
و گرم در شتابند که بعنایت الهی عظیم پا شده به یک حمله دیگر کار به آخر رسید شجاعت خان و چندی از بهادران

[illegible] استماع احوال آنحضرت [illegible] گشته [illegible] سپاه [illegible] بیشتر [illegible] سید محمد [illegible]
[illegible] عرض [illegible] دلیران [illegible] خان [illegible] بدست داده [illegible] حسین
میرزا [illegible] پیش [illegible] شکار [illegible] الادی [illegible] عساکر [illegible] بهادر [illegible]
[illegible] چشم [illegible] اقبال [illegible] جهان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] برخاستند [illegible] که [illegible] میرزا [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] خان [illegible] سیف خان کوکه [illegible] خان [illegible]
[illegible] بوضوح پیوست که [illegible] نمایان کرده [illegible] خود [illegible] نمایان [illegible]
بدرالملک [illegible] حیات جاوید یافت و زین خان برادر خورد او [illegible] نمایان کرده [illegible]
را [illegible] آورده و سبحان قلی ترک را که در رزمگاه مانده بود همراه برداشته بملازمت شهریار قدرشناس آورد و از
ظهور واقعه برادر مجروح خاطر گردیده سر رشته شکیبائی از دست داد و لیکن بدلدهی خسرو آفاق ضبط احوال خود
نمود و لعبدالرحمن موید بیگ حکم شد که درین آشوبگاه دارد که محافظت او نماید بالجمله چون خاطر قدسی مظاهر
از دلگیرز [illegible] میرزا کوکه و از کشتن سیف خان کوکه نگرانی و گرانی داشت مبشران غیبی بجهت [illegible]
آمیزده گرفتاری محمد حسین میرزا بمسامع قدسیه رسانیدند و مقارن این حال آن هر دو دار [illegible] را دست [illegible]
بسته بحضور آوردند و چنان نمودند که از زخمی که بهر دو ی او رسیده بود راه گریز پیش گرفت و پای اسپش بخار
زقوم پیچیده برخاک مذلت افتاد گدا علی نام از یکهای پادشاهی خود رسانیده گفت بیاکه تر از زین معرکه برآوردم
و چون [illegible] در داد بیش اسپ خویش سوار ساخته بملازمت آورد و در وقت سوار کردن یکی از ملازمان خان کلان
همراه شده و بتلاش جلد و هر دو مدعی گرفتن او بودند و بعد از استفسار حرف راست بر زبان آن برگشته روزگار
گذشت که مرا نمک پادشاه گرفته است بالجمله با وجود چندین جرائم عظیمه که استحقاق اقسام سیاست و تعذیب داشت
حضرت خاقانی از کمال رافت و مهربانی حکم فرمودند که دستهای او را از پس گشاده در پیش ببندند و بجان سنگه و رای حوالد
شد که محافظت او نماید و مقارن این حال شاه مدت را که کوکه میرزا در رسید و لیکی از پیش قدمان او بود گرفته آورد و دان
منظر جلال بیگ ضرب بر چه او را العفو بهشتی فرستاد و از عاظم مراحم حضرت ظل الهی که در چنین وقت بر تو ظهور انگند است
که محمد حسین میرزا از مان سنگه درباری آب خواست و فرحت خان چیله بر دو دست بر سر او زد و گفت که چنین حرامخوری را
آب دادن حیف است بلکه خاک در کاسه سرش باید افگند ان سرچشمه فیوضات الهی از استماع این ماجرا از فرحت خان
اعراض فرموده و آب خاصه طلب داشته آن پژمرده گیاه دشت ادبار را سیراب مرحمت و مردمی گردانیده بنازم رفعت
حوصله و بر داشت و مرتبه قدردانی و جوهرشناسی و پایه جرم بخشی و مجرم نوازی را و شرح شمائل کمالات و بزرگی
ذات آن مظهر صفات ربانی در فضای بیان در عرصه تقریر نگنجد **مصراع** ابهامی گفتی واز تو آید باسخن مختصر چون میرزا
کوکه هنوز بالشکر گجرات نرسیده بود و مدتی دران عرصه فتح و فیروزی توقف فرموده ناگزیر بتانی و آهستگی متوجه پیش شده
و محمد حسین میرزا را برای رای سنگه سپردند که بر فیل انداخته همراه لشکر آورد و درین زمان که اکثری از بهادران نصرت قرین
و دلاوران شجاعت آیین از محنت تردد و قطره هر کدام خود را نگو شسته گشته بودند و همگی قریب صد کس در رکاب اقبال

سعادت حضور دریافتند فوجی از بیس سپاهی [illegible] ایشان [illegible] نصرت [illegible]
چنین [illegible] گذشت [illegible] آمده شده و جمعی [illegible] است [illegible] ساحل [illegible]
[illegible] گجرات [illegible] است [illegible] الملک است [illegible]
خواطر [illegible] اضطراب [illegible] آنها [illegible]
[illegible] بایان [illegible]
[illegible] خان [illegible] شجاعت خان [illegible]
[illegible] گرفته [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] درین وقت [illegible]
[illegible] رسید و فوج عظیم [illegible] تمام [illegible]
می [illegible] گشت و چون اختیار الملک فوج خود را [illegible] دید [illegible] جدا شده [illegible] است که [illegible] خود را
از [illegible] ساحل [illegible] رانده [illegible] از پشت زین بر روی زمین افتاد و سهراب
ترکمان که از یکی [illegible] از راه [illegible] قصد کرده [illegible] بال او [illegible] و افتادن رسید و سر [illegible] را
[illegible] بریده [illegible] عرصه [illegible] ولیست [illegible]
بشمار آمد که از مخالفان بقتل رسیده بود و [illegible] را خود شمار نیست و از افواج [illegible] ایشان قریب صد کس
شربت خوشگوار شهادت چشیده حیات جاوید یافتند و از بین مردم سیف خان کوکه و سهراب خالزاده صادق خان
[illegible] و [illegible] علی جلایر از مردم روشناس بودند و چون موکب اقبال قدری راه پیشتر شتافت فوجی از [illegible]
ظاهر شد و شیخ محمد غزنوی بسرعت خود را رسانیده معروض داشت که میرزا کوکه است و حضرت خاقانی از آمدن میرزا کوکه
نهایت انبساط و شگفتگی فرمودند و آن سعادتمند را در کنار عاطفت و مهربانی گرفته انواع مراحم و اقسام تفقدات ظاهر
ساختند و بعد از آن قطب الدین محمد خان و سایر امرای گجرات بسعادت کورنش و زمین بوس شرف اختصاص یافتند و
درین حال سهراب ترکمان سر اختیار الملک را آورده مورد تحسین و آفرین گردید و بجهت عبرت سایر حرامخواران حکم
فرمودند که مناره از سر باغیان ترتیب نمایند و آخرهای روز منازل درون قلعه احمد آباد که اساس نهاده سلاطین
گجرات است بورود مسعود مقدم اقبال توام خاقان ممالک ستان رونق آسمانی یافت و فتحنامها مصحوب سرعان به اطراف
ممالک و اکناف بلاد ارسال داشتند و جمعی از امرای عظام و بهادران نصرت انجام که درین یلغار بسعادت ملازمت اشرف
اختصاص داشتند و در نظر همت بخش آن حضرت شمشیرهای مردانه زده و ترددات نمایان کرده بودند فراخور خدمت و
شایستگی بنوازشات خسروانه فرق عزت برافراشتند و مجدداً همت جهان کشا به انتظام ولایت گجرات معروف داشته قطب الدین خان
و نورنگ خان و جمعی از امرا الصوب بروچ که مقر شاه میرزا بود تعیین فرمودند و شاه قلی خان محرم و لشکر خان و فوجی
دیگر بجانب ایدر رخصت یافتند که رانا و سایر زمینداران آن حدود را بقید ضبط در آورده مطیع و منقاد سازند و حکومت
شهر پتن بدستور سابق بخان [illegible] مقرر شده [illegible] و آن نواحی به تیول وزیر خان مرحمت فرمودند و درین ایام روزی
شجاعت خان در مجلس بهشت آئین حرف ناشایسته نسبت بمنعم خان بر زبان راند و ملاحظه ادب و مراعات

... ایات ... گردید ... سعادت ... بجهت حفظ ... نیابت صوبه دار ... صادق خان ... فرمان فرمودند

... مهمات آنجا بجهات ... رسانیده ... بارگاه

بعد از تقدیم مراسم مهمات ولایت گجرات ارتفاع رایات فتح و نصرت بجانب مستقر سریر خلافت

خاقان والایت ... شدند ... بعزم ... مصر جامع احمد آباد ... اقبال

حرکت ... بعد از فراغ انتظام ولایت گجرات و ضبط ... از ... موافق ... غره

جمادی الاولی رایات فتح و نصرت بجانب مستقر خلافت برافراشته شد و منزل اول ... محمود ... بانتساق ... و ... روز ... بعضی

... منزل ... شاه ... گشت ... روز ... مقام ... خان ... بمنزل ... انواع الطاف

انعام و الطاف ... اختصاص بخشیده ... و ... ساخته ... الطاف

... داشتند و خواجه غیاث الدین علی قزوینی ... بخشی ... خاص ... آصف خان ... نموده

... صوبه گجرات تعیین ... گردید ... اقبال صوبه ... بود ...

... اقبال متوجه دارالخلافه اگره ... شدند ... اقبال ... رسید ...

... بود ... غلام شیر خان ... لشکر ...

... ساخته است ... روز ... مراعات ... خسرو ...

... مقام واقع شد که اگر احتیاج ... باشد فوج دیگر بمدد فرستاده شود و متعاقب این حال خبر رسید که قلعه

... گردید ... باس ... آن ... گرفت و بهادران لشکر منصور بجهت ...

... ساختند بالجمله از انجا ... تشریف برده صادق خان را با فوجی بجهت تنبیه ... آن سرزمین

... گذاشته رایات عزیمت بدار البرکة اجمیر برافراشتند و چون بساحت نزول سعادت اتفاق افتاد

... خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز تشریف برده لوازم زیارت و مراسم داد و دهش بتقدیم رسانیدند و ...

... دامن محتاجان عرصه خاک ریختند و از انجا موکب اقبال برسم یلغار متوجه دار الخلافه گردید و در قصبه ... راجه

تودرمل که ... ملازمت ... بسعادت زمین بوس دریافت و حکم شد که راجه بگجرات شتافته تحقیق جمع و تنقیح مهمات آن ملک

نموده بمقتضای عدالت بی شائبه اغراض نفسانی جمع بسته نسخه منقح بدرگاه خواقین پناه آورد و چون قصبه ... و مضرب

خیام سپهر احتشام گشت خواجه جهان و شهاب الدین احمد خان که از دار الخلافه باستقبال شتافته بودند بدولت

آستان بوس سربلندی یافتند و بعد از ورود به قصبه ... حکم فرمودند که جمعی از بهادران نصرت قرین که در

... ملازم رکاب ظفر نگار بودند نیزه یا برچه بدست گرفته همراه باشند و شهنشاه گردون غلام در کمال شوکت و احتشام ... روز

... دوم ماه الهی موافق هشتم جمادی الآخره بدار الاقبال فتحپور نزول دولت و سرور فرمودند حضرات عالیات و شاهزادهای

رفیع الدرجات بسعادت ملاقات آن حضرت معزز و مفتخر گردیده لوازم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و بتایید ایزدی سجاده ...

... جهان نوردی و جهان بخشی و جهان آرائی بظهور آمد و یکماه بعد از رسیدن موکب اقبال راجه بهگونت داس که بجانب ...

شتافته بود خدمات شایسته کرده بسعادت آستانبوس اختصاص یافت و امرا پسر ... رانا را که الحال رانا است همراه ... آورده

... فدائیان درگاه سلیمان جاه منتظم ساخت و راولیا غلام شیر خان را که در تسخیر قلعه بدگر دستگیر شده بود بدرگاه معلی حاضر ...

... انواع مراحم خسروانه گشت و تشریح این ماجرا بطریق اجمال آنکه بتایید اقبال روز افزون راجه بهگونت داس قلعه ... را فتح نموده راولیا ...

راجه [illegible] سعادت [illegible] لالی بحجت [illegible]

[illegible] و چون [illegible] گذشته اظهار [illegible]

[illegible] راجه [illegible] آورده [illegible]

[illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible] چشمه دیوان [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] منع از جمع ولایت گجرات

بدفتر خانه [illegible] رانا [illegible] راجه تودرمل [illegible] ملاقات نموده [illegible] از پیش ظاهر ساخت

و از [illegible] منظفرخان [illegible] جلیل القدر وزارت سرافراز شدن [illegible]

عنان [illegible] منظفرخان فرمان رفته بود که بهر جا رسیده باشند عطف عنان نموده

منظور و دار الخلافه شوند منظفرخان و خالدین خان و میرک خان کولابی و شاه قلی محمدی و خواجه شمس الدین و دیگر جاگیرداران

دکهن جا از کیچی داده که خواجه شمس الدین خوافی گفت که در دستوره که از وقوف نجوم مهارت وافی دارند چنان بنما

که از این سفر مراجعت خواهند نمود منظفرخان بجهت امتحان آنها را مقید ساخته و چون بقصبه سهوت که بر

میان مالوه و گجرات رسیدند فرمان قضا جریان ورود یافت که بیامن تاییدات ایزد سبحانه فتح گجرات بر وفق مراد دو

خواهان فیروزی روزگار خجسته آثار گردید و ارباب بغی و عناد بسزای کردار ناهنجار خویش رسیدند باید که امرای عظام سر جای

خود رفته عطف عنان نموده متوجه دار الخلافه شوند که عنقریب در پایه سریر سلیمانی بسعادت زمین بوس کامیاب

گردیده جاودانی خواهند شد و ظهور این عطیه عظمی بر صدق قول آن دو اختر شناس شهادت داد و در بیولا که مسند خلافت

بقدوم اقبال لزوم خاقان ممالک ستان رونق آسمانی داشت منظفرخان سعادت آستانبوس دریافته بعالی منصب

وزارت کل بلند مرتبه گردید لیکن در اندک فرصتی حوصله اش تنگی کرد و از منهج اعتدال قدم بیرون نهاد و برخلاف مرضیات

آنحضرت سلوک پیش گرفت در روزی چند از فراز پایه اعتبار افتاد و ارتفاع رایات همت به تسخیر بنگ

و بهار و انتظام لوازم این کار رجون همگی همت جهانگشا و توجه خاطر صواب انتما مصروف و معطوف بر این

که چارچمن هندوستان بلکه معموره جهان را از خس و خاشاک فتنه و فساد پاک ساخته زیردستان ستم رسیده را از آسیب

تعنف و تظلم بیدادپیشه‌های قوی بازو در ظلال معدلت خویش آرامش بخشیده عالمیان را در مهد امن و امان آسوده و مرفه الحال

دارد و در بیولا که خاطر فیض مظاهر از تسخیر ولایت گجرات و انتظام آن حدود وا پرداخت فتح ممالک بنگ و بهار پیش نهاد همت

گردون عیار گردید تا سلیمان کررانی حکومت آن ملک داشت از کمال فهمیدگی و پایه شناسی سررشته خدمت و اطاعت ظاهر

از دست نمیداد و پیوسته به ارسال عرائض و پیشکش ملک خود را از آسیب صدمات افواج قاهره محفوظ میداشت و چون نوبت

سلطنت بداود پسر خورد سلیمان رسید و کار بجوانان تجربه نادیده افتاد سلسله اطاعت و خدمتگاری در رابطه اخلاص و فرمان برداری

از انتظام افگنده خود سری و دنی باکی پیش گرفت بالجمله چون موکب جهان کشا بمستقر خلافت نزول اقبال فرمود لشکری تشخیص

ضمیر اشرف گشت آن راجه تودرمل که اهتمام نواره بعهده کار دانی او حواله بود بهر الصوب تعیین شده و فرامین با اسم منعم خان خانخانان

وسپاه را مرادر و عالمگیر والالا احمد بود و حضرت عفا و بارت کرد از بر مرافقت و یکجهتی بکار برده و صواب دید منعم خان کار مند فرموده مشروط
بدر قلعه اربا طلب لودی جانب که در تهیه اسباب ملک داری خان اگری رخصت کار بردار در شست و در هر محل و قلعه سلطنت بر بود و بحسب
افغانان داود در هم اراده خود از بدر ده خاطر گرد بدو بنابر انحراف مزاج او از داود و افغانان عمده مثل بیگ قلم از لودی جا برگشته بود را او
جلبه قتلو خان و گوجر خان و شمس خان سرمست زنی در اسمعیل سلاح دار که ابی را که بغیر ایشان کسی دوازده ولایت بهکار است استحکام
اراده اولاد خزاین سلیمان را مفتوح ساخت و سر بازی و دم بزرگی خلقی انبوه بر گرد او فراهم آمده و لودی که خواهش قدر برای
ایام دولت استقلال یافت و به قلعه رهتاس رفته متحصن شد و در زد و فوج اعظم بر سر او فرستاد و لودی با جمعی بدرگاه سلیمان
جاه التجا آورده از منعم خان خانخانان استمداد کمک نمود و خان خانان با منعم خان و لشکری مثل سلطان و بابا جسین تواجی
باسایر عظام و محمود خان دو جمعی را بمدد او تعیین فرمود و خود متعاقب آنها متوجه پیشتر شد که شاید لودی آمده به عهد و تسخیر ولایت
بهار بسهولت میسر شود و چون دار الخلافه آگره و رود موکب جهان ستانی رونق آسمانی یافت حقیقت ولایت بنگ و بهار
و سوانح آنجا بمسامع اقبال رسید و راجه تودر مل و لشکر خان میر بخشی بسرعتی که نوشته شد بکومک منعم خان تعین شدند
که با سایر عالمگیر داران انجا بر وفق نطاق خدمت و جانسپاری بر میان جان بسته لوازم سعی و اهتمام در مراسم جد و جهد بانجام رسانند
و راجه در کنار آب سرمهانی که مجمع دریای گنگ و کودی و سرو است بمنعم خان ملحق گردید و در اندک فرصتی لشکر عظیم فراهم
آمد و ترتیب افواج برین نسق قرار یافت قول بشهامت منعم خان خانخانان و جمعی از بهادران نصرت قرین آراستگی پذیرفت
و در برانغار مجنون خان و بابا خان با سایر قاقشالان و در جرانغار محمد قلی خان برلاس و قیا خان و اشرف خان و در هراول
خان عالم و میرزا علیخان و چندی از دلاوران عرصه نبرد کار طلب گردیدند و راجه تودر مل و لشکر خان و بعضی از ملازمان خان
خانان را از آب گذرانیده و نظام که با فوجی از افغانان تیره رای قدم جلادت پیش نهاده در برابر لشکر منصور قلعه ساخته بود تاب
مقاومت نیاورده فرار نمود و در اینوقت لشکری قتلی و چندی که نزد لودی رفته بودند آمده نمودند که لودی با داود صلح کرده ماده مخاصمت
معاودت داد و جمیع افغانان سپاه بجهت یکدل و یکرو شده با استعداد تمام روی ادبار بمقابل افواج فیروزی آثار نهاده اند
و مجملی ازین تفصیل آنکه داود برهنمونی گوجر و مردم کاردان نزد لودی فرستاده پیغام نمود که ترا بجای سلیمان می دانم و اگر بحسب
ظاهر با یکدیگر با عتدال بالکه از من بظهور آمده خاطر خود در اکران ساخته باشی حق بجانب تست و من بتقصیر خود قایلم اما در چنین وقتی
که افواج بادشاهی بتسخیر این ملک هجوم آورده اند وظیفه نمک خوردگی و ادای حقوق آنست که کمر همت بسته با افغانان دو بیگانه
و خزانه سلیمان بتقابل عساکر گیهان شکوه متوجه شوی بالجمله لودی بتسویلات و تزویرات گوجر و قتلو از راه رفته
صلح کرد و فوج انبوه با خود همراه گرفته روبروی لشکر منصور آمده قلعه ساخت اگرچه این خبر باعث برهم خوردگی خاطر بعضی از کوتاه
اندیشان شد اما امرای فیروز جنگ دل بتایید ایزد سبحانه بسته و از باطن قدسی مواطن حضرت خاقانی استمداد همت
نموده متوجه دفع مخالفان برگشته روزگار گردیدند و همواره بر کنار دریای سون بهادران از جانبین بر آمده کارزاری کردند و
بدستیاری اولیای دولت بر مخالفان کوتاه همت غالب می آمدند از انجمله روزی لعل خان بدخشی با جمعی از آب گذشته بر سر
قلعه مخالفان تاخت و دست بردی شایسته نموده چهار کشتی از ایشان گرفت و بسیاری از اعدای دولت بگرداب فنا فرو رفتند
و پسر لال خان در راه اخلاص جان نثار گردید و مقارن این حال خبر کشته شدن لودی رسید برین نهج که چون لودی بمقابل عساکر
گیهان شکوه صفوف نکبت مآثر خود را آراسته داود نیز متعاقب او خود را رسانیده در منزل جلال خان کدهوریه فرود آمد

و کیس بسلطنت [illegible] بود و گالوا [illegible] مصلحت [illegible] در میان داشت [illegible]
[illegible] و بعد از [illegible] و فرستاده [illegible] برخاست [illegible]
[illegible] داشت [illegible] بر آن عزیمت [illegible] و او را [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] افغانان [illegible] سرداران لشکر
[illegible] اتفاق [illegible] جواب [illegible]
[illegible] دست [illegible] کار با نجام [illegible] ملک [illegible]
و کم فرصتی [illegible] افغانان [illegible] ساخت [illegible] اقبال [illegible] سرداری که مدار لشکر
افغانان بوده [illegible] دولت از میان برخاست و اسمعیل [illegible] بود [illegible]
[illegible] منعم خان آورده [illegible] فی الفور از آب [illegible] متوجه [illegible] شده چون [illegible] بود
در لشکر افغانان شور عظیم راه یافته بود و اگر عساکر فیروزی تا اثر یک جلو می راندند در یکحال بسهولت و آسانی کار بانجام می رسید لیکن
منعم خان بمراعات حزم و احتیاط [illegible] مقرر ساخت و بعد ازین مردم جبه پوشیده سوار شوند و در سر منزل راجه و لشکر خان
[illegible] جای لائق نهضت [illegible] عساکر اقبال [illegible] اطراف [illegible] قلعه ساخته خندق زده
فرود آمد و بهمین ترتیب [illegible] متوجه شدند و داؤد با وجود فزونی لشکر و کثرت آلات حرب و نهایت استعداد و
از غایت بد دلی و کم همتی بقلعه پتنه تحصن جسته و منعم خان با سائر امرای فیروزی نشان قلعه را محاصره نموده و تقسیم ملچارها
فرموده و عرضه داشتی مشتمل بر تشریح سوانح اقبال و تائیدات حضرت ذو الجلال بدرگاه سپهر پایه ارسال داشتند مکتب

نشستن شاهزاده بلند اقبال وارث ملک و اقلیم سلطان سلیم

چون عمر طبیعی شاهزاده بلند اقبال بچهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید بقانون بزرگان دین و آیین و قضا و بد سلف آن از مولان
کارخانه هستی و دقیقه شناس تحالات باطن را به تحصیل علوم ظاهری و اکتساب فضائل صوری مکتب نشین
ساختند و مولانا میر کلان هروی که بکمال دانش و سلامت نفس و تهذیب اخلاق و سمت زبان آراستگی داشت بمعلمی
آن سلاله دودمان خلافت خلعت استیاز پوشید و از سوانح این ایام تعیین افواج قاهره است بتنبیه و تادیب متمردان
زمینداران معتبر صاحب جمعیت است و در مابین گوالیار و سرونج که بر سمت ولایت مالوه واقع است راه زنی
و تمرد پیش گرفته تجار و سائر مترددین آسیب میرسانید بنابر آن سید محمود خان با جمیع سادات بارهه و امروهه
بسر او تعیین شدند و سادات داد شجاعت و دلیری داده شمشیرهای نمایان زدند بضرب تیغ صاعقه بار بسیاری
از کفار شقاوت آثار بقتل رسید و آن ولایت از قرار واقع بعمل درآمد و بعد از ان نزدیکی پیمانه عمر سید محمود خان بارهه گذشت
و از وقایع این سال رسیدن میر محسن رضوی است از دکن با عرضه داشت نظام الملک و پیشکشهای او و تفصیل
این اجمال آنکه چون در اول یورش گجرات محمد حسین میرزا خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته بدکن رفت حکم شده بود که میر محسن
رضوی نزد نظام الملک شتافته بنصائح سعادت پیوند او را براه نیکو بندگی و اطاعت هدایت نماید یا آن
بی سعادت را مقید ساخته بدرگاه معلی فرستد یا از حدود متعلقه خویش اخراج نماید نظام الملک اگرچه بتوفیق
اول بتابعت اما در سلک خود راه نداده عرضه داشتی مشتمل بر نهایت عجز و نیازمندی با پیشکشهای لائق مصحوب معتمدان

خود بدرگاه گیهان پناه وصول داشت و حیدر محمد ولی منهوالسعادت زمین بوس شرف اختصاص یافته حقیقت ولایت کچ ارانجا
رسید و امید بود مساعی اقبال و ساعیه و صورت تسخیر آن ممالک در نظر درمین خاقان سکندر آئین لسو ولیت و استیلای علوه دلیلی
چون بمیزان اعلی همت جهانگشا منیع تسخیر ولایت فرقیه بود منعم خان خانخانان با بکار امرای عظام و عساکر فیروزی اعتضاد با دا
انتزاع آن مرز و بوم و قلعه معمور اجاطه و داشت و هم رای جهان کشا برین عزیمت تقسیم آن اسرع فتح ولایت کچ و ملت دیگر حوالت شد
توجه اشرف اقدس بزیارت روضه متبرکه علیه چون محاصره قلعه پتنه و تسخیر ولایت فرقیه استمداد و التجا
بدرگاه خاطر قدسی مظاهر جهان پیرا انگیخته که افتتاح عقده این مراد بمساعی اولیای دولت صورت پذیر شد تا آنکه پیرا به
ممالک کشا بپرورش ممالک شرقیه تصمیم یافت و چون خاقان ستوده خصال در تحصیل این قسم مقاصد عالی بحضرت ارباطن بمتب
مواطن بزرگان دین استمداد همت فرموده قدم در شاهراه مقصود می نهند الحرم روز سه شنبه غره اسفندارمذ ماه الهی موافق سیزدهم
شوال رحضت عالی بصوب اجمیر اتفاق افتاد و در قصبه لوده میرزا کوکه برسم ایلغار از گجرات رسیده به سعادت آستان بوس
مفتخر گردید و الحضرت از کمال عنایت نوازش فرمود چند بجانب میرزا رفتند بدین مرحمت خاص پایه عزت او را از همگنان برافراختند
و بیست و ششم اسفندارمذ ماه الهی حوالی اجمیر مخیم بارگاه اقبال شد و روز دیگر از هفت کروهی آن دار البرکه پیاده برسم
آئین آن شهسوار عرصه صورت و معنی است قدم فلک سای را غبار آلوده نیاز ساخته بزیارت روضه متبرکه توجه فرمودند
و آخرهای روز به آن بقعه عالی رسیده لوازم زیارت و مراسم نیازمندی بجای آوردند و ارباب احتیاج و سایر مستحقان
و مجاوران آن سدره سدره مقام را بر شحات سحاب مکرمت سیراب امید گردانیدند و چون راجه تودرمل بخدمت تسخیر
پتنه تعیین بود بهای رام داس که بکاردانی و سلامت نفس انصاف داشت و بمنصب دیوانی خلعت اختصاص پوشید که
بضرورتی که بدستور سابق محرران راجه تودرمل سررشته جمع و خرج و طلب تنخواه دانا آمدن او مضبوط دارند آغاز سال
نوزدهم از ابتدای جلوس خاقان ممالک ستان
در یمن ایام سعادت فرجام موکب
گردون شکوه در دار البرکه اجمیر افاضه انوار میفرمود و باطن قدسی مواطن پادشاه حقایق آگاه بنور انشراح معرفت بود
بهارستان نگار با شکوه مسیحایی در رسید و مرده گان عرصه خاک را حیات نو بخشید و ظاهر جهان چون باطن ارباب حال
طراوت و نضارت تازه یافت و نیر اعظم عطیه بخش عالم روز پنجشنبه هفتم ذی قعده نهصد و هشتاد و یک هجری پرتو
نور به بیت الشرف حمل انداخت و سال نوزدهم از جلوس ابد قرین خاقان روی زمین بخرمی و نشاط آغاز شد در ینولا که
همای چتر گردون سای بر خطه فیض اساس اجمیر سایه وصول انداخت چنان بمسامع جلال رسید که چند رسین پسر راجه
از کوتاه اندیشی و بیخردی سر رشته اطاعت و فرمان برداری از دست داده راه مخالفت و ادبار می سپرد و قلعه سوانه
که مستحکم ترین قلاع صوبه اجمیر است بناه روز اندیشیده به استحکام آن میکوشید بنابر آن شاه قلیخان محرم و راے
رای سنگه و شمال خان و سلطان راتهور و کیشو داس پسران جیمل میرته وال و جگت رای پسر مهر سنگه و جمعی
دیگر از بهادران عرصه فیروزی به تنبیه و تادیب او نامزد شدند و حکم قضا مثال شرف نفاذ یافت که اگر آن سرگردان
وشت ادبار از کردار ناهنجار خود ندامت گزیده سر بر خط فرمان نهد بعواطف خسروانه استمالت ساخته همراه بدرگاه آورند
والا در استیصال بنیان حیات او کوشیده ملک او را پایمال عساکر اقبال سازند بالجمله چون امرای عظام بحوالی سیهوجت رسیدند کله بهره رامی بالد بود که در انجا می بود تاب مقاومت نیاورده بقلعه سریاری که در شعاب جبال واقعست

بناه برده و افواج قاهره تعاقب نموده آن قلعه را متصرف شدند و کار از آنجا بر آمده بکوه کوهیه شتافت و بهادران نصرت قرین کجهپت
دستگیر ساختن او بسته لکاشتن نموده و چون کار بصورت گرفتاری خود در آیینه حال مشاهده نمود دست بیازید و در دامن کوه زده و سلطان
بعضی از مردم معتبر لشکر منصور بدویست و کلیتو و این برادر خود را همین و این دو برادر را همراه ساخته خود بجهت سامان بعضی
ضروریات رخصت گرفته و از آنجا که فتوحات عظیم در جمعیت چند رسیدن او را یافت و ارکان همت او قرار پذیرفت و امرای
عظام مردم را تعیین نمودند بسوی اتحاد لنکه و در آنجا در ابتدای هیکل راج که از معتبران چند بنگاله بود با جمعیت لشکر شده خرگاهی پیکار برای او لشکر
فوجی از مردم خود را بسیار گروهی که بالداس تعیین نمود و چند رسیدن سوجا و بیداس را با فوجی از مردم خود و کومک بدل و فرستاد
و در هنگامی که مردم راجی از لشکر جلالی و همراهی جمیعا را آهنگ جنگ ساختند در اثنای آن عرصه معطوف داشته بودند راول با جمعیت فراوان
سر راه گرفت و جنگ عظیم روی داد و از طرفین مردم بسیار بقتل آمدند و سوجا و بیداس و دیگر برادر راول بر خاک هلاک
افتادند و مسعودان درگاه فیروز دست بارگاه قرین فتح و نصرت شده بسیاری از خون گرفتار اعلف تیغ بیدریغ ساختند
و چون خبر جنگ بدایی را به لشکر رسید برجناح استعجال شتافت ولیکن پیش از رسیدن او اقبال روزافزون کار خود کرده بود
و جوان ادبی شکست راول نیز بسلامت و بخیر نیتی آمده پسر خود را همراه امرا ساخت و افواج بحر امواج متوجه تسخیر سوانه شدند و چند روزی
قلعه را به بنیادی راتهور بناهی ابقال سپرده خود آواره دشت ناکامی گردید و امرای عظام بمحاصره مشغول گشته مرحله تسخیر
فرمودند و چون خاطر مقدس بظاهر از انتظام این صوبه پرداخت رایت مراجعت بمستقر خلافت ارتفاع یافت و بیست و یکم
فروردی ماه الهی موافق هفتم ذی الحجه بدار السرور فتحپور ورود موکب منصور اتفاق افتاد و در خلال اینحال عرضداشت منعم
خان خانخانان از ظاهر پتنه رسید خلاصه مضمون آنکه محاصره قلعه پتنه بسخت بامتداد انجامید اگرچه بهادران لشکر منصور در
لوازم خدمت و مراسم تلاش کوتاهی نکرده اند و اهتمام بکار برده سر موی بی تقصیر از خود راضی نیستند لیکن چون بیجانب قلعه
دریای گنگ است آذوقه فراوان از آن میرسد و سرانجام قلعه داری از لشکر و توپخانه و فیلان نامی و خزینه وافر سرانجام تمام
است محاصره بطول انجامید و صورت تسخیر [illegible] موسم باران و طغیان آبها و جریان سیلابها موجب پریشانی عساکر فیروزی مآثر
شده اگر رایات جهانگشا و لوای نصرت افزا سایه وصول بدین حدود اندازد بزودی ابواب مرام بر روی روزگار دولتخواهان
بزودی مفتوح خواهد گردید و مقارن اینحال خبر شهادت کاکر علیخان و پسر او بمسامع عز و جلال رسید که روزی بر سر مخالفان تاخته
کارنامهای شجاعت و دلاوری ظاهر ساخته بسیاری از مقهوران را به زخم تیغ جانستان بر خاک هلاک انداخت و خود نیز دولت
شربت شهادت چشیده در راه اخلاص جانثار شد و خان عالم نیز تحسین بجانب ... تاخته ترددات نمایان نموده و چند
زنجیر فیل با دیگر غنائم بدست آورده ... مرحمت معطوف داشت و نیز بعرض رسید که حسن خان تبتی که از بهادران
لشکر مخالف بود ... سعادت از خیل جدا شده در زمره دولتخواهان منسلک گشته و منعم خان خانخانان او را استمالت
... ساخته ... مقرر داشته و او در لوازم دولتخواهی و تسخیر قلعه تدبیرات بکار برد و از جمله خاطر
نشان خانخانان نموده که جهت تسخیر قلعه و استیصال مخالفان دو کار ناگزیر است اول آنکه حاجی پور را باید شکست که درین
موسم سیلابهای گران آمده اطراف قلعه را فرو خواهد گرفت و در آن صورت محاصره متعذر خواهد بود دوم آنکه فوجی از بهادران
کارطلب به تسخیر حاجی پور ... یقین ... آذوقه قلعه از آنجا میرسد منعم خان خانخانان بصواب دید او که سرانجام مطابق معقول
بود خان عالم را به تسخیر حاجی پور مقرر فرمود ... در ... پنهان کرد ... درگاه جم جاه به راه اولی این لشکر سرافراز نما

و الحمدلله که پایان عقیدت درستی بنده درین ایام شکفت بشهود انجمن حاضر بود و روزی چند در عقده توقف افتاد و اما حرف شکایات ارجمند حرفی آمد پیراون عقیدت
و دوست بشکستی چه درین بار روزی همت نهاده و به اندک سعی و توجه روزی این خدمت حسن انجام پذیرفت و بار دیگر حکم کردند که جانب
نه هم بجا نگاهداشت این جماعت فرموده بود و درین شب از گرانی خواب ارباب غفلت در رسید و چنین عقده بسهولت مفتوح گشت
و چون حقیقت حال آگاه شد از عنایت مجلت نموده است در میان مخالفان بود و از راه آمد از کمی پیش گرفته بصوب گوالیار شتافت
شتافت با جماعه درین هنگام که همگی توجه خاطر اشرف به یورش ملک شرقیه مقصور بود و امرا و افضل خان خانان و شیخ مسعود حکیم
که بسمت گلگشت ... آن عرضه تصمیم یافت و مقرر شد که بندگان اعلی حضرت با چندی از برگزیدگان بر ... عظمت
و شاهزادهای عالی مرتبت و حرمان بساط عزت بر کشتی نشسته از راه دریا بسیر کنان متوجه شوند و دیگر عساکر اقبال با کارخانه
و طویلها و سایر بیوتات عالی فوج فوج و جوق جوق براه خشکی منزل بمنزل میرفته باشند و درین تاریخ شیخ ابوالفضل ...
بسعادت بار یافت و بندگی شیخ مبارک است و شیخ مبارک در وقتی بود در دانش بنا و نقصانها صوری آراسته و در گوشه
انزوا ... علوم ظاهری مشغول اگرچه پیش ازین ... شیخ ابوالفیض فیضی تخلص که از فضلا است متعارف و
از جمعیت مجاهدت بسعادت آستان بوسی رسیده بود و درین ایام تالیف فضایل و کمالات شیخ ابوالفضل معروض بساط عزت
گردید که در اکتساب علوم معقول و منقول و حدت طبع و طلاقت لسان پایه بلند و نظرت عالی دارد و او بحکم اشرف بدولت
زمین بوس غرق عزت برافراخت و تفسیر آیة الکرسی را بنام اقدس موشح گردانیده دست آویز سعادت ساخت لیکن بنابر عدم
استعداد سفر درین یورش از سعادت همراهی بازماند و هنگام مراجعت موکب گیهان شکوه در گوشه آگره بحجت اوراق خود
روزگار می گذرانید و صوبت هنگامه رسید چون ایات اجلال بدار السلطنه فتح پور نزول اجلال فرموده کوکب طالع او از حضیض بخت
بخواری باوج عزت و کامگاری ترقی و تصاعد نمود چنانچه مجملی از آن در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد و درین هنگام شجاعت خان
از پیش خان خانان آمده بشرف ملازمت دریافت بندگان حضرت بجهت زیاده سری و بی صرفه گویی از گجرات صوب
قاسم علیخان نزد خان خانان فرستاده بودند خان خانان بشکر این عاطفت کبری او را معزز و مکرم داشته با نواع
خاطرجویی پیش آمد و جاگیر لایق تجویز فرمود تا شجاعت خان از پلید فطرتی بودن و گرفتن جاگیر راضی نشد تا از جانب خان خانان
درخواست گناه او نموده بدرگاه معدلت بارگاه فرستاد و مقارن این حال نه زنجیر فیل از غنایم جانب بدرگاه رسید
و از انجمله فیل گج رتن که بشکوه ظاهری و باطنی از آراستگی داشت داخل حلقه خاصه شد و در نیولا که موکب جهانگشا متوجه
تسخیر ولایت شرقیه بود بموقف عرض رسید که پسران اختیار الملک در گجرات اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانیده اند
لاجرم خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش را که ولایت گجرات بتیول او مقرر بود و مشمول جلایل تفقدات و تلطفات ساخته بجهت
گجرات رخصت فرمودند و خود بدولت و اقبال با امرا دریا متوجه تسخیر ولایت شرقیه گردیدند و حکم شد که اردوی بزرگ همراه مظفرخان
از راه خشکی روانه شود و آن گستاخ مزاج بوسواس طبیعت تا آگره بطور از خجالت تقصیر گذشت چنانچه بایدش پیامده بود و قبول حق
ننموده در جواب جوابهای دور از صواب معروض داشت و بجای آن از نظر رحمت افتاد و خدمت مذکور بمیرزا یوسف خان تفویض یافت
نهضت موکب جهان کشا بتسخیر شرقی دیار و فتح قلعه پتنه و صوبه بهار چون خاطر فیض مظاهر از انتظام ممالک محروسه
و ترتیب عساکر فیروزی مآثر فراغت حاصل نمود و دار الخلافه شهاب الدین احمد خان مقرر فرموده روز شنبه
بیستم تیرماه الهی موافق نهم صفر در ساعت سعادت اثر با شاهزادهای والا گوهر و مخدرات تتق عفت متوجه ولایت

شرف ... شده بود و درین هنگام ... صحبت ... گرمی برای ... هرکه ... رخصت استیفا ... طبیعت ... مجلس همایون ... اساس ...
بساط عزت که در بنای ... اقبال ... صحبت ... حرکت دولت ... بود ... تحصیل ... تاریخ تبکلی ... راجه ... سنگ
زین خان کوکه شهباز خان صادق محمد خان ... راجه بیربل جلال خان ... ... خان ... الله خان ... لقب ... خان
قورچی ... خان ... حکیم الملک ... خان ... ازاهل سعادت شیخ عبدالنبی صدر قاضی یعقوب شیخ ابوالفضل ...
... که در کنار ... اطراف ... از رسم ... عظیم ... فرموده بهر ... اول ... باد و
باد و ... کشتی ... و چون موسم برشکال ... طغیان آب و تلاطم دریا ... بود در حوالی ...
جلد منزل کشتی ... و ... در موضع ... موضع ... معدلت گردید ... از ... تلی
... ... شده ... با ... حضرت ... آن ... مقر ... بهر ... عبدالله ... خاطر
ساخته ... بود ... تفحص ... بازار رسانیدند و چون موکب اقبال ... بادر ... تلاطم آمده ...
... آب ... کشتی در آن روز غرق شد و نقاره خانه خاصه نیز آسیبی رسید و در خلال این حال ... علیخان
از ... خان خانان آمده حقیقت ... ان ... عساکر فیروزی ... معروض داشت و باعث انبساط و انشراح خاطر
اولیای دولت گردید و درین روز حضرت خاقانی حسین خان را یاد فرمودند که ... امرا ... و جهان ... جلال رسیده که ...
... مستولی گشته و در ... و جاگیر خود ... تاراج رعایا و ... اوقات میگذرانید چون وقت
... آن ... دشت ... امیر ... فرصت حواله شد و از حوالی بنارس ... بیگ تواجی ... نیز ... نیز ... شده
نزد خان خانان فرستادند که نوید قرب وصول رایات اقبال به امرا رسانند و در حوالی بنارس ... بزرگ که ...
... یوسف خان ... خشکی می آمد بموکب منصور ملحق گشت و درین راه همواره آنحضرت مجلس های پادشاهانه آراسته
با ... بساط ... صحبت های خوش ... و اکثر اوقات میر شریف برادر نقیب خان کتاب عشقیه را بآواز ...
... میخواندند ... صورت و معنی ... فرموده چشم حقیقت بین را ... گوهر بار ... نمودند و چون ...
... جو ... رایات منصور گردید عرضه داشت خان خانان و دیگر امرای عظام رسید که هر چند ...
... افتند بهتر خواهد بود و صورت تسخیر این ملک زودی جلوه مراد خواهد نمود لاجرم حکیم الملک و اخلاص خان
و جمعی از معتمدان خاص در خدمت شاهزاده های والا شکوه ... رخصت یافتند و ... از جنود تائیدات
غیبی ... استعجال رایات فتح و فیروزی ... برافراشتند و مقارن این عزیمت ... فتح ولایت ...
... اولیای دولت گردید و در ... تفاول فتوحات بلاد شرقیه بود که منهیان عالم غیب بگوش ارباب بصیرت
... می رسانیدند و شرح این داستان اقبال آنکه در اوراق سابق ذکر یافت که محب علیخان و مجاهد خان ... او
... یکم به تسخیر ... دیگر رخصت یافتند و چون سلطان محمود خان به ... مخالفت ... آمد
و قلعه ... مضبوط ساخت ... همت به تسخیر ... به محاصره آن ... سلطان محمود نیز در لوازم قلعه داری
... استحکام آن سعی موفور بظهور آورد ولیکن از اقبال روز افزون خان خانان ربع مسکون در آن قلعه قحط عظیم
... رسید و سلطان محمود با وجود فراوانی غله ... آذوق ... احتیاط نموده اول حبوبات بیست ساله
... ساله که در قلعه ... ایام فراهم آمده بود ... قسمت کرد و خوردن آن ... جاع ... علت ...

داشت و از [illegible] چنانچه [illegible] تیغ اگر [illegible] پوست و [illegible] از مردان [illegible] در دفتر [illegible] پوست [illegible]
و درین [illegible] شد و صحبت آباد [illegible] بهادران سلطان محمود [illegible] تنگ [illegible] قلعه [illegible] درگاه
معلی فرستاد [illegible] پادشاه [illegible] اخلاص [illegible]
تا بیست [illegible] محب علیخان و مجاهد خان [illegible] با ایشان
[illegible] ساخت و [illegible] پیشکش بندگان حضرت شاهنشاهی [illegible] عالم [illegible] ملک [illegible]
سلطان [illegible] استقلال [illegible] اگر [illegible]
[illegible] این بنده گناه کار [illegible] منتظم [illegible] از معتمدان درگاه [illegible] قلعه
سپرده متوجه آستان بوس شوم [illegible] قبول [illegible] از خدمتگاران درگاه بود
[illegible] قلعه [illegible] سلطان محمود [illegible] رسیده بود [illegible]
و چون [illegible] بهکر رسید مجاهد خان قلعه گنجابه را محاصره داشت [illegible] محب علیخان [illegible] مجاهد خان [illegible] در آنجا
بود [illegible] آمد [illegible] مقاتله روی آورد و از آنجا که [illegible] بود [illegible]
[illegible] به سنگ [illegible] رسید که گرفتار گردید خواجه مقیم [illegible] خواجه [illegible]
بخشی که از درگاه [illegible] به تعیین بود محب علیخان را مواعظ و نصایح در مقام قباحت فهمی آورد [illegible] ساخت که قلعه را
واگذارد و مهر قلعه را متصرف شد [illegible] محب علیخان و مجاهد خان از چنین ملک معمور [illegible] طمع [illegible]
مشکل [illegible] معقول [illegible] مجاهد خان [illegible] شد و محب علیخان با اهل و عیال [illegible]
[illegible] که [illegible] تفرقه و جمعیت آنها انداخته مستقلاً آن ملک را بحیطه تصرف آورد و [illegible]
مجاهد خان و محب علیخان [illegible] قرار داد [illegible] جمع کثیر را [illegible] فرستاد و آن [illegible]
[illegible] در استحکام [illegible] چار دیوار خانه خود را نگاه داشت تا آنکه مجاهد خان
ایلغار خود را رسانید [illegible] مردم [illegible] شکست داد و سه ماه دیگر آن طرف آب [illegible] تا وقتی که بهکر به ترسون محمد خان [illegible]
و برادران او حسب الحکم به آن صوب رفتند [illegible] کوتاه اندیشی و بیخردی خواست که قلعه را مضبوط سازد و چون [illegible]
کاری نمی تواند ساخت از آن اراده باطل ندامت گزیده قلعه را به برادران ترسون محمد خان سپرد گویا آب و هوای آنجا
بالخاصیت چنین است [illegible] کجا و این قسم اراده ها کجا زبان قلم ازین جمله معترضه کوتاه داشته سر رشته سخن را به داستان
سابق پیوند میدهد بجا چون میرزا یوسف خان و اردوی بزرگ به موکب منصور پیوست حکم شد که هر جا کشتیهای پادشاهی لنگر انداز
[illegible] آن باشد معسکر اقبال گردد و روز دیگر آن حضرت بر فیل مبارک قدم سوار شده از آب عبور فرمودند
[illegible] آن حضرت قریب [illegible] زنجیر فیل که در اردوی معلی بود با وجود تندی آب و طغیان دریا همه بسلامت
گذشتند و از غرائب اتفاقات آنکه در اثنای آب گذشتن ماهی جسته بر زانوی آنحضرت آرام گرفت و شگون گیران
حقیقت شناس بر فتح و نصرت تفاول گرفتند و درین راه شهریار شیر شکار [illegible] از کشتی بر آمده به شکار
چیته خوشوقت می شدند چنانچه روزی چیته را به آهوئی گذاشتند و آن آهو از جنگ چیته خلاص شده راه سلامت
پیش گرفت و در [illegible] چیته دیگر رسیده آن آهو را شکار کرد و بر زبان الهام بیان گذشت که چون چیته را با آهو می گذاشتیم به خاطر

جهان پرتو انداخت که درین کار انچه از عالم غیب جلوه‌گاه ظهور رسید صورت حال اخوان قیاس فرمایم اکنون بجا طرح بلند کرده
که او درین مرتبه اسیر پنجه قضا بخواهد شد و بار دیگر الطاف الهی شکار اقبال است و قضا را انچه بر زبان الهام بیان گذشته
بود مطابق آن از کمین بطون بعالم ظهور جلوه نمود و بتوفیق الهی در جای خود نگاشته کلک وقایع نویس خواهد شد و هم درین ایام
سید میرک پسر میر عبد الکریم هروی حکم شد که پیش آمدن حال بطالعه جفر استخراج نماید و نهانیان عجب این بیت بر زبان
قلم او دوید هـ بر دو ری اکبر از بخت همایون ده بر ملک رسد و اندر پی دون بغریب بر آنگه در هنگام مصنف وا الا او
دار الخلافه بدرا استخراج نموده بود و این بیت بر آمده هـ گرچه باشد لشکرت جرار و بیحد و شمار ه ملک با شد
فتح و نصرت در قدوم شهریار ه و چون گذر چوسا مخیم بارگاه عز و جاه گردید عرضه داشت منعم خان خان خانان که مشعر
فتح و فیروزی بود رسید مضمون آنکه جمع کثیر از افغانان بسرکردگی عیسی خان نیازی که در شهور و دلیری سرگروه لشکر مخالف
بود بر سر لعل قبا خان ریخته جنگ عظیم در پیوست و از دیگر مرحلها عساکر اقبال جوق جوق مردم بکومک شتافتند و دم
نقد ز دل بر خود را بر آتش شدند و بلعل خان ... مقاومت نیاورده خاک هزیمت بر فرق ادبار خود بیختند و در
جنگ مغلوبه عیسی خان بدست یکی از غلامان لشکر خان کشته شد و خاقان گیتی ستان عرضه داشت خان خانان را بمجلس
بزرگ شاه نشانید و با این مژده‌های بلند اقبال ارسال فرمودند که بهجت افزای خاطر گرامی گردد و چون موضع دوستی از اعمال جونپور
مضرب خیام گردون احتشام گشت عرضه داشت منعم خان رسید التماس نموده بود که از امتداد محاصره و کثرت استعمال
اسلحه سپاه و آلات حرب اکثر ضایع و ابتر شده اگر درین وقت از قورخانه خاصه امداد رسد بجا خواهد بود ملتمس او بقبول
یافت و حکم شد که اقسام آلات حرب و انواع اسلحه بسرعت تمام بعسکر عالی رسانند و چون حوالی قصبه منیر مخیم بارگاه جهان ستان
شد میر غیاث الدین علی نقیب خان حکم فرمودند که مبلغ وافر از خزانه عالی گرفته بمنسوبان مزار منوره شیخ شرف الدین احمد
بن یحیی منیری و متعلقان حواشی آن آستان و سایر محتاجان قسمت نماید و شیخ یحیی پسر شیخ اسرائیل منیری است و از اعاظم
اولیای هند و بستان و به سلسله چشتیه و طایفه فردوسیه میرسند گویند شیخ را آرزومندی فرزند سرا سیمه داشت
بملازمت شیخ شرف الدین بالی نیچی (؟) شتافت و آن دانای رموز الهی نقش این خواهش از الواح خاطر شیخ خوانده مژده
فرزند خوش وقت گردانیده فرمود که چون بظهور این عطیه غیبی کامیاب گردد بهمنامی ما موسوم سازد و شیخ در تکمیل نفس
و تهذیب اخلاق پایه بلند دارد و بسا مطالب تصوفی را بعبارت منقح و رسالت تحریر کشیده و کتاب معدن المعانی
و گنج لا یخفی و شرح آداب المریدین از زوارد خاطر فیض مظاهر ایشان است و سه مجموعه مکتوبات که بعضی از طالبان
و مریدان خویش نوشته اند یکی متضمن صد و پنجاه مکتوب و دیگری مشتمل بر صد لاطفه و دیگری محتوی بر بیست و پنج
شیخ معاصر سلطان محمد تغلق بوده و در بدایت حال پیوسته در کوه صحرا بسر برده ریاضات شاقه کشیدی تا آنکه در و
بشرف ملازمت شیخ نظام الحق و الدین رسید و به اشارت ایشان بخدمت شیخ نجم الدین فردوسی شتافته ارادت
آورده و مراتب بلند عروج نمود و بالجمله چون رایات کشورکشا بموضع شیرپور ورود اقبال فرمود راجه تودرمل سعادت
آستان بوس دریافته و حقایق عساکر منصوره مشروحاً معروض داشت و در باب آمدن منعم خان استمزاج نمود حکم
گردید که از دو گروه باستقبال بیاید و دیگر امرا در مرحلهای خود بخدمت مرجوعه قیام نمایند همان شب راجه رخصت معاودت
یافت و هم درین ایام عرب پسر هاشم خان که خالی از جوهر ذاتی و رشدی نبود به نیابت پدر خود در درگاه خدمت می نمود

[illegible] بود [illegible] و وقایع بنگاله [illegible] یافت [illegible]
[illegible] آن حصار [illegible] اقبال [illegible] خان خانان [illegible]
[illegible] دولت و اقبال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم چون [illegible] دولت [illegible]
[illegible] آن [illegible] اقبال [illegible] نصرت [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] خان خانان [illegible]
[illegible] و آن [illegible] تقانین اخلاص [illegible]
[illegible] محمد قلی خان برلاس [illegible] خان و اشرف خان و مجنون خان و خان عالم [illegible]
در این [illegible] مدت سعادت پذیر بوده بود دولت زمین بوس دریافتند و تجملین دیگر امرا و سرداران
و بگیر [illegible] فوج فوج [illegible] بسجدات عبودیت تقدیم رسانیده [illegible] و تحسین [illegible]
کشور ستان اطراف قلعه را بتحقیق نظر سنجیده تسخیر جاجی پور که در فتح قلعه دخل عظیم داشت [illegible]
و خان عالم و میرزا علی علم شاهی [illegible] راجه [illegible] فوجی از بهادران [illegible]
شایسته همراه گرفته متوجه تسخیر آن شدند جاجی پور در محاذی پتنه واقع است و دریای گنگ [illegible]
هزار جوش و خروش [illegible] ازانجاست [illegible] روز ایلچی داود [illegible] خان خانان سعادت [illegible]
[illegible] رایات اقبال خان خانان خالدین خان نزد داود فرستاده پیغام گذارده بود که هنوز [illegible] صلاح [illegible]
[illegible] بحال خود باید کرد و تیشه بر پای دولت خویش نباید زد و باعث چندین هزار خون ناحق نباید شد [illegible]
[illegible] خود [illegible] مصحوب خالدین خان بدرگاه فرستاده [illegible]
معروض داشت که من از تقصیرات گذشته نادم و پشیمانم و لودی که مرا به این ره نشانیده بود [illegible] خود رسید اکنون [illegible]
اطاعت و فرمان برداری [illegible] دارم که قدری از این ملک [illegible] مرحمت شود که روزی چند در تلافی تقصیرات سابق کوشیده
بسعادت آستان بوس سر فراز گردم و چون مصدر جرائم عظیمه شده ام بالفعل با حرز دولت ملازمت جرأت
نمیتوانم نمود حضرت خاقانی در جواب فرمودند که اگر باطن او از فروغ صدق روشنی دارد و زبان او با دل موافق
[illegible] توهم و مخاطره روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهد که از آنچه در مخیله او گذشته باشد به تفقدات
و تلطفات بشرف اختصاص خواهد یافت و اگر محض کذب و دفع الوقت است یکی از این سه شق باید اختیار نماید تا جان
و مال و ناموس چندین هزار کس عرضه تلف نگردد اول آنکه ما و او تنها بعرصه همت قدم نهاده با یکدیگر مبارزت نماییم [illegible]
الهی و تأیید آسمانی هر که نصرت یابد ملک از آن او باشد و اگر بدین جرأت همت او یاوری نکند یکی از مردم خود را که [illegible]
[illegible] دل و قوت بازو از دیگران امتیاز داشته باشد اختیار نماید و ما نیز یکی از بهادران [illegible]
تا این دو [illegible] هر که ظفر یابد فتح از آن سبب باشد و اگر بر این قسم قرار نتواند داد یکی از فیلان جنگی خود را انتخاب [illegible]

بر لیلی بچگک و مقرر ساختند و از این جهت هر که هم عالیجاه بیروزی از آن جانب باشد و ذکر سرداری بود و بعد چون هیچ یک این شتوف
راضی نشده و بی تکلف آن رو نه خیز داد و بجانب شکوه حضرت ذوالقدر بوجود درگاه قدرت و مقاربان این حال حاجی پور
همت بهادران پوردار بی اشتان فسیح شده بتفصیل این احوال آنکه چون معروض رسید که عساکر حضرت با آنکه بجا جهان حاجی پور
مغرب رایت فتح وپیروزی را اتقاع خواهد یافت خاقان گیتی ستان برحیل شتافتند از آنجا حاجی پور مرل می شد
پطنه و در بین راه سپاهیان جنگ منصور و ند اگر چه در و بهادران خان نشاد و کار بر و از بهای دلاوران عرصه کارزار چنانکه
با تشخیص می بایست ادا بجا نمی بطلوع می آمد که آتش قتال شعله افروز نشده و بازار نبرد و حرب گرم است و به توقف جمعی از بهادران
کار طلب را و کشتیها نشانیده بودند به تعیین فرمودند و شخصان ابر بوستند از جان گذشته قرابت چند بر همراه آورده و بهادران
آتش بخوبی در بیان عطا و اقبال را و افروختن حمله‌های دستانه بکار برده ضیم را به دارد اشتند و بعد ازان مردم بکومک رسیده
بودند که عطا را حاجی پور فتح شد و فتح خان پسر حاجی خان بجلس که از سرداران عمده بود با گروه انبوه از مخالفان
روزگار در عرصه کارزار افتاد و بقیه السیف بصد جان کندن رخت حیات بساحل نجات رسانیدند و بعضی از آتش
ابحرت امرا بشهر آتش زدند و خان عالم بر آن پل برو داشت شتابان گردید و در اجه گجپتی با بیادهای شمشیر باز و میرزا علی
اکبر شاهی و سید همین بخاری با خان عالم خود بهادران پل نمودند و اکثر از بهادران کار طلب را دست همت بکار رسید و این فتح که
سرنامه فتوحات ممالک شرقیه بود و جمال آرای شاهد مقصود گردید فتح قلعه پتنه بکلید اقبال خاقان گیتی ستان و ذوالا
منصور داده و بلغار آنحضرت متعاقب و چون طلال فتح و اقبال به مفارق بهادران قلعه گشا افتاد و شعشعه انوار عظمت و
شکوه بان دیار تافت رونق دیگر در عساکر فیروزی تاثیر پدید آمد و دلاوران هر به صولت تلاش خدمت از یکدیگر گوی سبقت
ربودند و مخصنان دل بای داده پرده یاس کشیدند و ایام انهدام مبانی دولت افاغنه نزدیک رسید و مقارن این حال حاجی پور
که اعتضاد قوی اهل قلعه بود و به تیغ همت اولیای دولت مفتوح شد معهذا که داود که مست باده غرور و پندار بود و جلا قدم
سعادت بنهاد و راه اطاعت و فرمان برداری نمی نهاد و بهمان طور در مقام ضلالت و جهالت استاده تدبیری بجهت نجات خود
نمی اندیشید تا آنکه شب بیست و پنجم امرداد ماه الهی که مست بی شعور افتاده خبر از خود نداشت جمعی از خبر اندیشان او را اتفاق
نموده او را بر کشتی انداخته راه بنگاله پیش گرفتند و گوجر خان که عمده دولت او بود با مجموع فیلان و عموم سپاهیان از دروازه
آهو خانه بر آمده براه خشکی فرار نمود و غریب شورشی و وحشتی در قلعه پدید آمد افغانان سرر شته تدبیر و صلاح از دست داده
نمی دانستند بکجا باید رفت و چه باید کرد بعضی از اضطراب و هول جان در آن تاریکی دریا را از کشتی تمیز نکرده غریق بحر فنا گردیدند
و بعضی که خود را بکشتی انداختند از هجوم مردم با کشتی فرو رفتند و جمعی انبوه بجهت تلاش بر آمدن پایمال کثرت و ازدحام
گردیدند و طائفه که راه بیرون شدن نمی یافتند خود را از برج و دیوار بخندق انداخته بکوی نیستی فرو رفتند و در آن
شب که صبح اقبال اولیای دولت بود از کثرت شور و شغب حقیقت حال از قرار واقع منکشف نمی گشت چندی صورت
شبخون در اندیشه تو هم مباهی می نمودند و بعضی نقش گریختن داود بر هم خوردگی مخالفان بر لوح یقین می نگاشتند
تا از زبان مشخص شد که حقیقت کار چیست و آن شمسوار عرصه اقبال به فیل بال سندر که از فیلان خاصه بمزید جرات و حسن صورت
انتظام جسته و تندی رفتار امتیاز داشت سوار دولت شده در آن دل شب عزیمت تعاقب و پیش نهاد همت عالی
کردند و منعم خان فرق خدمت بر زمین ادب نهاده معروض داشت که تا نور افروزی آفتاب عالمتاب توقف موکب جلال

از لوازم حزم و احتیاط است و چون به نوید فتح و فیروزی زنگ زدای وجود اعدای دولت گردید و بنگاله
زای جهان آمد و بدان عمل ... خان خانان بجز قبول ... گردید و تسخیر آن ... در ...
در ظل عدالت ... ساخت و غنائم موفور از فیلان نامی و اجناس نامحصور به تصرف اولیای دولت درآمد
و بعد از انتظام مهمات و استحکام قلعه ... که همراه طوائل خاصه بود ... با فوجی از بهادران ...
متعاقب گوجر که خلاصه فیلان را همراه گرفته بدر رفته بود ایلغار فرمودند و حکم شد که خان خانان از عقب ...
... که با آن ... باشند و چون ورود موکب اقبال به ... اتفاق افتاد عنان عزیمت به دست توکل سپرده
سوار ... گذشتند و ملتزمان رکاب فیروزی نیز متعاقب آنحضرت بی تامل و توقف اسپان را در آب انداختند و
با وجود جوشش و خروش دریا و طغیان آب میامن تائید غیبی دامن حیات ... از موج ... گشته ... و همه در سایه
موکب عزت بسلامت گذشتند و قریب قصبه دریاپور که ... کروه مسافت بوده باشد عنان باره جهان نورد
بازکشیدند و چون شب بوده طغیانی ... روزگار اعدای دولت ... مراعات خاطر ملتزمان رکاب اقبال فرمودند
در کنار آب ... استراحت اتفاق افتاد و مجنون خان و شهباز خان و چندی از امرای کار طلب نکاهشی ...
تعیین نمودند اگرچه گوجر ... ایلغار گرفتار نشد و بصد جان کندن سری بسلامت بدر برد و درآن سراسیمگی
و اضطراب با جمع کثیر در دریای پن پن غریق بحر فنا گردیدند و دویست و شصت و پنج زنجیر فیل تصرف اولیای دولت
درآمد و ازین فیلان اکثر بجنس صورت و سیرت از آستگی ... داشتند و دران شب که موکب دولت در کنار دریای
گنگ نزول اجلال داشت چند کشتی مملو از اسباب و اموال بر ... اعدای اقبال در حوالی معسکر اقبال
پیوست و غنائم موفور به تصرف مجاهدان عرصه کارزار افتاد و از آنچه عموم خلائق وارد و بازاری را در سر
راه ها و گذرهای آب بدست آمد زیاده از احصای شمار است بالجمله چنین لشکر آراسته که بکیفیت و کمیت مثل
آن لشکرها و قرنها سامان نتوان نمود بتائید اقبال روز افزون بنوعی ویران و ابتر گردید که مافوق آن متصور
نباشد و چنین ... از ... طالع ... پیوسته بود بدست افتاد و بعضی خان خانان بپاسبان رسید و در نیوفت
از خان خانان و سائر امرا ... خواستند که هر کدام در خور استعداد و دریافت خویش صلاح دولت و صواب دید
وقت بموقف عرض رسانند جمعی چنان لائق دانستند که تا گذشتن موسم باران درین ملک توقف فرموده به انتظام
و استحکام ولایت مفتوحه باید پرداخت و این گلبن نو شکفته را از خس و خاشاک مخالف پاک باید ساخت و بعضی بران
رفتند که بی تامل و توقف متوجه تسخیر بنگاله باید شد تا غنیم را فرصت بخود پرداختن و جمع ساختن نشود و حضرت خاقانی
از فروغ باطن و غیب دانی بر کنکاش ثانی تحسین فرموده عزیمت تسخیر بنگاله پیش نهاد همت عالی ساختند و منعم خان
خان خانان با بسیاری از امرای نامدار و بهادران جلادت آثار و دیگر جوانان جان نثار که شمار آن به بیست هزار سوار
میکشید به تسخیر بنگاله رخصت یافت و جاگیر از ین مردم در صوبه بهار مرحمت شد و راجه تودرمل که مهد ... خدمات
پسندیده گشته بود بعلم و نقاره امتیاز بخشیده به رافقت خان خانان تعیین فرمودند همچنین دیگر ملازمان عتبه اقبال در
لشکر مقرر شدند فراخور استعداد و شایستگی خویش بمناصب بلند مراتب ارجمند شرف از دیاد یافتند و اسامی آن جماعت
آن لشکر بدین تفصیل است محمد قلیخان برلاس محمد قلیخان قاقشال تیاخان اشرف خان خان عالم شاهم خان

بابقیان را بجهت نوکران لشکرخان و لا خان و محمد خان میرزا قلیجان سلطان و آقا محمد خان و حسن خان و حاجی یوسف خان
قلیب خان و از آن جمله عنایات نامحدود عالیه بجانب اولیای دولت کریم متعلق غضنفران شوکت گشته اند همگی ظفر اعتصام باقیجان حیله سلطان شاهقلی
و بعد از ترتیب عساکر و انتظام مهام امید بر ارباب مراجعت حکمت دار انخلافه ارتفاع یافت و حکم شد که میرزا یوسف خان با سپاه
سابق اردوی بزرگ را از راه خشکی همی آورده باشد و چون ظاهر قلعه در پاپور مورد نزول رایات اقبال گردید تسخیر قلعه ببهانه حسن
و جلوس بهادر همت عالی شده و آن قلعه ایست نهایت عظیم که در وسعت و رفعت و استحکام بعدیل و نظیر خود ندارد و از هر چهار
طرف به رود آن دریای عظیم و زراعت بسیار شود و اصلا محتاج باران نیست و چشمه های خوشگوار بسیار دارد و جوانب آن
چون آب شیرین از می آید و بر فراز کوهی است که اگر به برج آسمانی دعوی همسری می نماید سزاوار است و بسبب چند ملک سند
برنگ که محمد و ید و مهره با سپاهیان و بیگانه بهم وحشت و دولت این قلعه چنانچه باید است که محاصره آن ممکن نیست و بکثرت جمعیت و فزونی
آلات قلعه گیری تسخیر آن محال این قلعه را محمد خان کبراتی و پیش حسن بهادرخان در تصرف داشته و فرجت خان با خود
ثابت است به تسخیر آن رخصت یافت و مظفرخان که هنوز تجلید در تقصیرات سابق بود لیکن سعادت کورنش در یافت و بعد از آن
و مقرر شد و حاجی خان سیستانی و فتح قلی حسین عالی دهد او و جلال و خواجه شمس الدین خوافی و باقی خان کولابی و جمعی دیگر
از بهادران عرصه کارزار به رفاقت او تعیین فرمودند و چون همت جهانگشا از انتظام این لشکر فیروزی اثر و اپرداخت از آن
منزل کوچ فرموده و در جهاد و شیر پور و صول موکب منصور اتفاق افتاد و در آن روز از کشتی فرود آمده منزل میرزا یوسف خان را
بمقدم گرامی رونق آسمانی بخشیدند روز دیگر صادق خان نیز بجز است اردوی معلی رخصت یافت که در کوچ و مقام احتیاط
تمام مرعی داشته باکی نماید که از عقب پامال نشود و مردم اردو دست انداول و دراز ننمایند و از این منزل موکب ظفر نگار از راه
الله آباد متوجه پیش شد یک شبانه روز بسرعت هر چه تمام رانده روز دیگر بجونپور رسیدند و شاهزاده های عالی مرتبت پیرد گیان
سرادق عفت که چشم انتظار بر شاهزاده و دیده داشتند بسعادت ملازمت کامیاب گردیدند و سایر پرستاران این عتبه خلافت
بدولت کورنش و زمین بوس عز اختصاص گرفتند و در آن حال دور بینی و مراعات حزم و احتیاط روزی چند در این مصر توقف
و قضه رایات جلال صلاح حال دانسته به تنظیم و تنسیق ممالک مفتوحه توجه فرمودند تا ولایت بهار و سایر آن دیار از غبار فتنه و
آشوب منفی گردد و تسخیر ولایت بنگاله نیز بسهولت میسر شود و قضا را در این چند روز به عرض اشرف رسید که قاسم خان مشهور بکاله
محمود با جمعی از اوباش افاغنه بجد و بهار آمده اعلام فتنه و آشوب مرتفع ساخته اند آن رموز در آن کار حسابه سلطنت
میرزا و جلیجان و شاه غازی خان و میر علاء الدوله قزوینی را با فوجی از بهادران کار طلب بدفع ارباب فساد رخصت فرمودند
و حکم شد که با تعاقب محسن خان و سایر جاگیرداران آن صوب باطفای نایره فتنه و آشوب همگی همت بندند و تا میرزا کار رسید خدمت
شده و در اندک فرصتی تمام آن مقهوران را آواره دشت غربتی گردانیدند و چار زنگی چارچمن ملک بهار از خس و خاشاک اهل ادبار
پاک گردید و از سوانح این ایام معاقب شدن صادق خان است و محرومی او از سعادت کورنش پیش از این سمت ذکر
یافته که او را که با میرزا یوسف خان بجز است اردو و آذوقه تعیین فرمودند که از راه خشکی سر کرده بدار الخلافه رسانند و در جنگ
فیلان فاصله را از آب جو سا میگذرانیدند فیل لالخان که از نوادر روزگار بود در جوش مستی تلاطم امواج غرق بحر فنا گردید چون
اردوی معلی ملحق شد و مسموع این واقعه معروض پایه جلال گشت صادق خان را معاتب و مورد عتاب ساخته از نظر مرحمت
انداختند و حکم شد که بی او را که سعادت کورنش بولایت پیشتاب هر گاه فیل الجم البدل آن قوا شد بجز رسانیده متوجه ملازمت شود

معاودت نمودن موکب منصور بمستقر خلافت و رسیدن مژدهٔ فتح ولایت بنگاله

چون خاطر قدسی مظاهر از انتظام ممالک بهار و اینه دولت رایت مراجعت بمستقر اورنگ سلطنت ارتفاع یافت و در ساعتی مسعود
و روز همراه الهی نهضت عالی از جونپور اتفاق افتاد و لشکر از غبار کلکهای مشکوه که جهت تسخیر بنگاله تعیین شده بود خاطر قدسی دل
نگران بود که در بنوبت مژدهٔ فتح بنگاله بسرت افزای خاطر قدسی مآثر گردید و مجملی ازین تفصیل آنکه چون افواج قاهره تعاقب لشکر
مخالف کشتند بعضی بسبب ترس که به تیغ بیت اولیای دولت مفتوح گشت و افغانان مقهور تاب مقاومت لشکر منصور نیاورده
راه فرار پیش گرفتند و بعد ازان منکر بحور و تصرف اولیای دولت درآمده با جمعی کلان زمین داران که او را گذر منزلها
معیر ملک است و پوران مل راجه گبند و راسا که زمینداران آمده خانخانان را دیدند و لوازم اطاعت و بندگی بجا می آوردند
و بدرجه دولتخواهان منتظم گردیدند بهمین طور رنهاگل پور و کهیل کانوی جنگ بتصرف اولیای دولت درآمد و چون موضع گرهی نزدیک
شد که ظفر قرین گشت بتحقیق پیوست که اسمعیل سلح دار که داود او را خطاب خانخانانی داده بود با نام داود بالشکر بسیار قلعه گرهی را
استحکام داده و صفت شرائکه از آنجا تا گدهی تمام زمین در زیر آبست و عبور لشکر منصور در نهایت تعذر دشوار است و این گرهی
بمنزله دروازه ملک بنگاله است از یکطرف او کوه سر بفلک کشیده که صعود بران از محالاتست و جانب دیگر بدریای گنگ اتصال
دارد و میان آن قلعه مستحکم واقع است امرا مجلس کنکاش آراسته در افتتاح این عقده دشوار رتبه بیکار بردند و بعد از گفت و
شنود بسیار برهنمونی زمینداران رای همه بران قرار گرفت که از میان ولایت نکهی راجه راستی نشانی داده که چه عبور بادها
بادیه واران کرده بوده مشکل است اما سواران جریده بهر حال می توانند گذشت و مناسب آنکه فوجی از بهادران تیز دست
بدان راه شتابند و فوجی دیگر ازین راه راست متوجه شوند لیکن که پای همت مخالفان از جای برود لاجرم مجنون خان قاقشال
را با بسیاری از بهادران کار طلب به آنصوب تعیین فرمودند و قیاخان با فوج شایسته بهمین راه راست شتافت و سپه خانخانان
باانبوه لشکر در جای خود بود که ابواب فتح و فیروزی بر چهرهٔ مراد اولیای دولت خداداد گشاده شد ظاهرا جمعی از ملازمان خانخانان
نیز جلوی نموده بیشتر از افواج خود را بسر پله رسانیده اند و مقارن آن قیاخان با فوج آراسته بسر پله رسید و صیت آمدن مجنون خان
نیز با فوج دیگر از راه متعارف بلند آوازه شد و یکبارگی ارکان همت مخالفان تزلزل پذیرفته سررشتهٔ ثبات از
دست دادند و سر اسیمه راه پیش میگرفتند روز دیگر خانخانان صفوف آراسته خود را رسانیده مجنون خان نیز بسعی اقبال ملحق شد
و بی تردد و محنت چنین محکمه صعب بهیامن اقبال روز افزون مفتوح گشت و چون مژدهٔ این فتح ز عرائض منعم خان و دیگر دولتخواهان
بمسامع عز و جلال رسید خاقان بلند اقبال سجدات شکر ایزد متعال تقدیم رسانیده فرمان استمالت بنام امرا ارسال داشته به انواع
نوازش و مراحم سرگرم فتوحات بی اندازه ساختند و ریحلا غازیخان بدخشی و جمعی دیگر از کابل بسجادت آستانبوسی
رسیده مشمول عواطف بیکران گردیدند او از علوم ظاهری و تهذیب اخلاق بهرهٔ تمام داشت و از مخصوصان و مصاحبان
میرزا محمد حکیم بود و برهنمونی سعادت ازلی و بدرقهٔ همت عالی و بمسانی فطرت بلند بلطف خدمت پاسبانان جهان بدولت
ملازمت سربلندی یافت و چون نواحی قصبه تانک مخیم بارگاه کیوان شکوه گردید از عرضه داشت منعم خان خانخانان بمسامع
عز و جلال رسید که داود آواره دشت ادبار شد و بیامن اقبال روز افزون خاقان ربع مسکون افواج بحر امواج مداراهها
تانده که مرکز ولایت بنگاله و حاکم نشین است در آمد و تفصیل این مجمل آنکه چون گدهی مفتوح گشت داود نا سپاه صدمات عساکر
نصرت لوا نیاورده سراسیمه از راه دریا بجانب ساتگانو روی ادبار نهاد که شاید در حدود اودیسه خود را جمع ساخته چندی

[illegible] الرحیم آورده معاف شده و از صوب [illegible] خانخانان [illegible] درآمده باستقبال [illegible] کشیده و اسرار
[illegible] ممالک مفتوحه [illegible] و چون حقیقت حال او بعرض داشت خانخانان [illegible] جلال [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] فرموده [illegible] و آفرین بخانخانان [illegible]
مرسل داشتند [illegible] منزل [illegible] دار الخلافه شده [illegible] و از سوانح این ایام رحلت خواجه جهان است
[illegible] آسمانی [illegible] بجانب او [illegible]
[illegible]
[illegible] و چون [illegible] رایات اقبال [illegible] خان [illegible] از سعادت ملازمت درین مدت
محروم مانده بود دولت زمین بوس دریافت و چون [illegible] دار الخلافه نزول موکب گیهان شکوه اتفاق افتاد
عزیمت طواف مزارات مقدسه دهلی و اجمیر پیش نهاد خاطر حق شناس گردید و از همان منزل آگره را دست چپ [illegible]
متوجه دار البرکة دهلی شدند و در آن سفر سعادت لوازم زیارت و نیازمندی بشرائط تعظیم و حق شناسی بتقدیم رسانیدند
و مجاوران آن بقاع مقدسه و سایر محتاجان را به نذورات و تصدقات بهره ور ساخته بسحاب مکرمت غبار احتیاج از چهره حال
فقرا و مساکین پاک شستند و از راه نارنول بقصد زیارت روضه معینه منوره فیض اساس اجمیر شدند و چون حوالی نارنول
مضرب خیام سپهر احتشام گشت خانجهان از لاهور رسید و رشک نگاه سعادت رکاب بوس دریافت و باقسام عواطف
و مراحم شرف اختصاص گرفت و مقارن این حال خان اعظم میرزا عزیز کوکه نیز از گجرات آمده بدولت آستانبوس سعادت جاوید
اندوخت و بجلایل عنایات و نوازش چهره عزت برافروخت و موکب گردون سپر بمبارکی و فیروزی بدار البرکه اجمیر نزول اقبال
فرمود و خاقان بحر نوال مراسم زیارت و نیازمندی بتقدیم رسانیده و مجاوران و سایر محتاجان را به انعامات و ادرارات بهره ور
گردانیدند درین ایام که خطه اجمیر بنور حضور پادشاه صورت و معنی رونق آسمانی داشت رای رایسنگه از قلعه سوانه بدرگاه
معلی آمده عرض نمود که چند سال در حدود جودهپور شورش انداخته و عساکر اقبال که بتسخیر سوانه اشتغال دارند چنانچه باید
بدفع آن ملاعین نپرداخته که اگر فوجی دیگر بتنبیه و تادیب او تعیین شود مناسب دولت خواهد بود رای رایسنگه رخصت انعطاف
یافت و حسب الالتماس او طیب خان و سید هاشم بیگ توقبائی و محمد قلی ترکمان و خرم خان و عظمت خان و سوره اسپ با فوجی
از غازیان عرصه همت باستیصال آن برگشته حال مقرر شدند و بعد از وصول عساکر اقبال چند سال تاب مقاومت نیاورده
از حدود رام پور خود را بشعاب جبال و کریوهای دشوار کشید و بهادران نصرت قرین تیز روی همت بکوهستان نهاده مقهوران
را تعاقب نمودند و بسیاری از کفار شقاوت آثار علف تیغ آبدار شدند و بقیة السیف همراه آن برگشته روزگار
آواره دشت ادبار گردیدند و غازیان فیروز [illegible] شده عنان همت از تعاقب او باز داشتند و بی طلب بدرگاه
معلی معاودت نمودند و ظهور این جرأت [illegible] ناپسندیده افتاد و بجهت عبرت دیگران حکم شد که روزی چند
در زندان ادب محبوس باشند و چون خاطر اقدس از انتظام [illegible] خان اعظم را بجلایل تفقدات شرف اختصاص
بخشیده بحکومت و حراست ممالک گجرات رخصت انعطاف ارزانی داشتند و موکب گیهان شکوه بصوب دار الخلافه
نهضت اقبال فرمود و حکم شد که از دار البرکه اجمیر تا مستقر سریر خلافت در سر هر کروه چاهی پخته و مناری بجهت علامت
کروه اساس نهند و سرهای منار را بشاخهای آهو که درین راه شکار شده زینت بخشند تا ره نوردان بادیه سعادت

را افضا دست و دلیل ابواب رسید و خاقان مسعود و خصال ایمان دولت و اقبال در ساعت سعادت طلوع [illegible] ابواب فتوح
فقیر [illegible] نزول اجلال [illegible] شد از لطایف وقایع که در بدو [illegible] ظهور یافت اساس [illegible] است و آن [illegible]
آنست که [illegible] بر چهار ایوان [illegible] کرده پادشاه حقایق آگاه شبها [illegible] در آن [illegible] محفل [illegible] و اولیای
مجلس [illegible] ایام [illegible] روزگار [illegible] در ساعت [illegible] از خواص و عوام در [illegible]
علمی [illegible] آمده [illegible] و [illegible] و در [illegible] حقیقت
و معرفت گرفته [illegible] از [illegible] سحاب [illegible] مناسب [illegible] اشرف
[illegible] طلب اهل استحقاق بوده و در آن شب [illegible] جمیع السعادت
او که محفل [illegible] ضابطه چنان قرار یافته بود که از ایوان [illegible]
و امرای کرام [illegible] و در ایوان جانب جنوب فضلا و علما و ارباب دانش [illegible]
[illegible] کردند و در ایوان طرف مغرب سادات عالی درجات و اهل نسب [illegible]
و در صفه [illegible] صوفیان صافی باطن و اصحاب حال بزم حقیقت گرم دارند و همواره ارباب ظاهر اشکال
خود را در عرض بیان جلوه داده از دو ارادت طبع وقاد [illegible] فتوحات [illegible] جواب [illegible]
[illegible] و اصحاب باطن چراغ افسرده خود در [illegible] شمع معرفت روشن [illegible] ساختند و به نکات [illegible]
دقیق از حقایق و معارف بر زبان [illegible] بیان که ترجمه احکام ایزدی [illegible] و [illegible] خود وقت [illegible]
خویش بهره ور می شد ۵ ساقیا [illegible] چون شراب اندر دهد [illegible] گوید [illegible]
[illegible] دیدن [illegible] زنده [illegible] مرده دلان روزگار را [illegible] عاطفت حیات
جاوید می بخشیدند و از سوانح این ایام آمدن خواجه شاه منصور است از بنگاله به درگاه سپهر پایگاه به وکالت
سپه سالار خانخانان [illegible] جاگیر خانخانان در صوبه بهار بود چون به یمن اقبال روز افزون خاقان ربع
مسکون ممالک بنگاله [illegible] شد خانخانان خواجه شاه منصور [illegible] دیوان سرکار او بودند به درگاه عالی
فرستاده التماس نمود که جاگیر من در آن صوبه تنخواه شود و خاقان ممالک ستان ملک بخش ملتمس او را به عز قبول
مقرون داشته جاگیر [illegible] خواه [illegible] خواجه شاه منصور [illegible] ضمن جوهر فطرت و کاردانی خود
را [illegible] به حضرت جلوه داده [illegible] ضابطه [illegible] جمیع ممالک محروسه
[illegible] عمال [illegible] کفایت [illegible] چون همگی نیت حق اساس خاقان
حقیقت شناس مصروف [illegible] بر آنست که کافه بنی نوع انسان در ظل معدلت آسوده بوده رعایا و زیر دستان
که ودایع بدایع آفریدگارند [illegible] فارغ البال زندگانی نمایند و به یمن آثار عدل و احسان
ولایت معمور و سپاه موفور و منسوبان دولت ابد پیوند کامیاب و مسرور بوده باشند و [illegible] مواجب
[illegible] تفاوت پست و بلند [illegible] از [illegible] عدالت [illegible] یافت که چون در
آغاز جلوس [illegible] خلافت [illegible] جمیع قصبات و قریات [illegible] موافق حال حاصل
[illegible] تمام ممالک محروسه [illegible] آورده

جمیع سنوات قمری از وجه مشاهره که اعتبار و دانشمند بدیشان بر حسب حاجت رسانند و در زمان سلاطین جریب را از طناب ساختند
و در خشکی و تری تفاوت می‌کرد و در حیث آن نیز ارباب تغلب می‌شدند بنابران حکم شد که جریب از نی سازند ترتیب داده
و حلقه‌های آهنی اتصال دهند و از قدیم جریب پنجاه و دو گز بود از غرض لاهوری رفاهیت رعایا با شصت درع قرار یافت
و عمال متدینین به تحصیل محالات تعیین فرموده و با آنکه ولایات گجرات و سورت و بهار و بنگاله داخل نیز احاطه را جهت
سرحد آن از ضابطه مستثنی داشته بود در حدود کابل و قندهار و غزنین که تشخیص و نیم و سواد و بجور و تیراه و بنگش
و ملتان و دکن داخل قلمرو پادشاهی شده بود و صد و هشتاد و دو عامل نامزد کرده بهر کدام یک کرور تنکه
حواله شد و این جهت به جهت کرودی اشتهار یافتند و جمیع ملازمان عتبه خلافت را در خور شایستگی مراتب
و پایه خدمت در جمله صحبت دار سپاهی و نوبت سرداری مناسب قرار داده حکم علوفه نقدی شد که موجب
خود را فصل بفصل از خزانه‌ها به تسلیم یافته باشند چون بعضی امرا و منصبداران در نگاهداشت سپاهی و داغ
حق لشکر به داغ نیاورده نوکران کسنه قلعه‌ها بای خیار نیز سر روز پیش آگاهی و در منصب جاهی سر فرستند
بنابران ضابطه داغ مقرر شد و منصب از ده باشی تا پنج هزاری قرار یافت و هر کدام را علوفه تعیین فرمودند
و بیست و چهار مقرر شد که منصبدار اسپ و فیل خاصه خود را جدا داغ رسانند و سپاهی اگر لایق سه اسپه باشد سه
اسپ و اگر لایق دو اسپه باشد دو اسپ و اگر لایق یک اسپه باشد یک اسپ به داغ رسانند و همین طور هر کدام را علوفه
مقرر شد و اسپان از پنج مرتبه قرار داد به اول عراقی دوم ترکی سیوم یابو چهارم تازی پنجم جنگله و از ضابطه‌های پادشاهی که در این
ایام رایت ظهور بر افراشت تعیین واقعه نویسان است صفت لفظ از نویسند یا می زبست قلم که به تجربه فهم و شایستگی خدمت حضور آراستگی
داشتند به خدمت واقعه نویسی خلعت امتیاز پوشیدند و حکم شد که هر کدام یک شبانروز آنچه در مجلس بهشت آیین بگذرد در قید کتابت آورده
جمیع احکام را به رساله و معرفت شخصی که به عرض آن روز باشند استحکام بخشند و مدار سر رشته احکام بر واقعه نویس نهاده آمد که تا داخل واقعه نشود و
پیاد داشت مهر ارباب دخل نرسد معتبر نباشد و از مخترعات این ایام تعیین چوکی نویسان است که جمیع منصبداران و احدی و غیره
که بیایش خود حاضر شوند تصحیح او رسند و قبوض علوفه که از خزانه عامره تنخواه یابند به تصدیق و مهر او معتبر باشند و یکی مجملی از سوانح

بنگاله و مبارزت خانخانان به داود افغان و شکست دادن او و بتائید ملک منان

چون به عنایت ایزد سبحانه ملک وسیع بنگاله تسخیر اولیای دولت در آمد و داود به سبب سوء انجام وادبیه روی ادبار نهاد و سلیمان و بابوی منکلی با دیگر افغانان
بجانب گهوره گهات آواره شدند و خانخانان باتفاق راجه تودرمل تا ندره را خطه تصرف آورده به انتظام ممالک مفتوحه همت گماشت و محمد قلیخان
برلاس را با خواجه عبدالله و محمد قلیخان توقبایی و نیابت خان و قمرخان و مقبول خان و قیابیگ و طرکیا بیگ و دیگر مبارزان عرصه پیروزی
بتعاقب داود تعیین فرمودند و مجنون خان و بابا خان و جباری و میرزا بیگ و خالدین جیحی از صوب گهوره گهات و مرادخان را با فوجی از طرف
فتح آباد و اعتماد خان را با جیدهی به جانب انکام رخصت نمودند که سرحدها را مضبوط ساخته رعایا و زیردستان را از آسیب ستمگاران محافظت
نمایند و در این وقت خبر رسید که جنید کررانی که از درگاه معلی فرار نموده بود از گجرات و دکن بحدود جهارکند آمده و کمین فتنه است لاجرم راجه
تودرمل و قیاخان و نظر بهادر و ابوالقاسم نمکین با فوجی از بهادران بدفع او همت گماشتند و بتائید آسمانی مصدر خدمات و فتوحات
عظیم شده محمد افغان آورده دشت ادبار گرد امید شد و جنید به خیال سحبال صفت ناکامی کشید و اولیای دولت به عنان نصرت و اقبال برو ون
معاودت نمودند و قاقشالان نیز در حدود گهوره گهات از دولت نمایان ظاهر ساختند و سلیمان منکلی انقضای لم یزلی مسلمانان شد و غنایم

بوقوع به تصرف اولیای دولت درآمده اهل و عیال منهوران ... به قصد یکدیگر دیده و سعادت این حال محمود خان ... گشتند
و محمد خان ... و چندی از جهت ... قضیه سلیم ... غبار شورش ... گشتند و راجه ... خالصه ... آنها ... محمد
و جنگ ... جانب ... اتفاق و ... سکندر ... محمد ... آوارگی پیش گرفت و چون این شورش ... و ...
... که چند ... ولایت ... هنگامه ... و آشوب گرم ساخته است ظاهرا ... به جهار کرد ... بود که ...
یکدیگر کاره ... توانند ساخت از اتفاقات حسنه صحبت میان آنها خوب برنیامد و چند به ناکامی معاودت نمود و راجه تود رمل
از استماع این سانحه به عزم ... و دل قوی کرد ... بدر افغه ... نظر بهادر و ابو القاسم نمکین و محمد خان ... سلطان ...
... امام قلی ... اولی کهتری ... الطریق ... فرمود و نام برده ... حزم و احتیاط از دست داده ... قضیه
و چندی ... انها سخت ... محمد خان ... دیگر ... عهد ... شتافت ... خان ... گرد ... بود
اگر ... راجه افواج ترتیب داده خود ... لشکر پیش شتافت و چند تاب مقاومت نیاورده باز ... ابو ... جهار کنند
... غبار شورش و آشوب فرو نشست و ابواب فتنه و فساد مسدود گشت محمد قلیخان ... افواج ...
... اقبال ... نمی شده بود و چون به ... کرد ... سانحه ... مخالفان ... دست و ... تصوب ... شتافتند ...
و رفت به ... سانحه ... آمده به انتظام آن حدود همت گماشتند و درین هنگام راجه نیز با افواج شتافت خود را ملحق ساخت
و عزیمت ... و استیصال او و پیش نهاد همت گردانید و محمد قلیخان ... راجه متوجه پیش شد و چون قضیه ... بیمار بود
افواج منصور گشت ... محمد قلیخان رخت هستی به عالم جاودانی کشید از عوارض ... صحت ... رسیده ...
عارضه ضعف ... بیماری ... وقت افطار ... خورده ... فرو رفت ... گوید ... عمر ... در وقت معلوم
شد لیکن ... بدانند ... خواجه سرایان او ... و السلام عند الله بالجمله بعد از وقوع این سانحه قدری ...
... ظفر قرین ... یافت ... که از خان خانان گرانی خاطر داشتند و قیا خان را که ... آشفتگی ... بود ... بلکه
... که از راه جهارکند متوجه ... شوند و استیصال جنید که بر سر راه واقع است وسیله ...
... کوشش سازند و هر چند راجه تودرمل خواست که ... و امید ضبط ... نماید نتیجه بر آن مترتب نشد
... خان خانان فرستاده از حقیقت حال آگاهی بخشید و ... نوشت که چاره ... مقرر فرستاد
... از عهد ... مبلغی ... که شاید به تطمیع ... و ... این مردم را آرام ... داد چون ... داشت ...
... جلال ... مبلغی ... به مصحوب لشکر خان ارسال داشته شاهم خان و خواجه عبد الله و جمعی دیگر از بهادران
... تعیین ... از آمدن لشکر خان با خزینه و چندی که نام برده شد ... در ... آنها
راه یافت و انتظام ... و امرای عظام با ... استیصال ... همت ... با ... اجابه مردم
... گرفتند و ... روزگار ... گذرانیدند از اختلال لشکر منصور و اختلاف ...
... ایران ... دل شده ... جهان خان که از جانب او حکومت ... داشت به قصد جنگ سعادت
نمود و عساکر ظفر قرین از راه ... کوچ به کوچ ... رسید ... راجه از ... بعضی مردم ...
... استقامت همت ... اندیشه و پیش بینی ... عظیم ... که مبادا ... گار ...
... اگر درین حال خان خانان خود ... منصور ملحق سازد ... مردم از اندیشه تباه باز آیند

و افواج را از انتظام شایسته دست باز داشته بامید عزم و رایات باطن خود را بخانخانان نوشت که اشتعال نایره فتنه او فرو ننشسته لشکر با فغانان را
افگار و سر و دل از غمها بامل بود لشکر را نید و خاطر نشان بر فتن باطل بود که درین اثنا فرمان قضا ترجمان از درگاه سپهر
احتشام رسید که چون بنا بر بیدناسازی آن قوم ولایت وسیع بتصرف اولیای دولت درآمده بنابر آن همت در انجام آن کار
مصروف دارد و تنبیه آن گروه بی‌شکوه را که مدتها بدکرداری شعار ایشان است از غایت قصور زمین و خار و خاشاک مخالف پاک شود با جمله خانخانان
بامتثال حکم اشرف متوجه آن صوب شده و پیش نهاد همت ساخته با فوج منایت استعدادی تمام بجانب مقصود توجه کرد و پیوست
و جمیع سرداران سپاه را خاطر نشان ساخته مقدمات بیم و امید و وجوه معقول دلدهی مردم فرمود و استیصال این گروه برگشته
حال در نظرها بسهولت جلوه داد و بعد از گفت و شنود بسیار قرار یافت که بیشتر شتافته جنگ اندازند در مقام یک گروهی
تقابل فریقین اتفاق افتاد و این دو لشکر گران با یکدیگر درآویخته ترددات پسندیده بظهور رسانیدند و از جانبین دلیران عرصهٔ پیکار و
شیران بیشهٔ کارزار دست بکار برده داد شجاعت و جانفشانی دادند تا آنکه روز جمعه بیست و چهارم اسفندارمذ ماه الهی
موافق بیستم ذی قعده شکست بر مخالفان افتاد و فتحی عظیم نصیب اولیای دولت ابد قرین گردید و به شعشعهٔ ظفر نگار زنگ
وجود بسیاری از مقهوران سیاه روزگار زدوده شد و شرح این داستان اقبال آنکه چون عزیمت جنگ تصمیم یافت ترتیب
افواج برین نمط قرار گرفت قول بسرداری خانخانان رونق پذیرفت و لشکرخان و هاشم خان و محسن خان و بسیاری
از مجاهدان عرصهٔ همت بمرافقت او ثبات قدم ورزیدند و در التمش شجاعت خان و قیاخان و خانزاده محمد خان پسر سلطان
علی خان بدخشی مقرر شدند و خان عالم و خواجه عبدالله و شیرویه خان و قمرخان و سید عبدالله و میرزا علی اکبرشاهی و
شاه طاهر بدخشی و شاه خلیل و طالب بدخشی و نیابت خان و میرزا محمد جلایر و خان قلی دیوانه و حافظ کوسه و شجاعت بیگ
در هراول کارطلب گردیدند و برانغار بشهامت و شجاعت خان و شاهم خان جلایر و محمد قلیخان توقبای و پاینده محمد خان مغول
و اتحاد خان و قتلق قدم خان و سید حسن بخاری انتظام گرفت و جرانغار به نیروی اشرف خان و راجه تودرمل و مظفر مغل
و یار محمد مغول و ابوالقاسم نمکین استحکام پذیرفت و داود مردود نیز افواج نکبت مآثر خود را برین جمله قرار داده که در
برابر قلب را بوجود ناسره خود تیره و تاریک ساخت و بدست راست سکندر برادر خانجهان و بدست چپ اسمعیل خان را
با بسیاری از مقهوران باز داشت و گوجر را با جمعی از مدبران هراول گردانید و تا سه روز افواج در برابر یکدیگر نشسته هر روز
از جانبین بهادران برآمده نقد جرأت بمعیار همت میزدند و کارنامهای شجاعت بظهور میرسید و چون ستاره روبروی
عساکر گیهان‌پناهی بود اولیای دولت بجنگ مبادرت نمی‌نمودند تا آنکه غنیم خیرگی کرده قدم پیشتر نهاد خانخانان نیز به اعتقاد و
اقبال روزافزون صفوف آراسته بدافعه او همت گماشت خان عالم از مستی باده تهور و شهامت سررشتهٔ تدبیر و حساب
از دست داده و تیز جلوی نموده و در تر شتافت و خان خانان زبانی راهی برا شتافته جمعی را فرستاد که او را خواهی ناخواهی برگرداند
لیکن بهادران ایچی دست بکار برده و قدم همت افشرده خود بهادرانه تیراندازی کردند و هنوز فوج هراول خود را جمع نساخته بود که گوجر
فیلان بنگالهای تمام غیرت را در پیش رو داشته با بسیاری از افغانان فرو ریخت و چون قطاسهای سیاه و پوستهای ببر بر سر
و روی فیلان بسته بودند از رعب آنها اسپان فوج هراول یکبار رمیده روی بازپس کردند و هر چند بهادران عرصهٔ همت
کوشش نمودند مفید نیفتاد و رشتهٔ انتظام این فوج از هم گسیخت سعداخان عالم که بر اسپ آزموده معرکه دیده سوار بود پای
همت افشرده داد دلاوری داد و بسیاری از افغانان را به تیغ صاعقه بار بر خاک هلاک انداخت ناگاه اسپ او از زخم شمشیر

جهانی پاسخ داد پشت زین برو و روی خونین آمده بار گسستی و بیتابی خود را سبب گرفته ترددات نمایان ظاهر ساخت و در عین جهت
خیلی رسیده او را برگرد و افغانان هجوم آورده و بزخم صمصام خونآشام شربت خوشگوار شهادت چشانیدند و در معنی حیات
جاوید یافت و از غرایب آنکه پیش از آن بصاحبان خود میگفته که از خاطر جانان به آرزوی ملکی که درین عرصه پیکار جان نثار شوم
و از دوستان متوقع ام که در مجلس بهشت آیین الحجه ترددات و شرح جانفشانی مرا معروض دارند آشفته خرسندی و رضامندی
خاطر اشرف بدست آرند باجمله گوجر فوج هراول را پراگنده ساخته خود را بالتمش رسانید و پیش از رسیدن این فوج را نیز برداشت
و خانزاده محمدخان مردانه در راه اخلاص جانفشان شد و گوجر بجلو بازمانده خود را بر فوج قول زد و منعم خان با لشکرخان و حاجی خان
سیستانی و هاشم خان و دیگر بهادران پای همت افشرده همراهانرا بدلیری و جلادت بخشی سرگرم ساخت اما بسیاری از مردم
را همت یاوری نکرد و خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار خود بیخته راه فرار پیش گرفتند و خان خانان بر سر و گردن دو سه زخم
نمایان برداشت و لشکرخان و حاجی خان سیستانی و هاشم خان نیز زخمی شدند و با این حال خانخانان جلو بازنگرفته با غنیم خود
می پرداخت تا آنکه بعضی از خدمتگاران نزدیک جبرا و کرها عنان او را گرفته از معرکه برآوردند و گوجر بهادر دستور تا اردوی لشکر
منصور رانده درآمد و بغارت و تاراج مشغول گردیدند و یقین افغانان شد که خان خانان بزخمهای عنیف برآمده رفته و افواج
پراگنده و ابتر گشته هر کدام بجانبی شتافته اند و ازین جهت مردم او در کمال بیباکی و جمعیت خاطر بی شایبه توهمی و تردد به
تاراج اموال مشغول شدند و سررشته انتظام فوج مخالف از هم گسیخت درینوقت قیاخان و تردی خان پسر او و خواجه عبد الله
و شیرویه و سلیم خان و حاجی یوسف خان و شجاع بیگ و جبار قلی دیوانه و حافظ گوشه قابو دانسته بر مخالفان پریشان
جلوریز تاختند و آنها را فرصت دست جنبانیدن نشد و ناگاه تیری از شست قضا بگوجر رسید و بهمان زخم بر خاک مذلت افتاد
و دیگران سراسیمه روی بگریز نهادند و آب رفته بجوی بازآمد و جمع کثیر به تیغ مکافات قالب تهی ساختند و خان خانان که یک کروه
از جنگگاه دور رفته بود از استماع این بشارت غیبی معاودت نموده بمیدان رزم آمد و درین دار و گیر نقش عیان
نشست که داود برابر فوج راجه تودرمل واقع شد و با آنکه خبر ویران شدن فوج خان خانان براجه تودرمل رسیده بود
آن اخلاص نهاد با دل قوی و عزم درست ثبات قدم ورزیده بدلدهی همراهان همت گماشت که از رفتن و بودن خانخانان
چه میشود و چکار میآید باقبال آنحضرت بر سر دولتخواهان مخلد باد عنقریب بیامن دولت روزافزون اعادی مقهور منکوب
خواهند شد بابای کولابی و مقصود علی و میر یوسف آب بارانی و حسین بیگ کور و جمعی از یلان ناموس دوست خونبها تاختند
و ترددات پسندیده ظاهر ساختند و اگرچه شاهم خان جلایر که سردار فوج برانغار بود از بیهوش ردگی خانخانان قدری دل پای داد
اما سید محمد بخاری و چندی از بهادران جان نثار که رفیق او بودند قدم همت افشرده بر جرانغار مخالف حمله آوردند و تا یاد
و جسمانی غنیم را به دشت عقول رسانیدند و در وقتی که میان داود و راجه جنگ ترازو شده بود فوج برانغار همعنان فتح و ظفر
رسید و مخالفان را دست از کار باز شد و یکباره سررشته انتظام ایشان از هم گسیخت و داود دید شد حیرت افتاد نه دل رفتن نه پای ماندن
داشت که ناگاه خبر کشته شدن گوجر باو رسید و ناگزیر خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته بسرعت هر چه تمام راه فرار پیش گرفت و
بهادران لشکر منصور بتعاقب شتافته بسیاری از بدنهادان را علف تیغ انتقام ساختند و غنایم موفور بتصرف اولیای دولت
درآمد و بغایت این استعجال بعد از چنان شکستی چنین فتحی روی داد و خانخانان قریب بمیدان فتح منزل گزیده در گرد آوری
مقتولان و اسیران سعی بلیغ بظهور آورده هشت کله منار ترتیب نمود و از همان منزل عرضه داشت فتح مشتمل بر عز استیلاء

و قابل بدرگاه سلطان [illegible] اشت [illegible] اقبال [illegible] خانان [illegible] و سپاه [illegible]
[illegible] ابقا [illegible] و فراهم [illegible] سال [illegible] و [illegible]
[illegible] تعلقات [illegible] [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] صحت یافت [illegible] حالت [illegible]
آغاز سال [illegible] از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آیین و بیان [illegible] دولت [illegible]
[illegible] بهار [illegible] نگار [illegible] اخلاص [illegible]
[illegible] بعد از انقضای [illegible] روز جمعه [illegible] نهصد [illegible]
نهصد و هشتاد و [illegible] هجری [illegible] سعادت و میمنت [illegible] سال [illegible] از جلوس [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] آغاز [illegible] از سوانح اقبال که در مطلع این سال [illegible] ملاقات [illegible]
خانخانان [illegible] این [illegible] چون [illegible]
[illegible] خانخانان [illegible] خان [illegible] راجه تودرمل [illegible] خان [illegible] محمد قلیخان [illegible]
[illegible] خان [illegible] بدخشی [illegible] بدخشی [illegible] بسیاری از [illegible]
[illegible] جهان خان [illegible] قلعه کتک را [illegible]
سپاه [illegible] لشکر پادشاهی باین جا رسید [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] قلعه کتک در آمده در استحکام آن کوشیده [illegible] اندک فرصتی [illegible]
[illegible] و از استماع این خبر [illegible] ظفر [illegible]
[illegible] راجه تودرمل [illegible] مقدمات [illegible] امید [illegible] و تسکین آن جماعه [illegible]
خانخانان [illegible] اقبال روز افزون [illegible] نزدیک رسیده اگر [illegible] مردم [illegible]
[illegible] اصلاح وقت [illegible] توقف خود را به لشکر منصور [illegible]
[illegible] بسیار گذشته و اندکی مانده خانخانان با وجود زخمهای کاری که هنوز صحت کامل نیافته بود [illegible]
[illegible] دفع اعدای دولت [illegible] از رسیدن خانخانان در حصار [illegible] قلعه داری و نه قدرت جنگ [illegible]
[illegible] از راه عجز در آمده قتلو [illegible] نظام [illegible] و [illegible] ریش سفیدان اردو را [illegible] صلح [illegible]
[illegible] اتفاق نموده خان خانان را در مقام صلح آوردند راجه تودرمل که اخلاص او [illegible] عرض [illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] لیکن چون اعیان اردو [illegible] خانخانان [illegible] خان [illegible] قتلو [illegible] را فرستاده ارکان
[illegible] تسلیم [illegible] خود را [illegible]
خود [illegible] درگاه [illegible] شاهنشاهی نماید و بعد از چندگاه [illegible] خدمات پسندیده [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] بقبول این شرط [illegible] سعادت [illegible] اردی بهشت ماه الهی
موافق غره [illegible] نهصد و هشتاد و سه خانخانان جشن عالی ترتیب داد [illegible] خان حاجی خان [illegible] بیرون اردو [illegible]
اساس نهاده مجلس [illegible] آراسته خود با اعیان دولت [illegible] بمسند کامرانی [illegible] ایستاده [illegible]

و او را بمجلس جهانگیر آورده خان خانان تا مشمول مراحم استقبال نموده مورد عنایات ساخت و آنچه معروض شد بعرض خانخانان
گذرانید یعنی خود را از سران کار گذاشته و در حصول اعمال دیوان درگاه شدم خانخانان شمشیر را بملازمان او سپرده بعد از عطوفت
حضرت ظل سبحانی با خود و دیگر مراحم و او خود در زمره ملازمان عطوفت سرافراز گردانید و او بهمت مستقر از زنگ
مستقبل که مقصود توجه نموده تسلیمات و سجدات بتقدیم رسانید شیخ محمد بایزید برادرزاده او بود با تقاضای آن
نامدار فقرا و بسیار ز رسم پیشکش روانه درگاه معلی نمود و اکثر نزد دیگری و نشاط گذرانید و درین وقت بعضی از عمال
بقبول و تقرب نمودند و اکثر اعیان او در شحالیها مطابق ساختند مگر آنچه که اصلاً در آن مجلس حاضر نشده دیگر قبول کرده
کرده تقاریر تنجال خبر شورش گروه کهات رسید که جمعی از افغانان گشته درگاه سر قاقشالان گریختند و آن بی غیرت
جلد دل پای داده با اندک جنگی راه فرار پیش گرفتند و افغانان گروه کهات را متصرف شده تعاقب نمودند و اعرابی قاقشال تا خود
آمده نگاه باز پس نکرده یک جلو راندند خانخانان از شنیدن این خبر روی بهمت بدفع مخالفان نهاد و تا صد و ما لدیه شتافته از آنجا
مجنون خان قاقشال را با فوجی شایسته بگروه کهات فرستاد و غنیم را از عزیمت خانخانان و رسیدن مجنون خان پای همت
از جای رفت و بحال تباه هر کدام بگوشه بدر رفتند و مجدداً آن ملک بحوزه تصرف اولیای دولت در آمد و خانخانان بهمنا
فتح و فیروزی بسعادت نمود ذکر سوانح صوبه بهار و ارتقای پایه مظفرخان بار دیگر بجلائل عواطف
خاقان واد گر در اوراق سابق سمت ذکر یافت که چون مظفرخان مصدر تقصیرات و مورد اعتراضات شده در
هنگام مراجعت رایات اقبال از فتح پتنه بجهت تادیب و آگاهی او بی آنکه سعادت کورنش دریابد از ملکیان فرحت خان ساخت
به تسخیر قلعه رهتاس تعین فرموده بودند تا قدر تربیت و نوازش بادشاهی دانسته از گران خواب غفلت بیدار شود و
آن مخلص کاردان نیز نطاق خدمت بر میان بسته بصوابدید خواجه شمس الدین خوافی که از مصاحبان صلاح اندیش او
بود بتدارک تقصیرات گذشته کوشیده و پرگنه چوند و سهسرام را که مخالفان در تصرف داشتند به نیروی قدرت و شجاعت
انتزاع نموده جمعیت شایسته و استعداد نیکو بهم رسانید درینوقت بهادر پسر هیبت خان از قلعه رهتاس برآمده خواست که
دست بردی نماید مظفرخان بقدرت و جلادت تمام بر سر او تاخته سزای لائق داد و غنیمت بسیار از نقد و جنس و فیل و اسب
بدست او افتاد و پاس حکم اشرف داشته کشاده پیشانی به متابعت فرحت خان و محاصره قلعه رهتاس همت گماشت
و چون حقیقت خدمت او بمسامع جلال رسید فرمان جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که اگر درین زودی تسخیر قلعه صورت
پذیر باشد بسعادت قرار داده تعهد نامه را بدرگاه فرستد و الا فتح قلعه را بوقت دیگر حواله نموده به تنبیه و تادیب افغانان صوبه
بهار که مجدداً بغبار فتنه و آشوب برانگیخته اند متوجه شود مظفرخان در برابر عرضداشت نوشت که چون اسباب قلعه گیری
بالفعل مهیا نبود حسب الحکم متوجه استیصال افغانان صوبه بهار شد امید که بیامن اقبال روزافزون خاطر از انتظام
آن صوبه وا پرداخته متوجه تسخیر قلعه رهتاس گردد و درانک فرصتی با تفاق محب علی خان و ... بهادر و جمعی از
ملازمان منعم خان که بضبط صوبه بهار تعین بودند ترددات شایسته نموده تمامی متمردان آن حدود را سزای لائق داد هر
یکدام ... آواره شدند و آدم بیتی و دریاخان کاسی گریخته بجانب بهار کند شتافتند و چون خاطر بالکل از انتظام
آن صوبه اطمینان یافت وکلای منعم خان عذر مقدم مظفرخان خواستند که در آن حدود شقی ... سازد مظفرخان که هنوز از درگاه جاگیر تنخواه نیافته بود ناگزیر پرگنه چوند و سهسرام ... نموده در اشنای راه

جمعی سپید کی افغانان پتنه و بهار که ... متصرف شده اند و مظفرخان بجهت تنبیه او دولت ابد قرین قدم همت پیش نهاده
این دیار مسخر نموده ... از چند جا ... بار در ضلع بهار افغانان شورش ... و بکار ... مظفرخان بهار
نام ... عادل خان ... مظفرخان ... صاحب ... گذشته ... بهار آورده ...
... تفصیل آنکه ... حاجی نام ... در ولایت بهار ... اسباب فتنه و آشوب
... میان ولایت بهار و ... بهار ... گرفتند و ... شکست خورده به بهار
... افغانان ... عظیم ... مخالفان ... در ... صد ...
... خود ... که ... انتقام از دست داده ... باشند
... کشته شدند و چون ... جلال خان ... فوجی ...
... رسیدن ... سعادت ... توقف داشتند در این هنگام مظفرخان رسید و ... مردم ...
... سرگرم کار ساخت و خواجه شمس الدین را با جمعی از دلیران رزم جوی تعیین نمود که ...
ساخته در ... جنگ ... فوج عظیم ... افواج ... فتح ... همت گماشت و ...
... عظیم ... افتاد و بسیاری ... تیغ انتقام شدند و افواج نصرت قرین به تعاقب ... شتافتند و
... افغانان ... روزگار ... سعادت ... نمودند ... ذات ...
... الدین خان ... عقب ... عظیم درآمده ... تفرقه در ... مخالفان انداخت و جلال خان سور و حسین خان
غلزی و جوند که سرگروه ارباب فساد بودند رخت هستی ... شکست عظیم بر آن ... افتاد و مظفرخان
... بهار ... فتح و فیروزی معاودت نموده ... آرام گرفتند و مقارن این حال ...
... اعلام فتنه و آشوب مرتفع ساخت و امرا ... فراهم آمده از مظفرخان استمداد و کومک نمودند و
... پیشانی ... چون صورت ... و اخلاص او ...
... بود ... عاطفت و نوازش ... دل گردید و ... کار حاجی پور که سابق ...
... مقرر بود ... اعلی ... شد و ... جلادت ... پیوست وقتی ... آب ...
... نموده ... خانخانان ... رسید که ... تصمیم یافته ... با فوج شایسته
... تا رسیدن ... سعادت ... عزیمت نموده ... باز کشیدند و مظفرخان
... سیم و ... ترغیب جنگ نمود ... نداد مقارن این حال خبر آمد که تاج خان پنوار و فتح خان موسی زئی و
... خان غلزی و سلیمان پنوار و بهان رای با بسیاری از ... جوانان بر سر حاجی پور ریخته ...
... مظفرخان ... آنجا تعیین بود کشته اند و با جمع کثیر ... رسیده مظفرخان دفع این فتنه را بر دیگر ...
... و عرب بهادر و خواجه شمس الدین خوافی و جمعی از ملازمان خاصه خود بصوب حاجی پور
... باران و طغیان آب و کثرت مخالفان ... که در پای کندک گذشته حاجی پور ...
... چون جمعیت افغانان بسیار بود و در برابر از آب گذشتن ... محال ... در این وقت بتائید اقبال
... افزون ... دولتخواهان ... سعادت ... و چنان ظاهر ساخت که بالا ...

گذری است که جمعی از خونفشانان در دریا مشغول آب گشتی بسیار بهم رسیده صلاح وقت آنکه خود حی[illegible] بمردم بکار طلب [illegible]
گذر شناخته بمنجا رسانیده و از آب بگذرانیم چون مردم نزدیک بهم شدند با این جماعه در بره عظیم جنگ کنان [illegible]
برای [illegible] رسیدند چون [illegible] مزکی قاسم علی سیستانی و عرب بهادر بدانجانب فرستادند [illegible]
[illegible] خبر رسانیدند بعد از طلوع آفتاب [illegible] پیوست که جماعه از آب گذشته نزدیک رسیده اند مظفرخان
خواجه شمس الدین و خداداد برلاس را با جمعی که همراه داشت بر سر آنها فرستاده و بر اثر ایشان روان ساخت و مخالفان
[illegible] بصندوق زدن ایستاده در همین حال آن فوج نمایان شده و از کوس و کورکه [illegible] ارباب خلاف
گشت ناچار دل از دست داده راه فرار پیش گرفته و بهادران نصرت قرین از عقب در آمده بسیار را بر خاک هلاک انداختند
و غنیمت فراوان بتصرف دلاوران فیروزی نشان در آمد و حاجی پور مستخلص گردید و از ظهور این فتوحات پی در پی نام دلاوری
مظفرخان در آن ملک بلند شد و پایه قدر و منزلت او ارتفاع یافت بهر طرف که روی همت نهاد پیکر مراد با استقبال شتافت
تا آنکه خبر رسید که در آنطرف آب گنگ جمعی افغانان فتنه خو مثل فتح خان موسی زئی و جلال خان غلزی و سلیم خان
[illegible] فراهم آمده اسباب شورش و آشوب سر انجام میدهند مظفرخان از دوربینی و کارطلبی بدفع آنها همت گماشت
و چون کنار دریای مذکور مورد عساکر منصور گردید خود با چندی از مخصوصان سوار شد که تحقیق معبر و تشخیص گذر نماید در آنحال
قریب دویست نفر از مخالفان نمودار شدند و خواجه شمس الدین و عرب بهادر و جمعی از بهادران شیر جلو به اشارت مظفرخان
اسپان را بدریا زده عبور نمودند و مخالفان کس بطلب کومک فرستاده خود بجانب اردو عنان تافتند مظفرخان نیز از کمال
جلادت و تهور بارگی همت بدریا زده بفوج پیش ملحق شد در آنوقت کومک افغانان رسید و باهم یکبار جلو کرد آمده روی بجنگ
آوردند و از هجوم مخالفان و بی نوزگی مردم که در وقت آب گذشتن ترتیب ساقط شده بود اکثر سپاهیان بی زد و خورد روی بانهزام
باز گردانیدند و بسیاری از سر آسیمگی خود را در آب زده غریق موج خیز فنا شدند نزدیک بود که مظفرخان نیز به اضطراب خود را در آب اندازد
خواجه شمس الدین و عرب بهادر جلو او را گرفته بجانب کوهستان روان شدند و یکی را به اردو فرستادند که جمعی را بکومک برسانند غنیم بهجوم در
بتعاقب شتافت که شاید دستگیر سازند و در هر مرتبه که نزدیک میرسیدند خواجه شمس الدین و حاجی پهلوان و عرب و چندی از بهادران
خان [illegible] کمانداری ایستاده افغانان را انقدر معطل میساختند که مظفرخان قدری راه طی میکرد تا آنکه روز به آخر آمد و کار برد و لشکر
تنگ و تیره شد در همین حال اقبال بیزوال خاقان ستوده خصال بفریاد رسید و خداداد برلاس و مهر علی نیل برچی با سیصد کس از بهادران
عرصه همت بکومک شتافتند و در وقتی که غنیم از بسیاری تردد و شلاق حلبه زبون شده بود و قدرت مجادله و مقاتله نداشت
آن فوج تازه زور رسید و بتائید غیبی نسیم فتح و فیروزی بر اعلام اقبال وزید و مخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده
راه شبستان ادبار پیش گرفتند و بعد از چنان شکستی چنین نصیب اولیای دولت شد و روز دیگر بر بنگاه افغانان ریخته غارت عام
فرمودند و غنیمت نامحصور بتصرف بهادران لشکر منصور افتاد و هزیمت یافتگان بتاج پور پناه برده باصلاح احوال خود پرداختند
و باز در اندک فرصتی بهجوم اوباش شد و مظفرخان مراعات حزم و احتیاط نموده بر خلاف استعجال بمدافعه آنها شتافت و از آب
گنگ گذشته در سطحی که سه طرف آن متصل به آب مذکور بود و جانب دیگر جنگل و خلاب عظیم داشت فرود آمده در جمع سپاهی و
استعداد آلات قتال همت گماشت و غنیم نیز در برابر عساکر اقبال صفوف شکست ناترتیب داده منزل گزید اما از استحکام جا
قدرت آن نداشت که پای جرات و تهور پیش نهد و چون روزی چند برین بیهده گذشت اکثر زمینداران اطراف نفاق و دولتخواهی

پرنیان جوانان بیشه با لشکر منصور پیوستند و جمعیت شایسته فراهم آمد و اولیای دولت [illegible] استحکام ترتیب یافته [illegible] بنابر احتیاط [illegible]
[illegible] لشکر منصور انتظام یافته شد و از نیروی ترک اولاج [illegible] که دلخواه [illegible] یافت که شب [illegible] از مردم [illegible]
خندق زده بنا بر ساز که در حصار آن [illegible] صفوف پرداخته با انتظام شایسته شده [illegible] خواجه شمس الدین [illegible]
را بدست همت خود [illegible] سرانجام نمود و مخالفان سیاه باطن با یکدیگر قرار دادند که دایره [illegible] خالی ساخته در گوشه [illegible]
شده [illegible] و چون بهادران عساکر اقبال [illegible] ساختند [illegible] مشغول شدند [illegible] غفلت [illegible] ترک
دست بر [illegible] مظفرخان [illegible] حزم و احتیاط مسلوک داشته جمعی کثیر را بسپاهی داده [illegible] بآئین [illegible] فرمود که در آن وقت [illegible]
و تا [illegible] بمردم جلیله آماده باشند و در وقت ضرورت بیاری [illegible] مخالفان از این تدبیر آگاهی یافته ترک آن حیله [illegible] مظفرخان
جمعی از پیاده و سوار را از آب گذرانید و مخالفان یکبار هجوم آوردند و پیاده هائی که در پیش بودند دل بپا داده روگردان شدند و از
آنها اکثر مردم را همت یاوری کرده [illegible] سراسیمگی قریب سیصد سوار در موج [illegible] فنا فرو شدند اما خواجه شمس الدین و خداداد برلاس
با چندی از مردم [illegible] دران محاربه پای همت قایم داشته بتیر اندازی پرداختند و دو مرتبه غنیم را برداشتند و بار سیوم که کار بر
دولتخواهان تنگ شده بود از غیب تیری بر اسپ حسن خان رسید و بر زمین آمد و تفرقه عظیم در جمعیت مخالفان افتاد و بهادران [illegible]
در حصار حمایت ایزدی محفوظ ماندند و درین فرصت مظفرخان ترتیب جسری نموده با کمال تهور و جلادت از آب گذشته و افاغنه
برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه ادبار پیش گرفتند مظفرخان با دل قوی و عزم درست بتعاقب شتافت و غنیم در نهایت
غفلت بحفر خندق و استحکام حصار اشتغال داشت که لشکر منصور نزدیک رسید و مظفرخان خداداد برلاس و جمعی را بحراست
اردو گذاشته بسرعت هرچه تمام بر سر آنها تاخت و در غایت جلادت و جسارت خود را بمخالفان رسانیده رایت استیلا و اقتدار برافراخت
و آن تیره بختان سر از پا نشناخته راه هزیمت سپردند و بهادران عساکر اقبال تیغ انتقام آخته بسیاری از خون گرفتها را بخاک هلاک
انداختند و دران زد و خورد حاجی پهلوان سر تاج خان پنوار را بریده آورد و جمال خان غلزی زنده بدست افتاد و اولیای دولت
را فتح عظیم روی داد اگرچه دران شب بنابر تراکم اشجار و صعوبت راه مظفرخان و اعیان لشکر بر سر منازل آنها نتوانستند رفت
اما جمعی از بهادران عرصه جلادت خود را بآن سرزمین رسانیدند و غنیمت فراوان بدست آوردند و صباح آن مظفرخان بتعاقب
شتافت و پیش از وصول جنود اقبال مخالفان برگشته حال در کمال سراسیمگی و اختلال خود را بدریا زده بعضی غریق بحر فنا
شدند و جمعی بهم جانی بساحل نجات رسانیدند و مظفرخان با سایر دولتخواهان عنان فتح و فیروزی معاودت نمود
و مقارن اینحال خبر رسید که ستری و جهتری دو برادر فتنه سرشت با جمعی از افغانان سیاه بخت متفق گشته ولایت تکره را
بتصرف آوردند و آن محالی [illegible] است معموری کروه در طول و بیست کروه در عرض و محاذی منکیر واقعست و دریای گنگ
در میان این دو معموره میگذرد و چون مظفرخان بر حقیقت حال آگاهی یافت خواجه شمس الدین و خداداد برلاس و میرزا جلال الدین
و [illegible] و تنکر قلی را با فوج شایسته همراه گرفته عزیمت استیصال اهل زوال بر ذمت همت خویش لازم شمرد و مخالفان نیز
صفوف آراسته قدم جرأت و جسارت پیش نهادند و جنگی عظیم در پیوست و بهادران نصرت قرین داد شجاعت و جانفشانی
داده خود بها تاختند و فتح خان که از اعیان لشکر مخالف بود با جمع کثیر بقتل رسید و بقیة السیف خاک ادبار بر فرق
روزگار خود بیخته آواره دشت گمنامی شدند و آن ولایت نیز بتصرف اولیای دولت درآمد و چون قبل ازین بخان
حکم شده بود که هرگاه صلاح داند مظفرخان را بدرگاه فرستد و [illegible] شمشیرهای نمایان زده مصدر فتوحات

مظفر بیگ ... در جایی عرض ملک بیان ارزش دخانه ... خلاف ماسے کرده و وقت آن در رسید که ازالت غرور ... آمده بعضی از
سپاهی ... در ... ان ملک ... معموره ... خانخانان ... برسد ... که پیش از ... ان حسد ... بوده باشند
و کنوسے ... تا لیه ... رخصت درگاه فرموده مظفر خان ... و نظر ... بوده داشت که در ین اثنا عاطفت شاهنشاهی
... دیگری ... در ... ان مرحمت آمیز ... بیدکار ... جهت ... بهره ... شده ... به انتظام آن حدود
... کرم ... بوده اگر خانخانان ... درگاه ... بازان ... طلب ... اراده ... آستان بوسی ... طرازه ... بیو

شرح بعضی از سوانح و وقایع بر سبیل اجمال

در بیولا که استقرار ... خلافت بوجود جهان افروز حضرت ... از ارتفاع آسمانی داشت صادق خان ... کراس ملک ... ساعت ... روشن ساطعت ... تحریر ... قبل ...
که در یورش ... شیرزے بشمول ... داده ... از نظر اشرف اقدس گذرانید و عاطفت پادشاهی ... انعامات ...
... ساخته باقسام مرحمت و نوازش مشرف اختصاص بخشید و از وقایع این ایام تربیت فرمودن امرای گجرات است ... سوانح
گجرات ... ذکر یافته که بعد از فتح اعیان آن ملک را ... نشانیدگی ... منزلت مستمال عواطف خسروانه فرمودند و چون باطن نفاق آلوده آنها با ظاهر
... موافقت نداشت در اندک فرصت حقیقت باز نمایند ... آنجماعه ... پیشگاه سریر معدلت بثبوت ... پیوست و
... حال به نتایج اعمال خود مبتلا بوده ... روزگارے ... نکبت ... بودند در بیولا خاقان ستوده خصال آثار ندامت انفعال از
ناصیه حال آن طائفه دریافته بنظر مرحمت و نوازش مخصوص گردانید اعتماد خان که بعقل معاش و جوهر فهم و ... کار امتیاز داشت
... مهمات ... محل و نظارت خزانه جواهر و مرصع آلات سرافراز شد و الغ خان حبشی بمنصب لائق و جاگیر موافق
اختصاص یافت و ملک شرق بحکومت ... ممتاز گردید و جیها الملک بضبط بعضی خالصات گجرات تعیین گشت و از سوانح
... گے احوال حسین خان و بجزاے اعمال گرفتار شدن و از گرانی وجود سبک بار گردیدن در اوراق سابق نگاشته
کلک بیان گردید که حسین خان را شورش مزاجی بهم رسید و در یورش بلاد مشرقی از سعادت ملازمت تقاعد جسته
... از دیوان اعلی تغیر شد و چون موکب اقبال از آن سفر ... معاودت معطوف داشت در حوالی دهلی حقوق خدمت ... را بیاد
ملازمت حاضر فرمودند و بدستور سابق منصب و جاگیر مرحمت نموده دستوری دادند که بمحال جاگیر خود رفته بکجهتی در اصلاح احوال کوشیده
بملازمت آید و چون از بساط قرب جدائی گزید بتاخت و تاراج اطراف و نواحی دست بی اعتدال دراز ساخت و غارت کنان بصوب
... کار ... همت ... و در آنجا جنگ ... کرده شکست یافت و به تیر ... زخمی شد و چون شورش مزاج
... احوال او به مسامع جلال رسید صادق خان را با جمعی از سادات بارهه و ... تعیین فرمودند که آن بدمست باده جنون را بدرگاه معلی
حاضر سازند از استماع صیت سطوت افواج قاهره شورش دماغ او تسکین پذیرفت و از عم ... خبط ... آمد
... آواره ... که هر گروه فراهم آمده بودند هر کدام بطرفے آواره شدند و بصلاح خیرخواهان خود چنین قرار داد که براه دریا خود را بمنعم خان ... رساند
و او را وسیله استشفاع جرائم سازد و در وقتی که از حد ... گذشته سوار شده متوجه مقصد بود بندهای پادشاهی در قصبه ... رسیدند
و همراه بدرگاه آوردند و حسب الحکم در منازل آگره گذاشته متوجه عتبه قدسیه شدند و بعد از اندک وقتی جهان زخم در آگره رخت هستی بربست
و درین سال حکیم ابوالفتح و حکیم همام و حکیم نورالدین پسران مولانا عبدالرزاق گیلانی از عراق آمده بسعادت آستانبوسی دولت جاوید ... یافتند
چون مولانا عبدالرزاق در زندان شاه طهماسپ بشکنجه تعذیب نقد ... در باخت فرزندان سعادتمند او متوجه درگاه خلائق پناه گردیده
... تربیت و نوازش خاقان گیتی ستان مخصوص گشته کامیاب مرادات ظاهری و باطنی شدند اگرچه هر سه برادر ... طبع ... عدم ...

و کمالات صوری و معنوی آراسته [illegible] با حکیم ابوالفتح [illegible] گویند که چون [illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
رسیده با خواجه حسین [illegible] از میرزا [illegible] بعد از آن [illegible] میرزا [illegible] حکیم ابوالفتح [illegible] و برادر
ابوالفتح [illegible] حکیم همام [illegible] و حکیم نورالدین [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] ادراک [illegible] در مجلس [illegible] این حضرت [illegible] حکیم ابوالفتح
در ملازمت حضرت خاقانی [illegible] وزارت و وکالت [illegible] حکیم همام [illegible] [illegible]
[illegible] احوال حکیم ابوالفتح [illegible] [illegible] بعضی از [illegible] به زیارت خانه مبارکه
چون میرزا [illegible] [illegible] خاقانی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] دولت [illegible] بارگاه خلافت [illegible] [illegible] حصول این
[illegible] از [illegible] آن سفر [illegible] حضرت [illegible] صدرنشین
مسند سلطنت و خلافت [illegible] گلبدن بیگم [illegible] بارگاه عز و جلال سلیمه سلطان بیگم و [illegible] بیگم و گلعذار بیگم [illegible] میرزا
سلطان بیگم [illegible] میرزا عسکری و ام کلثوم خانم نبیره حضرت گلبدن بیگم و گلنار آغا حرم حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه و [illegible]
[illegible] آغا [illegible] حضرت جنت آشیانی و سلیمه خانم [illegible] خواجه [illegible] توفیق [illegible] همت [illegible] و حکم شد که متصدیان
[illegible] سلطنت [illegible] [illegible] خواه [illegible] خیرات [illegible] همراه [illegible] که محمد خان [illegible]
و عبدالرحمن بیگ [illegible] تا ساحل دریای شور در خدمت باشند و [illegible] حاجی حبیب الله کاشی [illegible] رخصت فرمودند که نقود وافر و اقسام
اجناس [illegible] آن دیار [illegible] همراه [illegible] آن ملک بهم رساند و از هنرمندان نادره کار [illegible] آن دیار [illegible] بدرگاه والا آورد از سوانح
آمدن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از گجرات و [illegible] احوال و در [illegible] که میرزا سلیمان از بدخشان روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد و حکم شد که خان اعظم
در [illegible] مجلس عالی حاضر شود [illegible] بر یافت سعادت زمین بوس شتافته [illegible] میرزا دولت ملازمت [illegible] جهانی [illegible]
[illegible] [illegible] خان اعظم [illegible] امر اعظام [illegible] و دیگران [illegible] [illegible] انتظام [illegible]
[illegible] بنصایح ارجمند و دلائل خردپسند خواستند که او [illegible] حضرت خاقانی از روی عاطفت و مهربانی [illegible]
بازآید [illegible] ترتیب نشد و پادشاه حقائق آگاه معالجه کار او را منحصر در آن دانست که روزی چند از نظر مرحمت انداخته تغافل فرمایند تا شورش [illegible]
و [illegible] عاطفت آنحضرت شناخته در مقام ندامت و معذرت درآید او نیز از غایت بی‌نیازی و استغنا ترک اسباب ریاست و لوازم امارت نموده [illegible]
[illegible] از این درگاه ساخته بود [illegible] در آنجا بسر برد تا آنکه بندگان حضرت نقوش ندامت و خجالت از صفحه پیشانی او خوانده
مشمول عواطف [illegible] ساختند و مجدداً اسباب امارت و حشمت ارزانی داشته صوبه بهار را به تیول او مرحمت فرمودند و بمنصب
الملک
[illegible] یافت چنانچه شرح آن در جای خود رقم زده کلک بیان خواهد شد و جمعی دیگر از امرا مثل شجاعت خان و میرزا عبدالله و میر معز
و قاسم خان [illegible] دوست محمد و بابا دوست و محمد امین صاحب توجیه که در انقیاد حکم داغ [illegible] خان اعظم بودند از درگاه [illegible]
منعم خان فرستادند که [illegible] و مناسب داند که جاگیر تنخواه نماید

التجا آوردن میرزا سلیمان بدرگاه خاقان گیتی ستان

اذان یاد که حضرت سلطین آشیانی فردوس مکانی بابر پادشاه انار الله برهانه ولایت بدخشان
بمیرزا سلیمان مرحمت فرمودند همواره لوازم اطاعت و مراسم انقیاد بجای آورده در آن ملک مرفه الحال و فارغ البال روزگار
بسر می‌برد تا آنکه در آغاز جلوس بدمهرون خاقان ربع مسکون حقوق تربیت را العقوق مبدل ساخته باغوای حرم بیگم اراده گرفتن

کابل پیش بنا و خاطر حق ناشناس گردانید و دیگر دستگاه المغضوب گشته پادشاه [illegible] عیان به تفرج شهر از ان [illegible] سالی بیست [illegible]
آمده و هم بیگم در مزاج میرزا سلیمان العزت و استمالت خاطر پیدا کرده و از حکومت و عمل [illegible] آن ولایت او پیش خود گرفته [illegible]
میرزا سلیمان و دل کار و ان بود بیست [illegible] چنان شد که [illegible] بدخشان و سلطان که اشتری [illegible] میرزا کامران [illegible]
و چون بدخشان [illegible] میرزا سلیمان [illegible] گذشت و در مقام [illegible] بیگم [illegible] دستی [illegible]
خانم را میرزا ابراهیم [illegible] خود [illegible] میان خانم و دیگر [illegible] بدخشان [illegible] سلطنت بیگم [illegible]
کاری در ان داشته و انتظار فرصت [illegible] که میرزا ابراهیم [illegible] بیگم [illegible] میرزا [illegible]
و میرزا ابراهیم [illegible] بدخشان [illegible] ابراهیم [illegible] داشت [illegible]
میرزا بلا [illegible] زندان [illegible] بعد از آنکه [illegible] میرزا ابراهیم [illegible] بیان [illegible]
صحبت میرزا و خاطر بیگم بسخت گرانی کرده [illegible] میرزا ابراهیم [illegible] میرزا شاهرخ نام [illegible] خانم را
سلطنت [illegible] میرزا [illegible] میرزا [illegible] تنگ آمده [illegible] میرزا شاهرخ را در [illegible]
تربیت نماید و خانم ازین [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] بدخشان و ارکان دولت
میرزا سلیمان از بدسلوکی و بدمعاشی بیگم بجان بوده از میرزا سلیمان برگردان شده میرزا شاهرخ را [illegible] داشتند و بعد از [illegible] میرزا
[illegible] در تصرف میرزا ابراهیم بود از میرزا شاهرخ باشد و میرزا سلیمان ناچار [illegible] استحقاق رضا داد و [illegible] بیگم [illegible]
[illegible] و میرزا سلیمان [illegible] ترسیدند و [illegible] زیارت خانه مبارک [illegible] خاطر ساخته ولایت را به میرزا شاهرخ
واگذاشت [illegible] مقصد آنکه بکابل آمده باستعانت میرزا حکیم بدخشان را از تصرف [illegible] برآرد و چون بکابل رسید میرزا حکیم
[illegible] حال [illegible] باشد [illegible] مأیوس گشته صلاح کار [illegible] درگاه سلاطین پناه بهند
[illegible] اقبال و کومک خاقان [illegible] مقاصد و مطالب دینی و دنیوی کامیاب گردد [illegible] میرزا محمد حکیم [illegible] کومک [illegible]
که او را از منازل [illegible] رسانند میرزا در تحصیل این مطلب ضعیف [illegible] کرده [illegible] همراه ساخت که
از منزل اول بازگردیدند ناگزیر میرزا سلیمان [illegible] راه نهاد [illegible] کنار آب سند [illegible] افغانان که [illegible] تمام [illegible]
[illegible] و چون بساحل نیلاب [illegible] عرضداشتی که [illegible] سوانح و حوادث روزگار [illegible] درگاه [illegible] مضمون [illegible] میرزا شاهرخ [illegible]
[illegible] در مقام عقوق و عصیان شده قصد حیات کرده [illegible] بدخشان [illegible] بکابل آمدم [illegible] التیام [illegible]
محمد حکیم میرزا در مقام قصد عرض شد که [illegible] که خود را از [illegible] و [illegible] درگاه جهان پناه [illegible]
[illegible] راهبر [illegible] از منزل اول بازگردید چون امروز درگاه عالیجاه و ملجا و امیدگاه سلاطین [illegible] آستان [illegible]
[illegible] با امید عنایت پادشاهانه آمده [illegible] پیشکش [illegible] دست [illegible] فرستادم [illegible]
فرستاده میرزا سلیمان [illegible] خواجه آقاجان [illegible] اقسام
اجناس نفیسه و اسپان [illegible] اسباب [illegible] رخصت فرمودند و حکم گیتی مطاع اشرف [illegible]
[illegible] جمیع امرا [illegible] باستقبال میرزا شتافته لوازم [illegible] میرزا سلیمان [illegible] آب سند
[illegible] بود که خواجه آقاجان با فرستادهای درگاه رسیده [illegible] پادشاهی [illegible] آب گذشت [illegible]
بملازمت میرزا پیوست و خاطر [illegible] خورده [illegible] مطمئن گردانید [illegible] دارالسلطنت

آورده بود علاج استقبال متوجه درگاه سپهر بارگاه ساخت و از آنجا ... فتح ... سید ... همراهی عظام و حکام بلاد با استقبال ...

صاحبقرانی ... درگاه والا ... خلعت ... بنگاله ... رسیده ... گشت ... از بزرگان

دولت و اعیان سلطنت ... حضرت ... آراستگی ... حضرت ... و صاحبقران ...

مسند دولت ... سلاطین ... و استقبال ... حکم ...

... شهر ... سلاطین ... طلا و نقره ... آراسته ... بیک آراسته ...

... طلا و نقره ... نظام و بساط ... تمام ... اعیان ...

کرامی ... بزم سلطانی ... مجلس ... کمال ...

... استقلال ... انواع ... آراستگی یافت ... آن ...

... میرزا سلیمان ... شاهی ... اسپ ... حضرت

... تمام ... سرافرازی ... از اسپ فرود آمدند و میرزا را در آغوش مرحمت گرفته بتفقدات ... گوناگون

از ... عزت امتیاز رسانیده آنگاه بر مسند اقبال جلوس فرموده متوجه دولتخانه شدند میرزا سلیمان از ...

... عزت ... گرفت ... که از ... بسیار ظفر نگار سعادت همراهی یافت و چون ...

... دست ... انعام ... همراه آمده بودند ... و خلعت ...

ساختند ... عنایت ... بنگاله ... حکم فرمودند که خانجهان حاکم لاهور را با عساکر ...

رخصت ... بدخشان رسانیده بحکومت آنجا ... ساخته ... میرزا ... عنایت ...

... بنگاله ... ممالک شرقیه ... اقتضای ... یافت ... حسب الحکم ... درگاه ...

... فیل نامی که از فتوحات آن ملک بدست آورده بود با دیگر نفایس و اجناس برسم پیشکش گذرانیده مشمول عواطف ... خسروانه گردید ...

... و دولت ... کمال ... دولتخواهی ...

... قلعه ... فرمودند

... معصوم خان ... سلیمان ... سادات ... خراسان ... حضرت جنت آشیانی

... وزارت رسیده بود ... میرزا محمد حکیم ... شجاعت و کاردانی ... میرزا ترقی کرده ...

... معصوم خان ... وقت و مراعات حزم و احتیاط ...

... مراحم و نوازش سرافراز شده رخصت صوبه بهار یافت ... سید محمد میر

عدل که از سادات هندوستان ... نفسیت و شجاعت اختصاص داشت ... خلعت امتیاز ... و از سوانح ...

... جلال خان ... شمال خان ... لشکر ... سرنوشت ...

... جلال خان ... شمال خان ... جلال خان ... دست ... حیات سپرد و چون ...

شهادت ... جلال ... رسید ... سید احمد خان و سید هاشم و جمعی از سادات بارهه باستیصال آن

مقهوران ... روزگار تعیین شدند ... ظاهر ساخته بسیاری از کفار شقاوت آثار را بزخم تیغ ... الدار ...

تفویض حکومت بنگاله بخانجهان و ارتفاع پایه او بمراحم بیکران در ... عرض رسید که منعم خان در بنگاله

[illegible] جان خلیفه و ولایت عنایت [illegible] تفقّد [illegible] اعلام [illegible] چون
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اعیان [illegible] اشرف خان و حیدر خان [illegible] بدیع الزمان [illegible] لعل جان [illegible]
[illegible] خان و محسن خان [illegible] یوسف خان [illegible] ابوالحسن [illegible] شاه طاهر [illegible]
[illegible]
[illegible] ارکان [illegible] لیکن [illegible]
[illegible] این حال [illegible] منعم خان [illegible]
[illegible] منعم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت خاقانی شهرت [illegible] آن سوانح [illegible] جلال رسید رای جهان آرا
انتظام [illegible] ولایت بنگاله [illegible] میرزا سلیمان مرحمت [illegible]
[illegible] ناکامی نموده [illegible] بدخشان [illegible]
[illegible] میرزا شاهرخ [illegible] کوهستان بدخشان [illegible]
خاطر [illegible] آثار ملامت [illegible] خاقان گیتی ستان [illegible]
[illegible] فرمان روایان روزگار و سلاطین ذوی الاقتدار [illegible]
[illegible] میرزا سلیمان [illegible]
[illegible] کاروان [illegible] جان [illegible]

بهمراهی او رخصت گردید و حکومت ولایت بنگاله را بمنعم خان خانخانان مرحمت فرمودند و چون خانخانان بصوب بهار رسید مجنون خان قاقشال
و گروهی که همراه او بودند آمده ملازمت نمودند و میرزا سلیمان که از آنجا رخصت یافته بود بملازمت درگاه عالم پناه رسید و دولت ملازمت
دریافت و لطف و عنایت بادشاهانه و عاطفت خسروانه شامل حال او گشت آنگاه خان زمان بخاطر رسانید که دلیری که سابقاً گفته شد
بعمل نیاید و بسیار را بقتل رسانیده بود از ان سبب اطمینان نبود لهذا خان زمان استیصال را مصمم گردید و بعد از آن
چون ترتیب عساکر نمود همراه جمعی کثیر بجانب او روان گردید و در ایام گذشته همراه بعضی امرا که با او بودند
نزد او فرستاد و شرایط عهد و پیمان بجای آورد و چون در آن وقت عساکر اقبال بمقام گذری رسیدند اتفاقاً از نواحی
که صوبه بهار است خبر رسید که جمعی از افاغنه که در آن حدود بودند خروج کرده اند و در نواحی آن سرحد جمعیت نموده
و اتفاق آنکه گروهی از سپاه بادشاهی در آن نزدیکی بودند بعد از آنکه این خبر شنیدند متوجه آن جانب گردیدند و بعد از جنگ بسیار
منصور و مظفر گشتند و خانخانان بسپهسالاری اقبال روز افزون در آن راه بعساکر اقبال ترتیب داد اگرچه بعضی از سلاطین
از جانبین دلاوری و رزم جوئی بمعرکه نبرد آراسته بودند و آثار شجاعت ظاهر ساختند و کلیات این واقعه را بتفصیل نوشته
بمرتبه ای رسیده که چون مدتی بر این واقعه گذشت و موسم باران که در آن ملک کار طوفان میکند نزدیک رسید و مظفر خان و سایر امرا
صوبه بهار بمیان قطعا مطالع شریف ارتفاع یافت و در حقیقت چون بنگاله خانخانان رسانیدند و در هنگام عرضداشت خانخانان
سال او هم چون گروهی که در نواحی بودند در جای خود فرار نمودند و آنچه در جنگ بود بسیاری از آن را بعرض رسانیدند
و حال بحال یحتمل از آن حال بحکم امر بادشاه و همراهی امرا بعضی از ایشان که در آن حدود بودند بجای آوردند
همه را بخدمت خانخانان رسانیدند و ملازمت نمودند و بنابر آن حکم شد که مجموع کشتیها که در آن ساحل بودند
مهیا سازند و حاضر آورند و بعد از آن لک روپیه خزانه بصیغه انعام روان ساختند و فرامین مطاعه باسم جاگیرداران
آن سرزمین و سرحد گنگ و دیگر جاها صادر گشت که از محال متعلقه خود کشتیها مرتب نموده بعد از آن
با امرای خانخانان رسانند و سید عبدالله خان را با سپاهی که همراه او بودند بسرکردگی آن جماعت تعیین نمودند
که چون همه اقطاعات بر وفق آنچه گفته شد ترتیب یافت متوجه بنگاله گشت و خانخانان و جمیع امرا در خدمت او بودند و خان زمان
بحکومت بنگاله و ولایت حاجی پور روانه گشت و خاقان کثیرالاحسان نظرهای او را بانواع انعام و اکرام سرفراز ساخت
اندک روزی درخواست مغفرت آن قدیم الخدمت نمودند و بعد از آن میرزا سلیمان را ده زیارت خانه مبارک رخصت دادند
و الحکومت خاطر او طلبی فرمودند و منصبی مرحمت گردانیدند و شرح این سبیل اختصار آنکه از تاریخی که میرزا را ملازمت شریف کامیاب گشت
و میرزا از آن جماعت خاصان با حکومت بدخشان بادا فراز گشت و میرزا شاهرخ در ریاض خاطرش بیخ و ریشه مضبوط ساخته بود و هیچ
و بوسیله آثار ملازمت و کرنش از ناصیه ضمیرش پرتو نیکی تافته تا آنکه در وقت ضرورت خانخانان رخصت بنگاله یافت و ادای خدمت آنجا
با میرزا بدخشان و تعیین کومک او و روزی چند در عقب او بعضی از امرا را بمیرزا الحاق نمودند و گشته امید التماس سفر حجاز نمود که شاید از آن
راه بار دیگر بدخشان رسانید و آنحضرت پاس خاطر او داشته رخصت فرمودند و بعلاوه آن وقت پنجاه هزار روپیه بجهت سامان سفر
مرحمت شد و فرامین مطاع باسم متصدیان صوبه احمدآباد شرف صدور یافت که بیست هزار روپیه دیگر در آنجا از خالصه میرزا را بدهند
قلیچ خان را برسم حج و جمعی از متعلقان او بطریق همراهی تعیین فرمودند که تا بندر سورت در خدمت باشند و جهازی که بکار آید و متعلقان میرزا
در آنجا ترتیب نموده بمبارکی و خیریت روانه گردانند توجه آنحضرت بزیارت روضه منوره چون قرار داد خاطر قدسی مظاهر است و همت عالی
مآثر بادشاهی است که هر ساله بزیارت مزار فائض الانوار خواجه معین الحق والدین قدس سره متوجه شوند و آن درگاه را برگزیده و ادای همت ساخته

[illegible] خاقان [illegible] سلطان [illegible] بحمایت کرامت [illegible] امید [illegible]
[illegible] ملک [illegible] عالی [illegible] [illegible]
[illegible] بمسالک [illegible] [illegible] تقسیم [illegible]

آغاز سال بیست و یکم الهی از جلوس اشرف خاقان گیتی ستان

[illegible] بهنگام [illegible] بادشاه [illegible] سلطان [illegible] گردان [illegible]
[illegible] ساخت [illegible]
[illegible] خاقان [illegible] سلیمان [illegible] نشیمن [illegible]
[illegible] این سال [illegible] میرزا خان [illegible] صدق [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] اعظم [illegible] اختیار [illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible] خاطر [illegible] حقوق آن [illegible] التفات [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] مقام [illegible] پیغام فرمودند [illegible]
[illegible] عظیم [illegible] سلاطین [illegible] سلوک [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] خان اعظم استغنا [illegible] عرض [illegible] کشیده [illegible]
[illegible] بعد از این [illegible] مسلک [illegible] والده [illegible] گشته [illegible]
[illegible] ملک و تعیین حاکم عادل و محافظت رعایا [illegible] بادشاهان [illegible]
میرزا خان را بخطاب [illegible] خانی [illegible] بحکومت ولایت گجرات [illegible] اختصاص [illegible] وزیر خان و میر [illegible]
[illegible] مظفر [illegible] موافقت او رخصت فرمودند و حکم شد که [illegible] خدمت او [illegible] جمیع امور [illegible]
[illegible] وزیر خان [illegible] قدیم این دودمان عالیشان است مباشرت نماید [illegible] آن صوبه [illegible]
[illegible] و منصب جلیل القدر دیوانی [illegible] کاردان [illegible] مقرر شد و سید مظفر [illegible] خلعت امتیاز پوشید
و از سوانح اقبال [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] افواج قاهره [illegible] رخصت [illegible]
[illegible] افواج قاهره [illegible] این دولت [illegible] اخلاص [illegible]
[illegible] اختصاص [illegible] بخطاب والای [illegible] رخصت [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] علی [illegible] خان و سید احمد خان و سید [illegible] و سید [illegible] خان [illegible]
[illegible] تعیین گردیدند [illegible] مقصد [illegible] چون [illegible]
[illegible] جلوس [illegible] آبا و اجداد او در زمره [illegible] انتظام داشته اند [illegible]
[illegible] غیرت و حفظ ناموس [illegible] جنگ [illegible] نماید [illegible] تیغ مجاهدان [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] میرزا یوسف خان و [illegible] خان و سید [illegible] محمد
[illegible] سید قاسم [illegible] ولایت [illegible] رخصت شد [illegible] فتح [illegible] در

و مال سابق همت ذکر یافته که چون شاه قلیخان محرم در بنگ [illegible] قلعه سوانح که از قلاع حصین [illegible]
یار به شور از جانب جهت [illegible] است آن قلعه پرداخت و سعی در محاصره آن جهت [illegible] لیکن [illegible]
از پیش [illegible] با امرا محاصره و شداد [illegible] علاقه چهار سیم [illegible] عطا خان [illegible]
و حکم [illegible] یافت که چون [illegible] فرستاده [illegible] قلعه [illegible] سلاطین [illegible]
در جاگیر خود [illegible] عطا خان [illegible] آن [illegible] ساختند علی الخصوص [illegible]
[illegible] رسانیده [illegible] حقیقت حال [illegible]
[illegible] خان [illegible] رخصت یافت [illegible]
قلعه [illegible] مفتوح ساخت [illegible] کفار [illegible] عرصه [illegible] آواره صحرای عدم گردید [illegible]
[illegible] محافظت آنجا [illegible] قلعه [illegible] آن قلعه [illegible]
[illegible] و گروهی از [illegible] قوم را [illegible] فراهم آورده [illegible] خان [illegible] آن [illegible] ایشان [illegible] اطاعت [illegible]
[illegible] فرستاده آن قلعه [illegible] رسیده و از آنجا [illegible]
[illegible] صورت [illegible] استمداد جهت [illegible] محاصره [illegible] و چون کار بر اهل قلعه تنگ شد [illegible]
[illegible] درگاه [illegible] شاه باز خان [illegible] محافظت آن [illegible] یافت سعادت [illegible]
اخلاص [illegible] درگاه [illegible] ساخت و چون خاطر [illegible] انتظام [illegible]
[illegible] یافت [illegible] بهادر [illegible] فتح [illegible] شاه باز خان [illegible] تعیین [illegible]
[illegible] خدمات [illegible] بتقدیم رسانید [illegible] خصوص [illegible] لیکن [illegible]
[illegible] که مجهول طینت [illegible] است در این هنگام که افغانان بنگاله [illegible]
ساخته [illegible] فاسد [illegible] و چون خالخان از حواله آن سرزمین گذشته خود را [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] قواعد جهت و بعد از گذشتن افواج [illegible] سر راه [illegible] گرفته [illegible]
پیش گرفت و در آنجا [illegible] جمع کثیر از [illegible] طلب [illegible] فراهم آمدند [illegible] غارت [illegible]
و استظهار [illegible] ساخته [illegible] انجام [illegible] اطوار اخلاص [illegible]
و تعهد کرده که [illegible] طرق [illegible] رسید و در این وقت [illegible] خان را که حسب الحکم از راه [illegible] خان [illegible]
مقید ساخت [illegible] قصبه آره که در وجه جاگیر فرحت خان خاصه خیل مقرر بود تاخت برد و فرحت خان [illegible]
[illegible] متحصن شد و فرهنگ خان پسرش خبر [illegible] شنیده از جاگیر خود متوجه آن صوب گردید و قراطاق [illegible]
همراهی او [illegible] آنجا [illegible] مخالفان جنگ کرده شکست داد [illegible] کمال تهور و جلادت از آب [illegible]
عبور نموده خود را تا آن مقهور رسانید و [illegible] عظیم در پیوست و فرهنگ خان دو مرتبه شمشیر [illegible] رسانید [illegible]
[illegible] از شمشیر یاران [illegible] بیاده [illegible] ظاهر ساخت [illegible]
قراطاق نیز خود [illegible] و در راه اخلاص جان نثار شد و فرحت خان که [illegible] فرزند شنید [illegible] از قلعه [illegible]
[illegible] امید خویش جان فشانی نمود و چون صورت این ماجرا [illegible] بلال رسید شاه باز خان [illegible]

این بکشتن داد و کار رخصت یافت و حکم شد که سعید خان و مخصوص خان و سائر جاگیرداران آن نواحی با او همراهی نموده
مددهای لایق دهند و چون شاه باز خان بعرض رسید که دوست ... و امرای آن صوبه باستقبال فرمان پادشاهی نموده تحقیق
شد که دوست بیگی بسیاری از قریات و پرگنات را متصرف آورده می خواست که بجانب غازی پور که بنده و بارگاه ...
التجا است برده و درین وقت افواج قاهره رسیده و اکثار غزو بجنگ پیش آمده و بیامن اقبال روز افزون ...
این مسکون فتح و فیروزی قرین حال اولیای دولت ابدی اتصال گردید و تفصیل آن در موقع خود نگاشته
کلک بیان خواهد شد و هم درین سنه شهاب الدین احمد خان به منصب پنج هزاری عز امتیاز بخشیده ملک مالوه
در تیول او مقرر شد و رخصت مبارزت راجه مانسنگه برانا پرتاب ولد رانا اودی سنگه با تعاقب آن سرگشته
بادیه ضلالت چون کنور مانسنگه با فوجی از بندهای درگاه بقصبه ماندل گره رسید بجهت فراهم آمدن عساکر
منصوره روزی چند در آنجا توقف گزید و رانا از غایت غرور و استکبار کنور مانسنگه را بنظر نیاورده در بنیاد ...
او را از زمین داران زیر دست خود تصور فرموده خواست که بماندل گره شتافته جنگ اندازد لیکن کلای
او مراعات حزم و احتیاط نموده ازین جرات و جسارت مانع آمدند و کنور مانسنگه افواج را ترتیب داده با دل قوی
و عزم درست متوجه گوکنده که مستقر آن مقهور بود شد قول را باستقامت همت خویش آراستگی بخشید و بر برانغار
سادات بارهه و جرانغار غازی خان بدخشی و رای لون کرن مقرر شدند و هراول شجاعت جگناتهه و خواجه
غیاث الدین علی آصف خان استحکام پذیرفت و التمش بمادهو و جرات مادهو سنگه و جیندی از جوانان کار طلب
انتظام گرفت و مقرر فرمود که مهتر خان با جمعی از منصب داران چنداول باشند اگرچه رانا از غایت تکبر ترتیب
صفوف نمی پرداخت اما هواخواهان او مبالغه قرار دادند که آن سیاه باطن در تعلب باشد و رام شاه راجه گوالیار
بطرف دست راست و بیدا مانا که از عمده هایش بود بجانب دست چپ را اعانت ... بسر جهل مقدمه لشکر او با
... و بیرین وغیره در موضع کهمنور از اعمال گوکنده که متصل بدره هلدی واقعست تلاقی فریقین اتفاق افتاد و
بهادران جانبین بهم آویخته تلاشهای نمایان کردند نخست فوج دست راست غنیم بر دلاوران جرانغار لشکر
منصور حمله آورده برداشتند و هراول مخالف نیز آثار جلادت و قدرت ظاهر ساخت و اکثری را از روی همت برگشته
اما جگناتهه پای ناموس قائم داشته مانند سد اسکندر ایستاد درین وقت بهادران فوج التمش خود را بکمک رسانیده
و کنور مانسنگه نیز جمعی بمدد فرستاده آن فوج را قوی پشت گردانید و جرانغار غنیم نیز برانغار جنود فیروزی را از جا در
بیجا ساخت و سید هاشم از اسپ جدا شد و سید راجو همت داده او را سوار گردانید و غازی خان بدخشی از کارطلبی خود را
بفوج هراول رسانید و رزم عظیم در پیوست و اکثری از بهادران ناموس دوست داد مردی و مردانگی داده جوهرها
تاختند و از فوج غنیم پونا نام فیلی بر عساکر اقبال حمله آورد و جمال خان فوجدار پادشاهی فیلی برابر او داشت و بعد
از حملهای جانبین فیل لشکر منصور زخمی روی گردان شد قضا را درین حال بندوقی بفیلبان مخالف رسیده دست او از
کار باز ماند و مقارن آن پرتاب خویش رانا فیلی رام پرشاد را که سرآمد فیلان غنیم بود در میان فوج رانده بسیاری از
جوانان درهم نوردید و کمال خان فوجدار فیل گجراج را بمقابل آورد و بیخودی فیل وار نیز فیل خود را در برابر داشت و
میان آن دو فیل جنگ باستداد کشید و نزدیک بود که فیل پادشاهی را پای همت از جا رود که به نیروی اقبال روز افزون تیری

بر قتل فیلبانان رام پرشاد رسیده و آن فیل که بار ها حسن صورت و سیرت شاد و ذکر او بر طلعی عالی شده بود داخل غنایم گردید
و راجه لکس [illegible] که از دیگر جوانان بود بضرب دست یکتا [illegible] آواره دشت عدم گردید و راجه را اسپ [illegible] سپر [illegible]
شجاعت و جانفشانی [illegible] بجانب آبادی [illegible] شتافت و معهذا علم رایت استیلا بر افراخته و عرصه [illegible]
قدرت و نخوت می نمود که درین وقت فوج جند اول بشوکت تمام در رسیده و از تائیدات غیبی چنان شهرت یافت که
قاقان گیتی ستان بر سم ایلغار رسایت فتح و ظفر بر فرق مجاهدان عرصه کارزار انداخت و مخالفان از هیبت سطوت قاهره
دست و دل از کار باز ماند و نسیم فیروزی از مهب عنایت ذو الجلال بر پرچم اعلام اسلام وزید و کفار اشقیاء و [illegible]
راه هزیمت پیش گرفته قرار بر فرار دادند و چون غازیان فیروزی نشان تا دو پهر تردد کرده بودند و هوا در غایت
حدت و حرارت بود و خوف آن داشتند تعاقب ننمود اگرچه بیجاه کس از بهادران لشکر منصور بعالی مرتبه شهادت رسیده بودند
اما قریب پانصد نفر از جانب مخالفان کشته شد و کنور رانسنگه بکوکنده که محل اقامت رعنا بود رفته عرضه داشتی مشتمل بر
سوانح اقبال و مجاری ترددات بندهای جان سپار و غنایم این فتح خصوص فیل رام پرشاد را مصحوب مولانا عبد القادر
بدوانی که از اهل سعادت بنیت غزا آمده بود بدرگاه سپهر بارگاه ارسال داشت نهضت موکب گیهان شکوه
بصوب بنگاله و فتح آن عزیمت از نخستین منزل و معاودت بمستقر اورنگ خلافت چون استیصال
مقهوران ولایت بنگاله و اطفای نایره فتنه آشوب آن ملک بامتداد انجامید از نخواهی تقریر متمردان صحیح الفول
که سوانح عساکر منصور بدرگاه معلی می رسانیدند بوضوح پیوست که بی ورود موکب اقبال طلوع کوکب فتح و فیروزی
اولیای دولت خالی از تعذر و اشکال نیست لهذا باوجود موسم باران و طغیان آبها و جریان سیلابها عزیمت نهضت
بدستاهمت عالی تصمیم یافت و قاسم خان میربحر حکم شد که بدار الخلافت آگره شتافته کشتیهای لایق سرانجام
نماید و در اندک فرصتی کشتیهای دلگشا و منازل روح افزا بر کشتیها ترتیب یافت و روز یکشنبه دهم امرداد [illegible]
بیست و پنجم ربیع الآخر از السلطنه فتحپور نهضت عالی اتفاق افتاد و درین روز مقربان رکاب اقبال خطاب فرمود
که مبشران عالم غیب دوش در معامله چنان نمودند که عنقریب نوید فتح و فیروزی اولیای دولت مسرت افزای خاطر
ارباب اخلاص خواهد شد از غرائب اتفاقات آنکه چون ببارگاه سپهر اشتباه ورود سعادت فرمودند سید عبد الله خان
از بنگاله در عرض یازده روز سپهر و اورا بدرگاه آورده مژده فتح و نصرت بلند آوازه ساخت و غریب تر آنکه در وقت
رخصت سید عبد الله خان بزبان الهام بیان گذشته بود که انشاء الله تعالی و تقدس فتحنامه بنگاله را تو خواهی آورد
مجملا در حدود آک محل تلاقی فریقین اتفاق افتاد بنابر قلبی جاجنگ صف صورت نمی بست و معهذا موسم برشگال
و طغیان آبها در میان آمد و سپاهی از تردد و سواری باز ماند و بجهت شدت باران رسد غله بار دوی ظفر قرین
نمی رسید و از تسعیر نرخ اشیا فتور عظیم در استقامت مردم راه یافت و بکنایه و صریح هرزه گوئی پیش گرفتند
و غاشیهان و راجه تودرمل گوش بحرف آنها نکرده و دلدهی و همت بخشی سعی می نمودند و مسرعان بطلب مظفر خان
و لشکر بهار فرستاده ثبات قدم ورزیدند و چون مظفر خان با شجاعت خان و محب علیخان و معصوم خان کابلی و
میرمعز الملک و سمانجی خان و میرزاده علیخان و تترخان دیوانه و سائر اعیان آن صوبه لشکر شایسته سرانجام نموده
بحدود بهاگلپور رسید رای ایشان بران قرار گرفت که درین شدت باران بآن ملک در آمدن و لشکر ویران ساختن و

این سبیل مقصود با دیگر دلیران از آب این اعتیا عبور ... بر حسب مناسب آمده روزی چند مقیم ... خانجهان نیز با آن
مرحله ... دست نماید و در عنفوان طلوع سهیل که باران تخفیف پذیرد و هوا اعتدال پذیرد رسانیده با افسار ... تنبیه مکالم و
استیصال مخالفان مشغول گردد این رای پسندیده خاطر محب علیخان نیفتاد و رو به ... گفت که هرگاه فرمان ... اکید از درگاه
رسیده باشد و با چنین فوج آراسته خود را به اینجا رسانیده و با اتمام مهام عزیمت بازگشتن از شرایط همت و صدق اخلاص
نمی نماید لایق آنکه قصوری در عزیمت راه نداده و کیدل ... و تحکمت ... دولت ... امید که ... اقبال روز افزون
فتوحات بی اندازه چهره گشایی مراد گردد و بعد از گفت و شنود بسیار قرار یافت که پیش از رسیدن بنگال ... اعلام ... آن
... این فوج به جنگ ... و مقابله را ... خواهم ساخت ... خود را ... و اگر با وجود رسیدن
کمک انتظار ... جهانگشا خواهد داشت ... موسم باران ... وزیر الملک ... حسین
ایستاده قرار داد ... بیست و نهم تیرماه الهی عساکر بهار و بنگاله بهم پیوستند و خانجهان لوازم استقبال تقدیم رسانید و
مظفرخان با سایر امرا ... بمنزل خویش برد و مراسم ضیافت و مهمان داری بجای آورد و روز دیگر خود بخانه مظفرخان رفت و در
مجلس کنکاش ترتیب داده بعد از گفت و شنید بسیار قرار بجنگ یافت و تسویه صفوف برین نهج آراستگی پذیرفت قول به
خانجهان آراسته شد و برانغار به اهتمام مظفرخان و لشکر بهار استحکام گرفت و در جرانغار راجه تودرمل و جباری و باباخان قاقشال
و بهادرخان خواجه ... و راجه گوپال داس جادو و جمعی دیگر مقرر گشتند و در هراول شاهم خان و مرادخان و محمدخان ...
و اسماعیل خان اوزبک و جمعی از بهادران کارطلب قدم همت افشردند و در التمش اسمعیل قلیخان و قیاخان و چندی از
بهادران عرصه فیروزی رزم آرا گردیدند و غنیم نیز افواج خود را برین ترتیب قرار داد و در قول خود ایستاد و بجانب دست راست
کالاپهار و بطرف دست چپ جنید و در هراول قتلو و خانجهان حاکم اودیسه و در پنجشنبه بیست و یکم تیرماه الهی موافق یازدهم
ربیع الثانی تلاقی فریقین اتفاق افتاد اگرچه تمام روی عرصه را آب گرفته بود اما بعد از تفحص به رهنمونی اقبال جاده بهم رسید که عساکر
منصور بفراغت گذشتند و چون قدری راه طی شد سیاه آبی عمیق پیش آمد و از آنجا نیز بهدایت توفیق پایاب عبور فرمودند و بهادران
فوج هراول به دست بکار رسیده و کالاپهار که عمده فوج مخالف بود شرایط مردی بجای آورده پای همت قائم داشت و جنگ عظیم
در پیوست اگرچه باباخان قاقشال عنان تهور معطوف گردانید لیکن جباری و چندی از جوانان کارطلب خود را بوقت رسانیده او را
باز داشتند و مقارن این حال راجه تودرمل قدم جرأت پیش نهاده بهادران فوج مقابل را قوی پشت ساخت و از جانبین
چپقلش ... نمایان بظهور پیوست و در وقتی که جنگ ترازو شده بود زخم کاری بکالاپهار رسید و بحال تباه روی در گریز نهاد و از
ظهور این لطیفه غیبی پای ثبات مخالفان از جای رفت و یکبار عنان تاب گردیدند لیکن بهادران نصرت قرین از کثرت لای و گل
نتوانستند بتعاقب شتافت و از افواج دیگر نیز خبر نیافتند گرفت و همانجا عنان باز کشیده انتظار طلوع کوکب فتح و فیروزی داشتند
و مخالفان نیز در برابر معسکر آراسته‌اند و از تاییدات غیبی آنکه در همین شب که آبستن صبح اقبال بود توپی از لشکر منصور سر داده
در بلنگی که جنید خواب کرده بود رسیده ران او را خرد شکست از حادثه جنید که سردار فوج برانغار بود و در شجاعت و تدبیر و آداب رزم
عدیل و نظیر خود نداشت ارکان همت مخالفان انهدام پذیرفت و بهادران هراول از آب گذشته مانند برق لامع بر اعدا تاختند و وقت حمله آوردند
و چون از آنجانب کثرت بود خواستند که دست برد نموده برگردند که درین زمان جمعی از فوج التمش خود را بکمک رسانیده پای همت
افشردند و از همه جانب آتش قتال اشتعال یافت و جنگ مغلوبه شد و بعد از زد و خورد بسیار نیز اقبال طلوع کرد و خانجهان که سر خیل ...

بود به نظم جان ستان بر خاک هلاک افتاد و فیلم را پای ثبات از جای برفت بیکبار عنان تمالک از دست داده رو به فرار نهاد
گرفتند و بهادران تیز جلو بشتاب تعاقب گرفته تا یک شنا فرسنگ بسیاری را آواره صحرای عدم گردانیدند و خان جهان خویش را از
افغانان بکوبان در برکنار آمده بر شادیانه فتح بلند آوازه ساخت و در این هنگام کامرای حسن بیگ کرده مراد هیستانی داد و از گرفته مجلس
آورد به بهائی که اسپ و ده فیل بهای پیجله شده طالب جان بخشی پیشتر خواجه ابراهیم که از معتمدان میرزا هند ال بود او را شناخته و
اسپ خود را داده می خواست که از آن مهلکه برآورد قضا را شخصی حسن بیگ کرد و مراد هیستانی را از حقیقت حال آگاهی
بخشیده نام برد باخود را رسانیده او را مقید گردانیدند و طالب جان بخشی خواست که به بیحیایی و مکابره سخن بی ادبی نماید و چون
بحضور خانجهان آورده خانجهان از آنداده پرسید که عهد و پیمان شکستن و بقول و سوگند وفا نکردن در آیین کجاست او در جواب
نمود که آن قرار داد با خانجهانان بود اکنون زمان دیگر رو آمده تا با شما از سر نو عهد و پیمان کنیم خانجهان جواب او را بزبان تیغ
حواله نمود و در ساعت سر آن آشفته دماغ را مصحوب سید عبد الله روانه درگاه سپهر بارگاه نمود غرابت در نسبت که داود
که اسیر پنجه تقدیر شده و بقبضه قدرت اولیای دولت گرفتار گردیده هنوز متوقع آن بوده که او را بعهد و قول بگذارند
بلکه در اظهار آن مقدمه اشاره بمنتی بر خانجهان داشته خواهد بود بالجمله چون سید عبد الله خان سر داود را با فتحنامه به بارگاه
سپهر بارگاه آورد و سپاهها کلی از نقد و جنس بجلدوی این خدمت به سید عبد الله خان مرحمت فرموده نقل فتحنامه به اطراف ممالک
محروسه ارسال داشتند و از همان منزل رایت معاودت بدار الخلافت فتحپور ارتفاع یافت و هم درین ایام قطب الدین خان
بعالی منصب پنجهزاری مرتقی گشت چون دودا پسر رای سرجن حاکم قلعه رنتهپور از درگاه معلی فرار نموده بمقام بوندی که
وطن بود شتافته دست تطاول بر رعایا و زیردستان آن نواحی گشود فوجی از بهادران عرصه جلادت مثل صفدر خان و
بهار خان و محمد حسین شیخ و کهاندی رای جادون و جمعی دیگر به تنبیه و تادیب او تعیین شدند که آن بی سعادت را سزای لایق داده
سازند باز مرکز وجود او را از گلزار روزگار برکنند توجه آن حضرت بدار البرکه اجمیر درین هنگام که نوید فتوحات عظیم
از اطراف ممالک بمسامع عز و جلال رسید و خاطر قدسی مظاهر از ضبط ولایت بنگاله و بهار واپرداخت بسعادت ادای شکر و سپاس
این موهبت بی قیاس نهضت عالی بزیارت روضه قدسیه خواجه معین الحق والدین قدس سره العزیز اتفاق افتاد و در منزل اول
بیرم خان خلف صدق بیرام خان بحکم اشرف از گجرات آمده سعادت آستان بوس دریافت چون دار البرکه اجمیر
مورد رایات اقبال گردید کنور مانسنگه و سایر امرا که باستیصال رانای مقهور تعیین شده بودند جبین سعادت بسجده
کریاس گردون اساس نورانی ساختند اگرچه بعضی از اهل غرض در خلا و ملا برمز و ایما معروض داشتند که امرا بعد از فتح چنانچه
باید سعی و اهتمام در جستجوی آواره صحرای ادبار بکار نبرده اند و نزدیک بآن شد که در پیشگاه بارگاه معدلت
معاتب و مخاطب گردند لیکن بعد از تمیز و تشخیص بتحقیق پیوست که این حرف اصلی ندارد بنا بر خصومت و غرض است
لهذا کنور مانسنگه و سایر بندهای جان فشان که مصدر خدمات شایسته شده بودند مشمول انواع مراحم
عواطف خسروانه گردیده باز دیاد مراتب و مناصب سربلندی یافتند و درین تاریخ پیش رو خان بدرگاه
سپهر اشتباه رسیده مژده فتح و فیروزی اولیای دولت و استیصال کچهتی بی سعادت معروض داشت در اوراق سابق
سمت ذکر یافت که کچهتی از بدذاتی و سیاه بختی راه بیدولتی سپرده پیشرو خان که از درگاه بتحقیق سوانح ممالک شرقیه میرفت در اثنای راه دستگیر
ساخته محبوس گردانید و شهباز خان باجنود اقبال باستیصال او تعیین شد و چون افواج قاهره بآن سرزمین اعلام فتح و فیروزی برافراشتند راه گریز پیش گرفته

اسباب جنگ که همراه خود آورده بود و تفنگچیان ایشان همچنان قرب گشته بودند شهباز خان به استقبال آمده بود [illegible] و دست نیاورده روی به هزیمت آوردند

او با چند توپ و دیگر اسباب آمده دو شبانه روز [illegible] لشکر منصور در قلعه نهادند و سنگ اوام حال که قلعه [illegible] آمده شهباز خان را

در قلعه بالا زمان محاصره خلاف پیدا شده در آن محل تفنگچیان ایشان منتظر گردید و در آن وقت شهباز خان [illegible] و چون آن

روزگار جنگل بود بیشه و جنگلها و اشجار بسیار درخت افکندند و سپاه بهادران لشکر منصور سر رشته احتیاط از دست ندادند

همان بار که شیرخان و دیگر آن [illegible] سر رشته وزک کرده بسیار گرفته جنگ پیش آمده و تمام آن روز از آتش توپ و تفنگ

اشتعال داشت و بیابان [illegible] گشتند و جنگ عظیم روی داد و بسیار کشته شدند لشکر منصور از احتیاط [illegible]

اسلحه و سنگ و جمعی از بهادران در برج [illegible] و نا اختصار غارت گردیدند و چون شب شد آن سپاه با هم در آن مقام نزول کردند

اقبال بی زوال کار را ساخته جانب خاص به کار آمده لیکن در کمترین جا بسیاری از دست داده و افواج ظفر

حال با جمعیت آن [illegible] قلعه را مسخر کرده و زن و فرزند او و همراهان او را اسیر و دستگیر کرده

خود با جماعت [illegible] و کوهستان رفته در گوشه منزل گرفت [illegible] و باقی خان و مطیع شدند [illegible]

مملکت بنگاله از غرائب اتفاقات است و اجمال این تفصیل آنکه چون عساکر اقبال قلعه را تنگ محاصره نمودند

نزدیک بآن شد که مفتوح گردد و هیچ کس از همه درنا امید شده قرار بر فرار داد و جمعی که در قید او بودند همه را به شرف شهادت

رسانیده پیشرو خان را نیز از ملازمان خود به اهتمام که به قتل رساند پیشرو خان بخبر پیش آمد که لحظه مهلت بخشد

کرده خود را از لوث ظاهری پاک سازم آن شخص چه از بیم جان و ترس گرفتاری خود چه از ملاحظه آنکه در هنگام وقت

زن و فرزند را به این رساند [illegible] او را به وقت دیگر حواله نمود و مقارن این حال کسی رسید و پیشرو خان را

که بر فیل انداخته از قلعه بر آورده و بجانب جنگل برده از روی انکار آن شخص پیشرو خان را بر فیل نشانیده روان ساخت

چون آن فیل بغایت درشت و سرکش بود آن موکل خود را از پشت فیل پایان انداخت و در وقت افتادن فیل لگدی برو زد

که بیهوش افتاد و فیل نیز از فرط هراس آواز مهیب کرده روی بگریز نهاد و فیلان دیگر از آن فریاد و هیبت بی‌آرام

شده در هر گوشه گریختند و غریب شورشی پدید آمد پیشرو خان در آن حال دستهای بسته خود را بگردن فیلبان انداخت که شاید بگوی او را خود

خلاص نماید فیلبان از ترس جان خود را به زیر انداخت و مقارن آن پیشرو خان نیز افتاده زمانی بیهوش شد و چون بهوش آمد

دید فریاد بر آورده او را نزدیک خود طلبید آن شخص یکی از ملازمان پیشرو خان بوده که در حیث و جویی [illegible]

فی الفور پیشرو خان را بر اسپ خود سوار ساخته روی به راه نهاد و بعد از لحظه آواز نقاره شنید چون به تصوب شتافت

عرب بهادر را دید که در تفحص حال او تردد داشت و به رفاقت عرب بهادر خود را به شهباز خان رسانید و این واقعه

از زبان تیغ خلاصی یافت و پیشرو خان پیوسته در محافل و مجالس این ماجرا بیان میفرمود که از زمانی که مرا

بجلاد اول سپرد تا وقتی که از بیم جان نجات یافتم بظاهر و باطن متوجه آن حضرت بوده استمداد همت از باطن

داشتم و مخفی توجه اشرف اقدس از هیجان ورطه خلاص شدم آری بظهور این قسم کرامات از خان بزرگ بوده در کار

ایزدی چه مستبعد بالجمله چون کجی راه فرار پیش گرفته خود را به شعاب جبال قلعه رهتاس انداخت پیر سالی بود در او

بالجمله از اهل آن دیار در خطر ماند و پس از آن پناه خود ساخته بجد تمام اسباب شورش سرانجام داده بود

از بهادران عرصه جلادت تحیه بر سر او رسیده او را با جمعی انبوه بجراب آباد دهلی فرستاد [illegible] فراوان متصرف

اختصاص یافتن سلطان خواجه ابوالحسن به منصب ... و تشریفات و عنایات ... و دیگر سوانح و وقایع

که چون منصور از ناحیه روزگار راستی با صدق خواهی بهره ساخته بود در مقام استمالت برآمد [illegible] شد و پیوسته [illegible] دل

آزرده خاطر می‌بود [illegible] رسید که [illegible] گفت اگر شاه منصور درست [illegible] باشد من از اشغال دیوانی

دامن خدمت [illegible] و چون بندگان حضرت [illegible] خاطر [illegible] معتمد [illegible] خواجه

باز [illegible] کار [illegible] بسر برد آخر [illegible] کاروان [illegible] چند [illegible] دریافت سعادت خدمت

[illegible] مراد باشد بنابرین [illegible] دیوانی سرکار [illegible] اشتغال

داشت و در خلال این حال [illegible] خان خانان خواجه را بجهت عرض [illegible] مطالب [illegible] بارگاه [illegible] فرستاد و اجلال

[illegible] عریضه [illegible] خانخانان اظهار قوت [illegible] خود نمود [illegible] المدعا [illegible] کرده

بازگشت [illegible] احوال خانخانان بجوار رحمت ملک متعال پیوست و از آنجا که [illegible] خواجه [illegible] خاطر

[illegible] طلب [illegible] ارتفاع [illegible] و درین ایام که [illegible] فیض بخش [illegible] کوکب

[illegible] جهان [illegible] عواطف خسروانه [illegible] تعالی منصب وزارت

دیوان اعلی [illegible] با صاحب [illegible] مراتب بلند و مدارج ارجمند ترقی و تصاعد نمود

و چون رایات اقبال از اجمیر بصوب کوهستان [illegible] نهضت جلال [illegible] در قصبه [illegible] حال متعلقه

او [illegible] اقامت اتفاق افتاد و شهاب الدین احمد خان و شاه فخرالدین مشهدی و [illegible] میرزا کامران و شاه [illegible] خان

و عبدالمطلب [illegible] با سایر امرای صوبه مالوه سعادت زمین بوس دریافتند و [illegible] جهان آرا بضبط آن حدود [illegible]

[illegible] شریف خان اتکه و مجاهد خان و سبحان قلی ترک را با فوجی از دلاوران در قصبه [illegible] تهانه مقرر نمودند

و عبدالرحمن [illegible] بیگ جلال الدین بیگ را با جمعی از غازیان در تهانه [illegible] تعیین فرمودند و همچنین دیگر بهادران کار طلب

[illegible] قرار گرفتند که [illegible] سرگشته وادی ضلالت از شعاب جبال بر آید اسیر کمند اقبال گردد و چون خاطر قدسی مظاهر

از انتظام [illegible] موکب گیهان شکوه از راه بانسواله بصوب ولایت مالوه اتفاق افتاد که سایه معدلت

بر [illegible] ملک [illegible] منزل [illegible] دارالخلافه گردند و درین [illegible] بعرض اشرف رسید که قافله حجاز [illegible] حکام

بنادر فرنگ [illegible] بر جهاز [illegible] بنابرآن حکم شد که قلیج خان حاکم بندر صورت بطریق [illegible] ایلغار بدان صوب شتافته

قافله را روان سازد و [illegible] پرده نشینان سرادق عفت را که بیشتر روانه شده بودند در جهاز سلیمی

سلطان خواجه را با سایر اعیان قافله در جهاز الهی روان گردانید و حکام بنادر فرنگ خدمت منتسبان این آستان را

[illegible] دانسته [illegible] ظاهر ساختند و چون موکب ظفر لوا بحوالی بانسواله نزول دولت فرمود اول پرتاب زمیندار آنجا

[illegible] شناخته سعادت زمین بوس دریافت و راول اسکرن زمیندار [illegible] بدولت ملازمت سرفراز شد و

هم درین ایام میرزا [illegible] خان از بنگاله آمده بعز بساط بوس مفتخر گردید و شصت و پنج زنجیر فیل از نظر اشرف گذرانیده

[illegible] اختصاص [illegible] رانای مغرور [illegible] نخوت و استکبار [illegible]

اسباب شورش و فساد سرانجام [illegible] راجه بهگونت داس و کنور مانسنگه و میرزا خان خلف بیرام خان و قاسم خان میر بحر

با افواج قاهره بکمک [illegible] تعیین شدند و هم درین هنگام راجه تودرمل [illegible] خان خواجه میرزا از بنگاله آمده بسعادت

آستان بوس [illegible] گرفتند و از [illegible] آن دیار [illegible] و چهار زنجیر فیل بنظر اشرف گذرانیدند و [illegible]

ازجان قلی ... بکمال حسین و اخلاص بسیجه درگاه والی ساخت و شهباز خان با اعوان اعیان ممالک و در
پیشگاه حضور گردید مشغول ملاطفت بیکران گردید از وقایع ... مفتوح شدن و تسخیر قلعه ... و مسالح ... درآورد
پیش ... کارکنان ... گردید سلطان دیوره ... اگرچه ... لشکر ... مقاومت بیاورد ... خان ...
برآمده ... چون شهباز خان بجاگیر ... گجرات رخصت یافته ... بعضی ...
متانت ... در استحکام قلعه ... کوشید ... بسته ...
قلعه کشا ... آن ... کمال ... چون کار بر متحصنان تنگ شد سلطان دیوره بیرون قلعه را وسیله نجات خود یافت
روی امید بدرگاه جهان پناه ... آن قلعه ... سلطان دیوره با استیلای ... اقبال ...
آن قلعه است در غایت ارتفاع و وسعت و نهایت استحکام و متانت و در اقصای صوبه اجمیر بسمت گجرات ...
آن ... کرده ... برآمدن بکمال صعوبت و دشوار است و ... از آن چشمه های ... چاه ها ... شیرین بسیار ...
قابل زراعت آن قدر که متحصنان را کفاف باشد و از اقسام گل و ریاحین بیشمار ... نهایت ...
بنا عمارت عالی و معابد عظیم درون قلعه اساس یافته و درین ایام شهباز خان قلعه ... راجه علی خان ...
بدرگاه والا رسید و سعادت زمین بوس دریافته مشمول مراحم بیکران گردید و از سوانح فرستادن ... اقبال ...
خاندیس چون راجه علیخان حاکم آنجا باعتضاد قلعه آسیر که با افلاک اثیر دعوی همسری مینماید و غرور ... قلعه داری ...
... در مراسم خدمت ... پیشکش تعلل مینمود بنابران شهاب الدین احمد خان و قطب الدین محمد خان و شجاعت خان
و باقی خان و تولک خان و علی دوست خان و بسیاری از بهادران فیروزی نشان بآن صوب رخصت یافتند ...
حکم شد که ... لشکر ... روان سازد و چون امرا بجاگره رسیدند راجه علیخان از سطوت عساکر
اقبال بقلعه درآمده برسل و رسایل و فنون ... اظهار عجز و ملامت و تقبل پیشکش لایق نمود و بجهت ...
عساکر منصوره ... از نقد و جنس نزد امرا ارسال داشته ... تسلی ساخت و شهاب الدین احمد خان باعتماد مراحم
بیکران خاقان سپهر آستان عرضه داشت بپایه سریر معلی فرستاده استشفاع جرایم او نموده و راجه علیخان پیشکشهای گرامی
از نفایس نفیس و فیلان نامی و نقود وسیع که بالقاب شاهی سلوک ساخته بود مصحوب معتمدان خود بدرگاه سلاطین پناه ارسال
و امرا عنان مراجعت معطوف داشته بولایت مالوه آمدند چنانچه تفصیل این مجمل عنقریب در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد
ان شاء الله تعالی و تقدس چون در منهوالمسامع همایون رسید که ملک گجرات از بی تدبیری وزیرخان غبار آلود ناایمنی است
بنابران مؤتمن الدوله راجه تودرمل رخصت یافت که بر جناح استعجال شتافته در ضبط و نسق آن ملک جوهر کاردانی بظهور رساند
و کافه برایا را که ودایع بدایع آفریدگار اند جل و علا از آسیب تظلم و تعدی ارباب بغی و عناد محافظت نماید و در حین ...
طراز ولایت ابدپیوند ... همت اولیای دولت فتح شد و تفصیل این اجمال آنکه چون راجه ... رخصت گجرات یافت ...
از سطوت افواج قاهره رخت ... بود و از رفتن او ... جمعی از راجپوتان ...
بعزم رزم قدم جرأت و تهور پیش نهاد و غازیان نصرت قرین باعتضاد اقبال روز افزون افواج ترتیب داده ...
بمقابله و مقاتله او شتافتند و خواجه غیاث الدین علی آصف خان و نقیب خان با جمعی از بهادران در قول ...
و تیمور بدخشی با طایفه از دلاوران در برانغار صف آرا گردیده و میر ابوالغیث بخاری با فوجی از بهادران در جرانغار رزم طلب

گشتند و میرزا مقیم نقشبندی و بهادر تور قلیچ و سید قربان و میر عنایت الله و قاسم نقیب خان که ایلغار ایشان بهمین ترتیب حضرت خلیفة الهی
بخطاب سعادات عالی شرف امتیاز داده بود از پیش شدند و آن فوج هراول شدند و شمال خان و کدا علیخان را با جمعی از مردم کار آزموده طرح
دادند و مخالفان تمام مردم خود را که قریب هشت هزار نفر از سوار و پیاده بودند دو فوج ترتیب داده و مبارزان فوج هراول بهادران
فوج هراول از جمعی تا رسیدن بموضع پیش فوج دشمن بودند و همگی بهادران آغاز جنگ کرده پیش آمدند و سید قربان و میر عنایت الله
با خصم درهم شدند و بهادر و تور قلیچ رسانیده شمشیر بازی کرد و با آنکه زخم کاری بازوی تور قلیچ رسیده بود دست از کار باز نداشت
و مظفر بهادر و سید عالم بودند و از فوج مخالف زده ترددات پسندیده ظاهر ساختند و در اثنای زد و خورد بر زمین آمد و پیاده و رسید
و ایشان عرصه جلادت باز سوار شده و سید قربان برخورد که اکثر جوانان کار طلب خان ثبات از دست
داده منعطف شده بودند با میرزا مقیم معدودی از نوکران خاصه او مانده بودند جوانان ازدحام آورده اند و دلیرانه مردانگی
از مخالفان را از دم تیغ گذرانیدند ناگاه شمشیری بر سر اسب او رسید و او پیاده شده ضرب برچه از پشت خورده بر زمین افتاد
و جمعی کاری در راه اخلاص جان نثار شدند و قطب خان نام وکیل او از طلال نمکی چندان تلاش کرد که سر در راه
و مبارزان که از بهادران فوج هراول بود با جمعی از ملازمان خود ترددات پسندیده ظاهر ساخته سه چهار کس
از مشهوران را بر خاک هلاک انداخت و درین حال که فوج هراول ویران شد و سرداران قتل رسید کفار مشهور و استکبار تمام رو
بقول نصرت قوام نهادند و مبارزان عرصه شهامت پای همت قائم داشته بمدافعه و مقابله پیش آمدند و دیگر افواج جلودار
لشکر نصرت خصوص شیخ محمد بخشی که بوقت خود را رسانیدند و مخالفان تاب مقاومت نیاورده راه گریز پیش گرفتند و اولیای
دولت اعلام فتح و فیروزی برافراشته بتعاقب هزیمت یافتها همت گماشتند و بسیاری از بخت برگشتها را بضرب تیغ و سنان
بمرکز الاسفل فرستادند و راجه کراید اس بالبقیة السیف گریخته بشعاب جبال در آمد و چون مژده فتح و نصرت از عرضه داشت
و نخواران به مسامع همایون رسید سرداری آن لشکر بخواجه غیاث الدین علی آصف خان مرحمت فرموده نقیب خان را بدرگاه
طلب داشتند و هر یک از بندهای جان فشان که دران لشکر مصدر خدمات شایسته و ترددات پسندیده گردیده بودند باقسام

وقایع سال بیست و دوم الهی

مراحم و انواع نوازش شرف اختصاص یافتند درین هنگام موکب نصرت
اعتصام در حوالی دیپالپور رایت ظهور برافراشت نقاش بهار جشن آرای بزم روزگار گردیده جلوه زیباچین عرصه زمین
را مصور و نگارخانه چین ساخت و نیر اعظم رونق بخش عالم شب دوشنبه بیستم ذی حجه نهصد و هشتاد و چهار هجری بعد از انقضای
هفت ساعت دوازده دقیقه پرتو سعادت به بیت الشرف حمل انداخت و سال بیست و دوم از جلوس ابد قرین
پادشاه سکندر آئین بمبارکی و خرمی آغاز شد و در عنفوان این سال همایون قلعه بوندی بتصرف اولیای دولت
درآمد و مجملی ازین تفصیل آنکه دودا پسر رای سرجن با آنکه پدرش و بهوج برادرش بسعادت ملازمت سرافرازی داشتند آن
قلعه را استحکام داده بخوت آرای شد و زین خان کوکلتاش از درگاه بتسخیر آنجا رخصت یافت و راجه سرجن و بهوج
در اچند و لشکری که همراهی کوکلتاش تعیین شدند و در اندک فرصتی بمیامن اقبال روزافزون قلعه بوندی مفتوح گشت
و آن مقهور بشعاب جبال رخت زوال کشیده آواره دشت ادبار گردید و زین خان بموجب حکم اشرف بهوج را آنجا است
آنجا گذاشته متوجه درگاه معلی گردید و چون موکب جهانگشا بدار الخلافه فتحپور ورود اقبال فرمود بسعادت زمین بوس
دریافته بنوازش خسروانه شرف اختصاص یافت و از سوانح رسیدن عرائض و پیشکشهای نظام الملک حاکم دکن است

[illegible] پناه [illegible] از [illegible] مرحمت [illegible] ساخته [illegible] الملک [illegible]
[illegible] درگاه [illegible] انعام و اختصاص [illegible]

راجه تودرمل و وزیرخان با مظفرحسین میرزا و انهزام دادن او با قبال شاهنشاه

[illegible] ولایت گجرات [illegible] چون جهت [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا مظفرحسین [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] گجرات
[illegible] واقعه طلب [illegible]
[illegible] گجرات [illegible] اعلام [illegible]
[illegible] راجه تودرمل [illegible] جمیع گجرات [illegible]
[illegible] وزیرخان جمعیت [illegible] واقعه طلب [illegible]
[illegible] احتیاط نموده صلاح در تحصن دیده دروازهای قلعه احمدآباد را استحکام داده متوجه نزد راجه تودرمل که [illegible]
[illegible] از احمدآباد [illegible] شده بود که جمیع [illegible] مشخص ساخته متوجه درگاه شود فرستاد از حقیقت حال اطلاع بخشید و
مفسدان چون بنواحی سلطانپور و نذربار رسیدند بعضی از ملازمان عارف و زاهد پسران شریف خان [illegible]
[illegible] جمعیت نموده نهاده مخالفان پیوستند و بعد از رسیدن برده داده [illegible] ولایت [illegible]
و [illegible] شهری بزرگ بی سعی در تصرف مفسدان در آمد مقارن اینحال وزیرخان باز بهادر [illegible] دیوان
گجرات و بعضی از سپاهیان بتغافل و تدافع مخالفان فرستاد و در پرگنه سرنال تلاقی فریقین اتفاق افتاد باز بهادر
شکست خورده ظهور این قضایا باعث مزید جرات و جسارت ارباب بغی و عناد گردید و چون نوشته وزیرخان براجه رسید
عطف عنان نموده بسرعت هرچه تمام خود را بظاهر احمدآباد رسانید و وزیرخان را از قلعه برآورده بدستیاری اقبال روز
افزون آماده مبارزت گردید و چون لشکر فیروزی اثر بجانب کرهی برده رسید مفسدان را پای همت از جای رفت
و روی ادبار بجانب کنبایت نهادند اولیای دولت تعاقب همت گماشتند و در حوالی کنبایت سید هاشم عامل آنجا کمالات
و جلادتهای نمایان نموده زخمهای خفیف برداشت و از استیلای غنیم بکنبایت درآمده متحصن شد و مخالفان بمحاصره پرداختند
و چون افواج قاهره نزدیک رسید ترک محاصره نموده بصوب پتن [illegible] شتافتند دولتخواهان تیز جلوی بکار برده در حدود [illegible]
باهل فساد رسیدند و آنها نیز عنان بازکشیده بمبارزت پیش آمدند و آن شیرزن اکثر عورات را بلباس مردان ملبس ساخته
به نیزه اندازی مقرر نموده اولیای دولت افواج قاهره ترتیب داده استمداد همت از باطن قدسی مواطن پادشاه بلند اقبال
نمودند و در رزمی بغایت عظیم روی داد از جانبین ترددات شایسته و جلادتهای نمایان بظهور پیوست و آخر ارباب
بغی و بطلان تاب مقاومت نیاورده روی بگریز نهادند و خون بسیاری از اهل فساد بر خاک هلاک افتاد و جمعی دستگیر گردیدند
و اکثر انسان عورات که کمانداری می کردند در سلک اسیران منتظم گشتند و راجه تودرمل مجموع گرفتاران را با غنایم این فتح
از فیلان و غیره مصحوب دولت خود [illegible] بدرگاه ساخت و از سوانح رسیدن ایلچیان [illegible] میرزا است
بدرگاه سلاطین پناه از تاریخی که میرزا سلیمان بحلازمت آمده اخبار شکایت و نارضامندی از جانب شاهرخ میرزا نمود

بسته میرزا بخانه و والده او دختر شاه بوده و مشرع بیست بوده با آنکه در ایلات مطلق حال در سهوگاه کام و شکستن حصار در هند قائم گردد حضرت
در ایشان عرایض سند و بنیاد هندی با ملتمس آن دیار از اسپهان بخشی را بهادر و ایلچیان آنجا مصحوب عبدالرحمن بیگ
و میرجمالی به درگاه و سلاطین ارسال داشتند و خاقان ممالک ستان این عهد بیت با میرزا بیگ فرموده بطواف عواطف و مراحم
مراحم بستان را امید و انتظاره فرستاده بود که ایلچیان رخصت انصراف ارزانی فرموده همراه بیوا الحکیم عین الملک که از درگاه
به نوازش و سرافرازی عادل خان حاکم دکن رخصت یافته بود با رشید الملک ایلچی عادل خان بسعادت زمین بوس
شرف اختصاص یافت و پیشکشهای او را از فیلان نامی و اقسام اجناس نفیس بنظر گرامی در آورده بسعادت جاوید اندوخت
و بقارن این ایام رسیدن ایلچی عبدالله خان فرمانروای توران نیت به درگاه سلاطین پناه با مکتوب مصادقت و محبت
خلاصه مضمون آنکه عزیمت تسخیر ممالک ایران پیش نهاد خاطر شده اگر موکب گیتی ستان با افواج هندوستان از راه قندهار
در حرکت آید همراه آنند بیاسمن یکدیگر و یکجهتی فتح بلاد عراق و خراسان و فارس و آذربیجان با سهل وجهی میسر گردد و حضرت
خاقان بمقتضای مروت و قدردانی در جواب قلمی فرمودند که سلسلهٔ علیهٔ صفویه را از قدیم با این دودمان عالیشان رابطهٔ وداد
و وفاق اعداد و قرابت و معه‌ذا انتساب خاندان نبوت علیه التحیة والسلام مزید بر الفت و اختلاف مذهب و تعصب
این جماعت موجب تزلزل ارکان دوستی و یکجهتی گردد اگر آن سلطنت پناه نیز ترک این عزیمت نموده اراده حسن
و مصاحبت بخاطر راه دهد بصلاح و صواب قریب تر خواهد بود **عزیمت موکب خاقان فلک سریر
بزیارت روضهٔ علیهٔ اجمیر** درین هنگام که دارالسرور فتحپور بانوار شکوه خاقان سکندر آیین معمور بود و ارادهٔ دیرین
شوق زیارت روضهٔ متبرکه از مشرق خاطر خورشید آثر پرتو زده در روز یکشنبه بیست و دوم شهر پوریاه الهی نهضت عالی
بر سمت اورنگ خلافت بصوب دارالبرکهٔ اجمیر اتفاق افتاد و چون قصبه بیاوره مضرب خیام سپهر احتشام گردید راجه تودرمل
از گجرات رسیده بسعادت رکاب بوس در یافت و بانواع مراحم خسروانه شرف اختصاص پذیرفت و مجدداً بعالی منصب
وزارت کل بلند مرتبه گشت و بدرستی و دولتخواهی در انتظام مهام سلطنت کاربند خدمت شد **ذکر شورش ملک
گجرات و محاصره نمودن مظفر حسین میرزا احمدآباد را و بخجلت زده ادبار شدن باقبال خاقان
ستوده خصال** چون راجه تودرمل متوجه آستان بوس شد بار دیگر جمعی از اوباشان واقعه طلب برگرد میرزا فراهم
آمده بتحریک و هیجان بغی و تطاول بر بلاد گشایش که اکثر تجار متمول صاحب ثروت در آنجا متوطن اند گشوده مال و اسباب
فراوان بتصرف آوردند و وزیرخان از احمدآباد برآمده عزیمت آن صوب نمود در اثنای راه خبر کثرت مخالفان شنیده
از بیم پشیمانی ملازمان خود و لغزش بیوفائی و دورنگی خواهد شد عنان مراجعت بازکشید و ناگزیر باحمدآباد درآمده بتحصین
کوشید و بسیاری از مردم او راه سپاه بیعت سپرده بمخالفان پیوستند و مقهوران بشوکت هرچه تمام آمده بمحاصره احمدآباد
پرداختند و وزیرخان جمعی از ملازمان خود را که از آنها ناایمن بود مسلسل و مقید گردانیده و معتمدان قدیمی خود را با نواع
لطف و استمالت ساخته و لوازم قلعه داری همت گماشت و چون از کمک ظاهری گسسته امید و منقطع الطمع بود دل در توجهات
باطنی و تائیدات غیبی بسته انتظار ظهور نیرنگی اقبال داشت و معهذا از مردم درون قلعه در هراس عظیم بوده هر روز مرحله‌ها تغییر
میداد خود هر روز در قلعه میگشت درین شد حیرت گرفتار بود و آیا مآل حال بکجا انجامد در خوف عظیم با جمعی از اهل قلعه همداستان شده نزد بانها گذاشتند
بسیاری از اطراف روا آورده درسید و برآن شدند که ناگاه از شست قضا تیری بکمر علی سرکرده مقهوران آمد و مصدر این فتنه بود رسید و در ساعت

جان را به مالکان جهنم سپرده با آنکه بعضی از خانخانان میر قراز قلعه برآمده خود را بپای کار رسانیده بودند از شتابزدگی اعجال
دل پای داده و دست از کار باز داشته بهزار رسوایی سر و پا برهنه فرار نمودند و ازین که اهل قلعه متوهم بودند
که مبادا فریب سرشته احتیاط مستحکم داشته قدم بیرون ننهادند و چون به تحقیق پیوست که این کارنامه فتح از
بدایع اقبال حضرت ظل الهی است وزیرخان و سایر قلعه نشینان سجود شکر این موهبت عظمی بجای آوردند و مراسم
لشکر طاقت به تعاقب دادند و چون درین ولا که موکب جهانگشا متوجه اجمیر بود مظفرخان بموجب حکم اشرف از ولایت
بنگ و بهار رسیده در مقام صرف محل بسعادت زمین بوس عز امتیاز یافت و بیست پیسه از نفایس آن دیار
بسم پیشکش گذرانیده چهار لک روپیه نقد به صیغه نثار حاضر ساخت و چون در آن حدود مشعر مقامات شایسته
و زیارات اینست بدیده کرده بود و هم راجه سید بر شفاعت امتیاز پوشیده و حکم شد که راجه تودرمل و خواجه شاه منصور
باستصواب و صلاح دید او سرانجام مهام سلطنت و تمشیت احکام خلافت نمایند و چون موکب گردون شکوه
بدار الفیوض اجمیر ورود سعادت فرمود بدستور معهود یک منزل پیاده شده به روضه متبرکه زیارت آوردند و
دریا نوال با درات و نذورات و تصدقات برگشوده معتکفان آن بقعه و متوطنان آن بلده را سیراب امید
گردانیدند و هم درین ایام محب علی خان میرخلیفه که درین دودمان والا القدم نسبت و سبقت خدمت امتیاز داشت
بمنصب میرعرضی اهل حاجت شرف اختصاص پذیرفت و از وقایع این ایام فرستادن میر ابوتراب است
بجانب مبارک مکه معظمه سادات انجامی شیراز است و جدش میرغیاث الدین هیبت الله که به سید شاه میر اشتهار داشت
در زمان سلطان قطب الدین نبیره سلطان احمد که احمدآباد بنام او اساس یافته از شیراز به گجرات آمده باز به عراق
مراجعت نمود و نوبت دیگر در شورش شاه اسمعیل صفوی با دو فرزند خود میر کمال الدین و میر قطب الدین باحمدآباد
رسیده رحل اقامت افگند و در آن وقت سلطان محمود بیگره حکومت گجرات داشت و با عزاز و احترام تمام
با میر سلوک مینمود و میر ابوتراب خلف میر کمال الدین نیز در ایام حکومت گجراتیان معزز و مکرم میزیست و چون اقالیم
گجرات به تصرف اولیای دولت درآمد بخدمت حضرت خاقانی نیز بکمال عزت و قرب منزلت یافت و چون هر سال
قافله بزرگ از عباد و زهاد کشور هندوستان و سایر بلاد عالم از دار الخلافه آگره بحجاز میفرستادند و احتیاج تمام قافله
از دیوان اعلی سرانجام سفر میبودند و یکی از بزرگان عصر بمنصب میر حاج شرف استسعاد می یافت درین سال که هنگام
فرستادن قافله قریب رسید میر مشار الیه را باین منصب والا عز امتیاز بخشیدند و مبلغ پنج لکهه روپیه نقد و دو هزار
خلعت از اقسام اقمشه مصحوب میر بجهت فقرا و مساکین ارباب احتیاج فرستادند و سوای آن یک لک روپیه نقد
با هزار الف اخیاس در وجه شرفای حرمین شریفین مقرر شد و اعتماد خان گجراتی که پیوسته اظهار آرزوی حج میکرد
برافقت میر رخصت یافت و جمع کثیر درین قافله رهنورد بادیه توفیق گردیدند و از وقایع سربلندی یافتن شهاب الدین
احمد خان بایالت و حراست گجرات چون ضبط آن ملک از وزیرخان چنانچه باید بتمشیت نپذیرفت حکم جهان مطاع
شرف ارتفاع یافت که شهاب الدین احمد خان از ولایت مالوه بحکومت گجرات متوجه شود و قاسم خان و طاهر خان
و سیف الملک و میرغیاث الدین علی نقیب خان و محمد خان و فارسی خان نبی عم نقیب خان و فیروزه کابلی و شیخ
معظم و شیخ ... و دیگر امرا از درگاه سلطان بکومک او رخصت یافتند و مقرر شد که وزیرخان باید به آمده ضبط احمدآباد

با پیدا و سوانح این سال تعیین نمودن افواج منصور است برسر زمانی مئو چون آن آن سعادت دست و جنس بابت جهان آرا از
سید بابت عساکر اقبال شهاب جهان پناه برده یکجا قرار یافت و سرکار و افواج قاهره نگاه بر جهانی جنگ آمده و دست از
سیه افشتند زمینت داد نیچه اعظام خود و سعادت دست نمود و دره مالارا بر راجه بهگون داس سرکردگان منگر با بنده و مغان عمل رسیده حکم
بار سر رسید اعظم و سید بانود و سیر الملک و راجه بر مکان و چند از بهادران مرحمت بادشاه رانا سر شدید و حکم شد کناره از مانا
سیر سحت صاحب اهتمام و کار فرمای این لشکر باشد اگر چه ظاهر راجه بهگون داس جمعیت بسیار داشت لیکن وجمعی سردار
لشکر بسیار زمان بوده و او را به خدمت و تعهد و تشابه سپاه ساخت چنانچه هر تنخواه عرض کرد از عرض خوابیده یافت و چون صبح
امیری از امرای سرخ شیخ بارگاه اقبال گردید بساط جلال رسیده گرد و گرد و گرد آب عظیمت که برور ایام خراب شده و حوالی
ا بعث و حوالی این ملک گشته رسامعت امرای عظام و سایر ملازمان رکاب نصرت اعتصام حکم جهان آن شرف نفاذ یافت باره کار
دولت و حرمت منصب و جمعیت بوده اند تقسیم نمودند و در عرض یک روز حسن انجام پذیرفت و از بن فیض عام عالمی کام دل
رسیده و از بن منزل شیخ ابراهیم مخدوم که به ملک شاه باز خان رخصت یافت و شمار او و جد و دلو و الالی مقرر شده و چون
ایلچی بسیر سرور بارگاه فلک اشتباه گردید ایلچیان قطب الملک کنی حاکم گلکنده سعادت آستانبوس دریافتند عرضه داشت
با پیشکش شاهی لالی از نفایس آن دیار و فیلان نامی به نظر اشرف گذرانیدند و از جمله فیلان پیشکش او فتح مبارک نام فیلی
داخل حلقه خاصه شد و از سوانح عظیمه ظهور ستاره ذوذنب است درین باب حکمای اختر شناسان و اهل تواریخ اخبار بسیار
نوشته اند و هفت قسم شمرده اما ذوذنب و ذو فرایه را از همه نحس تر داشته اند اگر چه از اثر نحوست این در ممالک عراق و خراسان
شورش عظیم بهم رسید و دران ایام شاه مغفرت پناه شاه طهماسپ صفوی رخش حیات به فسحت سرای جاوید تاخت و شاه اسمعیل
سیوم از عالم رفت و اکثر فرزندانش بقتل رسیدند و خلق انبوه بنهان خانه عدم شتافتند اما ببیامن ذات سعادت آیین
خاقان عدالت آیین وسعت آباد هندوستان از آسیب نحوست آن محفوظ و مصون ماند و غبار فتنه و آشوب بر دامن عافیت
متوطنان این دیار ننشست و چون ظاهر قصبه نارنول مضرب خیام سپهر احتشام گردید بادشاه حقایق آگاه بمنزل شیخ نظام
که از مشایخ کبار و مرتاضان روزگار بود تشریف برده صحبت صوفی داشتند و ملازمان حواشی آن بقعه را بزلال مکرمت سیراب
امید گردانیدند و همدرین ولا شجاعت خان و میر معز الملک را در صوبه بهار جاگیر مرحمت فرموده بحکومت و حراست آن سرکار رخصت
نمودند و چون دار الملک دهلی بورود موکب جهانگشا رونق و بها یافت نخست بطواف روضه علیه جنت آشیانی انار الله برهانه تشریف
برده بعد از مراسم زیارت و آداب نیاز مندی مبلغ وافر بفقرا و مساکین تقسیم فرموده از آنجا بزیارت اولیای عظام و مشایخ کرام
که دران سرزمین آسوده اند متوجه شده بمجاوران و معتکفان هر بقعه مبلغهای معتد به بسم نذورات و خیرات مرحمت نمودند
دران ایام بزیارت بالتماس سیادت مآب شیخ فرید بخشی الملکی که درین ولا ببیامن تربیت و جوهر شناسی حضرت شاهنشاهی بخطاب
مرتضی خانی شرف اختصاص دارد و منازل او را که بر کنار جون واقعست ولی تکلف غریب نشیمنهای چرخ اساس یافته بنور قدوم
سعادت لزوم منور گردانیدند و در اوراق سابق سمت ذکر یافت که حاجی حبیب الله کاشی را با مبلغ گران بجهت آوردن نفایس
دیار فرنگ و ارباب صنایع و اهل حرفه به بندر گوده فرستاده بودند درین ولا با نفایس آن دیار و جمع کثیر از هنرمندان نادره کار
لباس نصاری پوشیده و نقاره و سرنا بروش اهل فرنگ نواخته بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت و آنچه
از نوادر و غرایب آن ملک آورده بود بنظر اشرف گذرانیده مورد انواع تحسین و آفرین گردید و از آنجمله سازی ارغنون بود که چشم

گرفته بحضرت رسید و عساکر اقبال در این هنگام مرزا غیاث الدین علی آصف خان را از اینجا روانه ساخته در آنجا ...
رخصت یافته ... برادر وی ... بسعادت زمین بوس سرافراز گردانید و فیروزی با علم عساکر اقبال
و ... بشارت ... رسید ... چون ... جلال رسیده ... اطاعت ...
... مردم ... روزگار ... سبب ... شمال ... جلال ...
ظهور یافت که صادق خان و ... قاسم علیخان و الغ خان حبشی و ابو المعالی و افواج دیگر ...
بهادر ... افغانان ... روزگار ... خواست ... بهادر ...
... روزگار ... باعث ... بوده ... مفسد گردد القصه چون عساکر اقبال ...
بتحقیق پیوست که آن بی سعادت با عقبا و جنگل ... گشته از دائره ... قدم ...
... لشکر آلات جنگ بری مهیا ساخته ... و چون ... لشکر
... الاتفاق ... آن سیاه روزگار ... افواج قاهره ...
... بمحاصره آن پرداختند و در اندک فرصتی ... زبان ... شنوده امان خواستند و ...
... متوجه ... شدند و منزل بمنزل جنگل بریده تا کنار آب ... که بسمت شمال ...
... ترتیب افواج نموده با مردم بسیار از پیاده و سوار ... برابر عساکر ظفر نگار علم نخوت ... برافراخت و بهادران
... قدم همت نهاده چپقلشهای نمایان ... و چون ایام تقابل ... بهادران لشکر
قرار دادند که از آب گذشته جنگ نمایند و باین عزیمت ترتیب افواج نموده بدفع اعدا متوجه شدند لیکن ...
سر رشته انتظام و تزک عساکر ساقط گردید صادق خان با فوجی براهی شتافت و قاسم علی خان و الغ خان حبشی و
شیخ ... بطرف دیگر افتادند و فوج هراول از زور آتشبازی غنیم نتوانست قدم پیش نهاد در آن حال ... خان
و محمود خان فوجداران بادشاهی فیلان مست صف شکن را آب زده ... بازگذشتند و ... فیلان مست
صادق خان با فوجی از بهادران کار طلب عبور نموده مقارن ... از اطراف دلاوران عرصه همت بیکبار ...
... بغایت عظیم روی داد و هنگامه جان ستانی و جان فشانی گرمی پذیرفت و بهادران ناموس دوست کارنامه
شجاعت ظاهر ساخته مخالفان سیاه بخت را آواره دشت هزیمت گردانیدند و رخت حیات بسیاری از مقهوران ...
بغارت ... لیکن از انبوهی جنگل و کثرت درخت از حقیقت حال مخالفان چنانچه باید معلوم نشد بعضی را گمان آن بود که ...
... قابو دارند و جمعی بران رفتند که خود را بسر ... رسانیده دست تطاول و تاراج دراز خواهند ساخت
... صادق خان ... قرار گرفت و فوج هراول را ... ساخته عنان معاودت بصوب معسکر اقبال تافت
... مقهور ... بر آمده غبار شورش برانگیخت و اکثر مردم را پای همت از جای رفت الغ خان با جمعی ثبات قدم
ورزیده هنگام کارزار گرم ساخت و صادق خان و ابو المعالی نیز خود را ... رسانیده او را قوت پشت گردانیدند و جنگ
... سخت روی نمود و الغ خان و ابو المعالی ... چپقلشهای نمایان کرده آبروی جاوید بدست آوردند
... بزرگ او ... زد و خورد ... بخاک هلاک افتاد و ... برادر ... یکی از فیلان مست ... بر زمین افتاد ...
... خود ... فیل زد و با وجود زخم کارهای مردانه بدر رفت و رام ... نیز ... نمایان کرده ...

پیش گرفت و از بنارس و ... این حال آن محمود مآب ... بار بر فرق ... کار خود ... پیش گرفت و در ... دست ...
از ... اقبال روز افزون ... چنین ... از ... کشته ...
گردید و ذکر سوانح از وقایع بنگاله و لشکرکشیدن خانجهان به صوب بنگاله و به دست
آوردن داود و افغانان و متعلقان او چون خانجهان از انتظام اطراف و اقطار بنگاله خاطر وا پرداخت
عزیمت بنگاله کرد مادر و متعلقان داود ... جمشید خاص خیل ... با بسیاری از افغانان تباه اندیش در جائی بود
پیش نهاد همت ساخت از امداد اقبال ... در ... خواست که ... و ... در آید جمشید با سایر افغانان
اتفاق نموده ... پیش آمده ... بسیار ... یافته ... گشته ... و اقرار ... و جمعی
... و درین حوادث ... افتاده بود ... جمشید و دیگر افغانان در آمده ... این حال یوسف بلوچ ...
افغانان ... متعلقان ... در مقام انتقام ... جمشید ... گرد آوری خاطر
... نبود ... اقبال ... زوال
... حال ... دولت کار خود را به انجام رسانید ... خانجهان
... بادشاه ... خانجهان شتافت
... حوادث نجات یافت و در ... که موکب ... متوجه پنجاب بود مولانا محمد یزدی از عراق آمده
... فلک ... فرق عزت برافراخت او از بزرگ زادهای یزد است و کسب فضائل و تحصیل علوم در خدمت
علامهٔ زمان مولانا میرزا جان نموده و از اکثر علوم عقلی و نقلی بهره وافی و نصیبهٔ کافی داشته حدت فهم و فطرت بیان
و طلاقت زبانش به مرتبهٔ عالی بود و در اندک فرصتی که به جلایل عواطف و شرایف مراحم اختصاص گرفته از جملهٔ مصاحبان و
مخصوصان مجلس بهشت آیین شد لیکن چون در اصل فطرت کم ظرف واقع شده بود خود را زود ضایع ساخت و حقیقت
حال او در جای خود مرقوم کلک صداقت رقم خواهد شد و از وقایع این ایام گرفتار شدن مظفر حسین میرزا است چون
... اقبال روز افزون در ولایت گجرات غبار شورش و فساد او فرو نشست میرزا بحال تباه متوجه دکن شد و در راه
جمعی از اوباش بر گرد او فراهم آمده اسباب فتنه و آشوب ... انجام داده چون از قبیله و کمینه خود در ... امید یافته بود با حاکم
آنجا جنگ کرده شکست یافت و ناکام عنان مراجعت به ولایت خاندیس معطوف داشت و راجه علی خان فاروقی او را مقید
ساخته به درگاه معلی فرستاد و به جزای ... خود ... مقصود ... فرمان گیتی مطاع از درگاه فلک ارتفاع دستوری
یافت که او را به ملازمت آورد و چون موکب گیهان شکوه از دریای ستلج پل بسته عبور دولت فرمود شاه قلیخان محرم که حاکم
لاهور به عهده کاردانی او بود به سعادت استقبال شتافته عز بساط بوس دریافت و چون بلوچان راه قندهار به اهل قوافل
و متردین دست تطاول و تعدی دراز می ساختند او را با میرزا یوسف خان و سید حامد بخاری و محمد زمان و ...
از بهادران عرصهٔ شهامت به تادیب طایفهٔ بلوچان و ضبط آن حدود تعیین فرمودند و رایات اقبال به عزم زیارت روضهٔ
علیه شیخ فرید الدین شکرگنج برافراشتند و دوازدهم اسفندارمذ ماه الهی ظاهر قصبهٔ پتن مضرب خیام سپهر احتشام گردید و به زیارت
مزار فیض آثار آن بزرگ تشریف برده آداب طواف و نیاز مندی به تقدیم رسانیدند و به رشحات سحاب مکرمت غبار احتیاج
از چهرهٔ حال مجاوران و ملازمان ... آن بقعهٔ متبرکه پاک شستند و درین مجلس بهشت آیین صدر ... ناصر ... مولانا

متعلق از آنجا آمده سعادت ملازمت دریافتند آغاز سال بیست و سوم الهی از جلوس همایون روز چهارشنبه
تعالی ماه هورا روزی در موکب اقبال آن پاسخی یافت که یک سلطان بهار انجمن آرا است بوده و کامگار گردیده در روز شنبه دوم محرم و سعد
از سنه نهصد و هشتاد و پنج هجری نیر اعظم آفتاب گردشش تحویل اختیار رسید و قیمه نیر اعظم و سلطان بخش عالم بحساب اشرف محل تحویل نمود و سال بیست
سوم از سنه جلوس خاقان مالک ستان بپاره سه کرد زینت آغاز شده و در عنوان این سال شیخ ابراهیم را که الحق و
و الحکایت تشخیص گردیده با اوصاف او بود خود اختصاص یافت و مهد ستوده انجمن خان را حکومت ولایت و ولایت لاهور
لاهور مشخص گردانیده و حکم شد که شاه بداغ خان و مطلب خان پسر او و توک خان و سایر جاگیرداران آن ملک از صلاح و صوابدید
او تخلف نورزند و همگی همت بر استیصال مهوسین و گرامی مصروف دارند و از سوانح اقبال طرازی فتح قلعه کولمیر است و چون همت
شاهباز خان در آن قلعه است بغایت رفیع الاثمن و تعریف استحکام آن برخی از اندیشه و قیاس و در سواد آن زمان نکته
تسخیر هیچ یک از سلاطین عظام بر شرفات کنگره آن نرسیده در هنگامی که شاهباز خان بشوق خدمت و کارطلبی متوجه
آن صوب شد راجه بهگونت و راجه بسن دیگر و گرویه منگر را بدرگاه معلی فرستاد که سپاه او را نسبت زمینداری و رابطه قدیم در انجاح
این مقصد تساهل و مدد و داری بکار برند بلکه مفسدی دیگر فسادی باشند و خود با میرزا خان خلف بیرام خان و شریف خان و
غازی خان و دیگر مجاهدان عرصه جان سپاری سه نطاق همت بتسخیر قلعه کولمیر است و در اندک فرصتی بمیامن اقبال روز افزون
از تسلط و اقتدار ظاهر گردانیده و از تاییدات غیبی آنکه در شب که مبارزان قلعه کشا محاصره را تنگ ساخته بودند توپ بر سنگی
که اهل قلعه داشتند سر داده بودند آن توپ شکسته جمع کثیر را بطوفان بلا سوخت و از این حادثه نایاب ای همت مقهوران
از جای رفت و حاکم آنجا بدر زمان کندن بر آمده خود را بشعاب جبال انداخت اما اسیاک ازان چون نامی در این دوازده
قلعه و بتکده و بتخانه او بپای جهالت و ضلالت افشرده جان فشانیها کردند و چنان قلعه که بال وهم و خیال بر زوایای آن نتوان رسید
مفتوح شد و چون بسمع رسید که رانا بکوهستان بانسواره رفته است شهباز خان قلعه را بغازی خان بدخشی سپرده
رحال و اثقال را در آنجا گذاشته و خود جریده با فوج مستعد خود بشتن دو اسپه بتعاقب او شتافت در روز دیگر بحصار گوکنده
رسیده و در سر سواری فتح آنجا کرد و شب دیگر قلعه اودیپور را بتصرف در آورد و غنائم نا محصور بدست اولیای دولت
افتاد و بشارت این فتوحات اقبال در نواحی لاهور بمسامع جلال رسید و چون موکب عالی نگذر جنوب رسید از شدت
باران و تلاطم دریا حکم شد که پل بسته از دریا بگذرانند و تا گذشتن عساکر فیروزی مآثر خود به دولت و اقبال در کنار آب
توقف فرمودند و دیر سواج خیر بلوغانی پوندریک نام فیل خاصه در شنا دریای سبیل فنا رفت و چند روز متصل و ابر
باران بلای عظیم شد از جمله روزی در شکارگاه غریب تگرگی بارید که کلانی آنها مقدار چوزی بود و از خصائص ذات
قدسی صفات خاقان ستوده خصال بیچگس آسیبی نرسید و همدرین ولا ابوالفتح میرزا یوسف خان و شاه قلیخان محرم
مشتمل بر استشفاع گناه طایفه بلوچان معروض بارگاه گردید از آنجا که جرم بخشی و خطا پوشی شیمه کریمه ذات قدسی صفات
است ملتمس آنها بر فراز قبول جای گرفت و حاجی خان بلوچ و جهت خان و سایر اعیان و سران بلوچستان بشرف خدمت
شتافته روی اخلاص بسا ایستاده خاک بجز و نیاز سپهر نهادند ترتیب شکار قمرغه در حوالی بهیره و بدایم افتادن
چهیلم مقصود و حکم اطلاق جمیع حیوانات درین هنگام سعادت فرجام خاطر ملکوت ناظر بشکار قمرغه توجه فرمود
و حکم عالم مطیع گردون مطاع بشرف ارتفاع یافت که در حوالی بهیره چرگه ترتیب داده شکاری جمع سازند امرا سه ولایت

رفیع احیان همراه دولت کار شد به خدمت شد از موضع کو بان آمده بود که بهشت برج کرده و سعادت بخیره رسیده و جواب قراری
سیرم آورده خاقان شهریار شکار بر توسن مراد سوار شده و در شکارگاه را نجوان آن انتظار را مستکفی بخشیده و از عواطب اتفاقات
انگه در وقت آن مظهر شهود و غرایب معانی بوده است و از دست همه مستغرق بحر افتاده بود که بیکبار حکم اطلاق جمیع حیوانات
فرمودند سیر اولی آن نقادیم بهجت انتشا ... یافتند آن حضرت را از صمد و حکم آگاه گردانیدند و صحرا ابعادی بر زبان
ذکاء گویان و ثنا طرازان سعی را رو دست نجات نیافتند و در بیابان گل چین با دشاهی حقیقت گزین از اسب فرود آمدند و
تفرقه سعود و ما همراهان عرض قرب نمود این حوالی گشته بیاد آ گویا الهام شده بود که امر تقدیر و معرفت و دریافت خویشتن
و غیب را اراده و سر گرداندن را یکی تحقیق بود نیز و لیکن عقده این راز بنا خن اندیشه هیچ کس گشوده نشد و بیان رود و کوکب
حال اند و ریاحی بهشت عقده نمود و در آن جهنگوت وصل کوه بان سنگلاخ از اجمیر آمده سعادت زمین بوس دریافت
عزت اختصاص یافتند و درین ایام که ساحل دریا می بهشت تخیم بارگاه اقبال بود جهدج عزت مریم مکانی از مستقر
خلافت رسیده و منهر پادشاه حق شناس و لوازم تعظیم بجا رسم تکریم کوشیده نخست شاهزاده والی عهد را از فرسخی استقبال
سلطان سلیم را باستقبال فرستاده بعد از آن خود قدم بر شاهراه ادب نهاده متوجه دریافت دولت ملازمت
آن حضرت شدند و در حوالی عرضداشت خانجهان از بنگاله با پنجاه و چهار زنجیر فیل و دیگر نفایس آن ملک بعرض بارگاه قبول
رسیده و بوسیله او کلاهی راجه بال کتابلین زمیندار ولایت کوچ با تنسوقات آن دیار که برسم پیشکش و ادای خراج
فرستاده بود رخصت زمین بوس یافتند و از سوانح فرستادن سلیمه بانو بیگم بنصیحت رهنمونی میرزا محمد حکیم بکابل چون
میرزا بجهت صغر سن و عدم تجربه و فراهم آمدن خوش آمد گویان خانه برانداز اطوار نا مستحسن و سلوک نامرضی پیش نهاد خود ساخته
و حفظ مراتب تسلیم و رضاجوئی در ادب اطاعت و فرمان پذیری باولی نعمت و قبله خویش چنانچه باید بتقدیم نرسانیده
جهان آرا جهان تقاضا فرمود که نهضت رایات ممالک ستان بصوب زابلستان اتفاق افتد و در ملازمت میرزا جمعی
از مفسدان کار ندان گذاشته و ضبط آن حدود فرموده عنان مراجعت بمستقر خلافت معطوف دارند لیکن گمان آنکه
مبادا از قرب رایات منصوره متوهم خاطر گردد و روی بوادی غربت نهاده پناه باوزبکان قدر ناشناس برد فسخ
آن عزیمت نموده از کمال عاطفت و مهربانی سلیمه بانو بیگم را که همشیره اعیانی میرزا است بر هنمونی سعادت رخصت فرمودند
در آن وقت بر زبان الهام ترجمان گذشت که اگرچه برادر خود بمنزله فرزند می باشد اما نزد ما عزیزتر از فرزند قریب الاحتمال
و هم رسیدن برادر بحال و نیز قرار یافت که اگر میرزا بنصیحت بیگم سر بر خط فرمان نهد و از افعال ناپسندیده ندامت
کشیده پاس احکام پادشاهی که هر آینه ترجمان اوامر الهی است نماید و بانواع مکارم و مراحم مستمال گردانیده بنویدها آباد
شاهزاده والی عهد شاه سلیم خوشوقت سازد و همراه بیگم خواجه محمد یحیی و میر ابو اسحاق صفوی را بر ملازمت آن پرده نشین
عزت شرف رخصت ارزانی داشتند و ایلچیان شاهرخ میرزا نیز رخصت انعطاف یافتند و عبدالله خان و
حاجی سلطان اجبار رابحجت سرافرازی و دلجوئی بدخشیان همراه ساخته انعامات وافر ارزانی داشتند و جنس برای خانم والده
او مرحمت فرمودند و چون در هنگام نهضت موکب منصور از دار الخلافت فتحپور حکم شده بود که در دولتخانه خاص حوضی
بیست در بیست بعمق دو قامت از سنگ سرخ اساس نهاده بنقود گوناگون لبالب سازند تا انعامات و اکرامات از آن
گنج الب ریز می شده باشد و جهانیان از سرچشمه فیض نامتناهی سیراب امید گردند در هنگام راجه تودرمل بعرض حضرت رسانید

[illegible] اقبال منصبه گردیده ... شده و بخود کناره ... شرف اندوز یافت که از سعید خان ... باشد با ایلات ...
گردید و چون ... شده عسکر اقبال ... با زر خان ... بجهت و ... دولت ... ساخت ...
... بسعادت ... با سعید خان ...
سپاه ... قلاع حصین و جنگلهای ... تیغ ... گردانیده ...
... اهتمام بکار برده ... گشته با ... و جبالت ...
... نشین ... شده و ... ساز ... و بود شهباز خان را ... گرفته ...
... پناه نهاده ... شهباز خان ... شایسته شده ...
یافت لیکن ... بیان ... خطره ... پیشانی ...
اعتبار ... در حدود پنجاب ... دارالخلافه شد بعد آن سپاه باطل ... اندک فرصتی ...
... نهاده ... بر زبان قضا ترجمان گذشته بود ... یافت و چون ... اقبال ...
... گردیده ... که جلوس اشرف شده بود ... ترتیب داده نقود بیکران ...
از این منزل ... صدرالدین لاهوری ... رسالت ... رخصت یافته که
آن ... طبیعت ... ثابت قدم ساخته و بهادر ... سعید خان را با ایالت ولایت پنجاب بلند ...
گردانیده بدان صوب رخصت فرمودند و مبلغ وافر از زر نثار مصحوب او بجهت ... لاهور ...
ساختند و چون بعرض رسیده بود که بسیاری از طوائف افاغنه در قصبات و قریات پنجاب توطن گزیده ...
... و طائفه ... رعایا و زیردستان ... از سبب ... تعدی آنها
زحمت و آزار ... هنگام فرصت ... اقسام فتنه و شورش از آنها قریب الوقوع لاجرم رای ممالک آرا که انتظام
... سلسله ظاهری و باطنی است چنین اقتضا فرمود که آن گروه را متفرق ساخته باطراف ممالک محروسه فرستند
که اجتماع آنها منشاء فساد کلیت و براجه تودرمل حکم شد که برین موجب عمل نماید و چون حکومت ولایت پنجاب به راجه
بهگونت داس تفویض یافته راجه تودرمل روزی چند در حدود پنجاب توقف نموده راجه بهگونت داس و دیگر منصبداران
... از آن صوبه جاگیر تنخواه ... از زمینداران کوهستان شمال ... سعادت حلقه بندگی و
اطاعت در گوش جان افگنده بفرق خدمت شتافتند فهو المطلوب والا استیصال آن طائفه پیش نهاد همت ساخته
محال متعلقه آنها را بتیول بندهای درگاه مقرر دارد ... اقبال خاقان ستوده خصال و حسن سلوک ... در اندک
فرصتی بسیاری از راجها و رایان غاشیه خدمت بر دوش اخلاص گرفته قدم بشاهراه اطاعت نهادند و بعد از
ورود رایات منصوره بدارالخلافه فتحپور راجه سعادت زمین بوس دریافت ... گشته شدن اعتماد خان خواجه سرا
... فتح خان مسند عالی با ایالت بهکر چون سید محمد میرعدل را روزگار بسر آمد اعتماد خان خواجه سرا بایالت
بهکر تعیین شده او جمعیت نیک فراهم آورده لشکر ... کشید و از روی اقتدار و شوکت ... خواهد نمود
... لیکن از وفور جمعیت و سامان سر رشته احتیاط و مسلک مدارا از دست داده در غایت غرور و پندار روز
... بود و چون موکب اقبال ... بولایت پنجاب ... خواست که سپاه خود را بجهت داغ روانه درگاه

سایر زوار و مجاوران و فقرا طلب نموده صلات ... و بشیخ ... درگاه ... بدولت ... مشمول ...

لازم ... ابراهیم ... بهنگام ... ضبط ...

رسید ... خان ... بحکومت و ایالت ... که آن ... بدولت آورده ...

رسانده ایلغار فرمودن شاهسوار عرصه همت بصوب اجمیر چون از سالهای ... هر سال بزیارت روضه

منیفه تشریف می بردند درین مرتبه ... پنجاب و زیارت مزار شیخ فرید الدین شکر گنج ...

نقص ... بصوب ... ایلغار فرموده ... السعادت ... الطریق ایلغار بدان مزار فایض الانوار

عنان ... خلافت ... موکب ... اجمیر ...

اجمیر نزول سعادت فرموده بعد از فراغ زیارت و مراسم ... بدولت و اقبال سوار شده بطریق ایلغار ...

... از اجمیر ... بتشریف ... ایلغار ... مقربان ...

دیگران ... خان و شیر ... خان و حسین خان و مقبول خان و فتح ... و عبد الله بلوچ ...

القاب ... خان ... و محمود خان ... اجمال ... امرای گجرات ... حضرت

عالیات ... مبارک معروض بارگاه عز و جلال گردید و شهاب الدین احمد خان فرمان شد ... انجام

... الخلافه ... اورنگ خلافت ... موکب اقبال رونق تازه یافت ...

... تشریف آورده مجلس پادشاهانه ... و ... جمیع ادیان ...

... آمده ... آن مجموعه فیوضات الهی ... صلح کل ...

... ارباب استحقاق را بحضور آورده از فیض سحاب مکرمت آن حضرت بهره ...

... عرض ... حسب الحکم ... گوناگون ... خاقان سکندر حشمت ... آمد ...

... انعام و بخشش فرمودند ... والا شوکت و مقربان بارگاه حشمت ...

... رحمت شد آنگاه فقرا و مساکین و سایر الناس هر روزه مبلغهای بقیاس عنایت میفرمودند بیت

... جهان کرم ... برآستان کرم ... لله الحمد که ... ذات فایض البرکات

خاقان ملک صفات تهی دستان آرزومند بکام دل رسیدند و نام احتیاج از صفحه روزگار حک شد و از ... ذات

اقبال رسیدن نوید فتح و فیروزی خانجهان ... شکست یافتن عیسی و سایر زمینداران بهاتی ...

خانجهان ... که چون ابراهیم ترل و کریمداد ... در حدود بهاتی که ... شورش و تشویر ...

منازعت و مجادلت ... عیسی ... روزگار ... شاه بردی صاحب اهتمام

... از مخالفت ... سپاه ... آن صوب ... ساخت

... قصبه ... داود با محمود خان ... خیل ... بسیاری از افغانان ناچار

آمده ... از ... دولت ... شاه بردی ... سعادت ...

... منتظم گردید و چون قصبه بهوال مورد عساکر اقبال شد ابراهیم ترل و کریمداد و دیگر سران افغانان ...

... آوردند لیکن عیسی ... مخالفت ... ثبات قدم ورزید ... و خانجهان لشکری

از اسپ بسبب کمر گردنگ افتاده بر دست و پهلو قلی بر دار ساخت و در کشش جنگ عظیم رو داده بود و بعد از شکست یافته برگرد بر پیش گرفت
و بنگاه پا محصور بیست جا بجا ان عرصهٔ اقبال در آمده و درین وقت خبر مجلس دلاور مجلس بر تاب که از خویشاوندان ابراهیم قلی
آن جمعه را بود و بنده با انواع و سپاه از کشته ان بر آمده آتش قتال از و مشتعل شده افواج منصور و تا ب معاونت نیاورده و رو گرداندند
شده و مجلس مصطفی اکمال شود و جلاوت خود را و کشش مخالف اندا خته بدانکه شده بدو دست و پای زده اسیر گردید و از جمله
تائیدات اقبال آنکه درین حین که سر رشتهٔ انتظام افواج ساقط شده و انگیزه بر پای همت از جای رفته بود دلیر غازی نام
منشیان هندی که در سلک و فتنه خواهان انتظام داشت بدفعه رسیده کارنامه شجاعت و جرأت ظاهر ساخت و منهزمان تجامان
شکست ابواب فتح و ظفر بر چهره حال اولیای دولت ابد پیوند از مفتوح گردید و بخانخانان سپاه بخت جانگ افواج
برق بر روز گار خود ریخته بهزار جان کندن رخت حیات بساحل نجات کشیدند و دولتخواهان با غنیمت فراوان در وصله
اقبال جولان مراد نمودند و از ظهور این سانحه اقبال ابراهیم قلی سر خود را با پیشکش لایق نزد خانجهان فرستاده
مدتی اختیار کرد و اولیای دولت بمعنان فتح و نصرت معاودت نموده بصحبت پور که در حوالی ماندو است بیاسایش پرداختند
آمده بود از وقایع این ایام آنکه مد کرات بدرگاه معلی چون صادق خان او را آواره دشت غربت گردانیده
بود اقامت در آن حدود انداخت مدتی با اختلال احوال در شعاب جبال بسر برد تا آنکه روزگار بر وی تنگی کرد و از
جور روزی با امیدی دست داد تا گزیر از راه عجز و تضرع در آمده بوسیله صادق خان برادرزادهٔ خود را با پیشکش بدرگاه
فرستاد و ملتمس ساخت که اگر توبه نصوحش پذیرفته شود و بخت سر روی امید بدرگاه سپهر بارگاه بسند از انجا که بلند پایه سپهر جاه
شهریار خاقان منتظر جستجو التماس جبهه با استشفاع صادق خان رقم عفو بر جرائم تقصیرات او کشیده آمد و آن بال بال
رافت صادق خان و دیگر سران لشکر روی عجز و سر نیاز بر خاک آستان ملایک آشیان نهاده نجات یافت اما اید
یافت و از سوانح طلوع کوکب اقبال خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از مهبط خسران و اختلال در رسولی خاقان قدرشناس
از فرط عاطفت و بنده نوازی آن گوشه نشین ناکامی را از حجاب بر آورده بمراحم بیکران اختصاص بخشیده و او نیز
نقاق اطاعت و رضاجویی بر میان جان بسته و تدارک تقصیرات گذشته پیش نهاد همت ساخته سرگرم خدمت شده و
هم درین تاریخ محمد خان حاکم خاندیس بحکم اشرف مظفر حسین میرزا را مصحوب مقصود و بنده بدرگاه خواقین پناه فرستاده
مقارن این ایام قطب الدین محمد خان از گجرات آمده بسجده سده اورنگ خلافت فرق اخلاص نورانی ساخت و چون
مسامع جلال رسید که رانای مشهور باز عرصه را خالی یافته از تنگناهای کوه بجد و متعلقه خویش شتافته بنابران شهباز خان
و رای سنگ خان بدخشی و محمد حسین شیخ و تیمور و میرزاده علیخان با فوجی از غازیان جلادت نشان بدان صوب نصرت
انتقد و شهباز خان تردد ات پسندیده ظاهر ساخته مجدداً آن بخت برگشته را آواره دشت گمنامی گردانید و از سوانح
سفر گزیدن خانجهان بنرهت سرای جاودان چون از ولایت بهار سفر مراجعت نموده بصحبت پور آمد بیمار شد و مزاج
او از مرکز اعتدال انحراف ورزیده و رفته رفته مرض با استیلا دانجامید و اطبای مهر چند در معالجت کوشیدند
سود مند نیفتاد و ناگزیر رخت حیات به تندباد فنا داد از این خبر خاطر قدسی مظاهر خاقان قدر دان بحث گرانی کشید
و تاسف خورده آمرزش او را از درگاه ایزد تعالی و تقدس استدعا فرمودند و درین سال مبارک سلطان خواجه از
سفر حجاز مراجعت نموده بزیارت کعبه مقصود مستعد گشت و از اسپان عربی و اقسام نفائس آن دیار سطر اشرف

[illegible] و در مراسم [illegible] گجرات [illegible] بود و [illegible] خدمت [illegible] در پایه قبول یافته بمنصب صدارت و خدمت [illegible] شرف
اختصاص [illegible] و چون [illegible] جلال [illegible] از صحبت کثرت [illegible] خاقان [illegible] حضرت [illegible] گروه [illegible]
[illegible] حضور [illegible] و لایت [illegible] شام [illegible] مبارک فراهم آمده [illegible] و [illegible] علم [illegible]
[illegible] یافته و رخصت [illegible] یافته که درین [illegible] خواجه [illegible] بمنصب [illegible] اختصاص گرفته [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] همراه [illegible] و خواجه [illegible] ناصر الدین خواجه [illegible] واسطه [illegible]
خواجه [illegible] بالنجابت ذاتی و صداقت [illegible] تمام داشت [illegible] قلیچ خان [illegible] گجرات [illegible]
یافت و حکم شد که [illegible] فخر الدین [illegible] بحکومت [illegible] شتافته [illegible] خان را بدرگاه فرستد و [illegible]
بمنصب صدارت گجرات اختصاص گرفت لیکن [illegible] و سفاهت ذاتی خود [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] گرفتار آمد [illegible] خود [illegible] بیان خواهد شد و خواجه غیاث الدین علی آصف خان [illegible] گجرات
[illegible] بسپاه مالوه [illegible] موافق ضابطه پادشاهی [illegible] از آن راه بگجرات [illegible]
[illegible] قلیچ خان [illegible] گجرات [illegible] رسانند آغاز سال بیست و چهارم از جلوس ابد قرین تاریخ [illegible]
[illegible] شنبه [illegible] ساعت و [illegible] و هفت دقیقه [illegible] از [illegible] عالم
[illegible] حمل [illegible] سال بیست و چهارم از مبداء جلوس خاقانی [illegible] بهارستان [illegible] آغاز شد
[illegible] دولت ابد قرین [illegible] سنین [illegible] در عنوان این سال فرخنده مظفر خان [illegible]
[illegible] و صوبه [illegible] خان بمنصب بخشی گری اختصاص گرفت و میرزا [illegible] پسر [illegible] بخدمت [illegible]
[illegible] حکیم ابو الفتح بصدارت و امینی تعیین شد و میر جمال الدین حسین [illegible] و میرزا نجابت خان و بسیارے
از امرا که [illegible] مظفر خان مقرر [illegible] فرمودند و حکم شد که چون مظفر خان برسد اسمعیل قلیخان [illegible]
خانجهان [illegible] درگاه شود آغاز سال بیست و پنجم الهی از مبداء جلوس حضرت خاقانی
بعد از انقضای [illegible] دقیقه شب جمعه بیست و چهارم محرم نهصد و هشتاد و هشت [illegible] آفتاب جهانتاب
[illegible] حمل تحویل فرمود و سال بیست و پنجم الهی از مبداء جلوس حضرت خلافت پناهی بمبارکی و فرخی آغاز
[illegible] رسیدن [illegible] قطب الملک حاکم [illegible] است [illegible] گردون اساس [illegible]
[illegible] خبر کشته شدن عادل خان حاکم بیجاپور معروض بارگاه جلال گردید
و تفصیل این اجمال آنکه او [illegible] طبیعت همواره دامن عصمت خود را [illegible] آلوده ساختی [illegible]
[illegible] و هر جا صفت [illegible] و ظاهر [illegible] حاکم [illegible]
خواجه سرا [illegible] بقبول ظاهری [illegible] و عادل خان را [illegible] و [illegible] شد [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] خواجه سرا [illegible] نزد عادل خان فرستاد و آن [illegible] خلوت خانه در آمده [illegible]
تصرف [illegible] مقبول تر بود [illegible] و او از کمال غیرت و حمیت خنجرے پنهان با خود داشت [illegible]
ناموس را بر ذوق حیات ترجیح داده [illegible] دست کار او بانجام رسانید و بعد از زمانی مردم خبردار شده خواجه سرا [illegible]
رسانیدند و روز دیگر عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی باتفاق اعیان آن ملک ابراهیم برادرزاده او را جانشین ساختند

والا سواری چه سیدان از خرج بنگاله رسید بدرگاه سلیمان جاه چون مظفر خان به انجا رسید جمعی سپاهیان را از اقطاع بنیاد نهاد نفس روزگار سعید نهاده تحریر عمل کرد [illegible] به سوی تنگ نفس گرفته و صوبه بهار چند مشکل [illegible] بسیار سپاه ساخت
و درین تاریخ [illegible] گذشت و متقاضیان انجا را سپرد اعلی علم شایسته جمعی از جوانان که فرقهای سپاه بخت مشکل [illegible]
کرده شتاب [illegible] کرده بیاد آن با هم قرار داده بودند که در وقت فرصت [illegible] پادشاه شود و خود را سپاه انجا اعلی صوبه بنگاله
رسانند لیکن از انجا که حمایت و حراست ایزدی شامل حال [illegible] در حال حافظ حسین خان [illegible] عدالت آیین [illegible]
[illegible] حق ناشناسان از [illegible] حقیقت حال بساع جلال رسید و در ساعت جمعی از فدائیان [illegible]
آن جوان کرفتار را مقید ساخته [illegible] که سر حلقه [illegible] بودند از همه بیشتر [illegible] و دیگران [illegible]
و [illegible] گرفتار [illegible] تاریخ مولانا [illegible] بر قاضی صدر الدین [illegible] سعادت [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] پادشاه سلاطین پناه بخت [illegible] علیخان [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] اولیای [illegible] آن دیار [illegible] بارگاه جلال گردانیده [illegible]
[illegible] عقیدت [illegible] قبول پیوست و از وقایع این ایام [illegible] خان اعظم [illegible]
[illegible] گوشه انزوا [illegible] کشیدن [illegible] اجمال این تفصیل آنکه خان اعظم در ایام [illegible] گجرات [illegible]
[illegible] الدین [illegible] دیوان [illegible] تصرف مطالب نام غلام [illegible] تحصیل آن مبلغ [illegible]
[illegible] ضرب کاری [illegible] که [illegible] اثر ضرب بیکی از اعضای [illegible] رسیده باشد و اگرچه خان اعظم
آن غلام را بالقصاص رسانیده بود لیکن [illegible] علاء الدین [illegible] استغاثه به درگاه معدلت بارگاه [illegible]
کرد پادشاه عدالت آیین [illegible] این قضیه [illegible] جلال قاضی [illegible] شرع [illegible]
[illegible] رسانند و چون خان اعظم آن غلام را بالقصاص رسانیده بود دیگر از این قضیه [illegible] از آنجا [illegible]
[illegible] مبلغ [illegible] نموده [illegible] گوشه انزوا اختیار کرد ذکر شورش بنگاله

و بغی ورزیدن جمعی از حق ناشناسان مخذول العاقبت و کشته شدن مظفر خان

مظفر خان بدار الملک بنگاله شتافت هر کس جاگیر [illegible] خاطر خواه داشت از [illegible] ضبط خود [illegible]
[illegible] گرفته [illegible] را با عملداران [illegible] ساخت و زر و اکثر بی حساب از جاگیر [illegible] تحصیل [illegible]
[illegible] و قدیمان این دولت را بجز دیانت [illegible] خاطر گردانید و از جمله خالدین خان را [illegible] داد
[illegible] نهایت خواری [illegible] رسانید لاجرم [illegible] متنفر شده خاطر [illegible] و باباخان قاقشال [illegible]
آن طائفه بود و راه مخالفت سپرده غبار فتنه و تشویر مرتفع گردانید و در خلال این حال معصوم خان کابلی که مجملی از احوال
او در اوراق سابق مذکور شده جاگیردار بهار بود و در روزی میان او و ملا طیب دیوان و پرکهوتم بخشی صوبه مذکور
[illegible] سخن بدرشتی کشید و درشتی بدشنام انجامید و منازعت بجایی رسید که معصوم خان دست [illegible]
[illegible] تیرگی و آشوب طبیعت از مجلس برآمد و یک راست بسر خانه ملا طیب و پرکهوتم رفته منازل ایشان را غارت
کرد و پرکهوتم با سائر جاگیرداران آن صوبه را فراهم آورده بعزم رزم معصوم شتافت و از جانبین جنگ عظیم شده و پرکهوتم بقتل
رسید و از همان روز معصوم سر بغی و [illegible] اسباب شورش و آشوب سرانجام داد و مکتوبات بکهتی و یکرنگی به باباخان

تا قتال و دیگر اغیان بنگاله رفته ترغیب و تحریص نموده موزون بنا حق ظاهر ساخت و دراظهار عفت و اطمینان آن کلاف فتنه و آشوب بر پا گردید مظفر خان در اطفای آتش با سر چند تبرات بکار می برد چون سر رشته انتظام از دست رفته و دلها از او رمیده بود نتیجه نپداد و صورت نسق شایسته نمی یافت درین وقت فرمان باسم مظفر خان شرف صدور یافت که قاقشالان را جاگیر داد و بعضی ایشان این دو دودمان و مالی اند از سلوک نا ملایم که با ایشان نموده بودند وحشت کرده خاطر جمعی نماید و بعنایات پادشاهی استمالت امیدوار گرداند به محال جاگیر که بتمرار بحال خود وا گذارد و باسم بابا خان و سائر قاقشالان نیز فرمان بمرحمت صادر شده از راه عصیان و تجنب ظاهر بمقام اطاعت در آمده مظفر خان پیغام فرستادند که خاطرها از رنگ بغض آن حضرت اطمینان یافته اکنون شما ضعیف نی خان و میر دامس را فرستید که بجان راستی و اخلاص را بعهد و سوگند مؤکد سازند و خاطرها از جانب شما جمع نموده مظفر خان رضوی خان را با میر ابو اسحق و میر رفیع و میر دامس را فرستاد و چون آنها بمخالفان پیوستند بر قرار قدیم ترتیب مقدمات گذشته آخر آن حرام نمکان به مقالات و لطفی نباتات قدم و رزیده هر سه را مقید و محبوس گردانیدند و با هم دو آورم از میان برگرفته اسباب بغی و شورش سرانجام نمودند با جمعیت انبوه بر کنار دریای گنگ هجوم آوردند مظفر خان با جمعی از دولت خواهان در برابر صف آراست و بنا بید ات آسمانی با وجود کثرت مقهوران غالب آمده آن بید و لتان میر ابو بیک قاقشال و جمعی از ایشان را با اوجی و وزیر از آب گذرانیده بجانب آنها فرستادند که با این تدبیر دولت خواهان را دو دل و رسا سازند مظفر خان خواجه شمس الدین و میر رفیع نیشاپوری و قاسم سیستانی و حسن بیگ گرد را با جمعی از بهادران بدفع آنها تعیین نمود و بین الفریقین جنگ صعب در پیوست و بمیامن اقبال بی زوال پادشاهی آن سیاه باطن آواره و وادی هزیمت گردیده و بسیاری خاک نیستی بر فرق حیات ریخته آمدند و اساس همت ارباب بغی و عنا دار پای افتاد و بعجز و زاری در آمده زینهار خواستند لیکن از کمال غرور و پندار مظفر خان کثرت تضرع و زاری آنها موجب از دیاد نخوت و استکبار شد و با آنکه شورش بهار شنیده بود از آن حساب برنگرفته در خود رایی و غرور افزوده مقارن آن حال معصوم و سائر فتنه جویان صوبه بهار آمده بمقهوران بنگاله پیوستند و تفصیل این اجمال آنکه چون صیت رسیدن افواج قاهره بصوب بهار بلند آوازه شد حرام نمکان حق ناشناس بجانب بنگاله شتافتند که باتفاق باغیان آن ناحیت کاری از پیش برند درین وقت مظفر خان تمر خان و خواجه شمس الدین و جعفر بیگ را با فوجی از بهادران جانفشان تعیین نمود که بتقابل آنها شتافته گرهی را که بمنزله دروازه آن ملک است استحکام بخشند لیکن پیش از رسیدن دولتخواهان بیک روز مقهوران آماده آنجا را مضبوط ساخته بودند بمجرد رسیدن جنگ عظیم شد اگرچه تمر خان با کثیری از همراهان راه بید ولتی سپرد اما خواجه شمس الدین تردد ات پسندیده ظاهر ساخته زخمهای بر داشت و بابا خان قاقشال از شنیدن این خبر با جمع کثیر از دریای گنگ گذشته بباغیان بهار ملحق شد و هنگامه فتنه و آشوب ارباب زوال گرمی پذیرفت مظفر خان حسین بیگ عشر اغلی را با چندی فرستاد که سر گات گنگ را گرفته نگذارند که مخالفان عبور نمایند اتفاقا شبی که شدت باران و طوفان باد بود بد اندیشان فرصت یافته از آن آب گذشته و تخیل که غفلتی هم از اهل مورچل شده باشد و دیگر مقهوران که در برابر مظفر خان بودند نیز بآنها پیوستند لاجرم اولیای دولت مرحلهای آن طرف را بهم زده باینجانب آمدند و بهرو ترد دلیران ناموس دوست عرصه مبارزت آراسته داد شجاعت و مردانگی میدادند و آتش قتال و جدال التهاب و اشتعال داشت روزی که مخالفان از آب گذشته بتر اعلی آثار غلبه ظاهر ساختند خواجه شمس الدین خود را بکار رسانیده خوبها تاخت و تردد ات شایسته ظاهر ساخت اگرچه دران روز حسین بیگ

شهرت شد و بنگاه از شهادت جمشید آقا خواجه مینوچهر بمقتضی اقبال روز افزون شمیم را مقنا الود می‌بیند که کارها بنهاد و مرین جوشیده پا افزود و در
اطراف این سپاه پرشتاب عظیم پشید و اگرچه شکست بیرپا عمل ستیزان حق ناشناس می‌افتاد در وقت آواره و رسیدن کمک از رویکار
است ستیزه شیعیان یافت و در یکجا همت از باب بطالان و قلندران پیروی و قرار داد و ندکه بعد رسیده آن و کسب نشانه فتح حیات پاک آن
نجات کشند و اگر کار بدین سبب افتد بیکی از مرحله‌ها دست برد و حمله را نماید و با این عزیمت شب جشم برداشته شد تا
در یکجا که درآمدن بین مرحل بود و شب پای همت استوار داشتند کشتی جمعیت از ستیزه‌جویان که محمد مظفر خان به حقیقت حال اطلاع یافته
کمین فتنه‌انگیز از اول ساخت و مراتب حزم و احتیاط بنمود و ترتیب معقول پیرداخت که بار دیگر پسین فریب مجموع
بالسنه الفصحا چون قافله‌سالاران کشتی‌ها اکبر آباد رواه پیشتر شد و گلوله‌ها پرده غفلت در پیش چشم فرو هشته و سر رشته
انتظام و احتیاط از دست داده بودند هنگام این حال معصوم خان با جماعت رسید و دار و فتوی سرداده مردم بیباکانه آن سیل
اقدام همت بغورش در آمده سببی آنکه بجا دسته‌ی واقع شود خاک هزیمت بر فرق عزت خود بیختند نزیف علی بیرشته‌ی کوچک
فقیه و هر که از اعیان لشکر منصور بودند با بسیاری از راه تحقیقی نزدیک مخالف پیوسته و سرنگامه حق ناشناسان گرمی پذیرفت
و بسیاری که حریف بازی می‌دادند و بیگ بدلشکر لاش از دست رفت و مظفر خان از مسموع این خبر تو بست و غیبی در جمعیت
بحث اعتبار و تمیشن برجا ماند در چنین وقتی که بیشتر از پیش سپه با پاکست بود و تو دل باید بود و سر رشته تدبیر در انتظام
بود که اغلب سر جنید ساحب مهمانان روشن رای مبالغه نمودند که از روی برای این فوج دل پاهی دادن با یکی سرداری
کار گذاری سپاه آن را پریشان خاطر نباید ساخت و با مقتضا اقبال بی زوال قدم جرأت و تهور بیش باید نهاد و مجو
فال الله بر با مدد دیگر رفته بود از تو همیشه وقع ضبط احوال سیاست کرد آخر بمبالغه بسیار خواجه شمس‌الدین را با جمعیت بیش فرستاد
که اگر فایده داشته کار زار نماید و بتوقف اکثری از اندیشه اهل و عیال و بیدیه سردار پرده آزرم از پیش برد که بر گزیده اجتنابی
خواجه شمس‌الدین بهیگفت اند کسی بهی رفته بود دم بدم مردم از اطراف جدا شده بطنیم در می‌آیند چنانچه درگم فرصتی غیر از اطراف مجالس که با مرزا مردم
ماند با اینهم که بغیرت الهی کار خود کرد و سبب نتیجه نرار و معهذا دست از جان شسته با آن شیر مرد روی بکار زار نهاده و تا رمقی
داشت مساعی نموده نبرد دادات شایسته ظاهر ساخت و تا آنکه ترجمه بهی کاری ساغر حیات او لبریز شد درین حال محمد علی
ارلات که مرا از قدیم پاد حقوق دوستی بود رسید و آمد بیدا شتم که مبادا بت من می‌آید آن بی مروت حق ناشناس نیزه حواله این
کرد و از صدمه او بر زمین آمدم و نزدیک بود که قالب تهی کنم قضا را امیر زا محمد که نهایت هراس از ده داشتم پیدا شد و بر خلاف
اوم مرا بمهربانی بر گرفته نزد معصوم برد و او دلهی نموده اتفاقی از زاده سپرد و مرا بر فیلی انداختند و من بچشم عبرت تماشای
برنگ تقدیر نیرنگ دم و با آنکه تا ناگاه جمعیت مخالفان زیاده می‌شد و جنگی در میان نبود از سپاه خود کم و سراسیمه گشتند
ناگاه فوجی عظیم نمودار گشت نزدیک بود که ترتیب افواج ستهوران ساقط شود خود بخود ویران گردند بعد از تحقیق و تفحص معلوم
شد که وزیر جمیل خاک تعصبی بر فرق روزگار خود بیخته و جمع کثیر را شیطان صفت از راه برده بعزم دوستی می‌آید از این رو
کار طغیان را تقویت دیگر بهم رسید کار آنها رونق تمام یافت و مظفر خان چندان تامل در عزیمت کرد که غیر از میر جمال الدین
حسین انجو و حکیم ابوالفتح و جعفر بیگ و باقر انصاری دردی بیگ بیاد بزد و عیسی ترکمان و معدودی از ملازمان بجا
او کسی بر گرد تو نیکس او نماند معهذا دو سه روز حیات مجهول الکیفیت را بر نیک نامی ازل وابد برگزیده در قلعه تانده متحصن گشته
دوست بخزائن و دفائن زده زر پاشی شروع کرد اما زر دادن این وقت بعینه تا صدق آن مثل است که تو شنده را که کسی از سر گذ

بسهراب و بیابانی القصه چون این آرزو شنا آمد و پیرو دوستان مظفرخان بیادهم فرستاد و نگاه گوش بجان عفو و بخشش شوند
خاطر ایشان را بر عایت نمایم و الا اراده سپه کرده ها جانب گذاشت بر دو و چون بیست یا در دستی وی آنچه مهر امی نکرد که در دانه در راه
اخلاص بیان بایست نماید بیشتر اخیر اصلی شده و جواب داد که حرام نمکی پیشه حقیقی از من نمی آید که دست الشرف بعرض رساخوس
در ارسال نماید بشود بشارت نامه مبارک نشود بیرون نیاید ایشان بیاد بخت قرار داد که چو معتمد از اموال خود برگرفته روانه شوند اما
چون اعتماد بر قول ایشان نداشت و محافظت قلعه از حیز قدرت خویش بیرون می یافت نهانی بیست هزار اشرفی نزد معصوم فرستاد
سر بیان فرستاد و استمالت نمود که خدمت خان و ما موسی باید ذمه مروت خود را لازم سازد و او
قبول بر سیده نهاد اما چون هر کجا سر رشته امور دیگر باشد این دست داد و نامه تنبیه وار دو همان شب میرزا شرف الدین حسین
از قلعه گریخته خود را بمنزل معصوم رسانید و اضطراب اهل قلعه و رسیدن مظفرخان خاطرنشان ارباب بغی ساخت هیچ راه جز
میرزا شرف الدین حسین که خانخانان کثیر الاحسان او را با چندین جرم و تقصیر که هر یک مستوجب کشتن و بیخ کندن بود از مظفرخان
درخواست کرد که تا ما ر ندامت از ناصیه احوال او در یابد بهجا جا گیر نامید آلا ارزانه مظفرخان بسازد و چون سرشت او بنا بر کفر ان
نعمت مجبول بود و اصلا پشیمانی و خجالت از اطوار نابهنجار او ظاهر نمی شد مظفرخان آن بد سگال را مقید گردانیده اختیار
برسم سپه برده در بیوقت با مخالفان ساخته از قلعه برآمد و جمعی آگاه شده تیر انداختند و او زخمی خود را بیاغیان رسانیده
ایشان عزیمت باطن و دلیر گردانیده و در هنگام طلوع صبح نحسست تا فتنالان قدم جرات پیش نهاده از اطراف برخوردار قلعه
برآمده دست تصرف و تاراج دراز ساخته غبار شورش و فساد برانگیختند معصوم خان پاس عهد و قول داشته حوالی منزل
مظفرخان را از آسیب دست اندازان او باش محافظت نمود که گزندی بعرض و ناموس او نرسد و مطلب اصلی آنکه اموال
و اشیا هی او بتصرف غیری در نیاید مظفرخان با چندی از غلامان و ملازمان خود سلاح پوشیده نزد وی شتیره بنزد راه گریز داشت
درین حال معصوم بایکدو کس نزد او رفته بملایمت و مهربانی پیش آمد اما مظفرخان را کوان حوصله و دل قوی که چنین واقعه را
فلیمت شمرده را ه خود را بستاند و معصوم همان دم ازین خطا و غفلت آگاه شده خود را بدر انداخت و فنا بود و همواره از بی جرات
و تهور خود در اکثری پیش مرازنش سیکر د بالجمله درین طوفان بلا انقود بیشمار و اجناس بسیار تصرف اهل ادبار افتاد و معده حرص
گرسنه چشمان سنگ ملکی ممتلی شد میرزا شرف الدین حسین نسبت بدیگران بیشتر یافت ظاهرا مظفرخان درین شورش
هشت لک روپیه درون تالابی گور کرده بود و میرزا از آن خبر داشت خود را بوقت رسانیده زرها را بتصرف آورد و بسنگ
بجای روپیه در صندوقها نهاده بجا گذاشت القصه مظفرخان را در همان منزل مقید ساخته جمعی را موکل گماشتند بعضی گراز
بیهستی و بدذاتی بمخالفان در آمدند از آسیب قتل و حبس نجات یافتند و چندی دیگر محبوس شدند و حکیم ابوالفتح و
رای پترداس بر بهنمونی تدبیر و قوت دل از آن آشوب گاه خود را بدر انداختند و خواجه شمس الدین به آشنائی سعید بیگ
لقه خان بدر رفت اما به تحصیل زر در شکنجه و تعذیب گرفتار گردید و جعفر بیگ نیز بصرفه گوئی و مراعات وقت جان بسلامت برد
و چون حضرت خاقانی او را از سپه الثقات بدان صوب فرستاده بود ندا این بهانه که از اسباب نجات او شد و ارباب عصیان
مظفرخان را در ان روز دست بنهادت رسانیده شروع در تقسیم ولایت و خواندن خطبه بنام میرزا حکیم کردند بخت بارگاه
خانخانان را که بجهت پیشکش ترتیب داده بود بر افراخته و اطراف آنرا بسایبان های مکلف زینت بخشیده و فرشهای نفیس
گسترده مجالس عالی آراستند و مراتب و مناصب قرار داده بکام روا سی نشستند معصوم بر مسند وکالت تکیه زده بخطاب

خانخانان بنام اول مراد نشد بابا خان بخطاب خانخانانی در ایالت بنگاله و بهار سرکار خانجهان و سپهسالار ده میرزا حسن میرزا جمیل خالد خان و
میرزا بیگ خالد دین اعظم خان جهان محمد معصوم خان عالم عبدالباقی شاه اوند خان میرزا بیگ بهادر خان عرب بهادر بابا
شجاعت خانی اختصاص گرفت سپه تقبائی ایمان ساخته [illegible] بانصدی گردیده و بعلم و نقاره و جاگیر [illegible] سرفراز گشت
شد میرزا [illegible] فرخ [illegible] بیگ و [illegible] حسین [illegible] تیمور [illegible] محمد [illegible] قتبائی محمد علی ترکمان و [illegible]
ترکمان و عبدالله بیگ [illegible] قاسم علی [illegible] مقصود [illegible] بهادر و میرزا عرب [illegible] دوست محمد [illegible] قاقشال
[illegible] بیگ [illegible] علی بیگ [illegible] غضنفر بیگ و [illegible] بیگ را بمنصب [illegible] و لقب خانی و علم و نقاره [illegible]
گردانیدند میرزا [illegible] لنگ و [illegible] بیگ میرزا [illegible] بیگ و بیگ محمد [illegible] بهادر لطفی حسین [illegible] بابا دوست [illegible] علی بیگ
قربان بیگ بمنصب بانصدی و خانی و علم خانک ادبار به فرق روزگار خود ریخته و دیگر اوباشان سیاه بخت [illegible]
سلطانی و جاگیر [illegible] اسباب زوال و نکال خود و سر انجام [illegible] شمس الدین [illegible] خانی و جعفر بیگ [illegible] معصوم خان
[illegible] دوکس [illegible] آن روز [illegible] اضافه [illegible] ترتیب مراتب و مناصب و تقسیم
محال و اقطاع [illegible] خطبه بنام میرزا خوانده بفراغ خاطر [illegible] قضا را [illegible] اقبال خاقان [illegible]
جلالت ظاهر ساخته طوفان بلا در جوش و خروش در آمد ابر و باد و صاعقه بر فرق باغیان ناحق [illegible] آتش [illegible] غریب
شور [illegible] بود آن بارگاه و شامیانها و فرشها از هم گسیخته گردید و فلک [illegible] طرفة العین [illegible]
[illegible] باغیان [illegible] ازان طمطراق نماند و صد جان کندن هر کدام بگوشه خزیده عبرت از کار خود نگرفتند
و اراده باطل اهل زوال از حیز قوت بفعل نیامد و مقارن این حال صیت قرب وصول عساکر اقبال بلند آوازه شد [illegible]
از کمال مستی و نخوت بتقابل شتافتند اگرچه بظاهر میرزا شرف الدین حسین بسمت [illegible] داشت لیکن [illegible]
[illegible] اسباب ادبار سرانجام نمودند چون سخن باینجا رسید مجملی از دیگر سوانح نگاشته کلک وقایع نگار میگردد
و در خلال این حال بهادر پسر سعید بدخشی قابو دانسته در صوبه بهار هنگامه فتنه و آشوب گرم ساخت سعید بدخشی
عامل سرکار ترهت بود چون [illegible] با دیگر مقهوران غبار شور و شر مرتفع گردانیدند سعید سیاه بخت فرزند خود را در ترهت
گذاشت و در زمره باغیان در آمد و آن خرگره [illegible] دست تصرف باموال خالصه دراز کرده جمع کثیر از اوباش فراهم آورد
[illegible] سلطنت خود را [illegible] ساخته ابواب زوال و نکال بر روی روزگار خود گشود معصوم سعید را [illegible] آن
سیاه رو فرستاد که بنصیحت و رهنمائی اسباب موافقت و یکجهتی سرانجام نماید او از جهالت و ضلالت پدر را از زندان بیرون
آورد و [illegible] نشست و خطبه و سکه بنام خود کرد و خرسی و حماقت آن سیاه روی از سجع نگینی که بجهت قرار داده بود احتیاج
بتکرار بیان نیست ع بهادر الذی سلطان بن اسفندیه سلطان * پسر سلطان پدر سلطان زهی سلطان سلطان
الحاصل چون معصوم به بنگاله شتافت عرب را در بهار گذاشت که اگر تواند دست بروی نماید درین وقت شاهم خان از
سعادت ذاتی و نمک حلالی علم خیرخواهی برافراشته بحاجی پور رفت و از آنجا فوجی بر سر بهادر فرستاد [illegible]
شاهم خان [illegible] شکست خورده باز گردید و ظهور این معنی موجب [illegible] نخوت و استکبار آن برگشته روزگار شد [illegible] جمعیت کرده بدفع [illegible] شتافت و [illegible]
[illegible] سعید سیاه بخت را بقتل رسانید و مقارن این حال محب علی خان به نیروی اقبال روزافزون متوجه اطفای نائره فتنه عرب شد و او
از پیشه برآمده عرصه پیکار آراست و محب علیخان [illegible] آن باطل ستیز را شکست داد و گریخته به پتنه رفت از اتفاقات حسنه

اکثر سعادت علیخان که سرگروه ارباب فساد بود و در حوالی شهر پتنه را با میعاد [illegible] داشته بود و بر سر حوالی طالع از دو جا التماس [illegible]
و حرب بر سر او شتافته و دولت و مخالفت کرده [illegible] راه گریز پیش گرفت و حصه ملیخان شهر پتنه را تصرف در آورد و [illegible]
افواج ممالک کشا با اراه لشکر و اسباب سفر [illegible] در صدد [illegible] صادق خان و [illegible] علیخان [illegible]
[illegible] از امرا [illegible] که [illegible] از درگاه تعیین شده بودند پیوسته شدند و چون [illegible]
افواج گیهان شکوه و اتفاق افتاد معصوم خان فرنخودی ملحق شده و از آنجا که خاطر اولیای دولت از بی اعتدالی او و ناهنجاری
او [illegible] تردد داشت [illegible] یافت که بر سر [illegible] اول کرده و منزل بیشتر [illegible] باشند تا [illegible]
کرده [illegible] آگاه شوند و چون کنار دریای گنگ مخیم [illegible] گردید
لشکر [illegible] مظفر خان رسیده [illegible] و معصوم پدید آمد لیکن [illegible] حال اعتنا [illegible]
[illegible] و [illegible] مدار [illegible] افتند و [illegible] علیخان و شاهم خان جلایر و [illegible] خان و [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] مجلس کنگاش آراسته [illegible] و موافقت [illegible]
[illegible] خان و راجه تودرمل و [illegible] راجه آسکرن و [illegible] خان و جمعی دیگر از [illegible]
[illegible] میر ابو القاسم [illegible] علی خان و شاهم خان و میر ابو المظفر و چندی دیگر از بهادران [illegible] نامزد گردیدند [illegible]
صادق خان و [illegible] خان و [illegible] خان و [illegible] از مردان قوی همت قرار گرفتند و [illegible] معصوم خان فرنخودی
[illegible] سید ابو القاسم سید ابو المعالی سید عبد الواحد سید عبد الهادی و گروهی از بهادران کار طلب [illegible] همت
[illegible] چون بعضی از باغیان [illegible] طبیعت در اطراف [illegible] قزاقی تردد [illegible] قرار یافت که [illegible]
منزل بهادران سلاح پوشیده [illegible] و ترتیب [illegible] که در [illegible] غبار فتنه و آشوب برانگیخته بودند
از [illegible] عساکر اقبال راه ادبار پیش گرفته خود را بگوشه گمنامی کشیدند و چون افواج گیهان شکوه [illegible]
[illegible] معصوم خان فرنخودی که همواره در اندیشه فساد و کافر نعمتی بود بخاطر آورد که راجه تودرمل را که صاحب
انتظام لشکر و مدار [illegible] از [illegible] اعلام [illegible] و غبار [illegible] مرتفع سازد و [illegible] باطل خود است که جمعی از رجال
رجال فراهم آورده بطریق [illegible] سلاح [illegible] راجه [illegible] غوغا و هجوم [illegible] از پیش برد راجه اندیشه ناصواب
او [illegible] دریافته بلطائف الحیل [illegible] تا پرده آزرم او دریده نشود مقارن این حال سپاه [illegible] بنگاله آمده
[illegible] جلال الدین مسعود [illegible] و چندی [illegible] شتافتند با پیش قدمان ارباب
خلاف مبادرت نموده غالب آمدند و راجه تودرمل و سران لشکر با هم نشسته در هر باب کنگاش کردند جمعی از دلاوران
رزم جوی صلاح در آن دانستند که بی تامل و توقف بجنگ مبادرت باید نمود و بعضی از کار دیدهای معامله فهم مراعات حزم
و احتیاط فرموده مناسب حال [illegible] وقت در آن یافتند که چون [illegible] حوادث از اطراف مرتفع شده [illegible] دوست و
دشمن [illegible] باید [illegible] معصوم خان فرنخودی که [illegible] این لشکر است خاطر اطمینان ندارد بهتر آنکه در همین منزل
توقف کرده [illegible] استحکام [illegible] باید ساخت که [illegible] جمعی که [illegible] در زمره باغیان درآمده اند [illegible]
[illegible] کیفیت مخالفان نیز چنانچه باید [illegible] راجه از کمال حزم و احتیاط رای آخرین پسندیده
چون [illegible] عساکر گیهان شکوه [illegible] مقرر [illegible] و آن حصاری عریض و وسیع اساس نهاد [illegible] کدام

در پذیرفت جهانبانی گرفته مرحلها را باستحکام شایسته سپرده بمالک در منقطع این غریبت صورت انجام پذیرفت و قلعه سکر نیز از ترک
و الغ شنیدا باب بطلان قدم جرأت و تهور پیش نهاده و غبار شور و شر شوب بر انگیختند و از جانبین توپ و تفنگ آتش کارزار
اشتعال پذیرفت و بهادر جوانان یکجهت از طرفین بر آمده قتال بر محک همت زدند و درین اثنا جمعی از بی سعادتان
برگشته روزگار مثل ترخان دیوانه و بابوس قلی و شاه محمد دیوانه و غیره خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته با غنیان در امداد
تا پیوستنی اینها نیک زمانی آن فتنه منعکس شد و جوق جوق مردم از باغیان جدائی گزیده بمنزل سعادت خود را بلشکر اقبال
رسانیدند و هنگامه اولیای دولت رونق دیگر یافته و در ظلال اقبال عرصه رشت اولیای دولت شده مشتمل بر کثرت ارباب
خلاف و التماس کمک بدرگاه معلی رسیده و میرزا کوکه از تقصیرات گذشته استدعای آن خدمت نمود فاتحان
کثیر الاحسان او را امیدوار جواب برآورده بخطاب اعظم خانی و منصب پنجهزاری بلندمرتبه گردانیدند و سید عبدالله خان
و قاسم علی خان و میرزاده علی خان و عشقی خان و مختار بیگ و توبیان بیگ و سکندر چکنی و حمید و سیف و قادر و جمعی
از دلاوران و قبر جعفری و دیگر بهادران جان نثار بکمک خان اعظم مقرر فرموده هر کدام را در خور شایستگی باب
خلعت ممتاز ساخته شرف رخصت ارزانی داشتند و حکم شد که چون کوکلتاش بجهت دفع فرقه اعتصام یافته و امرای
دالشکوه و دیگر بهادران عرصه همت قدم از رضاجوئی او بیرون نهاده در لوازم خدمت و جانفشانی در اصلاح و صوابدید
او عمل نمایند و مقارن اینحال حکیم ابوالفتح از بنگاله آمده سعادت زمین بوس دریافت و هرج و مرج آن دیار و شورش
اهل ادبار بعبارت منقح آبدار معروض ایستادهای پایه سریر سلیمان گردانید و جهان بمنوچهر و میر معزالملک و
باطل پیش نهاد خاطر حق ناشناس خود ساخته در فراهم آوردن اوباشان واقعه طلب همت گماشته و آثار ضلالت کفران
نعمت از ناصیه حال او ظاهر میشود و مولانا محمد یزدی هرزه درائی و بدسگالی با او همداستان است لاجرم بر خاطر
برکات فرمان واجب الاذعان از قهرمان جلال عز نفاذ یافت که از جونپور بسرعت شتافته میر معزالملک و مولانا محمد یزدی
را مسلسل مقید بدرگاه عدالت بارگاه آورده و بموجب حکم اشرف گرم و گیر شتافته از جونپور آن بداندیشان را برکشتی
نشانیده متوجه درگاه شد و از غرایب آنکه پیش از رسیدن بعدالتگاه تیز روزگار کینه گذار سزا در کنار آنها نهاده در حدود
قصبه اتاوه کشتی حق ناشناسان بموج خیز فنا رفت و جهان را سرمه عبرت در چشم پر آشوب کشیده آمد و همدرین ایام شاهباز خان
که باستیصال رانا مامور تعیین شده بود سعادت آستانبوس دریافت و از صدق اخلاص و کارطلبی در ان خدمت ترددات
شایسته بتقدیم رسانیده و رانا پرتاب را آواره دشت ادبار گردانیده بروزگار ناکامی گرفتار ساخت و بسیاری از اعوان
و انصار او را بقتل آورد و فضای وسعت آباد جهان را در چشم او تنگتر از دیده مور ساخت و آن برگشته روزگار رمیده بخت
با معدودی از مردم ناگزیر خود مثل سایر حیوانات در تنگنای کوه و کریوهای ستوه گردیده میگشت و شهباز خان با جوانان
یک جهت سر در دنبال او داشت و هرجا خبر او می شنیدند مانند شاهبازی بقصد شکار او خود را میرسانیدند درینوقت خاقان
ممالک ستان آن مهم را بر مهم مقدم داشته آن شایسته خدمت را بدرگاه طلب فرموده بکمک لشکر بنگاله تعیین شد و بابوی منگلی
و سلیم خان سرمور و میر قاسم بدخشی و شیخ آدم و نصیب ترکمان و شیخ کبیر و حکیم مظفر و عبدالقادر و حسن و بهادر علی و بسیاری
از جوانان کارطلب بمرافقت او رخصت یافتند و مقارن اینحال بشارت رسید که اولیای دولت از باغیان را به پیروزی
دست انتزاع نموده و شرح این اجمال آنکه از کثرت مخالفت و هجوم اوباش و نفاق جمعی از بندهای آنان که بظاهر در زمره

و دیگر اوباشان انتقام را متقفند و بهاطلی سررشته دوستی و یکرنگی با ارباب بغی استحکام رسیده بود و خواجه قلی را صواب دید او لیاقتی و وقوف
حسابی نشده و بعمل [illegible] و استکبار [illegible] از اطراف و جوانب شکار [illegible] شورش و فساد گرم ساختند و بمحبت سید
ابواب آنها در میرزا شرف الدین حسین و معصوم خان سر راه [illegible] گرفتند که از طرف خشکی [illegible] کیشان [illegible] رسید و [illegible] از
طرف دریا [illegible] استحکام دادند که از راه دریا [illegible] بیاید و درین وقت خبر رسید که [illegible] مخالفت [illegible]
[illegible] قاقشال [illegible] صادق خان و [illegible] خان و [illegible] که از [illegible]
راه خشکی شتافتند و [illegible] میرزا حسین [illegible] از راه [illegible] روان شده [illegible] خان را بآن طرف آب گذرانیدند که از آن راه خود را
رسانند و [illegible] قاقشالان شتافته [illegible] از توپ و تفنگ [illegible]
جنگ پیوست [illegible] فتح و نصرت [illegible] ناکام مراجعت نمودند و از ظهور این لطیفه غیبی هنگامه ارباب بطلان شکست
عظیم یافت [illegible] شرف الدین حسین [illegible] با قاقشالان سپاه بخت نجات یافته بناه راه سعادت شتاب آورد و چون ارباب
قاقشالان سعید خان را [illegible] خواجه [illegible] معصوم خان خواجه را بگمان زردارے در حمایت خود گرفت [illegible]
بهانه [illegible] از [illegible] بقین [illegible] شکنجه زر طلب کرد و نزدیک شد که خواجه نقد حیات در بازد [illegible]
عرب بهادر رسیده خواجه را [illegible] خود آورد و حقوق دوستی و آشنائی قدیم مرعی داشته بند از پای او برداشت و خواجه
در کمین فرصت نشست و چون قابو یافت با چندے از اهل سعادت راه فرار پیش گرفت و در قصبه کهرگ پور براجه سنگرام
پیوست و با مرشد ابواب بداخل و مخارج [illegible] بسر برده جمعے از مردم پریشان با خود جمع ساخت و در اندک
فرصتے حسن علی عرب و [illegible] میرزا حسین نیشاپورے و علی قلی و عزیز بیگ سیستانی و بسیاری از [illegible] سر انجام که
اضطرار [illegible] ملحق شده بودند [illegible] فراهم آمدند و قریب [illegible] هزار و دویست سوار بهم رسانیده و همواره قزاقے کرده اطراف
اردوی مخالفان را تاخته [illegible] را بدست آوردے و ازین رهگذر تفرقه عظیم در جمعیت آن مخالفان
راه یافت و روز بروز از ارباب فساد [illegible] کشته شدن شجاعت خان است [illegible] قلقچیان
حق ناشناس او در سارنگپور صوبه مالوه اقطاع داشت و [illegible] احکام طلب او شد که بدرگاه آمده متوجه شرقی دیار گردد چون
عزیمت [illegible] سپاهیان او [illegible] زبان خواهش بطلب علوفه و مدد خرچ دراز
ساختند و او از بدخوئی و آشوب طبیعت بدرشتی و دشنام فحش جواب نالایم گفت بسیارے از قلقچیان او باش نهاد
مثل حاجی [illegible] و عوض بیگ برلاس و محمد قاسم و [illegible] بیگ و خسرو و خدا قلی و غیره با یکدیگر اتفاق نمودند که وقت فرصت کار
او را ساخته دست تطاول و تاراج باموال او رسانند [illegible] بدر روند و یاغیانه [illegible] در کمین قابو نشسته فرصت می جستند
تا آنکه او از سارنگپور دیره بیرون زده و آخرهاے شب از آنجا خواست که کوچ نموده متوجه پیش شود در وقتیکه مردم باستعداد
سوارے و بارکردن پرتال اشتغال داشتند [illegible] باطل ستیز تیغها کشیده از کمین بر آمدند و شورش غریب در اردو
افتاد و قویم خان پسر او [illegible] تحقیق و تفتیش بر آمده و در کثرت مغلوب بزخم کارے نقد حیات سپرد و شجاعت خان هم
از خیمه بر آمد که سبب آشوب معلوم نماید و چون خود را در معرض خطر یافت مضطربانه برگشت و جمعے از ابطال جال
او شتافته در درون خیمه زخمهاے منیف رسانیدند لیکن هنوز رمقے داشت که خدمتگاران حق گذار و ملازمان
جان نثار او را در عمارے انداخته روانه سارنگپور شدند و چنان ظاهر ساختند که گزندے بجان نرسیده و ازین رهگذر

[illegible] بسیاری اختیار کرده و چون بجهت رسانیدن [illegible] لچهور در آمدند که حسن شاه ثانی [illegible] و از باب فساد و خان [illegible] باز [illegible] تصور کرده
از مول خان و [illegible] اسمعیل [illegible] دست تعرف [illegible] با اموال و اشیا در [illegible] آوارهٔ [illegible] گرفتند و [illegible] فرستند
[illegible] شده بعمران [illegible] رسیده بود چون حقیقت حال معروض [illegible] بارگاه جلال گردید شریف خان [illegible]
[illegible] رخصت فرمودند که [illegible] اصلاح [illegible] گذشته نماید و حکم شد که با [illegible] او [illegible] آمده در امور [illegible] و معاون
[illegible] و دیگر [illegible] و [illegible] آن صوبه از اصلاح و صواب [illegible] او [illegible] از سوانح [illegible] خواجه شاه منصور او
[illegible] کفایت [illegible] گرفت و [illegible] کار بر [illegible] تنگ ساخت و [illegible] از آنجا [illegible] آمده
[illegible] وقتی که کار [illegible] بنگاله [illegible] شده و در ممالک محروسه غبار فتنه و آشوب ارتفاع گرفت [illegible]
خاطر [illegible] امر [illegible] پرداخت و این سعادت را کفایت تمام نهاده در امور مالی و ملکی [illegible] بجا و شد [illegible] پسندیده
ظاهر کرد و خلق خدا از [illegible] نالایم [illegible] بجان آمده لب به شکوه [illegible] خاقان [illegible] از عموم [illegible] و [illegible]
[illegible] ضد او [illegible] عمال [illegible] مروت [illegible] دست [illegible] از [illegible] وزارت [illegible]
و عالی منصب وزارت [illegible] و کارهای [illegible] خان تفویض یافت و آن [illegible] را تقلید فرموده شاه قلیچ خان [illegible]
[illegible] حکیم الملک [illegible] زیارت خانهٔ مبارک رخصت یافت و از وقایع آنجا آورد [illegible] یوسف شاه والی کشمیر بدرگاه سلاطین پناه
[illegible] اختر اقبال [illegible] تاییدات خاقان سپهر بارگاه که چون کشمیریان منافق که سرشت آنها [illegible] آشوب [illegible]
[illegible] با یوسف خان والی آنجا [illegible] و شور [illegible] ساختند و یوسف خان دست
از حکومت باز داشته بجانب [illegible] بدرگاه سلاطین پناه نهاد و آن [illegible] مبارک را [illegible] او
ساختند و بعد از دو ماه او [illegible] حکومت [illegible] لوهر چک عمزادهٔ یوسف خان
را حکومت برداشتند و چون یوسف خان [illegible] شرف اختصاص یافت خاقان قدردان نخل امید [illegible]
خاطر [illegible] زده را [illegible] سحاب مکرمت برومند ساخته حکم فرمودند که امرای پنجاب کمک او [illegible] چون یوسف خان
[illegible] رسید از بیم سطوت افواج قاهره امرای کشمیر [illegible] نموده او را [illegible] طلب [illegible] و او کمک [illegible] گام
[illegible] برداشت و [illegible] جمعی از مردم اعیان آمده پیوستند و لوهر چک [illegible] یافته شمس چک و حیدر چک
و [illegible] از ابطال رجال [illegible] تعیین فرمود و یوسف تاب مقاومت نیاورده از آن راه عنان باز کشید [illegible]
سوی [illegible] متوجه کشمیر شد و لوهر چک با [illegible] مردم در برابر آمدن چون [illegible] لشکر [illegible] آن راه رفته بود یوسف [illegible]
[illegible] آب [illegible] گذشت و فوج غنیم بی جنگ متفرق شده و لوهر دستگیر گردید و یوسف از [illegible] و چشم او کشیده
[illegible] اقبال روز افزون بار دیگر بحکومت کشمیر سربلندی یافت و از سوانح دولت [illegible] شدن [illegible]
[illegible] که در [illegible] گذشته نگاشتهٔ کلک وقایع نویس گشته او [illegible] اطاعت [illegible] باغتصاد حکمهای
[illegible] دشوار [illegible] سپرده و مکر [illegible] اقبال [illegible] آواره گشت و [illegible] گردید [illegible]
[illegible] زوال [illegible] آمده و گرد فتنه برانگیخت و برخی از عمال صوبه اجمیر دست بیباکی دراز ساخت چون صورت حال [illegible]
جلال رسید حکم شد که پاینده خان مغل و سید قاسم و سایر جاگیرداران آنجا رفته در استیصال او کمر همت بسته سزای
شایسته در کنار روزگار او نهند و [illegible] کار [illegible] خدمت شده بادل قوی و عزم درست متوجه عرصهٔ کارزار گردیدند

و ایشان منصور برگشته بجهت در بیابان راه جنگ سخت کرده بجان کندن انبیا شکست خورده روی ادبار بجاده سپ فرار نهاده از جانی بدر
کرده بیفوقت لطف بر بهست آنکه شخصی را ببعضی اشرفت آورده نزد که علی وجه استلزام دلوکش نه پیه میگفتند سپ اقامه و مستی شنیده شد

یا غیبن یا غیبان صوبه بنگاله چون ایام محاصره باستدامه انجامید بغیر وسپ تا سیبات آسمانی روز بروز خلل اهل

درون حال بنا از بهنهاد از اولیاسپ دولت انبا با دل قوی سپ بعزم درست ثبات قدم ورزیده و استظار لطیفه غیبی داشتند در بیوقت
سعیت بیهده بن خان اعظم و صهبا زخان و دیگر عساکر اقبال طلعت روز بهی جهت ارباب طراف شده و با غیان حق ناشناس از کفایت
عظیم و هراس تاب مقاومت نیاورده سپ جنگ صف خود بخود و بیران گردیده انجهد اراده تو در عل و نظر سون خان و دیگر سران
لشکر بر امات حرم و اقتیاد بشروه با هم جراات از حصار بیرون نهاد و ندکه بیاد ادرین ضمن فریجی محتوسپ باشند از تنبیه علوکا
عقابی وافع بشود و چون انطیفه لطیفه گشت که کافر نعمتان باطل ستیز قرار بر فرار داده راه آوارگی سپر و جانبے از بیاد و آن کار
سکات شته ایشان فقند و محب علی خان و مهر علی خان سلدوز بعرام سپ آن فوج قرار یافتند و در بیوقت خواجه شمس الدین که
بهوار ده و کسن فرصت بوده با بعضی دیگر لبست سوار خود در ابه و لنخواهان رسانیده کوشمالے ارباب عصیان خاطر شاه
نموده و قوت دیگر و لهاپید آمد خاقان گیتی ستان از استماع مژده فیروزے سجدات شکر این موهبت تقدیم رسانیده
و از بین استمالت و دلاسے امرا ارسال فرموده که قدم از شاهراه دستے واجبها و بیرون نهاده بیشتر از بیشتر و استیصال
اهل زوال همت گماشته و را جهادین آن ملک از خارجین ارباب اعدا بیان پاک شود آرام بگیرند اکنون بجهت انتظام داستان
مجلے از سوانح بنگاله که در غیب عساکر اقبال سمت ظهور یافته نگاشته کلک بیان میگردد و چون حق ناشناسان باطل ستیز
ملک لعنی ببرق اخلاص خود بخشند و بعد از قتال و جدال بسیار آنملک بتصرف کافر نعمتان برگشته روزگار درآمد چندی بها نجا
توقف نمودند و اکثر سپ روی ادبار بعرصه بیکار نهادند چنانچه در عنوان این داستان بیان شد و اگر چه از شنیدهای باوشاهی
قبا خان و دار افریده و مراد خان در فتح آباد و میرزا نجات خان در سنارگانو قرار گرفته لیکن بر دوام از ده ولنخواهی سپ بیرون آمده تا
گفتار بکردار آشنائی نداشت و در بیوقت مراد خان باجل طبیعی در گذشت و مکنه زمینداران بیران او را ایهامے طلبیده
کار آنها را ساخت و محال متعلقه او بتصرف خود در آوردند و قبا خان نیز مسموم از عالم رفت و قتلو که از افغانان صاحب الوس
و متقشان آنملک بود قابو یافته بسر میرزا نجات خان لشکر کشید و او در حدود سلیم آباد جنگ سپ صرفه کرده شکست یافته
تاب پایداری نیاورده پناه برده روزگار کینه گذاریے بستے و تردد اولیاسپ دولت کار ارباب فساد ساخت بابا خان قاقشال
با وجود بیماری ضعف بعضی ران را با فوجے بر سر میرزا نجات خان فرستاده و در اثنای راه ماجرای میرزا نجات خان شنیده
بعزم رزم قتلو شتافت و در حوالی منگل کوٹ جنگ کرده شکست یافت و بابا خان قاقشال بانتقام و کینه جوئی متوجه رزم
قتلو شده او از راه ملایمت در آمده با فسون و افسانه ابواب صلح مفتوح گردانید لیکن بجاریے بابایی قاقشال که سر باباے
باغیان و سرخیل اهل عصیان بود بانجامید و جراحت خوده بهم رسانید چنانچه سیر روزه و سیر گوشت دران کیفیت
می نهاده و پیوسته میگفت که آنچه میکشم از نتایج حرام نمکی و حق ناشناسی است و چون سر حلقه اهل فساد بود از تفرقه
جمعیت باغیان افتاد و میرزا شرف الدین حسین و جبار سپ و چند سپ روی شقاوت بصوب بنگاله نهادند و معصوم
کابلی که سر زبان مهر بیان حضرت خاقانی عاصے کابلی گذشته بعد از این بعین نام مذکور خواهد شد با جمعے از مردودان
بجانب بهار شتافته بزمین دار گیدهور توسل جست عرب بهادر و نورم لیسر ترخان و بعضی دیگر فرار اسفی اختیار کرده بودند

ابو منتهای شد و متعاقب این احوال شنیده شد که از فرط لجاجت سپاه با شاهی بود و میل مقصد بجهت بود و خرج لشکر از درگاه معلی
هر چه متعسر یافتند لقیصد تاراج شتافت و دو سه پیر دستی شده و کار مرحمت نموده و از زخم استعمار بگیره و در آورده قلعه را استحکام
داده امرای عظام که تعاقب مانعی می‌رفتند از این خبر عنان مراجعت بصوب پتنه منعطف گردانیده معصوم خان فرنخودی
را از برای ابلغار پیشتر فرستادند و محب علی خان و مهر علیخان را با فوج دیگر بتعاقب او روان ساختند و در وقتی که کار بر حصاریان
تنگ شده بود معصوم خان فرنخودی رسیده رزم شایسته نمود و مخالفان باطل ستیز مجال نیافته راه گریز پیش گرفتند و اهل
حصار از قلعه بر آمدند اگرچه معصوم چنین خدمت شایسته بجای آورد لیکن از فرط بد اندیشی و عقده جولی آمدن را چه
دیگر دولتخواهان مقید نا شده سواره بجهت گردیده و اشار راه حاجی پور را نیز از تصرف مردم بهادر مقهور بر آورده و ما جرای او بحضرت
گزارش یافت و مبالغ سایر ذکر یافته القصه درین مدت که افواج قاهره با مخالفان کارزار می‌نمودند و فرصت دلف بعضی از
عمال صوبه بهار را به تصرف در آورده و اسم بی مسمای سلطنت بر خود بسته روزی چند به بطالت و ضلالت گذرانید تا آنکه
روزگار خاک ادبار بر فرق طالع او ریخته بموی کشان بسیاستگاه مکافات کشید چنانچه بتفصیل نوشته خواهد شد ذکر بعضی

از سوانح صوبه بهار و شبخون آوردن ارباب بغی بر دولتخواهان و عرض دیگر وقایع برهم حال

چون در ولایت بهار تند باد فتنه و آشوب هنوز فرو ننشسته بود اولیای دولت صلاح وقت دران دیدند که بجهت انتظام
آن ملک همت گماشته و عقب خود را استحکام داده متوجه پیش باید شد و حاسدی کابلی از غربت افواج منصوره آگاهی
یافته بدامن کوه شمالی بهار شتافت و امرای عظام بنا بر شدت باران و طغیان آب بهار روزی چند در کنار دریای گنگ توقف
گزیدند چون هوا قدری اعتدال یافت از ان مقام کوچ فرموده بقصبه کیانه نزول فیروزی آثار اتفاق افتاد و آن گروه در شهر
بهره در بود ادبار داشتند و مسافت ما بین بغایت قریب بود و روز دیگر عساکر اقبال از انجا کوچ کرده چهار کروه پیشتر منزل گزیدند
و از افزونی آبها و افراط لای و گل سلسله توزک لشکر و ترتیب فرود آمدن ساقط شده مع هذا القوت دو روزه فی تنظیم متفرق گشته
اصلا پروا نکردند و با آنکه اهل فساد در دو فرسخی پای نخوت و تکبار قائم داشتند و دولتخواهان کار دیده سعی در نسق اردو و انتظام
افواج نمودند نتیجه بران مترتب نشد لیکن راجه تودرمل و صادق خان مسلک احتیاط مرعی داشته آماده کار بودند و آن شب
نوبت قراولی و طلایه داری الغ خان حبشی بود او خود بر بستر غفلت خواب کرده نوکران را بکیفیت فرستاد و آن سیاه بخت
که طاقت مقاومت روزنه داشت قابو یافته بعزم شبخون شتافت و یک پاس از شب گذشته بود که شورش غریب در آن واد و فساد
و صیحه را که در بیرون اردو پاس لشکر مسیدا شتند برگردانیده به منزل صادق خان هجوم آوردند او با مردم خود مردانه
ایستاده ترددات شایسته ظاهر ساخت و در نیوقت که جنگ ترازو شده و کار بجای نازک رسیده بود اقبال سلطنت زوال
بجلوه در آمد و کمان خان فوجدار پادشاهی با دو فیل مست صف شکن از پهلوی غنیم بر آمده مخالفان باطل ستیز را در هم
زد و هر چند آنها تیر بسیار زدند شدت قهر فیلان بیشتر میشد چون سلسله انتظام آن گروه بد سرانجام بحمله فیلان کوه پیکر از یکدیگر
گسیخت راه فرار پیش گرفته بجانب پناه شتافتند و چنین فتحی بمحض تائیدات آسمانی روی داد و اصلا ضرری بجانب اولیای
دولت نرسید اگر بهادران لشکر منصور بتعاقب می‌شتافتند محتمل که آن سیاه بخت اسیر کمند اقبال میشد لیکن چون راهها لای
و گل بود و بارش غزیمت پا شکست قدم تا راهها سوافقت پذیرد و مردم مستعد سواری نمایند وقت گذشته و فرصت
از دست رفته بود روز دوم فتح خان اعظم میرزا کوکه بمعسکر اقبال پیوست و هنگامه دولتخواهان رونق دیگر یافت و دیر آمدن

خان اعظم ازان شنید که چون بولایت دلیپ از جلیه رسید بخت همت بپاک ساختن انجا بود و کماشت و دران ...
شاه باز خان نیز ملحق گشت و باتفاق متوجه تادیب او شدند و جگدیس پور بنگاه او را تاخت و تاراج نمودند و آن بر گشته بخت
بجنگل و جنگلهای سخت پناه برد و درین اثنا از هرزه درائی و فتنه انگیزی اهل نفاق میان خان اعظم و شهباز خان نقار
بهم رسید و خان اعظم دست ازان کار باز داشته عزیمت مقصد اصلی پیش نهاد همت گردانید و در خلال این حال عرب بهادر
با فوجی از اوباشان باطل ستیز خود را بولایت رسانیده و غبار فتنه و شورش مرتفع ساخت شاه باز خان سعادت علی خان
و فرخان و پاینده خان و سید حسن و رستم و جمعی از مجاهدان عرصه همت را بتقابل ارباب فساد تعیین نمود و از رسیدن مردم
سلک تفرقه جمعیت فتنه جویان افغانان و شهباز خان در آن ملک تنها نهاد ترتیب داد و قلعه کیت را که از مضافات بهار
است بسعادت علی خان حواله نمود و پاینده خان و رستم و روپ نراین زمیندار را که یک از پا مزد ساخت عرب و دلیتا با
از احوال رسیده آنجا آمدند و جنگ عظیم در پیوست اگر چه دولتخواهان قلعه را نتوانستند نگاه داشت اما سعادت علی خان
مردانه وار در راه وفا جان فشان شد و داغ سیاهیی که در سواد این حال از بیغیرتی و کافر نعمتی بر چهره حال او افتاده بود بخون خود
پاک گردانید و عرب از سیاه باطنی و کینه جوئی قدری خون او بیاشامید و انگشت ازان تر کرده بر پیشانی خود نهاد و داغ
لعنت ابد ساخت بالجمله چون خان اعظم بدیگر دولتخواهان ملحق شد نخست همت بضبط ولایت بهار و انتظام آن سر کار گماشت
و محب علیخان را با سید مظفر و میر معصوم بهکری و جمعی بجانب رهتاس تعیین نمود و درین هنگام چند روز دوست محمد بابا دوست
که بمنصب وکیل منعم خان بود و درینولا از بخت برگشتگی در سلک باغیان انتظام داشت برهنمونی سعادت ندامت گزیده با دو
سوار آمده خان اعظم را دید مقارن این حال خبر رسید که عرب بهادر از شهباز خان شکست خورده بجانب ولایت سارنگ پور
میرود خان اعظم شاهم خان را با فوجی بدان حدود تعیین نمود و غازی خان بدخشی را با جمعی در شهر بهار گذاشت و
صادق خان و شیخ فرید بخاری و الغ خان حبشی و طیب خان را بصوب منگیر فرستاد که ضبط آن حدود نمایند و شیخ ابراهیم
تو ڈرمل و دیگر منصب داران بجانب حاجی پور و پتنه روان شدند و چون معصوم فرنخودی در جونپور اعلام بغی و شورش
را فرستاده بود ترسون خان را بجونپور فرستاد لیکن پیش از رسیدن خان اعظم شهباز خان به پتنه آمده خود را صاحب
صوبه تراشیده بود و مرحوم بهادر پسر سعید بدخشی را که بعد از گذشتن معصوم فرنخودی باز آمده حاجی پور را متصرف
شده بودند از حاجی پور بر آورده بخودرائی نشست و چون خان اعظم و راجه تو ڈرمل آمده و پیوستند با آنکه حاجی پور
از درگاه بجاگیر خان اعظم تنخواه شده بود بمکابره و بیحیائی خواست که مدخل ندهد راجه بمقدمات معقول او را ازان
اراده مجهول باز داشت و خان اعظم و راجه در حاجی پور اقامت گزیدند و شهباز خان پرده آزرم و قباحت فهمی از
پیش روی بر داشته و این شیوه را رشد نام نهاده حل و عقد جمیع مهمات از پیش خود گرفت و باضافه منصب و تقسیم جاگیر
مردم را بجانب خود کشید خان اعظم و راجه مهمات را بطرح انداخته بجانب ترهت روانه شدند اگر چه بظاهر عزیمت
استیصال بهادر پیش نهاد خاطر فرموده بودند اما مقصد اصلی دوری از شهباز خان بود و غازی خان را پیشتر از خود تعیین
نموده بودند و آن سیاه بخت جنگ صف نموده شکست یافت و بنه و بار او بدست مجاهدان عرصه شهامت افتاد و شهباز خان
نیز بصوب جونپور شتافت که معصوم فرنخودی را روانه درگاه سازد و درین ایام خبر فوت شرف الدین حسین میرزا
رسید و مجملا ازین ماجرا آنکه چون عاصی کابلی شکست خورده بصوب بنگاله شتافت میان آن دو فتنه سرشت صحبت

را بسبب آنها مدبانه بانفاق کرم شد فاحشی کوالی کرده سالوسی و حیله بانسبت بحال خود داشت هر چند نفاق تاب داده
آمده و میرزا محمود نام سیدے را که شرف الدین حسین میرزا با او علاقه صحبت مفرط داشت و بستگی عظیم بود …
که میرزا را مسموم سازد و آن سید بزهر … میرزا داده عالی … ذات او خلاصی یافت …
… غبار شد و … ابتهاج ملال رسید که میر علی اکبر … میرزا … ملک با خان اعظم سلوک ناملایم پیش گرفته بود و
مکاتبات و مراسلات ارباب بغی نوشته سر خار فتنه را تیز سے سازد و شور و شغب بسر انجام مهیا نهاده بود حکم خان اعظم فرمان شد
که او را مسلسل روانه درگاه معلی سازد و کوکلتاش او را مصحوب … و جده رود دست بهادرست فرستاد و با آنکه سزاوار
انواع سیاست و تعذیب بود سبحان بخشی فرموده بزندان مکافات محبوس گردانیدند و از سوانح شهادت یافتن رستم خان
است و تفصیل این اجمال آنکه خاقان ممالک ستان اقطاع او را صوبه اجمیر مقرر فرموده بضبط آن حدود رخصت نموده
در هنولا اجلا پسر … موهن داس و سور داس و تلوکی … رای … بی تحصیل حکم از درگاه بر آن صوب
شتافته در قصبه … که وطن آنها بود غبار شور و شر … ساختند و رستم خان باس خاطر ایشان … بجهت
نصیحت و مدارا پیش آمد چون دولت ازانها روی بر تافته بود … مقارن اینحال … فرمان … رستم خان
رسانید که اگر آن بی سعادت چند انگشت گزیده روی عجز و انکسار بدرگاه گیتی مدار نهند مراحم احوال آنها نشود والا ضرب
تیغ آبدار خیز نبرد … از دماغ روزگار آنها برآورد و رستم خان با جمع لشکر و کمک التفات نفرموده بر جناح استعجال متوجه
انجا گشت و در موضع بهوسے با غنیم مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و موهن داس تلوکی و سور داس دست جلادت
گشاده هراول او را که سردار گروه گے مسکین علی بود برداشتند و او از پشت زین بر زمین آمد و باز خود را بر اسب گرفته مردانه
تاخت و رستم خان از مشاهده اینحال جمعی که همراه داشت بکمک او فرستاد و به تیغ همت بهادران جانفشان … داس
و سور داس و تلوکی بقتل رسیدند اجلا که سردار رسید ملتان بود در پناه جوارے زارے انتظار … داشت از افتادن
برادران و خویشان بی اختیار برآمده رستم گویان تاخت و رستم خان را از کمال تهور و غیرت تنها بمبارزت او همت
گماشت و چون باهم در آویختند آن باطل ستیز پیشدستی نموده زخم برچهه برستم خان رسانید و رستم خان با چنان زخمی
دل قوی داشته بضرب تیغ او را بر خاک هلاک انداخت و خود هم غش کرده بر زمین افتاد درین حال جمعی از دلاوران
عرصه همت خود را بکمک رسانیده سوار گردانیدند و آن شیر مرد باز بهوش آمده همراهان را دل داده بجنگ تیغ غیب
نمود و غازیان جان فشان سر در راه اخلاص نهاده بدافعه و مقاتله ارباب عصیان همت گماشته بسیارے را
بدرک الاسفل فرستادند و بقیة السیف بهزار جان کندن راه فرار پیش گرفته غبار آلود ادبار گردیدند و بیامن تائیدات
اقبال روزافزون فتحی عظیم روی داد و رستم خان لعبدار تفاع اعلام ظفر و نصرت در همان صحرای دلکشا منزل گزیده
بمداواے خود پرداخت لیکن چون زخم کارے داشت روز دوم در قصبه شیرپور جان بحق تسلیم کرد و بعالی مرتبه
شهادت رسید و چون صورت واقعه بعرض خاقان ممالکستان رسید میرزا خان و خانخانان را بضبط آن ناحیت
تعین فرمودند و هم دریولا پرتو خاطر خورشید مظاهر بر وجنات احوال خواجه شاه منصور تافت و او را از زندان
ادب برآورده مجدداً مشمول عواطف خسروانه گردانیدند و وزیر خان را بجرا … است و حکومت صوبه اوده اختصاص
بخشیده بدان حدود رخصت فرمودند و از واقعات بلخ شدن نیابت خان و سزا یافتن او است این بی سعادت

ایشان سپر بلا شده بنیاد پیوسته هیبت نامش مرعب بوده از صغر سن در سلک سپاهیان درگاه انتظام داشته و بهادری جان
جانان خان العمات شده و رفته رفته بهمین تربیت و نوازش خاقان کثیر الاحسان بمناصب بلند و مراتب والا اتصاف مدرج
ترقی نموده با قیمت از کلم حوملکی و تنگ دستی فروتر آمده و مراحم بادشاهی را پایه قدر خویش نشناخته سر از فرمان و بود اشته
بوده آن راه از ربیش و روبر گرفته قصبه کره را محاصره نمود الیاس خان لنگاه و چندے از ملازمان اسمعیل قلیخان که بمد اعتبار
و پهلوانان گاشته شده الیاس خان ترددات شایسته کرده جان نثار شد و این معنی موجب ازدیاد نخوت
و استکبار او گشت و بسیارے از محال آن صوبه بتصرف او در آمد چون عرض این سانحه بسمع اشرف رسید اسمعیل خان
و عبد المطلب خان و شیخ جمال بختیار و دیگر بهادران جانفشان با فوج شایسته باستیصال آن برگشته حال مامور
شده و حکم اقدس عز نفاذ یافت که وزیر خان با سایر جاگیرداران آن حدود ملحق گشته قدم همت در شاهراه خدمت
نهند چون عساکر منصور قریب مقصد رسید آن باطل ستیز چندے آن قلاع را که متصرف شده بود استحکام داده
خود بجانب ایل شتافت و وزیرخان همت بگرفتن آله باس گماشت و اسمعیل قلیخان با دیگر امرا بتعاقب او متوجه شده
و عقب آب گنگ مطلب خان و شیخ جمال با آن مقهور رسیدند و عرصه پیکار بشعشعه تیغ آبدار آتش افروز گردید بعد
مجادله و مقاتله بسیار ارکان همت اولیاے دولت قاهره تزلزل پذیرفت و نزدیک شد که چشم زخمی بافواج قاهره
رسد درین حال اسمعیل قلیخان با جمعے از دلاوران رزمجوی در رسید آب رفته بجوی باز آمد و کار ارباب اخلاص
رونق دیگر یافت و به نیروی اقبال بے زوال همت بر دفع معاندان بسته یکدل و یک رو تاختند و اهل ادبار تاب مقاومت
نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بسیارے از آن خون گرفتها بظلمت سرای نیستی شتافتند و خود بهزار جان کندن
از پای وادی ناکامی گریخته و غنیمت فراوان بتصرف بهادران لشکر منصور افتاده و در اندک فرصت محالی که بتغلب
تصرف شده بود مفتوح گردید و از بدایع وقایع ظهور قدرت و نیروی همت انجهان پهلوان عرصه کشورستانی است
روزے در پیشگاه مسند خلافت جنگ سوبها و هیبت نام دو پهلوان نامی که ثالث خود در آن عهد و زمان نداشتند
باهم کشتی می‌گرفتند و هیبت در عین تلاش راه کشتی گذاشته بزور دست و قوت پنجه انگشتان حریف را از هم
دریدن آن مسند نشین بارگاه عدالت از ظهور این بے راهی برآشفته بزور بازوے ید الهی مشتی حواله آن عصبیت کیش
فرمود که مغز سرش از فرق دماغ فرو ریخته بحال تباه بیهوش افتاد یعنی ورزیدن معصوم خان فرنخودی
وافتادن از اوج عزت و اعتبار بحضیض مذلت و ادبار در وقایع گذشته سمت ذکر یافت که
معصوم فرنخودی از جنود اقبال روی تافته بجونپور معاودت نمود و آن محال را از وکلای ترسون خان انتزاع
نموده بتهیه اسباب بغی و فساد پرداخت و خاقان کثیر الاحسان نسبت تربیت خویش و حقوق خدمت پدرش
منظور داشته روزے چند بتغافل و اغماض نظر گذرانیدند بیت چوب را آب فرو می‌نبرد دانی چیست شرم
آیدش از فرو بردن پرورده خویش * و فرمان عاطفت شرف نفاذ یافت که خود را بعتبه اقبال رسانیده مصدر خدمات
شایسته گردد یا روے امید بدرگاه والا نهد و اگر بجهت سامان سپاه توقف او ضرور باشد از جونپور
بازوه شتابد که آن محال را بجاگیر او مرحمت فرمودیم آن بے سعادت واقعه طلب شق ثالث را نقد موجب
نجات خود دانسته بصوب اوده شتافت که بظاهر انقیاد حکم بجاے آورده باشد و هم درین لباس اسباب فتنه و فساد

سر انجام نمایند و بعد از روزی چند ملکوه در اوان از درگاه رخصت یافت که از صحبت او جهت آورد و بعد از آن... پیش
مقرر باشد و در انجا کار پیش آورد که پیشکی از متعهدان ملک شود که دست مرا گرفته بدرگاه رساند هر آنچه مضمون ایشان ...
خواهد بود پادشاه خرم بخش عذر بذیر صلاح وقت منظور داشته شاه قلی خان محرم را همراه برا این خدمت تعیین فرمود و اوامر مطاع
بعضی از اقامات کشوری نوشته استمزاج صلاح وفساد حال او نمود و از آنجا که بهادر چون دریافت که دیگر پای جلادت نماند پیش از آنجا
حیله در سیع الوقت از پیش نبرد و پرده از روی امیدیان برگرفته از روی راستی باطل را ظاهر ساخت و در تحریک ان آشفتگی دماغ
او را شعور را دریافته و کار را از صلاح بیرون دانسته عنان عزیمت منعطف گردانیدند و مقارن این حال شهباز خان رسید
نخست هرب بهادر را که در آن حدود دعنا شور و شر برانگیخته بود سرای شایسته داد و چون گریخته نزد معصوم خان رفت
معصوم و نیابت و عرب هر سه یکجا شده اسباب بغی و فساد سرانجام نمودند و شهباز خان مکتوبی به معصوم خان نوشت
که بر پادشاه داغ را گرفته متوجه درگاه شود یا از پیش خود آواره سازد و الا منتظر باشد که عنقریب به سیه سزای کرده های نابجا
در دامن روزگار او نهاده خواهد شد او جواب های سرزده در سیاه بر هم قوم نموده بنیاد خود را از آب سر ده کنار انید جنگهای
صعب فرستاد و خود با جمعی از اوباش آماده پیکارش گردید و شهباز خان نیز ترتیب صفوف و لوازم کارزار پرداخته
قدم همت پیش نهاد و در قول خود با چندی از مجاهدان رزم جوی قرار گرفت و در برانغار تربیون خان را با فوجی تعیین نمود
و در جرانغار مهتر خان و بهار خان و سید عبد الله خان و قمر خان را با جمعی مقرر ساخت و در هراول مهتر علیخان سلدوز و خود
کوکه و میر ابو القاسم و میر ابو المعالی کار طلب گردیدند و مفاخر محمد را با فوجی از مردم چیده طرح ساخت و آن مقهور برگشته بخت
نیز صفوف ادبار آثار خود را برین نهج ترتیب داد و قلب بوجود ناسره گردی ناسی غبار آلود نمود و یمین نکبت قرین براه عرب
نیرنگی پذیرفت و یسار ادبار آثار نیابتی نحوست گرفت و میرزا قلی توقبایی را مقدم برانی خود ساخت و نیابت خان را
التمش جا داد و خود طرح بید ولتی افگند و قریب سلطان پور بلهری که در بیست و پنج کروهی اوده واقعست تلاقی
فریقین اتفاق افتاد و هراول نصرت قرین قدم تهور و جلادت پیش نهاده رزم شایسته کرد و التمش نیز آبروی همپائی
یافت و غنیم خود را برداشته خوبها رانند میرزا قلی خاک فنا بر فرق حیات خود بیخت و بهادران برانغار نیز بوقت تاخته فوج
برابر خود را شکستند چون معصوم سر رشته افواج گسیخته یافت از کمین بر آمده خود را بر قول زد و شهباز خان بی آنکه تلاشی کند
دل پای داده راه گریز پیش گرفت و فوج برانغار و هراول نیز از عطف عنان شهباز خان روی همت گردانیدند و معصوم
بتعاقب شتافت درین وقت بیامن اقبال بی زوال خبر کشته شدن معصوم خان در مخالفان افتاد و دلهای سیاه
اهل گناه پریشان شد فوجی براهی رفت چون معصوم قدری مسافت طی نمود در رزمگاه بازگشت اثری از مردم
خود نیافت حلو کشیده به تیه حیرت فرو رفت و بعد از لحظه فوجی نمایان شد مردم خود پنداشته باستقبال شتافت چون ظاهر
گشت که فوج جوانغار لشکر منصور است سراسیمه گشت این فوج خود را در ابتدای جنگ غنیم خود را برداشته تا خیمه گاه آنها رانده
دست تطاول و تاراج به بنگاه آنها کشوده با غنائم نامحصور رسیده ان و خاشاک فته بودند هر چند هم رایانش سعی نمودند
که زمانی توقف باید کرد که اینها از گریختن شهباز خان آگاه گشته خود بخود ویران خواهند شد چون وقت زوالش نزدیک
رسیده بود نتیجه نداد و از کمال غرور بران فوج تاخت و به نیروی اقبال روز افزون شکست خورده زخمی راه فرار پیش
گرفت و چون بنهزگاه خود رسید اثری از خیمه و پرتال نیافت و با دل صد چاک خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته

متوجه اوده شدند بهادران فوج برانغار از بیدلی شهباز خان واقف گردیده در اکبرپور که تا اوده دوازده کروه است توقف نموده
بسرعت تمام شهباز خان فرستاده مژده فتح رسانیدند آن سپه سالار [illegible] ازکثرت [illegible] گردید [illegible] کرده مسافت [illegible]
دلتنگ شده بود و فوج برانغار و هراول تا سر حد بیره کوه و از ده کروه [illegible] بودند از استماع این عطیهٔ عظمی عنان عزیمت معطوف نموده
شتاب خود را بجایهای [illegible] ساخت و چون نوید این فتح آسمانی بمسامع حضرت خاقانی رسید [illegible] گرمی
بجا آوردند [illegible] بانواع نوازش گردیده با اضافهٔ منصب جاگیر سرفراز
و [illegible] شدن بهادر [illegible] افزای خاطر اولیای دولت گردید و باتفاق جان محمد بهسودی [illegible]
[illegible] بود چون صادق خان در حدود مونگیر فرو کشش گردید الغ خان حبشی و بابوی منکلی و ابابکر و باقر انصاری
درجاگیر بود رخت اقامت انداخته آن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت دوردور در کمین فرصت میگشت در خوفت فالو یافته برنهانه
جاگیر بود تاخت برد و با مردانگی آب مقاومت بیاورده تا منگیر عنان سرعت باز کشیدند صادق خان سر زنش بسیار نموده
دستے از مردم خود را کمک آنها مقرر ساخته باز گردانید بهادران جانفشان باعتضاد اقبال روز افزون خاقان ربع مسکون
چهره دولت شایسته ظاهر ساخته اعلام فتح و فیروزی برافراشتند و بهادر با چندے از اهل فساد در زخم صمصام خون آشام
بر خاک هلاک افتاد و بقیة السیف آواره دشت هزیمت گردیدند و بجدوی رسانید [illegible] ارباب فتنه و آشوب
رفت و روب یافت

ذکر آمدن میرزا محمد حکیم بصوب پنجاب و از طنطنهٔ نهضت موکب جهانگشای عنان عزیمت معطوف داشتن

با آنکه همواره از سبب اعتدالی و بد سگالی میرزا محمد حکیم بمسامع جلال حضرت
خاقان ستوده خصال از وفور حق اندیشی و قدردانی به تغافل و اغماض میگذرانیدند و بر زبان فیض ترجمان میگذشت
که یادگار حضرت جنت آشیانیست فرزند بهم توان رسانید برادر کجا توان یافت لیکن از شرب مدام و قرب غرض سگویان
بدسرانجام روز بروز شورش مزاج او با فراط انجامید تا آنکه در بنولا با غیان صوبهٔ بنگاله ابواب شورش فساد مفتوح کردند
و در اطراف دارالملک غبار فتنه و آشوب ارتفاع گرفت مفسدان بنگاله بجهة اجتماع اوباشان و سرگروهی مفسدان [illegible]
اسباب فساد خود را از منسوبان میرزا انتساب کشیده لوازم سعی بتقدیم رسانیدند ولیکن سرانجام نمودند آن کوتاه فکر بصحبت [illegible] دهره درانی
معصومی و دیگر باغیان بنگاله غره شده با جمعی از اوباش رخت منازعت و مخاصمت بصوب پنجاب کشیده و از پیش بینی [illegible]
دانی حضرت خاقانی آنکه هر چند اولیای دولت در بندگی معروض داشتند که بی نهضت موکب جهانگشا اطفای نائرهٔ فتنه و آشوب
شریف و دیار ممکن نیست خاقان گیتی ستان صورت حال در آئینه خیال مشاهده فرموده عزیمت آن صوب در عقدهٔ توقف و
تعطیل می انداخت و بر زبان الهام بیان میگذشت که عنقریب میرزا باغوای اهل بغی قدم جرأت و تهور بحدود پنجاب
خواهد نهاد و بعد مسافت موجب فساد کلی خواهد شد صلاح کار و صواب وقت آنکه خاطر از آنجانب واپرداخته به توزیع باطن و دل
نگرانی متوجه آن صوب شویم مجملاً میرزای حق ناشناس پیش از خود جمعے را با شادمان و حاجی نورالدین نامی روانه ساخت
و او بسیالکوت از آب سند عبور نمود و میرزا یوسف خان که جاگیردار آنجا بود و حسین بیگ با فوجی از بهادران عرصه شهامت
بمقابله و مجادله او فرستاد و سعید خان گکر را با سایر زمینداران نواحے بکمک مقرر فرمود اما چون حسین بیگ بسرعت
[illegible] و اکثر مردم کمکی نیز رسیده بودند خواست که روز بروز دو سه جنگ به تعویق افتد دران حال کوکب اقبال طالع
شده و از غیب منصوبه [illegible] تائید افواج آسمانی بشیم آواره دشت هزیمت گردید و مجملے ازین ماجرا آنکه در وقت آمدن

لشکر فیروزی اثر که آنجا بود نمایان شد حسین بیگ شیخ عمری شکار ناشناختی را [illegible] خفت و با چندی از منتقلان خود در جهان
دیگر آن سپاه و قضا را جاسوسی نور الدین را [illegible] از سر رسیده تماشا برآمده بود و تماشای شکار رسید دیگر با ساخته شد و با هم [illegible]
جا نشین گردید و نمایان لاهور رسیدند [illegible] حاجی نور الدین رسید و بهادران زخم کاری [illegible]
و از سرعت یافتن او سر رشته انتظام لشکر مخالف از هم گسیخت و بهادران عساکر اقبال تعاقب نموده بهمی را القتل رسانیدند
[illegible] را دستگیر ساختند و لباسی [illegible] زده [illegible] خبر [illegible] نور الدین [illegible]
و از چنین فتح غریب عجیب [illegible] شدند و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید سجدات شکر ایزدی [illegible]
رسانیده کنور مانسنگه را [illegible] آن حدود تعیین فرمودند [illegible] چند روز [illegible] سیالکوت بجهت انتظام لشکر [illegible]
نموده زین الدین علی را با فوجی از مردم نیک بیشتر روانه ساخت و مقارن این حال میرزا حکیم شادمان را [illegible]
گزیده خود بدان صوب فرستاد زین الدین علی که آگاهی یافته در استحکام قلعه سیالکوت همت گماشت و شادمان از آب گذشته
بمحاصره آن پرداخت شتافت کنور مانسنگه خود را بسرعت رسانیده عرصه کارزار آراست و غنیم نیز از گرد قلعه برخاسته
رزم طلب گشت و از جانبین جنگ عظیم در پیوست و بهادران طرفین با یکدیگر در آویختند کارنامه شجاعت ظاهر ساختند
و در آن روز سورج سنگه برادر کنور مانسنگه چپقلشهای نمایان کرده شادمان زخم کاری رسانید و آن سیاه بخت بر خاک
هلاک افتاد و از مهب عنایت حضرت ذو الجلال نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم اقبال وزیده مخالفان برگشته روزگار آواره
دشت ادبار گردیدند اویس سلیمان بیگ اندجانی جد او لقمان بیگ از معتمدان حضرت فردوس مکانی بوده [illegible]
بخدمت گهواره میرزا اختیار داشت و شادمان از طفولیت در ملازمت میرزا نشو و نما یافته بجوهر رشد و شجاعت [illegible]
سبقت گرفته بود حضرت خاقانی از استماع نوید فتح و ظفر سپاس این موهبت [illegible] ساختند [illegible] و منظور آن بود
فرمودند که میرزا از شنودن واقعه شادمان خان بی تابانه متوجه پنجاب خواهد شد نهضت موکب اقبال بدان صوب
از لوازم امور جهانداری است باید که سرانجام این یورش سرعت تمام نموده منتظر باشند و از کمال حزم و احتیاط [illegible]
و [illegible] و راجه گوپال جادون و دیگر بهادران تیغ زن با سپاهی از فیلان مست صف شکن پیشتر رخصت یافتند
و دیگر امرا فرمان شد که اگر میرزا اراده گذشتن از آب سند نماید نگذارند که سر راه گیرند و بجنگ پردازند که درین زودی
رایات اقبال ظلال شوکت و اجلال بران حدود خواهد افگند و مقارن این حال خبر رسید که میرزا [illegible] پنجاب آمده حکم
شد که اختیار ساعت نموده پیشخانه اقبال بجانب لاهور برآورند چون خاطر انتظام بخش از ولایت شرقی قدری نگرانی
داشت رای جهان آرا چنان تقاضا فرمود که شاهزاده ولی عهد وارث هفت اقلیم سلطان سلیم مسند آرای خلافت بوده باشد
و شاهزاده از سعادت منشی و بلند همتی حضرت مریم مکانی را وسیله ساخته التماس همراهی نمودند و خاقان ممالک ستان خاطر [illegible]
ایشان فرموده شاهزاده دانیال را گذاشتند و سلطان خواجه و شاه قلیخان محرم و شیخ ابراهیم بالبیاری از بندهای درگاه
در ملازمت ایشان قرار گرفتند و در روز دوشنبه دوم محرم نهصد و هشتاد و نه در ساعت سعادت مقرون نهضت موکب
همایون اتفاق افتاد و امرای چوکی شنبه و پنجشنبه و جمعه در ظلال رایات اقبال صف آرای قول شدند و امیران چارشنبه
در فوج برانغار قرار یافتند و بهادران چوکی دوشنبه و سه شنبه در جرانغار مقرر گشتند و مجاهدان چوکی یکشنبه در هراول
رزم طلب گردیدند **سپارزت نمودن شهباز خان بار دیگر بمعصوم فرنخودی و انهزام یافتن**

آن برگشته روزگار چون ازین مژده اول و ابدا کام از عرصه مبارزت راه فرار پیش گرفته بود ده شتافت شهبازخان
شدار کی لقصبه گذشته و حفظ عزیز نفس خود در ترتیب افواج و تهیه اسباب کارزار اهتمام شایسته بکار برده و اندکی خود را
جمع ساخته مبارزت جست بکاشت و آن بی سعادت نیز بیاری از او باش فراهم آورده آماده جنگ و پرخاش
گشت و چون زعما و باش نیز بدو یک رسیده بود اهل و عیال و رحال و اثقال خود را که در جاهای قلعه محکم بهای صعب فرستاده
قلعه بست و همگی مقصد آن کوتاه اندیش آنکه همراهان او به سه عرض و ناموس خود بیشتر تلاش خواهند کرد و با جمله شهبازخان
افواج آراسته قدم همت پیش نهاده و در هفت کروهی او ده ملاقی فریقین اتفاق افتاد و بهادران هراول تیز دستی نموده
هر دو ات بسندیده ظاهر ساختند و مقدمه لشکر غنیم را بر داشته خود را اندند و بر انبار مخالف بر جوانغار قیر وسی آثار حمله
آورده بهادران نصرت قرین پای همت افشرده شمشیر ها سی نمایان زدند و نزدیک شد که باطل ستیزان آواره بادیه
هزیمت گردند ناکاه معصوم نمک شتافته مردم خود را قوی دل ساخت و کار بر اولیای دولت ابد مدت تنگ شد و ندیقت
فوج هراول آتش غنیم خود را منهزم ساخته معاضدت نمودند بر الغار لشکر منصور نیز بر جوانغار اهل او بار غالب آمده
رایات فتح و فیروزی بر افراشتند و غنیم از همه جانب ناامید شده قرار بر فرار داد و از تاییدات غیبی آنکه چند نیز قبل که
غنیم در جنگ اول بدست آورده بود در ینوقت وبال جان اهل زوال شده فوج آنها را هراسان ساختند و به فیروزی
اقبال روز افزون فتح عظیم قرین حال دولتخواهان گشت و مقهوران برگشته روزگار سراسیمه وار لقصبه او ده شتافتند
وغنیمت فراوان از اسباب حشمت و نقود وبی پایان متصرف لشکر منصور افتاد و شهبازخان به همین قدر تسلی شده قدم تهور
پیشتر ننهاد و آن شوریده بخت لقصبه او ده در آمده هر چند خواست که باز خود را جمع سازد و به تفنق یاوری نکرد و بسیاری
از همراهان او راه سعادت سپرده بشاهبازخان پیوستند درین هنگام خبر ناخوشی از شهبازخان شیوع یافت و فی الجمله
موجب اطمینان خاطر او شده بود تا که جمعی از مبارزان تیز جلو گرم شتافته یکجانب شهر را تاراج نموده بودند که عرب از کمین برآمده
می تازد و در یجا چندی بقتل می رسند و در افواه شهرت می یابد که شهبازخان بوده لیکن در اندک فرصتی خبر مشخص یافته هجوم
برج و باره و استحکام حصار کوشید بد تقضا را توپی بر فراز دروازه بر آورده آتش دادند بجرد کشادن بام دروازه را در هم شکست
و آثار ادبار و بخت برگشتگی خاطر نشان دور و نزدیک شد و آن بی سعادت در سیاه چاه حیرت فرو رفته سر رشته تدبیر از دست
داده نه یارای بودن و نه سامان کارزار نمودن و نه قدرت برآمدن و دل از تعلقات برگرفتن درین سراسیمگی و اضطرار عرب و
نیابت و شاه دانه که عمده ارباب خلاف بودند ترک مرافقت او نموده راه جدائی سپردند و آن بیدولت ناکام دل از اهل و عیال
و سائر تعلقات برگرفته قرار بر فرار داد و با هفت نفر از ملازمان خود چار ضرب زده قلندر وار نزد زمیندار کواریج شتافت و او
بطمع زر نمانه خود دبر ده انجه از نقد و جنس همراه داشت برگرفت و بعد از دو سه روز قبا سقی داده کسیل کرد و آن برگشته روزگار
گاهی خود سوار شده و گاهی پسر خود را سوار ساخته بحال خراب طی مسافت مینمود تا از آب سرده گذشته براجه مان زمیندار
پناه برد و راجه مان پاس حقوق سابق داشته در مقام تیمار احوال او در آمد شهبازخان خبر یافته بمقدمات بیم و امید پیغام داد
که او را گرفته روانه حضور سازد و یا بجا کارش با نجام رساند و او بظاهر انکار نموده پنهانی از پیش خود برآورد و چون کسان
خبر بسی با او داشت چندی را بدرقه گویان همراه ساخت که هنگام فرصت کارش باخر رساند معصوم ازین غدر آگاهی
یافته همراهان را بزر فریفته از سر خود وا کرد و روز دوم شهبازخان لقصبه او ده در آمده تمامی اهل و عیال و اموال و اسباب

ابواب حضرت شد و ما انجا که پیوسته جهاد و قتل ضبط و ضبط برآمده بود نزدیک جلال در نواحی دار الخلافه قیام خان به حضرت
کرانیده این شیخ مسرت افزای خواطر اولیای دولت گردید و آن زمان فتوحات دیگر نیز دست داد که حضرت
صوب پنجاب بجا فرستند و پیشها خان فرمان شد که بهار سیراب مرض و ناموس از گرد که آن بجا بار اینجا
عمده و منولا خبر فوت قیام خان کنگ رسید و تفصیل این اجمال آنکه چون در ولایت بنگاله غبار شورش ارتفاع گرفت
در صوبه اودیسه کار پیسه برد اگرچه توفیق و دولت شایسته یافت لیکن آن حدود را از مخالفان ضبط نموده
و چون دار الملک بنگاله بتصرف اهل بغی درآمد قیام خان نیز فوجی ترتیب داده بمقابله و مقاتله
همت گماشت و بعد از زد و خورد بسیار مخالفان آثار غلبه و قدرت ظاهر ساختند و او چندی حصاری شده آخر
محاصره و جدا از ایشان والفلاع امید کمک باجمعی از یکجهتان بعرصه سپاه زیست شتافته مردانه فرو شد
ابراخبار بالجمله چون ظاهر تهانیسر مخیم بارگاه اقبال گردید پادشاه حقایق آگاه بزاویه شیخ جلال تهانیسری
تشریف بردند و آن دو بزرگوار صورت و معنی باهم نشسته مجلس عالی داشتند و بیان حقایق و معارف از جانبین
مذکور شد و در آخر صحبت شیخ ابوالفضل باشاره آن حضرت پرسید که چاره درد طلب چیست و راه نزدیک بمنزل مطلوب
کدام شیخ بگریه درآمد و بنوک قطره جواب این نکته دقیق بر صفحه چهره نقش بست و بعد از آن این بیت خواند بیت آه
از تنهایی و لب آه آه که نقش بست بر کوبین راه شیخ مرد معمر روزگار دیده بود و بصحبت بسیاری از ارباب کشف و
یقین رسیده و بقبول نظر اصحاب دین مخصوص گشته ریاضت و مجاهدت بسیار کشیده شریعت با طریقت مطابق
ساخته همواره مرجع اهل ظاهر و باطن بوده و از اعاظم توفیقات که شیخ را دست داده بود آنکه در مدت هشتاد سال هر روز
یک ختم قرآن می نمود و درین مدت هرگز بخانه اهل دنیا نرفت بلکه قدم همت از زاویه بامرادی بیرون ننهاد و از سوانح
سیاست فرمودن خواجه شاه منصور دیوان است و در داستانهای گذشته مجملی از بدسلوکی و مردم آزاری او نگاشته کلک
بیان گشته که از وقتهای بیجا و گرفت و گیرهای بی موقع باطن مردم از و نفرت گزیده بلکه دخل و تصرف او عمده اسباب شورش
بنگاله بیگی امرا شد و خاقان ستوده خصال نظر بصلاح حال انداخته چندی آن تنگ حوصله را از منصب دیوانی معزول
ساخته بزندان ادب محبوس گردانیدند و چون در حساب دانی و کارگذاری فطرت بلند و پایه عالی داشت باز او را از حضیض
ادبار باوج اعتبار رسانیده بوالامنصب دیوانی اختصاص بخشیدند و لیکن از انجا که خاطر اولیای دولت از بدمعاشی و خود رایی او
او آزردگی تمام داشت همواره در فکر شکست کار و اندیشه برهم زدن اعتبار ترتیب اسباب خرابی او انتظار فرصت میکشیدند
تا آنکه درینولا راجه مان سنگه چند مکتوب بخط منشی میرزا حکیم در پرتال نشان یافته بدرگاه معلی فرستاد و از انجمله یکی بنام
خواجه شاه منصور بود خلاصه مضمون آنکه عرائض یکجهتی و نیک اندیشی او بتواتر رسید و موجب ازدیاد توجه گردید درین زودی
بنتایج آن اختصاص خواهد یافت شهریار دانادل از وفور آگاهی و فراخ حوصلگی بر تدبیر ارباب خلاف فرموده آن
نوشته را اصلا ظاهر نساخت و مقارن این حال ملک ثانی که از قدیمان و معتمدان میرزا بود با توابع و لواحق بدرگاه آمده
اظهار رنجش و آزردگی نمود و در افواه اشتهار یافت که او را درین لباس فرستاده اند که جاسوس باشد و هرکس را تواند بجانب خود
کشد حضرت خاقانی بمقتضای حزم و احتیاط حکم حبس او فرموده و دران روزها از خواجه حرفهای جانب داری او بسیار زده
و نامه این مشعر باعث آن شد که در خلوت طلبیده پروانه میرزا را باو نمودند چون کوکب طالع او در وبال بود جوابی

از خاطر ریختند شود و بیار رست گفت بلکه از ثمرهای صحبت بشیر سوی وطن شد و آن حضرت صلاح وقت درین دیدند و خرم مرخص به استعداد جمیع
فرمودند که بعد ازین او را بگوشه نشینی نگذارند و از اختلاط مردم محافظت نمایند و درین حال آن اکبر علی که احوال او در دو فرشته صفحه گذشته
اشرف آورده بود که مردم خواجه‌زاده فیروز بود صاحب جمیع باهور که دیده تعلق او است با میرزا ابو تراب بخشی و مولف منقوح ساخت
اراده نموده آمده که لالا است میرزا شاه بعد ازین بخیر انتشار یافته مهران جلال استقلال یافت و حکم شد که اگر خواجه‌ها من بعد بشیر ... که
مردم او ... بگاه خاطر سازند ... چند با آمدن آنها عجب است باشد و الا در خط القصاص ... سازند تا عبرت سائر حق ناشناسان
گردد و دیگر ... و ... کار گفت و سرانجام مهمات متوانست شد و حضرت خاقانی از کمال ملاطفت و قدردانی فرمودند
که اگر خواجه سلیمان که نسبت برادری ... با او دارد ... مناصب نماید نیز قبول است آن شکل حوصله نیز از قوم ملطف
باز ... این معنی ... باعث تصدیق حرف منافقان شد چون وقت نازک بود و اسباب فراهم آمده هنگام ... رسیده
ملک سیاست ... کار شیدان خدمت متصل ... گوت ... از خلق ... ملوک و ...
بایں حال گرفتار آمد ... دیگر ... میرزا حکیم تحقیق ... کتاب ... او بر خاطر قدسی ... تو انداخت ...
سلیمان بر ... گفت و حکم شد که آن ... حق ناشناس را بعد ازین بگوشه نشینی نگذارند ... بجمله ... وزارت
... خان ... یافت و حکم شد که زین خان کوکلتاش و حکیم ابوالفتح بسر دیوان ... شده ... باتفاق ... سلطنت
نمایند ... از آمدن میرزا و برگشتن او مرقوم کلک ... رقم ... و چون فوج شکست یافت ... قتل ...
میرزا ... از ... خان ... عزیمت ... صواب ... پنجاب شد و از آب سند عبور نموده مرحله پیمای ... وادی
ضلالت گردید امرای آن نواحی القبا و حکم پادشاهی نموده در لاهور فراهم آمدند و باستحکام قلعه و لوازم آن همت گماشتند
میرزا یوسف خان بحصانت قلعه رهتاس ثبات قدم ورزید اگر چه پهلو دادن و کناره کردن امرای دلیر ... شتافت اما از آنکه
... همچنین ... نوکر و غیر نوکر ... پیوست ... صفحه احوال ... و از شکوه سطوت افواج منصور
... موکب ... بیدار ... تا آنکه بدار السلطنه لاهور رسیده بمحاصره پرداخت و از غرائب اتفاق آنکه همان روز
که موکب اقبال از مستقر اورنگ خلافت نهضت فرمود میرزا بظاهر لاهور غبار شورش برانگیخته بود درین راه ... خدم ... یافته
... مذکور ... غبار تفرقه بر دامن عزیمت خاقانی و الا شکوه نمی نشست و بر زبان قضا ترجمان ... گذشت
که این همه جرأت و ثبات قدم میرزا ازین جهت است که صیت نهضت رایات جلال ... خاطر او نشده اغلب ظن آنکه در عوالی
سرهند خبر ... آن ... روزگار ... جلال رسد و همچنانکه بر زبان معجز بیان رفته بود در نواحی سرهند مژده ورود
شد ... مسرت افزای خاطر اولیای دولت گردید میرزا مدت بیست و دو روز در باغ مهدی قاسم خان وقفه ادبار
داشت و سعید خان و راجه بهگونت داس و کنور مان سنگه و سید حامد بخاری و محمد زمان و دیگر بندهای جان نثار و بهادران
... کارزار در قلعه لاهور شیر صفت بزنجیر حکم مقید بوده استحکام قلعه می نمودند و هر کدام در مرحل خود لوازم احتیاط و آگاهی
بجا آورده انتظار طلوع کوکب فتح و فیروزی می کشیدند و پیوسته از بهادران فوج غنیم مثل شیر خواجه و ناد علی میدانی
و قربان علی ... میر سکندر بر دروازه ها می تاختند و شیران زنجیر گسل ... کشوده بضرب دست و قوت بازو غنیم را میدان
... سپرانداز ... میرزا از هیچ رو فتح الباب مقصود نمی یافت ناگاه صیت رایات اقبال بر هم زن هنگامه اهل زوال شد
و ... کم ... کوتاه اندیش با دل صد ریش از آب راوی عبور نموده راه آوارگی پیش گرفت و بقدم سرعت شتافته

رسیده و جلال پور از آب چناب گذشت و بسیاری از مردم تکلی در آن عرصه ملازمت گزیده چون به بهیره و خوشاب رسیده ... از آب بهت عبور نموده و در کنار ... جهیره ... افتاده ... و چون ... اقبال ...
مراسم جلال رسانیده ... از آب چناب ... رسانیده ... آن ...
... ساخت ... آنجا ... عزیمت ...
گذشت دریای ستلج را ... رسیدند ... چناب ... نکاب ...
پایه سریر ... ولایت گذرانیده ... وقایع سال بیست و ششم از جلوس
ابد قرین شب پنجشنبه پنجم صفر نهصد و هشتاد و نه ... بیت ...
پرتو سعادت انداخت و سال بیست و ششم از سلطنت روزافزون مبارک ... و در مبادی این سال رایات
اقبال سایه معدلت بر ملتان پنجاب افکنده به صوب دریای سند ... کهبان ... اتفاق افتاد که هم بر ساحل
نیلاب قلعه متین اساس بنا ... از بعضی شناسان روزگار ... میرزا فرستاده آن ... سعادت
پذیر گردانید و چون قصبه ... پیغام ... ایشان ... بر ...
سعادت جاوید اندوخت و از آنجا ... کلانور که تختگاه جلوس اشرف است ... نزاهت و لطافت ...
از بهشت تشریف برده ... پادشاهانه آراسته ... کلانور ... موکب عالی اتفاق افتاد و منزل ...
ساخت فرموده از آب چناب و بهت ... گذشتند و در آن ... چند ... خوش وقت گردیده و چون ...
کوه کجاک شد ... دلگشا و چشمه خوشگوار روح افزا ... گلبن خاطر ... بهار ... نقش ... و
فرحت گلزار ... نزاهت و لطافت ترتیب یافت و چون رهتاس ... میرزا یوسف خان ... بود ...
بساط عزت التماس ضیافت نمود و پادشاه بنده نوازان شایسته خدمت را کامیاب خواهش ساخته بمنزل او تشریف بردند
و بقبول نثار و پیشکش سربلندی یافت و همدرین ولا خبر ویران شدن عرب بهادر و انهزام او از صدمات افواج قاهره بعرض
همایون رسید و شرح این اجمال آنکه چون عرب و نیابت و شاه دانه از معصوم جدائی گزیده رخت ادبار بولایت سنبل کشیده
و آن حدود غبار فتنه و آشوب بر تلف گردانیدند و جمعی از اوباش فراهم آورده بتاخت و تاراج قصبات و قریات پرداختند و بنگیج
مقصد باطل ... آنکه در ... خود را به میرزا حکیم ملحق سازند حکیم عبدالملک فوجدار آن صوبه از حقیقت حال آگاهی یافته باستحکام
قلعه بریلی و اجتماع سپاه همت گماشت نخست آن بیدولتان بحکیم پیغام فرستاده ترتیب مقدمات بیم و امید نمودند که شاید او را از
راه برده با خود متفق گردانند حکیم از سعادت ذاتی جواب آشنا نگفت روز دیگر مفسدان برگشته روزگار برگرد حصار آمده شهر را
با تش بیداد سوختند و حکیم پای عزیمت قائم داشته جبین همت غبار آلود تفرقه نساخت و چون شب در رسید و برگرد حصار
زمین قلب شکسته ... محاصره نموده دور تر فرود آمدند حکیم تدبیری بخاطر آورده نفری را در لباس ...
بار دوسی مخالفان فرستاد که ... خود را بگیرانند و بعد از ... و آزار بسیار چنان نماید که جاگیرداران اطراف فراهم آمده
اراده شبخون دارند و مرا بخبرگیری فرستاده اند بحسب اتفاق تدبیر مطابق تقدیر افتاد و مخالفان دل باخته ... شب
راه هزیمت سپردند و مقارن اینحال بختیار بیگ از بدایون و شیخ محمد غزنوی از شمس آباد و شیخ معظم و میر ابوالحسن از ...
و غلام حسین از سلیم پور و قاسم از لکهنو و مولانا محمودی و ابوالقاسم از سنبل فراهم آمده مستعد کارزار گردیدند و حکیم ...

افواج منصوره بنا بر حکم رفته جرایم پیشگان برگشته روزگار را در اطراف و نواحی تهانها جا داده چون خاطر از ملک و مال زمینداران بعد
پیش نهاد همت کوتاه ساختند راجه بکاجو و رام ساده و کت مین و راجه کرن و اکثر زمینداران آنجا و جمعی ارباب جاگیرات به خدمت
اعلام ظفر پیکر پیوستند و حکیم علیم را که بکیفیت استعداد و غالب یافته بلوازم کاردانی ... هنگام ... کشت و اهتمام
نامور رسید ازان فرستاده بمحجوب زبانی منشا تفرقه و پریشانی آن فرقه باغیه انداخت و رام ساده و کت مین و راجه کرن افغانان
بد ذاتی که در همه جا با همراه سعادت قشلاق فرستادند و توسط ایشان تهانجات ... در زمره دولتخواهان منتظم شده و جابجا بدولت آستانی فوج ...
نصیب یافت و بعزم رزم قدم همت پیش نهاده در حدود اکلی عرصه مبارزت آراستند و چون از آن جماعت و زمینداران ... خاطر
به دوآن جماعت را همراه بجهت جنگ بهرول گرد آمدند باطل ستیزان ... روزگار ... کارزار نشناخته جنگ سخت کردند چون
اقبال روز افزون قرین حال دولتخواهان بود از اطراف زور آورده بتیغ هزیمت ساختند و سید جمال و سید مصطفی از همایان
فوج منصوران با جمعی کثیر بقتل رسیدند و بقیة السیف هلاک ادبار بفرق روزگار خود ریخته پراگنده گشتند و مژده این فتح درگاه
کمال صباح اقبال رسید **ورود موکب نصرت طراز بساحل دریای سند** چون موکب کیهان شکوه
سایه معدلت بر ساحل دریای نیلاب افگند افغانان آن نواحی بوفاق خدمت بر میان جان بسته سعادت آستانبوس
دریافتند بخاطر فیض مآثر جهان پرتو افگندند که منشور عنایت و موعظت بمیرزا ارسال داشته با همراه سعادت بدهنت فرمایند
اگر تو سی از گران خواب غفلت و پندار بیدار شده بندامت و خجالت را شفیع جرایم سازد و به تیمار حال او پرداخته شود خلاصه
مضمون فرمان آنکه بعنایت سبحانی و تایید آسمانی وسعت آباد هندوستان که جای چندین سلاطین صاحب خطبه و سکه
بود امروز بیکسر تصرف اولیای دولت ابد پیوند یافت و عروس چنین مملکتی بی زحمت رقیب و نگرانی خاطر در آغوش اقبال
بی زوال ما در آمده و زبده ابنای روزگار و سران هر دیار روی امید بدرگاه ما نهاده کامیاب خواهش میگردند و امرای
این دولت بمیامن تربیت و نوازش ما بجای سلاطین والا شکوه نشسته بکامروائی میگذرانند آن برادر که به نسبت فرزندی
مخصوص است چرا از چنین دولتی عظیم بی نصیب باشد و از اثر مصاحبان بد اندیش و همنشینان هرزه سگال خود را آسیمه
و پریشان حال دارد اگر بمحاسبه کار و مفاتیح کردار خویش را رسیده بندامت پیش گیرد یکی از سه شق قرار دهد که
موجب صلاح دین و دنیا و بهبود او خواهد بود و الا از انچه هست پریشان تر خواهد شد اولا آنکه بعزم درست و خاطر مخلص خالص
بیقین و اعتقاد راست روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاده جبین اخلاص بسجود آستان نورانی سازد تا او را در آغوش
عاطفت جاودانی جا داده کامیاب خواهش گردانیم و خانه دین و دنیای او معمور شود و شق دوم آنکه اگر از فرط واهمه بدآموز
ارباب فساد فراز آمدن بحضور نتواند یکی از فرزندان را مصحوب عفت قباب بخت النسا بیگم روانه حضور سازد و شق ثالث
آنکه خواجه حسن نقشبندی را بملازمت فرستاده اساس اخلاص و فرمان پذیری بعهد و سوگند استحکام بخشد تا از
تقصیرات سابق و لاحق او گذشته عنان معاودت بمرکز خلافت منعطف گردانیم میرزا از فزونی واهمه جرأت آمدن
ننمود و فرستادن پسر را بصغر سن معذرت خواست و چون از کم خردی و بی تهی بی رخصت آنحضرت همشیره خود را
بخواجه حسن نقشبندی نسبت کرده بود و یقین میدانست که مستحسن خاطر اشرف نیفتاده و مصدر این همه فساد او را دانسته
فرستادن خواجه حسن نیز و پیش نکرد و او را با فرزندان بجانب بدخشان گسیل نمود خاقان گیتی ستان گردون اقبال
از ناصیه احوال میرزا دریافته نخست حکم فرمودند که راجه مان سنگه با فوجی شایسته از آب سند گذشته به پشاور شتابد و متعاقب

آن شاهزادهٔ والاگهر و سلطان مراد را بسیار بجهت استمالت مسعود سوی یافت که از آب عبور نمود و قدم همت فضا پیمای او بجهت
تعاقب افواج قاهره در همین اثنا مقرر شد قول موکب اقبال شاهزادهٔ والا شکوه در رزم گرفت و میرزا یوسف خان و رای رایسنگ
و رای درگا و مکوند خان و راجه مهو ج سنگه و راسته محمد ان پدیار و شیخ عبد الرحیم لکهنوی و بابا نکا و رام چند و جگناته
و سلطان خان کاکر و تلیخان و سید جهد مجتبی و کریم داد و شیخ و دیگر جوانان و راجه آس و شمشیر آهن و سانول داس و کنک کهواه و
استکران و شیخ ولی و میر حسن و سکا و پیچو و میرزا بیگ و شیخ کبیر از جوانان کارطلب و بهادران جان نثار و کهامی بارفتاری
در برانغار برانغار مقرر گشتند و در جرانغار سید حامد بخاری و مخصوص خان و سید چهجو و میر ابو القاسم و سید حسین خوش قلی
و عبد الله بلوچ و فوجی از بهادران این عرصه جهت تعین شدند و در برانغار قلیچ خان و جلال خان و شیخ جمال بختیار و نورم قلیچ و
میرزا فولاد و جمال خان بلوچ و شیخ کبیر و ملک دردیش جالوری و بابا لوهانی و مولانا الله داد امروهه و شهباز خان کوهی
و جوقی از بهادران صف شکن قرار یافتند و در هراول راجه مان سنگه و لونگ خان و شیر بیه خان و رام سنگه و مهیش
بهکو و مان سنگه دربار و جگمال پنوار و سلهدی و بهادر خان قورداری و شیرجی و پهلوان علی و سکت سنگه و جگت رای
و رام چند و پیکر اس و شیخ کبیر و جبار قلی و نصیب دیوانه و دیگر دلاوران رزم جوی قدم همت پیش نهادند و با زاز کمال تعلق
و صلهٔ رحم ملاحظه آنکه مبادا از بیم جنگجویان افواج منصوره آواره دشت غربت گردد و ناکام با وزبکان توسل جسته آبروی پیوند
جاه جهانبانی را بشور و عظت و نصیحت نزد میرزا فرستادند که درین کوهستان تنگ میدان عساکر بی پایان
بصعوبت و دشواری میگذرد و هم سرپا و بیابان نزدیک است که آخر رسد اگر بهمگی از آن خلق فرار و هر دست
از جدل و مخالفت معاودت نکنیم برخلاف معطف گرانیم و الا عهده دولت و اقبال متوجه آن صوب شده کار او
بانجام خواهیم رسانید و مقارن این حال حکم شد که تواچیان بهرام صولت و کارپردازان شایسته خدمت حسب الحکم
استحکام سرانجام نمایند و از قضایای که درین ولا روی داد کشته شدن فتح دوست پسر علی دوست خان بار بیگی است
تفصیل این اجمال آنکه او با حسن بیگ طبقچی که از جیلهای خانزادان درگاه بود بحسن صورت و قبول ظاهری آراستگی داشت
نسبت تعشق و علاقه خاطر ظاهر ساخت و پیوسته با یکدیگر بزم شراب گرم داشته بتلذذات نفسانی می پرداختند روزی
در گوشه خلوتی باهم نشسته پیاله می کشیدند ناگاه مدعی چند رسیده به تیغ رشک آن نامقید بیباک را از هم گذرانیدند و
چون صورت حال بمسامع جلال رسید حکم شد که حسن بیگ را در پیشگاه اورنگ معدلت حاضر سازند و تواچیان او را در
خانه مطلب خان یافته بحضور اشرف آوردند و از جهت بیشتر سوء ظن شد و چون وقت مقتضی شگافتن این قضیه
نبود و بجهت مطلب خان را بمعاتبهٔ مخاطب داشته تشخیص آمدن پدر را موقوف فرمودند و حسن بیگ را بشلاق
پشت و رسازنده مجبوس گردانیدند و چون علی دوست بدرگاه عدالت بارگاه رسید از کمال مردمی و آگاه دلی معروض داشت
که درین واقعه سراسر تقصیر از فرزند فقیر است و نسبت مطلب خان با من بیش از فرزند صلبی است اگر در مقام شدت
و حق طلبی منشوم بخیه برروی کار سپرده اند و قصاص او بر ذمه عدالت آن حضرت لازم و متحتم میگردد و از ضایع ساختن
او فایده بغیر تحیر رسد و جبین بنده و دیگر از مهر که ها بی نامی بکار حضرت خواهد آمد بهتر آنکه این راز سر بسته بماند از ان طرز
عزت بر مروت و مروت آن پیر جوان همت آفرین نمودند و ملتمس او بپایهٔ قبول یافت و بعد ازین تاریخ قلعه اتک را اساس
نهاده سربراهی آن از العهده اهتمام خواجه شمس الدین خوافی تفویض فرمودند و نهضت موکب منصور خاقان

گیتی ستان بصوب کابل چون رایت مقدس ساحل دریای سند مخیم بارگاه اقبال شد و میرزا بهره موفور از اقبال قدیم
اخلاص در شاهراه سعادت نهاده در بیست دوی جهان آرای تسخیر البستان دولتی گشت آن بوستان تعلیم یافت اگرچه اکثر
ارکان دولت و اعیان سلطنت چشم حقیقت بین از صلاح وقت پوشیده در مقاصد خویش مطمح نظر داشته متعدد یافت
محل بلیغ عرض می نمودند اما آن حضرت با الهام ربانی و احکام آسمانی پای همت در رکاب توسن عزیمت نهاده بجمعیت
دولت و اقبال از آب سند عبور فرمودند و احمال و اثقال اردو در اتک گذاشته حراست آنجا را بقاسم خان میر بحر
مقرر داشتند و درین وقت حاجی حبیب الله از پیش میرزا مراجعت نموده سعادت رکاب بوس دریافت اگرچه عرضداشت
میرزا مشتمل بر اظهار ندامت و خجالت [illegible] آن غلط شده او بود که بعد ازین قدم جرأت و گستاخی از اندازه
خود بیرون ننهد لیکن چون اعتماد بر قول و فعل او نداشتند مقبول نیفتاد و حکم شد که لشکر منصور و فیل را بشاهزاده
والاشان سلطان مراد از بکرام متوجه پیش شود و خود بنفس نفیس بدولت و اقبال ازین منزل کوچ فرموده در کنار دریای
کابل فرود آمدند و بجهد از کمال عاطفت و مهربانی خواجه محمد علی خزانچی را نزد میرزا فرستادند که اگر [illegible] از آن
احکام ملازمت نماید دست از و باز داشته عنان سعادت بمستقر خلافت معطوف گردانیم و روز دیگر در مقام دولت
مخیم بارگاه اقبال شد و درین روز میر غیاث الدین علی قزوینی را که بسیاری از فضائل و کمالات او در داستانها گذشته
نسبت ذکر یافته جمیع اعراق با جانب فانی و اخلاق پسندیده در فن تاریخ عدیل و نظیر او نبوده دست بخطاب
نقیب خانی شرف اختصاص بخشیده خلعت فاخره و اسپ خاصه و هزار روپیه مرحمت فرمودند و درین روز خاطر میرزا
بافرستاده [illegible] رسید اگرچه اظهار ندامت و خجالت نموده پیمان اخلاص و بندگی باقسام قسم موکد ساخته بود لیکن خاقان
رموز دان از اشراق باطن و تفرس عالی دریافت که مقدمات مکتوب اصلی ندارد و زبان او را با دل آشنائی نیست و آنچه
نوشته اضطراری [illegible] اختیاری بدینجا حکم فرمودند که مجلس کنگاش آراسته امرای عظام در آنچه صلاح دولت و
بایست وقت باشد بعرض رسانند و مقرر شد که شیخ ابوالفضل ممیز بوده خلاصه کنگاش را بعبارات منقح در جریده عرض
ثبت نماید اعاظم دولت در استعفای جرائم و انعطاف موکب والا متفق اللفظ ترتیب دلائل و براهین نمودند لیکن
چون یورش کابل بر خاطر قدسی مظاهر تصمیم یافته بود ازین حرف قدری برآشفته فرمودند که همانا امرا از شدت
سرمای کابل متوهم شده اند مقتضی همت آنست که شما را درین حدود گذاشته با شاگرد پیشه متوجه آن صوب شویم
باین عزیمت قدم همت در شاهراه اقبال نهاده کوچ بکوچ متوجه زابلستان شدند و چون ولایت پشاور
مورد عساکر گیهان شکوه گردید حکومت آنجا بیار علی ناظر بیوتات تفویض یافت ایلغار موکب همایون
به کابل چون همواره پیش نهاد خاطر قدسی مظاهر آن بود که میرزای حق ناشناس برهنمونی سعادت
قدم در شاهراه اطاعت نهاده از خود رائی باز آید و آبروی او ریخته نشود مدارا بسیار برده در هر منزل چند
مقام میفرمودند و فرمان بشاهزاده و امرای عظام شرف صدور یافته بود که زنهار بسرعت نشتابند که میرزا مجال خود
چند داشته از گران خواب غفلت چشم باز کند آن مست باده پندار بحرف خویش آمد گویان خانه برانداز [illegible] از
ملازمت نمودند و خواجه حسن نقشبندی را بصوب بدخشان روان ساخته و احمال و اثقال خود را [illegible]
فرستاده بقرار گاه قرار داد و چون معلوم او شد که خاقان گیتی ستان در حدود پشاور نزول اقبال فرموده و شاهزاده

با عساکر منصوره بطریق منقلاسے آید بر بهبودے ارباب فساد آماده کارزار گردید و حضرت خاقانی از استماع خبران سالک
حزم را اعتبار مرعے داشته برسم الیغار نهضت فرمودند و شاهزاده ولی عهد وارث هفت اقلیم شاه سلیم را با بسے از امراے
اردوی بزرگ گذاشته سعید خان و راجه بهگونت داس را با فوجے از معتمدان در خدمت شاهزاده مقرر نموده بحکم
شد که اردوی گیهان پوے منزل بمنزل در موکب اقبال سے مسافت نماید روز سوم موضع جلال آباد لوره و در آنجا
جلال آرا آستگی یافت و بجهت محافظت راه و رفاهیت حال مترددین خان دوران و شمس الدین کردیرے
را در آنجا گذاشته متوجه پیش شدند و صباح آن روز نزهت آباد باغ صفا بود و موکب اقبال رونق و بها یافت
تا حال بیرونه خبر از پیش نرسیده اما امروز بحکم سپاه و فرا و دل آن پادشاهے خبر برگشته که افغانان
برگشته بخت سر کوتل را مضبوط ساخته اند روز دیگر موکب منصور کوچ فرموده در صدد و کنند یک منزل گذشته خبر یافت
در جا سے محمد امد سے که بزبان گیرے شتافته بود از همه راه برگشته آمده و رهنمایی با خویش مذکور ساخت که لشکر گریخته
لشکر فیروزے اثر رسیده و بزبان معجز بیان که مترجم ملهمات غیبی است گذشت که این سخن اصلی ندارد و اگر
خدا نخواسته باشد چنین بودے تا حال چندین کس پیش هم میرسیدند معهذا از امرا کنکاش خواستند همه بعرض
رسانیدند که درینجا توقف باید نمود تا شاهزاده کلان با لشکر عقب همراه شوند و بعضے کوتاه همت معروض داشتند
که چون قلیلی از مردم در ملازمت اند بودن اینجا نیز صلاح وقت نیست عطف عنان نموده با اردوے بزرگ
ملحق باید شد و از آنجا خود را جمع ساخته بعزم کارزار باید شتافت و چندے از دلاوران ملاح غنیم عرض کردند که اگرچه
جمعیت کم است اما همه مردم چیده و کارطلبند و سایه اقبال آن حضرت بر سر دارند لایق آنست که بسرعت تمام
پیشتر باید شتافت اگر چشم زخمے هم بعساکر منصور رسیده باشد بمجرد رسیدن موکب جلال غنیم ویران خواهد شد با این
بیدار بخت با دل قوے و همت بلند برین راے تحسین فرموده رایات نصرت برافراشت چندے راه سطے شده بود
که جمعے از کلانتران آن سرزمین بملازمت پیوسته معروض داشتند که لایق شان بندگان حضرت و صلاح دولت
آنست که بر حال ما ترحم نموده ابواب صلح مفتوح گردانند و از حرف اینها و نارسیدن دیگر اخبار ظاهر شد که سخن بیابانی
اصلی ندارد و در آن روز منزل سرخاب مخیم بارگاه اقبال گردید و درینجا ترتیب افواج برین نمط قرار گرفت قول بموکب
منصور آراستگی یافت و فوج برانغار بسردارے زین خان کوکه مقرر شد و جرانغار بسرکردگے مطلب خان رونق پذیر
و جمعے از احدیان و یکهاے پادشاهے در هراول کارطلب گردیدند درین وقت مبشران عالم غیب و منهیان خانه
تقدیر نوید فتح و فیروزے بمسامع عز و جلال رسانیدند لیکن چون کسے از افغانان مجهول عرضه داشت کرم الله کمبو
آورده بود چنانچه باید تسلی خاطرے نشد که مبادا درین ضمن ارباب فساد حیله بخاطر رسانیده باشند و اما بایستی
عرضه داشت شاهزاده بلند اقبال میرسید روز دیگر در میان سرخاب و جگدلک عرضداشت شاهزاده مراد بشارت
بخش آمد و آن حضرت سجدات شکر این موهبت عظمے بتقدیم رسانیده بزم شکر گرم ساختند از زمزمه شاهزاده
مراد با میرزا محمد حکیم و نصرت یافتن آن نور حدیقه خلافت بتائید کردگار کریم چون میرزا
سررشته صلاح و صواب از دست داده بود بسگالے ارباب فساد هیچ یک از ان شقوق که موجب نجات او
بود جرأت نمود و عساکر اقبال در ظل رایت شاهزاده مراد بمیدان عقوبت نهضت فرمود بعضے از اهل زوال

جهان گشایش داده بودند که گروه خیره‌سر را شکست کامل دهد و بجای خود مقابله باید ایستاد و جمعی از بهادران شیر دل چنان تصور نمودند که از راه چنگ بنگش
بولایت هندوستان درآمده بهار نوروزی شان باید شکست و جمعی از کارآگاهان صلاح دیدند که حصار کابل را استحکام
داده بعد از روزی چند دیگر اسپ صعب باشد سر بیرون افواج منصوره بسرعت تمام در رسید میرزا ایلچی گیرین
اعمور خیر با خیر دل از کابل برگشته وجهی بی خود را انگیخته در دست فرستاده و بجانب انزابانغ رفت که اگر کار بر وی تنگ شود خود را
بولایت بدخشان رساند و به دریا اندازد و چون بکنار آب غوربند رسید جمعی از فتنه پویان فرهنگ راه او شده خاطر نشان نمودند
که موکب منصور از پشاور تسخیر نخواهد آمد و خوب است که مردم منقلا تعیین شده اند تا لب آنکه باندک زد و خورد قدم جرأت پیش نهند
و لی ملک میرزا آزاده بی گیر بیرون از این جهت بعزیمت در دست بهر حال یک نوبت قدم همت افشرده دست بردی باید
نمایند کاری از پیش برود و الا خود را بگوشه خواهم کشید و میرزا باین عزیمت باطل فریدون را پیشتر براق بهرام فرستاد که
در فراهم آوردن مردم سعی نماید و خود هم متعاقب او روان شد و حیدر علی را با جمعی برد انه کابل ساخت که محافظت شهر
نموده خود را به سر لشکر رساند با جمله در وقتی که فوج منقلا بی لشکر منصور بمقام بتخاک بود او که میانه دو آب بتخاک است
رسیده مقابله گرا ز پاره‌ای آب کوچ کرده فریدون در موضع چهار تو برسر پنجی شده انتهاز فرصت داشت چون افواج منصوره از
کهین گاه گذشت سید حامد بخاری و مخصوص خان و جمعی از بهادران که چنداول بودند سر رشته حزم و احتیاط از دست داده
پیشتر شتافتند و غیر از سید بهاء الدین و چندی دیگر عقب نماندند بداندیشان کم فرصت تا بو یافته بر چنداول مردم در از دستی
نمودند و اسباب بسیار بتاراج رفت و درین حال سرداران چنداول خبر یافته بدافعه و مقابله آنها عنان همت تافتند و بجد
رسیدن بهادران رزم جوی مخالفان سراز پا نشناخته راه گریز پیش گرفتند فریدون بطرف باوام چشمه شتافت و دیگر
بیدولتان بجانب قورتپانی و لغ بور رفتند و بعد از آن روز شیخ جمال بختیار از کمال جرأت و تهور خواست که با جمعی از
راه چهار خود را پیشتر بکابل رساند بحسب اتفاق میرزا نیز درین روز بچهار آمده متفحص حال فریدون بود ناگاه فوجی از دور
سیاهی کرد میرزا بعضی از مردم خود را ابراکرده که علی محمد اسپ بتقابل فرستاد و از بهادران جانبین چنقلشاهی بنا یان
یطیور پیوست و بجال فریدون از عقب فوج دولت خواهان رسید و مخالفان آنرا کمک لشکر منصور دانسته عنان باز کشیده
دور شرا ایستادند و بهادران جان فشان بران فوج حمله آوردند و جنگ صعب روی داد و شیخ دولت و شهره راس خونها تاخته
کار نامه دلاوری ظاهر ساختند و از مخالفان تخته بیگ غیور بیگ و شادمان یوزلیق و ملا غیوری بی تردد شایسته کردند
و محمد شریف نام برادر خواجه بیر خلیفه از نوکران شیخ جمال بود از اسپ جدا شده و در دست غنیم افتاد و با آنکه مخالفان از پیش
هجوم آورده بودند بهادران رزم دوست جنگ کنان خود را بعسکر اقبال رسانیدند و بعد درین ره از شکوفه قراول که بجهت تحقیق
احوال رفته بود با احمد بیگ تخته بیگ و زاهد و جمعی از مخالفان دوچار شده مردانه جان فشانی نمود و میر عبد الله خبر
درین روز بدست غنیم افتاد مصحوب او سبلغی بجهت مدد خرج لشکر فیروزی اثر فرستاده بودند در راه پیشتر خواجه و لاله بیگ
و جمعی از کهین برآمده او را دستگیر ساختند و زر با تاراج میرود و خبر با شخص که در راه وحشت افزای خاطر اشرف شد
گویا از طور و قایع این روز بوده با جمله میرزا حکیم با مردم خود در بلندی که قریب معسکر اقبال بود فرود آمده با آنکه این تاراج
دوست بیرمه جب از روی نخوت و تهور از رایات خلافت نیغ میرزا با خود قرار جنگ صف و مبارزت روز تمیداد و بدین جهت یک
شبانه روز بهانه فراهم آوردن سپاه و رعیت دفع الوقت نمود و بضابطه کنند سپاهیان حیله ساز تدبیری اندیشید

نوشته چند مصحوب شخصی از خویش گزینشا بنام قلیج خان و میرزا یوسف خان و اورنگ خان و علی مراد و چندی دیگر
از نیکو بندگان جان نثار فرستاده اظهار موافقت و ترتیب مقدمات پیوستن بخود نمود میرزا یوسف خان از عنایت آسمانی
نوشتها را در آن مجلس پاره ساخت و علی مراد قاصد را گردن زد و اهل فساد چون آن شکر نعمت که آن دل برنگرفتند جنگ
راست پیوستند از حوصله کار خویش بیرون می یافتند قرار شبخون داده شب بیکار آشنا برآمدند و قزاقان و امیر خان الاچه باو
در فضل تولکچی بی را بجانب دست راست فرستادند و نور محمد و خواجه خضری و بسیاری از بیا ... اطراف دست چپ و دیگر آمدند
و یکبار یکی از اطراف و جوانب غبار شورش برانگیختند که شاید درین لباس چشم زخمی بعساکر اقبال رسد لیکن بجای تأییدات
غیبی و نیروی دولت روز افزون امرای عظام و بهادران قوی دل پایه همت افشرده و مانند سد سکندر ریختگی بجای خود ایستادند
و ازین فریب و تشویش اصلا غبار تفرقه بر دامن عزیمت دولتخواهان ننشست صباح آن شب که روز چهارشنبه هفتم
امرداد موافق غره رجب باشد میرزا با لشکر نکبت اثر خود از تنگنای کوه برآمده رزم طلب گردید و امرای عظام در آن
والاتجت ترتیب افواج نموده بمدافعه کابلیان همت گماشتند و شور نوبت جنگ بدیگر افواج رسیده بود که بعضی بهادران
فوج هراول سنگ تفرقه در جمعیت عظیم افتاد و میرزا عنان عزیمت معطوف گردانید و بیامن اقبال بیزوال ابواب
فتح و فیروزی بر چهره همت دولتخواهان مفتوح گشت صباح آن روز فریدون با فوجی قدم جرات پیش نهاده
جنگ عظیم کرد و اورنگ خان و جمعی از فوج هراول بودند ترددات شایسته ظاهر ساختند اما کابلیان زور آورده هراول را از
بجا گردانیدند و میرزا را از ظهور این جرات دل رفته بجای آمد و خود را بعرصه کارزار رسانیده حرکت مذبوحی ساخت
بهادران فوج هراول شاه بیگ کولابی در تیغ برستانی خونها تاختند و فتح مبارک در راه اخلاص جان نثار شده و دیگر
آن رسید که کابلیان آثار تسلط و غلبه ظاهر ساختند درین وقت راجه بهگونت بشورش در آمده مادهو سنگه برادر خود را با صورت سنگه
و دیگر بهادران قوی دل و شیران زنجیر گسل توپ توپ و فوج فوج یکویک فرستاد و چندی از فیلان صف شکن همراه ساخت
ابراهیم خان فوجدار بر فیل رن موهن و جهار خان بر فیل جگت رامی و محمود خان بر فیل گج منگل و چاند خان بر فیل لکهمی سندر
و حسین خان بر فیل بکت گج نام سواره برهم زن هنگامه مخالفان شدند اگرچه فیل لکهمی سندر داخل فیلان خاصه نبود اما چون درین
روز خوب جنبید داخل فیلان خاصه شد و توپها را که بر فیلان حلقه نهاده بودند فرمود که آتش بر دادند و ازین شورش اساس همت
کابلیان انهزام پذیرفت علی محمد اسپ که در خدمت میرزا بنسبت اتالیقی داشت با دیگر هواخواهان میرزا را گرفته و علم خوابانیده راه
هزیمت سپردند و یکپاس کسری از روز گذشته بود که نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات اقبال وزید و فتحی که طغرای فتوحات روزگار تواند
از یمن عنایت ایزدی چهره مراد نمود و کابلیان خاک مذلت بر فرق ناموس خویش بیخته آواره و شکسته ناکامی گردیدند
اگرچه بنابر پاس حزم و احتیاط چنانچه باید تعاقب نشد اما رخت حیات بسیاری از اهل ادبار با آتش تیغ آبدار
بسوخت و راجپوتان شمشیرها نمایان زدند و جمعی از دلاوران تیز جلوی نموده قریب بکوتل پای منار که سه کروه
بر انجانب کابل است خود را بمیرزا رسانیدند و میرزا بهزار محنت از آن گذرگاه جانی بسلامت برد و در قراباغ نفسی راست ساخته
باسترغچ شتافت و در آنجا میرزا کیقباد پسر کلان او با چندی از مخصوصان بمیرزا ملحق شدند و از استرغچ بغوربند رفته
دولت بیعت و کلمه شاهزاده والاتژاد با امرای عظام در جلگه سیاه سنگ مجلس عالی ترتیب داده ارباب کابل و
اعیان شهر را بنوید معدلت خاقان گیتی ستان مستمال خاطر گردانیدند و از متوطنان آنجا گروه گروه آمده کورنش

شاهزاده سعادتیاری با لشکر در حینی که موکب گیهان شکوه از این سرطالب و جلد ملک سعید فرمود فتح و نصرت الطاف الهی شامل شاهزاده
سپهر بارگاه از بهشت زمین به دولت و بهروزی قدم نهاده سعادات شکر و سپاس این امر به جای قیاس بجا آورده و فرمان نوازش عام
شاهزاده بهروزان عنایت و احسان انعام ارسال داشتند و بروز بیست و پنجم حوالی بنگاله مخیم بارگاه اقبال شده و از سیاحی دولت کابل
فرو کوچ به کوچ به جمعیت آستان سرفرازی یافتند و گنجوران شگاه با دیگر اعیان لشکر به زمین بوسی حضرت اختصاص گرفتند
روز دیگر کوچ فرموده در جاییکه سیاه سنگ بارگاه جلال برافراشتند و در این ساعت شاهزاده با دیگر امرا سعادت رکاب بوس
سعادت گردیدند و در این منزل روز چهار مقام فرموده به سیر باغ شهرآرا و دیگر منازل دلکشا خوش وقت شدند و چون قرار داده
بساط اشرف جهان بود که پیشتر در بهشت آباد کابل به سیر ستود فرمایند حکم شد که سید حامد بخاری و سید بهاءالدین
و شاهزاده که نقد جلال آباد رسانیدند و هم در این ایام لشکر جهان به علاقه زراعت رعایا آسیب نرسانند و سلسل بدرگاه آورند و
با بهار سعید روز بیست و نهم منازل ارک کابل جلوس اشرف رونق آسمانی یافت و در بنوالای گلستان همیشه بهار کابل [illegible]
موکب جهان کشا محسود و بهشت بادین و عنبرت افزای بلاد و روی زمین گردید و هیرزاده [illegible] گرفتند و کار دل پیشتر گرفته
گروه دراین گنجیت فیروزی آمدن عتبه اقبال و نیز شاهزاده به بیچ حال و بیمار رای متفاوت نباشند و جلال نقد چو بیان
کرد حضرت زاده حقیقی سپرده و استدعای النفس از هم نباشند و نزدیک آن رسید که اکثر امرا به جانب ولایت توران بنشانند
با در بلکه او سلسل شهریار خاقان ممالک ستان با وجود چندین جرایم عظیمه صفح کرم منظور داشته و مراعات حفظ ناموس سمت
برادری نموده لطیف خواجه و قاضی عبداللطیف را با منشور مرحمت نوید بخشش و بخشایش نزد میرزا فرستادند و آنکه سید
از استماع این بشارت غیبی جان تازه و حیات مجدد یافته سجدات شکر تقدیم رسانید و عرضه داشت معذرت آمیز بدرگاه علی
ارسال داشت که مناسب حال و شایسته وقت آن بود که پیشتر از این سعادت آستانبوس دریافته مشمول عواطف خسروانه گردم
کنون که گرد از سطح و بالجمله کاری و بد آموزی ارباب فساد مصدر تقصیرات و جرایم شده ام که ایام برده و به چه دست آویز به در
دولت ملازمت جرأت نمایم امید از کرم آن حضرت جهانیان است که در این مرتبه جان بخشی فرموده از آمدن معاف دارند
بالفعل فرزند خود را به غلامی سپهر ستیم درگاه و اهمه خاطر و هراس باطن سن گسستم شود و خود نیز عازم آستان بوس خواهم شد و چون
لطیف خواجه و قاضی عبداللطیف به درگاه آمده ملتمس او را معروض داشتند آتش قهر فرمان جلال انتهاب [illegible] یافت
حکم شد که قوشونی از بهادران عرصه شهامت نیز جلوسی نموده قدم از تعاقب او باز نگیرند تا به دست آرند و در این حال علی
انسی از نزد میرزا آمده شطری از پریشانی احوال او به عبارت دلپذیر معروض داشت و چون از قید بیان این عبودیت و نیاز نشان
و ملتمسات او پایه قبول یافت و خاقان وافر الاحسان از کمال عاطفت و مهربانی باز ولایت کابل را به میرزا مرحمت فرموده
رایات سعادت بمستقر اورنگ خلافت برافراشتند و دوم شهر ربیع[illegible] ماه آلهی گنج درگاه تشریف برده از روضه مقدسه حضرت
فردوس مکانی استمداد همت فرمودند و آخر ایسی روز بیستم ایلغار متوجه جلال آباد شده مخصوص خان و شیخ جمال بختیار
و شیخ ابوالفضل را به سعادت همراهی خیمه اقبال بخشیدند و حکم شد که دیگر امرا در ملازمت شاهزاده مراد متعاقب منزل به منزل
می آمده باشند و چون ساحت سیف ساحت جلال آباد مورد رایات جهانگشا گردید شاهزاده بلند اقبال و ارث ملک شاهی
سلطان سلیم که اردوی گیهان پوی در ظل حمایت ایشان بود بساط بوس دولت جاوید اندوختند و روز دیگر شاهزاده
مراد با سایر بندهای اخلاص نهاد به موکب اقبال پیوست و در این حال نجیب الملکی شیخ فرید بخاری از ولایت بهار آمده سعادت

کہ ابواب بحیرہ ولایت و حقیقت بیان شدن شرمیہ رہا در استقلال دولت خواہان عمدہ شکار رونہ زوال اہل او بدا نشود تا جنود صفحات
دیہار بیرون مضمون سلطنت خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش بہ استشفاع جرایم محمود خان فرستادہ بعرض پایہ گاہ اقبال رسید
ولایت بنگالہ بسیار بخلل انجامید بنابر ملتمس خان اعظم نیز قبول نفرمودن دوستانہ رقم عفو بر جرایم عطیہ او کشیدہ و محلی از زمین تا جدا گرچہ
او بہ منصب شہباز خان سرپرست یافت بجذبہ درپناہ زمین داران بحال تباہ در روزگار گذرانیدند تا آنکہ معصوم کابلی از دلاوران
او بخود رایان و ہمایندہ و سپاہ ساختہ کہ ہم از دولت او بہرہ ایست اورادہ بود و بر طبق اخلاص شمار دو بنیاد شدت او بار جمعے ازاو باشان
افغان بہ برگرد فراہم آمدہ و بر قصبہ بہار لشکر آمدہ دست تاراج دراز ساخت وزیر خان و شہباز خان بدفع او کہ بہمت بستہ
در کنار دریای سرو باد رسیدند کہ جوی عاجلا از آب عبور نتوانستند گذشت متوجب جنگ بہم زدن ہنگامہ ارباب فساد گردید
وازان بے سعادت از بیم ہمراہان خود بیشتر جمعے از آنجا برآمدہ براہ آوارہ گی بیشتر گرفت و افواج منصور کاملہ
تگامشی نمودہ عنان باز کشیدند و او بخاطر آوارہ رفتہ در آن حدود اسباب فتنہ و آشوب سرانجام داد و نقیب خان بار دیگر
دست فرسود تاراج گردانیدہ بخواست کہ بحضور اعلام شوکت برفع ساز و شاہم خان از ترہت و شہباز خان از غازی پور
وتاہم خان از جانبی دیگر بہت بدفع او نہادند و کثرت دولت خواہان باعث تفرقہ ارباب فساد گشت و ان طرف
ہجوم بہادران جان نثار شد ان بیدولت سر بہ آوارگی داشتہ بابعد از ہر جا بجور بود و دانستہ کہ روزی ادبار و شکست
خبر رسیدہ واسپر زدہ و فوج واسپر کہ بجز القدیہ خواہد گشت ناگزیر کتابتی بخان اعظم نوشتہ التماس و سنگرے کردان حضرت
در آیات حقوق آشنائی و سیقت نہیت نمودہ بیقدد جنس رجاگیر لائق سعادت فرمودہ و عرضہ داشت بدرگاہ دخیل فرستادہ
استشفاع جرائم او نمودو یالتماس خان اعظم گناہ او بخشیدہ رشدہ اللّٰہم و چون موکب اقبال از دریای سندھ عبور فرمود احیہ
نوو ملی از بہار آمدہ بسعادت زمین بوس سر بلندے یافت و ابدال منصب وزارت کل و حیثیت الاستقلال فرق عزت
برافراخت و دران ہوا بیشتر روزے چند بشکار قمرغہ خوشوقت گردیدہ حکومت و حراست آن حدود بہ کنور مان سنگھ تفویض
فرمودند و موکب جہانکشا صید کنان و شکار افگنان تا سواد دارالسلطنۃ لاہور بسعادت اقبال فرمودہ بشہر داخل نا شدہ در رایات
عزیمت بستقر خلافت برافراشتند و چون بلدہ سرہند مضرب خیام گردید احتشام گردید راجہ بھگونتداس و راے رایسنگھ و سید
حامد بخاری و جگناتھ و سایر امرا کبیر داران صوبہ پنجاب برخصت انصراف سرافرازے یافتند و درسیالکوٹ شہباز خان از
فتح پور آمدہ بسعادت زمین بوس مفتخر گردیدہ و چون بدار البرکہ دہلی مورد رایات جہانکشا اتفاق افتاد بزیارت روضہ منورہ حضرت
جنت آشیانی فی زمان اعتبار بہ تشریف برده مراسم نیازمندے بجا آوردند و آخر ہا ہمان روز بشرف ملاقات حضرت
مریم مکانی کہ از آگرہ باستقبال تشریف بردہ بودند خوشوقت گردیدند و شاہزادہ ہا و سلطان خواجہ و شاہ قلی خان
محرم و دیگر بندہا بدولت آستانبوس شرف اختصاص یافتند و موکب اقبال در ملازمت حضرت مریم مکانی بمستقر اورنگ
خلافت نہضت فرمود و چون درین مدت کہ شہباز خان بحراست دار الخلافت اختصاص داشت بعض گنہگاران حضرت مریم مکانی
بے ادبانہ سلوک نمودہ بود از گستاخیہاے او خاطر قدسیہ آن حضرت گرانی داشت از جانب او شکایت پیش از پیش ظاہر
ساختند و خاقان ستودہ خصال بجہت مراعات خاطر و حفظ مراتب ادب آن زیادہ سرمایہ نشناس را بزندان خانہ مکافات
محبوس فرمود و از سوانح این ایام بسیار رسیدن بہادر پسر سعید بدخشی است در بہار کہ خود رتبہ و کلک بیان گردیدہ کہ آن
بے سعادت آشفتہ سر در ہنگام شورش بنگالہ فرصت یافتہ در صوبہ بہار علم بے وفائی برافراشت و درین مدت کوہستان

ترهت را پناه خود ساخته روزگار بسر می برد تا آنکه ولایت ترهت بجاگیر غازی خان بدخشی مقرر شد و او بهادر را بخان اعظم
لشکر کشیده بهادر نامبرده را شکست داده اهل و عیال و اسباب و اموال او را بتصرف در آورد و بهادر از روی اضطرار آمده بغازی خان رجوع
و غازی خان او را مقید و مسلسل نزد خان اعظم فرستاد و او بدرگاه سلیمان جاه روان ساخت و چون اینمعنی خلافت بسبب
از گران باری جرائم مستحق سرگردانی دیده و هم درینولا حیدر پسر یوسف چک حاکم کشمیر بدرگاه معلی رسیده و مشمول عواطف
خسروانه گشت و پیش ازین صالح عاقل بشمول مراحم و فرمان بر یوسف ازین بارگاه خلافت رخصت شده بود
او لوازم خدمت و مراسم اطاعت تقدیم رسانیده پسر خود را با نفائس آن دیار مصحوب صالح عاقل بدرگاه سلاطین
پناه فرستاد و سعادت آستانبوس و افتخار یافت و از قضایای این سال رحلت نمودن علیا مرتبت تقدس سرای
جاوید است تا آن تاریخ که ایشان از سفر حجاز مراجعت فرموده بودند پیوسته در جوار مزار فائض الانوار حضرت جنت آشیانی
انار الله برهانه روزگار فرخنده آثار بسر می بردند و فوائد افضال و انعام بجمهور حال خاص و عام گشوده
طبقات امم را از رشحات فیض این دولت جاوید طراز بهره ور میگردانیدند و تمامی همت علیا نهمت بر رواج
و رونق آن روضه قدسیه مصروف میداشتند درینولا داعی حق را بلبیک زبان اجابت فرموده رخت هستی
بخلوت سرای جاوید کشیدند و سنوح این واقعه دل خراش و حادثه جگر تراش بر خاطر قدسی مظاهر خاقان ستوده آثار سخت
گرانی آمده و جامه ازین غم سوگواری نشست و آن حضرت قاسم علیخان را بهر پرسش و دلجوئی با زماندگان
ایشان بدار الملک دهلی رخصت فرموده مبلغ کلی بجهت خیرات و مبرات از خزانه عامره ارسال داشتند و مقارن این حال معصوم
فرنخودی روی خجلت بدرگاه سپهر مرتبت نهاد و چون دست آویزی امید نداشت در بیرون شهر فتحپور منزل گزیده قدم جرات پیشتر
نگذاشت و بعد از روزی چند خود را باستان عزت حرم مکانی رسانیده روی خضوع و خشوع بر خاک عجز نهاد و باستشفاع ایشان
زلات جرائم او بزلال عفو خاقان کثیر الاحسان شست و شو یافت و درین تاریخ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از بهار آمده بسجود پایهٔ
فلک اساس فرق سعادت برافراخت و از وقائع ارتفاع پایه قاضی عبد السمیع است بعالی منصب قضای عسکر پیشتر قاضی جلال ملتانی
باین منصب گرامی عز اختصاص داشت چون بعرض رسید که او در تشخیص قضایا مرتشی شده و پایهٔ راستی از دست داده باغراض نفسانی عمل مینماید
رقم عزل بر صفحه اعتبار او کشیده حکم فرمودند که از راه دکن بزیارت خانه مبارک بشتابد شاید باین وسیله از گرانباری جرائم نجات یابد
و قاضی عبد السمیع را که بتحصیل علوم رسمیه و طلاقت بیان از معاصران روزگار بود بجای او منصوب فرمودند **وقائع سال بیست
و هفتم از جلوس همایون** روز یکشنبه پانزدهم صفر نهصد و نود هجری بعد از انقضای چهار دقیقه و سی و هفت ثانیه نوافروز شبستان عالم
بیت الشرف حمل پرتو سعادت انداخت و نوروز سلطانی بمبارکی و کامرانی آغاز شد و جهان را آبروی دیگر پدید آمد و بوستان
سرای این دولت ابد پیرا را گلهای اقبال تازه بتازه شگفت اگرچه خاقان ستوده خصال همواره در جشن
نوروزی بزمهای پادشاهانه آراستی و آن روز را بغایت گرامی داشتی لیکن از ابتدای سال حال حکم جهان آرا
بآئین بستن شرف نفاذ یافت و نقشبندان کرام دولتخانه خاص و عام را که مشتمل بر صد و بیست ایوان سنگین بود بامرای عظام قسمت
فرمودند و یک ضلع آن که چهره که پادشاهی و جای تخت اشرف بود بمتصدیان بیوتات عالی مقرر شد که از سرکار خاصه آئین بندی نمایند
و همین طور سه با منزل را که دولتخانه خاص بود باقسام اقمشه نفیسه آئین بستند و انجمنی ترتیب یافت که چشم روزگار مثال آن در آئینه
خیال مشاهده ننموده بود و مقرر شد که روز تحویل و روز شرف مجلس پادشاهی منعقد شود و دیگر ایام هر روز یکی از امرای بزرگ ضیافت

ناچار وزیر حکم شد که بعد ازین بخشیان عظام در ایام نوروز فهرست منصب داران بعرض رسانند تا هر کدام در خور شایستگی باضافه
منصب سرفراز گردند و فهرست اهل خدمت و ارباب دخل نیز بعرض میرسیده باشند که اگر از روی اخلاص در پرستش خدمت کرده
بمصالح آن اختصاص یابند و اگر بدیگر سرفراز گردند و درین تاریخ بنا بر بیسعادت که در زمره باغیان حق ناشناس نظام
دولت را نافرمانی بسر برده درین ایام بعید گاه فهرست بارگاه نهاده و چون معصوم خان و غیاث عقد را بوده حضرت
ناشناس او استمالت نامه فرستاده بدرگاه طلبیده بودند حضرت خاقانی باس عزت حکم کابل واسطه رقم عفو بر جرائم عظیم او
کشیده و چون فتنه بهار و غیره بحسن انجام گرفت خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که ولایت بهار
در تیول او مقرر بود با شهباز خان و شاه قلیخان محرم و شیخ فرید بخاری و لشکر بهار از امرا باستیصال باغیان بنگاله
رخصت یافت و صادق خان و محب علیخان و سائر جاگیرداران صوبه بهار فرمان شد که استعداد یورش نموده آماده
خدمت باشند و از صلاح و صواب دید خان اعظم که هر آئینه مطابق احکام پادشاهی خواهد بود سر موی تخلف ننمایند بقاران
ایحال خبر رسید که بهادر و خبط و عرب خان و دیگر باغیان بنگاله روی ادبار بولایت بهار نهاده علم
شورش و فساد مرتفع ساخته اند و دست تعدی و ظلم بر رعایا و زبردستان کشوده و تاخت و تاراج قصبات و قریات
پرداخته اند اگرچه حضرت خاقانی پیش از استماع این خبر بالهام آسمانی تعیین افواج قاهره فرموده بودند لیکن درینوقت
بار دیگر اولیان مقرر شد که تا بسر بهار از روی روانه آنجا شوند **آمدن محمل عزت گلبدن بیگم و دیگر
بیگمان از سفر حجاز** در اوراق سابق سمت ذکر یافته که گلبدن بیگم و دیگر حضرت خاقانیات بزیارت
مبارک تشریف ارزانی فرموده و شهریار ستوده آثار نقود بسیار برسم خیرات و مبرات بدان مطاف عالی ارسال داشت
درین تاریخ هودج عزت آن عصمت نشین سرادق عفت قرین صحت و عافیت مراجعت نموده از استماع این بشارت خاطر
قدسی مظاهر منبع سرور گردید چه وقت دار الفیوض اجمیر رسیدند شاهزاده ولیعهد برسم استقبال دستوری یافت و
بعد از ورود به خالوه موکب اقبال باستقبال شتافت و در اثنای راه خواجه محمد یحیی بسعادت رکاب بوسی اختصاص
یافته مراسله شریف مکه و عرائض اعیان الملک با فهرست تحف بنظر اشرف در آورد و حضرت خاقانی در موضع خالوه
بسعادت ملاقات عمه بزرگوار مشرف گشته روز دیگر عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشتند و از سوانح آمدن
شیخ عبد النبی و مخدوم الملک از سفر حجاز دران وقت که این هر دو بزیارت مبارک رخصت یافته مقرر شده بود که بحکم
اراده آمدن بهندوستان ننمایند چون از درگاه آزرده رفته بودند و مجالس و محافل نسبت به بندگان این آستان حرفهای
ناشایسته و مقدمات لاطائل مذکور میساختند و از استماع شورش باغیان بنگاله و آمدن میرزا محمد حکیم برا بهر نهضت
موکب اقبال بصوب کابل شماتت باظهار ساخته بهره درائی اسباب زوال رنگال خود سرانجام مینمایند و بخیالات
فاسد متوجه هندوستان میشوند مجملا چون بگجرات رسیدند از نگون ساری ارباب فساد و روز افزون دولت
خداداد تخلف زده اندیشه ناصواب خود گشته دست خضوع و خشوع بر محمل شفاعت آن عصمت نشین بارگاه عظمت
زدند خاقان عدالت نشان از استماع این خبر چندی تغافل فرمودند که بوسیله ایشان قضیه آنها را القید
سلسل ساخته بزندان خانه مکافات رسانند مخدوم الملک خود همانجا از دهشت غضب پادشاهی قالب تهی ساخت
و شیخ عبد النبی را بدرگاه آوردند حضرت خاقانی بوساطت شیخ ابوالفضل از هرزه گوئیها که در آنجا کرده بود دیار پرسش

از سو دید چندان گناه بر او ثابت شده که مرا زبان ان نتوانست بهر وا شناخت الامر بشیخ ابوالفضل حواله فرمودند که مجبوس
دارد و چون او را با شیخ عبدالنبی عداوت قدیم بود و بعالم خراج وانی در یافت که قتل او بازپرس ملازمه بهانه خفه کرد
ریحان وا نمود که با جل طبیعی در گذشت رزم صادق خان با خبیطه و کشته شدن آن باطل ستیز
چون خان اعظم با سیعه از جاگیرداران صوبه بهار بتهنیت فتح کابل و جشن نوروز به سجده متوجه درگاه شد خبیطه که از مرو بار
در باب سپاه بود با دیگر مفسدان ان واقعه طلب از بنگاله به بهار آمده غبار شورش برانگیخت و ماحیه پور را از مروتهای خان اعظم
انتزاع نموده و سپاهی از پرگنات آنجا و تصرف در آورد صادق خان بشنیده در استحکام باجتماع جاگیرداران و
دولتخواهان همت گماشت و بعد از فراهم آمدن بهادران با افغانان ترتیب افواج نموده بمدافعه و مقاتله ارباب
بغی و فساد روی همت نهاد و خود در فوج قول علم شهامت برافراخت و محب علیخان را سردار برانغار ساخت و
الغ خان حبشی در جرانغار جای همت افشرده و بهار خان و ابوالمعالی و دیگر دلیران جان نثار در هراول رزم طلب
گردیدند و محمد خان ترکمان را با انتظام توپخانه مقرر فرموده از آب گنگ گذرانیده با اهل ستیزان حق ناشناس نیز
با کر کبت مادر خود را انتظام داده علم ادبار در عرصه کارزار برافراشتند خبیطه از ضبط دماغ در قلب ایستاده
جبارسی بر دست راست و سوم و ششم و اکبر زاده سپه خبیطه بر دست چپ نرخان در جوانه و سعید بیگ شاه دانه
در مقدمه قدم ضلالت پیش نهاده و چون غنیم بحسب کمیت فزونی داشت صادق خان بر کنار دریای کندک قلعه ساخته
قابو طلب گشت و هر روز جوانان کار طلب از جانبین برآمده چیقلشهای نمایان میکردند و در این روز و فرد علی بیگ
بنی عم صادق خان کارنامه شجاعت ظاهر ساخته جان نثار شد و چون مدت تقابل بطول کشید امرا که به اقبال
روزافزون خاقان ربع مسکون شوده یکدل دیگر و از آب گذشتند و غنیم نیز افواج ترتیب داده در برابر آمد و از طرفین
جنگ فراز شد و سیوم و ششم از هراول گذشته خود را بر فوج برانغار رسانیدند محب علیخان با شنیدند شکستند بر جای داده
در هم هیت را غبار آلود اضطراب ساخت و هراول مخالفان کارنامه جرات و جسارت ظاهر گردانیده بجرانغار عساکر
اقبال شمشیر رسانیدند حبیب علی پسر محب علیخان خونبها ایستاده داد شجاعت داد لیکن از هجوم ارباب فنا در نزدیک
بود که ارکان افواج منصور تزلزل راه یابد در این وقت بهادران فوج هراول خود را بکمک رسانیده دولتخواهان را
تسلیت ساختند حمزه بیگ بختیار علی و حسن میانه نیز از قول آمده پیوستند خبیطه خود با مردم چیده بصادق خان
در آویخت چاره همه جانب لمعات تیغ زنگ زدای رلها گشت و رزمی ثابت صعب دست داد محمد ترکمان و جنید جبل
خونبها تاختند با رعد هجیلیه یا دیگ برق انداز ان موشکافی ظاهر ساختند با آنکه فوج برانغار منهزم شده بود شاه سوار
اقبال خاقان گیتی ستان بجلوه گری در آمد و از مهب عنایت ایزد سبحانه جل و علا نسیم فتح و فیروزی بر پرچم
علم دولت وزید مخالفان باطل ستیز غبار آلود دشت هزیمت گردیدند و درین اثنا میرک حسین برادر عرب خاتجهانی
سر خبیطه را بریده آورد بیا تو سپاه از لشکر منصور به آن زیاده سر آشفته دماغ رسیده بود و از ظهور این لطیفه غیبی
با غیان حق ناشناس سراسیمه و بیخود باشند او را گرفته روی به گریز نهادند در اثنای راه از اضطراب و اضطرار بر
خاک مذلت انداخته راه ادبار پیش گرفتند در آن حال میرک حسین رسیده سر او را بریده نزد صادق خان آورد
و با آنکه اهل فساد زیاده از پنج هزار سوار بود و بندهای دولتخواه ان از دو هزار کمتر چنین فتحی رو داد خبیطه از اولوس مغول

ست بوده صعود و جلادت از بنگیابان روزگار و مخاطب اهل سنت بود اما لیکن از آنجا که بادی نعمت مشهوره گردن [illegible]
مادر ولد او بدرگاه حضرت شد و مهست چند ان در دیدکه بسر در آمده دولت خواهان جانفشان مراد ... جمیع مراحمت ارسال
جمعیت جنگ و فتح مرشد اجشت شود و چون صورت حال بمسامع جلال شاهنشاه بانجا الشاه محرم و شیخ ابراهیم شیخ فرید بخاری
را از مقربان بساط عزت بود حکم شد که از همراهی بنات اعظم سعادت تماشیند و دیگر کیکیان مرا فقت او بدان حکم
شتافته و بود ... سید یوسف خان والی کشمیر کامروا حضرت سعادت یافت و شیخ یعقوب کشمیری
که از امثال و اقران خود در علم و عمل امتیاز داشت و زبان آن ملک بود ایلچی ساخته همراهی او مقرر فرموده و از وقایع
این ایام بیانیست ... معصوم خان فرنخودی که چون آن آشفته دماغ به سرشت بخدمت حرم مکانی ... شده و
با وجود چندین جرائم عظیم که مستوجب انواع عقوبت و سیاست بود آن حضرت جهت مراعات خاطر نگاه داشت
جانب ایشان مرحمت حکم کیفیل او می توانستند فرمود و معهذا آثار رشد است و انفعال از ناصیه احوال او ظاهر بوده
تا آنکه در هنگام ... تلافی که از چپلها سے معتمد درگاه است حکم شد بر وجه که هیچ کس بسبب او را بانجام رسانید
و ... پادشاهی و ... گرد د ... شب شبت بمنزل خود میرفت با چند ... بر سر او ریخته تقتیل رسانیدند و مقارن
آن حال بلای جانکاه قصاص گردانیدند بتفصیل بر اجمال آنکه او بفنون جانکاه سوی ... اقران خود گوی سبقت
ربوده از منظوران نظر بارگاه شده بود چون حالی از جوهر رشد بود و با انواع مراحم و تربیت مخصوص گردید لیکن ... و کم حوصلگی مصدر افعال
نا شایسته گشته بخلاف قانون ادب و ... سلوک نمود تا آنکه در شوکت بمسامع جلال رسید که او ... یکی را بجهت
خیانت رسانیده و ... خاقان عدالت پناه از این جرأت ... بازپرس فرمود و چون به ثبوت
پیوست حکم قصاص او شد و از وقایع این ایام ... فرمان استمالت است ... شیخ ... شیراز ... تعریف
و توصیف فضایل و کمالات میر از شرح و بیان مستغنیست و اشتهار این نسبت محتاج باظهار ... پیش ازین عادل خان
حاکم بیجاپور مبلغ گرانمند بجهت خرج راه فرستاده میر را از شیراز بدکن آورده بود و چون عادل خان را روزگار بسر آمد
بودن میر با آن مرحوم تا جنس قدر شناس ... شود اراده دریافت سعادت آستان بوسی که مرجع مستعدان
هفت اقلیم است پیش نهاد همت ساخت لیکن از توهم بی اعتدالی آنجامه با اظهار این خواهش جرأت و جسارت
نمی بایست نمود و چون حقیقت حال بعرض همایون رسید فرمان قضا امضا بنام حکام دکن شرف نفاذ یافت
که میر را با عزاز و احترام تمام روانه ملازمت سازند و از سوانح این ایام شکستن حوض انوپ تلاو است قریب عبادتخانه
دولتخانه که بسمت شمالی وقعت بحکم اشرف حوض کلانی از سنگ اساس یافته همیشه از آب باران لبریز می شد
... از آن حوض فرو ریخت و سیلی بصد شورش طوفان روان شد و جمعی از مردم که در انجا
بودند ... غبار فتنه و بنیاد ... از خانها افتادند و ... که خدمتگار و شناس بود دران حادثه
رخت هستی بسیل بلا داد و از غرایب آنکه اکثری از مقربان بساط عزت در کنار حوض بسعادت حضور سرافراز
داشتند و چون حوض شکست در این عافیت هیچ یک از منظوران بساط قرب غمناک این حادثه نشد و حضرت خاقانی
بادای شکر و سپاس این عطیه ربانی لقد و بشارسم تصدق و خیرات تمام فرق مبارک ساختند و این تاریخ
مقرر شد که هر سال دو مرتبه پیکر مقدس را بزر و سیم و اقسام اجناس بر کشیده بفقرا و ارباب احتیاج قسمت نمایند

که به سحاب ظهور پیوسته که بود [illegible] حضرت [illegible] است و نوبت دیگر [illegible] سنین شمسی [illegible]
بود و از ده چیز بود [illegible] یافت یک [illegible] سیم [illegible] باب چهارم [illegible] پنجم [illegible]
[illegible] مستقیم [illegible] هفتم [illegible] نهم [illegible] یازدهم [illegible] دوازدهم [illegible]
[illegible] سال [illegible]
روز [illegible] آن [illegible]
روز [illegible] سنین [illegible] اشرف است [illegible] در آن ایام در کل ممالک محروسه [illegible]
و در روز [illegible] دولت [illegible] کنند [illegible]
[illegible] در آن ماه [illegible] گوشت [illegible] شاهزاده بلند اقبال فرزند بخت [illegible] شاهزاده
سلطان سلیم و سایر فرزندان را که مرتبه روز تولد ایشان به اقسام [illegible] از زر [illegible] فرمایند و به این وسیله چندین
بی نوا و ارباب احتیاج بکام دل رسیدند و باعث نجات جانداران شد و در مبداء انجام [illegible] سلطانی [illegible]
آنکه که اطفال را بعد از تولد در جایی نگاه دارند که اصلا آواز مردم بگوش آنها نرسد و ملاحظه نمایند که آیا وقت
گویائی هیچ حرفی از خود بر زبان آنها خواهد گذشت یا گنگ مطلق خواهند بود و [illegible] که از همه دور بود
[illegible] چند را در آنجا باز داشتند و جمعی از معتمدان را موکل فرمودند که دایه‌ها را وقت شیر دادن در آنجا
[illegible] از گفت و شنود محافظت نمایند تا حقیقت حال ظاهر شود و [illegible] آن منزل به گنگ محل اشتهار یافت و
چون بچه‌ها بسال گویائی رسیدند و هنگام گویائی شد حضرت خاقانی بتماشای آن پرورش یافته‌های وادی بی زبانی
تشریف بردند و اصلا سخنی و حرفی از آنها ظاهر نشد مثل گنگان [illegible] بی ارتباط حرف بر زبان می راندند

سر بلندی یافتن میرزا خان خانخانان خلف بیرام خان باتالیقی وارث ملک
هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم قبل ازین قطب الدین خان بخدمت اتالیقی شاهزاده ولی عهد
شرف اختصاص داشت چون او را [illegible] سرحد تعیین فرمودند خاقان حقیقت شناس میرزا خان خانخانان
خلف بیرام خان را شایسته این منصب عالی دانسته عز افتخار بخشید اگرچه شاهزاده جوان بخت بجوهر دانش و عقل کامل
و فطرت بلند و تدبیر صایب مصلحت آموز جهان دیده یارای دقیقه سنجیست و انوار جهانگیری و جهانداری از
دیباچه آن پیشگاه خاطرش پرتو افگنده و آن مسند نشین صدر دانائی را اکتساب فنون سلطنت به الهام غیبی
نصیب گشته لیکن خاقان سپهر آستان بجهت انتظام سرکار ایشان و افتخار بخشیدن خانخانان را باین منصب والا
سر بلند گردانیدند و آن شایسته خدمت [illegible] جای ترتیب داده التماس قدوم اشرف نمود و به این سعادت
کلاه گوشه رفعت بر آسمان سوده مراسم پا انداز و نثار و پیشکش بتقدیم رسانیده سجدات شکر این موهبت عظمی بجای
آورد و قضایای این ایام انحراف مزاج اعتدال سرشت آن حضرت است از جاده صحت و شفا یافتن
بمحض فضل حکیم مطلق علی الاطلاق نخست فی الجمله درد شکم بهم رسید و رفته رفته به اشتداد و امتداد انجامید حکمای فرس
بهمین بودند که تلیین باید کرد و الا درد اندک روز افزون ظاهر خواهد شد و هنوز بآن راضی نمیشدند در اختلاف
این دو طایفه موجب تفرقه خاطر اولیای دولت و تامل [illegible] بود تا آنکه اثری از خون پدید آید

مخصوص اهل قرب صواب شود و رخصت معالجه یافتند و بعنایت ایزد سبحانه روز اول آثار صحت از وجنات احوال ظاهر گردید
و دیگر افزایهای مزاج قدسی بمرکز اصلی گرایید خاطر اصحاب [illegible] ارباب اخلاص طراوت یافت و چارچمن دولت را جهانهای
[illegible] گشت [illegible] بمحصول [illegible] تصدق و خیرات نثار فرق مبارک گردید و عالمی برهم خورده را انتظام بهیدوقت [illegible] سعادت
آفاق در سعادت اوست [illegible] این جمال جشن و [illegible] آراستگی یافت و آن گرانبار دولت را [illegible] و دیگر جاهای
[illegible] و ساکنین [illegible] فرمودند و درین ایام گروه انکار را [illegible] و در بعضی [illegible] عاطفت و [illegible] خرد و [illegible]
[illegible] گناه [illegible] فرمودند و [illegible] زنجیر [illegible] سعادت زمین بوس [illegible]
[illegible] التماس [illegible] شود [illegible] بنده [illegible] بقبول این [illegible] عزت [illegible] و آن [illegible]
[illegible] آن حضرت برسم نثار و پیشکش گذرانیده [illegible] و پیش [illegible] بزم انس [illegible]
[illegible] در شعر [illegible] و [illegible] وحدت طبع و فطرت بلند و مزاج [illegible] بدیل [illegible] حضرت
[illegible] از [illegible] خدمت به اوج عزت رسانیده در سلک امرا [illegible] خاص [illegible] بوده [illegible]
[illegible] حال [illegible] روزگار [illegible] بعنوان [illegible] در مجلس [illegible]
[illegible] خدمت داشت بقبول نظر کیمیا اثر مخصوص گردید و رفته رفته کارش [illegible]
[illegible] ایام حکومت و حراست صوبه پنجاب بعهده [illegible]
[illegible] خان [illegible] معزول ساخته [illegible] جاگیر فرمودند **و قایع سال بیست و ششم از جلوس**
اشرف روز [illegible] بیست و ششم صفر نهصد و نود و یک نیر عالم افروز به برج شرف [illegible] تحویل فرمود و سال بیست
و ششم از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آیین بمبارکی و فرخی آغاز شد و دولتخانه را به آیین اکبری زینت و فر بخشیده
[illegible] بطرز خاص در کمال آراستگی ترتیب یافت امرای عظام [illegible] و شایستگی [illegible] به اضافه
منصب التفات جاگیر سرافراز گردیدند و از اعاظم وقایع که در عنوان این سال همایون پرتو اقبال انداخت فتح ولایت
بنگاله است بار سوم و اجمال این داستان آنکه چون خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش بنابر دفع [illegible] باغیان بنگاله و تسخیر آن ملک
از درگاه معلی رخصت شد پیش از رسیدن او جمعی از ارباب فساد که در ولایت بهار شورش انداخته بودند به تیغ همت
بهادران نصرت قرین بباد فنا رسیدند چنانچه مجملی در اوراق سابق سمت ذکر یافت و صادق خان برسم ایلغار خود را به
آستان سر بلند ساخت و شاه قلیخان محرم و صادق خان و شیخ ابراهیم و شیخ فرید بخاری بکمک خان اعظم تعیین شدند و بنابر
[illegible] اکثری از جاگیرداران صوبه آگره [illegible] روانه شده راه به بهار رسانیدند و در اندک فرصتی لشکری عظیم در جای پور
فراهم آمد خان اعظم خود با بسیاری از مبارزان جان [illegible] قدم همت پیش نهاده براه [illegible] شتافت و ترسون خان و شیخ ابراهیم و میرزاده علیخان و سید
عبدالله خان [illegible] خواجه [illegible] سبحان قلی ترک را از آب گذرانیده براه دیگر فرستاد و چون آن راه جنگل بسیار و معابر دشوار بود عساکر منصور [illegible]
[illegible] لشکرها یکجا شده و از حدود [illegible] ترسون خان و شاه قلیخان محرم و میرزاده علیخان و شیخ ابراهیم و [illegible]
[illegible] را بطریق منقلا تعیین فرمودند که یک دو منزل پیشتر میرفته باشند اگرچه شرف الدین حسین میرزا و باباخان قاقشال
قبل ازین راه فنا پیش گرفته بودند اما معصوم کابلی با دیگر بیدولتان در ترتیب اسباب زوال دقیقه نامرعی نمیگذاشت
از هیبت سطوت عساکر اقبال نخست با قتلوی افغان که ولایت اودیسه را تصرف داشت و بحسب جمعیت و استعداد

سرخیل ارباب بغی بود عهد و پیمان استوار کرده قرار داد که چون افواج منصوره نزدیک رسد خود را ملحق ساخته و جهد را ران کرده گمان
ساخته جبارے و میرزا بیگ و دیگر قاقشالان را مطمئن خاطر گردانید و همراه گرفت و بجهت تسلی بهنها اهل و عیال خود را در بنگاله گذاشت
و با عیانِ تیره روانی بکاتی گنگ آمده بهادران نصرت قرین نیز قریب رسید و آن مکحله را که پیشتر از در روانه به بنگاله فرستاده بودند مفتوح
ساختند و بشیر دستے اقبال روز افزون ترتیب افواج نموده و بیدار بعظیم صف آرا گشته کار زنده و بر کنار کاتی گنگ مرحلها تقسیم
فرموده مستعد قتال و جدال گشتند و چون از طرف قتلو دل نگرانی بود در بهار خان را با سید عبد الله خان و میرزاده علیخان و
شیخ محمد غزنوی و خواجه عبد الله و دیگر کمکیان قریب چهار هزار سوار بجانب ملکه فرستاده و نامبردها در دو ازده گروهے
معسکر اقبال تهانه ساخته فرو کش نمودند و مهوریه از جانبین به تیر و تفنگ مجادله و مقابله میشد و چون روزے چند برین وتیره
گذشت عیانِ لشکر اقبال قدرے تنه بذب خاطر گشته از کثرت علیم والتماس کمک عرضه داشت نموده و شیر بیگ تواچی را بطرق
ڈاک چوکی رفته بود و به درگاه آمده حقیقت را معروض داشت و میرزا جان خانخانان و زین خان کوکلتاش و اسمعیل قلیخان
بخصوص خان و مطلب خان و رای سرجن و شیخ جمال بختیار و شیر دیوه و خضر بیگ و میر ابو المظفر و میر معصوم بکری و دیگر بهادران
کار طلب بکمک تعین شدند و هر کدام را باسپ و خلعت سر افرازی بخشیده بسرعت تمام رخصت فرمودند و هنوز از اقرار دار الخلافه
برنیامده بودند که مژده فتح و فیروزی سرمایه انبساط خاطر ارباب اخلاص گردید و شرح این رسم اجمال آنکه چون ایام
تقابل فریقین به امتداد انجامید و هموار از جانب مخالفان آثار غلبه و قدرت بظهور میرسید اولیای دولت روز افزون
بباطن قدسے مواطن آن حضرت متوجه شده انتظار لطیفه غیبی داشتند درین حال قاسم نام را که از عمده های ارباب بغی بود
پاکتهها پر توپ و تفنگ از فتح آباد آمده اعلام شوخی و سرکشی برافراشت قضا را توپی از کمین گاه اقبال به آن سیاه بخت
رسید و رخت حیات بسیلاب فنا داد و دعاسے کابلے کالاپهار را بجائے او نصب فرمودند و اندک روزی به توپ و تفنگ
دیگر خرمن حیات او نیز بسوخت و میان معصوم و قاقشالان و خالدین نیز غبار نفاق مرتفع شد و اولیای دولت فرصت
یافته بصید قلوب و خاطر جوئی آن مردم پرداخته بسیاری از وحشت گزینان رمیده خاطر را دلاسا نموده بعذر مردم دولتخواهی
منسلک ساختند از جمله خالدین بعهد و سوگند آمده دید و میرزا محمد قاقشال و جبارے و دیگران غائبانه قول نامه گرفته قرار دادند
که بالفعل ترک همراهی با عیان نموده خود را با اهل و عیال رسانند و از انها خاطر و اپرداخته جنگ اقبال شتابند عاصی کابلے
و سائر باغیان برگشته بخت از ظهور این لطیفه غیبی سررشته تدبیر از دست داده بغرار سراسیمگی رو که بوادی فرار نهاده
آواره دشت ادبار گردیدند و مجدداً ساحت آن ملک از آشوب ارباب خلاف آرامش یافت خان اعظم بجلدوی تنگ
این موهبت عظمی بجای آورده حقیقت کارنامه اقبال بسُده سریر خلافت عرضه داشت نمود مجملاً چون عاصی کابلے قرار
بر فرار داده راه هزیمت پیش گرفت بسرعت هرچه تمام خود را به بنگاه قاقشالان رسانید که هم حراست اهل و عیال نماید و هم
انتقال خود از قاقشالان بکشد میرزا محمد قاقشال خود را از راه دوستی وو داد او را پیشتر با من رسانیده بود و از انجانب
خاطر مطمئن ساخته بمقابله دیگر قاقشالان شتافت و آنها در نواحے کهوره گهات آماده کارزار گردیدند و عاصی کابلی کهوره
را تاراج نموده بمدافعه آنها همت گماشت خان اعظم محب علیخان و شیخ ابراهیم و بابوی منگلی و سکندر چکنی تخمیناً تا چهار
هزار سوار از راه السیر گرو سگر تر سون خان بکمک قاقشالان تعین فرمود و در وقتیکه کار بر آنها تنگ شده بود و افواج منصوره
رسید و باغیان برگشته بخت تاب مقاومت نیاورده راه ادبار پیش گرفتند و چون بهادران نصرت قرین بکهوره گهاٹ

نزول فیض وسعت فرمود شهباز خان بیک و خالدین و دیگر جمعی بموجب قرار داد آمده بپیوستند و بعضی عمال جاگیر وسایر اهل فساد
بیرون رفته بنگاله شتافتند و چون خان اعظم ساحت آن ملک را از خس و خاشاک ارباب بغی و فساد پاک ساخته و جاسوسی
کوته آواره بنگاله و ممالک بعضیان گردیده عرضداشت بدرگاه سلیمان جاه فرستاده التماس نمود که آب و هوای آن ملک بمزاج
من موافق نمی افتد و امید است که اجازت آمدن از گنجینه درگاه بنظر کرم نازل آید. تمام در ارکان حیات من
رو کی یافتگان پادشاهی مهربان دل از نهایت مکرمت حکم فرمودند که کسی از امرای کار آگاه بدان ملک برود وفات او گفت
تا رسیدن او اگر از است فوجداری آن ملک را با توقف نماید که شهباز خان را بحکومت آن دیار تعیین فرموده ایم
ملتفت شده رسید و شهباز خان بانواع مراحم و نوازش سرافراز شده با جمعی از مرحوم تنگ بدان صوب رخصت یافت
ورنگار این ایام امیر فتح الله شیرازی بسعادت ملازمت خاقان سکندر حشمت فرق عزت برافراخت تعریف وتوصیف
آن علامه الوری در مرتبه ایست که شیخ ابوالفضل که در تمیز و تشخیص جوهر دانش یگانه روزگار بود در اکبرنامه
نوشته که اگر کتب قدما را از میان برود امیر فتح الله تواند که اساس نوینهد و بدان رفتار از دیگر ورود محمد
که بهار من تربیت و نوازش خاقان قدرشناس بمراتب عالی و مدارج والا ترقی نموده و ظاهر او از باطن او فزون بود
از وقایع این سال تعیین فرمودن اعتماد خان که بحکومت ولایت گجرات چون امرای که در آن ملک تقدیر شده بودند
ناگزیر بوقتی از زمان خانه بطون لعالم ظهور جلوه کند و پیش از وقوع آن اسباب فراهم آید چنانچه فرستادن اعتماد خان
به ایالت گجرات عمده اسباب شورش آن دیار شد مجملاً خاقان ستوده خصال در هنگام تسخیر گجرات او را بحکومت آن
دیار امید وار ساخته بود و در هنگامی که شهاب الدین احمد خان بحکومت آن ملک عز امتیاز داشت اعتماد خان بعضی مقدمات
کفایت آمیز بعرض مقربان بساط عزت رسانید اظهار دولتخواهی و تعهد فزونی جمع و تکثیر محصول نمود و آن حضرت
از کمال عاطفت و مرحمت او را بحکومت و حراست آن ملک بلند مرتبه گردانیدند و بعد از آن هر چند دولتخواهان العرض رسانیدند
که ضبط ولایت گجرات از اندازه حوصله او بیرونست چون بر زبان الهام بیان گذشته بود التفات بحرف آنها نفرمودند
به ایالت گجرات شرف رخصت ارزانی داشتند و میر ابوتراب به امینی عز امتیاز یافت و خواجه نظام الدین احمد بخشی
و خواجه ابوالقاسم را دیوان ساختند و محمد حسین شیخ و میر ابوالمظفر و بیگ محمد توقبائی و میر محب الله و میر شرف الدین
و میر صالح و شاه بیگ و میر هاشم و میر معصوم بهکری و زین الدین کنبو و سید جلال بهکری و سید ابواسحاق و قنبر ایشیک
آقا و پهلوان علی سیستانی همراهی او مقرر شدند و نامبردها را بخلعت و اسپ سرافراز فرموده بدان صوب رخصت نمودند و کرم
سپه مهتر رمضان داروغه خوشبوخانه که از خانه زادان معتمد مزاج فهم است به آوردن شهاب الدین احمد خان تعیین شد که
چون اعتماد خان به احمد آباد رسید او را بدرگاه معلی آورد و هم درین ایام میر شریف گیلانی از جانب نظام الملک با دیگر
ایلچیان و پیشکشهای حکام دکن بدرگاه والا رسیده سعادت آستان بوس دریافت ذکر غدر افغانان سیاه

بخت با شیخ فرید بخاری و عرض دیگر سوانح و وقایع صوبه بنگاله

چون خان اعظم با دیگر دولتخواهان
باغیان تیره بخت را شکست داده بدار الملک بنگاله درآمد و جاسوسی کابلی آواره دشت هزیمت شد روی بهمت با استیصال
قتلو نهادند و او از راه گریز در آمده بوسایل و رسایل سلسله جنبان آشتی گردید و عرضداشت بدرگاه سلیمان جاه فرستاد
بوسیله مقربان بساط عزت التماس استعفای جرایم نمود و فرمان قضا جریان نفاذ پیوست که اگر اولیای دولت قول او را

با فعل موافق و گفتار را با کردار مطابق دانند در سلک شیوه منتظم ساختند و افغانان قبول او مقرر داشتند در خوفناک جان افغان
موجب حکم خواست که عثمان سعادت نهاد با ملک بهار ضعیف گردانده صادق خان را با سپاه آن لشکر باز گردانده او از
پیکارے سپهے مقدمات صلح از در میان آورده و دراز مدت ساخته و رازهای کارهای پیش نهاده اجرام و رسیدگان برا
سپرده ساخته مقرر گردانده بود بجا بجای بموجب مراجعت نموده از رفتن او قتلو خان تمام جمع شده بار دیگر کار خود رفت و عاملی که
ولایت فساد نیکو مطلب هاست در آن عامل خویش شهای بے حساب داشته امرا نیز اشتیاق رو افغانان از صلح
باز بوده و از شیر و دلیر بعزم رزم شتافته و لواے دیرینه برده و ان بترتیب صفوف پرداختند و آن گروه با فضیلت رسانند در شمشیر
کرده سپه عسکر اقبال عثمان باز گشته بمجرد مقدمات صلح در میان آورده امرا ما فعل اندیشیده رنگ او چگونه مدار این و
سپاهی بوده دیگر بحال را باز او فرستاده مقرر ساختند که در زمره دولتخواهان منتظم بوده قدم از اطاعت و فرمان پذیری
بیرون ننهد و همواره زاده خود را با پیشکش لایق بدرگاه معلی فرستد و قتلو بعد از عهد و قول خیانت و انمود که اگر صادق خان
با چندے از عسکر بر آید و من نیز با دو سه کس در میان نشسته بر دو جانبین اطمینان پذیرد و پسر خود را با فیلان مست نامی و
ملاحظه اجناس بدرگاه می سازم صادق خان که در مصالح دولت و تدبیرات ملکی تمام عیار بود باین حزم و احتیاط
داشته بهمین راضی شد و قرار داد که چون آن جماعه را نسبت ارادت به نیاکان بخاری است شیخ فرید بخاری که از اعاظم این
دولت است تا بجا رفته ارکان صلح را بعهد و پیمان استحکام بخشد شیخ نیز از اخلاص که بصاحب خود داشت قدم جرأت پیش نهاد و
حسن خان و سید ابو القاسم و سید عبد الهادی و محمود خان خواص با او موافقت نمودند و چون بجای معهود رسیدند
اثری از آن قرار داد ظاهر نشد جمعی که از جانب قتلو آمده بودند بملازمت و بریورنگ شیخ را تا دیره بردند و آن سیاه باطنان
ظاهر گرم جوشی و تواضع مفرط نمودند همگی مقصد آنکه چون مجلس باخر رسد و شیخ بخیمه خود در رود جمعی از اوباش افاغنه از کمین بر آمده
کارش بانجام رسانند اما شیخ از صفحه پیشانی ارباب فساد نقش باطن آنها فرو خوانده بعالم تفرس دریافت که آمدن غلط
محض بوده و رفته رفته از روش مکالمه دیگر افغانان آثار شدت و شورش بیشتر ظاهر شد چون روز باخر رسید شیخ
بعزیمت رفتن بر خاسته متوجه جلوخانه گردید و افغانان از اطراف هجوم آورده تیغ غدر بر افراختند و چندی از همراهان
شیخ در آن معرکه بقتل رسیدند اگرچه پیشتر تمام اسپان را تاراج برده بودند اما فیل انبارے شیخ در گوشه ایستاده بود و شیخ
خود را بفیل رسانیده بسرعت متوجه دیره شد بحسب اتفاق فیل از غوغا مردم و هجوم عام رم خورده به راه شتافت و چون
تاریک شده بود مخالفان پے غلط کردند و این از اسباب نجات شد و بموقعی چنین از ارباب عذر خود را بقتل رسانیده
به تیر اندازے مقید شدند شیخ خود را از بالای فیل انداخته در آن شب تار پیاده سر در گم قدم براه نهاد و مخالفان بگمان آنکه
شیخ در انبارے است بگرفتن فیل هجوم آوردند و در آن سرآسیمگی یکے از ملازمان شیخ دوچار شد اسپ خود را کشید و شیخ
سوار شده بتوفیق ایزدی بسلامت باردو پیوست و دیگر رفقا اکثرے زخمی شدند و بحال تباه از آن ورطه هلاکت بیم جانی
بساحل سلامت رسانیدند و امرا بر حقیقت غدر آن باطل ستیز آگاهی یافته به تهیه آلات قتال و ترتیب افواج پرداخته
از آن منزل کوچ کردند و در دو کروہی غنیم عرصه مبارزت آراستند قتلو خود یکجا قلعه ساخته قدم ضلالت افشرده بود
و جای دیگر بهادر کور راه حصار مضبوط کرده عزیمت پیکار داشت نخست صادق خان و شاه قلی خان محرم و دیگر بهادران
جانفشان بعزم رزم بهادر شتافته ترددات نمایان ظاهر ساختند و بنیروی اقبال روز افزون آن حصار را گرفتند

و بها فکر پخته بورد انتظام رسانیدند و روزی دیگر امرای عظام بمحاصره قلعه گرفتند و درانجا چیره دستی نمودند اگرچه محافظان تو پهار اندرون حصار
بر دم اسباب قتال و جدال آماده داشتند و تفنگ عظیم درپیوست اما از اقبال روزافزون و دولت جاوید از دستبرد گردن افرازی
و تا چند اخر بفرار جان کنادن را ... پیش گرفته تا آنکه ادبار بفرق روزگار خود نخفتند چون لشکر بانبوه بسیار روی آورده
و صبحهان خاک نشینند بتعاقب متوارشدند تا فتح ... واز ایوان منزل عزیمت داشت شمشیر کسب احوال و مشاهده لمحات اقبال بگرد
سپهر اشتباه ارسال داشتند و از سوانح این ایام رسیدن برهان الملک است بدرگاه سلاطین پناه او پسر خرد حسین نظام الملک
است چون حسین از دار فنا بعالم بقا رحلت نمود مرتضی پسر کلان او بخطاب نظام الملکی و جانشینی پدر کلاه گوشه عزت برافراخت
با جوانی او درستی رحل عقد سلطنت از پیش خود گرفته و برهان الملک را بخت گرامی و عزیز نسبت ... بعد از ...
تحریک ارباب فتنه و هوس آنکه گویان به نهاد و مادر و برادر را گیر اشتباه هر کدام را در قلعه محبوس ساخته و چون ... برین گل
از قلعه برآمد او غالب آمد و خلوت دوست شده و رفته رفته و اختلاط بر روی مردم ببست و حسین نامی را که ... بازی
حریف بازی او بود و از خرد و سالی با او کلان شده و بخطاب صاحب خانی اختصاص بخشید و مدار مهمات مالی و ملکی
بقبضه اعتبار و اقتدار او سپرد و آن تنگ حوصله کم فرصت در نهایت ناشکیبائی و نخوت روزگار بسر برده و عزاز خود دست
نمی شمرد چنانچه بعضی را گمان آن که مرتضی نظام الملک صاحب حق داده باشند تا آنکه حسین ... بر ید شده و نظام الملک
نیز شاغلی از خلوت برآمده بامداد او شتافت و درین وقت محافظان برهان فرصت یافته او را از قلعه برآورده در دولت
وقت نظر و بنیاد ... بعضی اعتداد ایشان گرفت و ازتنگ چشمی نظر بر مال مردم و وحشت در هنگامی که پستی و اظهار ... و
گشتند خاطر با از دو وحشت گزیده و نظام الملک ازین شورش آگاهی یافته اقدام استعجال نمود و ... بهمان روز که برهان جمعیت
لشکر و آماده و ... رسانیده و هنگامه تفرقه در جمعیت برهان افتاد و نظام الملک بجهت امتحان ... با مردم خود گفت که ... نیست
کم آرزوی اندارم که دل از تعلقات ظاهری وا پرداخته گوشه عزلت اختیار کنم چون برادر من ذوق حکومت و آرزوی
این کار دارد چه بهتر که شما دست از من باز داشته او را امیر وار برگزینید اعیان دولت او در جواب گفتند که بالفعل
مناسب دولت و صلاح وقت در آنست که هنگامه ... پاس و ادب ... شکسته شود و اگر از آن ... لائق باشد بعمل خواهد آمد
نظام الملک از قرار داد مردم مطمئن خاطر شده مردم ... ایشان را ... برهان ... و چون دلها از اطوار او ...
برهان بسیار رسیده بود کار بجنگ نرسیده راه گریز سپرد قول گرفته نظام الملک آمدند و او با کام خود پر قرار داده راه هزیمت
پیش گرفت ... در پناه راجه ... بسر برده از آنجا ... شتافت و چون در آنجا نیز کاری نتوانست ساخت بلباس
جوگیان باحمدنگر آمد و در گوشه پنهان شده خواست که ... جمعی را بخود یار ساخته منصوبه نقشاند در اندک
روزی پرده از کار او برداشته شد و بهزاران ... دشواری خود را بولایت بهیجی راجه بگلانه رسانید و از آنجا بدربار
پیشین قطب الدین خان رفت و باعانت و بدرقه قطب الدین خان روی امید بدرگاه سپهر اشتباه نهاد و درین تاریخ بسعادت
آستانبوسی عز افتخار یافته از حوادث روزگار مصون و محفوظ گردید و خاقان کثیر الاحسان به انواع نوازش و مراحم دلجوئی
فرمود و از انجمله او مگذشته بود بمنصب و جاگیر سرافرازی یافت و از غرائب آنکه پیش ازین بدو سال شخصی بدرگاه معلی
آمده خود را برهان وانمود و بود و میر جمال الدین حسین انجو که همشیره برهان در خانه اوست بعد از اثبات و علامات بمزاین
تصدیق فرموده بمنزل خود برده تکلفات و توجهات بجای آورده و درینوقت که برهان الملک حقیقی بدرگاه آمد هر دو را بهم

ساخته تحقیق فرمودند اگرچه آن کذاب اول خبر چیزی ولی بمطلب نیاینها بر ساخت که گر بوسیلگی ودرائقشی بکار رسد از
پیش برد لیکن از انجا که دروغ را فروغی نیست خصوص در مجلس چنین پادشاه عالیشان معنی ناگفتنی و پیرولت متوجه قطر و
تفحص باشند اگرچه بسر رشته راستی نهاده اقرار آورد که من به سر علما سنا وکنی ام که خطاب حکیم الملکی یافته و اوبر سلطان میرا
بفرزندی برگزیده بود و چون مجلس آخر رسید از فرط آمیخته دماغ رسید که پروسته و مشغولی شده بود دراو گریز پیش گرفته متقطعان طور را
از راه و ادار انگاشته اگره گرفته بجمعو آوردند و محبوس برده ان سرکارها شکر دند و از وقایع سرا بادعت عرب نهاد درست و وضیع
حال بادان عرصه جلادت در اوراق سابق مجمل از احوال انگاشته کلک وقایع نویس شده القصه چون آن حرام نمک خدا
مسلسل شکست خورده بصوبه بهار شتافت یکچندی دره وقت ریحت و صیانت و تاخت و تاراج رعایا و زیردستان روزگار
گذرانید و چون خان اعظم از بنگاله به بهار آمد سجان قلی ترکی را بتوجه او یک از تعیین نمود مقابل خودش بیدار جانب
سوی همت نهاد آن باطل ستیز با فوج متفاخر جنگ کرده شکست خورده و راه آوارگی گرفته خود را مجدد وجوه بیار بنیاد
و چون صورت حال بمسامع جلال رسید رایه نوت ول لعران پادشاهی پسر خود را به تنبیه و تادیب او فرستاد در آن بنیاد
تاب مقاومت نیاورده بشعاب جبال و کریوهای دشوار پناه برد و تتمه احوال او در جای خود نوشته خواهد شد و از
سوانح این ایام محبوس فرمودن حاجی ابراهیم سرهندی است در قلعه رنتهنبور او قدرتی از علوم ظاهری بهره ورد بود و در
بدایت حال بیتیز زبانی و خیره چشمی در زمره مقربان بساط عزت راه یافت و چون بصدارت ولایت گجرات رخصت شد
از نفس پروری و هوا پرستی در آزار دلها کوشید و گروه گروه مردم از و بفریاد آمدند و پادشاه عدالت بارگاه دقم عزل
بر صفحه حال او کشیده بدرگاه طلب فرمودند و بعد از ثبوت جرائم در قلعه رنتهنبور محبوس شد و هم در انجا عارت عمرش بسر در آمد

ذکر شورش ملک گجرات و فرستادن میرزا خان باطفاے نائره فتنه و آشوب

چون اعتماد خان بحکومت و حراست ولایت گجرات از درگاه معلی رخصت یافت و کرم علی بطلب شهاب الدین احمد خان
تعیین شد جمعی از قلعجیان و اقعه طلب که قبل ازین در سلک ملازمان میرزایان انتظام داشتند بعد از استیصال آنها
پاے خاری شده در شهر احمد آباد فرو کش کرده بودند هر کس بحکومت آن ملک می رسید نوکر او شده روزگار بسر می بردند
و پیوسته انتهاز فرصت جسته هلاک فتنه و فساد بودند چنانچه یک دفعه در ایام حکومت وزیر خان ابواب فتنه مفتوح گردیده
هنگامه شورش گرم ساختند و شهاب الدین احمد خان بوقت رسیده آتش فسادی که مشتعل شده بود به آبیاری
تدبیر فرو نشانیده اکثری را ملازم خود ساخت و چون حقیقت حال بمسامع جلال رسید حکم شد که زنهار امثال این مردم
را در آن ملک نگذارد و کج بیخ و ریشه مضبوط سازند و از نوکری خود اخراج نموده عوض آنها از مردم معتمد و فاکیش نگاه دارد
و در خلال این حال موکب جلال بتسخیر کابل نهضت فرمود و شهاب خان صلاح وقت در اخراج آنها نیافت بلکه بمنصب
و جاگیر آنجماعه افزوده اهتمام دلاسا فرمود درین وقت که اعتماد خان بحکومت آن ملک اختصاص یافت مجدداً در باب
اخراج آنها تاکید حکم شده بود و این نغمه بگوش ارباب فساد رسیده بود و اندیشه کار خود داشتند و میر عابد که سر حلقه
اهل ضلالت بود با یوسف محمد بلخی و خلیل بیگ بدخشی و میرم بیگ و میرک یوجوق قرار دادند که پیش از رسیدن
اعتماد خان بگجرات کار شهاب خان را بانجام باید رسانید و مظفر را به سرداری گزیده احمد آباد را متصرف باید شد
قضا را جهانگیر نام مفسدی که داخل آن جماعه بود شهاب خان را از عزیمت باطل آنها آگاه ساخت و چون شهاب خان

ازان حکومت آنجا برکنده و بلاد دیگر بجای او مقرر نمایند تحقیق این معامله آنکه خلیل بیگ و محمد یوسف بجای خود گذارده بودند
از شهر برآمده بودند آنجا نرسیده ایشان بعضی از متعلقات کار خود را وابسته بهرگنه [illegible] بجاگیر ایشان آمده بودند و به ترغیب
اسباب فتنه برپا ساختند و مکاتبات بطلب نوشته اظهار متابعت و ترغیب آمدن نمودند و میر عابد که سر حلقه سپاه و امنای بود
بجا بر خدمت شهاب خان چنان معهود که اول کسی که همراه شاه به گاه خواهد رفت منم و در باطن در انحراف قلوب و
ساختن مردم سعی داشت چنانچه منول بیگ رفادار و محمد حسین و شیخک را که از عمده او بودند با خود متفق ساخت
اعتماد خان و خواجه نظام الدین احمد بخشی و خواجه ابوالقاسم دیوان به قرب رسیده بودند که اول شهاب خان
آمده بودند قابل وکیل اعتماد خان به احمدآباد پیوست و شهاب خان باستقبال فرمان که واسطه رسیدن خلعت شتافت
اتفاق کرد سعی بازشهر در آمد و چون مضمون حکم اطلاع یافت در میان مجلس کلید دروازه حصار را بوکلای
اعتماد خان سپرده مردم خود را از تهانجات طلب فرمود و آنها از قلعه ابراهیم پور و ادن تهانجات که شهاب خان ترتیب
داده بود قلعه از کمند و تعمیر کرده تهانجات نشانیده بود و شنیدن که مردم او برآمدند کوسه دیگر این اکثر قلاع او برا
ساخته سر شورش و فساد بر داشتند و شهاب خان از احمدآباد برآمده در عثمان پور نشست و مقاربان این اعتماد خان
و شاه ابوتراب و خواجه نظام الدین احمد بخشی بشهر در آمدند و میر عابد با دیگر مفسدان که نام برده شد قریب یکصد سوار
فراهم آورده به پیرسال منزل گزیدند و به اعتماد خان پیغام فرستاد که از بیرون همراه شهاب خان بدرگاه
نمی توانیم رفت اگر بدستور سابق جاگیرهایی که شهاب خان بما داده بود مسلم میدارید بخدمت آمده لوازم نوکری
بجای می آریم و الا سر بصحرای آوارگی می نهیم اعتماد خان در جواب نمود که من بحکم آن جاگیرها شما نخواهم کرد
اما از جانب خود بدانچه مقدور باشد رعایت خواهم نمود آن بخت برگشتها از جواب اعتماد خان نا امید مطلق شده
در پرگنه ماتر نزد خلیل بیگ و محمد یوسف شتافتند و هنگامه ارباب فساد گرمی پذیرفت چون جمعی که کمک
اعتماد خان از درگاه تعین شده بودند هنوز نرسیده بودند اعتماد خان صلاح وقت دران دید که شهاب خان را
برگردانیده روزی چند نگاهدارد به امداد و اعانت او در استیصال مخالفان دولت همت گمارد و باین قرارداد
شاه ابوتراب و خواجه نظام الدین احمد بخشی نزد او رفته استمالت نمودند شهاب خان در جواب گفت که صورت
ملکی جمعیت نیک صورت پذیرفت و این مفسدان همان جاگیرها که داشتند بالفعل تسلی میشوند الا اگر
جاگیرهای قدیم ایشان را بدستور سابق بحال خود داریدتا آتش فتنه فرو نشیند و اگر بحکم جاگیر منتخواه شده
که ننویسند در معتبر درمیان آنها هم نرسیده و خود را خوب جمع ساخته اند و کثرت تمام شده و فوجی از مردم کار او خود را
برسر آنها فرستاده سنگ تفرقه در جمعیت ارباب فساد اندازید اعتماد خان گفت که بالفعل شما شهر را وداع نمایید
بعد ازان هرچه صلاح باشد بعین صواب خواهد بود شهاب خان عذرها پیش آورد که مبلغها قرض کرده سامان سفر
نموده ام و مردم من در نهایت پریشانی باکوچ و لباس و جمیعه از شهر برآمده چگونه توان بازگردید اعتماد خان تعهد
نمود که از خود خانه خالصات امداد خواهم کرد چون زر نقد سی درمیان نبود روزی چند بحرف و صوت و تشخیص
منم و تعیین مبلغ و مقدار گذشت آخر شهاب خان از صفحه احوال چنان خواند که اعتماد خان میخواهد که بهستان
روزی چند او را نگاهدارد تا مردم کمکی او از درگاه برسند بعد ازان سر بصحرا خواهد داد و الا بایستی روز اول

خاطر خواه نمود و برالقصه نوبت ثانی نیز قولیسه القصه شهاب خان از ظاهر احمدآباد کوچ نموده بکری رفت و جمعی از اوباش
که دور مرکز گرد آمده بودند و نوبت معظم شهر در تکاپو بوده شتافتند که مظفر را همراه آورده کارها از پیش برند
مظفر ملحق شدند و عرض سلطنت مملکت گجرات را بخوبتر جلوه داده آسان وجهی در نظر او جلوه داده سخن در راه گفته
و لیسه سردار کاتبان را به طمع و تحریص باخت و تاراج همراه گرفته روی به جانب احمدآباد نهادند و قریب یک هزار و پانصد
سوار از کاتبان فراهم آورده تا پرگنه دولقه عنان مسارعت باز نکشیدند و در قصبه دولقه لاشه ندیم اهل لشکر
بحکایت افتاده و تقریب فرورفت بعضی مصلحت دران دیدند که به اردوی شهاب خان شبخون باید برد و شهر خود در
کوچ طرفت حیدرکنبایت رفته آن بلده معموره را تماشا سازد و اعتماد خان که خبر رسیدن مخالفان به دولقه شنید دل
از دست داد و دوست ازبان تاخته بکسی شتافت که شهاب خان را برگردانیده به احمدآباد آورند و از غایت
اضطراب و سراسیمگی چنین خطای عظیم و تدبیر غلط کرد در واقع غنیم را در دوازده کروهی احمدآباد گذاشتن و بعقبه
گروه راه بطلب کمک شتافتن بکدام عقل و تدبیر راست معه بنا اسرداری که شهر را به اعتماد او توان گذاشت
نبالشند سر صلاح اندیشان راست تدبیر درست کنند گفتند که این جرأت خطا است بسمع رضا اصغا نفرمود و
شیرخان نام پسر خود را بمحافظت احمدآباد گذاشته میر معصوم بکری و قنبرالملک آغا و زین الدین کنبو را بحراست
دروازه ها تعیین نمود و مجاهدخان گجراتی را بر دروازه کنگریه نگاهداشت و خود با نظام الدین احمد بخشی از شهر برآمده
راه بیرون پیش گرفت و بمجرد برآمدن او جمعی از واقعه طلبان گجرات که از ارباب فساد و زبان یکی داشتند سر آن گروه
برآمدن اعتماد خان را بعنوان گریختن وانمودند و در رقعه که اهل ادبار حیرت زده کار خود بودند و نمی دانستند که بکجا
باید رفت و چه باید ساخت این قسم عتره رسید و در ساعت ابرعت هر چه تمام روی بشقاوت و ضلالت به احمدآباد
نهادند و تا رسیدن بشهر آنانا جمعیت مخالفان سه افزود و چون ظاهر احمدآباد رسیدند از دروازه راه گرفتند که
بعهده مجاهدخان گجراتی بود هجوم آورده بضرب راست بشهر درآمدند پهلوان علی سیستانی کوتوال شهر بقتل رسید و
آتش فتنه و آشوب زبانه کشید و شیرخان پسر اعتماد خان و میر معصوم بکری و زین الدین کنبو وغیره بهزار جان کندن
خود را از ان مهلکه بدر انداخته راه هزیمت پیش گرفتند و ارباب فساد دست یغما گشوده بغارت و تاراج بر داشتند
و تو که چنین روزی را شبها بدعا میخواست بدولتخانه های سلاطین گجرات درآمده کامیاب بر مسند عز نشست
و در لحه البصر چنان مصر معموری که مملو از زر و جواهر و اقمشه نفیس بود بتاراج حادثات رفت و چون اعتماد خان بکری
رسید بعد از گفت و شنود و عهد و پیمان شهاب خان را برگردانید و شهاب خان که اعتماد بر بعضی از ملازمان
خود نداشت آنها را بحضور طلب داشته سوگند مصحف داد و سر حلقه آن جماعه شهک حرام نمک بود که پیشتر از همه سوگند
خورد و اول کسی که بمخالفان درآمد او بود بالجمله چون بهشت کروهی احمدآباد رسیدند میر معصوم بکری و زین الدین
کنبو که از شهر بیرون آمده بودند دو چار رسیده خبر وحشت اثر احمدآباد ظاهر ساختند شهاب خان از استماع این سانحه
سر بجیب اندیشه فرو برد و از دیگر دولتخواهان کنگاش خواست هر کس در خور دانش خویش سخن کرد و آخر رای ها
بدین قرار گرفت که یک حمله تا احمدآباد باید شتافت اگر مخالفان از حصار برآمده جنگ صف کنند هر آنچه نصیب
باشد بظهور خواهد پیوست و اگر قلعه را مضبوط سازند محاصره باید نمود که درین زودی کنگیان اعتماد خان نیز

از درگاه نخواهند رسید کار با همراه او نیاید دولت خواهد شد العظمة لله که واقع شد این بود که اهل و عیال مردم را همراه بیابستی برده
در جای محفوظ ساخته خاطر از آن پرداخته قدم پیش نهاد و بجای آن صلح بود که او یا بای دولت انتظار بود که در خارج شهر واقع است
رسیده و اهل اردو بخیمه زدن و منزل گزیدن پرداختند مفسدان برگشته روزگار از رسیدن دولتخواهان آگاهی یافته بترتیب
آلات قتال و لوازم سواری پرداخته مسلح و مکمل از شهر برآمدند و اگر آن مردم که راست بشهر میرفتند ظن غالب آنکه مخالفان
سراسیمه از راه دیگر روی بوادی فرار می‌نهادند القصه درین فرصت که مردم شهاب خان بخیمه زدن و فرود آمدن مشغول بودند
مفسدان وخیم العاقبت بخاطر جمع جیبه پوشیده و بقصد جنگ برآمدند و چون اکثر از مردم شهاب خان هنوز نرسیده در
راه بمحافظت اهل و عیال کشیدن احمال و اثقال گرفتاری داشتند و جمعی که با شهاب خان آمده بودند وقتی خبردار شدند
که قریب دو هزار سوار از شهر برآمده بر کنار دریا صف آراستند مظفر خود در قول بهمین و یسار او بسته کاتی ایستادند محمد یوسف
بدخشی و خلیل بیگ و تیمور حسین و وفادار بیگ و مغول بیگ و جاق و دیگر هواخواهان بطریق هراول قدم از پیش نهادند
شهاب خان از ظهور این سانحه غیبی سوار شده بترتیب صفوف و تزک افواج قاهره پرداخت اعتماد خان بهانه آن که
گذر عثمان پور را محفوظ سازم تا مخالفان از آب نتوانند گذشت با میر ابوتراب و جمعی از گجراتیان سوار و پیاده خود را بگوشه
کشیده و راه گریز سپرد شهاب خان با هفتصد هشتصد سوار که همراه داشت در برابر مخالفان برگشته روزگار زمین مردی نقشی
اختیار کرده پای همت افشرد و ازین جمله دویست کس در قول با خود داشته همه مردم را مثل شیک حرام نمک و پاینده سک کش
و صالح قند و دیگر حرام نمکان از آب گذرانیده و بر سر ابراهیم فرستاد و اگرچه سران این فوج با مخالفان یکی شدند اما دیگران نحو ساختند دو دسته
پیش قدمان فوج غنیم بار وی گردان ساختند مغول بیگ و وفادار بیگ زخم تیر رسید اما شیک حرام نمک که سر از فوج بود مردم را از جنگ و ستیزه باز میداشت
و لحظه بلحظه کسان خود نزد بابه و دیگر مفسدان فرستاده تحریص جنگ می‌نمود و بدر بیگ ترکمان از نوکران شهاب خان
در کنار آب ترددات شایسته ظاهر ساخته مردانه جان نثار شد درین وقت شیک و پاینده و سک کش و صالح قند و [illegible]
و بخیره قریب پانصد سوار از راه سبیل حقیقتی سپرده بغنیم درآمدند مخالفان از دلدهی شیک پای جرأت و جسارت پیش نهاده
از آب گذشتند و با آنکه همراه شهاب خان دویست سوار بیش نبود قدم همت برجا داشته رفیقان را بمداخله و مقاتله
باطل ستیزان ترغیب و تحریص مینمود تا آنکه زخم تیری به اسپ او رسید و برگردید پیش او معدودی از خویشان و برادران ماندند
و مخالفان هجوم آوردند ناگزیر چندی از خیراندیشان او جلو گرفته از معرکه برآوردند و درین حال عبدالرحمن نام مهیولی
از ملازمان شهاب خان که در زمره باغیان درآمده بود از عقب رسیده شمشیری بجان رسانیده لیکن زخم کاری نیفتاده
جان بسلامت برد و از کاتیان در حواله شهر که بقصد غارت و تاراج همراه شده بودند در خیمه و منازل مسلمانان ریخته دست یغما
بر گشودند و زن و دختر ارباب صلاح و ناموس را که هرگز قدم از خانهای خود بیرون ننهاده بودند اسیر و دستگیر ساخته انواع
تعذیب و تشویش رسانیدند و از نقد و جنس و اسپ و فیل و یراق چندان بتاراج رفت که مستوفی خیال از عهده شمار آن
بعجز اعتراف نماید و بهمین دست برد هنگامه مخالفان رونق دیگر یافت و مظفر با خواسته بسیار و غنیمت بی‌شمار عنان
معاودت به احمدآباد معطوف داشته از غایت غرور بیدار به ارک شهر نزول ادبار نمود و تکیه بر جای بزرگان نموده
بحکومت گجرات که گوشه تنقار و تاج نهاد و درهمین روز شیک حرام نمک و اکثری از ملازمان روشناس شهاب خان
بخدمت او رفته ملازم شدند در آن کم فرصت کوتاه اندیشی بتعیین مناصب و خطابات و تقسیم جاگیر و التفات پرداخت

ودر روز دیگر آن سبک سر کم فرصت با جمعی از ارباب فضلات بمسجد جامع رفته خطبه را بنام خود خوانده و درهمین روز نسبت بمان
مطلب شیرخان فولادی که در ولایت جوناگره بروزگار بعسرت میگذرانید فرستاده او با دو بیست یا سه سوار صعلوک
آمده ملحق شده و چون خاطر او از جانب قطب الدین خان مشوش بود دبیر مابه را بجمعیت احمدآباد گذاشته خود بدانصوب شتافت
و شیرخان را با جمعی از اوباش بمقابل شهاب خان بجانب پتن فرستاده و بسر بجا از زمینداران گجرات و کمند سپاهیان آن ملک
و با ورالجهریان استقامتے بوده بامید تجمعت سوارے بهم رسانیده ملازم شدند و شیرخان فولادی شعار و در عرض دو هفته
دهچاره پانزده هزار سوار بهرکه داخل ادبار فراهم آمد و مقارن این حال لشکرے که از درگاه بکمک اعتماد خان مقرر شده بود
مثل خواجه ابوالقاسم دیوان و محمد حسین شیخ و میر ابوالمظفر پسر اشرف خان میر منشی و دیگر سپاهیان تا دو هزار سوار در پتن
بشهاب خان پیوسته و اولیای دولت قلعه پتن را استحکام داده عرضه داشتی مشتمل بر شرح سوانح بپایه سریر سلیمانی
ارسال داشتند و چون صورت حال بمسامع جلال رسید همگی توجه خاطر قدسی مظاهر بر اصلاح تنگ تنگهای آن ملک و بانهدام
ارکان فتنه و آشوب مصروف و معطوف فرموده میرزا خان خلف صدق بیرام خان را که از صغر سن در ظل عاطفت
آن حضرت تربیت یافته بود بحکومت و حراست ولایت گجرات بلند مرتبه گردانیدند و سید قاسم بارهه و سید هاشم بارهه
و شیرویه خان و ... درگاه و لون کرن و سید ... رای و درویش خان و محمد رفیع و سرمدی و شیخ کبیر که امروز بمیامن تربیت
و نوازش حضرت شاهنشاهی بخطاب شجاعت خانی سرافراز است و نصیب خان ترکمان و بسیارے از سپاهیان جان نثار
و مجاهدان عرصه کارزار همراه میرزا خان تعین شوند که از راه راست متوجه گجرات شوند و قلیچ خان و نورنگ خان حکم
شد که از راه مالوه شتافته و امراے آن صوبه را همراه گرفته خود را بسرعت رسانند و بقطب الدین خان فرمان شد که گرچه
مطمح نظر آن بود که استیصال ارباب زوال بی رسیدن کمک و امداد دیراسم از و آید لیکن بمسلک حزم و احتیاط می داشته میرزا خان
را با افواج قاهره تعیین فرمودیم که به آبیاری تیغ همت چارچمن آن ملک را از خس و خاشاک ارباب بغی و زوال پاک سازد
تا گر پیش از ورود عساکر منصوره غبار فتنه و آشوب فرونشسته باشد فهو المطلوب والا بیاورے میرزا خان کمر اخلاص خدمت
بر میان جان بسته در اطفای نائره فتنه و آشوب و استیصال ارباب زوال دقیقه فروگذاشت ننماید و از سوانح این ایام
وفات محب علی خان است بدار الملک دهلی محب علیخان پسر میر خلیفه است که مدار علیه دولت حضرت فردوس مکانی
بود و چون محب علی خان را پیری و کبرسن دریافت خاقان کثیر الاحسان آن قدیم الخدمت را از تردد و سپاهیگری و
یساق و خدمت معاف داشته بحکومت دار الملک دهلی پایه عزتش افزوده بودند و او مدتها در آنجا بفراغت و آسودگی گذرانیده
مسافر ملک بقا گشت **نهضت موکب منصور بسمت ولایت شرقیه و سیر اله باس** بتاریخ پنجم ماه
آبان الهی از دار الخلافه فتحپور نهضت موکب منصور بسمت ولایت شرقیه اتفاق افتاد و از آگره با جمعی از بندهاے
با اخلاص مقربان بزم خاص بر کشتی نشسته سیرکنان و شکارافگنان متوجه شدند سیصد نمز کشتی بجهت نشیمن خاص
و خادمان محل و کارخانجات ضروری در غایت تکلف آراستگی یافته بود و امرا هرکدام در خور حالت خویش کشتیها
ترتیب نموده بودند و حکم شد که اردوے گیهان پوی و اغرق همایون براه خشکی طے مسافت نمایند و چون پرگنه اتاوه
که بجاگیر زین خان کوکلتاش مقرر بود مضرب خیام گردون احتشام شد بلوازم ضیافت و نثار و پیشکش پرداخته سعادت
جاوید اندوخت و در کاسیه عبد المطلب خان بزم پادشاهانه آراسته پیشکش کشید و همچنین در اکبرپور راجه بیربر اسم

ضیافت فرزند عزت برافراخت و در قصبهٔ پیاک که دریای گنگ و جون بهم پیوسته و از جاهای برگزیده قابل فرصت است بحکم
مصلحت ولایت بنگاله توقف فرمود و شهرهاے که از خاک غبار بلا بر روے زمین توانند بود اساس یافت و منسوب بر آب
دو رضعی که هر دو دریا بهم آورده قلعهٔ از سنگ سرخ بطرز قلعهٔ آگره طرح انگندند و الهٰ باس نام فرمودند ذکر ظفر یافتن شاهباز خان
و شکست معصوم کابلی و دیگر سوانح اقبال در اوراق گذشته هزیمت یافتن ارباب فساد و رفتن عساکر
اقبال بجانب اوڑیسه نگاشتهٔ کلک وقایع رقم گشته چون دولتخواهان برکنار دریاے رهمود معسکر آراستند و فوجے بگوراگهات
بقصد مخاذلان فرستادند معصوم کابلی از ملک بهاتی برآمده در حدود تاج پور پورنیه که بجاگیر ترسون خان مقرر بود
بتاخت و تاراج قصبات و قریات پرداخت و ترسون خان در خود طاقت مجادله و مقاتله نیافته متحصن گشت و مخاذلان تا
هفت کروهے تانڈه دست تصرف و تسلط دراز ساختند شاهباز خان از شنیدن این خبر تکیه بر اقبال روز افزون نموده
باطفاے نایرهٔ فتنه و آشوب کمر همت بست و در اندک فرصت به دولتخواهان پیوسته تسکین این شورش نمود و معصوم خان
در جائیکه بود عنان ادبار بازکشید و چون قتلو زبان شده بود جمعے از امراے اوڑیسه را مثل شاه قلیخان محرم و صادق خان
و محب علیخان و راجه گوپال جادون و گهنکار و میر ابوالمعالی و میر ابوالقاسم پسران سید محمد میر عدل و چندی دیگر نزد خود
طلب داشت درین وقت خبر رسید که بابای بهکسے با فوجے از مخاذلان بقصبهٔ ستوس رفته و نوکران ترسون خان تاب مقاومت
نیاورده راه هزیمت سپرده اند شاهباز خان پیشتر از خود محب علیخان و قاسم خان و تیمور بدخشی و سلیم خان را تعین کرده متعاقب
خود نیز بدفع اهل ادبار شتافت و مخاذلان با فوج منقلا جنگ کرده راه فرار پیش گرفتند و غنیمت بسیار بتصرف مجاهدان عرصهٔ
فیروزی درآمد و از انجا بر سر معصوم خان یلغر کرده بر ساحل دریای جون معسکر اقبال آراست و آن سیاه بخت در برابر لشکر
فیروزی اثر پای ادبار افشرده آماده جنگ شد روزے چند برسل و رسائل و رهنمونے بشاهراه سعادت گذشت و چون
سرشت زشت او بفتنه و فساد مجبول و مخمر بود نصیحت سودمند نیفتاد و آخر بضلالت و ادبار قرار داده هنگامه نبرد آراست
جمعے از بهادران آتش غوغی در بارش تیر و تفنگ نهنگ آسا بر دریا زده کارزار کردند و باطل سران تاب مقاومت نیاورده
راه هزیمت پیش گرفتند و مقارن اینحال جمعے از دولتخواهان بکشتی گذشته بتعاقب شتافتند محب علیخان و سلیم خان مور
و چندے از تیزدستان عرصهٔ فیروزی خود را بمخاذلان رسانیده داد شجاعت و مردی دادند میرزا محمد و دوستم و چندے
از ارباب خلاف برگشته کارزار کردند درین وقت شاهباز خان رسیده دولتخواهان را قوتے پشت ساخت و بسیارے
از اهل ادبار بقتل رسیدند و قرا بعدے گرفتار گردید و بقیة السیف بصد جان کندن آوارهٔ دشت ناکامی شدند و فیل پهپانا با دیگر فیلان
و فراوان اسباب بدست مجاهدان عرصهٔ اقبال افتاد و امراے عظام بگوراگهات شتافتند معصوم کابلی با چندے بولایت
بهاتی پناه برده و جبارے با جمعے بجانب کوچ کوچ کرد و همچنین هرکدامے بگوشهٔ خزیدند و در الهٰ باس نوید این فتح مسرت
افزاے خواطر اولیاے دولت گشت روزے که شاه قلیخان و صادق خان و دیگر امرا از اوڑیسه آمده در سر سواری بشاهباز خان
ملاقات شود قضارا فیل صادق خان از جوش مستی خودسری بجانب شاهباز خان دوید و نزدیک بود که آسیبے برسد درین شورش ستاره شاهباز خان
بعبد آید و اوطاهر بنفسه سامر اشارت صادق خان کرده کینه در دل گرفت بعد ازانکه مخاذلان شکست خوردند و کارها بر وفق خواهش اولیاے دولت منتظم
شاهباز خان به صادق خان در مقام پرخاش و ناسازگاری درآمد صادق خان تاب همراهی نیاورده از لشکر
فیروزی اثر جدا شده روے امید بدرگاه سپهر اشتباه نهاد از سوانح هزیمت یافتن نیبر خان فولادی چون مظفر احمدآباد

را حضرت بخشند و شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان و سائر بنده ها در تهیه فراهم آوردند راول به غلام شیرخان فولادی
در قصبه پتن ماند غبار شورش برانگیخت و بیگ محمد توقبائی که در آن نزدیکی بود جنگ مردانه کرده او را شکست داد شیرخان
از شنیدن این خبر حسین خان داماد خود را با فوجی به سر او فرستاد و از اولیای دولت محمد حسین شیخ و خواجه نظام الدین احمد بخشی و
میر ابوالمظفر و سید یوسف السکندر را با جمعی از بهادران اخلاص نهاد به کمک او تعیین فرمودند نیم تاب مقاومت نیاورده بازگردید
توقبائی تیره بختی نموده خود را به مخالفان رسانید و بین الفریقین جنگ سخت در پیوست و درین وقت نظام الدین احمد بخشی
با دیگر بندها رسیده مخالفان را منهزم ساختند و از سنوح این واقعه شیرخان با فوج آراسته خود متوجه عرصه نبرد شد اعتماد خان با
شهاب خان در تهیه توقف کرده شیرخان پسر اعتماد خان و دیگر بندهای جان نثار را به مدد نظام الدین احمد نامزد فرمودند و فرستادها
در هنگامی که دسته سپاه مخالفان رسیده عرصه کارزار را به فروغ تیغ آتش بار روشنی بخشیده بودند و از جانبین کوششهای
مردانه به ظهور پیوست و بیمن اقبال خاقان گیتی ستان حسین خان داماد شیرخان جانفشان شد و شکست بر مخالفان
افتاد و اولیای دولت کوس فتح و نصرت بلند آوازه ساختند و مژده این فتح نیز در اله باس به سامع جلال رسید از سوانح
فرستادن زین خان کوکلتاش و راجه بیربر به آوردن راجه رامچند است از زمینداران عمده هندوستان است پیش از این
بیربر به نام پسر کلان خود را به ملازمت درگاه فرستاده اظهار اطاعت و فرمان برداری مینمود لیکن از فرط توهم و بیمناکی
بخود قرار آمدن نمی یارست و او چون اله باس مخیم اردوی کیهان پوی گردید فوجی بمالش او نامزد شد پسر او بوسیله مقربان
درگاه به عرض رسانید که اگر از بندهای روشناس برای آوردن او تعیین شوند به آرامش جمعیت خاطر متوجه آستان بوس خواهد شد
لاجرم به التماس او زین خان و راجه بیربر به استمالت او دستوری یافتند و هم درین ولا به عرض همایون رسید که جباری از ولایت
کوچ بکوکمایش آمده و جمعی از مفسدان واقعه طلب فراهم آورده تلج پور پرگنه را متصرف شده و از انجا به دار الملک پانده عنان
تصرف از شیخ فرید بخاری در رسید و آن فتنه سرشت تاب مقاومت نیاورده خود را به گوشه کشید و شیخ تلج پور پرگنه رفت و
آن حدود را از آسیب مخالفان محافظت نمود از سوانح آمدن خان اعظم میرزا کوکه به درگاه والا از آن تاریخ که خان اعظم از
بنگاله عنان معاودت معطوف داشته در حاجی پور بسر میبرد و چون موکب اقبال به اله باس پیوست روی امید به قبله
آستان نهاده سعادت زمین بوس دریافت و مقارن این حال سعید خان از سنبل آمده به سجده اخلاص جبین سعادت
روشن ساخت چون در ایام برسات دریای گنگ طغیان سر مینمود و از صدمه آن مستوطنین اله باس آسیب میرسید
حکم شد که بندی در پیش آن اساس نهند که در طول یک کروه و در عرض چهل ذرع و ارتفاع آن چهارده ذرع بوده باشد و
در اندک فرصت به حکم اشرف صورت انجام یافت نهضت موکب منصور به دار الخلافه فتح پور چون خبر
شورش گجرات به سامع جلال رسید و خاطر از انتظام ولایت بنگاله به خوبی اطمینان یافته بود رای جهان آرا بران قرار
گرفت که به دار الخلافه رسیده متوجه یورش گجرات باید شد درین وقت خبر کشته شدن قطب الدین محمد خان شورش افزای
خواطر ارباب اخلاص گشت تفصیل این اجمال آنکه هر چند دران ملک غبار فتنه و آشوب مرتفع گشت قطب الدین محمد خان
از خواب غفلت بیدار نشده و نکرده و تنخواه الکای ... بودند نوشتند که وقت تردد و جانفشانی است و با این استعداد و سامان
دلگیرین ترتیب آن حضرت شاه را اسیر شده اگر به دفع اعدا کوشد دولت به خود از مدد خود ننگی نام ازل و ابد سازند قالوست
چون وقتش برآخر رسیده بود ریح آبهای جوار از کار رفته فرصت از دست داد و چون از پیشگاه خلافت فرمان خطاب آمیز رسید

از گران خواب غفلت بیدار نشده چون کار از دست رفته بود بیچاره کار بر پرداخت سعید با دل ازرده و خزینه تکند و قلعچیان زر بخاطر
را نسبت بیارست نمود و سبب آنکه قلعه بهروچ را استحکام و بود سرپرستیان قرار حال خود ترتیب نموده بتقابل غنیم شتافت و میر
یوسف خان و میرک مغل و بسیاری از فوج او غنیم در آمدند قطب الدین خان با جمعی از خاصان خیل خود دلا به بوالرپه قلعه
بیرون که نخست فیصل ان سبب عاقبت قدم جراءت پیش نهاده بجا صره پرداختند قطب الدین خان را جمعیت یا ده سی سکر و دوا
بایت قلعه و لشکری که بجان و مال داشت در راه اخلاص خود را فدا انساخت کسان فرستاده پیغام گذارد که اگر مرا
بجان و مال امان دهید بزیارت خانه مبارک متوجه میشوم بعد از ملاحظات بسیار قول گرفته برآمد بجهت این دو روز جهان
مستعار دل نگرانی بمال و اسباب عاریت حقیقی و ننگ بی حمیتی بر خود پسندید و آبرو را که قطره از آن بعالمی ارزد در بر ابر
ذلت ریخته بملاقات مظفر شتافت آن کم فرصت فی الفور او را گرفته با جلال الدین مسعود خواهر زاده او بسفر ملک نیستی
گردانید و خزینه و سامان فراوان از نقد و جنس بتصرف او در آمد بعد از آن کس نزد منکو قطب الدین فرستاده بجنید او را
خواستگاری نمود این الفت رشت دختر را از پدر داده عزت خود را انگاشت مصرع چه مردی بود کز زنی کم بود و از آنجا
بمحاصره قلعه بهروچ پرداخت خواجه عماد الدین حسین در قلعه بود برآمده او را دید و کوتوال قلعه کلید را سپرد در راه سلامت
پیش گرفت و بهروچ را متصرف شده بکنبایت شتافت و آن معموره را تاخت و تاراج نموده رعیت آزار و خواجه گیری
پیش نهاد خود ساخت چون عرض این سوانح از عرایض دولتخواهان بمسامع جلال رسید یورش بگجرات را پیش نهاد
همت فرموده از اله باس کوچ نموده خان اعظم و دستور بسیاری یافت که بزودی سامان نموده خود را بدرگاه رساند و جاگیر
او در ولایت کرور ایسین تنخواه شد و سعید خان را بمنصب سه هزاری سرافراز ساخته حاجی پور پتنه و آن نواحی بجاگیر
مرحمت فرمودند رزم آرائی میرزا خان با سلطان مظفر گجراتی و ارتفاع رایات فتح
و ظفر بعون ملک وادگر چون بسیاری از اوباشان و لقمه طلبان و بدسگالان فتنه دوست گرد نمود فراهم آمدند و خواجه
قطب الدین محمد خان و باغ اورا تباه ساخت در احمد آباد مجوده کاسه نشست و آنها که در بتن بودند خبر نزدیک رسیدن
میرزا خان را یافتند و بسیاری از امیران عرضه کار زار شنیده خواجگی طاهر پسر خواجه عماد الدین حسین را پیشتر فرستاد و حقیقت کار طلائع
بخشید نمود او در سیر متعجبیت میرزا خان پیوسته آنچه گذشته بود معروض داشت میرزا خان از فرط دانائی معاونه قطب الدین
را بیگانان ظاهر ساخت و سران سپاه را حاضر آورده کنگاش طلبید هر کس در خور همت خویش سخنی گفت آخر الامر برین
قرار گرفت که به اقتضاء اقبال روزافزون گرم چسپان شتافته بجنگ مبادرت باید نمود و به این عزیمت ترتیب افواج نموده
قدم همت پیش نهادند در قول میرزا خان جان در کوش خان سلطان را قرار داده میر ابوالمظفر میرزا قلی مغول شیخ محمود مغول
قراجر سی و جمعی از میارزان با همت افشرده و در برانغار شیروبه خان محمد حسین شیخ و ابوالقاسم بینا و بیگ فیروز و
میر هاشم میر صالح و چند سی ار مردان کار قرار یافتند و در جوانغار موته راجه رای تلسی داس جادون بجادیوره رای این داس
زمیندار ایدر و دیگر دلاوران مقرر گشتند در هراول بانیده خان مغول سید قاسم سید هاشم بارهه رای لونکرن راجه ادوی سنگه
سید بهادر سید شاه علی سید نصر الله سید کرم الله و بسیاری از هزبران بیشه شجاعت رزم طلب گردیدند و در التمش مید سنگه
راجی رام جادو راجه مکتمن خواجه رفیع نکمل بیگ شهباز بیگ سرمدی نصیب ترکمان دولتخان لودی سعید خان گرای شیخ اویس
شیخ زین خضر آقا و گروهی نامزد شدند و طرح بخواجه نظام الدین احمد بخشی میر ابوالمظفر میر معصوم بکری بیگ محمد توقبائی

ترتیب آنکه میر شرف الدین با سپاه فوج و دیگر جوانان رزم طلب بجرئت بیان بهادر در آن رنگ با جمعی بقراولی تعیین شده و فوجها را
نمایان ساخت جنگجویی آن استکمال خفیه روبروی بعرصه کارزار نهادند مظفر با لشکر بیا صفوف آراسته و با آثار ترتیب داده
در برابر آمده بهادر را با دیگر الکات النفس با سکمی پیش فرستاده و در عثمان پور که متصل شهر احمدآباد است رزم طلب گشت میرزا خان
از روی تهور پیغام ... ساخت که در زمان تاریخ بذات اقدس متوجه استیصال اعدای دولت شده ایم زینهار در مبارزت تعجیل
نمایید از پند و نصیحت ایشان را قوت دیگر شد در ارکان همت مخالفان تزلزل تمام راه یافت و چون میرزا خان از درگاه تعیین
شده بود و بکمک لشکر مالوه را بکمک رسانده میرزا خان جنگ را روزی چند در عقده توقف انداخته بجانب سرکیچ عزیمت نمود و به
تاریخ ... بآن سرزمین رسیده و محل مناسب جای جنگ اختیار فرموده یکطرف شهر و محلات واقع شده و طرف دیگر ...
استوار گردانید مخالف جمعی به اراده شبخون آمده ناکام بازگردیدند و چون صیت رسیدن موکب اقبال و آمدن لشکر مالوه گرم بود
مظفر فرصت را غنیمت شمرده بجنگ پیش دستی نمود ناگزیر فوجها آراسته بتقابل شتافتند و در میان جنگی واقع شد دلیران ...
... جلودی نمودند و در وقت گرفتن فوج هراول دلهتش ترتیب ساقط گشت بهادران لشکر منصور با مخالفان در آویختند
داد دلیری و جانفشانی دادند سید هاشم بارهه بنقد جان حیات جاوید خرید پیش ازین در خواب دیده بود که ... کشته
... زدند و خون بسیار ازو ... کرد دریوقت چون نیک ملاحظه نمودند ... زخم به او رسیده بود و بمقارن اینحال خضر آقا ...
جان نثار شده و از بهادران فوج التمش و هراول هر کس بطرفی افتاده با غنیم در آویختند و بغایت جنگ سخت در پیوست میرزا خان
با سیصد جوان و صد زنجیر فیل قدم همت برجا داشته نظاره نیرنگ اقبال مینمود و مظفر با پنج شش هزار سوار عرصه غرور و پندار
در برابر ایستاده بود و چون از افواج غنیم آثار غلبه و تسلط ظاهر شدن گرفت بعضی از هواخواهان خواستند که بر جلوی میرزا خان
دست زده از عرصه نبرد بر آرند و بعضی را از ناصیه حال کوتاه همتان ظاهر بیست دریافته باعتقاد اقبال بیزوال خاقان
گیتی ستان عنان مدارا از دست داده توسن همت برانگیخت و فیلان مست صف شکن که در پیش فوج داشته بود افواج ...
شکسته هر کدام چون گردبادی بعرصه کارزار درآمدند مظفر عنان ثبات و اختیار از دست داده راه بیهمتی پیش گرفت
جمعی همراه او از راه محمودآباد بصوب دریای مهندری شتافتند و هر گروهی بطرفی آواره دشت ادبار شدند و بسیاری
بر تیغ بیدریغ بر خاک هلاکت افتادند چون روز به آخر رسیده بود متعاقب گریختگان نیارستند کرد و در حد دکوره و کهانم پور
بشارت این فتح سامعه افروز اولیای دولت ابد قرین گشت و خاقان ستوده خصال سجدات شکر این موهبت تازه بتقدیم
رسانیده بندهای جانفشان را که درین فتح مصدر خدمات شایسته شده بودند به انواع نوازش و اقسام مراحم سرافراز
و ممتاز ساختند و میرزا زین خان سعادت زمین بوس دریافته آمدن راجه رامچند را بعرض بندهای پایه سریر سلیمانی
رسانید و حکم شد که در آتاوه بوده برافقت او متوجه درگاه والا شود و بتاریخ چهارم اسفندارمذ ماه الهی دار الخلافه فتحپور
نور و موکب منصور محسود بلاد روی زمین گشت و بمقارن اینحال راجه رام چند بقدسی آستان رسیده سعادت زمین بوس
دریافت و از پیشکشهای او لعلی بیش بها و یکصد و بیست زنجیر فیل بعرض قبول افتاد و قلعه و ملک و دیگر پیشکشها را به او بخشیدند
و در میان چند روز صد و بکراس اسپ به انعام او مرحمت شد و از سوانح کشته شدن محمد زمان پسر عم میرزا یوسف خان و
تفصیل این اجمال آنکه محمد زمان نیز بسر راجه جانبا که از زمینداران عمده صوبه مالوه است لشکر کشیده بود و پیشکشهای ازو ...
... فرستاده بندگی ... بتخواه قبول نمود و دفعه دوم باز فوج آراسته بسر او رفت و تاخت و تاراج قصبات

و قوبات پرداخته از راه نامتعارف عنان معطوف داشت راجه تا او بازیافته سرکوبش را آماده گرفت چون درآن اثنا این خبر دوردر
نهایت بی‌پروائی بپیرت خود را جمع نقد اشفته ساخت و به اندک زد و خوردی به رجا که بلاک افتاد و هزیمت یافتن
سلطان مظفر گجراتی مرتبه دوم چون اولیای دولت رایات فتح و نصرت برافراختند مظفر شکسته بال و پر آواره و
هزیمت شده روز دوم قلیچ خان و شریف خان و نورنگ خان و تولک خان و دیگر سپاه صوبه مالوه با عساکر فیروزی آمیز
پیوستند مظفر گنبایت رفته از سوداگران و متوطنین آن مصر جامع زرها گرفت و بدین دستمایه بسیاری از اوباش طلبان فتنه
دوست را بر گرد او فراهم آمده بهایانیز او را صاحب زاده شمردند و ستی در انبشته غادات سپاهی پیش گرفتند و مجددا هجوم عام شد و
چون این خبر میرزا خان و سران دیگر رسید رایها بدین قرار گرفت که قلیچ خان و نورنگ خان با فوج تازه روزی که از
مالوه آمده بدفع اعدای دولت همت گمارند میرزا خان از فرط کارطلبی بودن شهر را لائق نشد و سید قاسم را که زخمی بود با چندی
از منصب داران بحراست شهر احمدآباد گذاشته عزیمت دفع ارباب فساد پیش نهاد همت ساخت مظفر سید دولت را با گروهی
بصوب دولقه فرستاد و دلیران رخنیار آن ملک مصطفی شروانی را بجانب محمودآباد دوان ساخت و چون عساکر اقبال بده کروهی
رسید آن بخت برگشته بصوب قصبه که نبگاه اجل بر پا و زمین دار است شتافت میرزا خان از قصبه برود تولک خان را
جدا ساخته بر سر سید دولت فرستاد و خود با دیگر امرا بر سر مظفر رفت و مخالفان در برابر آمده به هزیمت طلب گردیدند و از جانبین
کشش و کوشش بسیار شد چون اقبال روزافزون خاقان ربع مسکون همه جا و همه وقت قرین حال دولتخواهان است
نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم مخلصان وفا کیش وزید و مفسدان برگشته روزگار روی بوادی فرار نهادند و تولک خان نیز
فتح کرده به لشکر منصور پیوست و مظفر از آب نربده گذشته بجگیه کوه جانیه که از احمدآباد شصت کروه است عنان مسارعت
باز کشید و امرای عظام در قصبه نادوت معسکر اقبال آراسته عزیمت استیصال او پیش نهاد همت ساختند و از منزل
مذکور ترتیب افواج نموده با دل قوی و خاطر خرسند بدفع اعدای دولت پرداختند و آن برگشته بخت درین عرصه مردی سر خجلت
زده ادبار شد و بهادران نصرت قرین داد شجاعت و دلاوری داده کوس فتح و فیروزی بلند آوازه گردانیدند و درین جنگ
قریب دو هزار کس علف تیغ انتقام شده با نصد کس اسیر پنجه تقدیر گشته مسافر راه عدم گردیدند چون این نوید تازه بمسامع
جلال خاقان ستوده خصال رسید میرزا خان را بخطاب والای خانخانانی و منصب پنجهزاری پایه عزت افزودند و دیگر
بندها نیز و بهره وری شناسایی و بستگی خدمت به نتایج نیک سرافرازی یافتند **آغاز سال بیست و نهم از جلوس ابد قرین**
شب چهارشنبه هشتم ربیع الاول نهصد و نود و دو هلالی بعد از انقضای چهار دقیقه از شب مذکور آفتاب عالم افروز بشرف
خانه حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و سال بیست و نهم از ابتدای جلوس خاقان وافر الاحسان بمبارکی و فرخی آغاز
شد و درین روز مسعود زمان محمود خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از حاجی پور رسیده دولت آستانبوسی دریافت و در
عنفوان این سال فرخنده فال ضابطه تاریخ الهی رواج افزوده و در دفاتر ثبت فرمودند از سوانح آمدن میرزا بیگ قاقشال
و دیگر ملازمت پیشگان بنگاله چون شهباز خان فیروزی یافت و صادق خان متوجه درگاه شد میرزا بیگ و وزیر جمیل و
خالدین و فرخ پور علیق که از تقصیرات گذشته ندامت گزیده به دولتخواهان پیوسته بودند بمرافقت صادق خان روانه درگاه
گردیدند چون حقیقت بعرض اشرف رسید حکم شد که موهن داس بیراک چوکی شتافته صادق خان را بحکم اقدس برگرداند و نامبردها
را بخواهش غیر روانه امیدوار ساخته بدرگاه همایون بیارد و موهن داس گرم جیپایان رفته در تانده بصادق خان پیوست

صادق خان بموجب حکم عمل نموده زاهد پسر کلان را بجهت دلاسا و تسلی او بدرگاه فرستاد و درین تاریخ بتوجه مسند آسمانی
عنایت جلت از ناصیه احوال او دوده آمد از سوانح جان نثار شدن ترسون خان در بنگاله چون شهباز خان معصوم خان را شکست داد
از پی او بملک بهاتی شتافت عیسی زمیندار ازانجا با لشکر بسیار بکمک او پای ضلالت افشرد و ترسون خان حسب الحکم شهباز خان
بافوجی ازان و دیگر روسای جهت عرصه کارزار نهاد و معصوم خان او را کم جمعیت یافته بر سر او زور آورده با آنکه همراهان او توفیق
همراهی نیافتند بمعدودی پانزده کس با ترسون خان مانده بود مردانه وار ایستاد و فریدون حسین و یار علی که نسبت خویشی با او داشتند
جان نثار شدند ترسون خان کوششهای مردانه کرده زخمی بدست غنیم افتاد معصوم خان هرچند از راه ملایمت خواست
او را بنفاق خود راضی سازد چون با اخلاص درست به این درگاه داشت با سفید مویی بسیاه رویی راضی نشد و در جواب
جوابهای درشت گفت آن بهیر انجام کارش به انجام رسانید و در پیرانه سر نیکنام ازل و ابد شد از سوانح ایام این
ایام شورش بدخشیان است و تفصیل این اجمال آنکه از بدخشیان نفاق سرشت میان میرزا سلیمان و نبیره او میرزا
شاهرخ غبار فتنه و فساد برانگیختند و عبدالله خان اوزبک قابو یافته عزیمت تسخیر بدخشان پیش نهاد همت ساخت و چون
میان ایشان منافی بود و پدر و نفاق و حسد استیلا داشتند ملک بدخشان بی محنت و تعب بآسانی و رایگان بتصرف اوزبک
درآمد و میرزایان سر بصحرای ناکامی و بینوائی نهادند و میرزا محمد حکیم از همسایگی اوزبک با قرب جوار با مثل عبدالله خان یاد
مضطرب و متلاشی شده صورت حال را بپایه سریر سلیمانی عرضداشت نمود و فرمان شد که چون میرزایان سررشته خلاص
و نیکو بندگی از دست داده بودند نتایج کردار ناهنجار بر روزگار ایشان عاید شد هرگاه آن فرزندان ظاهر و باطن خود را بفروغ
اخلاص آراستگی بخشند و ظهور اینمعنی بود و نزدیک بپرتو التفات سرآمد ملک او را از آسیب مخالفان محفوظ و مصون خواهد ماند
بلکه دیگران از آن در حساب خواهد بود و اگر اراده باطل پیرامون خاطر آنها گردد یکی از فرزندان جوان بخت را با لشکر گران
و فیلان مست صف شکن و خزینه وافر و توپخانه فراوان بکمک او نامزد خواهیم فرمود و مقارن این حال نوشته
دیگر رسید که میرزایان بحال تباه پناه به این درگاه آوردند و حکم شد که میرزایان را بنوازش خسروانه مستمال و امیدوار ساخته
روانه حضور سازند و خود آسوده حال بوده غبار تفرقه و اندیشه پیرامون خاطر راه ندهد از سوانح درآمدن قتلو در سلک
در سلک دولتخواهان و مجملی ازین مقدمه آنکه چون شاهباز خان با جنود ظفر قرین بصوب ملک بهاتی شتافت یکچند
بابزید خان و دیگر دولتخواهان در حدود بردوان بچاره کار قتلو پرداخت درینوقت صادق خان بلشکر منصور پیوست
و کار بار از روی دیگر پیش گرفت قتلو تاب مقاومت نیاورده بجانب اوڑیسه شتافت و امرا بتعاقب همت گماشتند و او
جنگل و بیهم پور را پناه ساخته از راه عجز و زاری درآمد و وکلای خود را نزد امرا فرستاده التماس نمود که اگر ملک اوڑیسه
را بمن بازگذارند در سلک دولتخواهان درآمده برادرزاده خود را با پیشکش لایق بدرگاه سپهر بستم چون از امتداد یورش و
کثرت قطره و سوار بسی محنت و تعب بحال سپاه راه یافته بود ملتمس او نیز صورت معقولی داشت سران سپاه قبول آنمعنی
نمودند او برادرزاده خود را با شصت زنجیر فیل و دیگر نفایس برسم پیشکش ارسال داشت و امرا برادرزاده او را با پیشکش
بمصحوب شیخ ابراهیم فتحپوری روانه درگاه سپهر بارگاه نموده هر کدام بجاگیر خود شتافتند و از بدایع وقایع آنکه روزی آنحضرت
در میدان چوگان تماشای جنگ فیلان مشغول بودند ناگاه فیل دل چاچر که در تندی و بدخوئی و آدم کشی نظیر نبود
برداشت بقصد پیاده دوید و در فضای تنگ پیاده را گذاشته راجه بیربر را پیش می انداخت و نزدیک بآن رسید

اینجا بود تا مجموع الوقوع گشتند آن شیر بیشهٔ شجاعت و دلیری ستاره و به ما نصت و بهادری ترس سنگ خواهم را انهار نمکخوید ومیان راجه
دان فریب بیک دستے آید و با این بهیر راجه از سبب او جان بهیر و فیل فیلے چند در پے آن حضرت رسید و بازی بسته
اینها گرفته و از آمد و درین ایام نامزدے خان بدخشی و سلطان خواجه نقشبندے که بسامان ترتیب و جوهر شناسی آن حضرت
بر رخیده امانت ترتیبے و قضا هدایت بود و به اجل طبیعے درگذشتند و بهر این واقعه بجا طرف دستے رضا سر گرانبار ساخته گردیده
تقارن این ایام باقی خان برادر ادهم خان بهیر و دیعت حیات سپرد و از ایزد حرم بخش بعد بیرام مرزش رضای اندو
مواریش و بخوبی یاد شاهید و امیر را حقیقت از سوانح فرستادن خان اعظم میرزا کوکه بصوب بنگاله و چون از صوبه بنگاله و بهار آمده
در آگره اين به دولت زمین بوس سرافراز گشت سرکار را بسبین وکره بجاگیر او مقرر شده بود و درین تاریخ به الصوب رخصت
یافت از سوانح ملک گجرات آنکه چون خانخانان به احمد آباد آمده و بهت بهوری ملک و ولایتی زمین و بستان گماشت
مظفر شکسته حال و پریشان کاهی کوه و گاه بجلد به آمده بصوب پتن روانه شد و محمد حسین عابد و میر یوسف و میرک افضل
و عبدالله و محمد حسین و دیگر بقصد بوند و عیار شورش بر انگیختند خانخانان توجهی بسر کردگی شاد مان بیگ و مقصود آقا
پیر مظفر فرستاد و در قتاب مقاومت نیاورده بجانب ایدر شتافت و از آنجا بکاتیواره و از کاتیواره به بندر گوگه رفته
آواره و وقت ناکامے گردید و فوج دیگر بسرداری خواجه نظام الدین احمد و میر ابوالمظفر و دیگر امرا به قمع مفسدان که اصناف
ایشان قوم گشتند نامزد فرمود و چون این فوج به دولقه رسید هنگامه مخالفان پراگنده شد و هر کدام بجائی تباه و لاچار
آواره گردیدند و شیر خان فولادی زمین دار بگلانه پناه برد و راجه بگلانه خواست او را مقید ساز و اینمعنی را در یافته
آنچه با خود داشت تمام را گذاشته خود را به دکن انداخت و چون قلیچ خان و نورنگ خان و قطب خان و شریف خان
با سایر لشکر مالوه قلعه بروچ را محاصره داشتند و از بیچ راه فتح الباب نشد خانخانان شهاب الدین احمد خان را با فوجے
از مردم تازه زور بدان صوب فرستاده سفر کار بروچ را بجاگیر مشار الیه مقرر فرمود درین وقت یکی از سند و نگهبانان از قلعه
بر آمده بشهاب خان گفت که مردم قلعه از محاصره بجان آمده اند اگر مجاهدان اقبال ازطرف دروازه روی همت نهند برادر
دیگر نگهبان من دروازه را بکشایند و این عقده بسهولت کشاده میشود و چون از سخن او بوی صدق و راستی می آمد فی الفور
ازین طرف دروازه شتافتند و بهادران و دستور فتح قلعه بسهولت و آسانی میسر شد نصیر بهزار جانکندن خود را بدر انداخت
و چرکس با بسیارے از اهل ضلالت علف تیغ خون آشام گردید چون راجه بیربر در دار الخلافه فتحپور بسامانی تکلف سا
التماس ضیافت نمود آن حضرت سرافرازے شنید و خود منظور داشته باین نوازش خاص پایه قدر او را از همگنان
افزودند و راجه بیربر جشن علی ترتیب داده بلوازم نثار و پیشکش پرداخت از سوانح بنگاله آنکه چون شهباز خان کنبو
بهاتی شتافت معصوم خان عیسی زمیندار پیغام گذارد که اگر گوشه عافیت را طلبگارے باید حرامخواران را از حدود متعلقه
خویش اخراج نمائی او از راه ملایمت درآمد چندے بحرف و حکایت روز گذرانید و چون معلوم شد که زبان با دل او
آشنایی ندارد و کار بجادله و مقاتله افتاد و هفت ماه پیوسته جنگ میشد و همواره فتح و فیروزی قرین حال دولتخواهان
بود تا آنکه موسم برشکال بمیان آمده تمام روی زمین را آب فرو گرفت غبار تفرقه بر روی عزیمت دولتخواهان نشست
شهباز خان از غایت غرور و خودرائی با امرا سلوک نالائم پیش گرفت و سررشته مدارا از دست داده و مدار بهره در
میاوه گری نهاد و در بیوتت سید حسن شهانه دارد تا که جنگ بے صرفه کرده بدست مخالفان افتاد و عیسی بمیلیکجی او

عروج آتش فتنه گشت همچنین قرار یافت که تا باشد سررشته خدمتگاری را نگاه داشته بندگی را از دست ندهد و در بند بسیار کام دلی از شهباز خان
بادشاهی بهم رسد و اگر نه باشند معصوم را نوازد که مطلقه سازد و از نفایس آن دیار برسبیل پیشکش روانه درگاه سازد و عساکر اقبال
خان اعظم و دیگر معطوف داشته دست تصرف از ملک او کوتاه دارند امرا که از تیغ برّان شهباز خان زخمهای کاری داشتند
[illegible] فتنه انگیزی او را از اندیشه صلح نادم و پشیمان ساختند شهباز خان چون دید که از سه جانب آن قرار داد بظهور
نرسید [illegible] آشوب در آمد و قرار جنگ داده و امرا از خبث باطن آتش فتنه مشتعل ساخته بیگانه وار برگشته کار از انتظام
گذشت شهباز خان را درستی کار نبود انگاشتند اول محب علیخان پی جنگ بر خاسته روان شد همچنین دیگران هم [illegible] حرم
[illegible] شهباز خان از روش سلوک امرا [illegible] گزیده بگرد آوردن [illegible] لشکر
[illegible] دارالملک تانده روان شد خزینه و اسباب او تمام بتاراج رفت [illegible] سید محمد
[illegible] شیخ محمد غزنوی [illegible] لشکر را پای استقامت از جای رفت و بعد از
[illegible] شهباز خان [illegible] عنان معطوف داشته شکست خود را [illegible]
[illegible] اتفاق [illegible] دارالملک تانده رسید و وزیر خان [illegible]
[illegible] شهباز خان موافقت و معاونت [illegible] سر رشته [illegible] از دست رفته بود چون [illegible]
[illegible] جلال [illegible] صادق خان [illegible] شده که سعید خان
و دیگر جاگیرداران صوبه بهار و بنگ را با لشکر پیش بمحق ساخته بدفع اعدای دولت یکدل و یکرنگ گردانند و فرامین عتاب آمیز
بنام شهباز خان و دیگر امرا صادر شد که از بد سلوکی و ناهنجاری گذشته ندامت گزیده بعد ازین اغراض نفسانی را در خدمت
صاحب راه ندهند و رخ زرد خود را بگلگونه فتح رنگین سازند [illegible] تیغ آبدار [illegible] و شرمساری انگشت نمای روزگار
نشوند در [illegible] تاریخ [illegible] بالتماس ضیافت [illegible] جشن عالی ترتیب داد و خاقان کثیر الاحسان سرافرازی [illegible] بخشی
آن بنده [illegible] خدمت را منظور داشته بمنزل او تشریف ارزانی فرمود بتاریخ بیست و چهارم آذر [illegible]
[illegible] جعفر بیگ بخدمت بخشی گری لشکر مقرر شد و لشکر منصور [illegible] آمده [illegible]
[illegible] دشوار [illegible] روز [illegible] تاریخ
[illegible] بانو بیگم [illegible] وجود آمد امید که قدمش برین دولت فرخنده و میمون باد ذکر آمدن شاهرخ میرزا بدرگاه سلاطین پناه
در اوراق پیش نگاشته کلک بیان گشته که میرزایان با هم در آویخته خانه برانداز دولت خود شدند بالجمله چون
میرزا حکیم [illegible] کابل [illegible] میرزا شاهرخ بران شد که بملازمت میرزا سلیمان شتافته پیمان یکجهتی تازه سازد و میرزا
سلیمان [illegible] برین معنی راضی نمیشد بعد از گفت و شنود بسیار قرار یافت که اوزبک سلطان حاکم حصار که [illegible]
دوستی با این سلسله دارد [illegible] میرزا [illegible] و درمیان آب آمویه از یک جانب میرزا سلیمان و از طرف دیگر
میرزا شاهرخ آمده بیکدیگر ملاقات نمایند و نفاق را بوفاق مبدل ساخته صلح و صلاح درمیان آرند چون میرزا سلیمان
بکنار آب رسید از غایت بیم تا جایی که قرار یافته قدم جرات پیش نهاد و نزدیک بود که فتنه انگیزان واقعه طلب [illegible]
[illegible] میرزا شاهرخ شوند [illegible] از سعادت منشی و خیر اندیشی قدم جرات پیش گذاشته جد بزرگوار خود را ملازمت [illegible]
[illegible] میرزا سلیمان شتافت بنیان دوستی و اخلاص را [illegible] العهد و پیمان استحکام داد و از خدمت میرزا دستوری گرفته

عنان بسته و ریش عطوفت داشت و میرزا سلیمان بکولاب روانه شد و بعضی از ضعف آن خانه برادر زاده کمتر بوده فی رای میرزا آنطرف
ساخته اراده پادشاهی دور از کار پیش نهاد خاطر ساختند و مجددا گرد شورش و آشوب بر انگیخته گردانیده بودند میرزا سلیمان پیغام گذارد که
مهر علی و جهک و میر عماد را سپارد یا از پیش خود آواره سازد میرزا شاهرخ نشنود آخر راضی شده و با میر عماد را رخصت نمود و
آنها بکابل شتافتند و میر عماد در گوشه ناکامی نشست درین وقت محمد قلی شغالی که پدرش علیه آن ملک بود از پیش میرزا شاهرخ
بخدمت میرزا سلیمان پیوست بعد از چندی مهر علی از کابل بملازمت میرزا شاهرخ آمد میرزا سلیمان پیغام فرستاد که اگر رضامندی
او طلبکار است مهر علی را روانه حضور سازد میرزا شاهرخ او را بهمراهی محمد بیگ بخدمت میرزا فرستاد میرزا محمد بیگ محمدی را
نوازش ساخته و مهر علی را محبوس گردانید شیخ بابای ولی را که در لباس درویشی بهمه کاره هیچ کاره بود نزد میرزا شاهرخ
فرستاده پیغام گذارد که در وقت آشتی قسمت ملک محمد قلی و محمد بیگ و مهر علی نزد او بودند اکنون لائق و مناسب آنست
که پاره از ولایت را در حصه من بفرستید تا بخرج این مردم کفایت کند میرزا شاهرخ در جواب گفت که مروت و مهربانی
مقتضی این اراده باشد و دور از حساب نیست مناسب آنکه این مردم را که اگر از پیش من رفته اند باز نزد من فرستید تا بیدا
راه شود میرزا سلیمان ازین سخن برآشفته بعزم جنگ شتافت و میرزا شاهرخ نیز از شورش جوانی ترتیب آلات قتال
نموده در برابر آمد و از حد و دریتاق عرضه داشت مشتمل بر عجز و ملایمت ارسال داشت که شاید کار بجنگ نرسد و داغ لعنت
بر جبین حال او نماند نزدیک بود که میرزا سلیمان نیز بفتح این کار رو آرد سید عنان معاودت معطوف دارد لیکن ارباب فساد
مقدمات باطله پیش نهاد خاطر او ساخته آتش افروز فتنه شدند و بی اختیار قرار بجنگ یافت و از آنجا که عهد شکنی نتیجه ارد
میرزا سلیمان بخجلت زده هزیمت گشته بحصار پناه برد و میرزا شاهرخ از تعاقب عنان باز کشیده بضبط ملک و نسق
ولایت پرداخت کولاب را بمحمد زمان پسر کلان خود داده مهر علی را اتالیق گردانید و خود بقندز آمد میرزا سلیمان از
اوزبک خان حاکم حصار کمک گرفته به بدخشان شتافت میرزا شاهرخ نیز ترتیب اسباب نبرد نموده نخست فوجی را بسرکرد
تنقربای بیشتر روانه گردانید و بیاوری لشکر کولاب با میرزا سلیمان جنگ کرده شکست دادند میرزا ناکامی بحصار مراجعت
نمود درین مرتبه حصاریان کمک نکردند و از آنها نا امید شده خواست که در لباس دوستی اسباب دشمنی سرانجام دهد بخلاف
با چندی از اوزبکان بحوالی بدخشان آمده حرف آشتی در میان آورد و میرزا شاهرخ باین معنی راضی شد و قرار یافت
که در بها بجای اول باهم ملاقات نموده روابط اخلاص دوستی را بعهد و سوگند استحکام دهند میرزا شاهرخ بموجب قرارداد
شتافت و میرزا سلیمان جرات برآمدن ننموده پیغام فرستاد که شما تا اینجا بیایید میرزا شاهرخ ازین ادا بوسی عذری یافته
عنان باز کشید درین وقت والده میرزا شاهرخ نقاب گزین خلوتکده نیستی شد و از رفتن آن عاقله میرزا بجو ورای نهاد
و بیدلاسائی سپاهی و ضبط ملک کمتر پرداخت میرزا سلیمان نزد عبدالله خان فرمان روای توران رفت و در آن حال
عبدالله به تسخیر تاشکند لشکر کشیده بود و میرزا اسکندر خان پدر او ملاقات نمود و صحبت خوب برآمد عبدالله خان از استماع
این خبر جمعی تعیین فرمود که میرزا را تا آمدن او نظر بند دارند میرزا ازین حال آگاهی یافته بسرعت هر چه تمام خود را بحصار
رسانید و چون عبدالله خان از تاشکند مراجعت نمود قل بابا کوکلتاش را که سپهسالار او بود نزد اوزبک خان فرستاد
که میرزا سلیمان را مقید ساخته به او سپارد اوزبک خان پاس مروت و جمعیت داشته پیشتر از رسیدن قل بابا او را
بصوب بدخشان تعجیل کرد و میرزا سلیمان را همراه فرا گرفتن بکولاب رسیده و با آنکه بهمان نمط تقسیم ولایت میسر بود

قبول نکرده گفتم با هر حسود ناسازگار است و میرزا شاهرخ بخود کامی [illegible] اختلاف [illegible] کار دیده و با آزرده خاطر گردانیده و [illegible]
بود و اولیای آن [illegible] نیز با [illegible] گوش نهاده در مقام [illegible] تربیت کرد [illegible] خود [illegible] و [illegible]
توجکی بیگ را به این علیه سر کار خود ساخت و بابا بیگ را [illegible] و اینها [illegible] بیگ در افتاده الاوابی آمده و [illegible] مفتوح گردانیده
کولاب را [illegible] کوکه و [illegible] قوربیجی بیگ و [illegible] عبدالرحمن و [illegible] بیرلاس و کهمرد و [illegible] و اندراب طالقان
کوکه [illegible] و [illegible] مقرر فرمود و چون [illegible] که آن ملک شورش میرزایان خاطر نشان
عبدالله خان شده بود [illegible] همت به تسخیر بدخشان نهاده و بحسب [illegible] پیغام فرستاد که [illegible] و کهمرد را با [illegible] ملاقات
[illegible] رفته بود [illegible] بدین سو فرستند میرزا شاهرخ [illegible] این بلا را از خود دور [illegible]
[illegible] بضبط ملک [illegible] از [illegible] هرچه تمام قدم همت پیش نهادند و قورچی بیگ [illegible] کافری
[illegible] آن ملک است بدولت مفتوح گشت و [illegible] از اعیان بدخشان راه
[illegible] و میرزایان [illegible] پیش گرفته کوهستان بدخشان [illegible] کوههای دشوار پناه جستند
جان ملکی [illegible] عبدالله خان درآمد با کولابیان در خدمت میرزا محمد زمان [illegible] همت افسرده [illegible]
قرار دادند و میرزایان از ملک بدخشان برآمده خود را به [illegible] که محکم است سخت دشوار رسانیدند که شاید جمعی از [illegible]
این دولت جمع شوند و کاری از پیش رود و چون دانستند که روزگار برگردیده و بخت [illegible] نتیجه [illegible]
نیز خود را جمع نتوانستند ساخت و بجد و جهد [illegible] از مضافات کابل [illegible] آمده [illegible] عافیت [illegible] مقصد آنکه شاید [illegible]
میرزا حکیم [illegible] نصیب شود و الا روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهند لیکن میرزا شاهرخ که در ایام حکومت بدخشان
[illegible] سلوک ناملایم کرده بود [illegible] که با میرزا حکیم ملاقات نموده از راه کوهستان متوجه هندوستان شود میرزا سلیمان
[illegible] در این حال میرزا حکیم میرزا سلیمان را نیز و خود طلب [illegible] به اعزاز و احترام تمام پیش آمده [illegible] از مواضع لمغانات
[illegible] ایشان مقرر فرموده بدان صوب روانه ساخت و میرزا شاهرخ را بدست آورده [illegible]
[illegible] که هندوستان [illegible] میرزا [illegible] که توامان قدم العالم وجود نهاده بود [illegible]
و والدهای ایشان [illegible] از ملازمان در آن تنگناهای کوهستان بحال تباه بسر میبردند و شاه محمد میرزا شاهرخ با میرزا سلیمان
بود در این وقت [illegible] استماع افتاد که کولابیان عبدالله خان را شکست دادند و آن ملک [illegible] محمد زمان در آمد [illegible]
[illegible] بخاطر رسید [illegible] میرزا را روانه بدخشان ساخت و میرزا از اندیشه آنکه مبادا او پشیمان شده [illegible]
راه [illegible] از معبرهای دشوار و کوههای صعب خود را [illegible] رسانید و در آن جا بسیاری از صحرانشینان برگرد
میرزا فراهم آمدند و مقارن این حال خبر مشخص رسید که حرف اول دروغ بود و کولابیان در [illegible] تنگناهای [illegible] متحصن
اند چون میرزا جمعی فراهم آورده بود قصد تاخت تالقان نمود در این حال خبر آمد که اوزبکان کولاب را گرفتند و فوجی
بجهت [illegible] تعیین کردند از این خبر همراهان میرزا متفرق شدند و روز بروز [illegible] پیش آمد [illegible]
[illegible] نزدیک بود که دستگیر شود بهزاران تعب و دشواری خود را بجانب کابل انداخت و در ساحل اولنگ میرزا سلیمان
ملاقات واقع شد از ایشان خبر که میرزا شاهرخ سرگردانی کشیده بود و میرزا حکیم [illegible] میرزا سلیمان را به تسخیر بدخشان روانه
ساخته بود و در ساحل اولنگ انتظار کمک داشت ناگاه فوجی از اوزبکان در رسیده و در همان وقت میرزا شاهرخ

[illegible] سپاه انبوه آمده بود [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] کابل [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] میرزا سلیمان [illegible]
اضطراب بابی اسپ [illegible] میرزا سلیمان [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] پیاده [illegible]
[illegible] اضطراب [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] پیش گرفت [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] نصیب شد [illegible] میرزا سلیمان را [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] اسپ خود را گرفته
سوار شده [illegible] میان میرزا ابراهیم [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] چون حیات باقی
بود [illegible] پیش آمده [illegible] میرزا [illegible] ترکش [illegible] علاج [illegible] خان [illegible]
درین [illegible] آن [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] شب [illegible] خان از پیش میرزا حکیم [illegible] مقامات [illegible] ضرب [illegible]
چون میرزا را اتفاق [illegible] از خاطر [illegible] هر چند [illegible] از معتمدان خود [illegible] اتفاق [illegible] میرزا ابراهیم
[illegible] اخبار [illegible] میرزا خبر گرفته [illegible] اطمینان خاطر [illegible] درین حال [illegible] رسیده [illegible]
از پیش [illegible] حضرت خاقانی [illegible] میرزا سلیمان که از طرز سلوک [illegible] میرزا حکیم
[illegible] خود را در کابل به عزیمت درگاه [illegible] میرزا شاهرخ روی [illegible] سلاطین پناه
[illegible] والده [illegible] پسر دیگر چند [illegible] از معتمدان درحد و چاریکاران [illegible] آن پسر که جدا افتاده بود [illegible]
[illegible] رسید و در اینجا قافله [illegible] از هم افغانان فراهم آمده قدم جرأت پیش [illegible] نهادند و قضا را [illegible]
میرزاد شاه محمد میرزا که به رخصت میرزا حکیم متوجه هندوستان بودند درین کاروان دوچار شدند [illegible] افغانان [illegible]
[illegible] میرزا حکیم متوجه هندوستان بود [illegible] خود را [illegible] با افغانان زبان یکی [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] جلوه داد و چون [illegible] در آمدند [illegible] قدم [illegible] پیش آمد که افغانان [illegible]
[illegible] از بدذاتی و حیله سازی [illegible] و [illegible] ابدال را که [illegible] روزگار بود [illegible]
[illegible] صلح و پیغام [illegible] افغانان [illegible] درون [illegible] کار [illegible] میرزا [illegible] از [illegible] افغانان
[illegible] تاراج مال و اسباب [illegible] غبار شورش برانگیختند و بسیاری از سوداگران را جان و مال [illegible]
[illegible] میرزا جنگ کنان [illegible] که افغانان هجوم آورده نزدیک [illegible] می تاخت قضا را از اسپ جدا
[illegible] ترکیب [illegible] و چالاکی خود را [illegible] زین گرفت و [illegible] آن بدیع الزمان میرزا نیز از اسپ
افتاد و [illegible] سوار گشت با این حال میرزا خود را [illegible] رسانید [illegible] ساخت و چون ازین راه نا امید
بود خواست که [illegible] کوهستان بدخشان پناه برد ناگاه خبر رسید که میرزا سلیمان درین [illegible] و میرزا شاهرخ به خدمت
[illegible] چند [illegible] تا آنکه میرزا حکیم [illegible] فرستاده میرزا سلیمان را [illegible]
[illegible] و میرزا شاهرخ [illegible] از [illegible] گذرانید و چون میرزا از [illegible] گذشته به ولایت پادشاهی که [illegible]
روی زمین است رسید [illegible] آسایش [illegible] گرفت و امرای آن حدود لوازم مهمانداری و خدمت پرداخته براجه [illegible]
رسانیدند و راجه [illegible] پیشکش شایسته بجا آورده [illegible] حضرت خاقانی [illegible] خاطر میرزا شد و [illegible]

نتایج تازه دولت از برای استقبال می آمد درین ایام خبر یافتند که بیرم گم شده و سلکین بخش و الی کراری میرزا شده شاهزادگان ... که
دور دو منزل جان او زنگی او را یافته و در گوشه افتاده بنده تا طلوع آفتاب دیر تا آل نشسته بود در آن وقت غلامی آکین بیاورده او را
بر داشته لباسی او ولنگی میرساند که خدایان آن سرزمین او را خدمت میرزا حکیم رسانیده و میرزا ابوالقاسم که از رفقا ...
جگر گوشه خود ان بیگ بیست سیاه و میرزا شاهرخ ازین خبر بهجت اشتغال بر حصول مرادات گرفته خوش وقت گردید چون
به سرحد ... لاهور رسید راجه بهگونت داس حاکم آنجا مجلس عالی آراسته لوازم مهمانداری بجای آورد و خود میرزا ... نیز
متوجه درگاه معلی شده در یک منزلی دار الخلافه فتحپور شاهزاده سلطان دانیال با کثیری از امرای عظام بر سم استقبال
شتافته ملاقات فرمودند و چون به سعادت زمین بوس عزت جاوید یافت ما فات آن سنوده خصال آن عمگسار ... را بانواع نوازش و دلجوئی سلطانی خاطر گردانیده از گرانی های روزگار سبکبار ساخت و ستاره اقبالش از هبوط ذلت به اوج عزت و کامکاری ترقی و تصاعد نمود از سوانح شکست یافتن عاصی کابلی چون از خودرائی و ناهنجاری شهباز خان
و بد معاشی ارباب امرا ابیبی زمینداری در صوبه بهار غالب آمد و ملک بهار بدست مخالفان افتاد معصوم شیر پور بهار چه آمده دیگر
اعیان حق ناشناس قدم جرأت و جسارت پیش نهاده تا دوازده کروهی بتصرف آوردند و وزیر خان اگر چه قدرت جنگ
در خود نیافت اما سردارانه قدم همت بر جا داشته تا نده را که دار الملک بنگاله است با دیگر بلاد از آسیب تصرف غنیم محافظت
نمود درین وقت شهباز خان را که تربیت درگاه والا پیش نهاد خود ساخته بود متمردان بادشاهی باز گردانیدند و جاگیرداران
صوبه بهار از یکدیگر سبقت دیگر جستی او را باسخ دم ثابت قدم ساخته بدافعه غنیم روی همت نهادند از صولت و سطوت عساکر جهانگشا
مخالفان تیره رای مانند بنات النعش از هم پاشیده هر یک براهی و هر گروهی بجائی آواره دشت گمنامی گشتند اما عاصی
کابلی در شیرپور قدم ضلالت و جهالت افشرده رسیدن افواج منصوره بچشم گذاشتن و رای آورد و شهباز خان خواست از آب
چون عبور نموده دست برد نماید اما دیگر سران لشکر کوتاه همتی نمودند رام داس و خواجگی فتح الله که از درگاه برای
اهتمام تعین شده بودند ترتیب مقدمات مهم و امید کار نمام لشکر را از آب گذرانیدند و چون عساکر اقبال به آن گمراه بد سگال
نزدیک رسید تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفت و بهادران تیز جلو به بنگاه او ریخته غنیمت فراوان بدست آوردند
و چندی از پس ماندگان را دستگیر ساختند عنان تعاقب باز کشیدند آنگاه به صلاح دولتخواهان شهباز خان و شاه قلیخان
محرم با جمعی از بهادران بعرصه فیروزی رسیده در آنجا توقف نمودند و سعید خان و وزیر خان و صادق خان و محب علیخان و سید
عبد الله خان با فوج شایسته بتعاقب هزیمت یافتها مقرر گردیدند و رام داس و خواجگی فتح الله بسر اول و امینی لشکر تعین شدند
و چون غنیم قدم ادبار از جمله ولایت پادشاهی بیرون نهاد و ملک که از تصرف دولتخواهان برآمده بود بعنایت ایزد عز اسمه
باز بدست در آمد امرا بشیر پور عطف عنان نموده مظفر و منصور نشستند و در خلال این احوال درم قاقشال که عمده ارباب
زوال و حلقه اهل بغی و بدحال بود دوازده کروهی معسکر اقبال غبار آشوب و تشویه مرتفع ساخت و بصلاح دولتخواهان
شاه قلیخان محرم و محب علیخان و راجه گوپال داس و میرزاده علیخان و باقر انصاری با فوجی از بهادران رزم دست بدفع
و مقاتله آن باطل ستیزان تعین شدند و خواجه منعم که امروز بیامن تربیت ذره پرور حضرت شاهنشاهی بخطاب میرخانی
و منصب دو هزاری سرافراز ... از درگاه والا بعنوان کومک آن لشکر تعین شده بود دلطریق امینی همراه رفت و بعنایت الهی
به منزل او پاسی دولت ناتمیم رسیده بودند که آن گم گشته خود بخود ویران شده فرار برقرار داد و امرا تا شاهزاده پور ...

نموده خانان را بر گشتند و چون ساحت اتک قدوسی از خس و خاشاک مخالف پاک شد اولیای دولت بجا فراهم آمده عزیمت
ولایت پیر داختند لیکن از انجا که شهباز خان سخت تند خوی و سبک زبان بود و صادق خان و دیگر عزت و هنگامه گرایی
آشنا دوستی و محبت میان آنها راست نمی آمد و آنکه برخی از سران سپاه بآتش افروزی صادق خان از شهباز خان گرانی
خاطر داشتند درین وقت آوازه شد که معصوم کابلی و دیگر باغیان حق ناشناس دو فوج اراده شورش و فساد دارند
بنابرین رای دولتخواهان برین قرار گرفت که چون غنیم دو تیپ شده باشد دو فوج قرار داده بدافعه آنها همت گماریم و این
عزیمت وزیر خان و شاه قلیخان محرم و صادق خان و محب علیخان و راجه گوپال داس و تکلک خواجه با فوجی از بهادران
کار طلب استیصال معصوم کابلی بر خود گرفته از شهباز خان جدا شدند و سعید خان و شهباز خان و بهادر خان و سید عبدالله
و میرزاده علیخان و بابوی منکلی و محمد بدخشی و شاه قاسم بدخشی و چندی دیگر در همانجا توقف نمودند و معصوم کابلی
سلاح در جنگ ندانسته در مقام ترمهانی که دریای گنگ و جون و سایتی سر بهم می آوردند قلعه مستحکم اساس نهاده و لوازم
قلعه داری سامان نموده الغ بیگ و چندی از باغیان را با سائر بندهای اران در آن حصار گذاشت و خود بطرف دیگر
جای مضبوط اختیار کرده پای ضلالت افشرده پیش آمد و عیسی نیز در اعراکسان فرستاده بلابه گری در رو با بازی که لازم
زمینداران نسبت سلسله جنبان آشتی شد و دولتخواهان چون اعتماد بر قول و فعل او نداشتند و معهذا اثر ضعف از وجنات
احوال غنیم ظاهر بود و التفات بمقدمات او نفرموده نطاق همت به تسخیر قلعه بستند و در اندک فرصتی قلعه مفتوح شد و از انجا
بدافعه معصوم روی عزیمت نهادند و آن باطل ستیز تاب مقاومت نیاورده از راه دریا بهزیمت رفت و درین اضطراب و
سراسیمگی کشتی او غرق شد و بدستیاری ملاحان نیم جانی بساحل سلامت رسانید و بمیامن اقبال روز افزون شکست
عظیم بر مخالفان افتاد و اولیای دولت سجدات شکر این موهبت بجای آورده عرضداشتی مشتمل بر بشارت فتوحات و
سوانح حالات بدرگاه سلیمان جاه ارسال داشتند و از وقائع این سال رسیدن یعقوب پسر یوسف شاه حاکم کشمیر است
بعتبه خلافت چون او خود را از بندگان و منتسبان این دولت ابد پیوند میدانست و همواره بارسال عرائض و پیشکش سلسله
جنبان اخلاص و عقیدت بود درینولا یعقوب پسر کلان خود را با نفایس آن دیار روانه درگاه سپهر عیار ساخت که پیوسته
در خدمت حضور بوده سعادتمند صوری و معنوی گردد **جشن کدخدائی شاهزاده عالم و عالمیان**
وارث ملک هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم چون سنین عمر ابد قرین حضرت شاهنشاهی ظل الهی
بشانزده رسید ملهم غیبی در خاطر قدسی مظاهر خیان پرتو افگند که آن نونهال چمن پیرای اقبال را گلهای مراد
در دامن امید ریزند راجه بهگونت داس را که از اعاظم امرای این دولت ابد مقرون بود و در زمره راجهای نامدار
بمزید شوکت و اعتبار اختصاص داشت باین رتبت پایه عزت از همگنان گذرانیده صبیه پاکیزه سرشت او را که
بحسن سیرت و صورت یگانه روزگار بود بساعت مسعود و زمان محمود در عقد ازدواج گوهر یکتای خلافت و سلطنت
مسند آرای اقبال و دولت در آورده صدرنشین محفل عزت ساختند و بحکم اشرف دولتخانه خاص را آئین بسته
جشن پادشاهانه ترتیب فرمودند و حضرت خاقانی از کمال پایه شناسی و قدردانی بجهت مزید عزت و سرافرازی
بمنزل راجه تشریف قدوم ارزانی داشته آن فرخ عروس مجلس نشاط را بدولتسرای جاوید آوردند و راجه
در لوازم نثار و پیشکش مساعی جمیله بکار برده جهیزها در خور آن طوی ترتیب داده بجمیع شاهزادهای عالیقدر

[illegible] بیاسا [illegible] اوقات [illegible] ازان [illegible] گرداند [illegible]
[illegible] سلطان مظفر گجراتی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نوجوانان [illegible]
[illegible] خانخانان خبر یافته قلیج خان را بحراست احمدآباد گذاشت و سید قاسم [illegible]
در میان ولایت [illegible] مناسب دانسته [illegible] نورنگ خان و خواجه نظام الدین احمد [illegible]
از مبارزان عرصه کارزار [illegible] آن گرفته [illegible] روی همت نهاد و به موضعی [illegible]
[illegible] از ان دشت چون [illegible] اقبال نزدیک رسید
[illegible] خانخانان از دور گرد [illegible] کام سرعت برگرفته [illegible]
[illegible] ازان وکلا فرستاده [illegible] سلطان
[illegible] کرده بودند وسیلهٔ نجات خود [illegible] و نیکخواهی یافته ازراه عجز و زاری درآمدند امین خان غوری حاکم
جونا گده [illegible] بخدمت [illegible] خانخانان [illegible] فرستاده اورا آورد و [illegible] جام [illegible]
نشان داد که مظفر در فلان جاست اگر [illegible] صباح استعجال خود را رسانند ممکن که بدست آید
خانخانان خود به سرعت شتافت و چون او پیشتر بکوهستان درآمده بود اثری ازو ظاهر نشده غالب ظن آنکه جام
بار دیگر بخاطر آورده او را بجایگاه بسته باشد مجملاً خانخانان چهار فوج ترتیب داده یکی به سرداری نورنگ خان و دیگری
بکارفرمائی خواجه نظام الدین احمد بخشی و دیگری باشتلیغی دولت خان لودی و [illegible] گرد آن
ملک محصور درآمده از اتلاف زراعت [illegible] شکستن و بستن دست باز ندارند و با آنکه [illegible] مظفر [illegible] جام
خود بجانب احمدآباد رفته است خانخانان [illegible] خاطر را غبارآلود و تفرقه ساخته آتش [illegible] جام [illegible] نهاد همت گردانیده
و بسیاری [illegible] علف تیغ انتقام شدند و غنیمت فراوان [illegible] دولت درآمد و چون [illegible]
نواگر که [illegible] جام است معسکر اقبال گردید او از راه عجز و زاری پیش آمده [illegible] و کلیان [illegible] و میان [illegible]
و پسر خود را با فیل [illegible] و دیگر نفایس روانه ساخت خانخانان [illegible] منظور داشته از انجا عطف عنان
نمود و مظفر [illegible] تهور و جسارت به احمدآباد نهاده بود و چون بتهانه [illegible] نزدیک میرسید افواج تهانه [illegible]
یکجا شده به دافعهٔ او همت میگماشتند و بهادران لشکر منصور داد شجاعت و جانفشانی داده بسیاری از مخالفان سیاه
[illegible] ساختند [illegible] مظفر منهزم شده راه ادبار
پیش گرفت و اگرچه درین جنگ [illegible] زخمهای نمایان رسید اما اکثری از اعیان لشکر مخالف [illegible]
در غلطید و مژده بشارت این فتح [illegible] راه بخانخانان رسید و سجدات شکر این موهبت تازه بجای آورده [illegible]
به آستان اقبال عرضداشت نمود

آغاز سال سی ام الهی از جلوس خاقان ممالک ستان

درین هنگام دولت فرجام که از جشن طوی شاهنشاهی جهان را روز بازار جوانی و نشاط بود و بهار جهان نگار [illegible]

چنین سزای دولت‌ها چون باطن اهل حرب نگارین ساخته شد و شهریار اعظم عطیه بخش عالم شب یکشنبه نوزدهم ربیع الاول نهصد
و نود و سه هجری به شرف سرای حمل تحویل فرمودند و روز آغاز این سال بهاران که برای اولیای دولت ابد مقرون مبارک
و همایون باد امرای ولایت برار از بخت و آستان گردون عیار غبار جبین سعادت ازانی ساختند برهان الملک که از نظام الملک
دکن جای سه هزار سوار و فیل عده و متعلقه نظام الملک سپرد و به میر مرتضی سبزواری ... خداوند خان و شیرخان و
دیگر امرا در انجا می‌بودند چون نظام الملک از فرط سودا و شورش دماغ دل از کار و بار سلطنت واگرفته گوشه عزلت اختیار
نمود و صلابتخان چرکس که ... مستقل و مدار علیه آن دولت شد میر مرتضی را که بوفور جمعیت و کثرت لشکر و وفور
استعداد در آن ملک عدیل و نظیر نبود و پیوسته از جانب او تنوع خاطر و دل نگرانی داشت خواست که از آن دیار اخراج
ولایت برار را به تربیت کرده و منتسبان خود بسپارد و میر مرتضی ازین معنی آگاهی یافته اراده پیش دستی نمود و با نامزد
وصی عزیمت به احمدنگر نهاد و صلابت خان پسر نظام الملک را همراه گرفته و حبشیخان حاکم جالنا پور را که از سرداران عمده
نظام الملک بود با خود متفق ساخته بمقابل او شتافت و بعد از محاربه فریقین شکست بر امرای برار افتاد و دیگر در آن ملک
متوقف نتوانستند بود و عرضه داشت بدرگاه معلی فرستاده استدعای آمدن خود ظاهر ساختند و چون فرمان استمالت بسید رضوی
بسدهٔ عتبهٔ خلافت نهاده و درین جشن نوروز به سعادت آستانبوس شرف اختصاص یافتند و درین ایام چندی از امرای
عظام که بازوی دولت‌اند مناصب و ارتفاع مراتب ترقی و تصاعد نمودند نگاشته کلک وقایع رقم میگردد راجه بهگونت داس پنج هزاری
راجه تودرمل چهار هزاری زین خان کوکلتاش دو هزار و پانصدی میرزا یوسف خان دو هزار و پانصدی عبد المطلب خان هزار
و پانصدی و شیخ ابوالفضل هزاری راجه آسکرن هزاری حکیم ابوالفتح هشتصدی شیخ فرید بخشی هفتصدی میر جمال الدین
ششصدی برهان الملک پسر نظام الملک دکنی پانصدی شهاب الدین احمد خان به ایالت ولایت مالوه سربلندی
یافت و عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی به نیابت بین الملکی اختصاص گرفت و حکم شد که راجه تودرمل شرف
دیوان مهمات مالی و ملکی بصلاح و صواب دید ایشان بتفصیل رساند از سوانح کشته شدن حبیب علی پسر محب علی خان
در صوبه بهار چون امرای آنجا بدستیمال یاغیان ولایت بنگاله شتافتند یوسف نام افغانی جمعی از اوباش
طلب فراهم آورده به تاخت و تاراج قصبات و قریات پرداخت حبیب علی از فرط شجاعت و شورش جوانی با جمع
و سامان آلات نبرد مقید نا شده بمدافعه او همت گماشت و جنگ بی صرفه کرده خود را ضایع ساخت اگرچه محب علیخان
از استماع این خبر متوحش اضطراب بسیار نمود و خواست که به آنجا رود و رفته انتقام خود از و بستاند لیکن امرا راضی نشدند
و شاه قلیخان محرم را که عازم زمین بوس بود به نیابت او مقرر فرمودند که خواسته آن ملک را از خس و خاشاک ارباب
فساد پاک ساخته متوجه درگاه گردد به نیروی شجاعت و اخلاص این خدمت حسن انجام پذیرفت و چون امرای بنگاله
بتخصیص صادق خان و شهباز خان با یکدیگر ناسازگاری کرده دو فرقه شدند خواجه سلیمان از درگاه سپهر بارگاه
رخصت یافت که نزد امرا رفته بنصایح سعادت پیوند غبار مخاصمت از میان برگیرد و اگر زنگ نفاق بصیقل صلاح
مرتفع نشود هر کدام که تعهد ضبط آن ملک بذمه همت خویش لازم شناسد در آنجا گذاشته دیگری را بحضرت بهار حکم
رساند چون خواجه سلیمان بعسکر اقبال پیوست صادق خان بالاتفاق جمعی از امرا تعهد آن خدمت نمود و شهباز خان
و سعید خان و چندی دیگر ببهار آمدند و از آنکه امرا دو گروه شدند علیمی زمیندار بقرار داد خود نه ایستاد و صلحی که بهزار

بهابست و در میان نهاده بود و به استشفاع و جیبه بها رسید قبول کرد با فیل و توپ و اسباب که در آن جنگ بدست آورده بود
انگیزه و اینده فرستاده و امر اصلاح وقت مرتضی داشته همین قدر لطف شده و چون شهباز خان بخواست بهار بیوست
محنت با ستیصال راجه سنگرام گریست و او به تنگناهای کوه و کریوهای دشوار پناه برده بجا داده و مقابله قرار داده
سعید خان کمال اعتماد و سفر و محنت‌های بنگاله آمده بود و از و جدا شده بهار آمد و شهباز خان پورن مل را که بنوعی
با او خصوصیت همچشمی داشت برنجانید و تقویت او و از اسباب شکست سنگرام اندیشید قضا را چیوسی کو
پیشتر از این با پورن مل بود و درین نزدیکی از و آزرده شده ملازم سنگرام شده بود از سنگرام و او طلبید و نقیض
شهباز خان آمده در جائی که او با پورن مل تنها گفت صحبت میداشت خود را رسانیده شمشیری حواله شهباز خان
نمود و پورن مل بنا بر مروت همت و تیز دستی جلادت نموده او را گرفته از هم گذرانیده و معه ذا شهباز خان تهمت
و دو از کار پورن مل را محبوس گردانیده و چون خواجه سلیمان به درگاه معلی آمده حقیقت را معروض داشت
شهباز خان و آمدن او به بهار و بی سبب با خیان دولتخواهی در آویختن ستیزه تفتیش و حکم شد که بار دیگر
خواجه سلیمان با ناظر دولت بدان صوب رفته شهباز خان را سرزنش و نکوهش نماید و بر حقیقت بنگاله و بهار
و کیفیت عساکر فیروزی اثر واقف گردیده معاودت معطوف دارد و درین هنگام اولیای کر
و سلیمان ورزیده و داود غبار فتنه برانگیختند و بسیاری از قصبات و قریات را دست فرسوده تاراج
گردانیدند و در حوالی بهردوان با وزیر خان درآویختند او تاب مقاومت نیاورده در حصار بهردوان تحصن جست
و امرا از مسموع این واقعه فوجی بطریق استقلال فرستاده خود نیز از پی شتافتند و چون افواج گیهان شکوه
گروهی عظیم رسید مخالفان دست از محاصره باز داشته روی ادبار بعرصه کارزار نهادند و بهادران لشکر منصور
دو کنار صفوف اقبال بیارستند و مقارن آن حال امرا از عقب رسیدند و هنگامه اولیای
دولت رونق دیگر یافت درین وقت ناظر دولت و خواجه سلیمان از درگاه آمده نوید فیروزی بلند آوازه ساختند
و موجب تقویت ظاهری و باطنی دولتخواهان گردیدند و بدست نیاوردی همت ده قلعه کائیچ زان طرف دریا
اساس نهاده از آب عبور نمودند و چون در آن سمت باران عظیم بارید بسیاری از پیاده را رخت حیات به سیلاب فنا
رفت و صبح آن صادق خان در برابر غنیم صفها آراسته خود بقلعه در آمد و سزاولان تعیین نمود که سررشته انتظام افواج
از هم نگسلد و چون روز بواسطه تحقیق رسید مخالفان بگمان آنکه امروز جنگ نخواهد شد به دایره خود باز گردیدند و
صادق خان قابو یافته بعزم رزم شتافت و بوزیر خان و دیگر امرا پیغام فرستادند که منصوبه شکست نهاده تقصیر
از خود راضی نشوند مخالفان دو فوج شده یکی با صادق خان و دیگری با وزیر خان در آویختند و جنگ سخت
در پیوست و از جانبین تلاشهای عجب شد و بتائید ایزد سبحانه صادق خان غنیم خود را برداشت لیکن از فوج
وزیر خان خبر رسید که مخالفان زور آورده اند نزدیک است که از کار آن همت اولیای دولت تزلزل پذیرد
و میرزاده علی خان کمک با خواجه از فوج جدا شده تیغ همت برافراختند و افغانان تاب مقاومت نیاورده روی
بوادی فرار نهادند و در عرصه جنگ سیصد افغان بر خاک هلاک افتادند و از گریختگان تا سر کس علف تیغ انتقام
شدند و از لشکر منصور قریب سی کس آبروی جانفشانی یافتند و بیامن اقبال بی زوال فتح عظیم قرین حال

اولیای دولت ابد پیوند اتصال گردید و در خلال این ایام رستم قاقشال قلعهٔ کهوره گهات را محاصره نمود و طاهر
سیف الملوک خواجه مقیم قدم همت بر جاده داشته بلوازم قلعه داری پرداخته و درین اثنا با بوسه سنگی از شیر اسود چند
خود را بکمک رسانیده و مقیم ترک محاصره نموده از گرد قلعه برخاست و دولتخواهان صف آراسته بمجادله و مقاتله آن جماعت
قیام روی همت نهادند و میان الفریقین جنگی صعب در پیوست و مخالفان شکست زده هزیمت گرفتند و رستم
قاقشال در عرصهٔ پیکار زخم تفنگ رسیده و فیلی چند گرفته با غنیمت فراوان بدست مجاهدان لشکر منصور افتاد
و خویش و مال پسر رستم دستگیر شده و همدرین تاریخ شاه قلیخان محرم آمده بسعادت آستان بوسی جبین اخلاص
نورانی ساخت و شهابت صادق خان نیز بیلغار رسید و چون بحکم آمده بود در رخصت باز یافت و همدرین ...
از ضبط ولایت بجراحت خاطر واپرداخته بسجود کریاس فلک اساس فرق عزت برافراخت و خاقان ممالک ستان
آن شایسته خدمت را بانواع تربیت و نوازش مخصوص گردانیده پایهٔ اعتبارش از همگنان برافراخت و از
سوانح تعیین افواج قاهره بتسخیر دکن چون همگی همت جهانگشا مصروف و معطوف بر آنست که سواد اعظم هندوستان
بی مشارکت غیر بتصرف اولیای دولت قاهره در آید و جا چمن آن بوستان به آب یاری معدلت گلزار
بی قسیم خار شود در ینولا خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش را که قامت قابلیتش بطراز خلعت تربیت آراستگی داشت
و روز بروز امرای عالیقدر بخطاب مستطاب فرزندی فرق نخوت و اعتبار می افراخت بتسخیر ملک دکن اشارت
شد و بسیاری از امرای عظام مثل عبدالمطلب خان و راجه اسکرن و شیره به خان و میر جمال الدین حسین
انجو و سبحان الملک برادر نظام الملک دکنی و عبدالرحمن ولد مؤید بیگ و حاجی عبدالله کاشغری و سبحان قلی
ترک و علی مراد و شیخ محمد و دیگر بهادران کار طلب همراهی او رخصت شدند و ملک گذره و رایسین به تیول خان اعظم
مقرر شد و شهاب الدین احمد خان و شریف خان و تولک خان و رای درگا و سماجی خان و حکیم عین الملک
و بازبهادر و شیخ عبدالله خان پسر شیخ محمد غوث و راجه مدهکر و راجه جگمن و سائر جاگیرداران ولایت مالوه را حکم شد
که بکمک خان اعظم شتافته و به آصف خان فرمان رفت که لشکر صوبهٔ اجمیر را همراه گرفته خود را بخان اعظم رساند
و خواجگی فتح الله بمنصب بخشیگری و مختار بیگ بخدمت دیوانی آن لشکر اختصاص یافتند و چون راجه علیخان حاکم
خاندیس پیوسته دم از دولتخواهی میزد عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی را پیشتر رخصت فرمودند که
نزد او شتافته بنصائح سعادت افزا بجادهٔ اخلاص و نیکو بندگی ثابت قدم و راسخ دم گرداند و چون بمسامع
جلال رسید که شهباز خان در بهار قدم بی آزرمی فشرده برفتن بنگاله حیل مینماید کرم الله برادر او را حکم شد
که بسرعت شتافته روانهٔ بنگاله سازد و فرمان گیتی مطاع نفاذ پیوست که میرزا یوسف خان از اوده به بهار رفته
حراست آن ملک نماید نهضت رایات منصوره بصوب پنجاب چون میرزا محمد حکیم از آشوب
لشا و جوانی دیگر ندیمان صحبت همنشینان عشرت آهنگ بی باده پیمایی افتاد و از افراط شرب و می گساری ببیماریها
مزمن مبتلا گردید و از آنکه مغلوب طبیعت شده بود بضبط احوال خود نتوانست پرداخت و در اندک فرصتی
بنا بر حیا لشکر نیز رسید بیت مبادا خرد منهزم از عرق شراب * که زین سیل شد مصر دانش خراب * و چون
منهیان دولت میرزا از وصول آمدن موکب درگاه گیتی پناه بدرآشتند بخاطر آوردند که فرزندان میرزا اگر هنوز

بعد ملبس خلع رحمت [illegible] رسیده واند میرزا عبدالله خان قربان سرای قربان برده و در پناه او روزگار را ادبار آثار بسر برد و چون حقیقت
حال بعرض خاقان رسیده [illegible] و خصال رسیده [illegible] این خفت رسیده [illegible] این [illegible]
میرزا [illegible] حقیقت [illegible] الطفت [illegible] اقبال [illegible] لطفت و صلاح [illegible] زبان [illegible] خواص [illegible]
[illegible] الملک [illegible] استمالت [illegible] شد که [illegible] استمالت [illegible] فرزند میرزا را به انواع [illegible] استمالت [illegible] گردانند و گرد آورند
که [illegible] خاطر [illegible] ابا [illegible] فرستادند و چون فرزندان [illegible] عمده ارباب [illegible] داود [illegible] میرزا معصوم
[illegible] اختیار [illegible] از فرط توهم با آشوب طبیعت که [illegible] مجبول است
اراده [illegible] بخاطر [illegible] با [illegible] فرزندان میرزا را با مادر [illegible] عبدالله [illegible] ساختند [illegible]
[illegible] گردانیده از ارادهٔ باطل باز دارد و حکم شد که جهان [illegible] پنجاب متوجه کابل شود و متوطنان آن مرز و بوم را [illegible]
[illegible] گردانیده از آسیب ظلم ارباب فساد محافظت نمایند تا رسیدن موکب گیهان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] خدمت اخلاص [illegible] لازم شمرده سپاهی [illegible] ارباب دخل [illegible] گردیده و سائر مردم [illegible] که در
خدمت میرزا [illegible] و کم [illegible] مرهم [illegible] جراحتهای درونی شود و بتاریخ یازدهم شهر [illegible] ماه الهی
سنه [illegible] نهضت موکب اقبال بصوب پنجاب اتفاق افتاد و از منزل اول شیخ ابراهیم [illegible] را [illegible] است
دار الخلافه تعیین فرمودند و روز دوم در سرای باد بر کنار تال [illegible] که اساس نهاده راجه [illegible] است منزل شد و رای
بلوازم پیشکش و نثار پرداخته سعادت جاوید اندوخت و از این منزل خانخانان بحکومت گجرات رخصت یافت
و چون دار البرکه دهلی مورد عساکر اقبال گردید میرزا یوسف خان که بحکومت بهار نامزد شده بود و کلای خود را
بدانجا فرستاده خود بطریق یلغار به احراز سعادت ملازمت شتافت و درین تاریخ بدولت زمین بوس [illegible] گردیده
سعادت [illegible] معطوف داشت و پادشاه حقائق آگاه بزیارت مزار متبرکه اولیای کرام که در حضرت دهلی آسوده اند
تشریف برده از باطن قدسی موطن مقربان درگاه صمدیت استمداد همت فرمودند و روز دیگر بمنزل شیخ فرید بخشی
بیگی که بر لب آب جون واقع است و بی تکلف سر منزلیست فرح بخش تشریف ارزانی داشته پایهٔ عزت او را [illegible]
برافراختند و چون قصبهٔ تهانیسر مورد بارگاه جلال گردید میران صدر جهان مفتی را که الحال بدولت پادشاه جوان بخت
جهانگیر نسبت سبقت خدمت در سلک امرای پنجهزاری انتظام دارد و با بندهای میدانی بجهت مزید تاکید روانهٔ کابل
فرمودند و درین راه یعقوب پسر یوسف خان حاکم کشمیر بجهت وسیبی فرار نموده بکشمیر رفت و چون یوسف [illegible]
مراسم اطاعت بجا آورده و بر ارسال عرائض و پیشکش خود در آنکو مجلس بهشت آئین ساختی حکیم علی و بهاء الدین
کنبو با فرمان استمالت نزد او رخصت یافتند که اگر خود تواند بملازمت شتابد و الا یعقوب را روانهٔ ملازمت گرداند
و درین ایام شیخ جمال بختیار که از مصاحبان مجلس قدس و مقربان بزم انس بود رخت حیات بخلوت سرای
جاوید کشید او از طائفهٔ بختیار است که در زمرهٔ الوس افغانان نسبت شیخی موسوم اند و همشیرهٔ او در زمرهٔ [illegible] شبستان
حرم سرای عزت انتظام دارد و شیخ جمال بغایت جوان وجیه و شجاع بود و بیامن تربیت و جوهر شناسی خاقان
والا احسان بدرجهٔ امارت رسید لیکن از نشاء جوانی و بیباکی طبیعت به باده پیمائی افتاد و از افراط شرب
بفالج و رعشه مبتلا شد و چون درین راه نقل و حرکت متعذر بود بحکم اشرف در [illegible] لودیانه [illegible] و از آنجا بیمار [illegible]

سرگشته درین راه بمعمورهٔ سعادت بدرگاه شیخ عبدالرحیم لکهنوی سعادت یافت آمده در منزل کهنور ابوالفتح از آشوب جنون حمله بر
او کرده حکیم بسینه برنشستی خود زده بود بحکم اشرف جراحان حاذق زخم او را دوختند و بعد از دو ماه و چهار روز جراحت او اندمال یافت و
بعد از ایام شورش دماغ او تسکین پذیرفت و مزاج او باعتدال اصلی باز آمد با جملهٔ موکب جهانگشا بشهر لاهور داخل شده شیخ
از راه کلانور بسیالکوت شتافت و از اقبال اتفاق افتاد و یک روز بمنزل پور از دریای بهت عبور فرموده روزی چند در آن جا
بشکار لاهور شتافت شده و چون جاده برسان مغرب خیام سپهر احتشام گردید قاسم خان میر بحر دستوری یافت که از دریا
آن دریای سند نشیب و فراز راه را هموار سازد و بدرگاه موکب منصور بساحل دریای سند رسید او پیشتر شتافته کوتل سنگلخ
گردیده کابل واقع است بجهتی هموار ساخت که ارابه بسهولت توانند گذشت و مقارن آن حال ولی بیگ و الله داد از نزد
کابل آمده عرضه داشتند که شورش خاطر کابلیان بمراحم و نوازش آن حضرت فرونشست و همه بقبول بندگی رو آورده
بعد و بنده که بریشان جان بسته منتظر حکم اند که بدانجا اشارت فرمایند بعز آوردند و درین منزل محل عزت حضرت مریم مکانی
از دار الخلافه رسید و خاقان مسعود خصال باستقبال شتافته سعادت جاوید اندوختند و روز دیگر رایات همایون بعبور
دریای سند ارتفاع یافت **آمدن فرزندان میرزا حکیم و اعیان دولت او بدرگاه والا** چون میرزا بجوار
رحمت ایزدی پیوست فریدون خالی میرزا که درین مدت منشاء تقصیرات عظیمه شده بود میرزا را بر آن میداشت که بدا اموز
ادراک سعادت ملازمت تقاعد جسته به بطالت و ضلالت روزگار بسر میبرد و کابلیان را از عزیمت آستانبوس باز میداشت
و بجوهای سیر انشان غول راه ایشان شده میخواست که فرزندان میرزا را با ماوراء النهر برده بکمک اوزبکیه کابل را استحکام
دهد درین وقت فرستادهای درگاه متعاقب یکدیگر رسیدند و از استمالت نامهای خاقان گیتی ستان شورش خاطرها تسکین
یافت و طنطنهٔ نهضت موکب جهانگشا برهم زن هنگامهٔ ارباب فساد گردید و مقارن آن حال راجه مانسنگه رسیده کابلیان
جوق جوق آمده او را دیدند پیشتر ازین میرزا بخت النسا بیگم همشیرهٔ خود را با افراسیاب پسر خود و حسن حسین فرزندان میرزا
شاهرخ روانهٔ درگاه معلی ساخته عذر تقصیرات خواسته بود چون بیگم بجلال آباد میرسید میرزا استقبال میشوند و فریدون میرزا
افراسیاب را بازگردانیده بشهر برده بود و بیگم در جلال آباد تشریف داشتند که عساکر گیهان شکوه ورود اقبال فرمود چون
راجه مانسنگه بمنزل که در سه کروهی شهر واقع است رسید کابلیان میرزا کیقباد و میرزا افراسیاب را نزد راجه
آوردند و دران وقت میرزا کیقباد و میرزا افراسیاب چهار ساله بود و راجه مرحوم را نیز بعواطف خسروانه استمالت ساخت
و هر یک را نیز با سنی دلنوازی فرمود و جگت سنگه پسر خود را با خواجه شمس الدین بحراست کابل گذاشته خود با فرزندان
میرزا و اعیان کابل روی مراد بدرگاه قدسی بارگاه نهاد و در قصبهٔ راول پنڈی بسعادت کورنش سربلندی یافتند
نخست میرزا کیقباد و میرزا افراسیاب و میرزا اوالی پسر بخت النسا بیگم بدولت ملازمت سرافراز شدند بعد از آن فریدون و
دولی محمد اسپ و شاه بیگ و گدا بیگ و تاش بیگ و تخته بیگ و قاسم پروانه و مظفر کوکه و خالش بهادر و بابا بیگ و
حیدر بیگ و الغ بیگ و نور محمد خواجه خضری و دوست محمد تبرنازی و قراکه کلهبان و اتالیق و قاسم کوکه و یاقوت
خواجه میرا و اتم بهادر و خوشحال بهادر و حیدر علی عرب و قاسم غزنت اکبر و فرخ بیگ مصور که امروز در صفحهٔ روزگار عدیل
و نظیر خود ندارد و دیگر جوانان به عطیه نوبات بسجود درگاه پاسبان فلک اساس فرق عزت برافراختند و در خور مرتبه و
شایستگی خویش بمراحم خسروانه شرف اختصاص یافتند و بمیامن ترتیب و نوازش آن حضرت رفته رفته اکثری از ایشان

بر انقلاب منصب صاحب جمالی ترسیده و از قضا عود نموده و بعد بپشاور رسیده و در آنجا امرای عظام که مشغول گردیده بودند امروز
انقطاع و بهانگی حضرت از محال متعلقه میرزا محمد حکیم نسبت بشادمان بیگ ... حکومت شد ... و کمال بیگ ...
و ایالت کابل ... و تسخیر بیگ ... از قضا ... حکومت ... یافت ... تاش بیگ ... حکومت
کابل رسید ... میرزا ... فرزندان ...
و مکان ... فتنه و فساد ... احوال ... زین خان کوکلتاش حواله فرمودند که سلطان ...
و بعد از فراغ خاطر و تنسیق ممالک کابل ... مستقر خلافت ... و مقارن آن حکیم علی و بهاء الدین ...
از کشمیر آمده عرضه داشت ... یوسف خان ... که بجهت آمدن ...
... تسخیر کشمیر و تعیین افواج ... چون از ...
و دختر بقا ... هوای ... خوشی ملک کشمیر در هوا ... خاطر خاقان گیتی ستان جلوه گر بود ... تسخیر دیگر بلاد
بوستان ولایت ... ساعت ... از آن بوستان شاید این مراد در نقاب تعویق انتظار فرصت داشت در این اوقات
که حکیم علی از کشمیر معاودت نمود و ظاهر شد که یوسف خان با استحکام گریوه‌های دشوار و صعوبت راه مغرور شده چنانچه
باید لوازم اطاعت و بندگی بتقدیم نرسانید لاجرم تسخیر آن ملک لازمه همت جهانگشا لازم و متحتم فرموده میرزا شاهرخ
و راجه بهگونت داس و شاه قلیخان محرم و راجه ... و مبارک خان گکر و جلال خان و شیخ یعقوب کشمیری و حیدر خان ...
از بهادران رزم جوی بافتتاح این عقده دستوری یافتند و فوجی از احدیان ... که میرزا علی اکبرشاهی همراهی نامزد
شدند و خواجه معین الدین فروهی بخدمت بخشیگری لشکر اختصاص گرفت و مقارن آن ایام زین خان کوکلتاش با تنبیه
افغانان یوسفزئی و تسخیر ولایت سواد و بجور تعیین شد و حسین خان بهتی و راجه بکت سین و ... بهادر و راجه ...
... و راجه ... و شیخ کبیر و فولاد و محمد علی سلدوز ... و شیخ ...
و خان زاده محمد و بادشاه قلی و دولت بلوچ و محمد سعید و عجائب و یار محمد ... و ...
و سالم ... ملا شیر ... و حسن بیگ ... الله بخش ... و شاه محمد ... از بهادران ... بموافقت زین خان
رخصت یافتند و عرب خان ... لشکر ... فریدون خان را از زین خان گرفته ... شیخ ابوالفضل فرمودند و هم
درین ایام اسماعیل قلیخان ... و ابوالقاسم تمکین به تنبیه و تادیب بلوچان تعیین شدند و راجه مان سنگه بایالت
کابل ... امتیاز پوشیده و سید حامد بخاری و بختیار بیگ ترکمان و محمد علی بیگ ... و حمزه بیگ ... همراهی
او شتافتند و حکم شد که چون بکوتل خیبر رسد بضبط افغانان سرتار یکی همت گماشته و خاطر از ... راه وا پرداخته متوجه
پیشاور شود و چون عساکر اقبال اثر به اتک نزول اجلال فرمود بعضی از اعیان ... که عقب مانده بودند مثل حاجی ...
و احمد بیگ ... و احمد قاسم و کیچک علی ... و ... بیگ و خرم ... و میر باقی و میر محمد جلال و درویش علی
... بیگی و ... بهادر ... و مشتاق ... و لاله بیگ که بیمامن تربیت حضرت شاهنشاهی بمنصب
بخشیگری و ایالت بنگاله رسیده از کابل آمده سعادت آستانبوسی دریافتند و در خور شایستگی خویش بنوازش
خسروانه سرافراز شدند چون زین خان کوکلتاش بضبط افغانان پرداخته بکوهستان در آمد حکم شد که سیادت مآب
شیخ فرید بخشی با فوجی از بهادران نصرت قرین بتاخت آنها متوجه شوند غرض آن دشت پانزده کروه و طول آن سی کروه

ساختند از دو جانب دریاست و در طرف دیگر دریاست که آن محیط است ولایت ساکنان هیچ جا ... و مانک شاه و
اسلام کلی با ملا عین الدین و ... فرستادند و بالجمله شیخ فرید قبایل افغانان آن ناحیت را تاخته بازگردید و بعرض رسانید
که بجهت ضبط آن دست قوی دیگر باید فرستاد و کلیچپه نتاخت و تاراج آن حدود پرداخته تنبیه بواجبی نمی‌شود از راه دیگر
آمده افواج زین خان ملحق شدند لاجرم سعید خان و شیخ خواجه رضا محمد الف و شیخ فیضی و علی محمد ... دیوانه
و ... وارد ... بیگ یعقوب بیگ و عبدالرحمن بیگ و شیخ ابوالبرکات و سید ... و دیگر کسان شیخ ابوالفضل آن
خدمت تعیین شدند و در همین تاریخ قاسم بیگ تبریزی بمنصب میر عدلی ارد و میر شریف بمنصب صدارت ... امتیاز
یافته ... مقارن آن حال بعرض همایون رسید که ... استیصال افغانان یوسف زئی تعیین شده اند
با ... استحقاق اتخذمت است از عهده ضبط آن کار بیرون نمی‌توانند آمد اگر فوج دیگر تعیین شود ... در وقت شیخ ابوالفضل
التماس نمود که ... اظهار خواهش کرد و خاقان غیب دان بنام این دو کس قرعه انداخت قضا را قرعه بنام راجه
بیربر افتاد و قاسم خواجه و کدا بیگ و احمد بیگ و حاجی سوندک و تاش بیگ و خواجه حسام الدین همراهی او رخصت یافتند
و تحت افواج قاهره ... در آمده تاخت و تاراج قبایل افغانان نمودند آنگاه ملک ... ساخته بسیاری از کوه
عساکر اقبال شدند چون بمنزل ... پیوستند افغانان سر تنگیها گرفته هجوم آوردند و جنگی نمایان ... دست داد و
اگرچه بسیاری از افغانان بقتل رسیدند اما تنها ... درگاه ... ضرب خوردند و شیر خواجه و احمد بیگ علی محمد الف و ضیاء الدین
و بهرام بیگ کارنامه های جلادت ظاهر ساختند و از آن که روز به آخر رسیده بود و پایان راه در آمدن صعوبت تمام داشت
بر گشته بلشکرگاه آمدند و شب در آنجا بسر برده روز دیگر بلشکر معاودت نمودند و بعد از حکیم ابوالفتح ... زین خان رخصت
یافت و حسن بیگ شیخ عمری و احمد قاسم و طوغان بیگ و ملا ... و موهن داس با جمیع کشمیریان همراهی او تعیین
شدند و حکم فرمودند که حکیم بدشت در آمده افواج آنجا را از کوه ... که نزدیک ترین راهها است بزین خان رسانند و همچنین
بعرض همایون رسید که ایلچی عبدالله خان اوزبک فرمانروای توران با نذر ... حاکم بلخ که عبدالمؤمن خان او را اخراج
نموده نزدیک ... رسیده اند و کاروان عظیم با ایشان همراه است و از بیم رهزنی ... برآمدن نمی‌توانند
بنا برین شیخ فرید بخشی بیگی با مبارک خان نوحانی و غازی خان و چندی از بهادران عرصه جلادت به آوردن آنها
رخصت یافتند و از سوانح رسیدن یوسف خان والی کشمیر بدرگاه سلاطین پناه چون عساکر اقبال به تسخیر کشمیر تعیین شدند
خواستند که از راه کوتل ... که بهترین راهها است به آن ملک در آیند لیکن از فزونی برف و شدت سرما ... گذشت ناگزیر از راه ... که نسبت به آن
برف کمتر داشت شتافتند ... یوسف خان به اقتضای ... دشوار و شدت سرما و کثرت برف و باران مغرور شده بگران خواب غفلت
و چون مجاهدان عرصه ... بکار ... رسیدند سراسیمه شده و جمع کثیر فرستاد که کوتلها و تنگیها را استحکام بخشیده مجادله
و مقاتله پیش آیند و تا کشمیریان بخود جنبیدند جنود نصرت اعتصام بمقام ... رایات فتح و فیروزی برافراشتند
یوسف خان با راجی ملک ... و مقاومت با لشکر منصور از حیز قدرت خویش بیرون یافت و دانست که در برابر فوج
چنین صاحب اقبالی قدم ضلالت و جهالت افشردن تیشه بر پای خود زدن است لیکن از بیم کشمیریان اظهار آن اراده
نمی‌یارست نمود و پنهانی کسان فرستاده راز دل خود در میان نهاده از ینجانب خاطر مطمئن ساخته بهانه دیدن جای جنگ
از لشکر خود جدا شده با چندی از یکجهتان بعساکر منصوره پیوست و امرا به اعزاز و احترام دریافته حقیقت حال بپایه سریر

سپه مقابل عرصه شده وشکست انبوه خوردند وچون سپاهی از صعوبت راه وخشکی که بها بجان آمده بودند بعضی کشته شده وعثمان غرق شد
بار الفته اند کشمیریان در ساخت حسین بیک را بحکایت اسیر گرفته قراری یک داده در ینوقت یعقوب پسر یوسف خود را
رسانیده کشمیریان دست از حسین بیک بازداشته او را بجای خود نصب کردند وسر گریوه را استحکام داده بمدافعه ومقابله
پیش آمدند از آنطرف جوانان وقتال اشتغال پذیرفت وقتی از این حال فزران رسید که از من یوسف خان شخص لقا والا زنها
که کشمیر مسخر نشود وقدم همت بالکر بدولاجرم او و میرشکر وامین الدین وجمعی از بهادران بزم چوبی که هراول بودند ترددات
نمایان بعمل آمده بساعت از ان تنگی گذشتند وحسن بیک احمد وچندی از راجپوتان جان نثار شدند وقریب چهل کس از کشمیریان
بقتل رسیدند درین هنگام شیخ یعقوب زمینداران کربا دراد بها ساختند ونهضه وقول آورده وتوترار یافت که اینها با مردم خود
از راه دیگر گشته خود را رسانیده بنابرین کشمیریان دل باخته حرف صلح درمیان آوردند و باعراب پیغام فرستادند که سکه وخطبه بنام نامی
والقاب گرامی خاقان گیتی ستان آرایش کنند وتشخیص زعفران وابریشم وجانوران شکاری لیکن اخراجات محصول کشمیر مسلم
بطالبان درگاه وشتیکنشی سلیم بهر کدام دار و عضه مقرر فرموده است از اینها باز دارند وچون سپاه سبب از شقاق راه وشدت برف
وباران بتنگ آمده بودند امر قبول نموده ند و داروغگی زعفران وابریشم بقلندر بیگ ودار الضرب بخواجه میرکی وجانوران
بلا مظهری مقرر شده افواج منصوره هم عنان فتح وفیروزی مراجعت نمودند وتتمه احوال کشمیر وتسخیر آن ملک انشا الله
عنقریب در جای خود نگاشته کلک بیان خواهد شد انشاالله تعالی وتقدس اکنون بالتفات واقعات یوسف زئی
ونزاع بجمعت نوشته پرداخته میشود چون زین خان به آن ملک درآمد نخست بضبط بجور همت بست وقبایل
افغانان را خونبها تاخت وجمع کثیر مثل غازی خان ومیرزا علی وطاوس خان ودیگر کلان تران بجور رابطهٔ درگردن فکندند و
ریشی اختیار کردند وازانجا بعزم استیصال مفسدان سواد روی همت نهاد وآنها بسر گریوه هجوم آوردند وجنگ عظیم درپیوست
وافغانان مانند مور وملخ از اطراف کوهستان فرو ریختند وزاله صفت تیر وسنگ باریدن گرفت ومردم هراول هرچند تلاش
کردند بیار شدند گذشت بهادران آتش تکیه بر اقبال بیزوال خاقان گیتی ستان نموده سپر را بر روی کشیده بزور بازوی
همت وپامردی جلادت از ان تنگی گذشتند وتهور آنها عبرت افزای دیگر جوانان کار طلب شده تلاش یکدیگر قدم
پیش نهادند وافغانان سر گریوه را گذاشته بر فراز کوه برآمدند وزین خان در چکدره که میان ولایت بود قلعه ساخته
باستیصال دیگر مفسدان پرداخت ودر اندک مدتی بغیر از گریوه کراکر وولایت سوات دیگر همه بقید ضبط درآمد مقارن اینحال
راجه بیربر وحکیم ابوالفتح بتفصیلی که نوشته شد رسیدند ومیان این سه عزیز صحبت بنفاق کشید وهیچکدام یکدیگر را قبول نکردند
خصوصاً میان زین خان وراجه همین طور میان راجه وحکیم صفائی نبود به اغراض نفسانی سررشته دولتخواهی وصلاح
از دست داده وبروزنامه کاسی نشستند ورفته رفته نفاق بالطبع بخصومت ظاهری کشید زینخان هرچند مدار آن کار برو
بودند نیفتاد ونزاع راجه وحکیم صریح شده درینوقت فوجی که در دشت بود آمده پیوست زین خان صلاح دران دیدکه
چون ازمردم تازه زور که بکمک آمده اند در قلعه چکدره قرار گیرند ومن با فوجی متوجه ارباب فساد شوم یا برعکس این راجه
وحکیم هیچکدام ازین شقوق راضی نشدند ودرجواب نمودند که حکم تاخت این ملک است نه بمحافظت ونگاهداشت ما همه
یک فوج شده به چقنیه وتادیب مخالفان می شتابیم واز هر جانب راه زده وکوفته خود را بدرگاه میرسانیم زین خان با ایشان گفت
که ملکی را که به این همه محنت وتعب بدست آورده باشیم حیف باشد که چنین مفت در ایگان واگذاریم واگر هیچ وجه راضی نشدند

با جمعی از جوانان راه کتل آمده ایم مراجعت نمائیم راجه از جهالت بخود را از اصلاح دید زین خان را لتجا شده روز دیگر کوچ کرده با
راه شتافت ناگزیر زین خان و دیگر سرداران لشکر ترتیب افواج نموده متعاقب او روان گردید عذر آن منزل کوچ کرده در منزل
دیگر بعد مدد روز دوم قرار یافت که چون کوتل صعب در پیش است در راه سخت تنگ بهم کرده بسط نموده فیروز دیگر آمده ماچی
قرار داد کوچ واقع شد چون بهادران مهر اول بر فراز کوتل بر آمدند افغانان از اطراف هجوم آوردند و آتش قتال اشتعال
یافت و بهادران دیگر بسیار مفسدان را از پیش رانده گذاشتند و بیربر از این خبر در جای خود فرود نیامده پیشتر شتافت
و دیگر مردم که از بودن کوهستان و جنگ شبانروزی بجان آمده بودند متعاقب او روان شدند چون زین خان
بمنزل سر رشته ترتیب افواج ساقط یافت لا علاج خود هم قدم براه نهاد و جمعی که پیشتر فرود آمده بودند خیمها بر داشته
بر آمدند از پی افتادند افغانان که تا بود اشته از پیش و پس هجوم آوردند و دست بغارت کشوده بردن و بستن زین
پیر و طفل و از سراسیمگی مردم و تنگی راه و کثرت مخالفان کار بجائی رسید زین خان خود پیاده ایستاده ترد دات شایسته
ظاهر ساخت اما جمع کثیر ضایع شده آنچه بار شتر و گاو بود تمام بتاراج رفت و همین طور جنگ کنان کشش کرده مسافتی طی
نمودند و روز دیگر زین خان بمنزل راجه بیربر رفته گذاشتن خواست اکثری بر رفتن رضا دادند و گفت که کوههای پیش
بعید و دشوار عقب است و مردم دل باسی داده اند و افغانان و بیسیار شده اطراف کوهسار از فرو گرفته اند و آب و علف و
آذوقه فراوان بهم میرسد روزی چند مقام کرده خود را جمع سازیم و همت تلافی و تدارک گمشته تنبیه بر اصل نمائیم و اگر صلاح
درین نباشد فرزندان و خویشان و مال و مواشی آنها در تصرف ماست و استمالت نامها فرستاده به اطاعت و فرمان پذیری
خواهیم طلبید و تبدیه بهار آنها داده خاطر از این کار پرداخته متوجه درگاه خواهیم شد و اگر با هم راضی نباشند بار دیگر القدر توقف
باید کرد که حقیقت حال بپایه سریر سلیمانی عرضه داشت نوشته التماس کمک نمائیم و فوجی از آن راه آمده سر کوه ها را نگاهدارد و ما
از اینجانب متوجه شویم که مبادا چشم زخمی رسد چون قلم تقدیر نقش دیگر نگاشته بود هیچ یک از این شقوق قرار ندادند روز دیگر
بعد سراسیمگی بیشتر روی براه نهادند زین خان خود چنداول شد و از آغاز منزل جنگ در پیوست و افغانان از اطراف و جوانب
فراز و نشیب هجوم آوردند و زین خان جنگ کنان سعی آمد و هر گاه افغانان کثرت میکردند بر گشته خود را سپر بلا میساخت
تا مردم بسهولت بگذرند و چون روز به آخر رسید مفسدان بیکبار فرو ریختند و غریب شورشی پدید آمد راه بنوعی تنگ بود که
دو سوار از پهلوی هم نمی توانست گذشت و از پیش و پس و اطراف و جوانب افغانان بر کوهسار آمده به تیر و سنگ کار پرداز
کردند و فیل و اسپ و آدم بر یکدیگر افتادند و حادثه روی داد که گوئی نمونه ایست از رستخیز در آن روز کس بسیار ضایع شد زین خان
از فرط غیرت خواست که جان در راه اخلاص نثار سازد جانش بهادر جلو او را گرفته از آن آشوب گاه بر آورد و در آن تنگی چندان
اسپ و فیل بر روی هم افتاده بود که راه عبور سوار نبود ناگزیر پیاده شده براه شتافت و بهزار دشواری از افتان و خیزان
خود را بمنزل رسانید و جمعی از سراسیمگی براههای دیگر افتادند بعضی بسلامت پیوستند و بعضی اسیر و دستگیر گردیدند حکیم
ابوالفتح نیز بهزار جانکندن آمده پیوست اما از راجه بیربر اثری ظاهر نشد و افغانان را چندان غنیمت و اسیر بدست افتاد
که مستوفیان روزگار از محاسبه آن عاجز آیند اگر چه درین حادثه از ده سیزده هزار کس بیشتر نقد هستی در باختند لیکن از مردم
پادشاه شناس راجه بیربر و حسن خان تبتی و گدا بیگ و راجه دهرمنگت و سنگرام خان و مولانا شیری و مولانا شیر (؟)
و بسیار دیگر و از استماع این خبر خصوص کشته شدن راجه بیربر که از مصاحبان بزم انس و محرمان انجمن قدس بود بر خاطر

[illegible] مطابق حضرت گرانبار سے گردد [illegible] کفت که از نماز [illegible] اید قرین [illegible] چنین [illegible] کلفتی [illegible]
[illegible] یافت [illegible] انجمن [illegible] کتاب [illegible] [illegible]
[illegible] راجه تودرمل [illegible] از فتنه زبان [illegible] اقبال [illegible] رخصت یافته بودند آن [illegible] و جون [illegible]
[illegible] در زمان [illegible] در هنگام مراجعت شده و راجه مان سنگه [illegible] افغانان [illegible] بهمراه [illegible]
[illegible] یافته [illegible] که باتفاق راجه تودرمل کار [illegible] شوند [illegible] اقبال [illegible] خان [illegible]
[illegible] پناه [illegible] چند از سعادت [illegible] کورنش [illegible] درین ایام [illegible] عبد المطلب خان [illegible]
[illegible] رسید و چون کلفت [illegible] راجه [illegible] خاطر قدسی مظاهر [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] فرق عزت [illegible] عبد الله خان [illegible]
[illegible] تنبیه [illegible] ملک [illegible]

آغاز سال سی و یکم الهی از ابتدای جلوس اشرف

[illegible] آفتاب عالم [illegible] الشرف [illegible] سعادت انگیز سال سی و یکم از جلوس [illegible]
[illegible] عید شرف [illegible] راجه بهگونت [illegible] خان [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] [illegible]
[illegible] خان [illegible] ابراهیم خان و دیگر سران بلوچ [illegible] آستان [illegible]
[illegible] خلعت [illegible] بدستور سابق آن ملک را بدیشان ارزانی داشت و درین وقت راجه تودرمل [illegible]
[illegible] کوهستان [illegible] مراجعت نمود [illegible] دولت کورنش [illegible] آن گروه [illegible] راجه مان سنگه [illegible]
راجه بهگونت داس [illegible] راجه مان سنگه که حکومت پنجاب [illegible] کابل [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] ایلچ پور چون خان اعظم بولایت مالوه [illegible]
[illegible] منصب [illegible] و سران لشکر آزرده دل گردیده [illegible]
شهاب الدین احمد خان که از اعاظم آن لشکر بود بی اجازت بمتول خود شتافت [illegible] خان [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible] غافل گرفته [illegible] ساخت و میر فتح الله شیرازی [illegible] راجه علی خان [illegible]
[illegible] شتافته بود از انجا مراجعت نموده نزد خانخانان بگجرات آمد و غنیم [illegible] خان اعظم [illegible]
[illegible] قدم جرأت [illegible] نهاد و راجه علی خان حاکم خاندیس [illegible] جمشید خان [illegible]
[illegible] احمد نگر [illegible] باتفاق نموده [illegible] رفیقان [illegible]
و احمال و اثقال را [illegible] ایلچ پور روان شد و درین راه [illegible]
[illegible] زبان [illegible] ملک برار [illegible] ایلچ پور [illegible]
فراوان از نقد و جنس [illegible] احمد نگر [illegible]
[illegible] این ملک را [illegible] ضبط در آورده [illegible]
[illegible] گجرات [illegible] خان [illegible]

[illegible] افغانان بیجا رفیقان نگران یاکرانار در عقب می‌آمدند بهر راه پیکار [illegible] بصفت [illegible]
انجا بوسیده را تاختند آتش [illegible] بیستند بسیاران پیچیدا و لشکر منصور در هر اول مخالف جنگ پیشه [illegible]
قصبه جا [illegible] زمینداران آنجا جنگ در گرفت اگرچه هزیمت وافر بسعی مردم افغان [illegible] لیکن جانب [illegible]
بهره شهادت رسیدند و چون بجد و جهد بار دیگر سرحد مملکت اتفاق افتاد و اولیای دولت عثمان باز گشته [illegible]
قدم [illegible] نشان دند خان اعظم افواج را در حدود [illegible] متوجه احمدآباد شده که خانخانان را [illegible]
گجرات بکمک خود آورده و کار [illegible] خانخانان باستقبال شتافته مقدم او را گرامی شمرده اگرچه اول در مقام [illegible]
کمک و فرستادن لشکر در آمد اما بجرف اهل نفاق و بهره گوئی مردم آن عزیمت دل برگرفت و خان اعظم
بی حصول مقصود مراجعت نموده بولایت مالوه که در تیول او بود آمد سعادت موکب گیهان شکوه
بدار الخلافت لاهور چون خاطر ملکوت ناظر از انتظام ولایت کابل و ضبط افغانان یوسف زئی و امیر [illegible]
رایات اقبال بدار الخلافه لاهور ارتفاع یافت و منزل بمنزل شتاب شکار خوشوقت شده مستقر خلافت [illegible]
مقارن این حال بمسامع جلال رسید که راجه بهگونت داس را که بحکومت کابل رخصت شده بود در اثنای راه [illegible]
و مانعی بهم رسیده [illegible] غالب آمده تا گزیر اورا از ایالت کابل معزول ساخته بدرگاه [illegible] طلب فرمودند [illegible]
گیتی مطاع شرف ارتفاع یافت که راجه مان سنگه بحراست کابل متوجه شود و اسماعیل قلیخان بضبط سواد و بجور و افغانان
یوسف زئی شتابد و چون راجه بهگونت داس مراجعت نموده به اتک بنارس رسید نام ولایت [illegible] که حکومت [illegible]
نزد او فرستاده بود راجه از شوب [illegible] چون [illegible] کشیده بحضور رسید خاقان وافر الاحسان بعلاج او
تعیین فرمودند و بعد از مدتی صحت یافت از سوانح [illegible] رسیدن عرب بهادر [illegible] و کوهستان بهرائچ قلعه ساخته
با زمینداران آنحدود [illegible] تاخت و تاراج قصبات و قریات روزگار بسر میبرد و دیو لاکهه رای زمیندار بهرائچ
دولت راسپهر خود را با جمعی از تابینان حکیم ابو الفتح بر سر قلعه او فرستاد و قضا را عرب بتاخت رفته بود چون دولت رای
با همراهان قلعه رسید محافظان قلعه فوج عرب خیال کرده راه دادند و آنچه در مدت تاخت و تاراج فراهم آورده بود
بدست آمد و لشکر اهالی افتاد و عرب ازین واقعه آگاهی یافته بسرعت تمام تر شتافت و در وقتی که دولت رای عزم [illegible]
در اثنای راه دو چار شد بین الفریقین جنگ سخت کرده در پیوست و بعد از دار و گیر بسیار عرب بانده راه [illegible]
فرار نهاد و بسیاری از اوباش اسیر [illegible] گردید دولت رای تعاقب او کمر همت بست و خود را بان خون گرفته رسانید
و بر تیغ بکافات آن گذرانید و چون موکب منصور بدار السلطنة لاهور ورود اقبال ارزانی داشت رای جهان آرا
بنیان [illegible] که [illegible] سرحد پنجاب [illegible] اتفاق افتاد که هم خطه دلپذیر کشمیر [illegible] اولیای
دولت در آید و هم خارجی افغانان یوسف زئی [illegible] و سایر مفسدان آنحدود از بیخ و ریشه برکنده شود و هم ولایت
مفتوحه کابل بیمن معدلت و رافت آن حضرت دار الامن گردد و از وقایع این ایام جشن طوی شاهزاده ولیعهد وارث
ملک هفت اقلیم شاه سلیم است چون رای رای سنگه که از راجهای معتبر هندوستان و امرای عظیم الشان این دودمان [illegible]
التماس نمود که صبیه او بخدمت پرستاران حرم سرای شاهزاده بلند اقبال شرف اختصاص یابد خاقان [illegible]
بقبول این ملتمس او را کامیاب خواهش ساخته با شاهزاده های عالی قدر و حضرات عالیات بمنزل او تشریف ارزانی فرمودند

افغانان را منهزم ساخته بودند بالای عزت از ... به اوج رفعت رسانیدند و در جلال جنید برو و سعید خان گکر ...
سرافرازی یافت اعتقاد صحیح او به سلک مریدان شاه ... زمرهٔ عالمیان فرق عزت برافراخت و چون درین ایام سعادت فرجام
از اثر خیر اندیشی خاقان کثیر الاحسان در ممالک محروسه نرخ غله بغایت کم شد و ارزانی بجای رسید که وجه محصول براوات
رسوم جزیه بنابر ... و تمغا خصوص در صوبه الهآباد و اوده و ... لاجرم فرمان گیتی مطاع از کمی محصول ارتفاع
یافت که مستوفیان خالصه شریفه و جاگیرداران در کل ممالک محروسه ششم حصه از ضابطهٔ رسوم بر رعایا تخفیف نمایند و برین حساب
مبلغ چهار کرور و پنج لک و شصت هزار دام که ده لک و چهارده هزار روپیه میشود ششم حصه خالصات شد که بر رعایا مرحمت
فرموده شد و حصه جاگیرداران ازین قیاس باید نمود که چه مبلغ عظیم خواهد بود از سوانح محاصره نمودن صادق خان قلعه سهوان را
و نا خوش حالی ... میرزا جانی حاکم ته چون سرکار ملتان به تیول شاه الیه مقرر شده و او بدان حدود رسیده بود فوجی
از مردم خود به تاخت ولایت سهوان فرستاد و میرزا جانی ... ارغون و میرزا بیگ و رستم ترخان را با جمعی
بمقابل تعیین نمود و میان الفریقین جنگ عظیم شده به نیروی اقبال روزافزون میرزا بیگ به قتل رسید و رستم زنده بدست
افتاد و فوج بادشاهی قدم همت پیش نهاده بمحاصره قلعه سهوان پرداختند اگرچه پاره از دیوار قلعه به نقب فرو ریخت
لیکن چون خاک انداز او ... بلند بود و ... در آمد و متحصنان گرم ... دیوار بر آوردند و بهادران لشکر منصور
دست از محاصره بازداشته بتاخت قصبات و قریات همت گماشتند و تا بیست روز عساکر اقبال نافذه با غنایم نامحصور
عنان معاودت معطوف داشتند در خلال این احوال در الوس یوسف زئی قحط و وبای عظیم افتاد و بسیاری
از افغانان از ... و گرسنگی هلاک شدند و کار بران خون گرفتها به دشواری کشید و سران قوم یوسف زئی فوطه در گردن افگنده
نزد اسماعیل قلیخان بزاری زینهار آمدند و التجا به اولیای دولت ... بسیار ... سپهر کینه گذاری زحمت و تردد و تباهی
انتظار بسعی روزگار نقش بست ورود موکب منصور بدار الخلافه لاهور چون دار السلطنه لاهور بورود رایات
منصور حسرت افزای بهشت برین و محسود بلاد روی زمین گردید عزیمت تسخیر کشمیر که سالها مکنون خاطر قدسی مظاهر بود
تصمیم یافت و مقارن این حال بمسامع جلال رسید که یعقوب پسر یوسف خان والی کشمیر اعلام فتنه و آشوب مرتفع ساخته
و مستوطنین آن ملک از آسیب تغلب و بیداد او بجان آمده اند و عهد و پیمان که سابق به بندهای درگاه بسته بود خیانت
پایه پاس آن نمیدارد لاجرم تسخیر آن ملک دلپذیر بر ذمت همت جهانگشا لازم و متحتم داشته قاسم خان را که از امرای
عظیم الشان و مخلصان کاردان بود به این خدمت عز اختصاص بخشیدند و قلیج خان و مسند علی و گوجر خان و میرزا علی
اکبرشاهی و شیخ دولت و خنجر بیگ و شیخ سکندر ... و میر عبد الرزاق معموری در رفیق خاصه خیل و شاه محمد و یادگار حسین
و لعل بیگ و بسیار چند خواجه طهیر و مبارک خان گکر و جلال خان گکر و بسیاری از منصبداران و احدیان بهمراهی او رخصت
یافتند و شریف سرمدی به خدمت بخشی گری آن لشکر فرق عزت برافراخت و مجاهدان عرصه همت قدم جلادت و تهور
پیش نهاده با عزم درست و دل کار طلب کوچ بر کوچ متوجه آن حدود شدند از سوانح تعیین فرمودن حکیم همام به ایلچی گری
نزد عبد الله خان به مرافقت میر قریش ایلچی به مکتوب محبت و نفایس آن دیار بدرگاه سپهر عیار فرستاده و او تبلیغ رسالت نموده
ملتمسی در طاعت بسر برده آیین مروت و کامروائی و قانون سلطنت و فرمان روائی مقتضی آن شد که یکی از بندهای
اخلاص نشان و معتمدان کاردان با شرایف تحف اجناس و نفایس امتعه که مخصوص بلاد هندوستان است به مرافقت ایلچی او

فرستاده و بیشتر و وفور صفا این فرمت بنام حکیم همام حکیم ابوالفتح که از مقربان درگاه خلافت و جلیسان انجمن سلطنت بود و خواجه محمد سلطان و سپس بتحویل ودایع از جانب سرمایت منقر شد بعد ازان مفتی را که از اجله سادات هند و ستان که بکتاب
فضائل و کمالات ظاهری و باطنی آراستگی داشت بجهت پرسش واقعه اگر یسکندر خان همراه ساختند و سواد مکتوب
بادشاهان گیتی ستان که از نتایج طبع وقاد علامی شیخ ابوالفضل است بخش و درین اقبال نامه جهانگیری ثبت نموده مکتوب
اشتمام گلدسته بهارستان یکدستی و یگانگی بیرا سلاطین کامرانه نگارستان دوستی و فرمانروائی که آراسته خلفه دان پیشان
سرای آشنائی و نگاشته نقش پیوان نگارخانه دل افروزی و دلکشائی والا دودمان عجیبه خاندان گوهر افزای افسر
واورنگ پیرایه گشائی چهره دانش و فرهنگ مسند نشین ایوان شهریاری چابک خرام پیشگاه سپهداری سپه سالار
بزرگاه دلاوری و دلیری شهسوار جولانگاه شیری و شیری خدیو کامگار کشور دادگستری فرازنده نامداری جهانبانی
و دانش پیوری فروزنده چراغ خانی فرازنده چتر کیانی بود در خوشترین هنگامی که کوس نوروزی آوازه جهان افروزی
در گنبد نیلگون بلند ساخته و نیر اعظم عطیه بخش عالم یعنی آفتاب جهان تاب که سلطان چار بالش ایام و فرمان گستر
عناصر و اجرام است سایه فرسخی و فرخندگی بر تارک خسرو گل انداخته بود و باد بهاری روح بخشی درکالبد بوستان نهال
آب و گل دمیده و ابر آذاری پای فرسودگان لشکر بهار را از گرد راه شسته شستشو داده پیرایه خوشدلی و خرمی و سرمایه
دلکشائی و صفا و پایانی شد بنیاد دوستی از سربلندی گرفت و آئین یکتا دلی تازه ارجمندی یافت سخان دل آویز دوستی
و نو سلیقه یگانگی و نیک اندیشی که بنگاهمه عنبرین نگارش یافته بود و کلک گوهرین گذارش پذیرفته بر دل نقش بست
و دیده و آسمان پیوند که گنجینه راز خداوندی و آئینه چهره هوشمندیست پوشیده نخواهد ماند که این پایمندی گاه صبح بیاد و درین
سال که از شیر و ستاره آسمانی تخت کامرانی رسیده همیشه پیش دیدوانش و منش آن داشت که اینهمه جهانگیری و
فرمان روائی و تیغ گذاری و کشورکشائی سرانجام داوری گیرو دار شناسی و سرگردن کار و بار یاسبانیت نه گرد آوردن
گنجهای زر و سیم و آراستن تخت و دیهیم و پابگل ماندن در خواهشهای ناپایدار و سر فرو بردن در گریبان آرزوهای
ناستوار چنانچه همیشه با دوست و دشمن و خویش و بیگانه جز نیکی و نیکخواهی چیزی دیگر نبوده و همواره در آسودگی جهانیان
از خرد و بزرگ و مهربانی با مردم روزگار از نزدیک و دور کوشش نموده خدا آگاه است که پاک ساختن چهار دانگ
اقلیم هند وستان و خس و خاشاک برفتن ازین گلستان که از سه پهلو بدریای شور پیوسته است از سر خود خواهی خودکامی
نبوده و بیش نهاد آرزو جز نوازش خاکساران و گدازش ستمگاران نشده و ازینست که بهر سو که رو آورده کارهای دشوار
بآسانی گشایش یافته و چهره آرزو از پرده امید بخوبی نمایش پذیرفته هرگاه شیوه فرخنده با دیگر بندگان خدا چنین باشد
با آن والا دودمان که از بزرگ باریافتگان درگاه خداوندی اند و باین معنی پیوند دوستی قدیم و خصوصیت دیرینه بهم
در میان بهر هوشمندان خرده بین هویداست که یکی از نهاد و یکجهتی بسند است هرگاه این همه یکجا شده باشد پیداست که چگونگی
در میان خواهد بود و این یکدستی سرمایه آبادانی جهان و پیوند جهانیان خواهد شد و ایمائی که در جوابی موانع ارسال رسل و
رسائل مرقوم شده بود هر چند در نظر عقل دران باب سخن جا کردن تیغ بر گردن داشت اغماض ازان وادی ولی در رنگ
التطویل کلام دران مقام بالایم بنده بسنده باین قطعه که از اجله اکابر دین منقول است اکتفا نموده شد قطعه
قیل ان الاله ذو ولد — قیل ان الرسول قد کهنا — ما نجا الله و الرسول معا — من لسان الوری فکیف انا

الحمد لله که از بدو انکشاف صبح ایجاد و تکوین طلوع شعشعه نیر سلطنت سعادت قرین همواره مطلع نظر منهج قویم ملت و دین
و مسالک مستقیم حق و یقین بوده لاجرم بموجب الملک والدین توأمان ارتقای مدارج سلطنت همایون و استعلای
اعلام دولت روز افزون بکمال دین و ارسای ارکان وسیله قاطع و حجت ساطع است امتداد تعاقب لیل و نهار در
مراتب دوام و ثبات قدم دارا و دیون جوامع همم سلاطین عدالت انتما که صدر نشینان ارائک عظمت اند آنست که کافه
خلایق و جمهور برایا که ودایع بدایع حضرت صمدیت اند در مهاد امن و امان بوده در لوازم عبادات الهی و مراسم
خیرخواهی جمهور عباد تمام بذل مساعی در رفاهیت و نسق و انتظام این ممالک وسیعه فسیحه که متوجه چندین سلاطین عالیقدر و
حکام والا اقتدار بوده میشود و بعنایت ایزدی که شامل حال این نیازمند درگاه الهی است از سر انجام
مهام این ممالک فراغ کلی دست داد آنکه محال که از زمان طلوع نیر اسلام الی هذه الایام عواطف صولت سلاطین
کشور کشا و لمعات سیوف خواقین فرمانروا پیرامون آن گردیده بود مساکن و مواطن اهل ایمان شده و کنائس
و معابد اهل کفر و ضلال مساجد طاعت و مشاعر عبادات ارباب اتقیا گردانید المنة لله تعالی و تقدس آنچنان که
دل میخواست انتظام و التیام یافت و حسب المدعا سامان و سرانجام پذیرفت جمیع سرداران و گردنکشان از خود و
غیرهم حلقه اطاعت بگوش اعتقاد کشیده و داخل عساکر نصرت مآثر شدند و طوائف انام را بابهام ارتباط و انقیاد مقام
و این منصب لائق احسن کما احسن الله الیک همگی توجه بتمهید قواعد رأفت و تاسیس مبانی نصفت و اشاعت انوار عاطفت
مبذول و شسته حدائق آمال و آمال ایشان را از رشحات سحاب مکرمت و احسان و قطرات مطرات فضل و امتنان
تازه و سرسبز میداریم و پیش نهاد خاطر فیاض آن بوده است که چون ازین مهمات فراغ حاصل شود بمدد عنایت الهی
و هدایت ازلی کفار فرنگ که در جزائر دریای شور در آمده سر بشور انگیزی برآورده اند و دست تعدی بر زائران حرمین
شریفین زادهما الله شرفا دراز کرده و جمعی انبوه گشته سنگ راه زائر و تاجر شده اند خود بتوفیق ایزدی متوجه شده آن
راه را از خار وجود خس ناپاک ایشان پاک سازد لیکن چون شنیده میشود که بعضی از امرای عراق نسبت بوالی خود در مقام بی اخلاصی
شده از عروه وثقای حسن عقیدت که باعث ارتقای ایشان بمراتب علیه بوده عدول نموده بعضی سببی ابتدا نموده اند
در خاطر حق شناس میگذشت که یکی از فرزندان کامگار نامدار را که بارقه سعادت از ناصیه حال ایشان روشن و
لائح است و رشد از زائچه طالع اقبال ایشان هویدا و سپهسالار بدانجانب تعیین فرمائیم و تا خاطر از معاضدت آنها
جمع نشود بامر دیگر متوجه نشویم الحال که سلطان روم عهود و مواثیق جدید بر خود را کان لم یکن انگاشته نظر
بر ضعف صوری والی عراق کرده بدفعات افواج فرستاده قطع نظر از آنکه از شاه راه سنت و جماعت انحراف ورزیده اند
بمحض امتثال بنوت خاندان نبوت خود متوجه شده معاونت فرمائیم سیما که بتعارف اسلاف منظور باشد علی الخصوص
در این وقت که مسموع میشود که فرمان روای ایران کاروانان آن ملک را با تحف و هدایا بالتماس کمک و مدد روانه
کرده است بر همت عالی نهمت ما واجب و لازم است که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان منعطف شود و نجاح
ایشان میرسد که چون رابطه محبت و نسبت قرابت بآن سلطنت و شتگاه از قدیم الایام هست و تجدید از فرستادن
مکتوب محبت اسلوب بمصحوب سیادت پناه میر قریش ضوابط مودت و قواعد اتحاد استحکام گرفته است در ان زمان
که حدود خراسان مخیم سرادقات اقبال و مضرب خیام عز و جلال شود آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شده

آن عدو دو شریف ارزانی دارند تا آن سرزمین مجمع البحرین عز و علا و مطلع السعدین مجد و بها گردد و تا بعثا نهیب رسالت و مقالات
و پیغام اساس محبت و یگانگی مستحکم نرسانده بعضی خانان والا دودمان را بدان امر حقیقت آمیز که مخزون و مکنون خاطر است اخلاصانه تصریح
جلاد انسانی رسیدی که الصدق سعید را دریافته مضرت قیاس علی الاطلاق دریافته است یادگار مجلس انس سازند و از نتایج
الهی رشحه لطف و دقایق آگاهی که بر خاطر آن انجمن دستگاه پرتو انداخته باشد نیز استماع نماید هلا عقد زندگانی و زبده کام
شعبه ابتهاج انسانی و عوارض احسام رو رعایت تکلیف که این سخنان در میان دو برگزیده خدا و دو نظر کرده از کاه کبریا
متحقق شود در آئینه استغنا باعث مشغول فیض و عموم تفضل خواهد بود و در آن زمان که بعنایت الهی این آرزو بوقوع آید
چون همت منظور آن الهی و سرافراز کرد کان خدائی بر تحصیل رضای حق تعالی است نه تحصیل نام و تسلط بر افراد انام
سایران مرکوز خاطر حق جو آن است و امید که مطلب و مقصد آن خان نیز آن باشد که در سلکی که حق شناسی حق طلبی باشد
آن دیگر است رضای خاطر را لازم دانند و در مقام کمال یکجهتی بوده از صلاح او درنگذرد و الحال که نسبت یکانگی و
اتفاق درمیان ظاهر و آشکار اشده است درباره امداد و کمک حاکم عراق و خراسان آنچه صلاح دیده اند شما فرموده بود
از مکمن بطون بعالم ظهور خواهد آمد و مقدرتی که در باب قضیه فرزند شاهرخ میرزا رقم زده قلم محبت نگار شده بود مستحسن
خاطر انصاف گزین افتاد و الحق که مشار الیه بواسطه خرد سالی و خودپسندی از بد مصاحبی مشار حندین امور نالایق
گزیده که هر کدام از آنها بانفراد و مستدعی آن بود که کار او به این حد برسد چه اولا بواسطه اغوای بعضی که در میان از
لوازم اطاعت و مراسم عبودیت بالبیاری تساهل نمود تا بنیاد آن عظمت دستگاه چنانچه باید آشنائی نکرد تا ثانیا بجد بزرگوار
خود که چندین حقوق دینی و دنیوی بر ذمه او داشت آنچنان سلوک نمود و بتلبیسی که نسبت با و واقع شد از قسم القای ربانی
و الهام یزدانی بود الحال چون از خواب غفلت بیدار شد النجا بعروه وثقای عاطفت ما نموده غیر از آنکه بتقدیمات خطیار
تحتیم امری دیگر محظور نمیگردد و مامول از مراسم مودت آن عظمت دستگاه نیز آنست که از زلات اقدام او اغماض نمایند
و بجهة تشیید مبانی و استحکام قواعد مودت افاضت و حکمت پناه زبده مقربان هواخواه عمده محرمان کارآگاه حکیم همام که
مخلص راست گفتار و مرید درست کردار است و از ابتدای سلطنت ملازم بساط مقرب بوده و دوری او را بهیچ وجه تجویز
نکرده بودیم برسم رسالت فرستادیم چون در ملازمت ما او را آن نسبت متحقق است که مدعیات را بی واسطه بموقع عرض
میرساند اگر در مجلس شریف ایشان نیز همین اسلوب مرعی باشد گویا فیما بین مکالمه بی واسطه خواهد بود و بجهة پرسش واقعه
غفران پناه رضوان دستگاه اسکندرخان سیادت مآب نقابت انتساب صدر جهان را که از اعاظم سادات کبار
و اجله اتقیای این دیار است مقرر کرده بودیم و لیواسطه بعضی امور در تعین تراخی افتاد در ینولا برفاقت مشار الیه
فرستادیم و انموذجی از تحف و هدایا بتحویل عمدة الخواص محمد علی بموجب تفصیل علیحده ارسال یافت باید که بمقتضای
گرامی نهاد و اتحاد عمل فرموده همواره از طرفین طریق ارسال رسل و اتحاف تحف مسلوک باشد و از فرمانه طلبیدن
و فرستادن کبوتران پری پرواز و جبیب عشقبازطائر ذی بال شوق و رابتعاش و اهتزاز آمد و استشمام شمائم یکجهتی
و وداد نمود اگرچه توجه باین مشتی پرندها در نظر او سی از لعب و لهو مینماید لیکن در نظر ثانی چیزی و بازی یاد از
نسبت شوق و مناسبت ذوق ارباب وجد میدهد و موجب توجه بمبداء میشود و اگر نه حضرت واجب تعالی بر رازی
ضمائر آگاه است که اشتغال صوری احیانا بامثال این امور بر خیال توجه بمبداء حلیه است بیش نیست و بر مجردان واقع کی

شقشهای فتوحی اندیشی ما امید که بجواب نامه ارسال عنایت نامه مخالف محبت و محال رسائل مودت تحریک سلسلهٔ اتحاد
دا شیمی جهانی اختصاص نمایند نامه به حرف اختصاص تمام کرده شد و السلام و الاکرام و الغیبن با صفحتی افواج قاهره
به تسخیر ملک کشمیر چون یوسف خان والی کشمیر به مسعود کواکب اقبال روی بخدمت درگاه سپهر مثال
نهاد و یعقوب بجانشینی رسید ملک همت کشت وار کان عهد و رجال که جدید این سلسله و … کام …
ودر امر سلطنت و مجد دولان و سطر اعدای روزگار سپرده ابواب ظلم و بیداد بر چهره احوال رعایا و زیردستان گشوده
ومزد دارانرا بنا و اسماعیل مخالب ساخته به ترویج مذهب اثنا عشری و تشنیع اهل سنت و جماعت همت گماشت اگرچه سپاهی
آن ملک اکثر شیعه اند اما سوداگران و رعیت و اهل حرفه تمام از اهل سنت و جماعت اند و پیوسته این فرقه با هم
منازعت و مخاصمت دارند و نهایت تعصب و خشونت با یکدیگر ظاهر میسازند چون یعقوب علانیه آن جانب
گرفته دست جمعی از تبر اعیان فراهم آورده و در آزار این طائفه کوشید رعایا و زیردستان روی دل از او گردانیدند
و خاطرها متنفر گشت و شورشی غریب در آن ملک افتاد و شمس چک که هوای سلطنت از او جدا شده و اعلام فتنه و شورش
مرتفع ساخت و جمعی بسیار گرد او فراهم آمدند و از جانبین افواج آراسته روی بعرصه مبارزت نهادند و …
عساکر اقبال بلندی گرفت و یعقوب صلاح وقت در آشتی دانسته صورت کامرانی را شمس چک گذاشت و بعد از اندک
مدتی او را غافل یافته لشکر بسر او کشید و بحسب تقدیر شمس چک دستگیر گردید و چون عساکر اقبال از آب چناب
عبور نمودند نوشتهای اعیان کشمیر بتواتر رسید و اولیای دولت افواج ترتیب داده با عزم درست و همت عالی
کوچ بر کوچ متوجه مقصد شدند و چون بکرانه بهنبر رسیدند سلیم زمیندار آنجا از بیم و ستم خود را بکنار کشید قاسم خان
اصول را دلاسا داده او را بجای او نصب کرد و بعد از روزی چند سلیم نیز آمده و بد بهرام نایک و اسماعیل نایک …
… از قدیم هند و لیست راه بدو آنجا متعلق است خود را به قاسم خان رسانید ملازمت و فیروزی بلند آوازه ساخت
وحقیقت کشمیریان را نمودند که یعقوب از کشمیر برآمده بشعاب جبال و بهیولهای و شور ارشاد … برد و اعیان کشمیر
منتظر وصول عساکر اقبال اند و از بجا راه دو … یکی کنبرل و دیگری پیر پنجال اگرچه این نزدیک تر است اما …
کنبرل بیشتر است و محافظه بر دو راه لازم بهر طرف که صلاح باشد راهسپر گردیم بعد از گفت و شنود راه کنبرل قرار یافت
و چون از صعوبت راه و دشواری گریوهای لشکر فیروزی اثر بسرعت قطع مسافت نمی یارست نمود شیخ یعقوب …
تواجی … و سلیم را با جمعی از بند و قیچیان پیشتر فرستادند که نوید معدلت خاقان ممالک ستان بگوش منتظران
رسانیده شهر را از آسیب ظلم و بیداد او باشان محافظت نمایند چون عساکر منصوره بگریوه کنبرل بر آمد برف و باران
و تگرگ فرو ریخته و غریب شورشی برخاست و راه کوه … که تال بر آن نامند و نزدیک آن … و از …
بعرض چهار … و … دو … و هکذا … سابق … ساخته اند که هرگاه لشکر بدانجا رسد از آواز کوس و کرنا
و غوغا مردم برف و باران عظیم فرو بارد مجملا مردم از شدت سرما و صعوبت راه محنت بسیار کشیدند و جانداران بسیار
ضایع شدند و درینوقت جمعی از بند و قیچیان که با جمعی تواجی پیشتر شتافته بودند زخمی برگشتند و بیان نمودند که محمد لون و …
ولاور خان و بهادر خان با جمعی از لشکریان سر راه دولتخواهان گرفته بجنگ پیش آمدند شیخ یعقوب را زخم کاری
رسید و بیگی دوازده زخم رسید … دیگر کشته شدند و از شورش برف و باران سنگ تفرقه در جمعیت دولتخواهان

اثنا شیخ یعقوب رابعی از اقربای او دستگیر ساخته بود و بر دوش وی آتوا ستر را کشمیریان گرفته نزد شمس چک برده بودند او را
بجا آورده بشهر فرستاد که محافظت احوال او نمایند مسکلا این ماجرا آنکه چون یعقوب را گرفتن شمس چک نخوت و استکبار افزود
و ترک مدارا و حسن معاش نموده بخود رائی و تباه کاری افتاد ابنای برادر شمس چک و ابنای پسر ابدال چک و لنگر خان
و نور خان و فتح خان و حسین خان و بهادر خان و دلاور خان که از تربیت کرده های او بودند با جمع کثیر بشهر سر راه فرستاد که
کریوه ها را استحکام بخشند و خود بشهر به فراهم آوردن سپاهی و سامان اسباب نبرد پرداخت تا میرزا پیش آمده راه مداخل
و مخارج را مضبوط ساختند درین وقت حسن پسر حیدر چک که به آرزوی حکومت کشمیر در سلک دولتخواهان انتظام داشت
خبر آمدن میرزا شنیده بر سر راه انتظار کشیده بود اکثرے از آن مردم را الغریب وقت گون با خویشتن متفق ساخته
قرار داده که اگر حیدر چک با ما عهد کند او را بسرداری برداشته همه یکدل و یکجهت همراهی اختیار کنیم و خطبه بنام حضرت جهانبانی
خوانده و عساکر منصوره را بملامت و پیشکش برگردانیم چون یعقوب بقصد جنگ از شهر برآمده بهیره پور رسید از خبر شورش
کشمیریان و قرار داد ایشان سراسیمه و متلاشی گردیده و بودن خود را در آن میان صلاح ندیده چاره کار منحصر در آن
دانست که شمس چک را که مدعی سلطنت است با محمد بهت از قید برآورده مطلق العنان بسازد تا آنها با یکدیگر در جنگ
و خود بجانب کشتوار رفته روزے چند از آسیب حوادث سلامت ماند و به این عزیمت راه کشتوار پیش گرفت و در
اثنای راه اظهار اخلاص ساخت و چون نوشته حسن چک و کشمیریان بحیدر چک رسید در جواب نوشت که امرای بادشاهی
مرا چشم بندگاه سپرده اند و آمدن من از محالات است کشمیریان از جانب او نا امید شده حسن پسر او را به ایالت برگرفتند
و در بهیره پور جمع سپاه و ترتیب لوازم جنگ پرداختند درین اثنا شمس چک از قید یعقوب نجات یافته به آن جماعت پیوست
و کشمیریان دست از حسن چک باز داشته شمس چک را بحکومت برداشتند و بیشتر از خود فوجی را بمقابل عساکر اقبال روان ساختند و آنها
با شیخ یعقوب و سپهی جنگ کرده غالب آمدند بدستوری که سابق ذکر یافته کوتاهی سخن چون کریوه اکرم بال معسکر اقبال گردید
خبر حادثه سپهی و شیخ یعقوب رسید بعضی از کوته همتان بران شدند که عطف عنان باید نمود و جمعی صلاح در آن دیدند
که همین جا توقف فرموده حرف صلح در میان آورند قاسم خان با چندے از قوی همتان ناموس دوست عزیمت رفتن
پیش نهاد غیرت ساخته بدلجهی مردم پرداخت مقارن این حال وکلای شمس چک آمده در عجز و ملامت زدند که بدستور
سابق ارکان صلح استحکام یابد و قاسم خان راضی نشد و از افسون کشمیریان دامن عزیمت غبار آلود تفرقه نساخت و آنها را
ناکام بازگردانیده بلغرمے درست و همت عقده کشا افواج ترتیب داده از کریوه هستی ونج گذشت و کشمیریان نیز عساکر
نکبت مآثر آراسته در برابر آمدند و بین الفریقین جنگ سخت در پیوست و مخالفان از فراز کوه با هجوم آورده به تیر و سنگ و
بندوق جمع کثیر را منالع ساختند و از شدت غنیم و تنگی جا بهادران فوج هراول عنان تافته بجرانغار پیوستند و قاسم خان از
مشاهده این حال سیاشفته خود قدم همت پیش نهاد و میر عبد الرزاق معموری شریف سرمدی و جلال الدین مسعود خنجر کے
و خواجه محمد شیرسے و میر شاه محمد را پیشتر فرستاد محمد چک که از دلاوران کشمیر بود مردانه تاخت و لاکها نام راجپوتے که فهم
او شناخت و مصروباهم در آویخته از بالاے کوتل بزیر افتادند و غریو از فطارگیان برآمد درینوقت ظفر خان که عمده لشکر
مخالف و سردار فوج سرانغار بود به تیر بندوق بر خاک افتاد و آن فوج ویران شده روی باز پس کرد و هنوز کار بدیگر افواج
نرسیده بود که اقبال روز افزون بجلوه گرے درآمده و سررشته انتظام مخالفان از هم گسیخته نسیم فتح و فیروزی بر پرچم

علم اعلای دولت ورزیده کشمیریان خاک هزیمت بفرق همت خود ریختند و روی ادبار بسوی فرار نهادند و بعد از آن چون حاکم
را از آن نگاشته شده بجانب کوتل بمنزل گزیدند قاسم خان خود بجهت احتیاط بر فراز کوتل توقف نموده روز دیگر
یادگار حسین و حاجی [illegible] وسلیم را با چندی به تسخیر سری نگر که دار الملک کشمیر است فرستاد که خطبه بنام نامی القاب
گرامی خاقان گیتی ستان رونق بخشیده اهل شهر را از آسیب دست انداز اوباشان محافظت نمایند و بیست و سوم آبان
ماه الهی قاسم خان با دیگر امرا بشهر در آمده ابواب معدلت بر روی متوطنان آن دیار مفتوح ساخت و اکنون مجملی از احوال
یعقوب و مشغول آوردن او نگاشته کلک بیان میگردد چون عساکر منصوره بدار الملک کشمیر درآمد بسیاری از اوباشان که
روی بودن شهر نداشتند نزد یعقوب رفته او را از کشتوار بیاوردند و در حیدر کوت که هفت کروهی [illegible] براره است جمع
شدند آن شنید قاسم خان فوجی بسرداری شیخ دولت بمقابل او فرستاد و آن بدسرشت قدرت جنگ صف در خود ندیده
بقصد شبخون پرداخت بعضی از ارباب فساد و ادباران راه داشتند که جمعی از پیادها را در برابر این فوج گذاشته خود با طلاع
مردم بر سر قاسم خان و دیگر امرا که در شهر غافل نشسته اند شبخون باید برد و به این عزیمت باطل در دل شب که سیاه‌تر از باطن
مخالفان بود بشهر پیوست و غریب شورشی پدید آمد و قاسم خان با دیگر بهادران رزم جوی قدم همت بر جا داشته
کارنامه شجاعت و تهور ظاهر ساخت و چون کشمیریان از اطراف هجوم آوردند هر کس هر جا که بود بدافعه غنیم خود پرداخت میر عبد الرزاق (؟)
معموری و جمعی از یکجانب در زد و خورد بودند و میرزا علی اکبر شاهی با چندی جای دیگر با [illegible] شور افتاده [illegible] سادات [illegible]
شد ایوب بیگ و صالح بیگ و مومن بیگ با دیگر احدیان خونبها استاده بسیاری از ارباب فساد را به تیغ بیدریغ بر خاک
هلاک انداختند صالح بیگ که از یکهای بادشاهی جوان نامی بود دران آشوبگاه شربت خوشگوار شهادت چشید چون در یوقت (؟)
محمد خان پسر فتح خان با جمعی و دمامه نواخته از آن طرف آب آمد و از طرف دیگر خنجری و سادات اسکو نقاره زده رسیدند
و کشمیریان در شهر آتش انداخته بودند در پرتو شعاع آن بسیاری از غنیم هدف تیر بلا گردیدند و آخرهای شب بفروغ اقبال خاقان
گیتی ستان جهان کوکب فتح و فیروزی طلوع کرد و مخالفان سیاه باطن با دل ریش روی ادبار بوادی فرار نهادند و در آغاز
دمیدن صبح میرزا علی اکبر شاهی دکو چر خان و محمد خان با جمعی بتعاقب شتافته بسیاری از کشمیریان را بقتل رسانیدند
و آن بدسرشت بحال زشت نیم جانی بدر برد و لیکن از بدسرشتی کشمیریان که سرشت آنها بفتنه و فساد مجبول است و از رشتهٔ
حبال العهد و پیمان [illegible] گسسته [illegible] شورش برانگیختند قاسم خان خواست که خود در شهر بوده جمعی را بمدافعه او تعیین نماید
چون مردم از محنت دایمی و افراط سرما به تنگ آمده بودند هیچکس گشاده پیشانی متعهد این خدمت نشد و لاجرم فتح خان را
با جمعی بمحافظت شهر گذاشته خود متوجه باستیصال او شد و در راه شنید که یعقوب بقصد شبخون روانه شهر است ناگزیر
بر جناح استعجال عطف عنان نمود و میرزا علی بیگ را با فوجی بدانجانب فرستاد و در پنج کروهی شهر خبر بتحقیق رسید که او در
کوه الرکه چهار کروه مسافت [illegible] نشسته روز دیگر بدان صوب شتافت و قراولان با یکدیگر در آویخته غالب آمدند و
آن بخت برگشته یارای جنگ صف در خود ندیده شبخون آورد و بتایید آسمانی در بنگاه کشمیریان آتش افتاد و از لمعان
آن لشکر منصور آنها را نشانه تیر بلا ساختند و به این شکست سنگ تفرقه در هنگامه باطل ستیزان افتاد و یوسف کشمیری که خطاب
خانخانانی داشت و محمد بیت با اکثری از اعیان جدا شدند و یعقوب با معدودی بجانب کشتوار رفت او بارگشته [illegible]
بوساطت میرزا علی و خنجری آمده قاسم خان را دیدند و به رفاقت خنجری روی امید بدرگاه سلیمان جاه نهادند و بنوازش [illegible]

جهان افروزی یافته از حوادث روزگار مصئون و محفوظ گردیدند **ذکر بعضی از سوانح بطریق اجمال** درین هنگام که مژده
فتح کشمیر مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر بود میرزا جانی حاکم تته سید جلال را که از اعیان آن ملک بود برسم رسالت بدرگاه سپهر
اشتباه فرستاده بوسیله عرض اخلاص و پیشکشهای لایق خود را بذکر مجلس بهشت آئین گردانید و نیازمندی او بپایه قبول یافت
و هم درین تاریخ راجه باسو که از زمینداران معتبر کوهستان پنجاب است بوساطت راجه تودرمل سعادت آستانبوس دریافت
پیش ازین همواره لوازم اطاعت و فرمان پذیری بجای آوردی و چون رایات اقبال سایه معدلت بجد و پنجاب انداخته از
کوتاه اندیشی و توهمات بیجا در مقام ضلالت و جهالت افتاده سررشته خدمت از دست داد لاجرم حسن بیگ شیخ عمری
و جماعه سونک و قرسے اوزبک و قرابیگ ترکمان و ناظر دولت بتنبیه و تادیب او رخصت یافتند و راجه تودرمل کنولی
با وفرمت که اگر پیش از رسیدن افواج قاهره متوجه درگاه گردد دستاویز استشفاع جرائم او شده خواهد شد و چون جنود
فیروزی به قصبه پتهان رسید باسو از کوهستان برآمده متوجه درگاه شد برافقت امرا سعادت زمین بوس دریافت و از
سوانح تعیین فرمودن زین خان کوکلتاش به تنبیه و تادیب افغانان تاریکی چون بعرض رسید که اقوام مهمند و غوریه
خیل که قریب ده هزار خانه در پیشاور توطن دارند بجلاله تاریکی از ملاحظه که زبردست است گرویده اند و آن مفسد ابیره جمعند
خود و اسنه ابواب فتنه و فساد مفتوح و راه مداخل و مخارج مسدود ساخته اند و سید حامد بخاری که جاگیردار آنجا بود
باندک مایه مردم بدفع آنها شتافته دستی توزک جنگ کرده خود با چهل کس از خویش و پیوند بقتل رسید لاجرم بخشی الملکی
شیخ بخاری و شاه قلیخان محرم و تاش بیگ خان و دیگر منصبداران بسرداری زین خان تعیین شدند و فرمان
جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که مادهوسنگه با مردم راجه بهگونت داس خود را به آن حدود رساند و اگر حاجت افتد
راجه مانسنگه با مردم کابل بکومک شتابد و در خلال اینحال میرزا سلیمان از بدخشان بکابل آمد و راجه مانسنگه خواجه شمس الدین
خوافی را بحراست کابل گذاشته خود بدرقه میرزا شد و چون به پشاور رسید بیماری صعب او را دست داد و در آن
حدود توقف نمود و افغانان از کشتن سید حامد و توقف راجه مانسنگه مغرور گشته سر بشورش و فساد برداشتند و ایشان
بتیراه رفته کوتل خیبر را سنگ چین ساختند و راه آمد شد مسدود گردید و مدت یکماه و نیم راجه بر بستر ضعف افتاده بود
و چون صحت کامل یافت باستیصال آن گروه انبوه پیش نهاد همت ساخته شریف آتکه و جانش بهادر و اتالیق و
خواجگی محمد حسین و فاضل خان قزوینی و همت سنگه پسر خود را در خدمت میرزا گذاشت و تخته بیگ و محمد قلی و مبارک خان
لوحانی و نورم کوکه و موسی بیگ و ذوالقدر و جگت سنگه پسر کلان خود را همراه گرفته از راه ناردان متوجه تیراه شد و بنوبت
جگت سنگه پسر راجه مانسنگه و مان سنگه درباری و زین الدین علی که عزیمت کابل داشتند بکرام رسیده بودند و مادهوسنگه
با مردم راجه بهگونت داس تا اتک آمده بودند راجه از پیش بلاغ شبگیر کرده صبحدم بکوتل خیبر پیوست و چون در آن
کوه برف بسیار بود و راه صعوبت تمام داشت بسختی و دشواری گذشتند و روز دیگر بتحت قلعه با جمعی از جوانان کار طلب
الوس آفریدی را تاخت و غنیمت فراوان بدست افتاد و از آنجا بر سر طائفه غوریه خیل رفتند و آنها بعجز و زاری پیش
آمده از آسیب تاخت و تاراج محفوظ ماندند و چون لشکر به تنگناهای کوه رسید جلاله با گروه انبوه از عقب به احمال و اثقال
دست انداز نمود و تخته بیگ که چنداول بود ترددات شایسته ظاهر ساخت و راجه خبر یافته عنان باز کشید و جگت سنگه
را بکومک فوج چنداول فرستاده راه علی مسجد پیش گرفت و افغانان باز از اطراف هجوم آوردند و جنگ سخت در پیوست

در راه بجهت تنگی بود که دو سوار پهلوی هم نمی توانند گذشت و افغانان بر فراز کوهها بر آمده تیر و سنگ ریختن گرفتند و فیلان بسیار
از پس رانده می آمدند و بهادران جان فشان از هر جانب در زد و خورد بودند درین وقت اندک میدانی پیش آمده راجه بیربر
کشته شد و جمعی کثیر که با او همراه بودند بسیاری از جوانان جنگ آزموده بقتل رسیدند و مجاهدان عرصهٔ فیروزی کارنامه شجاعت و جلادت ظاهر
ساخته افغانان را منهزم گردانیدند و بسیاری از مفسدان علف تیغ خون آشام گشتند و عساکر فیروزی آثار در آخر شب
بظاهر سپه رسیده منزل گزیدند و جلال الدین پاسی از شب گذشته در ان نزدیکی فرود آمد و روز دیگر راجه مان سنگه با سپاه تازه زور رسید
و متعاقب او زین خان کوکلتاش با افواج منصوره در رسید و تاریکیان سپاه در دو سه روز تاکامی افتادند میرزا سلیمان بدخشی
او لیاسی دولت از راه گریوه بیگرام آمد و از آنجا گلکت سنگ و محمد قلی بیگ مان سنگه در بارسی و بلال آقا بیگ همراه شده
بدرگاه سلاطین پناه رسانیدند آمدن میرزا سلیمان بدرگاه خاقان کثیر الاحسان چون او از جانب بدخشان تسلط
یافته و میرزا شاهرخ روی امید بدرگاه والا نهاد میرزا سلیمان روزی چند در لمغانات کابل بسر برد و باز از میرزا حکیم
کمک گرفته بکوهستان بدخشان در آمد و چند در ان محکمها پای شورافشرده جمعی از بدخشیان فراهم آورده بقصد جنگ
آمد و ملاوکیان رزمهای نمایان کرده عظیم رازبون ساخت و عبد المومن سلطان خبر یافته از بلخ به بدخشان شتافت
و جنگ صعب در پیوست و میرزا سلیمان دو بار لشکر او را بر داشت و نزدیک بود که فتح کند درچنین وقتی قورچی بیگ
حق ناشناس که با او ز بگان در آمده بود جمعی را از راه دیگر سر کرده آورد و میرزا را پای ثبات از جا رفت و ناکام بجانب
کابل روی هزیمت نهاد و در آب باران به بجتیار بیگ پیوست و از انجا بکابل آمد و راجه مان سنگه لوازم مردمی و مهمانداری
بجا می آورده روانه درگاه ساخت و چون بحوالی دار السلطنة لاهور رسید خاقان قدردان شاهزاده مراد را باستقبال
فرستاد و راجه تودرمل شاهم خان جلایر و حکیم ابو الفتح و شیخ ابو الفضل و آصف خان و خداوند خان را همراهی شاهزاده خدمت
فرمودند میرزا باعزاز و احترام سعادت ملازمت دریافت و آن حضرت پاس قدر و منزلت میرزا داشته رسوم مردمی
و مهمان نوازی بجا می آوردند آغاز سال سی و دوم الهی از مبداء جلوس اشرف روز شنبه
یازدهم ربیع الثانی سنه نهصد و نود و پنج بلاسی سپهر آرای افلاک به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افگند و سال سی و دوم
از مبداء جلوس خاقان ممالک ستان بخرمی و نشاط آغاز شد تا روز شرف هر روز یکی از امرای عظام بزم خسروانه
آراسته از نفایس روزگار و نوادر هر دیار برسم نثار و پیشکش گذرانیدند و خاقان وافر الاحسان در از دیاد مناصب
مراتب مخلصان شایسته خدمت توجه فرمود درین جشن عالی خانخانان سپه سالار و عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی
از گجرات آمده بسجود درگاه فلک اساس جبین اخلاص نورانی ساختند و میرزا یوسف خان نیز از بهار آمده سعادت
زمین بوس دریافت و در خلال این حال زین خان کوکلتاش بایالت کابل فرق عزت برافراخت و حکم شد که او از تیراه
بکابل شتابد و راجه مان سنگه از کابل به تیراه رفته ضبط آن حدود نماید و در عنفوان آن سال همایون شاهزاده مراد
را بصبیه خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش عقد ازدواج بستند و بجهت سرافرازی خان اعظم و بزرگ داشت این نسبت
در دولتخانه حضرت مریم مکانی بزم عروسی منعقد شد و خاقان ستوده خصال به آن مشکوی دولت و اقبال تشریف
برده داد نشاط بخشیده دادند چون در ین ولا بعرض بارگاه معدلت گردید که افغانان قطاع الطریق بقوافل و مترددین راه
کابل آسیب و مزاحمت میرسانند شاهزاده حکم شد که از حدود کابل تا ساحل نیلاب قلعها اساس نهاده تهانها نشانند

فوجدار شده و در سر تهانه سیکه از سرداران با جمعیت نیک تعیین نمایند که قافله را از بعد و متعلقه خویش بسهولت رفته بگذرانند
و به این شرایط ابواب الفت و رفاهیت بمیمن معدلت خاقان والاحضرت گشاده و خار ظلم و بیداد از راه بر کنده شد
از سوانح اقبال فرستادن عساکر منصوره بر استیصال جلاله افغانان تاریکی چون بمسامع جلال رسید که راجه مانسنگه
در محمود و توقف نموده تا حال بکوهستان در نیامده و بسیار سعی که با او همراه است به این دو کار عظیم که هم محافظت ولایت
کابل نماید و هم بکوهستان در آمده و تنبیه افغانان تاریکی همت گمارد وفا نمیکند لاجرم عبدالمطلب خان با جنود فیروزی
بدان صوب رخصت یافت و بیک نورین خان و شیرویه خان و سلیم خان و محمد حسین شیخ و علی محمد الف و احمد بیگ
کابلی و تاش بیگ خان و محمد قلی بیگ افشار و منظور که و شادی بیگ و ارزنگ لسپر لطف بیگ حاکم بلخ و نجشی بهادر و حسن علی
ترب و بسیاری از بهادران عرصه شجاعت بکمک او نامزد شدند و چون بساحل دریای خلاب پیوستند زنگی خان و
دیگر افغانان انوسی بیازی به اولیای دولت در آمدند و آب سند را از گذر چوباره گذشته بیوسف غنی و خلیل و بقیه
و گلستان ان گروه آمده دیدند و در پهان چند روز جمال خان بار یکی از صدان جدا شده در زمره دولتخواهان داخل
گشت و از راه دره سند لشکر را سر کرده به بیراه در آورد و محصولات افغانان که در پشکوک رسیده بود ... متصرف
شد و چون از دره سند گذشتند در وقت نصف النهار که اردو بمنزل فرود می آمد جلاله از کمین بر آمده تاخت بر شیر خان
و بیک نورین خان و سلیم خان که چنداول بودند بر دوات شایسته ظاهر ساختند و محمد قلی بیگ افشار و حسن علی ... در را
بکمک رسانیده غنیم را منهزم گردانیدند و افغانان ملاعنه سراسیمه رو بگریز نهادند و از راه دیگر باز خود را برابر رسیده و علی محمد
الف و احمد بیگ و شادی بیگ و موهن داس و دیگر بهادران رزم دوست بمدافعه غنیم پای همت افشردند و بسیاری از
مخالفان را علف تیغ بیدریغ ساختند و بقیة السیف بهزار جان کندن خود را بشعاب جبال افگندند و عساکر اقبال
بتعاقب اهل زوال شتافته بنگاه جلاله را تاخته و خانمان او را آتش زدند و اکثری از ملکان آفریدی و اورکزئی
که بجلاله پیوسته بودند طناب در گردن انداخته آمده دیدند و لشکر فیروزی اثر سالما و غانما به بنگش مراجعت نمودند
و درین ایام سودای بر دماغ مطلب خان غالب آمده مزاجش از منهج استقامت انحراف نمود و اعیان لشکر
او را بدرگاه خلایق پناه فرستادند و هم درین ایام میرزا یوسف خان به ایالت فرق عزت برافراخت و چون هوا بار دیگر
باعتدال آورد یعقوب شوره پشت باغوای کشمیریان فتنه سرشت از کوهستان بر آمده در حوالی شهر اعلام شورش
و تشویر مرتفع ساخت و هر چند قاسم خان فوجها بمدافعه او فرستاد کاری از پیش نرفت ناگزیر خود در روی همت بدان جانب
نهاد و چون آن سیاه بخت شهر را از حاکم خالی دید از راههای نامتعارف و پیچها سخت بجانب شهر شتافت و از آن خبر
یافته بسرعت هر چه تمام خود را بشهر رسانیدند و از آمدن کمک کشمیریان نتوانستند دست تطاول بر شهر دراز ساخت
لیکن در سه کروهی شهر بکمین فرصت نشستند و پیوسته بین الفریقین زد و خورد میشد و اکثر بهادران لشکر منصور
غالب می آمدند با آنکه یک دفعه سید عبدالله خان سیصد را سر گروه تاخت و بحسب تقدیر چشم زخم عظیم رسید و میرزا علی
در راه اخلاص جان نثار شد و بهرسی زنگ خویش رای رایسنگه با اهل جوان از راجپوتان خنگ و مردانه پای همت افشرد
و شمشیرهای نمایان زده خود با اکثری از همراهان نقد حیات سپردند و دیگر قاسم خان بشورش در آمده خود بمعرکه
مبارزت شتافت و کشمیریان تاب مقاومت نیاورده راه انهزام پیش گرفتند و یعقوب خاک ادبار بر فرق روزگار خود

بیجانب کمراج رفت و بعد از چندی یوسف و یعقوب و شمس چک با هم عهد و پیمان مو کد ساخته هنگامهٔ شور و شر و فساد گرم ساختند و
در اندک فرصتی بانده و مفسدها از جهات فی الشیان نهاده و با هم در آن حشمند یعقوب که وسیلمان نام رفت او را بکشید و شمس چک
به اندرکول فرار گرفت قاسم خان بخت بد اقبه یعقوب که جمعیت انبیت فوجی برسر او فرستاد و چون ولایت کنای او ضیائخو
بابه کار از حیثیت پیدا بود و بعوذ بیرا از عقب شتافت و بخالفان چنگ سخت کرد بود و فتح علی که عهده انتک خیم بود و قفل رسیده و
به بیروی اقبال روز افزون فتح شد و یعقوب گریخته باز شد و شمس چک رفت و با کلیه یکر اتفاق نموده بجوانی شهر آمد بود
حکومه خود را مضبوط ساخته همواره بطریق قزاقی فوجی را تاخت و تاراج مسیو شا دند و بدین وطیره بکجند سے گذرانیدند
قاسم خان بدرگاه معلی عرضه داشت فرستاد استمداد کمک ظاهری و باطنی نمود خاقان روشن ضمیر میرزا یوسف خان
را به ایالت کشمیر دلپذیر مشرف گردانیده و باجگناتهه و حسن بیگ شیخ عمری و قرابیگ و محمد بیگ و بابا خلیل و ملا ابوالحسن بسیاری
از جوانان کار طلب بدان صوب رخصت فرموده حکم شد که چون خار بن فتنه کشمیر برکنده شود میرزا یوسف خان خود را جمع
سازد قاسم خان را بدرگاه والا فرستد کشمیریان از صدمت سطوت افواج قاهره بی دست و دل شده ملجاء بیابان
گرفتند یعقوب بجانب کشتواری آواره گردید و شمس چک بکوهستان کمراج و میرزا یوسف خان بدارالملک کشمیر در آمده
قاسم خان را روانه درگاه ساخت و بعد از چندی مبارک خان و جلال خان و سید دولت را با فوجی بر سر شمس چک
فرستاده آن سیاه بخت شبخون آورد و غنیمت فراوان بدست او افتاد و هنگام سفیدهٔ صبح بهادران لشکر منصور نگاهبانی
نموده خود را باو رسانیدند و تلاشی بیکار بردند که دیگر نیست و بتوسط سید بهاء الدین قول گرفته میرزا یوسف خان را آمده
دید و میرزا یوسف خان او را مصحوب سید بهاء الدین بدرگاه خلائق پناه فرستاده استشفاع جرائم او نمود و درین تاریخ
مسعود و زمان محمود حق جل و علا شاهزادهٔ ولی عهد فرازندهٔ تخت و دیهیم شاه سلیم را از صبیهٔ راجه بهگونت داس گرامی فرزندی
کرامت فرمود و خاقان والا گهر نام آن خجسته اختر سلطان خسرو نهاد امید که قدوم مبارکش بر پدر بزرگوار و جد جهاندار فرخنده
و همایون باد برافراختن پایه سعید خان بحکومت بنگاله و دیگر سوانح اقبال چون بعرض مالی رسید که وزیر خان حاکم بنگاله بمرض طبیعی رحلت نمود سعید خان که حکومت بهار داشت به ایالت بنگاله اختصاص یافت
و راجه مان سنگه را از بنگاله طلب فرموده بحراست بهار سرافراز ساختند و پاینده خان مغول در صوبهٔ بهار بود بجاگیرداری
گهوره گهات خلعت امتیاز پوشید و یوسف خان والی کشمیر را از حبس برآورده در بهار بجاگیر مرحمت فرمودند و حکم شد
که میر مراد منزاوی نموده راجه مان سنگه را به بهار رساند و سعید خان را به بنگاله برد و فرزندان وزیر خان را با حشم و خیل
و خدم بدرگاه آورد و پیش از رسیدن میر مراد صالح پسر وزیر خان از تنگ ظرفی بجمعیت پدر مغرور شده اراده مخالفت
و فساد بخاطر حق ناشناس رسانیده بود لیکن چون میر مراد بآن حدود پیوست نتوانست اراده باطل خود را ظاهر ساخت
و ناچار وزیر خان مذکور را با اسباب حشمت و امارت همراه گرفته کام ناکام برافقت میر متوجه درگاه شد بیگی منفصدشن آنکه
در بین راه میر را در هر جا که قابو یابد اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازد و میر نقش این خواهش از خطوط پیشانی او خوانده
هر قصبه و بلده که میرسید جاگیرداران جا را از حقیقت کار آگاه ساخته بمعاونت او میگذرانید چون بجوینپور رسیده بازو
به پسر راجه تودرمل همراهی نمود میر از بیم بد اندیشی او دور رد و در میگشت خواجه خلیل که وکیل وزیر خان بود از وی جدا
شده باجمعی بمیر پیوست و آن بدسرشت در خرج کردن خزینهٔ پدر و فراهم آوردن سپاهی سید اخت و توجه بهار

گرفتار یافت و در موضع فتحپور چیشوره با موجب اراده پاسش بر سر وانی بسر شتافت میر معصوم خبر یافته قلعه فتحپور را استحکام
داده و دیگر در قلعه آمده محاصره نمود و را بهار اسعد و ساخته آن قصبه را تاراج فرمود و نزدیک بان شد که قلعه را مفتوح سازد
قضا را جاگیرداران آن حدود اطلاع یافته رومی بهت به اتفاق او نهادند لیکن راجه نیز از جونپور روانه شده و در اثنای
جنگ بسیاری جاگیرداران اطراف دو اسپه فراهم آمدند و مردم که گرد او بودند متفرق شده راه سلامت پیش
گرفتند و در ولقواران هجوم آورده او را دستگیر ساخته میرزاده پسر زنده میرزا او را بدرگاه آورده بزندان مکافات محبوس
گردانیدند در همین ولا شادمان کنیززاده که با معین قندهار و کابل بود بیت داشت بعنوان قدسی آستان جبهه سعادت نورانی
ساخت و خاقان والا احسان پایه قدر او را بحکومت غزنین سرافراخت از سوانح تعیین فرمودن زین خان
کوکلتاش بضبط سواد و بجور چون کار بر جلاله تنگ شد از تیراه خود را بکوهستان یوسف زئی انداخت فرمان جهان مطاع
شرف ارتفاع یافت که خواجه شمس الدین را که در کابل گذاشته خود با امرای آن صوب متوجه سواد و بجور شود
و در همین مطلع نظر خاقان ستوده خصال آنکه بیامن اقبال روز افزون شاید از خجالت گذشته برآید بنهاد
از درگاه رخصت یافت که در دشت سواد تهانه سازد و اسماعیل قلی خان را حکم شد که در اشنغر تهانه کند و جگاننامه زاینه
بکمک آن لشکر تعیین فرمودند و زین خان رومی بهت بآن خدمت نهاده نخست بر سر راه بجور و اشنغر در قلعه
ساخته غله فراوان فراهم آورد و خاطر از آن کار پرداخته بکوهستان شتافت و افغانان کوه را استحکام داده بجنگ
پیش آمدند و بهادران نصرت قرین کارنامه شجاعت ظاهر ساخته بسیاری را بتیغ همت از هم گذرانیدند و جمعی
آمده دیدند نزدیک بآن رسید که جلاله دستگیر گردد در همین وقت اسماعیل قلی خان که سردار لشکر دشت بود از آمدن
صادق خان آزرده شده بتهانه اشنغر نرفت و بحکم متوجه درگاه شد و جلاله فرصت یافته از آن راه خود را
به تیراه انداخت و اسماعیل قلی خان از این جهت مورد عتاب و خطاب گردید و آصف خان بجای او رخصت
یافت و از وقایع این ایام بیاسا رسیدن میرزا فولاد برلاس است بحمین معدلت خاقان والا حشمت و تفصیل
این اجمال آنکه ملا احمد تتوی که به تحصیل علوم رسمیه و عقاید مذهب امامیه از مفردان روزگار بود و سخت متعصب
بیر لیست و بخلاف مجتهدان شیعه اصلا تقیه نمیکرد و در مجالس و محافل نهایت دریده دهن و درشت گو بود و میرزا
فولاد برلاس از میرزاهای چغتای بحسن صورت و سیرت آراستگی داشت و از خانه زادان خوب این دودمان
والا بود هرگاه در محل اتفاق صحبت دست میداد و از ملا احمد سخنان بی صرفه سر بر میزد میرزا فولاد میگفت که آخر
من این رافضی را خواهم کشت تا آنکه روزی در منزل حکیم ابوالفتح میان این دو عزیز سخن بجاهای نازک رسید
و رفته رفته بدرشتی کشید میرزا فولاد که از تیغ زبان او زخمهای ناسور در دل داشت شب پیاده را در لباس چوبداران
پادشاهی بمنزل او فرستاد که بندگان حضرت ترا طلب فرموده اند و خود با یکنفر در پس کوچه بکمین نشست و چون
ملا احمد به آنجا رسید بباد شمشیر گرفته و یک دستش از میان ساعد قلم شد و او از پشت زین بر روی زمین افتاد
و میرزا فولاد دیگر آن آنکه کارش ساخته است راه خانه را پیش گرفت و ملا احمد دست خود را برداشته بخانه حکیم حسن
که در آن حدود نزدیک بود رفت ملک علی کوتوال از حقیقت حال آگاه شده بتفحص و تجسس شتافت و از قراین دریافت
که این سبب اغلب است از میرزا فولاد بظهور رسیده و روز دیگر که صورت حال بمسامع جلال رسید میرزا فولاد را

در پایهٔ سریر معدلت حاضر ساخته بازپرس فرمودند و در اثنا انکار نموده و چون معاملا با محضر مشهود بظهور پیوست حکم شد
قاتل خود را بوارثان داده و بتحقیق پیوست که این جرأت و بیباکی از میرزا فولاد بفعل آمده با جرم علمیت کرده آن [illegible]
را با ریسمان بپای فیل بسته در دور شهر بگردانیدند تا باعث عبرت دیگر مردم گردد و هر چند مادر میرزا بتضرع و خلعت [illegible]
التماسات بجهت خاطر آن بیچاره زر خداستی از جرم آوردند فایده نکرد و بقصاص رسید و ملا احمد نیز در همان روز رخت
الفه حیات بربست آغاز سال سی و سوم الهی از مبدأ جلوس روز یکشنبه بیست و دوم ربیع الآخر
نهصد و نود و شش آفتاب جهانتاب به بیت الشرف حمل تحویل فرمود و سال سی و سوم از جلوس خاقانی بسعود و
خجستگی بدولت و اقبال آغاز شد و در عنفوان این سال همایون شاهزاده دانیال را بصبیه سلطان خواجه عقد
ازدواج بستند و در دولتخانه حضرت مریم مکانی جشن عروسی آرایشی یافت و حضرت خاقانی خود با سپاه
تشریف برده بزم نشاط ترتیب فرمودند و مقارن این حال شاهزاده شاه مراد از صبیه خان اعظم فرزندی بسعادت
قدم بعالم وجود نهاد بهمان والاحشمت آن قرة العین دولت را سلطان رستم نام فرمودند [illegible]
صادق خان بضبط بیراه چون زین خان تعهد خدمت سواد و بجور نمود حکم شد که صادق خان ببیراه رفته ضبط
آن حدود نماید و شاهم خان جلایر و برهان الملک گیتی و خواجه بقیتی و حاجی محمد [illegible]
بیرکان سنحشی و احد قاسم و دیگر بهادران کار طلب از درگاه بکمک صادق خان رخصت یافتند و درین ایام
شاهباز خان بحکم از بنگاله بدرگاه آمد و رخصت کورنش نیافت و بعد از چندی بالتماس مقربان بساط عزت جبین
اخلاص بسجود قدسی آستان نورانی ساخت و اسماعیل قلی خان که بسبب تقصیر در زیر بار خجالت داشت قدم خدمت
نسبت او را یاد فرمود از حجاب برآوردند و گجرات در جاگیر او مرحمت نموده بدان صوب فرستادند و حکم شد که چون او
بگجرات رسد قلیج خان متوجه درگاه گردد از سوانح استیصال افغانان تاریکی و آواره شدن جلاله شوران گزین چون
صادق خان بدان حدود پیوست تهانجات مقرر فرموده راه مداخل و مخارج اهل فساد را استحکام داد و در زراعت
آنها که بدرو رسیده بود علف خوار ستوران عساکر اقبال ساخت و نگذاشت که تخم حریف بزر زمین انداخته قبیله
که اطاعت و خدمت قبول نموده آمده دید بانواع دلجوئی و مکرمت مستمال گردانید و جلاله را همراهان خود اعتماد نمانده
و ملا ابراهیم پدر او دستگیر شد و کار بران سیاه بخت بدسرانجام بدشوار کشید چون دانست که عنقریب گرفتار
خواهد شد رنجال نتباه آواره دشت ناکامی گردیده بولایت توران شتافت و طایفه آفریدی و ارکزئی [illegible]
بنگال داده تعهد کوتل خیبر نمودند و بهادران نصرت قرین خاطر از ضبط آن کوهستان وا پرداخته روی خدمت
بدرگاه معلی نهادند و درخلال این حال زین خان کوکه نیز ولایت سواد و بجور را مفتوح ساخت و افغانان بسیار
علف تیغ انتقام گردیدند و بقیة السیف بندگی اختیار نموده از بیم جان رستگاری یافتند و چون در آن حدود
چندان کاری نماند آصف خان را بدرگاه طلب فرمودند و او بطریق یلغار متوجه آستانبوس گشته بسعادت کورنش
سربلندی یافت و از وقایع این سال آمدن راجه زور زمیندار کماون بدرگاه گیتی پناه است و او را جاهی معتبر کوهستان
است اگرچه همواره بارسال عرایض و پیشکش خود را بدرگاه خلافت منسوب داشت لیکن از وفور جهالت و
اعتماد کرد بهای [illegible] دولت آستانبوس نمی شتافت درینولا که میر [illegible] مسکل عامل پرگنه بریلی شد

داد و بنابر امید بهر فرست جوانرجهم رسید بعقوبات بسیار و امید بیست گویم این آمرزه صافت انما او والده ابیسی محنیه کنا گرنیا خاطر و در بل
هست و مرا گرفته بابن سعادت سید بلند سی بخشید مرا آسته نا طیب صحیح بنموده بدیگاه می شوم و نیز دراستمال و اقران موجب
سرفرازی من خواهد بود راجه کلیان داس پسر خود را بجهت دلاساد و مراعات خاطر او فرستاده وراجه هم بر وقت
اشاره وی امید بدرگاه والا نهاده سعادت زمین بوس دریافت و چون بعرض رسید که زین خان کوکلتاش سواد و کهو
را جها نیده بحیطه ضبط در آورده و او را بدرگاه طلب فرمودند و صادق خان بحراست آن ملک رخصت یافت و درین
تاریخ شیخ ابوالفیض فیضی تخلص مخاطب ملک الشعرا بفرق عزت بر افراخت آغاز سال سی و چهارم الهی
از مبدأ جلوس شب سه شنبه چهارم جمادی الاولی سنه نهصد و نود و هفت هجری خورشید عالم افروز بحجلت
سرای حمل شرف تحویل ارزانی فرمود و بدستور هر سال دولتخانه را آئین بستند و بزم نشاط آرا گشت و فتار و رسپرد هر روز
یکی از امرای عظام مجلس عالی ترتیب فرموده بلوازم نثار و پیشکش سعادت جاوید اندوختی و در آغاز این سال مادر
حضرت جهانبانی بیست مریم مکانی آمده بسجود گریاس فلک اساس جبهه اخلاص نورانی ساخت و رهنمای به صلوات دران
حضرت ملتمس نموده ملتا به بقبول او مقرر داشتند و درین تاریخ میان تانسین رخت حیات به نزهت سرای جاوید کشید
مجلس احسن صفات او دراوراق سابق نگاشته شده بی اغراق سخن در فن موسیقی و نغمه هندی از اول آفرینش تا حال
کسی با او همدستی نتوانسته و امروز چندین هزار نقش از او بر صفحه روزگار یادگار است نهضت موکب اقبال
بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر چون تعریف و توصیف کشمیر از فرط اشتهار محتاج به اظهار نیست همواره
خاطر قدسی مظاهر که آئینه غیب نماست بسیر آن بهشت روی زمین توجه داشتی و پیوسته همت جهانکشا به تسخیر آن ملک دلپذیر
مصروف و معطوف بودی در ینولا که تباشیر ازدمعان شاهد این مراد از نهانخانه تقدیر جلوه گر گردید و ذوق تماشای آن گلشن بهشت
بهار از مشرق خاطر فیض آثار سر برزد و در ساعت مسعود و زمان محمود نهضت موکب اقبال بدان صوب اتفاق افتاد و تمام خان
رخصت یافت که با جمعی از سنگتراشان پیشتر شتافته راهها را هموار سازد و راجه بهگونت داس و راجه تودرمل و قلیج خان را
بحراست لاهور گذاشتند و چون از آب چناب عبور فرمودند رعایای پرگنه سیالکوت از ظلم بیداد الله بروے گماشته صادق خان
که شقدار انجا بود بفریاد آمدند و تمیز این قضیه بعضد الدوله امیر فتح الله شیرازی و شیخ ابوالفضل و حکیم ابوالفتح و جگنا تهه و میر شریف
آملی و قاضی حسن و نور قلیچ و رامداس کچهواهه حواله شد و از بهنبر تا راجوری سے و منزل شد و از انجا شاهزاده ولیعهد را
بجهت آوردن سلطان خسرو و بعضی از پردگیان سرادق عصمت به اردوی کلان فرستادند و چون میرزا قباد پسر
میرزا حکیم را لقوه نکسری روی داد درهمین منزل گذاشته شیخ فیضی را به بیمارداری او مقرر فرمودند و در کوتل تهنه محمد بیگ و جمعی
از اعیان کشمیر بسعادت کورنش سرفرازی یافتند و از کوتل رتن پنجال که با افلاک دعوی همسری می کند گذشته در بیرم کله فرود آمدند
اگرچه تمام راه کشمیر سبزه زار است و عجیب سبزه زارهای دلکشا و چشمهای گوارا دارد اما درین بیرم کله آبشاری هست که چشم روزگار
مانند آن ندیده از سبزی و سنبل و گلهای الوان چه نویسد میرزا یوسف خان از کشمیر آمده بسعادت رکاب بوس مفتخر گردیدند
و چون بکوتل پیر پنجال نزدیک رسیدند برف بارید و اهل هند قدری مضطرب و سراسیمه گردیدند به گرمی خاقان وافر الاحسان
سبک و آسان گذشتند و روز دیگر از کریوه نازی برار که صعب ترین منازل بود عبور فرمودند و سخت باران و تگرگ بارید
و بعضی از پیاده ها سا گزند رسید و از انجا به هیرپور که انتهای کوهستان است و در زمین مسطح واقع است ـــ

برود موکب گیهان پوی اتفاق افتاد و میرزا یوسف خان در آنجا مجلس پادشاهانه ترتیب داده لوازم ضیافت و نثار
پیشکش بپرداخت و بدین خدمت قرین عزت برافراخت و اهل شهر از وضیع و شریف بسعادت استقبال شتافته بسجود شکر
بجای آوردند و خاقان مسعود خصال [illegible] بزبان خاص [illegible] عجیب و غریب [illegible] فرموده از سیر و [illegible] در میان
شهر [illegible] درخت [illegible] آمده [illegible] تمام [illegible] که باد [illegible] هرگاه [illegible] از این
[illegible] تمام [illegible] برگ درخت بحرکت در آید اگرچه این جنس درخت بسیار است اما این جنس مخصوص همین درخت
[illegible] الملک کشمیر [illegible] درخت [illegible] است اگرچه از نشیب و فراز راه [illegible] دشوار [illegible] پیاده [illegible] صعوبت
[illegible] سوار و [illegible] بالحقیقت یک [illegible] اقسام ریاحین و گلهای رنگین [illegible]
[illegible] عمارت آن ملک [illegible] چوب است و منازل [illegible] آشیانه [illegible] آشیانه [illegible]
کشمیریان [illegible] که بهشت جمیع [illegible] شهر [illegible] سال [illegible] بهار [illegible] پشت بامها
لاله زار [illegible] از [illegible] سبز [illegible] صحرا و کوه و دشت
نمونه از بهشت برین است شهریار کامگار در ساعت مسعود [illegible] به آن گلستان همیشه بهار ورود سعادت فرمود [illegible]
[illegible] که سپاهی و رعیت [illegible] و در آن روز [illegible] آورد [illegible] از طائفه ریشی که گوشه نشین [illegible]
[illegible] گوشه گرفته و سر [illegible] آن [illegible] حقه [illegible] گویند که پیش از این [illegible] سال [illegible] سخنان
والی کشمیر [illegible] از علم [illegible]
[illegible] رود [illegible] از میان [illegible] آسیبی براو نرسید [illegible] خشک شد [illegible] یک دست [illegible]
مانده که [illegible] راه بیرون [illegible] آمده و [illegible] حقه نهاده [illegible] اگرچه ظهور این واقعه
غرائب روزگار است اما از قدرت ایزد تعالی و تقدس [illegible] و بعد ازین یعنی روز [illegible] شهباز خان [illegible]
فرمود [illegible] سواد [illegible] فرستاد [illegible] صادق خان را بدرگاه
آورد [illegible] شهاب الدین پور توجه فرمودند آن سر منزل [illegible] دلکشا بر ساحل دریای بهت
که [illegible] کشمیر [illegible] چنار [illegible] خورد [illegible] نهایت طراوت [illegible]
و [illegible] آن حال [illegible] گیهان پوی از عقب رسید شاهزاده مراد و خانخانان و قاسم خان و دیگر [illegible] بسعادت
زمین بوس [illegible] اخلاص [illegible] ساختند درین ایام خاطر قدسی [illegible] ملاقات حضرت مریم مکانی شوق
افزود [illegible] این بیت [illegible] عنوان مکتوب [illegible] ساختند بیت حاجی بسوی کعبه رود [illegible] یارب بود که
کعبه بیاید بسوی ما + و درین مدت که موکب اقبال در کشمیر نزول اجلال داشت همواره بسیر و شکار [illegible] میشدند و [illegible]
[illegible] سیر [illegible] ملاحظه [illegible] تماشای آن توجه [illegible] و فقرا و مساکین [illegible] متوطنین آن دیار از [illegible]
سحاب مکرمت خاقانی [illegible] سیراب امید میشدند و از سوانح رحلت فرمودن میرزا سلیمان است چون موکب اقبال
بکشمیر توجه فرمود [illegible] سفر [illegible] لاهور [illegible] خبر آمد که [illegible] ایزدی پیوست خاقان
مسعود خصال [illegible] از درگاه ایزد [illegible] مسالت نموده [illegible] باز ماندها پرداخته و چون همواره [illegible]
ارسال [illegible] مجلس بهشت آیین میگردانید [illegible] سرفرازی آنها میرزا بیگ با فرمان استمالت [illegible]

عمل پاسے حاکم تبت خود رخصت یافت و بطلب اصفهانی دختر او سے آمده حاکم تبت کلان در چین چند روز مزاج اعتدال
رشت قدر سے از حرکت صحت انحراف نموده بعد از دو فاقه آثار بهبود ظاهر شد و حق جل و علا صحت عاجل کرامت فرمود و مراجعت

موکب خاقان گیتی ستان بصوب هند و ستان چون خاطر قدسی مظاهر از گلگشت جنت بهار

کشمیر واپرداخت رایات سعادت مستقر اورنگ خلافت برافراخت از راه پکلی توجه فرمودند و در منزل اول ایلچی کشمیری
بدولت کورنش سربلندی یافت و یعقوب که در شباب جمال نخوتی بود در روزگار یعقوب بیگ را اسنید قول ملتمید خواست
کرد و بی خجالت اقدسی آستان هند و بار از کوتاه اندیشی جرات ننموده بجای خود برادر فرستاد که چون او بعواطف خسروانه استمال
کرده خود نیز بسعادت زمین بوس استسعاد یابد که در خلال آن حال بعرض همایون رسید که محب علیخان بیماری صعب دارد و
روز حیاتش بآخر رسیده و قطع امید کرده خاقان قدردان به پرسش آن دیرینه خدمت توجه فرمودند و از آنجا بسعادت
عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی سے تشریف برده پایه عزت او را برافراختند میرزا ابتدا از در آمدن کشمیر بحرو کے
افتاده رفته رفته بیماری او به اشتداد و اشتداد انجامید روز دیگر محب علیخان نقد سے سرای جاوید انتقال نمود و خاطر
قدرشناس آن حضرت بسخت گران آمد و چون موضع شهاب الدین پور معسکر اقبال گردید کورنش سلطان بن عبد الرشید خان
کاشغری بسعادت کورنش سرافراز شد و بعواطف بیکران اختصاص یافت او از سلاطین زادهاے کاشغر است
و در جاه آن بزرگ سپهسید درین ولا میان خدابنده سلطان پسر کلش سلطان محمد خان عمش که حکومت آن ملک داشت
آزردگے بهم رسید و نتوانست دران دیار بسر برد لاجرم بعزم زیارت خانه مبارک متوجه هندوستان شد و بافرزندان
بسجود کعبه مقصود فرق عزت برافراخت و مقارن آن حال گناه یعقوب پسر یوسف خان والی کشمیر باستشفاع میرزا یوسف خان
بخشیده شد و به التماس او پای افراز خاصه را مرحمت فرمودند که دست آویز نجات خود ساخته روی امید بدرگاه والا نهاد و
آن سرگشته وادی ضلالت پای افراز خاصه را بر سر نهاده جبین عبودیت بسجود کریاس فلک اساس روشن گردانید و
ذلات جرایم او بزلال مکرمت خاقان گردون مرتبت شست و شو یافت و چون عزیمت سیر کابل پیش نهاد خاطر
خورشید مظاهر بود از پایه هموله زینخان کوکلتاش را پیشتر فرستادند که دریای نیلاب را پل بندد و پایه هموله بمنزله دروازه کشمیر
است یکجانب کوه سر بفلک کشیده و طرف دیگر دریاسے بهت است و درمیان راهیست بنهایت تنگ که حکام کشمیر
درانجا دربی نشانیده اند و همواره سپهی بمحافظت آن مقرر میباشند از سوانح آمدن شاه عارف اردبیلی باقدسی
آستان میر خود را از شیخاوندان مینمود و خالی از حدت فهم و علو فطرت نبود بریاضات شاقه روزگار بسر برده از امور
غریبه بسیار از و سر زد سے جمعی از حسن ظن حمل بر خوارق عادات مینمودند و برخی به تسخیر جن میدانستند پیش ازین از اکابر
لاهور آزرده خاطر گشته بکشمیر رفته بود و علیخان حاکم آنجا مقدم میر را گرامی دانسته به اعزاز و احترام پیش آمد و صبیه خود را بمیر
نسبت کرده است و در کشمیر سے بسر میبرد تا آنکه بعضی از معاندان حسد پیشه میرزا به اندیشه حکومت متهم ساختند و علیخان را بر آن داشتند
که جمع کثیر میر گرویده اند و نسبت بشما عذری در خاطر آورده میر ازین شورش نتوانست در کشمیر بود و سر بصحراے
آوارگی نهاده به تبت شتافت و علی رای حاکم آنجا همشیره خود را بمیر داده و در هنگامے که ایلچیان پادشاهی به تبت
میرفتند حکم شده بود که میر را بدرگاه آورند چون نوید مراحم خاقان روشن ضمیر بمیر رسید بال و پر شوق پیدا کرده کناره
بدولت خدمت اقدسی آستان نهاد و مشغول انواع عاطفت و دلجوئی گردید از سوانح رحلت فرمودن عضد الدوله

[illegible] شیخ [illegible] شیرازی [illegible] و در کشمیر [illegible] بیماری [illegible]
[illegible] و [illegible] سعادت [illegible] [illegible]
مصرع ع از قضا سرکنگبین صفرا فزود روغن بادام خشکی می نمود [illegible] آسمانی [illegible]
آن جهان [illegible] حضرت [illegible] سلیمان [illegible]
[illegible] میر فتح الله و ملا میرزا جان [illegible]
[illegible] میر ابو القاسم [illegible] از سواد آمده [illegible] اخلاص [illegible]
عبودیت [illegible] شیخ اسماعیل [illegible] میر یوسف [illegible]
[illegible] حکیم ابو الفتح [illegible] اسهال [illegible] خاقان [illegible] الاحسان [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible] حضرت خاقانی [illegible] آسمانی [illegible]
[illegible] میر فتح الله [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible] حکیم [illegible]
[illegible] میرزا یوسف خان [illegible]
چون ساحل دریای سند مورد عساکر گیهان شکوه گردید صادق خان از سواد آمده سعادت زمین بوس دریافت

توجه موکب اقبال به سیر کابل

چون ساحل دریای سند مضرب خیام سپهر احتشام گردید اردوی
بزرگ را در اتک گذاشته رایات منصور بگلگشت همیشه بهار کابل برافراشتند و در اثنای راه شهباز خان بسواد رخصت یافت
و سلطان حسین پکلی [illegible] بمحال متعلقه خویش شتافت و خاقان گیتی ستان ولایت پکلی را [illegible]
حسن بیگ شیخ عمری مرحمت فرموده بدان صوب فرستادند که سرانجام [illegible] و دامن روزگار او نهد و چون [illegible]
اقبال گردید شاه بیگ خان از سواد آمده بسعادت کورنش سربلندی یافت و در سرای خواجه یاقوت [illegible]
[illegible] سعید [illegible] دولت زمین بوس اختصاص گرفت و چون موسم خزان کابل می گذشت از سفید سنگ برسم ایلغار
شتافتند و شاهزاده مراد را با اردو گذاشتند که منزل بمنزل قطع مسافت نموده متعاقب می آمده باشند و در راه حکیم همام
از توران آمده بخود اخلاص سجده آورد و خاقان حقیقت شناس بپرسش و دلنوازی بسیار فرمودند و بزبان قضا ترجمان
گذشت که از ما یک برادر رفته و از او ده بیت [illegible] در چشم گیتی کم + و ز شمار خرد هزاران بیش + از جانب عبد الله خان
احمد علی اتالیق [illegible] رخصت شده بود و چون [illegible] حد کابل رسیدند حکیم همام از فرط اشتیاق پیشتر آمده بود
صدر جهان با احمد علی اتالیق متعاقب می آیند و چون دار السلطنة کابل بفر مقدم خاقان سکندر حشم رونق آسمانی یافت
میران صدر جهان نیز [illegible] زمین بوس [illegible] برافراخت و حضرت خاقانی به ارک
کابل تشریف برده منازل دلگشای بالای ارک را تماشا فرمودند و شاهزاده مراد با اردوی والا
عقب آمده بملازمت رسید و در حلقه سیاه سنگ سرادقات دولت برافراشته بودند نزول

سعادت انتما تقبیل نمود و در این هنگام جشن [illegible] عبدالله خان [illegible] داد و
[illegible] لطف اجناس از نظر اقدس گذرانید و با انواع مراحم خسروانه سرافرازی یافت و در این مدت کابل
کابل برجود [illegible] در ... بهار [illegible] بود و بهواره [illegible] باغات [illegible] منازل دلکشا تشریف برده [illegible]
و سایر متوطنین آن دیار را از ترشحات سحاب کرمت سیراب امید گردانیدند و درین اثنا جامی اتالیق همراه ایلچی
... بوده [illegible] قسمت فرمودند و بعد از آن رخصت شده میرزا سنجر و میرزا [illegible]
تا شاد ... همراه ... امید با آستان ملایک مطاف نهاده سعادت زمین بوس ... [illegible] و روز دیگر
سیاه سنگ کوچ فرموده بتماشای خواجه حسن نقشبندی که بهترین منازل کابل است نزول سعادت اتفاق
و از آنجا گذرگاه که فردوس مکانی بابر پادشاه و میرزا هندال و میرزا حکیم آسوده اند تشریف برده و آمرزش
خواستند و قاسم خان بحکومت کابل ... از آن گذرگاه باغی که در جوار مزار سلاطین است اساس نهاده مقارن آنحال
حضرت مریم مکانی و دیگر بیگمان از لاهور رسیدند و خاقان ... اول شاهزاده و اقبال شاهزاده
را بعد از آن شاهزاده ولی عهد ... آرای هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم [illegible] جون باست اقبال
[illegible] شاهد دولت و بزرگی را ... آیین ادب و فروغی زیب و زینت بخشیدند و درین ایام فرخنده
که روز بازار نشاط و کامرانی بود حق جل و علا شاهزاده ولی عهد را بصبیه خواجه حسن عم زین خان فرزندی
اختر کرامت فرموده و هنگامه نشاط رونق دیگر یافت و آن نونهال گلشن خلافت را سلطان پرویز نام کرده
امید که در ظل تربیت حضرت شاهنشاهی بمنتهای عمر طبیعی و دولت جاوید برسد و با مطالب و مآرب ... حاکم تبت ...
... شتافته بودند ایلچی او را با عریضه و داشت و پیشکش همراه آورده بدولت آستان بوس سرافرازی یافتند.

ارتفاع رایات اقبال از کابل بصوب هندوستان

چون خاطر قدسی مظاهر خاقان ... رحل اقامت کابل و اکثر باغات و جمیع باغات و عمارات را که در صغر سن در خاطر داشتند سیر و تفرج فرمودند و متوطنان آن دیار را
از ترشحات سحاب مکرمت سیراب گردانیدند رایات مراجعت بمستقر سریر خلافت ارتفاع یافت و قاسم خان بحکومت
کابل ... پیشتر دوران روز شخصی بفریاد آمد که یکی از اهل اردو ... سعدی ... ستم ... برای آید و ...
پسر خواجه عبدالصمد شیرین قلم باعث جرات و بی باکی بوده بعد از تحقیق آن خون گرفته بقصاص رسید و ...
مرکب ... فرموده از لاهور خبر گذشتن راجه تودرمل آمد و خاطر حقیقت مآثر از گذشتن آن شایسته خدمت
... و تاسف بسیار ظاهر ساختند و بی تکلف جای آن بود مقارن آنحال خبر فوت راجه بهگونت داس نیز رسید و خلف او
کنور مانسنگه را خطاب راجگی و منصب پنجهزاری پایه افزودند درین هنگام میرزا خان خانان که بحکم اشرف واقعات بابری را
از ترکی بفارسی ترجمه نموده بود تمام ساخته بنظر اقدس گذرانید و مورد تحسین و آفرین گردید
و چون موکب جهان کشا بموضع ... نزول اقبال فرمود در دشت ... شکار قمرغه طرح افگنده ... آورده ...
... قمرغه در آمده ... کوهی و آهوی سفید به تیر و بندوق انداختند و در خلال آنحال خواجه شمس الدین محمد خافی
بمنصب ... اختصاص یافت و درین ایام نعمت خان بکاول که از قدیمان خدمت گذار بود جان بجان آفرین سپرد ... فتح ایلات
... محمد زمان ... تفصیل این اجمال آنکه چون عبدالله خان ... بدخشان ... محمد زمان پسر کلان میرزا شاهرخ ...

[illegible] شیخ فتح الله شیرازی در کشمیر چون بیماری [illegible] شده او را [illegible] [illegible] گردید [illegible] کشمیر [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] و [illegible] گذاشتند و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] فتح الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مسافر [illegible] [illegible]
آن [illegible] [illegible] حکمت [illegible] خاطر حقیقت شناس [illegible] حضرت [illegible] [illegible] اشرف [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] متاخرین مثل میر فتح الله و ملا میرزا جان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ملا [illegible] [illegible] ابوالحسن میر ابوالقاسم [illegible] از سواد آمده [illegible] اخلاص [illegible]
[illegible] بود [illegible] افغان را همراه آمده [illegible] شیخ اسماعیل [illegible] یوسف [illegible] است [illegible] آمده [illegible]
[illegible] آن طایفه [illegible] [illegible] حکیم ابوالفتح [illegible] اسهال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
آن [illegible] روزگار [illegible] [illegible] [illegible] حکیم [illegible] اقبال گردید سلطان حسین خان [illegible]
[illegible] [illegible] عنایات نموده حضرت خاقانی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مقام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میر فتح الله [illegible] [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حکیم [illegible] [illegible] حضرت خاقانی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مقام [illegible]
[illegible] سالک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از اینجا میرزا یوسف خان را به ایالت کشمیر رخصت فرموده بود
چون ساحل دریای سند مورد عساکر گیهان شکوه گردید صادق خان از سواد آمده سعادت زمین بوس دریافت

توجه موکب اقبال به سیر کابل

چون ساحل دریای سند مضرب خیام سپهر احتشام گردید اردوی
بزرگ را در اتک گذاشته رایات منصور بگلگشت همیشه بهار کابل برافراشتند و در این روزها زین خان بسواد رخصت یافت
و سلطان حسین [illegible] [illegible] از کار فراز نموده بمحال متعلقه خویش شتافت و خاقان گیتی ستان ولایت بنگش را بجاگیر
حسن بیگ شیخ عمری مرحمت فرموده بدان صوب فرستادند که سر اسپ کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهد و چون [illegible]
اقبال گردید شاه بیگ خان از سواد آمده بسعادت کورنش سربلندی یافت و در سرای خواجه یاقوت [illegible] [illegible]
[illegible] سپید بدولت زمین بوس اختصاص گرفت و چون موسم خزان کابل می گذشت از سفید سنگ بر سبیل ایلغار متوجه
شده و شاهزاده مراد را با اردو گذاشتند که منزل بمنزل قطع مسافت نموده متعاقب می آمده باشد و در راه حکیم همام
از توران آمده سجود اخلاص بجا می آورد و خاقان حقیقت شناس پرسش و نوازش بسیار فرمودند و بزبان قضا ترجمان
گذشت که از نزدیک برادر رفته و از باد و بیت از حساب در چشم کمتر کم [illegible] بود شمار رفته و هزاران بیش بود از جانب عبدالله خان
احمد علی اتالیق [illegible] [illegible] رخصت شده بود چون بسرحد کابل رسید حکیم همام از فرط اشتیاق پیش آمد و میر
صدر جهان با احمد علی اتالیق متعاقب می آیند و چون دار السلطنه کابل بقدوم خاقان اسکندر حشم رونق آسمانی یافت
میران صدر جهان نیز رسیده بساط بوس [illegible] برافراخت و حضرت خاقانی به ارک
کابل تشریف برده منازل و باغچه های بالای ارک را تماشا فرمودند و شاهزاده مراد با اردو وا
عقب آمده ملازمت نمود و در جلکه سیاه سنگ که دولتخانه برافراشته بودند نزول

سعادت اتفاق افتاد در این حضرت اعلی حسن علی ... ایلچی عبدالله خان اوزبک را کورنش داده وداع
فرمودند و از باغ ... اجلاس و نظر اقدس گذرانید و از آنجا مراجعت ... و از این جهت که
کابل بوجود ... و بلاد ... زمین بود ... آمد ... باغات و سیر منازل دلگشا تشریف برده ...
و ساکنان و متوطنین آن دیار را از سحاب مکرمت سیراب ... و ... تماشای ... هزاره ...
تشریف برده ... قسمت فرمودند ... آنجا ... جهت شده ... میرزا ...
... هزاره ... امید ... بوستان ... نهاده سعادت ... و ... دیگر ...
سیاه سنگ کوچ فرموده بجاهای خواجه حسن نقشبندی که بهترین منازل کابل است نزول سعادت اتفاق افتاد
از آنجا بگذرگاه که ... منکلی با جمعی ... شاه ... میرزا محمد حکیم آسوده اند تشریف برده آمرزش
خواستند و به قاسم خان حکم شد که در آن گذرگاه باغی که در خور ... سلاطین باشد اساس نهد متعاقب آن اعلی
حضرت مریم مکانی و دیگر بیگمان از لاهور رسیدند و خاقان با بیگمان اول شاهزاده ... شاهزاده
را بعد از آن شاهزاده ولی عهد مسند آرای هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم ... ایشان ... باستقبال
شتافته شاهد دولت و بزرگی را انجمن ادب و فروغی زیب و زینت بخشیدند و درین ایام فرخنده همایون
که روز بازار نشاط و کامروائی بود حق جل و علا شاهزاده ولی عهد را از صبیه خواجه حسن عم زین خان فرزندی
اختر کرامت فرموده هنگامه نشاط رونق دیگر یافت و آن نونهال گلشن خلافت را بسلطان پرویز نامور گردانیدند
امید که در ظل تربیت حضرت شاهنشاهی بمنتهای عمر طبیعی و دولت جاوید رسیده با مطالب و مهمات ...
حاکم تبت شتافته بود ... ایلچی او را با عرضه داشت و پیشکش همراه آورده بدولت آستان بوس سرافرازی یافتند

ارتفاع رایات اقبال از کابل بصوب هندوستان چون خاطر قدسی مظاهر خاقان ... و ... از گلگشت
کابل ... جمیع باغات و عمارات را که در صغر سن در خاطر داشتند سیر و تفرج فرمودند و متوطنان آن دیار را
از سحاب مکرمت سیراب گردانیدند رایت مراجعت بمستقر سریر خلافت ارتفاع یافت و قاسم خان بحکومت
کابل خلعت امتیاز پوشید در آن روز شخصی بفریاد آمد که یکی از اهل اردو ... ستم ... پسر
پسر خواجه عبدالصمد شیرین قلم باعث جرات و بی باکی بوده بعد از تحقیق آن خون گرفته بقصاص رسید ...
... فرمودند از لاهور خبر گذشتن راجه تودرمل آمد و خاطر حقیقت ماثر از گذشتن آن شائسته خدمت
گرانی ... و تاسف بسیار ظاهر ساختند و بی تکلف جای آن بود مقارن آنحال خبر فوت راجه بهگونت داس نیز رسید و خلف او
کنور مانسنگه را خطاب راجگی و منصب پنجهزاری پایه افزودند درین هنگام میرزا خان خانان که بحکم اشرف واقعات بابری را
... از ترکی بفارسی ترجمه نموده بود تمام ساخته بنظر اقدس گذرانید و مورد تحسین و آفرین گردید
و چون موکب جهان کشا بموضع ... نزول اقبال فرمود در دشت ... شکار قمرغه طرح افگندند بسیار ... آوردند و شهریار ...
... قمرغه ... صحرا ... کوهی و آهوی سفید به تیر و بندوق انداختند در خلال آنحال خواجه شمس الدین محمد خوافی
بمنصب ... امتیاز یافت و درین ایام نعمت خان بکاول که از معتمدان خدمتگذار بود جان بجان آفرین سپرد ...
... محمد زمان از بدخشان ... تفصیل این اجمال آنکه چون عبدالله خان ... بدخشان استیلا یافت محمد زمان پسر کلان میرزا شاهرخ ...

لشکر بگریز بودند از غرایب عنایات نجات یافته و اسپ از اقبال آن جمال درگذشت [illegible] خود را بچهره بی‌زبان [illegible] ساخته جهانیان [illegible]
گوید چون هنگامه حضرت [illegible] خواجه کلان خواجه بتفصیل سبب این درد و ملال حال را بیان [illegible]
دیگری [illegible] بیکلف [illegible] بوده از صمیم قلب بتصدیق فرموده [illegible] السلطنت [illegible]
داد [illegible] که برگردد [illegible] در کوهستان بدخشان [illegible] برانگیخته [illegible] آورده و سلطان محمود [illegible]
[illegible] و ازین جنگ کار [illegible]
یافت [illegible] بهرسانیده [illegible] بپایه سریر سلیمانی [illegible] رسیده [illegible] نگاه [illegible] بوده [illegible] چون
تفصیل خواجه کلان خواجه ابراهیم جان [illegible] هندوستان آمدم [illegible] آستان [illegible]
[illegible] خواجه کلان خواجه [illegible] بودم [illegible] حیات باشد [illegible] آشکارا [illegible] حال [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] بدخشان آمدم و اکنون [illegible] اقبال جهانگشا [illegible] مالک [illegible]
[illegible] یافته [illegible] آستان [illegible] توجهات ظاهری و باطنی [illegible] کردم [illegible]
[illegible] احسان [illegible] استمال [illegible] ساخته [illegible] رحمت [illegible]
[illegible] راجه [illegible] خان [illegible] عهد و پیمان استحکام یافته [illegible] آن [illegible]
[illegible] اوپیرواخته خواهد شد درین راه [illegible] نجات
[illegible] راجه [illegible] شده [illegible]
[illegible] اقبال راجه محبوس شد [illegible] راجه [illegible] حیات بود [illegible] امکان [illegible]
[illegible] راجه [illegible] حکم [illegible] آخر [illegible]
[illegible] مصرع [illegible] آزادی [illegible] خانخانان [illegible]
چون راجه رخت حیات [illegible] خاقان روشن ضمیر خانخانان را که از صغر سن در سایه عاطفت آن حضرت تربیت یافته بود
[illegible] این منصب [illegible] اختصاص بخشیدند و خان اعظم
[illegible] گجرات [illegible] و شهاب الدین احمد خان [illegible] بحکومت مالوه سرافراز شد چون بمقام [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] جهان نور [illegible]
زمین [illegible] اسپ [illegible] آن سایه رحمت ایزد سبحانه از پشت زین بر روی
زمین افتاد [illegible] مبارک [illegible] شده و [illegible] ازین حادثه بر دلهای مخلصان [illegible] زخمهای کاری رسید بحکم
اشرف حکیم [illegible] شد [illegible] آن [illegible] التیام پذیرفت و جان تازه در قالب روزگار آمد [illegible]
شیخ ابوالفیض فیضی تخلص این چند بیت در آن سانحه گفته ابیات دوش [illegible] آسمان [illegible] بر جبین افتاد
[illegible] افتاد [illegible] در جهان [illegible] افتاد [illegible] آن [illegible] افتاد
[illegible] شاه والا جلال الدین افتاد [illegible] آسمان [illegible] خورشید بر زمین افتاد
[illegible] افتاد [illegible] گفت [illegible] آفرین افتاد [illegible]
[illegible] خورشید [illegible] افتاد [illegible] صاحب فراش [illegible] خانه برآمده [illegible]

واز بیرون بمبارک باد ارسلطنش نهضت بر خاسته دعاسے از الفند قات آن حضرت کام پر گرفتند دران ایام قاسم خان کوکه
کابل رخصت یافت و بغادران آن حال عرضه داشت شهباز خان از سواد رسید که جنگ عظیم با افغانان وصف تیکی کرده مبرزا گه
محکمه‌ها بود و در ولایت متفرقه از کنار دولت درشاهد و بود مفتوح ساختم و لسیاری از مفسدان اقتل رسید و علی محمد الف در راه
اخلاص خان نثار شده و چون از دریای سند عبور موکب اقبال اتفاق افتاد حسن بیگ شیخ عمری از کابل آمده سعادت کورنش
دریافت و پیشکش که از صید از کابل گرفته بود منظور اشرف در آورد و در حوالی سرای زین الدین سخط و در دهشها شکار نوشوق کرده
وا رتعام با با حسن ابدال خواجگی محمد حسین برادر قاسم خان بکابل رخصت شده و درین حوالی خبر فوت راجه بهگوان داس که بجانب
سو او اجمیر تعین بود رسید و فتح خان سند عالی درا درده لقد حیات سپرد او از طایفه فیلبانان بود و بفرمس بسعادت خدمت
خاقان والا حشمت سرافرازی یافت و چون آثار نیک ذاتی در آستی از ناصیه احوالش ظاهر بود از صدق اخلاص و دوام خدمت
بمرتبه امارت و خطاب عمده عالی و فی عزت سرافراخت و از جوهر شناسی خاقان رو شن ضمیر بعمده خدمات شایسته گردید
و چون عمده حقشناس بملهم از گاه ملال شد شکار قمرغه توجه فرمودند از سوانح دلخراش که درین ایام روی داد افتادن آن
سایه الهیت از فیل و زرے نوبت سوارے فیلی از اول رای بود در رو ش وخرد شش مستی اراده سوارے فرمودند و چنانچه
فیل بر آمده جوا استند برگردن او نشیند مهتوریا بی مبارک در کلاه مضبوط نساخته بود و نهاکه آن فیل نقصد باد و در دیده شکوه
موهبت بر روی زمین افتاد و زمانی دراز از هوش رفت و بحراست ایزد سبحانه که همه وقت حافظ و ناصر برگزیده دین و دولت
آسیبی از فیل نرسید و بعد از ندت بخود آمدند غریب آشوبے در مردم افتاد اگرچه دریای تحت شور کشش کمتر بود ولیکن در
ممالک دور دست اخبار موحش انتشار یافت و بد سکالان فتنه منزل تشریف بردند به تعلاج و صواب دید حکمای کوشیدند
و از بر آوردن هوسهای فاسد آثار صحت از وجنات احوال فرخنده مآل ظاهر شد مفسدان خبر فتنه بیانه در آمده در جا با دست
ازادای خراج باز داشتند واهل تمرد و تباعت و تاراج قصبات و قریات پرداختند و چون برو دو صحت کامل بطلب شد دان
شورش فرو نشست و خاک در کاسه واقعه طلبان سیاه زبان افتاد و چون از دریای چناب عبور موکب گردون شتاب
اتفاق افتاد فیل سوار شده بدار دو تشریف بردند وامرا که در لاهور بودند بسعادت استقبال شتافته نثارها آوردند و قلیج خان
وراجه بهگونت داس و راجه مانسنگه و راسو دولت زمین بوس دریافتند سوانح سال سی و پنجم از ابتدای جلوس
اشرف شب چهار شنبه چهار دهم جمادی الاول نهصد و نود و هشت هجرے آفتاب جهانتاب ببرج حمل پرتو تربیت
افگند و سال سی و پنجم از جلوس اشرف همایونے فرخنده سے آغاز شد و چون ساعت در آمدن شهر نزدیک بود در ظاهر دارالسلطنت
لاهور جشن نوروزے آراستگی یافت و دوم فروردین ماه الهی در ساعت مسعود دارالخلافه لاهور شکوه مقدم گرامی
رونق اسمانی گرفت و دو لتخانه از آئین بندی نزهت فزوده بود و هر روز شرف هر روزی یکے از امرای عظام بلوازم ضیافت و مراسم
نثار و پیشکش بر پا داشتند و مرزا یوسف خان از کشمیر آمده بسعادت سجود ناصیه اخلاص نورانی ساخت درین تاریخ خبر رسید
که عبدالمومن سلطان خلف عبدالله خان فرمانروای توران بقصد محمد زمان متوجه بدخشان شده و عباس سلطان و دیگر
و شیخ الطریق منقلا از آب آمویه گذرانیده پیشتر فرستاده و محمد زمان که خود را از فرزندی شاهرخ میرزا اشتهار داده
و لسیاری از بدخشیان بر گرد او فراهم آمده بودند پای همت استحکام داشته با فوج منقلا جنگ صعب نموده آنها را هزیمت
نمود و انهیا المومن رسانید و هنوز یک پور که دستگیر ساخته و هزار تن دو دو شکست و بیاز زدن خود را بدنامه احتیاط درین تاریخ

و چون وقت به جهات لشکر ایشان پیشکش به درگاه رسید و نخوانی عنایات ارشد تفصیل این اجمال آنکه چون اجو مجموعه
برسید که دریافت نخست بهت ضبط آن را از آن سرکشی و انتظام مهر صوبه معروف داشته اند ابو بسکلاپ و ابو غزل گرد
داشت و رو به مشتغال مالی و زر و نقره و غیلان مالی گرفت و بعضی از آنها به عرض در آن به بوده در آن خود نسبت کرد
جا ملرم اید و وقت بجا ارسن آنجال سلطان ملک مکان و بکله بهادر را ضیابان مشکلکرد و پیاده زمین را از آن بسر می برد از کمین
راه یلوه برپیدا مقید و از کجا به دهکده و مبتلی او را نهاد شد و فوج بسیار مان کلان که با لشکر راه ز رهگذر بود تا بت مقاومت
نیاورد و بوجنید آمد و جنگ بیستگاه خاصه به بیشکار جهت نیک فرا هم آورده بود فرو نشسته و فیض از ناکاه روز شش
عالیان راهی بهت از جای رفت و سرسپیده و جای داری قرار نهاده بود و جنگ بسیار کنان سخت بود و فیض قرار داد این
آورده و راه به لشکر طلایه ظلم را با هجا ده و جا داد و سپه قتیل که از زمین و دو از آن گرفته بود روانه درگاه سپه سالار شاه نمود
و به عرض خواست وجه تحسین کرد و پندرو در به هولا العرض مقدس رسید که چند ان زمین در که از بند ال شور دشتی جمعی از
اعلان رجال فراهم آورده و خود را سلطان نصیر خاطب ساخته یکی از از مردم حسن بیگ شیخ عمری برای کرد لشکر
مادحم حسن بیگ را بسیاری از ایماقات بدخشان به تنبیه و تادیب او رخصت فرمودند و در نخواهان کرم و دیگر سپاه
خلاق یست و رسانیده بودند و قتی که سایه رحمت الهی از فراز فیل بر زمین افتاد و با آنکه سران طبقه را چون تسعادت خدمت
حضور سرفرازی داشتند جمعی از اوباشان ثوا قعد طلب قصبه ابرات را که کان مس در آنجاست غارت کردند دیگر و جی بیداد آغاز
نهادند و ریا و ابهری خویش ناطر دولت در حوالی سرکهه تا سلج برد و اخت مجملاً در صوبه میوات جا بجا غبار فتنه و آشوب مرتفع شد
و چون صورت حال بمسامع جلال رسید شاه قلیخان محرم بضبط آنجا و رخصت یافت و در اندک فرصت بسیاری از اشرار
بسزای کردار ناهنجار خود رسیدند و بهمین معدلت خاقان را احتشمت غبار فتنه و آشوب فرو نشست و از سوانح تربیت فرمودن
غزنین خان جالوری در این زمان که خانخانان از حدود جالور میگذشت او را توفیق همراهی نشد و از کم خردی و خود رائی
نفاق و جهالت قرار داد تا آنکه خانخانان فوجی بر سر او فرستاد و چون دانست که ستیزه از پیش نمی رود و بجز طالع
نتیجه بر آن مترتب نمی شود روی عجز و خجالت بقدسی آستان نهاد و مدتی بخدمت حضور سعادت اندوخت و ریشه خاقان
وفور احسان نظر مرحمت بر حال او افکنده جالور را که وطن مالوف او بود بیتول او مقرر فرمود و چون آثار رشد و
جوهر شجاعت از ناصیه احوال او لمعه ظهور داشت به انواع نوازش و اقسام تربیت مخصوص گردید و از وقایع این ایام ارتقا
یافتن غزنین خان کوکلتاش به اتالیقی شاهزاده سلطان پرویز چون والده شاهزاده به آن رکن سلطنت خویشی قریب داشت
حضرت خاقانی به این مناسبت او را به اتالیقی قرة العین خلافت سربلندی بخشید و شاهزاده را بمنزل او فرستاده و
کوکب عزت و الاره غزنین خان که آنکه آن حضرت است تیمناً و تبرکاً تربیت یابد و از سوانح غرق شدن ایلچی عبدالمؤمن
سلطان پسر عبدالله خان فرمان روای توران بدریای بهت چون ایماقات بدخشان از ظلم و بیداد او بستوه
آمده با خانه کوچ رو به امید بدرگاه خلایق پناه نهاد شد آن جوان آشفته سر گستاخانه مکتوبی نوشته ارسال
داشت که آنها را بازگردانند و دیگر مقدمات لاطائل که نوشتن آن طولی دارد قضا را در زمانی که فرستاده او از
آب بهت عبور می نمود کشتی او بموج خیز فنا رفت و بر زبانها چنان افتاد که گر باشارت آنحضرت باشد و ورنیست که همراه
آن بوده در این ایام جمعی از سران کشمیر حسین خان و محمد خان لوهر چک و حسین ابویه اراده فتنه و فساد که جبلت

کشمیریان به [illegible] بیعت از درگاه والا گرفته کوهستان کشمیر [illegible] بدین اقبال به زیر [illegible] انا فتحنا [illegible] خدمات [illegible]
میر [illegible] شده [illegible] رسیده در همین وقت [illegible] علی منصب [illegible] بیوتات خلعت اعتبار [illegible]
سپاهان [illegible] خواجه حیات بیگ دیوان بیوتات [illegible] از کثرت اشتغال [illegible] دولت [illegible] امر خطیر [illegible]
قاضی [illegible] از فضیلت [illegible] نویسندگی [illegible] نصیبه [illegible] زبان [illegible] نقش [illegible]
عالی [illegible] بخشی شد و [illegible] دیوان [illegible] نشست و [illegible] گوی [illegible]
حیات بود [illegible] چون [illegible] سپاهی [illegible] بیوتات [illegible]
[illegible] راجه مان سنگ [illegible] چون راجه مان سنگ از ضبط بهار [illegible] انتظام آن [illegible]
[illegible] بنگاله [illegible] نهاد [illegible] ساخت [illegible] بنگاله [illegible]
[illegible] پسران [illegible] آمده [illegible]
[illegible] بنگاله سعید خان حاکم بنگاله [illegible] خان [illegible] آمده [illegible]
[illegible] افغان [illegible] به بیعت [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] راجه [illegible] خود [illegible] راجه [illegible]
[illegible] جگت سنگ [illegible] پسران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در گاه [illegible] این [illegible]
[illegible] در گاه [illegible] تاریخ میرزا
یوسف خان رخصت کشمیر یافت [illegible] کوهستان [illegible] پنجاب [illegible] تعیین شد [illegible]
[illegible] جشن پادشاهانه [illegible] میر سید [illegible]
[illegible] سادات [illegible] میر عبدالحی صدر [illegible] پدر [illegible] والده [illegible]
[illegible] وقت این بیت [illegible] گذشت **بیت** [illegible] پادشاه [illegible]
حافظ [illegible] گذشته [illegible] خان [illegible]
[illegible] کشمیر [illegible] سپاهان [illegible]
[illegible]
شهر [illegible] یوسف خان [illegible] کشمیر [illegible] حسن بیگ [illegible]
راجه [illegible] بنگاله [illegible] جاگیر [illegible]
راه [illegible]
[illegible] حسن بیگ [illegible] شمشیر [illegible] پسران [illegible]

[illegible] فتح ممالک [illegible] ابواب [illegible] به عاطفت [illegible] مقرر نموده بود [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] بیگ [illegible] بسلامت [illegible] سلسله [illegible]

[illegible] ظهور یافته [illegible] از هندوستان [illegible] بیگاه [illegible]

[illegible] و [illegible] و بنا [illegible] شهرت [illegible]

[illegible] قدم [illegible] پنهانی [illegible]

[illegible] حکم اشرف [illegible] خلاف [illegible] تحقیق ظاهر شد که [illegible]

[illegible] در آن وقت حضرت [illegible] فرموده [illegible] در خط [illegible] چند [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] از ظاهر شود و بعد از [illegible] فرموده [illegible] نقش آن [illegible]

[illegible] بساط عزت [illegible] سعادت خطاب سرفرازی [illegible] مبارک [illegible]

نشان آن [illegible] و درین سال فرخنده زین خان کوکلتاش بضبط راجهای کوهستان پنجاب دستوری یافت و آن

شایسته خدمت [illegible] جمیع راجها در امان [illegible] استمالت [illegible] و ضرب شمشیر مطیع و منقاد ساخته همراه به درگاه

آورد و اسامی [illegible] بتفصیل [illegible] راجه [illegible] که [illegible] بزرگ [illegible] و [illegible]

[illegible] هندوستان [illegible] سلطان [illegible] کاذب [illegible] زبان [illegible]

دنیا [illegible] راجه [illegible] باسو زمیندار [illegible] تربیت حضرت شاهنشاهی بود الا [illegible]

[illegible] راجه [illegible] دال و راجه سکه کالمور [illegible] راجه جگدیس چند گوالیاری [illegible] راجه [illegible] چند و [illegible]

[illegible] و راسی [illegible] راسی [illegible] دولت [illegible] و [illegible] اگرچه سوار [illegible]

[illegible] هزار [illegible] پیاده از یک لک کم نیست و تمام [illegible] فیل و صد و پانزده اسپ [illegible] و [illegible]

[illegible] شاهین و دیگر اجناس که دران کوهستان بهم میرسد از قطاس و [illegible] و غیره که [illegible]

آورده بودند سعادت آستان بوس دریافتند و با تمامی [illegible] مشمول عواطف خسروانه گردیدند و از سوانح [illegible]

آمدن ایلچی عبدالله خان [illegible] فرمان [illegible] توران به درگاه خاقان ممالک ستان چون پیش ازین عبدالمومن سلطان [illegible]

[illegible] طبیعت گستاخانه مکتوبی نوشته بود چنانچه گذارش یافت درین ولا آن [illegible] درگاه [illegible]

[illegible] و [illegible] معذرت نامه مصحوب مولانا حسین جراحی [illegible] آستان ارسال داشته اظهار رضاجویی [illegible]

[illegible] خود نموده [illegible] قبول مقرون گردید درین ولا خبر فوت شهاب الدین احمد خان بمسامع جلال رسید که در اجین [illegible]

[illegible] گذشت و بر خاطر [illegible] گران آمد از اعاظم امرا بود و [illegible] سرداری و حکومت [illegible] و نجابت [illegible]

[illegible] بود و [illegible] هندوستان [illegible] و بسیار مانده حق جل و علا [illegible]

شهباز خان [illegible] تحصیل حکم [illegible] آمده مورد عتاب و خطاب گردیده [illegible] گوئی [illegible]

[illegible] تابع [illegible] سپه سالار [illegible] قندهار و چون بعرض مقدس رسید که مظفر حسین میرزا و رستم میرزا پسران سلطان

حسین میرزا با فرمانروای ایران راه مخالفت سپرده اند و با یکدیگر در افتاده [illegible] اساس دولت خود [illegible] و [illegible] در کمین [illegible]

[illegible] شتافته اند و چگونگی [illegible] دست [illegible] بیگ [illegible] مرات [illegible] است
بجانب [illegible] سپه سالار را [illegible] شایسته [illegible] اگر میرزا جانی [illegible] دولت [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] فتوح [illegible] از اعیان که همراهی خانخانان سپه سالار [illegible]
[illegible] بتفصیل [illegible] شاه بیگ خان سید بهاء الدین بختیار بیگ ترکمان [illegible] اسکندر [illegible]
[illegible] بیگ ترکمان میرزا [illegible] شریف [illegible] سید [illegible] خواجه حسام الدین [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] بیگ [illegible] سید میرزا [illegible] بیگ [illegible] میرزا [illegible] سید [illegible] علی [illegible]
[illegible] محمد [illegible] عبد اللطیف بهادر بیگ [illegible] علی کابلی [illegible] الیاس [illegible] محمد علی [illegible]
[illegible] بیگ [illegible] و دیگر بهادران رزم [illegible] و خواجه مقیم بخدمت بخشیگری آن لشکر سرفرازی یافت و حکم شد که چون سپه سالار
بلوچستان رسد اگر کلانتران آن سرزمین لوازم اطاعت و خدمت بجای آورند همراه گیرد والا سزای شایسته دهد و از [illegible]
حاکم تته کس فرستاده او را بدرگاه طلب نماید اگر خود همراه شود یا فوجی بکمک مقرر دارد موجب نجات او خواهد بود و اگر بغرور [illegible]
دفع الوقت کند در عین مراجعت بتنبیه و تادیب او همت بگمارد شهریار بنده نواز در اول منزل [illegible] خانخانان [illegible]
مصالح کوشش بهوش او گرانبار سعادت ساخت و فرق عزت او را باین نوازش از همگنان برافراخت و در خلال این حال
اسماعیل قلیخان از گجرات آمده بسجود کریاس فلک اساس ناصیهٔ اخلاص نورانی کرد

وقایع سال سی و ششم از مبدء جلوس اشرف

روز پنجشنبه بیست و چهارم جمادی الاول نهصد و نود و نه هجری نیر بخش جهان صورت و معنی ببیت الشرف
حمل پرتو سعادت افگند و سال سی و ششم از مبدأ جلوس اقدس مبارک بمیمنت آغاز شد و آئین اکبری در تجملات خاص
آذین بستند و تا روز شرف هر روز یکی از امرای عظام بمراسم ضیافت و لوازم نثار و پیشکش سعادت اندوخت و بعد از فراغ
جشن نوروزی بباغ میرزا کامران تشریف برده سیر سه توقف فرمودند و درین ایام پیشکش خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش از
فیلان نامی و نفائس امتعهٔ گجرات بنظر همایون در آمد و پایهٔ قبول یافت و زینخان کوکلتاش را بمنصب چهار هزاری و نقاره پایهٔ
عزت برافراختند و روز شرف ایلچیان حاکم تته با عرضداشت و پیشکش دولت باریافتند و چون اظهار ندامت و اعتراف بتقصیر نموده
بود بعز قبول مقرون گشت و از سوانح این سال طلوع اختر طالع برهان الملک از مشرق ملک دکن و استیلای او بر ولایت احمدنگر
و رسیدن بحکومت موروثی بنیروی اقبال خاقان ستوده خصال چون نقش بند قضا جلوهٔ هر مرادی بزمانی مخصوص وابسته است
سعی بی هنگام نتیجه نبخشد و پیش از آن دست و بازو نتوان نمود لاجرم برهان الملک بی حصول مقصود مراجعت نموده تا حال
در ولایت مالوه بتیول خود روزگار بسر می برد درین ولا باز راجه علیخان حاکم خاندیس فرمان شد که بمعاونت او کمر بسته لوازم
مهربانی و همراهی بجای آورد او نیز با اقتضای اقبال روزافزون قدم همت پیش نهاده و بعادلخان حاکم بیجاپور قرار داد که
چون او برهان الملک بولایت احمدنگر درآید عادلخان فوجی از آن طرف فرستد القصه چون برهان الملک براجه علیخان پیوست
لوازم مردمی و مروت بجای آورده تا بسرحد خود همراهی نموده او بموافقت و مرافقت او کار برهان الملک رونق دیگر
یافت و جمال خان پیش از آنکه لشکرها آن ملک درآید اسماعیل پسر او را بحکومت برداشته بجنگ لشکر بیجاپور شتافته
و آنها را شکست داد و چون برهان الملک بولایت برار رسید جهد الملک و عظمة الملک و شجاعت خان و صدرخان اکثری
از امرای برار آمده او را دیدند و بی جنگ و پرخاش بران ملک استیلا یافت و جمال خان بعد از شکست بیجاپور در کمال نخوت

بحرب در آمد نواب علیخان چون خان الملک را بامرای کبار
مقرر نمود و پیکرهای بجانب میران الملک آمد و از لشکر خود را طرد کرد و سپس جنگ انداخت
عدد و جمع شده غنیم و جهت بیجاپور شاد و از جانبین بر جان یافتن قضا را بقصد جنگ شده و بجانب
رسید و جمعی از مردم خان الملک بسوی دکن شتافتند از خود این سپاه شیر سوار سپید با گروه پیش گرفتند ناسپاسی آنگونه شده بود
گروه عمل را به لشکر یافته آمد و بشارت فتح نمایان ورود شد و چون با دیگر ورود پیش شد و علیخان بسیار مردم و خود
میران الملک را به شده و دهان بجانب گرفته بود که فتح و فیروزی به جنگ درآمد و ابواب فتح بر امرای نامدار گشاد
خوشحال شده و در خلال این ایام رسیدن ایلچی شاه عباس فرمانروای ایران بدرگاه خاقان و دریافتن رقعه‌ها و اظهار یکجهتی
و سپاه و جمعی از اعیان ایران نوبت سلطنت شاه عباس رسید و کار سلطان شاه را که از پیش بسعادت و تقدس از آن کار
و رسم رسالت بدرگاه جهانپناه فرستاده و سلطان عثمان اخلاص و یکجهتی معمول شده و مقارن این حال مظفر حسین میرزا
تدبیرات و عرضداشت مصحوب میر ابراهیم بدرگاه سلطان جاه فرستاده اظهار اطاعت و بندگی نمود و بانقیاد و قبول احکام و فرمان

فیروزی یافتن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش و شکست سلطان مظفر گجراتی

اعلام این واقعه چون به مسامع اقدس رسید فرمان شد که میرزا از سال پیش بود در جام و چون خان اعظم با ایالت ولایت گجرات فرق عزت
برافراخت جام که عمده زمینداران آن دیار است و سعادت در تمکین فتنه و پرخاش انتظار فرصت داشت و در وقت با سلطان مظفر
که از گجرات فرار کرده بود گفتگو در پیوست و جمعی از زمینداران و اوباشان واقعه طلب و بقایای اعوان او به جمعیت ورود خان
اینجا فان خورد بزرگ حاکم ملک سورتهه و راجه کنکار زمیندار کچ نیز با او موافقت نمودند خان اعظم بسبب اندک جمعیت استعمال
نمود و افزون تر دیده به امرائی تا که در این فتنه و استیصال اهل زوال نفاق همت بست و با آنکه برادران قلیج خان و رشید
با گجرات نشده و فرزندان اسماعیل قلیخان از اعاظم متقول و امرای آن صوبه بودند همراهی نکردند بعد از آنکه غنیم متوجه شده و چون سه
سپید خان ابن امین خان اندکی رخ نمود و رسیدن زمینداران دیگر جمال زمیندار مدد پیش خان اعظم را آگاه دیدند دران
آمدن سلطنت نورنگ خان و سید قاسم و خواجه سلیمان بخشی را با فوجی بر سبیل منقلا فرستاد و درین فوج ورود رسید که سبب
گجر و بسی غنیم بود و خان بازگشته حرف صلح درمیان آوردند و این معنی موجب نخوت و استکبار ارباب خلاف شد و قرار
جنگ داده و سوی او یار و انصار سپاه و خان اعظم از این اراده نیز ناپسندیده برآشفت و با آنکه بیش از ده هزار
همراه نداشت و مخالفان از سی هزار سوار متجاوز بودند کثرت غنیم منظور نداشت و به ترتیب افواج پرداخت و در قول خود
خود را با دو هزار سوار در برابر التغار نورنگ خان را با هزار و پانصد سوار در جرانغار خواجه رفیع را با هزار و ششصد سوار و دهرا
سید قاسم بارهه را با هزار و چهارصد سوار مقرر نموده و در التمش انور پسر خود را با ششصد سوار و خود با جمعی از جوانان چیده
قریب چهارصد سوار طرح شده و گوجر خان را با پانصد سوار طرح فوج برانغار و خواجه بر و سه را با صد سوار طرح جرانغار قرار
داد و سلطان مظفر نیز تقسیم عساکر او بار با فر خود فرمود با گروه انبوه از گجراتیان و راجپوتان قدم جرات و جسارت پیش نهاد و بوقت
باران عظیم فرو ریخت و دو سه بار روز متصل و ابرهای باریدن غنیم در فضایی مرتفع منزل داشت و عسکر اقبال در زمین نشیب
بود از شدت باران رسید غله بارگیر و گیاهان بوی کمتر رسید سپاهی از عسرت آذوقه و افراط باران به تنگ آمدند خان اعظم صلاح در
جنگ صفت ندیده بجانب نواحی کرد که متعلق جام بود کوچ کرد که هم آذوقه و آذوقه رسد و هم تنگ تفرقه در هنگامه مخالفان افتد و در
چاپ کردنی بود و معمور و در آنجا عسکر اقبال رسید و غنیمت فراوان از حیوانات و غیره بدست سپاهی درآمد و غنیم را بازی

استقامت از جای خود رفت و بسیاری به سر خانه کوچ رفتند مظفر خان در میان دو لشکر رود خانه بود فرود آمد روز دیگر از جانبین صفها
آراسته روی بمعرکه نهادند بهادران جرانغار از هراول گذشته بجرانغار در آمیختند محمد حسین شیخ خوب تاخت و خواجه رفیع بیگ با
بهادری شده از علو گیر کرده آب تیغ شربت شهادت چشانیدند و یازده نفر از برادران و خویشان او در راه وفا جان نثار شدند شیخ کبیر
پسر مکمل خان شیر مرد از نقد هستی سپرد و جوانان هیچ طرح راهمت یاوری کرده اکثری طرح داده و مالش قول آمدند محمد حسین شیخ کم
زخم کاری برداشت در شاه راه اخلاص تسلیم شد غنیم از کمال غرور و پندار از عقب نمود و تاراج بنگاه برد خنجر جوانان التمش
دولت خان در کار رسیده و مردانه کارزار کردند و پیش قدمان هراول با معدودی از افغانان رزمهای شایسته ظاهر ساختند و افواج طرفین
بیکدیگر در آمیختند و گریبان شده داد شجاعت و جان فشانی دادند و راجپوتان از اسپ فرود آمده دو لشکر را با هم بسته مانند سکندر
ایستادند و کار از تیر و شمشیر گذشته بکارد و خنجر رسیده و در این وقت بهادران التمش فوج سر انغار مخالف را برداشته در هم خوردند
و خان اعظم با جمعی از جوانان چیده طرح شده انتظار فرا بود داشت چون غنیم را بر داشت هراول با برادر دو لشکر
و جام با پانصد راجپوت یکجا افتادند و مظفر و جام در حالت سراسیمگی و نا امیدی راه گریز پیش گرفتند و دولت خان زخمی
گشت و بحجت تاگر ... و خان اعظم را فتح عظیم نصیب شد اگر چه از سرداران لشکر منصور ترددات شایسته بظهور پیوست بهادران
دیگر افواج کارنامهای شجاعت و جان فشانی ظاهر ساختند اما تا غایت خان اعظم بهادر بود و فتح شدن بهالتا از جانب مخالف
دو هزار کس بر خاک هلاک افتادند و از اولیای دولت صد کس آبروی شهادت یافتند و قریب پانصد نفر زخم بر داشتند و هفتصد
اسپ افتاد اما غنیمت نامحصور از نقد و جنس از توپخانه و فیلان و سایر اسباب حشمت بتصرف دولت خواهان در آمد
خان اعظم جشن عالی ترتیب داده در خور تردد داشت مردم بانعام فیل و اسپ و خلعت نوازش داد و علوفه و اسپ و اضافه و مراسم بزرگی
و حقوق سرداری ادا فرمود و عرضداشت مشتمل بر عرض لشکر و نوید فتح و ظفر و همراه خدمت و همراهان بدرگاه عرش اشتباه
ارسال داشت و خاقان پایه شناس لوازم شکر و سپاس این موهبت بقیاس بتقدیم رسانیده دراز دیاد مناصب و ارتفاع
مراتب بندهای شایسته خدمت توجه گماشت و خان اعظم بعد از ارتفاع اعلام فتح و فیروزی به نوانگر شتافت و غنیمت فراوان
بدست آمد و سلطان مظفر و جام بشعاب جبال پناه بردند خان اعظم خود در آن حدود توقف نموده نورنگ خان و سید قاسم
را با فوجی بتسخیر جونا گره فرستاد در بیوقت دولت خان پسر امین خان که زخمی از معرکه بر آمده بود تسلیم شد و اهل قلعه قول
و امان طلبیدند که بر آیند مقارن آن حال مظفر خود را با آنها رسانید و متحصنان بخیال دیگر افتادند و خان اعظم از انجا خاطر
وا پرداخته خود بتسخیر قلعه متوجه شد و مظفر بودن خود در قلعه صلاح ندیده برآمد و شهرت چنان داد که بجانب احمد آباد شتافته
خان اعظم خرم پسر خود را با فوجی بتعاقب او تعیین فرمود و خود بمحاصره قلعه پرداخت و بمحاصر رسید که جام از حوالی لشکر گذشته
بوطن خود میرود و خان اعظم بقصد او یلغار کرد و از سوانح فرستادن قاضی علی بتحقیق جمع کشمیر میرزا یوسف حاکم کشمیر شد و می داشت
طوطه نام که از قبیله سرکار او بود جمعی از معاندان ابواب تزویر بر رو نوشتند و میرزا یوسف خان او را بشکنجه و تعذیب کشید
و چون او فرصت یافت فرار نموده بدرگاه معدلت بارگاه پناه آورده بوسیله بعضی از راه یافتگان بساط قرب معروض داشت
که جمع کشمیر توفیر بسیار رسید و آنچه بمیرزا یوسف خان از دیوان اعلی تنخواه شده ده پانزده بلکه بیشتر گنجایش افزونی دارد
اگر امینی از درگاه مقرر گردد و بر همن گردد موافق سازم لاجرم قاضی علی که با فرهنگی و کاردانی از راستی و بیغرضی بهره وافی داشت
بتنقیح جمع کشمیر رخصت یافت و در همین سال مولانا عرفی شیرازی نقد حیات در باخت اگر چه در بخلبندی نظم و نثر لفظ آرای

دیدشان آفرین بود و بخشش رونق تمام در دالت اعتبت شکیر و خود دستانیز بیست و خلاصه عمر گرانمایه بمطالعات فنون افادت زمره
نشرا بصرف سے شعر و مناجات و عدالت شیخ کرفتن بشماره افتاده بود و بشش پنج و ششش چهار سکلفت تا جهان دا دفعا مان
سخن بیان کرترجمه پرداز حقائق ایزدیست درین مقام فرمود ند که کاوش شش رنگ پنج و یکی چهار و یک شکفته و دو بیان جلیل
نطاک امر صدقست برزبان میرانند و هم درین سال شیخ ابراهیم که حراست دار الخلافه آگره بعهده او مقرر بود و دیعت حیات سپرد
و شاه قلیخان محرم بحکومت دار الخلافه اختصاص یافت و از وقائع این سال همایون فرستادن بندهاے کاردان و صالح
و بجهالی حکام دکن چون برهان الملک بپاس توجهات خاطر مظاهر خاقان ستوده ما ثر بایالت احمدنگر و حکومت ملک دکن
رسید گر دیده سناوار آن بود که بیشتر از زمان حضور رابلوازم اطاعت و فرمان بردارے و مراسم اخلاص و حق شناسے
پردازد لیکن از باده بیهوشی ربای دولت هستی بخود رای افتاده و سررشته خدمت و باز گشت از دست فرو هشته و حقوق نیازمندی
و مراسم خاقان کثیر الاحسان بطاق نسیان نهاد لاجرم رای ممالک آرا چنان تقاضا فرمود که چندے از مخلصان کاردان
نزد او و دیگر احکام دکن فرستاده بشاه راه اخلاص و نیکو بندگی هدایت فرمایند اگر از گران خواب غفلت و ادبار بیدار
شده الهام هدایت و مجالت نمایند به آنچه عرض قبول مقرون گردد والا یکے از شاهزادهاے بلند اقبال را با فوج
قاهره بتسخیر ممالک دکن رخصت فرمائیم شیخ ابو الفیض فیضی برادر شیخ ابو الفضل نزد راجه علیخان حاکم خاندیس که برهان
بیاورے او قدم همت پیش نهاده بود و سے الحقیقة کلید عقل آن ملک است تعیین شد و امین الدین نزد برهان الملک
و میر محمد امین مشهدی سے قافله باشے نزد عادل خان و میر منیر و قطب الملک دستوری یافتند و در آخر بالتماس شیخ ابو الفضل
حکم شد که شیخ فیضی براجه علیخان احکام رسانیده و از آنجا باتفاق امین الدین نزد برهان الملک شتابد فرستادن شاهزاده
شاه مراد بحکومت ولایت مالوه چون تسخیر ولایت دکن همواره بر مرآت خاطر اقدس که نقش پذیر الهامات
غیبی است پرتوے افگنده و از سنوح دیگر مقاصد عالی در حصول این مطلب که موقوف باد نے توجهے بود تعویق راه
مے یافت و درینولا که برهان الملک بحکم اشرف مسند نشین آن ملک موروثی شده و بخلاف چشم داشت سلوک پیش گرفت خیانجه
در داستان پیشین نگارش یافت رای جهان آرا که عقده کشاے مقاصد والاست چنین تقاضا فرمود که یکے از شاهزادها
بلند اقبال را بدان صوب رخصت فرمایند که یک چندے در ولایت مالوه و گجرات بجمع سپاه و تهیه اسباب فتح و فیروزے
پرداخته هرگاه اشارت شود رایات منصور بتسخیر آن ملک معمور برافرازد لاجرم شاهزاده شاه مراد را که واسطه عقد خلافت
بود و فروغ شجاعت و رضاجوئی از ناصیه دولتش پرتوے افگند بمنصب هشت هزارے و علم و نقاره و چتر و توغ و تمن توغ
اختصاص بخشیده و بساعت مسعود مختار شرف رخصت ارزانے داشتند و گوشش هوش آن قرة العین خلافت را
بدرر نصائح که جز بازوے دولت و بختیاریست گرانبار دانش ساختند و اسمعیل قلیخان بوالا منصب اتالیقی عز امتیاز
یافت و جگناتهه و راے درگا و شیخ عبد الله خان و حاجے سیونداک و میرزا خان و بخیر و مجموع پنجاه و دو منصب دار در خدمت
شاهزاده مقرر شدند و مختار بیگ بخدمت بخشیگرے و خواجه ویسی بدیوانی خلعت امتیاز پوشیدند و قاسم بیگ تبریزے
را که مدتها میر عدل معسکر اقبال بود میر عدل شاهزاده فرمودند و حکم شد که جاگیرداران صوبه مالوه نیز از کمکیان آن قرة العین
خلافت باشند و بعد از فراغ رخصت شاهزاده موکب گردون شبا شب شکار کنان تا دریاے چناب توجه فرمودند و چند
در آن حدود بنشاط شکار خوشوقت گردیدند روزے در اثناے شکار آهو بره نمودار شد و سگ تازیے بقصد او که داشتند

اورده بود و در میان انداخته فلک را منحرف ساخت ازو ملاحظه ترو ائسه کرد و بعد از دو دیده الغرض فرصت شد که به خان تسلیمات برده
چون تنگی با دو ابو تر دیک رسید او نیز بعد تنخیر با سے بدو رفت در همین ایام خبر بخشے نظر بے دو دیوان شدن او بعرض رسید
بتفصیل این اجمال آنکه از اسباب او دهنده به جاگیر مرحمت فرموده بودند روزے چند تعطل و بیدلی و ران ایسر برده و چون
رخصت آنها نیفتند و کار فرستادن مجبول و مجبور بود فریبی و وشادی سپاهیان او بحکم برهان الملک نتوانستند و کوات
اعمال دستخط خود بدان صوب رفت کرتا به شورش نتواند اندرخت و از احتیاط و ضبط خان اعظم ناکام بازگشته خود را بنجمان
بخاد بیس پرست و او نیز بلطائف الحیل از پیش خود راند و در اثنای راه با گروالیان جنگ کرده برخاک هلاک افتاده تعارف
آنجا ان سپه را بیش برهان الملک ناکام بازگردیده بالوه غبار فتنه بر انگیختند و میر جلال الدین حسینی خواجه محب سپاهیے
و دیگر جاگیرداران مالوه جمعیت نموده بعد از فع آنها جهت کاشتند و آنها شکست خورده بجانب بجاگره آواره شدند و جمعے
گرفتار آمده و چون در راه افتاد و شادی سپاهیے به نظر بار که در جاگیر قلیچ خان بود در رفتار وکلای قلیچ خان او را مقید ساخته
بدرگاه فرستادند و با وجود این همه تقصیر خاقان کثیر الاحسان بر حال او بخشیده و در ولایت بنگاله جاگیر مرحمت فرمودند
درین سال میر شریف آملی بمنصب صدارت و امینی صوبه بهار بفرق عزت بر افراخت و شریف سرمدی را بخشی بنگاله ساختند

تعین فرمودن خانخانان سپه سالار به تسخیر ملک ثهته

چون خانخانان سپه سالار با عساکر بیشمار تسخیر قندهار دستوری یافت روزے چند در ولایت ملتان و بهکر که در اقطاع او بود با جتماع سپاه و تهیه راه بسر برد
و در ین اوان فرمان شد که نخست بولایت ثهته را فتح نموده خاطر از آن کار وا پرداخته تسخیر قندهار پردازد بنابر آن لاجرم پیش رو ولایت
ثهته بیش نهاد همت گردانید و چون بحوالی قلعه سهوان رسید قضا را آتش در قلعه افتاد و آذوقه که با بتدا و ایام فراهم آورده بود
پاک بسوخت و عساکر منصور بمحاصره آن پرداختند و از مسموع این واقعه میرزا جانی با جمعیت نیک بتقابل لشکر فیروزی
از شتاب آورده و در نصیر پور که از یکجانب دریا و دیگر اطراف رودخانها دارد حصارے اساس نهاده و کشتیهاے
جنگی و توپخانه استحکام داده و سپه سالار دست از محاصره قلعه باز داشته متوجه پیش شد و مقصود آنکه آقاے ترکمان را با
جمعے در پایتر گذاشت که هم اهل قلعه دست و پا خطا نکنند و هم آذوقه از عقب میرسیده باشد و چون نشیمن گروهی غنیم رسیدند
بجهت احتیاط حصار ساخته بر دور آن خندق زده نشستند و درین وقت راول بهیم زمیندار جیلمیر و دلپت پسر راے رایسنگه
از راه امرکوت آمده پیوستند خسرو خان نام غلام چرکس که مدار علیه میرزا جانی بود با کشتیهاے جنگی رزم طلب
گردید و چون مذکور میشد که میرزا جانی خود را از راه خشکی میرساند میرزا فریدون برلاس و سید بهاء الدین و سکندر بیگ قراق
و بهادر خان قوربیگی را شبا شب از آب گذرانیدند و صبح آن بین الفریقین جنگ در پیوست و بتوپ و تفنگ آتش
قتال اشتعال پذیرفت و جنگ از تیر و تفنگ گذشته به برچه و جمدهر رسید و بیدستیاری اقبال روز افزون اسیر گشته
غنیم ریخته شد و فتح عظیم نصیب اولیاے دولت ابد قرین گردیده و انه نام که از عمدهاے لشکر مخالف بود غریق بحر فنا شد
و میرزا قلی و جمعے بدست افتاد و چهار غراب با کس بسیار و قلیت بیشمار نصرت بهادران عرصه کارزار در آمد از آنجمله
یکے طیفور بسر خسرو بود و این طیفور گماشته حاکم هرمز است که از جانب او در بندر لهری میباشد میرزا جانی جمعے از نوکران
خود را بلباس فرنگیان مخلع ساخته همراه داده بود و این پسر و مبارک نبیره خسرو خان که سردار لشکر مخالف بود جمعے
بدر رفتند و درین وقت با سعی بهادران عساکر منصوره بے توقف و تامل خود را بمیرزا جانی رسانیده کار را تمام ساختند

لیکن بهره سگالی جمعی فتور دران عزیمت راه یافت و جمعی کسی پاشده ه بود از ین توقف بهمه توقع باز خود را جمع ساخت و سیه سالار بهادر ان
فتح با عزمی درست و همت قوی بمحاصره قلعه پرداخت و پیوسته از جانبین مردان کارزار دلیران عرصه پیکار بلکه یکدیگر دماده کارنامه
جلادت ظاهر میساختند و بیرسی سکندر بیگ که از اعیان لشکر منصور بود و خود بهادر تاخت و زخم تیری که بر زبان او رسید جان نثار
شده چون مشتحاصرهو باشند او را جاسیه داعله تقدیر ازلی رسید و از ارکان همت عوام الناس تزلزل تمام راه یافت خانخانان عرضداشتی
مشتمل بر سوانح حالات بدرگاه کیوان اشتباه مرسل و ملتمس استمداد ظاهری و باطنی نمود و خاقان ممالک ستان رستم را لسنگ بهوتیه
و فالی کلابان و جمعی از بهادران فیروزی نشان کمک تعین فرمودند و کشتی لبسیار مملو از دو قو و توپ و تفنگ و دیگر آلات جنگ
همراه گردانیدند بالجمله چون ایام محاصره باستداد انجامید و از آنکه مخالفان سد ابواب داخل و خارج نموده بودند آخر وقت عسکر اقبال
بنبر سید سپهسالار دست از محاصره باز داشته سید بهاؤ الدین و بختیار بیگ و قرا بیگ را بعنوان فرستاد و تمامی اعمال و افعال
را بدیشان مداخلت همراه ساخت و فوجی از بهادران لشکر منصور ساخت و تاراج جهنگر تماده و بنگاه اکثری از مخالفان در انجا
تعین نمود و کلام سپاهی بیا ساید و هم شورشی در مخالفان افتد و خود در تعصب چون که بیان ولایت واقعست عسکر ساخت و
شاه بیگ خان و محمد خان نیازی و قاسم کوکه و مرتضی قلی و اد مال زوده بیگ را با فوجی به اکهم فرستاد دران معموره راه بدست
آورده معمور داراست ساخته و هاره بسیر رابعه توزل کرچون شجاع بود و بهادر خان قوردار و جمعی را بجانب بدین خدمت نموده همین
دست فوج فوج و جوق جوق مردم مهر ناجنسی نامزد فرمود و مخالفان از تقسیم افواج قاهره و آسیب تاخت و تاراج سراسیمه شده
زمینداران از بیم سطوت بهادران لشکر منصور اکثری آمده دیدند میرزا جانی خود از قلعه بر آمده بتعاقب کشتیها که بجانب
سیوان فرستاده بودند شتافت که شاید که دست برد توانند نمود خانخانان خبر یافته خواجه مقیم بخشی و دولت و بهادر خان و محمد خان
نیازی و دولت خان لودی و سید خان کرانی را با فوج شایسته از پی او فرستاد و خود نیز متعاقب روان شد و در تنگه
کار بر دولت خواهان بدشواری کشیده بود کمک رسید و بهادران صف شکن با دل قوی و عزم درست بترتیب افواج پرداخته
قدم همت پیش نهادند و از اتفاقات حسنه که نوید بخش فتح و فیروزی بود آنکه درین دو سه روز باد در و سبب لشکر منصور میوزید و
گرد خنگ شد بر غلات آن خاک بر چشم مخالفان می انداخت بالجمله خسرو که مقدمه لشکر غنیم بود بشورش بی سر چه تمامتر قدم تهور و بیباکی
پیش نهاده هراول و برانغار را در هم نوردیده و بشمشیر ضرب و تردادات نمایان ظاهر ساخت و زخمهای نمایان آبرو یافت و داد و خود بهادر
داد شجاعت و جانفشانی داده بزخم نیزه که در پیشانی او رسید از اسپ جدا شده جان نثار گردید برانغار غنیم نیز فوج برابر خود را از برداشته
راند آنگاه از آشوب باد و خاک مجال چشم گشودن نمی شد و سر رشته انتظام طرفین از هم گسیخته بود بهادران فوج قول بر برانغار غنیم تاخته
در هم شکستند دولت خان لودی و بهادر خان با اندک مایه مردم بر جای خود استاده ماندند درین وقت محمد خان
نیازی و سید بهاؤ الدین و میر معصوم بهکری و خواجه مقیم بخشی نیز آمده پیوستند و جمعیت نیک انتظام یافت بعد از تحقیق
معلوم شد که میرزا جانی با چهار صد پانصد سوار در جای خود استاده نامبرد با تکیه بر اقبال بی زوال خاقان ستوده خصال
شده جانب مخالف سر رشته ثبات از دست داده جلو ریزان کرد مقارن آن حال سیلی از جانب غنیم سد بر خوری
در آمده فوج خود را در هم نوردیده باندک زد و خورد نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اقبال وزید و میرزا قرار بر فرار داده راه هزیمت
سپرد و قریب سیصد کس از ارباب خلافت بر خاک هلاک افتادند و از لشکر منصور تا صد کس حیات جاودان یافتند اگر چه پیر انداز

بود و اطعمه کم گشته تا خست ... و بروت که چهار روز آن شده و باشند شیر و حتی نتیجه بار و با آنکه درین جنگ بود بیست هزار تفنگ همراه داشت لیکن
از بس ضبط و ربط ... ساخت ... و بود ... از دور تماشا می‌کرد و پیش از رسیدن سپه سالار ... کمتر ... بود
این ... از ... تصف ... و کشا گردید و چون ... شده و ... تماشا آن رسیده ... قلعه که ... اجابت ... اساس ... نمود
... معمور ساخت ... قلعه ... بود و باصلاح ... کشید ... چون ... کنار
از جانب عسکر اقبال ساخت تا کام عطف عنان نمود و تکمیل ساحل دریا ... قلعه دیگر اساس نهاده و ... اعلی
معمور بود و ترتیب اسباب ... ست ... نتایج با ... بجهت ... قدیم ... نهاده ... مرکز
... دانست ... جوانان ... طلب ... قلعه ... آثار ... حیات ... عبارت ... ظاهر ... لشکر منصور ... از آن ... گشا
... قلعه ... و حیات ... نهاده ... آن ... کشا ... آن دیار ... شد و
... الفان ... بجهت از جانب ... عرب ... حصار ... بودند ... الفان ... قاسم علی را
که ... قلعه ... و ... بود ... این خدمت را دست ... خود ساخت ... و ... منتظر گردید ... سالار
... قلعه ... مصروف ... اهل روم ... رنگ ... ساخته ... پیش ... تقصیر
دیار سپه ... مردم ... آمد ... اینجا ... جهان ... گرد ... آنکه اکثر مردم آن ملک بیمار شدند و در آن
حال بعضی ... بخواب دیدند که ... عالم غیب سکه و خطبه این دیار را بنام نامی و القاب گرامی
خاقان گیتی ستان آراستگی بخشیده ... آمده ... این ملک ... گردید ...
... گردیده ... فرمان شد ... موجب نجات ... بود و چون این بشارت در میان ... الفان ...
هر کس باندازه دستگاه خود نظری ... بسته ... فرصت رخصت تمام ... رسید و چون صورت حال معروض بارگاه اقبال گردید
... الهام بیان گذشت که در زمانی که عساکر آن بزرگ ... قلعه ... محاصره نمود و بای عظیم در مردم افتاد و روز
اول ... روز دوم ... سوم تسلیم ... بیرزالی دختری ... و در آرزوی عروسی ... روزگار
... بود و ... بیمار شد و از اضطراب آنکه مبادا این آرزو را بخاک برد روز دوم که نوبت ... ایشان
جگر گوشه خود ... داخت و ... زنان هر لحظه انگشت بر زبان زدی و خالسته آن شب برابر رود ... واغ جدائی بروز آورد و صباح
که نوبت جان ... داون بود ... بر طرف شد و آثار صحت از وجنات حال ظهور یافت ... تعجب ماندند و چون بحقیقت کار
رسیدند معلوم شد که از اثر آب حنا است ... که آب حنا خورده جان برده و ... زبان ... فوت شد بدرگاه حق جل و علی
بسبب حیات خلق تواند ساخت اگر این ... جان ... فرماید ... حکم ... که خزینه ... امر
... انداخته به عسکر اقبال رسانیده ... منزل ... خدمت رخصت ... رحمت ... تفحص عام
... رسیدند و باعث حیات خلق شد سپه سالار ... مرحوم ... داخت و ... بیرون ... اهتمام بیشتر
بکار برده و محاصره تنگ تر شد و اهل قلعه نجات خود را منحصر ... دانسته در صلح زدند چون اهل اردو از گرانی غله
و تنگی معیشت بجان آمده بودند خاقان نیز صلاح وقت منظور داشته باین معنی رضا دادند مقرر شد که ...
باقامت ... عذاب ... نماید ... خود را ... پنج ... خاقان ... کنند و بعد از تحقیق ...
... آستان ... سعادت ... زمین ... دریاید ... باین قرار ... و امور ... از ... قلعه بر خاست

حیدر ملک ... جاهی الله یکه ثبات عزیمت و عزم مراسم درگاه ... حاکم شده بملکی ... درگاه و انتظام
یافت ذکر بعضی از سوانح و وقایع درین سال همایون اسعد فال بتخصیص رسیدن اخبار حوالی چناب تعیین شد که جانب
توجه ایران مقرر شده بسرکشان آنجا و رایات ... رسانیده بموالی رای عالم ... جهت خود و ... آن دیار ... و نشان
اطاعت ... از آن برادرسی ... شاه جهان پادشاه ... در ماه ربیع الثانی سنه ... شاهزاده ولی عهد فرزند و تخت
... سلطان ... بعد از ... که از ... بوده و خاقان ... حضرت آن قرة العین را سلطان ... نام نهاد
امید که حق تعالی آن نونهال ... را از ... حضرت آن ... کمال ... عمر و دولت ... در ... شاهزاده
... ولایت ... چون شاهزاده ... بخت ... ولایت مالوه رسیده ... آن ... بارک ... عاقبت
سعادت ... در ... که از غایت ... قدم از جاده ادب بیرون نهاد و هر چند ارکان دولت
... و ... از گران خواب غفلت بیدار نشد شاهزاده ... بدان صوب ... فرمود و چون
... آن ... طبیعت التماس نمود که اسماعیل قلیخان ... بملازمت
... لیکن ... ثبات قدم ... و ... رخت ادبار ... جبال ... گرفته
... بملازمت فرستاده اظهار خضوع و خشوع بسیار نمود و چون بحوالی قلعه ... رسیده
... اقبال ... خط فرمان نهاده باصیه بخت ... روشن ساخت و امرا آمدن او را
... بمحاصره قلعه ... آن سعادت ... شده از ارادت ... در آن ... قلعه را مفتوح ساختند
... رام ... پسر ... مشاهده ... که ... از دست داده
... که محافظت ... جاوید افتاد شاهزاده تاخت و تاراج آن ملک رخصت داده ... اندک
... چون صورت واقعه بعرض همایون رسید رفتن شاهزاده ... مقبول
... حضرت ... یافت که اگر تا حال آن ... بادیه ضلالت بملازمت شاهزاده آمده باشد فبها و الا شاهزاده
متوجه مالوه ... دیگر ... آن برگشته حال تعیین خواهد شد و اسماعیل قلیخان را که بسعادت ...
شاهزاده اختصاص داشت ... خطاب ساخته از آن منصب عالی معزول فرمودند و صادقخان ... آیه ...
خلعت امتیاز پوشید و چون بحوالی ولایت ... رسید آن وحشی طبیعت ... پیش آمد و صادقخان
... فرستاد که قول داده او را بملازمت شاهزاده رساند و از سوانح کشته شدن بل رام برادرزاده راجه ...
از ... صورت و سیرت یگانه عصر بود و پیوسته در خدمت حضرت شاهنشاهی روزگار بسر برد و آن حضرت توجه
... ... شایسته این بود که ... از ... بد اندیش نسبت التفات آن حضرت را ...
... بعرض خاقان ممالک ستان رسانیدند و حکم شد که ... او را در ولایت بهار مقرر دارند که راجه
... بوده باشد قضا را چون به ... رسید ... بر فیل سوار بود و ... نام ... که باصطلاح
اهل هند ... بجای ... نشسته بود ... ذاتی ... که آن کم ... در دل داشته
باشد ... افراط مستی و ... دشنام چند باو ... و آن کم فرصت ... کارش بانجام رسانید
آغاز سال سی و هفتم الهی از جلوس ابد قرین روز جمعه پنجم جمادی الآخر هزار و سی و دو هجری آفتاب

جهانجاه را بهر برج حمل شرف تحویل اتفاق افتاد در سال سی و چهارم الهی بهار رنگ دلکشا از آثار خدا سپید کرامین دولت جاوید طراز
بهار اران دور و قران بهر اداد از روز تحویل تا شرف جشنی عالی آراسته بلوازم شادی و پیشکش پرداختند و خاقان کثیر الاحسان
از زیادتی مناصب و انقلاب مراتب بندهای جان سپار و مخلصان خدمت گذار توجه داشته در محفوظان از جان حکم شد که
قاسم خان با لشکر کابل باستیصال الوس افغانان آفریدی و ارک زئی همت گمارد که در آن ایام مذکور سر به فتنه برآوردند تا رکبی
سپاه بهجت راز در میان خود جاسوسی داده آنها اصف خان و سعید خان گکر از درگاه والا کومک او رخصت یافتند و راندک فرصتی
سپاه در آن عرصه کارزار تا آن کهسار در آمده تاخت و تاراج بجا آوردند و چون افغانان شنیدند که با جال از او میان خود جان
داد و امیر هیچ داد قاسم خان حقیقت را به درگاه معلی عرضه داشت نموده به صوب کابل بازگردید اما آصف خان و سعید خان
بی تحصیل حکم معاودت نموده به درگاه آمده و این بی تابی و اضطراب قاسم خان مستحسن نیفتاد و فرمان شد که عطف عنان نموده
باز به آن کوهستان در آمده تا آن سیاه بخت را به دست تبار دیار آوارهٔ فنا و ادبار سازند فتح ولایت اوڑیسه
از ملک بنگاله وسیع و در اقصای بلاد بنگاله پیش از این راجه پرتاب دیو حکومت آنجا داشت و برسنگه دیو پسر از پدر والی
پدر را بسموم گردانیده جبر در وادی ادبار واقع شده و گفتند دیو که از اعدای پدر او بود کمر همت بانتقام او بست و این بیان که ان
او به بدن راجه بسبب دو بولی چند را ابراز سلاح ساخت و به دست جمعی پیشکشها داده همراه دولی ها نمود و بدین تدبیر فریب داد
چون به شجاع الدوله قلعه فرستاده و از آنکه گفته‌اند بیت پدر کش پادشاهی را نشاید مگر در آمدن خود را اسلح ساخته
و بتیغ آخته کار پدرکش را به انجام رسانیدند و گفتند دیو جانشین شد و خفا و گنجینه را که راجهای سابق بر یکدیگر افزوده بودند کلید
بیت کشوده صرف مستلزمات نفسانی نمود و اکثری را بغیر مصرف تلف کرد در آن ایام سلیمان کررانی حکومت بنگاله داشت
بایزید پسر خود را با سکندر خان اوزبک که از درگاه گریخته نزد او رفته بود به تسخیر آن ملک فرستاد و راجه نیز درگس اعتماد
خود و راسی یک چیت رای دو دوم در گیج بمقابل آنها تعیین نمود و این هر دو باشناسیان با افغانان طرح دوستی انگنده بایزید
را اندرز فرستادند و خود بطمع حکومت آن ملک بجنگ صاحب خداوند کار خود بازگردیدند راجه که به دفع افغانان عاجز بود و خصمان خانگی
را فرصت یافته از روی اضطرار بمجادله و مقاتله آنها شتافت و چون دانست که جمعیت او به دفع اعدا وفا نمیکند ناچار بزید
التجا برده کام خود را زید و دشمن جست دیاد و رسی او با مرای خود جنگ عظیم کرد و بجست نوشت هم راجه و هم چیت رای از سر چشمه
تیغ سیراب زندگی گردیدند و حکومت بدینگونه قرار یافت و سلیمان با فسون و افسانه او را نزد خود طلبیده بقتل رسانید و آن ملک
مفت رایگان بدست سلیمان افتاد و بعد از او قتلو داشت و چون روزگار قتلو بسر آمد راجه مانسنگ از بهار به تسخیر آن دیار شتافت
و با افغانان مبارزتهای نمایان کرد و در آخر نظر بصلاح وقت صلح نموده بازگردید چنانچه در اوراق پیش به سمت ذکر یافته
القصه خواجه عیسی وکیل قتلو در قید حیات بود و سررشتهٔ عهد و پیمان از دست نمیداد و قدم از حد کلیم خود بیرون نمی نهاد
و بعد از او که نوبت بجوانان کار نادیده افتاد نخست معبد جگناته را متصرف شدند و بر ولایت چندی که در زمرهٔ دولتخواهان
خراج گذار انتظام داشت دست تطاول دراز ساختند راجه مانسنگ که مشتاق بر هم زدن صلح و شکستن عهد بود ظهور این
واقعه را فوز عظیم شمرده با لشکر بنگ و بهار عنان صوب شتافت خود از راه دریا و توکلت خان و فرخ خان و فاتح خان و سید رای
و میر قاسم بدخشی و سنگرام و سکرو چتر سین و بهوپت سنگه برخوردار و دیگر مبارزان عرصهٔ کارزار را از راه خشکی و یوسف خان
حاکم کشمیر را با فوجی از راجپوتان براه جهارکند فرستاد و چون به بنگاله رسید سعید خان حاکم آنجا بیماری صعب داشت

مراجعت بدارالخلافه نمود و درین وقت چندی بهادر قلعه را درو داشته چون که سعید خان صحبت داشت بالخصوص خان و بهادر خان و قاسم خان و
بابوی منگلی و خواجه باقر انصاری و شهنواز و ترابی و خدمتیان ترسون خان و دیگر جانگیر داران که مجموع شش هزار و با قلعه سعد و خط
خود را بخواجه رسانیدند و بهادران کار طلب بکمک عظیم درآمده اعلام فتح و فیروزی به افراشتند افغانان هر چند در صلح زدند راجه
واسطه کشته برخی جماعت مذکور آراسته رو به جهت محض فتح و نصرت نهاد و قول راجه مانسنگه و برانغار راجه پهوچ و جانگیرام
و باقر خان و بهادر و کمک خان و فرخ خان هراول و در جرانغار رای سنگه و سبل سنگه و قورم کوکه و میرزا قاسم بدخشی به جوهر بار و شهاب الدین
التونیه و الغ خان حبشی و مظفر حسین و خواجگی عتابت الله سعید خان با امرای بنگاله جوانغار و سمت آمده مخصوص خان
و بهادر خان و بابوی منگلی هراول این فوج بود و افغانان نیز افواج ترتیب داده و برابر آمد قلب به حبیب خان جمال خان
والو و سه خان عیسی قتلو و داود خان و الهداد خان و حبیب خان و برانغار جلال خان و خاص خیل و بهادر خان و عمار خان
و مبارک خان و خواجه اویس و دست چپ بهادر کور و شیر خان لوحانی حبیب خان هراول و خواجه سلیمان و خواجه عثمان
و جلیله خان اولیا سه تن سلطان سور همراه جوانان کار طلب از جا نشین برآمده هر طرف جانب سپاه پادشاهی روی آورد و هراول
لشکر منصور برسر لا بی گدو تصرف افغانان بود با غنیم درآویخت و رفته رفته جنگ سلطانی گشت بعد سخت کوشی جوانمردان
کوشش نمودند و میان لحظه که سرآمد فیلان غنیم بود بضرب توپ افتاد و افغانان چهل مست دیگر را پیش رو داشته
برابر آمدند و پس از شید بدخشی با آن فیل درآویخت و خان نثار شد بهادران آنجا از اطراف هجوم آورده فیل را بر رو زدند
و دلیلان از بالا در افتاد و جمعی پیاده شده فیل را سپر کردند و بهادر بکور و هم فرخ خان با جمعه ارادت اسپ
و راجه مانسنگه با مانسنگه و راجه بهوج و کمک خان و بهادر خان فالف با سعید خان و دیگر امرای بنگاله درآویخت بابوی منگلی با سپاه عظیم و هزیمت
شده بهادر خان خود را بکومک او رسانید و خود با تاخت دو بار از اسپ افتاد و باز سوار شد دفعه سوم چون اسپ خود را کشید
بهادر خان گفت که تو سوز از کل عمر تجربه ورزا فتاب بر سر دیوار رسیده انصاف نباشد که ترا پیاده گذاشته خود سوار شوم و جنگ کم
کرده و کمک پیش رسید و در غور رسید خوبش یافت سواران آنجا مخصوص با هر دو هم پیوست و در جا جنگ سخت شد و خواجه حلیم
هزار جمعی ازین رسیده و فیلانان پای مقاومت نیاورده بهزیمت رفتند و از مشاهده این حال دیگر افواج خود بخود رو گردان شدند
خواجه اویس که از اعیان افغان بود بقتل رسید و سلطان سور زنده بدست آمد و زیاده از سیصد افغان به خاک هلاک افتادند
و درین جنگ راجه مانسنگه جانفشانی نموده بهادر کار نامه سر برده بجای آورد و بهروی اقبال جهانگشا فتح عظیم روی داد و لوای دولت بر دیگر
کلیسی که از شهرهای معمور آن ملک است درآمد خطبه و سکه بنام نامی و القاب گرامی خاقان گیتی ستان آرایش داده و افغانان
بکوهستان خود را آوارهٔ دشت ناکامی گردیدند سعید خان که دل بهادر بنگاله بود با مردم خود جدا شده عطف عنان نمود و راجه هر چند خواست
ملازمت سگار و بشد همراهان متوجه نشدند اما بهادر خان و بابوی منگلی و باقر خان و شاه غازی خان تبریزی و باقر انصاری را مقرر ساخت
هم را سپید از همراهی او بازداشت و راجه هر که متصل اکثر از هید ازاران آمده و بیده و آن ملک بطلب درآمد بنیاد آن آنحال خبر رسید که خواجه سلیمان
و دلاور خان و جلال خان پسران قتلو و بهادر کوره و دیگر سران افغان با جمعیت خیل در قلعه گنگ فراهم آمده دارند راجه راجه
از و بعید شمار که ره و بانه قلعه الیست در نهایت استحکام و مشهور بشد و لگیر ابدار هم راجه مانسنگه سبحان سنگه را با جمعیت هر چند که دانسته
خود بد انصوب با شتاخت و افغانان جنگی که متصل بدریای شور است پناه برده بودند و برآمده جنگ انحصار بدست آمده
عادل خان شاه خیل از قلو ولی که در قلعه راسیده و همه راجه کاکلی کمانی شیر حلقه بندگی در گوش افگندند و راجه را هیند حاکم او دیسه

اتفاقا ناتان زانبا بنگ کش جا داد و راجه انست که یوسف خان والی کشمیر را با فوجی دران حدود وا گذاشته خود و مرو بیست
تجار علیا نمود شتافت و آنرا زیارت نموده در سبیل مسلک ساخت راجه رام چند سه پل لسپه خود را با شنگ علی نزد راجه فرستاد
و راجه بگنگ مراجعت نموده بجا مرو قلعه سار تنگ گره جهت لیت و بوقت خبر آمد که حبیب خان و دریا خان و دیگر افغانان
بغلبه و کوشش و ابو یوسف منگلی باب مقاومت نیاورده راه هزیمت سپرد ابراهیم راجه بهار خان را با فوجی بدانجانب تعین
فرمود بها من اقبال بسیج زوال شیم را بابای همت از جای رفت و بجنگ دفتر و با بعلت آمد و چون کار بر حصان قلعه
سار تنگ گره و دشوار شد کشته قول گرفته راجه را دید و هر کدام در خور شایستگی خویش بنوازش پادشاهی امید وار شده
و راجه بجا نهایات سفر نموده خاطر از ضبط آن ملک وا پرداخت **فرو نشستن شورش کشمیر و آوردن**
میرزا یادگار زیاده سر به درگاه والا درین هنگام بهجت فرجام بر رای کلکت کشمیر از ضبط خاطر ما من سپرده ابهام
کسی عزیمت المطلوب صواب تعمیم یافت و در ساعات مسعود و زمان محمود نهضت عالی اتفاق افتاد و چون حوالی دریای
چناب مسکر اقبال گردید خبر شورش کشمیر و سیغی یادگار بیغی عم میرزا یوسف خان بنیاع جلال رسید و درین عزیمت
از مستقر خلافت اصلاحی و اثری از ین واقعه بخود قضا را همان روز که در کشمیر آتش فتنه زبان کشید بود حضرت عاقالی
به الهام اسمانی از لاهور کوچ فرمودند و غریب تر آنکه در زبانی که از آب لاهور عبور سی نمودند بر زبان قضا ترجمان که لفتش بند
از روز علی است گذشت که آیا قابل این بیت کیست دو درحق که گفته ست کلاه خسروی و تاج شاهی بهر کل کی رسد حاشا و کلا
و تدارک در بیت که یادگار کل بوده از ری از بر که بدعا سی درگاه ایزدی ظهور امثال این امور رحمت آکنون سبکی از فتنه
کشمیر و سبب بغی یادگار کل نگاشته کلک بیان میگردد و چون قاضی نور الله و قاضی علی بجهت تحقیق جمع کشمیر از درگاه
و سلوی پافتند کشمیریان و اقعه طلب کرشت زشت آن بها لفتنه و بدندیشی مجبول و مجبور است از بیم آنکه بعد از گشتند
تشخیص مبلغهای کلی تو فیر ظاهر خواهد شد در مقام شورش و بنا سازگاری در آمدند قاضی نور الله بدرگاه آمد معروض
داشت که تمشیت این حکم بی حاکم مستقل و جمعیت نیک صورت پذیر نیست و چون وکلای میرزا یوسف خان خود
صاحب تقصیر بودند چنانچه باید سعی کوشش نکردند لاجرم حسن بیگ شیخ عمری را بمعاونت قاضی علی فرستادند او تمام محال کشمیر
را بجا الصه ضبط نمود که طوایف سپاهی را القا عواهم داد ازین رهگذر هر دم تنگ آمده خواستند که فتنه قائم شود و بجهه پیر بودی کار
نیفتاد کشمیریان که با تلبیح بلاک چنین روزی بودند با مردم میرزا یوسف خان همداستان شدند و در دم لشکر علی و عادل بیگ
و یعقوب بیگ ترکمان و امام قلی جولاق و قیان بیگ و دیگران با ایشان و اقعه طلب با هم اتفاق نموده تخت نرد بیرکیال الدین
اسکر در سلک ملازمان میرزا یوسف خان انتظام داشت رفتند که چون نسبت سیادت دارد و او را حکومت برگزینیم که هم
از سیادت بهره نشد بود و هم سر و برگ این آشوب و غوغا نداشت قبول ننمودند ناگزیر یادگار را از راه برده آن بیدولت خون
گرفته را السلطنت برداشتند و میرزا یوسف خان قریب پنج شش هزار سپاه دولتانک ملازم داشت وزن یکی را او که حسن بیگ
شیخ عمری بخانه برده بود اول آنها را شورانیدند بخیر بر خانه حسن بیگ هجوم آوردند و با آنکه مردم او متفرق بودند قدم همت
افشرده مدافعه مقابله پرداخت آن روز قاضی علی و شیخ بابای والی در میان آمده آتش این فتنه را فرو نشانیدند و روز
دیگر یاران باز هجوم شدند حسن بیگ نیز جمعیت کرده بر سر آنها رفت و بعد از اندک جنگی باز آشتی نمودند حسن بیگ چند سی را
بعهده و پیمان استرد خود طلب داشته القتل رسانید با قاضی علی از شهر برآمده دایره بیرون زده و درین روز آن را زوال

کار خانه هستی بتعلیم حقیقی ارزد اورا بخاطر او الامور بعزیمت تسخیر کشمیر رایات منصور بر افراشته بود و حسن بیگ که بیرون شهر غزنین
گرد بتعقلت و جدی بی پروا ساختی اتفاق و بعد از روزی چند جمع باطل شیخ بهانه یوسف خان را بیچا شده و ببان ضلالت باهم پیوستند
و چندی را بجهت سد مسالک و معابر بگماشتند و ناپیرو را آمیت یاوه و بعضی حسود کرد در اطراف ساختی این فتنه تدبیر است
ناشایسته بکار بردند گویا چون یادگار از شهر برآمد کامراج تشانت و هنگامه ارباب فساد گرمی پذیرفت و حسن بیگ از دید این بی
خواب پریشان سر اسیمه بیدار شد و مقابله رفت و کار ناساخته عطف عنان نمود و آن گل آشفته دماغ از گرفتن او و برادر
گرفته شد آمده و حسن بیگ در باغ آلهی حرکت المذبوحی کرده براه شهر و بستان پیش گرفت و چون بعیده بود بسیدی کلی از بادی تنگی
دامنه دره و بیاره و آن جمعی آشفته شده پای از اسب نگستند تا آنکه بسر اسیمه خود را به آب زده و بعضی را زخمت حیات بموج خیز فنا رفت
و چندی دستگیر گردید حسن بیگ و قاضی علی بسلامت برآمد و تیز شتافتند و از راه پیر پنجال را متخلفان مستحکم
داد و بودند براه هستی نه ناکام سرعت برگرفتند و حسن بیگ با چندی از بدخشیان بزور تیر انداز همی بدر رفت قاضی سلسله
مرحله دست و پا زد و بهانه بنا بستن به گریز کشمیریان او را دستگیر ساخته از هم گذرانیدند و چون صورت واقعه بسامعه علیه
سیه خاقان ممالک ستان بکوچ متوالی نهضت فرمودند و دران ساعت این بیت بر زبان گوهر بار گذشت

والد الزنا سعت حاسد شم انکه طالع من بد ولد الزنا کش آمد چو ستاره یافت به و دلیل بر ولد الزنا آنکه او و یادگار و نیز نقره نام

بود و چه بود هر روز بخانه و هر شب بجای نسبت بر دو بر زبان الهام بیان خاقان غیب دان چنین گذشت که فرو شد آن
آن آشفته سر و طلوع سهیل مقارن یکدیگر باشند و حکم شد که زین خان کوکلتاش از راه سواد و بجور متوجه کشمیر شود و صادق خان
را با توسعی از بهادران رزم جوی براه پونج رخصت فرمودند و شیخ فرید بخشی بیگی با بسیاری از بهادران عرصه شهامت
بطریق منقلا دستوری یافت و میر علی مراد و میر عبدالحی خواجگی فتح الله شیخ عبدالرحیم رحمت خان مظفر کوکه قاضی عزت الله
سید کمال نصیب ترکمان شیخ ولی شیخ کبیر خواجه اشرف میر تواجی سید علی ابوالفتح دوست محمد بهروی شیخ ابویزید شیخ
مودود و هزاره بیگ کلب علی سید عبدالهادی و شیخ ابوالخیر تاج خواص ملک زبخش جنون بهدولت بلوچ ایاق بدخشان
و بسیاری از بهادران فیروزی نشان به همراهی آن سیادت مآب رخصت یافتند و درین روز میرزا یوسف خان را از روی
احتیاط به شیخ ابوالفضل سپردند و چون فرزندان او از جنگ یادگار نجات یافته بدرگاه آمدند حکم اطلاق او شد شیخ ابوالفضل
در اکبرنامه نوشته که من دران وقت بدیوان لسان الغیب تفاؤل جستم و این غزل نوید بخش فتح و فیروزی آمد بیت

آن خوش خبر کجاست کزین فتح مژده داد تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم ما چون سیادت پناه شیخ فرید بخشی بیگی
که الحال بمیامن تربیت حضرت شاهنشاهی بخطاب مرتضی خانی و اعزاز اختصاص دارد با عساکر منصوره رخصت یافت بقدم
درست و همت توسنی قدم اخلاص و کار طلبی پیش نهاده کوچ بر کوچ متوجه شد و در خلال این حال صادق خان را نیز با فوجی
تعیین فرمودند که از راه دیگر آن ممالک درآید و او دو سه منزل شتافته واجبی عرض نوشت و آنرا دستاویز کار کرده در عقب رفت
نیلاب پیش نهاد خود ساخت و بر خاطر قدسی سطابر گران آمد و از میانه راه حکم برگشتن شد و چون موکب اقبال بگربوه بمهنبر نزول
فیروزی فرمود عرضداشت خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش مشتمل بر خبر فتح جونا گره و ولایت سورته از گجرات رسید بتفصیل آن اعیان را غرابی
فیروزی یادگار و فتح کشمیر نگاشته کلک وقایع نگار خواهد شد بالجمله چون یادگار بکشمیر درآمد و فرزندان میرزا یوسف خان را بجانب هند و ستان گسیل کرده خزینه
و زر خانه و فیل و توپخانه و حشم او در انتظام متصرف شد با عدم استحقاق از چتر و سپاه و سایر رسوم خود را باسم آن سمت ملقب

بنام اقبال و دیباچهٔ خطبه دستگاه اسلام آرزوشت خویش را زیب بخشید و در تواریخ اقبال این خرد [illegible] آنکه در آن وقت او را ایلچی
دیگر فرست و جهوری که قائم مقام او شده بود [illegible] گرفت [illegible] بر اختیار آن [illegible] و کار
از غنیم [illegible] وارد [illegible] ماه [illegible] خانان و [illegible]
خان جهان [illegible] بیگی [illegible] خان منصور [illegible] خواجه [illegible] اعتماد خان [illegible] میرزا [illegible]
مسکین و باباخان [illegible] صاحب خان [illegible] علی بیگ ترکمان [illegible] بهادر خان [illegible] میرزا [illegible] حالی
داود [illegible] خان [illegible] جمیع فتنه جویان [illegible] طلب [illegible] جانب [illegible] رسید و چاپان
سود کرد از [illegible] حیرت راه آمده [illegible] پیغام [illegible] اگر [illegible] این خبر بطریق ارادت [illegible] رسید باورد
[illegible] فرموده [illegible] اگر بحقیقت [illegible] رسند [illegible] طغیان [illegible] جریان [illegible] اجتماع سپاه و
انتهاض [illegible] دستگاه از محالات [illegible] فتنه [illegible] جمعیت [illegible] فراهم [illegible] حاج
استحکام [illegible] ملک [illegible] دشوار خواهد بود [illegible] غافل از این [illegible] غیب [illegible] الهام آسمانی [illegible]
[illegible] یافته [illegible] منصور [illegible] از کریوه‌های سخت عبور فرموده مقصد نزدیک رسیده القصه روزی چند [illegible] و
غفلت گذرانیدند جمعی از سفها [illegible] گروه [illegible] بودند [illegible] رسیدن [illegible] آواز تفنگ [illegible] الحاح
میرزا یوسف خان بدست آورده [illegible] و جان خود [illegible] خاطر از آن [illegible] باب
زوال و نکال او شد [illegible] صیت موکب همایون زمین [illegible] را فرو گرفت و آن کوتاه اندیشان با دل [illegible]
و اضطراب افتاد [illegible] درویش علی که سر حلقه ارباب فساد بود با فوجی بر سر کوتل رسیده [illegible] قلعه ساخت و احمال و
اثقال [illegible] آن حصار گذاشته [illegible] افواج [illegible] پرداخت [illegible] درویش علی بالای کوتل [illegible] اساس نهاده فرار
بجنگ داد بهادران فوج [illegible] قدم همت بر فراز کوه نهاده بی محابا پیش رفتند و فوج جرانغار و برانغار نیز از دو طرف بالای
کریوه بر آمدند و باندک زد و خوردی غنیم پای ثبات از جای سخت و بسیاری از مخالفان باطل ستیز طعمهٔ تیغ خون ریز
گردیدند و بقیة السیف بحال تباه راه گریز سپردند و چهار کس از لشکر منصور جان نثار شدند و روز دیگر غنیم [illegible] گذشته
پس رفت [illegible] برانغار [illegible] همت تا کریوه [illegible] شتافته اگر چه از باران [illegible] تگرگ [illegible]
اما بغیر از یک سپاهی که اسب او ضایع شد دیگر آسیبی بکس نرسید و شب خبر رسید که غنیم در عقب این کوه هجوم آورده
در کمین فتنه است و هنگام طلوع صبح [illegible] از اطراف بر فراز کوهها بر آمدند و در اندک زمانی [illegible]
پریشان شدند آخر [illegible] روز رکن السلطنت شیخ فرید [illegible] پیوست و چون لشکر منصور رسیده بود [illegible] آمد
تامل داشت در این وقت [illegible] از غنیم جدا شده آمده بیان نمود که آن [illegible] سر تاب مقاومت نیاورده آواره [illegible]
هزیمت گردید [illegible] سپاه بخت که بر گرد او فراهم آمده بودند هر کدام بگوشه رفته [illegible] شیخ از این [illegible]
کوس فتح و فیروزی بلند آوازه ساخت [illegible] شوق [illegible] رسیده هنگام طلوع صبح [illegible] دولت
بدخواه بود [illegible] در آن سرزمین [illegible] در آمد [illegible] گمان آن شد که آن فتنه سرشت
آن [illegible] اگر [illegible] یکبار گردیده [illegible] نگذشته بود که سر او را آوردند [illegible] بودند [illegible]
پیوست چون خبر رسیدن عساکر منصور ببالای کوتل [illegible] رسید عادل بیگی را با جمعی [illegible]

در روز دیگر در راه بهرام داده بیشتر فرستاد و خود با جانوقت فرود شهباز خان [illegible] ابراهیم خان کاکر و ابراهیم خان
بقایا بیگ شامله و حسین بیگ مسعود با بیک و [illegible] بیگ و ملک محمد چند کسے از نوکران میرزا یوسف خان با هم [illegible]
خورده و تحسین فرمست شکسته بوده چون شمعی از شب گذشت شورش الله اکبر انداخته برداره از هجوم آوردند و یا یوسف
نام جوانی خود از خیمه بیرون رفته در پس سنگی پنهان شده یعقوب را آوردن اسپ فرستاد تا میرزا [illegible]
بعض و تحسین او نموده از کسے خادمان شد ناگاه چشم شان بر بیگ بر یوسف افتاد و او را بشمشیر [illegible] قرار فرمود و در جای
یادگار بود با دسته و شمار بیگ معلوم است گزنده و بدرگاه آورد و شهباز خان لشکر کمی [illegible] او را از باب سرکار او ساخت و در
دفعه آنکه موکب منصور بکوتل مهتر رسیده بود منتظر آنچه اس بهرام دو پیش سلم سیه سواران عساکر اقبال انداخت و آنکه برزبان
قضا بر جهان گذشته بود و کرهمه چو کوکب طالع و لذاتها و طلوع ستاره سهیل مقارن یکدیگر آنجا مطابق افتاد و بعد از
برآمدن ستاره بهاسے آن بد اختر فرستاد و غیب دانی حضرت خاقانی مظهر [illegible] ربانی [illegible] کم [illegible]
بالجمله چون در بیستم مرداد فتح کشمیر بعرض همایون رسید شاهزاده دانیال را بر سر اردو و [illegible] گذاشته جریده عزیمت
کشمیر فرمودند و بر زبان گوهربار گذشت که مرتبه اول تماشای بهار کرده بودیم اکنون سیر خزان خواهیم فرمود در روز دیگر
از کوتل جنهر گذشته فرود آمدند اگرچه راهها برف [illegible] میدادند غبارسے بر دامن عزیمت آن حضرت [illegible]
و با چندسے از مخصوصان با طراوت کوچ برکوچ متوجه شدند و چون کروه [illegible] سعیر رایات منصور گردید پای اسپان
شاهبار عرصه جهانستانی از جای رنجت و بچستی چابکی خود را بر زمین گرفتند و روز دیگر از کوتل سر جال عبور فرمودند
و در ساعت مسعود روز [illegible] محمد بدار الملک کشمیر ورود اقبال اتفاق افتاد و در میان راه شیخ فرید و دیگر بندهای جان سپار
بسجود اخلاص جبین خدمت نورانی ساختند و بانواع نوازش و اقسام مرحمت سربلندسے یافتند و در اثناسے راه
در رخت چنارسے نظر در آمد که تنه او با متداد شهور و سنین کاواک شده بود بحکم اشرف سے و چهار کس درون آن جای
گرفتند بحمل که دو سه سوار هم توانستند در آید بالجمله چون موکب گیهان شکوه در عرصه دلپذیر کشمیر ورود سعادت فرمود
اکثرسے از مفسدان خون گرفته اسیر کمند مکافات گردیدند بسیار سے بسیدند بغیر از عادل شکی در لباس قلندران جامه
زده خود را بجانب دکن انداخت و جمعے که از دور بینی و خیر اندیشے از صحبت ارباب فساد کناره گرفته بودند بنوازش
خسروانه فرق عزت برافراختند اگرچه اکثرسے از رعایا و اهل کشمیر بودند و هم و هراس وطن مألوف خود را گذاشته بشعاب
جبال بقایاسے مختفی پناه برده بودند لیکن چون جرم بخشی و عذرپذیرسے آن حضرت بلند آوازه شد فوج فوج
و جوق جوق سر خجالت و روسے شرمسارے پیش افگنده فرق سجود و نیازسے آستان نهادند و خاقان وافر الاحسان
زلات جرائم ایشان را بزلال عفو شست و شو بخشیدند و زینت گلشن همیشه بهار کشمیر بظلال رایات جلال محسود بهشت برین
بود چو از دو رنگ کار هر جانبے و اقسام شکار که مخصوص آن دیار است توجه میفرمودند و تماشای آن حال جشن وزن مبارک نهاد
یافت و عالمی از رشحات سحاب مکرمت سیراب امید گردیدند و بعد از فراغ جشن وزن به سیر زعفران زار بزم نشاط آراسته
اصل گل زعفران بنفش رنگ است و از میان آن دو سه شاخ زعفران کشیده اگرچه برگ [illegible] از دو هر [illegible] و اما از نزدیک
نهایت بوی خوش آمیزد است و از بدایع قالی آنکه بایان نور نام [illegible] در کشمیر که زعفران زار مخصوص آنجا است و در زمین
دیگر چنانچه باید نشود و در همین ایام حکم شد که ایشان را [illegible] اسپ [illegible] و سے [illegible]

و در آن شب حبشی از آن سنگی یافت که روز از رنگ ... از آتش آن سوخت و بعضی از دین خواجه شمس الدین در آنجا بود
سید ... تعین ... امیر ... طلب فرمود ... و درین تاریخ سعادت ... یوسف ... گشت و در ... غریب
کشمیر خان که کشمیر بصوب افغانستان ... یافته بود که اگر احتیاج افتد از آن راه با سپاه شتافته خود را
بولایت رساند قضا را پیش از رسیدن او آوازهٔ فتح کشمیر زمین و زبان را فرو گرفت و آن رکن السلطنه باستقبال شتافته
باستسعاد ملازمت و اخبار ... پیش از آنکه ... بود ... و از اینگونه ... سواد و بحور و کمین کاه ...
با افواج قاهره ... از راه ... فتادند و ... مراجعت ... سعادت موکب اقبال
از کشمیر بصوب لاهور چون ... از تنظیم و تنسیق کشمیر و سپهر لشکر آن ولایت ...
الوالبس ... و ولی عهد وارث ... هفت اقلیم ... اقلیم ولایت کشمیر را بدستور سابق بمیرزا یوسف خان مرحمت
فرموده مقرر شد که خود بدولت و اقبال با جمعی از مخصوصان و منظوران ... طرف ... زین لنکا فرموده از
راه ... معاودت ... بنده سپاه ظفر پناه فوج فوج از راههای دیگر ... زین لنکا عمارتیست
در میان کول الر که سلطان زین العابدین اساس نهاده و عرض و طول آن صد و ... و ربع ... ارتفاع آن ...
و در و ... آن قصرهای دلنشین ساخته و این عمارات تمام از سنگ در نهایت استحکام اساس یافته و دریای
از میان آن ... خروش میکند و ... و توسیع آن ... کل ... محسوس نمیگردد و از شورش باد ...
آب از ارتفاع موج عبور کشتی بصعوبت میسر است و از غرائب آنکه روزی که حضرت خاقانی ... آن توجه فرموده ...
بر خلاف معهود آب در نهایت آرامیدگی و تسکین بود و روز دیگر ... منزل شد و از آنجا کوچ بکوچ تا ...
تشریف بردند و درین راه از ... برف و باران ... حال ... گذشت لیکن ...
... رسیدند ... استعمال ... مسافت ... بدل ... فتح قلعه جوناگده و

سومنات و گرفتار شدن مظفر گجراتی و بدست خود کشتن خود چون خان اعظم

در آن یورش بتسخیر قلعه جوناگده مشغول است ... رخصت ... بجهت ... سفر و صعوبت لشکر با احمدآباد مراجعت
نمود و امرا ... چندی ... در ... خویش ... و ... دیگر افواج ترتیب داده و ... جهت ... آن خدمت نهاده ...
... جلال خان ... آمده ... که ... و ... مناسب ... و غیره با شاه ... جنگ ... افتاده
و از آنجا بتسخیر قلعه جوناگده که بنا بر امین خان غوری ... شتافتند و اطراف آنرا ... استحکام داده باستن
... و نورنگ خان را ... کاتی که ... قلعه ... سید ... تعیین فرمود و ایشان را ...
... از اسباب قلعه ... بسوخت و ... روز ... یک ... و ... ساخته اند ... و ...
و ... ساخته ... سر کوب ساخته توپها ... آن بر ... و ... قلعه را بحوزه گرفته ... عظیم
در مخالفان ... و چون کار بر متحصنان تنگ شد قول گرفته کلید قلعه را سپردند بنابر امین خان و پسران و ...
و جان محمد که وکیل آن سلسله بود و ... خان حبشی و ملک ... کاتی و میرک محمد افضل و غیره تا پنجاه کس عمده
نزد خان اعظم آمده ملازمت نمودند و آن رکن السلطنه ... خرسندی ... و خلعت و منصب و جاگیر
خوشنود ساخته ... که ... از سلاطین بود ... مفتوح شد و چون قلعه جوناگده بحیطه تسخیر در آمد و ...

آن ملک نهایت بی اطاعت بردوبیش گرفته خان اعظم کوکه بجهت جست وجوی مظفر بدست آورده او اکثا قصبه در قبضه
خبر رسید که آن ستاره سوخته بوبین و اروولایت نارگر بجانه و وارکه انجا است پناه برده لاجرم نورنگ خان را که بجهت
نظام الدین احمد دولتخواه و محمد خان اتکه و نورنگ پسر خود را با فوجی شایسته بدان صوب فرستاده مجاهدان عرصه
غزو و رسیده به دوارکا رسیده و آن بتخانه را که یکی از معابد بزرگ کفار است بجنگ و ستیز بدار اسلام ساختند و جمعی
را که در انجا گرد آمده بودند بشمشیر گذرانیدند از کار و بیش آگاهی یافته مظفر را با اهل و عیال او در کشتی نشانیده بجزیره
که نهایت استحکام داشت فرستاده بود و چون جنگ سخت کرده بود از سپاه او شکست یافت بهادران نیز جلو گرم و چسپان
به او رسیدند و آن خوان یگرنه گرفته ایستاد و چون از بدین شکست و هزیمت بسیار داشت رسواره تا طعن تیغ در
بی پیاده و سنبلا باغنیم در آویختند تا وقت شام آتش قتال زبانه کشید و بهادران جان فشان و آن کار زار و جهاد
تا نگاه قلبی از غیب تائید برسید و آن باطل نهایه رسید و جان بمالکان جهنم سپرد و بسیاری از آن سپاه بجان
سلامت بیرون رفتند و مظفر بحال تباه از بنجی بهانا مقدار رفت خود را بولایت کچه رسانیده در پناه بهاره زمیندار آنجا
قرار گرفت. خان اعظم در بروزگاه از این خبر آگاهی یافته عبدالله پسر خود را با فوجی بدان جانب تعیین فرمود و جام از آنجا
آمده با خود دارایی با فرزندان و اقربا بر سپاه رسیده آمده بیعت با ظهار دولت خواهی از کان عهد و پیمان
را استحکام بخشید و زمیندار کچه نیز وکلا فرستاده به التجا و عاجزی پیش آمده و قرار داد که پسر خود را بخدمت فرستد
خان اعظم بجرفت او التفات نفرموده در جواب نمود که اگر با ظهار دولت خواهی و نیکو بندگی ثابت قدمی مظفر را
او بپای دولت بسپارد آن کوتاه اندیشی خواست که بحیلهای زمیندار و بسی چند بگذراند خان اعظم بدین اداد
که چون متعلقان او را بجان داده فوجی بکمک او مقرر دارد از این تدبیر اساس هست او انهدام پذیرفت و از روی
اضطرار پیغام فرستاد که اگر پرگنه مورسی را که از قدیم داخل ملک من بوده بحلد دوسی این خدمت مقرر دارند
مظفر را بسپارم خان اعظم بطیب خاطر راضی شده جمعی را از فوج منقلا بجهت گرفتن و آوردن مظفر نزد او فرستاد
و این مردم را بجایی که مظفر بود رهنمونی فرمود و چنان وانمود که بهاره بدین تو می آید مظفر نیز باستقبال برآمد
و چون نزدیک رسید مجاهدان عرصه قتال از اطراف هجوم آورده او را مقید ساختند و شبا شب عطف عنان
نموده به شتاب استعجال ستافتند وقت بامداد به بهانه وضو ساختن فرود آمده در پناه درختی رفت دست تاب
رسانیده و استره که در درون شلوار پنهان داشت بر گلوی خود راند تا واقف شدن محافظان تسلیم شد و خان اعظم
سر او را بمصحوب نظام الدین احمد بیگ و محمد خان اتکه بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشت در بنولا خاقان ملک ستان
خواجه شمس الدین را بجهت آنکه از ایک مقرر شده عنان توسن اقبال بدار السلطنه لاهور معطوف فرمودند و در ساعت
مسعود و زمان محمود مسجد جامع لاهور را بورود موکب گیهان شکوه رونق آسمانی یافت ذکر بعضی از سوانح
بیست و سیم اجمال چون بعرض رسید که راجه رام چند حاکم بته بتقدیر رسید و بیر بهدر پسر او را که بسعادت خدمت
حضور اختصاص داشت بخطاب راجگی و حکومت آن ملک سرافراز ساخته رخصت فرمودند و مقارن آن حال
خواجه سلیمان سفتی گجرات با پیشکش خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش بدرگاه والا رسید و دولت آستان بوسی
دریافت و چون در این ایام سرداران کوهستان شمالی سر بندگی پیش گرفته از رسوم خراج و پیشکش دست کشیده بودند

الهٰ بس قلیچ خان سیف الله پسر او با یکصد سوار بدان صوب تعین شده بود و ابوالحسن اولی دیو از رام چند راجه
چند جمیع زمینداران آمده دیدند و از راه استطلاع فرمان که کما ینبغی روی نداده بود ابواب استمالت نهاده و از اطوار
تعلیم نکات یافت و از سوانح فرستادن راجه مانسنگه فرموده که در تادیب رام چند زمیندار او ولایت چون
ولایت او از لب بر قلعه و بافاع مالک سستان افزوده راجه رام چند که از زمینداران معتبران دیار است عرضه خود را نزد
راجه مانسنگه فرستاده اراده آمدن پسر او و خدمات بنیاد مگرداند که آمدن او به حضور نیست اگر بر اراده طاعت و
فرمان بری بر طریق است خود بحضور رسد و با آنکه در پرورش او از خدمات پسندیده و از و بظهور رسیده و بود
عرض برآمدن نموده راجه نیز حقوق خدمات او را رعایت نسیان گذاشته جگت سنگه پسر خود را با جمعی از امرای
بادشاهی پسر او فرستاد و رام چند بقلعه خود که بحصن حصین و عساکر منصوره محاصره آن محال تعلقه او پر داخته نسبت
از تصاریف و قریات معموره او را دست فرسوده تاراج ساختند و چندین قلعه را مفتوح گردانیدند و چون بموت و اقعه
از عوالف و نتیجه اعمال مساعی عز و جلال بسیر و ظهور این معنی بر خاطر حقیقت شناس آن حضرت مستحسن نیفتاد و راجه
در آن اعتراض بتقصیر شرف صدور یافت و راجه بحکم عالی جگت سنگه را بازگردانید و رام چند از این جاده گرسی بر محل
ندامت پیش افکنده نزد راجه آمد و مقارن آن حال خواجه سلیمان و خواجه عثمان و شیر خان و حبیب خان نقض عهد
و پیمان نموده اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانیدند تفصیل این اجمال آنکه چون خواجه سلیمان و خواجه عثمان و شیر خان
و حبیب خان بعهد و قول آمده راجه را دیدند راجه خلیفه آباد را بجاگیر آنها مقرر فرموده بهمراهی طاهر خان و خواجه باقر
انصاری رخصت آنجا نمود و بار از توسیعی که بخاطر رسانید ترک آن قرار داد فرموده افغانان را نزد خود طلب داشت
و آنها را ازین طلب بیجا و تلون مزاج بیم و هراس افزود و در میان راه بخیر بسیه خواجه باقر انصاری که بجاگیر
خود میرفت ریخته اموال و اشیاء و فیلی چند که همراه داشت تاراج کرده بجانب پدر رسانیدند و نوشتنا فتند و باقر زخمی
شد و راجه از ظهور این سانحه بهمت سنگه پسر خود را با فوجی بتعاقب فرستاد و چون آنها به سبب عسرت راه نور دیدند
نتوانستند رسید و افغانان به بسته رفتند و چاندرای پسر راجه لبنه بسمهونیه پدر و در مقام گرفتن آنها شد
و بسبب نوشتهٔ خود پسر پیشتر دید و شرح این ماجرا آنکه چاندرای افغانان را بمهمانی طلبیده دلاور خان
و سلیمان بخانه او رفتند قضا را بجهت ضرورتی دلاور از مجلس برخاست بمجرد برخاستن کافران بخیم آورده او را
دستگیر کردند و چون سلیمان ازین غدر وقوف یافت شمشیر کشیده از مجلس برآمده بهر طرف روی نهاد و
مردم کوچه سپاه او نه سه کس را در انجا کشت و بهمین طور زده کوفته خود را به دروازهٔ قلعه رسانیده از قلعه برآمد چند سی
از همراهیان او اسپ رسانیده سوار ساختند چاندرای بتعاقب او شتافت و عثمان ازین عذر خبر یافته از ابر
سلیمان گرفتن دلاور و برآمدن خود را باو گفت از آنجا شمشیر کشیده بقصد چاندرای متوجه شده جنگ صعب
شد چون اکثر نوکران آن زمیندار از طایفه افغانان بودند جلوریز بجانب عثمان و سلیمان آمدند و چاندرای
در جنگ بقتل رسید و افغانان غنیمت وافر بدست آورده روی بقلعه نهادند اهل قلعه آنها را مردم خود تصور کرده
راه دادند و بعد از درآمدن افغانان چاره نماند و باین روش آثار غلبه و تسلط ظاهر ساختند بیکدیگر
در آن حدود دلیر بودند تا آنکه عیسی خان زمیندار بهاتی با فسون و فسانهٔ آنها را نزد خود طلب داشت و چون آنجا

بادا پادشاه گیتی ظفر بمجرد شنیدن محمد زمان میرزا ... خلافت سپرده بود و بجانب گجرات رفتن نمود و اکثر ... خان وغیره از
پادشاه ... ایشان حید ... بسبب سعادت افواج قاهره محفوظ ماندند و ... حضرت پادشاه ...
... سلطان سلیم ... سلطان حسین میرزا ... میرزا
کامران ... خاقان ... آن حسین با ... اقبال ... این نسبت ... سعادت ...
زمان محمد حسین عالی نسب داده پادشاهزاده ... ازدواج بستند آنگاه ... سال ...
میرزا ... جلوس اشرف شب یکشنبه ... جمادی الاخر ... بعد از انقضای
ساعت ... آفتاب عالمتاب ... برج حمل تحویل ...
و ... سکندر آئین بدولت و اقبال آغاز شد و در ایام ...
خاقان ... میرزا ... سپهر ... آورده سعادت ... در ... وفاق ...
... اقبال ... میرزا ... حقیقت ... آن ... بود ...
... و تعظیم ... اشتباه ... گردید او ... محمد ... میرزا پاسی
... میرزا ... است که ... شاه بیگ ... خان ... چون ... شاه بیگ در ... خان
خان ... حضرت صاحب قرانی ... ابوالمنصب ... میرزا ... بهارست
ارغون خان بن اباقا خان بن هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان میرسد چون در ما وراء النهر شورش پدید آمد
والیس ارغون لوای عزیمت خود را بصوب خراسان افراشتند امیر ذوالنون بیگ ارغون در خدمت سلطان حسین میرزا
بغایت معزز و محترم بود قندهار و سیستان و زمین داور به تیول او مقرر بود در زمانی که بدیع الزمان میرزا از پدر
عاق شده ... امیر ذوالنون با او موافقت نموده دختر خود را در حباله عقد او در آورده بود از
... شدن سلطان حسین میرزا ... امیر ذوالنون ... شاه بیگ پسر او قندهار را استحکام داد حضرت
فردوس مکانی از کابل بقندهار ... شتافتند او جنگ کرده منهزم شد و قندهار مفتوح گردید و آن حضرت ناصر میرزا
را در قندهار گذاشته بکابل معاودت نمودند ... شاه بیگ نزد شیبک خان رفته او را بسر قندهار آورد
و ناصر میرزا ... قندهار را گذاشته بکابل شتافت و شاه بیگ فرصت یافته بقندهار در آمد و چون شیبک خان
در جنگ شاه اسماعیل بقتل رسید شاه بیگ ... شاه اسماعیل ... رفت و شاه او را محبوس فرموده سنبل
نام غلام شاه بیگ از فرط جمعیت ... با چهل جوان ارغون عهد و پیمان بسته بقصد خلاص ساختن او
شتافت ... آنجا خود را ... شاه بیگ ... بهانه خود را ... زندانیان ...
... شاه بیگ ... از زندانیان را با خود متفق ساخته در انتظار فرصت ... سنبل چند سر اسپ تنگ کرده
و نعل ها ازگون بسته مهیا کرد تا آنکه شبی محافظان زندان را داروی بیهوشی داد و شاه بیگ را برآورده بقندهار
رسانید و بعد از چندگاه باز حضرت فردوس مکانی بتسخیر قندهار متوجه شدند و او قدرت جنگ ... در خود
نیافته متحصن شد و چون مدت محاصره با امتداد انجامید بعهد و قول بر آمده بجانب سیوی رفت و از آنجا بسیوستان
آمده آن ملک را از جام گرفت و بعد از فوت شدن جام ... پسر او جام فیروز تمام ولایت سند را بتسخیر

بتسخیر

و بحیطهٔ تصرف در آورد و بعد ازان ملتان را از لنگاهان گرفت و چون شاه بیگ ودیعت حیات سپرد میرزا شاه حسین پسر او جانشین شد و حضرت جنت آشیانی در ایام غربت و ناکامی بسر وقت او رسیدند و آن کم فرصت حق النمک نشناخته سخت به پیش آمد جا بجا و راه آذوقه مسدود ساخت و گریانه مهلکا در داد آخر حال از بدسلوکی او بولایت ایران تشریف بردند و در هنگامیکه میرزا شاه حسین بجانب بهکر سے آمد ارغونیان میرزا عیسی را که در مواقف ایام بسے او بعون امداد داده بودند بحکومت برداشتند و بلند آوازه ساختند و میرزا شاه حسین از ظهور این واقعه به بهکر رسیده عنان مراجعت معطوف داشت و با سلطان محمود خان کوکلتاش او بود و حکومت بهکر داشت بجانب تته تاخت و مدتی بنزاع از جانبین جنگ و ستیزه بود آخر بکرو وعده سلطان محمود و صرف آشتی درمیان آورده و ملک به پنج حصه قرار یافت سه بخش از میرزا عیسی و دو از میرزا شاه حسین و چون میرزا شاه حسین نقد حیات سپرد و تمامی آن ملک بتصرف میرزا عیسی درآمد و بعد از فوت میرزا عیسی میرزا باقی بر مسند حکومت نشست غبار اسود واسے بر مزاج او استیلا یافت و شبی خنجر بشکم خود انگیخته دیوار سے گذاشت و بشمشیر بر اشکم خود نهاد و جان داد آنگاه میرزا پاینده پسر او جانشین شد و چون میرزا پاینده نیز خالی از جنون و مالیخولیا نبود و در گوشه بسر می برد و حل و عقد امور مملکت بقبضهٔ اختیار میرزا جانی پسر او بود و یکسال پیش ازین آن دیوانه نیز مسافر ملک نیستی گردید و میرزا جانی حکومت باستقلال یافت بالجمله چون میرزا جانی بسعادت زمین بوس ناصیهٔ اخلاص نورانی ساخت خاقان کثیر الاحسان پایهٔ او را بمنصب سه هزاری برافراخت و ولایت تته به تیول او مرحمت شد و بندر را بخالصه منضبط فرمودند و انواع مراحم و عواطف که در مخیلهٔ او نگذشته بود کام دل برگرفت و از اعاظم وقایع رفتن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش است بزیارت خانهٔ مبارک تفصیل این اجمال آنکه باوجود حقوق تربیت و نوازش خاقان ستوده خصال که همواره بخطاب مستطاب فرزندی سرافراز ساخته از جمیع امرای عالیمرتبت و ارکان دولت عزیزتر و گرامی تر میدیدند پیوسته بتوهمات دور از کار رنجور و آزرده میداشت و بر خلاف توقع و خواهش سلوک مینمود و مع ذلک آن حضرت از بردباری و وسعت حوصله مراعات حقوق والده و جدهٔ او فرموده بر وظایف الطاف و اعطاف مے افزودند و میرزا کوکه بجهت تعصب مذهب و ملت با شیخ ابوالفضل خصومت غلیظ داشت اگر احیانا امرے خلاف مقصد او بظهور میرسید از شوائب بد اندیشی و بدگوئی شیخ دانسته اظهار آشفتگی و آزردگی مے نمود درینولا که فتح جونا گده کرده مظفر را آوارهٔ دشت نیستی گردانید تا کنار دریاے شور به تیغ جرأت او صاف شد فرمان عاطفت آمیز لطایف مشرف صدور یافت و او با وجود چنین فتحے از فرط واهمه قرار آمدن بحضور نتوانست داد و عزیمت فتح بندر دیو را بهانه ساخته بخت نورنگخان و گوجرخان و خواجه اشرف و جمعے از امرای بادشاهی را که همراه او بودند رخصت جاگیر فرموده آنگاه بحکام بنادر نوشتها فرستاد که سوداگران را از آمد و شد بندر دیو مانع آیند مقصد آنکه فرنگیان را بتنگ آورده قول بگیرد و بجام و بهاره که دو زمیندار معتبر آن ملک اند پیغام آورد که اراده دارم که از راه بندر به درگاه شتابم و چون بدین سومنات رسید میر عبدالرزاق بخشی و سید بایزید را ساخت که مبادا ازینها فتنه سر بزند و باستیامیان عهد و قول شود که او را از رفتن باز ندارند و بنیفت قول نامهٔ فرنگیان رسید و از بندر بلاول بر جهاز الهی که ساختهٔ او بود سوار شد و پسران خود را خرم و انور و عبدالله و عبدالرسول و عبداللطیف و مرتضی قلی و عبدالقوی و دختران را با مادران آنها و سایر اهل حرم و خدم به کشتی در آورد و از ملازمان صد کس تنها و نیز همراه گرفت

با برادرش سنگر لشکر عهد و پیمان نمود و طریق مخالفت سپرده او چند بار بجنگ پیش آمده آخر بعیش خان از میرزا
پناه برده از دو سرسته خیل از سبب عداوت از خروج آن بر حفظ بانند از آنها بطرف کابل حسین بیگ بشاه میرزا
بلیسان واردات شد بعض آنها میرزاده سلطان سلیم شد با دختر ابراهیم حسین میرزا که والده ما جده اشرف عمر میرزا
کامران است خاقان ممالک کستان آن عیش با افغان اقبال را شایسته این نسبت دانسته بمساعدت سعود
خان محمود حسین خان ترتیب داده با شاهزاده و بعد از ازدواج بستند آغاز اقبال سرتیبی بود هشتم از
صیام از جلوس اشرف شب یکشنبه بهم ماه و بیع الآخر میرزا بیک بجرت بعد از انقضا کی
ساعت ازشام در دیده ارفرو جهان صورت و حسنی آفتاب عالمتاب برج حمل تحویل اشرف بود
و چهار سال دو ساعت از جلوس ابد قرین خاقان سکندر آئین بدولت و اقبال آغاز شد و در ایام عشرت و روزگی
و خاقان سپرد از میرزا یافت عالمگیر بدرگاه سپهر مدار آورده سعادت آستانبوس دریافت و خاقان
سعید و چهال بیدار از سعادت اقبال بکنید ده میرزا جانی را رخصت فرمود و آن سعادتمند بلوازم کورنش
مراسم زمین بوس و تعظیم سعادت سرشت مشمول مراحم بیکران گردید او پسر یاینده محمد بن میرزا
بن میرزا عیسی است که چند پشت لشکر بیگ ترخان میرسد چون ابکو تیمور بن لشکر بیگ در جنگ تقتمش خان
جان نثار شد حضرت صاحبقرانی با وجود صغر سن او را منصب پدر و پایهٔ ترخانی سرافراختند و بچهار پشت
بارغون خان بن اباقا خان بن هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان میرسد چون در ماوراء النهر شورش پیدا شد
اسلاف ارغون ملک خود را گذاشته بخراسان آمدند میرذوالنون بیگ ارغون در خدمت سلطان حسین میرزا
نهایت عزت و احترام بود و قندهار و سیستان و زمین داور و تیول او مقرر بود و در زمانی که بدیع الزمان میرزا از پدر
عاق شد رو بسیاحت کرد برفاقت میرذوالنون با او موافقت نمود و دختر خود را در حباله عقد او در آورد و بعد از
شرمسار شدن سلطان حسین میرزا گردد از حیات سپرد و شاه بیگ پسر او قندهار را استحکام داد و حضرت
فردوس مکانی از کابل بقندهار شتافتند او جنگ کرده منهزم شد و قندهار مفتوح گردید و آن حضرت ناصر میرزا
را در قندهار گذاشته بکابل معاودت نمودند مقیم برادر شاه بیگ نزد شیبک خان رفته او را جهت قندهار آورد
و ناصر میرزا جنگ قندهار را گذاشته بکابل شتافت و شاه بیگ فرصت یافته بقندهار در آمد و چون شیبک خان
در جنگ شاه اسمعیل کشته شد شاه بیگ ایلچی بشاه اسمعیل فرستاد و شاه او را محبوس فرموده سنبل
نام غلام شاه بیگ از قید جست و علاقه نکلی با جمعی از ارغون عهد و پیمان بسته بقصد خلاص ساختن او بهری
شتافت و در آنجا خود را بسبب اگرو ساخته ده کاسه چند ترتیب داد و شبها به بهانه خود در آن جا رفته رفته از حبس
گرفت شاه بیگ بخبر از زندانبان را با خود متفق ساخته در انتظار فرصت و سنبل چند سر اسپ تنگ کرده
و نعل وارگون بسته مهیا کرد تا آنکه شبی محافظان زندان را دارو بیهوشی داده شاه بیگ را برآورده بقندهار
رسانید و بعد از چندگاه باز حضرت فردوس مکانی بتسخیر قندهار متوجه شدند و او قدرت جنگ نداشت در خود
نیافته متحصن شد و چون مدت محاصره بامتداد انجامید بعهد و قول برآمده بجانب سیوستان رفت و از آنجا بسیوستان
آمده آن ملک را از جام گرفت و بعد از فوت شدن جام در زمان پسرش جام فیروز تمام ولایت سند را تسخیر

و حیطهٔ تصرف درآورد و بعد از آن ملتان را از لنگاهان گرفت و چون شاه بیگ ودیعت حیات سپرد میرزا شاه حسین پسرش
او جانشین شد و حضرت جنت آشیانی در ایام غربت و ناکامی به سیوستان رسیده بودند و آن کم فرصت حق ناشناس
سخت روشی پیش آمد چنانچه در احوال آن حضرت گزارش یافته مجملاً در اواخر حال از بدسلوکی و خود رایی او امرا و ترخانان رنجیده شده بودند
و در تهته که میرزا شاه حسین بجانب بهکر سر آمد ترخانان میرزا عیسی را که در عنفوان ایام پسری او بمن اعمام او داشتند
بحکومت برداشتند تهته را مضبوط ساختند و میرزا شاه حسین از شنودن این واقعه به بهکر نارسیده عنان معاودت معطوف
داشت و با سلطان محمود خان کوکلتاش او بود و حکومت بهکر داشت بجانب تهته شتافت و در سنه [illegible] او از جهان
ملک مستغیره بود آخر بهکر و نیز سلطان محمود و حرف آشتی در میان آورده ملک پنج حصه قرار یافت سه بخش از میرزا
عیسی و دو از میرزا شاه حسین و چون میرزا شاه حسین نقد حیات سپرد تمامی آن ملک متصرف میرزا عیسی درآمد و بعد از
فوت میرزا عیسی میرزا باقی به حکومت نشست غدار شعار شد و سودایی بر مزاج او استیلا یافت و شبی غلبهٔ خفقان شمشیر
را بگلو نهاده و پیاپی گذاشت شمشیر را بشکم خود نهاد تا جان داد و آنگاه میرزا پاینده پسر او جانشین شد و چون میرزا پاینده
میرزا جانی از جنون و ما خولیا بی بهره نبود خود در گوشه بسر می برد و حل عقد امور مملکت بقبضهٔ اختیار میرزا جانی بود و یکسال
پیش از آن دیوانه مسافر ملک نیستی گردید و میرزا جانی حکومت باستقلال یافت بالجمله چون میرزا جانی بسعادت
زمین بوس ناصیهٔ اخلاص نورانی ساخت خاقان کثیر الاحسان پایهٔ او را بمنصب سه هزاری برافراخت و ولایت
تهته به تیول او مرحمت شد و بندر را بخالصه ضبط فرمودند و به انواع مراحم و عواطف که در مخیلهٔ او نگذشته بود کام دل
برگرفت و از اعاظم وقایع رفتن خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش است بزیارت خانهٔ مبارک تفصیل این اجمال آنکه با وجود
حقوق تربیت و نوازش خاقان ستوده خصال که همواره بخطاب مستطاب فرزندی سرفراز ساخته از جمیع امرای
عالی مرتبت و ارکان دولت عزیزتر و گرامی‌تر می‌دیدند بپیوسته بتوهمات دور از کار رنجور آزرده می‌داشت
و بر خلاف توقع و خواهش سلوک می‌نمود و مع ذلک آن حضرت از بردباری و وسعت حوصله مراعات حقوق والدهٔ ماجدهٔ او
فرموده بر خلاف الطاف و اعطاف می‌افزودند و میرزا کوکه بجهت تعصب مذهب و ملت با شیخ ابوالفضل خصومت
غلیظ داشت اگر احیاناً امری خلاف مقصد او بظهور می‌رسید از شومی بد اندیشی و بدگویی شیخ دانسته اظهار
آشفتگی و آزردگی می‌نمود در خلال فتح جوناگده گروه مظفر آوارهٔ دشت نیستی گردید تا کنار دریای شور به تیغ
همت او صاف شد فرمان عاطفت آمیز بطلب او شرف صدور یافت و او با وجود چنین فتحی از فرط واهمه قرار آمدن
بحضور نتوانست داد و عزیمت فتح بندر دیو را بهانه ساخته بخت فرنگیان و گوجر خان و خواجه اشرف و جمعی از امرای
بادشاهی را که همراه او بودند رخصت فرموده آنگاه به حکام بنادر نوشتها فرستاد که سوداگران را از آمد و شد
بندر دیو باز دارند مقصد آنکه فرنگیان را به تنگ آورده قول بگیرد و پیغام داد که چون بندر معتبر آن ملک اند چنان [illegible]
که اراده دارم که از راه سند بدرگاه شتابم و چون بدین منوال رسید میر عبدالرزاق بخشی و سید بایزید [illegible]
[illegible] که مبادا از اینها فتنه سر بزند و با [illegible] پیمان عهد و قول شود که او را از رفتن باز ندارند [illegible] قول نامهٔ فرنگیان
رسید و از بندر بلاد بر جهاز الهی که ساخته او بود سوار شد و پسران خود را خرم و انور و عبدالرسول و عبداللطیف و مرتضی
و عبدالقوی و دختران را با مادران آنها و سائر اهل حرم و خدم کشتی درآورد و از ملازمان صد کس متجاوز همراه گرفت

وا در رفته بتسیق بخیه قابل بیرون شتن بود بجاه بیرون و بحملا آن عالی فطرت بلند همت نسبت باربا جاب ریاست زنده و شرکت لوازم
دولت روز ارتحلیه وه محمود العه قدم در شاهراه توفیق نهاد در روز سه شنبه کی شب ده بلی سه لشکر از رکن آب تمام لشکر حشم فوج بسته شادی
ونقاره ها نواختند و آن خبر روح بان از شیرا پر دا خته چشم عبرت میگریست و چون عزیمت لا گرد آمود تفرقه ما پرداخت همدان
روز میر عبدالرزاق معموری را از رفیقیه پا آورده عذر خواست و چون این خبر بعرض اشرف رسید بر خاطر حقیقت شناس
حضرت گران آمد بر زبان الهام بیان گذشت که ما عزیز را بجای دوست میدانستیم که اگر او تقصیری کرده اینقدر ضبط خود میشود
کرد اول او رحم از او بعد از آن ما دست بکار میبردیم افسوس آن کم فرصت قدر ما عطفت ما نشناخته روی براه دیگر غربت نهاد
امید که رفتهای مقاصد خود کامروا نشده بتحیر و بنسیب مراجعت نماید والده ماجده خان اعظم از غم مفارقت فرزند بجان پیوند
خود یک لو که قالب تهی کند خاقان ستوده خصال باز ماندهای او را بعواطف خسروانه نوازش فرموده شمس الدین حسین
پسر کلان او که از مبادی عمر در خدمت آن حضرت تربیت یافته بود بمنصب هزاری سرافراز ساختند و شادمان پسر دیگر را
بمنصب پانصدی و ملک گجرات بتیول شاهزاده مراد مرحمت شد که از مالوه باحمد آباد شتابد و درین تاریخ شیخ فیضی
که بدکن نزد راجی علی خان و برهان الملک رفته بود با پیشکش او بدرگاه آمده سعادت آستان بوس دریافت و همدرین ایام زینخان کوکلتاش
باستیصال افغانان سرتابی که رو بهمت نهاد و قاسم خان را در جلال آباد فوجی گذاشته خود با آصف خان و تخته بیگ
و خواجه شمس الدین و سعید خان گکهر بکوهستان در آمد مجاهدان عرصهٔ فیروزی تردداتی شایسته ظاهر ساخته افغانان
سیاه بخت را گشته و بسته تا سرحد کافران که متصل بولایت کاشغر است راندند و حدت محلی خویش جلاله که سر گروه تاریکیان
بود قلعه کشال را مستحکم ساخته و بهادران جانفشان از اطراف هجوم آورده بدلیری همت آن قلعه را مفتوح ساختند و قریب
چهار صد کس از اهل ضلالت علف تیغ بیدریغ گردیدند و تخمیناً هفت هزار کس اسیر گشته تعدیه شده از غازیان لشکر اسلام
صد و دو سه شربت خوشگوار شهادت چشیدند و تا سرحد کاشغر پامال ستوران عساکر اقبال گشت و حدت را چاره بجز
آمدن در ملازمت نماند و دیگر سران یوسف زئی طناب در گردن انداخته زینهار خواستند و زینخان کوکلتاش خاطر از ضبط
آن حدود وا پرداخته روی امید بقدسی آستان نهاد و آصف خان و خواجه شمس الدین همراه او سعادت زمین بوس
دریافتند و بانواع نوازش مراحم فرق عزت برافراختند و مقارن آن حال صد و بیست و هفت فیل که راجه مان سنگه از
غنائم فتح اوریسه مصحوب شیر بیگ تواچی بدرگاه والا فرستاده بود بنظر اشرف گذشت و همدرین ولا میرزا که نزد قطب الملک
حاکم گلکنده فرستاده بودند با ایلچی او آمده دولت کورنش دریافت و عرضداشت او با پیشکشها که بدرگاه ارسال داشته بود
بنظر همایون در آورد و درین ایام عشرت انجام جشن طوی شاهزادهای عالیقدر انعقاد یافت و شاهزاده خانم را که نخستین
صبیه آن حضرت است بمظفر حسین میرزا پسر ابراهیم حسین میرزا نسبت فرمودند و شاهزاده شکر نساء بیگم را بمیرزا شاهرخ
نامزد فرمودند و در خلال این حال دختر راجه علیخان را که بدرگاه فرستاده بود بحرم سرای شاهزاده ولیعهد وارث ملک
هفت اقلیم شاهزاده سلطان سلیم در آوردند و بعد از فراغ این جشنهای عالی شاهرخ میرزا را بمنصب پنجهزاری
سرافراز ساخته بحکومت مالوه رخصت فرمودند و شهباز خان را با تالیقی میرزا اختصاص بخشیدند آمدن رستم میرزا
بدرگاه خلائق پناه چون سلطان حسین میرزا خلف بهرام میرزا برادرزاده شاه علیین آشیان شاه طهماسب خرقهٔ
حیات بقیمت سرای ملک بقا تاخت از وچهار پسر ماند مظفر حسین میرزا که فرزند کلان بود قندهار را متصرف شد و رستم میرزا

بادیه و وادی زمین داور و آن حدود را بالقصه ضبط در آورد و میان برادران کار بمنازعت و مخاصمت کشید و در عرصه مبارزت رستم میرزا
غالب آمد و مظفر حسین میرزا شکست خورده در قندهار تحصن جست و آخر بصواب دید ارباب صلاح با یکدیگر آشتی کردند و بعد از
چندی باز ارباب فساد از طرفین غبار فتنه برانگیختند و مظفر حسین میرزا بسر رستم میرزا لشکر کشید و جنگ عظیم روی
داد و دیگر مظفر حسین میرزا تاب مقاومت نیاورده بقندهار عطف عنان نمود و همواره برادران با یکدیگر در آویخته بودند تا
بنا بر این [illegible] تا آنکه مظفر حسین میرزا اعلام شوکت و اقتدار برافراشت و زمین داور را از رستم میرزا گرفت و رستم میرزا
برهنمونی سعادت و استسعاد اقبال عریضه اخلاص بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشته اظهار عزیمت آستانبوسی نمود خاقان
وافر الاحسان فرمان استمالت مصحوب میرک جلال الدین و مهتر ابراهیم فرستاده بجاگیرداران راه قندهار حکم فرمودند که مقدم میرزا را
گرامی شمرده در لوازم خدمتگاری و مراسم مهمانداری مساعی جمیله بتقدیم رسانند و چون خبر آمدن میرزا بقلمرو پادشاهی
رسید قرابیگ و حکیم عین الملک و بختیار بیگ پیشتر رخصت یافتند و از پی ایشان شریف خان و شاه بیگ خان و [illegible]
را بشارت شد و روزی که بدار الخلافه لاهور داخل شدند خانخانان و زین خان و دیگر امرای عظام باستقبال شتافته
و آن سلاله دودمان سیادت و ثمره شجره سلطنت را باعزاز و احترام تمام بسعادت زمین بوس اختصاص بخشیدند و
سنجر میرزا برادر خورد او با چهار پسرش مراد میرزا و شاهرخ میرزا و حسن میرزا و ابراهیم میرزا بجبهه سای آستان فرق
عزت برافراختند و بانواع مراحم و نوازش خاقان کثیر الاحسان سربلندی یافتند و میرزا بمنصب پنجهزاری خلعت
امتیاز پوشید و سرکار ملتان و بلوچستان که زیاده از ولایت قندهار بحصول در شد بتیول میرزا مقرر شد و از غرایب
وقایع که درین والا سمت ظهور یافت آنست هنگام شام که تشخیص چهره آشنا و بیگانه کمتر شدی دیوانه سری از استیلای
مستی و نشاء جنون خود را سراسیمه بدرون حرم سرای اقبال انداخت و دران نزدیکی شاهزاده دانیال حاضر بود از مشاهده
این حال بحیرت در شد و بپای مردی همت اولیای دولت او را چست در بر گرفته بر زمین زد و شور و شغب غریب در شبستان دولت [افتاد]
و از کنیزان ترک و حبشی و هندی هجوم آوردند و چون تاریک بود شاهزاده را ناشناخته بباد چوب و خشت گرفتند درین وقت
حضرت خاقانی شمشیر کشیده در رسیدند و غافل ازین که شاهزاده او را زیر کرده بقصد زخم تیغ برافراختند شاهزاده فریاد برآورده که مرا [illegible]
بر من رسید و بدین وسیله از ضرب تیغ محفوظ ماند و هم درین ایام شاهزاده دانیال را بصبیه قلیج خان عقد ازدواج بستند
و لوازم جشن عالی ترتیب یافت و آن رکن السلطنة جهیز پادشاهانه سامان نمود و باین نسبت فرق عزت برافراخت
و از سوانح اقبال فرستادن خانخانان سپهسالار است بتسخیر دکن و تفصیل این اجمال آنکه چون حکم شده بود که شاهزاده مراد
از راه گجرات متوجه تسخیر ولایت دکن شود بخاطر قدسی مظاهر چنان پرتو افگند که شاهزاده دانیال از راه مالوه بآن ملک
درآید و بنا برین شاهزاده والا گهر باین خدمت دستوری یافت و خانخانان و راجه [illegible] و بسیاری از امرای عظام در خدمت
شاهزاده رخصت شدند و شاهرخ میرزا و شهباز خان و سایر جاگیرداران ولایت مالوه فرمان شد که چون شاهزاده بآنجا رسد
[illegible] خدمت در میان جان بسته متوجه تسخیر دکن شوند و بعد ازان که شاهزاده را رخصت فرمودند بخاطر الهام مآثر چنان
صواب نمود که هرگاه شاهزاده والانژاد شاه مراد بتنهائی این خدمت دستوری یافته مبادا فرستادن شاهزاده دانیال
باعث آزردگی خاطر او شود چنانچه شرط موافقت است با یکدیگر سلوک نکنند و فیما بین غبار نفاق و کلفت مرتفع گردد مصلحت
که پیش نهاد همت جهانگشا شده روزی چند در عقده تعویق افتد لاجرم بقلیج خان حکم شد که شاهزاده را باز گردانیده

بملازمت آورده و خانخانان را بعواطف گوناگون سرافراز ساخته رخصت فرمودند که در ملازمت شاهزاده مراد متوجه تسخیر دکن
و از غرائب اتفاقات آنکه درین دو روز عرضداشت شاهزاده مراد بپایه سریر اعلی رسید که خانخانان اصلا ... کمال
اقبال باین خدمت مستعد نیست و باعث این بی اتفاقی ... آنکه ... وقوع ... اگر او را باین خدمت
تعیین فرمایند ... عرضداشت او فرمان شد که بجهت مراعات خاطر آن عزیمت نموده خانخانان را با دیگر امرای
... با ... سپه سالاری ... فراهم آمده ... باشد ... باحضور ... بی نهایت
... درین ایام میرزا یوسف خان کشمیری رخصت یافت ... قلعه ... اجابت
... دستان است تعیین فرموده ... شجاعت ... قلعه را مفتوح گردانید چنانچه
تفصیل آن در جای خود ... بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و دیگر ابو سعید میرزا ... برادر رستم میرزا
... بدرگاه سلاطین پناه نهاده بسعادت زمین بوس دریافت و بتفقدات گوناگون فرق عزت برافراخت
و از سوانح آمدن راجه مان سنگه از بنگاله چون آن رکن سلطنت از تسخیر اوڈیسه و ضبط ولایت بنگاله خاطر واپرداخت بحکم اشرف
متوجه درگاه شد درین تاریخ بسجود درگاه فلک اساس ناصیه دولت نورانی ساخت و جمعی از زمینداران ملک اوڈیسه را که ...
همراه آورده بود بسعادت کورنش سرافراز فرمود مقارن این حال اسماعیل قلیخان از گجرات آمده دولت بار یافت
میرزا یوسف خان که بکشمیر رفته بود خاطر از انتظام مهام آنجا مطمئن ساخته بدین آستان باز گردید و قایع سال
سی و نهم الهی از جلوس ابد قرین شب دوشنبه بیست و هشتم جمادی الآخر هزار و دو هجری آفتاب جهانتاب
ببرج حمل شرف تحویل ارزانی فرمود و سال سی و نهم از مبدأ جلوس ابد قرین بمبارکی آغاز شد و بدستور معهود دولتخان
آیین بندی کرده تا روز شرف مهر روز جشن تازه ترتیب یافت و امرای عظام بلوازم نثار و پیشکش پرداخته داد
عشرت و نشاط دادند و هر کدام در خور شایستگی خویش باضافه منصب جاگیر کام دل برگرفتند و درین جشن فیروز
شاهزاده ولیعهد ده هزار سوار مرحمت شد بهفت هزار از آن راجپوت و غیره که در صوبه بنگاله جاگیردار شدند و چهار هزار از امرای
حضور و هزار از احدیان و سلطان خسرو پسر کلان شاهزاده عالمیان که از همشیره راجه مان سنگه بوجود آمده بود و با وجود خرد سالی
بمنصب پنجهزاری سرافراز ساخته ولایت اوڈیسه بتیول ایشان مرحمت نمودند و جمعی از راجپوتان را به عمله مقرر داد
راجه مان سنگه را باتالیقی و تمشیت مهمات سرکار آن نوباوه گلشن خلافت سرافراز اختصاص بخشیدند و درین تاریخ ولایت بهار
تیول خان کمرخت شد میرزا رستم بعلم و نقاره سربلندی یافت و از سوانح اقبال آمدن بهرام میرزا پسر مظفر حسین میرزا
بدین آستان است چون رستم میرزا بعواطف بیکران فرق عزت برافراخت و از آنچه در محبس او خطور کرده بود از منصب
و جاگیر و سایر اسباب سلطنت مرحمت شد مظفر حسین میرزا که پیوسته از اوزبکیه و همسایگی آن طائفه بی باک در تشویش و اضطراب
بود از التجا آوردن رستم میرزا بدرگاه سلاطین پناه و تربیت یافتن او بیشتر مضطرب و متوهم گردید و چاره کار درین دانست
که بوسیله امید باین آستان که مرجع سلاطین جهان است آورده از آسیب روزگار فارغ بال زندگانی نماید لاجرم واله
ماجده خود را با بهرام میرزا پسر کلان خود بدرگاه سلیمان جاه فرستاده التماس فرمان طلب و استمالت نمود و خاقان ستوده
خصال مراحم بیکران شامل حال میرزا فرموده قرا بیگ کرد را که از قدیم بآن سلسله رابطه خدمت داشت با میرزا بیگ قزوینی
رخصت نمودند که میرزا را بنوید عواطف پادشاهانه مستظهر سازند و میرزا فرمان طلب را حرز بازوی دولت ساخته روی ...

بخدمت آستان بنهاد و بحکم اشرف شاه بیگخان بحراست قندهار بخلعت امتیاز پوشیده و در جشن شرف ناظر دولت
بخطاب خانی شرف اختصاص یافت و بهدرین روز میر حیدر معمائی که از اجله سادات عراق بفضایل و کمالات صوری
و معنوی امتیاز داشت بسعادت زمین بوس ناصیه عقیدت نورانی ساخت میر بصنایع بدایع شعر خصوص معما و
تاریخ به طرزی واقف و مهارت او درین فن بحدی رسیده بود که در محاورات هرچه بر زبانش میگذشت چون حساب میکردند
تاریخ سال و حال میشد و از نتایج طبع او قصیده در مصنفه روزگار یادگار است که هر بیت معما ئیست اسم ممدوح و هر مصراع تاریخ
سال و اظهار شعر و مرشح و غریب تر آنکه شیخ ابوالفضل فیضی تفسیرے نوشته بی نقطه و میر حیدر سوره قل هو الله احد را
تاریخ آن تصنیف یافته و بهدرین ایام حکیم علی حوضی ساخت و در زیر آن حوض خانه و از یک کنج آن حوض راهی تا نخانه در حوض نزا
از آب لبالب ساخته بود که یکقطره از آن آب بدرون خانه در نیامدے و هوا بلغ دخول آن آب شدے هر کس که
خواستی که بآن خانه درآید سر بآب فرو بردے و از آن در بدرون خانه درآمدے و خانه دیدے فرشها انداخته و کتابها
نهاده بالجمله بعد از اتمام حضرت خاقانی بتماشاے آن تشریف بردند و نخست چندے از مقربان بطاعت را حکم شد
که باین حوض درآیند آنگاه خود بسعادت توجه فرمودند و زمانے در مسند بتماشاے آن حوض وقت خوش شد و بے اعزاق
از بدایع روزگار بود و بهدرین سال نورنگ خان که از اعاظم امرا بود در گجرات رخت هستی بربست و قاسم خان میر بحر بحکومت
کابل دستوری یافت و اسماعیل قلیخان بجاے او که در و جه تیول او مقرر بود رخصت شد و راجه مانسنگه را مجدداً بایالت
بنگاله بلند مرتبه ساخته بدان صوب فرستادند و شیر و یه پسر شیر افگن بخطاب خانی سرافرازے یافت و از سوانح شورش
محمد زمان میرزا در کابل کشته شدن قاسم خان و بقتل رسیدن او از آن بار که میرزا شاهرخ از بدخشان برآید همواره بدخشیان ...
میرزا شاهرخ شهرت داده و ستانه شورش مهیا ساختند با آنکه محمد زمان نامی را برگزیدند و گروه انبوه برگرد او فراهم آمده اعلام فتنه و آشوب بلند گردانیدند
اگرچه یکبار او را با اوزبکیه مصاف نهاد دست داد و بدخشیان آثار غلبه و قدرت ظاهر ساختند لیکن در آخر شکست فاحش بدخشیان
افتاد و در ان ملک سنار سست بوده تا کابل شتافت و خواستند که بهزاره توسل جسته بکمک آنها در کابل شورش انداز و ...
خیال نمود که عزیمت درگاه دارم و با این دولت ابد طراز پناه آورده ام هاشم پسر قاسم خان که در کابل بود از بی معنی وقوف
یافته علی کشمیرے و سلیم بیگ و اله دوست را با پانصد سوار پیشتر فرستاد که بدرقه شده او را بکابل درآورند و خود نیز
از پے شتافت در وقتیکه محمد زمان از کوتل پنجشیر گذشته بجانب الوس هزاره بجانب متوجه شد لشکر کابل رسیده ...
جنگ در پیوست اگرچه قرابیگ بهادر جهانگیر بیگ و چندے از بهادران سپاه منصور بر خاک هلاک افتادند آما تتمه اقبال
بزوال محمد زمان دستگیر شد و او را مسلسل بکابل آوردند و مقارن اینحال قاسم خان که از درگاه دستوری یافته بود بکابل
رسید و نوازش نیک دریافت و از فرط مروت نزدیک بخود جا سے بودن او قرار داده نظر بند نگاه داشت و چنانچه
باید در محافظت شرط احتیاط بکار نبرد و جمعی از بدخشیان که همراه او آمده بودند همه را ملازم خود ساخته بتیار حال آنها پرداخت
در نیوقت فرمان طلب او از درگاه رسید و مقرر ساخت که هاشم بدرقه شده او را بسعادت آستانبوس ... گرداند غافل
ازینکه آن بدنهاد با پانصد بدخشے فتنه سرشت همداستان شده در تهییج شورش و آشوب است قرار داده اند که قاسم خان
را با هاشم پسرش بقتل رسانیده ولایت کابل را با غنیمت فراوان از نقد و جنس که قاسم خان در مدت پنجاه سال فراهم
آورده متصرف شوند بالجمله در روز معهود محمد زمان کس نزد هاشم فرستاد که خان بعد از فراغ کشیدن از سر دیوان برخاسته

بدرون حرم سرا شرف لیکن برده اند که استراحت فرمایند و ما اینها را گرفته متوجه شوید که بیا بیرون برده و دیگر لعبیات مشغول
شرح و روایت باشد در جواب نمود که تنبیه و تعلق و کسیکه سر گرفتار ... بهانه امر آمده و آن بد سرشت ... بر سر سطانه ها هاشم
تعیین نمود که همانجا کار کشتن با انجام رسانید چند با چندی که بقصد قاسم خان شتافت و سر زده بدرون خانه در آمد و آن
بیکباره از چشم جهان تیغ ضرب تو شکوا ... ساده و سرا او را ابتر کرده و بعوض ارباب حضرت او و خاصه خیل را که در آن
گروه پیش بود نیز بقتل رسانید و شورش غریب در قلعه افتاد و هاشم از این خبر نامسر آمده ... بر آمد و پیش از آنکه
بر حقیقت حال اطلاع یابد کسان را فرستاد که دروازهای قلعه را مضبوط بستند و چون از این ماجرا وقوف یافت در سیاست
سوار شده بجانب ارک شتافت و چندی از خویش و اقربا و اهل خدمت که درون قلعه منزل داشتند با او پیوستند
و جمعی از بدخشیان که بکشتن هاشم می آمدند چون بدر قلعه رسیدند راه مداخل مسدود یافتند و هر چند سر سنگ زدند نتیجه
بران مترتب نشد و بستن در دروازهای قلعه از تائیدات غیبی بود و الا کار بدشواری می کشید بالجمله هاشم در ارک نشسته
بدرون در آمد و اهل فساد بر بامهای خانه بر آمده بسنگ و خشت و تیر و تفنگ کارزار کردند و چندی از همراهان هاشم
بقتل رسیدند و بسیاری بدیوار ها بر شده خود را بدرون حویلی انداختند و جمعی از خون گرفته ها قدم جرات پیش نهادند
بر خاک هلاک افتادند و بقیة السیف بحمام خانه در آمده در از درون مستحکم بستند و هاشم فرمود که بام را شکافته آتش در زدند و آن
بخت برگشتها که نفسی چند از حیات شان باقی بود دست از همه خود را بدرون حمام افگندند و در اینجا نیز چندی بقتل رسیدند
و از هم روز تا وقت بامداد در زد و خورد گذشت و در دم صبح بخت تا کسی بیجان از حمام بر آمده تا نفس آخر کارزار کردند و مجموع
آنها بتیغ مکافات بر خاک هلاک افتادند و آن سر حلقه ارباب فساد نیز در آن معرکه بقتل رسید و جهانی از آشوب جمعی
فتنه سرشت او پاک شد وقت شام پنج کس از آنها که درون حمام پنهان مانده بودند بر آمدند که خود را بگوشه بسلامت رسانند
مردم هاشم واقف شده آنها را نیز کشتند و روز دیگر سر جانان بدسرشتی یافت علت تیغ انتقام ساخت و بی اغراق
هاشم درین واقعه خوب چسپید و خود را چنانچه بود ظاهر ساخت بعد از کشته شدن خیان پدرسی با چنین غنیمی که بدخشیان
او را بفرزندی میرزا شاهرخ سمی پرستیده باشند و چندین مصاف با اوزبکیه کرده و در اکثری غالب آمده باشند
و با عدم اعوان و انصار پای همت برجا دارد و با معدودی که از سپاهی و پیاده و یک شبانروز متصل جدا زد و خورد نماید
و کشته بدیده خود را بقتل رساند و ملک کابل هلکی را از چنین فتنه و حادثه نگاهدارد اندک کاری نیست و به همین خدمت
امروز در جرگه امرای عظام انتظام دارد بالجمله هاشم سر آن آشفته دماغ را مصحوب حاجی محمد مشهدی و احسن کشمیری
بدرگاه سلیمان جاه ارسال داشت اگرچه کشته شدن قاسم خان که یکی معتمدان قدیم الخدمت و امرای صاحب شوکت
بود بر خاطر حقیقت شناس خاقان گیتی ستان گران بار نمود اما از آنکه در راه اخلاص جان نثار شد و فرزندش
مصدر چنین خدمتی گردید و سر کرده احدی را با فرمان استمالت و خلعت و کمر شمشیر مرصع رخصت فرمودند که هاشم را
بانعام و الطاف و نوازش دلجوئی نماید و چون قلیج خان بحکومت کابل دستوری یافته بود هرگاه او برسد متوجه درگاه
گردد و از تغییر قلیج خان خواجه شمس الدین محمد خوافی بمنصب دیوانی فرق عزت بر افراخت و چون که به تبدیل قلیج خان
بود بمیرزا یوسف خان مرحمت نموده کشمیر را با حیدر بیک کابلی و محمد قلی بیگ افشار و حسن بیگ کرد و حمزه بیگ عشرا بیگلی
و حسین علی عرب و جمیل بیگ علی دانشمند ... و جمعی از اقامات جاگیر فرمودند و حکم شد که آصف خان بکشمیر رفته

از قرار حال حاصل نماید مهرو داشت که اسلوب تقسیم نماید و غفران زر رعایا و لشکر را بسبب رعایای الخصوص سلطنت که قبلًا کرده بود و قرار داد تعریف خان اعظم مطالعه
و ضمین گرد و طبل یافته او بود و مهرا او دین از درگاه رسیده بود که اسباب بسیار فتنه و ظلال این حال خبر رسید که خان اعظم میرزا عزیز
کوکلتاش از سفر حجاز بسلامت مراجعت نمود و بگجرات آمده متوجه درگاه است و درین سال بصلح الملکی شیخ فرید بخاری
نوشته رفاه رعیت را بهانه کرده ستان پنجاب که جهت شمال و جنوب وسیع است و حسن بیگ شیخ عمری و علی محمد اسپ
و بهادرخان قوربیگی و ابیا بیستان السار افتک مقرر شدند و برتیغ همت آن رکن السلطنة فتوحات روی داد چون آن مهم انجام
نیک یافت و شیخ را بحضور طلب فرمود و سردار اسپی لشکر حسن بیگ شیخ عمری باز گردید و درین ایام موکب اقبال لاهور
انداز باز آمد و مهر و جشن و عید والی لاهور نشان آنکه خوش وقت شده خان مراجعت بحضور مصطفوی فرستاد و درین سلک خواجه نظام الدین احمد بخشی
دکار داشت بود و درباب حال ان جماعت بخت بیگی بگجرات اختصاص داشت دارد و قرب و کار گذاری که سعادت خدمت
حضور و منصب بخشیگی کل سرتیغ گردید و بانک مدتی در کار خود نیک استقلال یافت و اگر یکچندی روزگار امان داد
تمکین کرد و اندک فرصت الوزارت رسید و از سوانح رسیدن خان اعظم است بعد سپاه ستان چون آن رکن السلطنة
گجرات بهوت عبدالله اشرف بخود را همراه گرفته بهره باده پیمایی شوق گردید حرم را با دیگر فرزندان که گرفته بود که منزل
بمنزل از پی می آمدند باشد درین تاریخ بعد از طواف اخلاص نورانی ساخت و حضرت خاقانی از کمال لطف و
مهربانی سر او را از زمین ادب بر داشته تنگ در آغوش عاطفت کشیدند آنگاه پیش آنکه را مجدد پادشاه فرستاد بدید از فرزند
بجان پیوند که رشته صبا لقمی از غم او نیز و یک کسیختن رسیده بود جان بخشی فرمودند و از آنچه بود که از آن سعادت شرف
قطره چند اشک از چشم جهان بین آن حضرت بیرون تراوید درین مرتبه پایه قدر و منزلت خان اعظم از آنچه بود افزایش گرفت
و منصب خاصه او پنجهزاری و شمس الدین حسین پسر کلان هزاری و خرم پسر دیگر ششصدی و انور ششصدی و شادمان
پانصدی و عبدالله چهار صدی و عبداللطیف دو صدی و مرتضی قلی صد و پنجاهی و عبدالقوی صد و پنجاهی
قرار یافت که مجموع نه هزاری باشد و صوبه بهار به تیول او و فرزندان او مرحمت شد و در ساعت مسعود لقب منصب
وکالت فرق عزت بر افراخت و مهر اشرف اوزک با و حواله فرمودند و حل و عقد مهام سلطنت بر قبضه اختیار او سپرده
و مقرر شد که در هفته دو روز بر سر دیوان نشیند و دیوان و بخشی و میر سامان و مستوفی و سایر ارباب عمل اصلاح و حوالت
او کار کنند و در خلال این حال یادگار سلطان ایلچی شاه عباس فرمانروای ایران بخدمت سعادت یافت و اختیار الملک را
با ابوالحسن و او در هندوستان برسم رسالت همراه ساختند و ابو ناصر تحویلدار مقرر شد و مکتوبی مبنی بر نصایح و مواعظ
و اظهار عواطف و مهربانی نگاشته کلک صداقت رقم فرمودند و درین تاریخ آصف خان از طریق ڈاک چوکی به سوز از کشمیر
آمده جمع آنجا با ستر ضمانی رغبت بیستی و یک لک خروار قرار داده به بندهای درگاه قسمت نموده بود و درین ایام عادل
شاهیان تونعون بدرگاه والا رسالت و باعث انتهاج خاطر فیاض گردید و شیخ ابوالفیض فیضی کتاب نل دمن که در لجه
لیلی و مجنون بحکم اشرف در نظم کشیده بود بنظر قدسی اقدس در آورد و در عرصه سخنوری رانگونا گون تحسین نمایند تا یافت
پیشتر ورزمین مخزن اسرار میرزا او را گفته بود دو بوزن خسرو شیرین سلیمان بلقیس و همچنین در برابر هفت پیکر هفت کشور در
تقابل سکندرنامه اکبرنامه پیش نهاد خاطر سخن سنج داشت و سبب استغراق در امر او و ازوی صرف که توفیق اتمام یافته
خوبی سخن کرده و ابکار معنی را با شاهد الفاظ جلوه داده و اگر یکچندی دیگر مهل و فرصت بخشید سرانجام کتاب را شیرازه اتمام

است هیچ و دو فرید او عزم بنده را اشرف دولان و فرهنگ کیلان این بندگاه سلاطین پناه و حسب سید حوالی از آنجاه عنایت حق شکست خورد و به ولایت روم
شتافت شاه بحکم بجابات بیگ جنس نماید از بعد از زیارت مشاهد مبارک و بسا بر آن که آن توسعه درنجف و جبل اقامت انگشت
شرایع آمدن دو فهرویی بود ولی از رقتها آن که سروانیه ببیشتر پیرایه اساد عبادت در انگاه بنها بهای کرد دستگار آورده سے بجود در درگاه سپهر
عنایات سے استان حرمت شد و حاصل عرایض بجز اندیشه انشان که بگوناگون بسا فرزند سے بادات و مقرر شد که حلیغا را نفضله جبل سلطان
تمام دو بحبت اورستان و در بنده که اگر از فراوم آمدن دراشته باشند و نوا مدار بنده که سفر درخواباتند بحملت تنگ شد و دراد و اخر
این سال قلیب شعا که در عهد و وفنجا پار و اقعیت رهانکر افغانان تحت تصرف بودند بر ستیغ همت سید بهاءالدین بخاری
بجنسیا بیگ ترکمان و میرابوالقاسم نمکین مفتوح گردید **وقایع سال چهلم الهی از مبدأ جلوس اقدس**
نور حب هزار و سیه حجرے آفتاب جهانتاب بمحل حمل تحویل ارزانی فرمود و سال چهلم از سلطنت روز افزون ببهار کی
وسلطنت آغاز شد امید که چراغ دولت این دودمان تا هنگام طلوع صبح نشور جهان افروز باد و در مبادے این سال
حسن بیگ شیخ عمرے و چندے از امرا الغنیکه بکهستان شمالی پنجاب دستوری یافته بودند و راجه باسو را با سایر زمینداران
بدرگاه والا آورده بسعادت زمین بوس ناصیه عبودیت نورانی ساختند و از سوانح ارتحال برهان نظام الملک دکن
سے بیان و تفصیل این اجمال آنکه چون بیان این توجه حضرت خاقانی بحکومت موروثی رسید حقوق تو از بیش و تربیت
آن حضرت را بر طاق نسیان گذاشته خرگر تا بیرا انجه دلالی و بیلکے معروف داشت و اخراج قاسیره با بنیادم اساس
ملک و دولت او دستورے یافت چنانچه در اوراق سابق ذکر شده آمد قضارا در این ایام او را به این فرید خان که از اعاظم
دولت او بود تعلق خاطرے بهم رسید و اسد خان و فرید خان را با فوجے تسخیر بندر ریگ دنده که در تصرف فرنگیان بود
روسنا دکر فرسے چند در غیبت او کام دل برگرفت و فرید خان که از حقیقت حال آگهی یافت از فرط غیرت و حمیت این
ورساخت و شکست عظیم بفرنگیان افتاد و اسد خان دستگیر شد و گروه انبوه بقتل رسید و آن مغلوب بنفس و ...
تهریده بکام روایی نشست و او را فراخ امیل خواهش او نیز چاره بجهت تقویت باه بکار برد و گویند که شخصے سیماب کشته
کرده بکمال رسیده بود و بخوردن او داده بخت را بجور شد هر چند اطبا بمعالجه پرداختند آخر صحت نیافت و اشتداد مرض
روبر در تضاعف نهاد و چون از همه فرو ماند امیدے دست داد ابراهیم پسر بزرگ خود را جانشین گردانیده و خلاص خان
حبشی با حبشی راضی نشد و با جمعے از حبشی و دکنی اتفاق نموده اسمعیل پسر دوم او را که پیش ازین بحکومت برداشته بودند
و از زندان برآورده هنگامه فتنه و آشوب گرم ساخت در وقت بیمارے او قدرے تسکین یافته بود خود در جمال
شتافته بعد وقوع مقاتله ادستافت و در سه کروهی احمدنگر جنگ کرده غالب آمد و بسیارے از ارباب فساد بقتل
رسیدند و برهان الملک مظفر و منصور با احمدنگر معاودت نمود و لیکن بعد از روزے چند باز بیمارے او اشتداد
یافت و چون وقت ناگزیر در رسیده بود در شب حیات بقصت سراے جهان باقی کشید و چاندسلطان بی خواهش نظام
دیگر سران آن ملک ابراهیم را جانشین ساختند و برادرش اسمعیل را میل کشیدند و بعد از اندک مدتی لشکری از عادلخان
بجنگ او آمده در چهل کروهی احمدنگر بیشتر راه بنا گرفته جنگ کرد و قضارا تیرے برو رسید و نقد هستی بسپرد و احمد
نامے را بجاے او نشاندند **آمدن مظفر حسین میرزا بدرگاه سلاطین پناه** چون شاه بیگ خان
رسید بدولت مظفر حسین میرزا فرمان قضا مثال را در پایزده سعادت ساخته با اهل و عیال و بنده و بار با ...

قلعه باستان روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهاد و شاه بیگ خان حصار دسکر بنا نهاد سیوی و اقامت گرامی خاقان
گیتی ستان زینت افزود و حکام بضبط ولایت و سرحد پرداخته تعین نموده و از تائیدات اقبال روز افزون اکثر زمین دار
و ملک گرمسیر را که ازبکان از میرزا بیرد گرفته بودند و رعایا از تظلم و بیداد آنها بغایت عظیم دلشکسته بودند جمعیت و معمول
ساکنان آن شکوه و بعد از رسید کلانتران آن سرزمین هجوم آورده ازبکان را اخراج ساختند [illegible]
سلطان محمد اوغلان و تنگری بردی ازبک که از میران آن سرحد بودند جمعیت نموده بر سر زمین داور که نه
میرزا عوض ازبک قلعه تیری را بزور گرفت [illegible] را تاخت و تاراج [illegible] تا سلسله کردند و چون شاه بیگ خان
ازین شورش وقوف یافت نخست بقلعه تیری شتافت و میرزا عوض قلعه را استحکام داده با نزرت روی نهاد و باندک
زد و خورد دستگیر شد و قلعه تیری مفتوح گردید آنگاه از آب هیلمند گذشته بزمین داور اعلام فیروزی برافراشت
و نیم تاب مقاومت نیاورده جنگ از گرد حصار [illegible] و بقلعه [illegible] رفت و بهادران لشکر منصور بکار همت
گماشتند و [illegible] دو اسپه بجانب خراسان راه سپردند و ملک گرمسیر زمین داور که تا در تصرف
ازبکیه بود به نیروی اقبال روزافزون مفتوح گردید و شاه بیگ خان قندهار را معاودت نمود و چون مظفر حسین
میرزا [illegible] بدار الخلافه رسید میرزا جانی بیگ حاکم تته و شیخ فرید بخشی و حسن بیگ شیخ عمری برسم استقبال شتافتند
و روزی که بشهر داخل میشد خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش و زین خان کوکه تا سه کروه پیشتر رفتند و چون روز میرزا
با این لائق سعادت زمین بوس دریافت و صد اسپ عراقی با دیگر نفائس برسم نثار گذرانیدند و جمله پیشکشهای
او [illegible] بتجربه پیوست [illegible] آب لیمو اندازند حرکت نماید و بجهت مار گزیده نافع [illegible]
و خاقان ستوده خصال میرزا را بانواع تفقدات و اقسام تلطفات دلجوئی فرموده بمنصب پنجهزاری بلند مرتبه
گردانیدند و سرکار سنبل در وجه تیول او مرحمت شد و درین ایام موته راجه ولد راجه مالدیو که از اعاظم راجهای دیار
هندوستان و امرای معتبر این آستان بود نقد هستی سپرد و چهار زن با او در آتش وفا سوختند و صدر سعید خان
از بنگاله آمده بسجود کریاس فلک اساس ناصیه اخلاص نورانی ساخت و صد زنجیر فیل با دیگر نفائس آن دیار برسم
پیشکش گذرانید و پیشکش عیسی خان زمیندار بهاتی که در اقصای بلاد بنگاله واقعست بوسیله سعید خان از نظر
اشرف گذشت و بالتماس او پایه قبول یافت و درین تاریخ ملک الشعرا شیخ فیضی به تنگی نفس درگذشت چون از
خانه زادان قدیم این دولت بود و نسبت معلمی بشاهزاده ولیعهد داشت و دو روز پیش از ین واقعه حضرت
خاقانی سایه عاطفت بر سر او افگندند و باین سعادت از گرانبار حسد نجات یافت اگرچه از علوم رسمیه
بهره وافی و نصیبه کافی داشت لیکن طبع او بشعر [illegible] فزونی دارد و از غایت اشتهار محتاج بتعریف نیست
و این رباعی در ایام بیماری گفته رباعی دیدی که فلک بمن چه نیرنگی کرد مرغ دلم از قفس شباهنگی کرد
آن سینه که عالمی در و میگنجید تا نیم نفس برآورم تنگی کرد و مقارن این ایام حکیم همام که از مجلسیان انجمن قدس
و مقربان بزم انس بود بضعف معده رحلت نمود و رفتن چنین مخلصان مزاج دان برخاطر حق شناس گرانباری
کرد و چون بمسامع جلال رسید که شاهزاده مراد با لشکر گجرات متوجه تسخیر دکن شده و آن ملک از حاکم مستقل خالیست
لاجرم سورج سنگه راجپوت را [illegible] احمدآباد و حکومت گجرات بلند مرتبه ساخته بدان صوب رخصت فرمودند و در اندک

راجه علیخان در زمرهٔ دولتخواهان و شرح دیگر سوانح و وقایع چون شاهزاده مراد از گجرات عزم
تسخیر دکن مصروف داشت میرزا شاهرخ با خانخانان و شهباز خان و دیگر امرای کمکی ناظر خود بودند از راه مالوه شتافت
و راجه علیخان در همین مرتبه قرار بست که بخود دلداده و رسیده گروهی سپاه بخود بجهانگیر اقبال پیوست شاهزاده وکیل بوسیلهٔ
و درین باعتضاد فراهم آمدن لشکر رسیدن خانخانان نشست و چون ظاهر شد که راجه علیخان با خانخانان ملاقات
نموده و دران باده آزاد و دو آمدن داشته سخت بر آشفت و بکوچ متواتر متوجه احمدنگر گردید و از اینجا نفاق و آزار دیگر
برخاست و چون صورت احوال بعرض همایون رسید رام چند کچواهه را که از خدمت گذاران نزدیک بود رخصت فرمود
که سران لشکر را بمقدمات هم واسیده بر یکجهتی و یکسو نهند که ثابت قدم میانه رود و یک کلمگی بجهت مدد و کوچ سپاه دولتخواه شده
بعسکر اقبال پیامه در قضایای ناملائم کدورت افزای خاطر گردید رسیدن چشم زخم است بوجود جهان افروز
خاقان سلطنت و کمال زخم بانشاب تماشای آهو مشغول بودند قضا را آهو شاخی بخایه آن دوران آن حضرت
زده و بیگی از بعضایای زخم رسید اگرچه روز اول چندان آسیبی ظاهر نشد و بنابر آن معمول آسان بود آثار دیگر
آماس کرد و درد و وجع اشتداد یافت و از اختلاف رای اطبا در معالجه و عدم تصرف جراحت باعث امتداد و شدت گشت
بحرب شورشی در آورد و دید آمد و آخر حکیم علی و حکیم مصری اشارت رفت که با اتفاق آنچه صواب دانند عمل آورند
و شیخ ابوالفضل که از معتمدان خاص بود بنظارت این خدمت فرق عزت برافراخت و شیخ بهنا شیخ جراح و شیخ
هنو خلف او که امروز بیامن تربیت حضرت شاهنشاهی بخطاب مقرب خانی سرافراز است در بستن و کشادن مرهم
ساعت بساعت پیرا افزودند اگرچه اشتداد بیماری بیک ماه و هفت روز کشید لیکن بجهت آرامش خلق و تسکین قلوب
هر روز دو بار بعام برآمدند و چون بعنایت ایزد سبحانه صحت کامل قرین روزگار فرخنده آثار گردید بهم بادشاهانه
داده حکیم علی و حکیم مصری و شیخ و دیگر که درین خدمت شرف خدمت داشتند باضافهٔ مناصب و ازدیاد مراتب
و جاگیرها سر افراز و انعامها و اکرامها بهره‌یاب فرمودند و حکم اطلاق زندانیان شد و سپاه عراق عالمی را روح تازه در قالب
بجان در آمد و درین ایام فتح اقتدار شهریت و از باج گسیخته اعدای لشکر دکن دستوری یافت و میرزا یوسف خان
از جونپور آمده بسعادت آستان بوس مشتهر گردید و در خلال این حال میر زا رستم و آصف خان و قاسم
قاسم خان بضبط زمینداران کوهستان پنجاب تعین شدند و درین سال از آثار ادوار فلک امساک باران شد
و قحط عظیم در ممالک محروسه پدید آمد نیا آنکه خاقان بمکرمت چندین جا لنگر فراهم مقرر فرمود و مشرفان صلاح
بمحرات و مستحقات انعام نمود و خلق انبوه بمرض وبا تسلیم شد و داشتند این کشش ماه کشید و درین ایام میرزا
یوسف خان را بجاگیرات جاگیر مرحمت فرمود و بکمک لشکر دکن فرستادند و از عرض واقعات بنگاله بوضوح پیوست
که چون موسم برشکال در میان آمد و راجه مان سنگه در کهور گهات ننگاه ساخت و در آنجا سخت رنجور شد و اشتداد بیماری
بمثابه رسید که معالجان دست از تدبیر باز کشیدند و کار از مداوا گذشت عیسی خان زمیندار با عاصی کابلی و دیگر
ارباب فساد فرصت غنیمت شمرده اعلام شورش برافراختند و در دوازده کروهی عسکر اقبال آماده رزم و پیکار گردید
اولیای دولت نیز باعتضاد حبل المتین توکل پای همت قائم داشتند و از بیماری سردار غبار سراسیمگی بر دامن
عزیمت دولتخواهان ننشست در ینوقت باران روزی چند کمی نهاد و افغانان که بیاوری کشتی و کثرت توپخانه نخوت

بودند خود بخود ویران شده راه سلامت پیش گرفتند و سلطان آن حال را بر قدرے صحت یافت و بکام [illegible] خود را
باشکری قوے بتعاقب آنها تعیین نمود و غنیم از میان ولایت برآمده در کهبار پاره شدند و [illegible]
عساکر اقبال بامحمد نگر پیوست تاب مقاومت نیاورده [illegible] نقشند و در سراسیمگی و اضطرار از ورق حیات [illegible]
اهل ادبار بمرج خیز شتافت و غنیمت فراوان بتصرف دولتخواهان درآمد و از آنجا سالما و غانما مراجعت نموده بدرگاه
پیوستند **ذکر آمدن لشکر منصور بولایت دکن و محاصره نمودن قلعه احمد نگر** چون بخانخانان
خبر رسید که شاهزاده خاطر از وگران ساخته بر خلاف استصواب متوجه احمد نگر شده راجه علیخان را همراه گرفته با میرزا
شاهرخ و شاهباز خان از عقب شتافت و شاهزاده از آمدن خانخانان وقوف یافته متوجه پیش گردید و خانخانان
از این آگهی میرزا شاهرخ با سپاه و اعراق گذاشته با راجه علیخان ایلغار کرده در بیست کروهی احمد نگر بخدمت شاهزاده
پیوست و از پیشتر آگهی و سخن سازی منافقان هنگامه پرداز که سپهر مرشد آنها صادق خان بود و از اول رخصت
با آنها یافت و روز دیگر بغیر از گرانی و چین ابرو کورنش را نداد بنابر آن مقدمات ترتیب داده خاطر شاهزاده را
بالکل از وی منحرف ساختند و خود بمعرکه [illegible] سید جنین مخلصی را بهیچ از دست دادند و خانخانان از غایت آزردگی
کار [illegible] و در خلال این حال صادق خان که با شهباز خان عداوت قدیمی داشت منویات باطن خود را ظاهر ساخته
در میان دو عزیز منازعت و مخاصمت بصریح پیوست و شاهباز خان ترک رفتن دربار نمود و چون لشکر باحمد نگر رسیدند
چاند بیبی همشیره برهان الملک بلوازم قلعه داری پرداخت اگرچه امرا مورچالها تقسیم نموده قلعه را گرد گرفتند لیکن چون
سران لشکر بایکدیگر رنجیده شده بودند شرط این کار بتقصیر [illegible] آمد در این وقت اخلاص خان حبشی با لشکر بسیارے از
دکنیان بعزم رزم آمد و باقبال ظفر قرین شکست خورده بجانب پتن شتافت و [illegible] قلعه بود احمد را با
خزینه از قلعه برآورده بجانب بیجاپور رفت و امرا از فرط اهمال و مسابله در گرفتن او کوشش ننمودند الا بسهولت دستگیر
شدی و قلعه روز اول یا بیستم فتح می شد از نفاق امرا سد سکندر برابر گردید و چاند بیبی سعی در شرائط قلعه داری
و استحکام آن مساعی جمیله ظاهر ساخت شیخی شاه علی و اهنگ خان با بسیارے از ابطال رجال خانخانان شبخون
آوردند و جنگ عظیم در پیوست و به نیروی اقبال بی زوال چشم زخمی به سپاه ظفر پناه نرسید و غنیم بحال تباه
خود را بدرون قلعه انداختند و چون سران لشکر بایکدیگر در مقام مخالفت و نفاق بودند مدت محاصره امتداد یافت
دکنیان ابواب مداخل و مخارج را استحکام دادند و از تنقیص غله و کمی آذوقه کار بدشوارے کشید سید راجو با جمعی
بجهت آوردن آذوقه برآمد و با دکنیان جنگ کرده کشته شد و قافله که از گجرات بار دو سے گیهان پوی میآمد
سعادت خان دکنی تاراج کرد و سید عالم در اینجا بکار آمد صادق خان راجه علیخان را همراه گرفته بسر او رفته کار
ناساخته برگردید بلکه همگی مقصد او خفت راجه علی خان بود در ایام محاصره شمشیر خواجه شیخ دولت با فوجے از [illegible]
بپتن شتافتند و با اخلاص خان جنگ نمایان کرده شکست دادند و غنیمت فراوان بتصرف دولتخواهان درآمد و نقب
پاره از دیوار قلعه با آتش نقب افتاد و سران سپاه چشم براه یکدیگر داشته مردم خود را از درآمدن منع نمودند و بسبب
نفاق و کینه جنیان درنگ افتاد و محصنان رخنه را بخشت و سنگ برآوردند اگرچه شاهزاده خود در تسخیر قلعه بجان
می کوشید و درین کار سخت اهتمام داشت لیکن از نفاق صادق خان و خانخانان چنانچه باید کار از پیش نرفت

و صادق خان و حافظ خان شاهزاده عنان اراده بود که میر غلام با جمعی اعتماد و بنگی همت مصروف براست
کرد این فتح بنام شاهزاده شود و خانخانان بیخبر بود که خود با راسته سردار باشد لهذا این خدمت بنام او شود و مزاج شاهزاده را بجانبان
منحرف ساخته بود و چون این مقدمات بخانخانان میرسید از غایت آزردگی کار بطرح وا میگذاشت معهذا جانبان
حرف صلح در میان آورده و التماس نمود که بهادر پسر زاده رسیدن را بملازم درگاه سازند و ما بعد دیگر را بجاگیر او مقرر دارند و
ملک برار را با خلاصه بنیاد و هوا بر دیگر قلعه گاهی گنشی گرم و دیگر دولت نیز پایش قرار داده راضی شدند
سفارش انجام برد و با ایما و گشاد لگر غلیم از طرف بیجاپور و ملک چاند بیبی آید و عساکر اقبال از گرد قلعه
بیجاپور میرساند و ما فیها المراد شاه فتنه و چون نیز سنه چند قطع شد این خبر را حیف شود تا گزیر بجانب برار
معاودت معطوف داشتند و غنیم خیمه و خرمه از عقب در آمد بسر جا قاطع یافته به تاراج و دست اندازی کرد و چون مردم
از ایما و محاصره و قحط غله ریشانی بسیار کشیده بودند و چاره را از فوت مانده معهذا امیران لشکر از سعادت اتفاق
بی نصیب بیک اراده فهم نیز در آختند تا آنکه لقصبه مهکر که از اعمال برار بود رسیدند و **قائع سال چهل و یکم**
از ابتدای **جلوس اقدس** روز پنجشنبه بیستم رجب هزار و چهار و چهار هجری نیر اعظم عطیه بخش عالم
بخت الشرف حمل تحویل فرموده و سال چهل و یکم از جلوس خاقان گیتی ستان بدولت و اقبال آغاز شد و در
مبادی جشن نوروزی زینخان کوکه و صادق خان را بوالا پایه پنجهزاری سرافراختند و شاه قلیخان محرم
چهارهزاری سرافرازی یافت و از بدائع روزگار که درین ایام مشاهده افتاد و نابینائی پائی سریر خلافت مصیر حاضر شد
که دست در زیر بغل نهاده سخن میکرد و هر چه دیگران بزبان گوینده او با آواز زیر بغل بیان مینمود و شعرها میخواند بعضی بتعجب
جن محمول میداشتند و جمعی بحکیم شیدی قرار میدادند اما آواز و ورزش کار با یکجا رسانیده بود و راقم حروف ادراک
بحکیم خود دیده و راست از سوانح در آمدن قلیچ خان به تیراه و سزا یافتن افغانان سرتاریکی چون قاسم خان بشهادت
رسید و بانتقام بحکم اشرف متوجه درگاه شد تاریکیان فرصت یافته ابواب شورش و فساد مفتوح ساختند و
راه آمد و شد قوافل مسدود گردید لاجرم قلیچ خان بحکومت کابل دستوری یافت و مقرر شد که نخست بضبط افغانستان
همت گماشته و از کوتل خیبر و دیگر معابر خاطر واپرداخته متوجه بکابل شود و مبارک خان گکهر و جلال خان و شیرخان
و نظر خان و میر عبد الرزاق معموری و دیگر منصبداران بکمک او تعیین فرمودند و چون افواج قاهره با تحدود
پیوست و چند جا با افغانان مبارزت نموده شکست داد و در خزانه قلعه اساس نهاده مبارک خان و سلطان محمد
میرزا علی اصلاح آباد و سی را و از آنجا گذاشت و بر شیوه زمینداران ازین بغلهای نامتعارف و کریوهای
دشوار خود را با جمعی بر سر جلاله تاخت برد و لیکن تا رسیدن بهادران ظفر قرین آن کافر ضلالت آئین آگاه شده
از راه دیگر بدر رفت و قلیچ خان در آهن پوش صعب ترین محکمهای تیراه هست معسکر اقبال ساخت و چون از نارسیدن
آذوقه و رسد غله عسرت تمام در اردو پدید آمد جا بجا تهانجات گذاشته عود بکابل شتافت **ذکر در تسخیر**
ولایت برار و نزول شاهزاده شاه مراد در بالاپور و تعیین افواج ممالک مفتوحه
چون از بی اتفاقی امرا تسخیر احمدنگر روزی چند بتعویق افتاد شاهزاده والاقدر سلطان مراد در ولایت برار
قرار گرفت و نزدیک بالاپور سرزمین خوشی اختیار فرموده نشگاه ساخت و آنجا را شاه پور نام نهاده بتعمیر منازل

و حفاظت آنجا گماشت و در اندک مدت شهر عظیم آباد از آن شده معمور گشت و ارباب حرفه و صنایع از هر طرف آمده سکنی گرفتند و مکرمت
بسیار بر داشت و میر صوبه آنجا بقبول اوامر عالیه و نظم و نسق آنجا پرداخت و ناظر ان بسیار مشغول شدند و حفظ شهر با امرای اعلام صادق خان
و میر علی اکبر شاهی و شیخ دولت بخشیاری و میر مظفر و محمد خان نیاز بیگ و شیخ سکندر بیگ از مانند بود
ضبط ولایات را بسید نجابت خان و میر ابراهیم و صادق خان و شیخ امان و غیره تعیین نموده و دیگر امرا گرفت و در جوار انجا
انعام و خان و حسین خان و حبیب خان و جمعی از امرای دکن را با فوج پیش از شب بر انگیختند و میر علی اکبر شاهی با بعضی اشخاص
بعزیمت گرفت و میر القلیخان بخشی و چیره دست در کمین انجا مشغول شد و با سپاه انتظام در حوالی خان با سعود و سرکوب
در اوقات عظیمت و حوالی نواحی انجا دست در بعضی اعمال حتی کنیزان سپاه مشغول و در آن معرکه اسباب و اموال سرحد انجا گذشته
مشغول و پس از یکی از آن جمله اتفاق افتاد و چون بر سر انجام رسیده مشغول و دست بکار اندر شدند و مفتون نواب با ادب بود
عتاب آمیز القصه رخصت فرمود و بر صلاح ولایت بخشی تقرر یافت و حواله شد و قرار یافت که جریده با سپاه بسیج
و از سپاه و چون ملک بود و بیت بعضی از آن باشد و کمین بر سر راه مقرر گشتند و آن شهر مرد نهادن با همت لشکر و سپاه
مرحمت یافت و امیر بزم شیرازی انعام داد و در راه اخلاص و وفاجان نثار گردید و چون شاهزاده در شاه بود سرکار اقبال
سپهسالار نظام الملک که ولایت برار بود بر آمد بشتند فاق و دولتخواهی بر سپاه اعلی سپهسالار در ارادت شاهزاده
به پیشوایی مشغول و غلام خان و عالم خان لودی و اعتبار خان و بهادر خان و بهادر خان گیلانی و راجه
به سمت آمدن انجا در آن وقت و فتح عظیم دست فیروزی یافتند صادق خان بسیاری اقبال
روز افزون شهنشاهی چون صادق خان و سپاهیان ولایت برار را بحد اکثر اینجا نهادند و میر علی اکبر شاهی
در خدمت عین خان و جمال خان فیروزی یافت و عبدالله خان و عبدالفتاح و از درخان و جمال خان و دستور خان و
دیگر سرداران نظام الملکیه با ده هزار سوار و هشتاد فیل بجنگ صادق خان شتافتند و با کمال ادب دولت از ملتزم
سواران پیشوایی و استعداد همت از باطن قدسی مواطن خاقان ممالک ستان جسته به ترتیب افواج پرداختند در قول
صادق خان و سپاه اولاد اسماعیل محمد خان بیگ و الله محمود و خیلی از بهادران و نصرت قرین قرار گرفتند و برانغار میر ابراهیم خان
و سید با یزید و عزیز خان و ملک راد بهین و عبدالرحمن و قبول خان و شاه قلی و میر سپاه گرفتند و جوانغار از اعتبار خان و غازی خان
و در هراول میر علی بیگ و دست پسر صادق خان و سید لاد و صالح و میر خان و محمد حسین شیر افگن و محمد امین مسعود و دیگر دلیران اخلاص کیش جا گرفتند
و بعد پیش تاختن و سپاهی بهادرو میر ابوالقاسم و تمامی بهادران تیر اول مقرر شده و بر کنار رود با فتح صفوف آراسته شدند بخشش غذا و خیر خان
با پنجهزار سوار و چهل فیل با سپه هراول در آویخت و میر علی اکبر شاهی داد شجاعت داده و بیم از انهزام مقابله و دو فیل صادق خان
و سید لاد و حسین زخم کاری برداشتند و بعد از آن مخالف به جنگ عظیم عنان نموده و صادق خان بر کنار دریا
همت افزود و توپ و تفنگ بسیار بر مخالفان زد و خاک هلاک افگند و بهادران لشکر منصور از اطراف حمله آورده غنیم را
شکست دادند و فتح عظیم روی داد و غنیمت فراوان از فیلان و اسپان بدست افتاد و چهل و چند فیل بر سر یک فوج که در آن با سپاه
گرفته ارضا از غنائم گشته و دکنی بسیار علف تیغ بید ریغ گردیدند و در این سال لچهمن نراین زمیندار کوچ که در سرحد بنگاله ملک
وسیع دارد بعرض رسانید که به سعادت حضور داخل سلک بندهای دولت خواه ان شنیدند و ساعت بر اجه بار کرامه داده و میر سکیل
در خدمت گذاری قبول نمود و ملک او در ولایت کروه و بر سر همت از قبیل صاحب کرد و باستقبال شهزاده و بهادر سپاهی با راده داد و بگام روانه

و سلطنت فضایل پیرا کشتی جنگی سپیدار و دور بین ایالان آن مهد واراطاعت او بجا آرد واند مصالح فرحستان او خواجه اشرف نقشبند
است و ابهی کرسی مسند عبد الله خان فرمانروای توران چون از سپاه سعی طلیعه کوکب اقبال خاقان مالک ستان امل وصال
پیوسته از جانشین او رسالی رسول رسایل او را ساخت و خلاص مفتوح کردند و ارشاد سبکی کرد حکم بنام با امجاد ان خان عالیجا
به درگاه سلیمان جاه رسید و دیگری نشین تشد بود و ذیل او خواجه اشرف نقشبند با نفاس سید و مستمان یر ما بمالت
و ستوری یافت و شیخ حسین را که مدارس آنجا است مقرر فرموده و درین ایام حضرت انجام جشن طوی شاهزاده سلطان
سلطان سلیم با صبیه قدسیه زین خان کوکه انجمن انعقاد یافت و آن رکن سلطنه با مبادی دولت عظمی فرق عزت برافراخت
و حضرت خاقانی بعنایت این کار مراسم فیروزی دولت سرای از تسهیب ارزانی فرموده آن خلافت نشین مرادق عفت را با شاهزاده
عالیمقدار رزد و در انجمن سعید و مخدران اجلال سعید خان بجانب صوبه بهار دستوری یافت و چون بعرض رسید که
شاه پادشاهان انقیاد خاطری که بریان او و صادق خان به حضور رسید و بود چنانکه از لشکر دکن بولایت مالوه که در تحویل او بست
آمده فرمان تغییر جاگیر از دیوان اعلی شرف صدور یافته و میرزا شاهرخ را بمنصب پنجهزاری بلند مرتبه ساخته
مالوه را بجاگیر او مرحمت فرمودند و درین سال پیمانه حیات را نا گنگا لبریز گشته و در افواه جهان اشتهار یافت که به کالای
از امر کرامت جانشین است به رکاب آمد و العلم عند الله **فیروزی یافتن سپاه منصور و شکست**
دکنیان مخذول العاقبه چون شاهزاده والا نژاد سلطان مراد در شاه پور معسکر اقبال آراست و امرای
عظام در سرحدها تهانجات استحکام داده پای عزیمت افشردند و ملک برار بقید ضبط در آمد حکام دکن باهم اتفاق نموده
لشکری بیرون از حساب و شمار و توپخانه زیاده از اندازه و مقدار و فیل مست بسیار سامان کردند و سرداری
لشکر به سهیل خواجه سرا که در پیش عادل خان از عمده تری بود قرار یافت و جمیع سرداران و میران دکن از نظام
الملک و عادل خان و قطب الملک راضی شدند و آن سپاه ظاهر سیاه باطن افواج ترتیب داده روی ادبار بمعارک فیروزی آثار نهاد
و شاهزاده والا شکوه میرزا شاهرخ با خانخانان سپه سالار بدافعه و مقاتله آن مقهور رگشته روزگار رخصت فرمود و سپه سالار
بترتیب صفوف پرداخته خود با میرزا شاهرخ در قول جای گرفت و میرزا علی اکبر شاهی و شیخ دولت بختیار و شهباز خان
دکنی و وفادار خان دکنی و افضل توپچی و شیر افگن و میر شریف کولابی و محمد خان و علیخان و میر نظام و نادر قلی کوکه و علی
سید کوکه و یارسی و میر سیه ترکمان و فرخ علی و نادر علی و عبد القدوس و عبد دیگر از بندهای جان سپار همراهی
در نقش مقرر فرمود و سید قاسم و جمیع سادات بارهه و ابو الفتح و نوبیان بیگ و میرزا محمد و حسن خان الوچ و ملک محمد
و شیخ مکن و شیخ مصطفی و عالم خان و کمیشو داس و شیخ صالح و شیخ عثمان و سید جلال و شاه علی و دیگر مجاهدان عرصه
کارزار در فوج هراول تعیین شدند و راجه علیخان حاکم خاندیس را در چپ انغار مقرر فرمود و جگناته و رای درگا و رای سنگه
و کیشو داس و شاه قلی و رام چند و اهل بهیم و نراین داس و منوهر و رای کنگار و دیگر راجپوتان و دلاوران تکه و سکت سنگه و سلطان یهان
و شاه کرسی و بهوج راج و رتن رام و شیخ جمال و دیگر بهادران عرصه کارزار و شیران بیشه پیکار در هراول کار طلب کرده
و علیمردان بهادر و کامران بیگ و سلطان و سبحان قلی و لشکری و عسکری پسران خانخانان و مرتضی قلی و حیدر
و دوست محمد و حافظ میرزا در التمش ایستادند و غزنین خان و شیخ خسرو و حسن خان و شیخ ولی و فتح خان و شیخ کرم الله
و دولت خان لودی و خواجگی ابو القاسم طرح دست راست شدند و حسن علی بیگ و شاه نظر بیگ و جمعی از شاه...

طرح و دست چپ سپرده شد و شیر خواجه و میر یعقوب بیگ و الوغ بیگ یا علی و دیگر عزیزان سیف الله و خواجه باقی بجان خوش و شیر خواجه
و علی قلی و حیدر در دست و هاشم بهادر و رستم بهادر و رستم بهادر و میر حاجی و ابراهیم بیگ و میر یحیی و امیر بهادر و جان قلی عرب و جمعی
از اعیان لشکر در برابر بهادر و میر ابو المظفر و بهادر خان و قابل بود طلیعه و صفدر و عبد الرحمن و علی قلی و بهادر شاه قلی و بهادر بیگ و ...
دولی بیگ و محمد هاشم میر شجاع و ابراهیم بیگ و دوست محمد از کابل و شاهزاده و امین علی و جان بیگ و ... بود و ...
و بازوی خان و علیخان و یحیی خان و شمس خان تو جانبی و ... و بیگ و چندی دیگر از جنبا اول ساختند و
غنیم نیز افواج ترتیب داده در برابر آمد و لشکر نظام الملک در میان فوج عادل خان دست راست و سپاه قطب الملک
دست چپ و بهادران عرصه کارزار با عزم درست و همت کار طلب به تقابل مخالفان شتافته و در دوازده کروهی پاتهری
از دریا گنگ گذشتند و غنیم نیز بالکوت و جبروت سر به تاش قدم جرأت پیش نهاد و پاسی از روز گذشته آغاز نبرد
شد و بسخت جنگ شیر خواجه که در دست راست بود افتاد و اینجانب هر هنگامه کارنامه جلادت ظاهر ساختند و رفته رفته
همه افواج کار رسیده و مخالفان بزور آتشبازی غریو از نهاد مردم بر آوردند و در ارکان همت بسیاری خلل راه یافت و
تا آخر روز آتش قتال در اشتعال بود و در این وقت علی بیگ روی که داروغه توپخانه غنیم بود و به مشمولی سعادت از فوج
مخالفان برآمده جلو ریز خود را به سپه سالار رسانید و گفت که تمام آتشبازی و توپخانه در برابر شما چیده اند و اینک آتش
سپید شد اگر بدست راست میل فرمایند بهتر خواهند بود و چون حرف او از فروغ صدق نصیحه و رشد خانخانان میل دست
راست کرده کس نزد راجو علیخان فرستاد که شما هم بدان جانب میل فرمایند که از آسیب توپخانه محفوظ باشیم قضا را در وقتی
که راجو علیخان بجای خانخانان رسیده بود که توپهای آتش در زدند و مدت ممتد از کثرت دود و دخان عالم عرصه کارزار
مانند باطن اهل ادبار تیره و تاریک بود مخالفان بعد از سر دادن توپخانه فوج راجه علیخان را قول تصور نموده حمله آوردند
و جنگ سخت در پیوست و راجه علیخان در راه اخلاص جان نثار شد و بر گرد وی پیش او جمع کثیر از عمدهای او بر خاک هلاک
افتادند و سپه سالار بر فوج مخالف خود تاخته منهزم گردانید و چون شب شده بود غنیم را گمان آنکه فوج قول را در هم نوردیدهام
و سپه سالار بقتل رسیده در میدان جلوت بیده استاد و سپهسالار نیز فتح اولیای تصور فرموده همانجا توقف کرد و افواج
طرفین در برابر یکدیگر بگمان فتح خود تمام شب بر پشت اسپ گذرانیدند و هیچ کدام از هم خبر نداشتند و چون از کشته شدن
راجو علیخان اطلاع نبود بعضی را گمان آنکه بلشکر دکن پیوسته و جمعی چنان فهمیدند که راه هزیمت سپرده بنابرین هنگامه
او نیز ... و بعد از طلوع صبح اقبال ظاهر شد که غنیم بر جای خود استاده و چون در عرض هشت پهر آب با سپاهیان
نرسیده بود و سپاهیان بکنار دریا رفته بودند تا فراهم آمدن مردم مخالفان قابو دانسته تاختند و باندک زد و خورد دستی
تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بسیاری از امرای نظام الملک و عمدهای عادلخان و سرداران
قطب الملک بر خاک هلاک افتادند و از اعیان لشکر منصور و ارکان دولت سید جلال جان نثار شده و رام چند که چاهه
که از درگاه فرمان برده بود در آن روز به بیست زخم بر زمین افتاد و بعد از چند روز نقد هستی سپرد و با آنکه بهادران
جنود فیروزی از پانزده هزار سوار بیشتر نبودند و مخالفان قریب شصت هزار سوار داشتند بیامن اقبال روز افزون
چنین فتحی که طراز فتوحات روزگار شد چهره کشای مراد گردید و چهل زنجیر فیل با توپخانه فراوان بدست افتاد و بعد از
ارتفاع لوای فتح و فیروزی راجو علیخان را در میان کشتها شناخته برداشتند اگرچه خانخانان را ازین واقعه دل تخت

[illegible]

[illegible] ... شاد ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... کابل ... [illegible]
[illegible] ... وقایع سال چهل
و دوم از جلوس ... [illegible] ... شعبان ... آفتاب جهانتاب ... [illegible]
[illegible] ... سال چهل و دوم ... [illegible]
[illegible] ... آتش ... درگرفت ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... الکمال ... [illegible]
[illegible] ... کشمیر نهضت موکب
[illegible] ... حرم ... [illegible]
[illegible] ... شاهزاده ... آتش درگرفت ... قلیچ خان ... [illegible]
[illegible] ... اسمعیل قلیخان ... شاه بیگ خان ... [illegible]
[illegible] ... این دولت ... [illegible]
[illegible] ... شایسته و فتوحات پسندیده ... [illegible]
[illegible] ... موکب اقبال بار سوم بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر ... [illegible]
[illegible] ... شاهزاده بلند اقبال سلطان دانیال را
[illegible] ... و بحکومت صوبه الهآباد رخصت فرمودند و قلیچ خان بمنصب
[illegible] ... اسمعیل قلیخان و میر شریف آملی و بسیاری از امرا از خدمت شاهزاده
[illegible] ... سعادت فرمودند اگر آن ... هوش افزا ... [illegible]
[illegible] ... اقبال روزافزون که درین یورش سمت ظهور یافت آنکه در کشمیر
[illegible] ... میرزا سلیمان ... بدخشان ... [illegible]
[illegible] ... موکب جهان کشا بلند آوازه شد ... [illegible]
[illegible] ... محمد قلی بیگ ... بدرگاه فرستاد و در منزل امین آباد ... [illegible]
[illegible] ... اقبال ... خاطر فیض ... بسیر کشمیر رغبت فرمود ... [illegible]
[illegible] ... [illegible]
[illegible] ... یوسف خان را بدرگاه طلب فرمود ... [illegible]
[illegible] ... ملک کشمیر ... اقبال
[illegible] ... احسان بر حال رعایا و متوطنین آن ملک ... [illegible]

حکم فرمودند که فهرست جمعیت جوقی که بعرض اشرف رسانیدند و جمعی را که حکم شود همراه گیرند و آنها نیز مردم مقرر رسانند با خود
بیاورند و خواجگی شیخ احمد بخشی را حکم شد که بر سر کوتل بنشیند و بهیچکس بی تقاضای ضرورت راه گذار ندهد و قدم جرأت پیش ننهد درین
مقام راجه بیربل حضور بارگاه عز و جلال گردید چشمی از آن که از اشارت دولت و اقبال انعقاد یافت درین باب رسید خلقی کار دل
رسیده بود درین روز بعرض بارگاه جلال گردید که خواجگی شیخ احمد در وقت اهتمام بایستگان حضرت جهانبانی
کشورستانی شاهزاده ولیعهد سررشته ادب از دست داده بود و از آن معلوم شد که یکی از ملازمان ایشان ابوالفضل رسیده و لاجرم حکم شد
که او را دست و گردن بسته بخدمت شاهزاده بردند و آن سلاله دودمان خلافت پاس تو مطلع نظر داشته قلم عفو بر صحیفه
جرایم او کشیده و خلعت مرحمت فرموده باز بخدمت فرستاد و موکب گیهان شکوه از کوتل گذشته بکوه پیر پنجال رایات
اقبال برافراشت و از کثرت برف که سر راه گرفته بود حکم شد که برف بریده راه وا کنند و راندند و چون موضع هیره پوره که از امهات
کوهستان است مورد عساکر اقبال گردید حکم شد که بیوتات خانه بجانب پنج هزاره سرافراز شد که از آن راه پیر کنار به الکای
کشمیر نزول موکب جهانگیر اتفاق افتاد و درین منزل شاهزاده ولیعهد از کثرت ازدحام و صعوبت راه متعاقب می آمده
بملازمت پدر عالی‌قدر پیوست و خاقان گیتی‌ستان بسیر و شکار جال نگری و آنچه در مجلس بود از سیرگاه آمده
کشمیر بهشت‌وقت شده بکوه سلیمان رایات اقبال برافراشت و روز دیگر بشهر کشمیر نزول اجلال فرمودند و در منزل محمد قلی
افشار که بر کنار کول اساس نهاده بود مسندآرای اقبال شده بودند درین وقت میرزا یوسف رستم که بضبط کوهستان
تبت رفته بود بفرمان والا سعادت آستانبوس دریافت و نیز بعرض رسید که عساکر گیهان شکوه که بسرداری آصف‌خان بتبت
رفته بودند قلعه موراجه را مفتوح ساختند و راجه باسو را مالش بسزا داده آواره شتاب جبال گردانیدند و از سوانح شکست
یافتن بهادر است در گجرات او پسر مظفر است چون مظفر به تیغ همت اولیای دولت سفر ملک نیستی گزید و پسر او دو
از زمانه ... زمینداران پرورش یافتند درین وقت که اکثر جاگیرداران گجرات بخدمت فتح دکن دستوری یافتند
بهادر ... اوان فرصت برآمده اعلام شورش مرتفع گردانید و جمعی از اوباش بگرد او فراهم آمده تاخت
و تاراج قصبات و قریات پرداختند و راجه سورج سنگ بقصد پیکار او از احمدآباد شتافت و افواج طرفین در برابر
یکدیگر صفوف آراسته دست بکار بردند و هنوز جنگ ترازو نشده بود که بیامن اقبال بیزوال مخالفان راه هزیمت
سپردند و بهادر باز خود را بزاویه گمنامی کشید و چون ظلال معدلت بر دارالملک کشمیر افتاد بعرض رسید که از بیداد و ستم
جاگیرداران خرابی تمام بحال رعایا راه یافته و تسعیر غله به درجه اعلی رسیده و قحط عظیم شده لاجرم خاقان عدالت نشان
از فرط مرحمت و رعیت‌پروری علامی شیخ ابوالفضل را حکم فرمودند که جمعی از نویسندهای راست قلم که بحسن وقوف و زیور
امانت آراستگی داشته باشند بمحال کشمیر تعیین نمایند که از جمع رسمی چشم پوشیده از قرار حاصل جمع بندی
کنند و در اصلاح شکستهای آن ملک و تیمار حال رعایا نهایت جد و اهتمام بظهور رسانند شیخ بفرمان قضاجریان بیکی
همت به انجام این مقصد مصروف داشته پرگنات کشمیر را بچهارده بخش تقسیم فرموده بهر دو نفر از اهل قلم یکی از نویسندگان
ایرانی و دیگر هندوستانی فرستاده و بجهت گرانی غله خبازان و مکاریان شهر را طلبیده اشتغال قرارداد و در
اطراف شهر دوازده جا بلغورخانه تعیین فرمود که بفقرا و مساکین بخش قسمت میشوده باشند و همچنین مبلغ معتدبه از خزانه
عامره بر سبیل خیرات و تصدق مقرر داشت که روز یکشنبه نقد بارباب حاجت رسانند و هشتاد هزار کس

که پیشتر از قلعه برآمده بود در روز گذشته و طرفه‌ای یافته بودند به شرف … در آید که … آنجا در محلی که اکثر یاران گرفت که دیگر
مشهور شده بالکل ریخته شد از تخفیف هیچ راه یافته … تازه یافتند و نیز حکم اقدس به شرف ارتفاع یافت که حصار این ملک
خالی نمایند از سنگ برآورده به صواب اساس نهند و آن نیز باعث رزق خلقی گشت و درین سال قلعه بانده … بیست
بر دست مفتوح گردید و این قلعه بیست ایالت رفیع و متین و حصار فرخ بنیج که از سلاطین هندوستان … کانگره
آن بال … گشوده و سلطان علاء الدین با آن عظمت و شکوه مدت متمادی مسخر آن کمر همت بسته … های واضح
در سر این کار نهاد و کس بسیار بکشتن داد و عاقبت بسبب نیل مقصود دست از آن باز داشت و امر … رفت توجه انطقع
از کمترین بنده و افتتاح این عقده دشوار جلوه ظهور یافت و تا عرصه دلنشین کشمیر … رایات جهانگیر مسعود و بلاد زمین
بود همواره خاطر فیض مظاهر سپهر … و گلهای … آن گلستان … چشمه‌های فیض بخش … گلزارها
… خوش‌وقت … شهاب الدین بود گاه تماشای زمین لنکا و گاه بنگاه … لعل … تشریف …
عالمی از نفحات سحاب مکرمت سیراب امید … و چون علی رای حاکم تبت بارسال عرایض پیشکش خود … که مجلس
بهشت آیین مباهات بجهت سرفرازی او … علی جوک … طالب اصفهانی با فرمان مرحمت عنوان
و خلعت دستوری یافتند که او را بمزید الطاف خسروانه سرافراز ساخته از حقیقت آن ملک و کیفیت راه و ورود
و جمعیت مردم و کیفیت خزانه و سامان او وقوف حاصل نمایند تبت دو بود یکی کلان و دیگری خرد و علی رای حاکم
تبت خرد است که بکشمیر نزدیک‌تر است و درینولا میان حاکم تبت کلان و امرای او منازعت بهم رسید علی رای قابو دانسته
با جمعیت نیک بسر او شتافت و از آنجا او نیز بمدافعه و مقاتله پیش آمد و … برادر او علی رای غالب
آمد و حاکم تبت کلان دستگیر شد و علی رای به تبت کلان درآمد خزاین و دفاین او که اکثر طلا بود متصرف آورد و یکی از خویشان
آن ملک را بر مسند حکومت جا داده سالماً و غانماً مراجعت نمود و هم درینولا امیر ابراهیم اندجانی نزد محمد خان حاکم کاشغر
دستوری یافت سلاطین کاشغر را باین دودمان رفیع البنیان نسبت خویشی و اتحاد قدیم است و پیوسته با ارسال
رسل و رسائل خود را بیاد دهند و چون عبدالکریم خان … استقرار شد و محمد خان جانشین گشت شاه محمد نامی را با تحف
آن دیار بدرگاه سپهر غبار فرستاده بود دشمنان در راه اسباب او را بتاراج داده خود از خجالت و شرمندگی به زیارت خانه
مبارک شتافت و درینولا مراجعت نموده سعادت آیین بوس دریافت و ماجرای خود را بعرض اشرف رسانید لاجرم
میر ابراهیم به رسم رسالت دستوری یافت و بسیار از … هندوستان … قباچاس شیرازی … و محمد زمان تاریخ
شهباز خان از ولایت مالوه آمده بسعادت کورنش فرق عزت برافراخت و آصف خان که ضبط کوهستان جمون
بود بفرمان والا سعادت آستان بوس دریافت و حکومت کشمیر به … مفوض شد و درین ایام نشاط افزا
که خاطر فیض مظاهر سپهر … همیشه بهار کشمیر طرب افزا بود چون … گیتی … لعل … یافته حکم
اشرف به ترتیب جشن چراغان لمعه ظهور پیوست و کارپردازان … عالی … فراهم آورده بانواع
چراغان و اقسام آتش بازی آراستند و در جنان کوه … که از کلاه … آن محسوس … و کشتیها
… درآوردند و از پرتو التفات آن شمع افروز بزم تحقیق جشنی ترتیب یافت که چراغان فلک در پرتو آن
نموده و شمع نظر تمثال آن در انجمن روزگار ندیده بود و همچنان اهل شهر بر کنار دریا … که از … معمور

سنگر بود و محاربات بر ساحل آن دریا واقع است و هر دو طرف جوانان گرد و بعد از جشن جوانان لسپر شهاب الدین ...
بر دند و از انجا بدین لکا توجه فرمودند و درحین مراجعت لسپر خوان ورده از کدام سیر گاه معروفیت هر شوقیت کسب الشهرت
اجلال الفاق افتاد و الفتوح مبارزت ممنون در حین سنگر لسپر راجه بالسنگه با عیسی خان زمیندار و جامی کاسب سکست
فوج در حین سنگر و جان بنا برشان اولقصا آمده است چون گجهین برامین زمیندار بجاب اجداد آن سکنده و متعلقه
باز در سبب معاندان محافظت نمود و استقلال تمام یافت سیسی خان جمعیت شکوه فراهم آورده بعداوت برخاسته
گردیده گجهین برامین بود که هیبت لسبت راجه فوجی براه خشکی تعین فرمود و فوجی لسپر دو اسپی در حین سنگر براه دریا
فرستاد و بعد از تلاقی فریقین جنگ عظیم در پیوست و در حین سیسی خان فرار و فرار آن همراه و داشت آثار غلبه و قدرت
ظاهر ساخت و مراجعت لسپار لقتل رسید جمعی دستگیر شدند و در حین سنگر از نشانه غیرت بهره و افی داشت
تازم دامن بین دست از کار باز نگرفت و مردانه در راه خلاص جان نثار شد مراجعت نمودن موکب منصور
از کشمیر و رسیدن بلاهور چون موسم باریدن برف و فصل زمستان و انسداد مسالک و مدارج کشمیر
نزدیک رسید رایات مراجعت بمستقر اورنگ خلافت ارتفاع یافت و نخست لقدم سیر زعفران زار تشریف برده هفت روز در آن گلزار نشاط تماشا و انبساط فرمودند و از پیشتر کوچ مراجعت بمستقر اورنگ
خلافت بلند آوازه شد تمام راه سیر کنان و شکار افگنان تا دار الخلافه لاهور تشریف بردند اگرچه بر فراز کوتل پیر پنجال
تودهٔ برف باریده اما بکس آسیبی نرسید و درین ایام که مصر جامع لاهور بورود موکب گیهان شکوه محسود بلاد
ربع مسکون بود سلطان رستم پسر شاهزاده مراد بجوار رحمت ایزدی پیوست امید که حق جل و علا بر عمر دیگر شاهزادها
بیفزاید از اعاظم وقایع این سال کشته شدن عبدالله خان فرمان روای توران است تعریف و توصیف آن پادشاه
صاحب اقبال بعدل و داد از فرط اشتهار محتاج باظهار نیست مدت سلطنت او چهل سال کشید و بتیغ همت او ماوراء النهر
و خراسان و دشت قبچاق و بدخشان مفتوح گردید بهر طرف که رخش عزیمت تاخت رایات اقتدار و استقلال برافراخت
و بهر جانب که روی همت نهاد فتح و ظفر دو اسپه باستقبال شتافت و در جمیع معارک و مهالک بر اعدای خویش فائق و
غالب آمد اگرچه خود بادشاه معدلت آیین بود اما فرزندش عبدالمومن بغایت بی اعتدال و ستمگر و منفر لسبت عبید ابتدام
اساس عنصری بغایت دلیر و بی محابا بود و در تاراج حق رعیت و عرض و ناموس مردم دست تصرف دراز داشت
به نصیحت پدر کار نمیکرد و همواره سر از حکم او می پیچید و تا آنکه قصد پدر کرد روزی که عبدالله خان با چندی
از مقربان و مخصوصان خویش بشکار خوشوقت بود آن بد اندیش بقصد دستگیر ساختن پدر یلغار کرد درین هنگام یکی
از دولتخواهان بر جناح استعجال خود را بخان رسانیده از عزیمت باطل او آگاه گردانید و خان بسرعت هرچه تمامتر
بصوب بخارا شتافت و از گزند او رهائی یافت گویند درین یلغار وقت کمینه خوردن خان شده بر سر سبیله فرود آمده
که کنار بخورد و سبو که کنار را خوب دست نزده بود ناگه فوج عبدالمومن سیاهی کرد و بهان خار سوار شده بجانب
بخارا یلغار نمود و در آن محنت مکرر فرزند را نفرین کرد و چون به بخارا درآمد عبدالمومن پاشنه کوب رسیده بر دو کروهی
نشست و در اندک فرصت لسیاری از قزلباشیان عبدالاحد خان فراهم آمدند و آن بد اندیش توفیق عزیمت
باطل خویش نیافت و ناکام مشغله [illegible] و خجالت زده براهی که آمده بود شتافت و خان با جمعیت شایسته

با دو هزار و هفتصد کس تا حصار آمد و عثمان از آنجا شب بار کشید و چون عبدالمؤمن پاره‌ای آسوده به حصار رسید
از آب گذشته بود کشته بسیار بکشت درین وقت خبر رسید که توکل قزاق از دشت قبچاق تاخت سمرقند آمده تا گزیر عثمان
عنان سمرقند و توکل از غریب خان آگاهی یافته باز گردید و چون عثمان به سمرقند در آمد پاره‌ای شده و درین
... سخت بجوره گشته محمد باقی که تمشیت و کالت داشت با دیگر امرا و اعیان لشکر کش بطلب عبدالمؤمن فرستادند
او بسرعت برق چهار منزل نموده به سمرقند گردید درین وقت عثمان صحبت یافته آنها باز کس فرستادند که چون
رسیده باشد جز کرد و عبدالمؤمن عثمان مسارعت باز گشت لیکن آهسته آهسته می آمد محمد باقی بدرستی التماس
ضیافت نمود و مهمان بمنزل او رفت و بعد از فراغ طعام در اثنای مجلس تحقیق پیوست که محمد باقی با شارت عبدالمؤمن
در طعام او زهر ساخته بود و حال بر وی منکشف شد و هم در خانه محمد باقی رخت حیات بنقد بسرای جاوید برد

آغاز سال چهل و سوم از جلوس اشرف همایون شب شنبه سیزدهم شعبان سال هزار و شش
هجری بعد از انقضای نه ساعت و یک دقیقه و سی و هفت ثانیه نیر اعظم عطیه بخش عالم به بیت الشرف حمل تحویل نمود
پیشگاه دولت و دولتخانه را آیین بستند و تا نوزده روز شرف هر روز جشنی از امرا جشن آراسته و در چنین ایام سال
آیین بنده و چیزی را که از تقربان و مستعدان درگاه بود بطلب شاهزاده مراد بدکن فرستادند چون بعرض رسید که شاهزاده
شراب بافراط می‌خورد و خانخانان از طرز سلوک او آزرده خاطر شده بجاگیر خود باز گردید لاجرم شاه ابا الحسن بطلب شاهزاده
مستعد سفر دکن فرستاد و زیب مهام آنجا را بخانخانان فرستادند که باز پیش از سابق سپهسالار لشکر باشد و از سوانح این ایام
خواجه اشرف و شیخ حسین نجاری که از ماوراء النهر است در اوراق سابق سمت ذکر یافته که خواجه اشرف نقشبندی
با شیخ یکی از نزد عبدالله خان رخصت شده بود و عبدالله خان در حیات خویش سپهر قریش را با نفائس آن دیار
همراه ساخته بود در اثنای راه خبر شنقار شدن او رسید و سپهر قریش برنگشت و نامه‌ها را بر جناح استعجال خود را
بقندهار رسانیده از آسیب حوادث محفوظ ماندند و درین تاریخ رای بندرامس نسبت وقدسی آستان ناصیه
خدمت نورانی ساخت از آن باز که فتح قلعه باند هو نمود بحکم اشرف بضبط آن ملک اشتغال داشت چون ولایت
باند هو بقبول شاهزاده در آمد ساختند قلعه را الا زمان از آنجا به سپرده روی امید بدرگاه سلیمان جاه نهاد لیاقت منصب
دیوانی بحرف عزت برافراخت نشست حکم شد که او با اتفاق خواجه شمس الدین خوافی اصلاح مهمات نماید و آخر دیوانی
صوبه پنجاب بخواجه تفویض یافت و دیگر ممالک محروسه بعهده کاردانی رای بندرامس حواله شد و درین ولا که بهادر که از
امرای قدیم عبدالله خان بود و یکچندی حکومت دشت و از توران روی امید بقدسی آستان نهاده
زمین بوس دریافت و بخطاب بهادر خانی شرف اختصاص پذیرفت و مقارن این ایام جگت سنگه و یاشم بیگ با دیگر
امرا از کوهستان جمو آمده به دولت کورنش سرافراز شدند و تلوک چند راجه نگرکوت را همراه آورده استشفاع جرائم
او نمودند و از سوانح گشته شدن عبدالمؤمن سلطان است چون عبدالله خان رخت حیات بنقد بسرای جاوید برد تا
اورنگ خان بعزم او سمرقند را محاصره نموده و محمد باقی متحصن شده و لوازم قلعه داری و ثبات قدم
بجای آورد و اورنگ خان کار ناساخته برگردید و توکل نیز بقصد سمرقند آمد و چون عبدالمؤمن نزدیک رسیده بود
شغبان از قلعه بر آمده جنگ کردند و توکل زخمی بدر رفت و بهمان زخم تسلیم شد و بعد از ده روز عبدالمؤمن با شتاب

فرمانروائی در حصار و سمرقند بر تخت سلطنت جلوس کرده محمد باقی را بوکالت پایه برافراخت و قتل بابا کلان را که [illegible]
و بی‌ملاحظه سعی عبد الله خان بود در سپاه اعراق و [illegible] نسبت بود و چون با صاحب وقوف [illegible] اخلاص ورزیت
داشت و دیگر [illegible] عبد المومن از [illegible] ناسور در دل گرفته بود در [illegible] سببی از ذکر آن سببی حقیقت احوال گرفته
نزد عبد المومن خان آورده [illegible] ملک [illegible] را بهر [illegible] ساخت [illegible] اکثر [illegible]
[illegible] را برانداخت و [illegible] قند [illegible] سلطان [illegible] خود [illegible] گوشه نشین بوده
و [illegible] شورش [illegible] گشته [illegible] سلطان را از قلعه [illegible] محاصره نموده آن بیچاره را از
فرود آورده [illegible] بیمار افتاد و روز سوم جان بحق تسلیم کرد و عبد المومن بجانب سمرقند و بخارا برگشت چون [illegible]
[illegible] و چون خلق از ظلم او بجان آمده بودند [illegible] اتفاق نموده [illegible] کمین گاه [illegible] گردیده و او از
ماوراء النهر ملوک طوائف شده و [illegible] آصف خان بفرمان [illegible] از کشمیر آمده بسعادت زمین بوس دریافت و درین سال
[illegible] دکن [illegible] میرزا علی اکبر شاهی مفتوح گردید و قلعه [illegible] که از قلاع مشهور [illegible] است [illegible] دولت
[illegible] سالها [illegible] که بطلب شاهزاده دستوری یافته بود [illegible] آورده [illegible] التماس نموده [illegible]
در آمدن شاهزاده [illegible] و مهمات این صوبه که قریب الاختتام است مشغول [illegible] اگر [illegible]
بصواب قریب [illegible] درین ایام شاه قلیخان از دار الخلافت آمده بدولت کورنش [illegible]
از [illegible] کشمیر فرق عزت برافراخت و در خلال این حال قلعه [illegible] که از قلاع [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] مستحکم و سامان آذوقه بروجه اتم داشت و تسخیر آن بلوازم قلعه گیری از محالات [illegible]
[illegible] و امید [illegible] آورده متحصنان کلید قلعه را با [illegible] سپردند و در سلک [illegible] منتظم گشتند و چون خانخانان [illegible]
شاهزاده [illegible] تمام داشت و قرار ملازمت ایشان [illegible] بشارت داد [illegible] امید [illegible]
درین تاریخ [illegible] پاس فلک اساس ناصیه نورانی ساخت [illegible] چند [illegible] عتاب [illegible] خطاب [illegible]
گشت [illegible] التفاتی شاهزاده نفاق صادق خان [illegible] گناهی خود [illegible] رسانید و چون آثار ندامت
از ناصیه حال او ظاهر بود خاقان کثیر الاحسان پاس تربیت [illegible]
مقارن این ایام قلیج خان نیز خدمت شاهزاده دانیال گران خاطر شده بدرگاه معدلت بارگاه رسید رخصت بار یافت و
از سوانح آمدن منوچهر بیگ ایلچی شاه عباس [illegible] آستان [illegible] الممالک با مکتوب و نفائس [illegible] هندوستان [illegible]
شاه [illegible] آن سلاله دودمان [illegible] نسبت پدر و فرزندی [illegible]
باعزاز و احترام تمام دریافت و منوچهر بیگ را که از [illegible] و مقربان او بود [illegible] اسپ [illegible]
از [illegible] که اکثر [illegible] خواجه عنایت [illegible] بود [illegible]
[illegible] عراق بدرگاه سلاطین پناه فرستاد و درین تاریخ بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت [illegible]
[illegible] خسرو [illegible] یافت و از سوانح معاتب شدن شیخ ابو الفضل [illegible] روزی چند از سعادت [illegible]
[illegible] شیخ مبارک پدرش [illegible] کرده بود [illegible] حضرت خاقانی آراستگی بخشید [illegible]
زینت افزاید [illegible] و بعد از فوت او شیخ ابو الفضل نسخه بسیار نویسانیده [illegible] اجازت [illegible]

... بود و در نظام ... بادشاه اسلام ... داشت و ... حال ... جلال ... بر خاطر ...
عطایا ... گران آمده ... شاهزاده ... را ... داشت و ... نسبت ... ساختند بوده
... خلاف رضا ... ایشان ... و ... مزاج اشرف ایشان از راه انحراف تمام ... فرصت یافته
... نا ملایم ... بعرض رسانیده ... خاطر ... آنچه ... از ... اخلاص
و ... از ... داشت ... در چنین وقتی که خاطر اشرف ... انحراف
... شاهزاده ... از اسباب ... نسبت ... تمام ... یافت ... از
... خود ... ننموده ... نشده ... انتظار فرصت ...
... بعرض رسانیدند ... از فرط خجالت ... گوشه نشین گردید
... دولت ... سعادت کورنش ... اختیار ... باعث خجالت ... و ...
... ماند ... خاقان ... احسان تربیت کرده خویش را ... داشت ... مرحمت ... بار
خجالت ... برآورد ... بیکران اختصاص یافت ... روز ... بود ...

... برده ... نهضت رایات اقبال بفتح دکن و رسیدن بدارالخلافه

اکبرآباد چون ... مرحج ولایت توران ... جلال رسید و از عرائض متصدیان صوبه دکن ... آمدن
... خان ... شاهزاده مراد بخش ... آسانی ... ازدست ... ملک ...
ملک گیری ... چنانچه باید نمی پردازد و از بی پروائی و غفلت او تسخیر ملک دکن در عقده تعویق افتاده
... نزدیک ... شده که خود را ... لاجرم خاقان ممالک ستان از امرای عظام و وزرای ... که ...
خواست که ... فتح ماوراءالنهر یا تسخیر دکن آنچه صلاح دولت ابدقرین دانند بعرض رسانند بعضی رای بر آن قرار گرفت
که ... همت ... تسخیر ممالک توران جولان باید داد و ... کنگاش ... دیدند که چون مهم دکن قریب الاختتام
است ... شاهزاده ... صید نهضت رایات اقبال بدان صوب صواب ترخواهد بود ... خاطر از تسخیر دکن
... فتح ماوراءالنهر ... باید ساخت ... قرار گرفت تا ... بیست
و ... ماه ... مطابق نهم ربیع الآخر سنه هزار و پنجاه ... نهضت موکب جهان کشا بدارالخلافه اکبرآباد اتفاق افتاد
و ... بیگمات و شاهزاده ... در دارالسلطنه لاهور ... آفرین ... خواجه شمس الدین خوافی ...
صوبه پنجاب خلعت امتیاز پوشیده و میر ... منصب بخشیگری ... خدمت کوتوالی مقرر شدند و ... روز
میرابوالقاسم ... آمده سعادت کورنش دریافت و چون موکب اقبال بصوب هندوستان نهضت فرمود ...
عظام بعرض اشرف رسانیدند که تا رایات جهانگشا در صوبه پنجاب ... تسعیر حبوبات ده دوازده ...
... اضافه شده بود اکنون که بصوب هندوستان نهضت واقع شد نرخ غله بآن مرتبه نخواهد ماند و تفاوت ...
خواهد شد اگر آن اضافه را بر رعایا معاف فرمایند ... باعث رفاهیت حال ... خواهد شد خاقان عدالت ...
از کمال مرحمت و ملاطفت بموجب فرمان ... رعایا که ودائع بدائع آفریدگار اند جل سبحانه ازین رحمت عام جان
تازه یافتند ... تاریخ ... فتح قلعه ... از قلاع عظیمه ملک ... خاطر اولیاء دولت گردید

وچون شاهزاده میرزا خانان اسے قلعه تهانه را محاصره فرموده ولشکر فیروزی درے اثر نهایے آن گذشت ... گرفتار گردید
وکفار آن بهانه قلعت آن حصن حصین تعین نموده بسبب ساختگی لشکر نفاق ودو لتخواهی بسیار بجان باسیه ... شاهزاده
ششماه قلعه را اولیاے دولت ابد پیوند مقارن آن ایام قلعه ... گشته نیز مفتوح شد شاهزاده ... رسید ... آن
بجاه عروة آن یقین فرموده بودند ... الله قلعه اسیر ونیز همچنین قلعه ماهور ... تصرف درآمد وتحوالی آن درآمده چون موکب
اقبال از آب سلطان پور گذشت ... بیگ پسر ... آمده سعادت رکاب بوس دریافت ...
زنجیر فیل ... گذرانید وهم درین منزل میرزا شاهرخ ... القران جهان مطاع از صوبه دکن آمده دولت بساط بوس دریافت
وچون ظاهر ... آن ... گرد ... است که ابوسعید ... آنجا بحکم اشرف اساس نهاده بود تشریف
فرمودند وطرح آن پسند خاطر اقدس ... مصالح ... درستی ... سررشته عدالت درست
داده ... ازخاطر ... خاقان ... آن رقم عزل بر صفحه عمل او کشیده ملک احمد را بجاے او
لقب فرمودند وازغایت ... شگفتگی ... عمارات ... تشریف بردند واز سوانح آمدن
حلبی بیگ است ازعراق او در کسب فضائل ومقدمات حکمی پایه بلند داشت ودر بدایت حال شاگردی خواجه فضل
الله کردی وبعد ازان ... میرزا جان ... از فیض نفس آن یگانه روزگار بالا گرفت
در حدت فهم وطلاقت لسان عدیل ونظیر خود ندانست ودران ملک او را علامے ... چون تعریف فضائل وکمالات
او مذکور مجلس بهشت آیین شد مبلغ معتد به ارسال داشته بدرگاه طلب فرمودند درین تاریخ بسعادت کورنش فرق
عزت برافراخت وبانواع نوازش سرفرازے یافت مقارن این ایام میرزا مظفر حسین از قنوج آمده دولت پابوس یافت
ومیر ابوالقاسم نمکین را بحراست قلعه بهکر وحکومت آن ملک رخصت فرمودند وچون موکب اقبال بنواحے تهانیسر رسید
خلق انبوه از برے سلطان کوروکے انجا داد خواه شدند وبعد از تحقیق بظهور پیوست که درین ملک نهایت تظلم و
بیداد از وبفعل آمده حکم شد که هم آنجا از حلق بر کشند که عبرت دیگران شود وچون دارالبرکه حضرت دهلی مورد رایات جهانگشا
گردید وبالتماس بخشی الملکی شیخ فرید بخاری بمنازل که بر ساحل دریاے جون اساس نهاده تشریف فرمودند و
پیشکش ها او بعز قبول مقرون شده وازانجا کشتی سوار بزیارت روضه منوره حضرت جنت آشیانی انار الله برهانه متوجه
شدند وبعد از فراغ زیارت ونیاز مندے ببارگاه اقبال که در بیرون شهر افراخته بودند تشریف بردند وشیخ عبدالوهاب
پسر شیخ محمد بخارے را از لباس درویشی برآورده بمنصب پانصدے وحکومت دهلی اختصاص بخشیدند وچون
براه راست دهلی کم آب نشان میدادند از راه کنار دریاے جون متوجه شدند ودرین راه گاه بکشتی وگاه بر اسپ سوارے
میفرمودند ودر ساعت مسعود میمنت بدار الخلافه آگره نزول اجلال اتفاق افتاد وازانجا که احوال شاهزاده مراد را از
میدادند شیخ ابوالفضل دستورے یافت که بجهت رسیدن او را بملازمت آورد اگرچه نسبت او ازان بابت نبود که
بتقصیر از ملازمت محروم گردد ولیکن چون در ارکان نسبت فتور تمام راه یافته بود وهنوز ازان حجاب قرب برنیامده بود
باین وسیله خواستند که او را از پرده خجالت ... بیرون آورند ودر معنی کرامات آن حضرت بود که اگر در قضیه
شاهزاده او نرسیدے سررشته انتظام آن لشکر ساقط شده بود چنانچه عنقریب در جاے خود نوشته خواهد شد
ومیرزا شاهرخ را علم ونقاره امتیاز بخشیده بکومک لشکر دکن رخصت فرمودند که روزی چند در ولایت مالوه که جاگیر

او در خدمت [illegible] خان [illegible] چون شاهزاده [illegible]
[illegible] سعادت کورنش دریافت
[illegible] بعد از ان [illegible]
[illegible] آستان [illegible] نورانی ساخت [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] استحکام میرزا علی اکبر [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
بهادر ازان قلعه [illegible] در این ایام اقبال طراز میرزا علی بیگ [illegible]
از خدمت شاه عباس [illegible] ایران [illegible] شاهنشاه [illegible]
بعزم تسخیر خراسان [illegible] فرهاد خان [illegible]
[illegible] فرهاد خان [illegible]
[illegible] چون خبر شکست فرهاد خان [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] انتظام از دست داده
[illegible] بخاک هلاک افتاد [illegible] بعد از فتح خراسان [illegible]
[illegible] درگاه سلیمان جاه گردانید [illegible]

وقایع سال چهل و چهارم الهی از ابتداے جلوس روز یک شنبه بیست و سوم شعبان سنه هزار و هشت
آفتاب جهان افروز به برج [illegible] تحویل [illegible] سال چهل و چهارم از جلوس [illegible] قرین خاقان سکندر آیین [illegible]
بهارے [illegible] آغاز شد و [illegible] جشن نوروز شاهزاده سلطان دانیال از اله باس آمده بسعادت آستانبوس
جبین دولت نورانی ساخت [illegible] از زمین [illegible] معتبر [illegible] هندوستان است همراه آورده [illegible] پیشکش پنجم
فیل که در ان ملک [illegible] آورده [illegible] پیشکش گذرانید [illegible] لاله [illegible]
بنگاله فرستاده بود [illegible] لایق سرکار [illegible] نزد امرا باشد به درگاه بیارد و در این تاریخ [illegible] فیل پیشکش
آورده گذرانید و راجه رامچند [illegible] از سعادت خدمت محروم بود بفرق ادب [illegible] دولت
آستانبوس دریافت و آصف خان بفرمان والا از کشمیر بهشت روز آمده بسجود اخلاص فرق دولت نورانی ساخت
و بے اغراق درین یلغار گوے سبقت از شمال [illegible] بود و راجه راج سنگه نیز از دکن آمده بسعادت کورنش سرافرازی [illegible]
و چون راجه [illegible] معتبر ولایت مالوه بود و در گذشت [illegible] بسر او [illegible] امید به درگاه سلاطین پناه نهاد
و خطاب راجگی [illegible] جانشین پدر [illegible] خبر فتح قلعه [illegible] و قلعه [illegible] مسرت افزاے
خاطر اولیاے دولت گشت [illegible] این ایام عرضداشت شیخ ابو الفضل بعرض [illegible] سلطنت
رسید [illegible] چون [illegible] بهادر خان [illegible] راجه علیخان [illegible] استقبال
فرمان و خلعت آمده [illegible]
[illegible] خان [illegible] همراه ساخت [illegible] عرضداشت نموده بود که [illegible] شاهزاده [illegible]

ایشان است چون حکیم ... آرد که معزز شد و وقت آنجا آصف خان را تعلیم ... تمیز ... طرح نموده بود
بخت بیدار ... مراجعت نموده انتقال شاهزاده شاه مراد از جهان فانی
لطف ... سرای بقا بود چون شاهزاده از گرد ... بکام ... آرزو ... عزیمت باز نموده
... دیگر ... در دل ... افزوده بود ... ساخت ... بهجت ... زبان ... کار ...
گشته بود ... جا ... بجمع ... شد ... الغرض ... سالید ... بتعطیل ... با این حال از
... بجا ... انجا ... کرد ... یافت ... اگر ...
... بدرستی ... وقت ... آمدن شیخ ابوالفضل بطلب ... رسیده چون ...
احمد نگر ... داشت ... شد ... که ... عزیمت ... شیخ احمد نگر ...
... کند ... عزیمت ... شاه ... کوچ نموده ... آن ... است ... از ...
چون منزل ... دولت آباد ... واقع است ... افتاده ... حال دیگر ...
شد ... علاج ... میرزا یوسف خان ... اتالیقی ... شاهزاده ... کاه ...
... شیخ ... دیگر ... تنگ ... خراب ... افتاده ... دل ... سر ... نموده ...
... شیخ ... بجاه ... استعجال ... ساخت ... گرد ... بود ... آن
شاهزاده ... رفت ... آن ... شیخ ... آگاه ... ساخت ... بعد ... بجان آفرین سپرد
... ستوه ... میرزا یوسف خان ... دیگر ... صلاح ... دانستند ... مراجعت ... آن ...
... خلاف ... جمهور ... عزیمت ... شاهزاده ... منزل ...
... بجل ... بتاریخ ... ستوه کاهل ... بیاسه ... ارسند ... یافته
... آمده ... شیخ ... خاطر ... داشت ... داد ... الشوبی ... خود ...
... شاهزاده ... کشور ... ارقند ... بکردم ... دست ... خود ... داشت ...
... حسن خلق ... فراهم آورده ... سوار ... بار ... حاجت
... دست ... آنگاه بعزم ... کار ... از آن منزل کوچ نموده ...
... اسپ ... ممالک ... او ... خود ...
... رفت ... ساخت ... دور ... رسید ... از دست برآمد و دیگر
... بنفس ... بصیرت ... قلعه ... مفتوح شد ... رسیدن
شیخ ... خاقان ... عالم ... نوازش فرمود
... روزگار ... اصلاح آن ... هم شد ... چون این خبر
بدار الخلافه رسید ارکان دولت و اعیان سلطنت ... آن ...
چنین ... شیخ ابوالفضل ... مصلحت ملک ... رسانید ...
... آن ... وقت ... شاهزاده ... دیگر ...

آورده بود ایلچیان ایشان از بهارستان که تماشا سید و خشت نستند کو سعی نموده آن پادشاه و ملک تحقیق در حضور با صیت شکی که جلو گرد داده
طلبیده تماشا بقصد سیر اینرو تا ادا و داده و دراین خاطر تمنا آمده و در نوازش ساخت و در خرم دولتی را بعد از حضور سند ...
با دو هزار سوار و دو هزار پیش آن منظر گرانی عالم رفته بود از زنبور بسیار بخش انگریز بنیه در خوب نموده و بعد چون ایام حضرت
باسمعی کارسیب انگلیز رسید و چابجا آن ملک انتظام عصیان پاک شد فرستادن شاهزاده و ناظمی
بضبط ملک دکن چون شاهزاده مراد بخش حیات بقضیت در سری جا دیده تا خت سببی وجود بکلی از شاهزاده
عظام انتظام جنگ را اقبال و سر انجام ممالک مفتوحه و تسخیر دیگر بلاد دکن خاطر خواه صورت نمی بست لاجرم و بساعت مسعود
و زمان محمود شاهزاده والا اقبال سلطان و اقبال بدان صوب دستوری یافت و با نواع نوازش و مراحم مخصوص
و بسته از اسباب سلطنت آنچه بایست وقت بود عنایت شد سیمی بعد سه رخ که خاصه آن حضرت و شاهزاده و تعدید
بود و بیشتر ان اول به دولت و اقبال تشریف برده گرد بخش و او را بر اصلاح کار ایشان فرمود و در همان ایام
راجه اسکندر از بیجاپور با ستان الانگ بعطاف و فوق نهرت بر افراخت از جمله پیشکش او و لیست فیل و بجاه اسپ
گران بها بود و امتعه دیگر از شمار بیرون است و تحفها باسی در درگاه معلی اورده و فاکر و بیشتر فرا ده و بنهانات
فرستاد در فعل از انجمال سید قاسم را جهه ورنگ و دکن باجل طبیعی در گذشت اگرچه نیابت شاه در و قوس بهکل بود
اما بعض از دیگران از و فروتر بود و در هیچ معرکه پشت ننماده و هر جا که ایستاد مانند سد اسکندر بر جا بود و چون
شاهزاده در بنیان تسخیر دکن دستوری یافت و بیت آنجا شد از آنجا استیصال ایشان و دولت آستان بوس
دریافته بود رخصت فرمودند که بوطن خود برگردد و درین هنگام برخوردار پسر عبدالرحمن مرید بیگ بقصد انتقام بجای
پدر در جنگ دولت کشته شده بود با جمعی از بی‌شتافت که چون بهر جا قابو یابد کار پیش با نجام رساند لیکن از انجا که
خود و مال و تجربه با دیده بود و شد از احتیاط بکار نبرده مضطربانه بسرا و تاخت و نقد زندگانی کارسی ساخت و آن
خوک بیشه ضلالت از گزند جان نجات یافته سلامت بدر رفت چون برخوردار سی بتحصیل علم قدم جرأت پیش نهاده بود
معهذا چنین خاصه از و بظهور آمده او را بصاحب و مخاطب ساخته بزندان ادب سپردند و از آنجا که بسا فراخ اشعر پایه عطا
بوزارت کل چون بعرض رسید که آصف خان این خدمت را به راستی و درستی بی شایبه غرض سر میکنند و مهران متعلقان
او دست طمع دراز دارند لاجرم آصف خان را که با کمال وقوف و کاردانی نهایت و راستی و بیشتر شیمه داشت
و شان و شکوه این منصب عالی از ناصیه اخلاصش ظاهر بود و لوا اگرچه وزارت کل برافراختند و او نیز چنانچه شرط
این خدمت است آشنا و بیگانه و دوست و دشمن را بیک نظر دیده قدم از جاده عدالت و نفس الامر بیرون ننهاده
بکار خود استقلال تمام یافت و از سوانح کشته شدن ملک خیر احمد کوتوال لاهور است و تفصیل این اجمال آنکه روزی یکی
از خوردان ناصی را از خلوت طلبیده تحقیق احوال نمود و التماس نمود که چندی از بزرگان واقوام من که در بیرون
حاضرند اگر بحضور طلب دارند با اتفاق آنها آنچه گفتنی باشد بگویم چون آنها بدرون آمدند قدم جرأت و تهور پیش نهاده کنده
کرده استیلای یافته بودند و بجان بر سر خیر احمد رسیدند که منجر بهلاکش از سوانح عجیبی بر آمد و محتمل که دیگران نیز
بدو سی رسانیده باشند و پیش ازان بشورش کشته شد از سوانح جنگ شیر خواجه با دکنیان و متحصن شدن
او در قلعه بیر پیش از رحلت شاهزاده و شیر خواجه با فوجی از بهادران کار طلب بضبط آن سرحد تعیین بود و چون شاهزاده

جهت ایزدی پیوست و موسم باران در میان آمد و [illegible] از ده هزار [illegible] شکست [illegible] عالم
رزم [illegible] بر خواهد [illegible] از سپاه [illegible] و جهت شدت باران و طغیان آب [illegible] سپاه
در رسیدن کمک [illegible] ننموده و جنگ [illegible] در [illegible] افواج [illegible] و جنگ را [illegible] پیش
و [illegible] پیش آمد [illegible] را از آب گذشته [illegible] و از این جهت [illegible] انتظام سپاه [illegible] شده [illegible] شیخ
[illegible] بود و [illegible] پیش آمدند [illegible] جنگ سخت [illegible] اگرچه راجپوتان که [illegible] لشکر [illegible] بودند
قدم همت [illegible] و شجاعت و جلادت داده [illegible] راجه [illegible] و سلطان [illegible] و محمد امین
[illegible] از بهادران [illegible] و دست [illegible] اخلاص جان نثار شدند اما مردم قول [illegible] کار
[illegible] جنگ [illegible] عنان [illegible] بجانب شهر شتافتند و شیخ [illegible] شده [illegible] ساخت و
فوج مقابل [illegible] میدان [illegible] و عنان با [illegible] از فوج [illegible] شده [illegible]
جمعیت [illegible] این فوج [illegible] و دیگر [illegible] رسید لیکن چون کس [illegible] شده بود [illegible] خود [illegible] بجانب
شهر شتافت و چون بهادر الملک ازین جنگ وقوف یافت [illegible] لشکر [illegible] شدن [illegible] شهرت
[illegible] ارکان [illegible] از ده [illegible] را [illegible] ساخته [illegible] رسانید [illegible] جنگ [illegible] شهر در آمده از رسیدن
[illegible] دولت خواهان [illegible] و شهر [illegible] کرده [illegible] محاصره [illegible] خان خانان از اطراف
هجوم آورده محاصره را تنگ ساختند لیکن از انجا که اقبال [illegible] زوال خاقان گیتی ستان همه جا و همه وقت قرین حال
دولتخواهان است کاری از پیش نرفت و چون این خبر بشیخ ابوالفضل رسید خود با جمعیت [illegible] بکمک [illegible] شد
و میرزا علی اکبر شاهی و شیخ عبدالرحمن پسر خود را که با فوجی بدولت آباد فرستاده بود بحضور طلب داشت و دیگر
بندهای پادشاهی که دوران گرد و پیش بودند همه را نزد خود طلبیده و طلبها برسم مساعدت داده [illegible] سپاه قسمت
نموده و باین تدبیر جمعیت فراهم آورده میرزا علی را با فوجی شایسته بطریق منقلا روانه ساخت و چون افواج
بحر امواج بکنار دریای گنگ رسید به نیروی تاییدات ایزدی پایاب گذشتند و مخالفان را که در گمان خود
چنین دریایی درین موسم پایاب نشود [illegible] بکمک تواند رسید از عبور لشکر منصور بیگمان آب شده مقارن این حال
شیخ نیز با مردم عقب پیوسته بی توقف از آب گذشت و [illegible] که در آن حوالی بودند باندک جنگی راه فرار پیش
گرفتند و مخالفان از هیبت شکوه لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده سراسیمه بجانب احمدنگر شتافتند و متحصنان از شهر
برآمده سجدات شکر ایزد متعال بتقدیم رسانیدند نفس الامر آنکه از [illegible] کار بجهت بدشواری کشیده بود [illegible]
چنانکه گوشت اسپ گذرانیدند [illegible] دانه بجهت چاروا [illegible] رسید [illegible] قرار داده که بیرون برآمده جنگ
کنند تا کشته شوند درین وقت خبر آمدن افواج قاهره بلند آوازه شد و متحصنان از گرسنگی جان رهایی یافتند و شیخ
میخواست که پسر خود را با فوجی از بهادران جانفشان در انجا بگذارد و [illegible] خواجه [illegible] و خود [illegible] بودن نموده [illegible]
[illegible] از مردم تازه زور بهمراهی او مقرر فرموده عنان معاودت معطوف نمود و در شاه گره نیز فوجی بکمک او گذاشت
که اگر حاجت افتد بزودی تواند رسید و خود بساحل دریای گنگ لشکرگاه ساخت و مقارن آن حال یک لک
[illegible] خزانه از درگاه رسید و باعث تقویت سپاه شد نهضت موکب گیهان شکوه [illegible]

ولایت مالوه چون ازجرالقلب دولت خواهان از عرض حقیقت که شیخ ... ایالت [illegible] جهان گشا
حضرت نیز رغبت بشاهزاده دانیال که نیابت آن ... دست شور ... یافته از ولایت بجانب ... سرکار ...
مالوه و گجرات ... معمور ... ساختن ولایت مالوه ... بیش ... جهان کشا ساخته شمول اقبال بجانب آنجا
فتح و ظفر را انگیخته ... شاهزاده ... اولیای ... گشته بود ... شاه ... حضرت خاقانی
داشته ... فتح ... مواکب اقبال ... دست ... منظور ... شاهزاده ولی عهد ...
متعلق ... کهیان ... و راجه مانسنگه و شاه قلیخان محرم ... از امرای عظام ... شاهزاده
استیلا ... و حضرت مریم مکانی ... دیگر ... عرض ... شاهزاده ... حقیقی ...
در معاملات ... حضرت ... از ... و بجهت ... آن ... حضرت ... منزل ...
... از ... گرد ... خانخانان ... شیخ ابوالفضل ... درگاه ... شود و در
خلال آن حال ... خان ... راجه مانسنگه بخدمت شاهزاده ...
او بالتماس ... سابق ... قبول ... و ... خود در ملازمت شاهزاده باشد ...
... از ... سنگه ... راجه ... آن ... حضرت ...
... و ... و ... اجل طبیعی ... راجه ... تا ...
راجها و رایان ... آن ... اجل طبیعی ... حضرت ... فرزندان ...
در اطاعت ... سنگه ... بحکومت ...
و ... قلعه ... از ولایت ... حضرت اولیای دولت در آمد و چون موکب ... حضرت ... خان
بهادر خان ... التماس ... ضیافت نمود و ...
... ساخت ... فرمان ... شاهزاده ...
و ... سنگه ... بجانب ... ایام ... خان ... اجل طبیعی ...
ملک ... و چون موکب ... سنگه ... ولایت مالوه ... میرزا ... خود ... سعادت ...
دریافت ... شیخ ابوالفضل و دیگر امرا ... و تفصیل ... احوال ...
... الملک ... قلعه ... بهادر خان ... خود ...
... و ... قلعه ... اگر چه ...
... دولت ... مفتوح ... از ... بهادر خان
... خاطر ... و ... شیخ ... عهد ...
... بهادر خان ... قلعه ... اولیای دولت ... دولت آباد ...
... در ... درگاه شیخ ... آن ... همت ساخت و
بهادر خان از حقیقت آن حال ... الملک ... خان ... حکومت ... از قدیم ... آنها
متعلق ... جانب ... و ...

در عین رعنایی آنکه چون اهل و عیال اکثر مردم در ولایات [illegible] تفرقه خاطر [illegible] رسید و بجانب احمدنگر [illegible] شتافت

و میرزا یوسف خان بصوابدید اولیای دولت متوجه برار شد [illegible] آنها را [illegible] شیخ ابوالفضل [illegible] دولت

کار طلب [illegible] جانبداران و بهادران [illegible] افغانان [illegible] خان و تسخیر احمدنگر شتافت و چون

نهضت عساکر اقبال [illegible] لشکر از اطراف [illegible] شمشیر الملک [illegible]

بجانب احمدنگر متوجه شد و میرزا یوسف خان با دیگر بهادران کار طلب [illegible] و میرزا [illegible]

[illegible] و بیشتر [illegible] از [illegible]

بکار [illegible] بمقتل شمشیر الملک [illegible] زخم [illegible] غالب [illegible] افغانان [illegible]

[illegible] چون عساکر اقبال [illegible] شاهزاده [illegible] اقبال [illegible]

ساعت [illegible] استعجال [illegible] تسخیر احمدنگر [illegible]

[illegible] قلعه اسیر [illegible]

و هنوز این [illegible] شاهزاده [illegible] بمحاصره اسیر [illegible] آن گروه

رحیم العاقبت [illegible] میرزا یوسف خان را [illegible] میرزا یوسف خان و [illegible] شیخ [illegible]

[illegible] شبخون آورده [illegible] ایزد تعالی و تقدس [illegible]

و چون [illegible] روزی چند در ولایت [illegible] توقف

فرمانید و [illegible] عرضداشت شاهزاده رسید مضمون آنکه بهادر باستحکام قلعه و سامان قلعه داری مغرور شده

عذر [illegible] نامسموع [illegible] ظاهر ساخت و هر چند نصایح سعادت [illegible]

بگذشت تا اگر [illegible] تسخیر آسیر مصروف داشته بلوازم محاصره و ترتیب اسباب قلعه گیری [illegible]

[illegible] متوجه تسخیر احمدنگر شوند و بدیگر امور فرصت از دست ندهند که ما خود بدولت و اقبال عزیمت آن صوب فرموده ایم

که اگر آن [illegible] طبیعت از گران خواب غفلت بیدار شده بسعادت خدمت [illegible] محال متعلقه او را باو

مرحمت فرموده مشمول عواطف بیدریغ خواهیم ساخت و اگر باعتقاد قلعه و اعتماد آذوقه سر از ربقه اطاعت و آستان بوسی

باز زند و بر جاده جهالت و ضلالت ثابت قدم باشد افواج قاهره بمحاصره آن پرداخته سزایش در کنار [illegible]

روزگار او خواهند نهاد و خواجه مودود را که از احدیان خاصه بود بنصیحت او رخصت فرمودند و از پی او میران صدر جهان

نیز دستوری یافت و متعاقب او پیشرو خان را فرستادند و هر چند [illegible] او کوشیدند [illegible]

سعادت و نجات او بدایت نمودند سود نداد و از دریافت ملازمت [illegible] و درین چند روز پیکر مقدس

[illegible] پذیرفت و [illegible] بهم رسید و بعنایت ایزد سبحانه بخیر گذشت از ارتفاع رایات منصوره

بفتح قلعه آسیر چون بهادر باعتضاد استحکام قلعه و فزونی آذوقه و لوازم قلعه داری در مقام جهالت و ضلالت

قدم ادبار افشرده سیادت و نقابت پناه بخشی الملکی شیخ فرید با فوجی از بهادران نامدار و مجاهدان عرصه کارزار

بمحاصره قلعه آسیر دستوری یافتند و اسامی آنها برین تفصیل است هاشم بیگ و قرا بیگ ترکمان قاضی حسن

میرزا یوسف باز بهادر اوزبک مقیم خان و بهادر خان افغان و میرزا [illegible] ارلغ بیگ بدخشی رحیم [illegible]

سرحدداران دولت اقبال علاءالدین حسین بگ و ماینت هدو و ... حسین ... خان ملیح ... از پیاده ... اثات با رهدو
و دیگر بهادران نردم جسے و بعد از تعیین افواج موکب فیروزی اتهاج از دریا ... بحر و رفرود ... ملک
و ولایت جاگیر کرده بانکاه اقبال برافراشتند و دران سرزمین جشن نوروزی از آراستگی یافت و قلع سال
چهل و پنجم از جلوس اشرف شب دوشنبه چهارم رمضان سنه هزار و هشت هجری خورشید جهان افروز
بیت الشرف حمل بهیئت تحویل از راسی فی دولت جهل و پنجم الهی بخوشندگی و جهان آرای آغاز شد و دران
صحرای دلکشا چهار روز جشن نوروزی پرداخته روز پنجم رایات اقبال بصوب برهانپور برافراشتند و درین
منزل شیخ ابوالفضل بفرمان جهان مطاع از دکن آمده سعادت شاهنشاهی کورنش دریافت و این بیت بر زبان گوهر
بار گذشت سه فرخنده شبی باید و خوش مهتابی * تا با تو حکایت کنم از هر بابی * در تربیت و حکم فرمود جائ
برهانپور بوده و موکب منصور دار السرور گردید اکثر با این شهر دولت و بهجت و هفت کروه مسافت است
اگرچه شیخ پیشتر محاصره قلعه دستوری یافته بود لیکن از ان فوج بحسب کیفیت محاصره و لطف صورت نمی بست لاجرم
خان اعظم و شیخ ابوالفضل و آصف خان تعیین شدند که باتفاق شیخ فرید در قلعه تعمق نظر فهمیده و سنجیده سرحال را
قسمت نمایند و شیخ فرید را بسرداری آن مردم گذاشته خود متوجه درگاه شوند و حراست ولایت برهانپور و ضبط و
نسق آن عهده کار دانی شیخ ابوالفضل حواله شد و حکم جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که چون ملازمان موکب
منصور چنین بیابانی کشیده اند جمیع قصبات و قریات ولایت برهانپور را از قرار حاصل و محصول در وجه انعام
بندهای درگاه بتفاوت مناصب و مراتب قسمت نمایند و تا رایات ظفر طراز درین حدود سایه گستر باشند محصول
آنرا بانعام خود متصرف گردند و چون بلده برهانپور بورود موکب منصور آراستگی یافت و جمعی از سرداران خاندیس
که خود را ... کشیده بودند از صیت معدلت و مرحمت خاقان ستوده خصال نطاق بندگی و اخلاص بر میان
جان بسته روی امید بآستان نهادند و از سوانح تعیین فرمودن میرزا مظفر حسین بتسخیر قلعه للنگ چون
بعرض رسید که فولاد خان حبشی که از سرداران عمده بهادر بود در پی راے زمیندار آن حدود که در ملک خاندیس
بشجاعت و فزونی جمعیت عدیل و نظیر خود ندارد و با ملک شیر و دیگر حبشیان در ان سرحد فراهم آمده اند بنابران میرزا
مظفر حسین با خواجگی فتح الله بخشی و راے منوهر و میرزا زاهد پسر صادق خان و میر گدائی و میر عبدالحی و دیگر
بهادران دستوری یافتند که اگر بندگی اختیار نماید بنوید خسروانه مستمال ساخته همراه بدرگاه آورند والا
بمحاصره قلعه پرداخته مالش بسزا دهند و پیش از وصول عساکر اقبال فولاد خان حبشی از انها جدا شده روی
اخلاص [illegible] راه سعادت نهاد و در پی راے بمقابله او لشکر کشیده درینوقت مسعود بیگ با صد زنجیر فیل که از دکن
بگجرات بود بفولاد خان پیوست و دولتخواهان تکیه بر اقبال روزافزون نموده بمقابل او شتافتند و بهادران
عرصه فیروزی تردداتی شایسته ظاهر ساختند و در پی راے بزخم کاری راه هزیمت سپرد و غنیمت فراوان
از فیلان و دیگر اجناس تصرف دولتخواهان درآمد و بجان نیم جان کستان آواره دشت [illegible] گردید و فولاد خان
با غنائم این فتح متوجه درگاه شد و از دست آویز چنین خدمتی آبروی دیگر یافت و بمنصب هزاری و جاگیر
معمور کامروا گردید چون میرزا مظفر حسین با خواجگی فتح الله و دیگر بندها بحدود قلعه للنگ رسیدند و میرزا [illegible]

روزے با خواجگی از بهر حاکمان [illegible] رفته سخن پیش بلند شد و میرزا از مطلب [illegible] بر حفاظت
راه شکار رفته و تنگ جو ممکنی باپنچے از مخصوصان خود راه آوارگی سپرده غریب قرا اگر [illegible] میرزا این سگ
بر بهانه تفحص طلب میرزا مردم خود ازین اردو برآورده راه وطن خود پیش گرفت خواجه وقتے بعد آنکه [illegible]
ازین کار دست بر داشت تقاضا میرزا از قصبه گجرات سیر رفت لیکن چون از قبله ور سید خود ازین سعادت تافته بود
و [illegible] آن غربت نیافت و درین راه در پریشانی و بے سامانی افتاد و رفته رفته همراهان جدائی گزیدند و غیر از
چند کسے از خدمتگاران کس نماند ناگزیر در میان سورت و بگلانه لباس قلندرے پوشیده قدم در راه غربت
نهاد و بمقاران آن حال خواجه وکیلے که بطلب او فرستاده بود کسے گرفته و نشان او پرسیده با او ملاقات و تسکین
ساخته بدرگاه آورده و بعد از آن مکافات محبوس شده و همدرین ایام راجه بهرجی زمیندار بگلانه بسعادت
آستانبوسی سرفرازی یافت و خاقان وافر الاحسان آن پسندیده خدمت را بنوازش علم و نقاره اختصاص بخشیده
رخصت ارزانی داشت و چون بهادر بقوت تحصن بخود داد از عالم یا دلیل حرفه مقاومت بسته بحمله تیغ زور و تعصبات
و [illegible] بر کس خواست بیرون قلعه درآمد و بسبب اغراق از حد گذرانیدن نفس بیشتر به بیرون رفته بود و چون مدت
محاصره بامتداد انجامید مردم دست از جان شسته عذر را بے محابا بیرون آمده رفتند اگرچه بعضے از دولتخواهان
لشکر در آن دیدند که چند کس باید گشت تا راه برآمدن مسدود شود و از کثرت هجوم خلق آزادی کسے کند
دولت دائم رسد لیکن خاقان وافر الاحسان از کمال مرحمت و خدا پرستی بر حال آن گروه بیگناه بخشوده حکم
اطلاق زنده اینان فرمودند هر روز خلق انبوه از درون قلعه برآمده و جاے از دیاد دولت ابد قرین میشوند اگرچه
حبوبات ده ساله و بیست ساله در قلعه بهم میرسید اما روغن بخت عزیز بود و صابون بحجت شش لباس مطلق یافته
نمیشد و بعلت تعفن بافراط کشید بهادر والده کلان خود را با پسر بشفاعت زنجیر فیل بدرگاه فرستاده زبان
بخضوع و خشوع و اظهار ندامت کشود که از بخت برگشتگی مصدر چنین گستاخی و سوء ادبی شده ام اکنون
بهراس بقیاس در خاطر راه یافته روے آمدن ندارم و راه نجات گم کرده ام اگر رقم عفو بر صحیفه تقصیرم کشیده یکچندے
بحدیث غائبانه مقرر دارند شاید که رفع واهمه من شود و دست آویز خدمتے بهم رسانیده روئے خجالت بر آستان
سعادت نهم و از فیلان نامے و جواهر نفیس آنچه در خور پیشکش آن حضرت باشد بدرگاه میفرستم و صبیه خود را بحجله
حرم سرا کشاهزاده خسرو سپارم حکم شد که چون پدر او در خدمت ما جان خود را نثار شاهزاده اخلاص ساخته
بنوازش و التفات نسبت باو در خاطر نیست و آمدن او و رفع جمیع تقصیرات مینمایند زنهار که باطن خود را
از توهم پرداخته دست امید بحبل المتین این دولت زند که بانواع مراحم و اقسام عواطف اختصاص خواهد یافت
و قلعه را با ملک موروثی باو ارزانی خواهیم داشت والا عنقریب بکلید همت اولیائے دولت فتح قلعه آسیر میسر
خواهد پذیرفت و او بندامت ابد مبتلا خواهد شد چون والده و پسر او بازگشته بقلعه در آمدند و آنچه حکم شده بود
باو رسید قرار آمدن بخود نیارست داد و بهادران قلعه کشا محاصره را تنگ تر ساخته و در انجام آن مقصد عالی
بیشتر از بیشتر کوشیدند و درین هنگام بمسامع عز و جلال رسید که سید ابراهیم از سرداران عمده خاندیس
بود قلعه فیل و دل را استحکام داده با بسیارے از ابطال رجال قدم در راه نخوت و استکبار نهاده

شیخ ابوالفضل حکم شد که از فوج ... برسد و اگر حاجت به اعانت راجه مان سنگه بود در ... سعادت گرفته ...
در ... و سلیمان ماه ... خسرو ... اختصاص حاصل ... یافت و اگر ... حکم ...
... شیخ ... را بلا ... تعیین فرمود و آن جوان گرفته بشارت سعادت ... اقبال
... دولت و الوان اعلام فتح و فیروزی برافراشته ... سنگه ... لیکن ...
در عرصه کارزار جان نثارت ... سران فتنه ... را ... گرانبار ... سنگه ... گرد آمده و از
سوانح شورش بنگاله و رسیدن ... فیروزی ... عثمان ... راجه مان سنگه در خدمت
شاهزاده و ولیعهد رخصت شده بصوب اجمیر شتافت و ضبط ولایت بنگاله ... فتنه ... متعهد
شده و این بار گران را ... مها سنگه نبیره خود ... بحکومت ... آنجا مقرر فرمود
پرتاب سنگه برادر خود ... از شورش ... و معاونت او ... که عمر ... انتظار
چنین ... اضطرار ... ظاهر ... راجه ... بالشکر گران ...
... مها سنگه و پرتاب سنگه ... و سلوک ... و چندین ... انگاشته
... افزود ... عرصه ... آراستگی یافت و جنگ سخت در پیوست بحسب تقدیر
افغانان غالب آمدند ... بقتل رسید و بعد از آن سانحه ...
و جان ... غنیم ... در این تاریخ ... آنکه والده ماجده خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش باجل طبیعی
رخت حیات ... سرای جاودانی ... و این مصیبت بر خاطر قدسی مظاهر سخت گرانبار ...
... جنازه نعش او را بر دوش ... گرفته قدمی چند بر دوند و بآیین چنگیز ... چهار ضرب ... اگر چه
... درگاه حکم شد که هیچکس درین کار موافقت و متابعت ننماید تا رسیدن حکم بسیاری از مقربان ...
موافقت نموده بودند درین ایام شیخ ابوالفضل بمنصب چهار هزاری شرف امتیاز یافت و صفدر خان نبیره ...
... شیخ بوجود آمده بود بمنصب هزاری سرافراز ساختند و شاهم خان جلایر ... مطابع ...
خود آمده به سعادت آستان بوس فرق عزت برافراخت و در خلال این حال ولایت ناسک مفتوح گردید چون ...
... اختیار شود راجه ... تسلط یافت و شاهزاده دانیال ... راجه ... سنگه و سادات بارهه
بسیاری از بهادران رزم دوست بمدافعه او نامزد فرمود و آن فتنه سرشت بجنگ مبادرت نمود و مجاهدان عرصه
فیروزی ... شجاعت و جانفشانی داده اعلام فتح و نصرت برافراشتند و درین سال خواجه شمس الدین ...
پنجاب باجل طبیعی درگذشت از سوانح توجه فرمودن شاهزاده ولیعهد وارث هفت اقلیم شاه سلیم بصوب الهاباس ...
آن بلند اقبال با جمعیت ... افواج باستیصال رانا تعیین شده و بعد از یکچندی خود ...
نهضت فرمود و آن آشفته ... از کوهستان برآمده چند مواضع را تاخت و چون بهادران لشکر منصور ...
شتافتند ... خود را بشعاب جبال انداخت و حدود و متعلقه او ... عساکر اقبال گردید و بسیاری
از کفار شقاوت آثار به تیغ غازیان عرصه کارزار بر خاک هلاک افتادند زن و فرزند آنها اسیر شد درینوقت خبر
شورش بنگاله و شکست مها سنگه بعرض رسید و راجه مان سنگه که متصدی ضبط بنگاله بود از شاهزاده التماس ...

که اگر سپاه ظفر طراز از این اندازه تحمت فرمایند اطاعت با گردن این فتنه بر نهد و لیکن مراتب ... یافت که از مصلحت ملکی منظور داشته
بر حسب رایت سر شد ... سپاه بهمت عالی کشاد خود فرمود جهانگیر ملازمان ایشان در حوالی اگره بود از آن گذشته بر گنبات ...
از این را تمهید در کار گیری اصفهان و دیگر بلاد ... مشرف شد و صلح ... که بدین ... حال انقضا نمود ... کار
دوران اتحاد را هم آورده بود از دور گرفتند اگرچه بعضی از ارکان دولت حضور ... این غرض که در صدد ... باین کار گرفتند
این مقدمات ... خاقان گیتی ستان جلوه داده اند لیکن خاقان ... از کمال حوصله و بردباری
و رعایت محبت ... اصلاح ... ارباب غرض التفات ننموده شریف سیه خواجه عبدالصمد ... که از ... ملازمان
حضور و محرمان بزم ... بود و از مخلصان فدایی ... و ملازمت شاهزاده بلند اقبال ... قوی ... و شفقت
از زبان عاطفت امیز ... و هدایت ... و از سعادت ملازمت شاهزاده قریب ... مقدمات ...
و بعضان ... این ... شد و نفس الامر آنکه اگر شاهزاده ... بخدمت پدر عالیقدر ... گرفت
و در بیان ... آنکه ... صورت ... لیکن ... آفت ... و قدح
امکان ... غلط ... و چون شاهزاده دانیال ... گماشت از استاد و محاصره ... و اهتمام
علی ... و خاقان گیتی ستان میرزا رستم را ... که شاهزاده ... داده ... کلمه ... گروه
شده که لشکر ظفر اثر رسانند در این وقت خواجگی فتح الله و میرزا ... فتح قلعه ... نموده با ... و دیگر سران ... که از آن
قلعه متحصن بودند سعادت آستان بوس دریافتند فتح قلعه احمدنگر بحسن اقبال خاقان سعود ...
و حسن سعی شاهزاده دانیال چون شاهزاده دانیال با عساکر اقبال اثر به احمدنگر ... آهنگ قلعه ...
از جانشی و ... فراهم آورده ... را استوار ساخت ... ایشان ...
از شاهزاده قول گرفته منتظر فرصت اند که لشکر ظفر اثر ملحق گردند آهنگ خان را از ... راه ... افزوده ...
تأییدات غیبی خود بخود دیران شد و اولیای دولت ابد قرین از آن گریوه گذشته ... معسکر اقبال آراستند
و روز دیگر ... تقسیم شد و چاند بی بی از دانش بهره دانی و از سعادت نصیبه کافی داشت خواست که بعهد و پیمان
قلعه را بسپارد و چیته خان خواجه سرا با چندی از بد اندیشان فتنه سرشت از این ... آگاهی یافته قصد ولی نعمت خود
نموده آن عاقله را ضایع ساخت و باتفاق اعتبار خان و میر صفی و میرزا ... و دیگر متحصنان برج و باره قلعه را استحکام
داده بد انجام ... همت گماشت و بهادران ... از اطراف هجوم آورده محاصره را تنگ ساختند و بلوازم قلعه گیری
از ساباط و نقب پرداخته چند مرتبه نقب بپای قلعه رسانیدند و دیدبانان ... یافته پر کردند و نوبت آخر نقب را به برج قلعه
رسانیده ... و هشتاد من باروت انباشتند و هنگام ... آتش در زدند و بعرض سی درع دیوار بپرید و خرمن حیات
بسیاری از متحصنان بآتش بلا سوخت و چون آن نقب باهتمام میرزا یوسف خان ترتیب یافته بود نخست از جوانان
او جوانان قدم تهور پیش نهاده خود را بدرون قلعه انداختند و قریب هزار و پانصد کس از متحصنان بر خاک هلاک غلطیدند
و بهادر نبیره برهان که بنظام الملکی خطاب داده بودند دستگیر شد و غنیمت فراوان از جواهر و مرصع آلات و طلا آلات
و کتابخانه و غیره متصرف اولیای دولت درآمد و از وضیع و شریف و سوار و پیاده ... اردو بازار ... کسی
نماند که بهره از آن بر نگرفت آنگاه شاهزاده با خانخانان و دیگر سران لشکر ... قلعه درآمده کوس فتح و فیروزی

[illegible] آن [illegible] از کشمیریان [illegible] شان [illegible] و [illegible] سید حسین [illegible]
[illegible] محمد [illegible] اشتهار [illegible] علی [illegible]
[illegible] روز افزون [illegible]
[illegible] رسید [illegible] پادشاهی [illegible] آن ملک [illegible] شد [illegible]
[illegible] آن [illegible] شناخت [illegible]
[illegible] گرفته [illegible] که [illegible] دولت [illegible]
[illegible] به [illegible] آن [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
که [illegible] جوانان کار آمدنی و دران کوهستان [illegible] شده بود
و این [illegible] عجب [illegible] از آن [illegible] قلعه [illegible] درگاه
و تفصیل این اجمال [illegible] داشت [illegible] نسبت کرده [illegible]
[illegible] امارت و [illegible] رسانیده بود [illegible] آموزی این سید زاده گمان دعوات و کرامات [illegible] خود را
بیجین [illegible] ساوات خان گفت که [illegible] و راهنمای تو مقصد [illegible] از خطر
[illegible] رسیده [illegible] اهل بیت اسیر [illegible] خواهم شد [illegible] خواهد بخت
اکنون [illegible] این کار باید کرد [illegible] تائیدات غیبی [illegible] شود
و [illegible] سید محمد حسن که مرد [illegible] اندیش بود [illegible] فرستاد و ده زنجیر فیل [illegible] همراه ساخت [illegible]
[illegible] التماس نموده بود [illegible] و چون [illegible] بوسیله [illegible] رسالت [illegible]
آستانبوسی بود اکنون [illegible] خواری با اوج عزت و کامگاری [illegible] گشته [illegible] روی اقبال از
دولت [illegible] حکم شد که این کار [illegible] درگاه او را این آرزو باشد
[illegible] از پیش سرافراز خواهد شد و در همان دو سه روز [illegible] فرق عزت [illegible]
شیخ پیر محمد حسن [illegible] رسالت نموده جواب برد که سخن [illegible] و نجات او منحصر در آمدن و قلعه سپردن است [illegible]
[illegible] آورده و درین هنگام [illegible] اهل بیت نظام الملک را از احمد نگر به درگاه آورده [illegible] آن حال قلعه آسیر [illegible]
دولت ابد قرین در آمد فتح حصار عالی گڑه به نیروی اقبال روز افزون شاهنشاهی قلعه آسیر [illegible]
کوهی است [illegible] از ارتفاع [illegible] آن کوه دیوار [illegible] کشیده اند نهایت در استحکام [illegible] گڑه گویند [illegible]
[illegible] یک جانب قلعه دامنه کوه واقع شده و [illegible] دیواری از سنگ [illegible] نهاده [illegible] مالی گڑه گویند
و پایان [illegible] موسوم [illegible] طرف کوه [illegible] بجانب جنوب کوهچه ایست که آنرا [illegible] گویند
این کوهچه [illegible] واقع شده [illegible] مالی و پهلوی آن باندک فاصله [illegible] بلند که آنرا کوه [illegible]
[illegible] ارتفاع آن با دیوار قلعه [illegible] راه برآوردن توپ و جای ساختن [illegible]
جانب [illegible] استحکام قلعه [illegible] برافراز کنگره آن [illegible]

برآمده با اقبال همیشه در تسخیر بالاگهات شمیم و روسے زمین بوسی و ظهور فرمودند و از آن جمله بود که سرانجام از محالات گران [illegible]
بالای آن اول شود و کلید اقبال جبین با و شاهے افتتاح آن قبیله سپرده بود چون بهادر بجز کیسه از طعن سلطان [illegible] از
و احوالات [illegible] استحکام قلعه و فزونے آذوقه و اسباب توپ و توار ام قلعه داری مغرور شده و در دولت هر روزی خود [illegible]
بیشتر از خطرات الا ایشان را مغرور در قلعه داشت و وادهم [illegible] ایشان ان نصیحت کرد که بجوم مردم باعث و بادها [illegible]
میشود و درین حالت کشاید فتح ابواب سے همین قدم یکے از بندها ساختہ نرد الظفر شده بدین حصار [illegible] در آن و چون ملت [illegible]
با استعداد و انجامید شیخ ابوالفضل بسرانجام آن خدمت و سورے یافت یکی از مردم درون بشیخ آمده گفت که من راه
نیز با فتگان آن پیاده بر فراز قلعه مالی قران است و چون سخن او از فروغ صدق بهره داشت شیخ دل بهاد و آن کار را شده و مردم را
آگاه ساخت که بهر گاه آواز نقاره و کرنا گوش شما رسد از اطراف خود را به قلعه مالی رسانید تا آنکه در شب بهمن ماه گروه دامان
و برق و رعد و غایت شدت و شورش بود جمعے از مردم خود را بجانب کوه ساین روانه کرده شده و خود عقب فرا ساک
برکاکان با جمعی از جوانان کار طلب از پیے شتافت آخر پاسے از شب چند بے از آن راه بحصار مالی در آمده و دروازه را شکستند
و چون کثیر از راه دروازه درون درست شده و نوبت نبستند و آواز ه شادیانه در مردم قلعه افتاد گران خواب از ایشان گرفته
بدافعه و مقاتله قدم افشردند قریب بصبح شیخ ابوالفضل خود نیز بشتاب گرفت و حصار بیایه نارینے شیخ با جمعے کثیر خود را
بدرون انداختند و مخالفان تاب مقاومت نیاورده شکست شده و بسیار بقلعه آسیر درآمدند و حصار مالی که در حقیقت کلید
قلعه آسیر بود به یمین اقبال روز افزون و حسن سعی شیخ ابوالفضل مفتوح گشت و پشت آسیر متحصنان شکست
در همین ایام بعضے از احمدنگر آمده بدولت زمین بوسی دریافت و عنایات علم و نقاره و جاگیر سرافراز شدند و مقاران این حال
جاجانان نیز از احمدنگر رسیده سجده اخلاص تقدیم رسانیده و بهادر پسر ببها ن را که در کیبان نظام الملک پرورش بوده همراه
آورد و چندے از سرداران خاندیس که همراه کبیر خان پسر بهادر در خدمت دکن بودند دولت بار یافتند از سوانح
برآمدن بهادر خان از قلعه چون حصار مالی گره مفتوح گشت متحصنان از خواب غفلت بیدار گشتند و ر تدبیر کار خود شدند
و بهادر خان کس بدرگاه فرستاده اظهار عجز و زارسے نمود بجهت دلاسای او درام و اس دربار رسید تعین شده او رفته
بعد ما بیم و امید کار پردازے نمود و مقرب خان حبشی را که مدار علیه او بود همراه رام داس بدرگاه فرستاده
التماس نمود که اگر قلعه و ملک به بنده مرحمت شود و برادران و اعمام مرا که محبوس اند حکم نجات فرمایند بفرق سر
بسجود قدسے آستان جبین اخلاص نورانی میسازم و این ضابطه آن ملک نیست که بهر گاه یکے بر مسند حکومت نشست
دیگر برادران و خویشان را محبوس میدارد و دو در بالن سفید سے خانه کنخدا اجتنبوند و با زن و فرزند خود بسر میبرند بالجمله
چون ملتمسات او را مقرب خان معروض داشت در بارگاه جلال لغز قبول مقرون نگشت و حکم شد که اگر بدرگاه آید جان و
ناموس او از آسیب محفوظ خواهد بود و مقرب خان بر فراز قلعه رفته آنچه حکم شده بیان نمود او روز دیگر باز آمده التماس کرد
که امید وار آنست که اکنون خان اعظم و ست او را گرفته بدرگاه والا برد حضرت خاقانی از روسے مرحمت خان اعظم
را باستمالت او فرستادند و بهادر از قلعه برآمده با خان اعظم ملاقات نمود برفاقت او بدرگاه سپهر بارگاه
رسیده دولت زمین بوسی دریافت و دو پسر او با افضلخان و خداوندخان که متصدے مهمات سرکار او بودند
همراه ملازمت نمود و نام و شیخ فرید بخشی حکم شد که در خانه خود چشم بند نگاه دارد و تاریخ چهارم بهمن جشن وزن قمرے انجمن [illegible]

حرکت بتسخیر قلعه آسیر و تسخیر بهت خانان کهنان حسب مرتبت قلعه آسیر در رفعت و متانت بود و استحکام و وفور
آذوقه و بسیاری توپ و کثرت آلات قتال بے نظیر بے مثال بهت و سامان آذوقه بحدی شده بود که فرصت
اگر مدت محاصره بدو سه سال کشد هیچ جهت حاجت نیفتد از آنجا که دولت ابد پیوند بادشاهی افزون بود آنکه از سپاه
قلعه گیری یک روز درین کار استاده مرکب اقبال نمود آن حضرت بفتح آن چنین قلعه ... عزیمت بادشاهی ...
و هر چند مردم چه ها بے حیل بیگانه ... که در قلعه ... هم رسیده ... از خصال ...
چهره ... کار نجات رسیده که ... کسی ... شتافتند ... خاطر ...
ولیکن ... کار رفت و چشم قلعه هجوم آورد ... نگاه ... برفت ... آن حضرت بنظر همی
برخاست ... قلعه را عنایت نمایند بهادر را از عنایت ... ازین دل بهادر این کار ... تا آنکه روزی ...
از هجوم آورده ... که آب را ... اضطرار و بیچارگی بدرگاه شتافته استاده
استانبوس و ... بادشاه ... بیش هجوم گشت ... بعد از ... خان ... که مردم متحصنان قلعه
از ... که دیگر ... از ... در انجام ... خاطر اشرف از ... شفقت
و شیخ ابوالفضل حکم شد که بگرد قلعه ... تنگ محاصره نماید ... ممکن ... شیخ ... از روی
اخلاص ... بعد از ضبط و تنسیق ... و استحکام کارها نوشتهای ... مردم قلعه
فرستاده هر کدام ... خاطر ... بعد از گفت و شنود بسیار پیغام گذار زنده کرد از
بهادر ... قلعه بنام ... و بهادر بگیرند تا مردم ... حرام نمکی نکنند و فرمان قضا
در باب جان و ناموس و مال متحصنان قلعه مشتمل بر نوید امن از بارگاه جلال صادر شود تا آنرا خط آزادی ساخته زنده
با جمعیت خاطر و اطمینان قلب ... امید بدرگاه گیتی پناه شتابند ... بهادر ... نوشتها استادگی کرده
دید که ... میسر نشود ناگزیر نوشتها بمهر خود سپرد و مضمونی که فرمان التماس نموده بودند با آن نوشتها
نزد شیخ ابوالفضل فرستادند و شیخ بر سر دروازه نشسته مردم را در زینهار خود گرفتند و در عرض چهار روز چندین هزار کس
با اهل و عیال و اسباب و مال از قلعه فرود آمده راه سلامت پیش گرفتند روز پنجم اختیار خان حبشی و الغ خان و مرجان و ...
پسران یاقوت سلطانی فرود آمدند او از غلامان سلطان بهادر گجراتی بود و بعد از فوت سلطان بهادر با آنجا
آمده و از آن تاریخ تا حال قلعه حواله او بود و چندین پسر داشت و هر پسری بیکی از لوازم قلعه داری منسوب
و درین آخرها خود نابینا شده بود و همان روزی که خبر سپردن قلعه باو رسید ودیعت حیات سپارد و دو فرزند او نیکو
که هر کدام دولت باین سلسله نسبت داد و روزگار از آن برگشت دیگر زندگی گردن نمی‌یابست فی الفور افیون خورده هر کجا
... بعد از آن شیخ عبدالصمد پسر خود را با جمعی بدرون قلعه متصرف شدند و متحصنان قلعه کلید را سپرده بیرون آمدند
از اعمام و برادران و فرزندان بهادر پنجاه و سه نفر محبوس بودند حسب الحکم آنها را از حبس مخلد نجات بخشیده روانه درگاه
نمودند و بر اوقات اقبال نامه شریف حکم شد که آنها را با جمیع عمدهای و اعیان دولت بهادر بنظر اشرف در آورده
و همان خلعتهای درخور عنایت فرموده هر کدام را بیکی از بندها سپردند که تیمار احوال او نموده آسوده نگاه دارند ...
و جهانگیر عنایت شود و غیاث بیگ با عمله بیوتات دستوری یافت که برفراز قلعه شتافته ضبط خزائن و کارخانجات

از آنجا بسبب فتح قلعه شهرت یافت مرحمتی نزد عادل خان و مسعود حبشی فرستادند که بیاق خانه قطب الملک حسن احمد
را نزد ملک عنبر فرستاده حکم فرمودند که اگر دنیاداران دکن راه عبودیت سپرده لوازم دولتخواهی بجا آورند پیشکش لایق
میرسانیده باشند بعهده و قلعهٔ ایشان از سپاه عساکر اقبال و صدمات افواج جلال محفوظ خواهند بود والا آنچه دیگران
دیده اند از سوانح این ربیعت این سال فوت میرزا جانی بیگ حاکم تته است ولایت سلیم النفس نیکذات بود و استعداد
بود و شعر را نیکو میگفت و از موسیقی بهره تمام داشت نشست و برخاست با بزرگان بود و طبیعتش بهنگ پسی
راغب گشت و رفته رفته بنشه شراب شد و از باده پرستی گران خواب عدم افتاد و بخاقان واقع الاحسان ملک او را
بنابانه او میرزا غازی مرحمت فرمود و فرمان مرحمت آمیز با خلعت خاصه ارسال داشته پرسش و دلجوئی بسیار
نمود و هم درین تاریخ حکیم مصری با جل طبیعی درگذشت چون راجو دیگر فتنه جویان دکن با بیرشاه علی عم میرزا نظام الملک
را دست آویز شورش و فتنه ساخته از هر طرف غبار فتنه مرتفع ساخته بودند خانخانان بصوب احمدنگر و شیخ ابو الفضل
و شیخ ابو الفضل را علم و نقاره و اسپ و خلعت مرحمت نموده با فوجی بجانب ناسک رخصت فرمودند رای رایسنگه را با جمعی
دیگر از امرای بهوج و هاشم بیگ و بولک و لنگ خان و مقیم خان و فولاد خان حبشی و کامل الملک و جمعی از بندها
همراه شیخ تعیین نموده خاقان منصور بتماشای قلعه آسیر شتافته و بتفصیل سرکرده عنان معاودت بشهر
برهانپور معطوف داشت و از سوانح اقبال سزا یافتن افغانان ملک بنگاله و در داستان گذشته مرقوم گشته که جمعی
از شورش طلبان بسرعثمان را دست آویز فتنه ساخته فوج دولتخواهان را شکست داده و میرعبدالرزاق معموری
که بخشی آن لشکر بود بدست مخالفان افتاد چون این اخبار موحش بعرض شاهزاده ولیعهد وارث ملک صفت اقلیم سلطان سلیم
رسید استیصال آنها را او دوقت خود انداخته بصوب دیار شرقی نهضت فرمودند و خود بسعادت در الهآباد توقف گزیده
راجه مانسنگه که صاحب صوبه بنگاله بود بدان صوب تعیین فرمودند و در شیرپور عطای با مخالفان تقابل اتفاق افتاد
و از جانبین تابوه ساخته در برابر یکدیگر صف آرا گشتند و با آنکه بتاریخ غرهٔ اسفندارمذ ماه الهی آتش قتال اشتعال یافت
و میامن اقبال روزافزون فیلی که در پیش فوج غنیم بود دلیر و شیر شده بفوج خود روی آورد تا فوت و باعث ویرانی
مخالفان شد و سنگ تفرقه در جمعیت مفسدان افتاد و بسیاری علف تیغ انتقام گردیدند و در وقتیکه افغانان بجنگ سوار
میشدند میرعبدالرزاق را بر فیلی انداخته بیکی از افغانان را موکل داشته بودند اگر نقش برخلاف مراد نشیند کار میر را
بانجام رسانند قضا را در اثنای زد و خورد دستی بآن افغان رسید و فوت او سبب حیات میر شد و در وقتیکه
مخالفان شکست خورده راه هزیمت پیش گرفتند مردم راجه را شناخته با طوق و زنجیر نزد راجه آوردند و درینمعنی زنده یافتن
میر فتح دوم بود و درین تاریخ حسن نام پسر میرزا شاهرخ از خدمت پدر فرار نموده راه آوارگی سپرد از سوانح آمدن شاهزاده
والاتبار بدرگاه خاقان بلند اقبال چون قلعهٔ احمدنگر مفتوح گشت فرمان مرحمت عنوان بخرصدور یافت که آن والاگهر احمدنگر
را بمیرزا شاهرخ و دیگر بندها سپرده متوجه درگاه والا شود در ینولا بدولت زمینبوس فرق سعادت نورانی ساخته بگونا گون
نوازش سرافرازی یافت قلعهٔ آسیر با خزانه روپیه و دام و فراوان اجناس بانعام شاهزاده مرحمت شد و ملک خاندیس
را بآن نونهال چمن سعادت عنایت نموده داندیس نام فرمودند درینولا خبر فوت دولتخان لودی رسید که در احمدنگر
فوت شده از شجاعت و سرداری و تدبیر بهره واسعی و نصیبهٔ کافی داشت در اوایل حال با خانخانان بسر برده همراه

ازبکان منتشر باسے بارباران ... و رعیت پروری عالی جاه دران سیاحت چنانچه ... اعلام و درمیان الملک که گو رشته ... مقرر ...
راجپوتان لازم بود رساخته یکایک ... گذاشته بود منتشر آمده و قلع و قمع در گذشت و دوران ... محمد خان ...
محمد خان را بر ... فتحی ... رسیده در روز ... صوبه دکن سرعت ... آورد ...
بهادر خان ... معزول گشت ... شاهزاده ... ترتیب ... گرفته و از سوانح ...
بجانب صوبه ناسک و ... آن ... و درین روز خواجه ملک علی ... خدمت ... معزول شده بود باز
بهادر خان ... یافت و درین تاریخ بهادر خان را با ... قلعه گوالیار فرستادند که نظربند باشد از سوانح
... میر جمال الدین حسین ... عادل خان ... صبیه خود را بخدمت شاهزاده ...
... یافت آغاز سال چهل و ششم از جلوس مقدس اشرف ...
... بیستم رمضان المبارک ... روز ... اتفاق افتاد و سال چهل و ششم ... جلوس ...
... بسیار ... اقامت ... از انعامات ... و لطائف ...
... آراسته ... و نثار و پیشکش ... تاریخ هشتم ...
... یافت و درهم ... تاتار بیگ ... اتالیقی شاهزاده سلطان خرم خلعت ...
... خواجه و میرزا علی اکبر شاهی ... صوبه دکن ... خدمات شایسته شده بود ... علم و نقاره ...
... میرزا یوسف خان حسب الحکم بدرگاه آمده دولت آستان بوسی دریافت ... گجرات ...
... بود ... جگناته ... بمنصب پنجهزاری ... عزت برافراخت میر خواجه ... سلطان خواجه بمنصب
... از سوانح شکست یافتن بهادر خان گیلانی بصواب دید خانخانان او در صوبه ...
... جمعیت ... عنبر حبشی ... بسیاری از حبشی و دکنی ... چون ... استعداد و کم جمعیت بود با اندک ...
... ازانچه با خود داشت از اسپ و فیل و یراق و سامان همه را گیرانید شکست او باعث ... کار عنبر ...
... فتح ... احوال او ... آمد روز ... شاهزاده دانیال جشن بادشاهانه آراسته به نثار و پیشکش ...
... جواهر گران بها که در فتح قلعه احمدنگر غنیمت ... بنظر همایون درآورد و بالتماس آن گوهر درج خلافت میرزا مظفر حسین
... میرزا ... اسباب ... از زندان ... نجات یافتند ... میرزا علی ... ایران را حکم ...
... سوار ... منتظر باشند که چون ایلچی درگاه با ایشان ملحق شود باتفاق متوجه مقصد گردند از سوانح بنگاله آنکه چون
راجه مان سنگه بر اعداے دولت ظفر یافت ... عثمان ... افغانان ... روزگار ...
... آن خلاب ... راجه ... رعیت و آبادانی ملک گماشته
... استقلال ... شجاع ... معصوم خان ... قتلو ... دیگر ... از مخالفان جدائی گزیده نزد
راجه آمدند و فیلی چند با دیگر ... پیشکش گذرانیدند و ... بهادر قلماق ... گرفته نزد راجه آمد و آن
... آشوب پاک شد درین تاریخ ... راجه رام چند ...
... بهارت چند را اتالیق ... از سوانح ... علامی شیخ ابوالفضل بدفع فتنه ... علی ...
... شیخ ابوالفضل را از ضبط صوبه ناسک بازگردانید و بدفع فتنه ... علی ... بودند ...

در همین ایام کار در محاصره مستحکم قلعه احمدنگر است تا آگاه خبر رسید که قلعه را بهادر نظام الملک و عزیز ابراهیم عادل شاه بهادر که والی بیجاپور است آمده اگر چه
نظام الملک را در عهد سلطنت برادر نفرت گشته وی را مقید داشت لیکن به خاطر آن حضرت و بر او بارها و پناه یافته و از آن جمله است محصوران قلعه
این سعد بهادر است که در ساحت عرصه و قلعه دو دانسته است او بدانستن ساختن و تسخیر ملا عنبر ایشان و ملی رو دادگر بیجا رسیده در کنار آب
گنگ بیجاپور رسیده و بهر تقریب رسیدن بهادر الملک و بهمراه ابوالفضل که سپه سالار بود و یوسف خان با مردم از ده و جماعت خانان و دیگر بندهای که
با مرد بودند تسخیر ایشان شده در ین تاریخ قلعه که التماس آن عظم قلاع دکن است مفتوح شده سعادت خان دکنی آنرا از دست
داشت چون خواجگی فتح الله را انتفویض شد او از سعادت سرشتی و نیک اختری بندگی و دولتخواهی اختیار نموده قلعه
بخواجگی فتح الله سپرد و در عنوان خاقان و افراد اعیان مبلغ و دو لکه مهر که بیست لکه روپیه باشد در جو شاهزاده دانیال مرحمت
فرمودند از سوانح که از شایستگی شدن علیمردان بهادر است و شرح این ماجرا آنکه سردار صوبه که نشان الیه مقرر بود چون سرحد
ملک ماحب الیها داشت و انگاه در پی آن سپه آمده دریا را با جمعی خبر شکست بهادر خان کیلانی شنوده بغداد آورده لشکر
فرستاد بر سر دشمن تا شده بی محابا برسر بسرعت و چون جمعیت او بسیار بود و اکثر از همراهان را توفیق
جانفشانی نصیب شده و با اندک زده و خورد روی در راه هزیمت نهاد آن شیر مرد پای همت قائم داشته از جای خود بجنبید
و با وجود هزاره بیک دستگیر شده از علیمردان مشهور است که در مجالس و محافل هر گاه تقریب این سخن میگفت که فتح خدا داده است لیکن
در هر صورت میدان از دست نباید خواه فتح شود خواه نقش بر خلاف مراد نشیند من میدان را نگذاشتم و تا بود چنین کرد
مجمل القصه چون علیمردان بهادر دستگیر شد و در صوبه ناسک غبار فتنه و آشوب مرتفع گشت شیخ ابوالفضل خواهش
میرزا رستم را بدان صوب تعیین نماید او راضی نشد ناگزیر عبدالرحمن پسر خود را بهادر الملک و شیر خواجه و دیگر بندها به خدمت
رخصت فرمود از سوانح گشته شدن ومند اسس پسر رام داس کچواهه در هنگامی که حضرت موکب اقبال بصوب دکن انعطاف
انتهاء عالی رخصت پدر در محال جاگیر پدر پسانه تا آزار رعایا و زیر دستان پیدا ساخت و از مال پدر و غیره هر چه در هر جا یافت متصرف
شده بطالت روزگار بسر برد ناگزیر حسب الالتماس رام داس حکم شد که شاه قلیخان محرم او را روانه درگاه سازد شاه قلیخان
یکی از مردم خود را بخدمت فرستاد و آن بی اعتدال بجنگ و درشتی پیش آمد و چون وقت ناگزیر در رسیده بود به شمشیر
شجاعان بیجان آفرین سپرد رام داس از شنیدن این خبر بیدل و بیطاقتی بسیار ظاهر ساخت خاقان مهربان دل شده
پرورش نموده بیاتشخانه او تشریف ارزانی فرموده و بمرهم التفات چاره گر آمد ارتفاع رایات جهانگشای
بدار الخلافه آگره همگی همت جهانکشا مصروف و معطوف بران بود که بعد از فتح قلعه آسیر و احمدنگر بقیه ولایت
نظام الملک از خس و خار ارباب عصیان پاک ساخته تسخیر تمامی نجات و قلاع را بمردم کار استحکام داده در هر صوبه
یکی از امرای عظام با فوج شایسته گذاشته بعد از آن اگر عادلخان و قطب الملک لوازم اطاعت و فرمان برداری
و مراسم دولتخواهی و خدمتگاری بتقدیم رسانیده احکام شاهنشاهی را چنانچه شرط بندگیست پاس دارند ملک
آنها از بیم سپاه عساکر اقبال محفوظ مانند و الا نهضت رایات جهانگشا بدان صوب اتفاق افتد در ینوقت عرضداشت
دنیاداران دکن مشتمل بر عجز و زاری بنظر رسید و جمعی که در محفل همایون راه سخن داشتند رفتن آگره را بخدمت
وجه اهم نمودند و بتاریخ یازدهم اردی بهشت ماه کوچ شد روز دیگر میرزا شاهرخ حسب الحکم از احمدنگر آمده دولت بار یافت
خواجگی محمد حسین بکاول بیگی بمنصب هزاری سرافراز گشت او برادر خرد قاسم خان میر بحر است در راستی و درستی

عدیل و النظیر عزیمت ... بنیابت اعتماد دولا خدمت ... گشته چون صوبه گجرات بخان اعظم مرحمت شده و از دیم
به اورا بحکومت ولایت جوناگده پایه عزت افزود و حقیقت وجود ندید حسن بیگ شیخ عمری که از ضبط صوبه بنگش تعیین
است منصب دو هزار را بالید سی سرافراز رسے یافت درین تاریخ بحقیقت شیخ ابوالفضل بسبب تحریر فیل پا مثال تالحد سلیم
رخصت فرموده بود و از کنار آب نربده شاهزاده سلطان دانیال را مشمول انواع نوازش و اقسام مراحم ساخته بر جانبو
خدمت انعطاف از راسے فرمود و میرزا شاهرخ و میرزا رستم و میرزا یوسف خان و یوسف سبب حسین خان تکریه
و میر ... عبدالرحمن بیگ و مسعود خان حبشی و بسیار سے از بندگان را با سه هزار سوار از ابالی بدخشان در خدمت آن
نونهال گلشن خلافت مقرر نمود بعد رسیدن القلعه ترنبک که از قلاع حصین ولایت احمدنگر است و سرچشمه آب گنگ در میان آن
و اقعست تصرف اولیاسے دولت قاهره در آمد آنها سعادت خان حبشی در تصرف داشت چون بندگی اعتبار
نموده بد دولتخواهان پیوست و قلعگانگه را سپرد و جمعی از بندگان درگاه را بر سر قلعه ترنبک بر به ... حصین با نیز بازد
تحویلیل که بمیرزا زان داشت ... پیکش نمود ... آن سپاه با استحکام قلعه و سامان از لوازم آنجا بجا بایده ... اعتماد
در اوایل آمده قلعه را متصرف شد از سوانح فیروزی با فتن شیخ عبدالرحمن و دیگر بندهاسے بالفتان و تفصیل
این اجمال آنکه چون شیخ ابوالفضل پسر خود شیخ عبدالرحمن را با شیر خواجه و دیگر دولتخواهان بصوب تلنگانه فرستاده
بنا سے فرهاد خان و دیگر غلامان حبشی بجنگ آنها نامزد کرد و دولتخواهان افواج آراسته قدم همت پیش نهادند شیخ
عبدالرحمن با جمعی از بهادران در غول استاد و شیر خواجه و بابا بهادر و یعقوب بیگ و باقیخان و خواجه و میر حاج و جنیدی
در فوج هراول رزم طلب گشتند همچنین جوانغار و برانغار طرح ترتیب داده از دریاسے گنگ عبور نمودند و از آنطرف
عنبر جیو و فرهاد خان و منصور و دیگر سپاه نخبت حنیا عساکر ادبار مآثر ترتیب داده برابر آمدند روز یکشنبه ششم
خرداد هنگام زوال که در معنی زوال ارباب ضلال و نکال بود آتش جنگ شد و از جانبین ترددات بپایه
ظهور رسید و بعد از زد و خورد بسیار و کشش و کوشش بشمار نسیم فتح و فیروزی بر اعلام نصرت انجام دولتخواهان وزید
و مخالفان برگشته روزگار روی بوادی فرار نهادند قریب چهار صد کس از مخالفان بقتل رسید و انچه زنده بدرفتند
از حساب و شمار بیرون است فیلان فوج مخالف با غنیمت فراوان بتصرف اولیاسے دولت در آمد درین جنگ اگر چه اکثر
بندها توفیق ترددات شایسته یافتند لیکن شیر خواجه و بهادر الملک و حمید خان جوهر شمشیر خود را بیشتر ساختند و با آنکه غنیم
از پنجهزار سوار افزون بود و بهادران لشکر منصور همگی سه هزار بیش نبودند بعنایت ایزد سبحانه که همه جا و همه وقت قرین حال
دولتخواهان است چنین فتحی نصیب شد از سوانح بدخشان آنکه همایون نام شخصی خود را پسر میرزا سلیمان وانموده در کوهستان
بدخشان روزگار بسر می برد و میرزا بدیع الزمان همشیره زاده آن حضرت پسر خواجه حسن نقشبندی با فوجی از حصار آمده
با او جنگ کرد و چون خود را از منتسبان این درگاه میگرفت اعلام فتح و فیروزی بر افراخت و همایون بقتل رسید و میرزا
بدیع الزمان سکه و خطبه بنام نامی آن حضرت کرده عرضداشت مشتمل بر عذر تقصیرات گذشته و کم خدمتی بپایه سریر
سلیمانی ارسال داشت و آن حضرت فرستاده او را بانواع نوازش سرافراز ساخته رخصت مراجعت فرمودند درینولا
حسن بیگ شکر الهی خویش خانخانان را باجل طبیعی ودیعت حیات سپرد در شانزدهم تیر ساحل دریاسے چنبل معسکر
همایون گشت و چون ایام برسات و هنگام جوش و خروش آب بود و کشتی نداشت روزی چند در گذشتن توقف

واقع شده بعد از آنکه آب روی بکمی نهاده و پایاب فیل رسید بصعوبت بسیار چنانچه [illegible] عبور اتفاق افتاد سوم امرداد [illegible] قلعه
[illegible] معسکر اقبال گشت و آن حضرت با جمعی از نزدیکان خاص [illegible] قلعه تشریف فرموده [illegible]
[illegible] آمده بود بلوازم ضیافت و نثار و پیشکش [illegible] سعادت جاوید اندوخت و شب [illegible]
بار دولت تشریف آوردند و درین روز شاه قلیخان محرم و رستم خان از آگره آمده دولت زمین بوس [illegible]
فرو نشستن شعله شورش راجو است و تفصیل این اجمال آنکه چون [illegible] صوبه [illegible] آن فتنه سرشت ابواب
شورش مفتوح گردانیده و ولایت [illegible] بتصرف آورده و بسیاری از [illegible] فتنه انگیز برگرد او فراهم
آمدند و چون [illegible] احمدنگر [illegible] کار بر گردید [illegible] دولت آباد [illegible]
حضرت شد شیخ ابوالفضل از فرط اخلاص و کاردانی [illegible] اقبال روز افزون [illegible] همت گماشت و میر [illegible]
و وفادار خان و میر [illegible] جمعی از بندها [illegible] اجمال [illegible] و آن فتنه سرشت را از آمدن شیخ [illegible] نجات از محاربت
و شیخ بدان حدود پیوسته در ضبط ملک و دلاسای رعیت [illegible] ولایت مساعی جمیله بتقدیم رسانید
چون خبر رسید که راجو در حدود دولت آباد شتافته شیخ [illegible] را در [illegible] گذاشته جریده بدان سو روی همت
نهاد و آن شوریده بخت تاب مقاومت نیاورده خود را از کوه کشید و در آنجا نیز نتوانست پا قایم کرد بجانب ناسک
آواره شد و درین ولا از آنجا [illegible] بحوالی احمدنگر آمده با خانخانان ابواب آشنایی و رسل و رسایل مفتوح گردانید
خانخانان خواست که بگرمی خوی و چرب زبانی او را بدست آورد و او از درستی بخت [illegible] پسر کلان خود را با برادر [illegible]
بیمار را بیشتر فرستاد و تا از سواد پیشانی حقیقت باطن او دریافته آنگاه بملاقات شتابد خانخانان آنها را در قلعه احمدنگر
محبوس ساخته جمعی را بقصد گرفتن دانکو تعیین فرمود و خود نیز از پی روان شد و او از معنی آگاه شده جریده بدر رفت
پنجاه زنجیر فیل با فراوان مال و اسباب غنیمت اندوختند و آن تباه سرشت نزد [illegible] علی رفت و او از کوتاه اندیشی
دانکو را گرفته مقید ساخت چون موکب اقبال [illegible] نزول اجلال فرمود قلیچ خان از دار الخلافه آگره رسید سعادت
زمین بوس دریافت

درآمدن رایات جلال بدار الخلافت آگره

تاریخ بیستم امرداد معموره دار السرور
فتح پور از ورود موکب منصور رونق و بها پذیرفت چون ساعت درآمدن دار الخلافه سی و یکم ماه مذکور اختیار شده بود
ناگزیر روزی چند در عمارت فتحپور توقف اتفاق افتاد [illegible] بیست و هشتم [illegible] هشت کوچ [illegible]
مقام طی شد و بتاریخ سی و یکم امرداد بساعت مسعود مختار دار الخلافه آگره بقدوم اقبال لزوم رونق جاوید یافت
و درین روز زین خان کوکلتاش [illegible] اخلاص جبین سعادت نورانی ساخت از افراط شراب
بیمار [illegible] ضعیف و نزار شده بود و خاقان مهربان دل با اقسام عاطفت و مرحمت پرسش و دلجویی فرموده
[illegible] خاطر ناتوان او گردیدند و از پیشکشهای آن رکن السلطنه [illegible] مقبول افتاد درین ولا عرایض [illegible]
دکن بمسامع جلال رسید که راجو سیاه رو که بجانب ناسک رخت آوارگی کشیده بود باز برگشته بتاخت و تاراج
پرگنات حوالی دولت آباد پرداخت و شیخ ابوالفضل که بر سر حوض قتلو فرود آمده بود بقصد او روان شد و در موضع
[illegible] وقت فرود آمدن اردو لشکر مخالف نمودار شد و با آنکه افواج ترتیب نیافته بود شیخ بدفع اعدای دولت همت
گماشت و باندک زد و خوردی آن کم فرصت قرار بر فرار اختیار نموده آواره دشت هزیمت گردید و بهمین دستور

سنبها. نوبت آن بی سعادت خطاب دار گرفته و هربار جمعی را بکشتن داده و ملک او بار بر جری روزگار [illegible]
مخصوص با این قوم جنگ و گریز می‌ورزد است که الحال باصطلاح اهل دکن بیدسکر است که مشهور است از سوانح مشهور [illegible]
تلنگانه است و شرح این ماجرا آنکه چون شیر خواجه و شیخ عبدالرحمان غنیم را شکست داده آن ملک را متصرف آورده
بهادر را ملک و جمعی خان و بابا زبهادر را با فوجی در آن صوبه گذاشته مقرر ساخته عنبر حبشی قابو جسته با سپاهی
از حبشی و دکنی با ایشان برسر دو لشکر آن مشتافت و بنده‌های جان نثار از غایت شجاعت و اقتدار کثرت مخالف را بنظر
همت در نیاورده و در رزم طلب گشتند و چون به نوبت اعیانی شکست بر بندها بی درنگ افتاد و بابا زبهادر و جمعی خان
دستگیر شده ملک تلنگانه متصرف عنبر شود در آمد را جوبار فوج آراسته برسر آن دو سپه شیخ آمده در آن [illegible]
بسر بردم خود و با جنود فوج ساخته بقابل غنیم فرستاده و جنگ عظیم در پیوست و نزدیک بود که آن بی سعادت دستگیر
گشته و چون شب در رسید غنیم را منهزم ساخته به اردو معاودت نمودند و غنیم فراوان متصرف مجاهدان گرحه فیروزی
افتاد و دو زنجیر فیل و اسپ از غنایم بدست آمد و چون عنبر حبشی ملک تلنگانه را متصرف شد [illegible] و علی مرادخان را
با فوجی بسرکردگی خواجه ابوالحسن [illegible] از احمدنگر برآمد کار صاحب را منظور داشته بدان سو شتافت و میرزا
علی بیگ اکبرشاهی و سادات بارهه و فرزندان حسن خان میانه و برادران کنبش بهادر و چندی دیگر از بندها
بمقابل او کوچ گذاشت بتاریخ ششم مهر ماه زنجان روی بعیت حیات سپرد و حضرت خاقانی بار بندهای او را
مراحم بسیار [illegible] و دلجویی فرمودند پسرکلان او را بمنصب [illegible] سرافرازی بخشیدند و بتاریخ ششم آبان ماه
جشن وزن شمسی انجمن افروز گشت و بدستور معهود در منزل حضرت مریم مکانی آن گرانبار دولت را به زر و از دو چیز وزن
کردند و مستحقان بکام دل رسیدند درینوقت راجه راجسنگه از گوالیار آمده بسجود قدسی آستان جبین جاذبیت
نورانی ساخت و شیخ حسین بتولیت مزار متبرک خواجه معین الدین چشتی فرق عزت برافراخت او خود را از نسل
خواجه میگفت و دران ایام که حضرت خاقانی هرسال یکمرتبه بزیارت آن روضه متبرکه تشریف می‌بردند بنا بر از
سلوک نا ملایم و ستم بر یکی از فقرا و گوشه نشینان و مجاوران آن بقعه شریفه داد خواهی نمودند چون تظلم و
بیداد او معروض بارگاه عدالت شد خدمت تولیت آن مزار فایض الانوار به دیگری مقرر داشته او را محبوس
زندان ادب فرمودند درینولا مرحمت شاهنشاهی شامل حال او گشت و از قید برآورده باز بدستور قدیم منصب
تولیت آن مزار متبرکه بعهده او شد درین تاریخ رای رایسنگه بهورتیه حسب الحکم از دکن آمده دولت زمین بوس
دریافت چون دلپت پسر او ملک پدر را متصرف شده بخود سری و بی آزرمی روزگار بسر می‌برد او را از دکن
طلبیده بتنبیه و تادیب آن بی سعادت رخصت فرمودند و از آمدن رای رایسنگه او نتوانست در انجا بود
و التماس رفتن درگاه نموده بوسیله مقربان بساط عزت رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده فرمان طلب صادر شد
و آن متهور دولت را نجات نامه خود دانسته روی امید بدرگاه والا نهاد درینولا قلیچ خان بصاحب صوبگی پنجاب
سرفرازی یافت حکومت کابل و ضبط افغانستان ستارکی را ضمیمه آن مرحمت فرمودند بتاریخ بیست و دهم
۱۰۲۵ھ شاه قلیخان محرم مسافر ملک بقا گشت در شجاعت و سرداری یگانه روزگار بود درین دولت ابد پیوند مصدر خدمات
شایسته شده و بوالایایه امارت رسیده بود درین تاریخ قلعه انبه جوکا متصرف دولتخواهان در آمد و در بیست و ششم

ایشان با میرزا یوسف خان بود در دخیل و ولایت مهمات بعهده [illegible] دست جنگ [illegible] قرب انجمن [illegible] گشت و
صلاح نمودن امرا با سپاه علی جوان را [illegible] رفته و اشرف بدرالملک و در جنگ تلنگانه [illegible] ازین [illegible]
بنجه تقدیر گشته [illegible] شاه علی [illegible] را در میان [illegible] صلاح [illegible] وقت منظور داشته [illegible]
[illegible] گشت با نهاد [illegible] علی مردان بهادر میرزا [illegible] را که در قید [illegible] بود رها ساخته [illegible] ازین [illegible]
اطاعت و فرمان [illegible] شاه بود [illegible] گرفته خبر رسید [illegible] شیخ ابوالفضل [illegible]
صلاح اندیشی نمود و عبارت شاه اکبرنامه که در [illegible] صدق [illegible] شعر [illegible] تاریخ [illegible] الهی سنه
پانزده جلوس [illegible] سال گذشته حقیقت [illegible] شیخ ظاهر شود [illegible] چون عهد و
پیمان بمیان آمد [illegible] درگاه [illegible] نجات یافته [illegible] خاطر [illegible] افواج
قاهره جمع ساخته بفراهم آوردن سپاه [illegible] تربیت اسباب [illegible] و تنخواه آن [illegible] را
با بهادرالملک [illegible] دیگر [illegible] جاگیر [illegible] تلنگانه ضبط آن حدود دستوری داده و شیخ
ابوالفضل میرزا رستم و راجه سورج سنگه و مقیم خان و راجه بکرماجیت و میرزا علی بیگ [illegible] و جمعی دیگر را
همراه گرفته دفع فتنه راجو و استیصال آن وجهه همت ساخت و [illegible]
استدعا [illegible] التماس گوشه نشینی و ترک تعلقات نمود و آن حضرت گشاده پیشانی اورا رخصت فرمودند
و بخدمت شاهزاده عالم و عالمیان به اله اباس رفته ملازمت اختیار نمود و بتاریخ بیست و چهارم دی شاهزاده
دانیال را از صبیه خانخانان فرزندی بعالم وجود آمد و شیخ ابوالفضل به برهانپور رسیده شاهزاده را ملازمت کرده
مصطفی [illegible] از درگاه [illegible] و اسپ [illegible] بجهت شیخ و دیگری بجهت شیخ عبدالرحمن آورده سرگرم مراحم [illegible] ساخت
در [illegible] آن بیست [illegible] دیگر بجهت شیخ از درگاه رسید و ملا محمد خان [illegible] دولتخان بود [illegible] شورش جنون
لباس حیات چاک زده سر بصحرای عدم نهاد و چون شیخ ابوالفضل بخدمت شاهزاده پیوست از افسردگی خاطر و
آزردگی که از طرز سلوک همگنان داشت التماس رخصت بدرگاه سپهر اشتباه نمود و شاهزاده در گرداوری
خاطر و دلجوئی او توجه فرموده بدفع شورش راجو دستوری دادند و چون از شهر برآمد هم در منزل آن بندهٔ شایسته
خدمت تشریف بردند و جیغه خاصه و فیل نامی مرحمت فرمودند آغاز سال چهل و هفتم الهی از جلوس
ابد پیوند شب پنجشنبه بیست و ششم رمضان هزار و ده هجری بعد از انقضای بیست ساعت و چهل و دو دقیقه
آفتاب جهانتاب دولت بحرم حمل بفروغ خویش نورآگین ساخت و سال چهل و هفتم از سلطنت خاقان گیتی ستان
بمبارکی و خرمی آغاز شد و بدستور معهود در دولتخانه را آیین بستند تا روز شرف هر روز جشنی آراستگی یافت و امرای
عظام بلوازم نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوختند از سوانح تعین افواج قاهره باستیصال باسو
مقهور چون از عرائض منهیان صوبه پنجاب بوضوح پیوست که باسو نواحی پرگنه پتهان را تاخته بسیاری از رعایا
زمینداران را کوچانیده بموضع مو که جای بودن آن مقهور است برده و رسید از کوه جبون نیز بشورش و فساد
برداشته بعضی از مواضع پرگنه ظفروال و پرگنه بهلول پور را که جاگیر حسن بیگ شیخ عمری است تعرض رسانیده
و حسن بیگ از [illegible] به قصد تنبیه و تادیب او آمده تاج خان نیز بجانب پتهان شتافته لاجرم خواجه سلیمان را

عبودیت بجا نیکو [illegible] مجاب بطراز ساخته فرمان باسم قلیج خان شرف صدور یافت که چون قلیج را با جمعی از مردم
خود بصوب [illegible] تعیین نماید و [illegible] سلیمان مقرر شد که سزاوار [illegible] شود و حسن بیگ شیخ
عمری و تاج خان و احمد بیگ خان و دیگر منصب داران تعینات آن صوبه را کمک قلیج خان سازند و درین
تاریخ [illegible] شیخ ابوالفضل عنایت شود و مولانا شیخ ابوالخیر برادر او فرمودند که بمشار الیه رساند و از سوانح [illegible]
دوران آنکه چون عبدالله خان [illegible] عبدالمؤمن [illegible] بخارا [illegible] شاه عباس
[illegible] ایران قابو یافته [illegible] خراسان [illegible] خان [illegible] عبدالله خان [illegible] باقی خان
و [illegible] محمد که در خراسان بودند با شاه جنگ سخت کرده [illegible] بقتل رسید [illegible] شکست خورد
و شاه عباس ولایت خراسان را متصرف گشته [illegible] دولت ساخت و باقی خان [illegible] عطف
عنان نموده [illegible] محمد [illegible] قندهار [illegible] افتاده بدست مردم شاه بیگ خان گرفتار گشت
و چون [illegible] سلطنت باشد [illegible] باقی خان را بجمعیت [illegible] خطبه و سکه بنام او کردند
[illegible] تا شکسته [illegible] میدان [illegible] ملازمت
پیش آمده ملک خود را از صدمات افواج او محافظت نمود و باقی خان در نواحی سمرقند و بخارا [illegible] جهان
از ولی محمد خان برادر خود [illegible] و شاه عباس از خراسان بدار الملک اصفهان شتافته سال دیگر با لشکر
بسیار بقصد تسخیر بلخ رایت شوکت و اقتدار برافراشت با سپاه گران آمده در برابر بلخ عسکر آراست و چون سلطنت
باقی خان هنوز استقرار و استمرار شایسته نیافته بود علاج در جنگ صف ندیده و پشت بشهر بلخ داده خندق در پیش حفر نموده
در برابر لشکر شاه خیمه گاه ساخت اگرچه لشکر قزلباش بهمان چستی و چالاکی دست بکار بردند ظن غالب آنکه اوزبک تاب
نیاورده راه هزیمت سپردی چون اردوی قزلباشیه بغایت گران بود و مدت محاصره و تقابل بامتداد انجامید
گرانی و عسرت در لشکر شاه بهم رسید و چارپایان بسیاری سقط شد و اصلاح و التجا [illegible] دست از آن کار
باز داشته بصوب خراسان عنان عطف نمود و درین هنگام عرضداشت شاهزاده سلطان دانیال رسید مبنی بر التماس
رای رایان بجهت خدمات دکن تعیین نوجی برسر کدهه زمینداران آنجا خود را فرمان شد که چون رای رایان جاگیردار
نواحی ملک کدهه است رای جهان آرا چنان اقتضا فرموده که خدمت مذکور بآن عمدة السلطنة تفویض فرمائیم و بعد
از آنکه خاطر از ضبط آن حدود واپرداخت خود را بملازمت آن فرزند رساند و نیز حکم شد که اگر صلاح و صواب دید آن فرزند
مطابق حکم باشد فی الفور نشانی برای رایان فرستند که برین موجب عمل نماید و اگر بالفعل و را بجهت خدمات صوبه
دکن ضروری داند قلمی نماید که بهیچ چیز مقید نباشد و بخدمت آن فرزند شتابد و بهمین مضمون فرمان جهان مطاع
باسم رای رایان شرف صدور یافت و درین نوروز شادمان و عبدالله [illegible] خان اعظم هر کدامی به منصب
هزاری سرافراز شدند و ده راس اسپ بخانخانان مرحمت فرموده حواله وکیل او کردند که بمشار الیه رساند محمد قلی ترکمان
حاکم کشمیر بمنصب هزاری پانصدی ذات و ششصد سوار ممتاز گشت و بجز بیگ بمنصب هفتصدی و سیصد و پنجاه
سوار مرحمت شد درین سال سرمای عظیم در کشمیر شد چنانچه جمیع کوهای کشمیر [illegible] کول [illegible] و درین
تاریخ عیدل برق انداز عرضداشت شاهزاده ولیعهد را مشتمل مبارکباد نوروز آورده دولت باریافت مرقوم بود

که این مرید با اخلاص متوجه ملازمت گردید حاجات و گفتنی مراعات حسب ضمیر اراده داشت که این تحویل [illegible] با پیاده و [illegible]
باید لیکن چون ساعت ملازمت نزدیک بود و تاکید [illegible] شد [illegible] مستوجب آستان [illegible] گشت و این بیت
صحیفهٔ اخلاص نوشته بود [illegible] رهان کس ای فلک [illegible] بار [illegible] از جهان سیر [illegible] انتظار [illegible] در همین عمل
اسپ [illegible] شاهزاده دانیال مرحمت شد و مصحوب خواجه عبداللطیف فرستاده شد دانیال میرزا یوسف خان و رحیم قلی [illegible] خانخانان
از [illegible] سعادت استانبوس دریافته میرزا [illegible] اعظم منصب [illegible] سرافراز شده و با آنکه از [illegible] مال و
عبدالله خان [illegible] کلانتر بود چون شراب با فراط میخورد [illegible] شده بود بخدمت [illegible] رسیده و آن حضرت او را از [illegible]
[illegible] احوال [illegible] در منصب [illegible] او [illegible] در باب او تغافل فرمودند
[illegible] اتفاقی [illegible] از خواب غفلت [illegible] بخدمت [illegible] و آن حضرت [illegible]
عنایت آمده او را [illegible] بمنصب [illegible] سرافرازی بخشیده شد و از سوانح کشته شدن جمیل بیگ پسر تاج خان است تفصیل
این [illegible] اجمال آنکه چون تاج خان [illegible] مشهور دستوری یافت بفراهم آمدن کمک [illegible]
[illegible] تهانه [illegible] جایی که بجهت تهانه قرار داده بودند [illegible]
[illegible] مردم او [illegible] جمیل بیگ از غایت جرأت و
جلادت تاب نیاورده با چندی از [illegible] مقابل خویش تاخت [illegible] از اعیان لشکر مخالف [illegible]
[illegible] از مفسدان [illegible] قرار [illegible] داده راه آوارگی سپردند [illegible] فوج دیگر از دو جانب
دیگر [illegible] حمله آوردند و جنگ سخت [illegible] جمیل بیگ کارنامهای شجاعت ظاهر ساخته زخمهای کاری [illegible] جان نثار
گشت و با پنجاه کس از ملازمان [illegible] بمرتبهٔ شهادت رسید [illegible] پسر خانجهان بمنصب [illegible]
و سیصد سوار و اسلام قلی برادر شاه قلیخان محرم بمنصب پانصدی و یکصد و پنجاه سوار سرافراز شدند محمد قلی ترکمان [illegible]
مرحمت فرمودند [illegible] بیگ [illegible] راس اسپ از [illegible] برسم پیشکش فرستاده بود مقبول افتاد [illegible] پسر صادق خان از دکن آمده
ملازمت نمود شیخ ابوالفضل بمنصب [illegible] هزاری بلند پایگی یافت در [illegible] عرضداشت شاهزاده سلطان دانیال رسید که پسر
شاه علی در حوالی احمدنگر بترتیب اسباب شورش و فساد مشغول است و عنبر جیو سه ماه پیش گذشته بجانب ولایت بیدر رفته
بود که از ملک برید حاکم آنجا چیزی تواند بدست آورد ملک برید از [illegible] برآشفته فوجی [illegible] ابراهیم نامی بمقابل فرستاد
در [illegible] بیدر جنگ عظیم شد و ابراهیم بقتل رسید و چهارده زنجیر فیل با سایر اسباب حشمت بدست عنبر افتاد و [illegible]
[illegible] از انجا [illegible] با مردم قطب الملک جنگ نمود غالب آمد و بیست و نه زنجیر فیل غنیمت افتاد و [illegible]
[illegible] شایسته [illegible] تلنکانه عطف عنان نمود [illegible] تاب مقاومت نیاورده [illegible] تحصن جست
[illegible] سپاه بجهت بعضی از رجال [illegible] آورده فوجی از مردم خود [illegible] برار فرستاد و ملک برید نیز صلاح وقت
در موافقت او دانسته مبلغی برسم مدد خرج نزد او ارسال داشته در صلح زده و اکنون نزدیکست که با پسر شاه علی پیوسته غبار
فتنه [illegible] مرتفع گرداند بنابرین مقرر شد که شیخ ابوالفضل با فوجی از بندهای درگاه جالناپور و آن نواحی شتابد
و این ملک را [illegible] ضبط ولایت برار و پاتهری و تلنکانه در استیصال پسر شاه علی و عنبر جیو بعهدهٔ خانخانان مقرر
داشت و خدمت احمدنگر و دفع راجو [illegible] دیگر مفسدان بشیخ ابوالفضل تفویض یافت و جمعی از منصبداران که در

بازگشت رایات اقبال شاهزاده ... فرستاده شد ... بیگ خانخانان ... خدمت حضور روانه
عالیمقدار بحکم پدر بزرگوار از تهانه اتاوه به الهباس ... چهارشنبه سلخ اسفندارمذ ماه الهی سنه چهل و هفت جلوس کوکبه اقبال شاهزاده عالیمقدار
معاودت بالهباس متوجه عزت پدر بزرگوار رسید و خاقان ستوده خصال از ... وصول خبر ... شاهزاده بلند اقبال جوانی از سر گرفت خاطر
مسرت پیرای آن حضرت از شوق دیدار صحبت آثار قرة العین خلافت آسا ... و مسعی از فتنه سازان
بنگاله رسید از آمدن شاهزاده ... از محالات ... ناکامی شکفته و چون موکب گیهان شکوه بظفه
اتاوه فرود ... سعادت ارزانی فرمود منافقان فتنه سرشت که پیش آمدن شاهزاده را باعث رفتن کار خود میدانستند
کثرت سپاه و فزونی لشکر که در جلو رایات شاهزاده والی عهد فراهم آمده بود بکنایه و تصریح معروض داشته وحشت افزای
خاطر مقدس ... ظاهر ساختند ... مسموعه ... تیره ... تخمیر ... فطرت بنیان شرف صدور یافت
که آمدن آن فرزند با این روش پسندیده نیست دیگر قاعده نبود که فرزند با لشکر و حشم و خیل و خدم بخانه پدر آید اگر مطلب
ملازمت و عرض ... سپاه بود ... اولی باید که مردم خود را بمحال جاگیر آنها رخصت فرموده بجریده بخدمت شتابد
و اگر ... توهمی باقی است و از جانب ما مطمئن خاطر نشده مناسب آنکه عنان معاودت بالهباس معطوف دارد
هرگاه ... توهم ... از چهره خاطر آن فرزند زدوده شود بملازمت بشتابد چون این منشور سعادت بشاهزاده
بلند اقبال رسید ... و اندیشه مند گشت ... پیش آمدن و نه دل بازگشتن در اتاوه توقف فرموده عرضداشت مصحوب
میر صدر جهان که پیش ازین بعالی مرتبه صدارت خاقان گیتی ستان اختصاص یافت و در ... ملازمت شاهزاده
والاقدر ... بود ارسال فرمودند مضمون آنکه این مرید با خلاص با جان و جهان اشتیاق و آرزومند احرام کعبه مقصود
میخواست ... سعادت آستانبوس دریابد اتفاقاً در اتاوه فرمان رسید که قدم جرأت پیش نهاده بار یافتن
سعادت نماید عجب که اخلاص این نیازمند در باطن آن حضرت کارگر نشده ... فتنه سرشت ... را در حق بنده
چنین بدگمان ساختند و روزی چند این مرید را از سعادت خدمت محروم داشتند امید که صدق باطن این نیازمند در
مرآت ... مظاهر ... افکند و غرض از فرستادن میر صدر جهان که راستی ... خاطر نشین حضرت است آنکه
بر همه ... احوال این مرید دریافته بی شائبه تکلف معروض دارد و روزی چند در اتاوه توقف فرموده بتاریخ
... ماه ... بهشت عنان مراجعت بصوب الهباس معطوف داشتند مقارن آن فرمان صادر شد که صوبجات
وار ... بآن فرزند مرحمت فرموده ایم کسان خود فرستاده متصرف گردد و براجه مان سنگه فرمان شد که آن ولایت را
بوکلای درة التاج خلافت و شهریاری سپرده خود متوجه درگاه شود لیکن شاهزاده بلند اقبال صلاح دولت در فرستادن
لشکر بدان صوب ندیده عذرهای معقول معروض داشته در عهده توقف افکندند درین هنگام که موکب منصور شاهزاده
والاقدر متوجه دارالخلافه بود جمعی از منافقان هرزه درا که پیوسته حرفهای ناملائم از جانب آن قرة العین خلافت بعرض
میرسانیدند قالب تهی ساخته بودند از جمله جعفر بیگ که بخطاب آصف خانی و منصب دیوانی اختصاص داشت از بیم هرزه درائی
و بیهوده گوئی ... بتلخ ... چون آماده بجاگیر او تنخواه بود یکی از نوکران خود را با لعل گرانبها پوشیده و پنهان
برسم پیشکش فرستاده و معهذا تا موکب اقبال شاهزاده عالیان در اتاوه نزول سعادت داشت از فرط بیم و هراس
دوشب متصل در یک مقام خواب نکرد [illegible] چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی ✤ و بعد از آنکه تخت سلطنت و اورنگ

خلافت بجلوس جهان افروز جهانگیرے آرایستگی یافت آن سبکسر عزائم عرصهٔ بے اسپی گمان زندگی بخود نداشت در شاهنشاه
جرم بخشش عذر پذیر گردیدهٔ اے از ابر دستے نیاورده بود بدستور عهد حضرت عرش آشیانی بمناصب عالی و مراتب ارجمند بجمع میں
گشت و آنچه در عهد او مکارشته بود مراحم ملوک رسش ظاهر ساخته تسلی بخش خاطر شوریده گشته بدینها گنجی و از توابع بانجا
چون شاهزاده ملک کرپاس در بلدهٔ فاخرهٔ آگره پاس نزول سعادت ارزانے فرمود جمیع از مفسدان فتنه سرشت که در مجلس
بهشت آئین راه سخن داشتند حرفها‌ے ناملائم از جانب آن زبدهٔ الملوک خلافت نما بکنایه و صریح معروض داشته اندکی
راے سعادت را متوهم نگاه ساختند که شاهزاده خود را بادشاه گردانیده وگاهے بخود که بلازبان خود خطاب خانے و سلطانے
بخشیده وگاه بعرض میرسانیدند که سکه بنام خود زده مجملاً هر روز بلطیفهٔ وحشت افزاے خاطر قدسے مظاهر شده وآن
حضرت از فرط حوصله و کم التفات کمتر اظهار آزردگی و شورش میفرمودند الحق درمیان این دو بزرگ نسبت پدر و فرزندی
بود بلکه سلسلهٔ عشق و محبت در رابطهٔ یعقوب و یوسف درمیان بود و درین تاریخ فرمان بنام راجه‌ے راجپوتان صادر شد که باین طور
بزودی جند برسد که بنگاله را ساخته در ضبط آن کوشد و اهتمام شایستگی بتقدیم رساند خان اعظم میرزا کوکه بمنصب هفت هزاری
ذات و شش هزار سوار سرافراز گردید هاشم خان بمنصب هزاری و یا تصدی اینجا از یافت شیخ دولت بختیار را منصب
دو هزاری عنایت شد در همین ایام شاه بیگ خان حاکم قندهار بتقبیل آستان اشرف گذشت و بخدمت طوی شاهزاده خسرو
حکم شد که سعید خان و شیخ عبدالله خان و میر صدر جهان مبلغ یک لک روپیه ساچق بمنزل خان اعظم برند در همین ایام هزار
روپیه بانعام شیخ ابوالفضل مرحمت شد پسران میرزا یوسف خان بسعادت زمین بوس اختصاص یافته در خور شایستگی
خویش بمنصبهاے لائق سرافراز گشتند چون بعرض رسید که از بیداد حکام رعایاے کابل پریشان احوال گردیده‌اند خاطر
شده اند خاقان دادگر رعیت پرور رعایا و مزارعان آن ملک را منظور مرحمت مخصوص داشته حاصل یکساله تمام
ولایت کابل را بخشید حکم شد که دیوانیان عظام تا هشت سال هر سال هشت یک مال کابل را تخفیف داده بجاگیر تنخواه نمایند
منصب شمس الدین حسین پسر خان اعظم که بحکومت ملک گجرات اختصاص یافت از اصل و اضافه دو هزاری مقرر شد
چون درین ولا خبر رسید که خداوندخان حبشی با فوجے از مقهوران در سرکار پاتهری و پالم غبار فتنه برانگیخته سپهسالار
راجه سورج سنگه و غزنین خان جالورے را با جمعے از بندها بدفع آنها نامزد فرموده و مجاهدان عرصهٔ اقبال گرم و چسپان
شتافته فوج غنیم را شکستند و آنحدود از آسیب رخنه گران ملک بامنیت و آرایش گرایید و از سوانح ظفر یافتن میرزا
ایرج و شکست عنبر مقهور چون خبر رسید که عنبر سوخته اختر با لشکرے از باطل ستیزان سیاه بخت افواج آراسته بطرف
تلنگانه شتافت و میر میرک تصدی که در قصبهٔ نانده بود تاب مقاومت نیاورده بموضع جهرسے رفت و شیر خواجه خود را بدو
رسانیده در جهرسے پا قایم کرده اند و مخالفان منوجه شده تا حوالی جهرسے آمده اند و نوشته‌هاے شیر خواجه و میر تصدی
پے در پے رسید که اگر کومک با فوجے نرسد با این مردم تاب جنگ آنها ندارم خانخانان میرزا ایرج را با دیگر منصبداران
بدفع آن سیاه بخت نامزد فرمود و میرزا ایرج با سپاه منصور بشیر خواجه و میر تصدی پیوسته بدفع اعداے دولت
همت گماشتند عنبر از این آگهی بجانب قندهار رفت و از آنجا بطرف تلنگانه روانه شد درین اثنا فرهاد حبشی با دو سه هزار سوار
آماده بعنبر ملحق گشت و مجاهدان عرصهٔ فیروزی قدم همت پیش نهاده بعزم رزم مخالفان شتافتند در حوالی نانده خبر
رسید که غنیم در استعداد جنگ است میرزا ایرج بترتیب افواج پرداخته در قول خود با نامیان خانخانان و چندی از

خصب دریای ... از گرفت میرزا ... سورج سنگ بهادر ... شیخ ... سیف ... کند ... گردید ... اسپ ... سال
دریای ... راگهو ... رای ... در سال ... میرزا ... شیخ محمد رحیم ... شیخ محمود ... شجاعت خان ... بیر
این حسین شیخ ابوالفتح ... شیخ مصطفی ... خان بودند ... اختیار خان محمود شیر خان ... الغ ... مصطفی
... افغان ... مردان بهادر ... گرد ... شده ... امواج ... رسید ... داده ... میرزا ... تعلیم سپاهیان
... پیش ... میرزا ... لشکر ... بخت ... جنگ ... رسید ... شده ... بسیاری
... گردید ... شد ... سپاهیان ... جانستان ... شده
کار ... شجاعت ظاهر ساختند ... داد مردی ... دادند ... اقبال ... بحال ... ان
جان ... سر ... تعلیم ... اولیای ... ساخت ... بسیار ... تیغ و تیر ...
... دولت خواهان ... افغانان ... العاقبت ناکام ... هزیمت و فرار نهادند درین جنگ
... از ... امواج میرزا ... شده ... نهیب ... ساخته ... اسپ ... آن ... گر
... جهانگیر ... یافته ... غنیمت ... مستغرق ... بدست ... عالم ... میرزا ...
بیست زنجیر فیل ... افغانان ... دولت خواهان ... ... جلال ... رسید ... ارسال ...
... جنگ ... خدمات شایسته ... بوده بودند ... مناصب ... عزت ... عنایت
... شاهزاده ... رسید ... اسپ ... اسپان ... مصطفی ... عالم ...
... میرزا ... شیخ ابوالفضل ... شده بود ... سرافرازی گشت ... زنجیر فیل ...
... بدست ... افتاده بود ... زنجیر ... بالفعل ... درگاه ... ساخت ... زنجیر دیگر ...
... درگاه سعادت ... بنظر ... گذراند ... فتح قلعه ... تفصیل این اجمال آنکه ... حسین ...
... از ... قلعه ... راجه ... پاتکوت ... مشهور ... زمینداران ...
... از ... پاتکوت ... فراهم آمده ... گرد ... هزار
پیاده ... و پانصد ... اقبال روز افزون خاقان گیتی ستان فتح ... نصیب اولیای
دولت ... هزیمت خورده ... شب ... آن ... جلال ... رسید و ... رسم
... پاتکوت ... دولتخواهان ... نصرت ... عرضداشت ... بنگاله ... جبار
... مضمون آنکه چون راجه باسو ... ولایت ... کسان ... زمینداران ...
صاحب جمعیت بود ... فرستاده ... بندگی ... فرمان پذیری ... فرمود ... اختیار ... خواهی
... درین اثنا خبر رسید که جلال ... بسیاری از ... رجال فراهم آورده ... بسیاری
از اموال سوداگران و متوطنین ... تاراج ... راجه ... خواجه باقر انصاری ... گهات ...
مهاسنگه فرستاد که ... شورش را ... نشاند ... خبر رسید که قاضی مومن ... دریایه ...
بسیار فراهم آورده ... فتنه ... برانگیخته ... تاراج ... مهاسنگه ... جلال ...
سال ... دریای ... پیش ... بر پیاده ... و پانصد سوار ... مهاسنگه ... رسید ... سیف

فرصت یافته چون کناره بنیاد دراه برآمده سوار دشوار بود و قریب صد کس غرقاب بحر فنا گشتند و دیگر بهادران کار طلب فوج
تلنگ تعین ساخته بودند تیغ برق مثال آتش و عرض حیات مخالفان تیره روزگار زدند و آن برگشته بخت راه هزیمت پیموده
آواره دشت ادبار گشت بهاسنگه خاطر از کار او وا پرداخته بجای فوقانی موهن گهرت که دور آن بیه دولت و رکنار آب از
کوهی قلعه ساخته نشسته بود توجه گردید اگرچه لشکر منصور از یکطرف آب نمایان شدند از جانب دیگر هم در اسپ پایانی ...
بهادران افتاده راه فرار پیش گرفت و عیال خود را در کشتی انداخته بطرف دیگر آواره شد بهادر و بهاسنگه با لعد سوار از فرمان
از آب گذرانیده تعاقب منفور نمودند او در جزیره گرد و پیش از فوت آب استحکام پذیرفته با اهل و عیال خود در آمده بود
چون فوج دولتخواهان رسیدند از آنجا بی جنگ و نزاع گریخت تمام فوج آراسته منظور در حیّز آمده موهن خون گرفته
آن منصور را من حیث الکمیت کم انگاشته دلیرانه با اندک تا مدتی از آب عبور نموده زیرا که در پیش بود چندان جرات
بهادر مراد بیگ اوزبک نور الدین خویش محب علیجان که هر یک در مردی و شجاعت آیتی بودند با جمعیت نموده
به افواج مقابله همت بکار برده از جانبین تیغ بهادران نمایان شد و نور الدین در راه اخلاص جان نثار نمود و دیگر
کار زنبک شده بود آن برگشته بخت و خیم العاقبت از اسپ جدا شده بر خاک هلاک افتاد با اقبال بی زوال فتح
و فیروزی نصیب شد مقارن آن حال خبر رسید که عثمان افغان بسیاری از مفسدان را جمع کرده اطراف و جوانب
از آب برهم گذشته و بابره بهادر قلماق که تهانه دار آن نواحی بود شورش استاد بر گشته در جهول آمد را جه جهد دستیابی
این خبر بلیغار شتافته شب در میان به بهوال رسیده ۵ روز دیگر که بن جهان پیر غرور یافت از سرچشمه خورشید نور
در کنار آب شرار آتش قتال اشتعال پذیرفت و افواج دولتخواهان از آب گذشته غنیم را منهزم ساختند بسیاری
از افغانان سیاه بخت علف تیغ انتقام گردیده غنیمت فراوان از نواره و توپخانه متصرف مجاهدان عرصه فیروزی در آمد
و راجه تهانه را استحکام ساخته با زیدها گرشتافت و چون حدود متعلقه سلیمی و کیدار و غیره زمینداران بکرم پور و سری پور
آمد و سری پور و خانه انجامتی و اقعست و دولتخواهان مستعد استند که از آب عبور نمایند افغانان برگشته بخت داود ولد
سلیمی و سائر زمینداران گذرها را بنواره و توپخانه استحکام داده بجادله و مقاتله سر در انداختند چون مدت تقابل با متدد
کشید راجه بکبه بر اقبال بی زوال خانخانان مستود و خصال نموده قصد گذشتن از آب مقرر خاطر ساخت و خود را
از دو آکه کوچ کرده بشاه پور پیوست و جمعی را پیشتر از خود بکنار آب فرستاد که اگر قابو دانند عبور نمایند در هنگامی
که هنگام بحر جلادت خواستند که از آب بگذرند مخالفان تیره روزگار بزخم بندوق آتش در خرمن حیات بسیاری از
جوانان تیز جلو زدند و سر گذرها را بنواره و توپخانه و مردم جنگی مستحکم ساخته دولتخواهان را مجال عبور نمیدادند در
راجه خود رسید و بی توقف و تامل بیاری توفیق و یاوری توکل فیل سوار خود را بر آب زد و افواج بحر امواج
باعتقاد همت او تمام از آب عبور نمودند و غنیم از اظهار قدرت و شوکت او دل پای داده راه هزیمت سپرد و راجه شتاب
در بهلو پور و سری پور رفته توقف گزید شیر خان که از زمینداران عمده آن مرزبوم بهمت آمده راجه را دید و از آنجا به سری
پور و بکرم پور شتافت و افغانان تیره بخت و داود زمیندار رخت ادبار بجدود ستار کام کشیدند و راجه از آن تا حسبت
خاطر واپرداخته بجانب آمد و در همین سال در بار که از بندهای قدیمیت بمنصب دو هزاری پانصدی ذات و
هزار و دویست و پنجاه سوار سرفراز شده و راجه سعد اللهسنگه بهنوریه که از سیدا [illegible] و با هنجاری مرحمت خطا باشد بود

حسب الحکم روزی چند در سعادت کورنش گرویسے داشتند چون آثار عداوت و مخالفت از وجنات احوال او بظهور پیوست
پادشاه جم حشم بی بهره بیر رسیده ولیسے از بخشیده و حکم کورنش فرمود و بیرون او را نهم خوار گذاشت و در باب او بیست کس
او که همواره بر خلاف رضا در جمیع بیر سلوک معهود حرکت کرده از بارگاه خدا اسے مجازیست او را اظهار رضا مندی سے
کنند بر احوال پرورش خسروانه اختصاص خواهد یافت از سوانح اهل صوبه دکن سانح جلال رسید که شاهزاده سلطان
دانیال جمال بجاگیر میرزا شاهرخ را تغییر نمود و میرزا از پی رنگیده از رده خاطر گشته ملازم درگاه است حکم شد که فرمان بنام
شاهزاده والا نامیه کرد دست تصرف از جاگیر میرزا کوتاه داشته تغییر و تبدیل نفرمایند آن را داد تدبیر میرزا نیز فرمان شد
که عرض واقعه مهمات صوبه مالوه بیرون آمده زمین او تفویض یافته زنهار که بحکم اراده آمدن ننماید و تجدیدات مرجوعه سرگرم باشد
و اسب تویجاق از طویله خاصه مصحوب سعطف احدی بمیرزا فرستادند و ایالت سرکار ملتان از السعید خان مقرر داشته
بدان صوب رخصت فرمودند و پرتاب سنگه برادر راجه مان سنگه از بنگاله آمده دولت آستان بوس دریافت و در همین تاریخ
بعرض رسید که رتن کلفه قرین که باستیصال باسوی معهود تعین شده بود قلعه گوالیار را فتح کرده بنابرین داس کم الیارسے
حواله نمودند از سوانح دکن آنچه خانخانان از پتن کوچ فرموده و دفع شورش راجو سیه روزگار توجه همت ساخت رجوان
یکی از نامیان جمعی از شور پشتان و افواج طلب را فراهم آورده در حدود پایل گرد فساد برانگیخته بود شاهزاده سلطان
دانیال تردی خان و خواجه ابوالحسن را با فوجی بدفع او نامزد نمودند او تاب مقاومت نیاورده بسوی دولت آباد
رفت او بار کشید خواجه ناظر خواجه سرا از فرط جهالت و ضلالت پای شور افشرده در قلعه متحصن گشت و دولتخواهان
بلوازم محاصره پرداخته راه مداخل و مخارج قلعه را چنانچه باید استحکام دادند چون کار بران سپید دولت بصعوبت کشید ناگزیر
قول گرفته بدولت خواهان پیوست و خار بن فتنه از آن سرزمین برکنده شد از سوانح کشته شدن شیخ ابوالفضل آنرا
که دوره دولت بسر آید و کوکب طالع بهبوط گراید دیده دانش نگران خواب غفلت افتد خرد راکه سرمایه کار خانه هستی
است معزول العمل سازد پای ادب از اندازه خویش بیرون نهد سرمایه سعادت از دست دهد سررشته خرم و احتیاط که
کار نظام کار پیدایان منوط و مربوط است بواجبی رعایت نکند ع کسی را که تیره شود روزگار ٭ همه آن کند کش نیاید بکار
مصداق این کلام احوال خسران مآل شیخ ابوالفضل است که ازش باده دولت و مستی تقرب آشفته دماغ و سرآسیمه
سررشته شناسایی و تمیز از دست داد و نسبت خویش منزور گشته با خداوندزاده بحقیقت در مقام سرکشی
و مناقضت در آمده با وجود دعوی خرد و لاف آگاهی بر خلاف قانون دانش زندگانی کرد و در خلا و ملا سکفایا و صریح
خاطر نشان حضرت میرساخت شیا فی نمود که من بغیر از شما کسی دیگری را نمی شناسم و با شاهزاده ولیعهد مدار اولاد
نمیکنم تا بدیگران چه رسد و این مطلب را چنانچه باید دلنشین آن حضرت نموده بود و در زمانی که حرف تفسیر مصحف بمیان
آمده در زبان چند معاتب و مخاطب گشت اثر آن نیز از بی التفاتی شاهزاده عالمیان دانسته خار بن نفاق و کین
در ساحت سینه اش نشانده همواره انتهاز فرصت میجست ع مو میانی همه دانند که آخر چه شود ٭ هرگاه آنچه بهادر زدن انکه
بافیل ٭ در هنگامی که شاهزاده بلند اقبال در اله باس تشریف داشتند ارباب غرض سر روز نغمه و مر ساحت مشدم
گوشزد آن حضرت نموده شورش افزای خاطر قدسی مظاهر میشدند و احیاناً اگر کسی از مقربان بسیاط عزت
حرف سفر ان تنگ ظرف و شیفته سازان عاقبت نیندیش را کسوت معذرت و لباس اصلاح پوشانیدی آن حضرت بر آشفتی

بر سبیل خلافت وصاحب دادرسی محصول ولایتی و بر خلافت شیخ را باخود دیگرگون یافته با شاهزاده یک رو و فهمیده بود نه از محرم
تو بالا نشاند که شیخ لسپه خود را با لشکر و جمعیت خود در آن صوبه گذاشته خود بدیده اقبال متوجه ملازمت شود و چون خبر طلب او بالعرض
شاهزاده والاقدر رسید آن نو پرورده آگهی بقین دانست که چون شیخ بخدمت آن حضرت رسد ترتیب اسباب
فتنه و فساد را بر هم زده در دل خاطر اشرف را از ما منحرف خواهد ساخت و از اقدام او در میان کار باشد رفتن با درگاه صورت
نگیرد ناگزیر باز ان سعادت محروم و از ان دولت بی نصیب خواهیم ماند در ین صورت علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد
و صلاح کار منحصر در استیصال او یافته راجه برسنگدیو بندیله را که در راه او در سر راه دکن واقع بود و به شاهزاده رفاقت
و اطاعت اختیار کرده بود و در بیوتات بشاهزاده والاقدر با مراسم تشریف از زبانی فرموده تحریک آن مضمون نموده
در سلک بندهای درگاه منتظم گشته بود تا آنکه رشید و کار طلبی از تماشای احوال او دریافته بنظر ترتیب و عنایت مخصوص شده
عقد و طلب فرموده این راز را با او در میان نهادند که چون شیخ حسب الحکم جریده متوجه درگاه است اگر سر راه بر او گرفته کارش
بانجام رساند سزاوار مشمول نوازش و مراحم بیدریغ خواهد گشت و او بر بنا و رغبت خاطر تعهد این خدمت نموده بدان صوب
شتافت و شیخ بموجب حکم فرزند خود را با لشکر و حشم خود در دکن گذاشته معدودی از مردم تا گزیده اهل خدمت همراه
گرفته متوجه درگاه شد و چون با جین رسید و بعضی از نزدیکان او گفتند که از افواه چنین خبری بگوش می‌رسد و مصلحت
آنکه مناسب آنکه ازین راه عنان باز کشیده براه گهاتی چاندا با بیدرفت چون قضا در رسیده بود سخن آنها التفات
نفرموده میرزا گوئی و تراث خای حمل نمود و از غایت غرور و خودرائی در جواب گفت که دزدی راجه مجال آنکه سر راه ما گیرد و غافل از تکم
روزگار کینه گذار آماده بلا است و بتاریخ روز جمعه غره شهریور الهی مطابق غره ربیع الاول سنه ۱۰۱۱ میان سرای بر و قصبه انتری
راجه برسنگدیو با فوجی از راجپوتان خونخوار شمشیرهای آبدار و برچهای خارا گذار علم کرده از کمینگاه استظهار برآمد
تاخت شیخ از مردم خود قدری چند در پیش میرفت او را آگاه ساختند که فوجی نمایان شده بقصد تاخت میرسد و کوفته
سیر رسید شیخ عنان کشید گدائی خان افغان که از قدیمیان شیخ بود گفت وقت استادن نیست دشمن سخت گران می‌آید
و جمعیت ما بغایت کم صلاح وقت در آنست که شما آهستگی میرفته باشید و من با چندی از برادران و همراهان قدم
اخلاص افشرده جانفشانی کنم و دشمن را معطل سازم و تا کشته شدن ما هم فرصت باقیست و ازینجا تا قصبه انتری
دو سه کروهی بیش نیست شما بفراغت میرسید و در آنجا رایان و راجه راجسنگه با دو سه هزار سوار در آنجا فرود آمده اند
شیخ در جواب گفت که عجب از مثل تو مردی که درین وقت بمن این رای بد میدهی جلال الدین محمد اکبر بادشاه این
فقیرزاده را بر فرازمسند دولت برآورده باشد و امروز برخلاف شناسائی آن حضرت خود را ظاهر سازم
و از پیش این دزد بگریزم دیگر بکدام رو وجه عزت در امثال و اقران توانم نشست هرگاه مدت عمر من بآخر رسیده و
تقدیر چنین شده باشد چه چاره و این بگفت و اسپ برانگیخت گدائی خان باز پیش آمده التماس نمود که سپاهیان
را این قسم قضایا بسیار روی داده وقت استادن نیست خود را بانتری رسانیدن و آن مردم را همراه گرفته
بر سر دشمن آمدن انتقام خود از وگرفتن مناسب مینماید شیخ بهیچ وجه راضی نشد هنوز سخن در میان بود که غنیم رسیده آمد
و فرصت دست جنبانیدن نداد زخم برچه بر سینه شیخ خورد و از پشت زین بر روی زمین افتاد و چندی که از
افغانان که همراه بودند توفیق جانفشانی یافتند و لاله برسنگدیو متفحص احوال شیخ گشته او را در دیگر مقتولان یافت

ودر الوس [illegible] از غلبه جهل و اسافت بدستیاری حسب بخدمت شاهزاده بلند اقبال فرستاد و این امر کاسه بود که از
بهانهای شاهزاده لطف [illegible] به ولایت [illegible] کار کرد و چون این خبر بسامع جلال رسید خاطر اشرف
حضرت [illegible] و مزاج اعتدال سرشت از وقوع این سانحه بشر بستن در آمد امر اقبالنامه مکرر [illegible] خود دیده گان حضور
را این قضیه [illegible] آرمیده اقبال گشته و [illegible] بسیار [illegible] با مجد برای رایان فرمان شد که در
استقبال آن [illegible] رسانند و تا [illegible] درگاه والا رسیده دست از این کار باز کرده [illegible]
کرد [illegible] و سایر زمینداران آن نواحی [illegible] رایان [illegible] شده [illegible]
را [illegible] آن لشکر تعین فرموده با دیگر منصبداران کرده درگاه [illegible] شده بود [illegible]
[illegible] آمدن ایلچی میرزا بدیع الزمان همشیره زاده آن حضرت از بدخشان بدرگاه و تفصیل این احوال آنکه میرزا
محمد حکیم [illegible] در حباله [illegible] بوده از ایشان دو فرزند بعالم وجود آمده نخستین میرزا بدیع الزمان دوم میرزا [illegible]
میرزا محمد حکیم میرزا بدیع الزمان [illegible] توران شتافت و میرزا [illegible] با اراده خود بدرگاه بهشت میرزا بدیع الزمان [illegible] درگاه [illegible]
گذرانید [illegible] بدرگاه [illegible] در [illegible] جمعی از مردم [illegible] بدخشان که از [illegible] اوزبک [illegible] کارے
[illegible] میرزا را از [illegible] این دو و مان والا [illegible] بخدمت [illegible] دست [illegible] امکنه [illegible]
میرزا در آمد [illegible] ایلچی بدرگاه فرستاده صورت واقعه معروض داشت و از ظاهر و باطن آن حضرت [illegible]
[illegible] دست اسلحه وجیه کرده بود ملک محمد [illegible] را که از اعیان [illegible] بود با ایلچی [illegible]
[illegible] اسلحه و دیگر اجناس تحویل او شد که به میرزا رسانند و خدمت [illegible] کالای [illegible] ملک محمد [illegible]
[illegible] از [illegible] گشته شدن خواجه سلیمان [illegible] کوهستان پنجاب [illegible] از [illegible] ازان [illegible]
فرستاده بود و چون از آنجا [illegible] خبر رسید [illegible] بیشتر [illegible] و در [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] او [illegible] انداز ازان [illegible] افزوده [illegible] همت [illegible] نشد [illegible] خواجه سلیمان [illegible]
و در راه اخلاص جان نثار [illegible] و درین تاریخ بعرض رسید که شاهزاده دانیال با آنکه سوگند بحرف مبارک خاقانی [illegible]
خورده بود دیگر شراب نخورد و از اثر صحبت [illegible] همنشینان [illegible] بسیار [illegible] افتاده [illegible] بافراط [illegible]
[illegible] با [illegible] بیرون [illegible] این [illegible] از آن فرزند که باز خود [illegible] شاهزاده
[illegible] که درین نزدیک از آن قضیه [illegible] رسیده [illegible] مصیبت او [illegible] از دل [illegible]
[illegible] حسن عبادت [illegible] و نونهال جوانی را که [illegible] ندارد [illegible] اگر [illegible]
و دولت [illegible] است [illegible] که دست ازین کار باز دارد و خصومت با [illegible] خود [illegible]
[illegible] در [illegible] کابل بعرض رسید که [illegible] و باز [illegible] اگر [illegible]
[illegible] از [illegible] با او [illegible] بیگ که [illegible] اصلاح [illegible] و خصومت
[illegible] و [illegible] در لشکر گوشه بود از شنیدن این خبر [illegible] رسانیده [illegible]
[illegible] آن [illegible] ضلالت [illegible] آهن [illegible] میدان [illegible]
[illegible] آمده است [illegible] در رسید [illegible] راه [illegible] گشته [illegible] شده [illegible]

آمده بود بعد ازین احداد و منصور را از آنجا باین جانب پیشکش بعنوان شیخ ارشد آن را فرستاده که او قلعه را بحیل بدو نسپرده امیر الغا
ساخته و بیان علی رای بخشیده چون این خبر بحضرت بیک رسید با رخ و یا سیمگیر گر بخود درآنجا رسانید و بعضی از آن را
آلتفش بیداد و بیش از رخت وورده و بندی تهانه بمقر ساخت بر اهل آن الوس آوردی آمده دیده بعمل بعید و بیسی از
الوس او در یکی علی نیز ازو سر عهد و قول گرفته با رسیده شنید چون احداد منصور یافت که کار مراد او بیش نمیرود ناکام
بطرف خرابه رخت ادبار کشید درین ایام چون بعرض رسید که چین قلیچ پسر قلیچ خان در کوهستان پنجاب تمرد ورزیده
لشکر را بخاطر ساخته و تا کی چند راجه نگر کوت سیسه کی روز و تقوا سرے اعتنا نموده مشار الیه پیوسته است صابط آن
بیرم خان خاصه بقلیچ خان و خلعت بچین قلیچ و برهم زم دیگر راجه نگر کوت مرحمت شد از سوانح خیر سازی بهمشیره سلیمه
سلطان بیگم است که ملت دولتخواهی شاهزاده و الیعهد با اخلاص چون آن گوهر اکلیل خلافت بعد زعم حضیر از واقعه شیخ
ابو الفضل محجوب بود درین تاریخ حکم شد که بیگم نزد شاهزاده والا قدر رفته ایشان را از آن حجاب برآورده باز بحوالی
عاطفت و نجوبی لطف بخشیده همراه بملازمت آورند و فتح لشکر نام فیل و خلعت و اسب خاصه با برهم بیرم مصحوب بیگم عنایت
نموده فرستاده و درین ولا افتخار بیگ بفوجداری سرکار سیوات تعنات شد و در دوم آبان جشن وزن انجمن افروز
گشته و آن گرانبار صورت و معنی را بدستور مقرر بدوازده چیز وزن کرده خیرات فرمودند و قاسم خواجه که از ماورا النهر آمده
بود و خدمت نامه دار خود را با بعضی از نفایس آن دیار برسم پیشکش ارسال داشته بود بمعرض قبول مقرون گشته و
شاه بیگ خان حاکم قندهار بمنصب پنجهزاری سرافراز گشت و غزنین را از تغیر شاه بیگ خان بمشار الیه مرحمت فرمودند که
او کوشید که راه قندهار و غزنین را مفتوح سازد که بعد ازین قافله آسوده و مرفه الحال ازان راه توانند آمد و رفت نمود
و دست تصرف و تعدی بسرا زجات از ره این احوال متردد بین کوتاه باشد و مقرر شد که میرزا بیگ توقبائی فرمان
این موهبت تازه باو رسانیده قافله را از قندهار بغزنین همراه بیارد و درین ولا سالباهن توپچی بخطاب راجگی فرق
عزت برافراخت او در شجاعت و جلادت بندوق اندازی و جان بازی از پیشقدمان بود و با جوهر فداسے
سرمایه اخلاص بدوام خدمت فراهم داشت و بمیامن تربیت و قدرشناسی آن حضرت از اعیان دولت
شد احمد بیگ کابلی دو تقوز اسپ راهوار پیشکش فرستاده بود بنظر گذشت چون میرزا شاهرخ عرضداشت
فرستاده اظهار ضعف و بیماری نموده بود دبیبی و اسمی طبیب با دستوری یافت که رفته بمعالجه بپردازد و درین تاریخ
منوچهر ایلچی والی ایران رخصت معاودت یافت و از نفایس امتعه سند و هندوستان برسم ارمغانی مرسول گشت
و با آنکه مکرر انعامات فرموده بودند درین وقت باز چهار لک دام مرحمت شد و فرمان گیتی مطاع شرف صدور یافت که
حکام بلاد و محافظان راه بلوازم ضیافت و مردمی پرداخته از محال متعلقه خویش بسلامت گذرانند و از عرایض منهیان
صوبه دکن بمسامع جلال رسید که سپهسالار خانخانان پسر خود میرزا ایرج را با فوجی بدفع شورش عنبر حبشی تعین نموده بود
بمیامن اقبال روز افزون جنگ عظیم کرده رایت فتح و فیروزی برافراشت و مخالفان برگشته روزگار او راه هزیمت
گردیدند و تمامی حشم و فیلان او بتصرف مجاهدان عرصه اقبال درآمد و میرزا ایرج بجلدوی این خدمت بخطاب
بهادری سرافراز شد و جادون و اسمی برادرزاده راجی بهار بخطاب دستوری یافت که فرمان نوازش بشاهزاده
سلطان دانیال و خانخانان و میرزا ایرج رسانیده فیلانی که درین فتح غنیمت اندوخته اند همراه بدرگاه بیارد و

مرصع مصحوب ایلغار براده مرخص شده و نیز فرمان باسم شیخ عبدالرحمن پسر شیخ ابوالفضل صادر گشت که چون راجه با
افواج گران باستقبال پیر سنگه بوستم رسانید باید که او نیز خود را ایلغار الیه ملحق ساخته در تنبیه مفسد شریک باشد
و در انتقام و کینه جویی محنون پدر ملال از دست که خود را بر عالمیان ظاهر سازد در تنبیه را سرمایه سعادت جاوید شناسد
جهانگیر از آنسو آمده مخاطب شده و در پیوقت مصحوب خواجه پیر ملک خواص اصل است و خلعت شاهزاده رسید عهد
فرستاده بعضی نقیبه و بیناهاسی دولت پیوند تقریر او حوالت نمود مقارن این حال شاهزاده والا اقبال لعلی بوزن
هزار مثقال و پنج سیخ و الماسی بوزن بیست و بهفت سرخ برسم پیشکش ارسال داشته بود بنظر گذشت و فرمان
باسم ابوالقاسم خان نمکین ملحق شد که میرزا غازی را با خسرو نام غلامی که مدار علیه اوست روانه درگاه معلی سازد
درین روزها هاشم خان قاسم خان بروانه و حسین قلیج از حال جاگیر خود آمده دولت بار یافتند و حکیم رکنا از عراق رسیده سعادت
زمین بوس دریافت و حکیم صدر ابن میرزا محمد حکیم نیز برافقت او آمده ملازمت نمود و حکیم رکنا با فضیلت و علم
طبع نظم خوشی دارد و اشعار او در مجموعه و سفاین مستعدان سخن سنج مرقوم و مسطور است و حکیم صدر از فنون حکمت
و مقدمات طبیه نصیبه تمام دارد و از نظم و نثر بهره ور و با وجود فضایل و کمالات بصلاح و تقوی آراسته درین
تاریخ عرضداشت شاهزاده بلند اقبال رسید مرقوم بود که دو منزل باستقبال مهد علیا سلیمه سلطان بیگم آمده
تسلیمات مراسم سیداری تقدیم رسانید و چون حکم بود که هر چه میخواسته باشند سلیمه حجاب ناس النساء تا به اسید والده
اسمیا که ایلچی دارای ایران از لاهور بدرگاه فرستاده با این مرید مرحمت شود میرزا خرم پسر خان اعظم بیست راس
اسپ تیچیه از ولایت چپ ماگده برسم پیشکش ارسال داشته بود بنظر گذشت درین تاریخ بعرض رسید که رای رایان با
لشکر بر سنگه بدو رانیدا قهار زده و او بجنگل و محکمهای دشوار پناه جسته فرا فانه سیکر دو سپر جا قابو یافته کرد شده
جنگ کرده بدر میرود و رای سنگه منصور نیز بدنبال او رو نهاده و در پیوند آن سبب سعادت تقلعه مهاندبیر درآمده افواج
قاهره آنجا رسیده قلعه را محاصره نمودند و آن برگشته روزگار از قلعه مذکور برآمده بقلعه ایرج تحصن جسته و بهادران فیروز جنگ که برسم منقلا العین بود
بجانب قلعه برداختند چون خبر رای رایان رسید ایلغار نموده خود را بلشکر پیش ملحق ساخت و او با مردم خود برکنده لب آب گرفت و از جانبین جنگ توپ
و تفنگ گرمی پذیرفت رای رایان باعتضاد اقبال بی زوال توسن همت در آب زد و چون راه برآمدن تنگ
و دشوار گذار بود جنگ سخت درپیوست و اقبال روز افزون بجلوه گری درآمده غنیم را منهزم ساخت و آن آواره
دشت ادبار بقلعه درشد و رای رایان با افواج منصوره بمحاصره پرداخت چون کار به دشواری کشید شبی
دیوار قلعه را شکافته از طرف مرحال راجه رام چنگه بدر رفت و بهادران فیروز جنگ تعاقب ساختند چهل از مردم
آن مخذول را بدرک الاسفل فرستادند و از بسیاری واجهم تعاقب موفق و دلخواه نشد و آن برگشته بادیه ضلالت
جان بسلامت بدر برد و را اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نویس گشته که میرزا بدیع الزمان و همشیره زاده حضرت خاقانی
بدخشان را تصرف آورده عرضداشت بدرگاه ارسال داشته بود و از درگاه گیتی پناه فرمان عاطفت آمیز صدور یافته
بالجمله بحسب تقدیر سپهی ازوردد فرمان باعیخان والی توران با لشکر انبوه ببدخشان سمی آمده و میرزا بکسب نزنوشت
در جنگ شکست سمی انجامد و آن حق ناشناس میرزا را بتیغ بیدریغ شهید ساخته در پیوند با بنده محمد برادر باقی خان
در عوالی قندهار بدست ده نفر از نوکران گرفتار میگردد و دولتخواهان او را بدرگاه سپهر بسته خاقان عدالت آئین بحکم

تربیت [illegible] و با همه [illegible] که از انقضای [illegible] بود [illegible]
گلبدن بیگم پیوسته بشهرستان عدم آن عفت سرشت جبیبه قدسی حضرت فردوس مکانی [illegible]
انار الله برهانه است هشتاد و دو سال از گرامی زندگی بهره مند شده بود حضرت خاقانی در خدمت ایشان [illegible]
لطفت و مهربانی خاطر نشان فرمودند و پیوسته ارباب نیاز از اهل حاجت از خوان نوال ایشان بهره ور میگشتند در این
چند روز مزاج اعتدال سرشت آن مهد نشین حجله عفت از رنگ تب تغیر گرایی بهم رسانیده و هرچند اطبا معالجه
بکار بردند سود نبخشید و بتاریخ روز دوشنبه ششم ذی حجه سنه [illegible] بجوار مغفرت ایزدی پیوستند و خاقان گیتی ستان
نعش ایشان تشریف برده و بخشه آن سفر گزین ملک بقا را بدوش عزت خود گرفته قدمی چند برداشتند و از [illegible]
آنگاه [illegible] که حضرت مریم مکانی [illegible] حاضر آمدند و هرچند بیگم چیزی گفتند بجواب التفات نمودند
چون از قدیم بیگم را مهد آرای خطاب [illegible] مهر انگیز [illegible] گذشت [illegible]
این مصرع را خواندند مصراع من زان بمردم تو بار [illegible] سوم [illegible] عرضداشت مهد علیا سلیمه سلطان بیگم
رسید از حسن عقیده و اخلاص شاهزاده بلند اقبال [illegible] ظاهر ساخته مرقوم نموده بود که [illegible]
خاقانی [illegible] امیدوار ساخته زنگ کدورات از مرآت خاطر ایشان زدوده آمد و ساعت بجهت روانه شدن [illegible]
فرموده اند [illegible] فرزند متوجه درگاه شوم لیکن چون ایشان خود آمده مبالغه [illegible]
و نوشته دادند که بیست و ششم عازم آستانبوسی [illegible] بتوقف اتفاق افتاد و امید که عنقریب [illegible]
زمین بوس روزی گردد و خاقان گیتی ستان از نوید وصال فرزند بلند اقبال بر خود بالیده سپاس ایزدی را
پای برتر نهادند **وقایع سال چهل و هشتم از ابتدای جلوس اقدس** روز جمعه هشتم شوال
هزار و یازده هجری بعد از انقضای دو ساعت و چهل دقیقه آفتاب جهانتاب ببرج حمل سعادت تحویل ارزانی
فرمود و سال چهل و هشتم الهی ببهاری و فیروزی آغاز شد و بآئین هر سال دولتخانه را از زینت جشن پادشاهانه
آراستند و تا روز شرف هر روز یکی از امرای عظام بلوازم نثار و پیشکش پرداخته سعادت جاوید اندوختند در ششم
ماه مذکور عرضداشت مهد علیا سلیمه سلطان بیگم مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر گشت مرقوم بود که حضرت
فرزند اقبالمند شاه سلیم متوجه ملازمت عالی شدند امید که شاهد این مقصود چهره نمای مراد گردد مقارن این حال
عرضداشت شاهزاده دانیال رسید نوشته بود که از عرائض شیخ الهدیه ظاهر شد که اوراء الطلب این مرید فدائی
میسر نشد بخاطر رسید که خانخانان را التماس نموده بجای خود گذاشته متوجه ملازمت شود چون طلب او مسر نبود
مصلحت بنود خود جریده بدان صوب شتافت که بایست وقت و صلاح حال را خاطر نشان او نموده بعد از رسیدن
شیخ الهدیه عازم آستان بوس گردد لیکن عاقلان دانند که این رفتن شاهزاده بجهت ترتیب اسباب نیامدن است
آری تا دولت کرا خواهد و بخت در سر که باشد مصراع هر فرق سزای تاج شاهی نبود شاهزاده دانیال
بنحوی آن شیفته شراب شده بود که قرار آمدن بخود نتوانست داد در همین وقت فرمان عاطفت بنیان بسر سرای لیسه راجه
بیر مرقوم گشت که چنین بعرض رسیده که آن فرزند شیفته شراب شده و پیوسته ارتکاب آن می نماید و از ازاله
همنشینان ناموافق نبیند پیش ما خوش آمد گویان خانه برانداز صلاح حال خیریت احوال خود را نمی خواهند که

خواهد خواست عواطف را بجهت ساربسته در اینجا که ازا مسته اند آمده بود دیم که در فرمان طلب این فیلان را که در جنگ ...
بعینه غنیمت بدست افتاده مرسول گشته و تا حال در روانه ساخته دلیل بر بی شعوری است و اکنون که فرمان طلب
او عنادی شده بمرتبه عذری دیگر بعا پیش آورده دلیل دیگر بر عدم سعادتمندی است و این ساعت خواب از دست
خانخانان اینقدم بنده نوشت که شما خواهد و بر انعوذبالله از جنگ برادرمی شما باشد لیکن که نجابت از وی نقش
بسته بود بجهت ساربیان کم آنکه خانخانان هم مثل شما مبتلاست شراب شده باشد بهر حال اگر بعد از این آن فرزند ترک
شراب نکند بموجب حکم عمل نماید و دانسته باشد که هرگز به چیزی نخواهیم نوشت و علاج دفع ایذا و انجا ولاه تخواهی داد
دیگر شنیده شد که فیلانی که در جنگ بدست افتاده و هنوز به نظر اشرف نگذشته بجنگ الله اعلم است این معنی
از ادب دور بود باید که تمام فیلان را با خواجه فراست روانه درگاه سازد و خانخانان نیز بیتابانه فرمودند فرمان دیگر
باهم نزیم خواجه میرزا شاهرخ که در مالوه بود فرستاده سپ و خلعت با مرای دکن مرحمت نمودند و چون از صوبه
وران صوبه بمقدار عنایات رسیده شده بود حسب الالتماس شاهزاده خانخانان بعنایت نقاره سربلندی یافت
در همین ولا عرضداشت سلیمه سلطان بیگم رسید که پنج شش منزل بموافقت شاهزاده آمده بسعادت روانه درگاه شد
که بعضی ملتمسات آن فرزند بیشتر از رسیدن ایشان معروض دارد دوم ماه اردی بهشت پیشکش حسن بیگ بخشی
گجرات بنظر گذشت در دوازدهم بیچه جان آنکه والده ماجده زینخان کوکلتاش بجوار رحمت ایزدی پیوست و آن
حضرت پاس حقوق منظور داشته بپرسش بار ماتم با قدم رنجه فرمودند در همین وقت عرضداشت شاهزاده بوسیله محمد
رسید التماس نموده بودند که حضرت مریم مکانی که قبله و کعبه اند مجازی دست این مرید را گرفته شرف
پابوس آن حضرت سرفراز فرمایند فرمان شد که شما خود التماس اشفعی از ایشان نمائید باز عرضداشت رسید که
چون آن حضرت قدم عفو بر تقصیرات این بنده کشیده اند امیدوارم که سرافرازی این مرید را منظور داشته خود از
مریم مکانی التماس نمائید و عرض کنند که چنانچه ما تقصیرات او را عفو فرموده ایم شما نیز عنایت خود را شامل حال او نموده
بلا زمت او خود مشرف سازید تا رفع توهمات این مرید شود و دوست محمد را بملازمت فرستاده که اختیار ساعت
آستانبوس را منجمان بادشاهی نمائید و این بنده در هر قدم سجده شکر بجای آورده متوجه درگاه است خانخانان
و افضل الاحسان این رباعی را که از واردات طبع اقدس آن است در منشور سعادت قلمی نموده دوست محمد را رخصت
معاودت فرمودند ه ای حبذا زمان بسر عادت ساعت ساعت ادراک وصال را چه حاجت ساعت از وصل کند
سعادت ساعت ساعت چه گتی بهانه ساعت ساعت در همین ولا عرضداشت میرزا شاهرخ مشتمل بر اظهار شوق
بوسیدن آستان بوسی و التماس آمدن به درگاه معروض بساط عزت گشت فرمان گیتی مطاع شرف نفاذ
یافت که چون حکم بطلب شاهزاده و اقبال شده اگر او از سعادتمندی متوجه درگاه شود همراه بودن آن فرزند پاس سلطنت
است و اگر از بدبختی و کوته اندیشی یا غوا و اضلال همنشینان عاقبت نیندیش متوجه درگاه نشود در آن صورت
مردم معتمد کاردان را در حد و متعلقه خویش گذاشته خود جریده عازم زمین بوس گردد و نیز فرمان مطاع باسم
رای رایان قلمی شد که چون بنخت خاطر از آن کار فارغ پرداخته و مفسدان آن سرزمین را آواره دشت ادبار ساخته
باید که با مردم کمکی خود متوجه درگاه شود و در نظم ملک بر عادل رای رایان و ضیاء الملک ... با دیگر بندها حسب الحکم رسیده

مسعود رسیده آستان بوسی اخلاص خود را بی ساختند شاهزاده دانیال وعده ورود بحضور نیز داشتند خصوصاً عنبر و فرهاد
حبشی مصحوب جادو رساس از رسالت داشته بود و درین تاریخ بنظر گذشت از آن جمله فیل خاصه بحرج داخل فیلخانه خاصه
عرضداشت شاهزاده بلند اقبال که از آنجا داده بود گذشت نوشته بودند مسرت افزای خاطر اشرف گشت وا از عنایات خاقانی
بیگمان حاکم شد بارز مقصود بهجت که از آن سلطان مراد ز عیبی فرهاد خان در دست آمید بقدمت آستان شاهزاده [illegible]
رسیده است **آمدن شاهزاده ولی عهد بحصول سعادت بخدمت حضرت خاقانی** از آنجا که
منظور نظرهاے بلند و آماده مدارج ارجمند ساختند و فرق عزتش بقبول خدمت بر افراز اند بهتر آنکه سن نورانی شمع خرد
وافروزد انیس روشن دار بعنی ز جمعیت سبے و طلب نقد با سب مراد و ورود مین مالکش بجلد ورنام توسن ایام بدست
اورده و کردش افلاک را بر خواهش او گردانند مصداق این کلام صورت حال فرخنده مال شاهزاده بلند اقبال است
از بر جلوه جشمت فتنه سرشت که بلازمت رفت اند و دیده حق بین شان فکرے چند پیش نهادند و سعود خود را بر زبان عالی مقدم
داراد و محبت گرے هنگامه خویش صلاح دولت صاحب دولی النعم از دست رهند بترتیب اسباب شورش
بو داخته خاطر مبارک شاهزاده را بمقدمات باطل متوهم و متردد میساختند لیکن آن برگزیده اسے و دانا سے
رموز آگاهی براهنموے خرد و دانش سر رشته اخلاص و سعادتمندے را از دست نداده در راست رضای خاطر
بزرگوار شرائط احتیاط مرعے میداشت بالجمله چون سلیمه سلطان بیگم آن زنده اقلیم خلافت را از جهانیب
برآورده متوجه ملازمت ساخته حسب التماس ایشان مقرر شد که حضرت مریم مکانی استشفاع تقصیرات آن [illegible]
در باب حضرت اند از چون نواحی دارالخلافه بورود موکب مسعود آراستگی یافت حضرت مریم مکانی بمنزل [illegible]
شتافته آن گوهر اکلیل سلطنت را بمنزل خود آوردند و در دولت سراے ایشان قران السعدین اتفاق افتاد شاهزاده [illegible]
فرق نیاز بپای مبارک آنحضرت نهاده مدت ممتد استیفای ذوق وصال فرموده و خاقان ستوده خصال دیده
اشتیاق بجمال جهان آرای فرزند اقبالمند نورانی ساخته و آن جگر گوشه دولت را در آغوش عزت گرفته
بدولتخانه آوردند و حکم شد که کوس نشاط بلند آوازه سازند دوازده هزار مهر بصیغه نذر و نهصد و هفتاد و هفت
زنجیر فیل هم پیشکش گذرانیدند از آنجمله سیصد و پنجاه و چهار زنجیر فیل از نر و ماده پذیرای یافت تتمه با ایشان بخشیدند
در همین وقت فرمان باسم شاهزاده دانیال قلمی شد که چون راجه صورت سنگه که مدتهاست که از سعادت آستان [illegible]
محروم است والتماس دارد که یکچندے بوطن خود آمده روزی چند بانتظام مهمات ضروری که لوازم زمین داری است بپردازد
باید که آن فرزند گو بپاس مهماتے را که مدار علیه اوست با جمعیت او در خدمت خود نگاهداشته راجه را رخصت دهد
وا ندر درگاه سازد و درین تاریخ بون نام فیل خاصه از غنایم فتح دکن که در تندی و تیز روی بر باد سبقت جسته و در حلقه
خاصه سبکپا سے و خوش فعلی عدیل و نظیر نداشت حسب التماس شاهزاده بلند اقبال با ایشان مرحمت شد و دستار خاصه از
فرق مبارک خود برگرفته بر سر شاهزاده نهادند حقیقت ابن سیر دانایان کار آگاه نیکو شناسند و شیخ عبدالرحمن ولد
شیخ ابوالفضل و ابوالبرکات برادر او از دکن آمده سعادت آستانبوس دریافتند و از پیشکشهاے آنها سه
زنجیر فیل و چهار قبضه شمشیر و هفت عقد مروارید با دیگر مرصع آلات داشته دکن بعرض قبول رسید و پرچم خاصه بشیخ
عبدالرحمن عنایت شد هر ہمراه النسیر راجه بیربر عرضداشت شاهزاده دانیال آورده و نوشته بود که ترک شراب کرده ام

[illegible] ... مبادرت نموده بودند ... [illegible]

بسلطان ولایت ... [illegible] ... بمحبت ... سلطان ... و بتقریب ... [illegible]

بجنگ ... [illegible] ... آب بیاوردن ... گرفت ... [illegible] تاریخ ... هزار ...

اکبر شاهی ... عبد الرحیم ... [illegible] ... عبد الرحیم خان بود ... [illegible]

منصوب داشت بعد از آنکه شد عبد الرحیم خان با خانخانان ... [illegible] ... رخصت ... راضی شده ...

نامه مبارک ... [illegible] ... بجانب خود ساخته ... [illegible] ... قلیج خان ...

... [illegible] ... ولایت ... منصب ... ذات و سوار ... عزت ...

حسن بیگ شیخ عمری ... صاحب صوبگی کابل و ضبط ولایت بنگش ... یافت ... سنگه ... منصب ... ذات

و دو هزار سوار ... [illegible] ... منصب ... ذات ... عنایت شد ... سوانح بنگاله ... راجه

کرکراز زمینداران عمده آن ... [illegible] ... افواج منصوره ... [illegible] ... قلعه ...

که سلطان قلی قلماق مظفر خانی ... [illegible] ... هجوم ... بهادران ... کارطلب ... مرزا ... و مرد

[illegible] ساختند و چون مخالفان محاصره را تنگ ساختند سلطان قلی فیل سوار از قلعه برآمده با فوجی از مغل

و راجپوت که همراه داشت بر فوج اعدای دولت همت گماشت و باقبال روزافزون غنیم را منهزم ساخته بسیاری

را بقتل آورد و بقیه السیف آواره دشت هزیمت گشتند و باز مخالفان جمعیت کرده برسر قلعه ... [illegible]

بود زور آورده و جمعی از کشمیریان بسعادت شهادت رسیدند و ... [illegible] ... چون شب شد ...

[illegible] ... آمدند و روز دیگر باز بر سر قلعه سلطان قلی هجوم آوردند راجه غنیم را قوت یافته ابراهیم بیگ ... [illegible]

و [illegible] ... دولت ... جمعی ... آنها تعین نمود و غنیم کار ... برگشت و همین طور ... [illegible] ... گاه

بجانب خواجه ... [illegible] ... کامیاب ... هجوم آورده زد و خورد ... و از طرفین مردم بقتل رسیدند و ... آخر ... [illegible]

از نواره ... برآمده ... [illegible] ... ابراهیم بیگ ... جمعی از مغل و راجپوت همراه گرفته بدافعه غنیم همت گماشت

و بسیاری از ... [illegible] ... بتیغ ... آورده ... عدم ساخت آنگاه راجه ... خود با نواره ... [illegible] ... تمام ...

آمده لنگر انداخت و بتوپ و تفنگ کارستان کردند از ... [illegible] ... جانبین ... مقابله همت گماشته ... [illegible]

[illegible] ... بتوپ و تفنگ ... غنیم غرق شد و مخالفان ناکام ... عنان ... نموده ... [illegible]

عساکر اقبال قلعها ساخته ... [illegible] ... که اقبال بی زوال خاقان ستوده خصال کار خود بکند قبل ازین میرزا شاهرخ

[illegible] شده بود که ... راول ... زمینداران ... ملک ... آورده ... میرزا ... ضعف و بیماری

نطاق خدمت ... [illegible] ... جان ... ساخت و آن ... روزگار ... [illegible] ... بیمن اقبال ... [illegible]

[illegible] برگشته بخت ... جبال و کریوهای دشوار گذار پناه برد و قلعه ... میرزا ... برآمد ... [illegible]

و غنیم ... آن قلعه طرح اقامت افگنده بضبط ملک ... غنیم چون در آن حدود کاری ... ساخت جمعی

از مردم ... همراه گرفته ... و تاراج ولایت مالوه شتافت میرزا ازین آگهی صلاح در بودن خود ندیده عنان عزیمت

بصوب مالوه تافت تا آن ملک را از دست اندازی آشوب غنیم بمحافظت و محارست نماید چون میرزا بمالوه در آمد آن

[illegible] فرصت وقت غنیمت شمرده باز بحدود متعلقه خویش برگشت و میرزا بجهت ... [illegible] ... چندی در مالوه توقف گزید

و ابد از التفات ایام برکمال بار باستیصال آن بد گهر عنان همت مصروف دارند و در اوراق سابق سمت ذکر یافته که
میرزا احسن پسر میرزا شاهرخ از سعادت خدمت بهره ور نگشته از بخت برگشته آواره دشت گمنامی گردیده تا حال با سر
نیستی کلکه ام جانب رفته و از آنجا بسر خواهد پرکرده در بلده اصفهان بسبب کیمیر نزد شاه عباس ماضی رفته بود و در هنگامی که اتفاق سلوک
الکه آذربایجان شده، از آنجا حسین خان حاکم هرات فرستاده و بعد از آنکه فرصتی دست داده از بلخ و بدخشان عزم چاپ قدم
ساخته بود در یوسف خان حاکم آنجا او را دستگیر کرده بعد حسین خان بشاه مرحوم داشت ذکر بودن پسر میرزا شاهرخ در این حدود
صلاح دولت نیست اگر بصوب هندستان تکحیل کرده شود او را بکلیه بابا و سرو کار بسی افتد و فرصت برد و خلیفه با ایماک
بخواهش شاه غیر... و در آنجا احسن و نوشته نشانی فرستاد که میرزا احسن را به هندستان روانه سازند و او به بیان احشام نکدرو
بهزاره در آمده فرصت هفت هزار سوار و پیاده از احشام نکدرو هزاره بهم کرده و فراهم آمده آغاز فتنه و فساد کردند و ولایت کوهی
گرد و بیان کوهستان تمام اقصی و نهایت وسیع و فراخ افتاده و تا پنجاه هزار خانه از نکدر و هزاره در آنجا سکنا دارند
در هنگامیکه میرزایان قندهار بادشاه ایشان را سپرده روی امید بدرگاه سلاطین پناه نهادند آن ملک بتصرف اولیای
دولت بزور بازوی شجاعت و تایید دولت روز افزون از تصرف ازبک بر آورده ضمیمه ممالک پادشاهی
گردانیدند میرزا احسن را سواری گرفتن ایماک در سرافتاده با جمع کثیر از احشام آنجا ترتیب اسباب شورش پیشه دست
و روی که بحراست آنجا تعیین بود تاب مقاومت نیاورد وندشاه بیگ خان از شنیدن این خبر قندهار را بمردم
معتمد کار دان سپرده متوجه دفع این فساد شد و ارباب عصیان باندک زد و خوردی تاب مقاومت نیاورده آواره
دشت ادبار گشتند و افواج منصوره جنگ کنان شتافته بسیاری از آن گروه گرفتار و بقتل رسانیدند و میرزا احسن مجلت
زده ناکامی گشته بکوه ... پناه برد و غیره ماه مهر ... الملک بمنصب هفتصدی ذات و سیصد سوار سرفرازی گشت
رای رایان حسب الحکم بسجود عتبه آستان فرق عزت برافراخت یکصد و پنجاه مهر و دو هزار روپیه نذر و دو قطعه لعل
و بیست انگشتری پیشکش گذرانید کلیان داس پسر راجه گوپال یک زنجیر فیل پیشکش کرد میر طاهر موسوی سعادت
ملازمت دریافته یکصد مهر و یکهزار روپیه نذر گذرانید در ین ولا بالتماس شاهزاده بلند اقبال قلم عفو بر جرائم راجه باسو کشیده آمد
تاتار بیگ سفرچی بمنصب هفتصدی ممتاز شد از سوانح دستوری یافتن شاهزاده بلند اقبال باستیصال رانای
مقهور چون همگی همت جهانگشای خاقان گیتی ستان مصروف و معطوف بران بود که ولایت توران که ملک موروثیست
بتصرف اولیای دولت قاهره در آید و در نهضت بجهت صاف ساختن سواد اعظم هندوستان و برانداختن خار و خس
اسباب عصیان شاهد این مقصود چهره افروز مراد نمیشد چنانچه در هنگام نهضت رایات منصور بصوب دکن شاهزاده
ولیعهد را بر سر رانای مقهور رخصت فرموده بودند و پیش از آنکه مهم رانا بانجام رسد شورش بنگاله واقع شده و بالتماس
راجه مانسنگ رایات فیروزی بصوب الهباس در حرکت آمد چنانچه در سوانح گذشته نگاشته کلک وقایع رقم گشته در ین ولا
عزیمت درست داد و موانع از پیش برخاست رای صواب اندیش خاقان ممالک ستان چنان تقاضا فرمود که چون
مهم رانا نامزد آن فرزند بود در نهضت بنابر بعضی موانع حسن انجام نیافته لایق دولت آنکه به نیروی همت آن قرة العین
خلافت صورت اتمام پذیرد و این غرات بنام نامی آن فرزند در دیوان قضا رقم زده کلک تقدیر گردد لاجرم روز بیست و یکم ماه
مهر الهی جشن سهره بود آن گوهر اکلیل خلافت بموجب حکم پدر بزرگوار بمبارکی و فیروزی رایات فتح و نصرت برافراخت

[illegible] آن [illegible]
[illegible] سامان [illegible]
[illegible] شیخ دولت [illegible]
[illegible] میر محمد [illegible]
[illegible] سلام [illegible] برادران خواجه [illegible] مصاحب خان [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] عادل بیگ [illegible] خواجه نورالدین [illegible]
[illegible] شیخ آدم انصاری [illegible]
[illegible]

نهضت موکب شاهزاده ولی عهد به سرداری منصور و توجه رایات منصور از فتحپور بصوب اله باس

چون شاهزاده ولی عهد را [illegible] رانا [illegible] روزی چند در فتحپور بجهت سامان ضرور [illegible] توقف اتفاق افتاد [illegible] لشکری که آن کار [illegible] ارباب دخل [illegible] ظاهر ساخته [illegible] طلب [illegible] شاهزاده را باله باس دیگر [illegible] آن حضرت [illegible] جلوه داد [illegible] شاهزاده آگاه دل پیغام گذارد که این مرید احکام آنحضرت را [illegible] هرچه تمام تر متوجه خدمت مأموره شده بود ولیکن ارباب دخل در خور کار لشکر سامان [illegible] و این لشکر جمعیت مهم از پیش نخواهد رفت و بیهوده [illegible] ساختن اوقات ضایع کردن [illegible] معلوم آنحضرت شده که رانا از کوهستان بر نمی آید و هر روز بجای دیگر قرار نمیگیرد تا ممکن باشد [illegible] تدبیر کار او منحصر درانست که افواج از هر سو در آمده کوهستان را بطریق قمرغه در میان گیرند و هر فوجی جابجا [illegible] باشند که اگر بحسب اتفاق بان مقهور دچار شوند از عهده او بواجبی توانند بر آید و اگر دولتخواهان به روش دیگر صلاح دیده اند چون مردم من بغایت پریشان احوال اند حکم شود که این مرید [illegible] سعادت [illegible] روشن ساخته بمحال جاگیر خود شتابد و [illegible] این مهم سامان [illegible] نموده با جمعیت فراوان متوجه استیصال گردد و بعد از آنکه عرض داشت شاهزاده بلند اقبال بمسامع عز و جلال رسید شاهزاده [illegible] بیگم را بخدمت آن گوهر اکلیل خلافت [illegible] آن فرزند در ساعت مسعود رخصت شده ارباب تنجیم بجهت قرانی که درین نزدیکی میشود تجویز ملاقات نمی نمایند [illegible] خیریت متوجه اله باس شود هر گاه خواهد باز متوجه ملازمت گردد و بنابرین بتاریخ ششم آذر ماه از فتحپور کوچ [illegible] نزدیک [illegible] آب جون عبور نموده متوجه اله باس شدند در دوازدهم ماه [illegible] میرزا مظفر حسین بجوار مغفرت ایزدی پیوست و بجهت پاس عزت آن دودمان عالی بیگ محمد [illegible] را حکم شد که نعش او را بدهلی رساند چون عادل خان [illegible] روانه ساختن [illegible] جلال الدین حسین [illegible] خاطر [illegible] ظاهر [illegible] عنایت الله [illegible] فرمان [illegible] شاهزاده [illegible] چون [illegible]

نکاهے که موجب گرانی خاطر باشد نماند و اگر صلاح دانند عرضداشت نمایند که نهضت رایات اقبال بصوب دکن
بران صوب اتفاق افتد و خلعت خاصه بشاهزاده و خانخانان و میرزا رستم مرحمت شد چون مسافت الدین خلیل بشاهزاده
پیوست او بوجود ضعف بیماری باستقبال آمده مراسم تسلیمات و سجدات تقدیم رسانیده فرمان را بر آسمان فرق عزت
خود نشانده حقیقت و بعد از دو روز عنایت الله نزد ما حل خان فرستاد و آن سعادت که مضمون مشتمل آن بود رایت
شاهزاده سعادت بوده بصوب او ارساله داشتند و بعد از ان احوال شریف که بعد بحضرت شاهزاده دانیال و مسعود
بلند مرتبت بیرون شکار رفت که برفرق مبارک بسته بود و بیاد اسپ خاصه بپیشکش و نام صوب او مرحمت نموده از سوانح آمدن خواجه
عبدالله خواهرزاده خواجه حسن نقشبندی با برادران بدرگاه خاقان سپهر بارگاه خواجه عبدالله با دو برادر خود خواجه یادگار
و خواجه مرخوردار از ولایت آمده روزے چند با شیر خواجه در دکن بسر بردند و بر جانکاهی و تردد دلیل آمد در
همگنان بجوهر شمشیر و راه مردمی خود را نمایان ساختند و چون شتافتن بخت بلند پرواز بود از صحبت خواجه جدا شده
گزیده در لاهور بحضرت شاهزاده بلند اقبال پیوستند و در بادی حال و سلک احدیان منتظم گشتند و رفته رفته
بجوهر شناسی و قدردانی آن چراغ افروز دودمان خلافت بمراتب بلند ترقی نمودند چنانچه خواجه عبدالله
در الهآباس بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانی بلند پایگی یافت و چون شریف خان وکیل السلطنه نقش خواجه
با وجوب خشت و پیوسته در خدمت آن حضرت غمازی کردی ناگزیر خواجه عبدالله بدرگاه والا روی امید نهاد و حضرت
خاقانی جوهر اصالت و شجاعت از سیمای حال او دریافته شایسته تربیت دانسته بمنصب هزاری و خطاب صفدر خانی سرافرازی بخشیدند برادرانش نیز بمناصب مناسب فرق
عزت برافراختند و بعنوان العرض رسید که چون شعله راے زمیندار تبت بسر زمیندار تبت کلان رفته او را از پای
درانداخت و ولایت بسیار متصرف او درآمد و عمده کشش بر داشت آن نکردو از تنگ ظرفی و آشوب دماغ پای از حد قلیم
او بیرون نهاده بجانب کشمیر آمده فرمان بنام قلیچ خان صادر شد که لشکر شایسته سامان نموده بکمک محمد قلی حاکم
کشمیر فرستند تا آن زیاده سر مالش بسزا یابد. در پانزدهم آبان مهینه لاهوری بشاهزاده کلان عنایت شده و
نیز اسپ خاصه شاه عنایت نام مصحوب دوست محمد بخدمت ایشان فرستادند و هر سال یک لک روپیه از حاصل بندر کنبهایت
در وجه انعام شاهزاده دانیال مقرر شد و حسب الالتماس شاهزاده کلان خواجگی فتح الله بخشی بمنصب هزاری سرافراز
ساخته بملازمت ایشان فرستادند. محمد قلی دوازده راس اسپ از خانه زادان کشمیر برسم پیشکش ارساله داشته بود در
نظر اقدس گذشت و از سوانح فیروزی یافتن سپاه بنگاله و دستگیر شدن کیدار زمیندار و شرح این بر سبیل اجمال
آنکه راجه کیدار که از زمینداران عمده سرحد بنگاله است بیاوری کمک راجه مکه قریب پانصد کشتی از غراب و جلیه گوسه
فراهم آورده بر سر قلماق که در تهانه سری نگر بود آمده جنگ انداخت قضا را قلماق شکست یافت و آن حدود بتصرف
کیدار درآمد چون آن خبر براجه مان سنگه رسید فوج پسندیده سوار و توپخانه سرانجام نموده بمالش او نامزد فرمود و
در لوای بکرم پور تلاقی فریقین اتفاق افتاد و جنگ عظیم در پیوست و با قبال روز افزون مخالفان شکست خورده
بسیاری از فرنگی و بنگالی بقتل رسیدند و دو زخم تفنگ و تیر کیدار خورده راه گریز پیش گرفت بهادران لشکر تعاقب
نموده او را دستگیر ساختند نیم جانی داشت که نزد راجه رسید و از فرو شدن او غبار فتنه و آشوب فرو نشست
از سوانح انهزام شعله راے تبتی است و تفصیل این مجمل آنکه چون فرمان بقلیچ خان رسید علی الصبح الحال سه هزار سوار

با نصرت بر جانب افغانان با شیخ سبب آنکه میرزا بود کومک محمد علی بیگ که از امرای [illegible] فرستاده و از صعوبت افواج قاهره و پای تحمل
علی راسے از جاے رفت در ارکان همتش تزلزل راه یافت [illegible] افغانان از محمد علی بیگ [illegible] کرده و مسافت فاصله بود از
غایت رعب و هراس بے جنگ پریشان شده [illegible] و متقاربان آن حال سعید [illegible] کمک
رسیده افواج قاهره و متعاقب شتافته تا جاے که گذار [illegible] بود و عثمان باز [illegible] شنیده در آن بخت برگشته سرراه [illegible]
خود را انتخاب جنگل و گریوه‌هاے دشوار انداخته جاے بسلامت برد [illegible] راجه [illegible] این [illegible] سبیل اقتصار
انگیز راجه مکرر [illegible] عمده [illegible] خزانه و لشکر [illegible] و توپخانه و فیل [illegible] که ندارد اگر چه سوار [illegible] در میان [illegible]
دیگیس هر طرف [illegible] هفت صد هزار و دویست [illegible] سامان [illegible] کرده و فیل سفید [illegible] ملک
از هم [illegible] المحال دو فیل سفید یکے نر دیگے ماده دارد و مقرر است که راجه بار برزمین [illegible] هر جا که
اراده رفتن کند بر تخت نشانیده [illegible] در آئین آنها هیچ جانداری [illegible] حرام [illegible] دماغ [illegible]
در هر [illegible] بدست افتاده جواهر نفیس خصوص یاقوت در خزانه او وافر است بالجمله درین ایام ملک [illegible] یاقوت
دارد [illegible] در آمد [illegible] جواهر وافر که [illegible] کاران فراهم آمده بود بدست او افتاد باد نخوت و غرور در کاخ دماغش
پیچید و اندیشه‌هاے تباه و فکرهاے باطل در خاطرش جا کرد مقارن آن حال راجه کبید [illegible] زمین [illegible]
از راجه مانسنگه التجا یافته بود و تحریک آمدن او به بنگاله نموده تسخیر این ملک را در چشم خیالش بسهولت و آسانی
جلوه داد در آن [illegible] غرور [illegible] راجه کبید [illegible] بنگاله شده در سرحد خود قلعه طرح انداخته با لشکر
و حشم افزون از قیاس [illegible] در [illegible] راجه مانسنگه با افواج قاهره در بهوال بدفع فتنه عثمان افغان
اشتغال داشت چون خبر راجه [illegible] شنید [illegible] بدان سو شتافت و گرم و چسپان از آب گذشته بمقابل او در
سرحد ملک خویش معسکر آراست و پیوسته بین الفریقین جنگ میشد اولیاے دولت اعلام فتح و نصرت بر افراشته
مخذولان وخیم العاقبت را شکست میدادند چنانچه در اوراق گذشته تقریبات مذکور گشته تا آنکه [illegible] یکے نهاد
غنیم را پاے همت از جا رفت و خود را [illegible] این کار ندانسته رخت سلامت از ورطه هلاک بیرون انداخت و از سرگشتن
او راجه با [illegible] بهوال آمده همت بدفع فتنه عثمان بست و او نیز از غایت رعب و هراس جنگ ناکرده گریخت راجه خاطر از
انتظام و استحکام پرداخته تهانجات مقرر ساخت و بر تهانه یکے از سپاهیان کاردان را با فوجے در خور آن مقام گذاشته
بهمعنان فتح و فیروزے مراجعت نمود درین تاریخ حکم شد که دیوانیان عظام در جمیع بلاد و سرایاے که در سر راه واقعست
آتش خانها و لنگرها ترتیب نمایند که فقرا و مساکین از خوان نوال آن حضرت فیض پذیر گردند میر گدائی پسر میر ابوتراب
بمنصب هفتصدی ذات و چهار صد سوار سر افراز شد و میر [illegible] بمنصب دو هزاری ذات و سوار فرق عزت بر افراخت
چون میرزا کیقباد پسر میرزا محمد حکیم از خانه‌نشینان خانه برانداز همه قسم کیفیات بافراط [illegible] روزگار [illegible]
میبرد حواله راجه جگناته شد که [illegible] در قلعه رنتهنبور بوده عبرت از کار خود برگیرد چون [illegible] گجرات بقول خان اعظم
و اولاد او از دیوانیان اعلی تنخواه شده بود و حسب الالتماس [illegible] بخدمت احمدآباد [illegible] ناگره
سرافرازی یافتند [illegible] هزار و پانصدی ذات [illegible] سوار [illegible] شده عبدالله بمنصب هزار و پانصدی ذات هفتصد سوار فرق عزت بر افراخت
از عرائض [illegible] ولایت ایران بمسامع جلال رسید که در بیست و هفتم [illegible] ماه سال حال میر معصوم بهکرے که برسم رسالت

کرده والای ایران شتافته بود در هنگامیکه شاه عباس قلعهٔ ایروان را محاصره داشت رسید رضا بیگ را از اعیان
خود برسم استقبال فرستاده باعزاز و اکرام تمام او را داخل اردو ساختند و بعد از ملازمت نمودن نامهٔ حضرت خاقانی را گرفته
شاه بدست گرفته بسر نهاده در رعایت تعظیم و تجلیل بتقدیم رسانیدند و مکرر پرسیدند که حضرت شاه بابام چون اند و چه حال دارند
درین اثنا بشارت شاه سوغات را بمحض پیش [illegible] تحفه چیده بر دوران سراپرده کشیده و شاه آمده فرداً فرداً بنظر در آورد
و چند روز آن اسباب بهمان دستور چیده بود و اعیان گرجستان و ازبکستان و امرای ولایت اوزبکیه و هر کسی که از اطراف
بجواب آمده بود بنظر [illegible] فرستاده تماشا کرد فرمود و بیست و سوم [illegible] راجعت طلب داشته التفات و عنایات
ظاهر ساخته بیشتر ازین بجهت [illegible] اسپ سوری شاه را از طویلهٔ خاصه مصحوب روپ خواص بشاهزاده بلند اقبال ارسال داشته
بودند درین ولا روپ مذکور دولت نموده سعادت زمین بوس دریافت و از جانب شاهزاده تسلیمات و سجدات بتقدیم رسانیده
عرضداشت ایشان را گذرانید و پوستین روباه سیاه از پیشکش ایشان التماس نموده بود منظور حضرت اقدس
این گرم خوشی بضبط منتج گشت درینولا عرضداشت میرزا غازی پسر میرزا جانی ترخان از تته رسید که فلان
تاریخ ملازم آستان بوسی شده ام امیدکه درین زودی سعادت ملازمت دریابد حسن بیگ شیخ عمری [illegible]
را بجواب پیشکش فرستاده بود از نظر گذشت آقا نور بخدمت کوتوالی ملتان سرافرازی یافت **وقایع سال چهل**
و نهم از ابتدای جلوس اشرف اقدس روز شنبه بیست دهم شوال هزار و دوازده هجری بعد از انقضای
ساعت و بیست دقیقه آفتاب جهان افروز به برج حمل شرف سعادت ارزانی فرمود و سال چهل و نهم از عهد خلافت خاقان
والاحشمت افزایش خرمی فیروزی آغاز شد و بآئین هر سال درو دولتخانه را آئین بسته هر روز مجلسی بنیاد جشن نشاط آراسته
در مبادی این سال حق تعالی شاهزاده سلطان دانیال را از صبیهٔ [illegible] فرزندی کرامت فرمود نام او
هوشنگ حکم شد در بیست و نهم فروردی خواجه پرتاب از خدمت شاهزاده ولی عهد آمده عرضداشت مشتمل بهار گذار
نوروز باده زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانید و چون حسب الالتماس ایشان پوستین روباه سیاه با یک پوستین
روباه سفید مصحوب روپ خواص عنایت شده بود اظهار تسلیمات و سجدات نموده این بیت را مناسب مقام قلمی
نموده بودند **بیت** گر بر تن من زبان شود هر موی ٭ یک شکر تو از هزار نتوانم کرد ٭ درین ایام منصب
چین قلیج از اصل و اضافه هفتصدی ذات پانصد سوار حکم شد میرزا بهرام و میرزا ابوالقاسم و میرزا اسمعیل میرزا حیدر
اولاد میرزا مظفر صفوی بمناصب لائق سرافرازی یافتند درین تاریخ از عرایض منهیان صوبهٔ کابل بعرض رسید
که تخته بیگ خان که بکمک لشکر بنگش تعین بود الوس علی زئی را تاخته اسیر فراوان بدست آورده غلات و حبوبات
آنها را آتش زده سالماً و غانماً مراجعت نمود اتفاقاً آن قوم گرفتها را در سر تنگی راه بر لشکر منصور گرفته بجنگ پیش
می آیند و بهادران جانفشان داد شجاعت و جلادت داده بسیاری را بقتل میرسانند و بقیة السیف شکسته و زخمی
بدر میروند چون بعرض رسید که شاهزاده دانیال دست از شراب باز نمیگیرد و شیفتهٔ پیاله شده ضبط خود نمیتواند کرد
لاجرم حکیم فتح الله پسر حکیم ابوالفتح که از خانه زادان محرم مزاج دان بودند در [illegible] سلطنت فرستاده پیغامهای
تلخ و درشت که در معنی شیرین تر از آب حیات بود بمشار الیه حواله شده و بعد از روزی چند عنایت نامه و اسپ خاص
از پیشکشهای شاه عباس مصحوب خواجه عنبر بشاهزاده دانیال مرحمت فرمودند درینولا بعرض رسید که خانخانان در مقام

چون بعرض شاهزاده پیوسته عرضداشت میر جمال الدین که باشارت عادل خان درباب طلب [illegible] جهت اورنگ
آباد که پیشکش نوشته بود بخشش نمودند بنابرین میرزا ایرج بهادر با چند از سوار به خدمت دستوری یافت [illegible] شد
که چون بخیریت مراجعت نمایند و جشن طوی شاهزاده منعقد گردد خاطر از آن حدود و پرداخته متوجه پایه سریر سلیمانی شوند
از سوانح لقاب آرای دارالسلطنه [illegible] بخانه [illegible] شاهزاده والا اقبال بالماس تشریف بردند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بعرض [illegible] استیلا یافت روزی آن حضرت [illegible] تشریف فرمودند
یکی از همراهان [illegible] گردیده [illegible] از پرستاران خود افیون خورده [illegible] فنا نهاد [illegible]
افیون کار خود کرده بود [illegible] وقت یافته [illegible] ملازمت آن حضرت فرستاده ازین حادثه آگاه ساختند [illegible]
ایشان جان بحق تسلیم کرده بود چون کلانترین اهل حرم و والده [illegible] بود و والفت تمام با او داشتند خاطر قدسی
[illegible] برآشفت و این مصیبت بران حضرت گران گذشت درین تاریخ رای رایان بخطاب راجه بکرماجیت
[illegible] عزت برافراخت [illegible] این موهبت نامه و [illegible] با دیگر [illegible] بحسن [illegible] داشت وفات
[illegible] از کابل آمده بسعادت سجود [illegible] عزت نورانی ساختند
[illegible] کابل و ملک احمد [illegible] عمارات آن خطه دلگشای رخصت یافتند [illegible]
صادق خان بخطاب صادق خانی سرفراز شد راجه بکرماجیت را بمنصب والای [illegible] اختصاص بخشیدند شیخ عبد [illegible]
بجهت استیصال [illegible] سنگه [illegible] تعین فرمودند راجه رام سنگه و رای [illegible] از زمینداران
و منصبداران [illegible] فیروزی [illegible] گشتند رحمت خان فوجدار بمنصب پانصدی و میرزا حسن [illegible]
شاه رخ و عنایت الله برادر خواجگی فتح الله هر کدام بمنصب [illegible] سرفراز شدند راجه جگت سنگه را بمنصب سه هزاری
و پانصدی و سه هزار سوار و نقاره بلند پایگی بخشیده [illegible] مرصع و پرم نرم خاصه عنایت نمودند قبل ازین [illegible] خان را که
[illegible] اعتداء [illegible] از نظر انگنده حکم تغیر جاگیر فرموده بودند درین ولا باز بنظر مرحمت مخصوص داشته و بمنصب دو هزاری
ذات و پانصد سوار و جاگیر عنایت شد درین تاریخ بعرض اشرف رسید که شاه عباس دارای ایران فتح [illegible] نموده متوجه
تسخیر [illegible] ایران شد از سوانح انعقاد جشن طوی شاهزاده دانیال با صبیه عادل خان مرزبان دکن چون عادل خان
مصحوب میر جمال الدین حسین انجو و مصطفی خان وکیل خود پالکی را با پیشکشها روانه ساخت و میرزا ایرج بهادر با جمعی از
بندهای درگاه باستقبال شتافت در کنار آب بهوره بمیر جمال الدین حسین و مصطفی خان ملاقات نموده آنها را
باعزاز و احترام دریافت و از انجا بمیر مذکور پیشتر آمده در پتن شاهزاده را ملازمت نمود و التماس کرد که اگر بجهت سرفرازی
عادل خان تا احمدنگر تشریف فرمایند و این انجمن نشاط در انجا منعقد گردد باعث ازدیاد عزت و امیدواری عادل خان
خواهد بود لاجرم خاقان حرم سرای دولت را بار دوی ظفر قرین در پتن گذاشته خود با خانخانان و پنج شش هزار سوار
جریده همراه گرفته متوجه احمدنگر شدند و بتاریخ نهم ماه تیر الهی در ساعت مسعود و در زمان محمود جشن طوی آن [illegible]
خلافت انعقاد یافت و بعد از فراغ این کار روزی چند بجهت رخصت مصطفی خان و جمعی که همراه پالکی آمده بودند
دران حدود توقف فرمودند و از ضبط تهانجات و تعین افواج خاطر واپرداخته بتاریخ دوازدهم ماه امرداد الهی بعزیمت
درگاه متوجه برهانپور شده صورت حال را بدرگاه عرضداشت نمودند چون بمسامع جلال رسید که شاهزاده شراب

باعوا مجموعه خود بس نمی آید و از آنکه بصحبت و از سبب مجالست مفسدان جانه برانداز استصواب خویش آگهی ندارد و احوال
ملازمان معروض حضرت است هرچند از درگاه بکرات نصایح مبذول داشت آن مشتمل بتنبیه ایشان میفرمود اما آن جمعیت که
جمع مرا است مخالفت بر آن شاهزاده مرد امر عصمت و عزت خویش و عزت او بهر و روش یافته رخصت فرمود و بنابرین گوش به آن
آنان جوان جان دشمن را بصلاح بود آفرین واندرز های دلنشین گزین که انجامت کنایت از آن است لنا لها ارباب سعادت و
نیکبختی موعود و موعظه درگاه را الا ساده و لوح که عقرب بدنهاد آشفته از بهار آن السلام بسماع جلال رسید که چون موسم نشکال
نزدیک شده و علیان آبها مانع تردد و سواد دست تکلف بصلاح و صواب دید اولیای دولت بجاهای تهانجات گذاشته
عازم ارسال بهر دانسته بنا بر آن که رو بسلطنت واقع است مکان اقامت آنگاه از صورت نسکت مابین میرزا حسین و شاه تهماسب
میرزا و برادرش و اولیای کوشش تعلیم بعد آمرزش میرزا حسین در بغض او را عرای و آمرزش دیگر جمعیت او سرکار جمع یافتند و
با مجمل چون آن ملک از طرف آمد سلطانیان ولایت مراتب دشمنی نه را فراهم آورده و جبه بغضای ابواب جمعی میرزا نعمت خان
نرسیده و از بدبختی بنای اوضاع گذاشت وآن سبب سعادت شکست خورده راه آوارگی پیمود و بماند و بران بستر است میرزا
ساختند خاطر آن به سوی او پرداخته مراجعت نماید در این اثنا خبر رسید که بعضاران ولایت گرجستان از فتنه دوستی با قزلباش
اتفاق نموده قلعه لیس را متصرف شده اند و عاندوان تدبیر این کار را ارا اهم دانسته روی بهمت بدان سو نهاد میرزا حسین
کم فرصت بار دیگر بالتفاق علیخان که از طرف دارای ایران حاکم ملک و سزاوار آن بود با جمع کثیر از مردم بخود داشته بر سر زمین داور
آمد شاه بیک خان بمجرد رسیدن آن خبر فوجی از مردم خویش اسپیه با خود همراه گرفته بیدا نعم آنها بهمت گماشت و هزیمت زمین را بر قزلباش
تنگ ساخت در پیوست و نبرد ات شایسته و چیقلشهای پسندیده از طرفین بوقوع آمد و باقبال خاقان گیتی ستان
نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم دولتخواهان وزید و مخالفان برگشته بخت آواره دشت ادبار گردیده و بسیاری
بقتل رسیدند شاه بیک خان فوجی را بضبط آنجا و گذاشته خود بدفع فتنه قزلباش ایلغار نمود و در اثنای راه
تب محرقی کرده و از سواری اسپ عاجز آمده بر سکپال نشست اسمعیل قلیخان حاکم هرات که همواره در انتظار فرصت
وانتهاز قابو بود با پنج شش هزار سوار شمشیرگذار خود را رسانید و جنگ عظیم در پیوست و جمعی از مردم شاه بیک خان
بقتل رسیدند و دیگران خود را بقلعه قندهار رساندند شاه بیک خان با وجود ضعف و بیماری شان لشکر بیاراید و بوج
آراسته همت بدفع شورش قزلباش مصروف داشت درین تاریخ شیخ ابوالخیر بجهت مزید تاکید و استحکام نزد شاهزاده
دانیال دستوری یافت با آنکه والده ایشان را بجهت آوردن فرستاده بودند چون بعرض رسید که آن ثمره شجره خلافت
از افراط شراب بغایت ضعیف و نزار شده از این حالت روی آمدن ندارد و شیخ ابوالخیر احکم شد که بسرعت سرعت تمام
شتافته بهر حال ایشان را بدرگاه رساند **نهضت موکب منصور بصوب اله باس و از تحسین**
منزل عنان سعادت معطوف داشتن چون موکب منصور شاهزاده عالمیان از حضور بصوب
اله باس نهضت فرمود هرچند ظاهر رخصت گونه شده بود ولیکن خاقان والا حشمت از صمیم دل و طیب خاطر بجدایی
آن قرة العین خلافت راضی نبود بلکه از بیخردان نهایت آزردگی داشتند و سیما جمعی از فتنه جویان و اوباش
بر روز فتنه و هر ساعت مقدمه ترتیب داده وحشت افزای خاطر قدسی مظاهر گشتند و از جمله پیاله خوری شاهزاده
را دستگاه سخن یافته بسیار و اطهمی نمودند چنانچه در هنگامی که موکب اقبال بجوار آگره نزول اجلال فرمود یکی از

واقعه‌نویسان شاهزاده بجانب نوازرسے که درسلک خواصان بنزدیک ائتمام داشت نسبت فعلی بعمل رسانیده و آن جوانے ادب
نشناخته بخواص دیگر شده بسبب اتفاق آنکه گریخته و خواسته کرد آن را بتغییر ظاهر سرّ خود را بکس رسانیده و در مجاعت شاهزاده و فاعل
روزگار بس بیند چون حقیقت حال بسامع جلال رسید بعد الفوز جمعے آمده و سواران با هون فوز و جهت گرفتار آنها
باطراف مسالک تعیین شدند قضا را در همین نسبت غضب و اشتعال آتش قهر بسر او رسید و گرد آن بجهت بخلاف بجا نظر عطا نمیشد
وحکم شد که واقعه‌نویس را پوست کنند و یکی از خواصان را بخواجه سرا کردند و دیگرے را که نسبت فعال زاده سے بابتاع دیدن
والا داشت زده و بعد بیش در سلک خدمتگاران نمود یک روز شناس متعلم بود و نیز چنین وقتی بابس نسبت شده که آن حضرت را
از جبر علم و عجب کامے فرمودند و از این سیاست رعب و هراس عظیم در دلها سے جا کرده بود و همگی در عجل مردم
ساده و دستها بجا چون صورت واقعه بعرض خاقان رسید و خصال رسید خاطر مهربان آن حضرت بحث برآشفت و
برزبان الهام ترجمان گذشت که تا امروز تجویز پوست کندن گوسفندے در حضور خود نفرموده ایم از فرزند ما عجب است
که آدمے را در پیش خود پوست کنده جمعے از سبزه دل ادران فتنه انگیز که بعوت در کمین فرصت و ستا و در سخن بسخن آشنا
بعرض رسانیدند که کیفیت ایشان بالا رفته و شراب با کیف افیون جمع ساخته زیاده از آنچه طبیعت بر دارد تواند گرد
لوی و حالت سیر با پیدا و در هنگام طغیان کیفیت و استیلا سے آن شورش مزاج هم بیحد و احکام ندامت انجام از ایشان
سر میزند و در خدمت ایشان همچنین را عدو یار اسے چون و چرا نیست و در آغاز کیفیت و طغیان آن اکثر اسے خود را بگوشه
کشیده و دختنے میان ندو چناب جسے که تا گزیر باشند حکم نقش گلیم و صورت دیوار دارند چون خاطر قدسے مطا بجبهت
نگران احوال ایشان بود و تعلق مفرط بآن درة التاج خلافت داشتند و از جار سیئے که قلعه اله باس عمارات اجاسب الحکم
اساس یافته بنظر اشرف در نیامده بود و در اسے صواب نماسے چنان تقاضا فرمود که برسم سیر و شکار تا اله باس تشریف برده
روزے چند در ان حدود و بنشاط شکار پرداخته جگر گوشه خود را همراه بدار الخلافت بیاورند بنابرین اندیشه صائب
شب دوشنبه یازدهم شهریور ماه الهی در ساعت مسعود مختار رایات اقبال بصوب اله باس ارتفاع یافت و چون بیشخانه در سه
کروهے شهر بر لب آب چون نرتیب یافته بود خواستند که بر کشتی نشسته از راه دریا بدولتخانه تشریف برند قضا را در اثنای راه
کشتی بزمین نشست و هر چند ملاحان دست و پا زدند در ان دل شب نتوانستند کشتی را بآب اندازند تا اگر بتاسفیده صبح
درمیان دریا توقف واقع شده بعد طلوع صبح امراے عظام کشتیهاے خود را پیش رانده سعادت کورنش در یافتند
از رموز دستان بالمشهود دریافتند که ظهور این گونه تعبی اشارتے بود بمنع سفر لیکن شکوه آن حضرت زبان انکار بسته
بود بجا از اینجا بیشخانه انتقال سعادت نزول اتفاق افتاد و روز دیگر بار نبے که بشدت شد و مقارن آن حال خبر ضعف
و بیمارسے حضرت مریم مکانی رسید چون ایشان باین یورش راضی نبودند حضرت خاقانی حمل بر تمارض فرمودند و در ان
روز سه روز باران بحال آن نهاد که مردم خیمهاے خود را بیرون توانستند آورد و غیر از دولتخانه خاص و آتشخانه چند از
خیمهاے نزدیک دیگر خیمه و سراپرده بنظر در نمے آمد و خبر بیمارے حضرت مریم مکانی متواتر میرسید و ضعف ایشان
آناً فاناً اشتداد مے یافت و با آنکه چندے از بندهاے خاص را که اعتماد تمام بر صحت قول آنها بود فرستاده متیقن خود
ساختند و شب چهارشنبه خبر رسید که حال ایشان دگرگون شده اطبا قطع امید نموده اند اگر در بتوقف تشریف بزیارت
کرسعادت دیدار ایشان در یابند ناگزیر عنان معاودت معطوف داشتند و روز دیگر بعیادت قبله خویش که بهترین

حضرت مریم مکانی آفتاب آسا نقاب شد و رخ اعتبار است الحق اتصال گرایند رفته رفته عالم بقاست
بخلوت سرای عدم چون خاقان ستوده خصال ... و قبله کعبه نیت با صیه سعادت انوار الی ... اعتقاد احوال ...
او را گوی بافته و سرخیده خواسته که از آن ایشان بیستی و سخنی و گفته زبان بارآسی گویا سے ... داشت ... و از ...
و دنیا گزیده ... ایزدی سے رضا داده از حدوث آن ... اختیار جدائی اختیار کرده و خلوت گزین ... اندوه گشته
و شب دوشنبه نوزدهم شهریور ... آن مسند آرا است ... بارگاه حضرت ... گزین خلوت سرای بقا گشت ... ماتم ...
... و رسیده رضا قاقان ... و آن ... سعادت ... لباس ماتم ... نفس مقدس ایشان
... ودل عزت گرفته قدمی چند بمتابعت ... و همچنین امرا بموجب ... سعادت ... آنگاه
نعش مقدس را ... ساخته با دل زار و دیده خون بار ... معاودت فرمودند ... امرا و منصب داران
... موافقت آن حضرت سعادت ... در وقت ... و لباس ...
... نظر ... سعادت ... بحیات ... شکون
... لباس ماتم ... الحق ... خاص و عام
... بسعادت ... خلعت ... اعظم شال طلا و زر ... عنایت ... امرا
شال طلا ... یک لک ... تا صد ... شال ... صد ... پایان
شال ... فرمودند ... عنایت ... نعش مقدس حضرت مریم مکانی ... عرض ...
... رسانیده ... حضرت جنت آشیانی ... بهشت ... دین تاریخ
عرضداشت شاهزاده دانیال رسید که حضرت واهب العطایا این مرید را از والده ... فرزندی ... کرامت فرمود
حضرت خاقان نام او را ... و مقارن ... عرضداشت شیخ ابوالخیر ... شاهزاده دانیال ... نگاه
... پیشخانه رسید لیکن کدام برآوردن وجه آمدن غافل ... روزگار ... پیشخانه ایشان را ...
... سوم ... جشن وزن ... نشاط افزای خاطر ... گشت و آن گرانبار ... دولت را ...
... وزن فرموده ... ارباب استحقاق مقرر ... چون ... حیدر ... روزگار ... سلطان ...
... خاقان ستوده خصال آن ... اعتدال ... این درگاه ... حکم ... فرمودند ... راجه
... ساخته ... حاکم ... گجرات رسانند ... الیه ... در ...
... دوست محمد ... قدیم و تربیت یافتهای شاهزاده بزرگ ... در خدمت ایشان ...
... خواجه ... احوال ... نگارش یافت دوست محمد ... داشت ... آمده ...
... ساخته ... آستان رسانید ... خواجه ... خواجه کلان ...
آمده بسعادت زمین بوس ... عزت ... و خاقان ... الاحسان آن بزرگ زاده را بخلعت فاخره ...
... الوقت ... روپیه ... انعام فرمودند چون ... سلطنت ممالک توران ... کوشه ...
... سرشته ... از دست داده ... ملک ...
... خاطر ... ساخت چند ... از مردم عمده ارکان عهد و پیمان ... استحکام بخشیده مقرر گردانیدند

... افغانان از بیابان بر روی دست حمله آورده ... خواجه ... در حمایت قیمت ... مخبر خان ... سلطنت ... بیجانور ... جمعیت ...
... در خدمت ... قابو ... اگر ... افغانان ... و درین ... آن ... صاحب ...
... بیافته ... مرتبه ... اضطراب او
... بافته ... اسحاق ... فتنه ... در ... افغانان ... قلیل ... آمد چون فرود
... افغانان ... دیگر قرار داده که ... افغانان ... عابد ... را
جانشین ساختند ... خان ... نیک ... و فرزندان او را ... خواجه ... دست می آورد ... الله ... را ...
عابدی ... سیف ... بخدمت زیارت ... رخصت ... و درین تاریخ دولت ... افغانان ...
دریافت ... عین ... نیک ... مسعود ... شده بود ... التفات خاقانی سرافراز گشت ... سنگه
تو ... راجه ... سرکار ... منصب ... فرق عزت برافراختند ... بنگاله ... جاگیر راجه ... عنایت شد
آمدن شاهزاده عالمیان از الهٰباس بخدمت بادشاه چون خبر نهضت موکب اقبال بصوب الهٰباس
... خان ... حضرت مریم مکانی ... آن عصمت قباب ... سرای ...
شاهزاده ... اقبال رسیده ... رایات عزیمت بدریافت ملازمت پدر والاقدر برافراشته ... آبان
ماه الٰهی از الهٰباس متوجه دار الخلافت شدند تا غبار وسوسه که از هر زه درائی ... بر آئینهٔ خاطر
حقیقت ... گرفته ... حضرت مریم مکانی ... عم ... شدند ...
... امرین اشرف رسانیده ... صدق و کذب آن نیز ظاهر شود ... خاقان گیتی ستان
از دیدن ... فرزند سعادتمند ... شگفته ... و تاریخ روز پنجشنبه چهارم آذر ماه الٰهی قرة العین
خلافت درة التاج سلطنت ... دولت ملازمت پدر بزرگوار ... سعادت جاوید اندوختند ... ازادای رسوم
تور و آداب ملازمت حضرت خاقانی شاهنشاه ... عطوفت و مهربانی ... غمزدای دل ...
... اخلاص ... و منافقان واقعه طلب ... زده ... جان ...
... آرام و تسکین یافت فتنه که چشم گشوده انتظار فرصت ... خواب
غفلت افتاد نقاره شادی ... بلند آوازه ساختند شاهزاده والاشکوه یک قطعه الماس گذرانیدند که یک لک
روپیه قیمت آن بود با دویست عدد مهر که هر یک صد توله وزن داشت و چهار مهر پنجاه توله و یک مهر بیست و پنج توله و یک مهر
بیست توله و سه مهر پنج توله بصیغهٔ نذر و دویست و چهار زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانیدند آنگاه امرای پادشاهی
... خان ... و خواجگی ... و چندی دیگر که در خدمت آن مسند آرای خلافت سعادت پذیر بودند
کورنش و زمین بوس دریافته نذورات گذرانیدند و بعد از فراغ این مجلس بدولت و سعادت از جهروکهٔ خاص و عام برخاسته
متوجه حرم سرای خلافت شدند چون خاطر قدسی مظاهر از بعضی اطوار و اوضاع شاهزاده قدری گرانی داشت
زبان معجز بیان که کلید گنجینهٔ رازهای الٰهی است رخصت گویائی یافت و باطن شکایت آگین ذخیره های کهن را بیرون
فرستاده ... زیر عتاب گشت شاهزاده عاقبت محمود ... ادب بجز ... معروض داشتند که حضرت
... خاطر ... آشفته ... الحمد که ازین ... که ... اخلاص منافات داشته باشد تا حال ...

بلهور رسانیده که جمعی از ارباب غرض پیاله خورده اند این بنا از سندرا بر دکشتن ناپسندیده خاطر نشین نموده باشند حکم شد که
بلده بر وارزی چند پیوسته در ملازمت بسر برده و بمنزل خود نرود و حقیقت حال چنانچه هست ظاهر گردد و بنا بر این جای حضرت
ایشان در عمارت خانه مقرر نموده چندی از خدمتگاران معتمد را بطریق دیده بانی گماشتند و پیوسته همراه
آن قرة العین خلافت بخدمت حاضر آمده و التماس نمودند که خاطر جمع دارند تا روزی چند نزدیکان و همراهان بسر برده
اعلام مرکب پیاده لشکر نمودند و محنت خانه کشیدند و روز یکشنبه بیازدهم ماه مذکور دستوری شد که بدستور به اتفاق جهت
تشریف برند و چندی بنده های ایشان که از غضب پادشاهی بیم و هراس بخاطر راه داده و بگوشها خزیده بودند باز
بدستور سابق رجوع آورده سرگرم خدمت شدند راجه باسو یک چندی از درگاه دور گشته در کوهستان وطن
خود روزگار بسر می برد درین مدت پیوسته با امواج قاهره بود و خود را در دولت چنانچه تقریبات از احوال او در سوانح
پیش نگارش یافته درین مرتبه خواست باستشفاع آن قرة العین خلافت از دیوار جرایم تقصیرات بر آید و باین اراده
در ظل حمایت شاهزاده والاشکوه بدرگاه آمده بود و چون شاهزاده از آب گذشته بملازمت پیوستند او از نهایت خوف
و احتیاط در آن طرف آب توقف نمود تا بعد از التماس بخشایش و استماع نوید مرحمت روی امید بقدسی آستان نهند
قضا را چون شاهزاده مخاطبان واقع شد او دهوسنگه برادر راجه باسو را انجلوت طلب داشته فرمودند که کرم و احسان
از آب گذشته باسو را بدست آرد تا او دهوسنگه جمعی را انجو و همراه ساخته از آب میگذشت او خبر یافته مثل برق لامع بدر
رفت و او دهوسنگه او را اثره او را خالی یافته ناکام برگشت درین تاریخ آصف خان بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار
سوار و علم و نقاره سرفراز شده بحکومت صوبه بهار رخصت یافت و شیخ فرید بخشی بیگی نیز بمنصب چهار هزاری و دو هزار سوار و
علم و نقاره فرق عزت برافراخت و آن رکن السلطنه هزار مهر و پنج دانه مروارید گران بها و چهار قطعه لعل و یک زنجیر فیل پیشکش
گذرانید شیخ عبد الرحمن باتفاق راجه بکرماجیت باستیصال طایفه بوندیله دستوری یافت و شال خاصه بمشار الیه عنایت نموده
رخصت فرمودند میر ابو المظفر پسر اشرف خان بمنصب هزاری و پانصد سوار و خطاب اشرف خان شرف اختصاص یافته بفوجداری
سرکار اوده تعین شد چون شاهزاده والاشکوه شیخ بایزید را بحراست اله باس مقرر داشته بودند حکم شد که بخدمت مرجوع
قیام نماید و میر عبد الوهاب که بحکم شاهزاده محبوس است رها نه درگاه والا سازد و منصب شیخ بایزید هزاری ذات و پانصد
سوار مقرر شد و پاینده خان بمنصب سه هزاری پانصدی ذات و یکهزار سوار سرفراز گشت مخصوص خان بمنصب
سه هزاری ذات و یکهزار و پانصد سوار نوازش یافت به میرزا شمس الدین ولد خان اعظم منصب دو هزار پانصدی
ذات و دو هزار سوار عنایت شد امین الدین صحبت آورده شاهزاده دانیال دستوری یافت و چون آصف خان
بصاحب صوبگی بهار فرق عزت برافراخت و منصب دیوان بیوتات را بوالا منصب دیوانی و خطاب وزیر خانی بلند مرتبه
ساختند و خدمت دیوانی بیوتات از تغیر او بمعز الملک مرحمت شد کلیان داس پسر راجه تودرمل بمنصب هزاری ذات و پانصد
سوار سرفرازی یافت و حراست قلعه کالنجر بعهده او مقرر شد افتخار بیگ بمنصب هزاری و میرزا والی پانصدی و شیخ کبیر نیز
پانصدی تسلیم کردند و صادق خان بمنصب هزار و پانصدی نوازش یافت کالپی را بخواجه عبد الله عنایت نموده بدان صوب
رخصت فرمودند و سرکار بهرایچ بمیر شریف آملی عنایت شد قاضی عزت الله بمنصب هفتصدی سربلند گردید میر شریف
کولابی بمنصب هفتصدی فرق عزت برافراخت حسن بیگ خان که دیوان صوبه جونپور دستوری یافت

عابدی [illegible] بمنصب هزاری ذات [illegible] سعادت [illegible] گشت [illegible] بهار [illegible] گلگشت [illegible]
زاده مهر [illegible] بمنصب مقصد [illegible] تاریخ [illegible] فرمان [illegible] اقبال سلطان سلیم
بر همین سعادت [illegible] بخت دولت ملازمت [illegible] بخاطر [illegible]
[illegible] ولایت توران [illegible] فضای خاطر جا داشت [illegible] مدت [illegible]
شاهد [illegible] مقصود [illegible] چهره گشای مراد [illegible] بخاطر [illegible]
محمود [illegible] ساخته ایم [illegible]
حسن انجام [illegible] مطلب [illegible] احکام [illegible]
عذرهای [illegible] دولت [illegible] بدرگاه طلب شده
وچون او از بندهای قدیم [illegible] با خلاص است حکم شد که او نیز متوجه درگاه شود ودرین باب [illegible]
خانخانان نیز فرمان [illegible] سلطان خرم [illegible]
خان خانان [illegible] رسیده نوشته بود که فرمان جهان مطاع [illegible]
حکم شده بود که فرزند اقبالمند شاهزاده سلطان سلیم آمده ملازمت کرده از شراب که باعث جمیع [illegible]
[illegible] پیوسته در ملازمت می باشند و شراب نخورده اند و آزار خمار نکشیده اند قبله جهانیان [illegible]
سلامت توجه اشرف طبیب ظاهر و باطن عالم است هرچه توجه فرمایند هزاران نتیجه و خوبی باستقبال می آید
و انکه فتح [illegible] پیش نهاد همت جهان کشاست و زیارت مزار فائض الانوار حضرت صاحبقرانی [illegible]
بالیخان که مصدر خطا گشته ضمیمه آن عزیمت شده الحمدلله که هیچ مانعی غیبت آنچه این غلام زاده فهمیده [illegible]
از مردم خداپرست خداشناس شنوده که جمیع کارها اول در عالم [illegible] ساخته می شود و بعد از آن در خاطر ملکوت ناظر
پرتو می افکند درین صورت بهر طرف که عزیمت فرمایند نتیجه ظفر همعنان خواهد بود از سوانح [illegible]
ملک کشتوار است و تفصیل این اجمال آنکه جمعی از طائفه چک که خود را وارث ملک می گیرند هنگام زمستان و ریزش برف
و باران بجایی در آوده و غیره رخت [illegible] کشیده بعد از تخفیف سرما و برخاستن برف بکوه [illegible]
و [illegible] مرتفع می ساختند از انجمله [illegible] چک [illegible] پناه [illegible] کشتوار حمایت او [illegible] می برد [illegible]
بصواب دید [illegible] وتنخواهان صلاح وقت [illegible] که نخست زمیندار کشتوار را که حامی و حارس ارباب فساد
باشد [illegible] انگاه باستیصال اهل ستیزان باید پرداخت بنا برین اندیشه صائب و رای ثاقب [illegible]
شاه بیگ [illegible] است [illegible] خود با جمیل بیگ [illegible] و دیگر [illegible] متوجه تنبیه و تادیب [illegible] کشتوار شده
وچون بعقبه کوه کشتوار پیوست پسر خود را با فوجی از مردم گزیده بطریق منقلا روانه ساخت علیقلی [illegible] که داخل
ملک کشتوار است [illegible] زمیندار کشتوار عاقبت اندیشی نموده چندی از مردم کاردان را نزد علیقلی فرستاده [illegible]
و ملایمت پیش آمده و بخوبی خاطر خود را جمع ساخته خود با همه برادران و خویشان آمده علیقلی را دید [illegible] چند دست
جانور شکاری دست آویز نیاز ساخت و عهد و سوگند بمیان آورده قرار داده بعد از این [illegible] ان را در ملک خود راه
ندهد و هرگاه افواج بتنبیه و تادیب تعیین شود او نیز با جمعیت خود آمده کمک لشکر فیروزی اثر نماید و باین قرار داده و نفر از برادران خود را

را با او همراهی کرده و داشت نزد محمد قلی فرستاده و چون اکثر جوانب گشته از اطمینان یافت فوجی به تادیب سرکشان که در مورد را
پیش نهاد همت ساخته بدان سو شتافت با آنکه نیر اعظم در برج میزان افاضه انوار می نمود از شدت برف و باران
راه بر آمد و شد بسته بود محمد قلی پای همت استوار داشته جمیل بیگ را با جمعی در زیر عقبه گذاشت تا راه آمد و رفت
مسدود و مغلق و از وقت رسیده باشند خود با جوانان کار طلب و اهل همت بر فراز کوه بر آمد ایبه چک
و حسین چک با بسیاری از پیاده های کوهی سد راه بر جوانان بر اول گرفته به سنگ و تیر کارزار کردند و بهادران
جان نثار یک بار شمشیر با علم کرده [illegible] برکشیده در زیر تیر و سنگ بی محابا خود را به غنیم رسانیدند و آن
گروه باطل ستیز پای همت از جای رفته و به هزار جان کندن راه هزیمت سپردند و همان شب زیده ترزمیندار مرده
و ایبه چک و حسین چک بر محمد قلی بیگ شبخون آوردند و تا هنگام طلوع صبح از جانبین مجادله و مقاتله می شد و چون نیر اعظم
جهان را به فروغ خویش نورانی ساخت آن گروه برگشته روزگار شرمنده و خجلت زده برگشتند و محمد قلی بر
دو دست [illegible] جای نموده حصاری در غایت استحکام مرتب گردانید و کس نزد آن حق ناشناسان فرستاده پیغام
گذارد که تا بندگی و دولتخواهی اختیار نکنید آماده اجل و دولتخواهان نشوید نجات ممکن نیست و دست از شما باز
نمی دارم بسیاری از آن مردم که با اضطراب همراهی آنها اختیار نموده بودند ازین نوید جان تازه یافته نزد محمد قلی بیگ
آمدند و ایبه چک و حسین چک و قاسم چتو و زیده ترقرار به جنگ داده پای ادبار افشردند محمد قلی بیگ با فوجی از جوانان
کار طلب تیزدستی نموده خود را به سنگر مخالفان رسانیدند و غنیم با عقبات و کریوهای دشوار سر راه برد و دولتخواهان
گرفته جنگ سخت کردند و به اقبال بی زوال زیان زده ادبار گشتند و بندهای درگاه سنگر آنها را شکسته و سوخته ییلاگ
ذخانه به تهانه خود مراجعت نمودند و روز دیگر پایندر بیگ برادرزاده محمد قلی با فوجی از مردم تازه زور به سر مخالفان
رفته کار بر آنها تنگ ساخت و زیده ترمردمی عاجز شده آمده پایندر بیگ را دید و اختیار بندگی و دولتخواهی نموده پسر رشید
خود را با برادرزاده خود و چند دست جانور شکاری به رسم پیشکش نزد محمد قلی فرستاد و قرار داد که بعد ازین حرام
خواران را در حدود متعلقه خویش راه ندهد و هر ساله از جانور وغیره به رسم پیشکش می فرستاده باشد و به همین دستور
دیگر زمینداران بندگی و دولتخواهی اختیار نموده جان گذاری گردن نهادند و پسران خود را بطریق یرغمال سپردند
و محمد قلی بیگ خاطر از آن حدود وا پرداخته عنان معاودت به شهر معطوف داشت و درین تاریخ میر جمال الدین انجو از
دکن آمده سعادت ملازمت دریافت و میر معصوم بکری که به رسم رسالت نزد دارای ایران رفته بود جبین سعادت به سجده
کریاس فلک اساس نورانی ساخت و مکتوب شاه گذرانید و کتابی که عمه شاه به حضرت مریم مکانی فرستاده بود به خدمت ایشان
رسانید و در سیولا پرگنه چوند به جهت سامان قلعه رهتاس به راجه مانسنگه عنایت شد **وقایع سال پنجاهم از مبدأ جلوس
اقدس** روز شنبه بیست و نهم شوال هزار و سیزده هجری آفتاب جهان افروز به شرف خانه حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود
و افسرده دلان خاک طراوت و نضارت افزوده کهن سالان چمن لباس برنائی در پوشیده سودای جوانی از سر گرفتند و سال پنجاهم
از مبدأ جلوس خاقان گیتی ستان به سعادت آغاز شد و به دستور هر سال در دولتخانه آئین بسته تا روز شرف هر روز یکی از بندها جشن عالی
آراسته بلوازم نیاز و پیشکش پرداخت نذر دی خان را بمنصب دو هزاری ذات و پانصد سوار بلند پایگی بخشیده موازی پنج لکه
دام در وجه انعام او مرحمت شد رحمت خان فوجدار بمنصب هزار و پانصدی ذات و سیصد سوار و پرتاب سنگه به هزاری

منصب هزاری ذات با نصد سوار سرافراز گشت و مرتقی بود ده بخیر طلبی پیشکش کرد قلیچ خان سعادت آستان بوسی دریافت و بایالت
سرکار جونپور ... [illegible] ... سلطنت مقرر شد چون کار ... آسودگی ... استیصال طائفه ... نموده ... دولت ... نظام ساخته بود
بمنصب چهار هزاری بلند مرتبه گردید ... [illegible] ... منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز شد در پنجم شهریور ماه
سکینه بانو بیگم همشیره آن حضرت که از والده میرزا محمد حکیم بعالم وجود آمده بود ودیعت حیات سپرده در شانزدهم حکم شد که
دیوانیان عظام صوبه بهار را از وجه جاگیر خان اعظم تنخواه نمایند و شاهزاده سلطان خسرو را بمنصب ده هزاری ... [illegible]
و نقاره ... [illegible] ... مرحمت شد و راجه مانسنگه ... شاهزاده ... اختصاص ... یافت و بمنصب هفت هزاری ذات
و شش هزار سوار سرافراز گشت و ... [illegible] ... هزاری ... یافت و درین ولا حکم شد که دیوانیان
عظام و بخشیان کرام و متصدیان سرکار مهمات مالی و ملکی را بعرض شاهزاده ولی عهد رسانیده بصواب دید آن قرة العین خلافت حسن
انجام بخشند و تصدیق منصب و جاگیر ... باهتمام ایشان ... چهاردهم میر سعید خان ... و ابو القاسم خان نمکین سعادت
زمین بوس ... میرزا غازی ... میرزا جانی ... آمده بود ... آستان ... سعادت بود
ساخته ... خسرو ... پیشکشهای خود را بنظر اشرف گذرانید و بتاریخ هژدهم میرزا غازی کمر مرصع ...
... [illegible] ... مرحمت شده

داستان شنقار شدن خاقان ممالک ستان جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی انار الله برهانه

بیان این داستان صاعقه افروز ذکر این سانحه طاقت سوز ...
... سخن آفرین ... عرصه خیال تنگ و اندیشه را پای جولان لنگ دل سوخته و جگر گداخته ...
این کار زبان ... ساز این گفتار آن را که روزگار ... دولت ... تیره روز ... سخت ...
... سخن ... عبارت آرائی ... از زبان ... مرثیه خوانی ... شاه ... تاریخ ...
... بیان ... وقایع ... تاریخ ... قطره چند خون سوخته از دیده ...
و دل ... سال ... دولت ... بتاریخ ...
ماه آبان ... مزاج مقدس ... از مرکز اعتدال انحراف پذیرفت حکیم علی که ... روزگار بود بحکم آنحضرت متصدی علاج شد و تا
... طبیعت ... گذاشت که شاید بقوت خویش دفع مرض تواند نمود چون بیماری ... شدت ...
... معالجات بکار برد سود مند نیفتاد و ... منجر شد و در ... آن
... با وجود کمال ضعف ... منتظران ... خلافت ... جلوه جمال جهان آرای ... آمیخته
خاطرهای ... ضعف قوی و مرض مستولی میگشت روز بروز ... از علاج ... انگه ...
خلافت ... آنحضرت ... شب چهارشنبه
... جمادی الآخر هزار و چهارده هجری مطابق چهارم آبان ماه الهی ... شصت و چهار سال قمری رسیده بود ... در شهر آگره
آن ... خلافت ... بقا گشت ... تجهیز و تکفین نموده ...
... سکندره ... هزار و چهل ... و جلوس ... در نهصد و شصت و
... هزار و چهارده ... شب یکشنبه ... ولادت ... جلوس ... ۹۴۹ ... ۹۶۳
... و این تاریخ ... فوت ... تاریخ فوت اکبر شاه ... ۱۰۱۴ جلد دوم تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

جلد سوم اقبالنامهٔ جهانگیری از ابتدای سلطنت شهنشاه عدالت دستگاه نور الدین محمد جهانگیر بادشاه تا شتقال
ست دن ایشان شایستهٔ سریر سلطنت و فرمان روائی و زیبندهٔ افسر خلافت و کشورکشائی بلند اقبالی نژاد بودند که بهار
مرادش از جویبار رحمت ایزدی سرسبز و شاداب باشد و نخل دولتش در گلشن عدالت سر برکشد و شمع دانش فروغ
انوار مکارم اولی جهان را روشن و منور دارد و لمعات تیغ آهنش زنگ زدای ظلمت کفر گردد و رشحات سحاب مکرمتش افسردگیهای
جهان بی آب و رنگ را طراوت و نضارت بخشد و چمنزار دین و دولت به آبیاری مرحمتش شگفته لبان بادیهٔ ناکامی را
سیراب امید سازد و از فیض معدلتش چار چمن ملک رشک هشت بهشت شود و به دستیاری سیاست خار بن فتنه و آشوب
از بیخ و بن برکنده آید نظام کارخانهٔ ایجاد و انتظام سلسلهٔ کون و فساد بحسب کافی و درای صافی او منوط و مربوط گردد
چون استعداد و استحقاق این کرامت در ذات اقدس حضرت شاهنشاهی ظل الهی ودیعت نهاده و دست قدرت الهی سرشته بود
روز پنجشنبه بتاریخ یازدهم شهر جمادی الثانی سال هزار و چهارده هجری بساعت مسعود و زمان محمود که مختار انجم شناسان
بصیرت بود در ارک دار الخلافه اکبرآباد حرسها الله تعالی عن المکاره و الآفات تخت سلطنت و اورنگ خلافت بجلوس
جهان افروز ارتفاع آسمانی و فروغ جاودانی یافت خطبهٔ جهانگیری و گیتی ستانی بنام نامی و القاب سامی
سامعه افروز گشت سکهٔ دولت و اقبال باسم همایون چهرهٔ مراد افروخت و چون خطیب بالقاب مستطاب حضرت
شاهنشاهی زبان را دربار گردانید خرمن خرمن در و گوهر نثار شد مستمندان کام دل برگرفتند آرزومندان
جیب نیاز را گوهر آمود ساختند زرهای سکوک بتازه روئی چهرهٔ مراد افروخت خطاب خجستهٔ القاب ابو المظفر نور الدین
محمد جهانگیر بادشاه غازی بر مناشیر دولت ثبت شد ارکان دولت و اعیان سلطنت که بسعادت حضور شرف اختصاص
داشتند و سران سپاه که در صوبجات بشرائط خدمت و جان فشانی بتقدیم رسانیدند در خور رتبهٔ
خویش بازدیاد مراتب و مناصب فرق عزت برافراختند جبین اخلاص بسجدهٔ شکر این موهبت نورانی
زبان بنواهای تهنیت بلند آوازه گردید پیشتر ازین پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم که سابق حضرت عرش آشیانی
او را از برهانپور بجهت نصایح و رهنمونی بنابر امور متعلقه بخدمت حضرت شاهنشاهی فرستاده بودند او بتکلف
آن بانحسب بر اغوای ایشان گشته و در حینی که آن حضرت بخدمت پدر بزرگوار خود رسیده آمده بودند از

او چون کم گرد ناپسندیده و خویش شتاب جهان و دهر بیحساب دیده و بود بی زوالا آمده بخدمت بسجود قدسی آستان ابد حقیقت
بخطاب امیرالامرائی و منصب جلیل القدر وکالت سرفرازی یافت و مهر اشرف او رک را بیجا امیر بخشی ازین منصب بدست
مبارک خود میرانگی ... عزت او ساختند میرزا جان بیگ را که در زمان شاهزادگی دیوان بود بخطاب وزیرالملک و منصب
بخشیده و امیرزا غیاث بیگ را بخدمت دیوانی شریک ساختند و میرزا غیاث بیگ بخطاب اعتمادالدوله سرفرازی یافت و شیخ
فرید بخاری را منصب بخشی گری ... و ... یافته ... را بخطاب مرتضی خانی که از ... شیخ ... از سادات
موسوی بود ... بخدمت حضرت عرش آشیانی ... بیاض ... آن حضرت ... و القاب او بود
بمنصب میربخشی فرق عزت برافراخت اگرچه بحسب ظاهر بخشی بود و در ... ان و چند سال دفتر ... اکثر از خدمت
دیوانی نیز ... دیوان ... بخاری ... طلب ... شیخ ... بجای ... شیخ ... از ... بسبب
بخشیده بود ... و دولت ... اشرف ... را ... فراهم آورده ... بالذات بود و ...
بر روی خلق باز کرده ... در ... سلطنت ... که اساس این
دولت ابد ... استحکام ... میر ... بجای ... راجه مان سنگه ... ابراهیم ... بخشیده
خلعت فاخره با جارقب و شمشیر مرصع و اسپ خاصه ... صوبه بنگاله رخصت فرمودند و خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش
را با انواع عواطف و اقسام نوازش سرافراز و ممتاز ساختند و بملازمت اشرف نگاه داشتند و زمانه بیگ پسر غیور بیگ کابلی بخطاب
مهابت خانی سرفرازی یافت و شیخ قطب الدین دختر زاده شیخ سلیم چشتی که کوکلتاش آن حضرت بود بخطاب قطب الدین خان
مخاطب گشت و شیخ حسن پسر شیخ بهنا بخطاب مقرب خانی فرق عزت برافراخت میرزا جعفر مخاطب بآصف خان از صوبه بهار آمده دولت
آستانبوسی دریافت و میرزا بدیع الزمان پسر آقا ملا ... در عنفوان شباب از عراق بهندوستان آمده
بوسیله عم خویش میرزا غیاث الدین علی آصف خان بسعادت زمین بوس حضرت آستانی سرفرازی یافت و منصب ...
عنایت فرموده ... بنگاله ... و در شورش بنگاله که بعصوم کابلی و ... قاقشالان باغی شده مظفر خان را بقتل رسانیدند
جعفر بیگ و خواجه شمس الدین ... بمخالفان افتادند و آنها هرچند خواستند که ایشان را با خود متفق سازند و رعایت نمایند راهی نشده
بجهد ... و راه اخلاص ساخته بدرگاه عرش اشتباه آمدند و حضرت عرش آستانی را ازین ادا خوش آمده در مقام تربیت درآمدند و در
اندک مدت بخطاب آصف خانی و منصب میربخشی ... و ... تا آخر والا پایه دیوانی کل سرافرازی یافت بهمه نوع
قابلیات آراسته بود و شعر را خوب میگفت و نثر را پسندیده می نوشت باین چند بیت از واردات اوست قطعه شهر ...
عمارات دل ما ... ... آفریده برای دل ما صحرا را ... رسید ... الله ... که آشنایی دل خود کنم تسلی را
ابیات جعفر ... بار ... مشکل که دگر ... چنان ... که کوهی ...
... نوشتن ... شب ... ساختی ... از ... در شیشه ... فریاد ... قلم از دست
افتاد ... دو کس را در بیابان خطرناک ... افتاد ... جو دست ... شد زخاره ... افتاد اندر شماره
... بیابان ... امانت دار گنج آب حیوان ... کوزه ... لب ... آورد ...
آن یار دیگر ... زندگی ... ایستاده ... زندگی ... کرده خود ...
... ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال رانا امر سنگه ... در عهد دولت و زمان سلطنت حضرت
عرش آستانی ... آن حضرت ... استیصال رانای مخذول ... شاهزاده ... حضرت شاهنشاهی ... لشکر عظیم
... فرموده بود ... اکنون ...

جهان افروز را استیلای یافت و فتنه از این عقده و شعور از طبیعت حضرت ... شاهزاده پرویز را با لشکر گران و توپخانه عظیم
بدان صوب رخصت فرموده و تسخیر ان بیه اتالیقی شاهزاده سر بلندی یافت و محمد قلیچ خان بحکومت صوبه گجرات و قرق حکومت
برای اختیار دلاور خان ... بحکومت لاهور سرافراز ساخته بدان صوب رخصت فرموده و میرزا جان بحکومت ... و ولایت
بنگاله و تفویض جمیع آن صوبه و دستوری یافت **ذکر سوانح سال اول از جلوس ابد قرین** بتاریخ سیوم شهر ذی قعده هزار
و چهارده هجری نیر اعظم به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرموده و نخستین سال از جلوس همایون مبارک و فرخ اقبال
بنشر دلها خاک کشید و ... ارقام مبارک نوید ... **ابیات** ... نخجیر آورد و بلبلان ... جهان
عندلیبان چمن بنشستند ... سبزه ... بهار ... و بآیین حضرت
عرش آشیانی دولتخانه را با تجمل گرانبها از انواع ظرائف و نفایس آیین بسته جشن بادشاهانه ترتیب یافت و تا روز شرف سیر و ...
امیران دولت بدوم لطف ... رسته ... آذر اعظم سوانح که در مبادی این سال پرتو ظهور انگند گریختن
شاهزاده خسرو است از سعادت خدمت پدر والاقدر و تفصیل این اجمال آنکه چون دماغش با خولیای سلطنت موهوم ...
بوش آمدگویان بد نهاد از آشفته دماغ اسیمه گشت و این ماخولیا در مغز خاطرش جا گرفت همراه از ... رسیده متوحش ... بود
هرچند آن حضرت ... شفقت و التفات مدارا و دلجوئی میفرمودند او بیشتر ... تا آنکه ...
هشتم ذی حجه بعد از انقضای یک ساعت از شب با عدودی که محرم راز و محل اعتماد بودند از ارک دار الخلافه برآمده راه ادبار پیش
گرفت و بعد از ... امیر الامرا خبر یافته بخدمت حضرت شتافته این خبر وحشت اثر را معروض داشت حضرت جهان آرا چنین ...
فرمود که بادشاهزاده جوان بخت شاهزاده خرم را بتعاقب آن سرگشته بادیه ضلالت رخصت فرمایند امیر الامرا التماس نمود که صلاح
دولت در آنست که بنده باین خدمت و دستوری یابد حکم شد که چنین باشد در آخر ملهم غیبی بخاطر قدسی مظاهر ... شاهزاده ...
را بجای خود سر برآرای دولت فرموده اعتماد الدوله را در خدمت ایشان باز دارند و موکب اقبال بهمان فتح و فیروزی بتعاقب
او شتابد و باین عزیمت ... شیخ فرید بخشی را با اکثری از امرا و منصبداران که بسعادت حضور اختصاص داشتند بطریق ...
رخصت فرمودند و باعتبار ساعت مقید نشده آخرهای شب رایت فتح و فیروزی را برافراشتند و در سواد شهر میرزا حسن پسر
میرزا شاهرخ را که رفیق طریق ... بود و در ظلمت ادبار راه گم کرده سراسیمه میگشت گرفته آوردند و بشگون مبارک گرفته در زندان
مکافات مقید و محبوس فرمودند اهتمام خان کوتوال ... بقراری ... و خبر گیری مقرر گشت و در نواحی متهره حسن بیگ بدخشی که بحکم اشرف
از کابل بدرگاه والا می آمد بخیر و چار میشود و بافسون آواز راه رفته آواره بادیه ضلالت میگردد و در مخاطبات خان بابا گفته
مدار اختیار خود در الفتنه را و حواله مینماید و چون حسن بیگ از جانب حضرت شاهنشاهی مطمئن نبود و از بیم طلب اشتمام بی عنایتی
مینمود در اصل سرشت بدخشیان لفتنه و شورش مجبول است قرار همراهی او مینماید و باسید جوان بدخشی عطف عنان نموده
طریق بغی و کفران نعمت پیش میگیرد و در اثنای راه از سوداگر و غیره هر کس پیش می آمد اموال او را غارت کرده و سر او را بآتش
بیداد میسوختند دو دل مظلومان اندیشه نکرده سر راه ادبار می‌پیمود خصوص اسپان سوداگری و طوایل بادشاهی هر جا بنظرشان
در می آمد متصرف گشته بهمراهان خود قسمت میکرد و پیاده‌ها را سوار ساخته همراه میگرفت قضا را دلاور خان که بحکومت لاهور سرفرازی
یافته رخصت شده بود و بمقام پانی پت خبر آمدن خسرو را شنیده فرزندان خود را از آب جون گذرانیده بسرعت هرچه تمامتر متوجه لاهور شد که پیشتر از بهجا لاهور در آمده بتحکیم قلعه و
برج باره پردازد و عبدالرحیم دیوان لاهور که بحکم اشرف متوجه درگاه بود به دلاور خان پیش آمده دلاور خان حقیقت فرار نمودن خسرو خاطرنشین او ساخت لیکن تو تلیق ... فرزندان از آب گذرانیده
خود با دلاور خان ... همراه با جمله دلاور خان بجانب لاهور شتافت و اومش فتنه خسرو را دیده و خسرو را در املاک ... لخضاب داده دیوان ... کرده بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده بجانب
لاهور شتافت ادبار کشید شیخ فرید بخشی ... در ... و شورش ... امرا و مهابت خان از خصوصیتی که با شیخ داشتند ... و را بنا و ... سپاهی ...

سے بود ملتفت و عوض ... شیخ فرید ... خسرو را ... اند ... و دیگر ... والا ... کار ... او خود را ...
بجای رسانید تا آنکه ... خان را ... شیخ ... از این ... شیخ ...
و ... دایره ... گرفته ... بود را ... میرزا حسین بیک و نورالدین قلی کوتوال ... احکام ...
... بالا ... الحصر ... شد ... این حال خسرو ... چون ...
یافت ... فراهم آورده ... لشکر ترتیب اسباب ... ضلالت ... دایره قتال و جدال
اشتعال ... خسرو قریب ده دوازده هزار سوار فراهم آورده ... آگاهی یافت که شیخ فرید با عساکر منصور
... آب سلطانپور رسیده موکب اقبال ... گیتی ستان ... لشکر ... در ...
تسخیر قلعه ... بعد از ... متوجه ... بمقابل عساکر اقبال شتافت میر جمال الدین حسین انجو که بجهت نصیحت خسرو
از درگاه آمده بود ... شده ... سعادت و نیکبختی ... از ...
نمودن ... آن شب ... الطاف ... صبح بیگاه ... شام ... خود ...
بے ... آن شب باران عظیم شده ... از او باش و ... طلب که ... فراهم آمده بود ... خیمه با خود
... اطراف ... و آمده ... زن و دختر رعایا را ... مرد و ...
... جمال ... ارباب ... رسانیدند آخر ... روز شیخ فرید در کنار آب ... خبر آمدن
خسرو را شنیده ... بار ... تمام فوج او ... اقبال ... حضرت شاهنشاهی ...
بود ... آب میر جمال الدین حسین از پیش آمده جمعیت خسرو را ... گران ظاهر ساخت و اظهار این مقدمه که
... ناپسندیده نمود و شیخ جواب ... گفته رخصت داد و خود با جمعی که همراه داشت ...
... بر گشت ... فوج مخالف نمودار شد و بین الفریقین نائره قتال و جدال اشتعال پذیرفت سادات بارهه
که هراول لشکر منصور بودند داد جرأت و جلادت داده بسیارے از مخالفان را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند و زخمهای
کارے برداشتند از جمله سید جلال ... قریب شصت نفر از سادات بزخمهای جانستان سرخ روئے دین و دولت شدند
درین وقت سید کمال بخاری که ... بود با برادران خود و ... فوج هراول شتافته ... ترتیب نمود ...
... شهامت ... اقبال روز افزون مخالفان را ... برداشتند و ... از ...
... قریب چهار صد سوار از ... علف تیغ انتقام شده ... عساکر اقبال
پایمال ... گردیدند خسرو با حسن بیگ فرار نموده آواره ... انتظام ... خلافت شیخ فرید
... شیخ ... مبارزت بلند آوازه ساخت ... خسرو ...
... سوار ... لشکر منصور ... شیخ ... حضرت خلافت پناهی ارسال ...
... شیخ ... جلال ... سید ... حضرت شاهنشاهی ... استعجال ... اقبال ...
... راجه باسو که از زمینداران معتبر کوهستان
... از ان ... ضلالت ...
... شب ... ساعت از شب گذشته ... منصور ... دولت ... شیخ از

۹۰

حقیقت خود بر ساده دولت ... سلطنت بر ما پاسی اقبال سرور آن حضرت فرستاده شیخ ... الوالفضل ما لطف گرفته ... جهت ... گرفتار
جمیلا ... نوشته بود ... شاه شیخ ... ساخته بود و ... شیخ ... مستوجب ... لاهور ... بود چون خسرو ... از ...
... دیگر کاه ... گفته ... باز گشت از همراهان خود ... خواست چندی از افغانان ... طرف ... و ...
... گفته ... ولایت ... و آب ... که در آن ... است و ... علاج ... بجانب ... اگر
کابلی از پیش رفت ... الا ... ولایت ... بیرون رفت ... که ... چه ... و ... شما ...
در این ... دیدگان حضرت ... آنجا تا آب ... که ... بخت ... گشته دست ... نزد حسن بیگ گفت که ...
که کابل ... ملازمت ... این جانب کابل ... شما رفت ... از اسب ... در آن حدود ... و القول خسرو ... در قلعه
... بجهت ... بسیار ... ده دوازده هزار سوار مغل ... در خدمت شما فراهم ... آنجا ... اسپی
شما ... جنگ ... آماده ... اگر این ... حدود ... از ... برون ... آنجا ... فرصت ... لشکر ...
... از ... خانه ... چهره ... گرد ... فردوس مکانی بابر بادشاه و جنت آشیانی همایون بادشاه ... کابل ...
هند و هندوستان ... که از کابل ... بر ... خدا ... ایشان خزانه ... نشستند ... چهار ...
از ... اختیار ... خود ... اند ... بسیار ... روزگار ... بود ... از ... مرحمت
و افغانان ... گزیده بجانب هند و هندوستان رفت ... حسن بیگ ... است که از آب چناب عبور نموده خود را
... رسانند چون با طراف ممالک فرامین رفته بود ... گماشته جاگیرداران و کروریان و غیره از حدود ... شده ...
... از ... ظاهر شود ... فرصت او نمانده لاجرم ... احتیاط ... بسیار ... تخت ... لاهور رفته ... بستند که
از آن گذر عبور نمایند ... کشتی بهم رسید ... سود هره ... رفتند چون شب بود مردم او ... کشتی ...
کشتی ... ملاح بدست آوردند کشتی دیگر ... ملاحان کشتی ... و ... ساخته ... کشتی ... ساخته
که از آب بگذرند ملاحان اضطراب ایشان را دریافته کشتی را در میان دریا ... که ... نشست ... در آن جهت ...
گذشته این خبر بمردم سودهره گفتند و چودهری ... مردم سودهره میر ابوالقاسم نمکین را که در پرگنه گجرات بود خبر ... ساختند
و او با دیگر منصبداران خواجه خضری که در آن نواحی بودند بکنار دریا رسیده ... و ... و آمده ایشان را ... گجرات
بمنزل خود بردند چون با خسرو و حسن بیگ ... نبودند لا علاج شده تن بقضا دادند روز دوشنبه سلخ شهر محرم ...
... خبر گرفتاری او در باغ میرزا کامران بمسامع اقبال رسید حکم شد که امیر الامرا بر جناح استعجال شتافته خسرو و ...
و حسن بیگ تیره روزگار و عبد الرحیم مردود را ... درگاه والا حاضر سازد در روز پنجشنبه سوم صفر خسرو را دست بسته و زنجیر در پا ...
از طرف چپ پیشگاه ... جلال درآوردند حسن بیگ را بر دست راست و عبد الرحیم را بر دست چپ او ایستاده کردند خسرو ...
... ایستاده می لرزید ... حسن بیگ ... هرزه گوئی ... درآمده ... گفتن آغاز کرد چون غرض ... پیشگاه
خاطر ... حکم فرمودند که خسرو را مسلسل محبوس دارند و حسن بیگ را در پوست گاو و عبد الرحیم
را در پوست خر کشیده ... بر ... در شهر گردانند چون پوست گاو زودتر از پوست خر خشک شد حسن بیگ ...
از چهار پهر ... زنده نماند ... عبد الرحیم را که در پوست خر کشیده ... در شهر ... گردانیدند ... پوست ...
... رطوبت ... منع ... روز ... آن روز و آن شب زنده ماند و روز دیگر حکم شد که ... بسیار در پوست
... حال ... پرگنه ... شیخ فتح کرده بود ... شیخ در ... پرگنه ... ساخته ... غیاث ...
... بلندی ... جمعی از ... را که با خسرو ... لعل ... دو ... باغ کامران ... قلعه ... [illegible]

سمت ذکر یافته شاهزاده پرویز با فوجے از بهادران بمرهٔ شهامت بتسخیر ملک رانا تعین شده و چون شورش خسرو بهادر عالم
کلام اشرف شده بود از سیجے از جماعه او باز پیسر آن هنگام گذاشته خود با آصف خان منسوب داد الخلافه آگره باز گردید و در وقت گیتی
اقبال بیرون از لطافت حاله حضرت حکم فرموده ند که فتح آن عزیمت نموده متوجه درگاه والا شد و در روز چهارشنبه هم صفر سنه
داخل شهر لاهور شده خسرو از فیل نقشاب که از عیان دار آگره استیفند با همراهان خود به پاداش عقوبت دیده از عمل رسیدت
خویش عبرت بر گرفتند درین هنگام مساع جلال الدین حسین خان شاملو حاکم هرات خبر سفار شدن حضرت عرش آشیانی
و شورش خسرو شنیده حاکم فراه و ملک سیستان را همراه گرفته با لشکر خراسان بر سر قندهار آمده قلعه را محاصره نموده و شاه بیگ خان
با استظهار اقبال روز افزون با استحکام برج باره و انتظام مصالح قلعه داری پرداخته مردانه پاسے همت افشرده بالای ارگ
جای صحبت نشستن خود قرار داده که هیچ از بیرون مجلس او را مشاهده نماید و پیوسته بعیش و عشرت مشغول بوده هر روز افواج
داده بمقابله بیرون میفرستاد و آثار غلبه و تسلط ظاهر مے ساخت چون این خبر در لاهور بمسامع جلال رسید فوجے کلانے
بسرداری میرزا غازی و لد میرزا جانی ترخان ترتیب فرموده قرا خان ترکمان و تخته بیگ کابلی که بخطاب سردار خانی
اختصاص داشت با دیگر امرا و منصبداران بکومک تعین نمودند پیش از ان که افواج ظفر قرین بقندهار رسید لشکر قزلباش
ترک محاصره نموده بحال شکسته خویش بازگشتند بنا بر آنکه دارای ممالک ایران شاه عباس رفتن میران سرحد را بر سر قندهار
و محاصره نمودن قلعه مذکور نشنیده و رضے بنام حسین خان بیگلر بیگی خراسان و ملک سیستان وغیره بمصحوب حسین بیگ نامے
فرستاد که دست از ین اراده باز داشته هر کدام بجا و مقام خود شتابند و لشکر را از گرد قلعه برخیزانده خود بخدمت بندگان
حضرت رقعه مراسله که در عذر این جرات و گستاخے نوشته شده بگذرانند درین تاریخ حسین بیگ مذکور بدرگاه والا آمده دولت
زمین بوس دریافت و بحکم اشرف سردار خان بحکومت قندهار فرق عزت برافراخت و شاه بیگ خان روانه درگاه والا
شده و بعد از چندگاه سردار خان را عزل فرموده قندهار را بمیرزا غازی لطف نمودند و درین تاریخ شاهزاده پرویز
از مهم رانا بکومکیان آمده سعادت زمین بوس دریافت و میرزا علی اکبر شاهی بحکومت کشمیر سرفراز گردید مقرب خان
نیز که بجهت آوردن حشم و فرزندان شاهزاده دانیال رفته بود پسران شاهزاده را از دکن آورده ملازمت فرمود از شاهزاده
مرحوم سه پسر چهار دختر مانده بود پسر کلان طهمورث دوم بایسنغر سوم هوشنگ درین تاریخ میرزا ایرج پسر دولت خان لودی
که نوکر عمده خانخانان عبدالرحیم بود در آخر شاهزاده دانیال نوکر خود ساخته عنایت بسیار به پسرش ظاهر میکرد و در محاوره
بخطاب فرزندے اختصاص بخشیده بعد الف بیگ ان مخصوص داشتند بعد از فوت شاهزاده مرحوم حسب الحکم بدرگاه
آمده دولت زمین بوس دریافت منصب سه هزارے و خطاب صلابتخانے عنایت نمودند و همدرین سال مرتضی خان
بصاحب صوبگی گجرات سرفرازی یافت و قطب الدین خان کوکلتاش بصاحب صوبگی ولایت بنگاله از تغیر راجه مان سنگه
بلند مرتبه گردید خلعت با کمر مرصع و اسپ بچاق با زین مرصع عنایت فرمودند و منصب او پنجهزارے ذات و سوار مقرر شد
دو لک روپیه بصیغه مدد خرچ بمشار الیه و سه لک روپیه بکومکیان او مرحمت نمودند و همدرین تاریخ صبیه شاهزاده شاه مراد را
خورد شاهزاده پرویز نسبت فرموده یک لک دسی هزار روپیه از نقد و جنس بر رسم ساچق فرستادند و بجهت سامان طوی
یک لک روپیه از نقد و جنس بشاهزاده عنایت شد از غرائب سوانح ظاهر شدن کتابت خان اعظم میرزا عزیز کوکه است که
براجه علیخان نوشته و از خبث طینت حضرت عرش آشیانی هیچ فرو گذاشت نکرده و آنچه که بر زبان قلمش آمده نسبت بجا

و بلحاظ رسیده ملاحظه کلف روی دل را سیاه کرده و جهان [illegible] ظلمت [illegible]
داشت که نسبت داران این تاریخ [illegible] و در تواریخ شاه طهماسب چه رسد [illegible] در فتح قلعه آسیر و دیوالی
را به علی خان [illegible] و صحبت خواجه ابوالحسن [illegible] حضرت شاهنشاهی در آمده در آن حضرت [illegible]
او را پیش خواند و نوشته او [illegible] که بخواند [illegible] از فتح آن [illegible] ملاحظه تمام [illegible]
پایه سریر خلافت [illegible] استحقاق انواع و اقسام سیاست
و جزاست [illegible] عنایت عرش آشیانی [illegible] جاگیرش تغییر فرموده [illegible]
انداخته نظربند [illegible] درین هنگام [illegible] انجام جشن [illegible] شاهزاده سلطان پرویز [illegible]
از فراغ جشن [illegible] خاطر [illegible] نشاط شکار [illegible] فرموده بجانب [illegible]
پنجاب [illegible] موکب گیهان شکوه اتفاق افتاد مدت سه ماه [illegible] روز [illegible] نشاط شکار [illegible] عنان سعادت
بدارالسلطنه لاهور معطوف فرمودند پانصد و هشتاد و یک جاندار از نخجیر کوهی و [illegible] نیله گاو و دیگر [illegible]
و نخجیر کوهی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند دو من و بیست و چهار سیر آمد که بیست و یک من بوزن خراسان باشد
و نخجیر [illegible] دو من و سه آثار [illegible] که هفده من خراسان باشد و گور خر [illegible] شانزده آثار که [illegible] من خراسان
باشد نیله گاو [illegible] چهارده من که یک صد و دوازده من خراسان باشد درخلال این حال از عرایض واقعه نویسان صوبه بهار
بمسامع جلال رسید که جهانگیر قلیخان را با راجه سنگرام که از زمینداران عمده آن ملک است محاربت اتفاق افتاد و جهانگیر
قلیخان ترددات نمایان کرده اعلام فتح و فیروزی برافراشت و سنگرام بزخم تفنگ آواره صحرای عدم گردید وقایع

سال دوم از جلوس اقبال قرین

روز چهارشنبه بیست و دوم شهر ذی قعده هزار و پانزده هجری
نیر اعظم بخانه شرف خویش سعادت تحویل ارزانی فرمود و جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت درین جشن عالی بانیا[illegible]
جهان و جهانبان سلطان خرم را منصب هشت هزاری [illegible] عنایت نموده علم و نقاره و طومان طوغ مرحمت شد هفتم شهر ذی حجه
[illegible] رایات [illegible] عزیمت صوب کابل ارتفاع یافت قلیچ خان بحکومت و حراست لاهور سرفراز گشت
[illegible] شد درین کوه [illegible] شیر [illegible] از زین [illegible] بدولت شکار [illegible]
[illegible] چون امیرالامرا [illegible] صحبت [illegible] داد [illegible] انتساب [illegible] درین تاریخ آصف خان [illegible] منصب
وکالت فرق عزت برافراخته خلعت خاصه و قلمدان مرصع ملطف فرمودند و خواجه ابوالحسن بخدمت دیوانی سرفراز شد
روز پنجشنبه نهم صفر باغ شهر آرای کابل محل نزول رایات جلال گردید از پل مستان که در کنار شهر واقع است تا باغ
مذکور نثار کنان تشریف بردند فقرا و محتاجان کام دل برگرفتند و در پهلوی باغ شهر آرا باغی طرح انگند جهان آرا
موسوم فرمودند مقرر شد که جوی آبی که از گذرگاه [illegible] آید در میان این باغ جاری سازند درین هنگام که موکب گیهان
شکوه در کابل نزول سعادت داشت از عرضه داشت منهیان صوبه بنگاله بمسامع جلال رسید که علی قلی بیگ استاجلو که
بخطاب شیر افگن اختصاص داشت قطب الدین خان را کشت و او را نیز بندهای بادشاهی که همراه قطب الدین خان
بودند بقتل رسانیدند و تفصیل این اجمال آنکه علی قلی مذکور سفرچی شاه اسمعیل پسر شاه غفران پناه شاه طهماسب صفوی
بود و بعد از فوت شاه اسمعیل از راه قندهار بهندوستان آمده در ملتان بخانخانان که متوجه فتح تته بود پیوسته و خانخانان

خانجهانی در سلک بندهای مخصوص انتظام یافت و در آن یورش خدمات پسندیده کرده بود و چون جهانگیر پادشاه مظفر و منصور از آن
یورش معاودت نمود حسب الالتماس او بمنصب لائق سرافراز گردید و در همان ایام صبیه میرزا غیاث بیگ را که نامزد او کرده بود
چون موکب اقبال حضرت عرش آشیانی از دار الخلافه آگره بدار السلطنه لاهور متوجه شد ... شاهزاده ولی عهد با ...
دست شوری یافت و علی قلی بیگ که ... منفر گشت و حضرت التفات خود را شامل حال او فرموده بخطاب شیر افگن
اختصاص بخشیده و بعد از جلوس جهانگیر او را در صوبه بنگاله ... نموده بدان صوب فرستادند چون بعرض رسید که بیشتر
... فضولی ... وقت رخصت قطب الدین خان را اشارت رفته بود که اگر ...
... ثابت قدم باشد بحال خود واگذارد والا روانه درگاه والا سازد اگر در آمدن تعلل نماید بسزا رساند اتفاقا قطب الدین خان
از طرز سلوک ... او مظنه ... شده ... بطلب نمود ... دور از کار ... آورده اند ... بخاطر
راه داد و قطب الدین خان حقیقت حال را بدرگاه والا عرضه داشت نمود فرمان صادر شد که او را روانه درگاه سازد
و اگر از اطوار او خیالات باطل ادراک نماید بسزا رساند ... هنگام رخصت حکم شده بود ... اگر ...
او ... قطب الدین خان ... فرمان بی توقف و تامل جریده بر سبیل یلغار متوجه بردوان که ... جاگیر شیر افگن
بود شد ... از آمدن قطب الدین خان وقوف یافته برسم استقبال جریده با دو جلودار تاخته پیش رسید در وقت ملاقات
مردم بهجوم آورده دور او را فرو گرفتند او بگوید که این چه روش و طرز سلوک است خان مردم را ... آمده تنها با او همراه
... شیر افگن از چهره حال نقش عذری استنباط نموده پیش از آنکه دیگری دست بکار برد گرم ...
... شکم قطب الدین خان زخم کاری زد چنانچه روده ها ... بیرون افتاد و او بهر دو دست
شکم را گرفته باواز بلند می گوید که حرامخوار را مگذارید که بدر رود و انبه خان کشمیری که از بندهای عمده بود و از شجاعت حظ وافر
بهره تمام داشت اسپ را برانگیخته زخم شمشیری بر فرق او ... شیر افگن شمشیری به انبه خان زد و کارش تمام ساخت
درین وقت ملازمان قطب الدین خان از اطراف هجوم آورده بزخم تیغ انتقام کارش بانجام رسانیدند و جهانگیر قلیخان صاحب
صوبه بهار بجای قطب الدین خان بصاحب صوبگی بنگاله سرافراز گردید و اسلام خان صاحب صوبه بهار مقرر گشت و از
غرائب آنکه در جای ... سجده ... خانه عنکبوتی بنظر آن حضرت در آمد که کلانی ... بود و گلوی ماری که بدر از
دو ذرع شده باشد گرفته ... فشار ... لحظه توقف فرموده تماشا ... مار ... داد چون ... بعرض رسید که در
ضحاک و بامیان که سرحد کابل است کوهی واقع شده در آن کوه ... ساخته اند و مدفن خواجه تابوت نام عزیزیست و
... سال از تاریخ فوت او ... اعضای ایشان از هم ریخته و مردم رفته او را می بینند و زیارت
می کنند ... که هرگاه پنبه را از ... زخم ... خون تازه ... می نماید و تا حال پنبه را بالای زخم
می نهند خون ... چون این حرف غرابت تمام داشت براقم اقبال نامه حکم اشرف شد که بدانجا رفته تحقیق
... نماید و در تفحص ... تاکید بکار برده حقیقت را آنچه ... بعرض همایون رساند ... دیدن زخم جراحی
نیز همراه کردند ... منزل ... مسافت ... نموده ... در موضع بامیان که ... از سادات
در آنجا توطن گزیده اند ... بدیدن خواجه تابوت رفت و در دامن آن کوه ... مقدار ده ذرع و نیم از زمین ...
گرفته بالا کشیده ... در عقب ایوان حجره مربع ... چهار ذرع ... در ... خانه قبری کنده ...
آن ... تابوتی ... چون تخته از بالای تابوت برگرفت میت را دید که بآئین اسلام رو بقبله خوابانیده اند و دست چپ ...
نیم ذرع ... تمام ... پوستی ... استخوان ... کشیده ... آن ... نمایان

ارادهٔ آنکه بوسه بر یک جانب سر اندازد فرو دندان بالا و دو دندان پایان از میان لب نمایان بود و در چشم وجود زخم غلط گشت
و دستها انسی راست و بازو راست و خط پرکار سی در میان کمر بوده که انگشت وسطی در میان آن درست بنشیند معلوم شد
که سبب این صحبت ایام وفات با ایشان وفات معلوم نه تقریر آنان که ابتدا از شخص تحقیق پیوسته بر از دیده آورده خاصه از
معاملات و مضمون بود و احوال خواجه تا نوبت از دو پسر سید هم گفت که از پیدا و تحقیق دست نشنیده ام که در جنگ چنگیز خان و سلطان
جلال الدین منک برنی این مرد شهید شده والعلم عند الله و در جلوس اسلام سپاه ام او بیکه حاکم کهمرد آمده بسعادت دین
بوسیس دریافت و بر کار سیوستان قبول او هم صحبت نموده به ان جواب رخصت فرمودند و خلال این حال خبر رسید که
میرزا شاهرخ در مالوه ودیعت حیات سپرد از میرزا شش پسر ماند اول حسن و حسین که توامان قدم بعالم وجود نهاده اند
بعد از آن میرزا سلطان که در خدمت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته و پس از او میرزا بدیع الزمان دیگر میرزا شجاع
و میرزا مغل هر کدام در خور شایستگی خویش بمناصب مناسب اختصاص یافتند روز جمعه هفتم جمادی الاول جهانگیر
از کابل کوچ کرده متوجه هندوستان شدند مقرر شد که تا رسیدن شاه بیگ خان بکابل تاش بیگ خان از پشاور بنیابت
ضبط و ربط پرداخته و از سوانح بدانندیشی جمعی از امرای خسرو و گرفتار شدن آنها و بشامت عمل رسیدن خویش بقصاص رسید تفصیل
این مجمل آنکه در ابتدای ورود حبس خسرو را با امیر الامرا و آصف خان حواله فرموده مقرر شد که یک روز مردم امیر الامرا و
یک روز ملازمان آصف خان پاس دارند در روز نوبت آصف خان نورالدین محمد پسر عم او با جمعی از نوکران او پاسبانی
می نمودند و در جایی که خسرو بود نورالدین تنها رفت و با او در خلوت صحبت میداشت و قرار داده بود که هرگاه
فالو درست افتد بر ترتیب اسباب شورش پرداخته او را از قید برآورد و چون موکب منصور بجانب کابل نهضت فرموده
و امیر الامرا بجهت بیماری در لاهور توقف گزید و آصف خان را منصب وکالت بلند پایگی بخشیدند خسرو را بحواله اعتبار خان
خواجه سرا نمودند نورالدین مذکور فتح الله پسر حکیم ابوالفتح را که در این ایام بندگان حضرت با وی لطف بودند با خود
در این مطلب متفق ساخت و محمد شریف پسر اعتماد الدوله نیز با اینها همداستان شد و هندو سی اعتبار خان را که صاحب
اهتمام مردم او بود در خلوتخانه نزد خسرو راه داشت با خود هم از گردانیدند و مقرر نمودند که هر کس را در این عهد ولی متفق
سازند هندو سی مذکور در خلوت بخسرو باز نماید و خسرو نشانی بخط او فرستند در طومار فدائیان نام ثبت شود و مدت
پنج شش ماه این هنگامه را گرم داشتند و با آنکه قریب چهار صد کس در زمرهٔ فدائیان انتظام یافته بودند دولتخواهان
از این مقدمه آگاهی نداشتند و بداندیشان واقعه طلب در کمین فتنه نشسته مقرر نمودند که در اثنای راه قصد آن حضرت
کرده خسرو را از قید برآورده اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازند اتفاقاً یکی از اینها بتقریبی از رفقای خویش رنجیده
بر تنهمو سی توسل خواجه ویسی دیوان شاهزاده جهان و جهانیان سلطان خرم را از این مقدمه آگاه ساخت و او در لحظه
بحضرت شاهزاده عالمیان شتافته عرض این ماجرا نمود شاهزاده هم الفور سوار شده بخدمت پدر والاقدر رفته
حقیقت را معروض میدارند و مقارن این حال آصف خان نیز خبر یافته بمنزل صلابت خان میرود آنچه شنیده بود
مذکور می سازد و بالجمله چون شاهزاده بعرض شاهنشاهی رسانید آن حضرت از محل برآمده صلابت خان را طلبیدند و او بتعجیل
هر چه تمامتر آمده سعادت کورنش دریافت و بندگان حضرت آنچه از شاهزاده شنیده بودند بیان فرمودند صلابت خان
معروض داشت که لحظه پیش از این آصف خان نیز بمنزل من آمده این حرف اظهار ساخت بالجمله حضرت شاهنشاهی

[illegible] خان الدوله [illegible] حسین [illegible] بیاد فرمودند [illegible] میرزا محمد [illegible] بوده و دیگری [illegible] ترکمان که
در [illegible] ازعراق آمده [illegible] بود و سلیمان [illegible] عرض کرد که [illegible] خان [illegible]
[illegible] حقیقت از قرار واقع بعرض اشرف رسید حکم اقدس شد که میرزا محمد را دل داده بازه‌چون نمایند و او بعد از
[illegible] حقیقت حال شرح [illegible] معروض داشت و [illegible] نورالدین ولد [illegible] خان [illegible] محمد شریف [illegible]
[illegible] اعتبار خان و [illegible] ترکمان را [illegible] نمود و صلابت خان [illegible] که اگر حضرت [illegible]
[illegible] اعتبار خان [illegible]
تا [illegible] حضرت ابن الناس او را [illegible] دل داشته [illegible] او حکم فرمودند [illegible]
حکیم فتح الله حکم شد که [illegible] کرده [illegible] بمنزل [illegible] می آورده باشند از غرائب آنکه
قاسم [illegible] بخطاب [illegible] فتح الله [illegible] دولت خواهی
[illegible] بسعادت [illegible] آوارهٔ دشت ادبار گشت فتح الله [illegible] گفت که صلاح دولت
در [illegible] ولایت پنجاب [illegible] ساخت فتح الله منکر شده و طرفین رجوع بسوگند نموده مباهله کردند
[illegible] روز [illegible] سوگند دروغ کار خود کرد در حین جلال آباد
محل نزول رایات جلال گشت غیرت خان حاکم آنجا بحکم اشرف در دشت ارزنه شکار قمرغه طرح افگند و در یک روز [illegible]
جاندار از قوچ کوهی و غیره شکار فرمودند شاه بیگ خان از قندهار آمده دولت زمین بوس دریافت از تربیت یافتهای
حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه درین دولت مصدر خدمات شایسته گشته شمشیر [illegible] نمایان زده بمناصب عالی
و مراتب بلند ترقی و تصاعد نموده مدتها حکومت قندهار داشت و تا بود بشوکت و اقتدار روزگار بسر برد در ینولا بخطاب
خان دوران صاحب صوبگی کابل و ضبط افغانستان سرفراز ساخته کمر خنجر مرصع و فیل مست و اسپ خاصه مرحمت نموده
از مقام باباحسن ابدال رخصت آن صوب فرمودند بیرخان [illegible] بود [illegible] که بمنصب سه هزاری و خطاب
صلابت خانی عز اختصاص داشت بخطاب والای خانجهان بلند مرتبه گردانیدند دوازدهم ماه [illegible] بدار السلطنة
لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد و میر خلیل الله ولد میر میران از اولاد امجاد شاه نعمت الله [illegible] که سلسله ایشان از غایت
اشتهار محتاج به تعریف و توصیف نیست و در عراق و خراسان به بزرگی و جاه و دولت مشهور بودند از عراق آمده
دولت زمین بوس دریافت و بمنصب هزاری ذات و دو صد سوار سرفرازی یافت و دوازده هزار روپیه مدد خرج
عنایت شد در ینولا آصف خان التماس ضیافت نمود و بمحل منزل او تشریف ارزانی فرموده پایه قدرش افزودند
[illegible] ده لک روپیه از جواهر نادره و اقمشه نفیس و ظروف [illegible] و خطائی برسم پیشکش معروض داشت آنچه پسند افتاد
برگزیده تتمه را بخشیدند [illegible] خان از گجرات انگشتری لعل [illegible] که نگین و حلقهٔ آن از یک پارچه لعل
تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ لعابش خوش رنگ و خوش آب برسم پیشکش فرستاده بود مقبول
خاطر مشکل پسند افتاد والحق تاحال مثل این تحفه بنظر درنیامده و لعل دیگر قطبی شش پهلو تراشیده بوزن دو مثقال
و پانزده سرخ در غایت خوبی و لطافت قیمت هرکدام بیست و پنج هزار روپیه شد مقارن اینحال فرستادهٔ شریف مکه
با کتوب محبت طراز رسیده و رخانه مبارک رسید [illegible] هشت هزار روپیه [illegible] شریف لطف فرموده [illegible]

هاے ... یک لک روپیه از هر جنس ... پادشاه ... آن ملک ... بسلامتی ...
کوکب اقبال بصوب دار الخلافه آگره اتفاق افتاد شیخ خان بحکومت دار السلطنه لاهور و میر قوام الدین ...
... گردید ... دار الملک دهلی ... ریاست ... گشت ... تسلیم خان
... ایام ملوکیت خود ... آب ... پنجاه ... بهار ... مرحمت ...
... دار الخلافت ... از قلعه ... آمده ...
یافت ... بریسم پیشکش گذرانید وقایع سال سوم از جلوس مسعود در روز پنجشنبه ...
... آفتاب عالمتاب به برج حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود در موضع ... که ... دار الخلافه
دولت جشن نوروز ... آراستگی یافت درین جشن دل افروز جهان جهان منصب ... ذات و ... افزائی
... جهان ... ممتاز گشت روز دوشنبه ... ماه ... ساعت سعادت قرین داخل ارک دار الخلافه شده
... در جمیع ... از انسان و حیوان ... در حیوانات ... ماست
... آن ... باشد ... و شاهین ... و زاغ و کلنگ ...
... دیده شد از غرایب وقایع آنکه جلال مسعود ... ودیعت حیات سپرد
... در حالت احتضار فرزند دلبند افیون خورده بعد از فوت ... ساعت رحلت نمود
... این حال ... از عالم گذشت ... توجه خاطر ... ساخت ... افیون از دست ...
بعد از فوت ... افیون خورده ... هندوستان ... زنان بعد از مردن شوهر زنده با آتش
درآمده جان ... محبت ... زنده با آتش درآمده ... تمام ...
ابدا ... درین هنگام حضرت ... صالحه ... قاسم خان ... خان را ...
از ازدواج ... بادشاه محل ... خبر فوت جهانگیر قلیخان حاکم بنگاله رسید اسلام خان را بجاے او صوبه
صوبه بنگاله و اتالیق شاهزاده ... حکومت صوبه بهار ... بافضل خان پسر شیخ ابوالفضل مقرر فرمودند جهانگیر قلیخان
لاله بیگ نام داشت از غلام زادهاے میرزا محمد حکیم بود بعد از فوت میرزا بخدمت حضرت عرش آشیانی پیوست و از آنحضرت بفرزند
بلند اقبال خود حضرت شاهنشاهی مرحمت نمودند صاحب نفس قوی بود و کارهاے عمده از و بتقدیم ... سلیمانی و حق
پرستی ... تمام داشت ... مهابت خان باستیصال راناے مقهور دستوری یافت دوازده هزار سوار موجود با سرداران
کاردیده بکومک او مقرر گشتند با پانصد نفر احدی و دو هزار توپچی پیاده و هفتاد توپ ... و گجنال و ... و شصت زنجیر فیل با بیست
لک روپیه خزانه عنایت شد و منصب مهابت خان سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار مقرر گشت خلعت و اسپ و فیل و کمر مرصع
خنجر ... عنایت نموده دیگر امرا که بکومک او تعیین شده بودند هر کدام را در خور پایه و مرتبه اسپ و فیل و خلعت و خنجر مرصع
لطف نموده به مبارکی رخصت فرمودند میر خلیل الله پسر میرمیران یزدی که مجملی از احوال او در اوراق سابق سمت ذکر یافته
بمرض اسهال ودیعت حیات سپرد در چهارم ماه ربیع الآخر راقم اقبالنامه بخطاب معتمد خانی ممتاز گشت درین تاریخ خان عالم
سپه سالار بحکم اشرف از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت دو تسبیح مروارید و چند قطعه لعل و زمرد برسم پیشکش گذرانید
قیمت آنها سه لک روپیه شد سواے جواهر اقسام نفایس از هر جنس بنظر درآورد و راجه مان سنگه دستوری یافت که

بیرون چون شمس رفته بنا سال بحرمت کلی نموده و میدان صحبت شایسته چون خانخانان اتالیق بعد از سلطان [illegible] عظام الملک [illegible]
مقدس حضرت عرش آشیانی [illegible] اعلم بران بسعی تمام او را یافته بود و بلشکر و دولت عرض نموده [illegible] درین خدمت آبا و اجداد
رسانیده بود بنابر آن حکم شد که سپاهی که در ان صوبه تعیین است ده هزار سوار دیگر [illegible] داده شود و حکم
به پرگنات عظام شد که [illegible] ساز و سامان نموده روانه شوند [illegible] زیارت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه
دولت خانه را بهشت آباد که قریب سه کروه مسافت [illegible] اعاظم و ارکان دولت [illegible]
خلافت در موکب اقبال سعادت پذیر بودند بعد از فراغ زیارت عمارات روضه مقدس را بتحقیق نظر دیده [illegible]
که بخاطر مشکل پسند رسید فرمودند و مبلغها کلی بجهت خیرات باهل حاجت عنایت شد مبلغ پانزده لک روپیه خرج عمارت روضه
گشته که حضرت عرش آشیانی شده و از غرایب آنکه حکیم علی در خانه خود حوضی ساخته و در کنج حوض خانه در زیر آب پرداخته [illegible]
روشنی در ان خانه [illegible] که یک قطره آب بخانه در نیاید [illegible] تماشای آن رغبت
نمایند و [illegible] آب فرود [illegible] ازان راه بدرون خانه در [illegible] آید و ازانجا [illegible]
[illegible] در ان خانه جای ده دوازده کس [illegible]
[illegible] تماشای حوض مذکور بخانه حکیم رفته [illegible] در آب در آمده بفرج خانه مذکور کردند و حکیم را بمنصب دو هزاری سرافراز ساختند
[illegible] خانه معاودت فرمودند درین تاریخ خانخانان بضبط ولایت دکن دستوری یافت خلعت با کمر شمشیر مرصع و اسپ
و فیل [illegible] چون از سلوک و معاش برادران مرتضی خان مرحوم گجرات تنگی و استغاثه بود [illegible] بدرگاه طلب فرمودند
ولایت گجرات را بشمول خان اعظم میرزا عزیز کوکه عنایت نمودند و مقرر شد که خود در ملازمت باشد و جهانگیر قلی خان پسر
کلان او بنیابت پدر بحکومت و حراست آن ملک پردازد

وقایع سال چهارم از جلوس اقبال طراز جهانگیری

نیر اعظم عالم افروز شب شنبه چهاردهم ذی حجه هزار و هفده هجری ببرج حمل تحویل فرمود میرزا برخوردار خلف میرزا عبد الرحمن
دولدی بخطاب خان عالم فرق عزت برافراخت از زمان حضرت صاحبقرانی تا حال که نوبت سلطنت بحضرت شاهنشاهی
رسیده اجداد ایشان درین دودمان رفیع الشان حقوق خدمت ثابت دارند و پشت بر پشت امرا آمده جد کلان ایشان
[illegible] از اعاظم امرای صاحبقران گیتی ستان بود [illegible] بغیر از دولتخواهی و حق شناسی ازو بظهور نیامده چون ذکر
او در دیگر تواریخ مشروح و مبسوط نگاشته کلک وقایع نگار مورخان شده بتفصیل آن نپرداخت و باین دو سه کلمه مختصر ساخت
و چون مهم بالاگهات چنانچه باید از مهابت خان متمشی نشد او را بخدمت حضور طلب داشته عبد الله خان را بجای او سردار آن
لشکر فرمودند درین سال شاهزاده پرویز بحکومت صوبه دکن دستوری یافت و بیست لک روپیه خزانه بجهت مدد خرج لشکر دکن همراه
دادند آصف خان بوالاپایه اتالیقی شاهزاده ممتاز گشت امیر الامرا و دیگر سرداران سپاه بکومک شاهزاده مقرر شدند درین ولا قلندری
شیری پیشکش کرد بغایت تند و قوی جثه [illegible] بدست آورده تربیت کرده بود و لعل خان نام نهاده و چنان رام
شده که آدم را آزار نمیرسانید روزی بحضور طلب فرمودند که با گاو جنگ اندازند خلق انبوه بجهت تماشا فراهم آمده بود و جمعی
از جوگیان نیز در یک جانب ایستاده محو تماشا بودند شیر بجانب جوگیان دویده و یکی از انها را که برهنه بود گرفته و بطریق ملاعبت
نه از روی غضب چنانچه با ماده خود [illegible] بحرکت در آمد و بعد از آن گذاشت اصلا آزاری از ناخن و دندان او نرسیده
بود حکم فرمودند که از قید و زنجیر بر آورده بگذارند که در فضای جهروکه طرف دریا [illegible] شده و سه چهار شیربان [illegible]

بدولت همراه بودند و این ادا کرده بار و بوی آمد و چون خاطر اشرف متعلقه شکار شیر است بنگاه بر شیر آن فرمود و شیری که
بسیار بزرگ و پشکش آورده بودند ازین نقطه طرف دریا بیشه که شیر در آن ده بیشه گرفته شده شیر یست از شیران باسو کلان بود و به ظهور رسید از
رفته رفته شیرها سے کلان شد و در هم و سیبکی بر دامن ماده دوست و یکی شیر نر جنگ نه رسیدند شیر دل گرد با هم بهادر با هم جنگ انداخته
جنگ شیر نر را از شیر نیست در سختی ورزیدن چو است و جنگ کس را اتفاق بهم رسانیده شیر ماده و شیر نر بے باکی از ما جفت شده بچه آورده
و شیر میدان اللطیفه زدن رسید و کلان شد و این از غرایب امور است که در عهد دولت جهانگیر بادشاه بظهور آمده و
در هیچ عهدے و عصرے نبوده که شیر رام شود و بیچ در میان مردم گردد و جفت شود و شیر بچه ده بار زاده شیر نظیر زنده و گرد نقطه
چوبه طرف دریا بیشه و شیر با آن همراه بوده مخالفت نمی نمودند درین سال همایون فال صبیه مظفر حسین میرزا که پسر
سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا سے ابن شاه اسمعیل صفوی را بجهه شاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم در خطبه
در سعده هجده هزار روپیه نقد سوا اسے جنس برسم ساچق از رساله آشتند بسعادت پناه مرتضی خان میرزا الهی بهزاری ذات
و شش هزار سوار و جاگیر تنخواه فرمودند اسلام خان صاحب صوبه بنگاله بمنصب پنجهزاری ذات و سوار ممتاز گردید چون
گاه بعرض رسید که مهم دکن ملک سے که همراه شاهزاده پرویز تعیین یافته بود منتهی نمی شود و دنیاداران دکن لشکرها فراهم
آورده باعتقاد عنبر بداختر پای ضلالت و ادبار افشرده قدم جرأت و بے باکی پیش نهاده دم از استقلال و استکبار
میزنند خانخانان را بازده دوازده هزار سوار دیگر بکومک و مدد شاهزاده تعیین فرمودند بر آن اتباع علیه حکم شد که نیز عبدالله خان
شتافته از جمله دوازده هزار سوار که باستیصال رانا سے مقهور با او مقرر بود چهار هزار سوار از او گرفته در لوازمے آن مهم دستشید
به خانخانان رسانیده بسعادت نمایند و نیز حکم شد که یک لک روپیه نیز دستی که همراه خواهد برد برسم مساعدت بدهند با خلعت
خاصه از روز و کمرشمشیر مرصع و اسپ خاصه با زین مرصع و فیل خاصه و تومان طوغ بخانخانان عنایت شده و از بندها
که در کومک منصور سعادت پذیر بودند مثل سیف خان بارهه و حاجے بے اوزبک و سلام الله عرب برادرزاده مبارک عرب
که ولایت حویزه و دسفول در تصرف دارد بکومک خانخانان دستوری یافتند سلام الله نزد شاه عباس نهایت عزیز و
گرامی بود و در شجاعت منفرد بسبب تقصیر از شاه توهمی بخاطر آورده باین آستان روی امید نهاد و بتوسط
شراب در بیچ پنجم کار سے ساخته لباس زندگی را بآتش خمر سوخت درین تاریخ موکب کیهان شکوه بعزم شکار بصوب
پرگنه باری نهضت فرمودند و قایع سال پنجم از جلوس ابد قرین روز یکشنبه بیست چهارم ماه ذیحجه سنه هزار و نوزده
هجری نیر اعظم به بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و جشن نوروز در شکارگاه پرگنه باری آراستگی یافت
چون هوا رو بگرمی نهاده بود عنان معاودت بمستقر خلافت معطوف داشتند درین سال از عرایض صاحب صوبه
و واقعه نویسان کابل بمسامع جلال رسید که ولی محمد خان والی توران بخدمت شاه عباس فرمان روای ایران التجا برده و
تفصیل این مجمل آنکه چون وسی محمد خان را تخت دولت میسر شد از آغاز سلطنت تا چهار سال بقانون عدالت و اطوار
پسندیده روزگار بسر برده بداد و دهش و حسن سلوک مردم را از خود راضی و خرسند داشت و آخر از بد نفسی جاسے دیگو
ازسلے که در طالعش ودیعت نهاده دست قدرت بود و ترک اطوار ستوده نموده از سیرت نیک خویش برگشت و ستمگاری
و دل آزاری پیش نهاد خود ساخته چند سر امرا سے او زبکیه را که عمدها سے دولت او بودند مثل دوستم ارغون و
حاجی بے قوشچی و سید علی سپهسالار شنقل دیوان بیگی و شاه کوچک بے دیوان بیگی که خود تربیت نموده بمرتبه امارت

رسانیده بود و لیکن انگاه این جماعه بعرا و رنداد و بست از امام قلی خان و ذر محمد سلطان مراسلات پیوسته و از نهر بفضل عطیه
و الطاف خاص و عام از اطوار ناپسندیده و کردار ناهنجار او نفرت گرفته در خلال این حال امام قلی خان و نذر محمد سلطان بتحریک
بعضی از امرای او و هم کیه به او خروج کرده و اسپیار از ملک خراسان در اورده ولی خان بهر طرف دست و پا زد بجای
نرسید اقبال روی بر تافته بود و دولت پشت داده بود هر چند که بهبود و اصلاح کار خود میاندیشید نتیجه برعکس میداد
چون دانست که روزگار برگشته و فلک تیره و کار تباه گردیده ناگزیر دل از ملک و دولت برکنده و بخدمت دارای ایران
پناه جسته و بکمک و امداد و کومک شاه سلاطین پناه کار دست از پیش برد شاه نیز مقدم او را گرامی داشته خود باستقبال
برآمده و از گرمجوشی و نیکو بیانی با او ملاقات کرد و در حق او مراعات لطف و عنایت بسیار نموده و آنچه شایسته دقیقه فرو گذاشت نشد و مجلسها
جهت ترتیب فرموده و حرمت بیحد داشت بالجمله پنجاه و پنج روز در اصفهان گذرانیده و چون او زبکان سبب ورود بی توجه
و سپاه او را طلبیده بود و شیفته او شده با ایشان از اشیاء و نقل مبیندیشیدند و گوک و بعد مستعد شده جریده و مخفف عنان
بود و چون بسرحد خود رسید لشکری سپاه و استعداد جنگ به برداخته گرم و گیرا نخست ملک درآمده با امام قلیخان در
نواحی سمرقند جنگ کرده شکست خورد و اسیر شد نقد بسر گشته بقتل رسید مدت سلطنت او شش سال کشیده
از غرایب اتفاقات که در مجلس بهشت آیین بظهور آمده واقعه فوت ملا علی احمد مهرکن است او در صنعت مهرکنی
از یکتایان روزگار و آنچه او مهر نوالا دمیکنند ملا علی بر کاغذ بدوان آن نوشته بود پسرش ملا حسین نیز مهرکن بوده و نقشی
مخلص میکرد و مرید او رو پیش نهاده مبارک نفس بود در مکتب خانه آن حضرت راه داشت و تکرار سبق ایشان میکرد
و باین نسبت آن حضرت ملا علی احمد را خلیفه میفرمودند و شرح این سانحه غریب بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه
شبی جمعی از قوالان سرود میگفتند و شب ادمی بر رسم اهل تقلید سماع میکرد و این بیت میر خسرو که
هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی ٭ من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی ٭ در میان خانه سرود
بود حضرت بجانب ملا علی احمد توجه فرموده پرسیدند که حقیقت این بیت چیست او پیش آمده معروض داشت
که از پدر خود چنین شنیده ام که روزی سلطان المشایخ شیخ نظام الدین کلاهی بر گوشه سر کج نهاده در لب آب
جون بر پشت بامی نشسته بود و تماشای غسل هنود و عبادت آنها میکردند درین وقت میر خسرو حاضر میشوند شیخ
بجانب میر متوجه شده میفرمایند که طریق عبادت این جماعت را می بینی و این مصرع را میخواند مصرع هر قوم
راست راهی دینی و قبله گاهی ٭ میر بی تامل روی توجه بجانب شیخ کرده بر زبان جاری میسازند مصرع من قبله
راست کردم بر سمت کج کلاهی ٭ ملا علی احمد مصرع ثانی تمام ناکرده بیخود افتاد و تمام شد از غرایب امور که در خلال
سانح گشت بهم رسیدن خسرو جعلی است در پتنه و شرح این واقعه بر سبیل اجمال آنکه افضل خان حاکم صوبه بهار بجانب
گورکهپور که جاگیر او عنایت شده بود و از پتنه شصت کروه مسافت است متوجه میگردد و در پتنه شیخ حسام بنارسی
و غیاث بیگ را که دیوان آن صوبه بود با جمعی از منصبداران سپگذارد و اتفاقاً قطب نام مجهولی از مردم اوچه در
لباس درویشان و زی پریشان بولایت اوچینیه که در نواحی پتنه واقع است میرسد و با آن مفسدان واقعه طلب را ببلد
آشنائی بهمت نموده بهم رسانیده اظهار مینماید که من خسروام و از قید و زندان گریخته باین حدود آمده ام اگر
با من همراهی کرده امداد و اعانت نمایید بعد از آن که کار من رونق گیرد بدو پادشاه شریک دولت من خواهید بود

خان به همراهان ساده لوح را بکلمات اهل فریب از راه برده با خود متفق ساخت و تفتیش آنها شد که این خبر صدق و صحیح گفته از
هوا خواهان [illegible] و به دیگر [illegible] فراهم آمده به سرعت هر چه تمامتر خود را به قلعه رسانیده متوجه درون قلعه گشت و شیخ بهارسی را
مضطرب [illegible] استحکام قلعه [illegible] درون قلعه [illegible]
غیاث بیگ [illegible] افضل خان [illegible]
متعاقب به قلعه در آمده [illegible] افضل خان [illegible]
[illegible] افضل خان [illegible]
[illegible] افضل خان [illegible] صورت واقعه را [illegible]
[illegible] افضل خان [illegible] آن گروه [illegible] چون خبر آمدن افضل خان
[illegible] قلعه [illegible] از معتمدان خود سپرده با جمعی از سوار و پیاده که به گرد او فراهم آمده بودند قدم از راه پیش
نهاده [illegible] است و از آنجا که اقبال روز افزون همه جا و همه وقت قرین حال
هوا خواهان جان سپار است با اندک زد و خوردی سلک جمعیت مخالفان از هم گسیخت و دیگر باره قدم از پا بدرون قلعه
نهاده لیکن از اضطراب نتوانست به استحکام دروازه و برج باره پرداخت و افضل خان به اشتلم کوب بدرون قلعه
در آمد و او سراسیمه بدرون رفته در را استحکام بست و تا سپهر در ان خانه زد و خورد نموده [illegible] کس را از حجم
[illegible] ساخت و بعد از آنکه عاجز زبون شد و همراهان او ابراهیم خان [illegible] راه او را بسر وقت از آنجا
بر آمده افضل خان را دید و بجهت تسکین این فتنه و اطفای نائره فساد فی الفور افضل خان او را به قصاص رسانیده و این
اخبار متعاقب یکدیگر به مسامع عز و جلال رسیده فرمان شد که شیخ بهارسی و غیاث بیگ و دیگر منصبداران را که در
حراست شهر و قلعه تقصیر نموده اند از همانجا سر و ریش تراشیده و معجر پوشانیده و واژگون بر خر نشانیده در
درگاه رسانند و در شهرها و قصبها که بر سر راه واقع است بگردانند تا موجب عبرت و بیداری سایر نامردان
کوتاه اندیش گردد و هم اقتضای بخلافة الکبری مرتضی خان صاحب صوبگی پنجاب که از اعاظم ممالک محروسه است خصیصه
یافت تاج خان که در صوبه ملتان بود بحکومت کابل سرافراز شد قبل ازین مهابتخان را بجهت آوردن خانخانان
بدکن فرستاده بود [illegible] الخلافه گذاشته خود پیشتر آمده ملازمت نمود و بعد از چند
روز خانخانان نیز سعادت زمین بوس دریافت چون قبل ازین خط تعهد فتح ملک دکن بمدت معین سپرده بود و
بعد از رسیدن ببرهانپور در هنگامی که نقل و حرکت لائق نبود و سواری و تردد منافی سپاهیگری کاردانی
بود سلطان پرویز را با لشکر گران بالاگهات بر آورد و از بی اتفاقی سرداران و نفاق امرا اختلاف رایهای
ناصواب سررشته تدبیر از دست داده و کار بجایی کشید که عسرت غله مردم را آشفته حال و آسیمه سر گردانید
و اسپ و شتر بسیار سقط شد و از قضای آسمانی باران بیموقع که در واقع قهر و سخط الهی بود نازل گشت و چاروایی
نیم جان که از لاغری و زبونی دم خر شده حرکت نمی یارستند کرد بر جا ماندند ناگزیر با مخالفان تیره بخت صلح گونه
که لائق سگان این درگاه نبود کرده به برهانپور معاودت نمودند بالجمله چون نقش پا نشست و لشکر بحال تباه
به برهانپور آمده و تنخواهان حمل بر نفاق و بداندیشی خانخانان کرده بدرگاه والا معروض داشته پای خود را از میان

گشتند خصوص خانجهان نوشت که انچه بنده از خانخانان ... است با این خدمت ... استقلال ... گرفت ... و با ...
رسوده این نوع خدمت ... درباره ... خدمت ... شکن ... باید و سه هزار سوار ... دکنیان ... مقرر ...
امیدوار ... روز ... شاهنشاهی ... تمام ملک ... شاهی ... و تصرف ... ساخته و قلعها
... ولایت ... بیجاپور ... و تصرف عادل خان ... ممالک ... و ... اگر
این خدمت ... ساعت ... مربوط ... بنده ... درگاه ... چون
این ... خانجهان ... عرض همایون ... شکر ... خانجهان ... یافت و خانخانان ... درگاه والا
طلب فرمودند درین تاریخ جشن وزن شاهزاده بلند اقبال سلطان خرم ... سلطان حسین میرزا ...
... حضرت شاهنشاهی با جهان جهان نشاط ... شاهزاده عالی مقدار ... مجلس ...
این جشن ترتیب فرمودند ... عنایت شد چون مهم دکن ... اتفاق امرا ... خانخانان در عقده ...
توقف افتاده عساکر اقبال ... بجهان پور ... عساکر ... خان اعظم را با لشکر ... بدان صوب رخصت نمودند
خان عالم ... خان ... یوسف خان ... حسین خان ...
... هزار سوار ... و ... هزار ... ده هزار سوار ...
شده و ... فیل ... عنایت ... شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه ...
بخان اعظم عنایت شد و بعد از فراغ مهم ... خان اعظم ... روان شدن او بصوب دکن خاطر اشرف ... شکار ...
... شکار ... که از ... نزدیک بود ... شیر ... ایشان نشسته بودند ...
... گاو ... شیر ...
... غضب ... بود ...
چون ... آنحضرت ... شکار ... که همراه داشت شیر ... گرده ...
... چون این خبر بعرض ... فیل ... شکار ... متوجه ... صوب ... وقت شاهزاده
والا قدر ... اعتماد ... خان ... اقبال ... بود ... شیر ...
... نشسته ...
... تفنگ را ... ساخته ... شیر ... از جاے خود ...
حمله کرده ... شکار ... بجای خود ... و باز ...
... پایه ... آنحضرت ... شمشیر ... شاهزاده عالمیان
سلطان خرم ... آنحضرت ... و دیگر بندها در عقب آنحضرت ...
غضب آلود ... حضرت شاهنشاهی ... تفنگ ... و گذشت ...
تفنگ آتش ... غضب او شد ... خورده ... آنحضرت ...
پشت و پهلو ... شمشیر ...
... شیر ... پایه ...

شیر [illegible] گرفته شیر بجانب او برگشت و او توپ را که بر دست داشت [illegible] شیر [illegible] گفت [illegible]
از [illegible] انداخته بهر دو دست [illegible] شروع در [illegible] کرد و لیکن آن جوان [illegible] که بر دست داشت [illegible]
که دستهای او را از [illegible] توپ [illegible] در میان هر دو دست شیر [illegible] افتاده بود دیگر [illegible] بالای [illegible] کرد
درین وقت شاهزاده [illegible] شمشیر از غلاف برآورده خواست که بر کمر شیر فرود آورد [illegible] دست [illegible]
[illegible] که ایشان را [illegible] احتیاط بکار برده [illegible] دست می انداخت [illegible] زخمی [illegible]
[illegible] جوب [illegible] توپ [illegible] پهلوی [illegible] دست می [illegible]
[illegible] شیر مجروح شده بود [illegible] شیر [illegible] شمشیر [illegible]
[illegible] چون [illegible] دیگر [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] بالای [illegible] صالح نام [illegible] چون [illegible]
شیر بر [illegible] افتاد و جان [illegible] مردم از اطراف رسیده [illegible] تمام [illegible]
توپ [illegible] بخطاب [illegible] اضافه منصب [illegible] یافت [illegible] یکی از [illegible]
[illegible] قوی هیکل بنظر اشرف درآمد حکم فرمودند که چهار [illegible] حیل و [illegible]
[illegible] روانه شد فرمودند که یک پایه [illegible] دیگر بالای آن چهار [illegible]
حکم کردند که چون [illegible] بالای آنها [illegible] اگرفته [illegible] یقین [illegible]

کریا [illegible] خراسان باشند **وقایع سال ششم از جلوس جاوید طراز** و [illegible] ماه محرم هزار و بیست
هجری جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت در جشن شرف یادگار سلطان ایلچی دارای ایران که به پرسش
تعزیت حضرت عرش آشیانی و رسانیدن تهنیت جلوس آمده بود بسعادت ملازمت اختصاص گرفت و سوغاتی
که شاه عباس فرستاده بود از اسپان تپچاق و اقمشه نفیس و انواع تحف بنظر اشرف گذرانید خلعت لایق و سی هزار
روپیه نقد که هزار تومان رایج عراق باشد بایلچی مذکور لطف فرمودند سواد مکتوب شاه درین اقبال نامه مرقوم گردید
سواد مکتوب شاه تا رشحات سحاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت بخش حدائق ابداع و خضرای
[illegible] گلشن سلطنت و جهانبانی و چمن آرای بهشت و کامرانی اعلی حضرت فلک مرتبت خورشید منزلت بادشاه کیوان
[illegible] سپهر اقتدار خدیو جهان گیر کشورگشا خسرو سکندر شکوه دارا لوا مسند نشین بارگاه عظمت و اقبال
[illegible] اقلیم دولت و اجلال نزهت افزای ریاض کامرانی چمن آرای گلشن صاحبقرانی چهره گشای جمال جهانبانی
[illegible] زیور چهره دانش و بینش فهرست کتاب آفرینش مجموعه کمالات انسانی مرآت تجلیات [illegible]
[illegible] طالع ارجمند آفتاب فلک اقتدار سایه عاطفت آفریدگار [illegible] سپاه فلک بارگاه خورشید کلاه
عالم را جویبار عنایت الهی و چشمه سار مرحمت نامتناهی سرسبز بود و ساحت قدس ساحتش از آسیب [illegible] سال [illegible]
محروس باد حقیقت شوق محبت و کیفیت خلت و مودت تحریر پذیر نیست [illegible] قلم را آن زبان نبود که [illegible]
اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع و رؤیت کعبه مقصود گردیده اما قبله همت و الا نهمت نسبت معنوی و قرب باطنی [illegible]
بسبب وحدت ذاتی این نیازمند درگاه ذو الجلال با آن [illegible] سلسال ابهت و اجلال [illegible] تحقیق پیوسته بعد مکانی

دو رسے صوری جهانی را نیز قریب بنیاد نهاده و بحال و جمال [illegible] تجلی است [illegible] آئینه [illegible] خورشید
مثال [illegible] عکس پذیر جمال آن مظهر کمال است و همواره مشام جان [illegible] نفحات وداد [illegible] محبت و اتحاد
معطر گشته مواصلت [illegible] مراسلات [illegible]
میمون و مطالب [illegible] نیست [illegible] الله [illegible] تعالی [illegible] که نهال آرزو [illegible]
[illegible] مقصود [illegible] مستور بوده [illegible] جلوه گری آن [illegible]
میشد [illegible] بحسن وجهی از حجله غیب بظهور [illegible] جمال بر ساحت آن انجمن [illegible]
سلطنت ابد مقرون [illegible] و زینت افزای [illegible] شاهنشاهی گردیده لوای جهان گشائی
خلافت و شهریاری [illegible] فلک فرسای معدلت و جهانداری آن [illegible] و عقده کشائی [illegible]
فرهنگ [illegible] معدلت و مرحمت بر مفارق عالمیان [illegible] آن [illegible]
تخت فروزنده تاج و فرازنده تخت را بر همگنان مبارک و میمون و فرخنده و همایون گرداند [illegible] اسباب سلطنت
و جهانبانی و موجبات حشمت و کامرانی [illegible] و تضاعف داراد آئین [illegible] که بین [illegible]
و اتحاد و انعقاد [illegible] یگانگی میانه این مخلص محبت گزین و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چون
مژده جلوس آن جانشین مسند گورکانی و وراثت افسر صاحبقرانی بدین دیار رسید یکی از محرمان حرم عزت به سبیل
تعجیل تعیین شده بمراسم تهنیت اقدام نماید لیکن چون مهم آذربایجان و تسخیر ولایت شروان [illegible] بود تا خاطر مهرآگین از
جهات ولایت مذکور جمع نمی‌شد مراجعت بمستقر سلطنت میسر نبود و در لوازم این امر خطیر تقصیر واقع شد هر چند رسوم و آداب
ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان اعتباری ندارد اما چون آن بالکلیه بحسب ظاهر در نظر قواصر که مطمح نظر ایشان
جز امور ظاهری نیست [illegible] مراتب دوستی است لاجرم درین ایام خجسته فرجام [illegible] توجه خدام [illegible] احترام جهات و ولایات از
دست رفته حسب مدعای احباب صورت یافت و بالکلیه از آن طرف خاطر جمع گشته بدار السلطنه اصفهان که مقر سلطنت است نزول
واقع شد امارت شعار کامل الاخلاص راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی را که از زمره بندگان [illegible] و صوفیان صافی طویت
و دودمان [illegible] درگاه معلی [illegible] که بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم و ادراک شرف تقبیل [illegible] بساط عزت و ادای لوازم [illegible] تهنیت
رخصت مراجعت یافته باخبار مسرت آثار سلامتی ذات ملایک صفات و صحت ذات [illegible] خورشید ابتهاج بهجت افزای خاطر مخلص خیرخواه
گردد و مرجو آنکه پیوسته [illegible] محبت و وداد [illegible] و حدیقه خلت و اتحاد صوری و معنوی را [illegible] اظهار
سوالات و اجرای جداول مصافات غایت نضرت و خضرت پذیرفته از نشو و نمائی [illegible] بار رسانیده [illegible] مجالست و [illegible]
است محرک سلسله یگانگی و رافع غائله بیگانگی بوده باشند و روابط معنوی را با ائتلاف صوری متفق ساخته بار رجاع
و انجام مهام ممنون [illegible] حق سبحانه و تعالی آن نتیجه خاندان جاه و جلال و خلاصه دودمان ابهت و اقبال را بتائید
غیب الغیب مؤید [illegible] نا ملایم که [illegible] سانح گشته [illegible] کابل را درین هنگام [illegible]
که [illegible] پسران با [illegible] سپاه [illegible] دشت و معزالملک [illegible] با [illegible] خود و معدودی
از بندهای درگاه در کابل بود [illegible] فرصت [illegible] شمرده با سوار و پیاده بسیار خود را بجد و کابل رسانیده [illegible]
باندازه قوت و قدرت [illegible] شهر را کوچه بند کرده به دفع شورش مخالفان پرداخت و چون افغانان چند [illegible] شده از

اطراف کوچه و بازار بیرون آمدند معز الملک تاب مقاومت نیاورده خود را بدرون حصار انداخت و کابلیان پای جهت افشرده
الامیت بام و سرای خویش آن محمدوان [illegible] به تیر و تفنگ گرفته جمع کثیر را به قتل رسانیدند و از طرف [illegible]
اول [illegible] جان عثمان ازبار معطوف داشته و زمین اقبال بسبب زوال حضرت شاهنشاهی [illegible] یک عهد
کس ملازمت تیغ انتظام شده تا در بیست [illegible] از آن مهلکه جان [illegible] بیرون برده [illegible] علی میدانی [illegible] گردیده بود
چون این خبر وحشت اثر بسمع [illegible] رسید بسرعت [illegible] مسافت نموده آخر [illegible] بتعاقب آن مخاذیل
شتافت و چون فاصله بسیار شده بود کاری از پیش نرفت عطف عنان نمود و مقارن این حال قلیچ خان از لاهور
آمده سعادت زمین بوس دریافت او را بحکومت کابل و استیصال احداد و ضبط افغانستان تعین فرموده صوبه
پنجاب را بجمعیت مرتضی خان عنایت نمودند و جاگیر خان خانان و اولادش در سرکار قنوج و کالپی و غیره تنخواه
مقرر گشت که خود بمحال جاگیر شتافته متمردان و سایر مفسدان آن حدود را تنبیه بلیغ نموده بیخ و بنیاد آنها را
بر اندازند و ذکر خواستگاری صبیه اعتماد الدوله از وقایع که در [illegible] بوقوع [illegible] پرتو ظهور افگند خواستگاری
نور جهان بیگم است اگر بشرح و بسط مرقوم قلم بدایع رقم گردد دفترها را باید پرداخت تا گزیر مجمل از کارنامهای
آسمانی و نیرنگهای فلکی بر صفحه روزگار یادگار میگذارد اول ایشان در حباله نکاح علیقلی بیگ شیر افگن
بودند چون سوی البه [illegible] و بنگاله کشته گشت بدان مرحوم قطب الدین خان ایشان را روانه درگاه معلی نمودند
حضرت شاهنشاهی از آزار [illegible] کشتن قطب الدین خان داشتند بیگم را برقیه سلطان بیگم کوچ حضرت عرش
آشیانی سپردند که در دولتخانه ایشان میبوده باشند چون قلم تقدیر بدین رفته بود که ملکه جهان و بانوی زمان
گردد روزی در جشن نوروز منظور نظر کیمیا اثر شده در سلک حرم محترم داخل ساختند و تعلق تام بهم رسید
روز بروز پایه عزت ایشان ارتفاع اعلا پذیرفت نخست بنور محل ملقب ساختند پس از چندی بخطاب نور جهان بیگم
مرحمت نمودند اعتماد الدوله بمنصب وکالت و ابو الحسن برادر کلان بیگم بخطاب اعتقاد خان و خدمت خانسامانی
سرفراز گشتند و رفته رفته بمرتبه رسید که مدار رتق و فتق مهمات سلطنت باختیار ایشان شد و در آواخر خود و سکه
بنام ایشان داخل شد و بغیر از آنکه در خطبه نام ایشان خوانده نشد دیگر آنچه لوازم سلطنت بود بتفصیل آمد و از آن
ملکه نیکو صفات و از سلسله علیه او نفع بسیار بخلق الله رسید و خیرات غالب بر شر بود و درین ولا عبد الله خان
بصاحب صوبگی ولایت گجرات فرق عزت برافراخت و چهار لک روپیه بجهت سامان سپاه و تهیه لشکر
کرکمک او تعیین شده عنایت نمودند بجای [illegible] راجه باسو [illegible] لشکر را [illegible] سرفرازی یافت و درین تاریخ
یکی از غلامان پادشاهی که در فن خاتم بندی و نجاری بی همتا است کارنامه از صنعت خویش بنظر همایون در آورده
که چشم جهان بین اهل دانش و بینش مثل آن در هیچ از منه مشاهده نکرده و هیچ گوشی مانند آن و نیز ترکیب آن
نشنیده بالجمله در پوست فندقی چهار مجلس از عاج تراشیده و ترتیب داده اول مجلسی از کشتی گیران است
که دو کس باهم کشتی میگیرند و یکی نیزه بدست گرفته استاده و دیگری سنگ و رسنی که در دست دارد و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته [illegible]
او چوبی و کمانی و ظرفی تعبیه کرده است مجلس دوم تختی ساخته و بر بالای آن شامیانه ترتیب داده و صاحب دولتی بر تخت نشسته یک پا خود را
بر بالای پای دیگر نهاده و تکیه بر پشت او نمایان و پنج نفر از خدمتگاران در گرد و پیش او استاده و شاخ درختی

بر آن تخت سه پایه امر اختند مجلس سوم هنگامهٔ ریسمان بازیست چوبی استاده کرده و سه طناب بدین چوب بسته و ریسمان آن را
بر بالای آن پای راست خود را از ریسمان سر بدست چپ گرفته و بر بالای آن استاده بازی را بسر چوب کرده و شخصی بر آن
دیگر در آن اثنا جست می نوازد و دیگری می استاده و پنجم بر ریسمان باز دارد و پنج کس دیگر استاده در تماشای اند و از آن
پنج کس یکی چوب در دست دارد و مجلس چهارم درختی است و در زیر آن درخت صورت حضرت عیسی ساخته و شخصی سر بپای گذاشته
نهاده و پیر مردی با ایشان در سخن است و چهار کس دیگر استاده اند و از وقایع تعین نمودن عبدالله خان است بصوبهٔ ... از
فیروز جنگ است از گجرات براه ناسک تا ولایت دکن را بجهت مهم آمده بس چنانچه که از جملهٔ شکاریان و معتمدان حضرت عرش
آشیانی بود و ملک خان مذکور و منصور می یافت که از ظهور و جلادت بی وقت خبردار باشد و خطاب رانگی و عنایت نقاره
بلند پایگی بخشیده بود و شهرت که از اعاظم قلاع هندوستان است بمشار الیه لطف نموده و اسپ و فیل و خلعت داده رخصت
فرمودند و پنج لک روپیه خزانه بجهت خرج لشکری که همراه عبدالله خان تعین شده مصحوب و خواص و شیخ انبیا نزد
خان مظفر لوا مرسول گشت و در نواحی ... در موضع سمو که از شکارگاههای حوالی اکبرآباد است حکم قمرغه شده و هفت
روز اسیر کرده آهوان را از اطراف بمیان آن در آورده تا هفت روز با اهل محل بنشاط شکار خویش وقت
بودند و هشتصد و هفده آهو از نر و ماده شکار شد هشتصد و چهل و یک آهو زنده گرفتار شده بود از این جمله چهار صد آهو
پنج پور فرستادند که در میدان چوگان بگذارند و از آب و علف آنها خبردار باشند و قریب یکصد آهو را حلقه های
نقره در بینی انداخته در همان صحرا آزاد ساختند و تتمه که به تیر و تفنگ زده بودند با امرا و سایر بنده های درگاه قسمت
فرمودند چون بعرض رسید که از امرای سرحد بعضی امور که بایشان مناسبتی ندارد و بعمل می آرند فرمان شد که بعد از این
پیرامون اموری که مخصوص سلاطین است نگردند اول آنکه در جهروکه ننشینند و فیل جنگ نیندازند و در سیاستها آدمی را
کور نکنند و گوش و بینی نبرند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بنده های پادشاهی را کورنش و تسلیم نفرمایند و هنگام برآمدن
نقاره ننوازند و هرگاه اسپ و فیل بملازمان پادشاهی و نوکران خود بدهند جلو و چنگک بر دوش نهاده تسلیم نفرمایند
و بنده های پادشاهی را پیاده در جلو خود نبرند و آنچه بآنها نویسند مهر بر روی کاغذ نکنند **وقایع سال هفتم**
از جلوس اقدس روز سه شنبه شانزدهم محرم هزار و بیست و یک هجری تحویل حمل شد در این جشن
خسرو بی اورنگ که در از تکبر بحشر و قرب هیچ اشتهار دارد و از عهدهای آن دولت بود بقدمبوسی آستان آمده سعادت
زمین بوس دریافت و مقارن این حال عرضه داشت اسلام خان مشتمل بر قتل عثمان و پاک شدن آن مرز و بوم از
لوث افغان رسید اکنون مجملی از خصوصیات بنگاله بجهت شادابی سخن رشتهٔ کلک بیان ساخته بر سر مدعا میرود
و بنگاله ملکی است وسیع از اقلیم دوم طول آن از بندر چاتگام تا گدهی چهار صد و پنجاه کروه و عرض از کوهستان
شمالی تا سرکار مداران دویست و بیست کروه جمع آن تخمیناً شصت کرور دام است که یک کرور و پنجاه لک روپیه
باشد در زمان سابق حکام آنجا همیشه بیست هزار سوار و یک لک پیاده و یک هزار فیل و چهار پنج هزار کشتی از نواره جنگی
و توپخانه وغیره داشته اند و از زمان شیرخان و سلیم خان پسر او آن ملک در تصرف افغانان در آمده بعد از سلیم خان
سلیمان کررانی در تصرف داشت و چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس جهان افروز حضرت عرش آشیانی
آراستگی یافت عساکر اقبال بتسخیر آن ملک تعین شده امرای عظام مدتها تردد و تلاشی کرده افغانان را استیصال

بسیار شدند لیکن قلیلی از افغانان در سرحد های این ملک افتاده بودند و همه را تنها عثمان بود و در عهد دولت حضرت عرش
آشیانی آثار مقدر ببازاد و را اگر باسا که اقبال بسیار زمینها اتفاق افتاد خصوص در ایام حکومت راجه مانسنگه جهانگیر پادشاه
گرد و استیصال او پیش نشد در تیرولا که اسلام خان بصاحب صوبگی بنگاله سرفرازی یافت نوبتی بسرداری شجاعت خان
ترتیب داده بر سر عثمان تعیین فرمود و اکثر امرای نامی مثل کشور خان پسر قطب الدین خان کوکه و افتخار خان و سید آدم بارهه
و شیخ اچهه و معتقد خان و پسران معظم خان و اهتمام خان و دیگر بندها بکمک او مقرر گشتند و چون بجهد و متعلقه او رسید شخصی
رسول زبان دان و سخن فهم نزد او فرستاده بمصالح خود پند نصیحت مشحونی فرمودند چون بخار نخوت و غرور در کاخ
دماغش جا گرفته بود و اندیشهای ناصواب و افکار دور از حساب پیش نهاد خاطر ساخته خویش را بیهوده رنجه ساخت
بجواب التفات نفرموده و بر کنار ناله که بهله و دلدل داشت عزم مبارزت جزم کرده عرصه نبرد آراست و لشکر ان
از استماع این جرات و تهور جبینه پوشیده آماده قتال و جدال گشتند چون خبر بعثمان رسید که بهادران رزم جو پای
همت پیش نهاده مستعد کارزار اند او نیز بترتیب صفوف ادبار پرداخته و بر کنار آمد و هر فوج با فوج مقابل خود گرم گیر
و دار و مقاتله گردیدند و عثمان فیل مست جنگی که اعتضاد و توئی بود مسید السبقت پیش انداخته بر فوج هراول می تازد
و سید آدم بارهه و شیخ اچهه بعد اقعد ارباب ضلالت پای همت افشرده جان نثار میکردند و افتخار خان سردار فوج برانغار
نیز داد تهور و جلاوت داده بسعادت شهادت میرسد و جمعی از نوکران قدیم او جان نثار میکردند و همچنین کشور خان
سردار فوج جوانغار نیز مردانه کارزار کرده بود الا پایه شهادت فائز میشود با آنکه بسیاری از مخالفان بسر انجام علف تیغ خون
آشام گشته بر خاک هلاک افتاده بودند چون چندی از سران سپاه در راه اخلاص جان نثار شدند آن متهور بی باک از کشتهای
خود حساب برنگرفته بخته نام فیل مست را پیش رو داشته خود بر فوج هراول می تازد و چون بسیار غره به وسعطن بود درین روز
بر فیل عماری دار سوار بود پسران و برادران و خویشان شجاعت خان در برابر غنیم پای همت افشرده داد مردی و
جانفشانی داده بعضی بسعادت شهادت رسیدند و گروهی زخمهای منکر برداشته از کار ماندند و چون فیل مذکور بشجاعت خان
رسید آن برق دشمن سوز برچهٔ بر فیل زد بعد از آن دست بقبضهٔ شمشیر برده دو زخم پی در پی بر چهرهٔ فیل میزند آنگاه
جمدهر کشیده باو جمدهری رسانید فیل از غایت مستی و دلاوری غضب آلوده قدم پیش نهاده شجاعت خان را با اسپ بزمین
میکشید و آن شیر دل فیل افگن مانند برق لامع از اسپ جدا شده راست می ایستاد درینوقت جلودار شمشیر و دستی بر دو دستهای
فیل میزند و فیل از ضرب آن زخم بزانو در می آید و شجاعت خان بدستیاری جلودار فیلبانان را از فراز فیل بزیر میکشند
و بجمدهر زخم دیگر بر خرطوم فیل میزند فیل ازین زخم فریاد کنان بر میگردد و قدمی چند رفته می افتد اسپ شجاعت خان
بی آسیب و آزار بر میخیزد و شجاعت خان سوار میشود و بمقارن این حال مخالفان فیل دیگر بر علمدار شجاعت خان میدوانند
و علمدار را با اسپ بزیر می کنند شجاعت خان نعره کشیده علمدار را خبردار می سازد و می گوید که مردانه باش
که من زنده ام جمعی که درگرد و پیش علم بودند دست به تیر و شمشیر برده زخمهای کاری بفیل رسانیدند و علمدار
را سوار می سازند درین وقت تنگ که اکثری از سران سپاه جان نثار شده بقیة السیف بزخمهای منکر دست
از کار برداشته منتظر لطیفهٔ غیبی بودند اقبال پادشاه جوان بخت بجلوه در آمد و تفنگی از غیب بر پیشانی آن وخیم العاقبت
رسید و کس ندانست که این زخم از دست که رسید لیکن عثمان دریافت که ازین زخم جان بدر نیست معهذا آثار مقهوری داشت

لشکر را بجنگ ترغیب و تحریص می‌نمود چون آثار ضعف و زبونی در خود و در لشکر خود مشاهده نمود عثمان از یاد معلوف
بسته غنیم جان خود را بجانب پناه و عساکر منصور تا لشکرگاه تعاقب کرده عثمان را کشته بود و چون زود بهر از قلب [illegible]
شده عثمان زخم کاری برداشته بود ولی برادر عثمان و همه پسر او خاک را برای فرار زد و کار خود بجنگ مقیم و بشکاه را بر جا گذاشته و
دل شب با دل سیاه فرار نمودند جسد آن باطل ستیز را بر دوش کشیدند و [illegible] فرار و لشکر [illegible]
ساختند آگاهی یافته شجاعت خان را اطلاع ساختند و دو نفر از ان جلادان در تعاقب دویدند لیکن بجهت تردد و ماندگی و
تجهیز و تکفین مقتولان و تیمار مجروحان در ان روز از تعاقب در عقب ماندند و توقف اتفاق افتاد و از اتفاقات حسنه معتقد خان
که در آخر روز بخطاب لشکر خانی سرفراز گشته و عبدالسلام پسر معظم خان و دیگر بندها با سیصد سوار و چهار صد تفنگچی
تازه زور درین وقت رسیده بودند و شجاعت خان این مردم را همراه گرفته بتعاقب آن گروه شتافت و
چون ولی برادر عثمان از عزیمت شجاعت خان آگاهی یافت نجات خود را منحصر در بازگشت یافته کس نزد شجاعت خان
فرستاده پیغام گذارد که عثمان که باعث این همه شورش و آشوب و فتنه و فساد بود از گرانی وجود سبکبار
گشت و حق تعالی شر او را از این بندها کفایت کرد ما همه بنده فرمان پذیریم اگر شجاعت خان قول بدهد غلامی و
بندگی درگاه را سرمایه سعادت جاودانی دانسته روی امید بقدسی آستان نهاده فیلان عثمان را برسم
پیشکش گذرانیم شجاعت خان و معتقد خان و دیگر بندها دلاسای آنها نموده قول دادند روز دیگر ولی
برادر عثمان و همه پسران او با دیگر برادران و خویشان آمده شجاعت خان را دیدند و چهل و نه زنجیر فیل برسم
پیشکش آوردند و شجاعت خان همه را همراه گرفته در جهانگیرنگر باسلام خان پیوست و چون در اکبرآباد نوید این
فتح بمسامع اقبال رسید اسلام خان را بمنصب شش هزاری ممتاز ساخته شجاعت خان و سایر بندها که در قتال عثمان
مصدر ترددات پسندیده شده بودند باضافه منصب سرفراز گشتند و شجاعت خان بخطاب رستم زمان اختصاص یافت
و از سوانح رفتن عبدالله خان است از گجرات بدکن و بناکامی مراجعت نمودن و شرح این مجمل آنکه رای جهانگشا
چنین تقاضا نمود که راجه مانسنگه و خان جهان و امیرالامرا و میرزا رستم با لشکر برهانپور از راه برار بدکن در آیند
و عبدالله خان و خان عالم و علی مردان بهادر و یوسف خان و راجه رامداس با لشکر گجرات از راه ناسک ترنبک
متوجه فتح دکن گردند و افواج از یکدیگر خبر گرفته بتاریخ معین از دو جانب غنیم را بمیان گیرند و باین تدبیر غالب آنکه
غنیم مستاصل شود عبدالله خان چون از گریوه گذشته بملک غنیم درآمد ده هزار سوار موجود و مستعد خوش اسپه آراسته [illegible]
از غایت غرور و نخوت خبر از فوج دوم نگرفته و بنظر اعتبار در نیاورده اعتماد بر قوت و قدرت خویش کرده گرم
جهت استیصال مخالفان شتافت و چون عنبر از جانب او توهم عظیم داشت تمام لشکر و مردم کاری خود را با [illegible]
و بان بسیار بتقابل عبدالله خان فرستاده زور برده و لشکر گشته برگی کرده سبکرو بودند و شب تا وقت سحر بان میزدند و [illegible]
این لشکر بدولت آباد نزدیک تر میشد جمعیت غنیم بیشتر و عنبر پی در پی کمک میفرستاد و چون اثری از فوج دوم پدید نیامد و غنیم [illegible]
قوی تر میگشت دولتخواهان صلاح در ان دیدند که عطف عنان نموده باحمدآباد باید رفت تا کار را از لون دیگر پیش گرفت باین عزم
از حوالی دولت آباد برگشتند و درین راه غنیم چسپیده می آمد و هر فوج با فوج مقابل خود در زد و خورد بود علی مردان بهادر قرار [illegible] گشتن بخود داد و
با فوج مقابل خویش مبارزت نموده داد مردی و دلاوری داد و زخمهای منکر برداشته بزمین آمده اسیر غنیم گشت برکیان او را برداشته نزد عنبر

بیدا شتر ... او را در قلعه دولت آباد محبوس داشتند و جراحت علاج او کما ینبغی نشد بعد از چند روز جهان را وداع
حیات سپرد و این حرف از او مشهور است که شخصی پرسید که ... آسمانی ... بهادر در جواب داد که الحمد لله صحیح اسم
است با عبدیان از زمانت و ذوالفقار بیگ ... جان نثار شد چون لشکر ... بنگاله ... اسلام خان ...
خود ... او را ... معطوف داشتند و عبدالله خان به گجرات رفت و فوج دیگر که از راه ... آمد این حرف موحش
استماع نموده آنها نیز برگشتند و به عادل آباد به خدمت شاهزاده پیوستند نفس الامر اینکه اگر این دو فوج وابسته به عهد
قدم پیش می نهادند کار بر وفق مراد دولت خواهان صورت می بست هیچ شک نبود و چون این خبر به اکبرآباد و مسامع جلال
رسید خاطر اشرف به غور رسی و آشوب گردید و انتظام آن مهم منحصر در فرستادن خان خانان دانسته او را با خواجه
ابوالحسن مرخص فرمودند در خلال این حال خبر فوت آصف خان رسید و بر خاطر حق شناس سخت گران آمد و راقم حروف
تاریخ فوت او صد حیف ز آصف خان به بهم یافته به عرض اشرف رسانید پسندیده افتاد و مقارن این حال خبر فوت
میرزا غازی رسید او پسر میرزا جانی ترخان حاکم تته است احوال میرزا جانی در احوال حضرت عرش آشیانی مفصل مرقوم
گشته و میرزا غازی را حضرت شاهنشاهی تربیت فرموده و تته بدستور سابق عنایت کرده حکومت قندهار استقلالاً
عنایت نمودند و ملک قندهار و حاصل مضافات آنجا سوای جاگیر در انعام مرحمت شد و تا در قندهار بود سلوک را با مردم
بعنوان پسندیده کرده خود را به نیکنامی علم ساخت جوان نیک نهاد و قابل و مستعد بود و با اهل سخن و مردم صاحب طبع
صحبت میداشت و خود نیز موزون بود و شعر میگفت و وقاری تخلص میکرد ولیکن شیفته شراب گشته جان خود را
بر سر آن باخت بعد از فوت او ابول بی اوزبک بخطاب بهادرخانی و حکومت قندهار از فرق عزت برافراخت در بولا
جشن طوی شاهزاده والا شکوه سلطان خرم با صبیه قدسیه اعتقاد خان پسر اعتمادالدوله منعقد گشت و شاهزاده
جوان بخت مجلس پادشاهانه ترتیب فرموده پیشکش عالی بخدمت پدر والاقدر گذرانیدند و بجهت بیگمان و بزرگیان
سرادق عصمت توره‌های لائق چنانچه رسم است فرستاده با امرای عظام خلعتهای فاخر لطف فرمودند میرزا رستم
صفوی را بحکومت ملک تته سربلندی بخشیده موافق منصب پنجهزاری ذات و سوار در آن صوبه جاگیر تنخواه شد
و مقرر گشت که میر عبدالرزاق معموری محال معموره تته را از قرار هست و بو وجه لسته بجاگیر میرزا و توابع او تنخواه دهد
درین هنگام خاطر قدسی مظاهر بتماشای شکار رغبت فرموده و دران حین خبر فوت سلیمه سلطان بیگم رسید و خاطر
حق شناس از سنوح این واقع ملول و محزون گشت والدهٔ ایشان گلرخ بیگم صبیه قدسیه حضرت فردوس مکانی
است انار الله برهانه و پدر ایشان میرزا نورالدین محمد از خواجه زاده‌های نقشبندیه است بیگم بجمیع خوبیها که پیرایه
عصمت زیبد آراستگی داشتند صاحب طبیعت عالی بود گاهی مصرعی و احیاناً بیتی میفرمودند مخفی تخلص
میکردند و این بیت از ایشان است **بیت** کاکلت را من ز مستی رشتهٔ جان گفته ام * مست بودم زین سبب
حرفی پریشان گفته ام * و ایشان از زوجات حضرت عرش آشیانی بودند **وقائع سال هشتم از جلوس**
ابد قرین شب پنجشنبه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و بیست و دو جشن نوروز عالم افروز آراستگی یافت هوشنگ
پسر اسلام خان از بنگاله آمده بدولت زمین بوس سرافراز گردید و جمعی از مردم مگهه که در جنگ گرفتار شده بودند
همراه آورده به نظر گذرانید ملک اینها نیکو در جنگ ... است چون اسفی چند بصورت آدمی جلوه کرده از حیوانات

شیرے دیگر ... بدست آمده [illegible] از دست [illegible]
[illegible] شکسته ... [illegible] اهل ... [illegible]
و آئین درستی ... از غرائب امور ... شدن ... است ماده ... آوردن ... حضرت [illegible]
در عنفوان جوانی بدولت ... شکار آن ... آن حضرت [illegible]
[illegible] آن بود ... شده و بچه ... [illegible]
[illegible] شکار کنند ... حضرت شاهنشاهی [illegible]
ماده ... ماده ... جفت شد و بعد از ... ماه سه بچه زائید ... [illegible]
ملک ... گشته که درین دولت شیرے ... بچه گله کار ... میان مردم [illegible]
و خفیف ... طبیعت آنها ... توالد ... تعجب اتفاق ماده شیرے آبستن شد و بعد از سه ماه سه بچه آورد و شیر [illegible]
نده و که شیر جنگلی بعد از گرفتار شدن با ماده جفت شود چون حکما نوشته اند که شیر ... [illegible]
منفعت ... بسیار ... از پستان او قطره شیرے برآید بیشتر ... از پستان او ... [illegible]
آنکه از استیلاے قهر و غضب او باشد درین ایام از سنگ ... غریب واقعه ... افتاد ... [illegible]
در جاے که فیل خاصه پادشاهی بسته بودند در آمده پاے ماده فیل را ... و فریادهاے غیر متعارف [illegible]
چند انکه فیلبانان خبردار شده خود را ... سنگ گریخته بر قوم ... که در آن حوالی بوده پناه برده بعد
از زمانے باز خود را ... رسانیده ... [illegible] پا ... داده ... چون مدت یکماه
و پنج روز ازین واقعه ... روزے در هواے ابر ... شورش رعد و برق ماده فیل فریاد و بے اختیار کرد و تمام اعضایش
برعشه در آمده بزمین افتاده بهزار محنت برخاست و تا هفت روز متصل آب از دهانش میرفت و از چیزها باز مانده بجا
[illegible] روزے بسبب ... روز هفتم افتاده جان داد بعد از یک ماه فیل کلان نیز روزے که ابر و باد و
رعد و صاعقه بود در همین ... بر زمین افتاد و تمام اعضایش برعشه در آمده و آب از دهانش میرفت تا جان داد
حق تعالے همه ... آفریده ... سواے که ... و سنگ ... که پاسبان ... پادشاهان هر چند تفحص و غور نمودند
افسونے ... یافته نشد نهضت موکب گیهان شکوه از دار السلطنة اکبر آباد بدار الخیر
اجمیر چون همواره عساکر فیروزے ماثر بقصد استیصال رانا ... مقهور ... [illegible] جلال تعین
و از آنکه کارها در گرو وقت انتظام شایسته و نسق پسندیده نه پذیرفته بود رائے جهان کشا چنین اقتضا نمود
که خود بسعادت و اقبال متوجه استیصال آن سیاه بخت وخیم العاقبت شده روزے چند اجمیر را معسکر اقبال
باید ساخت و باین عزیمت صائب بتاریخ دوم شهر شعبان هزار و بیست و دو هجرے مطابق بیست و چهارم شهر
[illegible] سال هشتم از جلوس اشرف رایات اقبال بدان صوب ارتفاع یافت و چون دار الخیر اجمیر محل ورود
موکب مسعود گشت بعد از فراغ زیارت روضه معینیه در عمارتے که مجدداً احداث یافته بود نزول سعادت ارزانی
فرموده و در ساعت فیض اشاعت ششم دیماه که مختار انجم شناسان یونانی و هندی بود نواب قدسی
القاب جهانبانی کشورستانی پادشاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم را با لشکر آراسته بهمعنان فتح و نصرت

بحالی صوبه ... [illegible] ... در وقت ... رخصت ... [illegible]

... [illegible] ... ابراهیم ... [illegible]

خاصه با ... فیل ... گرانبها عنایت شد و ... سابق ... خان اعظم ... [illegible]

منسوب بود دوازده هزار سوار ... اسپه که ایشان خود انتخاب فرموده بودند مقرر گردید ... سپاه ... [illegible]

پیشکش ... عنایت خلعت فاخره و اسپان تپچاق و فیلان خاصه و انواع ... و نوازش ... سرافراز ... خان

خدمت ... شرف اختصاص یافت ... خبر فوت اسلام خان حاکم بنگاله رسید و قاسم خان ... [illegible]

صوبگی بنگاله سرافراز گردید و خواجه ابوالحسن ... منصب ... کل خلعت امتیاز پوشید ... اقبال ... جلال

رسید که خان اعظم راه ... از دست داده ... شاهزاده والاقدر ... ناپسندیده پیش گرفته

... خواجه ابراهیم حسین ... فرستاده احکام ... [illegible]

... خلاصه مقال آنکه ... این خدمت را آرزو ... التماس کرده ... [illegible]

گفت که درین ... اگر کشته شوم شهید ... و اگر غالب آیم غازی ... [illegible]

درخواست ... انجام یافت ... کار آمد ... [illegible]

جلال افتتاح این عقده ... نزول موکب اقبال بدار الخیر اجمیر اتفاق افتاد ... [illegible]

او شاهزاده را با عساکر نصرت قرین بدان صوب شرف رخصت ارزانی ... [illegible]

آن رکن السلطنت حواله شد منظور نظر مبارک اینست که یک چشم زدن از خدمت شاهزاده غافل نبوده طریقه

صواب و نیک اندیشی از دست نداده خود را نیکنام دین و دنیا سازد و اگر بخلاف احکام مطاعه عمل نماید زیان

نیت خویش خواهد بود چون خواجه ابراهیم حسین تبلیغ رسالت نمود از فرط خودرائی و زبان کاری ... [illegible]

این سخن نساخت و بنابر نسبتی که با خسرو داشت با شاهزاده در مقام نفاق درآمد بنابرین حکم شد که مهابت خان

رفته او را ... آورد و محمد تقی دیوان بیوتات دستوری یافت که بندوبست ... فرزندان متعلقان

او را باجمیر رساند درین وقت عرضه داشت پادشاهزاده جهان و جهانیان رسید که فیل عالم گمان که رانا ... نازش

تمام بود با هفده زنجیر فیل دیگر که در شعاب جبال پنهان داشت بدست بهادران لشکر منصور افتاد و امید هست که

او نیز درین زودی گرفتار گردد **وقائع سال نهم از جلوس مبارک** شب جمعه نهم شهر صفر سنه هزار و

بیست و سه تحویل آفتاب ببرج حمل اتفاق افتاد ابوالحسن پسر اعتماد الدوله که بخطاب اعتقاد خانی سرافراز

بود بخطاب آصف خانی فرق عزت برافراخت اعتماد الدوله بمنصب ... هزاری ذات و دو هزار سوار بلند پایگی

یافت ابراهیم خان که ... صدی و سیصد سوار بود بمنصب یکهزاری ذات ... سوار سرافراز ساخته بخدمت ... اختصاص بخشیده ... [illegible]

... مراحم ... نسبت نور جهان بیگم چه نماید درین تاریخ مهابت خان خان اعظم و عبدالله پسر او را ... [illegible]

آورده حکم شد که حواله آصف خان نمایند که در قلعه گوالیار نظربند دارد ... پیش ازین شاهزاده خسرو ... [illegible]

... والده ... باشد ... آثار خیر و فروغ دولتمندی ... [illegible]

او ظاهر بود باز حکم شد که بدستور سابق در کلبه ... روزگار ... سعادت کورنش و خدمت ... [illegible]

محروم باشند و از حصول [illegible] آمدند میرزا [illegible] رخصت [illegible] چون میرزا غازی ترخان [illegible] عزت گرفت و خاقان [illegible]
ضابطان آن ناحیه بنابر ارتکاب اعمال ناپسند منصب [illegible] ذات و [illegible] سوار بلند پایگی بخشیده بود و ملک [illegible]
[illegible] لطف نموده گوشمال او را مصلحت خود اندیشیده [illegible] ساختند بدان صوب رخصت فرموده [illegible]
کرباز رعایا دست تطاول آن ملک بعنوان پیشه بوده و روزگار بسر برده مردم را از حسن سلوک خویش راضی [illegible]
او و خود طریقی پیش گرفت که خلاف آئین مروت و مردمی بود و مردم از ستم و تعدی او بستوه آمده و رعایا [illegible]
او گریختند و عزل او از حکومت آن ملک بر ذمت عدالت آئین لازم آمد و چون بدرگاه [illegible] خلق [illegible] از ظلم و تعدی
او و افزوده آمد و بار دیگر خواست آن بمقتضای شریعت و عدالت تا اگر [illegible] لاجرم حواله [illegible] سنگه [illegible] فرمودند
در حکم شده که تا [illegible] استغاثه ایشان نمایند [illegible] بدریافت سعادت ملازمت [illegible] سال نقیب خان [illegible]
ابدی پیوست نامش میرزا غیاث الدین علی است پدرش میر عبد اللطیف سیفی قزوینی در آغاز جلوس حضرت
عرش آشیانی انار الله برهانه با اولاد و اعقاب بهندوستان آمده در سلک ملازمان عتبه خلافت منتظم گشت میرزا
اهل سعادت و ارباب عزت بود و نقیب خان در علم حدیث و سیر و اسمای رجال و تاریخ دانی از یکتایان روزگار
بوده و میتوان گفت که در فنون تاریخ دانی مثل نقیب خانی کم گذشته و در خدمت عرش آشیانی انار الله برهانه نسبت
قوی داشت بحکم اشرف متصل گنبد خواجه معین الدین چشتی مدفن آن عافیت محمود مستقر گشت و درینولا میرزا رستم
را که [illegible] رانا [illegible] بود بحضور اشرف طلب فرموده از آن جانب بر آوردند و خلعت خاصه عنایت شد چون بعرض
رسید که وداعی خان بخشی لشکر شاهزاده گیتی ستان فوت شد راقم اقبالنامه را بخدمت بخشیگری فوج عزت
بر افراختند بدان صوب رخصت فرمودند از اعاظم سوانح انتظام یافتن رانا امر سنگه است در سلک دولتخواهان
درگاه سلاطین پناه چون شاهزاده بلند اقبال در اودیپور که حاکم نشین آن ملک بود رایت اقبال برافراشتند
تهانجات مقرر فرمودند و بهر جا اثری و نشانی از آن آواره بادیه ادبار می یافتند بلغار بجا ساخته همگی
توجه را باستیصال او مصروف میداشتند و با آنکه اکثری از آن شعاب جبال هواهای مسموم و آبهای ناگوار
داشت و بسیاری از سپاه تلف شد پای همت افشرده اساس عزیمت را قوی تر ساختند و رفته رفته کار برو تنگ
شد و روزگار بعسرت و دشواری کشید و همراهان جدائی گزیدند و معدودی که ماندند از شدت بیماری و ضعف
قدرت بر نقل و حرکت نداشتند ناگزیر سوبهکرن نام خالوی خود را با هرداس جهاله که نوکر عمده او بود نزد شاهزاده
بلند اقبال فرستاده عجز و انکسار را شفیع ساخته بندگی و فرمان پذیری اختیار نموده و در مقام کوکنده با نعم جانی
چند که همراه داشت دولت زمین بوس دریافت لعل گرانبها که از قدیم دران سلسله بود با هفت زنجیر فیل پیشکش
کرد راقم اقبالنامه بخدمت بخشیگری عز اختصاص داشت از جائی که نمودار شد تا پیش تخت و در هر قدم تسلیمات
و سجدات نمود و چون به تخت دولت جبین سای اخلاص گشت شاهزاده والاقدر بدست سر او را از
زمین بر گرفته بجانب سینه مبارک خویش رسانیدند آنگاه بانواع پرسش و دلجوئی راحت بخش خاطر رمیده و
دل وحشت گزیده او شدند و بعد از تقدیم مراسم تسلیمات و سجدات و لوازم بندگی و زمین بوس حکم نشستن شد
بعد از ساعتی خلعت و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب تپچاق با زین مرصع و فیل خاصه با یراق نقره و دوازده خنجر

مرصع با یراق و راس اسپ و دیگر تفصد دست سرو پا بجهت داماد مرحمت فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند چون از اطمینان
خاطر مرزبان بیجاپور گردید نام پیشکش خود را بجهت سر رشته وفا و ادب پیروی دولت زمین بوس درگاه عزت برافراخته با اقسام
نوازش و اختصاص یافت و مقرر شد که هیچ سفر کرده در خدمت آنحضرت متوجه درگاه سلاطین پناه گردد و از تاریخ
که سواد اعظم هندوستان بنور اسلام فروغ جاوید یافته هیچ یک از اجداد او بنهایت شاهی دهلی را ملازمت نکرده سلاطین
دهلی را نیز این اراده در خاطر نگذشته چون خاطر او را رضا یافته به نهضت عساکر منصوره حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه
بقصد استیصال ایشان معین بوده هر چند کوشش نکردند اکنون مرتب ممالک و حضرت شاهنشاهی از آغاز جلوس
بر اورنگ خلافت الهی همت مصروف و معطوف این شغل خطیر فرموده لشکرهای تازه زور پی در پی معین ساختند
چون انفتاح این عقده دشوار بدستیاری تیغ جهانگشای شاهزاده بلند اقبال رقم زده کلک تقدیر بود از کوششهای عبث و سعی‌های
بی سود هیچ نگشود و چون هنگام جلوه شاهد مراد در رسید کریم کارساز خدا اوند بی انباز بر وفق خواهش دولتخواهان این
دودمان رفیع الشان تیسیر پذیرفت و شاهزاده والاقدر کرن را همراه گرفته متوجه ادراک سعادت زمین بوس والد بزرگوار
گشتند و چون ظاهر اجمیر محل موکب منصور اتفاق افتاد بحکم اشرف جمیع امرا بدولت استقبال سعادت پذیر
گشته بر کام مرام در نوروز خویش رسیدند روز یکشنبه یازدهم اسفندارمذ سال نهم از جلوس مطابق شهر محرم سال
هزار و بیست و چهار هجری شاهزاده فلک شکوه بر توسن جهان نورد سوار شده از ظاهر شهر متوجه ملازمت حضرت شاهنشاهی
گردیدند امرای عالی مقدار و سائر منصب داران و احدیان و برق اندازان در موکب عالی سعادت پذیر بودند بعد از
انقضای دو پهر و دو گهری از روز مذکور شاهزاده بلند اقبال بسعادت ملازمت پدر والاقدر شرف اختصاص یافت
هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و هزار روپیه برسم تصدق گذرانیدند و آنحضرت فرزند اقبال مند را در آغوش عزت
گرفته بنوازشات خاص اختصاص بخشیدند و بعد از ادای مراسم زمین بوس بختیاران عظام کرن را به پیشگاه اقبال
آورده ناصیه اخلاص او را بفروغ سجود نورانی ساختند آنگاه حکم شد که یساولان بارگاه عزت دو تواجیان بهرام صولت
او را بر چپ کرده دست چپ مقدم استاده سازند و بعد از آن شاهزاده بلند اقبال خلعت خاص مشتمل بر چارقب زردوزی و
تسبیح مروارید گرانبها و اسپ تپچاق با زین مرصع و فیل کوه شکوه با ساز طلا عنایت شد و پس از آن کرن بخلعت فاخره
و شمشیر مرصع سرافرازی یافت امرای عظام و سائر منصب داران و بنده‌های پسندیده خدمت هر یک درخور پایه خویش
از مراحم و نوازش کام دل برگرفتند چون صید خاطر وحشی نژادان صحرانورد از لوازم فرمان روائی و مراسم جهانگشائی
بود کرن را هر روز بعنایت تازه از اسپان تپچاق و راهوار و فیلان مست صف شکن و اقسام ظرائف و لطائف از
جواهر و مرصع آلات سرفراز میفرمودند بی اغراق از نفائس و نوادر کم جنسی باشد که با او مرحمت نشده باشد وقایع سال
دهم از جلوس اشرف هشتم شهر صفر هزار و بیست و چهار هجری تحویل نور فرعالم افروز شد درین جشن همایون اعتمادالدوله
بمنصب شش هزاری ذات و سه هزار سوار بلند مرتبه گردید و علم و نقاره نیز عنایت کردند و حکم فرمودند که در پای تخت
نقاره می نواخته باشد و این عنایتی بود مخصوص ایشان روز دوم آصف خان پیشکش عالی کشید قریب به
یک لک روپیه از نفائس و نوادر انتخاب افتاد منصب او پنج هزاری ذات و دو هزار سوار مقرر گشت کرن پسر رانا
امر سنگه بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سرفرازی یافته در سلک امرای والاقدر منتظم گردید و در ینولا سجیاب

ازین سلسله تزوج سلاطین دهلی اختیار نکرده بودند بمکیک بقصد ملازمت بهادر شاه نمود و اندراج خود بموده ونگارش جمیع بیرده بمطلع انوار نجم
بنود و انداز جلیل سبحانه غریب توفیقی نصیب شاهزاده والامنزلت اقبال منزلت رفیع منزلت و ار الملک شاه ظفر سرمست این نسخ
بنام نامی و القاب گرامی شاهزاده موصوف بجهت حضور بهادر شاهی دستخط ابها لگبی [illegible] و درین ایام فرزند دولت
سلیمانی صعوبه کشمیر غریب واقع مسلمان جلال الدین شاهی [illegible] احتیاط [illegible] مطالعه شریف صدور
یافت بهجهان در دست بور که در عهد الفضل [illegible] مثبت بود با دیگر [illegible] و شرح این سانحه [illegible] سبیل [illegible]
و اختصار آنکه حافظ نام درویشی در یکی از خانقاه کشمیر مدت چهل سال [illegible] بود و سال پیش از آنکه وفات
حیات بسیار در زمان آن خانقاه استدعا نمود که چون زمان ارتحال در رسد در گوشه این خانقاه مرا مدفون سازید
و آنها لطیب خاطر اجازت دادند چون مدت موعود سپری شد و هنگام رحیل نزدیک رسید بدوستان و عزیزان خود
گفت که درین چند روز ارادت که ترا [illegible] بنظر [illegible] ازین [illegible] انگاه یکی از مخصوصان
و معتقدان خویش که از قاضی زاده های کشمیر است توجه فرموده میگوید که مصحف مرا محافظه [illegible] نموده این حجرهٔ
را صرف تجهیز و تکفین من خواهی کرد و فردا که روز جمعه است چون بانگ نماز بشنوی از من خبر خواهی گرفت و دیگر جزوی باقی
که در بساط داشت باشنایان قسمت نموده آخر روز پنجشنبه بحمام در آمده غسل میکند روز دیگر پیش از وقت نماز قاضی زاده
بخانقاه در آمده تفحص احوال حافظ میکرد در حجره را بسته و خادمی بیرون نشسته می یابد کیفیت حال از خادم استفسار
می نماید میگوید که فرموده اند که تا در حجره خود بخود گشاده نگردد و حسب دعوی احوال [illegible] قاضی زاده زمانی توقف می نماید
تا در حجره وا میشود و باتفاق خادم بدرون در می آید می بیند که مستقبل قبله بدو زانو نشسته جان بحق تسلیم نموده قالوا
انا لله و انا الیه راجعون فردای روز غریب شورشی در شهر افتاد از وضیع و شریف و آشنا و بیگانه کسی نماند که در پای
جنازه آن بزرگوار حاضر نشده و از غرائب اتفاقات که در بهولا سانح گشت کشته شدن کشن سنگه و گوبنداس
است در مستقر سریر خلافت و تفصیل این اجمال آنکه کشن سنگه برادر حقیقی راجه سورج سنگه نبیره راجه مالدیو مشهور است
و راجه سورج سنگه وکیلی داشت گوبنداس نام بغایت معتبر و گوپالداس برادرزاده راجه را بجهت نزاعی که نوشتن آن طولی
دارد پیش ازین بچند سال گوبنداس بقتل رسانیده بود و کشن سنگه توقع آن داشت که راجه سورج سنگه بانتقام
برادرزاده خود گوبنداس را از هم گذراند از بسکه چون راجه باو عنایت مفرط داشت و مدار دولت راجه برو بود ازین بابت
غافل افتاد و کشن سنگه از اغماض راجه آشفتگی داشت و کینه برادرزاده در فضای سینه اش بیخ و ریشه فرو برده در انتهاز
فرصت بود درین وقت که حضرت شاهنشاهی به پیر کول پهکر تشریف برده شب در آنجا توقف فرمودند قابو یافته باکرن نام برادرزاده
خود و دیگر یاران و ملازمان بقصد کشتن گوبنداس مطارحه نموده باین عزیمت پیش از صبح صادق سوار میشود و در فضایی که
راجه و ملازمان او فرود آمده بودند بسبب جنبش ازدحام آزموده خود را پیاده ساخته بر سر خانه گوبنداس که متصل منزل راجه
بود میفرستد خود همچنین سوار می ایستد جمعی که پیاده شده بودند اندرون خانه گوبنداس در آمده چندی از راجپوتان را که بسهم
محافظت و محارست بر اطراف خانه گوبنداس بیدار بودند در ته شمشیر می کشند درین زد و خورد و شور و شغب
گوبنداس بیدار شده بی سابقه خبر و آگاهی مضطربانه شمشیر خود را برداشته از یکطرف خانه بدر می آید تا خود را بحرم
پیش رسانیده بر کیفیت حال واقف گردد درین شورش و آشوب نظر مردم کشن سنگه که در طلب او شتافته

جبلت شتافته بود براده قتل میر سید چون کشن سنگه از کشتن او خبر یافت از غایت اضطراب و شدت غضب خود را
اسپ پیاده رسیده باتفاق کرن پسر دوبن حویلی که مبارک اسپ بر می آید هر چند مردم از جهت دهشت منع می آیند التفات
ننموده آنها می نماید و بر حوت راجه سپه سالار شمشیر بر دست کرده از خانه برآمده بر در حویلی میر سید و مردم از اطراف
جوانب هجوم آورده بجود راجه میر سید رسیده اجد مر بیدا و مقابله که پیاده شده بود در حویلی در آمده دلو معروف شده و چون
در حویلی بجنگ کشت تا و اتفاقه هر یک از آنها از کس و هیبت کشن و مشکل آنگاه کشن سنگه و کرن زده
او در آن کثرت قتل میر سید و کشن سنگه هفت زخم و کرن نه زخم رسیده از بعد از کوه بدا اسپ و کشن سنگه و کرن
بقیة السیف خود را با جسیان رسانیده سوار میشوند و همچنین جمعی از مردم راجه نیز بقصد آنها سوار و جنگ کنان
تا پیش جهروکه پادشاهی میرسند و درین آشوب گاه فتنه نصف برداشت راجوت از طرفین قتل میر سید سی و
دو نفر از طرف راجه و سی و شش نفر از جانب کشن سنگه و از اعاظم وقایع که درین سال بر ظهور آمد قتل مقتول میرزا
صفی میرزاست پسر مهین فرزند شاه عباس صفوی به تیغ ستم پدر نامهربان و بیان این سانحه بر سبیل ایجاز و اختصار آنکه شاه
دوشا از جانب نشین خویش بدگمان و متوهم بود و همواره میپنداشت که از ظهر مشهور گیلان است به بهبود نام غلام چرکسی
اشارت میکند که صفی میرزا را بایستی کشت و آن سفاک بیباک فرصت جسته در صباح محرم سال یکهزار و بیست و چهار
هجری وقتی که میرزا از حمام برآمده متوجه خانه بود بهبود بزخم بیدریغ کارش را به انجام میرساند و لختی بر ازو از زخم کشته
در میان آب و گل افتاده بود و هیچکس یارای آن نداشت که اجازت گرفته بتجهیز و تکفین بپردازد تا آنکه شیخ
بهاء الدین محمد که مقتدای آن دیار بود و شاه بوی اعتقاد تمام داشت خبر میرسد و شیخ بحسن ادا و لطف بیان اظهار
مینماید که درین نزدیکی نعش شاهزاده بر لب جوی گشته افتاده اگر اشارت فرمایند تجهیز و تکفین نموده در جای مناسب
مدفون سازند شاه رخصت میفرمایند و شیخ بعد از تجهیز و تکفین نعش او را به اردبیل که مدفن آبا و اجداد اوست
میفرستد در اواخر سال دهم از جلوس اشرف مژده فتح شاه نوازخان خلف خانخانان و شکست عنبر باختر سیر
خاطر دولت خواهان گردید و تفصیل این مجمل آنکه چندی از سران سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت خان
و بابوجیو کاتیه و دیگر برگیان از عنبر رنجیده در وقتی که شاه نوازخان در بالاپور بود بقول آمده شاه نواز
خان را دیدند و شاه نوازخان باقسام مردمی و دلجوئی آنها کرده هر یک را فراخور قدر و منزلت او از نقد و جنس
اسپ و فیل تکلفات نمود و بصواب دید ایشان از بالاپور کوچ کرده بعزم رزم عنبر رایت فیروزی برافراشت
و پیش از رسیدن بعنبر جلدار خان و آتش خان و دلاور خان و چندی دیگر از سرداران عمده نظام الملک
بمقابل آمدند و بمیامن اقبال روزافزون شاه نوازخان مخالفان را شکست داده گرم و گیرا به عنبر شتافت
و نام برده بانجال تباه سپاه را مراد بار سپرده بعنبر پیوستند و آن بداختر بکثرت لشکر و انتظام آلات
نبرد و فزونی توپخانه و فیلان مست جنگی مغرور بوده بموافقت و مرافقت فوج عادلخانیه و قطب الملکیه
رزم طلب گردید تا آنکه مسافت پنج شش کروه بیش نماند چون یعقوب خان بدخشی از کهنه سپاهیان
کار دیده رزم آزما بود و خانخانان جلو شاه نوازخان را بقبضه اختیار او سپرده بود نخست سوار شده
میدان جنگ را در جائی قرار داد که ناله آبی در پیش داشت و اطراف ناله از غدال بود جمعی از جوانان

متهور از سوکاف را مقرر داشت که برکیف ارنال پاے ہمت افشردہ لشکر مخالف را بہ تیر جانستان آوارہ عدم سازند
روز دیگر از طرفین ترتیب صفوف پرداختند بعد از سه پہر روز توجها نمایان گفت و از طرف غنیم آغاز بان کارسے
و توپ اندازے شد و بعد از آنکه دودے ہوا از دود و غبار و شعلی ہر بفت علامات کہ از بیت کردہ ادبود و
سے جمعی کہ با تسخا اعتماد کلی داشت انتخاب نمودہ ہراول قرار دادہ بود جلو انداختند و چون بر کیف ارناله رسیده بحسب
فرود آمدن وعده نمودن ہجوم شد از ہر طرف جوانان انجی بہادر گرفتند و سواران بسیار زخم تیر بر خاک ہلاکت
افتاد و ہر کرا اسپ بر سید چون اکثر سپکے و تازے بود چراغ پا شده سوار خود را بر زمین می انداخت تا جمله
از طرفین ہیچ حملہ کارگر نمی شد و از این طرف از تیر باران بلا بر خاک فنا متعلقند و جمعی کہ در عقب
بودند احوال مردم پیش را برین نمط دیده برجا ماندند مقارن این حال دارا ب خان با بہادران فوج ہراول
از نالہ گذشته بہ پر بینه کشتگان اسپ رانده جلو انداختند و از دیگر افواج نیز این ہیئہ و ہیبت و دلیران
عرصہ جلادت ہمت پیکسته بر فوج مقابل خویش تاختند و افواج را پراگنده ساختند خود را بہ فوج قول
رسانیدند چون عنبر خود در فوج قول پاے او بار افشرده بود زمان عمده آتش قتال و جدال اشتعال
پذیرفت و بہادران رزم دوست جنگے کردند که دیده نظاره گے از مشاہده آن خیره ماند و از کشتہا پشتہا
افتاد و عنبر تیره بخت تاب مقاومت نیاورده راه ادبار سپرد اگر ظلمت شب بفریاد آن تیره بخت ان ظلمانے
نہاد نمی رسید یکے جان بر نمی شد مع ہذا نہنگان دریاے ہیجا تا وقت خفتن که زمان خواب ادبار
ستان بود تا سه کروه مسافت تعاقب نموده گریختگان را به تیغ سر بریع بر خاک ہلاک انداختند چون
در اسپ و آدم حرکت نماند و بقیة السیف باطراف متفرق گشتند جلو کشیده بجا و مقام خویش معاودت
نمودند توپخانه عظیم با سه صد شتر بان و فیلان مست جنگے و اسپان تازے و یراق و اسلحه
حساب و شمار بیرون بتصرف اولیاے دولت قاہره در آمد جمع کثیر از سرداران فوج مخالف زنده بدست
افتادند و کشته را خود حساب و شمار نیست روز دیگر از منزل فتح کوچ کرده بجانب کرکی جای بودن آن سیاه بخت
شتافتند و اثری ازان تیره بختان ندیده ہمانجا دائره کردند روزی چند توقف گزیده عمارات و منازل و بساتین
آن معموره را سوخته و ریخته بخاک تیره برابر ساختند و بنابر حدوث بعضی امور که تفصیل آن درین مقام باعث طول کلام
است عطف عنان نموده از کریوه روہنکیره فرود آمدند و بجلدوی این فتح نمایان بر منصب شاه نواز خان و دارابخان
و دیگر امرای رفیع الشان افزوده بانواع مراحم و نوازش سربلندی بخشیدند وقائع سال یازدهم از جلوس
جہانگیری روز یکشنبه مطابق غره ربیع الاول نیر اعظم از برج حوت بدولت سرای حمل پرتو سعادت ارزانی داشت
در ایام جشن افروز جہان افروز امرای عظام رسم معہود پیشکشہا کشیدند از جمله میر جمال الدین حسین انجو خنجرے مرصع
که خود به پیجا پور سرکاری نموده مہیا ساخته بود بنظر ہمایون در آورد بالای دسته یاقوت زردی نشانده بود در غایت صفا
و لطافت باندام نصف بیضه مرغ و دیگر تمام یاقوتہای فرنگ پسند و زمردہای کہنه خوش آب و رنگ بطرح و اندام
مرصع ساخته بود مقیمان پنجاه ہزار روپیه قیمت نمودند آصف خان که منصب چہار ہزاری ذات و دو ہزار سوار داشت
باضافه ہزاری ذات و دو ہزار سوار و عنایت علم و نقاره سر افتخار برافراخت و ہمچنین دیگر امرا از روے پایه خویش اضافہای لائق اختصاص یافتند

در روز جشن شرف پادشاهزاده عالم و عالمیان سلطان پرویز پیشکش گذرانیده در نهایت صفا و لطافت نیلمهای بیست و
هزار روپیه قیمت کرده‌اند و درین روز ذات عالم افروز منصب ایشان که پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار بود بیست هزاری
و ده هزار سوار مقرر گشت و میر جمال الدین حسین انجو بخطاب عضد الدوله سرافرازی یافت در ماه ربیع الثانی هزار و بیست
و پنج بعرض رسید که شیخ فرید بخاری المخاطب به مرتضی خان بجوار مغفرت ایزد متعال پیوست و درین سال در بعضی
از پرگنات هند و هندوستان اثر وبای ظاهر شد و در نهایت شدت عظیم گردید آغاز این بلیه از پرگنات پنجاب شده
تا بشهر لاهور سرایت نمود و خلق انبوه از مسلمان و هندو بدین علت تلف شد و از آنجا به سرهند و میان دو آب تا دهلی و اطراف
آن رسیده بسیاری از قریات و پرگنات را معدوم ساخت در ابتدا موشی ظاهر میشد که از سوراخ برآمده دیوانه‌وار
خود را بر در و دیوار زده می‌مرد اگر فی الفور از آن خانه برآمده بصحرا و جنگل رفته جا میگرفتند جان می‌بردند و الا در اندک
فرصتی تمام مردم آن و بیرون رفت بصحرا بسبب عدم سلامت بود و سرایت این بلیه در هنود بیشتر بود و در خانهای لاهور بسیار
بوده که ده کس و بیست کس یکمرتبه مرده و از تعفن آنها همسایها بتنگ آمده محله را گذاشته و خانها پر از میت
بقفل افتاده بود و از بیم جان هیچکس پیرامون آن نمیگشت و در کشمیر شدت عظیم ظاهر ساخت و بجائی رسید
که عزیزی فوت کرده درویشی او را بر روی سه گاه غسل داد و روز دوم آن درویش نیز درگذشت و برادر علفی که از آن خورده
بودند گاوی از آن علف خورده مرد و سگان که از گوشت آن گاو خوردند بر جا ماندند و در هند و هندوستان هیچ ملک
از این بلیه خالی نماند بیست سال ممتد در ممالک وسیع هند و هندوستان سایر و دایر بود در شوال محمد رضا بیگ ایلچی
که از قدیمان و محرمان شاه عباس بود با مکتوب محبت طراز از جانب شاه بایلچیگری آمده ملازمت نمود روز دیگر
بتقریبات از وجه فهمانیدن سلسله سخن باینجا کشید که سبب کشتن صفی میرزا پسر کلان خود هیچ معلوم ما
نیست که این عقده در خاطر گره است محمد رضا عرض کرد که چون بوجوه دلنشین شاه گشته که از عدم سعادت و فرط
ضلالت قصد شاه دارد و بتحقیق آن آثار و علامات ظاهر و هویدا شد و زندگانی بصعوبت و تنگی کشید چنانچه در شبی
دو جا و سه جا تغییر خوابگاه میکردند ناگزیر پیش دستی نموده حکم بقتل او فرمودند چون مهم دکن از شاهزاده پرویز پیشرفتی
نشد و باوجود امرای صاحب اقتدار و لشکر بسیار و خزانه بسیار در قوت مصالح و ملک گیری و امتداد فرصت احتیاج
این عقده بکلید عزیمت او میسر نگشت ناگزیر شاهزاده جوان بخت جهانگشا را که بعد از فتح رانا نموده آنچنان سپهر
و تصرفات را بنام اقبال در آورده بودند بفتح ملک دکن نامزد فرمودند بخطاب والای شاهی که از زمان حضرت
صاحبقران گیتی ستان تا حال بهیچ شاهزاده تجویز نشده لطف فرموده بشاه خرم ممتاز ساختند و منصب آن حضرت
بیست هزاری ذات و ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گشت و چارقب مرصع دور دامن و گریبان و سر آستین مروارید
کشیده و دو اسپ خاصه یکی عراقی با زین مرصع و دوم راهوار با درفتار و فیل خاصه با ماده فیل و شمشیر و خنجر مرصع
با پردله گرانبها که یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت فرمودند و چند خوان از جواهر و مرصع آلات گرانبها بنظر
فرزند اقبالمند در آورده حکم کردند که هرچه خوش آید بر گزیند و او بنابر استرضای خاطر اشرف یک
عقد مروارید بر گرفته حضرت شاهنشاهی آن عقد را با عقد دیگر که در روزهای جشن می‌پوشیدند و لعلهای
قیمتی و قطعهای ثمین داشت و یک لک روپیه قیمت آن بود التفات فرمودند روز دوشنبه نوزدهم شوال مطابق

نهم آبان ماه بهارے که فوجدارے بصوب ملتان شرف رخصت امتیاز یافت و نوشته عبدالله خان بهادر فیروز جنگ با دیگر

امرا بانواع و اقسام مراحم خود در شش اختصاص یافته در خدمت شاهزاده والا قدر تعین شده اند و راقم اقبالنامه محمد بیگ

خانجهان بیگے و منصب هزاری و خلعت و فیل سرافرازی یافت و حکم شد که مهابتخان هزار سوار نموده شاهزاده پرویز

را از بنگاله بخور روانه الهآباس سازد و دیوانیان عظام جاگیر شاهزاده پرویز در بهار صوبه تنخواه نمایند روز شنبه هژدهم ذیقعده

سنه هزار و سی و پنج هجرے مطابق بیست و یکم آبان ماه سال یازدهم از جلوس جهانگیرے نهضت موکب منصور بصوب مالوه

اتفاق افتاد روزے درین راه غریب تماشا بدیده شد یکے از خواجه سرایان پادشاهی دو بچه سارس را از راه گرفته آورده

و سارس جانوریست از عالم کلنگ اما از کلنگ کلان تر و سرش سرخ میشود چون حضرت از شکارگاه معاودت نموده

بمنزل تشریف آوردند و سارس کلان فریاد کنان در پیش خلوتخانه پادشاهے بی دهشت و وحشت آمده نشستند

و متصلانه فریاد و فغان آغاز نهادند بجهار جهت و جوے سبب آن خواجه سرا هر دو بچه را بحضور اشرف حاضر آوردند

و از دیدن بچها بے تابانه نزدیک رفته بگمان آنکه شاید طعمه نیافته باشند چیزے از دهان خود برآورده بدهان بچها نهادند

و بچها را در میان گرفته بال و پر شوق پرواز کنان متوجه آشیانه خود شدند از مؤانست و محبت سارس با جفت خود

نقلهاے غریب بر زبانها جاریست از جمله قیام لسپه شاه محمد قندهارے که قراول بیگی حضرت شاهنشاهی است در خدمت

آن حضرت نقل کرد که روزے بشکار رفتم سارسے را دیدم در سایه درختے نشسته خواستم به بندوق شکار کنم قدمے چند

پیش نهادم باین قصد که چون استاده شود به بندوق بزنم اصلا از جا حرکتے پدید نیامد هر چند پیشتر رفتم هیچ وحشتی ظاهر

نشد با خود گفتم که مگر بیمار است بعد ازان که بر سرش رسیدم بالشش را گرفته استاده ساختم بنوعے سبک بود که گویا یک مثقال

گوشت در تمام اعضاے او نیست دو سه قدم لنگ لنگان برداشته افتاد و جان داد چون نیک ملاحظه کردم و سینه اش

کرم افتاده گوشت و پوست به تحلیل رفته بود در جائے که نشسته استخوانی چند از سارس مرده یافتم که در زیر بال وے بود

ظاهر شد که استخوانهای جفت خود در سینه گرفته نشسته بود ازین عالم نقل بسیار زبان زد خاص و عام است راقم اقبالنامه

را غریب امرے محسوس گشت در سفرے که حضرت شاهنشاهے از اجمیر بکشمیر سیر فرمودند روزے در حوالی تهانیسر یکے

از خواجه سرایان حقیر بچه گنجشک صحرائی گرفته آورد مادرش فریاد کنان همراه آمد آن خواجه سرا بچه گنجشک را در پنجره نهاده

پنجره را از خود دور تر گذاشت مادرش هر دم به پنجره امیر رفت و دانه خیار بدهان خود گرفته مے آورد و بدهن بچه میخورانید و

باز به پنجره امیر رفت آن روز چنین گذشت و روز دیگر که کوچ شد مادرش پرواز کنان همراه آمد و بدستور روز نخستین بچه

خود را دانه میرسانید چون این خبر بمن رسید بحضور خود طلبیدم فرمودم که بچه را بدست بگیرد آیا بسر دست او آمده می نشیند

یا نے اول فریاد کنان آمده بر گرد و پیش او پروازے چند کرد و در آخر بے تابانه بسر دست آن خواجه سرا بپهلوے

بچه رفت و نشست و بهمین دستور تا چار منزل همراه لشکرے آمد تا بچه قوت گرفت و پرواز کنان او را همراه برد چون

عبور موکب اقبال نواب قدسے القاب جهانبانی گیتی ستانی پادشاهزاده عالم و عالمیان شاه خرم بحدود متعلقه

رانا اتفاق افتاد رانا بقدم اخلاص و سعادتمندے شتافته در منزل اودتوله باستیلام عتبه خلافت مبادرت نموده به تقدیم

آداب زمین بوسے مستعد گشته پنج زنجیر فیل و بیست و هفت راس اسپ و خوانی از جواهر و مرصع آلات

بپیشکش [illegible] اسپ برگزیده تتمه را باو بخشیدند انگاه عنایت خلعت چارقب و شمشیر مرصع

عراقی و ترکی و فیل سرافراز ساخته رخصت انعطاف ارزانی داشتند و فرزندان او را با محمد بابا سی او و خلعت عنایت
شد و ترقیات که نبود او با چهار هزار سوار در این یورش ملازم رکاب منصور باشد و دهم بهمن ماه سال هزار و بیست
و شش موافق سال دهم جلوس جهانگیری عنوان موکب اقبال از کهانی چاند اتفاق افتاد و این منزل و محل ولایت
مالوه است مالوه از اقلیم دوم است طول این ملک از روایت گدهه تا بانسواله دویست و چهل و پنج کروه است و کروه
مالوه از کروه بادشاهی هیچ کم نیست و عرضش از پرگنه چندیری تا پرگنه نذربار دویست و سی کروه شرقی ولایت
باندهو کباولا و ابرام جنید منهو و متصل است و شمالی قلعه نرور و جنوبی ولایت بگلانه و غربی ملک گجرات است
و مالوه ملکیست بغایت خوش آب و هوا نهرهای و جویهای جاری بسیار دارد و هوایش باعتدال نزدیک است
در قصبه دهار راجه بهوج قلعه از سنگ اساس نهاده و لبابیت مطبوع و مقبول کوهی که از یک پارچه سنگ تراشیده اند
رسانیده دو مرتبه انگور بار میدهد یکی در اول حوت دوم در ابتدای اسد اما در حوت شیرین تر میشود بیست و چهار
کرور و هفت لک دام جمع این ولایت پادشاهان مالوه تا بیست هزار سوار میداشته اند قلعه مندو را پایتخت
خود ساخته بودند حقیقت حال آنها از آثاری که تا حال برجاست ظاهر میشود دوم اسفندارمذ ماه بلده اجین محل
نزول رایات جلال گشت چون متواتر از صادر و وارد تعریف سنیاسی مرتاض بعرض رسیده بود خاطر حق جوی
بملاقات او رغبت فرمود و نامش اچدروپ است برهمن است نزدیک معموره اجین است در گوشه صحرایی از آبادانی
دور رسته و واقع شده در آن پشته سوراخ کنده که مسکن و مامن اوست و همین سوراخ که راه درآمد و برآمد اوست
طول پنج و نیم گره عرضش سه و نیم گره پیموده شد اول دو دست خود را دراز ساخته بدرون درمی‌آرد و آنگاه سر
بعد از آن بقیه مثل ماری خود را بدرون می‌اندازد و در وقت برآمدن نیز همین دستور بالجمله حیرت افزای
نظارگیان است نه بوریایی و نه کاهی که در زمستان و هوای سرد بزیر اندازد و پارچه کرباسی دارد که تا نیم گز
که پیش و پس خود را بدان پوشیده نه در زمستان آتش و نه در تابستان باد هر روز دو بار بدریا درآمده غسل
میکند و ظرفی از مس بجهت آب خوردن در دست دارد در تمام شهر هفت خانه برهمن که صاحب زن و فرزند اند اعتقاد
درویشی و قناعت بآنها دارد و اختیار کرده و روزی یکمرتبه بمعموره اجین درآمده بخیر بخانه سه نفر از آن
هفت نفر درآمده بروش گدایان می‌ایستد و آنها پنج لقمه خوردنی که بجهت خوردن خود ترتیب داده اند برگرفته
او میدهند او بی خائیدن و ادراک لذت فرو میبرد بشرطی که در آن خانه تولدی و مصیبتی و ولادتی واقع نشده
باشد و زن حایضی که در آن خانه نباشد و بصحبت مردم نیز چندان راغب نیست علم بیدانت که مراد از علم تصوف
باشد خوب ورزیده فهم تیز و مدرکه عالی دارد و مراتب این دو سه بیت حکیم سنائی مطابق حال اوست
در دشت لقمان یکی کریچی تنگ * چون گلوی کاو نای و سینه چنگ * بوالفضولی سوال کرد از وی * چیست
این خانه یک بدست سه پی * با دم سرد و چشم گریان پیر * گفت هذا لمن یموت کثیر * راقم این فرهنگ ابیات
چند از حقیقت او در سلک نظم کشیده ع زاهدی دیدم از جهان رسته * در بروی جهانیان بسته *
نه از و بد دل زهیر یار کسی * نه دلش را از دهر گزندی * فارغ از بهر این دو روزه درنگ * خانه چون دو...
تیره و تنگ * ورش از حلقه تنگ تر بینی * ... عالمی دگر بینی * عالمی آرمیده از شر و شور * کرده جا

در درون ویرانه شهر بید در عمارت محمود سیف برشتابه سرو تن فارغ از کلاه و قبا به پوستین نشسته بر پرتو خورشید به چهره
از جهت صفا بیم بید به زیب و دو چهان ذرم به خرقه و لنگه بار لیت رنگ ها به حضرت شاه منشاه سی بجز ابیات که معرفه
از حقیقت بود و تشریف برده صحبت صوفی داشتند به مصطلحات تصوف اهل اسلام را با طریق تصوف خود تطبیق
داده بیان نمود و صاحب این مقام را سپهر نا سپه ناشند یعنی آنکه نه بود و نه بیت و سوم سعید از قلعه ماند و مورد آورده
گیهان شکوه گرد به سبر عبد الکریم مشهور است بموجب حکم اشرف عمارات سلاطین نامی را مرمت و نجواه نمود و به مجد در
تشیمنات خوش و عمارات دلکش از جدوکه و غسلخانه ترتیب داده بود پسندیده مستحسن افتاد قریب سه لک
روپیه صرف شده باشد قلعه مندو بر فراز کوهی واقع شده دوران ده کروه بمساحت در آمده در ایام برشکال
خوش هوا و روح افزا بغایت دل و دشت و شهر و دیه از گل و ریاحین مالامال خصوص گل جنابی منت بنشاطه
بهار بیت و پاهی عروس ملک را رنگین دارد و شبها در قلب الاسد بمرتبه سرد میشود که بی لحاف نمیتوان گذرانید
و روزها احتیاج باوزن نیست و آثار سلاطین ماضی در اینجا بسیار است از جمله گنبدی است مدفن سلطان هوشنگ
بغایت عالی و بنیاد و بنا و عمارتیست دیگر مسجد جامع معظم و گنبدی که مدفن سلاطین خلجیه است و مناره از سنگ
در غایت اندام و موزونی متصل گنبد و خانجهان که وزیر هوشنگ بود محمود نام پسری داشت بغایت رشید
و شجاع و مشهور بلند پرواز بعد از فوت هوشنگ محمود مذکور پسر هوشنگ را که در صغر سن بسلطنت رسیده بود به تیغ
بیدار و معدوم ساخته خود سر بر آرای سلطنت گشته در مدت دولت خویش کارهای نمایان کرد و حدود متعلقه
خویش را چنانچه بایدشاید در آورد دیگر بتسخیر لشکر به دکن کشیده رایت فتح و فیروزی برافراخت و گلبرگه متصرف گشته
یکچند در آنجا بسر برد چون محمود بیگره والی گجرات بکمک حاکم دکن آمد پای ثبات محمود خلجی از جا رفت ناگزیر
بحفظ ملک و نگاهداشت دولت خویش بر عزیمت ملک گیری مقدم داشته بمستقر دولت خویش عنان معاودت
معطوف داشت و بعد از فوت محمود بیگره لشکر بر سر گجرات کشیده در ظاهر احمد آباد با والی گجرات جنگ کرده اعلام
فتح و نصرت مرتفع گردانید و غنیمت فراوان بدست آورده بمندو مراجعت فرمود و بار دیگر لشکر بچتاان کشیده
آن ملک را تاخت و تاراج نمود و بعمارت روضه خواجه معین الدین چشتی همت مصروف داشت و این روضه که امروز
برجاست از آثار دولت اوست بالجمله بعد از سلطان محمود سلطان غیاث الدین پسر او در چهل و هشت سالگی جانشین
گشت و بوزرا و امرای خود ظاهر ساخت که مدت سی سال لشکرکشی کرده در خدمت پدر خود بلوازم تردد و جانفشانی
کوشیده ام اکنون که نوبت سلطنت بمن رسید اراده ملک گیری ندارم و میخواهم که بقیه عمر بعیش و عشرت
بگذرانم مشهور است که پانزده هزار زن در حرم خود فراهم آورده بود و شهری از زنان ترتیب داده مشتمل بر جمیع
طوائف از اقسام اصناف حاکم و قاضی و کوتوال و اهل حرفه و آنچه بجهت نظام شهرها درکار است از اناث مقرر نموده
و هر جا خبر صاحب جمالی شنیدی تا بدست نیاوردی از پای ننشستی و فنون صنائع بکنیزان آموخته بعضی
را که صاحب ادراک عالی و فهم بلند یافته بود با کتساب علوم ممتاز ساخته بود و بشکار و سواری میل مفرط داشت
و آهو خانه عالی ترتیب داده جانوران شکاری در و جمع ساخته با زنان و اهل حرم خویش پیوسته بسیر و شکار
خوشوقت میشد بود و با جمله در مدت سی و دو سال که ایام امارت او چنانچه قرار داده بود بر سر تیغ غنیمی سوار نگردد

و بجالس ... ملک ... و حیرتی که وحشت افزای خاطر باشد و مجالس ... چون عمر شش ... و ...
... که نصیر الدین نام پسر ناخلف او پدر را دو بار زهر داد و هر بار بزهر مهره که در بازو داشت دفع آن نموده
... پسر ... پدر را ... که با پدر خود چون ... در این کار ... گشته
... الحاکم ... بیچاره جهان ... سوده ... بیمار ...
و حضرت گذرانیده ... آرزوی ... خاطر گرده ... اکنون ... نصیر را بیان گناه ... و ...
از خواست ... آن ناخلف ... جزاء عاقبت ... جان ... آخر ...
... سلطان جهان و سلطان محمود ... سلطان غیاث الدین ... محمود سلطان ناصر الدین ... سلطان
غیاث الدین محمود ثانی ... غیاث الدین ... اصل ... فرموده ... سنگهای الوان
... خطاطی ... و بجای خوب وصل کرده اند که در محسوس نمی شود حکم شد که قبر ناصر الدین
... را از آنجا برآورده ... استخوان ... او را در دریای نربده ... کف خاکستر ... استخوان ...
... چون موکب اقبال شاهزاده جوان بخت از دریای نربده عبور فرموده امرای عظام و سایر
منصب داران و بندهای درگاه که در صوبه دکن بوده اند باستلام عتبه اقبال مبادرت جسته سعادت
زمین بوس در یافتند و روز دوشنبه پنجم شهر ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجری نزول موکب
منصور در بلده طیبه برهان پور اتفاق افتاده و متقارن این حال عمدة الخواص علامی فهامی افضل خان و عمدة الدوله راجه
بکرماجیت که در اثنای راه بمرافقت وکلای عادل خان نزد او شتافته بودند رسیده بشعر بآنکه عادل خان
بخدمت کرده باستقبال فرمان گیتی مطاع جهانگیری و نشان عالی شان شاهی برآمده آداب و تسلیم و زمین بوس
بتقدیم رسانیده اظهار بندگی و فرمان پذیری نموده تعهد کرد که محالی را که غنیم از حدود متعلقه اولیای دولت انتزاع
نموده بود متصرف بندهای درگاه بازگذارد و پیشکش لائق از خود و دیگر دنیاداران دکن سامان نموده بصحوب
نامبرده روانه درگاه والا سازد و همراه ایشان دو سه روز بعد مخدمان نزد عنبر فرستاده آنچه مناسب دانسته
اعلام نمود و در خلال این حال که شاهزاده جوان بخت بلند اقبال بلده طیبه برهان پور را بنزول موکب همایون رشک
نگارخانه چین ساخته بانواع مستلذات روحانی و جسمانی کامروا بودند بتجویز حضرت شاهنشاهی صبیه کریمه شاهنواز خان
خلف عبد الرحیم خانخانان را در عقد ازدواج خویش درآورده آن کهن دولت و دیرین خدمت را باین نسبت
سربلندی بخشیدند و مجدداً آن عمده دودمان خلافت جوانی و دولت از سر گرفت

وقایع سال دوازدهم از جلوس جهانگیری

درین مدت که موکب منصور حضرت شاهنشاهی در بلده طیبه
مندو نزول سعادت ارزانی داشت پیوسته بسیر و شکار خوشوقت بوده بسیاری از شیرهای قوی بازو که مضرت
آنها بمتوطنین شد و سوانح اطراف می رسید شکار فرمودند درین بیست و نهم شهر ... سید عبد الله بارهه
که ... داشت شاهزاده ظفر لوای مشتمل بر اخبار فتح از برهان پور رسید باستلام عتبه خلافت سربلندی
یافت مضمون عرضداشت آنکه جمیع دنیاداران دکن به خدمت بر ربقه الطاعت و فرمان پذیری ... حدود متعلقه
باولیای ... که عنبر بد اختر متصرف شده بودند بدستور سابق در تصرف اولیای دولت قاهره بازگذاشتند

و مطالب قلعها خصوصا بتخصیص قلعه احمدنگر حواله وکلای درگاه والا نمود و چون این خبر به مسامع نورجهان بیگم
رسید که جلال رسید پرگنه لوده که دو لک روپیه حاصل آن است تحلید وی این ذره بیگم عنایت فرمودند و سید عبدالله
را بخطاب سیف خانی عز اختصاص بخشیده خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع مرحمت نمودند و لعلی که عالمیان درصبح
خاصه بود بعنایت شاهزاده گیتی ستان لطف فرموده مصحوب او ارسال داشتند و بالتماس آن برگزیده دین و دولت
عادل خان بخطاب مستطاب فرزندی که گویند فخر و مباهات بر فلک سوده و حکم شد که بعد ازین منشیان عطارد رقم
در فرامین خطاب فرزندی را پیرایه عزت و آبروی او نمایند و این بیت را بهمه گفته بخط خاص در عنوان
فرمان ثبت فرمودند بیت شدی از التماس شاه خرم بفرزندی بما مشهور عالم بالجمله چون فرمان
عاطفت عنوان بعادل خان رسید پنجاه زنجیر فیل کوه شکوه و پنجاه راس اسپ عربی و عراقی و یک لک و پنجاه
هزار هون نقد و دیگر جواهر مرصع آلات و اقسام تحف و نفایس که قیمت مجموع پانزده لک روپیه می شد
با وکلای خود مصحوب افضل خان و راجه بکرماجیت روانه درگاه سلاطین پناه ساخت و دو لک روپیه هم
با فضل خان و دو لک روپیه براجه بکرماجیت تکلف نمود و مقرر داشت که افضل خان با پیشکش از راه راست
برهانپور شتابد و راجه بکرماجیت باحمدنگر رفته قلعه مذکور را با سائر پرگنات بالاگهات که از تصرف بندهای درگاه
آمده بود متصرف گشته احمدنگر را بخنجر خان و جالناپور بجان سپار خان همچنین هر محلی را بیکی از امرا که بحکم اشرف
تعین شده تسلیم نموده خاطر از ضبط و نسق آن حدود پرداخته متوجه قدسی آستان گردد و چون راجه بکرماجیت
شنیده بود که در بندر گوه لعلیست بوزن هفده مثقال و کسری دو لک روپیه قیمت آن مشخص شده مبلغی که
عادل خان با و تکلف نموده بود فرستاده لعل مذکور را بدست آورد بعد از استیلام عتبه اقبال با دیگر لعلها
و نوادر بشاه جوان بخت پیشکش کرد همچنین میر بکی و جادون راس دیوان بیوتات که بجهت گرفتن پیشکش قطب الملک
شتافته بودند از جواهر و مرصع آلات و فیلان نامی و اسپان تنچاق که قیمت مجموع آن نیز پانزده
لک روپیه می شد روانه درگاه حسب جاه گردیدند و بهر یک از نامبردها مبلغها از نقد و جنس خدمتگاری نمود و چون
فرستاده های شاهزاده های والا شکوه پیشکشهای بیجاپور و گلکنده را با رسولان عادل خان و قطب الملک
ببرهانپور رسانیدند خاطر اشرف شاهزاده والا قدر از ضبط و نسق صوبه دکن فارغ گشت صاحب صوبگی
خاندیس و برار و احمدنگر بسپهسالار خانخانان تفویض فرموده شاهنواز خان پسر او را که در حقیقت خانخانان
خرد است با دوازده هزار سوار موجود خوش اسپه بضبط ولایت مفتوحه محال بالاگهات مقرر داشته و محال
را بجاگیر یکی از امرای صاحب جمعیت تنخواه نمود از جمله لشکری که در موکب منصور سعادت پذیر بود سی هزار
موجود و هفت هزار توپچی پیاده در صوبه دکن گذاشته بتاریخ روز مبارک شنبه هشتم مهر ماه الهی سنه دوازده
جلوس مطابق یازدهم شهر شوال سنه هزار و بیست و شش هجری در قلعه شادی آباد مندو ورود موکب مسعود
اتفاق افتاد و ادراک سعادت قدم بوس پدر عالیقدر بمبارکی و فیروزی نصیب و روزی شد و بعد از ادای
مراسم کورنش و آداب زمین بوس بالای جهروکه طلبیده از غایت محبت و افراط شوق بی اختیار از جای
خود برخاسته و سینه قدم پیش نهاده در آغوش عاطفت گرفتند چندانکه ازینجانب در آداب و فروتنی مبالغه

از آن طرف با هزار اعزاز و احترام افزوده فرمودیم که بجهت جلوس نشستن فرمودند و چون فرصت مقتضی گذرانیدن پیشکشها
نبود در همین روز یک هزار اشرفی و یک هزار روپیه بصیغه نذر و هزار اشرفی و هزار روپیه برسم تصدق گذرانیده فیل سرناک
علی الوقت معروض داشته فیل سرناک را که سرحلقه فیلان پیشکش عادل خان بود بنظر اقدس آورده انگاه
بخجستان عظام اشارت شد که امرائی که در خدمت شاهزاده ممالک ستان سعادت اندوز بوده بترتیب منصب
بملازمت حاضر آمده پیش آمده هزار مهر نذر و باره از جواهر و مرصع آلات بصیغه پیشکش معروض داشتند پس
عبدالله خان و بعد از آن مهابت خان بدولت آستانبوس چهره سعادت برافروخته هزار مهر و هزار روپیه نذر
از جواهر و مرصع آلات پیشکش کرد از انجمله لعلی بود بوزن یازده مثقال یک لک روپیه قیمت آن شد و بعد از آن
داراب خان پسر خانخانان و سردار خان و شجاعت خان عرب و مؤلف اقبالنامه و شهباز خان افغان و اکثر
دکنی بسعادت زمین بوس دریافتند پیش از این بجلدوی فتح رانا منصب بیست هزاری ذات و ده هزار سوار سرفراز گشته بلند اقبال
مرحمت شده بود و چون فتح دکن رایت عزیمت برافراشتند خطاب شاه سلطان مرحمت گشت اکنون
بجلدوی این خدمت شایسته منصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار و خطاب شاه جهانی عنایت
و مقرر فرمودند که بعد از این در مجالس بهشت آیین بجهت نشستن شاه والاقدر صندلی متصل تخت می نهاده باشند
و این عنایتی است مخصوص شاه فلک شکوه که از زمان امیر صاحبقران تا حال درین سلسله علیه رسم نبوده و خلعت
با چارقب زربفت و در گریبان و سر آستین و حاشیه دامن مروارید کشیده و شمشیر مرصع با پردله مرصع و
خنجر مرصع عنایت شد و خود از جهروکه پایان آمده خوانچه از جواهر و خوانی از زر بر فرق فرقدسای آن درة التاج
خلافت و جهانگیری نثار فرمودند فزونی عمر و جاه آن برگزیده دین و دولت از درگاه حضرت رب العزت مسألت
نمودند و راجه بهرجی زمیندار ملک بگلانه بوسیله آنحضرت سعادت زمین بوس دریافت و در ایام توقف برهانپور فوجی
بجهت تنبیه و تادیب زمینداران گوندوانه تعیین فرموده بودند بهادران فیروزجنگ به نیروی اقبال بلند تنبیه و تادیب بلیغ نموده
شصت زنجیر فیل و دو لک روپیه نقد از جانده و سی زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد از خانها که مجموع نود زنجیر فیل
و سه لک روپیه نقد برسم پیشکش گرفته در اثنای راه بموکب منصور پیوستند و بعد از روزی چند
که شاه جهان بخدمت والاقدر پیوست نورجهان بیگم جشنی ترتیب فرموده خلعتهای گرانبها با نادری نگلهای مرصع و مروارید با
نفایس آراسته بود و سرپیچ مرصع بجواهر نادر و دستار با طره مروارید و دو اسپ که یکی زین مرصع داشت و فیل اول اول
با دو ماده فیل بشاه جوان بخت گذرانید و همچنین بشاهزاده های والاشکوه و اهل حرم و خلعتها و نقودهای انفسیه با اقسام
زرین تکلف فرمودند بهمه جهت سه لک روپیه بقلم آمد و هم درین چند روز پیشکش شاهزاده بلند اقبال شاه جهان بنظر گذشت
از جمله لعلی بود بوزن هفده مثقال که بحساب اهل هند نوزده تانک باشد و به کوه بد و لک روپیه ابتیاع شده و دیگر نیلمی بود که
در آب و رنگ و اندام نظیر او بنظر در نیامده و دو الماس یکی چهل هزار روپیه قیمتی و دیگری سی هزار روپیه و دو مروارید یکی دو مثقال
و یازده سرخ و دیگری شانزده سرخ در غایت نفاست و آبداری و اگر بتفصیل فیلان و دیگر نفایس
پرداز دتطویل می کشد قیمت مجموع پیشکش بیست لک روپیه شد و سوای این دو لک روپیه
بنورجهان بیگم و شصت هزار روپیه بدیگر بیگمان گذرانید و چون خاطر قدسی مظاهر بشکار فیل بسیار

بسیار راغب و مایل بود و هرگز تماشای شکار فیل نکرده بودند و تعریف ملک گجرات و شهر احمدآباد نیز بسیار شنیده
افتاده بود درین ایام از من التماس نمود که سیر احمدآباد و تماشای دریای شور نموده هنگام مراجعت که موسم
شکار فیل رسد شکار بکنانی متوجه دار الخلافه آگره گردم بنابرین عزیمت صاحب حضرت مریم الزمانی و دیگر بیگمان
و اهل حرم را روانه آگره آباد ساخته موکب اقبال به صوب ملک گجرات نهضت فرمود در شوال از روز نامچه وقایع گشته یعنی
رسید که در خانه ابراهیم ... دو دختری دندان دار بوجود آمده که پشت سر دو تا کمر بهم متصل بود اما سر و دست
و پای هر یک جدا بسانی زنده ماند و فوت شدند بیست و جمعه ششم ذی الحجه سال دوازدهم از جلوس اشرف ساحل دریا
شور مخیم بارگاه اقبال گشت و در باغ سلطان احمد حاکم کنبایت که در کنار دریا واقع است دولتخانه ترتیب یافت
متصدیان بندر مذکور عرابه آراسته به منظر همایون در آوردند و آن حضرت خود بر عرابه نشسته سیر دریا کردند و تا ده
روز توقف فرموده به سیر و شکار خوشوقت شدند و روز دهم مذکور رایات عزیمت به صوب احمدآباد ارتفاع یافت
و در بیست و پنجم ماه کانکریه که در سواد شهر واقع است محل نزول اردوی کیهان شکوه گردید چون مزار شاه عالم
در سر راه واقع بود بدرون روضه درآمده فاتحه خواندند ممکن که یک لک روپیه صرف عمارات این مزار فائض الانوار
شده باشد سلسله ایشان به مخدوم جهانیان منتهی می‌شود و مردم گجرات را غرائب اعتقاد بحضرت شاه است مبالغه
که مکرر از شاه عالم احیای اموات به ظهور پیوسته بعد از آنکه پدرش ازین معنی آگاهی یافته مانع آمده که تصرف در کارخانه
خلاف است ... سید محمد که امروز جانشین ایشان است از خوبان روزگار است شاه عالم هشتصد
و هشتاد از این جهان فانی به عالم بقا شتافته اند روز دوشنبه بیست و پنجم مذکور به مبارکی و فیروزی داخل
شهر احمدآباد شدند چنانچه تعریف این شهر شنیده بود به نظر در نیامد اگرچه میان رسته بازار را عریض و وسیع گرفته‌اند
لیکن دکانها را فراخور وسعت بازار نساخته‌اند عمارتش همه از چوب است و ستون دکانها به غایت باریک و زبون
و سقفش ... پوشش درین روز ولایت گجرات به جهانگیر شاهزاده کشورستان شاه جهان ارزانی داشتند از ماندو
تا کنبایت یکصد و بیست و چهار کروه مسافت است و از کنبایت تا احمدآباد بیست و یک کروه بانی شهر احمدآباد سلطان احمد
نبیره مظفرخان است و مسجدی در میان بازار اساس نهاده به غایت عالی مشتمل بر سه در و در پیش مسجد در بازار سه در
مقابل دری که به سمت مشرق واقع شده مقبره سلطان احمد مذکور است و در آن گنبد سلطان احمد و محمد پسر او و
قطب الدین نبیره او آسوده‌اند طول مسجد غیر از مقصوره یکصد و بیست و سه درعست و عرض هشتاد و نه درع
و بهر دو طرف ایوان ساخته‌اند به عرض چهار درعه و سه پاو فرش صحن مسجد از خشت تراشیده است و ستونها از سنگ
سرخ است و مقصوره مشتمل بر سیصد و پنجاه و چهار ستون است و بالای ستونها گنبد زده‌اند طول مقصوره هفتاد و
پنج درع و عرض سی و هفت درع است و فرش مقصوره و محراب و منبر از سنگ مرمر ترتیب یافته و بهر دو بازوی
پیش طاق مسجد دو منار چهار پهلو از سنگ تراشیده مشتمل بر سه اشیانه در غایت اندام نقاشی و نقاری کرده‌اند و بر
یمین سعادت قرین منبر متصل مقصوره شاه نشینی جدا کرده‌اند میان ستونها تخته سنگ پوشیده‌اند و در
آن تا سقف محجر سنگ نشانیده‌اند تا پادشاه با مخصوصان و مقربان خویش بر آن بالا رفته ادای صلوة نماید و آن را
به اصطلاح اهل گجرات ملوک خانه گویند روز دیگر حضرت شاهنشاهی به خانقاه شیخ وجیه الدین تشریف برده لوازم زیارت

رتبهٔ ارشاد بمرتبهٔ تکمیل رسانیده‌اند شیخ از خلفای شیخ محمد غوث اند لیکن خلیفه که مرشد بخلافت او رسیده است بعد از وی و ارادت
شیخ وجیه الدین برادر بیعت سابع و بهمه است لاجرم علوشان شیخ محمد وجیه الدین بفضل و کمال و صوری و معنوی
آنکه در مستقل و مشیخت بخلافت شیخ محمد غوث گوالیاری بوده اند یکی از فضلا سید وقت شیخ وجیه الدین گفته که او را شاه سند
بهیابد که برسجادهٔ ارشاد اختیار کرده اید در جواب فرموده اند که حضرت خدا ایرا اعتراض بلکه من نیز مثل ایشان سجاده ای بوده
پیش از این سی سال درین شهر در بیعت جمیعت سپرده اند و شیخ عبد الله بیعت پدر بزرگوار سند ارشاد و تکمیل جسته
نهایت در ریاضت و مجاهدات بوده باکمال شکستگی نهایت درستی داشت تجربیت در ویشان و تیمار حال ایشان روزگار
بسر برده و چون شیخ عبد الله بجوار مغفرت ایزدی پیوست فرزندش شیخ اسد الله جانشین شده بعد از آن روی سفر
سفر ملک بقا گشت و بعد او برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده گردید و الحال در قید حیات است و از مصالح درباره
حالش ظاهر بعد از روزی چند بزیارت روضه احمد کهتو توجه فرموده شد کهتو قصبه ایست از سرکار ناگور و مولد شیخ
از آنجاست در زمان سلطان احمد بانی احمدآباد بگجرات تشریف آورده سلطان احمد را بخدمت ایشان ارادت
و اعتقاد تمام بوده و مردم این ملک شیخ را از اولیای کبار میدانند و بسبب جمعیت خلق انبوه از وضیع و شریف بزیارت
ایشان حاضر میشوند سلطان محمد پسر احمد مذکور عمارات عالی از مقبره و مسجد و خانقاه بر مزار ایشان اساس
نهاده و متصل بمقبره در ضلع جنوب تال کلان ساخته دور آن را به سنگ و آهک برآورده و اتمام این عمارات در زمان
قطب الدین ولد محمد شده و مقبرهٔ سلاطین گجرات بر کنار تال در طرف پایین شیخ واقع است و در آن گنبد سلطان محمود
بیگره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید که آخرین سلاطین گجرات است آسوده اند و بسط اتفاق مقبرهٔ شیخ بهایت
پر فیض از روی قیاس پنج لک روپیه صرف این عمارات شده باشد و العلم عند الله و از دوشنبه هژده اسفندار
مزماه از احمدآباد بجانب مالوه نهضت اتفاق افتاد و درین راه پیوسته بنشاط شکار خوشوقت بوده تا قصبهٔ دهود
تشریف فرمودند و در کنار آب مهی زمین دار سورتهه جام بوسیلهٔ شاهزادهٔ عالم و عالمیان شاه جهان سعادت زمین بوس
دریافته پنجاه راس اسپ کچهی برسم پیشکش معروض داشت و نام او جساست و جام لقب است هر کس که جانشین شود
او را جام گویند و این از زمینداران عمدهٔ گجرات بلکه از راجهای نامی سند و ستانست ملک او بدریای شور متصل است
پنج شش هزار سوار همیشه میدارد و در وقت کار ده دوازده هزار سوار سامان مینماید و در ملک او اسپ بسیار
و اسپ کچهی در ملک گجرات هیچ جا و هزار و سه هزار روپیه خرید و فروخت میشود و در ملک دکن هزار هون و بیرو و بلبت
هون که چهار هزار روپیه و پنجهزار روپیه باشد تلاش میکنند در همین تاریخ راجه لچهمی نراین زمیندار ولایت کوچ که در
انتهای بلاد بنگاله واقع است باستیلام عتبهٔ خلافت جبین سعادت افروخته یا بعضی بزرگان از غرایب
آنکه بهاء الدین بر قنداز بچه لنگوری با برسم نظر اشرف در آورده معروض داشت که لنگور ماده بچه خود را بدو دست در سینه
گرفته بر فراز شاخ درختی نشسته بود یکی از توپچیان شاه برقصد قلب لنگور ماده را بتفنگ بزد و آن مظلوم بچه را از سینه
جدا ساخته بر شاخ نگاه داشته خود بر زمین افتاده جان بسپرد مقارن این حال من رسیدم و آن بچه را فرود آورده بجهت
شیر خورانیدن نزد بکری برده و حق تعالی بز را مهربان ساخت فی الفور شروع در لیسیدن کرد با وجود عدم جنسیت
باهم خیلی الفت گرفته اند که گویا از شکم او برآمده حکم شد که بچه را از نظر او پنهان سازند تا از دیدن او چه تا بانشد زیاد

ایجاد نماید در جنگ لشکر تسخیر بیابانی نموده چندان [illegible] کرده که با فیران این را حال او در خفت ابوالفتح بیجاپوری لشکر کشید
چندان مستعد می‌نماید و بسیار دلبستگی بزبان جهت تمام دارد و وقایع سال سیزدهم از جلوس جهانگیری
شب چهارشنبه سوم شهر ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت هجری تحویل حمل شد درین روز مسعود در کرسی السلطنه آگره
منصب پنج هزاری ذات و سوار ساخته سعادت برافروخت راجه جام با انعام خلعت و شمشیر مرصع و فیل و اسپ
از طویله خاصه سرافرازی یافته رخصت وطن شد درین تاریخ میر جمله از عراق آمده باستیلام عتبه خلافت جبین افروز
گردید اکنون مجملی از احوال او رقم زده کلک وقایع نگار میگردد میرزا از اعیان سادات سبا اصفهان است نامش محمد امین
بود و عم او میر رضی را شاه عباس اول از منصب صدارت ارتفاع بخشیده صبیه خود را بعقد ازدواج او در آورده بود
میر محمد امین مستعی ازین بچارده سال از عراق آمده نزد محمد قلی قطب الملک شتافت و بوسیله میر محمد مومن مشهور
که بالفعل مدار دولت قطب الملک بود نوکر شد و قطب الملک او را بمیر جمله مخاطب ساخته از موافقت طالع بیدار
مهمات مالی و ملکی بقبضه اختیار او حواله نمود تا محمد قلی در حیات بود حل و عقد امور بکار آگهی میر وا گذاشته بدوام
شرب و عیش و طرب مشغول بوده از دل نگرانی فارغ میزیست و چون محمد قلی درگذشت و نوبت ریاست بسلطان محمد
برادرزاده او رسید نقش میر با او خوب ننشست و تا این مرد سعی میرزا رخصت نموده دست طمع و تصرف
از اموال و اشیای او کوتاه داشت و میرزا از گولکنده بخدمت عادلخان پیوست و در آنجا نیز صحبت او در نگرفت
بالکل میرزا از عادلخان اجازت حاصل نموده براه دریا بوطن مالوف شتافت و در عراق شاه عباس را ملازمت نموده نسبت
میر رضی و معرفت که مردم صاحب ثروت را در نظرها میباشد مشمول عواطف شاهی گردید و در خدمت شاه پیشکشهای
لایق بدفعات گذرانید و مدت چهار سال بعزت و آبرو روزگار بسر برد میرزا خواهش آنکه در ملازمت شاه صاحب منصب
عالی باشد و شاه را مطمح نظر اینکه بالتفات ربانی سرگرم داشته نفایسی که درین مدت فراهم آورده اخذ کند چون
میر دریافت که حقیقت کار چیست ناگزیر بملازمان عتبه خلافت التجا آورده مکرر عرائض مشتمل بر اظهار خواهش ملازمت
و آرزوی خدمت ارسال داشته التماس فرمان طلب نمود و حضرت شاهنشاهی فرمان عاطفت بنیان فرستاده
بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند درین تاریخ سعادت زمین بوس دریافته مشمول مراحم بیکران گردید دوازده راس اسپ
و نه تقوز قماش و دو انگشتر یاقوت برسم پیشکش معروض داشت و بمنصب یا نصدی ذات و بیست سوار سرافراز گردید
روز یکشنبه دوازدهم فروردین موضع [illegible] مضرب خیام فلک احتشام گردید بعرض رسید که ازین منزل تا چراگاه فیل
یک نیم کروه مسافت است و از انبوهی جنگل و تراکم اشجار و راه بر نشیب و فراز عبور بیک خیال متعسر
مینماید روز دوشنبه سیزدهم با بندهای مخصوص متوجه شکارگاه شدند پیش ازین جمع کثیر از پیاده‌ها
آن سرزمین جنگل را برسم قمرغه احاطه نموده بودند و بیرون جنگل در اندک فضای بر فراز درختی تخته از چوب بجهت
نشستن پادشاه فیل گیر شکار ترتیب داده بر درختهای اطراف آن نیز تالارها بجهة نشستن و تماشا دیدن
امرا ساخته بودند و دویست فیل نر با کمندهای مستحکم و بسیاری از فیلان ماده آماده داشته بر سر هر فیلی دو نفر فیلبان
از قوم جهر که شکار فیل مخصوص آن طایفه است نشسته و مقرر شده بود که فیلان صحرائی را از اطراف جنگل رانده
بجلو بیارند تا تماشای شکار آنها بر وجه دلخواه کرده شود قضا را در وقتی که مردم از اطراف بجنگل در آمدند بنا بر انبوهی

رحمت و اوقات الحمد اشعار سلسلهٔ انتقام اسم کتب تشیب گرفته ساقی طافت فیرال امیران مراسیم بطرف دوید مد در دو
نظم جمیل از شرح این در صفحه از شرف مشکات رشته این سخن و تبیل بنیاد بیت نزهتی معرفت و اسبیل الفاظ عمارت آمده بیان
دلاور خان کاکر از تفیر احمد بیک خان کابلی بحکایت گشته سیرافی از سیر بانات چون بعرض رسید انتقال الرحمن خان بان
عزل مولانا عبدالرحمن جاسپه راکه این تاریخ از الفت مصراع عیسی یک گل رحمت شمار می‌باید کشید فتح نموده
حضرت شاهنشاهی این مطلع را به نظر در مدت سال غزلی برای کار اسپ باید کشید و از سبب از حسب فرمان التماس نیاید
گشته چون انتقال شدت گرما و عفونت هوا مرموم محبت لبیار درشته و ابعد مسافت تا رسیدن سرا دار الخلافه اگره
بروزگار اسعوبت و دشوار است سپ پیشنهاد رای صواب اندیش که عقده کشای مشکلات روزگار است چنین
تقاضا فرمود که ایام تابستان و موسم برشکال را در احمدآباد بگذرانید و بعد از انقضای ایام برسات متوجه آگره
باید شد و باین عزیمت صائب از مقام دوهد عنان اقبال بصوب احمدآباد معطوف گشت مقارن این حال از عرضداشت
منهیان دارالخلافه مسامع جلال رسید که در مستقر خلافت آثار وبائی ظاهر شده مردم بسیار تلف میشوند بنابرین فسخ
عزیمت آگره که بالهام غیبی که در خاطر حقیقت مظاهر پرتو افکنده بود مصمم گردید و هفتم اردی بهشت ماه مطابق غره شهر
جمادی الاول در ساعت مسعود و زمان محمود بمبارکی و فیروزی نزول سعادت در شهر احمدآباد اتفاق افتاد
و از شدت گرما و عفونت هوا بیماری در احمدآباد شایع شده و در اهل شهر دار و کس نماند که دو سه روز بمحنت تب مبتلا
نگشته باشد و از اثر این دو سه روز تب ضعف و سستی بحدی مستولی میگشت که بتمام نقل و حرکت تعذر تمام داشت
و لله الحمد که عاقبت بخیر بود و خطر جانی نداشت به پس رسید از قضا حضرت شاهنشاهی نیز دو سه روز این ضعف را کشیدند و
آن قدر آثار بوجود فیض ورود آن حضرت رسید که تا ظهر از تقریر آن عاجز است در حیرتم که بانی این شهر را کدام لطف
و خوبی منظور افتاده که در چنین سرزمین بی فیض بدیهه چنین شهر اساس نهاده و بعد از و دیگران اوقات عمر گرانمایه
درین خاکدان گذرانیده اند هوایش سموم زمینش کم آب در یک لوم گرد و غبار بحدی که در وقت شدت باد دو پیشت
دست محسوس نمیگردد آبش بغایت زبون و ناگوار رود خانه که متصل شهر جاریست غیر از ایام برسات پیوسته
خشک میباشد چاهها اکثر شور و تلخ و تالابها که در سواد شهر واقع است بصابون گازران دوغاب شده مردم اعیان
که بقدر موقعی دارند در خانهای خود برکها ساخته اند در ایام بارندگی از آب باران مملو میسازند و تا سال دیگر از آن
آب میخورند و مضرت آبی که هرگز هوا در سرایت نکند و راه برآمد بخار نداشته باشد ظاهر است بیرون شهر بجای سبزه
و ریاحین تمام صحرا از قوم زار است و نسیمی که از میان زقوم وزد وصفش معلوم مصراع ای تو مجموعهٔ خوبی بکدامت گویم
درین وقت راجه بهاره که از زمینداران معتبر ولایت گجرات است دولت آستان بوس دریافته دو صد مهر بطریقه نذر و دو هزار
روپیه برسم نثار و یک صد اسپ بطریق پیشکش معروض داشت در ملک گجرات کلانتر ازین زمیندار نیست ملکش
به دریای شور پیوسته است بهاره و جام از یک جد اند ده پشت بالاتر بهم میرسند بحسب جمعیت و اعتبار بهاره از جام
در پیش است میگویند که هیچ یک از سلاطین گجرات بنیاد نداده سلطان محمود فوجی بر سر او فرستاده بود شکست
بر فوج سلطان افتاد عمرش از هفتاد متجاوز بنظر در می آید داد خود میگوید که من نود سال دارم در تمام صد قوی
قوتی برخته از مردم او پیری بنظر در آمد که موی ریش و بروت و ابرو سفید شده میگوییم که ایام طفولیت مرا ایشان

بابان بخاطر دارد و در بعض احکام شده ام چون ... بیست و در خدمت لبر بر عنایت اسپ خاصه و فیل فرمایا او و فیل ... مرصع
و شمشیر مرصع و جمدهر انگشتری یاقوت مرصع و دهر و ... یاقوت و ... بخشیده و خصت ... انعامات ارزانی فرمود ... و ...
مرصع ... بدلان ... شاهی ... بیشتر ... فیل ... و ... سر بر ... و نهادن ... فیل ... یک ...
سر در ... بادو ... فرزندان شاهزاده ... اقبال شاهجهان ... بیست و شش ... و هفت ... گفتند در این تاریخ ...
... بیت ... که ... شاهی ... شاهزاده ... شاهجهان ... ترتیب ... آن حضرت ...
بلند ... و ... شاهزاده ... گیتی ستان ... از ... شاهی ... از ... سلطنت ...
شاه ... بود ... و ... یافته ... سوار ... انداز و بالنسبه ... پیاده ...
... که ... شده ... فیلان ... گرد ... نیابت ... و ... گردید و ...
و ... که ... هفت و ... ... مبارک ... ماه ... سال سیزدهم از جلوس
جهانگیری ... بیست و دوم ... رمضان سنه هزار و بیست و هفت ... رایات اقبال بصوب دارالخلافت آگره
ارتفاع یافت ... خان ... از صغر سن در خدمت حضرت شاهنشاهی سعادت ... بود نظر بر حقوق خدمت ...
... بصاحب صوبگی ولایت بهار بلند پایگی بخشیدند بتاریخ ... و ... ما ...
از طلوع صبح ... گهری ... که ... بعد از ... شب یک گهری بیشتر از شب دیگر ...
... چون تمام ... صورت ... و ... باریک و میان ... بود ... بجانب جنوب ...
بسوی شمال ... و ... سطرلاب معلوم ... بیست و چهار درجه فلکی را با حرکت
... فلک اعظم ... حرکت خاصه ... حرکت فلک اعظم در ... ظاهر ... اول در برج
عقرب ... و ... برج عقرب ... میزان رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب نیز ...
... نجوم در کتب این قسم ... از ... که این علامت ظاهر شده بود ... ستاره
... گشت ... و ... دم ... روشنی و درخشندگی ... از ... آثار
این ... ستاره ... و ... زمانی از ازمنه ماضی ... و نشان
... در کتب معتبره اهل ... ظاهر شد تا بیست سال ... و میان
حضرت شاهنشاهی و شاهزاده جوان بخت شاه جهان ابواب شورش و فساد مفتوح گشت و هفت هشت سال ...
بر ... و فتنه و آشوب ... چه ... خراب ... در ... از عرضداشت
بهادرخان حاکم قندهار ... که در نواحی شهر و ملوکات آن کثرت موش بحدی رسیده که ...
... اثری باقی نمانده بعد از محنت و تعب بسیار ... بدست رعایا در آید و همچنین ...
و ... که ... و بعد از آن که میوه و غلات در ... و ... صحرا ... معدوم شدند چون ...
... موکب ... گردید شاهزاده گیتی ستان شاه جهان حشن ولادت فرزند اقبالمند خویش سلطان
اورنگ زیب ... مذکور ترتیب فرموده بود ... والده بزرگوار ... بر ... شکس
... فیل ... پیشکش ... مجلس فردوس نظیر گردید از آن جمله ... فیلان خاصه ... و ...

بیکیفیهای ایشان مشغول افتاده و لک روپیه نیست در آمد چون بحوالی ملک راجا از سنگه در رود و مولف کیهان شکوه نعاق
افتاد دکنور کرن پسر جانشین او بدولت خواهی برین حسن اخلاص نزدانی ساخته سا... کار فتح و لکن محروس مهشت درجانه
اجمال خبر سے دکار فرستے سورجمل ولد راجه باسو بسامع جلال رسید و تفصیل این اجمال آنکه راجه باسو پسر مهتر داشت و
سورجمل اگرچه بسال از همه کلان تر بود لیکن از بد سگالی و آشوب طلبی پدر را از رده خاطر و رنجیده می بود چنانچه پدر را
از کردار ناهنجار او بود همیشه محبوس می داشت و بعد از فوت راجه باسو چون دیگر فرزند قابل نبود بجهة انتظام سلسله
زمینداری و محافظت ملک این بیدولت را بخطاب راجگی و منصب دو هزاری دو هزار سوار سرافراز ساخته بمحال زمیندار
پدرش را با مبلغهای کلی از نقد و جنس که سالها اندوخته بود باین بی سعادت ارزانی داشتند و همراه مرحوم مرتضی خان
بتخمین فتح قلعهٔ کانگره دستوری یافت و چون کار بر متحصنان بدشواری کشید و این بد سگال از صورت حال دریافت
که عنقریب قلعه مفتوح خواهد شد در مقام ناسازی و فتنه پردازی در آمده با چه ... از رزم ازمیان برگرفته با مردم مشارالیه
کار بمنازعت و مخاصمت رسانید و مرتضی خان نقش ادبار از صفحهٔ احوال آن برگشته روزگار خوانده شکایت بسیار
بدرگاه والا عرضداشت نمود و صریح نوشت که آثار بغی و نادولتخواهی از جبهات احوال او ظاهر است و چون
شیخ مرتضی خان سپهسالار عمده با لشکر گران در آن کوهستان بود ترتیب اسباب فتنه و آشوب نیارست پرداخت
تا گزیر بحمایت نواب قدسی القاب جهانبانی گیتی ستانی شاه جهان ملتجی گشته عرضداشت نمود که مرتضی خان بتحریک
ارباب غرض با من سوء مزاجی بهم رسانیده در مقام خراب ساختن و برانداختن من شده مرا العصیان و بغی متهم ساخته
امید که باعث حیات و سبب نجات این سرگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند هرچند بحضرت مرتضی خان نهایت
اعتماد بود لیکن از التماس طلب خود بدرگاه اعتبار شبهه به حواشی خاطر دولتخواهان نگذشت که مبادا مزاج مرتضی خان
بتحریک ارباب فساد و شورش در آمده و غور نا کرده او را متهم ساخته باشد مجملاً بالتماس شاهزاده بلند اقبال شاه جهان
رقم عفو بر جرائم او کشیده بدرگاه والا طلب فرمودند مقارن این حال مرتضی خان بجوار مغفرت الهی پیوست
و فتح قلعهٔ کانگره روزی چند در عقدهٔ توقف افتاد و چون این فتنه سرشت بدرگاه گیتی پناه رسید نظر بر ظاهر احوال
او افگنده هم در آن زودی مشمول عواطف بیدریغ ساخته در خدمت شاهزاده بلند اقبال شاه جهان بمهم دکن رخصت
فرمودند و بعد از آنکه ملک دکن متصرف اولیای دولت ابد قرین در آمد وسایل برانگیخته متصدی فتح قلعهٔ کانگره شد هرچند
این بی سعادت را بار در آن کوهستان راه دادن از آیین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون افتتاح این عقدهٔ دشوار
کلید همت شاهزادهٔ گیتی ستان حواله کرده ناگزیر اراده و اختیار ایشان باز داشتند و آن بلند اقبال فوج پسندیده از جلادت ان
و برق اندازان ترتیب داده او را با محمد تقی بخشی خود تعیین فرمودند و چون بمقصد پیوست با محمد تقی نیز آغاز خصومت
و بهانه طلبی نموده جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت و بکر شکایت محمد تقی عرضداشت حتی صریح نوشت که صحبت من با او
راست نمی آید و این خدمت از و صورت نمیشود اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح این قلعه بسهولت میسر میشود
ناگزیر محمد تقی را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از عمدهای دولت ایشان است با فوجی از مردم تازه زور
بفتح قلعهٔ مذکور رخصت فرمودند چون این بی سعادت دریافت که زیاده برین حیله و تزویر از پیش نمیرود تا رسیدن راجه
بکرماجیت فرصت غنیمت شمرده جمعی از بندهای درگاه را بهانه ها که بتقاضای گشته بی سامان شده اند رخصت

نمود کریم خان جاگیر خود شتافته آمدن را بعد بر کام حیرت سنا الحال غو پیوند و چون الطاف بیغایت و عاطفت بی‌نهایت دربارهٔ
او یافت و اکثرے کریم خان جاگیر خود رفته بود و بسے از مردم روشناس در آنجا ماندند تا او خود را رسانید آنها سبب فنا
ظاهر شناخت سبب آنکه در زمرهٔ بنیاد ارتباط بامید مزید شجاعت و جلادت اختصاص داشت با جمعی از برادران
خویش آن پادی همت افشرده بشربت خوشگوار شهادت چشیده و بعضی به زخمهای کارے که برآید شیر مردان عرضهٔ کار
ست آبروی چار پدیدار کشیده بود آن سپے سعادت آنها را از میدان کارزار برگرفته به تکیت سرا سے خود بردند و جمعے از
یاران دوستی به تنگ یا خود را که سلامت گشته بودند آن فتنه سرشت دست تعدّے و تطاول دراز ساخته اکثری
از مرکبات جامن کوه را که جاگیر اعتماد الدوله مقرر بود تاراخته اثر نقد و جنس بهر چه یافت متصرف گشته بهر تقریب
اسباب فتنه بتحصیل پرداخت و ابو الحسن آنکه نزول عبد الرحیم خان خانان سپهسالار با استقلام متصب خلافت ناصیه
سعادت نورانی ساخت هزار مهر و هزار روپیه نذر گذرانید و از پیشکشهای او آنچه پسند افتاد و برا سے یک لک و
پنجاه هزار روپیه قیمت شد پس از روزے چند آن دیرین خدمت را که بیاس عواطف و مراحم روزافزون چرا
از سر گرفته بود دیده با منصب ... ملک خاندیس و دکن بسر بلندی بخشیده خلعت خاص با کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه
با ماده فیل مرحمت شد و منصب آن رکن السلطنه از اصل و اضافه هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار قرار گرفت
و چون صحبت آن رکن السلطنه با لشکرخان راست نمی آمد عابد خان را بخدمت دیوانی بلند پایگی بخشیدند در مبارک
جشن شمسی پادشاه در کنار کول فتح پور و موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم اشرف دو ر کول پیموده هفت کروه
چون بعرض رسید که در شهر آگره علت طاعون با فراط کشیده کس بسیار داعیه بر آورده تلف میشوند بنا بر این بیست
و ششم مذکور معمورهٔ فتح پور به نزول رایات جهانگشا آراستگی یافت روز جمعه سیزدهم بهمن بزیارت روضهٔ غفران
دستگاه شیخ سلیم چشتی تشریف ارزانی داشته اظهار نیاز مندی بسیار فرمودند یکے از اعاظم آثار که در زمان سلطنت
و عهد خلافت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بظهور آمده این مسجد است بے اغراق عمارتیست عالی از بناها
روی زمین استماع افتاده که مثل این مسجد در هیچ بلاد و جائے از معمورهٔ جهان نیست عمارتش همه از سنگ و درغایت
صفا و اساس یافته پنج لک روپیه از خزانهٔ عامره خرج شده تا باتمام رسیده و این مسجد مشتمل است بر دو در و دروازه
کلان بر دیوار که طرف جنوب واقع است و در غایت ارتفاع و نهایت تکلف پیش طاق این در دوازده ذرع عرض
پانزده طول و پنجاه و دو ذرع ارتفاع دوازده سیڑهی و دو زینه بالا باید رفت در دیگر خرد تر از این رو بمشرق واقع است
طول مسجد از مشرق بمغرب با عرض دیوارها دو صد و دوازده ذرع است از آن جمله مقصوره بیست و پنج و نیم ذرع
پانزده ذرع و پانزده ذرع گنبد میان است و هفت ذرع عرض و چهارده ذرع طول و بیست و پنج ذرع ارتفاع
پیش طاق است و بر دو پهلوی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خورد تر ست ده ذرع تمه ایوان ستون دار
ساخته اند عرض مسجد از شمال بجنوب یکصد و هفتاد و دو ذرع و بر اطراف نود ایوان و هشتاد و چهار حجره است
عرض حجره چهار ذرع و طول پنج ذرع و ایوان بعرض هفت و نیم ذرع و صحن مسجد سوا مقصوره و ایوان یکصد و
و شصت و نه ذرع طول و یکصد و چهل و سه ذرع عرض است و بالا سے ایوانها دور و بالا مسجد گنبدها
خرد ساخته اند که در شبها سے عرس و ایام متبرک شمع در میان نهاده دور آنها را چادر جهت ایوان میگیرند و از

با او مانوس بود... و بر تنگی و سختی محاصره انجا ناچار شده در ایام برسات آب باران علو و فیلان خورد چون تنها رانکابش بدبو
آن است این سلسله بجا رو ران و سنگلاخ این سلسله که پیوسته از مرای این سمید مدتی سال گذاشته سلطنت در مقابل این را
گذارده بود بیست و مسلط الشریف بود که فتح است بنیادش بدولت از عرضه بیان گذشت حصار و در اکثر نبود امرا الاسلام
[illegible] ... ریاست تکلف و مقابل این رو بنیاد جهت مخرب باشد کسی را سلوک کنند
دیگر واقعیت کیا و زاده شرکا ز شیخ و ر انجا آسوده افتاد معراج اقبال ظهور فتح قلعه بود و مهر بیست و شکست و رحل
متوجه تفصیل این مجمل آنکه چون راجه بکرماجیت بدان حدود رسیده بیست سوار برگشته روزگار وقعات کرد و رسیده
چند بیقیال و کثرت سپاه او مشار الیه که از حقیقت کار آگاهی داشت بیش از دو خود قدم جرأت و جلادت
پیش نهاد و آن مخذول العاقبت سرخود تدبیر از دست داده بجنگ صف پای او بار قائم نداشته بدان راه از ضم
قلعه وار رسیده بجهت گذاشت و باندک زد و خورد در کس بسیار کشته داده راه آوارگی سپرده قلعه بود و مهره که بحصانت
قویست آن برگشته بخت بود بسعی بحت و تعب سپرده مفتوح گردید و ملکی با این حدود بتصرف درآمد
اقبال شد و آن سرگشته بادیه ضلالت و ادبار بحال تباه بناه بکرماجیت و شدوار سپرده خاک ذلت و خوار گشت
برفرق روزگار خویش بیخت و راجه بکرماجیت ملک او را بیش از پیش گذاشته بتعاقب او شتافت و چون نوید
این فتح بسامع جلال رسید بجلدوی این خدمت شایسته نقاره براجه مرحمت شد و چکت سنگه پسر راجه
باسو را که منصب قلیلی داده بتعینات بنگاله نموده بودند بسرعت بسرچشمه پیادگاه طلبیده بخطاب راجگی
و منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرافراز ساخته بیست هزار روپیه مدد خرج عنایت نموده خلعت با خنجر
مرصع و اسپ و فیل مرحمت فرموده نزد راجه بکرماجیت فرستادند. وقائع سال چهاردهم از جلوس
جهانگیری روز مبارک شنبه چهارم شهر ربیع الآخر هزار و بیست و هشت هجری تحویل حمل شد در این روز
شاهزاده گیتی ستان شاهجهان که غره جبهه مرادات فروغ جبهه سعادت است جشن عالی ترتیب داده منتخب
تحف روزگار از نفائس و نوادر بسیار برسم پیشکش بمعرض بساط اخلاص گذرانیدند از آنجمله یاقوتی بیست
و دو سرخ در رنگ آب و اندام تمام عیار بیست و دو هزار روپیه قیمت شد دیگر لعلیت قطبی قیمت آن چهل هزار
روپیه دیگر شش دانه مروارید غلطان که یکی از آنها یک تانک و هشت سرخ وزن دارد و گماشتگان ایشان به بیست
و پنجهزار روپیه در احمدآباد ابتیاع نموده اند و پنج دانه دیگر بسی و سه هزار روپیه و یک قطعه الماس که هژده هزار
روپیه بها داشت و همچنین پیمدله مرصع با قبضه شمشیر که در زرگرخانه ایشان باتمام رسیده و الحق هنر آن را تمام
بکار برده اند به پنجاه هزار روپیه برآمده و از تصرفات آن برگزیده دین و دولت که تا حال در عهد سلطنت هیچ پادشاه
از پادشاهان نشده نقاره خانه ایست از طلا و نقره نقاره مرسل کوس ازنا از طلا ساخته و دمامه کورکه و نقاره و کرنا
و سرنا و غیره آنچه لازمه نقاره خانه پادشاهان ذوی الشوکت است تمام از نقره ترتیب داده و بساعت مسعود
بنوازش درآورده بمجموع بشصت و پنجهزار روپیه برآمده و دیگر تخت سوار است فیل که باصطلاح اهل هند هوده
گویند از طلا ساخته سی هزار روپیه مرتب گشته دیگر دو زنجیر فیل با پنج زنجیر ماده که قطب الملک پیشکش فرستاده
بود و فیل اول مداوالهی نام و سرشنه با ساز طلا فیل دوم با ساز نقره و از پارچه جات نفیس گجرات کرکیراقان

شهرکار ننشابه بترتیب فرموده بودند که بتفصیل مرقوم گردد داخل ملک پلهٔ الفضه قیمت مجموع پیشکش قریب پنج لک
روپیه رسیده بود و در یکشنبه هژدهم اردی بهشت بساعت مسعود دیباری و رسخ بشهر اکبرآباد در آمدند و بآئین معهود زمین
نیاز بتقدیم یافت درین تاریخ خبر فوت شاه نوازخان خلف سپه‌سالار خانخانان رسید جوانی بود رشید و جوانی سلیقه
فطرت بود در عنفوان جوانی در دولت شیفتهٔ شراب گشت و از آفت مصاحبان خوش آمد پرداز افراط نمود
بافراط کشیده و جان در سپرد آن در باخت پیش بلند پرواز نگاه هش در سپه‌سالار غیبش باته پدر هم آغوش در ضبط ملک
و انتظام سپاه و رزم آرای سپهر آرای بی عدیل نظیر بود با همه خوبیها کرم نداشت چون خانخانان پدر او بوجود
بیعت گرای فرزند انقلابات ضعیف و زبون یافته بود او معالجه بپرداخت بعد از دو روز چند صاحب
گشته بر بستر ناتوانی افتاد و سر حیدرا خبابه برات و معالجات بکار برده سود شفا نیافته بود و در عین دولت و جوانی
با جهان حسرت و دل نگرانی رخت زندگانی از این خاکدان فانی بسر منزل جاودانی کشید این واقعه
بر خاطر حق شناس حضرت شاهنشاهی سخت گران گذشت و داراب خان را بمنصب پنج هزاری ذات و سوار
سرافرازی بخشیده خلعت با شمشیر مرصع اسپ و فیل مرحمت نموده بجای برادرش بصوبه داری صوبه برار
و احمدنگر رخصت فرمودند درینولا شاهزاده سلطان پرویز از اله باس آمده سجود و سعادت خلافت جبین اخلاص نورانی
ساخت و راجه کلیان زمیندار رتن پور در خدمت شاهزاده دولت بار یافت هشتاد زنجیر فیل و یک لک
روپیه نقد پیشکش معروض داشت درخلال این حال شاه بیگ خان که بخطاب خان دوران ممتاز بود بنابر کبر
و ضعف از سپاهی گری استعفا جست و حضرت شاهنشاهی آن دیرین خدمت را کامیاب خواهش ساخته
پرگنه خوشاب را که از جاگیرهای قدیم او بود و هشتاد و پنج هزار روپیه حاصل داشت در وجه مدد خرج او عنایت
فرمودند و پسران او را فراخور استعداد هر یک را منصب و جاگیر مرحمت شد درین تاریخ خبر فوت راجه سورج سنگه
نبیره راجه مالدیو رسید که در دکن باجل طبیعی رخت هستی بربست گج سنگه پسر او را بمنصب سه هزاری ذات و دو
هزار سوار و خطاب راجگی فرق عزت برافراختند درینولا حکم شد که از آگره تا لاهور بر سر هر کروه میلی بر افرازند
که علامت کروه باشد و در هر سوم چاه آبی که مسافران از تابش آفتاب و تشنگی محنت و صعوبت نکشند و
خیابان و درخت نشانند روز مبارک شنبه بیست و چهارم مهر ماه در ساعت مسعود و زمان محمود دار
تنجیم [illegible] بعزم سیر کشمیر نهضت موکب منصور را اتفاق افتاد و لشکرخان را که از است دار الخلافت گذاشتند خلعت
با خنجر مرصع و اسپ و فیل دلقاره مرحمت شد روز مبارک شنبه هشتم پرگنه متره مورد اردوی کیهان شکوه
گردید حضرت شاهنشاهی تماشای بندرابن و بتخانهای آنجا تشریف بردند در عهد سلطنت حضرت عرش
آشیانی امرای راجپوت بتخانهای عالی بطرز خود ساخته اند از بیرون بتکلفات افزوده لیکن در درون چندان
تیره و تنگ خانه کرده که از تعفن آنها صبر در درون نمی‌توان کرد و از بیرون چون گور کافر پر حلل
و از درون قهر خدای عزوجل ◦ و ازین منزل شاهزاده پرویز بصوب اله باس و محال جاگیر خویش دستوری
یافته عنان معاودت معطوف داشت و در اوراق سابق از کیفیت حال گسائین اجدروپ که در اجین گوشه
انزوا اختیار کرده بود رقم گشته درینولا از اجین بمتهره که از اعاظم معابد هنود است نقل مکان نموده

دریای جهانبانی این ودیعت خویش بر پادشاهان پرستی نمود و حضرت شاهنشاهی طلب فرموده او را بعد از فتح و سعادت جشن اوزم بکشی [illegible]
در ان محمد و حضرت صحبت مستغنی داشتند چون مدت حبس خسرو بطول کشیده بود خان اعظم از جانب و [illegible]
نگرانی خاطر و الفت و شفقت در یافت که بعض از چه روی در باطن اقدس اثر تمام می بخشد بهتنها از خویش بیگانه نزد او فرستند
در باب ملاقات خسرو بخصوص و وزارت التماس نمود بار دیگر حضرت شاهنشاهی بملاقات او شتافتند بجهه خاطر جمعی خسرو
جهت شاهی بخشیده نمودند شد و دل آن حضرت را بر و مهربان ساخت و معهود التفوش جرائم آن بدنام بخشی گردانیده
اندیشیدن بان عفو گشت و شفقت یافت و با جهانبانی از رحمت اعتبار حالت و ذلالت از ما عبید احوال او بر و زور و او خیلی
بهرام و بعد حکم شد که بکمور تیکس می آمده باشند و قضا را که شبه بیست و نهم آبان ماه دارالسلطنه دهلی بر اوج موکب اقبال
از اسنگی یافت بهبیت و یکم آذر ماه بر گنه کیرانه که وطن مقرب خان بست معسکر دولت گردید بسب تکلف ما فیت خوش
آب و هوا از میش ببهایت قابل مقرب خان باغ عالی ساخته است که در باغ او میشود در تمام هند و ستان نظیر خود
ندارد و از دکن و گجرات و ولکهاسے و دو بیست سیر جابتعریف است شنیده تخم آنها آورده و درین باغ نشانیده و ربغایت
خوب شده اند چه دیوار پخته بر دور آن کشیده که صد و چهل بیگه است جابجا عمارات و رش بسته و در میان باغ حوض ساخته
بطول دو بست و بیست ذرع و عرض دو لیست ذرع و در میان حوض صفه ماهتابی بیست و دو ذرع مربع ساخته از درختها
کرم سیر و سرد سیرے اکثر درین باغ هست حتی نهال سبزشده و سرو تا سیکے خوش قد با اندام وارد روز مبارک
شنبه دوازدهم دی ماه ور سرهند منزل شد چون در منکوسه اقبال شاهزاده گیتی ستان شاه جهان گرامی
فرزند قدم بر سر پدید ه وجود نهاده بود روز مبارک شنبه نوزدهم جشن عالی ترتیب فرموده التماس ضیافت حضرت
شاهنشاهی بمنزل ایشان تشریف بردند و شاه جهان سعادت بهاگرفته پیشکش عالی کشیدند از اقسام نفایس
و نوادر آنچه پسند افتاد یک لک و سی هزار روپیه قیمت شد و چهل هزار روپیه نوالدهاسے خود گذرانیدند و راجه بکرماجیت
که قلعه کانگره را محاصره داشت بجهه عرض بعضی مقاصد بدرگاه آمده بدولت زمین بوس فرق عزت برافراخت
و چون پیش نهاد خاطر اقدس سیر و تماشای بهار کشمیر بود و از رفتن لاهور فرصت از دست میرفت حضرت جهانبانی
گیتی ستانی را بدیدن عمارات لاهور رخصت فرمودند و راجه بکرماجیت بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ خاصه سرافرازی
یافته بمحاصره قلعه کانگره عنان مراجعت معطوف داشت دوم بهمن ماه باغ کلانور بورود موکب مسعود آراستگی یافت
و درین کل زمین حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت جلوس فرموده اند روز مبارک شنبه
سوم ماه مذکور خان عالم که نزد شاه عباس بایلچی گرے رفته بود از ایران آمده بدولت زمین بوس سعادت اندوخت
و معروضه داشت که زنبیل بیگ ایلچی شاه بامر اسلکه مصحوب او ارسال داشته اند متعاقب خواهد رسید از اتفاق که شاه
بخان عالم داشت اگر بشرح و بسط رقم زده کلک سوانح نویس گردد سواد خوانان صفحه هستی حمل بر اغراق خواهند فرمود
همواره در محاورات خان جان خطاب میفرمودند و زبانی از خدمت خود جدا نمی داشتند و عجب اتفاق اگر روزے
باشتی بضرورت در کلبه خویش خواستی بسر برد بے تکلف بمنزل او تشریف آورده عواطف و مهربانی را پایه برتر می نهادند
و لفس الامر آنکه خان عالم این خدمت را بشایستگی حسن انجام بخشید چون از خدمت شاه رخصت شده بیرون شهر
منزل گزید شاه خود بمشایعت آمده عذرها خواستند از نفایس و نوادر که خان عالم آورده بهترین تحفهای او لوازم گفت

مجالس [illegible] جهانگیری ... شاهی است ... خان ... حضرت ... اعظم کردن ...
بسیار ... اختصاص ... کشیده ... کیفیت کار این ... است ...
... با انواع ... عنایات ... وقت ...
بسیار بهجت تمام ... که ... نیز ... بی حجاب تاریخ ...
است ... اکنون آنکه ... و درین تاریخ ...
خلعت اعتبار ... رباعیات ... که گل ... خارج
تازه ... از گفتن ... حیران ... چو دهان ... دارم ...
دگر ... سلطان ... رباعی گذرانیده رباعی که در ...
... آب از رخ ... سلطان ریزد ... ریزد ... عرق ...
... ریزد ... در ... رباعی ... طالب اصفهانی را که از ... بود ...
... آمد و آن حضرت ... رباعی ... رباعی ... خود ...
... که چه شد ... ای غافل ... توبه کرد ... که چه شد ... آیا ...
در عنفوان شباب ... گذارش ... ارقات ...
آب و هوا ... آن ملک شده ... اختیار نمود و بعد از فتح کشمیر بخدمت حضرت عرش آشیانی ...
... پیوست در سلک بندها ... درگاه منتظم گشت و در اواخر عهد حضرت شاهنشاهی که سنین عمرش از ...
... گذشته بود ... از غرایب آنکه در پرگنه دولت آباد دختر با غبانی بنظر درآمد با ریش و بروت ...
... بهمواره ... و ریش از یک قبضه بیشتر و در میان سینه هم موی ... اما پستان ندارد ...
... شد که در گوشه ... کشف ستر ... نموده حقیقت را معروض دارند که مبادا خنثی باشد ظاهر شد
که از دیگر عورات ... غره اسفندارمذ ماه در پرگنه ... شکار ... توجه ... نموده ... و یک
... چون مهابت خان ... از دولت حضور ... داشت فرمان شده بود که اگر ...
... خاطر ... باشد ... آمده بملازمت نماید درین تاریخ باستیلام عتبه خلافت ... براخت
... خان عالم بمنصب پنجهزاری ... و سه هزار سوار سرافراز شد چهارم اسفندارمذ ماه ظاهر ... اردوی ...
... عرضداشت ... خان حاکم کشمیر نوید بخش فتح ... فرمان مرحمت عنوان با خلعت و خنجر مرصع فرستاده
محصول یکساله ولایت مفتوحه بانعام آن پسندیده خدمت عنایت شد چهاردهم ماه مذکور مقام ... حسن ابدال محل
نزول رایات جلال گردید روز مبارک شنبه شانزدهم جشن وزن قمری ترتیب یافت و سال پنجاه و سوم از عمر
ابد پیوند حضرت شاهنشاهی بمبارکی آغاز شد چون درین راه کوه و کتل و نشیب و فراز بسیار بود و بیک دفعه
عبور لشکر منصور متعذر نموده مقرر گشت که مریم الزمانی و دیگر حضرت عالیات روزی چند توقف نموده ...
قطع مسافت نمایند و اعتماد الدوله الخاقانی و صادق خان بخشی و ارادت خان میر سامان با عمده بیوتات ...
... عبور نمایند و میر ... خان اعظم و جمعی از بندها ... مستوری یا فتند و موکب اقبال جریده با جندی از

وشکوفه ان ... شد که ... و آن ... حضرت

... ولایت ... رسید ... سابق ... ستیم ...

... موکب اقبال اتفاق افتاد و عجایبات ... [illegible]

... که ... منزل گلی بنظر ... تعریف ... است ...

... گل انار ... رنگ گل شفتالو ... نیز ... بسته ... [illegible]

... و گلهای ... درخت ... رنگ ... دارد ... کوه

... بسیار است ... ریاحین خوش ... که ... بیست و دوم باران شد ...

... بسیار ... بود ... باران ... هم ... بر ... سخت ... [illegible]

... بادشاهی ... از ... بجهت باران ... و بیست و سوم ...

... گلی ... ولایت ... منزل ... ابوالحسن ... کرده ... گرفته بود ...

... رسید و ... نیلاب ... ولایت پکلی ... کرده ... طول ... عرض ... است ...

کوهستان کشمیر ... جانب شمال کوه کتور و ... جنوب ... کوه ...

است در زمانی که ... گیتی ستان فتح هندوستان نموده ... دولت ... اقبال ...

... ملازم رکاب نصرت قباب بودند ... مرحمت شده ... [illegible]

... است ... شخص ... که در آن وقت ... بوده ... الحال ... [illegible]

... وحقیقت ... مرحوم ... قیاس باید کرد در زمان عرش آشیانی شاه رخ ... [illegible]

... بوده ... اگرچه باهم نسبت خویشی ... لیکن ... از ... زمیندار ... [illegible]

... آمده ... چون ... رسید که چند منزل پیشتر آبادانی کمتر دارد ... [illegible]

... حکم شد که پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراه کرده فیلان را تخفیف دهند ...

چهار روز ... خواجه ابوالحسن تربتی با سایر ... چند منزل عقب می آمده باشند بیست و یکم ... رود خانه

... عبور ... اتفاق افتاد این آب از میان کوه ... که مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است برآمده درین

منزل ... شده ... پیشخانه ... جهت عبور لشکر منصور دو پل ... ساخته بودند یکی در طول ... و

دوم چهار ده در عرض هر کدام پنج ذرع و طریق ساختن آنکه درختهای کلان از آنجا بر روی آب می اندازند و

هر دو سر آن را به سنگ ... استحکام ... و تخته چوبهای ... و طنابهای قوی مضبوط

... که ... سالها ... فیلان را پایاب گذرانیده ... سواره ... پیاده ... عبور نمودند ... مبارک

... بیست و سوم بر کنار رود خانه کشن گنگا منزل شد ... حکم شده بود که ... اقبال ...

... که ... باشد بجهت جشن ... اتفاقا ... طرف ... رود خانه مذکور

... واقع ... سرسبز و خرم ... سطحی ... ذرع ... کار ... جشن

... مهیا ... جشن نوروز ... افروز ... و چون حضرت ...

[illegible] جهانگیر [illegible] کسی شان است بالفعل خان [illegible] ان حضرت بنده و اولاد [illegible] اعظم [illegible] ملک

بنیاد نهاده [illegible] اختصاص [illegible] شده [illegible] صورت [illegible] گشت که این [illegible] مشتمل [illegible] است [illegible]

صورت و مصور [illegible] کارش نهایت [illegible] استاد [illegible]

نهایت تمام [illegible] گمان [illegible] کار بهزاد باشد و چون [illegible] تاریخ از بهزاد [illegible]

است [illegible] بهزاد [illegible] درین تاریخ [illegible]

[illegible] این چند بیت از دست [illegible] رعایت [illegible] بهار [illegible] گل [illegible]

[illegible] لب از گفتن [illegible] دهان [illegible] چهره [illegible] بود [illegible]

[illegible] جامی [illegible] حال [illegible] سلطان [illegible] رباعی [illegible]

[illegible] آب از رخ [illegible] سلیمان ریزد [illegible] ازروی عرق [illegible]

[illegible] وقت [illegible] اقبال نامه رباعی بابا طالب اصفهانی را که ازان جنس سخن بود [illegible]

نهایت خوش آمد و آن حضرت بخط خاص [illegible] رباعی [illegible] خود [illegible]

[illegible] که [illegible] خاک [illegible]

و عنوان شباب [illegible] گذارش [illegible] لطافت [illegible]

آب و هوا [illegible] تاریخ کشمیر بخدمت حضرت عرش آشیانی [illegible]

[illegible] گشت [illegible] حضرت شاهنشاهی که [illegible]

[illegible] درگذشت [illegible] آنکه [illegible] پرگنه دولت آباد [illegible] بارش [illegible]

ظاهر [illegible] چهارشنبه [illegible] سینه [illegible]

عمارات [illegible]

[illegible] پرگنه [illegible] شکار [illegible]

[illegible] شکار [illegible] مهابت خان [illegible] فرمان شده بود که اگر [illegible]

کوهستان [illegible] خاطر [illegible] باشد [illegible] درین تاریخ باستیلام عتبه خلافت [illegible]

خان عالم [illegible] پنجهزاری [illegible] سوار [illegible] اسفندار ماه [illegible] اردوی [illegible]

گشت [illegible] دلاور خان حاکم کشمیر نوید بخش فتح کشتوار آمد فرمان مرحمت عنوان با خلعت و خنجر مرصع و [illegible]

محصول یکساله ولایت مفتوحه بانعام آن پسندیده خدمت عنایت شد چهاردهم ماه مذکور مقام باحسن ابدال [illegible]

نزول رایات جلال گردید روز مبارک شنبه شانزدهم جشن وزن قمری ترتیب یافت و سال پنجاه و سوم از عمر

ابد پیوند حضرت شاهنشاهی بمبارکی آغاز شد چون درین راه کوه و کتل و نشیب و فراز بسیار بود [illegible]

عبور لشکر منصور متعذر نموده مقرر گشت که مریم الزمانی و دیگر حضرت عالیات روزی چند توقف نموده [illegible]

قطع مسافت نمایند و اعتماد الدوله [illegible] و صادق خان بخشی و ارادت خان میر سامان [illegible] بیوتات [illegible]

[illegible] و میرزا رستم [illegible] خان اعظم [illegible] دستوری یافتند [illegible] اقبال [illegible]

منزل بود آن بساط قرب منزلت فرمود و در همان تاریخ صبح فتح ازان انجا رسید و حکم شد که برادر و ... و درین فرمان حضرت
عنوان خطاب ... و خلعت و اسپ و فیل بجهه کنور کرن بر ده و مراسم تعزیت و تهنیت تقدیم رسانید و چون
کنور ... صبح ... منزل موکب اقبال اتفاق افتاد و عنایت شاهان را با اسپ ... و ... ستین ... و اسپ و فیل ... فرستاد
ساخت بخوبی ... نعمت فرمودند درین منزل گل ... آمده که زبان از تعریف آن قاصر است ...
برنگ گل انار و بعضی برنگ گل شفتالو بلکه ... سرخ ... و ... بسیار ... گل ... دسته ... اند و ...
درخت ... گلهای ... گلها ... از بالای درخت ... و ... گل ... دارد و ... آمده
... خود ... بسیار است و رعایت ... بوده رنگش از ... غریب ... و دوم ... ازان ... شد
... بار ... چون اکثر راه ... بود ... ازان ... بیم ... چار دانگ ... بیرون ...
از سرکار ... شاهی ... شد از امر ... بجهه یاران ... و ... سوم ...
... بکلی دولت زمین ... دریافت و درین منزل ... گرده ... گرفته ...
... و ... نظاره ... ولایت ... بکلی ... پنج کروه و در طول ... پنج ... عرض ...
کوهستان کشمیر در سمت مغرب ... بجانب شمال کوه ... و ... جنوب ... کوه ... و ...
است و ... صاحبقران گیتی ستان فتح هند و ستان نموده اند ... الملک ... اقبال ...
... اند ... که ملازم رکاب نصرت ... بودند ... و ... گذاشته ...
تا ... است ... شخص ... که دران وقت ... بوده ... داشته ...
... و حقیقت مرحوم ... قیاس باید کرد و ... عرش آشیانی ... شاهرخ ...
... اگرچه با هم نسبت خویشی ... دارند لیکن ...
... آمده ... چند منزل بیشتر آبادانی کمتر دارد و ...
... سامان ... حکم شد ... مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراه کرده فیلان را تخفیف ...
... خواجه ابو الحسن ... مرحوم ... منزل عقب ... آمده باشند ... روز ...
... عبور اتفاق افتاد و این آب از میان کوه ... ولایت بدخشان ... واقع است ... درین
منزل دو شاخ شده ... بجهه عبور لشکر منصور ... مرتب ساخته بودند ... در طول ...
... و در عرض هر کدام ... و طریق ساختن آنکه ... کلان ...
... آن را ... استحکام ... سطح ... مضبوط
... فیلان را ... گذرانیده ... سواره و پیاده ...
... و سوم برکنار رود خانه ... منزل شد ... حکم شده بود ... اقبال ...
... که ارتفاع ... داشته باشد بجهه جشن نوروز ... آن طرف رود خانه ...
... واقع بود ... آب ... و خرم ... آن ... پنجاه ... که کار فرمایان قضا ...
... مهیا ... بودند جشن نوروز جهان افروز ... آراستگی یافت و چون حضرت شاهنشاهی

در ربیع الثانی از ... فرخنده ... و ازین گذشت وقایع سال یازدهم جلوس همایون ... شروع شد
جلوس ... دهم شهر ربیع الاخر ... بیست و هجری اتفاق افتاد و سال یازدهم از جلوس حضرت ... آغاز شد
... که از شهر ... بعد ... برف و باران بسیار است و در جانب کوه بلند ...
... و نهایت ... چون
... و ... از ... تحت ... جمعی ... بیدار ...
... منزل ... نماید و غیر از اصفهان و ... از ... ضروری هیچ ...
... رکاب سعادت ... حضرت ... و خان عالم ... منزل ... ما ...
... این حقیر ... ساخته بود ... ساعت ... خود ... که در باب ...
... توقف نماید ... این خبر ... که ... شنیده ... آنجا ...
... این ... چون موکب اقبال قریب منزل ... برف و باران و ... عقب ...
و حضرت ... با اهل حرم ... نورجهان بیگم و سایر بیگمان و ... در خدمت آن حضرت
سعادت ... بودند ... از ... چند ... نزدیک ... از شدت برف و باران و ...
... و ... گردید ... میدان ... بود که دائره فقیر ... گشت ... در منزل
این ... از آشوب برف و باد محفوظ نشستند و از ... رحمت ... حکم ... شد
و از استماع این نوید ... سرافراز ساخته ... خود را باستیلام عتبهٔ خلافت سربلند ساخت ...
حال این بیت ... بیت ... بشب جان ... گشتم خجل ... خجلت بود ... را مهمان ...
... آنچه ... بود از نقد و جنس و ... تفصیل ... پیشکش ... معروض ...
... این غلام بخشیدند ... متاع دنیا ... جواهر اخلاص را ... گران خریداریم ... این
اتفاق ... اخلاص ... اوست که ... پادشاهی با اهل حرم ... یک شبان روز در خانه او ...
... او ... و اقران بلکه اهل جهان ... سرافراز ... روزی شود ... تاییدات
... و ... مصالح ... خانه و اسباب و آلات ضروری تمام رسیده بود ...
... چندان ... که ... حرم سرای عزت ... که در رکاب دولت سعادت
... روز سه شنبه ... نزول موکب منصور ... که ...
... این ... از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار
... سهراب خان پسر رستم میرزا در آب ... غریق بحر فنا گشت و تفصیل این اجمال آنکه
... عراقی ... شراب ... که بدریا در آمده غسل کند با آنکه آب تند ...
... و ... آب گرم ... غسل مهیا بود ...
... در یک ... سوار ... در ... خاطر ...
... از ... آنها ... و از آشوب ...

شناوری خود را بایک نفر خدمتیه و یک کشتی گیر که اینها نیز در فن آب بازی بی نظیر بود و بعد بر فراز سنگی که بر لب آب بود برآمده خود را
بمیان دریا می اندازند و بجهت افتادن از تلاطم امواج ... شوند اند خود را جمع ساخت و از شناوری ... وقت افتادن بمیان دو
در فلق بمیان سهراب خان با خدمتیه رخت حیات بسیل فنا در داد و کشتی گیر بهزار جان کندن کشتی ... خود را بساحل سلامت
رسانید میرزا رستم را غریب تعلقی و عجب تعشقی با این پسر بود ... از استماع این خبر جان کاه دل خراش جامه
شکیبائی چاک زده و بیتابیهای اضطراب بسیار ظاهر ساخت و با جمیع متعلقان لباس ماتم پوشید ... هاسی ...
متوجه ملازمت ... و اگر چه میرزا دیگر فرزندان هم دارد لیکن پیوند دل با این فرزند داشت ... بود و در
... اندازی شاگرد ... بیشتر بود ... خوب ... است ... گجرات اکثر اوقات ...
... جامه ... میشود و ... گرسنه ... خوش ... بود چون از کوتلها گذشته ... بسیار ...
... صحرا و چمن شگوفه انواع ریاحین از نرگس و بنفشه و زعفران زار و گلهای غریب که مخصوص این ملکست
بنظر درآمده درین منزل آبشاری بر سر راه واقع است بغایت عالی از جای بلند میریزد و ... دارد و درین راه
اگرچه آبشار بسیار بنظر درآمده لیکن این آبشار ممتاز و مستثنی است روز دیگر بباب ... منزل ... شد ... قصبها
مقرر ... بر لب آب بهت واقع شده و جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه وطن گزیده و مشرف بر آب منازل
و مساجد ساخته آسوده و مرفه الحال روزگار بسر می برند پیش از روز دمدک ... بجهت اکثر ... کشتیها آراسته
درین مقام مهیا داشته بودند چون ساعت درآمدن شهر بغایت نزدیک بود فی الفور در خدمت آن حضرت
بر کشتیها نشسته متوجه شهر شدند درین روز دلاورخان کاکر حاکم کشمیر از کشتوار آمده باستلام عتبه خلافت سعادت
اندوخت و بعواطف روزافزون شاهنشاهی و گوناگون نوازش ظل الهی اختصاص یافت الحق این خدمت
را پسندیده بتقدیم رسانید از شهر کشمیر تا معموره کشتوار شصت کروه مسافت بوده اند تفصیل فتح کشتوار آنکه هم
شهریور ماه الهی سنه ۱۴ جلوس دلاورخان با ده هزار نفر از سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح کشتوار پیش نهاد همت ساخت
حسن نام پسر خود را با گروه علی میر بحر بمحافظت شهر و حراست سرحدها مقرر داشت و چون لوهر چک و امبه چک بدعوی
وراثت کشمیر در کشتوار و آن نواحی سرگشته بادیه ضلالت و ادبار بودند حبیب نام یکی از برادران خود را با جمعی
در مقام دیسو که متصل بکوتل پیرپنجال واقعست بجهت احتیاط گذاشت و از منزل مذکور تقسیم افواج نموده خود با فوجی
براه سنگی پور شتافت و جلال نام پسر رشید خود را با نصرالله عرب و علی ملک کشمیری و جمعی از بندهای جهانگیری
براه آهن تعیین نمود و جمال نام پسر کلان خود را با گروهی از جوانان کارطلب بهراولی فوج خود مقرر کرد و همچنین دو فوج
دیگر بر دست راست و چپ خود قرار داد که میرفته باشند و چون راه برآمد اسپ نبود چند اسپ بجهت احتیاط همراه گرفته
اسپان سپاهی را از کتل بازگردانیده بکشمیر فرستاد و جوانان کارطلب کمر خدمت بمیان جان بسته پیاده بر فراز
کوه برآمدند و غازیان لشکر اسلام با کافران بدسرانجام منزل بمنزل جنگ کنان تا سرکوپ که یکی از محکمهای
غنیم بود شتافتند و درینجا فوج جلال و جمال که از راههای مختلف تعیین شده بودند باهم پیوستند و مخالفان سر
روزگار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان نثار کوه و کتل دشوار و نشیب فراز بسیار
پیاده مردی و همت پیموده تا دریای مرو شتافتند بر لب آب ... آتش قتال اشتعال یافت و غازیان

لشکر اسلام ترددات رسیده به لطف ربانی شده و راجه چون کشته گشت با سپاهیان اداپل او با قتل رسیده و از کشته شدند و
راجه را جمعیت و دل شده و راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در بهندرکوت که آن طرف آب واقعست تحصن گزید
جمعی از بهادران نیز جلو خواسته که از پل بگذرند و در سر پل جنگ عظیم واقع شد و چندی از جوانان بشهادت رسیدند
و همچنین مدت بیست شبانروز چندها سر درگاه معلی در گذشتن آب داشتند و کافران تیر و تفنگ هجوم آورده بمدافعه
و مقابله تقصیر نمیکردند تا آنکه دلاورخان از استحکام تهانجات و سر انجام ازواقعه خاطر جمع نموده به لشکر فیروزی اثر
پیوست راجه از حیله سازی به رفاه بازی وکلای خود را نزد دلاورخان فرستاده التماس نمود که پیاده خود را با بار
انواع به درگاه میفرستم و چون گناه من بعفو مقرون گردد و بیم و هراس از خاطر من زایل شود خود نیز بدرگاه گیتی پناه
رفته آستان بوسی مینمایم دلاورخان سخن فریب آمیز او گوش نکرده لفظ فرصت از دست نداده و فرستادهای
راجه بی نیل مقصود رخصت فرموده در گذشتن آب اهتمام شایسته بکار برد و جمال پسر کلان او با جمعی از نهنگان
بحر شجاعت و جلادت بالای آب رفته شناه از آن دریای زخار عبور نموده با مخالفان جنگ سخت
در پیوست و بندهای جانثار از اطراف هجوم آورده کار بر اهل ادبار تنگ ساختند و چون تاب مقاومت و جزو
نیافتند سر پل را شکسته راه گریز پیش گرفتند و بندهای نصرت قرین باز پل را استحکام داده بقیه لشکر را گذرانیدند
و دلاورخان در بهندرکوت معسکر اقبال آراست و از آب مذکور تا دریای چناب که اعتضاد قوی آن سیاه بختان
است و نیز اندازه مسافت بوده باشد و در کنار آب چناب کوهیست رفیع و عبور از آن آب بدشواری میسر
و نتیجه آمد و رفت پیادها بر طنابهای سطبر تعبیه نموده در میان دو طناب چوبهای مقدار یک بدست پهلوی
یکدیگر مستحکم بسته یک سر طناب را بر قله کوه و سر دیگر را بر آن طرف آب مضبوط سازند و دو طناب دیگر یک گز
از آن بلندتر تعبیه مینمایند که پیادها پای خود را بر آن چوبها نهاده هر دو دست طنابهای بالا را گرفته از فراز به نشیب
سرازیر رفته باشند تا از آب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان [illegible] گویند و هر جا مظنه گذشتن زمینه داشتند
بستند و نیز تیرانداز و مردم کاری استحکام داده خاطر جمع نموده بودند دلاورخان جالها ساخته کشتی فرستاد لشکر
از جوانان دلیر کار طلب بر جاله نشانده میخواست که از آب بگذراند چون آب در غایت تندی و شورش میگذشت
جاله سبیل فنا رفت و شصت و هشت نفر از جوانان غریق بحر عدم شده آبروی شهادت یافتند و ده نفر
به یاری شناوری خود را بساحل سلامت رسانیدند و دو کس بآن طرف آب افتاده در جنگ ارباب ضلالت اسیر
گشتند القصه دلاورخان تا چهار ماه و ده روز در بهندرکوت پای همت افشرده سعی در گذشتن آب داشت و تیر
تدبیر به هدف مراد نمیرسید تا آنکه زمینداری راهبری نموده از جایی که مخالفان را گمان گذشتن نبود در سیاهی
در دل شب جلال پسر دلاورخان با چندی از بندهای درگاه و جمعی از افغانان قریب به دویست نفر از آن راه
بسلامت گذشته هنگام سحر بر سر راجه رسیده کوس فتح بلند آوازه ساختند چندی که بر گرد و پیش راجه
بودند در میان خواب و بیداری سراسیمه برآمده اکثری علف تیغ خونآشام گشتند و بقیة السیف جان به تنگ
با ازان ورطه بلا برآوردند در آن شورش یکی از سپاهیان به راجه رسیده خواست که بزخم شمشیر کارش با نجام
رساند راجه فریاد برآورد که من راجه‌ام مرا زنده نزد دلاورخان برید مردم بسر او هجوم آورده دستگیر ساختند و

و بعد از گرفتار شدن راجه از منسوبان او هر کس هر جا بود در الکونه کشته شد و دلاور خان از ... سجاده
شکر الهی بتقدیم رسانید و بالشکر منصور از آب عبور نموده بمندل که حاکم نشین آن ملک است در آمد تا آنجا سه کروه
مسافت بوده باشد و پیش از آنکه فتح شود راجه عیال خود را از روی احتیاط به شاه راجه چینا و دیگر زمینداران آن نواحی
چون موکب منصور نزدیک رسید دلاور خان حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه آستان بوس شد و ... را
با جمعی از سوار و پیاده بمحافظت آن ملک گذاشت مجملی از خصوصیات کشتوار آنکه زعفران آنجا از زعفران کشمیر بهتر است
و قریب بصد ... از باز و جره گرفته میشود ناشپاتی و ... و اندر وانه فراوان ... بهم میرسد ... از عالم ... کشمیر
است و دیگر میوه ها از انگور و شفتالو و زرد آلو و امرود ترش ... و زبون میشود باشد و اگر تربیت کنند ممکن که خوب شود وجه
جمع آن ملک یک لک روپیه تخمیناً حاصل آن ملک باشد و در وقت کار هفت هزار پیاده جمع میشود و اسپ در میان ایشان
کم است قریب پنجاه اسپ از راجه و عمده های او بوده باشد از روی تخمین جاگیر ... و هزار سوار ... لطف ...
جاگیر بوده باشد روز دوشنبه یازدهم بعد از دو پهر و چهار گهری ... مبارک ... در عمارت ... تا
آن دل احداث یافته ورود موکب منصور اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش آشیانی از سنگ و آهک قلعه در نهایت استحکام
اساس یافته غالباً هنوز ناتمام است یک ضلع آن مانده در اندک مدت باتمام میرسد روز سه شنبه دوازدهم دلاور خان
حسب الحکم راجه کشتوار را بسلسل بحضور آورده زمین بوس فرموده خالی از وجاهت نیست لباسش بروش اهل هند و
زبان کشمیری و هندی هر دو میداند و بخلاف دیگر زمینداران این حدود فی الجمله شهری ظاهر شد حکم فرمودند
که با وجود چندین تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه حاضر سازد از قید و حبس نجات یافته در سایه دولت ابد قرین
آسوده و فارغ البال روزگار بسر خواهد برد و الا در یکی از قلاع هندوستان بحبس مخلد گرفتار خواهد بود عرض کرد
که اهل و عیال و فرزندان خود را بملازمت می آرم و امیدوار مرحمت آن حضرت ام هر چه حکم شود اکنون مجملی از احوال
و اوضاع و خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط استوا سی و پنج درجه از
قدیم این ملک در تصرف راجها بوده است و مدت حکومت آنها چهار هزار سال است و کیفیت احوال و اسامی
آنها در تاریخ راج ترنگ که بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی بفارسی ترجمه شده است بتفصیل مرقوم است
و در تاریخ سنه هفتصد و دوازده هجری بنور اسلام رونق بها پذیرفته و سی و دو نفر از اهل اسلام مدت دویست و هشتاد
و دو سال حکومت این ملک داشته اند تا آنکه بتاریخ نهصد و نود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی فتح فرمودند
از آن تاریخ تا حال سی و پنج سال است که در تصرف اولیای دولت ابد قرین است ملک کشمیر در طول از کتل بهولیاس
تا کنبر پنجاه و شش کروه جهانگیری است و در عرض از بیست و هفت کروه زیاده نیست و از ده کم نه شیخ ابوالفضل
در اکبرنامه بتخمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای کشن گنگ تا قنبر یکصد و بیست کروه است
و عرض از ده کم نیست و از بیست و پنج زیاده نه حضرت شاهنشاهی بجهت احتیاط جمعی از مردم معتمد کاردان
تعیین فرمودند که طول و عرض را طناب کشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود چون قرار داده است که حد ملکی
تا جائیست که مردم بزبان آن تکلم باشند بنا بر آن از بهولیاس که یازده کروه آن طرف کشن گنگ است سرحد کشمیر
مقرر شد و باین حساب پنجاه و شش کروه بر آمد و در عرض دو کروه بیش تفاوت ظاهر نگشت و کروهی که در این دولت

سه گروه کیست موافق ضوابط است که حضرت عرش آشیانی هر کروهی پنج هزار ذرع و یک ذرع و یک چهارم گز حال دو
ذرع عرض میشود هر جا که کروه و یا گز مذکور شود گروه و ذرع از ان کرده دیگر معمول ما نیست نام شهر سری نگر است و دریای
بهت از میان معموره میگذرد و سرچشمه آن از ویر ناگ نامند از شهر چهار ده کروه بجهت جنوب واقع است و بحکم حضرت
شاهنشاهی بر سر آن چشمه عمارتی و باغی ترتیب یافته و در میان شهر چهار پل از سنگ و چوب در نهایت استحکام
بسته شده و کثرت مردم از بلندی آن شهر و میانه پل را باصطلاح اینجا کدل گویند و در شهر مسجدیست نهایت
عالی از آثار سلطان سکندر که در هفتصد و نود و پنج اساس یافته بعد از ان سوخته و باز سلطان حسین تعمیر نموده ناتمام
باتمام نرسیده و در انقضای حیات او از بنا افتاده و در نهصد و نه ابراهیم ماگری وزیر سلطان محمد حسین انجام از سنگ
بخشیده و از ان تاریخ تا حال یکصد و بیست سالست که بر جاست از عجایب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج ذرع و عرض
یکصد و چهل و چهار ذرع است مشتمل بر چهار طاق در اطراف و ستونهای عالی نقاشی و نقاری کرده الحق از احکام تعمیر
آثاری عظیم از زمین مانده و میر سید علی همدانی روزی چند درین شهر بوده اند خانقاهی از ایشان یادگار است و متصل شهر
دو کول بزرگست که همه ساله پر آب می باشد و طعمش متغیر نمیگردد و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و هیمه بر کشتی
است و در شهر و پرگنات پنج هزار و هفتصد کشتی و هفت هزار و چهار صد ملاح بشمار آمده و لایت کشمیر مشتمل بر سی و هشت
پرگنه است و آن را دو نصف اعتبار کرده اند بالای آب را مراج گویند و پایان آب را کمراج نامند ضبط زمین و داد و
ستد زر و سیم درین ملک رسم نیست مگر چیزی از سایر جهات و نقد و جنس را بخروار شالی را حساب کنند هر خرواری
سه من و هشت سیر بوزن حالست کشمیریان دو سیر را یکمن اعتبار کرده اند چار من را که هشت سیر بوزن باشد یک ترک
و جمع ولایت کشمیر سی لک و شصت و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترک است که بحساب نقدی هفت کرور و چهل و شش
لک و هفتاد هزار و چهار صد دام میشود و در ضابطه حال جاگیر هشت هزار و پانصد سوار اسپ راه در آمد کشمیر متعدد است
و بهتر از همه بهتر و پکهلی اگر چه راه بهتر نزدیک تر است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را در یابد منحصر در راه پکهلی است
و دیگر راهها در ان موسم از برف مالامال میباشد اگر تعریف و توصیف کشمیر پردازد دفترها باید نوشت ناگزیر
بر سبیل ایجاز و اختصار از اوضاع و خصوصیات آن رقمزده کلک بیان میگردد کشمیر باغیست همیشه بهار یا قلعه
ایست آهنین حصار بادشاهان را گلشنیست عشرت افزا و درویشان را خلوتکده ایست دلکشا چمنهای خوش
و آبشارهای دلکش از شرح و بیان افزون آبهای روان و چشمه سارهای لطیف از حساب و شمار بیرون چندانکه
نظر کار کند سبزه است و آب روان و گل سرخ و بنفشه و نرگس خود رو صحرا صحرا انواع گلها و اقسام ریاحین از ان بیشتر
که بشمار در آید در بهار جان نگار کوه و دشت از اقسام شکوفه مالامال در و دیوار صحن و بام خانها از مشعل لاله بزم افروز
چه گویم گلهای سطح و سبزه برگهای فرح را چه گویم شده جلوه گر نازنینان باغ * رخ آراسته هر یکی چون چراغ *
شده مشکبو غنچه در زیر پوست * چو تعویذ مشکین ببازوی دوست * غزل خوانی بلبل صبح خیز * تمنای میخوارگان
کرده تیز * بهر چشمه منقار بط آبگیر * چو مقراض زرین بقطع حریر * بساط از گل و سبزه گلشن شده * چراغ گل از باد
روشن شده * بنفشه سر زلف را خم زده * گره در دل غنچه محکم زده * بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتالوست
بیرون کوهستان ابتدای شکوفه در غره اسفندار ماه میشود و در ملک کشمیر اوائل فروردین و در باغات شهر

در شهر و در سیم نرگس بود بخانه شگوفه با انار دیا سمن کبود پیوسته است عمارات کشمیر همه از چوب است و در آن خیابانهای و بسیار
و چهار ابلیا بسیار بود کلیسی کرده با ر لاله چونماس سے شاشند و سال بسال ابواحسن بسیار میشگفند و بغایت خوشنماست
و این تصرف مخصوص اهل کشمیر است امسال در باغچه و تحانه و با مسجد جامع لاله بغایت خوب شگفته بود یاسمین کبود
در باغات فراوانست و یاسمین سفید که اهل هند چنبیلی گویند بغایت خوش میشود و قسم دیگر هست سرخ رنگ که آن نیز
در نهایت خوشبوئی و این مخصوص کشمیر است گل سرخ چند قسم بنظر در آمد خصوصا یکی بسیار خوشبو است و دیگر گلی است
صندلی رنگ لطیف در نهایت لطافت نیز الفت از عالم گل سرخ و بته اش نیز بگل سرخ و شباهت بگل سوسن و قسم
میباشد آنچه در باغات است بسیار بالیده و بسیار رنگ یک قسم دیگر هم سرخ آن هست اگر چه کم رنگ است اما بغایت خوشبوست
گل جعفری کلان و خوب میشود و بوته اش از قامت آدمی میگذرد لیکن در بعضی سالها وقتی که گلها رسیده
گل کرده کرمی پیدا میشود و بگلش میپرده از عالم عنکبوت می تند و ضایع میسازد و بته اش را خشک میکند و امسال
چنین شده گلهایی که در ملاقات کشمیر بنظر در آمده از حساب و شمار بیرون است و آنچه نادر العصری استاد منصور
نقاش شبیه کشیده از یکصد گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی شاه آلو مطلقا نبود محمد قلی
افشار از کابل آورده پیوند کرد تا حال ده دوازده درخت بار آمده زرد آلوی پیوندی نیز درخت چند بود آن مشار الیه
پیوند را درین ملک شایع ساخت والحال فراوانست و ناشپاتی فرد اعلی میشود و از کابل و بدخشان بهتر و یک نیم سال
بهتر فندست سیب کشمیر بخوبی مشهور است و امرود وسطی میشود و انگورش فراوانست و اکثر ترش و زبون اما
آنقدرها نیست ترش فرد اعلی بهم میرسد و خربزه بغایت نازک و شیرین و شکننده میشود لیکن اکثر آنست که چون
پختگی رسید کرمی درمیانش بهم میرسد و ضایع میسازد و اگر احیانا از آسیب کرم محفوظ ماند بغایت لطیف میشود و
شاه توت نمی باشد و توت سائر صحرا صحرا است و از پای هر درخت توت تاک انگوری بالا رفته اما توتش قابل
خوردن نیست مگر درخت چند که در باغها پیوند کرده باشند برگ توت بجهت کرم پیله بکار میرود و تخم پیله از گلگت و تبت
می آورند شراب و سرکه فراوان میشود اما شرابش اکثر ترش و زبون بزبان کشمیری مس گویند بعد از آنکه کاسها
از آن در کشند بقدر سرکی بهم رسد از سرکه اقسام اچار میسازند و چون سیر در کشمیر خوب میشود بهترین اچارش
اچار سیر است از انواع حبوبات دار و بغیر از نخود دیگر نکارند سال اول میشود سال دوم زبون میشود و سال سوم
بسنگ مشتبه میگردد و برنج از همه بیشتر تمکین که سه حصه برنج و یک حصه سائر حبوبات بوده باشد مدار خورش اهل
کشمیر برنجست و لیکن بغایت زبون میشود خشک نرم میپزند و میگذارند که سرد شود بعد از آن میخورند و آنرا بهت گویند
طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه مردم کم بضاعت حصه از آن بهت شب نگاه میدارند روز دیگر میخورند نمک از هندوستان
می آرند در بهت نمک انداختن قاعده نیست سبزی در آب میجوشانند و اندک نمکی بجهت تغیر ذائقه در آنجا می اندازند
بعد جمعی که خواهند تنعم کنند در آن سبزی اندک روغن چارمغز می اندازند و روغن چارمغز زود تلخ و بدطعم میشود
بلکه روغن گاو نیز مگر آنکه تازه بتازه از مسکه روغن گرفته در طعام اندازند و آنرا سد پاک نامند بزبان کشمیری
و چون هوا سرد و نمناکست بعد آنکه سه چهار روز بماند متغیر میگردد گاو میش نمی باشد گاو نیز خرد و زبون میشود
گندمش ریزه و کم مغز است نان خوردن رسم نیست گوسفند سبنی و بی دنبه میباشد از عالم کدبه هندوستان مینامند

بگویند گوسفند [illegible] خانگی از [illegible] کت و راست [illegible] نیست مرغ و ماهی و مرغابی [illegible] و غیره فراوان [illegible] باشند [illegible] قسم [illegible]

[illegible] ملک معمور [illegible] نهایت [illegible] لطیف [illegible] مردم [illegible] گوشت [illegible] می [illegible] شد [illegible]

و مرغابی [illegible] خوب باشد اعتقاد شان آنکه البته جواز [illegible] میباشد بلکه بعضی علما [illegible] این [illegible] صنعت شال کشمیر [illegible]

حضرت عرش آشیانی [illegible] فرموده اند از فرط اشتهار حاجت به تعریف نیست [illegible] دیگر [illegible] شال [illegible]

موجود [illegible] می باشند [illegible] خرسک [illegible] فرش می افکنند غیر شال و دیگر اقسام پشمینه [illegible]

[illegible] شال [illegible] بعمل می آورند [illegible] شال [illegible] خراسان [illegible] باشند [illegible]

[illegible] شال [illegible] مردم کشمیر [illegible] شال [illegible]

[illegible] پشمینه [illegible] یک کرته [illegible] شال [illegible] بکار [illegible]

آورده [illegible] تا پاره شدن [illegible] عجیب است [illegible] تا سر و پا افتاده

[illegible] با آنکه اکثر [illegible] خانه بر لب آب دارند یک قطره آب به تن آنها نمیرسد [illegible] ظاهر و باطن اهل [illegible]

خصوص از عوام الناس نهایت چرکین [illegible] ارباب [illegible] در زمان میرزا حیدر [illegible] پیش آمده [illegible]

[illegible] قانون و چنگ و دف و نی شایع شد در زمان [illegible] از عالم [illegible]

[illegible] مقامات هندی [illegible] منحصر در دو سه مقامی بود [illegible] یک آهنگ [illegible]

الحق میرزا حیدر [illegible] رواج افزای کشمیر [illegible] پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی مدار سواری [illegible]

مردم [illegible] اسپ [illegible] نمیداشتند مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی [illegible] هدیه [illegible] حکام آورده [illegible]

[illegible] نزدیک [illegible] کوهستانات هند نیز فراوان می باشد آنچه [illegible]

[illegible] بعد ازان که این گلشن خدا آفرین بتائید دولت

[illegible] خاقان [illegible] رونق [illegible] جاگیر [illegible]

اسپ [illegible] ترکی [illegible] سپاهیان از خود نیز [illegible] سامان کردند [illegible] فرصت [illegible]

[illegible] اسپ [illegible] روپیه [illegible] خرید و فروخت [illegible] هزار روپیه [illegible]

مردم این ملک [illegible] اهل حرفه اند اکثر سنی اند و سپاهیان شیعه امامیه و گروهی [illegible]

[illegible] گویند [illegible] بی ساختگی و ظاهرآرایی [illegible]

[illegible] طلب [illegible] زن نمیکنند [illegible] درختان میوه دار [illegible]

[illegible] که مردم ازان بهره ور شوند و خود ازان تمتع برنگیرند [illegible] دو هزار کس ازین گروه [illegible]

[illegible] از قدیم درین ملک [illegible] بزبان سائر کشمیریان [illegible] مسلمانان [illegible]

لیکن [illegible] برهمنان [illegible] پرستی [illegible]

[illegible] تصنیف [illegible] آثار [illegible] پیش از ظهور اسلام [illegible]

[illegible] سنگ [illegible] کلان [illegible]

[illegible]

و بسیار افتاده و در جنس نقش نیز اهتمام کرده و کسے بیرون شد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه ظفر مند بودند که درین مقام عمارات
سنگ و آهک در نهایت استحکام اساس نهند و در عهد دولت جهانگیرے بتوسط ایشان اتمام شد و چنانکه بجهة ذکر و در بستان
حصار و افتت دیوار قلعه بوده و در آن گشته و کول ثانی که بحصار پیوسته عمارات دولت خانه مشرف بر آن بود و چنانچه
باغچه و افتت با مختصر عمارت که حضرت عرش آشیانی اکثر اوقات در آنجا نشسته اند چون درین مرتبه سمت علی آب
و انسردگی منظر ملاحظه انور آمد فرمان قضا جریان صادر شد که در ترتیب این باغچه و تعمیر منازل آن نهایت جد و جهد تقدیم رسانند و در اندک
فرصت بحسن اهتمام این فدوی رونق تازه یافت و در میان باغچه صفه عمارت عالی و موزع بدین شکل بر لطیف
آراسته شد و عمارات را از سر نو تعمیر فرموده منقوش اساتذان نادره کار از رنگ نگار خانه چین ساخت و درین باغچه اکثر از
نامور سرو نهال در جمع باغچه هم قدر و زمین دو کاو قطاس از اشکالهای زمین و از جهت نظر انظار گذشت در صورت
و ترکیب نگاه و بیش یچ شباهت و مناسبت و ارد اعضا بکلیس شبیه است و این از عجایبات سر سبیت
چنانچه بر زنگ که از ولایت تبت و کوهستان گرم سیر آورند لباب او صورت و کم و بیش بافند و اکثر
درین کوهستان هم میرسد بجهة شدت سرما و برف پر حسته و بد هیئت است و کشمیریان رنگ را کیل میگویند
و مهر پود اهوے شلین بیشکش آوردند چون گوشتش خورده نشده بود فرمودند که طعامها از آن پختند نخست بنیره
و به طعام ظاهر شد از جمیع اقسام حیوانات صحرائی گوشت هیچ یک بدان نسبت و بد طعمی این نیست نافه ترتاره که بوی ندارد و بعد
از آن که روزے چند ماند و خشک شد خوشبو میشود و ما ده نافه نمیدارد و مخصوص نر است که درین دو سه روز اکثر
اوقات بر کشتی نشسته از سیر و تماشای شگوفه بهاک و شالمال محظوظ بودند بهاک نام مرغزار است که بران طرف
کول دل و افتت و همچنین شالمال نیز متصل آن موجی آب خوشی دارد که از کوه آمده بکول ثول میریزد و بحکم شاهزاده
عالم و عالمیان شاه جهان اطراف جوی را بسنگ و آهک بستند و آبشاری ترتیب یافت که از دیدن آن حظوظ
فراوان شد و این مقام از سیرگاه هاے مقرر کشمیر است روز یکشنبه هفتم عجیب واقعه روے نمود شاه
شجاع در عمارت خانه دولت خانه بازی میکرد اتفاقا دریچه بود بجانب دریا بر پرده بر روے آن افگنده دروازه
را نبسته بودند شاهزاده بازی کنان بجانب دریچه میرود که تماشا کند بمجرد رسیدن سرنگون بزیر افتد قضا را
پاسے تکیه در زیر دیوار نهاده بوده فرا سیتے متصل آن نشسته سر شاهزاده بپلاس میرسد و پا بر پشت دوش
فراش خورده بر زمین میافتد با آنکه ارتفاع هفت ذرع است چون حمایت ایزد سبحانه حافظ و ناصر بوده چون
فراش و پلاس واسطه حیات میشود العیاذ بالله اگر چنین نبودے کار بدشوارے کشید دران وقت رایان
سر دار پنیا و پاسے خدمتیه در پاسے جهروکه استاده بود فی الفور دویده آن قرة العین خلافت را بیدار دو در
آغوش گرفته متوجه میشود دران حالت همین قدر می پرسد که مرا کجا میبری او عرض میکند که بملازمت حضرت
و کم ضعف بر ایشان مستولی میشود و از حرف زدن میمانند و درین وقت آن حضرت باستراحت مشغول بودند از استماع
این خبر موحش سراسیمه از جا جسته بیرون شتافتند و آن نور حدقه خلافت را در آغوش شفقت گرفته زبان بشکر
این موهبت مجدده الهی بوده سجدات شکر بتقدیم رسانیدند و گروهی انبوه از فقرا و ارباب استحقاق که در شهر بودند
تو طن داشتند از وجه تصدقات و خیرات کام دل برگرفتند درین مقام طفل چهار ساله از جای که ده گز بیشتر است از تفاع

راست شد باشند بلکه بزیر افتند و اصلا ضرر بر اعضای ایشان نرسید جای حیرت است از غرائب آنکه سه چهار ماه [illegible]
واقعه چنانکه ای بجم که دو سه چهار ساعت من بخورم از بیش ماند آن این طایفه است العرض اشرف رسانیده بود که از فقرا جماعت [illegible]
شاهزاده و چنین سه باشند و عجب این سه چهار ماه بر ایشان نگذشت و لیکن که انجا چرخ قفلی بزیر افتند و خطای [illegible]
بود و امن حیات ایشان نرسیده چون مکرر احکام او بصحت پیوسته بود اسه این توهم بیرون خاطر اشرف [illegible]
و درین راهها خطرناک دگر راههای دشوار گذار ازینکه بیشتر زدن از ایشان غافل بوده و امن ظاهری و باطنی [illegible]
وقت نگاهداشت و محافظت ایشان و صحت تا بکشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد چون این سانحه اکثر بوده [illegible]
و راههای ایشان در چنین وقتی غافل نشوند و الحمد لله که بتجربه گذشت چون اله داد خان کاکر خدمت شایسته [illegible]
آمده بود بمنصب چهارهزاری سه هزار سوار ذات و سه هزار سوار افزوده یافت دلیران او نیز بمناصب شایسته
امتیاز یافته اند روز چهارشنبه بقصد شکار کنگ بموضع چاره که در وطن حیدر ملک است سواری شد انجا سرزمین [illegible]
سبزه گاه دلکش هست آب روان و درختهای چنار عالی دارد در سر راه جهت امل [illegible] نام که چون یکی از شاخهای
آنرا گرفته بجنبانند تمام درخت در حرکت می آید عوام را اعتقاد آنکه این حرکت مخصوص بهمان درخت است اتفاقا
در وسیله مذکور درخت دیگر بنظر درآمد که بهمان دستور متحرک بود معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه مخصوص
یک درخت در موضع راول پوره از شهر دو نیم کروه بسمت هندوستان درخت چناری واقع است میان
سوخته هفتاد کس در آن میان راست ایستاده اند جانوران پرنده که در کشمیر نیست کلنگ سارس طاوس
[illegible] لک لک تتدارغ که دانک زرد پلک نقره با غرم پی توزه لک لک حواصل تکه بقلة قاز کویله دراج
تیتر ترغ لول شرخ موسیچه هریل و هیلناک کویل شکرخواره مهوکه مهرلات دهنیس کلپهری [illegible]
چون اسامی بعضی از ینها بفارسی معلوم نبود بلکه در ولایت نمی باشد بهندی نوشته شد و اسامی بهائم که
در کشمیر پیدا نشد از درنده و چرنده بدین تفصیل است شیر زرد یوز گرگ گاومیش صحرائی آهوی سیاه چکاره
گوته پاچه نیله گاو گوره خر خرگوش سیاه گوش گربه صحرائی موشک کربلائی سوسمار خارپشت و [illegible]
سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکر بصاحب صوبگی تته و بمنصب دو هزاری ذات و یک هزار [illegible]
سوار سربلندی یافت و علم نیز ضمیمه عنایت سرافراز گشت درینولا از عرائض سپه سالار خانخانان و منهیان صوبه [illegible]
بمسامع اقبال رسید که عنبر سیاه بخت باز قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فسادی که لازمه سرشت زشت آن
بداختر است بنیاد کرده و ازین که موکب منصور بولایت دور دست نهضت فرموده فرصت را مغتنم شمرده
عهدها و پیمانها که باشد ها درگاه بسته بود شکسته دست تصرف بحدود متعلقه بادشاهی دراز ساخته است
و چون سپهسالار التماس خزانه نموده بود حکم شد که متصدیان دارالخلافت آگره مبلغ بیست لک روپیه خزانه
بلشکر ظفر قرین راهی سازند مقارن این حال خبر رسید که امرا تهانجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم
آمده اند و بر گرفتن دکنیان سپه و در لشکر فوج فوج و جوق جوق میگردند و قزاقی سی نمایند و خنجر خان در احمدنگر
متحصن شده تا حال دو سه دفعه بندهای درگاه را با مقهوران سیاه بخت مبارزت اتفاق افتاد و هر مرتبه
مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن داده اند در مرتبه آخر داراب خان جوانان خوش اسپه همراه گرفته

بیجاپور و ظهور آن تا شاهت و جنگ سخت و رسیدن ... خانجهان شکست خورده و بدری بیجاپوری فرار نهاد و هنگام انتهای تاراج
رفت و ملک منصور سالماً و غانماً باز و معاودت نمود و لیکن چون بداخل رسید قلعه را مستعد دار و دواز جانب سیدان ... لشکر
تهور فرین ... و گران عظیم بهم رسیده و کار بصعوبت کشیده بچاره دواز بیرون شد و دو لشکر ایشان ... در آن ...
کرده ... کرده و ... آمده ... گجرات توقف باید نمود تا بچاره ... رسیده باشد و سپاه ... سخت
و ... بالا بچه شکر ... شد و ... نموده ... از اطراف ... شده
درآمده ... با عنقاد اقبال ... بنظام ... گذشته ... آورده و ... نام حبشی که سرداران
سپاه مخالف بود ... اقبا ... هر چند که ... بعد ... از ... مراجعت ... حاجی
... بشارت ... که ... از تن جدا ساخته ... و از سوانح این ایام آنکه ... راسب ... عنقریب ...
با ... ملک ... این واقعه دل ... بخاطر حق ... گذشت و از عجایب آنکه ...
... با ... تاریخ حدوث از ظهور این سانحه خبر داده بود و روزی که در مجلس ... از احوال ... برده
مرحوم سلطان ... بیان مذکور ... سلسله سخن بفتح قلعه احمدنگر و سوانح ایام محاصره آن کشید خانجهان غریب نقل
... این ... افتاده ... مرحوم ... در ایام محاصره توپ ملک میدان را که از غایت ... بجانب اردوی شاهزاده ... گرفته آتش دادند غلوله قریب ... آنجا که ...
... که از مصاحبان شاهزاده بود و اتفاقاً اسپ قاضی سه چهار گز دور تر از آنجا بسته بود ...
غلوله ... از صلابت صدای آن زبان اسپ قاضی از بیخ کنده بیرون افتاد و غلوله اش از سنگ بود و وزن
ده من متعارف حال که هشتاد من بوزن خراسان باشد و توپ مذکور بشابه کلان است که ...
الحلقه درمیان آن درست میتواند نشست درین تاریخ خاطر اشرف بسیر و تماشای ویرناگ که سرچشمهٔ دریای
بهت است و از شهر تا آنجا همه راه سیرگاه و چشمها جان فزا در غایت عذوبت و لطافت واقع شده رغبت فرموده
... کشتیها آراسته بسمت بالا آب تشریف فرمودند روز سوم بمقام بیجبهاره بنزول موکب جهان افروز آراستگی یافت
این موضع از سیرگاههای معتبر کشمیر است و جلگه واقع شده در غایت صفا و نزاهت و بهجت درخت چنار عالی
دارد و در وسط جلگه جوی آبی بر دور آن گشته و این دیه بجاگیر شاهزاده پرویز تنخواه است و دو کلاهی شایان
عمارتی بموقع ساخته مشرف بر دریا بغایت دلنشین و از بیجبهاره بموضع اچه تشریف فرمودند در دامن کوه چشمه
جاریست و بر فراز چشمه عمارات و حوضها بقرینه یکدیگر ترتیب یافته سبی تکلف سیرگاهیست عالی چون بجاگیر
خانجهان بود و مشارالیه بلوازم ضیافت پرداخته پیشکشی گذرانید قلیلی بجهت خاطر او پذیرفتند و از چشمه بگرده چشمه
چشمهٔ مچهی بهون است آب این چشمه از آن بیشتر است و درختهای کلان کهن سال از چنار و سفیدار و سپیدار بر
بر دور آن رسته درین چشمها آن قدر ماهی در هم میشد که چشم خیره میشود و صفای آب بشابه اگر نخودی در آب
افتد محسوس میگردد و بیت ... ماهی نتواند بدل شب شمرد ... از مچهی بهون با چول
منزل شد آب این چشمه از آن فزون تر است آبشاری عالی دارد و درختهای چنار و سفیدار و غیره بهم آورده
نشیمنهای دلکش بموقع ترتیب یافته و در مد نظر باغچه بصفا و گلهای جعفری چمن چمن شگفته گوئی قطعه ایست از بهشت

تشریف برده سیر نشاط افزودند و باز از اچهول بسر چشمهٔ ویرناگ که بفرمان والا ترتیب یافته این چشمه منبع دریای بهت است و در و... [illegible]
که و واقع شده و یک از منازل کم انتها بوده از ... سبز و ریاحین و ... بیشه و در زبان شاهزادگی حکم شده بود
که بر فراز این چشمه عمارات مناسب مقام اساس نهند و در سال ... بانجام رسیده حوض ... چهل گز و ... چهار و
دیع و ... از عکس سبزه و ریاحین که بر کوه پیوسته زنگاری رنگ ... بنظر می آید و ماهی ... بر ... در ... حوض ...
زده و باغی در پیش این عمارات ترتیب یافته و از ... حوض تا انتهای باغ جوی پهنا ... گز و ... طول ... و یک ... و ... شده
و ... گز در طول ... و گز ... و ... در ... هر دو طرف آن خیابان سنگ بست از صفای جوی و سبزه ... گیاهی که در آب
رسته بر تو ... بلبل ... تاج ... و رنگ ... سبکی ما اقسام سبزه و سیر ... سیر ... خود را از ... جمله ... بنظر ... در آب لطیف
بایستند ... منتقش و ... آب متحرک و گاه ماهی جا بجا شکفته نفس الامر آنکه در تمام کشمیر باین خوبی و دل کشی سیرگاهی
نیست چون ساعت کوچ قریب رسیده بود رایات سعادت بصوب شهر ارتفاع یافت و سر چشمهٔ لوکا بهون محل نزول
بارگاه اقبال گشت این سر چشمه نیز سیرگاه خوشیست اگر مناسب مقام عمارتی اساس یابد جای خوبی خواهد شد
در انتهای راه بر چشمه ... ماهی ... اتفاق افتاده ... که ماهی این چشمه اکثری نابینا باشند
... تو ... فرموده دام انداختند دوازده ماهی گرفتار گشت سه ماهی نابینا بود و نه ماهی چشم داشت ظاهر آب
این چشمه را تاثیریست که ماهی اکثر بسیار و بنابر غرایب ثبت افتاد و بشیری که رقم زده کلک بیان گشته منزل ...
مراجعت فرمودند از ... خان ... صاحب صوبگی کشمیر سرافرازی یافت و سر جمله از تغیر ... بخدمت
... سعادت اندوخت و در اثنای ... از ... سیر ... بخدمت عرض ... گشت درین راه ... شکار ماهی مشاهده
افتاد و در جایی که آب تا سینه آدمی باشد دو کشتی محاذی یکدیگر می برند به ... که ... با هم پیوسته و سر دیگر
از هم دور بفاصلهٔ چهارده پانزده ذرع و دو ملاح بر کنار طرف بیرون کشتیها چوب دراز بدست گرفته می ایستند تا فاصله
زیاده و کم نشود و ... باشند و ده دوازده ملاح زیر آب در آمده سر ماهی کشتی را که با هم پیوسته است ...
گرفته پایان ... می آرند و ماهی که بمیان سر دو کشتی در آمده خواهد که از تنگی بگذرد ... ملاحان ... رسیده ملاح ...
غوطه خورده خود را بقعر آب می رساند و ملاح دیگر بر پشت او ... انداخته ... دست ... می کند تا آب به بالا او ...
و ماهی را گرفته بر می آرد بعضی که درین فن مهارت تمام وارند دو ماهی بدو دست گرفته بر می آرند از جمله سیر ملاحی
بود که در هر غوطه زدن دو ماهی بر می آورد و این شکار مخصوص دریای بهت است و جای دیگر دیده و شنیده نشده
و ... در موسم بهار است که آب سرد گزنده ... باشد ... مزاج اقدس از ... اعتدال انحراف ظاهر ساخت ...
... تنگی نفس و ... خود ... حقیقت را با طبابت که در رکاب اقبال بسعادت حضور اختصاص داشتند
بیان فرمودند و ابتدای ضعف آن حضرت ازین تاریخ است در خلال اینحال بقصد سیر خزان بجانب صفاپور و
... که پایان آب کشمیر واقعست متوجه گردیدند در صفاپور کولاب خوشیست و بر سمت شمالی آن کوهی است
پر درخت با آنکه هنوز آغاز موسم خزان بود غریب نمود می داشت عکس اشجار الوان از چنار و زرد آلو و غیر آن در میان
آب بغایت خوش می نمود و بی اغراق خوبیهای خزان و از خوبیهای بهار هیچ کمی ندارد و چون ساعت کوچ نزدیک
رسیده بود سیر اجمالی فرموده رایات مراجعت برافراختند و چون زعفران گل کرده بود از سواد شهر بموضع پانپور

مشاهده شد و در تمام ولایت کشمیر زعفران همین است بر یک جانب باغ و بر جانب دیگر چمن چمن و صحرا صحرا چنانچه منتهای نظر کار میکرد شکفته بود
[illegible] بر یک ساق گل می‌باشد که گلش چهار برگ سوسنی رنگ دارد و شاخ آن گل چهار تار زعفران رسته و بیان
کمال بهار سه صد من بوزن حال زعفران حاصل میشود که یک من بوزن خراسان باشد نصف حصه خالصه و نصف
حصه رعایا با ملوک و سیری به ده روپیه خرید و فروخت میشود و رسم مقرر است که گل زعفران را وزن کرده با اهل حرفه می‌سپارند
و آنها بخانه خود برده زعفران را از میان گل جدا کرده برابر آن در موافق لاهی که از قدیم بسته اند نمک میدهند
و [illegible] وزن آن نمک در وجه اجرت میگیرند نمک در کشمیر نمیباشد بجهت که در جنس او هم نمک منسوب است از هندوستان
نمک می برند و دیگر از تحفهای کشمیر کلگی است و جانور شکاری که در سال تا دو هزار بهم میرسد و از بار و چهره
تا در ولایت دست بدام می‌افتد آشیان باشه هم دارند [illegible] خوب میشود و در ولایت ابدا قرین کارخانه
بهم رسیده و از شیر شال کشمیر بغایت عالی شد تماشای [illegible] برابر آن بدل بهار [illegible] ظرافت و رنگ
آمیزی صنعت ایست و از کار رهیار و لطافت شال کشمیر از ان مشهورتر است که محتاج شرح و بیان باشد العبد [illegible]
زعفران وار [illegible] بنصرت رایات اقبال بصوب لاهور ارتفاع یافت بحکم اشرف در هر منزل عمارتی
التماس یافته که هنگام برف و باران و شدت سرما رعیت نباید گذرانید چون بعرض رسید که زینل بیگ
ایلچی شاه عباس بحوالی لاهور رسیده میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو را باستقبال او فرستاده و دو
پانصد هزار روپیه مدد خرج مصحوب او ارسال داشتند و مقرر شد که آنچه او میر مذکور تکلف نماید میر مشار الیه موازی قیمت آن
پانج هزار روپیه دیگر از خود بهم ضیافت ارسالدارد و درین چند روز پیوسته برف باریده بود دو کوهسار سفید شده
در میان جاده برنج بسته چنانچه بر اسب گران نداشت و سوار [illegible] طی مسافت [illegible] درین راه از تخلی مهرا
شیخ ابن یامین سافر را عدم شد از خدمتگاران معتمد بنده های قدیم بود افیون خاصه را او نگاه میداشت و آبدارخانه
نیز تعهد او بود خدمت افیون بخواجه صحبان تفویض یافت و آبدارخانه بموسی خان مقرر شد چون موضع تهته معسکر
اقبال گشت ازین منزل در هوا و زبان و لباس و رستنی و حیوانات تفاوت فاحش ظاهر شد مردم اینجا بزبان
هندی و کشمیری هر دو متکلم اند لیکن زبان اصل اینها هندیست و زبان کشمیری را بجهت قرب جوار یاد گرفته اند مجملا
از اینجا داخل هندوستان و ولایت کرهیرست عورات لباس پشمینه نمی پوشند و بدستور اهل هند حلقه در بینی میکنند
روز دیگر موضع راجور محل ورود موکب سعود گردید مردم اینجا در زمان قدیم هندو بوده اند و زمینداران این سرزمین را
راجه میگفتند سلطان فیروز مسلمان کرده و بدعتهای ایام جهالت در میان ایشان مستمر است چنانچه زنان هندو با شوهر
خود زنده با آتش در میآیند اینها نیز خود را زنده بگور در میآرند بعرض رسید که درین چند روز دخترده دوازده
ساله با شوهر زنده بگور در آمده و بعضی از مردم بی استطاعت را که دختر بوجود می‌آید فی الفور خفه کرده میکشند و با هندو
خویشی و پیوند میکنند و هم دختر میدهند و هم میگیرند گرفتن خود بدنیست اما دادن نعوذ بالله فرمان شد که بعد ازین
پیرامون این امور نگردند و هر کس که مرتکب بدعتها شود او را سیاست کنند در منزل بهتر شکار قمرغه ترتیب یافته بود
یک روز مقام فرموده بنشاط شکار پرداختند در مقام کرهاک و مکیال نیز شکار قمرغه کردند و از اینجا بده منزل از گذار
جهانگیرآباد مخیم بارگاه جلال شد این سرزمین در زمان شاهزادگی شکارگاه بندگان حضرت بود و بنام مبارک خویش

دهلی آباد ساخته مجموعه عمارتی بنا نهاده به سکندره مشهور که از فراوانان تقریب قدرت و اختصاص و داشت عنایت فرموده بود و نیز
بعد از جلوس حضرت جهانگیر آباد به سوم فرموده بجاگیر مومی الیه مقرر داشتند بحکم شد که عمارتی بجهة دولت خانه و ایوان عالی
مشتمل بر اساس نهند بعد از فوت سکندره معنی بجاگیر رادت خان عنایت نموده سرکاری عمارت [illegible] الیه ایلچی
جهة جهت یک لک روپیه [illegible] صرف عمارات اینجا شده و باشد بی تکلف با و شاهانه شکارگاه بهشت [illegible]
[illegible] مطابق بحکم [illegible] رسانیده مسعود [illegible] دولت خانه دار السلطنه لاهور که بعهده اهتمام
معمور خان میر عمارت حسن انجام پذیرفته بنا رسیده [illegible] اقبال از [illegible] فرمودند [illegible] منازل
[illegible] انواع و ازهار [illegible] صورت [illegible] استادان نادره کار [illegible] یافته و باغهای
سبز و خرم با انواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته بهشت [illegible] که [illegible]
[illegible] که با اینجاست از مستعدیان سرکار استماع افتاد که مبلغ هفت لک روپیه که بیست و سه هزار
تومان رایج ایران باشد صرف این عمارات شده و درین روز بهجت افروز نوید فتح قلعه کانگره مسرت بخش خاطر
اولیای دولت گشت حضرت شاهنشاهی بشکر این موهبت عظمی که از عنایات مجدده واهب العطایا بود نیاز
بدرگاه کریم کارساز نموده آورده کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه فرمودند کانگره قلعه ایست قدیم بسمت شمال لاهور
در میان کوهستان واقع شده باستحکام و دشوارکشائی و متانت و محکمی معروف و مشهور از تاریخ اساس این قلعه
جز خدای جهان آفرین آگاه نیست اعتقاد زمینداران ولایت پنجاب آنست که درین مدت قلعه مذکور از قومی
بقوم دیگر انتقال ننموده و بیگانه بر و دست تسلط نیافته والعلم عند الله بالجمله از آن هنگام که صیت اسلام و آوازه دین
متین محمدی بهندوستان رسیده هیچ یک از سلاطین والاشکوه را فتح آن میسر نشده است سلطان فیروزشاه
با آن همه شوکت و استعداد قصد تسخیر قلعه پرداخته مدتها محاصره داشته بود چون دانست که استحکام و متانت قلعه
بجهتیست که تا سامان قلعه داری به واقع تمام متحصنان بوده باشد افتتاح آن بکلید تدبیر از محالاتست ناکام برآمدن
با راجه ملازمت نمودن او خورسندی نموده دست از آن باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان
را بالتماس درون قلعه برده و سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه به راجه گفت که شکل من پادشاهی را بدرون قلعه آوردن
از خرد [illegible] احتیاط دور بوده [illegible] لازمت ... اگر قصد تو کنند قلعه را متصرف و در آورند چاره چیست راجه
بجانب مردم خود اشارت نمود در لحظه فوجی از دلاوران مسلح و مکمل از نهانخانه برآمد و سلطان را کورنش کردند سلطان
از دیدن هجوم آن مردم متوهم و متفکر گشته از غدر اندیشید راجه قدم خدمت پیش نهاده معروض داشت که ما را خیال اطاعت
و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه بزبان مبارک گذشته احتیاط و دوربینی را پاس میدارد و سلطان آفرین گفت
و راجه منزل [illegible] بوده و حقیقت مراد و ستایافت [illegible] تا هنگام که بر تخت دولت نشست لشکری به تسخیر کانگره
فرستادند و کاری از پیش نرفت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه یک مرتبه لشکر عظیم بسرداری حسین قلیخان
که بعد از خدمات پسندیده بخطاب خانجهانی شرف اختصاص پذیرفته بود تعیین فرمودند در اثنای محاصره شورش
ابراهیم حسین میرزا شد و آن حق ناشناس از گجرات گریخته بصوب پنجاب علم فتنه و فساد برافراخت و خانجهان ناگزیر
از کار قلعه برخاسته متوجه اطفای نائره شورش و آشوب او گشته به فتح قلعه در عقده تعویق افتاد و پیشتر این [illegible]

لوازم خاطر اشرف بود و شاهد مقصود از نهانخانهٔ تقدیر چهره گشای شد چون بخت دولت جاوید پیوند ... آن اسکندر
یافت بخدمت مرتضی خان که ایالت صوبهٔ پنجاب داشت با فوجی از بهادران رزم طلب بتسخیر قلعهٔ مذکور رخصت فرموده
رهنمون آن مهم بانصرام نرسیده بود که مرتضی خان برحمت ایزدی پیوست و لشکریان ... با سر انجام
خدمت مذکور بود ... لشکر سرافرازی بخشیدند و آن بدسرشت در مقام ... در آمده
از پیده و تفرقهٔ عظیم در میان لشکر راه یافت و تسخیر قلعه در عقدهٔ توقف افتاد و سبب برین آمد که آن ناحق شناس
عمل خویش گرفتار گشته بجهنم رفت چنانچه تفصیل آن در جای خود گذارش یافته با جمله در خلال شاهزادهٔ بلند اقبال
شاه جهان عزیمت تسخیر قلعهٔ مذکور بذمت همت خویش لازم شمرده راجه بکرماجیت را که از عمدهای دولت ایشان
بود با سپاه تمام تعیین فرمودند و بسیاری از امرای بادشاهی و بندهای شاهی که بکمک مشارالیه دستوری یافته
تا به پنج شانزدهم شوال هزار و بیست و نه هجری بپای قلعه پیوسته مورچلها قسمت شده داخل و خارج قلعه را ضبط
احتیاط ملاحظه نموده راه آمد و شد آذوقه را مسدود ساختند و رفته رفته کار بنحوی تنگ گردید و بعد از آنکه از قسم غله آنچه
نهاده بودند در قلعه نماند چهار ماه دیگر علفهای خشک را با نمک جوشانیده میخوردند و چون کار بهلاکت رسید و از هیچ ممر راه
و نجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه را سپردند و روز پنجشنبه غرهٔ شهر محرم سال هزار و سی هجری فتحی که هیچ یک
از سلاطین والاشکوه را میسر نشده بود و در نظر کوته اندیشان ظاهر بین دور می نمود الله تعالی بمحض لطف و کرم خود کرامت
فرمود و جمیع آن بندها که درین خدمت ترددات پسندیده نموده بودند در خور استعداد و شایستگی خویش بافزایش
مناصب و مراتب سرافرازی یافتند روز مبارک سه شنبه دوازدهم بدولتخانهٔ شاهزادهٔ بلند اقبال تشریف ارزانی
فرمودند پیشکش بسیار از نفایس و نوادر بحر و بر بنظر اشرف درآوردند آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه را بایشان
بخشیدند از جمله سه زنجیر فیل که انها با رخوت طلا داخل حلقهٔ خاصه شد و زنبیل بیگ ایلچی بدولت آستان بوس
فرق عزت برافراخته رقیمهٔ کریمهٔ شاه والاقدر مشتمل بر اظهار مراتب یکجهتی بنظر اقدس درآورد و چهارده راس اسپ
با یراق و سه دست باز توئیغون و پنج سر استر و یک قطار شتر و نه قبضه کمان و نه قبضه شمشیر برسم پیشکش معروض داشت
خلعت فاخره با جیغه و طرهٔ مرصع و خنجر مرحمت فرمودند بعد از چند روز سوغات فرمانروای ایران که مصحوب
زنبیل بیگ ارسال داشته بود بنظر اشرف درآمد سه لک روپیه قیمت شد درین تاریخ صبیهٔ نورمحل را که علی قلی
ترکمان داشت بحبالهٔ شاهزاده شهریار خواستگاری فرموده یک لک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق فرستادند
پنجاه هزار روپیه بانعام زنبیل بیگ ایلچی عنایت کردند درین ایام خجسته فرجام که خاطر قدسی مظاهر بسیر و شکار
گلگشت دلفریب بهار کشمیر خوشوقت بود عرائض متصدیان ممالک جنوبی متواتر رسید مشتمل بر آنکه چون رایات
جهانگشا از مرکز خلافت دور دست شتافته دنیاداران دکن از کوته اندیشی و کم فرصتی نقض عهد نموده سر بفتنه
و فساد برداشته اند و پا از اندازه خویش بیرون نهاده بسیاری از مضافات احمدنگر و برار را متصرف گشته اند
و بدان مشغول آن شوره بختان بتاخت و تاراج آتش زدن و ضائع ساختن کشتها و علف زارها است لاجرم
مقرر شده بود که شاهزادهٔ گیتی ستان شاه جهان توجه بانتظام آن صوب مبذول فرمایند و چون بندهای
شاهی بمحاصرهٔ قلعهٔ کانگره ... ... در عقدهٔ توقف افتاده بود

در سنه الف قلعه کانگره که بعهده همت شاه بلند اقبال مفتوح گردیده بود ظفر و نصرت ازان نگران و اما بر داشت عهده دار که [illegible]
تقسیم یافت و روز جمعه چهارم دی ماه الهی شاهزاده گیتی ستان شاه جهان باستقبال ارباب زوال رایات نصرت
و اقبال برافراشتند خلعت با نیمه شمشیر مرصع و اسب و فیل با ساز مرحمت شد و مقرر گشت که بعد از تسخیر دکن دیگر
دام از ولایت مفتوحه در جلدوی انعام خود کشش تصرف کرده شد دهند و پنجاه شش فیل و گهر از احدی و سی هزار سوار [illegible]
سوی و چهار لک و پیچ پیاده و سوار سی و یک هزار که پیش ازان در صوبه متعین بودند با توپخانه عظیم و فیلان
کوه شکوه در خدمت شاهزاده بلند اقبال دستوری یافتند و یک کرور روپیه خزانه لطف فرمودند و چندی [illegible]
که بخدمت مذکوره مقرر شده بهر کدام در خور پایه خویش با خلعت منصب و انعام اسب و فیل سرافرازی یافتند و خسرو را
که در زندان مکافات محبوس بود و بنده های شاهی محافظت و مجارست او میشودند حکم شد که همراه خود ببرد و چون
نظام الملک با طرفان فرزند مطمئن باشند مقید دارند و درهمین ساعت رایات عزیمت بصوب دار الخلافت آگره ارتقال
یافت [illegible] اقبال [illegible] بمنصب [illegible] سرفرازی [illegible] علم مرحمت نمود و در خدمت شاهزاده اقلیم گشا
[illegible] رخصت ازان [illegible] خانجهان را صاحب صوبگی ملتان سرافراز ساخته بدان صوب رخصت فرمودند
خلعت با جمدهر مرصع و اسب و فیل عنایت شد چون بهادرخان حاکم قندهار مکرر ظاهر ساخته بود که درد چشم و ضعف باصره
را وسیله آمدن خود بدرگاه نموده بود و معلوم شد که مقصود ان اختیار اصلی ضبط حکومت درخواست قندهار لعبدالعزیز خان نقشبندی
و سرشته او را بدرگاه طلب فرمودند فرمان شد که بعد از رسیدن عبدالعزیز خان قندهار را قلعه را حواله نموده متوجه درگاه معلی
گردد و چون پرگنه کیرانه که وطن قدیم الخدمت مقرب خان است ازراه راست بجانب دست چپ واقع بود در حسب
الالتماس آن دیرین خدمت پرگنه مذکور سرور ارده دسته کیهان پوی گردید و منبر مفاخرت براوج عزت رسانیده [illegible]
یاقوت و چهار قطعه الماس برسم پیشکش و هزار درع مخمل بصیغه پا [illegible] و صد نفر شتر الطریق معروض داشت حکم شد که
شتران باریاب استحقاق قسمت نمایند بعد از فراغ سیر باغ کرانه بشکارگاه پالم تشریف برده روز سه چند مشغول
شکار خوشوقت گشتند آنگاه از میان معموره دهلی عبور فرموده سرفراز حوض شمسی بارگاه اقبال برافراشته [illegible]
و دو زنجیر فیل پیشکش اله یار ولد افتخار خان بنظر اقدس گذشت و ابراهیم خان صاحب صوبه بنگاله نوزده زنجیر
فیل با چهل و دو نفر خواجه سرا و دیگر نفائس که دران ملک بهم میرسد برسم پیشکش ارسال داشته بود بقبول افتاد درینولا
آقا بیک ایلچی [illegible] علی [illegible] شاهی فرمان [illegible] سعادت زمین بوس دریافته مکتوب محبت طراز شاه والا قدر
با کلکی مرصع بنظر اشرف درآورده لعلی بوزن دوازده مثقال از خزانه میرزا الغ بیگ خلف میرزا شاهرخ که بمرور
روزگار و گردش ادوار بسلسله صفویه منتقل گشته بود و دران لعل به نسخ خط کنده بود الغ بیگ ابن میرزا شاهرخ
بهادر ابن میرتیمور گورکان و در گوشه دیگر بخط [illegible] شاه والا شکوه بخط نستعلیق کنده بوده شاه ولایت عباس و
این لعل و دیگر [illegible] بمحبت [illegible] ارسال داشته بودند چون نام اجداد حضرت شاهنشاهی دران لعل
ثبت شده تیمنا و تبرکا بسر خود مبارک گرفته بسعیدا داروغه زرگرخانه حکم فرمودند که در گوشه دیگر جهانگیر شاه اکبرشاه
و تاریخ حال رقم نمایند چهارم بهمن اسفندارمذ ماه بساعت مسعود و زمان محمود دولتخانه آگره پور و موکب کیهان شکوه محمود و
بلاد روی زمین گردید لشکرخان حاکم شهر و خضرخان حاکم آسیر و دیگر بندهای عمده باسعادت استقبال

مشتاقانه دولت آستان بوسی دریافتند وقایع سال شانزدهم از ابتدای جلوس جهانگیری روز پنجشنبه
بیست و هفتم ربیع الآخر هزار و سی هجری اورنگ نشین چار بالش سلطنت گردیدند و سعادت انتقال نیر اعظم در برج
نوروز شاهزاده شهریار بمنصب هشت هزاری ذات و چهار هزار سوار اختصاص یافت و صوبه بهار از تغیر مقرب خان
بتیول شاهزاده مذکور مقرر گشت و راجه بهار سنگه بوالد در کار پسر او متعین شد که ایشان را از آنجا بر پیشه
راهی سازد و مکرم خان حاکم اودیسه سی و دو زنجیر فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود بپایه قبول یافت و در پیشوا
کور خرسی از راه دریا آورده بودند بغایت غریب و عجیب از سر بینی تا انتهای دم و از دو گوش تا سر سم
خطهای سیاه و سفید مناسب جا بمقام کمال بفرق و لطف افتاده و به گرد چشم خطی سیاه و در نهایت لطافت کشیده
و از بس که عجیب بود بعضی را گمان آن بود که شاید رنگ کرده باشند و بعد از تحقیق و تفحص یقین پیوست که خدا
آفرین است شب جمعه شانزدهم ماه مذکور مجلس طوی شاهزاده شهریار منعقد گشت و در سوانح غریب سانحه اتفاق
افتاد و در یکی از مواضع پرگنه جالندهر هنگام صبح از جانب مشرق غوغای عظیم مهیب برخاست چنانچه اهل
آن حدود از دهشت آن آواز نزدیک بود که ساکنان آن مرز و بوم قالب تهی کنند و در اثنای این شورش و شغب روشنی
برق آسا از هوا بر زمین افتاد و ناپدید گشت بعد از زمانی که آن شورش و آشوب تسکین یافت
و دلهای مشوش از آسیمه سری و آشفتگی بخود آمد قاصد تیز تگ نزد محمد سعید عامل پرگنه مذکور فرستاده او را ازین سانحه
آگاه ساختند او در لحظه سوار شده و بر سر آن قطعه زمین رفته بنظر در آورد ده دوازده گز در طول و عرض زمین
سوخته بود که نشانی از سبزه و رستنی نمانده و هنوز اثر حرارت و تفیدگی داشت فرمود که آنقدر جا را کندند هر چند بیشتر
کندند اثر حدت و حرارت بیشتر ظاهر گشت تا بجایی رسید که پارچه آهنی تفته بنمود ار شد و بحدی گرم بود که گویا
همین دم از کوره آتش برآورده اند و چون هوا رسید سرد گشت و آنرا برگرفته بمنزل خود آورد و در خریطه کرده و
مهر بر نهاده روانه درگاه ساخت حضرت شاهنشاهی استاد داود را که در فن شمشیرگری ید طولی دارد او را
بحضور طلبیده فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجری مرتب سازد او عرض کرد که در زیر پتک نمی ایستد و از هم
میریزد مگر آنکه با آهن دیگر که پاک و بی جرم باشد ضم ساخته بعمل آرد حکم شد که چنین کند سه حصه آهن برق و یک حصه
آهن دیگر باهم آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر کیمیا اثر در آورد و از آمیزش آهن دیگر جوهر
برآورده و بدستور شمشیر الماس و جنوبی خم شد و اثر خم نماند و در برش با شمشیرهای اصیل اول اول برابر آمد
چون والده امام قلیخان والی توران مکتوبی مشتمل بر اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنایی بنور جهان بیگم فرستاده
از تحفهای آن دیار برسم سوغات ارسال داشته بود بنابرین از جانب نور جهان بیگم مکتوبی در جواب مراسله
ایشان نوشته خواجه نصیر کابلی را که از قدیمان این درگاه بود با اقسام نفایس بطریق یادبود فرستادند در
چهارم خورداد ماه افضل خان دیوان شاهزاده گیتی ستان شاه جهان عرضداشتی مشتمل بر نوید فتح و فیروزی
و شرح دیگر مطالب آورده باستیلام عتبه خلافت جبین افروخت و تفصیل این مجمل آنکه چون موکب منصور بحوالی
اجین پیوست عرضداشت جمعی از بندها که در قلعه مانده بودند رسید باین مضمون که فوجی که از متهوران قدم جرأت
و جسارت پیش نهاده از آب نربده گذشته دیهی چند که در زیر قلعه واقعه بسوخته تاخت و تاراج مشغول گشتند

لاجرم جوا الملکی خواجه ابو الحسن با ... منتقلا جمعی شدند گروهی از بیجاپوریان شتافته سرای آن گروه باطل ستیز رسیده بودند
شتافته راند و هنگام طلوع صبح بلب آب رسیده چند تن از ان کاهی یافته نمط بیشتر آب درزده عبور نمودند باطل سلامت جلو ریز دویده
بهادران نیز جلو ریز شتافته قریب چهار کروه دیگر تعاقب نموده بسیاری را طعمه شمشیر انتقام ساخته فرار را عدم گرفته بودند و جمعی رایت
روزگار تا سر با پور عنان مسارعت معطوف ساختند و خواجه ابو الحسن فرمان شده که تا رسیدن موکب منصور در ان طرف آب توقف
نماید و متعاقب خود نیز با عساکر اقبال بفوج منقلا پیوسته کوچ بر کوچ تا بیجاپور تشریف فرمودند و شهر آن نجد والای تا تاب
در سواد شهر بیجاپور اقامت ورزیده مدتی دو سال غنیمهای آن درگاه با گروه باطل ستیز در زد و خورد بوده انواع تشدید
سخ از بیجاپوریان عسرت تنگ شده بودند و از زمره سوارا دلی اسپان از رونق شد و بنابر آن مدت روز بسر انجام لشکر و قلت
اتفاق افتاده در آن مدت روزی که سرها بیسار پیاده منصور قسمت نموده مردم اوران گماشته مردم را از
شهر برآورده و بیرون آمدند که بهادران از ان رزم گردش تیغ کین از خون ایشان رنگین ساختند سپاه بیجاپوران تاب مقاومت
نیاورده ناکامی برگشت التعظیم از هم پاشیده بودند و جوانان نیز جلو ریز عقب در آمده بسیاری را به تیغ انتقام بر خاک هلاک انداختند
و چون دست و فرصت نهاده نزد و کشته تاکیدی که جا اقامت نظام الملک و عنبر مقهور بود در آمده چند تنک روزه
بیشتر ازین بهادران از رسیدن افواج قاهره آگاهی یافته نظام الملک را با اهل و عیال و احمال و اثقال برآورده
بقلعه دولت آباد در آورده و خود پشت بر قلعه داده نشست و بیشتری از مردم را با طراف ملک پراگنده ساخت و سران
لشکر ظفر اثر کینه خواه بود و در بلده کهرکی توقف نموده شهری را که در مدت بیست سال التعمیر یافته بود ویرانی خراب
ساختند که در بیست سال دیگر بمعلوم نیست که برونق اصلی باز آید مجملا بعد از انهدام آن عمارت بدین قرار گرفت که چون
هنوز فوجی از مقهوران قلعه احمدنگر را محاصره دارند یک مرتبه به آنجا رفته ارباب فساد را بسزا بر اهل نموده و از رسد
سامان آذوقه کرده و کمک گذاشته عنان معاودت بسمت صوب باید داشت و باین عزیمت تا قصبه پتن شتافته بود
و عنبر مقهور عذر و حیله ساز وکلا نزد امرا فرستاده شروع و عجز و زاری نمود که بعد ازین سر رشته بندگی و دولتخواهی
از دست نمیدهم و از حکم قدم بیرون نمی نهم و هر آنچه فرمان شود از جریمه و پیشکش منت داشته بسر کار میرسانم اتفاقا
در آن چند روز عسرت تمام از گرانی غله در اردو راه یافته بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که قلعه احمدنگر را محاصره
داشتند از سطوت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده از دور قلعه برخاستند بنابرین فوجی که یکی خنجر خان فرستاده
مبلغی برسم مدد خرج ارسال داشتند و خاطر از همه جهت پرداخته دولتخواهان مظفر و منصور مراجعت نمودند بعد از عجز
و زاری بسیار مقرر گشت که سوای ملکی که از قدیم بتصرف بندهای درگاه بود موازی چهارده کرور دیگر از محالی
که متصل بسرحد های بادشاهیست واگذار نمایند و پنجاه لک روپیه برسم پیشکش بخزانه عامره رسانند بالجمله افضلخان را
برخصت العطاف ارزانی داشته صحیفه لطفی که شاه عباس فرستاده بود و تعریف آن در جای خود نگاشته کلک
سوانح نگار گشته مصحوب مشار الیه بجهت شاهزاده ارسال داشتند و قلمدان مرصع بافضلخان عنایت شد آقا بیگ و محب علیبیگ و غیره فرستادهای
دارای ایران بانعام سی هزار روپیه نقد سرافراز گردیدند و همچنین بدیگران نیز در خور شایستگی انعامها فرمودند و با دلبود می تحفه شاه مصحوب نادعلی
ارسال داشتند و مقارن اینحال قاسم بیگ فرستاده دارای ایران دولت زمین بوس دریافته و مکتوبی مشتمل بر مراسم محبت و یگجهتی با سوغاتی
که فرستاده بود بنظر در آورده قطر سنگ آمیخته یکی شاهزاده بلند اقبال شاهجهان عرضه داشت الیشان آورده که بنده التماس احسان بخشش نموده بود

سابق گذشته این حضرت ... علم شد که هزار ... از اطبا اهل حرکات ... عرض ... داده ... آنچه سابق ... گشته ... واسب ...
اعلیحضرت شاهنشاه والاجاه از عنایات ... در ... نساده ... بود ... شاهزاده ... عنایت نموده ... از ... استشفاده ... معروض
رسید که ... کامیاب ... همچنان ... ضعف خود ... باشی ... درست ... و ... دوا ... ساختگی
نیافته ... ضعیف ... وجود ... که ... اشتغالی ... در ... آن ... ادویه ... حرارت ...
... بحضور طلب ... فرموده ... حیات آن ... را ... تکلیف ... نموده ... اشتیاق ...
از عنایات ... گفت ... که ... این عنایت خود ... شاه ... از ... فرزند شاه ... قلعه ...
آن حضرت ... شاه ... موقوف ... از ... این ... حضرت اعلی ... عنایت
سکیم ... تمام نشده ... دیده خود ... چند قطره خون ... از چشمها ...
بیرون ... و ... که از چشم ... دیده ... گذشته ایامی ... حضرت ...
... گرفتگی ... احساس نمودند ... از کثرت ... رطوبت ... و ...
نفس بجانب ... گرانی ... ظاهر میشد ... باشد ... ابتدا ... اطبایی که ... بیت
حاضر بودند ... حکیم ... علاج گشت ... گرم ملائم تدبیرات بکار برده ... اندک ...
شد چون ... ساخت ... چند ... گذشت ... هیچ کدام
... حاصل نشد ... این حال حکیم ... خدمت ... حرارت ... علاج
گرم ... خشک ... و از تدبیرات او نیز فایده مترتب نشد بلکه سبب فزونی حرارت و خشکی مزاج و
دماغ گشت و ضعف استیلا یافت و مرض اشتداد پذیرفت چون ... پیاله ... خفتی می شد ... و ...
... ارتکاب می نمودند ... بافراط کشیده و در آغاز تابستان و گرم شدن هوا ... خصوص ... بنابر آن
در ... کم کردن پیاله و تدبیراتی که مناسب وقت و ملائم حال باشد شدند و شراب را بتدریج کم فرمودند و از غذا ...
با ... اختیار ... و بیست و پنجم شهر شوال هزار و ... جشن وزن شمسی ... بهار ...
یافت چون در سر آغاز این سال ... صحت ... احوال ... التماس نموده ...
و متصدی سامان این جشن عالی باشند ... تکلف مجلسی ترتیب یافت و رعایت تکلف و ... از ...
پسندیده خدمت و خواصان مزاج دان که در ... ضعف از روی اخلاص جانفشانی پیوسته حاضر بوده ...
... برگرد آن حضرت ... سپاسگذاری ... نوازشات از خلعت و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب و فیل و ... زیر ...
یافتند و بعد از ... وزن مبارک ... جواهر و زر بطریق نثار ... اهل ... ارباب استحقاق ریخته شد و ...
... بخشش صحت و تندرستی ... روپیه وزن فرمودند و مبلغ یا ... و هفت هزار روپیه ... صیغه
انعام شد و در آخر مجلس پیشکشهایی که بجهت حضرت ترتیب داده بودند بنظر اشرف در آوردند و از جواهر و مرصع آلات
و ... و اقسام ... آنچه پسند افتاد برگزیدند ... ... دو لک روپیه صرف این جشن ... انعامات ...
... نموده ... آنچه برسم پیشکش گذرانیده ... بیست لک روپیه خزانه ... الله ... خان ...
... نزد شاه والاجاه شاهجهان مرسول گشت چون بعرض اشرف رسید که عبدالله خان ... رخصت شاهزاده

کیفیت مستخلص [illegible] جهانگیر [illegible] عظام [illegible] جهانگیر [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] منصور [illegible]
[illegible] عنایت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible] التفات [illegible] بحر است [illegible] شاهزاده
[illegible] حضرت [illegible] احوال [illegible] التفات [illegible]
[illegible] منصوران [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] کوهستان شاه جهان دریافت و در این تاریخ [illegible]
[illegible] دکن [illegible] کلان [illegible]
[illegible] جهان شیرین [illegible] فروغت جوان [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible] یافت [illegible] اوضاع [illegible] مضافات [illegible] محل [illegible] گجهان بود
کرده [illegible] کوهستان کانگره [illegible] خاطر قدسی [illegible] کلان [illegible]
[illegible] مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور شدند و چون اعتماد الدوله
[illegible] صادق خان میر بخشی را بجهت ملاحظه احوال مشار الیه [illegible]
[illegible] روز دیگر خبر رسید که وقت اعتماد الدوله تنگ شده و علامت یاس از چهره احوالش لایح است
[illegible] اضطراب نور جهان بیگم و گرانی خاطر او حضرت شاهنشاهی بر عزیمت عنان فرموده آخر های روز بدین [illegible]
[illegible] بود که از [illegible] بیهوشی می آمد نور جهان بیگم بجانب حضرت اشاره نموده [illegible]
[illegible] این بیت انوری بر زبان راند بیت آنکه نابینا اگر حاضر شود [illegible] عالم آرا [illegible]
[illegible] بعد از دو ساعت برحمت جاوید حق پیوست خاقان حق شناس [illegible] آن [illegible]
[illegible] درگاه الهی مسألت نموده چهل و یک تن از فرزندان و اقوام او خلعت مرحمت فرموده روز دیگر [illegible]
تماشای قلعه کانگره شدند و بچهار منزل ساحل دریای بان گنگا مورد اردوی معلی گشت درین محل [illegible]
[illegible] قدسی [illegible] و بیست و پنج کروه از کانگره دور تر است و درین کوهستان [illegible]
[illegible] تا حال اطاعت هیچ پادشاهی نکرده برادرش پیشکش آورده بود [illegible] شاهانه [illegible]
یافت بیست و چهارم مذکور بر فراز قلعه بر آمده حکم فرمودند که قاضی و میر عدل و دیگر علمای اسلام در رکاب بوده
[illegible] شعار اسلام و شرائط دین محمد [illegible] علیه الصلوة و السلام در قلعه مذکور بعمل آورند بتوفیق ایزد جل سبحانه
[illegible] خواندن خطبه و کشتن گاو [illegible] که از ابتدای این قلعه تا حال بوقوع نیامده بود همه در حضور اشرف [illegible]
[illegible] سجدات شکر این موهبت عظمی و عطیه کبری که هیچ پادشاهی توفیق بران نیافته بود تقدیم رسید و حکم شد
که مسجد عالی در [illegible] قلعه اساس نهند قلعه کانگره بر فراز کوه مرتفع واقع است استحکام و متانتش بحد لیست که تا [illegible]

وسط آن حوض مرتفع و اطراف آن پر از آب باشد ... استیلای یافته ... مشتمل بر بیست و پنج ... بسیار پیران ... آن ...
با ... کو ... دارد که ... نقشهای ... بسیار ... ولیکن ... جایی ... بتخانه ... نقل ...
از ... آن ... بزرگ ... بت ... و ... و از ... آن ... کرده و باستر ...
بت ... با ... کرده و ... بت ... و ... بتخانه ... در ...
کلان ... قلعه ... بعد از فتح ... بتخانه ... گشته ...
ضلالت ... شده ... و ... بت پرستی ... مسلمانان ... بعید ... نموده
... این ... بتخانه مذکور ... کوه ...
کلان ... بت ... ارباب ضلالت ... نهاده ... از ...
بیت ... و عوام الناس ... بودند ... چون ... عجیب و
غریب ... بتخانه ... جهان ... چون ... بتخانه ...
ترکیب ... شده ... و در ... افتاده ... و کرامت ... آن موضع
... چون ... که ... اعضای شریف ... افتاد و
این ... گرامی ... ضلالت و گمراهی ... در این تاریخ جهانگیر ...
اسباب ریاست و عمارت اعتماد الدوله را نورجهان بیگم ارزانی داشتند خواجه ابوالحسن بعالی منصب و لوای
کل سربلندی یافت و خلال این حال از عرایض شهزادهان صوبه دکن ... جلال ... سلطان خسرو ...
... بعارضه قولنج ودیعت حیات سپرده پیش ازین ... تعیین شده بود ... بمقام ... گرجا ...
... چون ... که ... بپردازند ... بیست و یک ...
... فرمودند

وقایع سال هفدهم از جلوس اقدس

شب ... ششم جمادی الاول ... و یک ... خورشید جهان افروز بیت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت هشتاد هزار ...
... عنایت شد و خلال این حال استماع افتاد که دارای ایران بعزم تسخیر قندهار رایت عزیمت برافراشته ...
این حرکت نظر به نسبت ... سابق ... بغایت مستبعد می نمود لیکن از آنجا که حزم و احتیاط از شرائط اساس
جهانداری و لوازم پاس سلطنت است زین العابدین بخشی احدیان با فرمان ... نزد شاهزاده گیتی ستان
شاه جهان دستوری یافت که با عساکر فیروزی ... و فیلان کوه شکوه و توپخانه عظیم بر جناح استعجال متوجه ...
گردند درین تاریخ مهابت خان از کابل آمده باستیلام عتبه خلافت ناصیه سعادت برافروخت حکیم مومنا ...
مهابت خان دولت دریافته از روی قدرت ... علاج ضعف آن حضرت گشت ... جهان ...
مهابت خان را رخصت صوبه کابل فرمودند اعتبار خان خواجه سرا بمنصب پنج هزاری ذات و چهار هزار
سوار ... یافت و چون ... شده و از صغر سن بسعادت پرستاری آن حضرت اختصاص ...
صاحب صوبگی اکبرآباد و حراست قلعه ... بخدمت ... مقرر گشت ... انجال ... خان جهان
از ملتان رسید که شاه عباس با عساکر عراق و خراسان و آلات و ادوات قلعه گیری آمده محاصره قلعه قندهار ... [illegible]

[illegible] شاهزاده
[illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] در این تاریخ آمده [illegible] که مواکب اقبال شاهزاده [illegible]
[illegible] چون [illegible] نزدیک رسید [illegible] متوجه [illegible]
[illegible] عنایت فرموده [illegible]
[illegible]
[illegible] عنان [illegible]
[illegible] ظفر انتساب [illegible] تاریخ باستلام [illegible] خلافت [illegible]
[illegible]
دولت [illegible] متصف باشد [illegible]
[illegible] عرض کرد که [illegible] بهم میرسید که [illegible]
عبادت خانه [illegible] عبادت و نماز و تسبیح باشد [illegible] عرض رسانید که [illegible]
[illegible] بدست مبارک خوانده [illegible]
عبادت خانه [illegible] تمام [illegible] آورده بدست مبارک داد [illegible] در عنوان شاهزاده
بلند اقبال [illegible] نورجهان [illegible] التماس نموده [illegible] افغان را بحکومت [illegible] انجا تعین فرمودند
و [illegible] شاهزاده با التماس نورمحل بجاگیر شهریار تنخواه شده بود و شریف الملک [illegible] لازم
شهریار قلعه [illegible] در تصرف داشت [illegible] این حال [illegible] رسید [illegible] که قلعه را متصرف گردد و از طرفین [illegible]
قتال اشتعال پذیرفت [illegible] برحدقه چشم شریف الملک رسید و او را کور ساخت و ظهور این سانحه سبب شورش
[illegible] خاطر [illegible] گشت [illegible] بدست افتاد [illegible] ماه [illegible] نصرت [illegible]
[illegible] نورمحل [illegible] خدمت [illegible] شهریار [illegible] فرموده منصب [illegible]
لاهور [illegible]
ذات و هشت هزار سوار [illegible] بخشیدند مقرر گشت که میرزا رستم اتالیق شاهزاده و سپهسالار لشکر باشند و [illegible]
بلاهور شتافته بفراهم آوردن لشکر [illegible] مصروف [illegible] مقام [illegible] اعتقاد خان بصاحب صوبگی کشمیر
[illegible] گشت و [illegible] راجه کشتوار [illegible] کشتوار [illegible] نمایند و [illegible]
[illegible] ضبط شود و چون از آب چناب عبور موکب منصور اتفاق افتاد میرزا رستم [illegible]
آمده باستلام عتبه خلافت ناصیه سعادت نورانی ساخت و درین تاریخ افضل خان دیوان شاهزاده گیتی ستان
شاه جهان عریضه [illegible] ایشان را آورده ملازمت نمود همگی همت آن خلف دودمان خلافت مصروف بر آنکه غبار
شورشی که مرتفع گشته با بیاری مدارا و ملایمت فرونشیند و پرده آزرم و ادب از میان برداشته نشود و اراده
[illegible] واقعه طلب از جانبین اسباب شورش و فساد سرانجام یابد و [illegible] تجربت و
پیش آوردن شهریار ترتیب [illegible] و چون آصف خان را بجانب داری شاه جهان متهم داشتند و خاطر بیگم را از چنین
[illegible] مقدمات [illegible] از کار منحرف ساخته بودند هرگاه ازین عالم سخنی مذکور میشد آصف خان سکوت
[illegible] زبان [illegible] آشنا نمیساخت و ارباب فساد میدان را خالی یافته در آتش افروزی
سعی داشتند و چون [illegible] این کار بود بیگم را برین آوردند که مهابت خان را که از قدیم با آصف خان خصومت داشت [illegible]

در باب شاهزاده سپهر اخلاص جهت از کابل باید طلبید تا متعهد سر انتظام اسباب فتنه و آشوب گردد و از عزم این کار
هر چند فرزین مطالعه وقایع سلطنت با مکاید گشت نظر به مهام سیاست طور سابق را از خود جدا معقول و مشروع
نمی آید مصالحت و مراتب برآوردن بی عنوان ملحوظ صحت حضرت پادشاه عزیمت سیکه آصف خان در درگاه باشد
آمدن این مصلحت اگر در مواقع برهم زدن دولت شاه جهان را با خود منضم ساخته آید آصف خان را به صوبه بنگاله
فرستاده و معتمد خان را که خلیفه بیعت شاه جهان است پیش از وقت جرأت بر آمدن شده متعهد این شغل
خطیر گردد امان اقتدار مهابت خان به منصب سپهسالاری و قرب و منصب والا سر افرازی یافت فرمان
گرامی با یکی از خواص در کابل که گذاشته جهت توجه به درگاه گردد و در هنگام موکب منصور به دارالسلطنه لاهور
اتفاق افتاد و عبدالله خان از محال جاگیر خود آمده با ستلام عتبه اقبال جبین افروز گشت متصدیان دیوان اعلی
حکم شد که محال متعلقه شاه جهان را که در سرکار حصار و میان دو آب و غیره واقع است به جاگیر شهریار تنخواه نمایند و
عوض آن محال از صوبه دکن و گجرات و مالوه هر جا خواهند متصرف گردند افضل خان هر چند در اصلاح این فساد
سعی نمود نتیجه بر آن مترتب نگشت و به حکم راه سخن نداده او را بی نیل مقصود رخصت معاودت فرمود شاهزاده بلند
اقبال شاه جهان فرمان شد که صوبه دکن و گجرات و مالوه به آن فرزند عنایت شده از این محال هر جا خواهند محل اقامت قرار
داده لشکریان حدود پیدا زند و جمعی از بندها را که جهت یورش قندهار طلب فرموده ایم زود روانه درگاه والا نمایند
اگر چه این احکام با حضرت شاهنشاهی منسوب میساختند لیکن با راده و اختیار ایشان نبوده همه ساخته و پرداخته بیگم
بود و غرض اصلی آنکه اگر شاه جهان به تغیر جاگیر و جدا ساختن مردم تن در داده این تحکم و تقدسی را دیده خورد در فرو
عظیم و جمعیت و سامان ایشان راه خواهد یافت و اگر مزاج وهاج آن فرزند به غضب و هیاج شورش بر آید به آتش قبیلگی
و بدنامی مجازی طریق گستاخی و سوء ادب پیش گیرند تا گزیر بر حضرت شاهنشاهی لازم و متحتم خواهد شد که به تخاصم
نهضت فرمایند درین تاریخ خانجهان از ملتان رسیده به سعادت زمین بوس فرق عزت بر افراخت هزار مهر و هزار
روپیه تصدق نمود و هیژده اسپ عراقی برسم پیشکش معروض داشت حیدر بیگ و ولی بیگ فرستاده های شاه عباس
آستان بوس سر افراز گشته مراسله محبت طراز به نظر اقدس در آوردند و هر دو ی ایشان خلعت و خرجی و داده به خصمت
التفات اندازی داشتند خانجهان را که بجهت بعضی مصلحتها طلب داشته بودند اسپ و فیل و شمشیر و خنجر مرصع عنایت
نموده به طریق منقلای تعیین فرمودند و حکم شد که تا رسیدن شهریار در ملتان توقف گزیده منتظر فرمان باشد و صفدر خان
را به دارالخلافه آگره فرستادند که تمام خزائن مهر و روپیه را که از آغاز سلطنت حضرت عرش آستانی تا زمان اقدس پادشاه
تا حال فراهم آمده به درگاه آرد و از این فرستادن مطلب اصلی جدا ساختن او بود چنانچه مهابت خان التماس
نموده و پیش از این در جای خود اشارتی بدان رفته و شریف وکیل شاهزاده پرویز دستوری یافت که به سرعت
هر چه تمامتر شتافته ایشان را با لشکر صوبه بهار متوجه ملازمت سازد و فرمان مرحمت عنوان به خط خاص قلمی نموده
تاکید بسیار در آمدن مرقوم شد درین ایام که مزاج صحت امتزاج قدری از مرکز اعتدال انحراف داشت و آمدن
شاه به تسخیر قندهار موجب توحش و توزع خاطر قدسی مظاهر بود و پیوسته حرفهای ناملائم از طرف شاه جهان نشنوده
افزای طبع اشرف میگشت و حدوث این سانحه بر آن حضرت سخت گران بود لاجرم موسوی خان را که از بندهای

مزاج شناس بود و در آن کوکبه او هم شد و مصالح بخشش او بهتر بیاد و جواب شدند و حکم شد که همراه او صاحب با الفتی و مقاصد
نسانی وثوق حاصل نموده بخدمت شتابد و تا به مقتضیات وقت باشد عمل آید در این تاریخ مهابت خان از وکلا
رسیده بسعادت زمین بوس سرافراز گردید یافت و بخلوت بر طبق اشرف رسانید که محمد خان در میان کار است بر
بنگاهیت جهان از حالات نمایان گر حضرت صریح بقتل او را داشته باشد بجهان نمودند و روانه کابل ساختند باس او را
آواره او عسم گرد انیم مقارن این حال عرضداشت اعتبار خان از آگره رسید که شاهجهان با لشکر بسیار از مالوه به
این صوب شتافته آتش فساد خاطر جمع باشد بنابرین را به صواب نمائی چنین اقتضا فرمود که در لباس سپه و لشکر
انگار آب سلطان پرویز نهضت اتفاق افتد بعد از آن هر چه از پرده غیب چهره گشا گردد بموجب آن عمل آید و باین عزیمت
رایات اقبال بصوب دار الخلافه آگره ارتفاع یافت و در خلال این حال بوسیله عرایض اعتبار خان و دیگر بندها از
دار الخلافه آگره و سپاه موکب منصور بشاهزاده گیتی ستان شاهجهان به رسم استعجال متوجه این حدود داشت خان خانان و
داراب خان پسرش را با دیگر امرا که از تعینات صوبه دکن بودند همراه آورده اند و از این جهت برآوردن خزانه دولت اندیشان
مصلحان صلاح دولت ندانسته بنا بر احتیاط با استحکام برج و باره و لوازم آن پرداختند و مطلق این عرضداشت آصف خان
نیز رسید و آن شاهجهان بتحقیق و تفتیش پیوست الحاصل نهضت موکب اقبال بصوب دار الخلافه آگره از عالم عمل صلاح دولت
دانسته از آب سلطان پور عبور فرمودند با جمله از فتنه سازی نورجهان بیگم کار باین حد رسید و بشاهزاده
نسبت تمرد با بغاوت انتساب گرایید و فرزندی را که دستور العمل الاخلاص و رضا جوئی بود و در خلافت
پدر سنیزه و لجاج آورد و چنین پادشاهی را در کبرسن با کمال ضعف و بیماری در هواسی که بمزاج اشرف نهایت
ناسازگاری در تناقض و در جنگ فرزند ترغیب و تحریص نمودند غافل از آنکه بهر جانب که چشم زخم رسد زیان روی
این دولت و خرابی نتیجه بران مترتب نخواهد شد بنده هایی را که سالها تربیت فرموده بود الا پایه امارت رسانیده
عمده امرا و وزیران شده موکب شاهزاده والا قدر برسرت هند را که ناموس سلطنت است کوی مسارعت از یکدیگر ربائیده و جنگ
خانگی فتنه ساختند درین وقت چندی از ارباب فساد که محرک سلسله عناد بودند بعرض رسانیدند که محرم خان خواجه سرا
و خلیل بیگ ذو القدر و فدائی خان میر توزک بخدمت شاهزاده ابواب مراسلات مفتوح دارند چون وقت مقتضی بیدار
و اغماض خان نبود هر سه را محبوس فرمودند بنا بر عداوتی که میرزا رستم با خلیل بیگ داشت بر بی اخلاصی
او سوگند خورد و نور الدین قلی نیز بر طبق آن گواهی دروغ داد و همچنین ابو سعید از جانب محرم خان خواجه سرا اثبات کرده بمقتضا
چندی که بوی خون از آن طرف آید معروض داشت و در آشوب طبیعت و شورش مزاج حکم بقتل این هر دو بیچاره شد و مبادا تا
که ابلاغ آن تهمت زده علی بی مظلوم بود بی تامل و توقف به تیغ بیدریغ از هم گذرانیدند و فدائی خان را تیغ
زبان بمیان جان در آمد و از کشتن جان برد مقارن این حال عرضداشت اعتبار خان از دار الخلافت رسید
که شاهجهان با عساکر بیکران بنواحی اکبرآباد آمده در فتح پور توقف گزیدند و موسوی خان در فتح پور دولت
ملازمت دریافته تبلیغ احکام بادشاهی نموده مقرر شد که قاضی عبد العزیز بمرافقت مشار الیه متوجه درگاه گشته
مطالب ایشان را بعرض همایون رساند چون افضل خان در درگاه کار سرانجام ساخت و هر چند با صلاح این
فساد کوشش نموده نتیجه بران مترتب نگشت و ناگزیر مایوس بازگشت و بیگم منازعت و مخاصمت را صریح ساخته

عالی جاه گردید و جهان را بجلوه درستیز [illegible] بیشتر بر شکوه افزوده و جوهر ذاتیه را تا لائم و شعور مملکت [illegible]

حضرت شاهنشاهی و [illegible] بیشکش [illegible] و جوان بخت رسید و شیفتگی داشت که هر چند [illegible] را از جور پاسبانی [illegible]

و رعایا گرده بعدت و بحکم خود اعتداد رف و ور [illegible] که با سید [illegible] ایام [illegible] آیت با این از ضبط احوال [illegible]

راه [illegible] خود اعتداد [illegible] و کار [illegible] بخواست خود را کشید [illegible] بنظام و ضبط امارت [illegible] کشش از [illegible]

شاهزاده [illegible] ایام آمدن [illegible] از اطراف و اقطار ممالک [illegible] بخدمت [illegible] ساخت [illegible]

از میان [illegible] گرفته [illegible] بجای [illegible] که از طرفین [illegible] حاصل شود [illegible] کار [illegible]

عبدالعزیز [illegible] از [illegible] مزاج [illegible] اشرف بحرکت [illegible] از [illegible]

[illegible] مهابت خان [illegible] که بسعید [illegible] چون موکب اقبال از [illegible]

جانب [illegible] آمده سعادت زمین بوس [illegible] از جمله راجه [illegible] بهمعنی [illegible]

بهوست [illegible] خان [illegible] سعید خان از گجرات آمده باستلام عتبه خلافت ناصیه افروز گردید [illegible] آصف خان [illegible]

[illegible] بحمیت [illegible] رایت جلال فراهم آمد [illegible] بخاری [illegible] سید خان [illegible] راجه [illegible]

[illegible] خان فوج آراسته [illegible] آورد [illegible] راجه [illegible] و ربار [illegible] سعادت زمین بوس [illegible]

زمین بوس [illegible] امور و ترتیب افواج بصوابدید مهابت خان مخصوص بود [illegible] هراول بعبدالله خان

[illegible] حکم [illegible] گروه [illegible] آمده باشند [illegible] اخبار و ضبط [illegible]

بعهده [illegible] وقایع سال [illegible] از [illegible] جلوس میمنت مانوس جهانگیر [illegible]

شنبه [illegible] جمادی الاول هزار [illegible] که [illegible] فروغ بخش جهان به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افگند و سال

[illegible] آغاز شد راجه جیسنگ [illegible] و راجه مانسنگ از وطن خود آمده باستلام سده سنیه ناصیه سعادت افروختند

[illegible] شاهزاده والاشکوه از سعادت [illegible] حق شناسی [illegible] قرار داد که با این لشکر جمعیت

[illegible] مبادا کار بجای رسد که تدارک [illegible] باشد [illegible] عنان تافته با خان خانان و بسیاری

از [illegible] که از راه [illegible] گرده بجانب دست چپ [illegible] چون عبدالله خان قرار داده بود

[illegible] افواج با هم نزدیک رسید [illegible] خود در انجا [illegible] راجه بکرماجیت و داراب خان پسر خانخانان و بسیاری از بندها

[illegible] گذاشتند و [illegible] نظر [illegible] آنکه اگر بتحریک بیگم فوجی بمبارزت و مقاتلت نامزد فرمایند نام برد [illegible]

[illegible] تا گرد و غبار این فساد که روزگار [illegible] از فتنه کاری [illegible] بنشیند و [illegible]

[illegible] قرار گیرد و بیگم بتحریک مهابت خان آصف خان و خواجه ابوالحسن و عبدالله خان و لشکرخان و فدائی خان

و [illegible] خان و غیره را با سوار [illegible] و پنجهزار سوار [illegible] بمقابل [illegible] و راجه بکرماجیت و داراب خان نیز افواج

ترتیب داده و برابر آمدند عبدالله خان که در انتهاز فرصت بود قابو یافته جلو ریز بلشکر شاهزاده پیوست و درین هنگام

[illegible] زبردست خان و [illegible] و شیر بچه پسر او و محمد حسین برادر خواجه جهان و پسر اسد خان [illegible] از فوج عبدالله خان

[illegible] راجه بکرماجیت که از اراده عبدالله خان آگاهی داشت نزد داراب خان شتافت که نوید آمدن او رساند قضا را

[illegible] تیر تفنگ [illegible] بمقتل راجه بکرماجیت رسید و از افتادن او [illegible] افواج از انتظام افتاد [illegible]

مثل عبدالله خان سردار سپه فوج هراول را در میان ساخته بمهمت شاهزاده متفق شده با وجود دیگر سرداران لشکر باشند
باین جهت بر جا داشت اما ان طرف آمدن عبدالله خان افواج را از فضل الله جست و از جانب ایشان اگرچه ... درجه بکار جست
و دست و دل لشکر از کار بماند مخالف سپاه روز افواج ... بجا در مقام خود ... نمودند ... بحمد ... حضرت شاهجهانی
از جلال اکبرآباد عبود نمود بصوب اجمیر نهضت فرمود شاه جهان بجانب ... رایات دولت برافراشته در کنار کول ...
اعتبار خان خواجه سرا با حتشام ... سلطنت ... سعادت ... ساخت چون ... قلعه اکبرآباد ... احتیاط
ولوازم بندگی بتقدیم رسانیده ... از ... شاهزاده ... منصب ششهزاری ذات ...
سوار عنایت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت فرموده رخصت ... ارزانی داشتند و هم
ازروی عنایت ... لشکر ... اقبال گشت چون شاهزاده ... بود ... کیهان ...
رسیده بود حکم شد که از امرای عظام باستقبال شتافته بعد از گذشتن سه روز در ساعتی که مختار ... شناسان
رسیده بود بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت از شوق و شعف تمام در آغوش عاطفت گرفت
نوازش و مهربانی بیش از پیش ظاهر ساختند صادق خان بخشی بحکومت و حراست صوبه پنجاب سرافرازی یافت
در خلال این حال بسامع جلال رسید که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ که در سرکار ... گجرات جاگیر داشت برادران
خود را بقتل ... رسانیدند مقارن این حال برادر ... در تحقیق ... والا آمدند ...
... بسامع جاه و جلال رسید ... از ... را ... رسانیدند اگرچه فتنه ... و ... خولی ...
بود که کشته شده ... افسوس ... لیکن چون از پیه ... نسبت به برادر کلان ... حسین
... رسیده بود حکم شد که بالفعل ... محبوس دارند تا بعد از ... سزاوار باشد ... چون ...
... شاهزاده بلند اقبال شاه جهان از راه ... چاند ... فرموده ... بیست و پنجم ... شاهزاده
پرویز با عساکر گیهان شکوه که در ظل رایات جهان کشا فراهم آمده بود بتعاقب ایشان رخصت فرموده خان اعظم ...
... اقبال ... مهابت خان حواله شد اسامی امرای که در خدمت شاهزاده ... مقرر ...
... بدین تفصیل است خان عالم راجه ... راجه ... سنگه سربلندرای ... لشکر خان منصور خان
راجه ... سنگه سورج سنگه فاضل خان رشید خان راجه گردهر خواجه میر عزیزالله اسد خان سید ... خان
اکرام خان وغیرهم مواری چهل هزار سوار موجود و توپخانه عالی با بیست لکهه روپیه خزانه همراه دادند فاضل خان بخشیگری
... و واقعه نویسی لشکر ... گشت عزه ... شاهزاده داور بخش پسر خسرو را صاحب صوبگی ملک گجرات
سرافراز ساخته منصب هشت هزاری ذات و سه هزار سوار و دو لک روپیه نقد بخرج عنایت نمودند خان اعظم
بمنصب اتالیقی اختصاص بخشیده یک لک روپیه بصیغه مساعدت مرحمت فرمودند آصف خان صاحب صوبگی
ولایت بنگاله و اودیسه و ... یافت سی ام خورداد سنه هیژده جلوس مطابق نوزدهم شهر رجب هزار و سی و
دو هجری ورود موکب مسعود بدار البرکه اجمیر اتفاق افتاد در خلال این حال از آگره خبر رسید که مریم الزمانی ... سرای
جاودانی انتقال فرمودند امید که حق تعالی غریق بحر رحمت خویش گرداناد جگت سنگه پسر رانا کرن از وطن آمده
دولت زمین بوس دریافت ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سی و چهار زنجیر فیل به رسم پیشکش ارسال داشته بود

[illegible] ... شجاعت خان ... ناهر خان ...
[illegible] ... احمد آباد ... نگاه داشت ...
[illegible] ...
[illegible] ... احمد آباد ... عزیمت ...
[illegible] ... شاهزاده ... معاودت ...
[illegible] ... عبد الله خان لطف ... کتهر داس ... دیوان آن صوبه ...
[illegible] ... لک روپیه ... آمده ...
[illegible] داده بود ... طلب ... عبد الله خان ... خواجه سرای ... آن ملک ...
دارا بعد ... آمده ... شهر ... دولتخواهی ... خاطر خود ...
درنگاه داشتن سپاهی و فراهم آوردن جمعیت همت گماشت و چون ... کتهر داس از شهر ...
ازکنار ... منزل گزیده ... احمد آباد شتافت ... ناهر خان ... شاهجهان ... باطن
با ناهر خان ... خان و بابو خان افغان ... جاگیر خود ... مراسلات ...
دولتخواهی نموده ... فرصت ... صلاح ... در یافت ...
[illegible] ... کتهر داس ... این معنی ... نموده بود لیکن چون ... جمعیت نیک فراهم آورده ...
حزم و احتیاط ... مصالح ... سپاهی کار آگاه بود ... اصل ...
نجابا ... دست ... شاهی ... بیشتر شتافت ... روپیه ...
بخدمت شاه والاقدر رسانید و کتهر داس ... گرفته ... باتحف ...
تنوالت همراه برد ... را خالی یافت ... اتفاق داشت مراسلات فرستاده قرار داد که ...
جاگیر خود با جمعی ... گرم ... شتافته هنگام طلوع نیر اعظم از دروازه که بر سمت راه آنها است شهر در آیند و
خود با بابو خان افغان ... بلغار کرده وقت سحر ... شهر رسیده در باغ شعبان ... توقف نموده تا
روشن شود و دوست از دشمنی تمیز توان کرد بعد از جهان افروزی صبح صادق چون دروازه شهر را کشاده یافت
انتظار رفقا نکشیده از دروازه ... بحصار احمد آباد درآمد و مقارن این حال ناهر خان نیز رسیده از دروازه
... داخل شد خواجه سرای عبد الله خان ... این سانحه ... شیخ حیدر
نبیره میان وجیه الدین ... باستحکام برج ... محمد ... دیوان و
حسین بیگ ... آوردند و شیخ حیدر ... عبد الله خان در خانه
... گردن بسته آوردند ... شهر ... ساخته ... لشکر فراهم
آوردن جمعیت ... هر چه بدست آمد ... مردم قدیم و جدید ... تخت ...
... صورت ... جدید ... متصرف گشت
... فرصت جمعیت نیک فراهم آمد چون این خبر ... عبد الله خان از خدمت شاهزاده والاقدر

رخصت گرفته [illegible] ودر ان ایام [illegible] با [illegible] سوار [illegible] شتافت ودر عرض [illegible]
روز [illegible] بهار [illegible] برسر [illegible] از شهر [illegible] چون عبد الله خان
[illegible] تعلیم و توقف [illegible] تا ملک برسد [illegible] کوچ کرده محمود [illegible]
لشکر آراسته [illegible] ببهار [illegible] پرچهار [illegible] تا [illegible]
عبد الله خان از محمود آباد [illegible] آمد [illegible] با بیرخان [illegible] منزل کرده [illegible] الفریقین [illegible]
با صلح ماند روز دیگر از جانبین افواج [illegible] و [illegible] کارزار [illegible] و چون عبد الله خان
لشکر آراسته بود [illegible] و کوه [illegible] تنگ [illegible] و زمین [illegible] و بلند بود بنابرین سلسلهٔ افواج
از انتظام [illegible] شکست [illegible] بیرخان [illegible] مهابت خان که [illegible] فوج عبد الله خان [illegible]
[illegible] اتفاق افتاد [illegible] شکست [illegible] عبد الله خان [illegible]
آداز [illegible] و [illegible] از دو طرف [illegible] آمده [illegible] را پامال [illegible]
[illegible] عبد الله خان [illegible] سپرده [illegible] شتافت و از آنجا [illegible] رفت [illegible]
[illegible] شتافت [illegible] جمع ساخت [illegible] فراهم
آورده [illegible] شاهجهان رسانید چون این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید [illegible]
[illegible] بمنصب [illegible] سوار بمنصب سه هزاری و دو هزار سوار و خطاب سیف خانی [illegible]
[illegible] شاهجهان [illegible] بیرخان بمنصب سه هزاری و دو هزار و پانصد سوار [illegible] امتیاز یافت اکنون مجملی از ماجرای
موکب گیهان [illegible] شاهجهان و لشکری که در خدمت شاهزاده پرویز تعیین شده بود نگاشته کلک وقایع نگار میگردد
چون عساکر نصرت قرین در موکب شاهزاده پرویز از کوه [illegible] عبور نموده بولایت مالوه در آمد شاهجهان با [illegible]
که در موکب اقبال سعادت [illegible] از قلعه [illegible] فرود آمده [illegible] از خود رستم خان را با جمعی بتقابل فرستادند
و [illegible] الدین [illegible] شاه [illegible] انتظام داشت و از مخصوصان رستم خان بود [illegible]
[illegible] فرصت [illegible] صف [illegible] آن [illegible] فتنه برانگیخته خود را
با لشکر بادشاهی رسانید و رستم خان [illegible] شاه [illegible] منصب [illegible] پنجهزاری و خطاب
رستم خانی [illegible] صاحب صوبه گجرات ساخته بودند [illegible] و درین وقت او را [illegible]
لشکر [illegible] بمقابل شاهزاده پرویز تعیین فرموده بودند حقوق تربیت و نوازش را [illegible] ساخته [illegible]
بی حقیقتی [illegible] نزد مهابت خان رفت و از رفتن او تمام فوج برهم خورد و [illegible] انتظام از هم
گسیخت [illegible] و بسیاری [illegible] سپرده [illegible] و چون [illegible] این بی حقیقتان
[illegible] جمعی را که مانده بودند نزد خود طلبیده از آب [illegible] عبور [illegible] کشتیها را [illegible]
کشیده بیرم بیگ بخشی را با جمعی در کنار آب گذاشته خود با خانخانان بصوب قلعه [illegible] شتافتند درین [illegible]
[illegible] نوشته خانخانان را که نهانی نزد مهابت خان فرستاده بود بخدمت شاه والاقدر آورده بعنوان [illegible]
[illegible] بود [illegible] آراسته [illegible] خان [illegible]

از جوانب طلب نموده نوشته را در خلوت [illegible] که بسعی [illegible] خانان [illegible] جهان
[illegible] پیش افگنده چاره [illegible] فرزند [illegible] بدولت [illegible] نظر [illegible] نگاه [illegible]
[illegible] نگاه [illegible] پیش آید [illegible] چون [illegible] جهان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] امیر جلال الدین حسین [illegible] قلعه [illegible] حضرت [illegible] حرم [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] گوپال داس راجپوت [illegible]
قلعه [illegible] بود و دل خواه [illegible] حرم سرای اقبال [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] شدند [illegible] عبدالله خان از گجرات آمد [illegible]
مهابت خان [illegible] آب نربده [illegible] گذشتن [illegible] بیرم بیگ [illegible]
[illegible] مهابت خان در گذرگاه [illegible]
[illegible] خانان [illegible]
صفت ترتیب مقدمات [illegible] خانخانان بخدمت آن حضرت [illegible]
[illegible] طرح صلح [illegible]
خدا خواهد بود شاهجهان [illegible] ترتیب این مقدمه [illegible]
خانخانان را بخلوت سرای دولت برده بسوگند مصحف خاطر خویش را از جانب او مطمئن ساختند و دست
بر مصحف نهاده [illegible] سوگند خورد که هرگز از آن حضرت روی اخلاص برنتابد [illegible] طرفین
[illegible] نماید و بعد از اطمینان قلب خانخانان را رخصت فرموده داراب خان را با فرزندان او در خدمت
خود نگاه داشتند و قرار یافت که مشار الیه در آن طرف آب توقف گزیده بر اصلاح ترتیب مقدمات صلح نماید چون
[illegible] صلح و رخصت خانخانان به بندهای شاهی رسید رسوخ عزیمت نقصان پذیرفت [illegible]
[illegible] اصلی [illegible] خواب غفلت [illegible] کار طلب [illegible]
مردانه [illegible] دل [illegible] این شورش و آشوب ارکان همت بسیاری تزلزل پذیرفت [illegible]
[illegible] خانخانان [illegible] حقیقت [illegible]
عصیان [illegible] سوگند مصحف را مانند شربت [illegible]
راه ادبار سپرده مهابت خان پیوست و بیرم بیگ خجلت زده و سر افگنده خود را بخدمت شاه عالی قدر رسانید [illegible]
حقیقت بتحقیق خانخانان و عبور لشکر منصور حضرت شاهنشاهی از آب نربده و آمدن بیرم بیگ [illegible]
رسید توقف در برهانپور صلاح دولت ندانسته با وجود شدت باران و طغیان آب از دریای تپتی عبور [illegible]
[illegible] اکثر بندهای شاهی [illegible] مردود دین و دنیا مطرود ازل [illegible] شاهزاده
[illegible] رسید [illegible] چون موکب اقبال شاه [illegible] ولایت قطب الملک [illegible]
[illegible] بنگاله [illegible] شاهزاده [illegible] توقف گزید و حضرت شاهنشاهی [illegible]
[illegible] آصف خان را

رعیت سپاه بنگاله تعیین فرموده بود چون نورجهان بیگم از [illegible] بر این جهت گرانی خاطر در خدمت [illegible] خان [illegible]
[illegible] سنگر پسر [illegible] رخصت شده در خلال این احوال عبدالله [illegible] نورالدین [illegible] در حضور
سیاست فرموده و تفصیل این اجمال آنکه چون والی ایران [illegible] شاه عباس [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] از ایران [illegible] الدوله [illegible]
درگاه [illegible] گشته [illegible] شده [illegible]
و جاگیر [illegible] لیکن از آنجا که حوصله [illegible] تنگ بود [illegible] افتاده [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] زبان [illegible] عنایت [illegible]
[illegible] بیشتر [illegible] حق [illegible] شکایت [illegible]
[illegible] آمد آن حضرت قبول [illegible] مجالس [illegible] از [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] طلب نموده [illegible] فرمودند جواب معقول [illegible]
حکم [illegible] مصرع زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد درین ولا صادق خان [illegible] کوهستان شمالی
پنجاب [illegible] حکومت [illegible] علی محمد پسر علی رای حاکم
تبت [illegible] درگاه آمده سعادت [illegible] اسفندارمذ [illegible] نزول موکب منصور [illegible]
[illegible] صادق خان [illegible] استحکام کوهستان شمالی [illegible]
سعادت آستانبوس دریافت [illegible] فتنه و فساد [illegible]
بود [illegible] بهمراه آورده با استشفاع نورجهان بیگم رقم عفو بر جرائم او کشیده آمد درین ولا از
عرائض منهیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که شاه جهان از سرحد قطب الملک گذشته بجانب
اوریسه و بنگاله شتافت [illegible] ترتیب کرده ایشان خاک ادبار بر فرق روزگار
بیخته هنگام [illegible] راه [illegible] از جمله روزی در وقت کوچ میرزا محمد پسر افضل خان دیوان ایشان با والده و
عیال خود فرار [illegible] افضل خان در بیجاپور بود چون خبر شاهزاده والاقدر رسید سید
جعفر [illegible] از معتمدان خویش بتعاقب او فرستادند و حکم فرمودند که تا ممکن [illegible]
[illegible] اگر [illegible] مسافت نموده [illegible]
راه [illegible] والده و فرزندان [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] سید جعفر [illegible]
[illegible]
جعفر [illegible] شاهزاده عالم و عالمیان شاه جهان آورده
و مورد آفرین گردید القصه موکب اقبال شاهی از راه [illegible] اوریسه شتافت و قطب الملک [illegible]
محال متعلقه [illegible] سرحد خویش [illegible]
[illegible]

[illegible] و برادرانش [illegible] از حضرت [illegible] مهابت [illegible] و وقایع [illegible]
جهانگیر [illegible] جمادی الاولی [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] بنگاله [illegible]
[illegible] مهابت خان [illegible]
[illegible] بنگاله [illegible]
[illegible] السلطنت [illegible] جهان [illegible]
[illegible] و اشارت رفته بود [illegible] که تا آگاه گردد در هنگامی که قاضی عبدالعزیز از حضرت شاه [illegible] رسالت [illegible]
حضرت مهابت خان [illegible] که کام [illegible] خود [illegible]
وکالت نزد عادل خان فرستاده [illegible] دکن از صمیم قلب [illegible] دولتخواهی [illegible] علی شیر
نام [illegible] نزد مهابت خان فرستاده [illegible] عرضداشت [illegible] مهابت [illegible]
که در [illegible] مهابت خان را [illegible] و پسر کلان خود را از سلک غلامان درگاه [illegible] گرداند [illegible] نوشته قاضی عبدالعزیز
رسیده که عادل خان [illegible] خدمت و دولتخواهی مهابت خان [illegible] قرار داده که ملا محمد لاری [illegible] که وکیل مطلق العنان
[illegible] بالقلادت [illegible] مراسلات [illegible] بیجاپور [illegible] فرستاده [illegible] خدمت
[illegible] رسیده [illegible] چون [illegible] شاهزاده [illegible] با لشکری که همراه اوست
خان [illegible] معطوف داشته بصوب بنگاله [illegible] ایام برسات [illegible] بارانهای [illegible]
[illegible] کوچ [illegible] و مهابت خان شاهزاده را روانه ساخته [illegible] تا رسیدن ملا محمد لاری در
[illegible] خان [illegible] بالاگهات [illegible]
خان [illegible] اسد خان معموری را با بیجاپور [illegible]
[illegible] خان را [illegible] فرستاد که صوبه خاندیس را صیانت نماید و همچنین [illegible]
[illegible] ضبط و نسق ملک خاطر [illegible] عرضداشت ابراهیم خان فتح جنگ از بنگاله رسید نوشته بود
که موکب اقبال شاه [illegible] ممالک [illegible] داخل ملک اوریسه گردید احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان [illegible]
[illegible] رفته بود [illegible] این حادثه غریب که بی سابقه آگاهی اتفاق افتاده متردد و متحیر گشت [illegible] از ان مهم
[illegible] پیپلی که حاکم نشین آن صوبه است آمد و اسباب خود را همراه گرفته [illegible] از پیپلی دوازده کروه بجانب
بنگاله [illegible] شتافت و چون [illegible] پای همت افشرده از انجا نیز
[illegible] صالح برادرزاده جعفر بیگ [illegible] صورت حال [illegible] ساخت صالح استعفا نموده تصدیق رسیدن رایات منصور
[illegible] نوشته عبدالله خان [illegible] صالح رسید و او [illegible] هندوستان [illegible] حصار [illegible]
استحکام داده [illegible] صلاح و صواب [illegible] ابراهیم خان از شنیدن خبر [illegible] حیرت زده کار
خود گشت با آنکه اکثری از [illegible] او در سر حد [illegible] متفرق بودند [illegible] پای همت افشرده باستحکام
حصار [illegible] سپاه [illegible] و ترتیب اسباب رزم و پیکار پرداخت [illegible] شاهی رسید

مسموع شد که اگر حضرت قدر قدرت متوجه آن صوب نشوند احوال آن محال ابتر شود و از گروهی بعد از گذشت ملک عمده تعالم نظر خواهد گشت
و از گردش روزگار و بیم و دلیل و بیان که امارت و ایالت آن ملک از اسلام مدبر سمت اتفاق افتاده اگر چه در نظر بحث دو دست
از دو ملک بود الحال که تماشای آن بیش ست و مطلب از این حالی نیست لیکن چون این نشو و نما در پیش بیش است ادا و مبرم سرشت
بیرون آن کریست و گرد هست اگر از دو بر ادا و وزیر در رکاب وارسته باشند دست تصرف و تعرض از جان و مال ما کوتاه
و ابسته شد ابراهیم که لطف برافع خاطر روانه درگاه شود و اگر توقف را اصلاح دانسته از ابتدا بین ملک بسر برد البته اختیار خود
مسدود و برفع الحال تعطیل گندو ابراهیم خان بعرض رسانید که بندگان حضرت این ملک را به پیش غلام خود سپرده و اند هست
و این ملک تا جان دارم بنگیرم و بنا عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار مجهول الکیفیت چه مانده بجز این آرزو سے
در دل نیست که حقوق تربیت و انعام را در راه وفا جان نثار شده بسعادت شهادت حیات جاوید یابم القصه چون
موکب شاهنشاهی بسان به برد و آن غزال اقبال از جانی فرمود صلاح کوتاه اندیشی حصار را استحکام داده یا سی صدالت
حالات افغان و عبدالله خان فرصت نداده بمحاصره را بر وی تنگ ساخت و چون کار به دشواری کشید و از هیچ جانب
کمک در راه نجات ندید ناگزیر از قلعه برآمده عبدالله خان را دید و خان بنصرت قرین او را خوط در گردن افکنده بنظر
در آورد و چون این خبر شنوده از راه تبرو سه ادبار خبت رفتار بسمت اکبرنگر که ملتجا یافت ابراهیم خان نخست خواست
که قلعه اکبرنگر را استحکام داده لشکر را بحصین و لوازم قلعه داری بپرداخت چون حصار اکبرنگر کلان بود و آلات جمعیت باخود
نداشت که به جانب جا به آید محافظت تواند نمود و مقبره را پشش که حصار مختصر مستحکم داشت تحصن جست و تمام اموال
جمعی از سپاه که در تهانها متعین بودند خود را باز رسانیده بند بر اسپ شاهی بظاهر اکبرنگر آمده حصار مقبره را محاصره
نمودند و از درون و بیرون آتش قتال اشتعال پذیرفت در این وقت احمد بیگ خان رسیده به درون حصار در آمد
و از آمدن او ولما ایشان دیگر پدید آمد چون اهل و عیال اکثر سے در آن طرف آب بود و عبدالله خان دریا خان
از آب گذشته بدان سمت معسکر آراستند ابراهیم خان از شنیدن این خبر وحشت خورد احمد بیگ خان را همراه گرفته
سراسیمه بدان سو شتافت و دیگر مردم را نجا است و حصانت قلعه بازداشت و کشتیهای جنگی را که باصطلاح سنید نواره
گویند پیش از خود بدان سمت روانه ساخت تا سر راه بر ان فوج گرفته نگذارند که از آب عبور نمایند اتفاقا پیش از رسید
نواره دریا خان از دریا گذشته بود ابراهیم خان از شنیدن این خبر احمد بیگ خان را از آب گذرانیده به سر دریا خان
فرستاد و چون مشار الیه بدریا رسید در کنار آب بین الفریقین مبارزت اتفاق افتاد و جمع کثیر از همراهان احمد بیگ خان
بقتل رسیدند و او عطف عنان نموده با ابراهیم خان پیوست و از غلبه و تسلط غنیم آگاه ساخت و ابراهیم خان در عین
کشش و تطلب جمعی از جوانان کار طلب در چار دیوار مقبره متحصن بودند فرستاد که وقت کمک بدو رسانند و گروهی از جوانان
خوش اسپه بر جناح استعجال خود را با ابراهیم خان رسانیدند و دریا خان آگاهی یافته چند گروه پیش نشست و عبدالله خان
بهادر فیروز جنگ گروهی چند بالا تر شتافته بنحوی نیز رسید ایشان از آب گذشته بدریا خان پیوست و با تفاق در
زمینی که یکطرف بدریا متصل و جانب دیگر جنگل انبوه داشت پای همت افشرده عرصه کارزار آراستند و ابراهیم خان
از آب عبور نموده متوجه عرصه نبرد گشت خود با هزار سوار رو بغول ایستاد و نور الله نام سید زاده را که از منصب داران
نامجویان آن صوبه بود با هشتصد سوار به هراول قرار داد و احمد بیگ خان را با هفتصد هشتصد سوار طرح ساخت و بعد از

ابواب قابین جنگ عظیم روی پیوست ابراهیم خان تاب مقاومت نیاورده بجای خود در لنگر کشته شد و جنگ با مهابت خان ...
موسوی الیه مرزا احمد استاد و زخمها برداشت ابراهیم خان از شنیدن این حال تاب نیاورده و جلو انداخت و درین اثنا فوجی از
عظام افواج از هم گسیخت و چون تاب تقدیر با هم دیگر نداشتند گریخته از سپاهی از دست رفتند و جمعی کار سپری کردند
باجمعی دوستی که پای غیرت و همت بر جا داشته با مردم جلو دار کشته شدند سرداران ملک بر آمده راهی شد
این مقتضی این کار نیست چه دولت تسخیر ملک و خدمت صاحب جان نثار گردیده خویش تمام رشید بود که از اطراف بهم بودند
زمانها بجان سپاری کارش تمام ساختند جمعی که در حصار بهره تحصن بودند از شنیدن واقعه ابراهیم خان وقوف یافته دل از
دادند درین هنگام شفیع که بنده شاهی هیچ حصاری سبب رسانیده بود در تسخیر داد و جوانان کار طلب از اطراف
دویده به درون حصار در آمدند و درین گیرودار چند خان دلیران و غیرت جاسپری و دیگر بندهای روشناس جنگ
جان نثار شدند و حصار مفتوح گردید از هر دستی که در قلعه بودند بعضی پیش رو آمده انداختند و گروهی گرفتار
جوان سلسله پای آنها بود در رفته ملازمت نمودند چون فرزندان و اهوال و عیال ابراهیم خان در دوکه بود موکب اقبال
از راه دریا به اکبرنگر نهضت فرموده احمد بیگ خان برادرزاده ابراهیم خان پیشتر از موکب منصور خود را به اکبرنگر رسانیده بود
چاره بجز بندگی و فرمانبرداری ندید سعادت اوسط مقربان درگاه ملازمت نمود و بحکم اشرف دکامی سرکار بضبط اموال ابراهیم خان
پرداختند قریب چهل لک روپیه نقد سوای اسپ و دیگر اجناس از قماش و فیل و ا ... و غیره مقید بضبط در آمد تا حال داراب خان
مقید بودند و درین وقت از قید برآورده سوگند داده حکومت بنگاله را باو تفویض فرمودند و زن او را با یک دختر و یک
پسر شاه نوازخان همراه گرفتند راجه بهیم پسر رانا را که درین هرج و مرج از خدمت ایشان جدائی اختیار نکرده بود با فوجی بر سم
منقلا پیشتر از خود بصوب پتنه روانه گردانیدند و خود با عبدالله خان و دیگر بندها از عقب شتافتند صوبه پتنه بتحویل شاهزاده
پرویز مقرر بود و مخلص خان دیوان خود را بحکومت و حراست آن ملک مقرر داشته الهیار پسر افتخار خان و شیر خان
افغان را بفوجداری گذاشته بودند بر رسیدن راجه بهیم پای همت آنها از جای رفت و توفیق پایه رسی که در حصار
پتنه را استحکام داده روزی چند تا رسیدن لشکر معطل دارند از پتنه برآمده بجانب الهاباس شتافتند و عنان سلطنت
را رایگان از دست داده راه سلامت پیش گرفتند و راجه بهیم بامنازعت و مجادلت بشهر در آمد و صوبه بهار را متصرف
گردید بعد از روزی چند موکب اقبال شاه گیتی ستان سایه سعادت بر متوطنان آن مرز و بوم افگنده و جاگیرداران
آن صوبه بخدمت شتافته ملازمت نمودند سید مبارک که حراست قلعه رهتاس بعهده او مقرر بود قلعه را نیز با بندها
او جمعه نیز کسب سعادت زمین بوس دریافت و پیشتر از نهضت موکب اقبال عبدالله خان را با فوجی بصوب الهاباس
و دریاخان افغان را با جمعی بسمت اوده تعیین فرمودند و پس از روزی چند بیرم بیگ را بحکومت و حراست صوبه
بهار گذاشته خود نیز رایت اقبال برافراشتند و پیش از آنکه عبدالله خان از گذر چوسا عبور نماید جهانگیر قلیخان پسر
خان اعظم میرزا کوکه بحکومت جونپور اختصاص داشت جای خود را گذاشته نزد میرزا رستم بالهاباس رفت و عبدالله
گرم و گیرا آمده در قصبه جهوسی که برآن طرف آب گنگ در مقابل الهاباس واقعست معسکر آراسته و موکب اقبال
حضرت جهانبانی در جونپور نزول سعادت ارزانی فرمود چون نواره عالی از بنگاله همراه آورده بودند عبدالله خان
بضرب توپ و تفنگ از آب گذشته در معموره الهاباس لشکرگاه ساخت اکنون مجملی که از سوانح دکن نگاشته کلک

لشکر ادب را به اتفاق ابراز داشته به حضور حضرت ... رفته مهابت خان و نیز شاه و نهایت شکر و فروتنی ظاهر ساخت
با ... ملک ... مهابت ... این سوی ... به مقتضی باشند و چون میان او و عادل خان ... نهایت ... و مخاصمت ...
... آمد ... نیز ... با ... و ... عادل خان نیز بخصوص ... و ...
لشکر ... عادل خان کار ... مهابت خان ...
را از ... مرحوم ... عادل خان ... چون ... عادل خان از مهابت ...
خاطر ... مهابت خان ... ملا محمد ... بیجاپور ...
شنیدن این اخبار ... نظام الملک ... که در سرحد ولایت گلکنده ...
شتافت و فرزندان ... و اتقال ... قلعه دولت آباد گذاشته ... ساخت ...
قطب الملک ... یافت ... ملا محمد لاری ... بیجاپور ... و مهابت خان
تا ... باستقبال رفته نهایت گرمی و دلجویی ظاهر ساخت و از انجا باتفاق متوجه ملازمت شاهزاده ... گردید
... دار الحکومت ... بیجاپور ... و ...
... و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده پیوست مقرر گشت او با پنجهزار سوار در بیجاپور بوده
باتفاق سربلند رای تمشیت احکام و انتظام مهام نماید و امین الدین پسر او با ... هزار سوار در خدمت شاهزاده ... بوده
با این قرار داد ... رخصت ... خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف نمودند و محمد امین داماد او ...
با ... اسپ و فیل داده پنجاه هزار روپیه بدخرج ... ملا محمد لاری عنایت کرده همراه گرفتند و مهابت خان از ...
... و اسپ ... و زنجیر فیل ... و شصت و هشت هزار روپیه نقد ... خوان ...
... تکلف نمود ... دهم ... خاطر دلپذیر کشمیر بود ... موکب منصور آراستگی یافت اعتقاد خان از ... کشمیر
که درین مدت ترتیب داده بود بر سبیل پیشکش معروض داشت ... جلال رسید که یلنگتوش اوزبک سپه سالار
نذر محمد خان اراده نموده که حوالی کابل و غزنین را تاخته ... خانزاد خان پسر مهابت خان با امرای ... کمک ...
از شهر برآمده بمدافعه و مقابله او همت مصروف داشته ... غازی بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود ...
که از حقیقت کار وقوف یافته خبر ... در حوالی آرام بانو بیگم همشیره آن حضرت و ولیعهد ... و حضرت عرش
آشیانی انار الله برهانه ... عنایت بسیار داشتند ... چنانچه ... غازی بیگ
... شتافته بود و درین تاریخ بخدمت پیوسته ... که یلنگتوش بجهت ضبط هزاره جات که ...
... غزنین و ... قدیم ... غزنین ... از مضافات غزنین ساخته ...
خود را ... الوس ... نزد خانزاد خان آمده استغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت شاهیم اگر ...
او را از ما کفایت کنید ... رعیت ... پذیریم ... خود را از آسیب ظلم و بیداد اوزبکان
محافظت نماییم خانزاد خان فوجی بکمک هزاره ... اوزبکان بمدافعه و مقابله پیش می آمدند و در اثنای دار و گیر
... یلنگتوش با جمعی از اوزبکان ... سپاه منصور ... منهدم ساخته مظفر و منصور عنان
معاودت معطوف ... یلنگتوش از شنیدن این خبر ... گشته از نذر محمد خان ...

[illegible] محمد [illegible] افغانان [illegible] محمد خان [illegible]

[illegible] حاصل کرده [illegible] مراحم [illegible]

فراهم آورده [illegible] سعادت [illegible]

[illegible] خان [illegible] بهادران [illegible]

[illegible] شکست [illegible]

[illegible] فوج [illegible] خان [illegible]

[illegible] افغانان [illegible] دیگر بهادران [illegible]

قرار یافته و همچنین فوج [illegible] شایسته ترتیب داده [illegible] سبحانه [illegible]

رزم طلب گشتند چون [illegible] سپاه [illegible] لشکرگاه ساخته [illegible]

[illegible] انفاق [illegible] از موضع [illegible] قراولان [illegible]

لشکر منصور قدم جلادت پیش نهاده جنگ [illegible] اقبال [illegible] سبحانه [illegible]

[illegible] القاب [illegible] آمده و [illegible] ایستاده [illegible]

لشکر منصور گرفته مانده از راه رسیده [illegible] آمده [illegible] بهادر خان [illegible] فوج [illegible]

[illegible] قراولان [illegible] شاه [illegible] فرستاده از رسیدن افواج [illegible] آگاه [illegible]

[illegible] گاه مانده سپاهی [illegible] نمایان [illegible] فوج ساخته بود یک فوج [illegible] لشکر منصور مقابل [illegible]

خود با فوج دیگر [illegible] تفنگ انداز [illegible] عنان [illegible] فوج مخالف [illegible] از بهادران

فوج [illegible] بهادران فوج [illegible] خود را [illegible]

توپ و تفنگ بسیار [illegible] آن میدان جنگی [illegible] جنگ [illegible]

و همچنین وقتی [illegible] خود [illegible] بهادران [illegible]

شهامت [illegible] جلادت و جان سپاری [illegible] مخالفان [illegible]

[illegible] مقهوران [illegible] برگشته [illegible] کشته [illegible] از صیدان جنگ [illegible]

[illegible] تیغ انتقام گردیدند [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] سپاه منصور افتاد و فتحی که عنوان فتحنامها [illegible] سبحانه [illegible]

[illegible] شایسته خدمت که درین جنگ [illegible] خدمات و ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام [illegible]

[illegible] حالت خویش باضافه منصب و انعام مراحم [illegible] سرافرازی یافتند مقارن این حال [illegible]

[illegible] محمد [illegible] رفت و خاطر اولیای دولت [illegible]

[illegible] اطمینان [illegible] شاهزاده [illegible] مهابت خان و دیگر امرا [illegible] ملک بهار و بنگاله [illegible]

[illegible] خانخانان [illegible] داراب خان پسر او [illegible] شاه

[illegible] دولتخواهان [illegible] متصل بدولتخانه شاهزاده خیمه [illegible]

[illegible]

و هیچ از طرفین ... [illegible] ... بعد از ... شاهجهان ... [illegible] ... دولت ...

و شجاعت ... [illegible] ... جمع داشت خواستند که ... رسانیده ... بنگاله ... دست ... [illegible]

از بهادران جان ... غیرت ... و مردی ساخت ... [illegible] ... درین ... [illegible]

جان فرسای ... عزیمت ... است و در اوراق گذشته شرح کیفیت آن مفصل نگاشته کلک بیان گشته عرضه داشت

... رسید ... که چون سران لشکر شاه جهان ... آب گنگ را استحکام داده کشتیها را بجانب خود

کشیده بودند ... عبور لشکر اقبال اثر در توقف افتاد بعد از آن ... زمینداران ... از جانب پادشاهی و دولت خواهی

... کشتی ... بدست آورده ... کرده بالای آب ... عبور لشکر ... [illegible] ... کردند و عساکر منصور

در ... از آب گذشتند و ... تاریخ ... شهر ... دارالسلطنه لاهور ... [illegible]

... صوبه گجرات ... خان اعظم میرزا کوکه ... احمدآباد ... [illegible]

... [illegible] ... شاهجهان ... صوبه گجرات ... [illegible]

... [illegible] ... بنگاله ... شاهجهان ... [illegible]

... توپ و تفنگ ... همراه گرفته بجانب بنگاله ... شاه جهان ... [illegible]

... [illegible] ... توپ و تفنگ استحکام داده ... [illegible]

... [illegible] ... از خدمت شاهزاده

... [illegible] ... که با شاه جهان جنگ نموده فتح کردیم و ایشان شکست خورده بجانب پتنه و بهار رفتند تفصیل

این جنگ آنکه چون روزی چند عساکر طرفین در مقابل یکدیگر صف آرا گردیدند با آنکه لشکر پادشاهی قریب چهل هزار سوار موجود

و لشکر شاهی از نوکران قدیم و جدید به ده هزار سوار نمی‌کشید اکثری از دولتخواهان ایشان صلاح در جنگ صف نمی‌دیدند بر خلاف آن

راجه بهیم سنگه پسر رانا با جمعی جهالت ... و مبالغه و اغراق را بجایی رسانید که بدون جنگ همراهی من مقدور نیست و این ... در باطن

راجپوتی منافات دارد ناگزیر شاه عالیقدر مراعات خاطر او بر همه مقدم داشته با عدم استعداد و زبونی لشکر قرار جنگ صف داده

و از طرفین عساکر آراسته بعرصه کارزار ... توپخانه از حصار ... گرم ... افواج پادشاهی مانند

توسن ... میدان ... تیر و تفنگ ... راجه بهیم کثرت مخالف را بنظر اعتبار در نیاورده با طایفه

راجپوتان توسن ... شاهزاده ... بشمشیر آبدار کارزار نمود ... [illegible]

... تیر و تفنگ از پا افتاد و آن ... جرأت و جلادت با راجپوتان جان نثار ... غیرت ... مردی

و شجاعت ظاهر ساختند جوانان ... که ... شاهزاده و مهابت خان ... بودند از اطراف

هجوم آوردند ... عرصه ... تیغ ... بر خاک هلاک انداختند ... از حیات ... کارزار ... [illegible]

... افواج ... [illegible] ... توپخانه ... [illegible]

... [illegible] ... پادشاهی ... افغانان که اختیار بندگی نموده بودند جنگ

... [illegible] ... افواج پادشاهی ... آوردند ... فیلان علم و طوغ

و از جانب [illegible] شاهجهان [illegible] سواره [illegible] عبدالله خان [illegible] دست راست [illegible] ایستاده [illegible]

تعیینے بظهور رسیده [illegible] با اسپ سواری آن شیر بیشه [illegible] رسید عبدالله خان [illegible] مبالغه و الحاح

بسیار از عهده کار بر آمد و چون اسپ سواری ایشان زخم کاری داشت اسپ سواری خود را کشیده با التماس بسیار

سوار ساخت [illegible] مساعدت [illegible]

[illegible]

[illegible]

باخود [illegible]

در کار [illegible] درین وقت [illegible] ملک عنبر [illegible]

[illegible] از سوانح ملک دکن [illegible] و چون ملک عنبر [illegible]

ولایت قطب الملک شتافت [illegible] که هر سال [illegible] درین دو سال موقوف مانده

ادا یافت نموده [illegible] خاطر از آنجانب [illegible] ولایت [illegible] رسیده مردم

عادلخان را که عمده است آن ملک مقرر بود زبون و بے استعداد یافته غافل بر سر آنها تاخت و شهرها را

تاراج نموده از آنجا با جمعیت و استعداد فراوان بر سر عادلخان شتافت چون عادلخان اکثرے از مردم کارآمد

و سرداران لشکر خود را همراه ملا محمد لاری بجهت برهانپور فرستاده بود و جمعیتے که بدفع عنبر او کفایت کند

حاضر نداشت صلاح وقت در پاس عزت و محارست دولت خود دانسته در قلعه بیجاپور متحصن شد و باستحکام

برج و باره و لوازم قلعه داری پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری و لشکرے که با امرای او در برهانپور بود فرستاد و

بمتصدیان مهمات دکن مکرر تاکید و مبالغه نوشت که حقیقه اخلاص و دولتخواهی من بر همه دولتخواهان ظاهر

و هویداست و خود را از منسوبان آن درگاه میدانم درین وقت حق ناشناس با من چنین گستاخانه پیش آمده چشم

آن دارم که جمیع دولتخواهان و سپاهی که در آن صوبه موجود دارند بکومک من متوجه گردند تا این غلام فضول را

از میان برداشته سزاے کردار در دامن روزگارش نهاده آید درین هنگامے که مهابت خان با شاهزاده پرویز متوجه الهآباد گردید

سربلند رائے را بحکومت و حراست برهانپور باز داشته مقرر نموده بود که موصے الیه در مهمات کلی و جزوی تصور نموده

بصوابدید ملا محمد لاری کار کند و در انتظام مهام دکن از اصلاح او انحراف نورزد و چون ملا محمد لاری بسیار رنجیده شده و

مبلغ سه لک هون که قریب دوازده لک روپیه باشد بطبیقه بدخرج لشکر متصدیان آنجا دارد و نوشتهاے عادلخان

که در باب طلب کومک بمهابت خان رسید او نیز تجویز این معنی نموده بمتصدیان دکن نوشت که بے تامل و

توقف همراه ملا محمد لاری بکومک عادلخان شتابند تا گزیر سربلند رائے با معدودی که در برهانپور توقف گزیند

و لشکرخان و میرزا منوچهر و خنجرخان حاکم احمدنگر و جان سپارخان حاکم بیر و رضویخان ترکمان خان و عقیدت خان

و اسدخان و عزیزالله و جادون رائے و اودا رام و سایر امرا و منصبداران که از تعیینات صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری

و سربراه خان و عادلخان بقصد استیصال عنبر شتافتند و چون عنبر از شنیدن وقوف یافت نوشتها نزد بزرگان درگاه فرستاد که من

از غلامان درگاهم و نسبت من بسگان آن آستان گستاخی و بی ادبی از من بظهور نیامده سبب تقصیر و کدام گناه در مقام خرابی

و استیصال من در آمده اید و بتکلیف عادلخان و تحریک ملا محمد لاری بر سر من میآیید میان من و عادلخان [illegible] که در زمان سابق

انتزاع املاکی که متعلق بود به اعمال او متصرف گشت [illegible] از عنبر [illegible] ملا محمد [illegible] او را بامن و اگر او
با هر چه در دست اوست [illegible] بجانب [illegible] گردیده به هر جهت عنبر
[illegible] ایشان بیشتر [illegible] بیجاپور [illegible] ملک عنبر دوست [illegible]
از نزد ملک [illegible] افواج عنبر [illegible] الوقت [illegible] نموده [illegible] راست [illegible] عنبر [illegible] نموده
دوران [illegible] که کار بجنگ [illegible] ملا محمد لاری [illegible] با امرای بادشاهی [illegible] و بیجاپور [illegible] فرصت نمیداد [illegible]
[illegible] ملا محمد [illegible] کرده [illegible] و چون کار بر او تنگ شد اضطرار [illegible] گشت
واگذاشته [illegible] که مرحوم بادشاهی [illegible] بودند [illegible] جنگ میکند نزدیک [illegible] افغان [illegible] گردید
خیال [illegible] نموده و [illegible] آمدند [illegible] دست [illegible] و بعد از آن در میان مرحوم عادل خان و عنبر جنگ [illegible]
تفاوت ملا محمد لاری که سردار لشکر عادل خان بود کشته شد و از افتادن او سپاه عادل خان [illegible]
شکست [illegible] آرام [illegible] بکار [illegible] به خواری [illegible] و بخیرت الهی کار [illegible] دکنیان [illegible]
شکست عظیم بر این لشکر افتاد و اخلاص خان وغیره بیست و پنج نفر از سران سپاه عادل خان که [illegible] دولت او [illegible] بود
گرفتار شدند و از آن گروه فرهاد خان را که [illegible] بود [illegible] ساختند و دیگران را محبوس گردانیدند
و از امرای بادشاهی لشکر خان و میرزا منوچهر و عقیدت خان گرفتار شدند و خنجر خان گرم و گیرا خود را به احمدنگر رسانیده
باستحکام قلعه پرداخت و جان سپار خان نیز [illegible] برگشته [illegible] حصار بیر را مضبوط ساخت و جمعی دیگر
از آن [illegible] هلاک برآمدند بعضی خود را به احمدنگر رسانیدند و گروهی به برهانپور شتافتند و چون عنبر به مراد خویش کام روا
گردید آنچه [illegible] اسیران [illegible] مسلسل و محبوس به دولت آباد
فرستاد و خود به احمدنگر رفته به محاصره قلعه پرداخت لیکن هر چند سعی نمود و توپها به کار آورد کاری از پیش نرفت ناکام
جمعی را [illegible] قلعه گذاشته خود بجانب بیجاپور عنان عزیمت معطوف داشت و عادل خان باز متحصن شد و عنبر تمام
ملک او را با [illegible] متعلقه بادشاهی که در بالاگهاٹ بود متصرف گشته جمعیت نیک فراهم آورد و قلعه شولاپور را که پیوسته میان
نظام الملک و عادل خان بر سر آن نزاع بود محاصره نمود یاقوت خان را با فوجی بر سر برهانپور فرستاد و توپ ملک
میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولاپور را [illegible] بدست [illegible] قدرت مفتوح گردانید و از استماع این اخبار
[illegible] خاطر اقدس حضرت شاهنشاهی به آشوب گرایید در خلال این حال بالتماس مهابت خان [illegible] خان پسر او را
با [illegible] از کابل طلب فرموده نزد پدرش فرستادند و صوبه کابل به عهده خواجه ابوالحسن مقرر گشت و احسن الله پسر
خواجه را به وکالت پدر به حکومت و حراست کابل تعیین فرمودند و حکم شد که [illegible] سوار خواجه را [illegible] دو اسپه سه اسپه تنخواه نمایند
احسن الله به منصب هزاری [illegible] ذات و [illegible] سوار و خطاب ظفر خانی و عنایت علم فرق عزت برافراخت و خلعت و
شمشیر و خنجر مرصع و فیل [illegible] سرافراز گردید و در این وقت عرضداشت مهابت خان رسید مرقوم بود که موکب
اقبال شاه جهان از [illegible] و بهار گذشته بولایت بنگاله در آمد و شاهزاده پرویز با عساکر منصور به ملک بهار پیوست و راه را
گذشته [illegible] گشته که شاه جهان داراب پسر خان خانان را سوگند داده حکومت و حراست ملک
بنگاله باز داشته بجهت احتیاط [illegible] او را با یک پسر و یک برادرزاده او همراه گرفته بودند و بعد از جنگ تونس انعطاف

خانان طلبی نمود و از قلعه بیانه بیرون گذاشتند بعد از آن نوشته شد که هرگاه تو خود را بخدمت رسانند داراب از نیابت اتی در بنگ خواهد
صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته بود بعد از رخصت شد که بهم سپاه از آن باهم اتفاق کرده را در محاصره دارند از جهت نیکنامی
خود را بخدمت رساند چون شاه گردون رکاب از آن جا روان و داراب با او پس شده و موکب معلی جهت سعید بکار دست
در تنزل وسیع توانستند شد آنهاه بود بنا گردیدند آشوب خاطر پسر داراب را بعبدالله خان حواله فرمود و با کسیر نگرفته کشته و کار
بیچارگی باکره و راکسیر نگاه داشتند بودند پسر او گرفته بجهان را که از دکن آمده بودند راست مراجعت براه افراشتند چون داراب
چنین ادای ناپسندیده بظهور آورده بود را ملعون مستور و ذلیل و ابد ساخت عبدالله خان سر جوان او را بقتل رسانیده
خاطر برانگیخته مسلک با گروه ابنیه و شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را که ازجانب جهانگیر مهابت خان در پیش تنخواه فرموده و خان جهان و
مصروف داشتند در احکام شد سید از آن بنگاله که داراب خان را طرف بد اشتند صادر شد که وقت تعرض از دکن آ
داشته روانه ملازمت سازند و آورده مهابت خان را دیدند چون خبر آمدن داراب بعرض حضرت شاهنشاهی رسید
بمهابت خان فرمان شد که در زنده داشتن آن بی سعادت چه مصلحت بخاطر آورده باید که برسیدن فرمان گیتی مطاع
سر آن سرگشته بادیه ضلالت و گمراهی را بدرگاه عدالت پناه روانه سازد با جمله مهابت خان بموجب حکم عمل نموده
پیشین را از تن جدا ساخته بدرگاه فرستاد چون در صوبه دکن شورش عظیم روی داده بود جمعی از اعیان لشکر اسیر
سر بخالفان گشته در قلعه دولت آباد محبوس مانده بود موکب گیهان شکوه شاه جهان از بنگاله بصوب دکن نهضت
خان فرمود تا گرفته بخلاصی خان پسر خان بر جناح استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافت که شاهزاده را نموده ایشان را
با امرای عظام روانه صوبه دکن سازد و بهم رسانیده قاسم خان از تغیر مقرب خان بحکومت و حراست دار الخلافه آگره
خلعت اختیار پوشیده و درین تاریخ عرضداشت اسدخان بخشی دکن از احوال لاهور رسیده نوشته بود که یاقوت
حبشی با ده هزار سوار مع جمعی بلکاپور که از شهر بیست کروه مسافت رسیده و سربلند رای که از شهر برآمده و قیدان دارد
که جنگ اندازد حوالی تاکید تمام بهادر رسید که زنهار تا رسیدن کمک و مدد حوصله بکار برده تیز جلوی نکنند و باستحکام
برج و بارو پرداخته در شهر تحصن گزینند پنجم دهم اسفندار مذ ماه الهی نهضت موکب مسعود بسیر گلزار همیشه بهار کشمیر اتفاق افتاد

وقایع سال بیستم از جلوس سعادت مانوس جهانگیری روز مبارک شنبه دهم شهر جمادی الثانی

آفتاب جهان افروز به بیت الشرف حمل پرتو سعادت افگند و سال بیستم از جلوس همایون بمبارکی و فرخی آغاز شد
و درین کوه بهنبر بشاه خانه شکار پرده انداخته یکصد و پنجاه و یک راس قوچ کوهی به تیر و تفنگ شکار کردند و در منزل چنگز هتی
جشن شرف آراستگی یافت از بهنبر تا این منزل ارغوان زار رعنا سیر فرمودند چون درین موسم کوتل پیر پنجال
از برف مالامال میباشد و عبور سوار از فراز آن بغایت دشوار بل محال لاجرم نهضت موکب گیهان شکوه از
راه کوه پونچ اتفاق افتاد و درین کوهستان تاریخ هم بهم میرسید و دو سال و سه سال بر درخت میماند از میر نصرالله
عرب جاگیردار این سرزمین شنیده شد که قریب بهزار تاریخ در یک درخت میباشد روز جمعه بیست و نهم در
منزل نور آباد که بر ساحل دریای بهت واقعست نزول اتفاق افتاد از کتل بهنبر تا کشمیر بهر سه موضع که در راه پیر پنجال
منزل بمنزل خانها و نشیمنها ساخته اند درین راه نیز اساس یافته و اصلا بخیمه و سائر رخوت فراشخانه احتیاج نیست
و درین چند منزل اردوی گیهان پوی بجهت برف و باران و شدت سرما از گریوه‌های دشوار گذار بصعوبت گذشت

برنامه‌ای برآمده اخبار خوبیست ... الکه الیشان را است ... اعظم خان ... جاه و فرج ...
شستیابی این مشاغل صفه حال در برابر آن سنه بود و حضرت شاهنشاهی با عنی نشست یا اجینه جهان فرموده بود ...
فرمانهای آن باب داده و ملک شد که تاریخ عهده دولت ... سنگ ... بیت ... نمایند تا این ... و دولت ... کارهای ...
درین منزل الله وردی خان ... در نواب ... کشمیر آورده ... وقت ... گذشته ...
معلوم نیست که تا جیب ... در حال شدن شهر القدیر با نکه از ... بشتند ... بشت ...
باده ... کشمیر است ... موکب اقبال ... یافت مردم شهر از اهل فضل ارباب سعادت ...
رسانیده و گزیده ... جوق جوق و گروه گروه به استقبال اقبال آمده دولت زمین بوس دریافتند درین روز منزل
شکوه ... از بار ... بندگان حضرت و جمیع امرا ... شهر ...
در ساعت سعادت قرین ... بیت آمین ... موکب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باغ نور منزل
که در میان دولت خانه واقع است ... شگوفه بود ... باغ ...
بیرون ... شگوفه جهان افروز ... بیت ... از این چه خوبست ... این حال ...
در زبان ... خصوص ذخیره ... شاهی ... زعفران ...
... حضرت شاهنشاهی ... جهان ... زندان طلب ...
در حضور ... زعفران ... اصلا ...
مثقال باشد ...
اسد خان ... شاهجهان ... رسیدند با قوت حبشی با لشکر عنبر ...
و سربلند رای ... قلعه داری ...
دکاری ... خبر رسید که شاه ... باغ منزل ... از جوانان ...
ایشان ...
... فرموده ... بالاگهات ... عنبر ... حصار ...
رفتند چون این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید سربلند رای را بصنوف عواطف و مراحم سرافرازی بخشیده
منصب پنجهزاری ذات و سوار و خطاب راجگی که در ممالک دکن بالاتر ازین خطاب نمیباشد عنایت فرمودند درین
تاریخ عرب دست غیب که بجهت آوردن سلطان هوشنگ پسر زاده دانیال و عبدالرحیم خانخانان نزد شاهزاده ...
رفته بود آمده دولت زمین بوس دریافت هوشنگ را بعواطف روزافزون اختصاص بخشیده ...
فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه بجهت ضروریات او در کار باشد از سرکار خاصه شریفه باز یافت نماید و بنوعی
سامان سرکار او کند که از هیچ رهگذر نگرانی خاطر نداشته باشد درخلال این حال عبدالرحیم خانخانان بسعادت
آستان بوس جبین خدمت نورانی ساخت زمانی ممتد ناصیه خجالت از زمین برنگرفت آنحضرت بجهت دلجوئی او
و تسلی او فرمودند که درین مدت آنچه بظهور آمده از آثار قضا و قدر است نه مختار ما و شما ... جرائم و عصیان که از و صادر
شده بنا بر تنبیهات و تعذیبات که در برابر آنها کشیده بود حضرت شاهنشاهی فرمودند که خود را شرمنده ...

بهبعیت ابراهیم حسین و جعفر خان ابن بنگاله گذاشته بود و کرده بود است از شهرباره لعبه قلعه اکبرنگر را به فرامین تمام در جهان پرستی و شاهزاده
رفته در خدمت شاهزاده آورده و درجای مناسب باز داشته بود فدائی خان را شاهزاده به پور فرستاده بود و دیگر
مهابت خان را از خدمت اقبال خدیو اساختند جانب بنگاله و دراز شاهجهان از گجرات آمده به خدمت و کالت شاهزاده
قرار گرفت و از جریده واقع شده بعد فدائی خان رسید مرقوم بود که و در سال کیهم خدمت شاهزاده و پیوسته ابلاغ
احکام شاهنشاهی نموده هم شاهزاده و بجای مهابت خان و همراهی شاهجهان راضی نیستند هر چند درین باب مبالغه
و تاکید رفت و معروض داشتیم چنانچه از حضرت گذشت چون بودن این فدائی خان لشکر بودند وقت در سال نکشته توقف کرده
بی طلب شاهجهان فرستاده ام اگر به حضرت هر چه باشد متوجه این جهت و دیگر بالجمله چون حقیقت حال از عرضداشت
فدائی خان معروض باریابان رسید با فرمان تاکید تمام بنام شاهزاده صادر شد که از بنگاله هر چه حکم شده بخاطر آورده به
ما و اگر مهابت خان به بنگاله راضی نشود جریده متوجه درگاه والا گردد با شاهزاده در بنگاله توقف کند تا ساعت نوزدهم
شهر محرم هزار و سی و پنج هجری از کشمیر متوجه دار السلطنه لاهور شدند پیش از این کرم معروض رسیده بود که در کوه پیرپنجال جانوری
می باشد مشهور بنام ... زمین میگفتند که طعمه اش استخوان است و پیوسته بر روی هوا پرواز کنان مشاهده
می افتد ... آن حضرت شاهنشاهی تحقیق این مقدمات از مردم طور دیگر شد که
از قراولان هر کس آن جانور را زنده به حضور بیاورد پانصد روپیه انعام بدهیم تا آنکه جمال خان قراول به تفنگ زده به حضور
آورد و چون زخم به بال سرسیده بود زنده و تندرست بنظر آمد فرمودند که حوصله او را ملاحظه نمایند تا خورش
او معلوم شود چون حوصله او را شکافتند از حوصله اش استخوان ریزها برآمد مردم این کوهستان معروض داشتند که دائم
خورش این جانور استخوان است و همیشه بر روی هوا پرواز کنان چشم بر زمین دارد هر جا استخوان بنظرش در آید به قول خود گرفته بلند میشود و از آنجا بر سنگ می اندازد
تا شکسته ریزه ریزه شود آنگاه برچیده فرو برد ... این مطالب ... آنکه هاسی مشهور همین باشد چنانچه گفته بیت همای بر همه مرغان
از آن شرف دارد که استخوان خورد و طائری نیازارد * از جثه و ترکیب لعقاب شباهت دارد و سر و نولش چون مرغ
میباشد لیکن سر کل مرغ ... دارد و زیر بالهای سیاه چیراق دارد و در حضور وزن فرمودند چهارصد و پانزده تولچه که یکهزار و سی
و نیم مثقال باشد بوده در آخر شنبه مبارک سی و سوم آذر ماه الهی در ساعت مسعود به دولت خانه لاهور نزول
اقبال اتفاق افتاد و یک لک روپیه بشاهزادگان انعام فرمودند درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس بدولت زمین بوس
سر بلندی یافت از عرضداشت فدائی خان معروض بارگاه اقبال گشت که مهابت خان از خدمت شاهزاده دستوری
یافته به صوب بنگاله شتافت از غرایب آنکه شاهزاده و او بخش شیر ... پیشکش آورده که با ... الفت گرفته در یک پنجره میباشند
و آن بز نهایت محبت و الا ... ظاهر میسازد و به دستوری که حیوانات جفت میشوند بز را در آغوش گرفته حرکت میکنند
حکم کردند که بز را از پیش او دور کرده ... اضطراب بسیار ظاهر ساخت آنگاه فرمودند که بز دیگر همان رنگ
و ترکیب در آن قفس بر آوردند اول ... کرده بعد از آن کمرش به دهان گرفته شکست فرمودند که ... را درون پنجره او
در آوردند فی الفور از هم دریده خورد و باز همان بز را نزد یک او بردند الفت و مهربانی به دستور سابق ظاهر ساخته خود بلند
افتاده و بز را بر روی سینه خود گرفته دهانش را می لیسید از هیچ حیوان اهلی و وحشی تا حال مشاهده نشده که با جفت خود را
بوسه کند ... افضل خان را به خدمت دیوانی صوبه دکن سرافراز ساخته منصب هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد

سوار عنایت فرموده خلعت و اسپ و فیل بمشار الیه مرحمت نموده و بیست و دو نفر از امرای آن صوبه بخلعت صوبه ابالفرستاده شد
چون مهابت خان فیلانی که در صوبه بنگاله و غیره بدست آورده تا حال بدرگاه نفرستاده و او در مطالبهای کلی از مطالبات
سرکار نموده بود و نیز از محال جاگیر بندهای درگاه در وقت تغیر و تبدیل محلها متصرف گشته بود بنابرین حکم شد
که عرب دست غیب نزد مشار الیه شتافته فیلانی که پیش از فرستادن بهم آورده بدرگاه بیارد و مطالبات حسابی نیز از او باز
نموده بتحقیق مشار الیه اگر او را جواب حسابی صحیح نرسیده باشد بدرگاه آمده با دیوانیان عظام مفروغ سازد درین ایام
عرضداشت فدائی خان رسید که شاهجهان از گجرات آمده شاهزاده ... را ملازمت نموده درین وقت عرضداشت
شاهجهان رسید نوشته بود که عبد الله خان از خدمت شاهجهان جدا شده و این فدوی را شفیع جرائم خویش ساخته
التماس کرده که مبنی بر ایشان ندامت و خجالت بود و ارسال داشته باعتماد کرم بیحساب آن حضرت نوشته او را بجنس فرستاده
امیدوار از مراحم بیکران خلافت آنکه رقم عفو بر جرائم او کشیده بااین موهبت عظمی و احسان جرائم او سرافراز بسازند
گرچه در جواب او زبان عتاب ... بر کین درگه ... نیست ولیکن او ملتمس او بقبول مقرون گشت درین تاریخ
داروغه ... کلان شاهزاده را در زبال از خدمت شاهجهان جدا شده بملازمت پیوسته و قبل ازین هوشنگ برادرزاده
بدولت زمین بوس سعادت اندوز گشته بود در ... خود را بخدمت عالی آستان رسانیده بانواع مراحم
و نوازش مخصوص گردید و بحکم اشرف اعلی اسم نیکو به سیاق ... که باصطلاح سلاطین جغتائی گورکانی گویند فرموده
خلعت مرحمت نمودند ... بیگم صبیه خورد ظهیر الدین ... صبیه سلطان خسرو را بهوشنگ نسبت
کرده بودند درین وقت راقم اقبالنامه معتمد خان بخدمت بخشیگری عز اختصاص یافت بتاریخ هفدهم اسفندارماه مطابق هشتم
شهر جمادی الثانی هزار و سی و سه هجری رایات موکب اقبال بصوب کابل اتفاق افتاد و چند روز در ظاهر شهر مقام فرموده
روز جمعه بیست و سوم مذکور کوچ فرمودند سردار خان پسر احمد بیگ کابلی سر حداد را از صوبه بنگش آورده جبین اخلاص بر زمین
سود و حضرت شاهنشاهی سر نیاز بندگی بدرگاه بی‌نیاز فرود آورده سجدات شکر این موهبت عظمی که از مواهب مجدد الهی
بود بتقدیم رسانیدند بحکم شاهنشاهی از حلق فرمودند و فرمان شد که سر آن آشفته دماغ تباه اندیش را بلاهور برده از دروازه قلعه
بیاویزند و تفصیل این مجمل آنکه چون ظفر خان پسر خواجه ابو الحسن بکابل رسید شنید که یلنگتوش اوزبک بقصد شورش افزائی
و فتنه انگیزی بتیراه آمده بمشار الیه باتفاق دیگر بندها که از تعینات آن صوبه اند لشکر فراهم آورده بسرا و روان
شده درین اثنا جداد بدنهاد و فا بوده یافته باشارت آن تباه اندیش تیره درآمده راه پیش گرفته اندیشه آن مخذول
سیاه بخت است پیش میکرد یلنگتوش از آن اراده باطل ندامت گزیده یکی از خویشان خود را نزد ظفر خان فرستاده اظهار
اطاعت و چاپلوسی نموده بیرون کرد اولیای دولت خاطر از آن جانب وا پرداخته دفع فساد احداد بدنهاد را پیش نهاد همت ساختند
بیان ... جمعیت از راه کوه ... روان شدند چون خبر برگشتن یلنگتوش و آمدن لشکر ظفر قرین بآن بدفرجام
رسید تاب مقاومت نیاورده خود را بکوه لوا غر که محکم او بود میکشید و این بیعافیت آن کوه را پناه دز زندگی اندیشیده دیوار
و پیش ... برده بالات شیر و استحکام داده ذخیره و سایر اسباب قلعه داری آماده و مهیا داشته اولیای دولت
ابد قرین استیصال او را وجهه همت ساخته لقدم سعی از تنگی بسیار و گردنهای دشوار گذر رسیدند و همه یکدل و یکجهت
از اطراف هجوم آورده همت بتسخیر آن گماشتند و قریب بنجاه روز و کروه محاصره را بر او تنگ ساختند تا آنکه روزی

[illegible] جمادی الاولی [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible] ظفر خان [illegible]
[illegible] ظفر خان [illegible]
[illegible]
[illegible] ظفرخان و دیگر بندهای شایسته خدمت [illegible]
هر کدام [illegible] ساحل دریا
چناب [illegible] وقایع سال بیست و یکم از جلوس اشرف اقدس شاهنشاهی
بیست و دوم شهر جمادی الثانی سنه هزار و سی و پنج [illegible] نور جهان [illegible]
بیست و یکم از جلوس [illegible] آقا محمد ایلچی شاه فلک بارگاه شاه عباس [illegible]
ارزانی داشتند [illegible] خلعت با خنجر مرصع [illegible] التفات فرمودند و مکتوبی در جواب محبت نامه شاهی
نگارش یافت [illegible] تمام الماس [illegible] مرصع و شمامه عنبر [illegible] ارسال حواله
ایشان در اوراق گذشته [illegible] مهابت خان [illegible] فیلان [illegible] کلک سوانح نگار [illegible]
[illegible] بالجمله [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] ناموس و مال و جان [illegible]
پیش گرفته [illegible] با چهار پنج هزار راجپوت [illegible] عیال [illegible]
[illegible] عزت و ناموس [illegible]
باشد دست و بازو [illegible] اهل و عیال جان نثار شوم بیت وقت ضرورت چو نماند گریز * دست بگیرد سر شمشیر تیز * و با
[illegible] آمدن او [illegible] نواب آصفجاهی در نهایت غفلت و بی پروائی بسر می بردند چون
خبر آمدن او بعرض اقدس رسید [illegible] پیغام شد که مطالبات سرکار والا شاهی را بدیوان اعلی [illegible]
[illegible] عدالت [illegible] ملازمت [illegible] فراهم آورده بدرگاه والا حاضر سازد
و از اینکه دختر خود را [illegible] خواجه عمر نقشبندی نسبت کرده شورش بسیار ظاهر ساخته [illegible]
[illegible] بی عزتی [illegible] گردن بسته سر برهنه بزندان سپردند و حکم شد که آنچه مهابت خان مال
[illegible] خان تحصیل نموده بخزانه عامره رسانند چون منزل بر کنار آب بهت واقع بود نواب آصفجاهی با چنین خصم
قوی بازو و دشمن از سر و جان گذشته [illegible] در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبله خود را در آن طرف
آب باز گذاشته خود با عیال و اطفال و اثقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده چون در این روی آب منزل گزیدند و همگی کارخانجات
بیوتات مالی از خزانه و توپخانه و غیره حتی خدمتگاران و بنده های نزدیک در کل از دریا عبور نمودند چون مهابت خان دریافت
که کار با ناموس و جان او رسیده لاعلاج در این وقت که هیچ کس در گرد و پیش آن حضرت نمانده بود با چهار پنج هزار راجپوت که
با [illegible] نموده بود از منزل خود برآمده [illegible] بر سر پل رسیده قریب دو هزار سوار را در آنجا میگذارد که پل را آتش زده

[illegible] از [illegible] بودند [illegible] باشد [illegible] رفته [illegible] دولتخانه [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] از [illegible] از [illegible] [illegible]
از [illegible] [illegible] وقت [illegible] رسید که [illegible] آمده [illegible]
[illegible] احوال [illegible] از [illegible] [illegible] از [illegible]
رسید [illegible] احوال [illegible] اگر [illegible] از خیمه برآمده [illegible] پیش [illegible]
افتاده [illegible] احوال حضرت [illegible] پادشاهی [illegible] قریب پانصد راجپوت پیاده [illegible]
[illegible] گرفته [illegible] که [illegible] در [illegible]
[illegible] دولتخانه [illegible] از اهل [illegible] دولتخانه [illegible] آمده [illegible]
خواصی [illegible] مهابت خان [illegible] سوار [illegible] دولتخانه رفته از اسپ فرود آمده در آن
وقت که [illegible] بجانب [illegible] خدمت [illegible] گفت که این
بیگستاخی [illegible] عرض [illegible] کورنش و زمین بوس [illegible] باید [illegible]
[illegible] دروازه را که دربانان بجهت احتیاط بسته بودند در هم شکسته بفضای دولتخانه در [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] اختصاص [illegible] گستاخی او بعرض همایون رسانیدند آن حضرت
از درون حرمگاه برآمده [illegible] در بیرون [illegible] ترتیب یافته بود جلوس فرمودند [illegible] کورنش و زمین بوس
بجا آورده [illegible] آنگاه [illegible] گشته [illegible] عرض داشت که چون یقین خود کردم که از آسیب عداوت [illegible] جان [illegible] اهل اصفهان
خلاصی [illegible] انواع [illegible] اقسام خواری و رسوائی گشته خواهم شد از روی اضطرار [illegible] شده خود را در
پناه حضرت [illegible] اکنون اگر مستوجب قتل و سیاستم در حضور اشرف سیاست فرمایند در این وقت راجپوتان [illegible] فوج مسلح [illegible]
دور سراپرده پادشاهی فرو گرفتند و در خدمت آن حضرت بجز [illegible] که بسیار [illegible] و میر منصور بدخشی [illegible]
خواجه سرا [illegible] محل [illegible] خان [illegible] خدمت [illegible] خان مجلسی و سه چهار [illegible] از خاصان
دیگر حاضر نبود آن [illegible] خاطر اقدس را شورانیده بود و مزاج اعتدال سرشت را بغیرت در آشوب داشت و دو مرتبه
دست [illegible] بشمشیر رسانیده [illegible] خواستند که جهان را از لوث وجود آن بیباک پاک سازند [illegible] میر منصور بدخشی بترکی عرض کرد
که وقت [illegible] صلاح حال منظور داشته سزای کردار ناهنجار این تیره بخت بدگوهر را بایزد دادگر حواله فرمایند
تا وقت استیصال او در رسد چون حرف او بفروغ دولت خواهی [illegible] ضبط خود [illegible] نمودند و در اندک زمانی راجپوتان
او درون و بیرون دولتخانه فرو گرفتند چنانچه بغیر از نوکران او کس دیگر بنظر در نمی آمد درین وقت آن بیعاقبت عرض کرد که
هنگام سواری و شکار است [illegible] سوار [illegible] فرمایند تا این غلام [illegible] در خدمت باشد و بمردم ظاهر شود که این جرأت
گستاخی حسب الحکم از من بوقوع آمده و اسپ خود را پیش آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود که بر همین اسپ سوار شوند بغیرت
سلطنت [illegible] فرمودند که بر اسپ او سوار [illegible] حکم شد که اسپ سواری خاصه حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن [illegible]
سواری خواستند [illegible] بدرون محل تشریف برند آن تیره بخت [illegible] درون محل راضی نشد القصه آن قدر توقف
نمودند [illegible] اسپ خاصه را حاضر ساختند آن حضرت سوار شده تا دو تیرانداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد از آن

[illegible] ... دولت ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... حضرت ... [illegible]
[illegible] ... حضرت ... [illegible]
[illegible] ... راجپوتان ... [illegible]
[illegible] ... چون ... بیرون ... کس ... [illegible]
[illegible] ... خان ... [illegible]
[illegible] ... آن ... [illegible]
[illegible] ... حضرت ... بیرون خانه ... [illegible]
بپدران حضرت [illegible] چون از نورجهان بیگم غافل افتاده بود درین وقت بخاطر رسید که از حضرت شاه جهان [illegible]
[illegible] جانب [illegible] بار دیگر آن حضرت را بدولت خانه آورد [illegible]
حضرت [illegible] نورجهان بیگم [illegible] شهریار خواجه [illegible]
[illegible] نورجهان بیگم [illegible] مهابت [illegible]
[illegible] شهریار [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت بمنزل شهریار [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] شجاعت خان همراه شده چون بدرون خانه شهریار در آمد راجپوتان
[illegible] چون نورجهان بیگم از آب گذشته بمنزل خود رفت عمده های دولت را طلب داشته
[illegible] ساختند که از غفلت تمام کار بسیار بجا کشید و آنچه در خیال هیچ کس نگذشته بود بظهور آمد و در
[illegible] خلق [illegible] خویش گشتند اکنون تدارک آن باید کوشید و در آنچه صلاح دولت [illegible] کار باشد باتفاق
[illegible] همه یکدل و یک زبان بعرض رسانیدند که تدبیر درست و رای صائب آنست که فردا فوجها ترتیب داده و در رکاب
[illegible] آن مقهور را منکوب ساخته بدولت زمین بوس بندگان حضرت سرافراز شویم چون کنکاش
[illegible] بندگان حضرت [illegible] معقول بیگانه نمود همان شب مقرب خان و صادق خان
[illegible] آصف خان و عمده های دولت فرستاده فرمودند که از آب گذشتن و جنگ [illegible]
[illegible] که این تدبیر نادرست است [illegible] تمام کاری [illegible] خاطر راه ندهند که بجز ندامت اثری
[illegible]
[illegible] آصف خان [illegible] مهابت [illegible] عاقبت است و تکلیف
[illegible] نموده اند [illegible] همان [illegible] درین وقت فدائی خان [illegible] فتنه پردازی زمانه
[illegible] آب [illegible] آتش زده [illegible] در تیرباران بلا [illegible]
[illegible] خویش [illegible] دولت خانه [illegible] عبور نماید پیش [illegible] از [illegible]

همراه ایشان [illegible] فدایی خان [illegible] از آب پایان [illegible] سلامت [illegible]
و [illegible] گرد [illegible] از [illegible] بکار رسیده و چاره [illegible] از همراهان [illegible] نثار شده و چون [illegible] کاری [illegible]
[illegible] اشرف [illegible] رسید [illegible] پیش آمد [illegible]
عطف عنان نموده از آب گذشت و حضرت شاهنشاهی آن روز [illegible] در منزل شهریار [illegible]
[illegible] آصف خان [illegible] خواجه ابوالحسن و دیگر [illegible] قرار جنگ داده [illegible]
مهد علیا نورجهان بیگم [illegible] شرف [illegible] قرار گذشتن [illegible]
[illegible] چهار جا از آب [illegible] گذشت و در وقت گذشتن انتظام [illegible]
خواجه ابوالحسن [illegible] آصف خان [illegible] بیگم [illegible] فوج [illegible] کنار آب [illegible]
ساخته استاده بود [illegible] فدایی خان [illegible] از آب گذشت ابوطالب [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] فدایی خان [illegible] با این حال اسپان [illegible]
گشته [illegible] بکنار [illegible] میان آب [illegible] فیلان [illegible] آصف خان
و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند که [illegible] برگشت [illegible]
خواجه ابوالحسن [illegible] از یک آب گذشته [illegible] استاده [illegible] تماشای نیرنگی تقدیر [illegible]
[illegible] دریا [illegible]
را مخاطب ساخت که مهد علیا [illegible] این چه جای تامل و توقف است پای همت پیش نهید [illegible]
[illegible] خواجه ابوالحسن بجواب [illegible] اسپان با آب [illegible] فوج غنیم [illegible] راجپوتان [illegible]
را پیش [illegible] دختر شهریار [illegible] شاه نواز خان بودند [illegible]
[illegible] دختر شهریار رسید و بیگم [illegible] بدست خود [illegible] جواهر خان خواجه سرا [illegible]
[illegible] خواجه سرای بیگم [illegible] فیل [illegible] شمشیر [illegible] فیل بیگم [illegible]
[illegible] فیل برگشت [illegible] زخم [illegible] راجپوتان شمشیر [illegible] فیلبانان [illegible] فیل [illegible]
تا بجایی کشید که آب عمیق پیش آمد و اسپان [illegible] غرق شدن [illegible] عطف عنان نمودند فیل بیگم [illegible]
از آب گذشته [illegible] دولتخانه بادشاهی رفته فرود آمدند خواجه ابوالحسن و فقیر همراه بودیم [illegible]
آب با چند سوار [illegible] راجپوتان [illegible] آصف خان [illegible]
[illegible] رفیقان [illegible] کرده روانه شدند [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خواجه ابوالحسن که از فقیر جدا شده [illegible] و از هول و اضطراب اسب [illegible]
آب عمیق بود [illegible] شناوری [illegible] اسپ جدا شده [illegible] زین [illegible]
[illegible] خواجه [illegible] در این حالت [illegible] ملاح کشمیری [illegible] خود را رسانیده خواجه را [illegible]
از [illegible] بادشاهی [illegible] از آب گذشته [illegible] که در مقابل او [illegible]
کرده و غنیم خود را [illegible] تا خانه شهریار که حضرت شاهنشاهی در آنجا تشریف داشتند خود را رسانیده [illegible]

از سوار و پیاده [illegible] بدرست [illegible] حضرت [illegible]

مخلص خان [illegible] بخدمت آن حضرت [illegible] خان [illegible] ایران

[illegible] بود [illegible]

شهادت [illegible] سید عبد الغفور [illegible] خان [illegible]

بسیار چون دریافت که [illegible] بخدمت آن حضرت [illegible] صف شکن خان خود و اصفهان [illegible]

[illegible] بالای آب شتافت روز دیگر از آب گذشته [illegible] نزد فرزندان خود [illegible] فرزندان را همراه گرفته [illegible]

[illegible] چون [illegible] فرزندان را [illegible] که رفته [illegible]

[illegible] بجانب [illegible] ملتان شتافت شیر خواجه [illegible]

[illegible] اصفهان چون [illegible] که از دست مهابت خان [illegible] ابو طالب [illegible]

[illegible] بجانب قلعه اتک که [illegible] ارادت خان خبر یافت که در

گوشه [illegible] آمده کسان فرستاده [illegible] بسیار نزد خود طلب داشت لیکن [illegible] راضی نشد آصف خان قلعه اتک

رفته متحصن گشت و ارادت خان [illegible] خواجه ابو الحسن [illegible] اصفهان خاطر جمع ساخته مهابت خان

[illegible] تمام ارادت خان [illegible] سوگند [illegible] خط [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] آنگاه [illegible] ملاقات [illegible] آصف خان [illegible]

[illegible] اشنائی [illegible] این حال [illegible] خواجه نام [illegible]

[illegible] محمد خان [illegible] لازمت [illegible] که [illegible] این دولت [illegible]

[illegible] کتابت [illegible] محمد خان [illegible] اخلاص [illegible] آنگاه [illegible] خود را بنظر در آورد [illegible]

[illegible] خان از اسب [illegible] غلام ترک و غیره سواری پنجاه هزار [illegible]

[illegible] چون آصف خان [illegible] از مهابت [illegible] بقلعه اتک که [illegible] متحصن [illegible]

[illegible] از سوار و پیاده [illegible] مهابت خان بسیاری از احدیان بادشاهی و ملازمان [illegible]

[illegible] شاه قلی [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] قلعه را [illegible] آصف خان [illegible] قرار داده [illegible] فرستاد

مهابت خان [illegible] مهابت خان نوشته [illegible] چون موکب کیهان

شکوه از دریای اتک عبور فرمود مهابت [illegible] از حضرت شاهنشاهی اجازت گرفته بقلعه اتک رفت و اصفهان

را با ابو طالب پسرش و خلیل [illegible] آورده [illegible] عبد الخالق برادرزاده

خواجه شمس الدین محمد خوافی را که از [illegible] مخصوصان آصف خان بود با محمد تقی بخشی شاه جهان که در محاصره [illegible] بدست

افتاده بود [illegible] آخوندی آصف خان [illegible] شهید

ساخت [illegible] آخوندی آصف خان [illegible] زنجیر [illegible] اتفاق [illegible]

[illegible]

بسیجره و مضمون دو رباعی که تسلیم میکنند و چون ملا محمد قزلباش بود به صورت ملایمات اشتغال داشت و رباعی آنچه که بود و از این
لب بیعیبی بود و که از دو رباعی به تسلیم کنند از عقیده صوفیه و فرقه امامیه این خطوط میرا به تیغ سیاست شهید ساخت ملا محمد با حضار اهل حرم
و کسب کمالات شهر پور صلاح و مهر چهر کارسیده از آشنائی داشت اخلاص کرد این مقال که ملا اک قامه چنین عرض رسید
و بهبود و منافع ساخت چون متواسی معالی آمادند در دل از دوستی کیهان پرسید اتفاق افتاد صحیح که کافران در ده بودند
از ارزت شنودند که زنان کلی از معتقدات در سده که در میان ایشان شایع است بجهت غرایت مرقوم میگردد طریق ایشان آنکه
کافران تربیت مرده را نگاه داشته صورت آدمی از طلا یا از سنگ ساخته در پیش او مینهند و تمثیل ریاکاری میکنند که زن اول را از او
داشت بیابا شوهر او ساماند و اگر خوف آن زن مستحق دست باید البته قصد دار او مینماید اگر خواهش کرد بجانب دوستی میرود
بر عقبه اند یا بالای یکدیگر نشسته میکنند حصار شهر خشک و رفتی دارد و غیر از خوک ماهی و مرغ دیگر همه گوشت را حلال میدانند
و بچه نشده میگویند که از قوم ما کسی ماهی خورد البته کور شده و گوشت را بیخته کرده میخورند و جاره را بسیار که آن
را شل گاو دارند پیش شیر گردن زده میخورند و دیگر حیوانات را کلو بریده میخورند لباس سیاه از پوست
سیاه ندو جوانان مردانه نگاه مرکب بسته مرده خود را به لباس پوشانیده و سلاح ساخته باصراحی و پیاله شراب در گور میگذارند
و میگویند ایشان ابیت که که مردم را با ایشان را در آتش سوخته نشوند و بیاز از آنجا برده است به درخت زیتون میگذارند و میگویند
کسی از ما این سوختند ابد و هیچ خورده البته سیاه بماند شده و دیگر آنکه اگر بدی زن ایشان خود را خوش کرده بگیرد پسر
دراز یا سفا خلقه خبسی نماید حضرت شاهنشاهی فرمودند که هرچه دل شما خواهد از من التماس نمایید ایشان شنیده در اتفاق
و بر و با سر یمیج در خواستند و کامیاب خواهش خویش گردیدند روز یکشنبه بیست و هشتم اردی بهشت مطابق
بیست و یکم شهر شعبان المبارک به سعادت داخل شهر کابل شدند درین روز بر فیل نشسته نثار کنان از میان بازار گذشته
بباغ شهرآرا نزول اقبال فرمودند روز جمعه غره خورداد به روضه منوره حضرت فردوس مکانی انار الله برهانه شتافته
لوازم نیاز و نذر به تقدیم رسانیده از باطن قدسی مواطن آن حضرت استمداد همت نمودند همچنین به زیارت میرزا هندال
و میرزا کامران و فیض میرزا محمد حکیم مبارک جمعه از حضرت حق جل سبحانه التماس آمرزش فرمودند از غرائب اتفاقات که از
شاهزاده تقدیر به منصه ظهور پرتو افگنده با آنکه بی کردار نشست مهابت و وخیم العاقبت است و تفصیل این اجمال آنکه چون آن
جسارت گستاخی و کم سیاری بهیئت از بی فضل آمده و امرا هیچ صله با سیاسی از غفلت خویش خجالت زده جا و بیگشتند و
امرای که در خجالت مجلس حضور نکرده بود و چهره سیاه از ظهور گردید راجپوتان آواز ثبات و اقتدار بسی که بحسب اتفاق روی
نموده بود و غرور و بی نظیر گشته دست تعدی و تطاول بر رعایا و زیر دستان دراز ساخته هیچکس را موجود نمی شمردند
تا آنکه روزگار کینه گذار منصوبه برانگیخت و دست فتنه بجز من هستی آنها در زد بالجمله جمعی از راجپوتان بورت چالاک که
از شکارگاههای معتبر کابل است رفته اسپان خود را چرا گذاشته بودند احدی که بجهت محافظت و محارست شکارگاه
تعیین بود در مقام منع شده دو گفت و شنود بجنگ و نزاع میکشد و آن بی باکان احدی را شهید میسازند چندی از
خویشان و برادران احدی بدرگاه رفته استغاثه نموده دادخواهی نمودند حکم شد که اگر او را شناخته باشید نام و نشان
او معروض دارید تا بحضور شرف طلب شده موده باز پرس فرمائیم و بعد از اثبات خون بها. مثار سید احدیان با این حکم
تسلی نشده از ملازمت برگشتند و همه یکجا فراهم آمده قرار بجنگ دادند اتفاقا در جائیکه احدیان منزل داشتند راجپوتان

[illegible] با بها فرود آمده بود [illegible] شکار شده [illegible] جهان [illegible]
از کرامات [illegible] ترتیب [illegible] اصطلاح [illegible]
[illegible] الله [illegible] انتظام [illegible]
[illegible] این خبر [illegible] مضطرب [illegible]
[illegible] دولت خانه [illegible]
[illegible] خان [illegible] محمد [illegible] خان [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] خاطر [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] تمام [illegible]
[illegible] بتاریخ [illegible] ماه [illegible] حبشی [illegible]
[illegible] اصطلاح اهل [illegible]
[illegible] دریافته بود [illegible] تا آخر عمر [illegible] از جاهای [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible] که غلام حبشی [illegible] توجه خاطر اشرف [illegible] شکار
[illegible] آن حضرت [illegible] شکار [illegible]
[illegible] شکار [illegible] نشاط [illegible] خان [illegible]
[illegible] شکار [illegible] که اهل هند [illegible] ترتیب داده پیشکش کرده بود [illegible]
[illegible] شده [illegible] فراش [illegible] ایستاده [illegible]
[illegible] شکار [illegible] از هر قسم [illegible] کلان [illegible]
[illegible] محال است چون [illegible] از شکارگاههای مقرر این ملک است [illegible]
[illegible] شکارگاه برده ایستاده سازند و شکاری را از هر جانب رانده [illegible]
[illegible] نشاط شکار [illegible] فرمودند شاه اسمعیل [illegible] که در آن
[illegible] از اهل ریاضت و صلاح بود [illegible] قبول داشتند [illegible] خویش
[illegible] حضرت شاهنشاهی با نورجهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند
[illegible] شاه از اقسام جواهر و زرین و مرصع آلات [illegible] نمودند و از آنجا [illegible] شکار [illegible]
[illegible] از رنگ [illegible] که از همه کلانتر بود وزن فرمودند
[illegible] جهانگیری [illegible] صوبه دکن [illegible] رسید که شاه جهان
[illegible] نظام الملک [illegible] صوبه [illegible] و در آنجا نیز توقف صلاح ندیده
[illegible] فرمودند حضرت شاهنشاهی روز دوشنبه غره شهر [illegible] ماه [illegible] بساعت مسعود از

کابل بتصرف سپاه و سپاهیان در آمد اقبال برادر زاده شده و در تاریخ مذکور پادشاهی شاهزاده پرویز معروض کرد بمرحوم و ملوم
که شکست در دفع لشکر یوسف زئی رسیده و ایشان را از یان دست شکسته بر ساخت و بعد از آن بمیرات بقدر حقیقی رسید و ادعای
این حال عرضداشت خانخانان برسید که شاهزاده باز از روی شرف رفت و در مرتبه بیهوشی با شند و هم سند دیگر
چنانچه هیچ کس را که در ساعت بحال باشد معلوم نبود تا آنکه اطبا از علاج وا ماندند و بیهوشی دیگر و شقیقه ایشان سر
صعود یا جنون باید در معالجه و سه ساعت دیگر افاقه شده سخن کردند باز از هوش رفتند اطبا بیماری ایشان را
تشخیص نمودند و اعتراف بعجز ایشان کردند و همچنین شاهزاده و پادشاه مراد و شاهزاده دانیال همین بیماری مبتلا
گشته جان و کار شراب کردند دیگر شاهزاده و والد سلطان دارا شکوه و شاهزاده اورنگ زیب از خدمت بر حالیه
بلا رخصت حاضر گردید و بعد از زمین بوس فرق عباد و فوران ساختند سواری قلیان از جا برخاسته جمع آلات قریب
بسیار که روبیه بیشکش ایشان بنظر در آمد از عرضداشت متصدیان دار الخلافه آگره معروض گردید که قبل از این بعرض رسید
که دختر بیگم زائیده بود الحال باز بیان زن یک پسر و دو دختر زائیده و همه در حیات اند و پیشتر از نوشته فاضلخان
بعرض همایون رسید که السلطان بیسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال در امر گذشت از شاه جهان جدائی گزیده و ملک را جنگ
خود از بیابان خدمت شاهزاده پرویز و ارسید از اعظم سوانح سلطنت و سوار و پیاده مهابت و حکیم الملک
است و تفصیل این داستان بر سبیل اجمال آنکه از تاریخیکه آن بد اندیش مصدر چنین گستاخی و جسارت گردیده حضرت
شاهنشاهی از کمال حوصله و بردباری آنقدر تحمل او نموده بودند و بنحوی عنایت و التفات ظاهر می ساختند که از جانب
آنحضرت اطمینان قلب بهم رسانیده و حسن قلب خود را از رانده و اخلاص نموده بسیار کامل میفرمودند و آنحضرت از
خدا بی خبر بودند و جان و دل بخدمت ایشان در گرو نهاده بودند که تا حال جدائی او از خدمت حضور بنا بر عدم اختیار بوده و آنچه عالم تقدیر
نقش بسته بود بر خلاف خواهش و طبق مراد ما ساخته و هر چه نور جهان بیگم در خلوت میگفت بی کم و کاست نزد او بیان می نمود
چنانچه مکرر بیان آورده که بیگم قصد او دارد از خود خبر دار باش و مصاحب شاه نواز خان نبیره عبد الرحیم خانخانان که در عقد
ازدواج شایسته خان پسر آصف خان است میگوید که سرکار اعلی با هم مهابت خان را به بند و خواهم برد و اظهار
این مقدمات او را مطمئن خاطر می ساخت تا آنکه رفته رفته توسعی که در ابتدا داشت و از آن زنگیه هشیار و بیدار بود
رفع کشیدن از راجپوتان را با خود بسیار سر آورده بسر گروهیش و بی تحاشا بار مید بسبب کمتر شد و آن ضبط و انتظام نماند
و چون موج بها و کو آن شوب او در جنگ احدیان کابل بقتل رسید و قتیش رسید و دل پای داد و بر خلاف او نور جهان بیگم
پیوسته در انتهای فرصت بود و تو نگاه بسیار خسته و همه را اماسی می نمود و مردم را بتیر و زبان دلاسا میکرد و استمالت می داد
می ساخت تا آنکه هشیار خان خواجه سرای بیگم بموجب نوشته ایشان قریب دو هزار سوار در لاهور نوکر ساخته با استقبال ایشان
و در رکاب سعادت نیز جمعیت نیک فراهم آمده بود یک منزل پیش از بهاس دیدن همه سواران را القریب ساخته
نزد مودند که تمام سپاه از قدیم و جدید جلیسه پوشیده و از ورود دولتخانه تا دو رجا در دو میان لسته بالبته انگاه
بلند خان خواجه سرا بحکم شد که از جانب حضرت نزد آن بجاقیت رفته پیغام گذارد که امروز بیگم مردم خود را بنظر انشرف
میگذرانند بهتر آنست که شما هم اسپی اول روز را سر قوت دارید سپاه او قلقچیان با هم گفت و شنود بهره کنند که کار
و نزاع کشد و از پس بلند خان خواجه ابو الحسن را فرستادند که با احتیاط سخن کنند و بوجه معقول رد و انتظار سپاه

اجمالاً چون خبر ... [illegible] مستقل ... [illegible] ... آصف خان ... [illegible]
[illegible] ... بار ... برخاسته ... [illegible] ... آصف خان ... [illegible]
[illegible] ... آب ... گذشته ... دولت ... آب ... [illegible] ... افضل خان را ... [illegible]
[illegible] ... فرستاده ... تقریر ... شاهجهان ... [illegible]
[illegible] ... بانجام رسانده ... آصف خان ... [illegible] ... پسران ... [illegible]
[illegible] ... آصف خان را ... [illegible] ... بالا ... [illegible]
ملاحظه ... [illegible] ... آصف خان ارشاد ... یقین شناسد که ... بتعیین ... افضل خان پسران
شاهزاده و اقبال ... [illegible] ... آصف خان عرض میکند که چون از جانب بیگم ... [illegible]
که چون آصف خان را از دست ... [illegible] ... بسر من تعیین ... [illegible]
[illegible] ... چون از ... [illegible] ... دل نهاده ... روانه درگاه ... [illegible]
چون افضل خان ... [illegible] ... آصف خان را معروض داشت بیگم ... [illegible]
در آمد افضل خان ... [illegible] ... آنچه دیده و شنیده بود ... [illegible] ... ساخت و گفت
که ... [illegible] ... افضل خان توقف مصلحت نیست ... [illegible] ... بخاطر ... [illegible]
که ... [illegible] ... چون مهابت بیباقت دل باختی داده بود فی الفور آصف خان را ... [illegible] ... معذرت ... [illegible]
بعهد و سوگند خاطر ... [illegible] ... و ملایمت فراوان ... ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابوطالب پسر او را بجهة مصلحتی ... [illegible]
گردید و روزی چند نگاهداشت و ... [illegible] ... روانه گشت بیست و سوم ماه ... [illegible]
منصور از آب بهت واقع شد از غرایب آنکه شورش مهابت خان و هرج و مرج او بر ساحل همین دریا اتفاق افتاده
بود باز انحطاط اختر بخت ... [illegible] ... زمان ادبار او بر همان آب روی نمود مصرع ... [illegible] ... گردون گار برگردد ... [illegible] ... چند
ابوطالب پسر آصف خان و بدیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر او را نیز عذر خواسته بدرگاه والا فرستاد و
چون در شکارگاه جهانگیرآباد نزول سعادت اتفاق افتاد داور بخش پسر خسرو و خانخانان و مقرب خان و میر جمله و اعیان
شهر لاهور بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساختند هفتم آبان ماه بساعت مسعود نزول موکب اقبال بدار السلطنه
لاهور چهره افروز گردید درین روز آصف خان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب وکالت نیز ضمیمه
مراحم گردید و حکم شد که بر مسند دیوان نشسته از روی استقلال بتمشیت مهمات مالی و ملکی پردازد و خدمت دیوانی بخواجه
ابوالحسن ارزانی داشتند و افضل خان از تغییر میر جمله بخدمت خانسامانی سرفرازی یافت و میر ... [illegible] ... بخدمت بخشیگری ... [illegible]
گردید سید جلال ولد سید محمد نبیره شاه عالم بخاری را که در گجرات آسوده اند و احوال ایشان بتقریبات درین اقبالنامه
ثبت افتاده رخصت وطن فرموده فیل بجهة سواری ایشان لطف نمودند درینولا بعرض رسید که مهابت بیباقت از
راه تته عنان تافته بجانب هندوستان روی ادبار نهاده و نیز بسامع جلال پیوست که بیست و دو لک روپیه نقد از ولایت
بنگاله بجهت او می آوردند بحوالی دهلی رسیده بنابرین صفدرخان و سپهدارخان و علی قلی و ... [illegible] ... نور الدین قلی داغی
را ... [illegible] ... با هزار احدی تعیین شد که بر جناح استعجال شتافته زر پادشاهی او را بدست آورند و ... [illegible] ... بکار ... [illegible]

شده و در حوالی شاه آباد [illegible] رسیده [illegible] مقصود بود [illegible]

و بنا بر پای ضلالت افشرده [illegible] از زمره [illegible] در آمده [illegible]

از [illegible] برادرزاده [illegible] بیجاپور [illegible] مطابق ششم شهر صفر [illegible]

[illegible] پیوست در آن وقت [illegible] حضرت شاه بلند اقبال [illegible] تاریخ [illegible] وفات شاه [illegible]

[illegible] سال [illegible] سپرده بود [illegible] مخالف رضای [illegible]

حق شناسی راه داده و حضرت شاهنشاهی [illegible] متابعت [illegible] آن حضرت [illegible]

پوشیدن و [illegible] و طعام خوردن و شب زنده داشتن [illegible] امثال آن لکن فوت متعلق و متفرق [illegible]

فرمان شده که فرزندان [illegible] ایشان را [illegible] درگاه والا [illegible] موسوی خان از دکن مراجعت نموده

سعادت زمین بوس دریافت چون [illegible] برگشته بخت سرگشته [illegible] ضلالت دگرگون گشت و خانخانان [illegible] خان

[illegible] التماس [illegible] استیصال او نمود [illegible] اکثری از عمال [illegible]

[illegible] تیول خانخانان [illegible] فرموده خلعت و شمشیر مرصع [illegible] و فیل [illegible] فوج [illegible]

نموده [illegible] منصب [illegible] صوبه‌داری ولایت بهار [illegible] فرق عزت برافراخت

[illegible] صوبه‌داران [illegible] بعرض [illegible] رسید که یاقوت خان حبشی [illegible] ملک عنبر [illegible]

[illegible] در حیات عنبر سپه‌سالاری لشکر و انتظام افواج بعهده او بود [illegible] بندگی و دولت‌خواهی [illegible]

سعادت [illegible] با پانصد سوار بحوالی جالناپور آمده و [illegible] سربلند خان نوشته که فتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سران

نظام الملک [illegible] دولت‌خواهی [illegible] پیش [illegible] این سعادت شده‌ام [illegible]

خواهند آمد چون خانجهان از نوشته سربلند خان بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتی که مشتمل بر استمالت و دلجویی [illegible]

یاقوت خان نوشته [illegible] این عزیمت گردانید و [illegible] سربلند خان [illegible] قلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری

کوشیده [illegible] در اوراق گذشته رقم‌زده کلک سوانح‌نگار گشته که شاه جهان [illegible]

[illegible] فرمودند چون در ایام شاهزادگی پادشاه والاجاه شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوک و ابواب

مراسلات مفتوح داشته [illegible] احوال ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که [illegible]

[illegible] ایشان نیز [illegible] مهربانی و اشفاق ایشان غبار شورش و فسادی که مرتفع شده [illegible]

بالطریق دیگر [illegible] چون بحوالی [illegible] الملک [illegible] باطن [illegible] شهر با سه چهار هزار

پیاده از احشام [illegible] فراهم آورده [illegible] قدم جرات پیش نهاده با آنکه [illegible] چهارصد سوار [illegible]

در ظل شوکت [illegible] صد سوار [illegible] حصار شهر در آمده و چون [illegible] از این [illegible]

قلعه [illegible] برج و باره [illegible] متعلقان مردم را اندرون حصار در آورده بود متحصن گشته [illegible]

پای ضلالت و ادبار افشرده و آنحضرت بتاکید منع فرمودند که بندهای جان نثار بر قلعه نسازند و خود را بتوپ تفنگ [illegible]

نسازند با وجود این جمعی از جوانان کار طلب ضبط خود نکرده بر حصار [illegible] شهر یورش [illegible] از استحکام برج و باره و کثرت [illegible]

کاری نیارستند از پیش برد ناگزیر عطف عنان نموده [illegible] کردند و پس از روزی چند [illegible] ازان شیردل [illegible]

باغیرت خود لیس بنا بعد صاحب شده برین تاریخ قطعهٔ تحفه و چون برد و قلعه جا سپرده ... اصلا احتیاج ...
بود بیا و درخت که عاقل بود شده نداشت سپه ... کشیده و بیهٔ انتظار دران صلح خندق ... اب بود
و هیچ رفتن محال پیش گشتن ازان محال شد و سیان ... باعلی الاصغا بخود ساخته ... بجهة سلطان ... کس
با کمینه خود طلب سید با شرف ... گشت تا آنکه طریق ... عمدة الملک ... شش ... ملتجا
تحسین وغیره بکار صاحب آمده و در نهفت ... مسعود و شاهی ... بعضی ... عراق ... اول
طولی دارد و عقده توقف افتاد و در خبر ... بیرون ... اتفاق شد که ... یافت قومی است
بنا بران قسمتهٔ ... اوقات گرامی با این مطلب ... مانع صلح ... این عزیمت
نمود و با وجود ضعف قوی ... صنعت بالکلی ... گجرات و ملک بهار ... دکن ... دروغ ...
خاطر ... استعجال ... موکب منصور ... افتاد و این ... سلطان محمود ... قومی
با ... فتح ... کرده ... ممالک ... گجرات ... حالی ...
عهد ... نظام ... مضافات دکن ... گذاشته بود ... اقبال ... داشتند
درین تاریخ آصف خان منصب هفت هزاری ذات و سوار ... دو اسپه ... نوازش ...
عنایت خان و ... خان بخدمات ... منصب ... نظم ... دریافت
وا ... مشغول عواطف روز افزون ... عرضه داشت ... دکن ... نظام الملک
از ... فتح خان ... عنبر ... و ... رسیده ...
شورش ... الحمد ... عمدة السلطنة ... قطعات ... ملک عنبر ...
کار ... شهر ... عسکر ... کرده ...
ساخته با زنگ ... نظام الملک از قلعه ... نظام الملک ... فتح خان
پسر عنبر ... حمید خان نام غلام حبشی ... حمید خان ...
نا ... احوال او ... نظام الملک ... شراب ... زنگ ... حرم او
... شراب ... مردم ... از ... زن ... مقرب ...
و ملابس ... نظام ... سپه ...
... اختیار ... زندگانی ... نظام الملک ... آن
... آن زنگ ... دولت ... حرم ...
با ... عادل خان ... نظام الملک ... تعیین کرده ... زنگ ...
... نظام الملک ... عادل خان ...
... کاری ... وجود ...
... سوار
... هند وستان ...
... حضرت ... لطف ... اکثر ... پادشاه ...

[illegible] خان [illegible] عبدالرحیم [illegible] خان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] خان [illegible]

[illegible] که در زمان عبدالمومن خان

حاکم مشهد [illegible] باستقبال [illegible] خواجه ابوالحسن [illegible]

[illegible] خان [illegible] باستقبال [illegible] ایشان را بحضور آورده [illegible] التفات بسیار ظاهر

ساخته [illegible] خانخانان

[illegible] طعام [illegible]

[illegible] صاحب صوبه بنگاله [illegible] خان [illegible] مظفر خان [illegible] گشت [illegible]

بحکومت بنگاله [illegible] اتفاق [illegible] باستقبال فرمان

[illegible] در بنگاله [illegible] گشت چون شنیده

کرم خان [illegible] باید [illegible] متوجه

گردید [illegible] طوفان و جگر [illegible]

[illegible] غرق [illegible] کرم خان [illegible] سیر از آن

گرداب [illegible] در خلال این حال خانخانان ولد بیرم خان در سن هفتاد و دو سالگی باجل طبیعی ودیعت حیات سپرد

ارکان دولت [illegible] در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه خدمات شایسته و فتوحات

عظیم کرده از آنجمله کارنمایان کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفر [illegible] فتح ملک گجرات از دست رفته باز بتصرف اولیای

دولت در آمد دوم فتح سهیل [illegible] دکن [illegible] مست جنگی و توپخانه عظیم همراه داشت و مشهور است که هفتاد هزار

سوار مقابل [illegible] شب جنگ [illegible] سوم فتح تته و ملک سند و در

زمان دولت جنت مکانی [illegible] شاه نواز خان [illegible] فوج غنیم شکست

یافته [illegible] اغراق خانزادی رسیده بود که اگر اهل ایمان [illegible] آثار نیک ازو بر صفحه روزگار

یادگار ماند و خانخانان در قابلیت و استعداد [illegible] یکتای روزگار بود [illegible] عربی و ترکی و فارسی و هندی

روان داشت و بزبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی واقعات بابری را بحکم حضرت عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده

بی تکلف شعر فهم خوب بود [illegible] گاه بیتی و احیانا رباعی و غزلی میگفت این چند بیت ازوست ابیات

[illegible] ام که [illegible] دلم سخت آرزومند است [illegible] بیت

[illegible] این قدر دانم [illegible] تا بسر [illegible] هست [illegible] بند است [illegible]

[illegible] مشهور [illegible] حضرت فردوس مکانی در واقعات خویش

بیست فرموده اند که در هنگامی که از سرچشمه هندوستان آمده و باد و شاه ... این جو هند وستان آمده بود ... از اجار لنا بوده ام
... سعادت ... بیار شده و ... هست گردد کم اولی ... بعد ان سعادت
استان ... سجده ... از حسن ... سیادت و ... عزت ... مهابت خان را ... از ... کاران زبان
بوده ... بایست که چون سعادت ... آستان ... بیار در بجهت ... فرمان استمالت با خلعت
... جون ... با سعادت جلال ... که مهابت خان بجهت شاهزاده گیتی ستان شاه جهان رفته علی الرغم
ارخان جهان ... سپه سالار ... کنون مجملی از ماجرای احوال مهابت خان بجهت شاه ... سخن
نگاشته ... بیان میگردد چون ... عنان ... باد ... فرار نهاد ... که بجهت ...
خداوند ... شاه ... بود ... شتافته یا بدست آرند یا از قلم ... آن ... بعد روز ... چند ...
... منافقه ... تا ... شاه ... بهر ... مشغول ... مخالفت ... از ... و ... کنار ... خو ... بوده
... زبان ... بجهت شاه ... اندک ... استمالت ارسال داشته ... طلب
... که بجهت ... انواع ... اقسام ... نوازش کرده ... اوراه نیافته ... دولت ... باز ...
... بحنس ... دولت ... هنگامیکه ... ادراک این سعادت ناحیه ... خاص ... ساخت ...
چندین ساله ... درست ... در ... نقدسی آستان ... از ... آثار اقبال ... بود ... تاریخ ...
... اسفندارمذ ماه الهی در ساعت مسعود ... رایات اقبال ... سیر ... کشمیر ... اتفاق افتاد ... سفر
... اختیاری چون ... مزاج اشرف ... ناسازگار ... سال ... موسم بهار ...
را ... خاطر اقدس ... مزاج مقدس ... خود ... بهار کشمیر فردوس نظیر ... سانید ... خوبهای
... کشمیر را ... یافته ... استیفای لذا ... آن رشک بهشت فرموده بار در ... هوای ... عنان ... عزیمت ...
... هندوستان ... معطوف ... از ... پیش ... عبدالرحیم خواجه ... هزار روپیه ... سم ... خرج لطف فرموده بودند
... وقت ... ماه ... نقره ... نمودند **وقایع سال بیست و دوم از جلوس جهانگیری**
... یکشنبه ... رجب ... تحویل آفتاب به برج حمل اتفاق افتاد و نوروز جهان افروز ...
... نور ... جهان افروز ... مسعود ... کمان ... افغانان ...
... در ساعت ... بهشت ... کشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد چون بعرض ... رسیده بود که مکرم خان
... بنگاله ... سابق ... رفته ... خان بحکومت صوبه بنگاله ...
... که هر سال پنج لک روپیه ... پیشکش حضرت شاهنشاهی و پنج لک روپیه ... پیشکش ... بیگم ...
... عامره ... اعتمادالدوله بحکومت ... عزت ... در ...
... کشمیر تشریف داشتند اثنا مرض استیلا پذیرفته قوت را از شهر بند عنصری اخراج نمود در غایت ضعف
... پیوسته ... سوار ... مشغول ... از سواری اسپ ... چند
... ورود ... شدت ... ناامید ... احوال ... که ... بیکی ...
... زبان ... می شد ... کل ... اقبال ... ساخت ... لیکن چون

روز دیگر چند از حد حیاتی باقی بود و دران مرتبه بحری گذشت و انفعال طبیعت … گشت اصلا … میل
و طبیعت از افیون که سی سال … هیچ … بود … بغیر از پیاله چند شراب انگوری … هیچ چیز … خاطر …
در حقیقت شهریار ناشکیبا … الالطاف … روز … صحت … تمام … چند … اطبا علاج …
و علاج بر وجه احسن … الناس … بشناخت …
… حضرت … الناس نمود که به یکدیگر …
… خان … این حال … ارتفاع یافت …
… کیفیت این … اوراق گذشته نگاشته کلک … تحریر گشته که … نهایت
بلند … آهو را … چون … آمد …
اشرف … ساختند … جدا شده … زنان آمده …
… عجب … وقت یکی از پیادها … آن … آهو …
… به سنگی … گرفت … خوب … پیاده خواست که پیشتر آمده آهو را از آن مکان
بیجا ساخته … جای مضبوط ساخت … بدان …
… زمان … تباه بر زمین افتاد … جان … تسلیم شدن … تمام
… این حال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرایید و خاطر قدسی مظاهر نهایت ملول
گشت … دولتخانه تشریف آوردند … آن پیاده آمده … فزع بسیار ظاهر ساخت و اگرچه او را
… تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف تسلی نمی‌یافت گویی ملک الموت باین صورت متمثل گشته بنظر آن حضرت درآمده
… آرام و قرار از پیش برخاست و حال متغیر گشت از … بیاجور تشریف آوردند و بدین
… یک پهر از روز مانده کوچ فرمودند در اثنای راه پیاله خواستند همین که بر لب نهادند گوارا نیفتاد … گشت تا رسیدن
بدولتخانه حال بدین منوال بود آخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری کشید هنگام صبح که زمان
بازپسین بود استدعای … اسپ … هنگام چاشت روز یکشنبه بیست و هشتم
شهر صفر هزار و سی و هفت هجری مطابق پانزدهم ماه آبان سال بیست و دوم از جلوس اشرف همای روح مطهر
آن حضرت از آشیانهٔ خاک بال افشانده سایه بر فرق ساکنان خطهٔ افلاک افکنده جان بجان آفرین سپرد آثار روز
رستخیز نمود … از درون و بیرون آه و افغان و شیون در گنبد نیلگون پیچید … این واقعهٔ دل خراش
و وقوع این حادثهٔ جگرخراش جهان بشورش و آشوب گرایید و جهانیان سررشتهٔ تدبیر از دست داده آسیمه سر شدند
در این وقت آصف خان که از فدائیان و دولتخواهان دولت شاهی بود با اعظم … هم داستان شده داور بخش پسر
خسرو … بر آورده بنوید سلطنت موهوم شیرین کام ساخت لیکن این حرف را باور نمیداشت …
نمیکرد تا آنکه … گشته … تسلی بخش خاطر آشفتهٔ او شدند آصف خان و … او را سوار ساخته چتر بر سر
گرفته … منزل پیش گشتند نورجهان بیگم هر چند کسان بطلب برادر فرستاد آصف خان عذرها گفته نزد ایشان نرفت
… الله … شاهزاده … از … بعد …

آصف خان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] خان [illegible] لاهور [illegible] از طرف آب
لاهور [illegible] نور جهان بیگم [illegible] عظام [illegible]
پادشاه مرحوم [illegible] آصف خان بجهت استقامت [illegible] دولت شاه جهان [illegible]
[illegible] داور بخش [illegible] سلطنت بر داشته و حقیقت او را [illegible] آصف خان [illegible]
[illegible] داور بخش [illegible] لاهور [illegible]
[illegible] صادق خان [illegible] یمین الدوله آصف خان [illegible] اخلاص و اتفاق [illegible]
[illegible] یمین الدوله [illegible]
[illegible] آن مدار السلطنت شاهزاده [illegible]
[illegible] ایشان سعادت [illegible] این دولت [illegible]
ساخته و همشیره یمین الدوله که [illegible] از ازواج صادق خان بود پرستاری شاهزاده ها [illegible]
[illegible] یمین الدوله چون از جانب [illegible] جهان بیگم [illegible]
[illegible] ایشان آمده [illegible]
سلطنت [illegible] لاهور [illegible]
آن [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] شاهی [illegible] لشکر و جمعیت [illegible] کارخانجات [illegible]
[illegible] فیلخانه [illegible] لاهور [illegible]
[illegible] شاهزاده مرحوم سلطان دانیال را که بعد از
شنقار شدن آن حضرت فرار نموده بلاهور [illegible] بجای خود سردار ساخته لشکر را از آب گذرانید
[illegible] ازان که کار فرمایان قضا و قدر [illegible] دولتی خدمت گذار [illegible] سلاطین والا شکوه [illegible] اطاعت و
[illegible] مفاخرت و مباهات [illegible] شاه [illegible]
[illegible] همت [illegible]
[illegible] ازان طرف آصف خان داور بخش را بر فیل سوار ساخته [illegible]
[illegible] خواجه ابوالحسن مخلص خان [illegible] خان [illegible]
الملک [illegible] پسران شاهزاده دانیال [illegible] اعظم خان [illegible]
[illegible] صادق خان [illegible]
[illegible] انتظام افواج [illegible]

[illegible] همایون دولت ابد قرین [illegible] ساختند [illegible] روزگار [illegible] و دو سه هزار سوار [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible] بیرون [illegible]
[illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] آصف خان [illegible] قلعه [illegible]
بادشاهی [illegible] ساختند [illegible]
[illegible] حضرت شاهنشاهی [illegible] خان [illegible]
اقبال بود [illegible] بیرون آورده [illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible] اقبال [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] موکب [illegible]
[illegible] اقبال [illegible] جهان [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible] بیست [illegible] از مقام [illegible] کهستان کشمیر [illegible]
ربیع الاول [illegible] و هفت هجری خود را [illegible] که در انتهای سرحد نظام الملک واقع شده رسانیده از راه [illegible] مهابت خان
[illegible] اقبال سربلندی یافته بود [illegible]
[illegible] خلافت رسانیده خبر [illegible] فرستاده [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] یمین الدوله آصف خان [illegible] همایون [illegible] حق شناس گرانی ساختن آثار
[illegible] از جبهه همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت مراسم تعزیت و ترتیب مراتب رسم و عادت [illegible]
فرصت توقف [illegible] مهابت خان و دیگر دولتخواهان روز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الاول سال [illegible]
[illegible] هفت هجری [illegible] اقبال [illegible] از راه گجرات به مستقر سریر خلافت [illegible]
افتاد [illegible] بر رسیدن [illegible] اقبال آثار [illegible] موکب سعادت [illegible]
[illegible] که از کرم [illegible] شاهزاده [illegible] جان نثاران را که از بندهای [illegible]
عالیشان [illegible] بر انواع مراحم و نوازش [illegible] خانجهان افغان که در آن وقت صاحب صوبه دکن بود فرستادند تا او را به
عواطف گوناگون مستمال ساخته [illegible] چون هنگام زوال ایام [illegible] او نزدیک رسیده بود راه
صواب از دست داده [illegible] باطل خود [illegible] ضلالت ساخت [illegible] نظام الملک [illegible] مطالب خویش عهود
و مواثیق در میان آورده [illegible] تمام ولایت بالاگهات [illegible]
جاگیرداران [illegible] سرحد [illegible]
که [illegible] نظام الملک [illegible] خانجهان [illegible]

[illegible] در جواب کشف احوال فرمان بادشاهی [illegible]
[illegible] شاهجهان [illegible]
[illegible] حضرت شاه بلند اقبال [illegible]
سعادت [illegible] ولایت نظام الملک [illegible] شاهجهان [illegible]
[illegible] دیوان [illegible] شاه بلند اقبال [illegible]
[illegible] فرمان [illegible]
معاودت فرمود [illegible] شاهجهان [illegible]
[illegible]
ولایت [illegible]
کیهان شکوه [illegible] گجرات رایت اقبال برافراشت [illegible] ناهرخان که بخطاب شیرخانی سرافرازی داشت [illegible] اخلاص
و نیکخواهی خویش [illegible] سیف خان که در آن وقت صاحب صوبه احمدآباد بود رسید و چون سیف خان در ایام مخالفت حضرت شاهنشاهی
نسبت [illegible] شاه جوان بخت [illegible] خیالها [illegible] خوف و هراس [illegible] شیرخان
بود و مصداق قول [illegible] گشت لهذا شیرخان را [illegible] خسرو دادگستر استمالت و امیدوار ساخته بود صاحب صوبگی گجرات سرگرم [illegible] گردید
و فرمان شد که شهر احمدآباد [illegible] سیف خان را نظر بند [illegible] سیف خان
[illegible] نواب قدسی احتجاب ممتاز الزمانی در حباله نکاح سیف خان بود [illegible] ملکه جهان همشیره خویش
نهایت محبت [illegible] مراعات خاطر ایشان [illegible] مروت شاه بلند اقبال لازم [illegible] خدمت پرست خان دستوری
یافت که با احمدآباد [illegible] سیف خان [illegible] موکب نصرت طراز [illegible] عبور فرموده [illegible] ظاهر
قصبه [illegible] آب مذکور واقع است نزول سعادت ارزانی داشت و [illegible] گلستان جشن وزن قمری سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند
آراستگی یافت [illegible] دلیرخان [illegible] از یکتا جوانان رزم آرای نبرد دوست است [illegible] سعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت
و بمنصب [illegible] چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سرافراز گشت که درین جشن جهان افروز عرضداشت شیرخان بمعروض بساط اقبال گردید
[illegible] گجراتی [illegible] لاهور [illegible] معلوم شد که یمین الدوله آصف خان و دیگر دولتخواهان که بولای
سلطنت [illegible] مقابله و مقاتله شهریار [illegible] حوالی لاهور با افواج او جنگ کرده رایت فتح و نصرت برافراشتند
و [illegible] در حصار لاهور متحصن شده بزندان مکافات گرفتار شد و خدمت پرست خان که بجهت محافظت سیف خان و آوردن او شتافته
بود و چون بحوالی احمدآباد پیوست شیرخان باستقبال فرمان مرحمت عنوان و خلعت خاصه برآمده جبین اخلاص را بسعادت زمین بوس
نورانی ساخت و سیف خان لاعلاج همراه خدمت پرست خان روانه درگاه سپهر اشتباه شد و شهنشاه جرم بخش عذر پذیر [illegible]
[illegible] احتجاب جرایم و زلات او [illegible] ساختند و شیرخان از ضبط و نسق شهر خاطر وا پرداخته
با دیگر امرا مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا والی و غیرهم [illegible] احمدآباد بسعادت زمین بوس کامروای مراد خود گردیدند و چون تالاب کانکریه در ظاهر
شهر احمدآباد واقع است محل نزول رایات اقبال گشت هفت روز در آن مقام [illegible] بجهت تنظیم و تنسیق ملک اقامت فرموده
شیرخان را بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و صاحب صوبگی ملک گجرات بلند پایگی بخشیدند و میرزا عیسی را بمنصب چهار هزاری ذات

و دو پسر سلطان پرویز ملک ممتاز بسر برده ساختند و بجهت نظام کارخانه سلطنت و انتظام مصالح دولت مذکور حسب الحکم
بهادران جان نثار بود تر و حسن اعتماد محمد خان بلاهور فرستاده بودند و ان عالیشان با خط خاص بشرف صدور یافت که درین
زمان آشوب طلب و زمین فتنه خیز صلاح است که بولانی پسر خسرو برادرزاده شما که شهریار شاهزاده را خیال ده آواره صحرای عدم
ساخته و دو نحوا ها بدرا از تورع خاطر مشوش ملک خارج ساخته بصلاح و صواب قرین تر خواهد بود روز یکشنبه بیست و دوم شهر
جمادی الاول سال هزار و سی و هفت هجری مطابق دهم بهمن ماه الٰهی سال بیست و دوم از جلوس جهانگیری باتفاق دولتخواهان
در ایوان دولتخانه خاص در عام لاهور خطبه بنام نامی و القاب سامی شاهجهان بخت بلند اقبال مسند آرای تخت خلافت
و اجلال رونق بهار برشکست و بعد از آنکه دولتخواهان روزی چند بجهت مصلحت وقت تسکین شورش سلطنت بر داشته بودند
دست نگیر ساخته در گوشه ادبار مجبوس گردانیدند و در شب چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه مطابق بیست و ششم جمادی الاول داور بخش باسیب
برادر او و شهریار و طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده مرحوم سلطان دانیال را به تیغ بیدریغ از راه فنا گردانیدند گلشن هستی را
از خس و خاشاک وجود ایشان پرداختند درین وقت موکب گیهان اقبال بحدود ملک نزدیک رسیده بود درین وقت در مقام گونده
که میان آن دو بیابان متصل است هر گاه آدم ینشتن را نا امر سنگه با زرلک سعادت آستان بوس مفتخر و مباهی گشته خود تبارک اخلاص
شناخته دولت زمین بوس دریافت و بیشکش در خور خویش گذرانید سعادت جاوید اندوخت و شهنشاه دریا نوال آن برگزیده
خویش را با انواع و اقسام مراحم و نوازش سرفرازی بخشیده خلعت با دهکدی لعل قطبی سی هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع
و خنجر و فیل خاصه با یراق نقره و اسپ خاصه با زین طلا عنایت فرمودند و محال جاگیر او را بدستور سابق مقرر داشتند و جشن
کوه بازنول جشن وزن مبارک شمسی سال سی و ششم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت و بتاریخ هفتدهم شهر جمادی الاول مطابق پنجم
بهمن ماه ساحت دارالبرکه اجمیر از عساکر موکب منصور محسود بهشت برین گردید و بآئین جد بزرگوار خویش پیاده بزیارت روضه متبرکه
معینیه شتافته سعادت جاوید ذخیره اندوز گشتند و بعد از مراسم زیارت روضه و شرائط نیاز مندی معتکفان و مجاوران مزار فائض الانوار
و ساکنان مقیمین آن دیار را از فیض نذور و صدقات کامروائی مراد ساختند و مسجدی عالی از سنگ مرمر طرح افگنده بنایان چابک دست
مقرر نمودند که در اندک فرصتی بدستوری که طرح شده بود حسن انجام بخشند و نخواهش سپه سالار مهابت خان صوبه اجمیر در پرگنات
نواحی آن بجاگیر او مرحمت شد درین چند روز خان عالم و مظفر خان معموری و بهادر خان اوزبک و راجه جی سنگه دانبری و راجه بهارت بندیله
و سیده بهولوب بارئ از سند و با تبارک شوق شتافته سعادت زمین بوس دریافتند و بتاریخ بیست و ششم شهر جمادی الاول
سال هزار و سی و هفت هجری موکب فلک شکوه بظاهر دار الخلافت در باغ نور منزل نزول اقبال ارزانی داشته مقارن این حال
حاکم شهر در باغ مذکور بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت و صباح روز مذکور همای چتر همایون شهنشاه بلند اقبال
سایه ابد پیرایه بر فرق متوطنان دار الخلافت و منتظران صبح سعادت افگنده آن شهر کرامت بهر را بفروغ جمال جهان آرای
خویش رونق تازه بخشیدند و از باغ مذکور تا در دولتخانه ارک بر تخت فیل کوه شکوه نشسته خرمن خرمن زر مسکوک بر یمین و یسار نثار ریخته
دامن اهل حاجت را مالامال مراد ساختند و از مردم شهر و دیه که بهوای نظاره آمده بودند از زمین کوچه تا پشت بام خانها تمام شبانه
خلق انبوه بیرون از شمار و حساب تماشائی بودند

تمام شد فهرست جلد اقبالنامه جهانگیری

تاریخ طبع منشور نازک خیال نثار بی عدیل بی‌مثال رشک کلیم محمد انوار حسین تسلیم سهسوانی

ما منشانی باشیما هر گونی دانمود درن است که گلشن را از صدمه زوال مصون ساخت قصر رفیع آسمان را بی منتا مبدع زمین وسیع
هر هیچ در لندی ولیستی ست جلوه قدرت اوست و بیرون از دایره وهم و قیاس صنعت او ترازی طول شمائل نقاش
زدن و فعال لسان الطاف ما اشناهیش احمد الیفش را از عیب انبیانش را لعبری جل جلاله و عم نواله تحفه سلام
از ماصر اختصاص بر او زیباست که آنچه صفیا و ملائکه تحقیق انبیاست قلم قدرت ما منشانش را از جمله مقربان بارگاه بالا
و وسیله ... عرش و عرصه دست فلک از همگنان و گذشته ایجاد جز و کل را علت غائی ابدی اول و آخر را سبب زیبائی
تحفه قنده صغر و کبری ازل و ابد ست ترنج عالم حادث و قدم مقید و مجرد و دو افزون از حد و عد حساب نثار آن کرم انتساب کرامت
نصاب کرده و کوکب برج اصطفا و صدف ادرر شیخ جوهر درج رسالت و نبوت و آل امجد شاد را صحاب با کرم المخاطب بخلفای انشدین
کر دو صومعه اطاعت و طاعت مانند دل نیست هم ساخته از نور انجمن ارشاد و هدایت چون الف الله سیر براه راه گو فندا و نیاز
پاک از گرد و غبار عجب و شیم و شارع شرع بر در دروی آنها همه لسان خط مستقیم اما بعد نقاش کلک شکسته زبان نگارستان معانی
کنج نشین و ست بی باکی آ تسلیم سهسوانی با وصف شکسته بالی به پیروی گرم خیزان عرصه سخن آتش زیر پا وار و دار سوخته اختر بی نشان
آتش کاروان و زین راه پیرسواد و گدار قدم می سپارد که بسر نخن کتاب فتوت طغرای دیوان مروت صدر نشین بزم دلجوئی چون حسن بهار
چمن خوشخوئی شگفته نا طوره قدردانی قرانقیه باکوره مهربانی مطلع غزل کرم مقطع قصیده همم جوهر شناس علم و هنر مربی قوت ارباب
جوهر رتبه سنج با طین من سخن جوهر کلام بدا ابن من مهربان قدردان فیض رسان من هر چه نویسم زیاده از ان از آن من دست گرفته دبیر
قدرت کامله ... نگار نشی نول کشور آبیار گلزار بی خس و خار مطبع اوده اخبار که بفضل یزدان بسیار بخش عزت وجاه
روز افزون سرایای حالش را فرو گرفته و آوازه نوازش و قدردانی چنانکه شایستگی را باید از کران تا کران رفته آن کیست که از آفتاب
مهرش بر سراچه خاطرش نتافت آن کیست که بهواداریش راه سر البستان شگفتگی نیافت نقش جبین اقبال نشین او تعویذ بازو
هر آرزو و آرزو را غنایت بی نهایت و رعایت بینهایت او قوت بازو هر که با مخالف او موافقت کرد مصالح خرابی بنای کار او گرد
آنانکه بر در خویش و هل سبد پرید پیش او نقاره نواختند دگر نیختند و کسانیکه در سر نخوت حباب آسا سر بری افراختند لسان آب
نمکوک خود را بخاک ذلت ریختند بلکه پل شکسته براه خود افتادند و مانند موج ابر و بهر باد دادند پیداست که در مصاف چابک
شهامان لکلک چه کند گنبد این بینی ست که در تجلی زار آفتاب عالمتاب شپره چه پر زند مور را با فیل چه نسبت و اکبیر را با رود نیل کجا
سوره کجا مهر کجا زمین کجا سپهر این سخن که بگفت آمد و این در که بسفت نه بزعم معنی گستری ست نه بخیال نام آوری سنج
را بهر پهلو سنجیده ام و قیمت متاع بازار ده بخوبی فهمیده چرا به تحسین کردن سخن خود را رنجه کنم و گوش سامعین یا تمکین را
شکنجه نه حق تربیت و نوازش را ادا کرده ام نه حق نعمت رسیدگی بجا آورده نعمت آلودگی خوشامد بر دامن حرف نه بسته ام
و به یکحال بدعا عمی ور خانه در بسته نشسته ام و وحشت عالمی آزاد از شادی و غمی نه بکف قطره آبی نه ملاش خذره نانی آن بقدر
مدحت گری قدردانی در تحریر رعایت شرط انضباط هواجی دارم مشاهده برای العین بی زیادت و نقصان می نگارم شهرت اقبال
روز افزونش در گرد و تحریر بی تفرقت ست و شاهد این مدعا محتاج بزیور مبالغه و تکرر سرف ایجمعی از اوده اخبار که اقبال نامه مطبع
اوست لمعه ظهور دارد و اخبار به نفس خود جلوه تجلی وادی طور بیستند درین گل زمین گل خوش رنگ و بوکه منت کش حسن و جود

چمن چمن شگفته اند یعنی کتب عربی و فارسی و هندی که تا امروز بحسن اهتمام او و دیگر طبع پذیرفته اگر بعرض حال هر یک بتفصیل پردازم
تعظیم را بسبب در روش خویش نهم چند او کاغذ تمام و کمی و آفات خود بر اسباب آن پس لعل که هر جا برآه و در ظهور نورنگ ست مشکل
ترا یاد لهذا هرکار ست دستیاری ورود کاری بهر ضعیف نوبت نوی ضعیف دامن بکمر زدی جنبی داد با اقتضای لطف طبیعت که علم دوست
و هنر پرورست آهر آمد ترانی مضمون وز عنوان مرکوز خاطر و مطمح نظر ست تطبیع **اقبالنامه جهانگیری** به پرداخت آن امر مهردار نورالدین
جهانگیر پادشاه زمره ساختند لاجواب کتابست گویا مسلسله لاجواب ست که در سادگی آنسی داده مجموعه ای که در حق تکلفی
تحریر افتاده اوج رباده انی و تحسینه و هر ضبح سخن سرائی تا نرک خیال عالی فهم خوش بیان محمد شریف المخاطب به **معتمد خان**
انشا آنها اوراد دوسلو کی شا نه القطار اولائق محمودگی آن سخن آبدارش سلاست و رستا و بدین ذار نظرت سلسل او اهدار آب
رتب و بدین منظر او انوار آن اعلاق درگرد این کار نسخت ونسوار کرده توارییخ و سود تیخ زبان سعود در این سر گوشتی خامه برقم آورده بود
این شاه در بیا آمده دیده مطبع نخ اسیده بود و جمال پیر تماثال خود دارد صرف جمال ۲ آینه حال دید که اوجا به سو طلاب و راغب
مرتفا مستند و انجمن خواستگاریای این نامه چنان از راستند کار پردازان مطبع و بهیبا لکلی زلف سخن بهبود دقیقه نگذاشتند و در عمل
بعض مقامین بهیچ نامخن نکار را اعطل استند و درین جماعت که هرگرم اشاعت علوم است و مکاشف رموز اسرار و اسرار اکنون هم
یکتان یکان فدر جوهر فن و صنعت او سخن ست و تنبیه رقم قلم انقد بر حصر شریف دو لنشین اگر زمین سخن کی اوج حامل ودی ست گریبی الفاظ
دلیرین برابر نذو بسیار برتری المختصر اگر این صحیفه را عنوان دانشی خوانند روا است و اگر فرهنگ کتاب بینش گویند بجاست هر ورق کتاب و
ام آفتاب ست هر دائره حرف دائره ماهتاب از حروف چشمه دار هر صفحه آب رخ چشمه زار ست بالاتفاق بیاض اوراق تجلی طور و کنار
جلوه سطور بر بستان قلم کاغذ با است بزلف مشکین بر سبهی خد جدول از لهکشان طالب باج نقطه از انجم خواستگار خراج
خط بر خط خوبان خط کشیده نسبت الفاظ نقش بید لهائنانید تقش و حاشیه رشک عارض مخطط محبوب حسین نقوش لوح
محمود حسن جبین لعبتان چین همانا وجهی کامل چون بدر روبین رو بیدا دست که کامل عامل این عمل امیر علی استادیت سیادتی ده
چراغ ماه صحت با تعو مسندی راه تقطیع آرایش دوشش موزونی و جامعیت نه ورنگی نه در افزونی آئین عروس نگارین در بیت العلم لکهنو
بماه ذی قعده ۱۲۸۶ هجری مطابق ماه فروری ۱۸۷۰ء لباس انطباع در برگرفت زلیخا وار بتمنای هم آغوشی یاران یوسف جمال
جوانی تازه از سر گرفت زبان لال مستدعی ایجاز مقال ست و نیز در طوالت از مخاطب بیم ملال همان به که درین مقام خبر فرد جام با خمول
در سازم و از بحر تاریخ سال طبع کتاب جا اندازم

تاریخ

اقبال نامه که جهانگیری نام اوست تسلیم کن رقم سن تاریخ انطباع	گردید طبع آن سبب فرحت قلوب اقبال نامه شده چهاپه بنوع خوب ۱۲۸۶ هجری

از رشحات طبع گهربار غواص محیط سخنوری آشنای بحر معنی پروری مولوی فدا علی متخلص به عیش

زهی اقبال نامه مشعر حالات نورالدین نوشته از سر الله اکبر عیش تاریخش	جهانگیرست و عالمگیر صیت طبع او گویا همایون طبع شد اقبالنامه تحفه هر زیبا ۱۲۸۶